پژوهشگاه علوم
و فرهنگ اسلامی

سیره معصومان علیهم‌السلام

در کتاب‌های چهارگانه شیعه

جلد اول

زندگانی، سیره فرهنگی، عبادی و اجتماعی

علی‌اکبر ذاکری

پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت(ع)

بسم الله الرحمن الرحيم

سیره معصومان علیهم‌السلام

در کتاب‌های چهارگانه شیعه

جلد اول

زندگانی، سیره فرهنگی، عبادی و اجتماعی

علی‌اکبر ذاکری

شبکة الفکر
alfeker.net

پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

سیره معصومان ﷺ در کتاب‌های چهارگانه شیعه
جلد اول: زندگی، سیره فرهنگی، عبادی و اجتماعی
علی‌اکبر ذاکری
ناشر
پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
وابسته به دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
تهیه
پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت ﷺ
سرویراستار
محمدباقر انصاری
ویراستار
مصطفی رضایی دیل
لیتوگرافی، چاپ و صحافی
چاپخانه مؤسسه بوستان کتاب
چاپ اول: تابستان ۱۳۹۸
شمارگان: ۳۵۰
قیمت دوره: ۲۵۰۰۰۰ تومان
عنوان: ۵۲۵؛ **مسلسل:** ۸۲۰

نشانی
قم، خیابان معلم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
تلفن و دورنگار: ۳۷۸۳۲۸۳۳- ۰۲۵
ص.پ: ۳۷۱۸۵/۳۶۸۸
کدپستی: ۳۷۱۵۶۱۶۵۹۱
مراکز پخش
۱. قم، میدان شهدا، تلفن و دورنگار ۳۷۸۳۲۸۳۴- ۰۲۵
۲. تهران، خیابان انقلاب، روبروی در دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، طبقهٔ همکف، واحد ۳۱۲، تلفن: ۶۶۹۵۱۵۳۴ - ۰۲۱
وب‌گاه: www.pub.isca.ac.ir
رایانامه: nashr@isca.ac.ir
فروشگاه مجازی نشر: www.shop.isca.ac.ir
فروشگاه نشر دیجیتال: www.pajoohaan.ir
همهٔ حقوق برای ناشر محفوظ است

سرشناسه:	ذاکری، علی‌اکبر، ۱۳۳۸ـ
عنوان‌ونام‌پدیدآور:	سیره معصومان ﷺ در کتاب‌های چهارگانه شیعه/ علی‌اکبر ذاکری؛ تهیه پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت ﷺ، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
مشخصات نشر:	قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت پژوهشی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری:	ج.
شابک:	ـ (دوره) : ۲۵۰۰۰۰۰ ریال: 978-600-195-505-1
شابک:	ـ (ج۱): ۹۲۰ص: 978-600-195-506-8
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیپا
یادداشت:	کتابنامه: ص.[۷۹۱] ـ ۸۳۷ ؛ همچنین به صورت زیرنویس
یادداشت:	نمایه
مندرجات:	ج.۱. زندگانی، سیره فرهنگی، عبادی و اجتماعی
موضوع:	چهارده معصوم ﷺ ـ سرگذشتنامه ـ تاریخ و نقد
موضوع:	چهارده معصوم ﷺ ـ سرگذشتنامه ـ متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع:	اسلام ـ عقاید ـ احادیث شیعه
شناسه افزوده:	دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. معاونت پژوهشی. پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی. پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت ﷺ
رده‌بندی کنگره:	BP ۳۶
رده‌بندی دیویی:	۲۹۷/۹۵
شماره کتابشناسی ملی:	۵۷۲۹۶۷۳

فهرست مطالب

سخنی با خواننده ۳۳

پیش‌گفتار ۳۷

اهمیت و ضرورت تحقیق ۴۰

شیوه نگارش ۴۶

منابع ۴۸

پیشینه تحقیق ۴۹

ساختار تحقیق ۵۱

اهداف و نتایج ۵۴

بخش اول: کلیات و مفاهیم

فصل اول: مفاهیم ۶۱

مقدمه ۶۱

گفتار اول: سنت ۶۲

مفهوم شناسی واژه سنت ۶۲

۱. دستورهای پیامبر ۶۳

۲. سنت به معنای استحباب ۶۴

۳. قول، فعل و تقریر معصوم ۶۶
سنت از منظر اصولیان اهل سنت ۶۷
اقسام سنت ۶۸
سیره بخشی از سنت ۶۹
گفتار دوم: اهمیت سیره ۷۰
لزوم نگارش سیره ۷۱
مفهوم‌شناسی واژه سیره ۷۳
سیره در اصطلاح ۷۵
۱. روش عملی ۷۵
الف) سیره فردی ۷۷
ب) سیره اجتماعی ۷۸
۲. روش و احکام جهاد ۷۸
اولین کاربرد سیره در مغازی ۸۱
۳. نگارش شرح‌حال بزرگان ۸۲
هَدْی مرادف سیره ۸۳
تفاوت سیره و سنت ۸۴
گفتار سوم: دلایل اعتبار سیره معصومان ۸۶
۱. عصمت ۸۹
۲. حجت ۹۱
۳. اسوه ۹۳
اسوه در کلام امامان ۹۵
کلمه مرادف اسوه و معنای شیعه ۹۸
جمع‌بندی ۹۹

فصل دوم: کتب اربعه ۱۰۳
مقدمه ۱۰۳
گفتار اول: سیر نگارش حدیث و اصول اولیه ۱۰۴
معنای حدیث ۱۰۵
دو دیدگاه درباره تدوین حدیث ۱۰۸
آثاری مکتوب از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ۱۰۹
تشویق امیرالمؤمنین به کتابت ۱۱۲
ادامه نگارش حدیث در میان شیعیان ۱۱۴
معنای اصل و تفاوت آن با کتاب ۱۱۵
عنایت شیخ طوسی به معرفی اصول شیعه ۱۱۶
نگارش اصول اربعه مائه (چهارصدگانه) ۱۱۹
تعداد اصول و کتب شیعه در عصر امامان ۱۲۱
گفتار دوم: تدوین جوامع حدیثی شیعه ۱۲۳
جوامع اولیه شیعه ۱۲۳
اولین کتاب جامع شیعه ۱۲۴
دیگر جوامع اولیه ۱۲۵
جوامع موجود شیعه (کتب اربعه) ۱۲۸
جوامع حدیثی بعدی ۱۲۹
راه‌های اعتماد به احادیث نزد علما تا قرن هفتم ۱۳۰
اقسام حدیث نزد متأخران ۱۳۴
شیوه انتخاب احادیث ۱۳۵
گفتار سوم: معرفی کتب اربعه ۱۳۶
۱. الکافی ۱۳۶

مؤلف کافی ۱۳۷
دیدگاه علما درباره کافی ۱۳۹
ساختار کلی کافی ۱۴۰
الف) اسناد کافی ۱۴۲
ب) متن ۱۴۳
نسخه‌ها و شرح‌های کافی ۱۴۶
شرح‌ها و ترجمه‌ها ۱۴۶
کتاب‌هایی پیرامون کافی ۱۴۷
۲. کتاب من لایحضره الفقیه ۱۴۸
صدوق مؤلف کتاب من لایحضره الفقیه ۱۴۹
تألیفات شیخ صدوق ۱۵۱
ساختار من لا یحضره الفقیه ۱۵۳
الف) نگاهی به منابع و اسناد کتاب من لایحضره الفقیه ۱۵۳
ب) روش شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه ۱۵۴
نسخه‌ها و شرح ها و ترجمه‌ها ۱۵۸
۳. تهذیب الأحکام ۱۵۹
دیدگاه‌ها درباره شیخ طوسی و تهذیب الأحکام ۱۶۰
ساختار تهذیب الأحکام ۱۶۲
نسخه‌ها، شرح‌ها و ترجمه‌های تهذیب الأحکام ۱۶۵
۴. الإستبصار فیما اختلف فیه الأخبار ۱۶۷
نسخه‌ها و شرح‌های إستبصار ۱۶۸
جمع‌بندی ۱۶۹

بخش دوم: زندگانی معصومان علیهم‌السلام

فصل اول: پیامبر، فاطمه و امام علی علیهم‌السلام ۱۷۳

مقدمه ۱۷۳

گفتار اول: زندگانی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۷۶

۱. از تولد تا بعثت ۱۷۷

تاریخ تولد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۷۸

بررسی دو نقل در تاریخ تولد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۷۹

محل تولد ۱۸۲

خبر اهل کتاب از تولد پیامبر ۱۸۳

عقیقه و نامگذاری پیامبر ۱۸۴

درگذشت پدر و مادر ۱۸۶

علت یتیمی پیامبر ۱۸۶

سیمای پیامبر ۱۸۷

عبدالمطلب جد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۸۸

۱. عبدالمطلب و سپاه ابرهه ۱۸۸

۲. موقعیت عبدالمطلب در قیامت ۱۸۹

۳. سنت‌های خوب عبدالمطلب ۱۹۰

۴. عبدالمطلب حفرکننده زمزم ۱۹۱

ابوطالب و پیامبر ۱۹۴

ازدواج با خدیجه ۱۹۴

موقعیت خدیجه ۱۹۵

فرزندان پیامبر از خدیجه ۱۹۶

درگذشت خدیجه و ابوطالب ۱۹۶

نقد و بررسی ۱۹۷
نصب حجرالاسود توسط پیامبر در جاهلیت ۱۹۸
۲. از بعثت تا هجرت ۲۰۰
عکس‌العمل‌ها در برابر رسالت پیامبر ۲۰۱
دفاع ابوطالب و حمزه از پیامبر ۲۰۳
معراج پیامبر ۲۰۴
شکنجه مسلمانان در مکه ۲۰۵
هجرت به حبشه ۲۰۶
۳. از هجرت تا رحلت ۲۰۷
ویژگی‌های خاص پیامبر ۲۰۹
همسران پیامبر ۲۱۰
مسائل و نکاتی دربارهٔ همسران پیامبر ۲۱۱
الف) سرگذشت بدشماری از زنان پیامبر ۲۱۱
ب) اعتراض به پیامبر ۲۱۲
ج) ولیمه ازدواج ۲۱۳
د) خواستگاری زن انصاری از پیامبر ۲۱۳
وصیت پیامبر به علی علیه‌السلام ۲۱۴
درگذشت پیامبر ۲۱۴
فضیلت زیارت پیامبر ۲۱۶
گفتار دوم: نسب علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۲۱۶
دوران زندگانی امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۲۱۷
پدر و مادر علی علیه‌السلام ۲۱۸
نقد و بررسی ۲۱۹

فاطمه بنت اسد ۲۲۰
احترام پیامبر به فاطمه مادر علی علیه‌السلام ۲۲۱
فواید احترام به فاطمه، ابوطالب و خویشان پیامبر ۲۲۲
درگذشت فاطمه مادر علی علیه‌السلام و دفن وی ۲۲۳
گفتار سوم: فاطمه زهرا علیهاالسلام ۲۲۴
محل دفن فاطمه علیهاالسلام ۲۲۴
فاطمه علیهاالسلام اسوه زنان ۲۲۵
القاب فاطمه علیهاالسلام و احترام به نام او ۲۲۶
ازدواج علی و فاطمه علیهماالسلام ۲۲۷
آموزش مسائل زنان به فاطمه ۲۲۷
تسبیح فاطمه زهراء علیهاالسلام ۲۲۸
فصل دوم: امام حسن، امام حسین و امام سجاد علیهم‌السلام ۲۳۱
مقدمه ۲۳۱
گفتار اول: نسب حسن بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام ۲۳۳
انتخاب نام حسن و حسین توسط پیامبر ۲۳۵
عقیقه حسن و حسین علیهماالسلام ۲۳۶
جایگاه نماز امام حسن علیه‌السلام در مسجد کوفه ۲۳۶
صلح امام حسن علیه‌السلام ۲۳۷
مسموم‌شدن امام حسن علیه‌السلام ۲۳۸
گفتار دوم: نسب حسین بن علی علیه‌السلام ۲۳۹
خبرشهادت امام حسین علیه‌السلام قبل ازتولد ۲۴۰
حرکت امام حسین علیه‌السلام به سمت کوفه ۲۴۰
فضایل پیامبر، خانوادهٔ علی و فاطمه علیهم‌السلام ۲۴۱

گفتار سوم: نسب امام سجاد، علی بن الحسین علیه‌السلام ۲۴۲
نکته ۲۴۳
تحقیق درباره مادر امام سجاد علیه‌السلام ۲۴۴
نام‌ها و نسب مادر امام سجاد علیه‌السلام ۲۴۵
زمان اسارت مادر امام سجاد علیه‌السلام ۲۴۶
نتیجه‌گیری ۲۴۸
فصل سوم: امام باقر و امام صادق علیهماالسلام ۲۵۱
مقدمه ۲۵۱
گفتار اول: نسب ابوجعفر محمد بن علی باقر علیه‌السلام ۲۵۴
گفتار دوم: نسب ابوعبدالله جعفر بن محمد صادق علیه‌السلام ۲۵۵
فصل چهارم: امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام ۲۵۷
مقدمه ۲۵۷
گفتار اول: نسب ابوالحسن موسی بن جعفر علیه‌السلام ۲۵۸
حمیده مادر امام کاظم علیه‌السلام ۲۵۹
مدت زندان و بازداشت امام کاظم علیه‌السلام ۲۶۰
گفتار دوم: نسب امام علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام ۲۶۱
گفتار سوم: نسب ابوجعفر محمد بن علی علیه‌السلام امام نهم ۲۶۲
فصل پنجم: امام هادی، امام عسکری و امام عصر علیهم‌السلام ۲۶۵
مقدمه ۲۶۵
گفتار اول: نسب امام دهم، ابوالحسن علی بن محمد هادی علیه‌السلام ۲۶۶
متوکل و امام هادی علیه‌السلام ۲۶۷
۱. نذر مادر متوکل و سعایت افراد ۲۶۷
۲. بردن امام هادی علیه‌السلام به سامرا و نامه متوکل ۲۶۸

۳. توطئه برای بدنام‌کردن حضرت توسط موسی مبرقع ۲۷۰
گفتار دوم: نسب امام یازدهم ابومحمد حسن بن علی عسکری علیه‌السلام ۲۷۱
گفتار سوم: تولد صاحب‌الزمان امام دوازدهم ۲۷۲
قیام قائم آل محمد ۲۷۳
توقیعات ۲۷۶
جمع‌بندی ۲۷۶

بخش سوم: سیره فرهنگی ـ آموزشی

فصل اول: اهتمام به فرهنگ و آموزش ۲۸۱
مدخل ۲۸۱
گفتار اول: اهمیت فرهنگ ۲۸۲
مفهوم فرهنگ ۲۸۲
آگاهی نجات‌بخش ۲۸۳
تبیین ارزش‌های فرهنگ اسلامی ۲۸۴
کتاب و شعر، نماد فرهنگ ۲۸۶
سیره معصومان در برخورد با فرهنگ جاهلی ۲۹۰
نظارت بر امور فرهنگی ۲۹۴
گفتار دوم: اهمیت آموزش در قرآن و سنت ۲۹۵
دانش‌های مهم و لازم ۲۹۹
معنای آیه محکمه و فریضه عادله ۳۰۰
گفتار سوم: محل آموزش ۳۰۵
استفاده از فرصت‌ها برای آموزش ۳۰۶
گفتار چهارم: شیوه آموزش ۳۰۷

۱. توجه‌دادن به نمونه عینی ۳۰۸
۲. استفاده از مثل ۳۱۰
۳. بهره‌بردن از زبان اشاره ۳۱۲
جمع‌بندی ۳۱۵
فصل دوم: ادب پرسش و پاسخ ۳۱۷
مقدمه ۳۱۷
گفتار اول: اهمیت پرسش ۳۱۷
پرسش‌ها در کتب اربعه ۳۲۱
انواع پرسش ۳۲۱
۱. پرسش برای فهم و یادگیری ۳۲۲
۲. پرسش برای امتحان ۳۲۴
اعلمیت نشانهٔ امامت ۳۲۴
اعلمیت شرط امامت کبرا ۳۲۵
اثبات امامت با پاسخگویی به پرسش‌ها ۳۲۶
امتحان امام جواد علیه‌السلام توسط علمای عامه ۳۲۹
توجه به اعلم برای پاسخگویی در ادیان و مذاهب ۳۲۹
شرط اعلمیت در امام جماعت ۳۳۰
۳. پرسش برای آگاهی، نه گیرانداختن ۳۳۰
آفت پرسش از سر تعنت ۳۳۲
۴. خوب و درست‌پرسیدن ۳۳۳
گفتار دوم: پرسشگران ۳۳۳
گروه‌های پرسشگر ۳۳۴
۱. علمای یهود ۳۳۴

۲. نصارا ۳۳۵
۳. خلفا و حاکمان ۳۳۶
الف) پاسخ امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مسائل فقهی و قضایی خلفا ۳۳۶
ب) پاسخ حضرت علی علیه‌السلام به پرسش‌های معاویه ۳۳۶
ج) پاسخ امامان به پرسش‌های خلفای اموی و عباسی ۳۳۷
د) پاسخ به پرسش‌های والیان ۳۳۸
۴. پرسش والیان از حاکم و امام خود ۳۳۸
۵. فقها و قضات ۳۳۹
الف) پرسش از امام ۳۳۹
ب) پرسش امام ۳۴۰
۶. مردم ۳۴۱
۷. زنان ۳۴۲
پرسش از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳۴۲
جلسه ویژه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای پاسخگویی به زنان ۳۴۳
پرسش زنان از امامان ۳۴۴
۸. فرقه‌ها و گروه‌ها ۳۴۶
۹. دهریان و زندیقان ۳۴۷
گفتار سوم: ادب پاسخگویی ۳۴۹
۱. احترام به پرسشگر ۳۴۹
۲. رعایت نوبت در پاسخگویی ۳۵۰
۳. رعایت حال پرسشگر ۳۵۱
الف) تقیه برای حفظ پرسشگر از ستم حکومت ۳۵۱
ب) جلوگیری از آسیب رساندن دیگران به پرسشگر ۳۵۲

ج) نگرانی از عیبجویی دیگران ۳۵۳
۴. تقیهٔ امام ۳۵۳
۵. ارجاع پاسخگویی به دیگران ۳۵۴
الف) ارجاع به امام بعدی ۳۵۴
ب) ارجاع به فقیه ۳۵۵
ج) ارجاع به زن و همسر ۳۵۶
زمان و مکان پرسش ۳۵۷
زمان پرسش ۳۵۷
مکان پرسش ۳۵۷
جمع‌بندی ۳۵۸
فصل سوم: تربیت شاگرد ۳۶۱
مقدمه ۳۶۱
گفتار اول: گستره فعالیت و شیوه آموزشی ۳۶۲
علی علیه‌السلام شاگرد برجسته پیامبر ۳۶۳
توجه به شاگردان مستعد ۳۶۴
ابان بن تغلب، شاگرد نمونه مکتب امامت ۳۶۶
نمونه‌هایی دیگر ۳۶۷
تخصص علمی ۳۶۸
گفتار دوم: مواد آموزشی ۳۶۹
۱. احکام حج ۳۷۰
۲. بیان مفاهیم اصیل اسلامی ۳۷۱
الف) مفهوم وقف ۳۷۲
ب) مرزبندی بین مفاهیم ۳۷۳

۳. تبیین سخن پیامبر ۳۷۳
گفتار سوم: راه‌های آموزش ۳۷۴
۱. تدریس ۳۷۴
۲. کتابت ۳۷۵
۳. سخنرانی و دعا ۳۷۶
۴. پاسخگویی به سؤالات و شبهات ۳۷۶
۵. آموزش در سفر ۳۷۸
۶. سفر حج ۳۸۰
جمع‌بندی ۳۸۱

بخش چهارم: سیره عبادی

فصل اول: نماز ۳۸۵
مقدمه ۳۸۵
آموزش کارهای عبادی ۳۸۶
نماز مهم‌ترین عبادت ۳۸۷
گفتار اول: مقدمات نماز ۳۸۷
۱. آموزش وضوء ۳۸۸
الف) وضوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳۸۸
ب) وضوی علی علیه‌السلام ۳۸۹
نکاتی در باب اهمیت وضو ۳۹۲
وضو در حال تقیه ۳۹۳
ج) توضیح امام رضا علیه‌السلام درباره وضو و مبطلات آن ۳۹۴
۲. غسل ۳۹۵

۳. تیمم ۳۹۶
۴. مسجد، مکان نماز ۳۹۷
۵. قبله ۳۹۷
جریان تغییر قبله از بیت‌المقدس به کعبه ۳۹۸
۶. اوقات نماز ۴۰۳
اذان برای اعلام وقت نماز ۴۰۵
تثویب در اذان ۴۰۶
مؤذن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۴۰۸
فواید اذان ۴۰۹
گفتار دوم: رعایت نکاتی در هنگام نماز ۴۰۹
۱. تکبیرة الاحرام ۴۰۹
۲. تعویذ از شرّ شیطان و بلندگفتن بسم‌الله ۴۱۱
۳. قرائت ۴۱۲
سوره‌های قرائت‌شده توسط معصومان در نماز ۴۱۲
الف) سوره توحید و قدر ۴۱۲
ب) خواندن مُعَوَّذَتَین ۴۱۳
ج) سوره جمعه و اعلی ۴۱۳
سکوت هنگام قرائت قرآن در نماز ۴۱۴
لزوم پاسخ دادن به سلام در نماز ۴۱۵
۴. رکوع ۴۱۵
قیام پس از رکوع و ذکر آن ۴۱۶
۵. سجده ۴۱۸
آنچه سجده بر آن جایز است ۴۱۹

سجده برای رفع مشکل ۴۲۱
زیادی سجده، ضمانتی برای بهشت ۴۲۲
سجده‌های طولانی معصومان ۴۲۴
الف) دلیل ملقب‌شدن امام چهارم به سجاد ۴۲۴
ب) امام صادق و امام کاظم علیهما‌السلام ۴۲۵
انتخاب موسی به پیامبری به جهت سجده ۴۲۶
بلندکردن دست‌ها ۴۲۶
قنوت در نماز ۴۲۷
گفتار سوم: نمازهای معصومان ۴۲۸
نماز امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ۴۲۸
نماز امام سجاد علیه‌السلام ۴۲۹
آموزش آداب نماز به حماد بن عیسی ۴۳۰
نکته‌ای درباره نماز حماد ۴۳۳
تحقیق و بررسی خبر حماد ۴۳۳
سه اشکال به خبر حماد ۴۳۴
پاسخ به اشکال اول ۴۳۵
پاسخ اشکال دوم ۴۳۷
پاسخ اشکال سوم ۴۳۹
نهی از استخفاف و سبک‌شمردن نماز ۴۴۱
گفتار چهارم: نماز جماعت ۴۴۲
۱. برخورد شدید پیامبر با ترک‌کنندگان نماز جماعت ۴۴۲
۲. مرتب‌کردن صف‌های جماعت ۴۴۵
۳. اعلم شایسته‌ترین فرد برای امامت جماعت ۴۴۶

۴. توجه به ضعیفان ۴۴۷
۵. لباس پیش‌نماز ۴۴۸
۶. توجه به گریهٔ بچه‌ها ۴۴۹
۷. اقامه نماز جماعت جدید پس از اتمام جماعت اول ۴۵۰
۸. شرکت زنان در نماز جماعت در زمان پیامبر ﷺ ۴۵۱
۹. جماعت با خانواده ۴۵۵
۱۰. بدعت‌بودن جماعت در نماز مستحبی ۴۵۶
۱۱. نماز جماعت با اهل سنت ۴۵۸
دیدگاه‌های مختلف روایات درباره نماز با عامه ۴۶۰
تأکید نماز جماعت با عامه همراه با وضو ۴۶۱
۱۲. بیان مسائل پس از نماز جماعت ۴۶۲
۱۳. پیش‌نمازی و قرائت زنان در جماعت ۴۶۴
۱۴. نماز عید ۴۶۶
وجوب نماز عید با حضور امام ۴۶۷
سیرهٔ امام باقر ؑ در نماز عید ۴۶۸
نقد و بررسی دیدگاه‌ها ۴۶۸
جمع‌شدن جمعه و عید ۴۷۰
۱۵. آوردن زندانیان به نماز ۴۷۲
۱۶. نماز میت ۴۷۳
شیوه نماز میت امیرالمؤمنین ؑ ۴۷۵
اولویت حاکم برای نماز بر میت ۴۷۶
نماز میت بر منافق ۴۷۷
نماز فاطمه ؑ بر جنازه خواهرش ۴۷۸

اشکالات تاریخی بر این خبر ۴۷۹
دیگر نمازها ۴۸۱
نمازهای مستحبی ۴۸۱
گفتار پنجم: بررسی نمازهای ویژه معصومان ۴۸۱
خواندن هزار رکعت نماز در شبانه روز ۴۸۲
۱. سیره امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در خواندن هزار رکعت ۴۸۲
بررسی اجمالی اخبار هزار رکعت ۴۸۴
نقد گزارش مناقب شهرآشوب ۴۸۷
۲. سیره امام سجاد علیه‌السلام ۴۸۹
۳. سیره امام رضا علیه‌السلام ۴۹۲
بررسی خبر ۴۹۳
گفتار ششم: بررسی اخبار سهوالنبی در نماز ۴۹۵
اقسام روایات ۴۹۵
۱. ترک نماز صبح ۴۹۶
۲. پنج رکعت خواندن ۴۹۷
۳. اشتباه در قرائت ۴۹۷
۴. خواندن دو رکعت به جای چهار رکعت ۴۹۸
بررسی و نقد روایات ۵۰۱
۱. دیدگاه علمای شیعه درباره این اخبار ۵۰۲
الف) نظر صدوق و نقد آن توسط شهید اول ۵۰۲
ب) نقد شیخ مفید بر شیخ صدوق ۵۰۳
ج) دیدگاه شیخ طوسی ۵۰۴
د) دیدگاه دیگر علمای شیعه ۵۰۵

ها) بی‌اعتباری این اخبار به جهت تقیه ۵۰۵
۲. روایات اهل سنت درباره سهو النبی در نماز ۵۰۶
اشکالات و نکات ۵۰۸
الف) کشته‌شدن ذوالشمالین در بدر ۵۰۸
ب) نسبت دروغ به پیامبر ﷺ ۵۱۰
ج) اهداف سیاسی و ازیادبردن یک فضیلت ۵۱۲
چهارم: مخالفت با احکام نماز ۵۱۳
جمع‌بندی ۵۱۴
فصل دوم: روزه ۵۱۷
مقدمه ۵۱۷
گفتار اول: اهمیت ماه رمضان و اعلام آن توسط حاکم ۵۱۸
نام ماه رمضان ۵۱۸
خطبه پیامبر ﷺ قبل از ماه رمضان ۵۱۹
اعلام رمضان و اعلام عید توسط حاکم اسلامی ۵۲۰
روایتی دربارهٔ اعلام عید فطر ۵۲۳
بررسی این خبر ۵۲۴
اشکالات سندی خبر ۵۲۴
اشکال متن ۵۲۴
گفتار دوم: اعمالی در ماه رمضان ۵۲۷
دعا در اول ماه رمضان ۵۲۸
دعا در ماه رمضان ۵۲۹
اطعام در روز اول ماه رمضان توسط امام سجاد ﷺ ۵۲۹
اعتکاف پیامبر در دهه آخر رمضان ۵۳۰

گفتار سوم: احکامی در خصوص روزه ۵۳۱
توصیه به روزه‌گرفتن پسربچه‌ها از نه‌سالگی ۵۳۱
مزمزهٔ غذا در زمان روزه توسط فاطمه علیها السلام ۵۳۳
درست نبودن روزهٔ مریض ۵۳۳
ممنوعیت گرفتن روزه در سفر ۵۳۴
جمع‌بندی ۵۳۵
فصل سوم: حج و عمره ۵۳۷
مقدمه ۵۳۷
گفتار اول: اهتمام به حج و ابعاد مختلف آن ۵۳۸
بازگویی و تبیین مسائل حج توسط معصومان ۵۳۸
اهمیت و ثواب حج ۵۳۹
سفرهای حج معصومان ۵۴۰
توصیه معصومان به شرکت در حج ۵۴۱
بعد فرهنگی ـ اجتماعی حج ۵۴۲
دیدارهای معصومان در سفرهای حج ۵۴۳
۱. دیدار با علمای اسلامی ۵۴۳
۲. دیدار و برخورد با حاکمان ۵۴۶
۳. پاسخ به پرسش‌های مسلمانان ۵۵۰
۴. دیدار با افراد زندیق و ضدمذهب ۵۵۱
گفتار دوم: حج و عمره‌های پیامبر صلی الله علیه و آله ۵۵۳
حج‌های پیامبر صلی الله علیه و آله ۵۵۴
۱. یک بار حج پس از هجرت ۵۵۴
۲. ده بار حج قبل از هجرت ۵۵۴

۳. بیست بار حج ۵۵۵
دو اشکال در آمار حج پیامبر ۵۵۶
پاسخ اشکال اول: جمع روایات ده و بیست بار ۵۵۷
پاسخ اشکال دوم: علت پنهان‌کاری پیامبر ﷺ در حج ۵۵۹
۱. به جهت قول به نسیء ۵۵۹
نقد و بررسی ۵۶۰
۲. رفتن به عرفات ۵۶۱
نبودن پنهان‌کاری در اصل حج ۵۶۲
علت اشتباه ۵۶۴
نتیجه‌گیری ۵۶۶
عمره‌های حضرت ۵۶۷
گفتار سوم: آخرین حج پیامبر ۵۶۹
دعوت پیامبر برای حج ۵۶۹
حرکت از مدینه ۵۷۰
در میقات ذوالحلیفه ۵۷۰
مشکل اسماء همسر ابوبکر ۵۷۱
ورود به مکه ۵۷۲
ورود به مسجدالحرام و طواف ۵۷۲
سعی ۵۷۳
سخنان حضرت پس از سعی ۵۷۳
ادامه حج پیامبر ۵۷۴
روز عید قربان ۵۷۵
بعد سیاسی حج ۵۷۶

الف) خطبه پیامبر ﷺ در منا ۵۷۶
ب) خطبه پیامبر ﷺ در دیگر منابع ۵۷۹
انجام اقسام حج ۵۸۱
گفتار سوم: بررسی تعداد حج‌های امامان شیعه ۵۸۳
حج‌های پیاده امام حسن علیه‌السلام ۵۸۳
۱. بیست بار حج پیاده ۵۸۳
۲. بیست‌وپنج حج پیاده ۵۸۵
۳. پانزده بار حج پیاده ۵۸۶
نقد و بررسی ۵۸۷
تعداد سفرهای حج امام سجاد علیه‌السلام ۵۹۲
۱. چهل حج ۵۹۲
نقد و بررسی ۵۹۳
۲. بیش از بیست حج ۵۹۴
۳. ده سال ۵۹۵
نگاهی به اخبار حج امام سجاد علیه‌السلام ۵۹۵
گفتار چهارم: کمک به بنای کعبه و توسعه مسجدالحرام ۵۹۶
۱. کمک امام سجاد علیه‌السلام در بنای کعبه ۵۹۷
۲. نصب حجر توسط امام سجاد علیه‌السلام ۵۹۸
۳. حمایت فقهی امام کاظم علیه‌السلام از توسعه مسجدالحرام ۵۹۸
جمع‌بندی ۵۹۹

بخش پنجم: سیره اجتماعی

فصل اول: اصولی کلی در سیره اجتماعی ۶۰۳

مدخل ۶۰۳
گفتار اول: اصول مورد تأکید اسلام در روابط بین‌الملل ۶۰۵
۱. عدالت و حق‌گرایی ۶۰۵
۲. همزیستی مسالمت‌آمیز ۶۰۷
۳. وفای به عهد و پیمان ۶۰۸
۴. امانت‌داری و راستگویی ۶۰۹
۵. کمک به نیازمندان ۶۱۱
گفتار دوم: سیره اجتماعی در برابر مسلمانان ۶۱۲
۱. رفتار برادرانه ۶۱۲
۲. نصح و خیرخواهی ۶۱۴
۳. تساوی در حق و حد ۶۱۵
۴. رفتار نیک و متواضعانه ۶۱۷
۵. احترام به دیگر مسلمانان ۶۱۸
الف) برخورد اصلاح‌گرانه ۶۱۹
ب) شرکت در مراسم و جماعت مسلمانان ۶۲۳
جمع‌بندی ۶۲۵
فصل دوم: شیوه برخورد با فرقه‌های اسلامی ۶۲۷
گفتار اول: خوارج ۶۲۸
ویژگی‌ها و نام‌های خوارج ۶۲۸
خوارج پس از امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۶۲۹
شیوه برخورد امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خوارج ۶۳۰
۱. برخورد روشنگرانه ۶۳۰
اشکال‌های خوارج ۶۳۲

علی علیه‌السلام در جمع خوارج ۶۳۳
نتیجه روشنگری، بازگشت جمعی از خوارج ۶۳۴
عبد الله بن کواء خارجی و امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۶۳۴
الف) ابن‌کواء و قرائت قرآن در هنگام نماز امیرالمؤمنین علیه‌السلام ۶۳۵
ب) پاسخ به شبهات ابن‌کواء، رهبر معنوی خوارج ۶۳۶
ج) پرسش‌های ابن‌کواء در دیگر کتب ۶۳۷
د) نکات درس‌آموز سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام در برخورد با ابن‌کواء ۶۳۸
برخورد دیگر معصومان با پرسش‌های خوارج ۶۳۸
۲. دوری از خوارج ۶۴۱
الف) افتخار به تشیع و دوری از خوارج ۶۴۲
ب) لعن خوارج و گروه‌های انحرافی ۶۴۴
ج) نقد تنگ‌نظری خوارج ۶۴۵
د) ممنوعیت ازدواج با زنان خارجی و لزوم طلاق‌دادن آنان ۶۴۶
ه‍) رفتار مهربانانه با زن خارجی نیازمند ۶۴۹
گفتار دوم: ناصبیان ۶۴۹
۱. دوری از ناصبیان ۶۵۰
تفاوت بین ناصبی یا غیرشیعه ۶۵۰
ناصبی در نظر مجلسی اول ۶۵۱
بررسی نظر مجلسی ۶۵۲
۲. ترک ازدواج با ناصبی ۶۵۳
۳. برخورد حضرت قائم با ناصبیان ۶۵۴
گفتار سوم: غالیان ۶۵۵
تعریف غلو ۶۵۶

سیره امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ غلات ۶۵۷
حدیث اول: غالیان کوفه ۶۵۸
حدیث دوم : غالیان بصره ۶۵۹
تحلیل و بررسی ۶۶۰
۱. اشکال سندی ۶۶۰
۲. اشکال متنی ۶۶۱
چند موضوع مهم قابل بررسی در روایات مجازات غالیان ۶۶۲
موقعیت رُطها در بصره ۶۶۲
روایات دیگر درباره مجازات با آتش ۶۶۵
مجازات غالیان در منابع اهل سنت ۶۶۹
روابودن یا نبودن مجازات آتش برای مرتد ۶۷۰
نظر نهایی درباره کیفر غالیان ۶۷۲
گفتار چهارم: غالیان زمان صادقین ﷺ ۶۷۶
۱. مغیریه ۶۷۶
۲. بیانیه ۶۸۰
لعن و طرد مغیریه و بیانیه ۶۸۱
تلاش مغیره در واردکردن اخبار دروغ در کتب شیعه ۶۸۲
عاقبت مغیرة بن سعید و بیان ۶۸۳
۳. خطابیه ۶۸۵
سابقه ابوالخطاب ۶۸۵
برخورد امام صادق ﷺ با ابوالخطاب ۶۸۷
تأیید اولیه ابوالخطاب ۶۸۷
بی‌توجهی به دستورهای امام صادق ﷺ ۶۹۰

ابوالخطاب و ثبت احادیث جعلی در کتب یاران امام صادق علیه‌السلام ۶۹۲
عقاید و دیدگاه‌های خطابیه ۶۹۳
الف) دیدگاه‌های فقهی ۶۹۳
ب) دیدگاه‌های کلامی و عقیدتی ۶۹۴
سرنوشت ابوالخطاب و یارانش ۶۹۹
برخورد معصومان با ابوالخطاب و لعن آنها ۷۰۰
گفتار پنجم: اسماعیلیه ۷۰۲
رد امامت اسماعیل توسط امام صادق علیه‌السلام ۷۰۳
اسماعیلیه و اسماعیل در کتب اربعه ۷۰۷
امام صادق علیه‌السلام در مرگ اسماعیل ۷۰۸
زمان مرگ اسماعیل ۷۱۱
پیوند اسماعیلیه و خطابیه ۷۱۲
گروه‌های اسماعیلیه ۷۱۶
نتیجه‌گیری ۷۱۸
گفتار ششم: مرجئه ۷۱۹
برخی معتقدان به ارجاء ۷۲۱
نقد مرجئه ۷۲۲
عقیده مرجئه درباره امامت ۷۲۳
سیرهٔ معصومان دربارهٔ مرجئه ۷۲۴
۱. لزوم حفظ جوانان از تفکر انحرافی مرجئه ۷۲۴
۲. لعن مرجئه ۷۲۵
۳. ممنوعیت مجالست و ازدواج با مرجئه ۷۲۶
۴. حکم شرعی تکالیف گذشتهٔ برگشتگان از انحراف ۷۲۷

گفتار هفتم: واقفه ۷۲۸
علل و بهانه‌های گرایش به عقیده واقفه ۷۲۸
۱. مسائل مالی ۷۲۹
۲. قائم‌دانستن موسی بن جعفر علیه‌السلام ۷۳۱
۳. بهانهٔ غسل‌ندادن امام جز امام ۷۳۲
۴. فرزند نداشتن امام رضا علیه‌السلام ۷۳۳
برخورد امام رضا علیه‌السلام با واقفه ۷۳۵
۱. تلاش برای هدایت واقفه ۷۳۶
۲. ترک هم‌نشینی با واقفه ۷۳۷
۳. بی‌دینی، عاقبت واقفه ۷۳۸
نظر ائمه بعدی درباره واقفیه ۷۳۹
دیدگاه علمای شیعه راجع به واقفیه ۷۳۹
گفتار هشتم : معتزله و قدریه ۷۴۱
۱. قدریه ۷۴۱
۲. معتزله ۷۴۲
عقیده معتزله ۷۴۴
دیدار گروهی از معتزلیان با امام باقر علیه‌السلام ۷۴۶
دیدار معتزلیان با امام صادق علیه‌السلام برای بیعت با محمد بن عبدالله ۷۴۷
نقد اندیشه معتزله ۷۵۱
جمع‌بندی ۷۵۳
فصل سوم: موضع در برابر دهریان ۷۵۷
مقدمه ۷۵۷
گفتار اول: معنا و نوع کفر دهریان ۷۵۸

۱. دهری ۷۵۸
۲. زندیق ۷۵۹
۳. دیصانی ۷۶۰
۴. مرتد ۷۶۱
نوع کفر دهریان در روایات ۷۶۱
مشکلات علمی، علت گرایش به بی‌دینی ۷۶۲
گفتار دوم: برخورد معصومان با دهریان و زندیق‌ها ۷۶۳
۱. گفتگو با دهریان ۷۶۳
شیوه گفتگوی امام صادق علیه‌السلام با دهریان و زنادقه ۷۶۵
پاسخ امام صادق علیه‌السلام به شبهات ابن‌ابی‌العوجاء ۷۶۹
الف) مسائل اعتقادی و حج ۷۶۹
ب) ادعای وجود تناقض در قرآن دربارهٔ حقوق زن ۷۷۲
برخورد امام صادق علیه‌السلام با دیگر دهریان ۷۷۳
الف) دیدار با عبدالله دیصانی ۷۷۴
ب) دیگر زیدیق‌ها ۷۷۷
۲. مجازات دهریان ۷۷۹
تحلیل و بررسی ۷۸۰
حکم مرتد ۷۸۰
الف) کیفر افراد مرتد ۷۸۱
ب) عفو مرتد ۷۸۶
ج) آزادبودن زندیقیان غیرمرتد ۷۸۷
جمع‌بندی ۷۸۸
کتابنامه ۷۹۱

نمایه‌ها

آیات ۸۳۹
روایات ۸۴۵
موضوعات ۸۸۰
اعلام و مشاهیر ۹۰۹
کتاب‌ها ۹۱۵
مکان‌ها ۹۱۷
اشعار ۹۱۹

سخنی با خواننده

کتب اربعه از مهم‌ترین آثار و مجموعه‌های حدیثی شیعه است که از دیرباز مورد توجه بوده و منبعی ارزنده برای استخراج احکام فقهی و عقاید دینی است. نویسندگان آن از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه و دارای آثار متعددی بوده و از جایگاه والایی برخوردار هستند. این کتاب‌ها از زمان تألیف در قرن چهارم و پنجم مورد اعتماد عالمان شیعه بوده و همواره بر حفاظت و استنساخ آنها تأکید داشته‌اند. این آثار بیشتر منبع فقهی بوده و به ابعاد دیگر آنها از جمله تاریخ و سیره معصومان ﷺ کمتر توجه شده است. درحالی‌که این کتاب‌ها منبعی ارزشمند برای شناخت سیره اهل‌بیت ﷺ به شمار رفته و تبیین محققانه و سیره زندگانی رسول خدا ﷺ و فرزندان گرامی‌شان با استفاده از روایات رسیده و ثبت‌شده در این آثار ضروری و جای آن در میان پژوهش‌های تاریخ و سیره خالی است. ارائه سیره معصومان ﷺ از کتب اربعه دستورالعمل عینی برای سبک زندگی و رفتار منطقی مسلمانان در ابعاد مختلف فرهنگی، آموزشی، اجتماعی، عبادی، سیاسی، نظامی و اقتصادی است که از منابع معتبر استخراج شده و می‌تواند ما را از افتادن در ورطه اخبار نادرست و جعلی باز دارد.

پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت ﷺ که واکاوی و تبیین دقیق سیره معصومان ﷺ را سرلوحه کار خویش قرار داده است، پس از واگذاری این موضوع به یکی از علاقه‌مندان

و پژوهشگران توانمند این عرصه، هرکدام از موضوعات سیره را در کتابی سامان داد و در اختیار علاقه‌مندان و پیروان اهل بیت ﷺ گذاشت.

کتاب حاضر محصول تلاش فکری و علمی حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای علی‌اکبر ذاکری است و ما را با زاویه‌های جدیدی از میراث شیعه آشنا می‌سازد. این کتاب دسته‌ای از مهم‌ترین منابع سیره معصومان ﷺ را از زاویه‌ای معرفی می‌کند که کمتر مورد واکاوی قرار گرفته و بر آن است تا افراد را با کتب اربعه و زندگانی حضرت محمد ﷺ، حضرت زهرا ﷺ و ائمه اطهار ﷺ در کتاب‌های چهارگانه شیعه آشنا نماید.

بی‌تردید اجرای این پژوهش و غنای علمی آن علاوه بر نویسنده مدیون تلاش‌های ارزنده مدیر محترم پیشین گروه سیره اهل‌بیت ﷺ حجت‌الاسلام و المسلمین آقای دکتر مصطفی صادقی، ناظر پژوهشی حجت‌الاسلام و المسلمین جناب آقای دکتر محمدکاظم رحمان‌ستایش، ارزیاب محترم حجت‌الاسلام و المسلمین آقای حسین عبدالمحمدی و اعضای محترم شورای پژوهشی پژوهشکده آیت‌الله محمدهادی یوسفی‌غروی، حجج‌اسلام آقایان: رمضان محمدی، محمدجواد صاحبی، سیدقاسم رزاقی، علی الهی‌تبار و آقایان دکتر نعمت‌الله صفری‌فروشانی و دکتر سیدحسین فلاح‌زاده، مدیر محترم امور پژوهشی حجت‌الاسلام و المسلمین مهدی نورمحمدی، کارشناس محترم گروه حجت‌الاسلام آقای سیدرسول کاظمی‌نسب و آقای مهدی بنی‌جسن است که جا دارد از زحمات و تلاش‌های ایشان قدردانی به عمل آید.

از رئیس محترم پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر نجف لک‌زایی تشکر می‌کنم که بدون پشتیبانی و یاریگری بی‌دریغ و مؤثر ایشان، پژوهش حاضر به سرانجام نمی‌رسید.

همچنین بایسته و شایسته است از اداره نشر پژوهشگاه که فرایند آماده‌سازی اثر و چاپ و نشر آن را برعهده داشتند سپاسگزاری کنم.

پژوهشکده تاریخ و سیره اهل‌بیت ﷺ در راستای حیات و بالندگی علم و دانش،

آثار خود را در اختیار جامعهٔ علمی قرار داده، پیشاپیش از انتقادها و پیشنهادهای علمی همه استادان، صاحب‌نظران و پژوهشگران محترم استقبال می‌کند. امید است این فعالیت‌های علمی زمینه‌ساز رشد و پویایی دانش تاریخ و به دنبال آن تمدن اسلامی گردد.

دکتر حمیدرضا مطهری

رئیس پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم‌السلام

پیش‌گفتار

کتب اربعه نامی مشهور بین فقیهان و دانشمندان و شیعیان است. این کتاب‌ها از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین آثار در میان شیعیان امامیه هستند و بن‌مایه فقه شیعه و پایه و اساس عمل و سبک زندگانی شیعیان را تشکیل می‌دهند. کتاب الکافی (شامل اصول، فروع و روضه) و کتاب‌های من لایحضره الفقیه، تهذیب الأحکام و الإستبصار فیما اختلف فیه الأخبار از آغازین سال‌های تدوین، مورد عنایت دانشمندان شیعه بوده‌اند. هر یک از این چهار کتاب دارای نسخه‌های خطی متعددی است که در طول زمان توسط علاقه‌مندان به اهل بیت کتابت شده است. فقهای شیعه در آثار فقهی خود از این کتاب‌ها استفاده کرده و به آنها اعتماد تام داشته و دارند. بسیاری از نظرهای عقیدتی و فقهی شیعیان ریشه در این چهار کتاب دارد. در مسائل عقیدتی اصول کافی که بخش اول کافی است، نقش بی‌بدیلی دارد.

فقها در استخراج احکام از مجموع این چهار کتاب بهره می‌بردند؛ به گونه‌ای که می‌گویند خبری که آن را محمدین ثلاثه؛ محمدهای سه‌گانه، محمد بن یعقوب کلینی، محمد بن علی بن بابویه قمی و محمد بن حسن طوسی، نقل کنند، از اعتبار ویژه‌ای برخوردار است.[1] این کتب را از اواسط قرن پنجم تا اواخر قرن یازدهم مرجع اصلی فقها

---

۱. محمدباقر بهبهانی؛ الحاشیة علی مدارک الأحکام؛ ج ۲، ص ۳۶۹. سیدجواد عاملی؛ مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة؛ ←

در استنباط احکام دانسته‌اند.[۱] بعد از آن به‌مرور که جوامع بعدی به‌ویژه وسائل الشیعه تدوین شد، به سبب باب‌بندی مناسب و استفاده از دیگر منابع حدیثی شیعه، کتب اربعه کمتر مورد مراجعه قرار می‌گرفت.

به سبب کاستی‌های وسائل الشیعه در تقطیع روایات و ارجاع‌های متعدد آن، مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی طرحی برای تدوین کتاب جامع احادیث الشیعه داد که شامل منابع وسائل و مستدرک الوسائل است و جلد اول آن در زمان حیات ایشان منتشر گشت و ادامه کار را یکی از شاگردانشان، مرحوم اسماعیل معزی تدوین و تکمیل کرد. نتیجه این طرح نیز بی‌توجهی به کتب اربعه است؛ زیرا فقط در موارد خاصی به این کتب مراجعه می‌شود. این بی‌توجهی متأسفانه، به‌جز در مورد اصول کافی و روضهٔ کافی، تاکنون ادامه داشته است. درحالی‌که ترجمه‌های متعددی از اصول و روضهٔ کافی در اختیار است، فروع کافی و کتاب من لایحضره الفقیه فقط یک ترجمه دارند و برای تهذیب ترجمه کاملی در دسترس نیست؛ این در حالی است که بخشی از سیره معصومان در بخش فروع قرار دارد که مورد بی‌توجهی قرار گرفته و در تحلیل سیره عملی معصومان از آنها غفلت شده است.

کتاب کافی نکات زیادی از سیره معصومان را نقل کرده که بخشی از این روایات در تهذیب الأحکام نیامده است و در وسائل الشیعه نیز فرازهای سیره‌ای آن حذف شده است. در من لایحضره الفقیه آثاری از سیره معصومان نقل شده که برای عموم قابل استفاده است؛ مانند نواهی پیامبر،[۲] سخنان رسول خدا ﷺ به امیر مؤمنان ﷺ و ابوذر[۳] نامه

→

ج ۱۰، ص۲۷۷. محمدحسن نجفی؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج۸، ص۱۳۱. سیداحمد خوانساری؛ جامع المدارک فی شرح مختصر النافع؛ ج۶، صص۱۷۲ و ۲۳۰.

۱. جعفر سبحانی تبریزی؛ تأریخ الفقه الإسلامی و أدواره؛ ص۴۱۳.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳ـ۱۸.

۳. همان، ص۳۵۲ـ۳۷۶.

حضرت علی ﷺ به محمد بن حنفیه[۱] و مشابه آن.

ما در این پژوهش با نگاهی تاریخی و از بعد سیره و عمل اهل بیت ﷺ این چهار کتاب را مورد کنکاش قرار داده‌ایم و نگاه فقهی و توجه به مسائل فقهی مدنظر ما نبوده است؛ هرچند اخباری که جنبه فقهی دارد، در موارد زیادی جنبه سیره‌ای نیز دارد. روشن است که سیره معصومان برای تمام اقشار قابل درک و فهم است و بسیاری از مردم می‌توانند از آن بهره‌مند شوند.

گفتنی است نویسندگان کتب اربعه در شیوه نگارش یکسان عمل نکرده‌اند و باورهای کلامی آنان نیز در شیوه نگارش کتاب‌ها نقش داشته است، برای مثال کلینی بخش اول کتاب خود را به اصول دین اختصاص داده، چون بحث امامت در شیعه جزو اصول دین است و روایات مربوط به خمس و انفال را در پایان کتابِ حجت آورده است.[۲]

به نظر می‌رسد چون شیخ صدوق جهاد را وظیفه امام معصوم می‌دانسته در کتاب من لایحضره الفقیه اخبار کتاب جهاد را نیاورده است. این گونه مسائل نشان‌دهنده تأثیر باورهای این بزرگان در تدوین کتب اربعه است. صدوق در کتاب هدایه که عنوان کامل آن «الهدایة فی الأصول و الفروع» است، در ابواب اصول، باب هفتم آن را به امربه‌معروف اختصاص داده است[۳] و بعد بابی درباره جهاد دارد که طبق مطالب منقول در آن، باید با حضور امام عادل انجام پذیرد.[۴] منظور وی از امام عادل در این باب، امام معصوم است و جهاد همراه با امام را جهاد سنت می‌شمارد که وظیفه امام است.[۵] وی در کتاب زکات هدایه بابی درباره خمس دارد؛[۶] همچنین در من لایحضره الفقیه، روایات خمس را در

---

۱. همان، ص۳۸۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۳۸؛ «بَابُ الْفَیْءِ وَ الْأَنْفَالِ وَ تَفْسِیرِ الْخُمُسِ وَ حُدُودِهِ وَ مَا یَجِبُ فِیهِ».

۳. شیخ صدوق؛ الهدایة فی الأصول و الفروع؛ ص۵۶، باب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر.

۴. همان، ص۵۷، ح۸. باب الجهاد فی سبیل الله.

۵. همان، ص۵۹: «و هو سنة علی الإمام أن یأتی العدو مع الأمة فیجاهدهم».

۶. همان، ص۱۷۷، ح۸۳، باب الخمس.

کتاب زکات آورده است.[۱] صدوق در کتاب المقنع نیز بابی را به خمس اختصاص داده که در ذیل ابواب زکات آمده است.[۲] اگر بر این باور باشیم که فقه الرضا رساله پدر شیخ صدوق، علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی است، می‌بینیم در این اثر سخنی درباره جهاد نیست؛ ولی در این کتاب باب ۱۰۳ به معروف[۳] و باب ۱۰۴به امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر[۴] اختصاص یافته است.

اهمیت و ضرورت تحقیق

کتب اربعه از مهم‌ترین تراث مکتوب شیعه است که باید از آن پاسداری شده به آن اهمیت لازم داده شود و به شبهات آن پاسخ داده شود و چنانچه مطالب قابل نقد در آن وجود دارد، از سوی شیعیان منصفانه مورد ارزیابی قرار گیرد تا دستاویزی برای حمله دیگران نشود. پرداختن به کتب اربعه و استخراج سیره معصومان از آن، با اهداف مختلف مورد توجه بوده است. ما برای نگارش این طرح مهم که برای اولین بار مطرح شده است، اهداف ذیل را در نظر داشته‌ایم:

۱. به جهت اهمیتی که این کتب دارند، سیره‌ای که در آنها آمده، برای شیعیان بسیار ارزشمند و مورد توجه است و اهتمام بزرگان شیعه را به سیره نشان می‌دهد. ما با توجه به سیره معصومان ﷺ می‌توانیم به سبک زندگی مناسبی دست یابیم. نقل حوادث و وقایع در ابواب مختلف فقهی نشان می‌دهد سیره و عمل معصومان ﷺ نزد فقها از جایگاه خاصی برخوردار بوده است.

ثقةالاسلام کلینی عنایت خاصی به سیره داشته است و در موارد متعدد از سیره

---

۱. همو، من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۳۹، بَابُ الْخُمُس.

۲. همو، المقنع؛ ص ۱۷۱، باب الخمس.

۳. فقه الرضا؛ ص ۳۷۳، ۱۰۳، باب المعروف.

۴. همان، ص ۳۷۵، ۱۰۴، باب الأمر بالمعروف و النهی عن المنکر.

معصومان ﷺ و حتی بزرگان شیعه مانند سلمان[۱] و ابوذر[۲] در فروع کافی که مشتمل بر کتب فقهی است غیر از اصول و روضه، استفاده کرده است. وقتی کلینی در کتاب عقیقه بابی با عنوان عقیقه حسن و حسین ﷺ دارد،[۳] نشان می‌دهد سیره معصومان ﷺ برای وی ارزش فقهی داشته است.

شیخ صدوق در مرحله بعد از کلینی، در نقل سیره قرار دارد؛ گرچه حجم کتاب من لایحضره الفقیه قابل مقایسه با کتاب کافی و تهذیب الأحکام نیست. شیخ طوسی در کتاب تهذیب الأحکام با اینکه بسیاری از روایات کتاب کافی را نقل کرده، اخبار تاریخی را کمتر آورده است؛ شاید علت این بوده که شیخ در تهذیب الأحکام آن‌گونه که در مقدمهٔ آن ذکر کرده، تلاش کرده است به حل مشکل اخبار مختلف و متضاد بپردازد و در حد شرح کتاب مقنعه مفید به اخبار توجه کند[۴] تا اتهام علیه شیعه را پاسخ گوید و کتاب استادش را شرح دهد؛ بنابراین میزان اخبار سیره در هر یک از آثار این سه عالم بزرگ متفاوت است.

بعید نیست این بی‌توجهی به اخبار سیره و تاریخ در میان علمای شیعه به جهت پیروی از روش شیخ طوسی در تهذیب الأحکام بوده باشد که بسیاری از دیدگاه‌های شیخ طوسی به عنوان قول مشهور، شهرت یافته است؛ البته شیخ طوسی در کتاب‌های فقهی خود مانند مبسوط و خلاف تا حدودی به سیره توجه داشته است که جای تحقیق دارد. این نکته نشان می‌دهد سیره بر خلاف آنچه در حوزه‌ها و اندیشهٔ اصولیان مطرح است، از جایگاه والایی در بین قدما برخوردار بوده است و به آن اهمیت زیادی می‌داده‌اند.

اهل سنت نه‌تنها به فعل و عمل پیامبر ﷺ به عنوان مدرک احکام می‌نگرند، بلکه به جهت محرومیت از شخصیت‌هایی مانند امامان ما، به عمل صحابه نیز به این دید

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، صص۶۸ و ۸۹ و ج۶، ص۲۰۴.
۲. همان، ج۵، ص۶۸ و ج۶، ص۵۳۷.
۳. همان، ج۶، ص۳۲: «بَابُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ وَ فَاطِمَةَ ﷺ عَقَّا عَنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ﷺ».
۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۲.

می‌نگرند و جمعی از آنان، عمل صحابه[۱] و اقوال آنان را از مدارک احکام و حجت می‌شمرند[۲] و قول صحابی را سنت می‌دانند.[۳]

۲. واقعیت این است که اهل سنت به کتب صحاح خود توجه بیشتری دارند، به‌ویژه به صحیح بخاری. آنان شرح‌های مختلفی بر این کتاب‌ها دارند؛ اما اکثر آنچه از دانشمندان شیعه درباره شرح این چهار اثر گرانبها وجود دارد، مربوط به دوران صفویه است. علمای بعدی کمتر به شرح این آثار پرداخته‌اند و اگر هم پرداخته‌اند، در جهت پاسخگویی به شبهاتی است که بر این کتب، به‌ویژه کافی وارد شده است. آنچه از ترجمه‌های کتاب کافی وجود دارد، از اصول و روضه کافی است نه تمام کافی؛ البته برخی از علما فروع کافی را اخیراً ترجمه کرده‌اند؛ اما کافی نیست. ترجمهٔ مناسبی از من لایحضره الفقیه وجود دارد. لازم است از زمانی که طلاب ادبیات می‌خوانند، با احادیث اهل بیت آشنا شوند. این آشنایی چندین خاصیت دارد؛ هم با بخشی از معارف اسلامی آشنا می‌شوند و هم ذخیره‌ای برای سخنرانی و منبر آنان است و از جانب دیگر ذخیره عظیمی است برای دورانی که به مرحله اجتهاد می‌رسند و به استنباط احکام می‌پردازند؛ افزون بر این، آشنایی با کتب حدیث و میراث اهل بیت در خودسازی و رشد معنوی انسان نیز نقش ارزشمندی دارد.

۳. با گسترش تشیع در جهان، حملات علیه شیعه زیاد شده است؛ به‌ویژه از سوی عالمانی که تحت سلطه حکومت‌های مزدور هستند. افرادی نیز به نقد و بررسی کتب اربعه به‌ویژه کتاب شریف کافی پرداخته‌اند و سعی کرده‌اند با ضعیف‌شمردن روایات آن، در صدد تخطئه تفکر شیعه و فقه آن برآیند؛ درحالی‌که می‌دانیم بزرگان به این کتب

---

۱. ابوعبدالله محمد بن عمر فخر رازی؛ المحصول فی علم الاصول؛ ج ۶، ص ۱۷۴ (مؤسسة الرساله).

۲. محمدتقی حکیم؛ الأصول العامة فی الفقه المقارن؛ ص ۱۳۵.

۳. ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج ۱، ص ۵۱۰ و ج ۴، ص ۳۲۹: «وقدأجمعوا علی أن قول الصحابی سنة».

اهتمام زیادی داشته‌اند و مبنای بسیاری از دیدگاه‌های عقیدتی و فقهی شیعه، این چهار اثر گرانبهاست.

برخی از اشکالات آنان به اعتقادات شیعه است که در اصول کافی آمده است. بدیهی است معیارهای آنان و پیش‌فرض‌های نقد آنان متفاوت است. به جهت اطلاعات کمی که از اعتبار این آثار نزد شیعه دارند، با ملاک‌هایی خاص به نقد اخبار کلامی اصول کافی پرداخته‌اند و برخی اشکالات سندی را مطرح کرده و از این طریق در جهت نفی باورهای شیعه برآمده‌اند.

در پاسخ به این نوع شبهه‌ها باید گفت: گرچه ما مدعی صحت تمام اخبار این کتب نیستیم، مانند آنچه اهل سنت راجع به صحیح بخاری و صحیح مسلم معتقدند و تمام اخبار آن دو را صحیح می‌دانند، بر این باوریم که بسیاری از اخبار آن چهار اثر، معتبر و قابل استناد است و این اخبار از طریق بزرگان شیعه از طبقه‌ای به طبقه دیگر رسیده و به عنوان باور آنان و اخبار صحیح برایشان مطرح بوده است.

واقعیت این است که تا قرن هفتم، زمان علامه حلی و استادش احمد بن طاووس حلی، روایات نزد علمای شیعه دو قسم بیشتر نبوده است: صحیح و ضعیف و صحت روایات از طریق منابع مختلفی که در دسترس بوده مورد توجه قرار می‌گرفته است؛ به همین جهت شیخ صدوق و ثقةالاسلام کلینی صحت اخباری را که نقل کرده‌اند، در آغاز کتاب‌های خود تأیید نموده‌اند.

شیخ طوسی در عدة الأصول مبنایی را مطرح می‌کند که بسیار تأثیرگذار است. او بیان می‌کند امام صادق علیه‌السلام فرمود: در موردی که خبری نداشته باشیم، به اخبار علمای عامه که از امیر مؤمنان علیه‌السلام نقل کرده‌اند اعتماد می‌شود؛[1] افزون بر اینکه ضعف خبر همیشه مرداف با نادرستی و جعلی‌بودن آن نیست. چه بسا اخبار ضعیفی که از نظر محتوا مطابق

۱. شیخ طوسی؛ العدة فی أصول الفقه؛ ج ۱، ص ۱۴۹.

با اصول و باورهای عقیدتی و فقهی باشد و ناقل آن؛ خبر را در زمان استقامت و قبل از انحراف خود نقل کرده باشد.

درباره اشکالات تاریخی باید گفت اگر خبری نکته‌ای بر خلاف اخبار مسلم تاریخی داشته باشد، چه خبر مسند باشد و چه اظهارات نویسندگان کتب اربعه باشد، مورد نقد و بررسی ما قرار می‌گیرد.

۴. نکته دیگری که باعث شد به طرح سیره در کتب اربعه پرداخته شود این است که متأسفانه این منابع در حوزه‌های علمیه متروک واقع شده‌اند. نگاهی به شمارگان چاپ این کتاب‌ها، این نکته را نشان می‌دهد. آنچه از ذاکره حوزه استفاده می‌شود این است که مجتهدان بیشتر به وسائل الشیعه مراجعه می‌کنند و مبنای درس استادان و اجتهاد و استناد آنها این کتاب است؛ زیرا وسائل کتابی جامع و از باب‌بندی مناسبی برخوردار است که امکان دسترسی به منابع روایی را برای استنباط یک موضوع به‌آسانی فراهم می‌سازد. مرحوم شیخ حر عاملی اخبار آن را از کتب معتبر شیعه گردآوری کرده است و برخی نقل ایشان را دلیل بر اعتبار خبر می‌دانند.

اگر بخواهیم ملموس‌تر به موضوع نگاه کنیم، درمی‌یابیم بسیاری از طلاب وسائل الشیعه را در منزل دارند و به آن مراجعه می‌کنند؛ درحالی‌که با کتاب شریف کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب الأحکام و إستبصار بیگانه هستند و حداکثر به اصول کافی و روضه کافی توجه دارند. دلیل روشن دیگر آن، تحقیقات و چاپ‌های متعدد وسائل الشیعه است. این در حالی است که آیت‌الله العظمی بروجردی به جهت نقص‌هایی که وسائل الشیعه داشت، از آن ناراضی بود؛ زیرا صاحب وسائل بسیاری از روایات را تقطیع کرده است؛ لذا ایشان در صدد تدوین کتاب جامع احادیث الشیعه برآمد که در زمان ایشان فقط جلد اول آن منتشر شد.

بررسی سیره در کتب اربعه نشان می‌دهد در این کتاب‌ها دُرهای گرانبهایی هست که با وجود وسائل الشیعه از یاد رفته‌اند. مشکل دیگر وسائل تقطیع احادیث است که امکان دسترسی به کل خبر را سخت کرده است؛ به همین جهت برداشت از روایات و استنباط

حکم شرعی متفاوت می‌شود. شنیده و دیده شده که برخی فقهای معاصر به همین جهت به وسائل الشیعه مراجعه نمی‌کنند.

۵. نکته بعدی توجه به آشتی فقه و سیره است. به این معنا که گاهی اهل علم در منابر مطلبی از سیره معصومان ﷺ بیان می‌کنند که با احکام فقهی متفاوت است. اگر ما سیره را از منابع معتبر که دارای سند معتبر هستند استخراج کنیم، معنا ندارد که فقه با سیره معصوم مخالف و متفاوت باشد؛ زیرا سیره یکی از منابع احکام است؛ اما چون آنچه از سیره نقل می‌شود تاریخ تلقی می‌شود و از کتب تاریخی نقل می‌گردد نه منابع حدیثی معتبر، نوعی تضاد بین احکام فقهی و سیره معصومان ظهور و بروز می‌کند. این تضاد از یک طرف فقه را از عرصه زندگی دور نگه می‌دارد و از جانب دیگر سیره را برای مردم غیرعملی جلوه می‌دهد و در حد یک فضیلت خاص تنزل می‌دهد؛ درحالی‌که این دو باید مکمل یکدیگر باشند؛ زیرا فعل معصوم نشانهٔ صحت عمل و تشویق به آن است؛ برای نمونه ما می‌بینیم امام صادق ﷺ در پاسخ به پرسش معاویة بن عمار در تفاوت بین معتمر و متمتع، به عمل امام حسین ﷺ استناد می‌کند که ایشان در ذی‌حجه عمره مفرده انجام داده نه عمرهٔ حج تمتع؛ درنتیجه حضرت در ایام حج و روز ترویه مکه را به قصد عراق ترک کرده است؛[1] یعنی عمل و سیره امام را برابر با فقه ارزیابی می‌کند و به تعبیر دیگر حکم صحیح فقهی را از سیره امام استنباط می‌کند. البته ممکن است در مواردی برخی اعمال معصومان ﷺ بر اساس تقیه باشد. گاهی این تقیه از حکومت است و زمانی از گروه‌های تندرو مخالف معصوم که ممکن است در فهم مسائل دچار مشکل شوند. این مشکل دربارهٔ احادیث هم وجود دارد. استخراج سیره از کتب اربعه تا حدودی این مشکل را برطرف می‌کند؛ زیرا سیره از منبعی معتبر نقل می‌شود که در فقه هم قابل استناد و کاربرد است.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۳۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۳۷. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۳۲۸: «وَ الْمُعْتَمِرَ إِذَا فَرَغَ مِنْهَا ذَهَبَ حَيْثُ شَاءَ وَ قَدِ اعْتَمَرَ الْحُسَيْنُ بن عَلِيٍّ ﷺ فِي ذِي الْحِجَّةِ ثُمَّ رَاحَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ إِلَى الْعِرَاقِ وَ النَّاسُ يَرُوحُونَ إِلَى مِنًى وَ لَا بَأْسَ بِالْعُمْرَةِ فِي ذِي الْحِجَّةِ لِمَنْ لَا يُرِيدُ الْحَجَّ».

شیوه نگارش

برای دستیابی به سیره معصومان علیهم‌السلام در کتب اربعه که متشکل از ۲۶ مجلد است، مدتی به مطالعه و فیش‌برداری پرداخته شده و موارد سیره عملی همراه با عناوین از طریق نرم‌افزار استخراج و در کتب و ابواب مختلف فقهی جداگانه تدوین شده است. پس از استخراج موضوعات، طرح نگاشته شد.

در عین اینکه این پژوهش گزارشی توصیفی ـ تحلیلی است، در مواردی به نقد و بررسی گزارش‌های کتب اربعه نیز پرداخته و اشکالات برخی اخبار نقل‌شده را با توجه به دیگر منابع، ارزیابی کرده‌ایم. اکنون به بیان چند نکته لازم می‌پردازیم:

۱. منظور از سیره در این اثر فعل و ترک معصوم است نه گفتار آنان؛ گرچه یک بار کاری انجام گرفته باشد. برخی بر این نظرند که سیره شامل مواردی می‌شود که در آن واژه «کان» همراه با فعل مضارع آمده باشد، چون که بر استمرار دلالت دارد. در برابر این دیدگاه می‌توان گفت: در روایات ما از عمل و فعل معصومان علیهم‌السلام که یک بار و در یک حادثه رخ داده، تعبیر به سیره شده است؛ بدان جهت که عمل معصوم بسیار مهم و گرانبهاست. امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ سیره امیرمؤمنان علیه‌السلام در برخورد با مردم بصره و اصحاب جمل از تعبیر سیره استفاده کرده، درحالی‌که یک بار رخ داده است. حضرت می‌فرماید: «وَكَانَتِ السِّيرَةُ فِيهِمْ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام مَا كَانَ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِي أَهْلِ مَكَّةَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ:[1] سیرهٔ امیرمؤمنان علیه‌السلام درباره اصحاب جمل مانند سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره مردم مکه بوده است»؛ یعنی حضرت درباره آنان گذشت کرده است. همین موضوع درباره سیره امام زمان علیه‌السلام نیز نقل شده است: «وَيسِيرُ بِهِمْ كَمَا سَارَ عَلِيٌّ علیه‌السلام يَوْمَ الْبَصْرَةِ:[2] با آنان همان‌گونه برخورد می‌کند که علی علیه‌السلام در روز جنگ بصره برخورد کرد».

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۱۶.

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۵۲، ص۳۸۸.

ماجراهای فتح مکه و جنگ جمل یک بار رخ داده؛ اما از عفو رسول خدا ﷺ دربارهٔ مردم مکه و بخشش حضرت علی ؑ دربارهٔ مردم بصره به سیره تعبیر شده است که مورد توجه امام زمان ؑ هم قرار خواهد گرفت؛ بنابراین ما در این تحقیق عمل معصوم را ملاک گزینش یک مطلب قرار داده‌ایم؛ همچنین تقریر عمل دیگران توسط معصوم. در مواردی که پرسش اشخاص برای انجام عملی خاص بوده، آن را نقل کرده‌ایم، نه پرسش‌هایی که از احکام و فقط مسئلهٔ فقهی بوده است؛ مگر در مواردی که مسائل فقهی دارای نکته ویژه‌ای بوده است.

درباره حجیت سیره متشرعه و سیره عقلا بیان شده که این سیره‌ها در صورتی حجت هستند که به زمان معصوم برسند و معصوم با قول، فعل یا تقریر خود آنها را تأیید کرده باشد.[1] وقتی عملی که از گذشته باقی مانده سیره معرفی می‌شود، چگونه عمل خود معصوم را نمی‌توان سیره دانست.

۲. بنا به پیشنهاد مطرح‌شده در حین بررسی طرح توسط شورای پژوهشی، پیشنهاد شد که از دیگر جوامع حدیثی نیز برای تدوین این اثر بهره برده شود و از شروح کتب اربعه نیز استفاده گردد. بر اساس این نظر، ما در مواردی که اصل موضوعی در کتب اربعه آمده، برای تبیین ابعاد مختلف آن، از دیگر کتب حدیثی استفاده کرده‌ایم و ملاک گزینش این کتب را کتاب‌هایی قرار داده‌ایم که مؤلفان آنها هم‌عصر شیخ طوسی بوده‌اند. اگر سیره و خبری را از کتابی بعد از این زمان نقل کرده‌ایم، فقط در جهت تأیید یک خبر و بیان مورد مشابه آن یا توضیحی که در آن بوده و توجه بزرگان به آن یا شرح و بسط مطلب اصلی بوده است؛ بنابراین ممکن است تصور شود که در مواردی از محدوده محور اصلی بحث، یعنی کتب اربعه خارج شده‌ایم؛ ولی حقیقت این است که سعی شده با توجه به پیشنهاد فوق، موضوع مطرح‌شده که برگرفته از کتب اربعه بوده است، از جامعیت اجمالی برخوردار باشد.

---

۱ محمدرضا مظفر؛ أصول الفقه؛ ج ۲، ص ۱۵۶.

۳. با توجه به اینکه مطالب متعددی در کتب اربعه به‌ویژه اصول کافی و روضه کافی آمده، تلاش ما بر آن بوده است که برخی مطالب را که جنبه سیره و عمل معصوم داشته، بی‌توجه به بعد عقیدتی آن، در پوشش موضوعات مختلف ارائه کنیم؛ برای نمونه دیدارهای معصومان با دهریان و شیوه برخورد معصومان با آنان را که بیشتر در اصول کافی آمده، در سیره آموزشی معصومان با عنوان پرسش‌کنندگان از معصوم نقل کرده‌ایم و در سیره اجتماعی با عنوان روش برخورد معصومان با این دسته افراد آورده‌ایم.

۴. گاهی مطالبی مشابه مطالب مطرح‌شده در کتب اربعه، در منابع اصلی اهل سنت نیز آمده است؛ مانند داستان سهو یا اسهاء پیامبر ﷺ در نماز. ممکن است تصور شود مطلب در هر دو دسته از کتب شیعه و اهل سنت دراین‌باره یکسان است. در چنین مواردی موضوع اقتضا می‌کرد بحث گسترده باشد تا تفاوت روایات شیعه و اهل سنت، به‌اجمال بیان گردد و مشخص شود اشکالاتی که به نقل اهل سنت است، به روایات شیعه در این موضوع وارد نیست. بدیهی است در چنین مواردی از دیگر منابع اهل سنت نیز استفاده شود تا ابعاد موضوع روشن گردد؛ همان‌گونه که برخی شارحان کتب اربعه به نقل از کتب حدیثی اهل سنت و حتی بیان توجیه دیدگاه آنان پرداخته‌اند.

منابع

منابع اصلی این کتاب، همان‌گونه که از عنوان کتاب پیداست، کتب اربعه است. ما در این اثر در عین اینکه مبنای مباحث و مطالب ذکرشده را کتب اربعه قرار داده‌ایم، از دیگر جوامع حدیثی شیعه نیز در جهت تبیین یا توسعه و شرح بحث استفاده کرده‌ایم، از منابع حدیثی اهل سنت نیز استفاده شده است. گاهی برای توضیح احادیث و حوادثی که مربوط به خبری است یا حتی نقد یک گزارش تاریخی، از کتب تاریخی، انساب و رجال شیعه و اهل سنت بهره برده‌ایم؛ برای مثال درباره قیام محمد بن عبدالله و برخورد وی با امام صادق ﷺ تنها یک روایت مفصل از برادرش یحیی بن عبدالله در کتاب اصول کافی

نقل شده است؛ اما برای تبیین ابعاد روایت و روشن‌شدن موضوع آن، از کتب تاریخی و رجالی مطالبی نقل شده است؛ همان‌گونه که شارحان کتب اربعه مانند مجلسی در مرآت العقول به نقل و شرح قیام محمد به‌طورمفصل پرداخته‌اند.

ازآنجاکه منابع استفاده‌شده تا حدودی معروف و شناخته‌شده هستند، از معرفی آنها پرهیز می‌کنیم. کتب اربعه را در بخش اول معرفی کرده‌ایم.

در نقل مطالب از منابع مختلف معمولاً اولین اثر، منبع اصلی موضوع مطرح‌شده در متن کتاب است. گاهی که منبع متأخری، مقدم بر دیگر منابع ذکر شده، بدان جهت است که اصل مطلب از اولین منبع نقل شده است؛ چون کامل‌تر به موضوع پرداخته و زوایای آن که دارای مطالب مکمل یا مشابه بوده، در منابع و کتب بعدی آمده است یا بعداً دیگر منابع بر آن افزوده شده است. اگر مطلبی از دو نسخه از یک کتاب مثلاً دو چاپ از تاریخ طبری و امثال آن نقل شده، به جهت امکان دسترسی خوانندگان به هر یک از نسخه‌های متعدد یک اثر است که ممکن است الزاماً بهترین نسخهٔ در اختیار نبوده باشد و در موارد مختلف نسخه رایج و مرسوم برگزیده شده است؛ بنابراین منابع اثر شامل کتب حدیث، فقه، تاریخ، انساب، فرق، لغت، رجال و درایه، تفسیر، جغرافیا، اصول، دعا و... هستند و از تنوع لازم برخوردارند.

برای نگارش اثر از نرم‌افزارهای متعدد استفاده شده است. به‌ویژه از نرم‌افزارهای نور مانند جامع احادیث و نورالسیره و نرم‌افزار اهل بیت. چنانچه به برخی از کتاب‌های موجود در این نرم‌افزارها دسترسی نداشته‌ایم و رؤیت نشده است، در کتابنامه نام نرم‌افزاری که کتاب در آن آمده، بیان شده است.

پیشینه تحقیق

در باره سیره معصومان از آثار مختلفی که به شرح زندگانی آنان پرداخته‌اند، می‌توان یاد کرد، برای نمونه از گذشتگان کتاب ارشاد شیخ مفید، کشف الغمه اربلی و إعلام الوری

طبرسی با عنوان سیره معصومان در سال‌های اخیر آثار مختلفی نگاشته شده است؛ مانند اصول ثابت سیرهٔ معصومین ﷺ از محمدحسن ربانی که در آن بیست اصل به عنوان اصول و قواعد ثابت سیره برشمرده شده است؛ از جمله ساده‌زیستی، تواضع، مدارا با مردم و مانند آن. کتاب درآمدی بر سیره اهل بیت ﷺ نگاشته حسین عبدالمحمدی که کلیاتی در باب سیرهٔ عبادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی دارد. کتاب پوشش و تغذیه در سیره معصومان ﷺ اثر امیرعلی حسنلو از دیگر آثار عام دراین‌باره است. کتاب چهارجلدی سیره تربیتی پیامبر و اهل بیت ﷺ نوشته سیدعلی حسینی‌زاده و محمد داوودی که درباره تربیت فرزند، تربیت دینی از بعد عقیدتی و عبادی، تربیت اخلاقی و آموزش‌های دینی است. سیرهٔ سیاسی معصومان ﷺ در عصر حاکمیت جور اثر محمد ملک‌زاده که در موضوع خود سودمند است و قواعدی را از سیره در ارتباط با مردم، رفتار سیاسی معصوم در برابر نظام سیاسی حاکم و در برابر مخالفان نظام حاکم، بیان کرده است. آموزه‌های معنوی در سیره نظامی معصومان ﷺ نوشته علی امین‌رستمی اثری است که به خدامحوری، دعا، قرآن، نماز و توسل در سیره نظامی توجه داده است. آثار دیگری نیز در زمینه‌های مختلف در حال تدوین است. آثاری هم در ابعاد مختلف سیره نبوی و علوی به صورت مستقل منتشر شده است؛ ولی استخراج سیره از کتب اربعه در تاریخ معاصر کمتر مورد توجه بوده است. کتاب‌های متعددی در گذشته به عربی با عنوان شرح کتب اربعه نوشته شده است، اما در خصوص سیره در کتب اربعه چیزی دیده نشد؛ به جز کتاب گلچین صدوق که گزینشی از حکایات و جریانات کتاب من لایحضره الفقیه است. واقعیت آن است که درباره کتب اربعه به‌صورت‌مستقل تحقیقی درخور در مورد سیره انجام نگرفته است، گرچه در کتب مربوط به درایت‌الحدیث از اخبار این کتب و اهمیت آن سخن به میان آمده است. به نظر می‌رسد بعد از مطرح‌شدن کتاب هاشم معروف در مقایسه بین کتاب کافی و صحیح بخاری، در مراکز دانشگاهی و بعضاً حوزوی برای نگارش پایان‌نامه، کتاب کافی مورد توجه قرار گرفته است. اما درباره دیگر کتب اربعه چنین توجهی صورت نگرفته است. بخشی از

رساله‌ها به موضوعات عقیدتی و برخی در مقایسه کتب اربعه با آثار اهل سنت بوده است. رساله‌هایی نیز در جهت پاسخگویی به شبهات مطرح‌شده دربارهٔ کافی تدوین شده است. آقای سیدمحمدمهدی موسوی‌نیا پایان‌نامه‌ای با عنوان «تاریخ اجتماعی شیعه در الکافی» نگاشته است که در آن بخش قابل توجهی از اصول و آداب سبک زندگی شیعه و فرهنگ غنی آنان با توجه به کتاب کافی ارائه شده است؛ موضوعاتی چون خوراک، پوشاک، زینت، سلامت، مسکن، تفریح و موضوعاتی چون تعامل با شیعیان، تعامل با اهل بیت، تعامل با غیرشیعه، تعامل با محیط زیست و نظام کار و معیشت. درنهایت نیز مبانی اعتقادی و مناسک عبادی شیعیان را به دست می‌دهد که رساله‌ای درخور توجه است. رساله محمد جدیدی با عنوان «برخوردهای ارشادی، حدود و آثار آن در قرآن و کتب اربعه شیعه» و رساله «نگاهی به روایات کتب اربعه» نگاشته حسین فقیهی از دیگر رساله‌ها دراین‌باره است که به موضوعات خاصی پرداخته‌اند. البته اگر بنا باشد برای هر یک از موضوعات و بخش‌های مطرح‌شده در این اثر سابقه‌ای ارائه شود، آثار متعددی را می‌توان نام برد؛ اما با عنوان کتب اربعه آثار کمتری در دسترس است و جای واکاوی‌های بیشتر و تدوین رساله‌های مختلف دربارهٔ کتب اربعه خالی است.

ساختار تحقیق

این اثر دارای چندین بخش کلی است که هر یک دارای فصول متعددی است. در بخش اول به معرفی مفاهیم و تبیین سیره و سنت، سیر نگارش حدیث و اصول اربعه مائه شیعه و تاریخ نگارش آنها، زمان تدوین جوامع اولیه که قبل از کتب اربعه نگاشته شده‌اند و بعد به معرفی کتب اربعه پرداخته‌ایم.

در بخش دوم به معرفی معصومان و شرح حال آنان طبق نقل کتب اربعه پرداخته‌ایم؛ زیرا در کتاب کافی تحت عنوان «مولد النبی» تاریخ تولد و درگذشت پیامبر ﷺ، حضرت فاطمه ﷺ و امامان تحت عنوان مولد هر یک از آنان، مثلاً «مولد صاحب» آمده و به

شرح حال مختصر زندگی آنان پرداخته شده است. شیخ طوسی نیز در تهذیب الأحکام، طبق نقل شیخ مفید در کتاب المقنعه در کتاب حج و زیارات، تاریخچهٔ مختصری از زندگانی پیامبر ﷺ و امامانِ درگذشته که زیارت می‌شوند، آورده است، حوادث مربوط به زندگی برخی از معصومان که در کتب اربعه آمده و مناسب برای بحث سیرهٔ عملی نبوده، در این بخش ذکر شده است؛ مثلاً احادیث بیشتری که درباره تولد پیامبر ﷺ و جد ایشان عبدالمطلب و عموی ایشان ابوطالب، در کتب اربعه آمده است؛ ازاین‌رو شرح حال برخی از معصومان با توجه به آنچه در کتاب‌های چهارگانه شیعه آمده، مانند پیامبر و امام هادی ﷺ، مفصل‌تر آمده است.

ازآنجاکه در شرح حوادث دوران زندگانی معصومان و نکاتی که در سیره ایشان آمده به خلفای زمان آن بزرگان اشارت شده است، برای مشخص‌شدن خلفای دوران امامت آنان، از کتاب‌های تاریخی که زمان حکومت خلفا را مشخص کرده است بهره برده‌ایم و فصل‌های این بخش را بر اساس روند حوادث سیاسی تأثیرگذار قرار داده‌ایم.

از بخش سوم، قسمت اصلی تحقیق؛ یعنی سیره عملی معصومان در کتب اربعه آغاز می‌شود. این بخش‌ها هر یک دارای فصول مختلفی است که از این کتب استخراج شده است. بخش سوم درباره سیرهٔ فرهنگی ـ آموزشی است. در این بخش به مباحثی در اهمیت فرهنگ، مبارزه اسلام با فرهنگ جاهلی، آموزش، مکان آموزش، شیوه آموزش، ادب پرسش و پاسخ، اقسام پرسش، گروه‌های پرسشگر، احترام به پرسش‌کننده، تقیه در پاسخگویی، تخصص علمی و راه‌های آموزشی آمده است.

بخش چهارم در سیره عبادی است. فصل اول دربارهٔ نماز است که با بیان اهمیت آن شروع می‌شود. در این فصل به مقدمات نماز، وضو، غسل، مکان نماز، قبله، اوقات نماز، اذان و تثویب در اذان، نمازهای معصومان، بحث دربارهٔ تعداد نمازهای مستحبی آنان، رعایت نکاتی در نماز، قرائت سوره‌های خاص توسط معصومان، رکوع، سجود، نماز جماعت، نماز جماعت با اهل سنت، بیان مسائل پس از نماز، نماز عید، آوردن زندانیان

به نماز جمعه و بحث سهوالنبی پرداخته شده است. در فصل دوم به روزه و مسائلی از آن که در کتب اربعه آمده با عنوان سیرهٔ عملی پرداخته است. فصل سوم ویژه حج و عمره است و در آن، تعداد حج و عمره‌های پیامبر و مباحثی در تجدید بنای کعبه و نقش معصومان در آن و پیاده‌رفتن معصومان به حج و تعداد حج‌های آنان و بررسی روایات دراین‌باره مورد توجه قرار گرفته است.

بخش پنجم در سیره اجتماعی است. ازآنجاکه مسائل اجتماعی گسترده است، به‌اجمال سیره معصومان با جوامع انسانی و عموم مسلمانان مطرح‌شده و برخورد معصومان با فرقه‌های اسلامی در یک فصل و گروه‌های غیراسلامی در فصل دیگر پرداخته شده است. فصل اول اصولی کلی در سیره اجتماعی و فصل دوم شیوه برخورد با خوارج و بعد ناصبیان، غالیان، مغیریه، بیانیه، خطابیه، اسماعیلیه، مرجئه، واقفه و معتزله و قدریه و موضع امامان درباره آنان و نقشی که در جامعه اسلامی داشتند، مطرح‌شده است. در فصل سوم موضع امامان در برابر دهریان و پاسخگویی به شبهات آنان مورد توجه قرار گرفته است.

بخش ششم ویژه سیره سیاسی است. در آن به مفهوم سیاست، موضع مثبت و منفی معصومان در برابر حاکمان وقت و مبارزه با مخالفتشان با کتاب و سنت پرداخته شده است. گماردن افراد مطمئن در دستگاهِ خلافت به شرط کمک آنان به افراد ستمدیده؛ تعامل مثبت معصومان با برخی حاکمان و پاسداری از احکام دینی و موضع سیاسی معصومان در برابر قیام‌های زمان خود از دیگر مسائل مطرح‌شده در این بخش است.

بخش هفتم سیره اقتصادی است. بیان اهمیت کار و تلاش، اهتمام معصومان به آن، زشت‌دانستن بیکاری و تنبلی و ارائه راه‌هایی جهت کسب مشروع و بیان آداب کسب، توصیه به آگاهی از احکام شرعی قبل از تجارت، نادرست‌دانستن رهاکردن تجارت از دیگر موضوعات مطرح‌شده در این فصل است. معصومان در عین داشتن مال زاهد بودند؛ یعنی وابسته به مال و ثروت نبودند و از آن به عنوان ابزاری برای کمک به دیگران استفاده می‌کردند. معرفی منابع بیت‌المال و شیوه مصرف آن و روش اصلاحی

امیرالمؤمنین ﷺ دراین‌باره از دیگر فصول این بخش است.

بخش هشتم سیره نظامی است. در آن آداب جهاد و برخی جنگ‌های پیامبر ﷺ که در کتب اربعه آمده، مانند جنگ بدر، احد و خیبر به‌اختصار آمده و سیره امیرالمؤمنین ﷺ در نبرد با بغات مطرح و نکاتی از جنگ امام حسین ﷺ با لشکریان یزید بیان شده است و درضمن درباره محارب، دفاع در برابر حوادث طبیعی و رخدادها مطالبی آمده است.

اهداف و نتایج

این تحقیق دارای دستاوردها و نتایج مهمی است که لازم است به نکاتی از آنها اشاره کنیم:

۱. مراجعه به کتب اربعه ما را در درک وضعیت سیاسی و اجتماعی دوران امامت معصومان کمک می‌کند. گاهی حادثه‌ای خاص در یک باب فقهی و در ذیل مسائلی آمده است که خواننده به‌آسانی نمی‌تواند به آن دست یابد یا حتی تصور کند که چنین مطلبی در آن باب وجود دارد؛ برای مثال اهمیت تولد امام جواد ﷺ در ذیل روایتی در باب موز آمده است. امام رضا ﷺ درحالی‌که به فرزندش در منا موز می‌داد، وی را مولودی بابرکت در اسلام دانست.[۱]

همچنین گوشه‌ای از وضعیت سیاسی ـ اجتماعی زمان موسی بن جعفر ﷺ را می‌توان از خبری به دست آورد که ذیل اخبار و مسائل مربوط به مسائل فقهی زنان آمده است. وقتی که شخصی می‌خواهد مسئله‌ای دراین‌باره در ایام حج در منا بپرسد، امام می‌فرماید آخر شب که رفت‌وآمدها کم شد، برای پرسش نزد ما حاضر شو.[۲] بدیهی است کسی که می‌خواهد بخشی از سیره امام کاظم ﷺ را بداند و از محدودیت‌های سیاسی زمان ایشان

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۳۶۱: «هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِی لَمْ یُولَدْ فِی الْإِسْلَامِ مِثْلُهُ مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَکَةً عَلَی شِیعَتِنَا مِنْهُ».

۲. همان، ج ۳، ص ۹۲.

مطلع شود، به‌هیچ‌وجه تصور نمی‌کند در باب مسائل فقهی زنان باید دنبال مطلبی درباره محدودیت‌های دوران زندگانی موسی بن جعفر ﷺ بگردد؛ این در حالی است که همین روایت را صاحب وسائل الشیعه نقل کرده، ولی تمام مقدمات آن را حذف و فقط قسمت پرسش از امام را آورده است.[1] این روش صاحب وسائل الشیعه است که بخشی از احادیث را با تعبیر و «فی حدیث» در ابتدای خبر یا «الحدیث» در انتهای خبر حذف می‌کند.

از آنچه بیان کردیم، این نکته به‌خوبی به‌دست می‌آید که بی‌توجهی به کتب اربعه و تنها توجه به جوامع حدیثی بعدی مانند وسائل الشیعه، چقدر خسارت در تبیین سیره معصومان و حتی فهم روایات به بار آورده است.

۲. یکی از موضوعات مورد توجه ما، نقد و بررسی و تحلیل برخی از نکات تاریخی و اخبار مشهوری است که بیشتر مطرح می‌شود و گاهی به عنوان یک فضیلت و امتیاز تلقی شده، اما با حقایق تاریخی ناسازگار است. برای مثال در کتاب کافی کلینی نوشته است که امام علی ﷺ اولین هاشمی است که پدر و مادرش هاشمی بودند.[2] این در حالی است که از نظر تاریخی مسلم است که برادران حضرت که عبارت‌اند از طالب، عقیل و جعفر از او بزرگ‌تر بودند؛ پس چگونه می‌توان این نظر را پذیرفت. ما سعی کرده‌ایم تعبیر درست این موضوع را نقل و تبیین کنیم. یا در کتاب کافی آمده، مادر امام سجاد ﷺ دختر یزدجرد پادشاه ایران بوده که او را در زمان خلیفه دوم به مدینه آورده‌اند. ما به‌ناچار به نقد و بررسی این خبر پرداخته و اخبار مشابه را درباره مادر امام سجاد ﷺ و زمان و مکان تولد حضرت مورد بررسی و ارزیابی قرار داده‌ایم. البته این‌گونه موارد ممکن است سخن کلینی باشد نه خبر؛ اما لازم است بررسی شود.

۳. در روایات خبر حج‌های متعدد امام حسن ﷺ با پای پیاده گزارش شده که برخی

---

۱. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۲، ص ۲۷۲: «خَلَفِ بن حَمَّادٍ الْكُوفِيِّ فِي حَدِيثٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي‌الْحَسَنِ مُوسَى بن جَعْفَرٍ ﷺ بِمِنًى، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ تَزَوَّجَ جَارِيَةً مُعْصِراً لَمْ تَطْمَثْ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۵۲.

تا ۲۵ حج پیاده برای ایشان نقل کرده‌اند یا حج‌های متعددی برای امام سجاد ﷺ یا چندین حج برای رسول خدا ﷺ گزارش کرده‌اند. ما در این اثر به نقد و بررسی این‌گونه گزارش‌ها و اخبار پرداخته و در مواردی امکان تحقق آنها را از نظر تاریخی مستبعد دانسته‌ایم؛ همچنین درباره اخبار هزار رکعت نمازی که برای امام علی ﷺ امام سجاد ﷺ و امام رضا ﷺ و در برخی خبرها امام حسین ﷺ نقل شده است، امکان انجام آنها را برای هر یک از این بزرگان مورد ارزیابی قرار داده‌ایم. روشن است اشخاصی علاقه‌مند به مبالغه در بیان فضایل هستند؛ ولی باید توجه داشت، امامان دارای فضایل و مناقب فراوانی هستند که نیازی به انتساب اعمال اغراق‌آمیز برای اثبات مقام و موقعیت آنان نیست.

۴. نکته مهم دیگری که لازم است یادآوری کنیم، بررسی گروه‌ها و فرقه‌هایی است که در زمان معصومان بوده‌اند. گزارش‌های متعددی درباره آنان نقل شده است؛ مانند غالیان؛ یعنی کسانی که درباره امیر مؤمنان ﷺ غلو کرده و مجازات شده‌اند. اخبار متعدد دراین‌باره ارزیابی و بیان شده است. بعید نیست برخی گزارش‌ها دراین‌باره ساختگی و با اهداف سیاسی خاص جعل شده باشد؛ زیرا کسانی متهم به غلو شده‌اند که از سوی امیر مؤمنان ﷺ مورد عنایت قرار گرفته بودند و حضرت از آنان دفاع و تجلیل کرده است؛ برای مثال سبابجه که توسط اصحاب جمل کشته شدند. در خبری متهم به غلو شده‌اند؛ درحالی‌که امیر مؤمنان ﷺ از آنان تجلیل کرده است. البته گروه‌های غالی دیگری بودند که از سوی امامان بعدی طرد شدند.

۵. ما در این اثر با تحقیق درباره گروه‌های مختلف از جمله خطابیه، واقفیه و دیگر گروه‌ها به نکات بدیعی اشاره کرده‌ایم. چنین به نظر می‌رسد که برخی که دارای تفکر خطابی بودند، بعد از کشته‌شدن رهبر آنان در کوفه و جمعیت حاضر در هنگام نبرد، در ایجاد فرقه اسماعیلیه نقش داشته و به جهت کشتاری که از آنان شده، مخفیانه به تلاش خود ادامه می‌دادند؛ بر همین اساس سعایت یکی از فرزندان اسماعیل از موسی بن

جعفر ﷺ را باید قبل از اینکه دارای جنبه مالی و از باب حسادت دانست، کاری تشکیلاتی از سوی این جمع تلقی کرد؛ به همین جهت پس از کمک موسی بن جعفر ﷺ به محمدبن اسماعیل بن جعفر، وی دست از سعایت خود بر نداشت و نزد هارون به سعایت حضرت پرداخت.

۶. نکته مهم دیگر اینکه از اعمال گروه خطابیه و افراد مشابه، ساختن و واردکردن اخبار ساختگی در کتب پیروان اهل بیت و اصحاب امام باقر و امام صادق ﷺ بوده که امام رضا ﷺ در پاسخ به یونس بن عبدالرحمان این نکته مهم را بیان نموده است. اینان کتاب‌های اصحاب امام باقر و امام صادق ﷺ را می‌گرفتند و اخباری در آن درج و بعد منتشر می‌کردند. نمونه روشنی که در خبری ذکر شده این است که آنان زنا و قمار را عمل افراد نمی‌دانستند، بلکه آنها را به اشخاصی ویژه تفسیر می‌کردند.[1] نقش این گروه‌ها بسیار خطرناک بوده است؛ زیرا اخبار ساختگی خود را در کتب و آثار معتبر شیعیان وارد و منتشر می‌کردند؛ درنتیجه ممکن است برخی از آن اخبار اکنون نیز در منابع اصلی ما وجود داشته باشد و به‌ظاهر با سند معتبر هم نقل شده باشد.

این تحقیق با عنوان «سیره معصومان در کتاب‌های چهارگانه شیعه» متشکل از هشت بخش مختلف است که برای بهره بیشتر و خوانش بهتر موضوعات آن به صورت مستقل هم در شش عنوان جدا گانه منتشر شده است: ۱. در آمدی بر سیره معصومان ﷺ در کتاب های چهار گانه شیعه. ۲. سیره فرهنگی و اجتماعی معصومان ﷺ در کتاب های چهار گانه شیعه. ۳. سیره عبادی. ۴. سیره سیاسی. ۵. سیره اقتصادی. ۶. سیره نظامی.

این چاپ در دو جلد منتشر می‌شود. جلد اول شامل کلیات و مفاهیم و معرفی کتب اربعه و شرح زندگانی معصومان ﷺ، سیره فرهنگی، سیره عبادی و سیره اجتماعی است و جلد دوم سیره سیاسی، اقتصادی و نظامی معصومان ﷺ را در برمی‌گیرد.

---

۱. ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ صفار؛ بصائر الدرجات؛ ص۵۳۶.

در پایان خداوند را سپاسگزارم که توفیق نگارش این کتاب را به من داد و وظیفه خود می‌دانم از تمام کسانی که در این اثر مرا یاری کرده‌اند، تشکر و قدردانی کنم: از جناب حجت‌الاسلام و المسلمین محمدکاظم رحمان‌ستایش که نظارت بر این اثر را پذیرفته و با نکته‌سنجی‌ها و پیشنهادهای خود در غنا و استحکام آن نقش داشتند، از حمایت حجت‌الاسلام و المسلمین دکتر حمیدرضا مطهری مدیر پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت ﷺ که در طرح این موضوع نقش داشتند. جناب آقای دکتر محمد الله‌اکبری مدیر سابق پژوهشکده. اعضای محترم شورای علمی پژوهشکده و جناب حجت الاسلام و المسلمین آقای حسین عبدالمحمدی که آن را ارزیابی کردند و جناب حجت‌الاسلام و المسلمین مصطفی صادقی مدیر گروه سیره اهل بیت ﷺ و تمام کسانی که در طول تحقیق کمک کردند و هم‌چنین در ویرایش و آماده‌سازی این اثر نقش داشتند. از خوانندگان گرامی می‌خواهم با نقدها و پیشنهادهای خود زمینه تکمیل این اثر را فراهم سازند.

علی‌اکبر ذاکری

عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

بخش اول

کلیات و مفاهم

فصل اول

مفاهیم

مقدمه

در این بخش به تبیین مفاهیمی می‌پردازیم که در عنوان کتاب آمده یا در روشن‌شدن مباحث نقش دارد. در این قسمت به معنای سنت و سیره، تاریخ سیره‌نگاری، اهمیت آن و توجه شیعه به سیره پرداخته می‌شود، جایگاه آن در منابع احکام مورد توجه قرار می‌گیرد، مفهوم معصوم و اهل بیت و دلیل عصمت بیان می‌شود و مفهوم اصطلاح شیعه و تاریخ کاربرد آن در زمان پیامبر مورد توجه قرار می‌گیرد؛ همچنین ازآنجاکه سیره بخشی از سنت است، به تعریف سنت که شامل قول و فعل و تقریر معصوم است سپس سیره و معانی آن ذکر می‌شود و به کاربرد سیره در روایات اشاره می‌گردد؛ همچنین رابطه سنت با سیره بیان می‌شود و چرایی لزوم توجه به سیره معصومان مورد توجه قرار می‌گیرد. فصل دوم به معرفی کتب اربعه اختصاص دارد. در این فصل به معرفی منابع و مؤلفان آنها پرداخته می‌شود و نکاتی دربارهٔ اصول اربعه‌مأه که جزو منابع کتب اربعه بوده‌اند و اصول‌نگاری در شیعه و تفاوت اصل و کتاب مطرح و به برخی از جوامع اولیه شیعه اشاره می‌شود؛ همچنین مسائلی درباره ساختار، اهمیت و جایگاه کتب اربعه و مؤلفان آنها در میان علمای شیعه مطرح می‌گردد.

گفتار اول: سنت

ازآنجاکه سیره بخشی از سنت است، در آغاز به تعریف سنت و بعد درباره سیره سخن خواهیم گفت تا با مشخص‌شدن جایگاه سنت، محدودهٔ سیره شناخته شود.

مفهوم شناسی واژه سنت

«سنت» در لغت به معنای راه و سیره (و رفتار) آمده است.[۱] برخی سنت را به معنای سیره[۲] و عادت دانسته‌اند.[۳] سنت رسول خدا ﷺ یعنی سیره ایشان.[۴] سیره را به رفتار پسندیده یا ناپسند هم معنا کرده‌اند.[۵] در حدیث نبوی سنت به معنای عام آمده است: «هر کس سنت حسنه ایجاد کند، برای او اجر آن و پاداش کسی است که به آن عمل کند و از پاداش هیچ یک کاسته نمی‌شود[۶] و هر کس سنت زشت و بدی ایجاد کند، برای او بار گناه آن و بار گناه کسی است که به آن عمل کند».[۷] در این صورت گفته می‌شود او کسی است که آن سنت را ایجاد کرده است؛[۸] بنابراین تعاریف، سنت و سیره یکی است و ممکن است نیک یا بد باشد که دیگران از آن پیروی کنند.[۹] سنت در اصطلاح در سه مورد به کار رفته است:

---

۱. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱۳، ص۲۲۵: «الأصل فیه الطریقة و السیره».
۲. اسماعیل بن حماد جوهری؛ الصحاح؛ ج۵، ص۲۱۳۹.
۳. صاحب بن عباد؛ المحیط فی اللغه؛ ج۸، ص۲۴۸: «السُّنَّةُ: العادَةُ أیضاً».
۴. ابن‌فارس؛ معجم مقاییس اللغه؛ ج۳، ص۶۱: «السُّنَّة و هی السّیرة. و سُنَّة رسول الله ﷺ: سِیرته».
۵. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱۳، ص۲۲۶. سیدعلی‌خان مدنی شیرازی؛ ریاض السالکین؛ ج۶، ص۴۰۳.
۶. در کتاب الکافی (ج۵، ص۹) و تهذیب الأحکام (ج۶، ص۱۲۴) این قسمت از خبر آمده است: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَةِ مِنْ غَیْرِ أَنْ یُنْقَص مِنْ أُجُورِهِمْ شَیْءٌ».
۷. احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج۴، ص۳۶۱: «من سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً کان له اجرها وَ مِثْلُ أَجْرِ من عَمِلَ بها من غَیْرِ ان یُنْتَقَص من أُجُورِهِمْ شیء وَ مَنْ سَنَّ سُنَّةً سَیِّئَةً کان علیه وِزْرُهَا وَ مِثْلُ وِزْرِ من عَمِلَ بها».
۸. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱۳، ص۲۲۵.
۹. احمد بن محمد فیومی؛ المصباح المنیر؛ ج۲، ص۲۹۲.

۱. دستورهای پیامبر

سنت به معنای قانونی است که رسول خدا ﷺ وضع کرده و برخاسته از دستور و خواست و عمل اوست: «السُّنة ما سنَّهُ رسولُ الله ﷺ:[۱] سنت چیزی است که رسول خدا ﷺ ایجاد کرده باشد» اعم از اینکه واجب باشد یا مستحب. امیرالمؤمنین می‌فرماید: « السُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ »[۲] و با تعبیر «ما سنّه النَبیُّ» در إستبصار آمده است.[۳] ایشان در خبری می‌فرماید: «قول، عمل و نیت باید مطابق با سنت یعنی سنت پیامبر ﷺ باشد».[۴]

این تعریفی است که می‌توان آن را برگرفته از روایات متعدد و آن را تعریف سنت طبق نظر اهل حدیث دانست.[۵] وقتی گفته می‌شود «کتاب و سنت» یعنی دستوری که در کتاب خدا یا فرمایش‌ها و عمل پیامبر ﷺ و به اعتقاد شیعه، ائمه آمده است. در کتب لغت پس از بیان معنای لغوی سنت، این معنا را ذکر کرده و در تعریف آن گفته‌اند: «چیزی که پیامبر ﷺ به آن دستور داده و از آن نهی کرده و به آن با سخن و عمل تشویق کرده است که آن در کتاب عزیز نیست».[۶]

---

۱. سید مرتضی؛ الذریعة إلی أصول الشریعه؛ ج۲، ص۷۳۷. شیخ طوسی؛ العدة فی أصول الفقه؛ ج۲، ص ۶۹۰؛ ابوعبدالله محمد بن عمر فخر رازی؛ المحصول فی علم الاصول؛ ج۵، ص۷۸ (دارالکتب العلمیه). سیف‌الدین ابوالحسن علی بن محمد آمدی؛ الإحکام فی أصول الأحکام؛ ج۴، صص۴۸ و ۵۴. علی متقی هندی؛ کنزل العمال؛ ج ۱۰، ص۲۹۲. در همه کتب اصولی از عبدالله بن عمر این عبارت نقل شده و در ادامه می‌گوید: «و لا تجعلوا الرّأی سنة للمسلمین: و رأی خود را سنتی برای مسلمانان قرار ندهید»؛ ولی در کنز العمال این جمله از عمر نقل شده و بعد از آن آمده است: «و لا تجعلوا خطأ الرأی سنة للأمة».

۲. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۱۵۵.

۳. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۳، ص ۲۹۰. علّامه حلی؛ مختلف الشیعه؛ ج۴، ص۴۳۶. محمدحسن نجفی؛ جواهر الکلام؛ ج۳۱، ص۵۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۱، ص۲۴۲. در این کتب با تعبیر «ما سنّه رسول الله» آمده است.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص ۷۰.

۵. عبدالرحمان بن ابراهیم خمیسی؛ معجم علوم الحدیث النبوی؛ ص۱۲۸.

۶. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایه؛ ج۲، ص۴۰۹. سیدمحمد مرتضی حسینی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج۱۸، ص ۳۰۰: «ما أمَرَ به النَّبی ﷺ و نَهَی عنه و نَدَبَ إلیه قوْلاً و فِعلاً ممَّا لم ینطِق به الکتابُ العَزیزُ».

شاطبی درباره سنت می‌نویسد: «بر آنچه از پیامبر ﷺ نقل شده، به‌ویژه آنچه در قرآن نیامده، بلکه فقط پیامبر ﷺ بر آن تصریح کرده است، حال در شرح آیات باشد یا جدای از آنها، سنت گفته می‌شود»؛[۱] برای مثال ختنه را سنت دانسته‌اند؛ چون سنت پیامبر ﷺ است.[۲] وقتی سنت در برابر بدعت قرار می‌گیرد، به همین معناست؛ برای نمونه امیر مؤمنان تلاش لشکر معاویه را در صفین، خاموش‌کردن سنت پیامبر ﷺ و زنده‌کردن بدعت می‌شمارد[۳] و زمانی که مردی از ایشان از سنت و بدعت می‌پرسد، می‌فرماید: سنت چیزی است که رسول خدا ﷺ بنیان نهاده و بدعت چیزی است که مخالف آن باشد.[۴] امام حسین ﷺ نیز می‌فرماید در زمان خلافت امویان سنت نابود و بدعت زنده شده است.[۵]

۲. سنت به معنای استحباب

سنت در بسیاری از موارد بر امور مستحبی اطلاق می‌شود، به اعتبار اینکه واجب چیزی است که خداوند آن را واجب کرده و مستحب چیزی است که پیامبر ﷺ آن را انجام داده که بازگشت همه به راه و روش است.[۶] این تعریف اصطلاح فقهی سنت است.

---

۱. ابواسحق ابراهیم لخمی شاطبی؛ الموافقات فی اصول الاحکام؛ ج۴، ص۲: «یُطلَقُ لفظُ السُّنّةِ علَی ما جاء مَنقولاً عنِ النَّبیِ ﷺ علی الخصوصِ مِمّا لم یُنصَّ علیهِ فِی الکتابِ العزیزِ؛ بل إنّما نُصَّ عَلیهِ مِن جَهتِهِ علیه الصلاة والسلام کانَ بَیاناً لِما فِی الکتابِ أو لا».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۳۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۴۴۵.

۳. نصر بن مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۲۵۱: «لِیُطْفِئُوا السُّنَّةَ وَ یُحْیُوا الْبِدْعَةَ». مشابه آن در: نهج البلاغه؛ تحقیق صبحی صالح؛ ص۲۶۴.

۴. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۲۱۱. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۱۵۵. در کتاب اول آمده: فَقَالَ: «أَمَّا السُّنَّةُ فَسُنَّةُ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ أَمَّا الْبِدْعَةُ فَمَا خَالَفَهَا».

۵. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الاشراف؛ ج۲، ص۳۳۵: «إنَّ السُّنةَ قد أُمیتَت، و إنَّ البِدعَةَ قد أُحیِیَت و نعشت».

۶. علی‌اکبر غفاری؛ تلخیص مقباس الهدایه؛ ص۱۲. مصطفی سباعی؛ السنة و مکانتها فی التشریع الإسلامی؛ ص۴۸.

در اینجا سنت یکی از احکام پنج‌گانه تکلیفیه است، در برابر چهار حکم دیگر که عبارت‌اند از واجب، حرام، مکروه و مباح. در ریاض السالکین بعد از ذکر معنای لغوی آن به گونه‌ای که گذشت، می‌نویسد: در عرف شرع سنت بر کار مستحبی اطلاق می‌شود؛ بر کارهایی که پیامبر ﷺ بر انجام آن مواظبت می‌کرده و گاهی هم ترک می‌نموده است و این دو گونه است:

۱. سنن هُدی: منظور کارهایی است که پیامبر ﷺ بر انجام آن توجه و عنایت داشت و این در امور عبادی بوده است. در توضیح آن می‌افزاید: سنت‌های هدایتی دستورها و کارهایی است که انجام آن سبب کامل‌شدن دین می‌گردد و ترک آن کراهت و زشتی به دنبال دارد؛ مانند نماز جماعت، اذان و اقامه و نافله‌های روزانه که در روایات از عمل پیامبر ﷺ تعبیر به سنت شده است.[۱]

۲. سنت‌های زاید: کارهایی که پیامبر ﷺ به گونه معمول و عادی انجام می‌داده است. اینها سنت‌هایی است که عمل به آنها نیکوست و در ترک آنها کراهت و زشتی نیست؛ مانند سنت لباس‌پوشیدن، خوردن و آشامیدن، ایستادن و نشستن پیامبر ﷺ.[۲]

سنت در اینجا همان روش و عمل غیرواجب است. گویا علامه طباطبایی کتاب خویش را به نام سنن النبی بر این معنا بنیان نهاده؛ زیرا بیشترین مواردی که در آن آورده، رفتارهای عملی و دستورهایی از پیامبر ﷺ است که گونه‌ای استمرار در آن گزارش شده که برخی از سنت‌های هُدی و تعدادی از سنت‌های زاید هستند.[۳] عبدالله بن مسعود از سنن هدی، نماز به جماعت در مسجد را ذکر کرده و مردم را از ترک مسجد نهی می‌کرد.[۴] مؤلف کتاب دستور العلماء بعد از تعریف سنت آن را به دو دسته سنن هدی و سنن زواید تقسیم

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۴۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۴.

۲. سیدعلی‌خان مدنی شیرازی؛ ریاض السالکین؛ ج۷، ص۲۰۴ و مشابه آن در: ج۶، ص۴۰۳.

۳. علامه محمدحسین طباطبائی؛ سنن النبی؛ ص۱۵، مقدمه.

۴. ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی ازدی؛ سنن ابی‌داوود؛ ج۱، ص۱۵۰. سلیمان بن احمد طبرانی؛ معجم الکبیر؛ ج۹، ص۱۱۷. ابن‌حبان؛ الصحیح؛ ج۵، ص۴۵۶.

کرده است، برابر تعریفی که ذکر شد. او نمونه‌های متعددی برای هر یک از دو قسم سنت آورده است. وی نماز تراویح را از سنت‌های صحابه می‌داند نه سنت پیامبر ﷺ؛ اما بر مواظبت بر آن تأکید دارد.[۱]

۳. قول، فعل و تقریر معصوم

اصولیان سنت را عبارت از قول (سخن)، فعل (عمل) و تقریر(تأیید) پیامبر دانسته‌اند.[۲] علمای شیعه آن را به قول یا فعل و تقریر معصوم[۳] یا حجت[۴] تعریف کرده‌اند. گروهی این سه را مقید به غیرعادی کرده‌اند؛[۵] یعنی سخنان و کارهای معمولی معصوم سنت نام نمی‌گیرد. صاحب قوانین سنت را مقید به کارهای غیرعادی کرده[۶] و شیخ بهایی آن را مقیّد به غیر قرآن[۷] و غیرعادی دانسته است؛[۸] یعنی آنچه در قرآن آمده، گرچه مربوط به رسول خدا ﷺ باشد، سنت نیست؛ اما اصولیان معاصر چنین قیدی را در تعریف سنت بیان نکرده‌اند.[۹] برخی به این نکته توجه کرده‌اند که سنت نفس و اصل سخن، عمل و تأیید معصوم است[۱۰] و آنچه از این سه حکایت می‌کند، حدیث نامیده می‌شود. حدیث یعنی خبر

---

۱. احمد نگری؛ جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون؛ ج ۲، ص ۱۸۵ـ۱۸۶.

۲. شیخ بهائی؛ زبدة الأصول؛ ص ۱۸۰. مولا احمد محقق اردبیلی؛ مجمع الفائده و البرهان؛ ج ۳، ص ۲۱۶: تعریف زبده: «السنة هی قول النبی ﷺ أو فعله أو تقریره».

۳. میرزا ابوالقاسم بن محمد قمی؛ قوانین المحکمة فی الأصول؛ ج ۲، ص ۳۳۸. علی‌اکبر غفاری؛ تلخیص مقباس الهدایة العلامه المامقانی؛ ج ۳، ص ۲۶.

۴. شیخ مرتضی انصاری؛ فرائد الأصول؛ ج ۱، ص ۱۷۳: «المراد بالسنة هو قول الحجة أو فعله أو تقریره».

۵. علی‌اکبر غفاری؛ تلخیص مقباس الهدایة العلامه المامقانی؛ ج ۳، ص ۲۶.

۶. میرزا ابوالقاسم بن محمد قمی؛ قوانین المحکمة فی الأصول؛ ج ۲، ص ۳۳۸: «السّنة و هو قول المعصوم ﷺ أو فعله أو تقریره الغیر العادیات».

۷. این تعبیر در کتب اصول عامه هم آمده است. عبدالعلی محمد بن نظام‌الدین انصاری؛ فواتح الرحموت بشرح مسلم الثبوت فی أصول الفقه؛ ج ۲، ص ۹۷: «ما صدر و ظهر عن الرسول ﷺ غیر القرآن من قول و فعل و تقریر».

۸. شیخ بهائی؛ زبدة الأصول؛ ص ۱۷۹: «السنّة: و هی قول النبی ﷺ أو فعله، او تقریره غیر قرآن و لا عادیّ».

۹. محمدکاظم خراسانی؛ کفایة الأصول؛ ص ۸. شیخ مرتضی انصاری؛ فرائد الأصول؛ ج ۱، ص ۱۷۳.

۱۰. محمدکاظم خراسانی؛ کفایة الأصول؛ ص ۸: «المراد بالسنة منها هو نفس قول المعصوم أو فعله أو تقریره».

و روایتی که از قول، عمل و تقریر معصوم حکایت می‌کند. به همین جهت حدیث را کلامی می‌دانند که از قول، فعل و تقریر معصوم حکایت دارد.[۱] از دیدگاه علمای شیعه سنت تنها گفته، عمل و امضای پیامبر ﷺ و امام معصوم را در بر می‌گیرد؛ البته در روایاتی امامان به عملکرد افرادی مانند سلمان و ابوذر استناد کرده‌اند؛ زیرا آنان بدون دستور امیر مؤمنان ﷺ کاری انجام نمی‌دادند.

سنت از منظر اصولیان اهل سنت

اصولیان عامه سنت را همانند علمای شیعه به قول و فعل و تقریر[۲] یا سکوت پیامبر ﷺ[۳] یا چیزی که دیده و دانسته[۴] و پذیرفته و انکار نکرده، معنا کرده‌اند. ابوالولید باجی مالکی (م۴۷۴ق) افعال پیامبر را دو قسم می‌داند: قسم اول: افعالی که پیامبر ﷺ انجام می‌دهد و بیان برای احکام مجمل کتاب یا سنت است. قسم دوم: اعمالی که ابتدائاً انجام می‌دهد که دو نوع می‌باشد: یکی کارهای عادی مانند خوردن و آشامیدن، راه‌رفتن و پوشیدن لباس است. اینها دلالت بر اباحه دارد. برخی گفته‌اند دلالت بر استحباب دارد؛ مانند راه‌رفتن با نعلین یا خوردن با دست راست و مانند آن. نوع دوم مواردی است که در آن قصد قربت لازم و عبادت است که درباره دلالت آنها اختلاف شده است؛ اکثر مالکیه گفته‌اند بر وجوب و برخی گفته‌اند بر استحباب دلالت دارد و برخی توقف کرده‌اند.[۵] فخر

---

۱. شیخ بهائی؛ زبدة الأصول؛ ص۱۷۹؛ میرزا ابوالقاسم بن محمد قمی؛ قوانین المحکمة فی الأصول؛ ج۲، ص۳۳۸: «کلام یحکی قول المعصوم او فعله او تقریره».

۲. ابوالولید سلیمان بن خلف قرطبی باجی؛ إحکام الفصول فی أحکام الأصول؛ ص۲۲۲: «باب أحکام أفعال النبی ﷺ: السنة الواردة عن النبی علی ثلاثة أضرب أقوال و أفعال و إقرار».

۳. ابوبکر محمد بن احمد سمرقندی؛ میزان الأصول؛ ص۴۱۹: «السنة انواع ثلاثة؛ من حیث القول و من حیث الفعل و من حیث السکوت».

۴. ابن‌حزم؛ الإحکام فی أصول الأحکام؛ ج۱، ص۱۴۶: «السنن تنقسم ثلاثة أقسام؛ قول النبی ﷺ أو فعل منه أو شیء رآه و علمه فأقر علیه و لم ینکره».

۵. ابوالولید سلیمان بن خلف قرطبی باجی؛ إحکام فی أحکام الأصول؛ ص۲۲۳.

رازی نیز چهار قول را درباره افعال پیامبر نقل کرده است: وجوب، استحباب، اباحه و توقف و دراین‌باره بحث کرده است.[۱]

اهل سنت به‌مرور اجتهاد و علم اصول را رها کرده و سنت را تعمیم دادند. برخی افزون بر سنت پیامبر ﷺ، سنت خلفای راشدین را جزو سنت معرفی کرده[۲] و جمعی گفته‌ها و رفتار تمام صحابه را در کتاب‌های روایی و سنن خویش نقل کرده و آن را سنت دانسته و به آنها استناد کرده‌اند.[۳]

اقسام سنت

بر اساس تعریفی که از سنت ارائه شد، آن را به سه قسم تقسیم کرده‌اند:

۱. سنت قولی؛ ۲. سنت فعلی و عملی؛ ۳. سنت تقریری.

سنت قولی همان سخنان و دستورهای آنان است. در گذشته از کتاب‌های اصولی اقسام سنت نقل شد و حجیت آن به عنوان منبع احکام شرعی به اثبات رسیده است. بخش قابل توجهی از سنت‌های پیامبر ﷺ سنت قولی و بیان فرمان‌های الهی است که فقط مربوط به دیگران است؛ برای مثال امام صادق ؑ بیان می‌کند که پیامبر ﷺ درباره حیض سه سنت ایجاد کرد.[۴]

سنت فعلی همان سیره عملی است و بازگشت بخش عمده سنت تقریری نیز به سیره و عملی است که معصوم آن را پذیرفته است. آنچه از سنت حکایت می‌کند، حدیث یا

---

۱. ابوعبدالله محمد بن عمر فخر رازی؛ المحصول فی علم الأصول؛ ج ۱، ص ۴۱۴ (دارالکتب العلمیه).

۲. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ سیر أعلام النبلاء؛ ج ۷، ص ۱۱۶: «بل السنة ما سنّه النبی ﷺ و الخلفاء الراشدون من بعده».

۳. احمد نگری؛ جامع العلوم فی اصطلاحات العلوم؛ ج ۲، ص ۱۸۴: «السنة فی الشرع هی الطریقة المسلوکة الجاریة فی الدین من غیر افتراض و لا وجوب سواء سلکها الرسول ﷺ أو غیره ممن هو عَلَم فی الدین: سنت در شرع، راه رفته در دین است بدون اینکه واجب باشد، چه پیامبر ﷺ آن را رفته باشد یا غیر او از کسانی که در دین بزرگ هستند».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۸۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۳۸۱: «سَأَلُوا أَبَاعَبْدِاللهِ ؑ عَنِ الْحَائِضِ وَ السُّنَّةِ فِی وَقْتِهِ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ سَنَّ فِی الْحَائِضِ ثَلَاثَ سُنَنٍ».

خبر نامیده می‌شود؛ بنابراین سیره، سنت عملی پیامبرﷺ و امام و تقریرات عملی آنان را در بر می‌گیرد. گویا کسانی که سنت را مقید به قید غیر قرآن نکرده‌اند، به این نکته توجه داشته‌اند که بخشی از سیره پیامبرﷺ در قرآن آمده است؛ همان‌گونه که قرآن نکاتی را از سیره پیامبران گذشته نقل کرده است؛ بنابراین سیره نبوی در قرآن هم آمده و می‌توان گفت سیره پیامبر در قرآن متفاوت با معنای مصطلح سنت است.

طبیعی است آنچه قرآن از پیامبران پیشین یا انسان‌های وارسته نقل کرده و رد نکرده، برای ما حجت و درخور استناد است؛ گرچه در اینجا مورد بحث ما نیست، مگر مواردی که ائمه استناد کرده باشند.

گاهی سنت به معنای قوانین تکوینی و طبیعی است که بر جوامع حاکم است و از آن به سنت‌های الهی یا تاریخی و اجتماعی تعبیر می‌شود که اینها مورد بحث ما نیست.

سیره بخشی از سنت

فقیهان و دانشمندان اسلامی منابع احکام دینی را چهار چیز می‌دانند: کتاب (قرآن)، سنت، عقل و اجماع. شیعه و سنی با تفاوت‌هایی در جزئیات؛ در اصل این موضوع که منابع احکام چهار چیز است، اتفاق نظر دارند. سنت بیشترین نقش را در بیان جزئیات احکام دارد. سنت شامل قول، فعل و تقریر است. شیعه افزون بر سنت رسول خداﷺ معتقد به لزوم پیروی از سنت دوازده امام و سنت فاطمه زهراؑ است. اهل سنت گرچه بر سنت پیامبر تأکید دارند، در عمل روش و سیره صحابه را به کار می‌گیرند و همین باعث بخشی از تفاوت‌های اعمال عبادی، فردی، اجتماعی و سیاسی مسلمانان گردیده است. به‌طورکلی سیره را می‌توان بخش عمده سنت دانست؛ زیرا شامل عمل معصوم و تقریر وی می‌شود.

علمای شیعه متقدم در کتب اصولی خود از سیرهٔ عملی پیامبرﷺ به «افعال النبی» تعبیر می‌کردند. شیخ طوسی در عدة الأصول می‌نویسد: افعال پیامبر به سه قسم تقسیم

می‌شود: فعل و عمل، ترک و اقرار دربارهٔ فعلی که فاعلی انجام داده است و هر یک از اینها سه قسم است: واجب، مستحب و مباح.[۱] ایشان در ادامه بیان می‌کند وجه عمل پیامبر ﷺ باید مشخص شود که به عنوان واجب یا مستحب و... انجام گرفته است؛ وی سپس راه‌هایی برای شناخت آنها آورده و مثال‌هایی ذکر کرده است.[۲] با این توضیح در کتاب بعد وارد معنای سیره می‌شویم.

گفتار دوم: اهمیت سیره

سیره پیامبر ﷺ و معصومان یکی از راه‌های دریافت معارف اسلامی است. نقل سیره تأثیر زیادی بر رفتار انسان‌ها می‌گذارد. مطالعه سیره و تاریخ معصومان جاذبه‌ای ویژه دارد؛ برای همه قابل فهم است و پیام آن در اذهان ماندگارتر است. سیره معصومان راه زندگی، راه سازندگی، راه تلاش، راه تعامل اجتماعی، راه برخورد سیاسی، راه مبارزه و جهاد و راه خُلق و خوی پسندیده را نشان می‌دهد. سیره روش و الگویی است برای شکیبایی در برابر ناگواری‌ها، سختی‌ها، بی‌مهری‌های یاران، تهمت‌ها و افتراها، مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها و گاهی تحقیرها و پرسش‌های نابجا و ناروا. سیره شیوهٔ مبارزه با کافران، منافقان، قدرت‌های استبدادی، حاکمان ستمگر و گروه‌های فاسد و جنایتکاران جسور را به انسان می‌آموزد.

به دلیل اهمیت و نقشی که سیره دارد، لازم است دریافت آن از میان آثار همراه با قواعدی باشد که درستی آن را تضمین کند و به دور از خرافه و تحریف، پیام خود را برساند. در بررسی مسائل فقهی و استنباط از احادیث دقت‌های لازم در سند و متن آن می‌شود؛ امّا در نقل سیره و گزارش آن، به آنچه گفته شده و در کتاب‌ها و آثار آمده، بسنده می‌شود و در بررسی صحت یا نادرستی آن دقت کافی نمی‌گردد.

---

۱. شیخ طوسی؛ العدة فی أصول الفقه، ج ۲، ص ۵۸۲: «أفعال النّبی ﷺ علی ثلاثة أقسام: فعل و ترک و إقرار للفاعل علی فعله و هی أجمع علی ثلاثة أقسام: واجب و ندب و مباح».

۲. همان، ص ۵۸۲ـ۵۸۴.

منابع مهم سیره را عموماً کتاب‌های تاریخی می‌دانند و در این زمینه کمتر به منابع روایی در این زمینه توجه می‌شود و نسبت به کتاب‌های تاریخی در درستی مطالب آنها دقت و توجه کامل نمی‌شود؛ در نتیجه گاه اندیشه‌های ناروا و نادرستی از طریق نقل آنها به جامعه راه می‌یابد که گاه با قرآن و مسائل بدیهی و مسلم فقهی ناسازگاری دارد و دستاویزی برای مخالفان اسلام و دشمنان دین می‌شود؛ به‌ویژه که سیره جاذبه دارد و برای عموم قابل دریافت و فهم است. گاهی گونه‌ای ناسازگاری بین آنچه به عنوان سیره از معصومان نقل می‌شود و مسائل فقهی رخ می‌نماید و جامعه را دچار اندیشه‌های ناهماهنگ و ملتهب می‌کند؛ لذا باید در پی راه‌ها و روش‌هایی بود که ما را به سرچشمهٔ زلال سیره رهنمون گردد و از آلودگی‌ها دور سازد. ما بر این باوریم که سیره، نمونهٔ متعالی احکام اسلامی است و نباید با آن در تضاد باشد.

لزوم نگارش سیره

مایه تأسف است که در آغاز دوران خلافت، به بهانه بی‌توجهی به قرآن با سنت و سیره حضرت رسول ﷺ مبارزه شد. خلیفه دوم به‌طور رسمی مردم را از نگاشتن حدیث بازداشت[۱] و سال‌ها بعد هم اگر اثری تدوین می‌شد، دستگاه خلافت آن را از بین می‌برد. نمونه روشن آن کتاب سیره پیامبر ﷺ بود که ابان بن عثمان بن عفان آن را نگاشت و در حج سال ۸۲ به سلیمان بن عبدالملک فرزند خلیفه وقت تقدیم کرد؛ امّا وی آن را از بین برد.[۲] بنی‌امیه با دید قبیله‌ای و مانند قبل از اسلام به پیامبر اسلام ﷺ می‌نگریستند؛ این نکته از اشعار یزید در هنگام ورود اسرای کربلا به دروازه شام[۳] و در

---

۱. علی احمدی میانجی؛ مکاتیب الرسول؛ ج ۱، ص ۵۲۳. ابن‌رجب حنبلی؛ ذیل طبقات الحنابله؛ ج ۴، ص ۳۶۸. شرح حال سلیمان بن عبدالقوی.

۲. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج ۱، ص ۲۷. زبیر بن بکار؛ الأخبار الموفقیات؛ ص ۳۳۲.

۳. لما بدت تلک الحمول و أشرفت/ تلک الرؤوس علی شفا جیرون/ نعب الغراب فقلت قل أو لا تقل/ فقد اقتضیت من ←

کاخش، به‌خوبی پیداست.[۱] آنها به همین علت با تدوین آثار پیامبر ﷺ مخالف بودند. ممنوعیت تدوین حدیث تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت. وی در آغاز قرن دوم دستور نگارش حدیث را صادر کرد؛[۲] ولی در عمل تا چند سال بعد از سقوط بنی‌امیه در سال ۱۴۳ تدوین حدیث انجام نگرفت.[۳]

اولین یا مهم‌ترین کتاب سیره که محمد بن اسحاق بن یسار (م ۱۵۰) آن را نگاشته بود، اکنون در دسترس نیست و از بین رفته است. نگارش سیره ابن‌اسحاق در دوران خلافت عباسی به درخواست منصور برای فرزندش مهدی انجام شد.[۴] این اثر تا حدود قرن هشتم و نهم در دسترس بوده است. این موضوع نشان می‌دهد افرادی تفکر امویان را در ازبین‌بردن سیره نبوی دنبال می‌کردند و جمعی در گذشته با سنت و سیره نبوی مبارزه کرده و تلاش داشته‌اند منابع اولیه آن را از بین ببرند. خوشبختانه در سال‌های اخیر اوراق پراکنده‌ای از سیره ابن‌اسحاق در کتابخانه ظاهریه دمشق پیدا شده و دو تن، جداگانه آن را منتشر کرده‌اند.[۵]

→

الرسول دیونی. آلوسی درباره این اشعار می‌نویسد: وقتی که کاروان اسیران کربلا همراه سرهای شهدا به منطقه باب جیرون شام رسید، و کلاغی قار قار کرد، یزید در اشعاری گفت: «کلاغ قار قار کرد، گفتم: بگو یا نگو (صدای کلاغ حکایت از خبر شوم دارد)؛ به‌تحقیق که دَین خودم را به رسول ﷺ پرداختم»؛ یعنی به انتقام آنچه رسول خدا ﷺ روز بدر کشت، مانند جدم عتبه و دایی‌ام فرزند عتبه، اکنون خانواده او را کشتم و اسیر کردم و این کفر صریح یزید است (سیدمحمود آلوسی؛ روح المعانی؛ ج۱۳؛ ص۲۲۸. محمد بن احمد سفارینی؛ غذاء الألباب شرح منظومة الآداب؛ ج۱، ص۹۶).

۱. ابن‌شهر آشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب؛ ج۴، ص۱۱۴: «لعبت هاشم بالملک فلا/ خبر جاء و لا وحی نزل».

۲. علی احمدی میانجی؛ مکاتیب الرسول؛ ج۱، ص۶۷۱. بدرالدین عینی؛ عمدة القاری؛ ج۲، ص۱۲۹.

۳. شمس‌الدین ذهبی؛ تاریخ الاسلام؛ ج۹، ص۱۳. علی احمدی میانجی؛ مکاتیب الرسول؛ ج۱، ص۶۷۶. محمدباقر بهبودی؛ معرفة الحدیث؛ ص۱. «و فی هذا العصر شرع علماء الاسلام فی تدوین الحدیث و الفقه و التفسیر، فصنّف ابن‌جریح التصانیف بمکة...».

۴. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ مقدمه، ص۱۰.

۵. سیره ابن‌اسحاق توسط سهیل زکار و محمد حمیدالله در دو تحقیق جداگانه منتشر شده است. حسین مرادی‌نسب نیز روایات یونس بن بکیر را از ابن‌اسحاق در مجموعه‌ای گردآوری کرده است.

آنچه ذهبی بیان کرده، نشانه روشنی از بی‌توجهی به تدوین احادیث و تفسیر در دوران خلافت اموی است. وی در حوادث سال ۱۴۳ که ده سال بعد از خلافت عباسیان است می‌نویسد: در این عصر علمای اسلام شروع به تدوین حدیث، فقه و تفسیر کردند و ابن‌جریح در مکه و دیگران به تصنیف پرداختند.[۱]

بر خلاف جریان خلافت، رهبران شیعه بر سیرهٔ نبوی تأکید داشتند و آن را ملاک عمل خود دانسته[۲] و فقیه واقعی را کسی می‌دانستند که به سنت پیامبر ﷺ متمسک شود.[۳] بخشی از سیره نبوی و ائمه اطهار ﷺ در کتب اربعه بازتاب یافته است. ما تلاش کرده‌ایم سیره معصومان را از مهم‌ترین منابع معتبر شیعه استخراج کنیم. همه صاحب‌نظران بر این باورند که بهترین اخبار و معتبرترین آنها در این چهار اثر موجود است؛ بنابراین خبری که در این سه یا چهار اثر نقل شده باشد، از درصد اعتماد بالایی برخوردار است و سیرهٔ مستخرج از این منابع می‌تواند از پذیرش و اقبال عمومی بیشتری برخوردار شود.

مفهوم‌شناسی واژه سیره

سیره از ماده «سَیر» و سیر به معنای رفتن است. سیره را به معنای راه و روش دانسته‌اند؛ آن‌گونه که گفته می‌شود: در میان مردم با سیره و روش نیک یا زشت رفتار کرد و جمع آن سِیَر است.[۴]

بیشتر کتاب‌های لغت سیره را به معنای روش و راه دانسته‌اند: «سَ ی رَ: اصلی است که دارای یک ریشه و دلالت بر گذشت و جریان دارد از "سار یسیر سَیراً" و سیر به

---

۱. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۹ (سال ۱۴۱ـ۱۶۰)، ص۱۳: «و فی هذا العصر شرع علماء الاسلام فی تدوین الحدیث و الفقه و التفسیر فصنف ابن جریح التصانیف بمکة».

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۷۰: «إِنَّ الْفَقِیهَ حَقَّ الْفَقِیهِ الزَّاهِدُ فِی الدُّنْیَا الرَّاغِبُ فِی الْآخِرَةِ الْمُتَمَسِّکُ بِسُنَّةِ النَّبِی».

۴. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۳، ص۳۴۰.

معنای سیر در روز و شب است. سیره روش در چیزی و به معنای سنت است؛ زیرا حرکت می‌کند و جریان می‌یابد...».[۱] بنابراین گونه‌ای دوام و استمرار در معنای سیره نهفته است.

معنای دیگری که برای سیره یاد کرده‌اند، هیئت و حالت است. وزن «فِعْلَه» برای حالت می‌آید. «سیره حالتی است که انسان و غیرانسان به گونه غریزی یا دریافتی بر آن است و گفته می‌شود سیره نیکو، سیره زشت. سخن خدا که می‌فرماید: "سَنُعِيدُها سِيرَتَهَا الْأُولى"؛[۲] یعنی حالت چوبی که عصا [ی موسی] داشت».[۳]

در مجمع البحرین[۴] و لسان العرب[۵] سیره به روش و رفتار و حالت و حیات معنا شده است. طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه فوق، سیره و راه را همانند دانسته و آن را به حرکت چیزی در جهتی خاص معنا کرده است و گفته «سیرتها الأولی» یعنی بازگشت اژدها به حالت نخستین که همان عصاست.[۶] برابر این بیان سیره به معنای رفتاری است که جهت خاصی را پی می‌گیرد: «سیره اسم از "سار" است. سنت، راه، مذهب، هیئت و سیره به یک معنی‌اند».[۷] سیره بر وزن فِعْله، برای بیان نوع عمل است؛ مانند نوع هیئت، جریان و حالت و کیفیت آن[۸] و «فَعله» به فتح «فا» به معنای انجام یک بار است.[۹] منظور از نوع، تکرار عمل نیست؛ بلکه شیوه و روش است. نوع نشستن، حالت سخن‌گفتن و چگونه برخوردکردن با دیگران، گرچه یک بار اتفاق بیفتد. سیره به زشت و زیبا تقسیم

---

۱. ابن‌فارس؛ معجم مقائیس اللغة؛ ج۳، ص۱۲۰ـ۱۲۱.
۲. طه: ۲۱.
۳. ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی؛ مفردات الفاظ القرآن؛ ص۴۳۳، ذیل واژه «سار».
۴. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۳، ص۳۴۰.
۵. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۴، ص۳۸۹.
۶. فضل بن حسن طبرسی؛ مجمع البیان؛ جزء ۷، ص۱۷.
۷. سعید خوری شرتونی؛ أقرب الموارد؛ ج۱، ص۵۶۲.
۸. حسن مصطفوی؛ التحقیق فی کلمات القرآن؛ ج۵، ص۲۸۸.
۹. در الفیه ابن‌مالک آمده: «وَ فَعْلَةٌ لِمَرَّةٍ كَجَلْسَة/ وَ فِعْلَةٌ لِهَيْئَةٍ كَجِلْسَة».

می‌شود؛ درنتیجه نوع عمل به معنای قواعد کلی نیست، گرچه می‌توان از آن اعمال، قواعدی استخراج کرد که معنای دیگری برای سیره است. سیره یعنی سبک زندگی و رفتار. ازآنجاکه امکان دارد برخورد با یک حادثه بیش از یک مرتبه رخ ندهد، به شیوه و نوع آن برخورد، سیره اطلاق می‌شود؛ برای مثال وقتی پیامبر ﷺ لحد قبر سعد بن معاذ را با سنگ می‌چیند، می‌فرماید: می‌دانم پس از مدتی اینها از بین می‌روند، «وَ لٰکِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ یُحِبُّ عَبْداً إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْکَمَه:[1] ولی خداوند بنده‌ای را دوست دارد که وقتی کاری را انجام می‌دهد، آن را به‌درستی به پایان رساند». درست انجام‌دادن عمل، در اینجا سیرهٔ پیامبر ﷺ نامیده می‌شود که حضرت به آن عنایت داشت.

سیره در اصطلاح

درمجموع می‌توان سه معنای اصطلاحی برای سیره ذکر کرد که با آنچه در روایات آمده سازگاری دارند یا دست‌کم در روایات به آنها اشاره شده است:

۱. روش عملی

در بحث از سنت اشاره شد که بخشی از سنت، فعل یا عمل معصوم است که می‌توان از آن با عنوان سیره یاد کرد. در روایات بسیاری، سیره به معنای عمل و رفتار و شیوه برخوردی که معصوم با دیگران داشته، آمده است. امیر مؤمنان ؑ رهبر جامعه اسلامی را به خودسازی و راهنمایی دیگران با سیره عملی خود سفارش می‌کند: «وَ لْیَکُنْ تَأْدِیبُهُ بِسِیرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِیبِهِ بِلِسَانِهِ:[2] و [حاکم] باید آموزش او به کردارش پیش از آموزشش به گفتارش باشد».

منظور حضرت تمامی گفتارها و رفتارهاست؛ زیرا رهبر اسلامی باید در تمام زمینه‌ها

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۲۲، ص ۱۰۷ و ج ۶، ص ۲۲۰.

۲. نهج البلاغه؛ تحقیق صبحی صالح؛ ص ۴۸۰، ح ۷۳.

الگوی و اسوه دیگران باشد. در رفتار انسان هدفمند مانند فرد معصوم، گونه‌ای هماهنگی و همسویی وجود دارد که از مجموع آن می‌توان بـه سـبکی ویـژه دسـت یافـت. اینکـه در روایات به فرمانروایان سفارش می‌شود برابر کتاب خدا و سیره پیامبر ﷺ رفتار کنند، یعنی رفتار و کردار و گفتار آنان با آنچه حضرت انجام داده، ناسـازگاری نداشـته باشـند؛ زیـرا رفتار پیامبر ﷺ در تمام زمینه‌ها حجت است: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَـنَةٌ»؛[1] چون شخصیتی هدف‌دار هستند و اعمال ایشان هدفمند است.

سیره به این معنا در صدر اسلام بین مسلمانان رایج بوده است. در شـورای شـش‌نفـرهٔ برگزیدهٔ عمر بن خطاب، عبدالرحمان بن عوف که بر اسـاس حُکـم عُمَـر، حـقّ گـزینش داشت، به علی ﷺ پیشنهاد کرد: «من با تو بیعـت مـی‌کنم کـه برابـر کتـاب خـدا و سـنّت پیامبر ﷺ و سیره ابوبکر و عمر عمل کنی». علی ﷺ پاسخ فرمود: طبق کتاب خدا و سـنت پیامبر ﷺ به مقداری که بتوانم عمل می‌کنم؛[2] یعنی برابر صلاحدید خود عمل خواهم کرد نه سیره و روش دو خلیفه پیشین؛ چون اگر بر خلاف کتاب و سنت عمل کرده باشـند، سـنت آنان ارزش ندارد. این نکته را در مورد بیعت مردی خثعمی فرمودند.[3] ایـن گفتگـو نشـان می‌دهد که سیره در مورد کارهای دیگران نیز به کار می‌رفته است. منتها علی ﷺ سیره آنان را قبول نداشت و شرط عبدالرحمان بن عوف را نپذیرفت.

سیره در روایات افزون بر رفتار و عمل شخصی پیـامبر،[4] در نـوع و سـبک کـردار و رفتار وی با امت نیز به کار رفته است. امام باقر ﷺ فرمود: پیامبر ﷺ با گذشـت در میـان

---

۱. احزاب: ۲۱.

۲. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۶۲. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ صص ۵۵۷ و ۷۰۹. احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج ۱، ص ۷۵. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج ۳، ص ۳۰۴.

۳. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج ۵، ص ۷۶. ابن‌اثیـر جـزری (عزالـدین)؛ الکامل فی التاریخ؛ ج ۳، ص ۳۳۷. نام وی ربیعة بن ابی‌شدّاد بود.

۴. نهج البلاغه؛ ص ۱۳۹، خ ۹۴: «سِيرَتُهُ الْقَصْدُ وَ سُنَّتُهُ الرُّشْد: سیره پیامبر ﷺ میانه‌روی و سنت او راهنمایی و هـدایت است».

امتش عمل می‌کرد.[۱] در نقلی آمده است: «إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ، سارَ فِی أُمَّتِهِ بِاللِّینِ کَانَ یَتَأَلَّفُ النَّاسَ:[۲] رسول خدا ﷺ در میان امت خود با نرمش و مدارا رفتار کرد تا به تألیف قلوب مردم بپردازد».

از آنچه در کاربرد سیره درباره رسول خدا ﷺ و خلفا یاد شد، می‌توان به این نتیجه رسید که روش عملی رهبران جامعه دو گونه است: روش و سیره فردی و روش و سیره اجتماعی.

الف) سیره فردی

منظور از روش فردی کارهایی است که به دیگران ارتباط پیدا نمی‌کند؛ مانند خوراک، لباس، مسکن و... . این موارد از سنت‌های زاید محسوب می‌شود که بیان شد. روشن است رهبر جامعه اسلامی در این زمینه‌ها نیز الگوی دیگران است و چه‌بسا وظیفه‌های ویژه‌ای برای وی باشد. به فرموده امام علی ؑ: «خداوند بر رهبران عادل واجب کرده است که سطح زندگی خود را بسان پایین‌ترین افراد جامعه قرار دهند تا نیازمندان از فقر خویش ناراحت نگردند».[۳]

ثقةالاسلام کلینی در اصول کافی بابی را دراین‌باره گشوده با عنوان «سیره شخصی امام و سیره وی در خوراک و پوشاک وقتی که رهبری را به دست گرفت».[۴] در روایتی از آن باب، امام صادق ؑ به کسی که خرده می‌گیرد که علی بن ابی‌طالب ؑ لباس ساده و زِبر و پشمین می‌پوشید که فقط چهار درهم ارزش داشت؛ چرا شما لباس نو پوشیده‌اید؟ حضرت پاسخ می‌دهد: پوشیدن چنان لباسی (در این زمان) سبب شهرت می‌گردد و درست نیست

---

۱. ابن‌ابی‌زینب، نعمانی؛ الغیبه؛ ص ۲۳۱: «إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ سَارَ فِی أُمَّتِهِ بِالْمَنِّ».

۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۵۲، ص ۳۵۳.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۱۱. نهج البلاغه؛ ص ۳۲۵، خ ۲۰۹.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۱۰: «سیرة الامام فی نفسه و فی المطعم و الملبس إذا ولی الأمر».

و آنچه پوشیده‌ام، لباس رایج و معمول جامعه اسلامی است؛ جز اینکه قائم ما وقتی قیام کند، لباسی مانند لباس علی ﷺ می‌پوشد و برابر سیره او عمل می‌کند.[۱] و در پاسخ به اعتراض مشابهی از سفیان ثوری جوابی مشابه دارد.[۲] سیره عبادی حضرت از یک جهت جنبه فردی دارد و از جهت دیگر الگویی برای دیگران است.

ب) سیره اجتماعی

منظور از سیره اجتماعی روش برخورد با دیگران در مسائل گوناگون آموزشی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. سیره در سخنان امیرالمؤمنین ﷺ در موارد بسیار به معنای راه و روش برخورد اجتماعی به کار رفته و بر سیره نیکو با دیگران تأکید شده است؛ از جمله در نامه به مالک اشتر حُسن سیره را از آداب والی می‌شمارد[۳] و در مواردی دیگر می‌فرماید: «نیکویی سیرت و راه، عنوان نیک‌باطنی است»[۴] یا «نیکویی سیرت و راه، زیبایی قدرت و سبب حفظ فرمانروایی است».[۵]

۲. روش و احکام جهاد

در میان فقیهان و لغویان و در پاره‌ای روایات، سیره درباره روش جنگی رسول خدا ﷺ یعنی «مغازی» به کار رفته و کتاب سِیَر در کتاب‌های حدیثی و فقهی، مرادف با کتاب جهاد است. در میان فقیهان شیعه شیخ طوسی در نهایه[۶] و مبسوط عنوان «کتاب

---

۱. همان، ص۴۱۱: «غَیْرَ أَنَّ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ ﷺ إِذَا قَامَ لَبِسَ ثِیَابَ عَلِیٍّ ﷺ وَ سَارَ بِسِیرَةِ عَلِیٍّ ﷺ».

۲. همان، ج۵، ص۶۵.

۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۶۷: «مِمَّا یَنْبَغِی أَنْ یَأْخُذَ الْوَالِی بِهِ نَفْسُهُ مِنَ الْأَدَبِ وَ حُسْنِ السِّیرَةِ».

۴. عبدالواحد بن محمد آمدی؛ غرر الحکم؛ ج۳، ص۳۹۱، ش۴۸۴۶: «حُسْنُ السِّیرَةِ عُنْوَانُ حُسْنِ السَّرِیرَةِ».

۵. همان، ش۴۸۴۷: «حُسْنُ السِّیرَةِ جَمَالُ الْقُدْرَةِ وَ حِصْنُ الْإِمْرَةِ».

۶. شیخ طوسی؛ النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ ص۲۸۹.

الجهاد و سیرة الإمام»[۱] را برای مسائل جهاد برگزیده. ابوالصلاح حلبی در کتاب جهاد فصلی را با عنوان «سیرة الجهاد» آورده است.[۲] ابن‌ادریس در سرائر از عنوان «کتاب الجهاد و سیرة الإمام»[۳] برای مسائل جهاد استفاده کرده است. در بیشتر کتب زیدیه کتاب سیر درباره سیره و مشخصات امام مسلمین به کار رفته است؛[۴] زیرا جهاد از نظر آنان از اصول دین است. بخاری در کتاب صحیح بحث‌های جهاد را ذیل عنوان «کتاب الجهاد و السِیر» یاد کرده است.[۵] کرمانی در شرح خود بر صحیح بخاری می‌نویسد: «سِیَر به کسر، جمع سیره به معنای راه است. گفته می‌شود از "سار یسیر" است و جهاد را از آن جهت به سیره ترجمه کرده‌اند که احکام یادشده در آن، از سیره پیامبر ﷺ در جنگ‌هایش گرفته شده است».[۶] بیهقی در کتاب سنن الکبری مسائل جهاد را تحت عنوان «کتاب السِیَر»[۷] آورده، گرچه به شرح حال پیامبر ﷺ هم پرداخته است.

در کتاب‌های لغت این نکته به‌روشنی بیان شده که کتاب السِیر همان کتاب جهاد است. فیومی در مصباح المنیر می‌نویسد: «سیره در زبان فقها غلبه دارد بر جنگ‌ها».[۸] طریحی در مجمع البحرین می‌نویسد: «کتاب السِیر جمع سیره به معنای راه و روش است؛ زیرا احکامی که در آن وجود دارد، از روش رسول خدا ﷺ در جنگ‌ها گرفته شده است».[۹] شاید نخستین کاربرد شایع سیره، در جنگ‌ها باشد؛ زیرا جنگ با سیر و حرکت آغاز می‌شود. در أقرب الموارد دراین‌باره نوشته شده است: «سیرة سلطان روش برخورد

---

۱. همو، المبسوط فی فقه الامامیه؛ ج۲، ص۲.
۲. ابوالصلاح حلبی؛ الکافی فی الفقه؛ ص۴۱۳.
۳. ابن‌ادریس؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛ ج۲، ص۳.
۴. احمد مرتضی؛ شرح الازهار؛ ج۴، ص۵۱۸: «إنما سمی هذا کتاب السیر لأنه متضمن لصفة سیرة الامام فی الأمة».
۵. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۳، ص۱۰۲۵ (تحقیق مصطفی دیب البغا).
۶. محمد بن یوسف کرمانی؛ صحیح البخاری بشرح الکرمانی؛ ج۱۲، ص۹۲.
۷. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۹، ص۲ (چ دارالمعرفه) و ج۱۳، ص۱۸۲ (چ دارالفکر).
۸. احمد بن محمد فیومی؛ مصباح المنیر؛ ص۲۹۹.
۹. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۳، ص۳۴۰.

او با رعیت است... و اصل آن حالت سیره است؛ جز اینکه در زبان شرع بر کارهای جنگ و آنچه به آن بستگی دارد، چیرگی یافته؛ آن‌گونه که "مناسک" بر کارها و اعمال حج چیرگی یافته است... . به جنگ‌ها ازآن‌رو سیره گفته‌اند که با حرکت و سیر آغاز می‌شوند و مراد از "کتاب السِیر" روش برخورد امام با مجاهدان و کافران است و سیرهٔ انسان چگونگی رفتار وی در میان مردم است...».[۱]

در کتاب‌های حدیثی شیعه روایاتی وجود دارد که در آنها سیره به روش پیامبر ﷺ در جنگ‌ها گفته شده است. در روایتی امام سجاد ؈ برخورد امیر مؤمنان ؈ با باقیمانده سپاه جمل را بسان برخورد پیامبر ﷺ در روز فتح مکه می‌داند.[۲]

در روایتی دیگر آمده است امیر مؤمنان ؈ «درباره اصحاب جمل آن‌گونه عمل کرد که سیره رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه بود»؛[۳] یعنی آنان را بخشید و با مهربانی با آنان برخورد کرد. نوع و سبک برخورد هر دو بزرگوار در فتح مکه و با اصحاب جمل یکی بود و آن گذشت و عفو بود.

حفص بن غیاث گوید: برخی برادرانم از من خواستند درباره مسائل سیره از امام صادق ؈ بپرسم. من هم این مسئله را پرسیدم که سپاهی از دشمن غنیمت می‌گیرد، بعد سپاهی دیگر به آنها ملحق می‌شود.[۴] از این روایت استفاده می‌شود کلمه سیره در آن زمان به معنای مسائل مربوط به جنگ بوده است. استفاده از ترکیب واژه "سار یسیر" به جای عمل و فعل در این موارد برای اهتمامی است که به سیره گذشتگان داشته‌اند. بدیهی است که بین معنای لغوی و اصطلاحی ارتباط وثیقی وجود دارد.

---

۱. سعید خوری شرتونی؛ أقرب الموارد؛ ج ۱، ص ۵۶۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۱۲. شیخ طوسی؛ تهذیب‌الأحکام؛ ج ۴، ص ۱۱۶: «وَ كَانَتِ السِّيرَةُ فِيهِمْ مِنْ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ ؈ مَا كَانَ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِي أَهْلِ مَكَّةَ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۱۵۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۳۲، ص ۲۱۰: «سَارَ فِيهِمْ وَ اللهِ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ يَوْمَ الْفَتْحِ».

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۱۴۵.

اولین کاربرد سیره در مغازی

گروهی بر این باورند که محمد بن مسلم شهاب زهری (م۱۲۴) نخستین کسی است که سیره را در معنای «مغازی» و جنگ‌ها به کار گرفته است.[۱] این سخن ادعایی بیش نیست؛ زیرا در روایتی که از امام سجاد علیه السلام درباره جنگ جمل یاد شد، سیره در معنای جنگ به کار رفته بود و امام سجاد علیه السلام در سال ۹۵ درگذشته و استاد زهری به شمار می‌آید.[۲] وقتی زهری از حضرت حدیث نقل می‌کرد، با تعبیر زین‌العابدین او را می‌ستود.[۳] امام علیه السلام نیز در نامه‌ای وی را از همکاری با دستگاه خلافت اموی نهی فرمود.[۴] امام سجاد علیه السلام در دعای ۲۷ صحیفه سجادیه درباره مرزداران می‌فرماید: «وَ عَلِّمْهُ السِیَرَ و السُنَن: او را علم جهاد و سنت بیاموز».

در ریاض السالکین در شرح این جمله چنین آمده: «منظور از "سِیَر" در این جمله احکام جهاد است و از این جمله استفاده می‌شود که چیره‌شدن اسم سِیر بر احکام جهاد، اصطلاحی قدیمی است که در صدر اول اسلام بوده و فقیهان زمانی که سِیَر را به گونهٔ مطلق بیان کنند، منظور جنگ است».[۵] بنابراین نمی‌توان زهری را نخستین کسی دانست که «سِیَر» را در احکام جهاد به کار گرفته؛ بلکه پیش از وی دیگران از جمله امام سجاد علیه السلام از این اصطلاح استفاده کرده‌اند. دور نیست که زهری این نکته را از امام سجاد علیه السلام گرفته باشد و امکان دارد این اصطلاح در آن زمان رایج بوده باشد.

---

۱. فؤاد سزگین؛ تاریخ التراث العربی التدوین التاریخی؛ ج۲، ص۶۵.

۲. ابن‌حجر؛ تهذیب التهذیب؛ ج۹، ص۳۹۵، ش۷۳۴ (چ دارالفکر) و ج۵، ص۲۸۵، ش۷۳۲۴ (چ داراحیاء التراث العربی).

۳. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۱، ص۲۳۰: «کَانَ الزُّهْرِیُّ إِذَا حَدَّثَ عَنْ عَلِیِّ بن الْحُسَیْنِ علیه السلام قَالَ: حَدَّثَنِی زَیْنُ الْعَابِدِینَ عَلِیُّ بن الْحُسَیْنِ».

۴. ابن‌شعبه حرّانی؛ تحف العقول؛ تحقیق و ترجمه علی اکبر غفاری؛ ص۲۸۱.

۵. سیدعلی‌خان مدنی شیرازی؛ ریاض السالکین؛ ج۴، ص۲۵۶.

۳. نگارش شرح‌حال بزرگان

معنای دیگر سیره بیان شرح حال بزرگان است. این معنی از دو معنای پیشین گسترده‌تر است و اکنون رواج دارد. حاجی خلیفه درباره علم سیره می‌نویسد: «علم سِیَر دربرگیرنده چند فن و بخش است: اسماء پیامبر، ویژگی‌ها، فضایل، جنگ‌ها، تولد و بعثت آن حضرت».[۱] سیره ابن‌هشام، سیره حلبی و سیره ابن‌کثیر و... دربردارنده سرگذشت و رفتار پیامبرند. چون هدف از این‌گونه سیره‌نگاری‌ها، پیروی و الگوگیری است، دیدگاه‌های عقیدتی افراد نیز ارائه می‌شود.

سیره یعنی تاریخ زندگانی افراد از زوایای گوناگون. این معنا از سیره تفاوتی با تاریخ ندارد، جز اینکه تاریخ مربوط به سرگذشت تمام ملت‌ها و قوم‌هاست و سیره مربوط به سرگذشت انسان‌های برجسته و فرهیخته. این معنا از باب توسعه در معنای سیره است. به جهت نگاه خاص و احترام‌آمیزی که به سیره شده، درباره بزرگان به کار می‌رود؛ ازاین‌رو در تعریف سیره نوشته‌اند: «تدوین تفاصیل حیاة أحد المشاهیر و أعماله:[۲] [سیره] نگارش شرح زندگانی و رفتار یکی از بزرگان است».

کتاب‌های گوناگونی به عنوان سیره در شرح حال افراد نگاشته شده است: سیر الملوک یا سیاستنامه خواجه نظام‌الملک طوسی، سیر الأقطاب، سیر الأنبیاء و الائمه، سیرة ابن‌طولون، سیرة أجنبی، سیرة ابی‌بکر، سیرة الأسکندر، سیرة الأنبیاء، سیرة الصدیقةالکبری، سیرة القائم و... .[۳] دائرة المعارف اسلامیه که توسط مستشرقان نگاشته شده، سیره را به همین معنا دانسته است.[۴] حاجی خلیفه نیز علم سیره را به این معنا گرفته و نخستین کسی را که

---

۱. مصطفی بن عبدالله حاجی خلیفه؛ کشف الظنون؛ ج ۲، ص ۱۰۱۲.

۲. خلیل جر؛ لاروس المعجم العربی الحدیث؛ ص ۶۸۸.

۳. شیخ محسن آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه الی تصانیف الشیعه؛ ج ۱۲، ص ۲۷۶ـ۲۸۱.

۴. مستشرقین؛ دائرةالمعارف الاسلامیه؛ ج ۱۲، ص ۴۳۹ـ۴۵۸.

دراین‌باره کتاب نگاشته، محمد بن اسحاق (م۱۵۱) دانسته است.[۱] سیدحسن صدر این نظر را تأیید می‌کند.[۲]

هدی مرادف سیره

«هَدْی» دارای دو معناست؛ یکی به معنای هدیه برای خانه خدا[۳] و قربانی حج آمده است. علی علیه‌السلام افتخار می‌کرد که در قربانی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شریک بوده است.[۴] معنای دیگر هدی سیره و روش و هیئت ظاهری افراد است؛[۵] یعنی اینکه افراد ظاهرالصلاح هستند یا بدعمل و بدرفتار. در اخبار از هدی و روش امام عسکری علیه‌السلام به نیکی یاد شده است.[۶] هدی و روش افراد صالح حجت برای دیگران معرفی گردیده است.[۷] هدی چون معنای عام دارد، مقید به صالح شده؛ یعنی سیره و خصلت نیکو. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «اَلْهَدْیُ الصَّالِحُ وَ السَّمْتُ الصَّالِحُ وَ الِاقْتِصَادُ جُزْءٌ مِنْ خَمْسَةٍ وَ أَرْبَعِینَ جُزْءاً مِنَ النُّبُوَّةِ:[۸] خصلت نیکو و روش پسندیده و میانه‌روی جزیی از ۴۵ جزء (به نقلی ۲۵ جزء[۹]) خصلت‌های پیامبری است». در کتاب‌های مختلف این حدیث را معنا کرده‌اند.[۱۰] شماری در هنگام

---

۱. مصطفی بن عبدالله حاجی خلیفه؛ کشف الظنون؛ ج۲، ص۱۰۱۲.

۲. سیدحسن صدر؛ تأسیس الشیعه؛ ص۲۳۲.

۳. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۱، ص۴۷۴.

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۳۷: «وَ أَنَا شَرِیکُ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِی هَدْیِهِ».

۵. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایه فی غریب الحدیث؛ ج۵، ص۲۵۳. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱۵، ص۳۵۶: «اَلْهَدْیُ: السّیرة و الهیئة و الطّریقة».

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۰۴ و ج۸، ص۸۴.

۷. همان، ج۸، ص۸۴.

۸. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۱۷۸. سلیمان بن احمد طبرانی؛ المعجم الکبیر؛ ج۱۲، ص۱۰۶.

۹. مسعود بن عیسی ورام بن ابی‌فراس؛ مجموعة ورام؛ ج۱، ص۱۶۷. سلیمان بن اشعث ابوداود؛ سنن ابی‌داوود؛ ج۴، ص۲۴۷. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ جامع الأصول؛ ج۱۱، ص۶۸۹. همو، النهایه؛ ج۵، ص۲۵۳.

۱۰. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایه فی غریب الحدیث و الاثر؛ ج۵، ص۲۵۳. همو، جامع الأصول؛ ج۱۱، ص۶۸۹. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱۵، ص۳۵۶.

بیان معنای این حدیث، بر حسن پیروی از روش و سیره پیامبر ﷺ اسلام و دیگر پیامبران تأکید کرده‌اند.[۱] حضرت علی ﷺ در نامه به یکی از کارگزاران خود به نام منذر بن جارود[۲] می‌نویسد: خوبی پدرت مرا فریب داد؛ من تصور کردم تو از سیره نیکوی وی پیروی می‌کنی.[۳] هدی به معنای سیرهٔ نیکو از جانب امیر مؤمنان ﷺ به کار رفته است. در روایات به پیروی از هَدْی و سیره رسول خدا ﷺ سفارش شده است. امیر مؤمنان ﷺ می‌فرماید:

«فَاقْتَدُوا بِهَدْیِ رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْیِ وَ اسْتَنُّوا بِسُنَّتِهِ، فَإِنَّهَا أَشْرَفُ السُّنَنِ:[۴] اقتدا کنید به سیره و روش رسول خدا ﷺ چون برترین سیره است و به سنتش عمل کنید؛ چون شریف‌ترین سنت‌هاست».

بنابراین می‌توان هَدی پیامبر ﷺ را همان روش و رفتار حضرت دانست و سنت را گفتار و آنچه بنیان نهاده است.

تفاوت سیره و سنت

اگر سیره را به معنای سوم یعنی شرح حال افراد بگیریم، آن‌گونه که امروز مشهور است، معنایی گسترده‌تر از معنای سنت خواهد داشت؛ چون این نوع سیره سخنان و افعال و تأییدات ایشان را در بر می‌گیرد؛ ولی سمت‌وسوی بحث‌های اصلی آن، جنبه تاریخی

---

۱. ابومحمد حسین بن مسعود شافعی بغوی؛ شرح السنه؛ ج۱۲، ص۲۰۴. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱، ص۴۵.

۲. جارود بعد از درگذشت پیامبر، از اسلام برنگشت و زمانی که قدامة بن مظعون، حاکم عمر در بحرین، مشروب خورد، برای مجازات و تنبیه وی از آنجا به مدینه آمد و بر اجرای حد شرعی بر قدامه اصرار داشت (ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۲، ص۳۶۸. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۳، ص۱۲۷۷. محمد بن اسماعیل بخاری؛ التاریخ الکبیر؛ ج۲، ص۲۳۶، ش۲۳۰۶. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۹، ص۲۴۱. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۵، ص۵۶۰ (ج دار صاد). ابن‌شبه؛ تاریخ المدینة المنوره؛ ج۳، ص۸۴۴).

۳. نهج البلاغه؛ ص۴۶۱، ن۷۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۳، ص۵۰۶: «ظَنَنْتُ أَنَّکَ تَتَّبِعُ هَدْیَه».

۴. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۱۵۰. نهج البلاغه؛ ص۱۶۳، خ۱۱۰ «أفضل الهدی» آمده.

دارد که در معنای اصطلاحی سنت مطرح نیست. اما اگر سیره را به معنای رفتار و فعل بدانیم، یعنی معنای نخست، می‌توان گفت بین سیره و سنت با توجه به روایات، عموم و خصوص مطلق است؛ زیرا سنت سیره عملی را شامل می‌شود، اما سیره گفتار پیامبر ﷺ را در بر نمی‌گیرد؛ اما اگر در معنای سیره به قرآن توجه کنیم، بنا بر تعریفی که درباره سنت دارند که در برابر قرآن است، بین این دو عموم و خصوص من‌وجه می‌شود؛ زیرا گزارش‌هایی که در قرآن درباره رفتار و سیره پیامبر ﷺ آمده است، سنت نامیده نمی‌شوند، اما سیره به آن اطلاق می‌گردد؛ «وَ إِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ»[1] حکایت از سیره اخلاقی پیامبر ﷺ دارد، ولی به آن سنت گفته نمی‌شود. می‌توان گفت سیره پیامبر در قرآن، ولی نمی‌گویند سنت پیامبر در قرآن. بخش دوم کتاب را می‌توان بر اساس تعریف سوم از سیره دانست که شرح حال بزرگان است؛ ولی آنچه شاکله اصلی این اثر را تشکیل می‌دهد، سیره به معنای عمل و رفتار معصوم است. معنای اول که درضمن، تقریر معصومان را نیز در بر می‌گیرد. البته از نگاهی دیگر قول نیز نوعی عمل صادر از فرد است یا حکایت از باور و پایبندی گوینده به آن دارد و ایجاد سنت‌ها بر اساس این نوع دستورهاست و در مواردی می‌توان آن را نشانه‌ای بر سیره عملی دانست. یا ترک عملی نشانه‌ای دیگر از عمل است که شیخ طوسی آن را قسمی از افعال النبی می‌داند.[2] برای مشخص و محدودشدن مباحث، به مواردی که حکایت از سیره عملی و رفتار معصوم دارد اشاره می‌کنیم.

اهل سنت از جمله حاکم نیشابوری[3] و شاطبی سنت را به گفتار و کردار خلفا یا تمامی صحابه گسترش می‌دهند؛[4] علمای متأخر آنان نیز سنت را روش بزرگان دین

---

۱. قلم: ۴.

۲. شیخ طوسی؛ العدة فی أصول الفقه؛ ج ۲، ص ۵۸۲.

۳. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج ۱، ص ۵۱۰ و ج ۴، ص ۳۲۹: «وقدأجمعوا علی أن قول الصحابی سنة».

۴. ابواسحق ابراهیم لخمی شاطبی؛ الموافقات فی أصول الاحکام؛ ج ۴، ص ۲-۳.

دانسته‌اند و درنتیجه به ادعای آنان، شامل همه صحابه می‌شود.[۱]

شیعه سنت را به گفتار و کردار و تقریر پیامبر ﷺ و معصومان اطلاق می‌کند و منحصر در پیامبر نمی‌شمارد.

ناگفته نماند بسیاری از رفتار مسلمانان برگرفته از سنت قولی پیامبر ﷺ است و در پاره‌ای روایات که به این‌گونه مسائل اشاره شده، از تعبیر «جَرَتِ السُّنَّةُ»[۲] استفاده گردیده؛ یعنی در موردی پیامبر ﷺ دستور داد این‌گونه عمل شود و به مرور جزو سیره مسلمانان گردیده است. شهید مطهری در آغاز کتاب سیره نبوی، سیره را به معنای نوع و سبک رفتار گرفته؛[۳] اما گزارش‌هایی که در این کتاب آمده، گسترده‌تر و عام است؛ زیرا هر رفتار سبکی دارد.

گفتار سوم: دلایل اعتبار سیره معصومان

تاکنون درباره سیره سخن گفتیم. پیش از بیان دلایل لزوم توجه به سیره معصومان، لازم است واژه معصوم را معنا کنیم و منظور خود را از معصومان در این اثر بیان نماییم.

به کسانی که دارای عصمت هستند و از تمام محرمات اجتناب می‌کنند، معصوم گویند؛[۴] آنان که از ارتکاب خطا و لغزش به دورند[۵] و چون معصوم علامت و نشانه‌ای ندارد، باید خداوند و پیامبر، معصومان را مشخص و معرفی کنند.[۶] به‌طورکلی عنوان معصوم شامل پیامبران و امامان می‌شود؛ اما منظور ما از معصومان در این اثر پیامبران

---

۱. احمد نگری؛ جامع العلوم فی اصطلاحات العلوم؛ ج ۲، ص ۱۸۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، صص ۱۹۸ و ۵۶۷ و ج ۴، صص ۱۸۶، ۲۹۲ و ۴۹۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، صص ۳۰۵، ۳۲۸، ۵۰۸ و ج ۲، صص ۵۲ و ۳۱۵ و ج ۳، ص ۴۸۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام و ج ۱، ص ۴۶ و ج ۴، ص ۸۳. علامه محمدحسین طباطبایی؛ سنن النبی؛ ح ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۴۵، ۲۳۰، ۲۵۰ و ۲۹۲.

۳. مرتضی مطهری؛ «سیری در سیره نبوی»، مجموعه آثار؛ ج ۱۶، ص ۵۰.

۴. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص ۱۳۲: «امام صادق ﷺ فرمود: اَلْمَعْصُومُ هُوَ الْمُمْتَنِعُ بِاللهِ مِنْ جَمِیعِ مَحَارِمِ اللهِ».

۵. همو، الهدایة فی الأصول و الفروع؛ ص ۳۴: «أنهم معصومون من الخطأ و الزلل».

۶. همو، معانی الأخبار؛ ص ۱۳۲.

نیستند؛ بلکه رسول خدا ﷺ، امیر مؤمنان علی، فاطمه زهرا، حسن و حسین ﷺ و نه امام بعدی از فرزندان امام حسین ﷺ هستند. ایشان چون معصوم هستند سخن، عمل و تقریر آنها حجت است و می‌توان از آن پیروی کرد. ما در اینجا در صدد بحث عقیدتی نیستیم؛ اما مناسب است به دلیل عصمت آنان، به‌اجمال اشاره کنیم. مهم‌ترین دلیل بر لزوم پیروی از سیره معصومان و حجیت سنت و سیره آنان، عصمت ایشان است. سند عصمت پنج تن یعنی رسول خدا ﷺ، امام علی، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین ﷺ آیه تطهیر است. خداوند می‌فرماید: «وَ إِنَّمَا يرِيدُ اللهُ لِيذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَ يطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً:[1] خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند». در کتاب‌های شیعه[2] و اهل سنت و تفاسیر آنان[3] روایات فراوانی نقل‌شده که منظور از اهل بیت پیامبر ﷺ در آیه این پنج تن هستند. از ام‌سلمه نقل شده است که پیامبر فرمود: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْس:[4] بارالها اینان اهل بیت من هستند؛ پلیدی را از آنان ببر» و فرمود: «أنَا و اهل بیتی مُطَهَّرُونَ مِنْ ذُنُوب:[5] من و اهل بیتم از گناه‌ها پاکیم». این موضوع از عایشه هم نقل شده است.[6] علمای اهل سنت نقل کرده‌اند

---

۱. احزاب: ۳۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۹۴ و ج۳، ص۸۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۷. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۱، ص۲۰۵. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ صص۵۴۹، ۵۶۴ـ۵۶۵ و ۵۹۹. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۱، ص۲۸۱ و ج۳۵، ص۲۲۵.

۳. ابوسعید عبدالله بن عمر شیرازی بیضاوی؛ أنوار التنزیل؛ ج۳، ص۳۸۲. عبدالرحمان سیوطی؛ در المنثور؛ ج۵، ص۱۹۸ و ج۶، ص۶۰۳ـ۶۰۶ (ج دارالفکر).

۴. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ صص۲۶۳، ۳۶۸ و ۵۶۵. سلیمان بن احمد طبرانی؛ معجم الکبیر؛ ج۳، ص۵۳ـ۵۶ و ج۹، ص۲۵ و ج۲۳، ص۳۳۳. ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی؛ سنن الترمذی؛ ج۵، صص۲۱ و ۳۲۸. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۲، ص۱۵۰. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک؛ ج۲، ص۴۵۱ و ج۳، ص۱۵۸.

۵. ابویوسف یعقوب بن سفیان فسوی؛ المعرفة و التاریخ؛ ج۱، ص۴۹۸. احمد بن حسین بیهقی؛ دلائل النبوه؛ ج۱، ص۱۷۰ـ۱۷۱.

۶. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف فی الأحادیث و الآثار؛ ج۷، ص۵۰۱ (دار الفکر). مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۷، ص۱۳۰. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک؛ ج۳، ص۴۵۱. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۲، ص۱۴۹.

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدت شش ماه وقتی به خانه فاطمه علیهاالسلام می‌رسید، این آیه را می‌خواند و آنان را اهل بیت خود معرفی می‌کرد.[۱] بنابراین عصمت پنج تن از این آیه شریفه استفاده می‌شود و اطاعت از آنان واجب و لازم است. زیدیه با امامیه در عصمت این پنج تن اتفاق نظر دارند.[۲]

اما اینکه پس از امام حسین علیه‌السلام نه تن از فرزندان وی معصوم و به‌ترتیب یکی پس از دیگری امام و رهبر جامعه اسلامی هستند و نظرها و رفتار آنان حجت هستند، برابر عقاید شیعه و دلایلی است که بر امامت این جمع ارائه کرده‌اند که اینجا جای بحث از آن نیست. در روایتی آیه تطهیر به ائمه تفسیر شده است.[۳] رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود: «أَنَا وَ علی وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ علیهم‌السلام وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَینِ مُطَهَّرُونَ مَعْصُومُون:[۴] من، علی، حسن، حسین علیهم‌السلام و نه تن از فرزندان حسین علیه‌السلام پاک و معصوم هستیم».

از طریق اهل سنت روایات متعددی نقل شده که امامان بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دوازده نفرند و همه از قریش هستند.[۵] اهل سنت در شرح این احادیث دچار مشکل شده‌اند.[۶] شیعه بر این باور است که این دوازده نفر امام و معصوم و از خاندان پیامبرند. آنان علی علیه‌السلام و یازده نفر از نسل وی هستند. شیخ صدوق این دسته روایات را در آثار خود آورده است.[۷]

---

۱. سلیمان بن احمد طبرانی؛ معجم الکبیر؛ ج۳، ص۵۶، ح۲۶۷۱ و ح۲۶۷۲. علی متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج۱۳، ص۶۴۶، ح۳۷۶۳۲. ابن اثیر جزری (مبارک)؛ جامع الأصول؛ ج۹، ص۱۵۶، ح۶۷۰۴.

۲. فرات بن ابراهیم کوفی؛ تفسیر فرات الکوفی؛ ص۱۱ و ص۱۳. شیخ مفید؛ الفصول المختاره؛ ص۳۴۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۲۳.

۴. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام؛ ج۱، ص۶۴. همو، کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۱، ص۲۸۰. علی بن محمد خزاز رازی قمی؛ کفایة الأثر؛ ص۱۹.

۵. ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۸، ص۱۲۷، (چ دارالفکر) و ج۶، ص۲۶۴۰ (چ دار ابن‌کثیر). مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۶، ص۳ـ۴ (چ دار الفکر). محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج۳، ص۷۱۵ـ۷۱۶.

۶. ر.ک: ابوزکریا یحیی بن شرف نووی؛ صحیح مسلم بشرح النووی؛ ج۱۲، ص۲۰۱.

۷. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۴۶۹ـ۴۷۲. همو، عیون أخبارالرضا علیه‌السلام؛ ج۱، ص۵۴. همو، الأمالی؛ ص۳۸۷.

امامان معصوم در دوران امامت خویش در موارد مهم از فرصت استفاده و امامان بحق را معرفی می‌کردند. امام صادق علیه‌السلام در عرفات با صدای بلند اعلام کرد: ای مردم، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امام بود بعد علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام سپس حسن علیه‌السلام آن‌گاه حسین علیه‌السلام بعد از وی علی بن الحسین علیه‌السلام و پس از ایشان محمد بن علی علیه‌السلام سپس من. ایشان این مطلب را سه بار تکرار کرد برای افراد روبرو، سمت راست و سمت چپ خود و پشت سر ایشان دوازده صدا بود که سخنان حضرت را تکرار می‌کرد.[۱]

بعد از بیان معنای معصوم و معرفی اجمالی معصومان، باید به این پرسش پاسخ داد که دلیل جواز استناد به سیره معصومان چیست و چرا باید به سیره و عمل آنان توجه کرد؟ در پاسخ می‌توان گفت: اساساً باید به اموری استناد کرد که از نظر شرعی مجاز باشد. مقام عصمت در پیامبر و امام، حجیت اقوال و افعال آنان را می‌رساند. افزون بر آن، درباره معصومان تعبیرات و عنوان‌های خاص دیگری آمده که قول و رفتار آنان را قابل استناد می‌شمارد و بر اساس آن می‌توان به سه جهت از سیره معصومان پیروی کرد.

۱. عصمت

مهم‌ترین دلیل بر لزوم پیروی از سیره معصومان عصمت آنان است. خداوند در قرآن پیروی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله[۲] و عمل به دستورهای ایشان را لازم دانسته است. اگر عصمت نباشد، الزامی برای عمل به سیره و سنت آنان نیست. ثقةالاسلام کلینی در باب اول کتاب حجت کافی روایاتی را نقل می‌کند که خداوند در قرآن فرموده: «ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا:[۳] آنچه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای شما آورده بگیرید و از آنچه نهی فرموده دوری نمایید».

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۴۶۶.

۲. آل عمران: ۳۱: «قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِی».

۳. حشر: ۷.

خداوند امور بندگان را به پیامبرش و آن حضرت به علی ﷺ و فرزندان ایشان وانهاده است؛[۱] به همین جهت است که قول، عمل و تقریر آنان برای دیگران قابل استناد است.

عمل به سنت و سیره رسول خدا ﷺ دستور خداوند است و در روایات فراوانی مورد تأکید قرار گرفته است. باب آخر کتاب علم اصول کافی درباره اخذ به سنت است.[۲] ائمه هم اولی‌الامر هستند که در قرآن اطاعت از آنان واجب دانسته شده است.[۳] آنان اوصیای پیامبرند[۴] و منظور از اطاعت از اولی‌الامر در آیه، اطاعت از آنان است.[۵] امیرالمؤمنین ﷺ بیان نموده، از آن جهت خداوند اطاعت اولی الامر را واجب کرده که آنان معصوم و پاک هستند و بر خلاف دستور خدا فرمان نمی‌دهند؛[۶] بنابراین کسی که پاک و معصوم باشد، شایسته پیروی است. سیره و سنت وی درخور عمل است؛ افزون بر آن، امام به معنای پیشواست؛ یعنی کسی که باید از او پیروی شود. به تعبیر امیرالمؤمنین هر پیروی امامی دارد که به او اقتدا می‌کند و از نور دانش او بهره می‌برد.[۷] تنها یک معصوم باقی می‌ماند که ممکن است گفته شود با دیگران متفاوت است و سنت و سیره وی مطرح نشده و آن فاطمه زهراء ﷺ است. لزوم پیروی از سنت‌های منسوب به ایشان نیز از آن جهت که معصوم است، لازم می‌نماید. وقتی حجیت سنت و سیره معصوم اثبات شود، ایشان هم جزو معصومان مورد اتفاق و مشمول آیهٔ تطهیر هستند. در احادیث، تشویق به عمل به سنت فاطمه ﷺ در کنار سنت دیگر معصومان بیان شده است. در دعای تعقیب نماز مغرب و صبح به نقل از امام صادق ﷺ آمده: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ؛ أَمْسَيتُ وَ

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۱۶۸.
۲. همان، ج ۱، ص ۶۹.
۳. نساء: ۵۹: «أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ».
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، صص ۱۸۷ و ۱۸۹.
۵. همان، ص ۲۷۶: «إِيَّانَا عَنَى خَاصَّةً أَمَرَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِطَاعَتِنَا».
۶. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج ۱، ص ۱۲۳: «وَ إِنَّمَا أَمَرَ بِطَاعَةِ أُولِي الْأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ وَ لَا يَأْمُرُونَ بِمَعْصِيَتِهِ».
۷. نهج البلاغه؛ ن ۳۵: «أَلا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً يَقْتَدِي بِهِ وَ يَسْتَضِيءُ بِن ورِ عِلْمِهِ».

أَصْبَحْتُ بِاللهِ مُؤْمِناً عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ سُنَّتِهِ وَ عَلَى دِينِ عَلِي ﷺ وَ سُنَّتِهِ وَ عَلَى دِينِ فَاطِمَةَ ﷺ وَ سُنَّتِهَا وَ عَلَى دِينِ الْأَوْصِياءِ ﷺ وَ سُنَّتِهِمْ... :[1] به نام خداوند بخشنده مهربان. روز را شب کردم و شب را صبح کردم، درحالی‌که به خداوند ایمان دارم، بر دین محمد و سنت او هستم، بر دین علی و سنت او هستم، بر دین فاطمه و سنت او هستم و دین اوصیای الهی و سنت آنان».

در اینجا از سنت فاطمه ﷺ یاد شده که مانند سنت پیامبر و امامان باید مورد توجه و پیروی و عمل قرار گیرد و سیره بخشی از سنت یا مرادف آن است.

۲. حجت

معصومان حجت‌های الهی هستند. حجت بودن آنان، یکی از جهاتی است که پیروی از سیره و رفتار آنان را برای دیگران موجه و لازم می‌سازد. حجت یعنی چیزی که می‌توان به آن برای دیگران استدلال و برهان آورد.[2] وقتی گفته می‌شود اجماع حجت است، یعنی دلیل بر حکم شرعی است که می‌توان به آن استناد کرد و دلیل بر حکم شرعی دانست که در مباحث اصول فقه به آن پرداخته شده است.

زمانی که پیامبر ﷺ یا علی و فاطمه ﷺ حجت معرفی می‌شوند؛ یعنی آنان کسانی هستند که دیگران می‌توانند به راه و روش آنان عمل کنند و در بیان علت عمل به آن، نزد خداوند احتجاج کنند. بدیهی است سیره و روشی حجت است که برای دیگران قابل پیروی باشد. روایاتی داریم که در آنها معصومان حجت دانسته شده‌اند و طبق آنها، دیگران با پیروی از آنان در مسیر صحیح قرار می‌گیرند. به چند روایت اشاره می‌شود:

۱. پیامبر فرمود: «أَنَا وَ علی وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَينُ ﷺ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ

---

۱. ابن‌طاووس؛ فلاح السائل؛ ص ۲۳۰. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۸۳، ص ۹۷. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج ۵، ص ۱۰۰.

۲. الحجّة لغة: کلّ شیء یصلح أن یحتجّ به علی الغیر (محمدرضا مظفر؛ أصول فقه؛ ج ۲، ص ۱۲).

الْحُسَینِ ﷺ حُجَجُ اللهِ عَلَی خَلْقِهِ، أَعْدَاؤُنَا أَعْدَاءُ اللهِ وَ أَوْلِیاؤُنَا أَوْلِیاءُ اللهِ:[۱] من، علی، فاطمه، حسن، حسین ﷺ و نه تن از فرزندان حسین ﷺ، حجت‌های خدا بر خلق او هستیم. دشمنان ما، دشمنان خدا و دوستان ما دوستان خدا هستند».

۲. جابر بن عبدالله از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «خداوند علی ﷺ و همسرش و فرزندانش را حجت‌های خدا بر خلقش قرار داده است و آنان درهای دانش در امت من می‌باشند. هر کس با راهنمایی آنان حرکت نماید، به سوی راه راست می‌رود».[۲]

در این روایت حجت به معنای امام نیست؛ زیرا زهراء ﷺ هم مورد اشاره قرار گرفته است؛ بنابراین می‌توان آنها را اسوه و نمونه برای دیگران دانست تا انسان‌ها با پیروی از ایشان به راه درست دست یابند. در روایتی دیگر که حسکانی از پیامبر ﷺ نقل کرده، آن حضرت خود را به خورشید و علی ﷺ را به ماه و فاطمه ﷺ را به زهره و حسن و حسین ﷺ را به فرقدان (دو ستاره[۳]) تشبیه کرده است که با رفتن یکی، دیگری راهنمای مردم خواهد بود.[۴] در روایات متعددی ذکر شده که پیامبر، علی، حسن و حسین ﷺ و نه تن از فرزندان آن حضرت، حجت‌های الهی هستند؛ به تعبیر دیگر چهارده معصوم به عنوان حجت‌های الهی ذکر شده‌اند. همان‌گونه که به حجت می‌شود استناد کرد، به راه و سیره این چهارده نفر نیز که حجت خدا هستند، می‌توان استدلال کرد.

انبیا و پیامبران هم به عنوان حجت‌های خدا در زمین معرفی شده‌اند.[۵] امام زمان ﷺ در توقیعی علما و آگاهان به حوادث سیاسی را حجت خود بر بندگان و خود را حجت

---

۱. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۱۳۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۶، ص۲۲۸. عمادالدین ابی‌جعفر طبری؛ بشارة المصطفی؛ ص۲۴.

۲. عبیدالله بن عبد الله حاکم حسکانی؛ شواهد التنزیل؛ ج۱، ص۷۶: «إِنَّ اللهَ جَعَلَ علیاً ﷺ وَ زَوْجَتَهُ وَ ابنائَـهُ حُجَـجَ اللهِ عَلَی خَلْقِهِ وَ هُمْ أَبْوَابُ الْعِلْمِ فِی أُمَّتِی؛ مَنِ اهْتَدَی بِهِمْ هُدِیَ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ».

۳. فرقدان: دو ستاره نزدیک قطب که به آن راه شناسند (علی‌اکبر دهخدا؛ لغت‌نامه؛ ذیل کلمه فرقد).

۴. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۱۱۴. عبیدالله بن عبدالله حاکم حسکانی؛ شواهد التنزیل؛ ج۱، ص۷۷.

۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۰۰، ص۲۷۰.

خدا بر آنان معرفی کرده است.[۱] مرحوم کلینی در کافی پس از کتاب توحید، کتاب حجت را آورده و در آن از مسائل نبوت، امامت و ویژگی‌های هر یک از رسول و امام سخن گفته و به بیان مولد و تاریخ معصومان پرداخته است.

۳. اسوه

تعبیر دیگری که پیروی از معصومان را می‌رساند، «اُسوه» است. این واژه درباره معصومان به کار رفته است. راغب در معنای «اسوه» می‌نویسد: «اُسوه و إسوه مانند قُدوه و قِدوه و آن حالتی است که انسان در آن پیروی از دیگری می‌کند، چه نیکو باشد و چه زشت، چه در شادمانی و چه در زیانمندی».[۲]

شخصی که دیگران او را نمونه و الگو قرار داده‌اند، ممکن است الگویی در خوبی‌ها باشد و ممکن است نمونه در بدی‌ها و زشتی‌ها باشد. علامه حلی بعد از نقل آیهٔ اسوه درباره رسول خدا ﷺ در بیان معنای اسوه می‌نویسد: اسوه انجام‌دادن کاری است به این جهت که دیگری انجام داده است[۳] که شامل خوب و بد می‌شود؛ به همین علت قرآن وقتی رسول خدا ﷺ را به عنوان اسوه معرفی می‌کند، اسوه را به صفت نیکویی ستوده است: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ:[۴] برای شما در رسول خدا ﷺ الگوی نیکویی است».

آیه به این نکته اشاره دارد که هر کسی را الگو و اسوه خود انتخاب نکنید. کسی را اسوه برگزینید که به دنبال اعمال پسندیده و نیک است. افزون بر رسول خدا ﷺ، تعبیر اسوه درباره ابراهیم پیامبر ﷺ و پیروان وی نیز در قرآن به کار رفته است.[۵]

---

۱. شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۲؛ ص۴۸۴: «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللهِ عَلَيْهِم».

۲. ابوالقاسم حسین بن محمد راغب اصفهانی؛ مفردات ألفاظ القرآن؛ ص۷۶.

۳. علامه حلی؛ تهذیب الوصول إلی علم الأصول؛ ص۱۷۶: «الأسوة: الإتیان بفعل الغیر لأنّه فعله».

۴. احزاب: ۲۱.

۵. ممتحنه: ۴: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ» و ۶: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ».

گرچه اسوه در لغت معنای عامی دارد، کاربرد آن در اسوهٔ نیکو و پسندیده است. اسوه پیروی از رفتار دیگران است. اصولیان شیعه و سنی درباره آیه اسوه و آیات مربوط به اتباع از رسول خدا ﷺ مانند «فَاتَّبِعُوهُ»[۱] یا «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي»[۲] بحث‌های مختلفی کرده‌اند که آیا اتباع و تأسی به فعل و رفتار پیامبر ﷺ واجب است یا نه. دراین‌باره چهار نظر مطرح است.[۳] علمای شیعه مانند سید مرتضی،[۴] شیخ طوسی،[۵] علامه حلی،[۶] صاحب فصول[۷] و میرزای قمی در قوانین[۸] از آیهٔ اسوه بحث کرده‌اند.

مهدی نراقی افعال پیامبر ﷺ و معصوم را دارای هشت جهت دانسته و درباره هر یک سخن گفته که سه وجه اول آن که مرتبط به بحث ما می‌باشد، چنین است:

۱. آنچه از افعال طبیعی انجام دادند، مانند خوردن، آشامیدن، بیداری، حرکت و سکون و مانند آن. تردیدی نیست که اینها برای ایشان و برای تمام امت اسلامی مباح است و در این موضوع خلافی نیست.

۲. کارهایی است که از اختصاصات پیامبر ﷺ است، چه عبادی مانند وجوب تهجّد و نماز وتر برای ایشان یا غیرعبادی مانند بیش از چهار همسر داشتن و مانند آن. تردیدی نیست که در این امور امکان پیروی از حضرت نیست.

۳. آنجا که جهت آن مشخص باشد از وجوب، استحباب و اباحه، طبق آن، به پیامبر ﷺ تأسی می‌شود و حضرت اسوه قرار می‌گیرد. اگر واجب باشد پیروی واجب و

---

۱. أنعام: ۱۵۳.

۲. آل‌عمران: ۳۱.

۳. شیخ طوسی؛ العدة فی أصول الفقه؛ ج ۲، ص ۵۷۶.

۴. سید مرتضی؛ الذریعة إلی أصول الشریعه؛ ج ۲، صص ۱۰۰ و ۱۰۲.

۵. شیخ طوسی؛ العدة فی أصول الفقه؛ ج ۲، ص ۵۷۳.

۶. علامه حلی؛ نهایة الوصول الی علم الأصول؛ ج ۲، ص ۵۵۲. همو، مبادی الوصول إلی علم الأصول؛ ص ۱۷۲. همو، تهذیب الوصول إلی علم الأصول؛ ص ۱۷۶.

۷. محمد حسین بن عبد الرحیم حائری اصفهانی؛ الفصول الغرویة فی الأصول الفقهیه؛ ص ۳۱۳.

۸. میرزا ابوالقاسم بن محمد قمی؛ القوانین المحکمة فی الأصول؛ ج ۲، ص ۵۵۵.

اگر مستحب باشد پیروی و تأسی مستحب یا مباح خواهد بود.

موارد دیگری که ذکر می‌کند، مواردی است که جهت آن مشخص نیست و عمل پیامبر ﷺ برای بیان حکم مجمل و مانند آن است و آن را وا می‌کاود.[۱]

شهید محمدباقر صدر نکته جالبی را درباره آیه اسوه بیان می‌کند؛ ایشان می‌گوید منظور پیروی در جنبه بشری پیامبر ﷺ است؛ بنابراین حضرت و معصومان در تمام موارد اسوه هستند؛ مگر ثابت شود کاری که انجام داده‌اند، اختصاصی و از جهت رسالت و امامت آنان بوده است.[۲]

فخر رازی از علمای اهل سنت در معنای اسوه‌بودن پیامبر ﷺ می‌نویسد: «می‌توان اسوه را در موردی به کار برد که اسوه در بعضی از کارها باشد و این مسلم است؛ اما نزد ما پیامبر ﷺ در سخنانش و بسیاری از اعمالش که ما را دستور پیروی از آن داده، مانند این سخن که "آن‌گونه نماز بخوانید که می‌بینید من نماز می‌خوانم" اسوه است».[۳] آمُدی با ذکر آیه اسوه در موردی گفته، هر کس به پیامبر ﷺ تأسی ننماید، ایمان به خدا و روز قیامت ندارد؛ پس عمل به سنت پیامبر ﷺ واجب است.[۴]

اسوه در کلام امامان

در جنگ احد که افراد فرار کردند و پیامبر را تنها گذاشتند، حضرت رسول ﷺ مشاهده کرد علی ؑ در کنار وی قرار دارد؛ فرمود: تو هم به فرزندان پدرت (قریش) ملحق شو؛ آنان که فرار کردند و پیامبر ﷺ را تنها گذاشتند. علی ؑ پاسخ داد: «یا رَسُولَ اللهِ لِی بِکَ أُسْوَة: ای رسول خدا ﷺ من شما را اسوه و نمونه خود قرار داده‌ام و باقی می‌مانم».

---

۱. محمدمهدی نراقی؛ أنیس المجتهدین فی علم الأصول؛ ج۱، ص۳۰۶.

۲. محمدباقر صدر؛ قواعد کلی استنباط؛ ج۲، ص۳۲۵.

۳. ابوعبدالله محمد بن عمر فخر رازی؛ المحصول؛ ج۳، ص۲۵۱ (مؤسسة الرساله) و ج۱، ص۴۲۲ (چ دار الکتب).

۴. سیف‌الدین ابوالحسن علی بن محمد آمدی؛ الإحکام؛ ج۱، ص۲۳۱.

پیامبر ﷺ به وی فرمود: مرا از اینان حفظ نما و علی ﷺ به دشمن یورش برد.[۱] علی ﷺ در حدیثی خود را در شش مورد پیرو شش تن از پیامبران دانسته و آنان را اسوهٔ خود معرفی کرده است.[۲]

اسوه به معنای مساوات و همانندی است. وقتی امیرالمؤمنین ﷺ بیت‌المال را به‌طور مساوی بین مردم تقسیم می‌کرد؛ از این مساوات به «اسوه» تعبیر شده است. در نهج البلاغه آمده است، شما که به این تساوی ایراد می‌گیرید، رسول خدا ﷺ هم بیت‌المال را به صورت مساوی تقسیم کرده است. این نکته را حضرت در پاسخ به اشکال طلحه و زبیر بیان فرمود.[۳] بنابراین اسوه یعنی همانندی و یکسانی در کردار و رفتار، یعنی همانند فرد اسوه بودن و مانند او عمل‌کردن.

علی ﷺ پیامبر ﷺ را اسوه و نمونه‌ای مناسب در بی‌توجهی به دنیا و ساده‌زیستی معرفی می‌کند.[۴] امیر مؤمنان ﷺ در نامه به عثمان بن حنیف خود را اسوه و نمونه در زندگی سخت و ساده‌زیستی معرفی می‌کند[۵] و به امام حسن ﷺ توصیه می‌کند: خودت را اسوه تمام مسلمانانِ دور و نزدیک قرار ده.[۶] امام حسن ﷺ به امام حسین ﷺ توصیه می‌کند که اگر اجازه ندادند در کنار پیامبر ﷺ دفن شوم، مرا در بقیع در کنار مادرم فاطمه دفن نمایید؛ زیرا من از کسانی که در آنجا هستند، پیروی می‌نمایم.[۷] امام حسین ﷺ در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص ۱۱۰. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۲۰، ص۱۰۷. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری؛ ص ۸۲.

۲. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۱، ص ۲۷۰.

۳. نهج البلاغه؛ ص ۳۲۲، خ۵ و ۲۰. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص ۷۳۲.

۴. نهج البلاغه؛ ص ۲۲۶ـ۲۲۷: (وَ لَقَدْ كَانَ فِی رَسُولِ اللهِ ﷺ كَافٍ لَكَ فِی الْأُسْوَةِ وَ دَلِيلٌ لَكَ عَلَى ذَمِّ الدُّنْيَا وَ عَيْبِهَا ...».

۵. همان، ص۴۱۸: «أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِی جُشُوبَةِ الْعَيْشِ».

۶. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۱، ص ۲۴۹. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۱۸۰: «وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ أُسْوَةً لِقَرِيبِ الْمُسْلِمِينَ وَ بَعِيدِهِمْ».

۷. علی احمدی میانجی؛ مکاتیب الأئمه؛ ج۳، ص۶۸. محمد بن یوسف زرندی؛ نظم در السمطین؛ ص۲۰۳: «فَإِنَّ لِی بِمَن فيهِ أُسوَةً».

پایان خطبه خود در برابر لشکر حُرّ بن یزید ریاحی می‌فرماید: من اسوه شما در مبارزه با سلطان ستمگر هستم.[۱] امیر مؤمنان علیه‌السلام به امام حسین علیه‌السلام فرمود: ای اباعبدالله، تو اسوهٔ پیشگامان هستی.[۲]

امام صادق علیه‌السلام در ارتباط با پرسش ابراهیم کرخی که می‌گوید در محمل می‌توانم به جهت قبله قرار گیرم و نماز بخوانم، می‌فرماید: این تنگنا چیست؟ آیا برای شما رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اسوه نیست؟[۳] یعنی نیازی به رو به قبله نمازخواندن در روی مرکب نیست. این خبر نشان می‌دهد در مسائل فقهی و احکام نیز لازم است پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اسوه قرار گیرد و از سیره ایشان پیروی شود.

فاطمه علیهاالسلام گرچه امام نیست، جزو معصومان و به فرموده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سرور زنان است.[۴] چنین شخصیتی باید برای دیگران الگو باشد؛ افزون بر این در برخی احادیث، فاطمه علیهاالسلام اسوه معرفی شده است. علی بن جعفر گوید: نزد برادرم موسی بن جعفر علیه‌السلام بودم که فرزندش علی (امام هشتم) آمد و این دیدار سه روز قبل از آن بود که هارون امام را برای بار دوم دستگیر کند و از مدینه ببرد. حضرت به من فرمود: این صاحب توست، او از من است و به منزله من است. متوجه شدم که حضرت خبر درگذشت خود را می‌دهد و افزود: «وَ لِیَ بِرَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أُسْوَةٌ وَ بِامیرالمؤمنین وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَینِ علیهم‌السلام:[۵] برای من است که پیامبر را (در مشکلات و گرفتاری‌ها) اسوه قرار دهم و همچنین امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام را».

---

۱. فلکم فیّ اسوة (ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۴، ص۳۰۴. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۴، ص۴۸. شهاب‌الدین احمد نویری؛ نهایة الإرب؛ ج۲۰، ص۴۱۹).

۲. یا أَبَاعَبْدِاللهِ أُسْوَةٌ أَنْتَ قُدُماً (ابن‌قولویه؛ کامل الزیارات؛ ص۷۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۴، ص۲۶۲).

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۴۴۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳؛ ص۲۲۹: فَقَالَ: هَذَا الضِّیقُ أَ مَا لَکُمْ فِی رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أُسْوَةٌ».

۴. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۶۰۸: «وَ أَنْتَ سَیِّدَةُ النِّسَاءِ».

۵. همو، کتاب الغیبه للحجه؛ ص۴۲. علی بن جعفر عریضی؛ مسائل؛ ص۳۴۸. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۹، ص۲۷.

در توقیع حضرت قائم در پاسخ به ابن‌ابی‌غانم آمده است: «وَ فِی إبْنَةِ رَسُولِ‌اللهِ ﷺ لِی أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ:[۱] در دختر رسول خدا ﷺ برای من اسوهٔ نیکویی است»؛ یعنی مانند زهرا ﷺ سختی‌ها را تحمل می‌کنم.

کلمه مرادف اسوه و معنای شیعه

مرادف کلمه اسوه، «قدوه» است. اقتدا نیز به معنای پیروی‌نمودن است. «فَبِهُداهُمُ اقْتَدِه:[۲] دستور به اقتدای به آنان است. امیرالمؤمنین ﷺ در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «أَلا وَ إِنَّ لِکُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً یَقْتَدِی بِهِ وَ یَسْتَضِیءُ بِنُورِ عِلْمِه...:[۳] آگاه باش برای هر مأمومی (و مردمی) رهبر و پیشوایی است که به او اقتدا کنند و از نور دانش وی بهره‌مند گردند».

اسوه و قدوه را به یکدیگر معنا می‌کنند. اقتدا به پیش‌نماز یعنی پیروی‌نمودن از آنچه امام جماعت انجام می‌دهد. اقتداکننده به کسی را شیعه و پیرو هم گویند. شیعه در لغت یعنی پیرو در قرآن درباره ابراهیم ﷺ این کلمه آمده است.[۴] اکنون شیعه به پیروان و دوستداران علی بن ابی‌طالب ﷺ و خاندان وی گفته می‌شود. رسول خدا ﷺ از پیروان علی ﷺ با نام شیعه یاد و از آنان تجلیل می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّ عَلیاً و شِیعَتَهُ هُمُ الفائِزونَ یومَ القِیامةِ:[۵] به راستی علی ﷺ و پیروان وی همان رستگاران روز رستاخیزند». در تفسیر آیه «اولئکَ هُم خَیرُالبَرِیَّةِ»[۶] از پیامبر ﷺ آورده‌اند که خیرالبریه علی ﷺ و شیعیان اویند.[۷] این روایات به‌خوبی نشان می‌دهد واژه شیعه درباره پیروان علی ﷺ

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۵۳، ص۱۷۸ـ۱۸۰.

۲. أنعام: ۹۰.

۳. نهج البلاغه؛ ص۴۱۷، ن۴۵.

۴. صافات: ۸۳: «وَ إِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَإِبْراهِیم».

۵. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۴۲، ص۳۳۳. محمدحسین مظفر؛ تاریخ شیعه؛ ص۳۴.

۶. بینه: ۷.

۷. جلال‌الدین عبدالرحمان سیوطی؛ در المنثور؛ ج۶، ص۳۷۹ (ج مرعشی). ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تفسیر طبری؛ ج۳۰، ص۱۷۱.

توسط پیامبر ﷺ به کار رفته است.

در جمع صحابه در عصر پیامبر ﷺ برخی افراد شیعه علی ؑ نامیده می‌شدند.[۱] ابوحاتم رازی (م ۳۲۲) اولین واژه در مذاهب اسلامی را شیعه می‌داند که بر چهار تن از صحابهٔ پیرو علی ؑ اطلاق شده: عمار، ابوذر، مقداد و سلمان.[۲] شیعه امامیه امامت را یکی از اصول دین دانسته و معتقد به عصمت پیامبر ﷺ، فاطمه زهرا ؑ و دوازده امام جانشین پیامبر هستند و پیروی و اقتدا به آنان را لازم می‌شمرند.

جمع‌بندی

از آنچه در این فصل ذکر شد، نکاتی استفاده می‌شود:

۱. سنت به معنی دستورهای پیامبر ﷺ و احکامی است که آن حضرت بیان کرده است و گاهی به معنای استحباب و زمانی در برابر بدعت است. علمای اصولی سنت را سه قسم می‌دانند: قول، فعل و تقریر پیامبر ﷺ. شیعه سنت را شامل سیره امامان نیز می‌داند. شماری از علمای اهل سنت عمل صحابی را نیز جزو سنت قرار داده‌اند. سنت دارای تقسیمات مختلفی است که در کتاب‌های فقهی و اصولی بیان شده است؛ مانند سنن زوائد و سنن هدی و میزان حجیت و تبعیت از آن نیز مورد توجه قرار گرفته است.

۲. سیره بخش عملی یا فعل از سنت است؛ به همین سبب قبل از بیان سیره، به معنای سنت و اقسام آن پرداخته شده است. سیره در لغت از سیر و حرکت و بر وزن فِعله است؛ ازاین‌رو به معنای نوع فعل و عمل معصوم است که به دو قسم روش فردی و اجتماعی تقسیم می‌شود. معنای دوم آن که در احادیث نیز آمده، روش برخورد و رفتار در جهادِ با دیگران است. امام سجاد ؑ این معنا را بیان کرده و در عصر امام صادق ؑ رایج بوده و

---

۱. صبحی صالح؛ النظم الإسلامیه؛ ص۹۶.

۲. ابوحاتم رازی؛ الزینة فی کلمات الاسلامیه العربیه؛ ج۳، ص۱۰: «إن اوّل اسم ظهر لمذهب فی الاسلام هو الشیعة و کان هذا لقب اربعة من الصحابة: ابوذر، عمار، مقداد و سلمان».

فقها نیز آن را به همین معنا می‌شناختند؛ به همین جهت در شماری از کتاب‌های فقهی از کتاب جهاد، تعبیر به کتاب سِیَر شده است. به همین دلیل اولین آثار دربارهٔ سیره نبوی مربوط به جنگ‌های حضرت است؛ مانند سیره ابن‌اسحاق که دربارهٔ مغازی نبی گرامی اسلام است. سیره به‌مرور معنای سومی یافته و به شرح حال افراد گفته شده که امروز این معنی رایج است.

۳. در لزوم پیروی از سیره به سه نکته اشاره شده است. سیره بخشی از سنت است و عمل معصوم برای دیگران حجت و قابل احتجاج و پیروی است. در قرآن پیامبر اسوه معرفی شده که نشان می‌دهد فعل و عمل حضرت می‌تواند الگوی مناسبی برای مسلمانان باشد. درباره چگونگی پیروی از فعل پیامبر و اسوه‌قراردادن ایشان و دیگر معصومان و بزرگان، رفتار آنان را به چند دسته تقسیم کرده‌اند که گاهی امور عادی و گاهی امور دینی است. در این صورت زمانی واجب،گاهی مستحب و گاهی مباح است؛ برای پیروان نیز چنین حکمی دارد. معصومان خود را اسوه دانسته و مردم را به پیروی از خویش دعوت می‌کردند.

۴. اساس عصمت پیامبر ﷺ و دیگر معصومان آیهٔ تطهیر است که در مرحله اول شامل پنج تن آل عبا ﷺ می‌شود و به دلیل سخنان پیامبر ﷺ، شامل دیگر امامان معصوم نیز می‌گردد. در پایان به معنای شیعه پرداخته شده که از زمان پیامبر به پیروان علی بن ابی‌طالب ﷺ اطلاق می‌شده است؛ سپس به پیروان معصومان شیعه اطلاق گردیده؛ چراکه آنان علی ﷺ و فرزندانش را اسوه و مقتدای خود قرار می‌دهند.

۵. در روایات کتب اربعه افزون بر معصومان به سیره پیامبران گذشته مانند روزه داود[۱] و داوری آن پیامبر[۲] و سیره دانیال در هنگام قضاوت در جدایی‌انداختن بین گواهان[۳] استناد

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۸۹.
۲. همان، ج ۷، ص ۳۷۱.
۳. همان، ص ۴۲۶.

شده است؛ حتی سیره و سخنان افرادی از صحابه مانند سلمان[۱] و ابوذر در کلام معصوم مورد استناد واقع شده است.[۲] این مسئله نشان می‌دهد معصومان به سیره آنان عنایت داشته‌اند و عمل می‌کرده‌اند.

۶. منظور ما از سیره در این اثر اعم است و هر گونه رفتار و عملکرد عبادی، سیاسی، نظامی، اجتماعی و اقتصادی پیامبر ﷺ و دیگر معصومان را در بر می‌گیرد و شامل سنت زائد که ذکر شد، به معنای اعمال عادی نیز می‌شود. ما در نقل سیره معصومان ﷺ افزون بر آنچه خود عمل می‌کردند، به مواردی هم که افراد برای عمل خاص از پیامبر ﷺ یا امام سؤال می‌پرسیدند، توجه خواهیم داشت یا چنانچه تقریری در مسائل خاص صورت گرفته باشد. گاهی ممکن است در تبیین سیره‌ای خاص از سخنان معصومان نیز استفاده شود؛ زیرا گفتار آنان با عملشان منطبق بوده است؛ ولی مبنای گزارش‌ها، عملکرد و رفتار آن بزرگان خواهد بود.

۷. برای تبیین موضوعاتی که در کتب اربعه آمده، توصیه شده از دیگر جوامع حدیثی استفاده شود؛ به همین جهت در مواردی که اصل مطلب در کتب اربعه آمده، از کتب احادیث تا عصر شیخ طوسی بهره برده‌ایم. گاهی لازم بوده برای روشن‌شدن موضوعی از منابع حدیثی عامه استفاده شود یا برای شرح حادثه‌ای از کتاب‌های تاریخی کمک بگیریم؛ این روشی است که شارحان کتب اربعه مانند علامه مجلسی و پدرش و ملاصالح مازندرانی و فرزندش و حتی فیض کاشانی برای روشن‌شدن برخی موضوعات و حوادث پی‌گرفته‌اند. با توجه به منابع بیشتری که اکنون وجود دارد، می‌توان در این جهت تلاش‌های بیشتری انجام داد تا برخی ابهام‌های مطرح‌شده در اخبار برطرف و ابعاد مختلف آن روشن شود.

---

۱. همان، ج ۲، ص ۶۴۴: «عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: «كَانَ سَلْمَانُ رَحِمَهُ اللهُ يَقُولُ أَفْشُوا سَلَامَ اللهِ فَإِنَّ سَلَامَ اللهِ لَا يَنَالُ الظَّالِمِينَ».

۲. همان: «قَدْ عَلِمْتُمْ بَعْدَهُ فِی فَضْلِهِ وَ زُهْدِهِ سَلْمَانُ وَ ابوذَرٌ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا فَأَمَّا سَلْمَانُ فَكَانَ إِذَا أَخَذَ عَطَاهُ رَفَعَ مِنْهُ قُوتَهُ لِسَنَتِه».

فصل دوم

کتب اربعه

مقدمه

کتب اربعه به چهار کتاب اصلی شیعه گفته می‌شود که عبارت‌اند از این کتاب‌ها: الکافی (الأصول، الفروع و الروضه)، من لایحضره الفقیه، تهذیب الأحکام و الإستبصار فیما اختلف من الأخبار. اینها مجموعه‌ای از احادیث و اخبار پیامبرﷺ و امامان است که برای استنباط احکام شرعی و بیان عقاید شیعه از آن استفاده می‌شود. این چهار اثر اصلی‌ترین و مهم‌ترین کتاب‌های شیعه امامیه هستند. برخی صاحب‌نظران کتاب‌های محاسن و قرب الإسناد را نیز در این سطح دانسته‌اند.[1] این آثار همانند صحیح بخاری و صحیح مسلم در میان اهل سنت دارای منزلت‌اند. در بین این چهار اثر، کتاب کافی افزون بر فروع فقهی، درباره اصول دین و عقاید و حوادث تاریخی نیز مطالب مهمی دارد. کتاب اصول کافی با کتاب عقل و جهل شروع می‌شود و دارای کتاب‌های متعددی است؛ آن‌گاه فروع کافی است و این اثر فخیم با کتاب الروضه پایان می‌یابد.

در این فصل به معرفی اجمالی کتب چهارگانه شیعه می‌پردازیم و منابعی که از آنها

---

۱. نورالله شوشتری؛ مصائب النواصب؛ ج۲، ص۱۲۸.

گردآوری شده‌اند و شیوه دریافت حدیث و راه‌های مختلف آن و سیر تدوین حدیث در شیعه را که با اهل سنت متفاوت بوده است، توضیح می‌دهیم. توضیحی درباره راه‌های اعتماد به احادیث این کتب ارزشمند که علمای شیعه بیان کرده‌اند و شرح حال مختصری از نویسندگان این آثار بیان می‌شود در پایان نیز توضیحاتی درباره نسخه‌ها و چاپ‌های و شرح و ترجمه‌های کتب اربعه ارائه می‌گردد.

گفتار اول: سیر نگارش حدیث و اصول اولیه

کتب اربعه دربردارنده احادیث گوناگونی است که بزرگان شیعه به تدوین آنها پرداخته‌اند. این چهار کتاب مجموعه‌ای گرد آمده از تلاش‌های گذشتگان شیعه در تدوین حدیث است. لازم است با سیر نگارش حدیث تا قبل از کتب اربعه آشنا شویم و منابع این کتب را بشناسیم. هر کتابی دارای منابعی است که شاکله اصلی آن را تشکیل می‌دهد. منابع کتب اربعه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

دسته اول: منابع روایی که بیشتر احادیث این کتب از آنها گردآوری شده‌اند. این مجموعه‌ها و کتاب‌های حدیثی از راویان متعدد با واسطه به این بزرگان رسیده که در اصطلاح به آنها اصل می‌گویند. در مجموع اصول شیعه را چهارصد اصل دانسته‌اند که راویان حدیث آنها را نگاشته‌اند.[1] دراین‌باره بعداً سخن خواهیم گفت. در واقع کتب اربعه مجموعه‌ای از اصول حدیثی اولیه شیعه است.

دسته دوم: کتاب‌هایی که نویسندگان کتب اربعه از احادیث و مطالب آنها استفاده کرده‌اند؛ مانند استفاده کلینی از کتاب محاسن برقی و بصائر الدرجات صفار یا استفاده شیخ صدوق از رسالهٔ پدرش یا کتاب کافی و بهره‌بردن شیخ طوسی از کتاب کافی و آثار شیخ مفید و دیگران.

با توجه به استفاده کتب اربعه از دو مجموعه حدیثی با نام اصول و کتب حدیث، باید

---

۱. ابن‌شهرآشوب؛ معالم العلماء؛ ص۳. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۳۰، ص۲۰۸.

دید حدیث یعنی چه و چگونه تدوین شده تا به این بزرگان رسیده و اصل که منابع اصلی این چهار کتاب است، به چه معناست.

معنای حدیث

«حدیث» در لغت به معنای سخن جدید و ضد قدیم است[۱] و اصطلاحی است که برای اخبار نقل شده از معصوم به کار می‌رود، شاید از آن جهت که سخنان آنان نو و جدید است. لغویان حدیث و خبر را مرادف دانسته‌اند که به جای یکدیگر به کار می‌روند.[۲] گاهی در کتب اربعه حدیث و خبر مترادف به کار رفته است؛ برای مثال شیخ طوسی در مقدمه تهذیب الأحکام می‌نویسد: اشتغال به شرح کتابی که مشتمل بر اخبار مختلف و احادیث مخالف یکدیگر باشد، از مهم‌ترین کارها در دین است.[۳] اما بیشتر از تعبیر حدیث استفاده شده است.

شهید ثانی بر این نظر است که حدیث و خبر مترادف‌اند و به این معنا شامل سخن پیامبر ﷺ، امام معصوم، صحابی، تابعی و علمای صالح و دیگران هم می‌شود و عمل و تقریر آنان را نیز در بر می‌گیرد. این معنا مشهورتر و موافق با معنای لغوی آن است؛ اما گاهی حدیث به آنچه از معصوم، اعم از پیامبر و امام نقل شده گفته می‌شود و خبر به آنچه از دیگران نقل گردیده است؛ به همین جهت به کسی که تاریخ نقل می‌کند اخباری و به آن که به نقل سنت نبوی مشغول است، محدث گویند.[۴] برخی بر این نظرند اخباری در عرف اهل حدیث از عامه و خاصه بر اهل تاریخ و سیره و کسانی که مانند

---

۱. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۲، ص۱۳۱. سیدمحمدمرتضی حسینی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج۳، ص۱۸۹: «الحَدِیثُ: نقیضُ القدیم».

۲. سیدمحمدمرتضی حسینی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج۳، ص۱۹۱. ابوهلال حسن بن عبدالله عسکری؛ الفروق فی اللغه؛ ص۳۲.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۳: «فَالإشْتِغَالُ بِشَرْح کِتَابٍ یَحْتَوِی عَلَی تَأْوِیلِ الْأَخْبَارِ الْمُخْتَلِفَةِ وَ الْأَحَادِیثِ الْمُتَنَافِیَةِ مِنْ أَعْظَمِ الْمُهِمَّاتِ فِی الدِّینِ».

۴. شهید ثانی؛ الرعایه؛ ص۵۳ـ۵۴.

آنان هستند، اطلاق شده است.[۱] بر اساس این تفاوت گفته‌اند: حدیث چیزی است که از قول معصوم، عمل و تقریر وی حکایت دارد و به این اعتبار به صحیح و غیرصحیح تقسیم می‌شود. در این صورت آنچه مربوط به غیرمعصوم است، حدیث نخواهد بود.[۲]

اهل سنت به مطلق آنچه از پیامبر ﷺ نقل شده است، حدیث می‌گویند. ابن‌حجر گفته: «المرادُ بِالحديثِ فِی عُرفِ الشَّرعِ ما يُضافُ إلَى النَّبِیِّ ﷺ:[۳] مراد از حدیث آن چیزی است که به پیامبر ﷺ نسبت داده می‌شود». برخی این تعریف را همراه با نکاتی دیگر ذکر کرده‌اند[۴] و به این معنا آن را مرادف سنت دانسته‌اند؛[۵] در این صورت تاریخ و سیره پیامبر ﷺ هم حدیث خواهد بود. با توجه به همین معناست که ابن‌اثیر کتاب خود را النهایة فی غریب الحدیث و الأثر نام نهاده است. منظور وی از حدیث آن چیزی است که مربوط به پیامبر ﷺ است و منظورش از «اثر» آن است که از دیگران و از جمله صحابه نقل شده است؛ گرچه در موارد متعدد از سخن صحابی با عنوان حدیث یاد می‌کند؛[۶] درنتیجه می‌توان خبر را عام دانست و اخبار معصوم را حدیث شمرد و اثر هم چیزی است که از غیرمعصوم نقل شده است. البته آنچه به ما رسیده، توسط گزارش دیگران و خبر آنان است؛ به همین جهت وقتی گفته می‌شود آیا خبر واحد حجت است یا نه، یعنی آنچه دیگران از

---

۱. علی‌اکبر غفاری؛ تلخیص مقباس الهدایه؛ ص۱۱ـ۱۲.

۲. جعفر سبحانی؛ أصول الحدیث؛ ص۱۵: «هو کلام یحکی قول المعصوم أو فعله أو تقریره و بهذا الإعتبار ینقسم الی الصحیح و مقابله».

۳. ابن‌حجر؛ فتح الباری شرح صحیح البخاری؛ ج۱، ص۱۹۳. محمد عبدالرؤوف مناوی؛ فیض القدیر؛ ج۱، ص۲۷. علی‌اکبر غفاری؛ تلخیص مقباس الهدایه؛ ص۱۱.

۴. محمد عجاج خطیب؛ أصول الحدیث علومه و مصطلحاته؛ ص۱۱. در این اثر در تعریف علم الحدیث آمده: «هو العلم الذی یقوم علی نقل ما أضیف الی النبی ﷺ من قول أو فعل أو تقریر و صفة خَلقیة أو خُلقیة نقلاً دقیقاً محرراً: علم حدیث دانشی است که مربوط به پیامبر است، از سخن، عمل و تقریر او که صفت خِلقت و خُلقی وی به صورت نقل دقیق تحریر شده است».

۵. محمد عبدالرؤوف مناوی؛ فیض القدیر؛ ج۲، ص۱۸۸.

۶. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایه؛ ج۱، ص۹۹.

حدیث پیامبر ﷺ خبر داده‌اند. محور مباحث در علم اصول عنوان «خبر» است.

هر حدیثی که امروز به ما رسیده، دارای سند و منبع است که باید معتبر باشد و در کتاب‌های حدیثی نام کسی که حدیث از وی گرفته شده، ذکر می‌شود و او از نفر قبل از خود نقل می‌کند و او از شخص قبلی تا به معصوم برسد. این سلسله را سند و خبری را که دارای این ویژگی باشد، مسند و معنعن می‌نامند تا سند به گوینده اصلی برسد.[1] در برابر آن مرسل قرار دارد که بدون سند است یا بخشی از سند آن موجود نیست. برای اعتماد به یک حدیث که در کتابی نقل شده، لازم است نویسنده آن حدیث که اکنون به دست ما رسیده، اولاً حدیث را به صورت درستی دریافت کرده باشد؛ ثانیاً خبری مورد اعتماد خواهد بود که افراد در سند آن، از نظر علم رجال و درایه قابل اعتماد باشند.

برای دریافت حدیث هشت راه ذکر کرده‌اند که پنج راه دریافت آن مهم‌تر است: شنیدن از استاد و معلم، اجازه نقل از کتاب وی یا کتابی که در اختیار دارد، عرضه احادیث کتابی به استاد برای اطمینان از صحت آن، مناوله یعنی از کتاب استاد با اجازه وی نقل حدیث نقل کنند[2] و وجاده یعنی یافتن؛ برای مثال کتابی را دیده که روی آن نوشته شده این کتاب شیخ طوسی است. این نوع دریافت حدیث را ضعیف‌ترین نوع آن دانسته‌اند؛ چون ممکن است کاتبی به اشتباه یا به دروغ این کتاب را از شیخ طوسی دانسته باشد. این روش قابل اعتماد نیست، مگر اینکه با قراین و شواهد دیگر تأیید شود. البته امروزه که نقل حدیث با سماع و اجازه و عرضه عملاً منسوخ شده است؛ باید با شواهد و قراین قابل اعتماد، انتساب کتابی را به عالمی اثبات کرد و پس از اثبات

---

۱. معنعن، یعنی با عبارت «عن» از دیگری نقل می‌کند. چون ممکن است ناقل حدیث و کتاب یکی از شاگردان باشد، از تعبیر «اخبرنا» و «حدثنا» یا «حدثنی» هم استفاده می‌شود. در حدیث اول کتاب اصول کافی چنین آمده: «أَخْبَرَنَا أَبُوجَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بن يَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنِي عِدَّةٌ مِنْ أصحابنا مِنْهُمْ مُحَمَّدُ بن يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ أَحْمَدَ بن مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بن مَحْبُوبٍ عَنِ الْعَلَاءِ بن رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بن مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: «لَمَّا خَلَقَ اللهُ العقل» (محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۱۰).

۲. شهید ثانی؛ الرعایه؛ ص ۴۲. کاظم مدیرشانچی؛ درایة الحدیث؛ ص ۱۳۶.

صحت، درباره مطالب آن داوری نمود.

کتب اربعه و بسیاری از کتاب‌های معروف شیعه با سماع و اجازه تا امروز به ما رسیده است. بخشی از کتاب‌ها نیز با وجاده به ما رسیده است.

دو دیدگاه درباره تدوین حدیث

سیر تاریخ نگارش حدیث در میان شیعه و اهل سنت سرگذشت متفاوتی دارد. کسانی که شعار «حَسبُنا کتابُ اللهِ: کتاب خدا ما را کافی است» سر دادند و مانع نگارش وصیت‌نامه پیامبر ﷺ شدند،[۱] بعدها از تدوین حدیث پیامبر جلوگیری کردند. این ممنوعیت که توسط خلیفه دوم اعمال شد، تا زمان عمر بن عبدالعزیز (م ۱۰۱) به طور رسمی ادامه یافت و او این ممنوعیت را برداشت؛[۲] هرچند در عمل در آن زمان کار مهمی انجام نگرفت و بعدها تدوین حدیث شکل لازم را پیدا کرد؛ چون دوران خلافت این خلیفه اموی بسیار اندک بود.

شیعه مانعی برای نگارش حدیث نمی‌دید. امیر مؤمنان ﷺ رهبر شیعیان خود، دارای آثار متعددی است. ایشان یاران خود را به کتابت حدیث تشویق می‌کرد که به آن اشاره خواهد شد. ایشان به کتابت قرآن به ترتیب نزول آن پرداخت[۳] که به گفته ابن‌سیرین، در آن دانش فراوانی بوده است.[۴] با توجه به اینکه آنچه پیامبر ﷺ از ناسخ و منسوخ و

---

۱. احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج ۱، ص۳۲۵-۳۲۶. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۵، ص۱۳۸، کتاب مرض النبی و ج۷، ص۹، باب المرضی و الطب (چ دارالفکر). مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۵، ص۷۶. ابوزکریا یحیی بن شرف نووی؛ شرح صحیح مسلم؛ ج۱۱، ص۹۰. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۶، ص۵۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۲، ص۴۷۳ و ج۲۵، ص۸۸. علامه عبدالحسین امینی؛ الغدیر؛ ج۵، ص۳۴۱.

۲. صبحی صالح؛ علوم الحدیث؛ ص۳۶.

۳. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الاشراف؛ ج۲، ص۲۶۹. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۲، ص۲۵۷ــ۲۵۸ (چ دارالکتب العلمیه). ابن‌قتیبه؛ الإمامة و السیاسه؛ ج۱، ص۳۰. عبدالرحمان سیوطی؛ الإتقان؛ ج۱، ص۱۲۷، (چ دارالکتب العلمیه). علی متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج۲، ص۵۸۸.

۴. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۳، ص۹۷۴. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۳، ص۶۳۷.

محکم و متشابه می‌گفته، حضرت علی علیه‌السلام می‌نوشته است، تفسیر قرآن را همراه با حوادث و اخبار درباره آیات می‌نگاشت.[۱]

علمای عامه نقل کرده‌اند صحابه دربارهٔ تدوین حدیث دو گروه بودند: گروهی مخالف بودند و از تدوین حدیث دوری می‌کردند، مانند عمر، ابن‌مسعود و زید بن ثابت همراه با شماری دیگر از صحابه و تابعان. گروه دیگر موافق تدوین حدیث بودند یا به تدوین آن پرداختند؛ مانند علی و فرزندش حسن علیهماالسلام، انس، عبدالله بن عمروبن عاص و دیگران؛[۲] بنابراین رهبران تشیع هیچ‌گونه مخالفتی با تدوین حدیث نداشتند و اصحاب خود را به آن تشویق می‌کردند.

آثاری مکتوب از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام

امام باقر علیه‌السلام روایتی دارد که طبق آن، پیامبر به امیرالمؤمنین دستور نگارش حدیث داده است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: ای علی علیه‌السلام، آنچه را برایت می‌گویم بنویس.[۳] ایشان در ادامه بیان می‌کند، جانشینان تو به آن نیاز پیدا خواهند کرد؛ به همین جهت آن حضرت بر نگارش حدیث اصرار داشت. نقل مشابهی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره اختلاف حدیث آمده است. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنچه مربوط به قرآن از ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و... بوده، بر علی علیه‌السلام املا می‌کردند و ایشان می‌نوشتند.[۴] آن نوشته‌ها را می‌توان «تفسیر

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۶۱ـ۶۴. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۱۴.
۲. ابن‌کثیر؛ الباعث الحثیث؛ ص۹۹.
۳. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۱۸۷. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۴۸۵. سلیمان بن ابراهیم حسینی قندوزی؛ ینابیع الموده؛ ج۱، ص۷۳، به نقل از: ابراهیم بن محمد حموئی جوینی؛ فرائد السمطین؛ ج۲، ص۲۵۹. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱، ص۲۵، مقدمهٔ تحقیق: «أُکتُب ما أملی علیک».
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۶۱ـ۶۴. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۱۴. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۱۹۶. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۲۵۷. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۲۷، ص۲۰۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۸۹، ص۹۹: «فَمَا نَزَلَتْ عَلَی رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله آیةٌ مِنَ القُرآنِ إلّا أقْرَأنِیهَا وَ أمْلاهَا عَلَیَّ فَکَتَبْتُهَا بِخَطِّی وَ عَلَّمَنِی تَأْوِیلَهَا وَ تَفْسِیرَهَا وَ نَاسِخَهَا وَ مَنْسُوخَهَا وَ مُحْکَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ ←

امیرالمؤمنین» دانست که از آن با نام «مصحف علی» یاد می‌شود که افزون بر اصل قرآن دارای توضیحاتی است.[۱]

در کتب اربعه نام آثار متعددی از حضرت علی علیه‌السلام، ذکر شده است؛ مانند کتاب «الجامعه»[۲] که املای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و به خط علی علیه‌السلام است[۳] که جامع حلال و حرام[۴] و بسیار مفصل است.[۵] این کتاب با تعبیر «سنة الجامعه»[۶] هم ذکر شده؛ زیرا سخن و سنت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن است. گاهی از آن به عنوان «صحیفه» یاد می‌شود.[۷] کتابی دیگر با عنوان «صحیفه فرایض» نزد امام باقر علیه‌السلام بوده[۸] که گاهی با تعبیر «کتاب الفرائض» از آن یاد شده است.[۹] این اثر نزد امامان از جمله امام صادق علیه‌السلام بوده و گاهی آن را به یاران خاص خود مانند زراره نشان می‌دادند.[۱۰] ابوبصیر[۱۱] و محمد بن مسلم نیز از آن آگاه بودند؛[۱۲] نزد

→

خَاصَّهَا وَ عَامَّهَا وَ دَعَا اللهُ أَنْ يُعْطِيَنِي فَهْمَهَا وَ حِفْظَهَا فَمَا نَسِيتُ آيةً مِنْ كِتَابِ اللهِ وَ لَا عِلْماً أَمْلَاهُ عَلَى وَ كَتَبْتُهُ».

۱. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۱۴۶. شیخ مفید؛ مسائل السرویه؛ ص۱۱۹. عبیدالله حسکانی؛ شواهد التنزیل؛ ج۱، ص۳۶. ابومحمد علی بن یونس عاملی بیاضی؛ صراط المستقیم؛ ج۳، ص۲۶۹. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۴، ص۱۹. عبدالرحمان سیوطی؛ الإتقان؛ ج۱، ص۲۲۰. ابوالقاسم خوئی؛ البیان فی تفسیر القرآن؛ ص۲۲۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۳۹ و ج۷، ص۱۲۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۱۹.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۷: «الْجَامِعَةِ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ خَطِّ عَلِيٍّ علیه‌السلام بِيَدِهِ. إِنَّ الْجَامِعَةَ لَمْ تَدَعْ لِأَحَدٍ كَلَاماً فِيهَا عِلْمُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ».

۴. همان. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۱۴۶: «الْجَامِعَةِ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللهِ بِخَطِّ عَلِيٍّ علیه‌السلام فِيهَا جَمِيعُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ حَتَّى أَرْشُ الْخَدْشِ».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۳۹ و ج۵، ص۳۶۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۱۹.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۶۲.

۷. همان، ج۱، صص۲۳۹ و ۲۴۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۱۹. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۱۴۲. در کافی آمده: «الْجَامِعَةُ قَالَ تِلْكَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً... فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ... حَتَّى أَرْشُ الْخَدْشِ».

۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۸۱.

۹. همان، ص۳۳۰.

۱۰. همان، ص۹۴.

۱۱. همان، ص۱۲۶.

۱۲. همان، ص۹۳.

یونس بن عبدالرحمان نیز بوده است.[۱] یونس آن را به امام رضا علیه السلام عرضه کرده و حضرت تأیید کرده است.[۲] شیخ آقابزرگ این نوشته علی علیه السلام را که به املای پیامبر صلی الله علیه و آله بوده، اولین کتاب در اسلام می‌داند.[۳] البته تفسیر آن حضرت هم جزو آثار اولیه است. از نقل شیخ طوسی استفاده می‌شود که کتاب فرایض همان کتاب دیات است که اشاره خواهد شد؛ زیرا در آن دیه جنین مشخص شده است.[۴] در موارد فراوان در کتب اربعه از «کتاب علی» یاد شده است که در کافی بیش از ده مورد[۵] آمده و در کتاب‌های من لایحضره الفقیه[۶] و تهذیب الأحکام نیز مواردی ذکر شده است.[۷]

افزون بر این، مجموعه نامه‌های طولانی و مهمی از امیرالمؤمنین به یادگار مانده که بسیار در خور توجه است؛ مانند عهدنامه مالک اشتر[۸] و نامه حضرت به فرزندش امام حسن علیه السلام[۹] که شیخ صدوق برابر نقلی می‌نویسد: آن را به محمد معروف به ابن‌حنفیه نگاشته است.[۱۰] کلینی نیز سند خود را به نامه محمد بن حنفیه ذکر کرده است.[۱۱] از دیگر نامه‌ها، نامه به محمد بن ابی بکر،[۱۲] نامه حضرت به شیعیان[۱۳] و «کتاب دیات» یا اصل

---

۱. همان، ص۸۳.
۲. همان، ص۳۳۰.
۳. شیخ محسن آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج۲، ص۳۰۶.
۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۲۸۵. همو، الإستبصار؛ ج۴، ص۲۹۹.
۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، صص۴۰، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۷۶، ۲۰۰، ۲۱۴، ۳۱۶ و ۳۲۹ و ج۸، صص۱۶۳ و ۲۳۳.
۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، صص۷۴، ۱۵۰، ۲۸۳ و ۳۰۶.
۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۲۶۹ و ج۱۰، صص۹۰، ۱۴۶، ۲۸۰ و ۲۹۲.
۸. نهج البلاغه؛ ن۵۳.
۹. همان، ن۳۱.
۱۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۵۵۶ و ج۴، ص۳۸۴ـ۳۹۲.
۱۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۳۷.
۱۲. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۱۷۶. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص۱۴۳. شیخ مفید؛ الأمالی؛ ص۲۶۰ـ۲۶۹. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۲۵ـ۳۱، مجلس اوّل. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۶، ص۷۲. علی‌اکبر ذاکری؛ سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب امیر المؤمنین علیه السلام؛ ج۲، ص۲۲۲ـ۲۵۰، در این اثر نامه بازسازی شده و به صورت نامه‌ای مفصل ارائه شده و به صورت مستقل نیز با عنوان تقوا و سیاست نشر یافته است.
۱۳. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص۲۹۹. ابن‌قتیبه؛ الإمامة و السیاسه؛ ج۱، ص۱۷۴. ابن‌طاووس؛ کشف ←

ظریف است که بخشنامه حضرت به کارگزارانش در باب دیات بوده[۱] و در مواردی از آن با تعبیر کتاب علی علیه‌السلام یاد شده است؛ همچنین نامه حضرت به کارگزار خود درباره دریافت زکات انعام[۲] که نجاشی از آن به عنوان کتاب ربیعة بن سمیع یاد کرده[۳] که با توجه به نقل کافی و تهذیب الأحکام محتمل است. وی عبدالله بن زمعه باشد[۴] که در نهج البلاغه[۵] از او یاد شده است.

تشویق امیرالمؤمنین به کتابت

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام، نه‌تنها خود به تدوین حدیث می‌پرداخت، بلکه یاران خود را به نگارش حدیث تشویق می‌کرد. نوشته‌اند: علی علیه‌السلام برای مردم سخنرانی می‌کرد و می‌فرمود: چه کسی دانش را به یک درهم می‌خرد؟ حارث أعور کاغذهایی به یک درهم خرید و آنها را نزد حضرت برد. علی علیه‌السلام دانش زیادی در آنها نگاشت؛ آن‌گاه برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: «یا أهلَ الکوفةِ غَلَبَکُم نِصفُ رَجُلٍ:[۶] ای مردم کوفه نیمه‌مردی بر شما پیروز شده است». این تعبیر از آن جهت بود که حارث أعور (یک‌چشم) بود[۷] و با این کار بر دیگران سبقت گرفت. علی علیه‌السلام به یارانش می‌فرمود: «قَیِّدُوا الْعِلْمَ بِالْکِتَابَةِ»:[۸]

→

المحجه؛ ص۲۳۵. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۶، ص۹۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۳، ص۵۶۶. ما این نامه را از منابع مختلف بازسازی و با عنوان حکومت و سیاست منتشر کرده‌ایم.

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، صص۳۳۰ و ۳۶۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۷۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۲۹۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۳۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۹۵.

۳. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۷ـ۸.

۴. ر.ک: علی‌اکبر ذاکری؛ سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب امیر المؤمنین علیه‌السلام؛ ج۳، ص۲۷۳ـ۲۷۶.

۵. نهج البلاغه؛ ص۳۵۳، خ۲۳۲.

۶. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۶، ص۱۶۷ (دار صادر). ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج۲، ص۷۱۸. ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری؛ ربیع الأبرار؛ ج۴، ص۹۱. سید محسن امین؛ أعیان الشیعه؛ ج۴، ص۳۶۹.

۷. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۴۶، ص۳۰۱. از حارث نقل شده: حضرت املا کرد و من نوشتم.

۸. ابن‌حمزه؛ الثاقب فی المناقب؛ ص۲۷۸. ابن‌میثم؛ شرح مئة کلمة لامیرالمؤمنین؛ ص۲۶۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار ←

دانش را با نگارش در بند کنید».

جمعی از یاران علی علیه‌السلام جزو نویسندگان اولیه معرفی شده‌اند؛ مانند ابورافع از یاران حضرت که کتاب وی السنن و الأحکام و القضایا نام داشت.[۱] پسرش عبیدالله، کاتب حضرت، نیز کتابی در سیره ایشان دارد.[۲] شیخ طوسی برای عبیدالله کتاب قضایا امیرالمؤمنین را یاد کرده است.[۳] زید بن وهب جهنی کوفی جزو کسانی است که خطبه‌های حضرت را در جمعه، اعیاد و دیگر موارد گرد آورده است.[۴] اصبغ بن نباته یکی دیگر از یاران حضرت و جزو نویسندگان معرفی شده است.[۵] معالم العلماء اولین مصنف را در اسلام علی علیه‌السلام می‌داند و بعد به‌ترتیب یاران حضرت سلمان، ابوذر، اصبغ بن نباته و عبید الله بن ابی‌رافع را نام می‌برد.[۶] صحیفة الأشجع نام کتابِ پرچمدار امیر مؤمنان علیه‌السلام است که از ایشان نقل کرده است.[۷] شیخ صدوق (۳۸۱ق) و کراجکی (۴۴۹ق) اشجع نامی را معروف به ابن ابی‌الدنیای معمر معرفی کرده‌اند که خود را مولای علی علیه‌السلام دانسته و در سال ۳۰۷ قمری در حج بوده است.[۸] وی گفته علی علیه‌السلام را دیده و از حضرت حدیث نقل می‌کرده است.[۹] نام وی علی بن عثمان بن خطاب بن عبدالله بن عوام بلوی

→

الأنوار؛ ج۵۸، ص۱۲۴. علی احمدی میانجی؛ مکاتیب الرسول؛ ج۱، ص۳۷۷. البته این حدیث از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم نقل شده است (ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۳۶).

۱. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۶.

۲. حسن صدر؛ تأسیس الشیعه؛ ص۲۳۲. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۲، ص۱۶ــ۳۶؛ علی‌اکبر ذاکری؛ سیمای کارگزاران؛ ج۳، ص۹۰ـ۱۱۳: «تسمیة من شهد مع امیرالمؤمنین علیه‌السلام الجمل و صفین و النهروان من الصحابه».

۳. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعه و أصولهم؛ ص۳۰۶.

۴. همان، ص۲۰۲. همو، رجال الطوسی؛ ص۶۴.

۵. شیخ محسن آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج۱۷، ص۱۵۲. سیدمحسن امین؛ أعیان الشیعه؛ ج۷، ص۴۶۴.

۶. ابن‌شهرآشوب؛ معالم العلماء؛ ص۲. محمد بن حسن حر عاملی؛ الفوائد الطوسیه؛ ص۲۴۲.

۷. فؤاد سزگین؛ تاریخ التراث العربی، علوم القرآن و الحدیث؛ ج۱، ص۱۵۶.

۸. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۲، ص۵۳۸.

۹. محمدعلی کراجکی؛ کنز الفوائد؛ ج۲، ص۱۴۸ـ۱۴۹. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج۱، ص۴۶۵.

بوده است.[۱] البته نام وی، پدر و اجدادش ترکیبی از نام خلفا و اقوام صحابه است. این امکان وجود دارد کسی اخبار وی را که از علی علیه‌السلام نقل کرده، در صحیفه‌ای گرد آورده باشد.

ادامه نگارش حدیث در میان شیعیان

روند تدوین حدیث و خبر بعد از امیر مؤمنان علیه‌السلام نیز ادامه داشت. رهبران و امامان شیعه آثار متعددی در این زمینه به یادگار گذاشته‌اند. رساله حقوق امام سجاد علیه‌السلام و صحیفه سجادیه آن حضرت[۲] و نامه‌های امامان بخشی از این مکتوبات مهم است که مرحوم احمدی میانجی در مکاتیب الأئمه آنها را گردآوری کرده است. توحید مفضل، مصباح الشریعه که منسوب به امام صادق علیه‌السلام است و مسند زید بن علی فرزند حضرت سجاد علیه‌السلام نیز از کتاب‌های در دسترس است. این روش باعث شد یاران امام باقر و امام صادق علیهماالسلام به توصیه آن بزرگان، به نگارش حدیث روی آورند و به آنچه می‌نوشتند و خود برای اولین بار جمع می‌کردند، اصل می‌گفتند. تدوین حدیث به گونه‌ای در میان یاران امامین صادقین علیهماالسلام رواج داشت که نوشته‌اند یکی از خیانت‌های مغیرة بن سعید که درباره امام باقر علیه‌السلام غلو می‌کرد، این بود که کتاب‌های یاران امام باقر علیه‌السلام را توسط یاران ناشناخته خود می‌گرفت و به صورت نهانی در آنها احادیث کفرآمیز و زندقه‌گونه وارد می‌کرد و به امام باقر علیه‌السلام نسبت می‌داد.[۳] مشابه آن را ابوالخطاب محمد بن مقلاص درباره کتاب‌های یاران امام صادق علیه‌السلام انجام می‌داد؛[۴] این گزارش‌ها نشان می‌دهد تألیف کتاب در آن زمان توسط یاران صادقین علیهماالسلام رایج بوده است.

---

۱. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ ج ۱، ص ۴۶۵. محمدعلی کراجکی؛ کنز الفوائد؛ ج ۲، ص ۱۴۸ـ۱۴۹. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه؛ ج ۲، ص ۵۳۸.

۲. ابن‌شهرآشوب؛ معالم العلماء؛ ص ۲. محمد بن حسن حر عاملی؛ الفوائد الطوسیه؛ ص ۲۴۲.

۳. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص ۲۲۵، ح ۴۰۲.

۴. همان، ص ۲۲۴.

ابن‌طاووس می‌نویسد:گروهی از یاران ابوالحسن امام کاظم علیه‌السلام از خاندان و شیعیانش در مجلس حضرت حاضر بودند و در آستین‌های آنان لوح‌های نازکی از آبنوس[۱] بود که هرگاه امام سخنی می‌فرمود یا درباره موضوعی فتوایی می‌داد، آن را می‌نوشتند.[۲]

معنای اصل و تفاوت آن با کتاب

گفتیم منابع کتب اربعه دو قسم است: یکی اصول و دیگر کتاب‌ها. اکنون لازم است به تعریف اصل بپردازیم تا تفاوت آن با کتاب روشن گردد. گفته‌اند اصل عنوانی است که بر شماری از کتاب‌های حدیث اطلاق می‌شود و کتاب بر تمام آن اطلاق می‌گردد. در تعریف اصل ذکر کرده‌اند اصل اثری است که شخص مؤلف، احادیث آن را از امام شنیده یا از کسی که او از امام شنیده، در مجموعه‌ای جمع کرده است؛ اما اگر اثری از اصول دیگر گردآوری شده باشد، به آن کتاب می‌گویند.[۳] وحید بهبهانی در تعریف اصل همین مطلب را بیان کرده: «اصل کتابی است که مصنف آن احادیثی را که از معصوم روایت نموده یا راوی از معصوم نقل کرده، گرد آورده است».[۴]

ایشان می‌افزاید: «اگر در کتاب یا تصنیفی حدیث قابل اعتمادی باشد، آن را غالباً از

---

۱. ابنوس: درختی شبیه درخت عناب که چوبش بسیار گران بوده است (علی‌اکبر دهخدا؛ لغت‌نامه؛ ذیل واژه «ابنوس»).

۲. ابن‌طاووس؛ مهج الدعوات؛ ص۲۱۹. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۸، ص۵۳ و ج۹۱، ص۳۲۰. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۷، ص۲۹۲. شیخ محسن آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج۲، ص۱۲۷ـ۱۲۸.

۳. شیخ محسن آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج۲، ص۱۲۵.

۴. الأصل هو الکتاب الذی جمع فیه مصنفه الأحادیث التی رواها عن المعصوم أو عن الراوی عنه (محمدباقر بن محمد بهبهانی؛ فوائد الرجال؛ص۳۴. شیخ محسن آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج۲، ص۱۲۶. امام خمینی تعریف مشابهی نقل کرده و درباره معنای اصل بحث کرده است: «أنّ الأصل هو الکتاب الذی لم ینتزع من کتاب» (روح‌الله موسوی خمینی؛ کتاب الطهاره؛ ج۳، ص۳۵۵)؛ البته ایشان در ادامهٔ بحث، اصل را کتبی می‌داند که درباره اصول اعتقادی تدوین شده باشد. به نظر می‌رسد که اصل به اصول اعتقادی اختصاص ندارد؛ بلکه ممکن است اصول اعتقادی باشد یا مسائل فقهی که احادیث آن را از معصوم شنیده باشد. ما می‌دانیم کتاب توحید و حجت کافی مشتمل بر احادیثی است که در مسائل اعتقادی است و فروع آن در مسائل فقهی؛ هر بخش ممکن است از اصلی گرفته شده باشد.

اصل گرفته است»؛[۱] یعنی هم اصول قابل اعتماد هستند و هم کتابی که از این اصول حدیث نقل کرده است. مرحوم نراقی تعریف‌های دیگری برای اصل ذکر کرده است؛ مانند اینکه اصل مجموعه‌ای از اخبار متفرقه است، اما کتاب اخبار آن باب‌بندی شده است.[۲]

آقابزرگ تهرانی در کتاب الذریعه پس از بحث از اصل به معرفی اصول شیعه پرداخته و درمجموع نام ۱۱۶ اصل شیعه را ذکر کرده است. برخی دیگر به معرفی ۱۲۲ اصل شیعه پرداخته‌اند.[۳] بسیاری از اصول شیعه در کتب اربعه و دیگر آثار حدیثی شیعه گزارش شده است. شیخ صدوق به اصول اعتمادی خاص داشته است. ایشان ذیل روایتی می‌نویسد: «مطلبی دراین‌باره در اصول ندیدم و علی بن ابراهیم بن هاشم در نقل آن متفرد است».[۴] ابن‌ادریس در پایان سرائر به نقل برخی از احادیث چند اصل از اصول تحت عنوان «مستطرفات» پرداخته است.[۵] امروزه شانزده اصل از اصول شیعه، در کتابی با عنوان الأصول الستة عشر: اصول شانزده‌گانه، منتشر شده و در دسترس است. در کتاب‌ها تعبیر اصول چهارصدگانه ذکرشده که از اهمیت زیادی برخوردار بوده‌اند.

عنایت شیخ طوسی به معرفی اصول شیعه

به سبب تفاوت اصل با کتاب، شیخ طوسی در کتاب فهرست خود به بیان هر دو عنوان عنایت داشته است. عنوان اصلیِ فهرست شیخ طوسی چنین است: «فهرست کتب الشیعه و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول». شیخ در این اثر به معرفی کتب و اصول شیعه و نویسندگان آنها اهتمام داشته است. درباره نویسندگانی که در متن کتاب

---

۱. عبدالله بن محمد مامقانی؛ تنقیح المقال؛ ج۳، ص۹۱، بخش دوم.

۲. احمد بن محمدمهدی نراقی؛ عوائد الأیام؛ ص۵۹۴.

۳. محمدعلی مهدوی‌راد؛ تدوین الحدیث عند الشیعة الإمامیه؛ ص۳۵۹ـ۳۷۴.

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۱۷.

۵. ابن‌ادریس؛ السرائر؛ ج۳، ص۵۴۹ـ۶۵۳؛ البته یکی از کتاب‌های بزرگان شیعه است.

فهرست آمده، گاه گفته شده «له کتاب» و گاه گفته می‌شود «له اصل»؛ مثلاً کتاب سلیم بن قیس هلالی[۱] را برخی اصل می‌دانند؛[۲] چون وی آنچه را خود از امیر مؤمنان علیه‌السلام شنیده است یا دیگران از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیر مؤمنان شنیده‌اند، در مجموعه‌ای گرد آورده است.

علما بین اصل و کتاب از جهت تفاوت ارزشی آنها تفکیک می‌کردند. شیخ طوسی در مقدمه کتاب فهرست خود نکاتی دارد که این مطلب را تأیید می‌کند. شماری از دانشمندان شیعه، هم کتاب داشته‌اند و هم اصل. وی می‌نویسد:

> ابوالحسن احمد بن حسین بن عبیدالله غضائری دو کتاب نگاشته بود که در یکی مصنفات و کتب را و در دیگری اصول را نوشته بود و به‌قدر توان خود تلاش کرده بود که کامل باشد. جز این از این دو اثر نسخه‌ای استنساخ نشد و با مرگ ایشان، ورثه وی آن دو و دیگر آثار او را از بین بردند و ازآنجاکه علاقه به این کار داشت، کوشش کردم کتابی بنگارم که مشتمل بر مصنفات و اصول باشد و برای هر یک جداگانه اثری را در نظر نگرفتم تا دو کتاب و طولانی نگردد؛ زیرا عده‌ای از مصنفان دارای اصل هم بودند و نیاز بود نام آنان در هر دو کتاب بیاید و این باعث طولانی‌شدن دو کتاب می‌شد.[۳]

اگر این تعریف از اصل و کتاب را بپذیریم که اصل مجموعه‌ای از احادیث است و کتاب، مبوّب و در موضوع یا موضوعات خاصی است، بسیاری از این آثار که موضوعشان مشخص است، کتاب هستند، نه اصل. اگر بپذیریم که شیخ به این اصل پایند بوده که اصول را مستقل نام ببرد، می‌بینیم که وی در کتاب فهرست حدود ۶۳ اصل ذکر کرده و در شرح حال افراد گفته است «له اصل»[۴] که نشان می‌دهد حجم زیادی از آثار

---

۱. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعه و اصولهم؛ ص ۲۳۰.
۲. شیخ محسن آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج ۲، ص ۱۵۲.
۳. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعه؛ ص ۲ـ۳.
۴. همان، ص ۵۹۵ـ۵۹۷.

ذکرشده کتاب بوده است. البته بعید نیست آثاری که در موضوعات مستقل بوده و تعریف پذیرفته‌شدهٔ اصل بر آنها صادق است، به عنوان کتاب معرفی شده باشد؛ مانند کتاب سلیم بن قیس هلالی که نجاشی با عنوان کتاب از آن یاد می‌کند[۱] و بهبهانی آن را اصل می‌داند.[۲] شیخ در معرفی حمید بن زیاد می‌نویسد: «ثقه و دارای تصنیفات زیادی است. بیشتر اصول را روایت کرده و او دارای کتاب‌های زیادی است به مقدار کتاب‌های اصول»[۳] که نشان می‌دهد اصول محدود بوده است.

تفاوت قایل‌شدن بین اصل و کتاب در روش دیگر علما هم بوده است. ابن‌شهرآشوب در معالم العلماکه در مقدمهٔ خود آن را تتمه فهرست شیخ می‌داند و طبق آن نگاشته شده و از زوائد به دور است، برای افرادی می‌نویسد «له کتاب» و گاهی می‌نویسد «له اصل» و حداقل بیست اصل برای افراد برشمرده و از «اصل زید نرسی» و «اصل زید زراد» نام برده و مدعی است صدوق به آن دو اعتماد نداشته است.[۴] نکته مهم دیگری که ایشان بیان می‌کند، این است که بعد از معرفی کتب برخی از بزرگان، ذکر می‌کند که این کتاب از اصول شمرده می‌شود؛ مثلاً برای حسین بن ابی العلاء می‌نویسد: او کتابی دارد که از اصول شمرده می‌شود.[۵] این تعبیر درباره نوادر احمد بن حسین قرشی هم به کار رفته است[۶] یا درباره آثار جریر بن عبدالله سجستانی[۷] آورده که کتاب‌هایی دارد مانند صلاة،

---

۱. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۸.

۲. محمدباقر بهبهانی؛ فوائد الرجال؛ صص۳۲ و ۳۴.

۳. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعة و أصولهم؛ ص۱۵۵: «ثقة، کثیر التصانیف، روی الأصول أکثرها؛ له کتب کثیرة علی عدد کتب الأصول».

۴. ابن‌شهرآشوب؛ معالم العلماء؛ ص۵۱. این دو اصل در کتاب الأصول الستة عشره آمده است.

۵. همان، ص۳۸: «له کتاب یعّد فی الأصول».

۶. همان، ص۱۵: «له کتاب النوادر و یعّد من الأصول».

۷ همان، ج۱، ص۴۹۴، ش ۲۹۰، (تحقیق و چاپ آل البیت). در این چاپ «جریر» آمده و در چاپ نجف «حفص». جریر درست است؛ زیرا حفص‌نامی با این مشخصات نداریم و اگر بود، آن را در ضمن نام حفص‌ها ذکر می‌کرد نه اسم‌هایی که یک یا چند مورد دارد. ترتیب اسامی در این اثر بر اساس فراوانی نام‌هاست.

صیام، زکاة و نوادر؛ شیخ سپس می‌افزاید: «و تمام اینها جزو اصول شمرده می‌شود».[۱] این مطلب نشان می‌دهد که تدوین کتابی در موضوعی خاص آن را از شمول تعریف اصل خارج نمی‌کند وقتی که آن اثر برای اولین بار گردآوری شده باشد. وی تعبیر دیگری هم دارد و درباره برخی آثار می‌نویسد: به‌ترتیب[۲] یا بر نسق اصول[۳] نگاشته شده است که به نظر می‌رسد اصول باب‌بندی خاصی نداشته و گردآوری احادیث بوده است.

نگارش اصول اربعه مائه (چهارصدگانه)

درباره زمان نگارش و چگونگی تدوین اصول چهارصدگانه دو نظر قابل جمع ابراز شده است:

۱. منظور از اصول اربع‌مائه (چهارصدگانه) کتاب‌هایی است که اصحاب امام صادق و کاظم علیهما السلام از احادیث امام صادق علیه السلام نوشته‌اند. این نظر را بسیاری از علمای شیعه ابراز کرده‌اند. به نظر می‌رسد اولین شخصی که این مطلب از وی به ما رسیده، شیخ طبرسی (م ۵۴۸ق) در إعلام الوری است. او می‌نویسد: «چهارهزار انسان دانشمند بنام از امام صادق علیه السلام در ابواب فقهی حدیث نقل کرده‌اند و از پاسخ‌های حضرت در مسائل مختلف، چهارصد کتاب تصنیف شده که معروف به أصول است. آنها را یاران حضرت و یاران پدرش در گذشته و یاران فرزندش موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده‌اند».[۴] محقق (م ۶۷۶ق) در معتبر،[۵] أربلی (م ۶۹۲ق) در کشف الغمه،[۶] پدر شیخ بهایی در وصول الأخیار[۷] و دیگران این مطلب را نقل کرده‌اند. میرداماد می‌نویسد: مشهور این است که اصول چهارصدگانه از

---

۱. همان، ص۴۴: «و تعُد کلّها فی الأصول».

۲. همان، ص۲۲: «احمد بن محمد بن نوح ابوالعباس السیرافی... و له کتاب فی الفقه علی ترتیب الاصول».

۳. همان، ص۲۹: «بندار بن محمد بن عبدالله... له: کتب منها: الطهارة، الصلاة علی نسق الاصول».

۴. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی؛ ج۲، ص۲۰۰.

۵. نجم‌الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن محقق حلی؛ المعتبر فی شرح المختصر؛ ج۱، ص۲۶.

۶. علی بن فخرالدین اربلی؛ کشف الغمه؛ ج۲، ص۵۱۲.

۷. حسین بن عبدالصمد عاملی؛ وصول الأخیار الی أصول الأخبار؛ ص۶۰.

چهارصد مصنف از شاگردان امام صادق ﷺ است که از او روایت کرده یا حدیث شنیده‌اند؛ ایشان آن‌گاه به این نکته اشاره می‌کند که مفید شاگردان حضرت را چهارهزار نفر دانسته است؛[۱] درنتیجه نویسندگان اصول چهارصد تن از این جمع هستند.[۲]

۲. برخی بر این نظرند که منظور از اصول چهارصدگانه اصولی است که از زمان امیر مؤمنان ﷺ تا زمان امام حسن عسکری ﷺ نگاشته شده است. این مطلب در معالم العلماء از شیخ مفید نقل شده است: «امامیه از زمان امیرالمؤمنین علی ﷺ تا زمان ابومحمد حسن عسکری ﷺ چهارصد کتاب تصنیف کرده‌اند که اصول نامیده می‌شود و این معنی سخن آنان است که می‌گویند: او دارای اصل است».[۳]

شیخ بهایی در مشرق الشمسین در هنگام تأیید کتب اربعه، اصول چهارصدگانه را از یاران تمام معصومان دانسته[۴] و نظر وی را استرآبادی،[۵] مجلسی اول[۶] و دیگران پذیرفته‌اند.[۷] خواجویی در حاشیه مشرق الشمسین این نظر را بیان کرده و آن را نظر مشهور می‌شمارد.[۸] این نظر شیخ مفید در مقایسه با نظر اول، با حقایق تاریخی سازگارتر است؛ زیرا شماری از آثار مربوط به دوران امیرالمؤمنین ﷺ از اصول شمرده شده و آثاری که در غیر زمان صادقین ﷺ بعداً نگاشته شده است؛ درنتیجه می‌توان گفت این چهارصد کتاب در طول دوران امامت معصومان تنها آثاری است که از معصوم شنیده شده یا با یک واسطه

---

۱. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۱۷۹.

۲. محمدباقر میرداماد؛ الرواشح السماویه؛ ص ۱۶۰.

۳. ابن‌شهرآشوب؛ معالم العلماء؛ ص ۳. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۳۰، ص ۲۰۸، فایده ششم. احمد بن محمدمهدی نراقی؛ عوائد الأیام؛ ص ۵۹۳، عائده ۵۷ در بیان معنی «له کتاب و له اصل».

۴. شیخ بهائی؛ مشرق الشمسین؛ ص ۲۶: «منها: وجوده فی کثیر من الأصول الأربع مائة الّتی نقلوها عن مشایخهم بطرقهم المتّصلة بأصحاب العصمة سلام الله علیهم».

۵. محمدامین استرابادی؛ الفوائد المدنیه؛ ص ۱۲۰.

۶. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج ۱، صص ۱۸ و ۸۶.

۷. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۳۰، ص ۱۹۸. علّامه محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار؛ ج ۱، ص ۲۳. روح‌الله موسوی خمینی؛ کتاب الطهاره؛ ج ۳، ص ۳۵۵.

۸. شیخ بهائی؛ مشرق الشمسین؛ ص ۲۰.

از راوی از معصوم نقل و گردآوری شده است.

از سیدنعمت‌الله جزایری چنین نقل شده است: «اصول حدیثی که اصحاب ائمه نوشته‌اند، چهارصدتاست؛ اما کتاب‌ها بیش از اینهاست و مشایخ ما، محمدهای سه‌گانه (کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی)، هنگامی که کتب اربعه را نوشتند؛ از این چهارصد اصل استفاده کردند».[۱] درنتیجه این اصول چهارصدگانه از منابع مهم کتب اربعه هستند.

تعداد اصول و کتب شیعه در عصر امامان

برخی بزرگان به توجیه دو قول و جمع بین نظر شیخ مفید و دیگران، که نویسندگان کتب چهارصدگانه را از اصحاب امام صادق علیه‌السلام دانسته‌اند، پرداخته و درباره نظر شیخ مفید گفته‌اند: تاریخ نگارش دقیق این اصول را مفید مشخص نکرده و گفته از زمان حضرت علی علیه‌السلام تا زمان امام حسن عسکری علیه‌السلام است؛ یعنی نه قبل از عصر حضرت علی علیه‌السلام و نه بعد از امام عسکری علیه‌السلام نوشته شده. با توجه به اینکه می‌دانیم برخی اصحاب به‌تنهایی بیش از هفتاد اثر دارند؛ مانند هشام کلبی که بیش از دویست کتاب داشته است یا فضل بن شاذان که ۱۸۰ کتاب داشته و آثار برقی به صد عنوان می‌رسد و برای ابن ابی‌عمیر هفتاد کتاب ذکر کرده‌اند و همین‌طور دیگران که نشان می‌دهد آثار نویسندگان زمان امامان بیش از اینهاست؛ پس ممکن است نظر مفید هم این باشد که در زمان امام صادق علیه‌السلام این چهارصد اصل معتمد، تدوین شده است.[۲] این توجیه دقیق به نظر نمی‌رسد. بنا بر آنچه در تفاوت کتاب و اصل ذکر شد و اینکه شیخ طوسی بیان کرد برخی اصحاب هم اصل داشتند و هم کتاب، تعدادی از اینان کتاب نوشته‌اند نه اصل.

---

۱. نعمت‌الله جزائری؛ منبع الحیاة و حجیة قول المجتهد من الأموات؛ صص۲۸ و ۵۵. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ مقدمه، ص «یا» (۱۴).

۲. شیخ محسن آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج۲، ص۱۳۰.

فردی مانند هشام کلبی فقط یک حدیث در کتب اربعه درباره مارماهی دارد.[۱] آنچه وی نوشته در مسائل و موضوعات دیگر است و کتاب نامیده می‌شود.

اگر به کتب اربعه گفته می‌شود «اصول شیعه» به جهت آن است که مشتمل بر بسیاری از کتب اصول چهارصدگانه هستند یا اصول و مبانی فقهی و کلامی شیعه در آنها مطرح شده است. مازندرانی یکی از دو وجه را برای ابواب نوادر کافی این دانسته که احادیث آن در کتب اصول نیامده است که نقل آن در نوادر مساوی با ضعف خبر است.[۲] اگر این نظر پذیرفته شود، به این معناست که بقیه احادیث کافی از اصول گرفته شده و معتبر است.

مرحوم محسن امین بر این نظر است که کتب شیعه در عصر معصومان به ۶۶۰۰ کتاب می‌رسد آن‌گونه که در کتاب وسائل الشیعه آمده است و این چهارصد کتاب ممتاز است.[۳] شهید ثانی چهارصد اصل را از چهارصد نویسنده می‌داند که اصول نامیده می‌شدند و کتب قابل اعتماد شیعه بوده‌اند بدون اینکه به زمان تدوین آن یا افراد تدوین‌کننده آن اشاره کند که از اصحاب امام صادق ﷺ بودند یا نه و می‌افزاید: بیشتر آنها از بین رفته و گروهی به تناوب در کتاب‌هایی آنها را تلخیص کرده‌اند و بهترین جمع را کتب اربعه می‌داند؛[۴] بر همین اساس کتاب سلیم بن قیس را یکی از اصول چهارصدگانه دانسته‌اند که قبل از صادقین ﷺ نوشته شده[۵] و مورد تأیید برخی ائمه قرار گرفته است؛[۶] کلینی نیز در کافی از آن نقل کرده و نعمانی آن را از بزرگ‌ترین اصول شیعه دانسته

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۴۹ و ج ۶، ص ۲۲۱.

۲. محمدهادی مازندرانی؛ شرح فروع الکافی؛ ج ۱، ص ۵۱۹. نظر دوم وی این است که اخبار متفرق مرتبط با ابواب آن کتاب است.

۳. سیدمحسن امین؛ أعیان الشیعه؛ ج ۱، ص ۱۴۰.

۴. شهید ثانی؛ الرعایه؛ ص ۶۴.

۵. سلیم بن قیس هلالی؛ کتاب سلیم بن قیس؛ مقدمه، ج ۱، ص ۱۰۳.

۶ شیخ محسن آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج ۲، ص ۱۵۲.

است.[۱] توجه به این نکته هم مهم است که کتاب سلیم گزارش‌های وی از حوادث صدر اسلام است و تمام مطالب آن از پیامبر ﷺ و امام علی ﷺ نقل نشده؛ ولی خود به تدوین آن برای اولین بار پرداخته است. این مطلب نشان می‌دهد که مشکل تعریف اصل دامنگیر این اثر نیز می‌شود؛ مگر اینکه اصل را به معنای تدوین اولیهٔ یک اثر بدانیم.

گفتار دوم: تدوین جوامع حدیثی شیعه

به کتب اربعه شیعه جوامع شیعه می‌گویند؛ زیرا اصول و کتاب‌های پراکنده شیعه را یک‌جا جمع کرده‌اند. سؤال این است که آیا این کتب اولین جوامع شیعه هستند یا تدوین نگارش جوامع در شیعه سابقه دارد؟ در پاسخ می‌توان گفت: تدوین جوامع و آثار شیعه در طول زمان چند مرحله داشته است.

جوامع اولیه شیعه

جوامع اولیه آثاری هستند که توسط بزرگانی از اصحاب معصومان و علمای شیعه تدوین شده‌اند و نگارش آنها از عصر ائمه آغاز شده و تا زمان تدوین کتب اربعه ادامه داشته است. سیری در کتاب‌های فهرست آثار شیعه نشان می‌دهد، کتاب‌هایی با عنوان جامع تدوین شده که دارای چند کتاب فقهی بوده است که به آنها اشاره خواهد شد. تعبیر «جوامع اولیه» در آثار مختلف مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی درباره این آثار بیان شده است[۲] و کتب اربعه، برابر این نظر، از جوامع ثانویه هستند؛ حتی نظر ایشان این است که برخی کتب بزرگان گرچه عنوان جامع را ندارد، جزو جوامع اولیه شمرده می‌شود؛ مانند آثار علی بن حکم، ابن ابی‌عمیر، حسن بن علی بن فضال، حسن بن محبوب و

---

۱. ابن‌ابی‌زینب محمد بن ابراهیم نعمانی؛ الغیبه؛ ص۱۰۱.

۲. آقا حسین طباطبایی بروجردی؛ البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر؛ صص۱۸، ۴۳ و ۱۲۵. همو، تبیان الصلاة؛ ج۲، ص۱۲۸.

مانند آنان؛[۱] ولی اثری از جوامع اولیه نیست، مگر گزارش‌هایی که در برخی کتب از آنها شده است که ذکر خواهد شد. یا جامع برقی که عنوان محاسن دارد.[۲] آنچه موجود است، جوامعی است که با عنوان کتب اربعه شناخته می‌شود.

اولین کتاب جامع شیعه

به نظر می‌رسد اولین کتاب با عنوان جامع از عبیدالله بن علی حلبی از یاران امام صادق ﷺ باشد که قاضی نعمان در موارد متعدد در کتاب ایضاح خود از آن استفاده کرده است و با عنوان «جامع حلبی»[۳] یا «کتاب او معروف به جامع»[۴] از آن یاد می‌کند. وی از کتاب مسائل حلبی نیز نقل فراوان دارد[۵] و با توجه به اینکه در مواردی از این دو کتاب با نام مستقل، با فاصله اندک و یک‌جا نقل می‌کند،[۶] معلوم می‌شود حلبی دارای دو اثر مستقل بوده است. برقی کتاب حلبی را اولین کتابی می‌داند که در شیعه تدوین شده است.[۷] نجاشی و شیخ طوسی نوشته‌اند: این کتاب را بر امام صادق ﷺ عرضه کرد و آن حضرت، کتاب را تأیید کرد و فرمود: آیا برای مخالفان مانند آن می‌یابی؟[۸] برخی تدوین جوامع را از زمان امام رضا ﷺ به بعد می‌دانند؛ شاهد آن کتاب جامعِ یونس بن عبدالرحمان است[۹] که نجاشی

---

۱. همو، البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر؛ صص۱۸ و ۴۳.

۲. همو، نهایة التقریر؛ ج ۱، ص۹۴.

۳. قاضی نعمان؛ الإیضاح (میراث حدیث شیعه؛ ج ۱۰)؛ ص۶۸. همان، تحقیق کاظم رحمتی؛ صص۲۴، ۴۰، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۶۷، ۶۹ـ۷۰، ۷۵ و ۸۱. حسین طباطبایی مدرسی؛ میراث مکتوب شیعه؛ دفتر اول، ص۴۵۴ و در بیش از ۵۰ مورد از جامع حلبی حدیث نقل کرده است.

۴. قاضی نعمان؛ الإیضاح (میراث حدیث شیعه؛ ج ۱۰)؛ ص۹۸: «کتابه معروف بالجامع».

۵. همان، صص۷۲، ۷۴، ۸۰، ۸۳، ۸۹ و ۹۱. همان، تحقیق رحمتی؛ صص۳۰، ۳۶، ۴۹ـ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۶۸ـ۶۹، ۷۱، ۷۷، ۷۹، ۱۴۸، ۱۵۱ و ۱۶۴.

۶. همان، صص۹۸، ۱۰۰ و ۱۱۴.

۷. احمد بن محمد برقی؛ رجال البرقی؛ ص۲۳، (چ دانشگاه): «هو اول کتاب صنّفه الشیعة».

۸. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۲۳۱. شیخ طوسی؛ الفهرست؛ ص۱۰۶، (چ نجف): «أ تری لهؤلاء مثل هذا؟».

۹. جعفر سبحانی؛ تذکرة الأعیان؛ ص۲۱۵.

کتاب «جوامع الآثار» و «الجامع الکبیر فی الفقه» و آثار دیگر وی را یاد کرده است.[۱] شیخ کتاب وی را «جامع الآثار» معرفی کرده است و آثار وی را بیش از سی کتاب می‌داند.[۲] ابن‌ندیم هم از کتاب جامع الآثار یونس یاد کرده است.[۳] از نقل کلینی در باب زکات استفاده می‌شود که یونس به توضیح درباره برخی اخبار نیز پرداخته است و کتاب وی صرف نقل حدیث نبوده؛ بلکه همراه با اجتهاد و اظهار نظر بوده است.[۴] با توجه به آنچه بیان شد، به نظر می‌رسد آغاز تدوین جوامع اولیه در زمان امام صادق علیه‌السلام بوده است.

دیگر جوامع اولیه

از آثار مختلفی در فقه با عنوان جامع از علمای شیعه یاد شده است که شاید نظر شهید ثانی در تلخیص کتب اصول[۵] این آثار بوده است. باید توجه داشت شماری از جوامع با عنوان جامع معرفی نشده‌اند؛ درحالی‌که ممکن است مجموعه‌ای از اصول و کتب باشند. آثار برخی بزرگان شیعه به گونه‌ای است که امکان داشتن جامع برای آنان متصور است؛ مانند آثار زیاد فضل بن شاذان[۶] و دیگران. شیوه معرفی آثار اینان این مطلب را نشان می‌دهد که مجموعه‌هایی گسترده داشته‌اند مشتمل بر کتاب‌های مختلف احکام؛ گرچه با عنوان جامع از آنها یاد نشده است؛ مانند کتاب من لایحضره الفقیه صدوق که شیخ فقط نام آن را ذکر کرده است[۷] یا کافی کلینی که در هنگام معرفی آن،

---

۱. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۴۴۷.

۲. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعه و أصولهم؛ ص۵۱۱.

۳. ابن‌ندیم؛ الفهرست؛ ص۳۰۹.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۰۹. کلینی از یونس نقل می‌کند در روایاتی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده که زکات در نه چیز است و از غیر آن عفو شده است، منظور این است که در آغاز بعثت چنین بوده و بعد موارد اموال زکوی توسعه یافته است: «الزَّكَاةُ وَضَعَهَا وَ سَنَّهَا فِی أَوَّلِ نُبُوَّتِهِ عَلَى تِسْعَةِ أَشْيَاءَ ثُمَّ وَضَعَهَا عَلَى جَمِيعِ الْحُبُوبِ». در مورد دیگر گوید: «أَنَّهُ كُلُّ مَا عُمِلَ لِلتِّجَارَةِ مِنْ حَيَوَانٍ وَ غَيْرِهِ فَعَلَيْهِ فِيهِ الزَّكَاةُ» (همان، ص۵۲۹).

۵. شهید ثانی؛ الرعایه؛ ص۶۴.

۶. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعه و أصولهم؛ ص۳۶۱.

۷. همان، ص۴۴۳.

کتبی را که کافی بر آن مشتمل است نام برده‌اند،[۱] ولی عنوان جامع بر آن دو ننهاده‌اند. اکنون به معرفی کسانی می‌پردازیم که برای آنان کتابی با عنوان جامع نام برده‌اند.

۱. ابراهیم بن محمد ثقفی، صاحب الغارات، کتابی داشته به نام الجامع الکبیر فی الفقه و الجامع الصغیر.[۲]

۲. احمد بن محمد ابی‌نصر بزنطی که کتاب جامع داشته است.[۳] در نسخه‌ای از فهرست ابن‌ندیم برای وی دو کتاب الجامع و کتاب المسائل یاد شده است.[۴] ابن‌شهرآشوب از جامع وی یاد می‌کند.[۵]

۳. بکار بن احمد، دارای کتابی با عنوان جامع بوده است[۶] که ابن‌شهرآشوب از آن یاد می‌کند.[۷]

۴. ابومحمد حسن بن احمد بن محمد بن هیثم عجلی دارای کتاب جامع است.[۸]

۵. حسین بن سعید اهوازی که شیخ طوسی از وی نقل کرده و سی اثر برای وی برشمرده است.[۹]

۶. حُمَید بن زیاد که در نقل شیخ آمده[۱۰] و کلینی از او روایت می‌کند و نجاشی از آن کتاب وی با عنوان الجامع فی أنواع الشرائع‌یاد می‌کند.[۱۱]

---

۱. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۳۷۷. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعة و أصولهم؛ ص۳۹۳.

۲. ابن‌شهرآشوب؛ معالم العلماء؛ ص۵، ش۱.

۳. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعة و أصولهم؛ ص۵۰، ش۶۳. همو، رجال الطوسی؛ ص۳۵۱.

۴. ابن‌ندیم؛ الفهرست؛ ص۳۰۹.

۵. ابن‌شهرآشوب؛ معالم العلماء؛ ص۱۰، ش۵۳.

۶. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعة و أصولهم؛ ص۹۶، ش۱۲۹.

۷. ابن‌شهرآشوب؛ معالم العلماء؛ ص۲۸، ش۱۴۶.

۸. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۶۵، ش۱۵۱.

۹. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعة و أصولهم؛ ص۱۴۹.

۱۰. همان، ص۱۵۵.

۱۱. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۱۳۲، ش۳۳۹.

۷. ظریف بن ناصح دارای کتاب الجامع فی سائر أبواب الحلال و الحرام.[۱]

۸. علی بن محمد بن شیره کاشانی دارای کتاب الجامع فی الفقه.[۲]

۹. ابوعبدالله محمد بن احمد بن عبدالله اسدی، شیخ الطائفه، ثقه، دارای کتاب الجامع فی الفقه.[۳]

۱۰. محمد بن ابی یونس حضرمی کوفی دارای کتاب جامع بوده است.[۴]

۱۱. محمد بن حسن بن ولید[۵] استاد شیخ صدوق (م ۳۴۳ق) که در من لایحضره الفقیه آن را از منابع خود معرفی می‌کند[۶] و در کامل الزیارات از آن نقل کرده است.[۷] ابن‌ندیم[۸] و ابن‌شهرآشوب از جامع وی یاد کرده‌اند.[۹]

۱۲. موسی بن قاسم بن معاویة بن وهب ابوعبدالله ملقب به مجلی، ثقة ثقه، دارای جامع بوده است.[۱۰]

۱۳. افزون بر این از هر اثری که دارای کتاب‌های فقهی متعدد باشد، با عنوان جامع یاد می‌شود؛ مانند جامع برقی از احمد بن محمد بن خالد که به نظر می‌رسد با توجه به جامعیت محاسن، از وی به عنوان نویسنده جامع یاد شده است.[۱۱] قاضی نعمان مصری افزون بر جامع حلبی از چند جامع دیگر یاد کرده که ذکر می‌شود:

---

۱. همان، ص۲۰۹، ش۵۵۶.

۲. همان، ص۲۵۵ـ۲۵۶، ش۶۶۹.

۳. همان، ص۳۹۳، ش۱۰۵۰.

۴. همان، ص۳۳۰، ش۸۹۲.

۵. همان، ص۳۸۳.

۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۴.

۷. ابن‌قولویه؛ کامل الزیارات؛ صص۴۱ و ۴۶. ابن‌طاووس؛ کشف المحجه؛ ص۸۳.

۸. ابن‌ندیم؛ الفهرست؛ ص۳۱۳.

۹. ابن‌شهرآشوب؛ معالم العلماء؛ ص۱۱۱، ش۷۶۳.

۱۰. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۴۰۵، ش۱۰۷۳.

۱۱. آقاحسین طباطبایی بروجردی؛ نهایة التقریر؛ ج۱، ص۹۴.

۱۴. جامع غیاث بن ابراهیم[۱] که ابن‌شهرآشوب از آن یاد می‌کند.[۲]

۱۵. جامع علی بن اسباط[۳] که ابن‌شهرآشوب آن را بیان می‌کند.[۴]

۱۶. جامع از کتب طاهر بن زکریا بن الحسین.[۵] ابن‌شهرآشوب آن را نام برده است.[۶]

۱۷. ابن‌ندیم کتابی به نام الجامع و نوادر برای ابوجعفر محمد بن احمد اشعری یاد کرده است.[۷]

۱۸. محمد بن علی بن محبوب اشعری قمی دارای کتابی به نام الجامع بوده که دارای تعدادی کتاب بوده است.[۸]

همچنین آثاری مانند جامع العلم حسین بن مخارق که ممکن است اخبار فقهی باشد.[۹] اینها بخشی از آثار شیعه است که می‌توان از آنها به عنوان جوامع اولیه یاد کرد و کسانی که آثار متعدد داشته‌اند، ممکن است اثر آنها یک کتاب جامع حدیثی باشد، گرچه با نام جامع از آن یاد نشده باشد.

جوامع موجود شیعه (کتب اربعه)

همان‌گونه که بیان شد، جوامع اولیه به کتاب‌هایی گفته می‌شد که تا قبل از کتب اربعه از زمان معصومان تدوین شده است و کتب اربعه از اصول، از جمله اصول اربعه مائه و

---

۱. قاضی نعمان؛ الإیضاح (میراث حدیث شیعه؛ ج ۱۰)؛ ص۱۲۹. همان، تحقیق کاظم رحمتی؛ مقدمه، ص۱۴، ص۸۱.

۲. ابن‌شهر آشوب؛ معالم العلماء؛ ص۸۹، ش۶۲۴: له کتاب یسمّی الجامعه.

۳. قاضی نعمان؛ الإیضاح (میراث حدیث شیعه؛ ج ۱۰)؛ ص۱۰۹. همان، تحقیق کاظم رحمتی؛ صص۶۳ و ۱۵۳.

۴. ابن‌شهرآشوب؛ معالم العلماء؛ ص۶۳، ش ۴۳۰.

۵. قاضی نعمان؛ الإیضاح (میراث حدیث شیعه؛ ج ۱۰)؛ صص۷۱، ۷۸ــ۷۹ و ۸۴. همان، تحقیق کاظم رحمتی؛ صص۳۴، ۳۹، ۵۰، ۵۳، ۵۶، ۷۲، ۷۵، ۷۸، ۸۵، ۸۸، ۱۵۲، ۱۵۵ و ۱۶۱.

۶. ابن‌شهرآشوب؛ معالم العلماء؛ ص۶۱، ش۴۱۸: «له کتاب الجامع».

۷. ابن‌ندیم؛ الفهرست؛ ص۳۱۱.

۸. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعة و أصولهم؛ ص۴۱۱. ابن‌شهرآشوب؛ معالم العلماء؛ ص۱۰۳، ش۶۸۷.

۹. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعة و أصولهم؛ ص۱۴۸، ش۲۲۸.

جوامع اولیه گردآوری و تألیف شده‌اند و عنوان جوامع چهارگانه ثانویه دارند.[۱] پس از کتب اربعه، شیعیان نیازی به نسخه‌برداری از اصول و جوامع اولیه نداشتند؛ به همین جهت آن جوامع از بین رفت و کتب اربعه به عنوان جوامع اولیه موجود شهرت یافت.

کتب اربعه عبارت‌اند از: کافی شامل اصول کافی، فروع کافی و روضه کافی، تألیف ثقةالاسلام محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ق)، کتاب من لایحضره الفقیه تألیف محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق (م ۳۸۱ق)، کتاب تهذیب الأحکام تألیف محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) و شیخ الطائفه و کتاب الإستبصار فیما المختلف فیه الأخبار از همین نویسنده که مواردی را که در تهذیب الأحکام درباره خبری بحث کرده یا به اشکالی پاسخ داده، در این اثر با ویرایشی اندک آورده است. به جهت اینکه نام هر سه مؤلف محمد است، به آنان محمدون ثلاثه (محمدهای سه‌گانه) می‌گویند.

جوامع حدیثی بعدی

بعد از جوامع اولیه موجود (کتب اربعه) جوامع دیگری تدوین شد که به آنها جوامع ثانوی گفته می‌شود که عبارت‌اند از: وسائل الشیعه شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴ق) که احادیث مربوط به احکام را از کتب اربعه و دیگر کتاب‌های معتبر شیعه نقل کرده است، کتاب الوافی محمد محسن بن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق) که کتاب وی جمع احادیث کتب اربعه است که گاهی همراه با توضیحاتی است و کتاب بحار الأنوار محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۰ق) که سعی کرده احادیث شیعه را در هر منبعی که بیابد نقل نماید تا از گزند نابودی حفظ شود؛ البته ایشان احادیث فقهی کتب اربعه را که در دسترس بوده، کمتر نقل کرده است. این سه اثر ما را در فهم احادیث کتب اربعه کمک می‌کنند. امروزه مستدرک

---

۱. آقا حسین طباطبایی بروجردی؛ نهایة التقریر؛ ج ۱، ص ۹۴: «بأنّ أخبارنا لا تکون منحصرة فیما أودعت فی الجوامع الأربعة الثانویّة التی تکون بأیدینا».

الوسائل و جامع احادیث الشیعه را نیز می‌توان جزو جوامع بعدی و متأخر دانست که در قرن حاضر تدوین شده‌اند و ما را در فهم برخی احادیث معتبر کمک می‌کنند.

راه‌های اعتماد به احادیث نزد علما تا قرن هفتم

داوری درباره حدیث بر اساس وثوق سندی یا وثوق صدوری است. خبر متواتر تلقی به قبول می‌شود و نیازی به بررسی سندی ندارد و اطمینان به صدور آن از معصوم وجود دارد. در گذشته علما به کتاب‌ها و احادیثی که از راه‌های صحیح، مانند سماع (شنیدن) و اجازه دریافت می‌نمودند، اعتماد می‌کردند و در آغاز آثار خویش علت اعتماد خود را به این احادیث توضیح می‌دادند و به آنها وثوق صدوری داشتند؛ مثلاً شیخ صدوق در اول من لایحضره الفقیه می‌نویسد: «تصمیم گرفتم بر آوردن آنچه به آن فتوا می‌دهم و اعتقاد به درستی آن دارم و بر این باورم که حجت است میان من و پروردگارم... و تمام احادیث آن را از کتاب‌های مشهور که به آن اعتماد می‌شود و مورد مراجعه است، نقل کرده‌ام».[1]

به گفته صاحب معالم، حسن بن زین‌الدین (م۱۰۱۱ق)، در گذشته به جهت وجود قراین فراوانی که نشانهٔ درستی خبر بود ـ گرچه خبر به‌اصطلاح امروز ضعیف باشد ـ به آن اعتماد می‌کردند؛ اما به‌مرور زمان که این قرینه‌ها و شواهد از بین رفت، خبر فقط با اسناد آن ارائه گردید و متأخران ناچار شدند اخبار را خالی از شک و تردید کنند؛ به همین سبب به وضع اصطلاحات جدید خبری روی آوردند و حدیث را به چهار قسم صحیح، حسن، موثق و ضعیف تقسیم کردند که این موضوع در آثار احمد بن طاووس (م ۶۷۳ق) و شاگردش علامه حلی (م ۷۲۶ق) مشاهده می‌شود.[2] این تقسیم‌بندی که از قرن

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳.

۲. جمال‌الدین حسن بن زین‌الدین شهید ثانی عاملی؛ منتقی الجمان؛ ج ۱، ص ۱۴. اسدالله بن اسماعیل تستری کاظمی؛ مقابس الأنوار؛ ص ۳.

هفتم شروع شد، امروزه امری پذیرفته‌شده بین علمای شیعه است.

شیخ بهائی (م ۱۰۳۱ق) معتقد است اولین کسی که این تقسیم را انجام داده، علامه حلی است و علت آن را فاصله اخبار با زمان تدوین کتب و اصول شیعه دانسته است.[۱] واقعیت این است که این تفکر توسط علامه حلی که آثار فراوانی دارد، رواج یافت؛ به همین دلیل علامه را اصل در این تقسیم یا رواج آن دانسته‌اند، استرآبادی حملات شدیدی به او دارد؛[۲] زیرا این تقسیم بخشی از احادیث کتب اربعه را در زمرهٔ اخبار ضعیف قرار می‌دهد.

نویسندگان کتب اربعه بنا بر ملاک‌ها و قراینی که خود می‌شناختند و در کلام صدوق نمونه‌هایی از آن آمده بود، به احادیث اعتماد می‌کردند؛ ولی به‌مرور این قراین از بین رفت. شماری از بزرگان، شواهد و قراینی را که علما در گذشته به آن اعتماد داشتند، بیان کرده‌اند. شیخ بهایی در کتاب مشرق الشمسین که آن را بر اساس خلاصهٔ مطالب کتب اربعه، به انضمام تفسیر آیات قرآن نگاشته تا مرجعی برای متدینان باشد و قانونی اساسی برای مجتهدان در استنباط امهات مطالب فرعی،[۳] راه‌هایی را که گذشتگان به آن اعتماد کرده و احادیث را از آثار قبل خود نقل می‌کردند، با توجه به ممارست‌های خود در حدیث، نکاتی بیان کرده است که نقل آن برای موضوع بحث ما مفید است؛ زیرا به نظر می‌رسد قبل از احمد بن طاووس، علمای شیعه از این روش‌ها برای اعتماد به روایات استفاده می‌کردند.

شیخ بهائی می‌نویسد: اصطلاح حدیث صحیح به این معنا که ذکر شد، بین گذشتگان متعارف نبوده است؛ بلکه آنان صحیح را به هر حدیثی می‌گفتند که شواهدی بر اعتماد داشته یا همراه با قراینی بود که باعث اطمینان و اعتماد به آن می‌شد؛ یعنی از این قراین وثوق صدوری به حدیث پیدا می‌کردند. این شواهد و قراین عبارت‌اند:

---

۱. شیخ بهائی؛ مشرق الشمسین؛ ص ۳۰ـ۳۱.

۲. محمدامین استرابادی؛ الفوائد المدنیه؛ ص ۳۰.

۳. شیخ بهائی؛ مشرق الشمسین؛ ص ۲۰ـ۲۱.

۱. وجود حدیثی در بسیاری از اصول چهارصدگانه‌ای که از مشایخشان با اسناد متصل به معصوم نقل کرده‌اند و در آن زمان‌ها نزد آنان متداول و مشهور بوده است مانند اشتهار خورشید در وسط روز.

۲. تکرار حدیث در یک یا دو اصل از اصول چهارصدگانه با طریق‌ها و سندهای متعدد معتبر.

۳. وجود حدیث در اصلی منتسب به یکی از افرادی که اجماع بر تصدیق آنان معروف است؛ مانند زراره، محمد بن مسلم و فضیل بن یسار یا افرادی که ذکر شده که آنچه نقل کرده‌اند، مانند خبر صحیح است؛ مانند اخبار صفوان بن یحیی، یونس بن عبدالرحمان و احمد بن ابی‌نصر بزنطی یا کسانی که به روایات آنان عمل می‌شود؛ مانند عمار ساباطی و مانند وی از کسانی که شیخ‌الطائفه در کتاب عُدّه[1] آنها را بر شمرده است. همین مطلب اخیر را که به روایات جمعی علما اعتماد کرده‌اند مانند روایات عمار، محقق در بحث تراوح (کشیدن آب از چاه آلوده) کتاب معتبر از عدهٔ شیخ نقل کرده است.[2]

۴. وجود حدیث در یکی از کتاب‌هایی که بر یکی از امامان عرضه شده و آن حضرت بر مؤلف آن درود فرستاده‌اند و آن را تأیید کرده‌اند؛ مانند کتاب عبیدالله حلبی که بر امام صادق علیه‌السلام عرضه شده یا کتاب‌های یونس بن عبدالرحمان و فضل بن شاذان که بر امام عسکری علیه‌السلام عرضه گردیده‌اند. کلینی در کتاب کافی از این سه کتاب نقل‌قول‌های طولانی دارد.

۵. دریافت حدیث از یکی از کتاب‌هایی که بین گذشتگان اعتماد به آن شایع و معروف بوده است و نویسنده آن از فرقه ناجیه امامیه باشد؛ مانند کتاب نماز حریز بن

---

۱. شیخ طوسی؛ العدة فی أصول الفقه؛ ج ۱، ص ۱۵۰. ظاهراً منظور ایشان این عبارت شیخ است که می‌نویسد: به جهت آنچه گفتیم، طائفه با اخبار فطحیه مانند عبدالله بن بکیر و جز او و اخبار واقفه مانند سماعة بن مهران، علی بن ابی‌حمزه و عثمان بن عیسی و افراد پس از آنان مانند فرزندان فضال و سماعه و طاطریون و دیگران عمل کرده‌اند در آنچه میان آنان اختلافی نیست.

۲. ابو القاسم جعفر بن محمدحسن محقق حلی؛ المعتبر فی شرح المختصر؛ ج ۱، ص ۶۰.

عبدالله سجستانی و کتاب‌های بنی‌سعید (حسن و حسین بن سعید اهوازی) و علی بن مهزیار یا از نویسندگان غیرامامی باشد؛ مانند کتاب حفص بن غیاث قاضی[۱] و حسین بن عبیدالله سعدی و کتاب قبلهٔ علی بن محمد طاطری.

شیخ بهائی سپس می‌افزاید: رئیس محدثین، شیخ صدوق که حکم به صحت احادیث کتاب من لایحضره الفقیه کرده، بر همین اساس است که احادیث آن را از کتب مشهور قابل اعتماد نقل کرده است؛ درحالی‌که به اصطلاح متأخرین، برخی احادیث آن نه تنها صحیح، بلکه حتی موثق و حسن هم نیست؛ بلکه جزو اخبار ضعیف است. ایشان آن‌گاه بیان می‌کند که فاصله ما با اصول اولیه باعث شده است علمای ما اصطلاح جدید «صحیح» را وضع کنند؛ درعین‌حال در مواردی علما برابر اصول ذکرشده عمل می‌کنند؛ از جمله دربارهٔ اخبار ابن ابی‌عمیر و صفوان بن یحیی که حکم به صحت آنها می‌کنند یا اعتماد به شماری از اخبار که در سند آنها افراد فطحی و ناووسی‌مذهب هستند.[۲]

میرداماد در راشحه ۲۹ می‌نویسد: «و باید دانسته شود که گرفتن حدیث از اصول تصحیح‌شدهٔ قابل‌اعتماد یکی از ارکان تصحیح روایت است»؛[۳] یعنی گرفتن حدیثی از اصل، باعث اعتماد به آن است؛ بنابراین می‌توان گفت در شیوه و روش، فقهای فعلی در عین پایبندبودن به اصطلاح متأخرین، به اصول حدیثی علمای متقدم شیعه نیز تا حدودی پایبندند. تدوین وسائل الشیعه بر همین اساس است که آنچه را نقل کرده، قابل اعتماد می‌داند؛[۴] درحالی‌که از چارچوب تقسیم جدید خبری بیرون است. البته علما در

---

۱. شیخ طوسی در کتاب العدة فی أصول الفقه (ج۱، ص۱۴۹، تحقیق انصاری) درباره این‌گونه آثار از علمای عامه می‌نویسد: طائفه عمل نموده به احادیثی که حفص بن غیاث، غیاث بن کلوب، نوح بن دراج، سکونی و دیگران از عامه که از امامان ما نقل کرده‌اند و آنان انکار ننموده‌اند و در آن خلافی نیست.

۲. شیخ بهائی؛ مشرق الشمسین؛ ص۲۶ـ۳۲.

۳. محمدباقر میرداماد؛ الرواشح السماویه؛ ص۱۶۱. شیخ محسن آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج۲، ص۱۲۷.

۴. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱، ص۴: «و نصوص الأحکام الفرعیة المرویّة فی الکتب المعتمدة الصحیحة التی نص علی صحّتها علماؤنا نصوصا صریحة، یکون مفزعاً لی فی مسائل الشریعة».

موارد اختلافی و تعارض، دنبال ترجیح سندی اخبار می‌روند.

اقسام حدیث نزد متأخران

در گذشته علمای شیعه حدیث را به دو قسم صحیح و ضعیف تقسیم می‌کردند و بر اساس ویژگی نویسنده، درباره احادیث وی داوری می‌کردند؛ ولی از قرن هفتم به بعد حدیث را به چهار قسم کلی تقسیم کردند که این موضوع در آثار جمال‌الدین احمد بن طاووس (م ۶۷۳ق) و شاگردش علامه حلی (م ۷۲۶ق) مشاهده می‌شود[۱] و توسط شاگرد دیگرش، ابن‌داوود (م ۶۴۷ق) هم مطرح گردیده است؛[۲] سپس از طریق شاگردان علامه حلی و پیروان مدرسه حله، شهید اول و ثانی، این تقسیم مطرح گردیده و امروز مورد توافق بسیاری از فقها قرار گرفته است:

۱. صحیح: خبری است که سند آن با نقل راوی امامی عادل به معصوم برسد.

۲. حسن: سند به واسطه امامی ستایش‌شده که تصریح بر عدالت وی نگردیده به معصوم برسد.

۳. موثق: چیزی است که آن را عادل غیرشیعه نقل کرده باشد و به آن قوی نیز می‌گویند.

۴. ضعیف: آنچه در برابر این سه باشد و شرایط آنها را نداشته باشد.[۳]

برای اعتماد به اخبار راه‌های دیگری نیز ذکر کرده‌اند که جدای از این تقسیم قابل توجه است.

---

۱. جمال‌الدین حسن بن زین‌الدین شهید ثانی عاملی؛ منتقی الجمان؛ ج ۱، ص ۱۴. اسدالله تستری کاظمی؛ مقابس الأنوار؛ ص ۳.

۲. حسن امین؛ مستدرکات أعیان الشیعه؛ ج ۱، ص ۱۶۲.

۳. شهید اول؛ ذکری الشیعه فی احکام الشریعه؛ ج ۱، ص ۴۸. شهید ثانی؛ الرعایه؛ ص ۶۶ ـ ۷۱. ابن‌فهد حلّی؛ المهذب البارع؛ ج ۱، ص ۶۶. شیخ بهائی؛ مشرق الشمسین؛ ص ۲۵.

شیوه انتخاب احادیث

ازآنجاکه عنوان تحقیق سیره معصومان در کتب اربعه بوده و اکنون با عنوان سیرهٔ معصومان ﷺ در کتاب‌های چهارگانه شیعه ارائه می‌شود و این کتاب‌های چهارگانه دارای احادیث فراوان هستند، لازم است شیوه انتخاب احادیث برای نقل در این مجموعه تبیین شود.

۱. ما در این اثر به گزارش‌ها و احادیثی می‌پردازیم که حکایت از سیره و رفتار معصومان و تاریخ آنان دارد، چه در اعمال فردی و چه در کارهای اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی.

۲. مواردی را که افراد برای عمل، درباره آنها سؤال کنند و جنبه عملی دارد نه اعتقادی، مورد توجه قرار می‌دهیم و چون شیوه برخورد با پرسشگران که دارای عقاید گوناگون بودند، جزو سیره محسوب می‌شود، به آن نیز خواهیم پرداخت.

۳. اساس عنوان‌های اصلی، احادیث کتب اربعه است. گاهی برای تکمیل یا نقد موضوعی از دیگر جوامع و کتب حدیثی تا عصر شیخ طوسی نیز مطالبی را نقل می‌کنیم. در بعد سیاسی و تفکرات گروه‌ها کتب رجال و تاریخ، منبع مناسبی برای بیان موضوع هستند.

۴. برای توضیح مطلب، نقد خبر و راوی و گزارش تاریخی، لازم می‌شود از منابع حدیثی، رجالی و تاریخی اهل سنت نیز بهره ببریم؛ همان‌گونه که شارحان کتب اربعه برای روشن‌شدن موضوعات مختلف این‌گونه عمل کرده‌اند.

۵. ما با سند روایات کاری نداریم و بنای گذشتگان را بر اعتماد بر این کتب می‌گذاریم؛ جز در مواردی که با احکام مسلم فقهی و حقایق مسلم تاریخی در تضاد باشد یا دو حدیث متفاوت وجود داشته باشد که در این صورت به نقد و بررسی سند آنها می‌پردازیم. البته باید توجه داشت هر خبری که ضعیف است، لزوماً نمی‌توان آن را نادرست دانست؛

بلکه ممکن است قراینی بر صحت آن وجود داشته باشد.

۶. ازآنجاکه سیره و تاریخ در موارد زیادی همسویی دارند، در مواردی به نقد و بررسی محتوایی خبری می‌پردازیم که با مسلمات تاریخی در تضاد باشد و نوعی اشکال در متن آن تصور شود؛ زیرا بر این باور هستیم که اخبار سیره و تاریخ را باید با توجه به دیگر گزارش‌ها مورد ارزیابی قرار داد.

علامه مجلسی در آغاز مرآت العقول ذکر می‌کند هر خبری که در این اصول هست، عمل به آن رواست؛ اما این بدان معنا نیست که نباید به سند آن توجه کرد؛ زیرا معتبربودن جمیع آن، منافاتی با قوی‌تر بودن برخی اخبار آنها ندارد.[1] ما در این کتاب به سیره می‌پردازیم که عمل معصوم است و طبیعی است که انجام آن برای دیگران هم رواست.

گفتار سوم: معرفی کتب اربعه

اینک به معرفی اجمالی کتاب‌های چهارگانه شیعه می‌پردازیم؛ زیرا درباره آنها آثار متعددی توسط دانشمندان شیعه و سنی منتشر شده است؛ به‌ویژه درباره کافی که آن را با صحیح بخاری مقایسه کرده‌اند.

۱. الکافی

کتاب شریف کافی تألیف ثقةالاسلام محمد بن یعقوب کلینی رازی از مهم‌ترین کتب اربعه است و دیگر نویسندگان کتب اربعه از این کتاب بهره برده‌اند. انتخاب این نام به این سبب است که مؤلف آن را به درخواست شخصی نوشته که خواستار کتابی بوده که در

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج ۱، ص ۲۲: «أنّ وجود الخبر فی أمثال تلک الأصول المعتبرة ممّا یورث جواز العمل به، لکن لا بدّ من الرجوع إلی الأسانید لترجیح بعضها علی بعض عند التعارض، فانّ کون جمیعها معتبرا لا ینافی کون بعضها أقوی».

جمیع دانش‌های دینی کافی و کامل باشد که همه به آن مراجعه کنند و مشتمل بر آثار صحیح صادقین ﷺ باشد و باعث اقامه دستورهای واجب الهی و سنت نبوی گردد.[۱] نجاشی نام کافی را برای این مجموعه گزارش کرده است.[۲] این اثر دارای سه بخش کلی اصول کافی، فروع کافی و روضه کافی است. کلینی این کتاب را در مدت بیست سال نگاشته است.[۳] کتاب کافی نقش زیادی در تبیین و شرح عقاید و دیدگاه‌های فقهی شیعه و گرایش عقلی تشیع داشته و دارد.

مؤلف کافی

مؤلف کافی ثقةالاسلام ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی (م ۳۲۹ق) است. او در کلین، روستایی از حسن‌آباد تابع شهر ری در ۳۵ کیلومتری جنوب تهران[۴] به دنیا آمد و در محل خود به کسب دانش پرداخت؛ سپس به ری رفت و از بزرگان آنجا بهره برد[۵] و از علمای قم نیز استفاده کرده[۶] آن‌گاه به بغداد رفت و از دانشمندان متعددی در عراق بهره برد؛ به همین جهت به او بغدادی هم گفته می‌شود.[۷] ابن‌عساکر از سفر وی به دمشق و ارائه حدیث در بعلبک لبنان سخن گفته[۸] و او را از فقهای شیعه‌ای می‌داند که برابر مذهبشان آثاری را تصنیف کرده است. او می‌گوید کلینی در باب کوفه بغداد در درب

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۸: «و قلت: إنّک تحبّ أن یکون عندک کتاب کاف یجمع [فیه] من جمیع فنون علم الدین، ما یکتفی به المتعلّم و یرجع إلیه المسترشد و یأخذ منه من یرید علم الدین و العمل به بالآثار الصحیحة عن الصادقین ﷺ و السنن القائمة الّتی علیها العمل و بها یؤدّی فرض الله عزّ و جلّ و سنّة نبیّه ﷺ».

۲. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص ۳۷۷، ش ۱۰۲۶.

۳. همان.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی: المقدمه؛ ج ۱، ص ۳۳ (ج دارالحدیث).

۵. همان.

۶. همان، ص ۴۱.

۷. همان، ص ۳۳.

۸. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج ۵۶، ص ۲۹۷، ش ۷۱۲۶.

سلسله بغداد، ساکن بوده و مقبره وی نیز در باب‌الکوفه است.[۱] مشابه وی ابن‌حجر نیز به‌اختصار به معرفی کلینی پرداخته است[۲] و نوری در بیان تفاوت کلبی و کلینی او را از شیعیان دانسته است.[۳] ذهبی گوید: ابوجعفر کلینی رازی، شیخ فاضل از رؤسای شیعه و فقهای آنان که برابر مذهبشان کتاب نگاشته است.[۴] ابن‌اثیر او را از رهبران امامیه و علمای آنان معرفی کرده است.[۵] ابن‌اثیر در جامع الأصول خود، کلینی را در کنار دیگر فقهای مذاهب چهارگانه اهل سنت از مجددین مذهب امامیه در آغاز قرن سوم دانسته است.[۶]

علمای شیعه افزون بر توثیق کلینی به تجلیل از او پرداخته‌اند. نجاشی وی را اوثق مردمان دانسته[۷] و شیخ طوسی وی را عارف به اخبار[۸] و طبرسی از اجلّ روات شیعه[۹] و علامه حلی از اوثق مردم به اخبار و اثبت آنان معرفی کرده است.[۱۰] دیگر علمای شیعه نیز هر یک به گونه‌ای به تجلیل وی پرداخته‌اند. نام ۴۵ استاد و شیخ و ۳۵ شاگرد از آثار وی استخراج کرده‌اند.[۱۱] کلینی افزون بر کافی کتاب‌های دیگری نگاشته که چون کمتر مطرح هستند، از آنها یاد می‌کنیم:

۱. رسائل الائمه:[۱۲] این کتاب متأسفانه مفقود است و تا قرن هفتم وجود داشته و سید

---

۱. همان، ص۲۹۸.

۲. ابن‌حجر؛ لسان المیزان؛ ج۵، ص۴۳۳.

۳. شهاب‌الدین احمدنویری؛ نهایة الإرب؛ ج۹، ص۲۱۰.

۴. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۲۴، ص۲۵۰.

۵. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۸، ص۳۶۴.

۶. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ جامع الأصول؛ ج۱۱، ص۳۲۳. سیدمحسن امین؛ أعیان الشیعه؛ ج۲، ص۱۴۴.

۷. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۳۷۷: «شیخ أصحابنا فی وقته بالری و وجههم و کان أوثق الناس فی الحدیث و أثبتهم».

۸. شیخ طوسی؛ الفهرست؛ ص۳۹۳: «محمد بن یعقوب الکلینی یکنی أباجعفر ثقة عارف بالأخبار».

۹. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (ج جدید)؛ ج۱، ص۴۰۵: «و هو من أجلّ رواة الشیعة و ثقاتها».

۱۰. علامه حلی؛ خلاصة الأقوال (رجال العلامة الحلی)؛ ص۱۴۵.

۱۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۵ـ۷۴، مدخل، ج دارالحدیث.

۱۲. همان، ص۳۷۷، ش۱۰۲۶.

بن طاووس (م ۶۶۴ق) از آن، نامهٔ حضرت علی علیه السلام به شیعیان را نقل کرده است.[۱] بسیاری از توقیعات مهم در آن بوده است. نجاشی چهار کتاب دیگر برای کلینی نام برده که هیچ یک در دسترس نیست.

۲. تعبیر الرؤیا در تعبیر خواب؛

۳. الرد علی القرامطه؛

۴. کتاب الرجال؛

۵. ما قیل فی الائمة من الشعر.[۲]

بنا به قول صحیح و نقل نجاشی کلینی در بغداد در سال ۳۲۹ قمری ـ سال درگذشت علما، مشهور به تناثر النجوم ـ درگذشت.[۳]

دیدگاه علما درباره کافی

باید توجه داشت بسیاری از تعابیری که درباره کلینی ذکر شده، به جهت اهمیت کتاب شریف کافی است. هر یک از علمای شیعه که درباره کافی اظهار نظر کرده‌اند، به تجلیل از کلینی پرداخته‌اند. ما به چند نمونه از اظهارنظرهای علمای بزرگ شیعه درباره کافی اکتفا می‌کنیم.

شیخ مفید درباره کافی می‌نویسد: کافی از بزرگ‌مرتبه‌ترین کتب شیعه و بافایده‌ترین آنهاست.[۴] شهید ثانی درباره کافی می‌نویسد: کافی کتابی است که در دنیا مانند آن نزد ما نیست، به جهت گردآوری، باب‌بندی و ترتیب احادیث. این کتاب را در بیست سال نگاشته است. خداوند تلاشش را بپذیرد.[۵] فیض کاشانی در مقدمه وافی می‌نویسد: کافی

---

۱. ابن‌طاووس؛ کشف المحجة لثمرة المهجه؛ ص۲۳۵.

۲. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۳۷۷، ش۱۰۲۶.

۳. همان، ص۳۷۷.

۴. شیخ مفید؛ تصحیح إعتقادات الإمامیه؛ ص ۷۰.

۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۰۵، ص۱۴۱.

شریف‌ترین کتب اربعه و مطمئن‌ترین و کامل‌ترین و جامع‌ترین آنهاست؛ زیرا مشتمل بر اصول، بدون داشتن مطالب اضافی است.[۱] ملاصدرا در آغاز شرح اصول کافی می‌نویسد: اصول کافی مشتمل بر پایه‌های معارف دینی است که اصحاب امامیه از امامان معصوم دریافت کرده‌اند. دیگر نوشته‌ها قابل مقایسه با این کتاب نیستند. آنها گاهی اشتباه می‌کنند و گاهی به‌درستی نظر می‌دهند و دانش و معارف آنان دارای صحت نیست. در این اثر حقایق عجیب و دلیل‌های آشکاری است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب کسی خطور کرده است.[۲]

علامه مجلسی درباره علت آغاز شرح کتب اربعه و مقدم‌داشتن کافی می‌نویسد: زیرا کافی منضبط‌ترین اصول و جامع‌ترین آنهاست و بهترین تألیف فرقه ناجیه و عظیم‌ترین آنهاست.[۳] شیخ عباس قمی پس از تجلیل از کلینی، درباره کافی می‌نویسد: کافی از جلیل‌ترین کتاب‌های اسلامی و بزرگ‌ترین تصنیفات امامیه است؛ کتابی که مانند آن نگارش نیافته است.[۴]

ساختار کلی کافی

کتاب کافی متشکل از اصول، فروع و روضه کافی است. کافی دارای ۳۴ کتاب و ۳۲۶ باب است[۵] به این ترتیب:

۱. الأصول من الکافی: چندین کتاب دارد. کتاب العقل و الجهل، کتاب العلم، کتاب التوحید، کتاب الحجه، کتاب الایمان و الکفر (که بسیاری از مسائل اخلاقی را ذکر کرده

---

۱. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۱، ص ۵.

۲. محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی؛ شرح أصول الکافی؛ ج ۱، ص ۱۰۸.

۳. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج ۱، ص ۳.

۴. شیخ عباس قمی؛ سفینة البحار؛ ج ۴، ص ۲۵۸، ذیل واژه «کلن».

۵. شیخ محسن آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج ۱۷، ص ۲۴۵.

است)، کتاب الدعاء، کتاب فضل القرآن و کتاب العشره، اصول کافی شامل دو جلد از نسخه عربی است.

۲. الفروع من الکافی؛ شامل کلیه کتاب‌های فقهی است؛ البته ترتیب آن با آنچه رایج و برگرفته از شرائع محقق حلی است، متفاوت است. با کتاب الطهاره آغاز می‌شود و در بخش پایانی، کتاب القضایا و الاحکام را قرار داده و بعد با کتاب النذور و الأیمان و الکفارات پایان می‌یابد. این بخش شامل جلد سوم تا هفتم چاپ مشهور کافی است.

۳. الروضة من الکافی: مشتمل بر سخنان امامان، سیره پیامبران و معصومان علیهم‌السلام است و جلد هشتم را در بر می‌گیرد. در چاپ دارالحدیث جلد پانزدهم روضهٔ کافی است. در مقدمه این چاپ بحثی راجع به روضهٔ کافی وجود دارد و در آن بیان شده که از جهت شیوه نگارش و شهرت اسناد آن به کلینی توسط متقدمانی نظیر نجاشی[۱] و شیخ طوسی در فهرست که روضه را آخرین کتاب کافی معرفی می‌کند[۲] و نقل مستقیم قدما از روضه دلیل بر آن است که این کتاب جزوی از کافی است.[۳]

یکی از مهم‌ترین امتیازات کتاب کافی بخش اصول کافی است که در آن عقاید شیعه بیان شده است. شروع آن با کتاب عقل و جهل و بعد کتاب علم، نشانهٔ اهتمامی است که رهبران شیعه به تعقل و تفکر و علم و دانش دارند و تفاوت اساسی تفکر شیعه با تسنن اشعری است. بحث توحید و مناظرات امامان با دیگر فِرق و حتی دهریان این اندیشه را پویا کرده و با دیگر مذاهب متفاوت ساخته است. در این اثر مباحث نبوت و امامت در کتاب الحجه بیان شده است. به نظر می‌رسد کلینی در این تنظیم از کتاب بصائر الدرجات بهره برده است. جزو اول آن کتاب در باب علم است و سه باب اول آن در مطلق برتری علم و عالم و از باب چهارم ائمه به عنوان علما و شیعیان به عنوان متعلمان معرفی می‌شوند.[۴]

---

۱. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۳۷۷، ش۱۰۲۶.
۲. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعة و أصولهم؛ ص۳۹۴.
۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ مقدمه، ج۱، ص۱۰۴.
۴. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۲ـ۸.

با صرف نظر از دیگر امتیازات کلی کافی، اکنون به برخی از جزئیات ساختار و ویژگی‌های این کتاب می‌پردازیم. شیوه کلینی در این کتاب در ارائه حدیث از جهت سند و متن با دیگر نویسندگان کتب اربعه متفاوت است. این تفاوت‌ها کافی را از دیگر کتب اربعه ممتاز می‌کند.

الف) اسناد کافی

در ساختار اسناد کافی چند نکته مهم وجود دارد:

الف) کلینی سند احادیث را بیان کرده و از این جهت تفاوت اساسی با من لایحضره الفقیه دارد که اسناد اخبار را در بیشتر موارد در متن کتاب حذف کرده و در مشیخه سند خود را به کتاب یک راوی آورده است. روش شیخ در تهذیب الأحکام و إستبصار نیز مشابه من لایحضره الفقیه است که سند خود را به برخی اخبار در پایان بیان کرده است.

ب) کلینی در مواردی از روش اختصار در سند استفاده کرده است؛ مانند این تعبیر که دارد و «بهذا الأسناد» و در مواردی نیز از تعبیر «عدة من اصحابنا» آورده که بعد از آن عبارت، نام چند نفر ذکر شده است[۱] که در کتب رجال و حدیث به توضیح درباره آنان پرداخته‌اند.[۲]

ج) با اینکه کلینی سند احادیث را نقل می‌کند، در مواردی که خبری مرسل یا مرفوع است، از نقل آن خوداری نمی‌کند و به جهت اعتمادی که به کتاب منبع داشته، آن را نقل می‌کند؛ مثلاً در باب ترک اطاعت زنان، چندین روایت مرفوع و با تعبیر «باسناده» و «بهذا الاسناد» آورده است.[۳] مامقانی مراسیل کلینی را مانند مراسیل ابن

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۸.

۲. علامه حلی؛ خلاصة الأقوال (رجال العلامة)؛ ص ۲۷۱، فائده سوم. میرزاحسین نوری؛ خاتمة المستدرک؛ ج ۳، ص ۵۰۷.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۵۱۷، ح ۶، ۷، ۹، ۱۱، تعبیر باسناده ح ۴، بهذا الاسناد، ح ۱۰ و مرسل(بعض اصحابه)، ح ۱۲.

ابی‌عمیر قابل اعتماد می‌داند.[۱]

د) اگر روایتی دو سند داشته باشد، به هر دو اشاره می‌کند و در صورت یکسانی متن، آن را تکرار نمی‌کند.[۲]

ب) متن

روش کلینی در تنظیم کتاب‌ها و ابواب فروع با دیگر کتب اربعه تفاوت دارد:

الف) عنوان‌های کتاب‌های فقهی کافی در مواردی تفاوت کلی با دیگر کتب اربعه دارد؛ مثلاً شیخ صدوق پس از کتاب حج، کتاب القضایا و الاحکام را قرار داده و برخی کتاب‌های دیگر را نیز ذیل این عنوان آورده است. شیخ طوسی هم مشابه آن عمل کرده و پس از کتاب جهاد، کتاب قضایا را آورده است؛ اما کلینی در کافی، کتاب قضاء را پس از دیات و شهادات در آخر فروع کافی آورده است. ازآنجاکه کلینی در اصول کافی در کتاب الحجه مسائل امامت را ذکر کرده است، روایات خمس، انفال و فیء را در بابی مستقل در اصول کافی در پایان کتاب الحجه آورده است؛[۳] زیرا خمس حق امام و حجت به حق است.

ب) همان‌گونه که از اظهارات بزرگان استفاده می‌شود، مرحوم کلینی در باب‌بندی کافی بسیار دقیق عمل کرده است و این باب‌ها را می‌توان فتوای وی نیز دانست. ایشان گاهی در آغاز بابی به توضیح موضوع پرداخته است؛ مانند باب فیء و انفال و خمس که آیات مربوط به آن را بیان کرده و یک تقسیم‌بندی از مصرف خمس دارد[۴] یا اول باب‌های تاریخ ائمه که با عنوان «مولد النبی»[۵] آغاز و با «مولد الصاحب»[۶] پایان می‌یابد،

---

۱. عبدالله بن محمدحسن مامقانی؛ نهایة المقال فی تکمیل غایة الآمال؛ ص۱۰۹.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۳۷، بخشی از نامه حضرت به امام حسن علیه‌السلام را نقل کرده، سپس سند دیگری را آورده و افزوده است: در این سند ذکر شده که این وصیت را حضرت برای محمد بن حنفیه نگاشته است.

۳. همان، ج۱، ص۵۳۸.

۴. همان.

۵. همان، ص۴۳۹.

۶. همان، ص۵۱۴.

با گزارش‌های تاریخی درباره تاریخ تولد، وفات، دوران امامت، نام پدر و مادر آنان همراه است و پس از آن، به نقل حدیث می‌پردازد یا در آغاز کتاب میراث به نظر می‌رسد تقسیم آن از کلینی است؛ همچنین باب وجوه فرایض و بیان فرایض در کتاب.[۱] در مواردی که حدیث یا احادیث تحت عنوان خاصی ارائه نشده، با عنوان باب «نادر» یا «نوادر» از دیگر احادیث مربوطه یاد می‌کند.

ج) کلینی در عین اینکه ناقل حدیث است، گاهی به توضیح احادیث هم می‌پردازد؛ مثلاً در موردی می‌نویسد: لازم است احترام ماه رمضان را حفظ کند[۲] و در مواردی نکات فقهی را از دیگر علمای شیعه نقل می‌کند؛ مثلاً پس از نقل روایتی درباره قراردادن اذخر در دهان برای دخول حرم، می‌نویسد: از برخی اصحاب از این مسئله پرسیدم؛ پاسخ دادند این کار مستحب است تا دهان خوشبو شود برای بوسیدن حجر[۳] یا کلینی در مواردی نظر یونس بن عبدالرحمان[۴] و دیدگاه‌های فضل بن شاذان را در مسائل مختلف نقل می‌کند.[۵]

د) کلینی به‌تناسب باب، بخشی از یک حدیث را در باب دیگر نقل می‌کند؛ ولی چنانچه به تلخیص روایتی بپردازد، سعی می‌کند سخن معصوم را با تعبیر «قال» جدا کند؛ برای مثال روایت مفصل حمّاد را در باب خمس و فیء و انفال به تفصیل نقل کرده؛[۶] اما همان حدیث را در کتاب جهاد باب غنائم، گزینش کرده و فرازهای مورد نیاز آن را آورده است.[۷]

---

۱. همان، ص ۷۰ـ۷۵.
۲. همان، ج ۴، صص ۱۳۵ و ۹۱.
۳. همان، ص ۳۹۸.
۴. همان، ج ۷، ص ۸۳.
۵. همان، ص ۱۰۵.
۶. همان، ج ۱، ص ۵۳۹.
۷. همان، ج ۵، ص ۴۴.

ها) کلینی در عین اینکه بر نقل روایات معصومان اصرار دارد، بیشتر از دیگر کتب اربعه، به سیره و تاریخ صدر اسلام بها داده است؛ به گونه‌ای که شیخ طوسی قسمتی از اخبار کلینی را در فروع کافی نقل نکرده است. کلینی از نقل سیره پیامبران مانند خضر و موسی،[۱] یحیی و عیسی[۲] و لقمان[۳] و بزرگان صحابه مانند سلمان[۴] و ابوذر[۵] نیز از طریق معصومین امتناع نمی‌ورزد که این مسئله توجه وی را به سیره در ابعاد مختلف نشان می‌دهد.

و) کلینی در کافی دقت داشته است که فقط از شیعیان حدیث نقل کند و در نقل حدیث توجه کرده که اخبار شنیده‌شده و روایت‌شده را به طریقی که در آن زمان معتبر بوده و باعث اتهام به شیعه نباشد، نقل نماید و از نقل توقیعات امام زمان علیه السلام که ممکن است مورد تردید برخی قرار گیرد، اجتناب ورزیده است. وی برای این‌گونه مسائل کتاب دیگری به نام رسائل الائمه نگاشته است. این نکته مهمی است که علامه امینی در پاسخ به شبهات رشید رضا درباره شیعه بیان می‌کند که علمای شیعه در کتب اربعه با اینکه نامه‌های دیگر ائمه را نقل کرده‌اند، از نقل توقیعات امام زمان علیه السلام به این جهت خودداری کرده‌اند، با اینکه کلینی در بغداد و در زمان سفرای حضرت حجت زندگی کرده است و در کافی احادیث زیادی آمده و بسیاری از توقیعات در اختیار او بوده است، همین‌طور شیخ صدوق با اینکه توقیعات متعددی در اختیار داشته است[۶] و نیز شیخ طوسی؛ زیرا می‌دانستند که گروهی منکر حضرت حجت هستند و نگران بودند مبادا شیعه را به کسی نسبت دهند که به عقیده عامه وجود خارجی ندارد و به تعبیر علامه امینی، به خاطر اینکه مذهب عترت پیامبر صلی الله علیه و آله

---

۱. همان، ج ۲، ص ۴۵۹.

۲. همان، ص ۶۶۵.

۳. همان، ص ۶۴۲.

۴. توصیه سلمان به افشای سلام (همان، ص ۶۴۴).

۵. همان، ص ۴۵۸.

۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۱۵۴. اگر هم گاهی توقیعی نقل کرده‌اند، در مسائلی بوده که روایات دیگر کلیت آن را ذکر کرده‌اند.

را از جعفریه به مهدویه تغییر ندهند و آن را وهمی ندانند، توقیعات را نقل نکرده‌اند.[۱]

نسخه‌ها و شرح‌های کافی

کتاب کافی دارای نسخه‌های خطی فراوانی است[۲] و به جهت اهتمامی که علما بـه آن داشته‌اند، شرح و چاپ‌های مختلف و ترجمه‌های گوناگونی دارد که به شـماری از آنهـا اشاره می‌کنیم. چاپ‌های قدیمی آن را آقابزرگ معرفی کـرده اسـت.[۳] کـافی چاپ‌هـای متعددی دارد که دو چاپ آن مشهور است:

۱. چاپ هشت‌جلدی با تحقیق مرحوم علی‌اکبر غفاری که ما از آن استفاده کرده‌ایم.

۲. چاپ ۱۵جلدی که دارالحدیث با تحقیقی نو و با استفاده از نسخه‌های خطی متعـدد و ذکر نسخه‌بدل‌ها در سال ۱۴۳۰ قمری منتشر کرده است. در این چاپ شـماره احادیـث کافی به صورت مسلسل و باب باب آمده که مجموع آن به ۱۵۴۱۳حدیث رسیده است.

۳. چاپ‌هایی هم همراه دیگر کتب اربعه در دست است که در آنهـا روایـات اعـراب گذاری شده است. ناشران بیروتی نیز چاپ‌های متعددی دارند که یـک نمونـه آن هفـده مجلد است.[۴]

شرح‌ها و ترجمه‌ها

۱. شرح ملاصالح مازندرانی (م ۱۰۸۶ق) جزو شرح‌های مطرح بر کافی اسـت کـه در گذشته فقط بخش اصول آن منتشر شده بود و اخیراً فروع آن که از پسر ملاصـالح، یعنـی

---

۱. علامه عبدالحسین امینی؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب؛ ج۳، ص۳۸۸ و چاپ اعلمی؛ ص ۳۴۰.

۲. ر.ک: سیداحمد حسینی؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی؛ ج ۱، ص۲۵۹ که ۵۹ نسخه کامـل و ناقص در آن معرفی شده است.

۳. شیخ محسن آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج۱۷، ص۲۴۶.

۴. مشخصات آنها در کتاب‌نامه آمده است.

محمدهادی می‌باشد؛ از سوی انتشارات دارالحدیث در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است.

۲. مرآة العقول نوشته علامه مجلسی (م ۱۱۱۰ق) یکی از مشهورترین شرح‌های کافی است.

۳. کتاب وافی ملامحسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق) را که مجموعه‌ای از احادیث کتب اربعه است، چون نکات مبهم آنها را شرح داده، می‌توان جزو شروح کافی و کتب اربعه دانست.

۴. شرح محمد بن ابراهیم ملاصدرا (م ۱۰۵۰ق) بر کافی که ناتمام است. او بخشی از اصول کافی را شرح داده و در نوع خود بسیار مهم است؛ اما از کتاب الحجه فراتر نرفته است.

۵. درخشان پرتوی از اصول کافی، شرح و ترجمه محمد حسینی همدانی، در شش جلد.

مجموعه‌ای از شرح‌ها، حاشیه‌ها و ترجمه‌های کافی توسط دارالحدیث منتشر و در اثری معرفی شده است؛[1] مانند تحفة الأولیاء: ترجمه اصول کافی در چهار جلد که مترجم آن مرحوم محمد علی بن محمدحسن اردکانی (زنده در سال ۱۲۳۷ق) است. ترجمه‌های متعددی به فارسی از بخش اصول کافی و روضه کافی در دسترس است. ترجمه فروع کافی توسط جمعی از مترجمان همراه با متن عربی و اعراب منتشر شده است. گزیدهٔ کافی شامل مجموعه احادیث صحیح کافی به نظر مؤلف آن، همراه با ترجمه منتشر گردیده است.[2]

کتاب‌هایی پیرامون کافی

کتاب‌های متعددی هم درباره کافی نگاشته شده که برخی به سند و برخی به شبهات

---

۱. محمد قنبری؛ کتاب‌شناسی کلینی و کتاب الکافی؛ ص۲۷ به بعد.

۲. مترجم در انتخاب حدیث صحیح افزون بر ملاک‌های معروف، عقل خود را هم دخیل دانسته است؛ به همین جهت احادیث صحیح گزینش‌شدهٔ ایشان کمتر از آمار معروف است و به ۴۴۲۸ حدیث می‌رسد. انتشار صحیح من الکافی مخالفت‌هایی را هم در پی داشت که آنچه ایشان صحیح دانسته، نظر ایشان است و نمی‌توان اخبار صحیح کافی را منحصر در این موارد دانست.

پیرامون کافی پرداخته‌اند که به برخی اشاره می‌شود:

۱. ترتیب أسانید الکافی: آیت‌الله بروجردی آن را نگاشت و توسط مرکز پژوهش‌های آستان قدس رضوی همراه اسناد دیگر کتب اربعه و برخی کتب حدیثی منتشر شده است.

۲. توضیح الأسناد المشکلة فی الکتب الأربعه: أسناد الکافی، از سیدمحمدجواد شبیری که توسط دارالحدیث منتشر گردیده است.

۳. الکلینی و الکافی: از شیخ عبدالرسول عبدالحسین غفار در سال ۱۴۱۶ قمری منتشر گردید.

۴. دراسات فی الکافی للکلینی و الصحیح للبخاری: از هاشم معروف الحسنی در بیروت منتشر شد و ترجمه آن با نام پژوهشی تطبیقی در احادیث بخاری و کلینی منتشر شده است.

۵. دفاع عن الکافی: از ثامر هاشم حبیب عمیدی در دو جلد که توسط مرکز الغدیر در قم منتشر گردیده و ترجمه آن به فارسی نیز از همین ناشر است.

۶. معجم‌ها: درباره الفاظ کافی و کتب اربعه معجم‌های متعددی نوشته شده است. اولین معجم المفهرس لألفاظ اصول الکافی از الیاس کلانتر است که در سال ۱۳۶۲ شمسی در یک جلد منتشر شده است. معجم المفهرس لألفاظ أحادیث الکتب الأربعه زیر نظر علیرضا برازش و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز در ده جلد رحلی منتشر شده است. معجم‌های دیگری نیز وجود دارد.

افزون بر اینها، آثاری درباره برخی از احادیث کافی منتشرشده است؛ مانند شرح جنود عقل و جهل امام خمینی که حدیثی را شرح داده است.

۲. کتاب من لایحضره الفقیه

این کتاب نوشته محمد بن علی بن بابویه ملقب به شیخ صدوق (م ۳۸۱ق) است که مورد توجه علمای شیعه بوده و مرجع آنان در استنباط احکام است. نام کتاب را از کتاب

محمد زکریای رازی به نام من لایحضره الطبیب گرفته است؛[۱] یعنی این کتاب، فقیه کسی است که فقیهی در دسترس وی نباشد. شماری به جهت اظهار نظر صدوق در آغاز کتاب که گفته اخبار مورد اعتماد خود را در این اثر آورده‌ام،[۲] عنایت خاصی به آن دارند و احادیث آن را بر احادیث دیگر کتب اربعه ترجیح می‌دهند؛ چون صدوق صحت آن را در اول کتاب تضمین کرده است؛[۳] به گونه‌ای که صاحب مستدرک الوسائل می‌نویسد: بدون اختلاف و درنگ، احادیث آن جزو حدیث‌های صحیح است[۴] و گفته‌اند روایات مرسل کتاب من لایحضره الفقیه مانند مرسلات ابن‌ابی‌عمیر از جهت حجیت و اعتبار است[۵] و این ویژگی مخصوص این کتاب است.

صدوق مؤلف کتاب من لایحضره الفقیه

نویسنده این کتاب ارزشمند شیخ صدوق است که در شیعه مورد احترام فراوان است. گفته می‌شود ایشان به دعای حضرت حجت به دنیا آمده است.[۶] او در گردآوری احادیث اهل بیت تلاش فراوانی کرد. صدوق در قم نشو و نما یافت و بعد به ری رفت. وی برای گردآوری حدیث به شهرهای مختلف جهان اسلام سفر کرده و از استادان گوناگون

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۲.

۲. همان: «وَ لَمْ أَقْصِدْ فِيهِ قَصْدَ المصنفين فِي إِيرَادِ جَمِيعِ مَا رَوَوْهُ بَلْ قَصَدْتُ إِلَى إِيرَادِ مَا أُفْتِي بِهِ وَ أَحْكُمُ بِصِحَّتِهِ وَ أَعْتَقِدُ فِيهِ أَنَّهُ حُجَّةٌ فِيمَا بَيْنِي وَ بَيْنَ رَبِّي تَقَدَّسَ ذِكْرُه».

۳. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج ۱۴، ص ۳۵۰: «ذکروا أنّ الصدوق ضمن صحة جمیع ما فی کتابه».

۴. میرزاحسین نوری؛ خاتمة مستدرک الوسائل؛ ج ۴، ص ۵: «أحادیثه معدودة فی الصحاح من غیر خلاف و لا توقف».

۵. شیخ بهائی؛ حبل المتین؛ ص ۵۲ و ضمن رسائل، ص ۱۱. میرزاحسین نوری؛ خاتمة مستدرک الوسائل؛ ج ۵، ص ۵۰۲؛ البته شماری گفته‌اند صدوق دو نوع مرسل دارد: در مواردی در من لایحضره الفقیه گفته «روی» و در مواردی گفته «قال» که دومی قابل اعتماد است (سیدعلی حسینی سیستانی؛ لا ضرر و لا ضرار؛ ص ۸۵، به نقل از سیدابوالقاسم موسوی خوئی. جعفر سبحانی تبریزی؛ الزکاة فی الشریعة الإسلامیة الغراء؛ ج ۲، ص ۲۶)؛ این تفصیل را از برخی شاگردان امام خمینی شنیده‌ام که نظر امام این بوده است.

۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ مقدمه، ج ۱، ص ۷. سیدمهدی بحرالعلوم؛ الفوائد الرجالیه؛ ج ۳، ص ۲۹۳.

حدیث شنیده است.[۱] مرحوم ربانی شیرازی در مقدمه معانی الأخبار تلاش کرده سفرهای وی را از کتاب‌هایش استخراج کند. او هجرت صدوق به ری را در سال ۳۳۹ و رجب سال ۳۴۷ قمری بیان کرده است. صدوق در سال ۳۵۲ به مشهد، نیشابور و مرو و بعد به بغداد و کوفه رفته است. پس از سفر حج نیز به فید، همدان و مناطق مختلف ماوراءالنهر سفر کرده است. او به بلخ، ایلاق، سرخس، سمرقند و فرغانه نیز سفر کرده است.[۲] استادان زیادی برای صدوق ذکر کرده و گفته‌اند از حدود ۲۵۲ نفر حدیث شنیده و ۲۷ نفر از او روایت کرده‌اند.[۳] در مقدمه کتاب الهدایه ذکر شده که مشایخ صدوق ۲۰۶ نفر هستند و این کتاب ۳۵ نفر از آمار ذکرشده در مقدمه معانی الأخبار را دقیق نمی‌داند.[۴]

نجاشی وی را قمی و ساکن ری معرفی می‌کند؛ ولی حوزه نفوذ صدوق را خراسان هم می‌داند و می‌نویسد: ابوجعفر (صدوق) که در ری بود، شیخ ما و فقیه ما و وجه طائفه در خراسان که در سال ۳۵۵ قمری به بغداد آمد، و شیوخ طائفه از او حدیث شنیدند، با اینکه جوان بود.[۵]

پدر شیخ بهایی در هنگام معرفی مؤلف کتاب مدینة العلم شیخ صدوق و من لایحضره الفقیه وی می‌نویسد: این دو اثر از شیخ جلیل نبیل ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی ﷺ است. این شیخ جلیل‌القدر دارای منزلت بزرگ در میان خاصه و عامه بود. او احادیث را حفظ کرد و بصیر و آگاه به فقه، رجال و علوم عقلیه و نقلیه و ناقد اخبار بود. او شیخ فرقه ناجیه و فقیه آن و بزرگ آن در خراسان و عراق عجم بود. او دارای کتاب‌های ارزشمندی مانند دعائم الإسلام، غریب حدیث النبی و الائمه، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، کتاب التوحید، الإعتقادات (عقاید دین الأمامیه) و دارای حدود سیصد

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ مقدمه، ج ۱، ص ۷.
۲. همو، معانی الأخبار؛ ص ۱۷ـ۲۵، مقدمه.
۳. همان، ص ۳۷ـ۷۲، مقدمه. همو، من لایحضره الفقیه؛ مقدمه، ج ۱، صو.
۴. همو، الهدایة فی الأصول و الفروع؛ ص ۴۷-۸۹، مقدمه تحقیق.
۵. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص ۳۸۹.

تصنیف بود. مانند او در حفظ و دانش زیاد نبودند. در سال ۳۵۵ به بغداد رفت و بزرگان شیعه از او حدیث شنیدند، درحالی‌که جوان بود. در ری در سال ۳۸۱ قمری درگذشت؛ رحمت خدا بر او باد.[۱] شیخ بهائی بین تعریف نجاشی که نقل شد و آنچه شیخ طوسی ذکر کرده، جمع کرده است، با این تفاوت که شیخ تصریح می‌کند در میان علمای قم مانند او دیده نشده است.[۲] اکنون قبرستانی که شیخ صدوق در شهرری در آن دفن است، با نام ابن‌بابویه در کنار امامزاده عبدالله مشهور است.

خطیب بغدادی در معرفی شیخ صدوق می‌نویسد: او به بغداد وارد شد و به نقل از پدرش حدیث نقل می‌کرد؛ از شیوخ و بزرگان شیعه و مشهوران رافضیان بود؛ سپس حدیثی با واسطه از وی نقل می‌کند.[۳] ابن‌ندیم در شرح حال پدرش از او یاد می‌کند.[۴]

تألیفات شیخ صدوق

شیخ صدوق که دارای سبک و اندیشه‌ای خاص در ساماندهی اخبار بوده، در سفرهای خود توانست اخبار زیادی را گرد آورد و به گونه‌ای متفاوت احادیث شنیده‌شده خود را سامان دهد. او آثار فراوانی نگاشته که بخش عمده آن مفقود شده است؛[۵] درعین‌حال مقدار مهمی از آنها باقی مانده است. شیخ صدوق دو کتاب مهم در فقه به نام المقنع و الهدایه دارد و کتاب إعتقادات الإمامیه، کتاب التوحید و کمال الدین و تمام النعمه از دیگر کتب مهم او در مسائل اعتقادی هستند.

صدوق کتب حدیثی زیادی داشته که بسیاری مفقوداند و شماری از آنها به جای

---

۱. حسین بن عبد الصمد عاملی؛ وصول الأخیار؛ ص۸۶.

۲. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعة و أصولهم؛ ص۴۴۲: «محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی؛ یکنّی أباجعفر کان جلیلا حافظا للأحادیث بصیرا بالرجال ناقدا للأخبار، لم یر فی القمیین مثله، فی حفظه و کثرة علمه. له نحو من ثلاثمائة مصنّف و فهرست کتبه معروف، و أنا أذکر ما یحضرنی فی الوقت من أسماء کتبه».

۳. ابی‌بکر احمد بن علی خطیب بغدادی؛ تاریخ بغداد؛ ج۳، ص۳۰۳.

۴. ابن‌ندیم؛ الفهرست؛ ص۲۷۷.

۵. ر.ک: احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۳۸۹، ش۱۰۴۹.

مانده است؛ مانند کتاب الخصال، علل الشرائع، معانی الأخبار، عیون أخبار الرضا۷، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، الأمالی، صفات الشیعه، فضائل الشیعه، فضائل أشهر الثلاثه، مصادقة الإخوان و المواعظ. یکی از آثار حدیثی وی مدینة العلم بوده[۱] که از کتاب من لایحضره الفقیه بزرگ‌تر بوده است.[۲] با توجه به وجود کتاب مدینة العلم است که پدر شیخ بهائی به جای کتب اربعه، از تعبیر کتب خمسه استفاده کرده است؛[۳] ولی متأسفانه این اثر مفقود است. علی بن طاووس (م ۶۶۴ق) این کتاب را در دسترس داشته و در کتاب فلاح السائل در موارد متعدد از آن نقل کرده است؛[۴] صاحب مستدرک الوسائل هم موارد آن را از فلاح السائل به نقل از مدینة العلم گزارش کرده است؛[۵] علامه حلی هم در منتهی المطلب در چند مورد از این کتاب نقل کرده است.[۶] صاحب معالم العلماء آن را دارای ده جزء معرفی کرده که ناتمام مانده است.[۷] کتاب در النظیم هم از مدینة العلم حدیث نقل کرده است.[۸] شهید اول در ذکری الشیعه در هنگام مقایسه کتب شیعه با کتاب‌های اهل سنت، حجم مدینة العلم را زیاد می‌داند که این مطلب نشان می‌دهد آن را دیده است.[۹] گفته می‌شود وقتی علامه مجلسی متوجه شد این کتاب در برخی مناطق یمن موجود است، از طریق سلطان وقت تلاش کرد آن را به دست آورد که به نتیجه نرسید.[۱۰] با توجه به گزارش

---

۱. همان.

۲. شیخ طوسی؛ فهرست کتب الشیعه و أصولهم؛ ص۴۴۳.

۳. حسین بن عبدالصمد عاملی؛ وصول الأخیار؛ ص۸۵. شیخ محسن آقابزرگ تهرانی؛ الذریعه؛ ج۱۴، ص۹۳، ج۲۰، ص۲۵۱.

۴. ابن‌طاووس؛ فلاح السائل؛ صص۶۹، ۷۲، ۷۸، ۸۵، ۱۲۷ و ۱۵۵.

۵. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۲، صص۱۷۲، ۲۲۱، ۳۶۲، ۳۷۲، ۵۱۷، ۵۲۰ و ج۳، صص۲۱، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۲، ۱۳۰ و ج۹، ص۱۶۳.

۶. علامه حلی؛ منتهی المطلب؛ ج۴، صص۵۰ و ۶۴.

۷. ابن‌شهرآشوب؛ معالم العلماء؛ ص۱۱۲.

۸. یوسف بن حاتم شامی؛ الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللهامیم؛ ص۴۰.

۹. شهید اول؛ ذکری الشیعه؛ ج۱، ص۵۹؛ البته امکان دارد شهید بر اساس نظر شیخ طوسی این مطلب را گفته باشد.

۱۰. سیدنعمت‌الله جزائری؛ کشف الأسرار فی شرح الإستبصار؛ ج۱، ص۲۸۴.

معالم العلماء و نقل در النظیم به نظر می‌رسد این کتاب فقط در فروع دین نبوده؛ بلکه بـاب اول آن در توحید بوده است. شاید مانند کتاب الهدایـة فی الأصـول و الفروع تـدوین شـده باشد.

ساختار من لا یحضره الفقیه

کتاب من لایحضره الفقیـه مجموعه‌ای از کتب فقهی است که کتاب طهارت آن با بـاب المیاه آغاز و با احکام الأموات پایان می‌یابد. بعـد از کتـاب طهـارت، ابـواب الصـلاة و حدودها، شروع می‌شود و تا پایان جلد اول به مسائل نماز اختصاص دارد. جلد دوم هـم با عنوان ابواب زکات است. مسائل روزه نیز با عنوان کتاب الصوم یـاد می‌شـود. ایـن دو تعبیر متفاوت در ادامه کتاب نیز وجود دارد. قبل از کتـابِ حـدود عنـوان بـاب «منـاهی النبی ﷺ»آمده که در دیگر کتب اربعه نیست. احادیث فقهی کتاب من لایحضره الفقیـه بـا کتب الفرائض و المواریث پایان می‌یابـد. آخـرین بـاب آن بـاب النـوادر اسـت.[1] تعـداد احادیث این کتاب بر اساس شمارش نسخه غفاری ۵۹۲۰ حدیث است.

الف) نگاهی به منابع و اسناد کتاب من لایحضره الفقیه

اکنون نگاهی اجمالی به شیوه نقل، منابع و سند روایات در این اثر می‌اندازیم:

۱. صدوق در مقدمه کتاب، بخشی از منابع خود را ذکر کرده است؛ مانند کتاب حریـز بن عبدالله، کتاب عبیدالله حلبی، کتاب‌های علی بن مهزیار، کتاب‌های حسـین بـن سـعید اهوازی، نوادر ابن‌ابی‌عمیر و جامع حسن بن ولید و کتبـی دیگـر.[2] ایشـان در مـواردی از کلینی حدیث نقل کرده که نشان می‌دهد کتاب شریف کافی[3] را در اختیار داشته است.

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه، ج۴، ص ۳۲۰ـ۳۵۲.

۲. همان، ج۱، ص۳.

۳. همان، ج۳، ص۳۵۳.

۲. شیخ صدوق در موارد زیادی برای اختصار، سند روایات را حذف کرده و فقط راوی آخر را آورده است؛ گرچه برخی از همان اخبار، در دیگر کتب صدوق با سند نقل شده است. گاهی با تعبیر «قال» و گاهی با عبارت «روی» حدیثی را آورده. برخی تعبیر «قال» را در حد خبر معتبر می‌دانند.[1] صدوق برخی اخبار را به صورت مرسل نقل کرده است.

۳. صدوق در پایان کتاب، اسناد خود را به کتب مختلفی که از آنها نقل کرده، تحت عنوان «مشیخه» گزارش کرده است تا روایات را از ارسال خارج سازد و مسند جلوه دهد؛ اما در مواردی نمی‌توان با تکیه بر مشیخه خبری را مسند دانست؛ زیرا قراین کافی برای مسندساختن آن در متن کتاب و مشیخه وجود ندارد؛ درنتیجه تعداد زیادی از خبرهای آن مرسل تلقی می‌شود.

ب) روش شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه

در متن کتاب من لایحضره الفقیه نکته‌های دقیق و قابل توجهی وجود دارد که به برخی آنها اشاره می‌شود:

۱. شیخ صدوق در موارد متعدد از رساله پدرش علی بن بابویه با تعبیر «قال أبی فی رسالته إلی: پدرم در رساله‌اش به من گفته است» نقل کرده[2] که اگر در تمام آن موارد دقت شود و با کتاب فقه الرضا، تطبیق داده شود، این نظر تقویت می‌گردد که فقه الرضا همان رساله علی بن بابویه است و چون فرزند بابویه موسی بوده، یعنی علی بن حسین بن موسی بن بابویه (گاهی علی بن موسی با حذف نام حسین آمده، زیرا برخی اسامی را

---

۱. آقاحسین طباطبایی بروجردی؛ نهایة التقریر؛ ج ۲، ص ۳۵۱: «فرق بین ما إذا عبّر بقوله "قال" و بین ما إذا عبّر بقوله "روی" فیعتبر الأوّل دون الثانی».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، صص ۵۷، ۸۱، ۸۸، ۸۹، ۹۸، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۱، ۲۶۲ـ۲۶۳، ۲۶۹، ۲۷۹، ۳۷۷، ۳۸۰، ۴۰۲، ۴۱۴، ۴۸۴، ۴۹۶، ۵۶۱ و ۵۶۳ و جلدهای بعدی که در این موارد نظر خود را هم بیان می‌نماید.

در نسبت ذکر نمی‌کنند) تصور شده که منظور از علی بن موسی، امام رضا علیه‌السلام است.[۱]

۲. صدوق در مواردی به بیان دیدگاه دیگر علمای شیعه می‌پردازد؛ برای نمونه در حدیثی در معنای تجدید قبر، نظر محمد بن حسن صفار، محمد بن حسن بن ولید،[۲] سعد بن عبدالله و احمد بن ابی عبدالله برقی[۳] را نقل و سپس نظر خود را بیان می‌کند.[۴] گاهی هم در ضمن روایات فقهی، دیدگاه ویژه کلامی خود را بیان می‌کند؛ مانند نظرش درباره سهو النبی یا اسهاء النبی؛[۵] وی در موارد متعدد اظهار نظر فقهی دارد[۶] و به نظر می‌رسد مسائل ارث را از کتاب فضل بن شاذان نقل کرده باشد.[۷]

۳. ایشان به‌تناسب، نظر تاریخی خویش را بیان می‌کند؛ مانند محل دفن حضرت زهرا علیهاالسلام که سه قول را بیان می‌کند و قول دفن حضرت در خانه‌اش را می‌پذیرد.[۸] او گاهی به نقد مسائل تاریخی نیز می‌پردازد؛ مانند این ادعا که برخی ذبیح را اسحاق دانسته‌اند نه اسماعیل. ایشان این نظر را نقد می‌کند و ذبیح را اسماعیل می‌داند.[۹] او حتی روایتی از ابن‌عباس نقل می‌کند که عمر بن خطاب در هنگام دعا برای آمدن باران، عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را واسطه قرار داده است.[۱۰] اهل سنت نیز نقل کرده‌اند عمر برای نماز استسقاء به عباس توسل می‌جست.[۱۱] البته هنگام بیان نظر خود می‌گوید: «مصنف این

---

۱. مثلاً در آخر جلد سوم من لایحضره الفقیه آمده «محمد بن علی بن بابویه» و در آغاز جلد چهارم باب مناهی النبی آمده «قال: ابوجعفر محمد بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، فقیه، نزیل ری، مصنف هذا الکتاب» که در آن، نام علی، پدر صدوق، ذکر نشده است.

۲. همان، ج۳، صص۲۰۵ و ۲۵۳.

۳. همان، ص۳۸۷.

۴. همان، ج۱، ص۱۸۹.

۵. همان، ص۳۵۹.

۶. همان، ج۳، صص۳۹۵ و ۳۹۸

۷. همان، ج۴، صص۲۵۷، ۲۷۶ و ۲۸۶.

۸. همان، ج۲، ص۵۷۲.

۹. همان، ص۲۳۰.

۱۰. همان، ج۱، ص۵۳۸: «اللّهُمَّ إنَّا نَتَوَسَّلُ إلَیکَ بِعَمِّ نَبِیک».

۱۱. شمس‌الدین سرخسی؛ المبسوط؛ ج۲، ص۷۷. علاءالدین کاسانی؛ بدائع الصنائع؛ ج۱، ص۲۸۳: «اللهم إنا نتوسل إلیک بعمّ نبیک العباس. حین أخرجه للاستسقاء».

کتاب می‌گوید» تا مبادا سخنانش با حدیث درآمیزد.

۴. صدوق به‌تناسب شرح حدیثی که دیه اهل کتاب را مانند دیه مسلمان می‌شمرد و نقل اخبار مخالف آن، به نقش زمان و مکان در تفاوت حکم اشاره می‌کند و پس از بررسی می‌گوید: اگر شرایط ذمه را رعایت کنند و جزیه بدهند، دیه خطایی کشتن آنان دیه یک مسلمان است و روایاتی ناظر به این نظر نقل می‌کند.[۱]

۵. شیخ صدوق گاهی به اظهارنظر رجالی و ارزیابی اسناد حدیث می‌پردازد؛ مثلاً سماعة بن مهران را واقفی معرفی می‌کند[۲] یا حدیثی را غریب می‌شمارد که تنها از طریق عبدالعظیم حسنی رسیده است. صدوق او را مرضی می‌شمارد.[۳]

۶. صدوق در موارد متعدد از دیگر آثار خود یاد کرده است، که شماری از آنها در دسترس نیست؛ مانند جامع علل الحج،[۴] کتاب النبوه،[۵] تفسیر قرآن،[۶] تفسیر المنزل فی الحج[۷] و کتاب مقتل الحسین ﷺ که انواع زیارت‌ها را در آن بیان کرده است.[۸]

۷. صدوق نکته‌های لغوی و ادبی جالبی بیان می‌کند؛ مثلاً دربارهٔ معنای «وادی مهزور» در مدینه می‌گوید: این کلمه فارسی است و از «هرزآب» در فارسی گرفته شده؛ یعنی منطقه‌ای که آب اضافی و زائد به آنجا می‌رود[۹] یا به بیان معنای عرف و مانند آن می‌پردازد[۱۰] یا

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، صص۱۲۲ و ۱۲۳: «هَذِهِ الْأَخْبَارُ اخْتَلَفَتْ لِاخْتِلَافِ الْأَحْوَالِ وَ لَيْسَتْ هِيَ عَلَى اخْتِلَافِهَا فِي حَالٍ وَاحِدَةٍ... وَ أَقَرُّوا بِالْجِزْيَةِ وَ أَدَّوْهَا فَعَلَى مَنْ قَتَلَ وَاحِداً مِنْهُمْ خَطَأً دِيَةُ الْمُسْلِمِ وَ تَصْدِيقُ ذَلِكَ».

۲. همان، ج۲، صص۱۲۱، ۱۳۸ و ۱۶۱.

۳. همان، ص۱۲۸.

۴. همان، ص۱۹۰.

۵. همان، ص۲۳۱.

۶. همان، ص۳۲۸.

۷. همان، ص۴۸۶.

۸. همان، ص۵۹۸.

۹. همان، ج۳، ص۹۹.

۱۰. همان، ص۳۸۸.

درباره معنای «ناصبی» و حکم ناصبی و لعن‌کننده امیرالمؤمنین علیه‌السلام نظر می‌دهد.[۱]

۸. شیخ صدوق در پایان کتاب من لایحضره الفقیه بابی دارد با عنوان «نوادر» که در آن اخبار مفصلی را نقل کرده که دارای موعظه و حِکَم اخلاقی سودمند است و جنبه فقهی به معنای مصطلح آن ندارد. در این باب ابتدا توصیه‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام را آورده و بعد کلمات قصار حکمت‌آمیزی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است؛ آن‌گاه پاسخ‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مرد شامی و وصیت حضرت به محمد بن حنفیه را که همانند نامه ۳۱ نهج البلاغه به امام حسن علیه‌السلام است، با سندی دیگر آورده است.[۲] سپس مواعظی از امام صادق علیه‌السلام و دیگر معصومان را همراه با اخباری دیگر نقل کرده است.

۹. همان‌گونه که در معرفی کافی ذکر شد، شیخ صدوق هم در مواردی به سیره افرادی مانند ابوذر از صحابه استناد کرده است؛ مانند شرایط امام جماعت[۳] و سخنان ابوذر پس از مرگ پسرش ذر؛[۴] روش عمر را هم درباره توسل بیان کرده است که شاید ناظر به جمعی بوده که توسل را از عقاید شیعه می‌دانستند و به آن انتقاد می‌کردند.

۱۰. با توجه به اینکه صدوق برای گردآوری حدیث به مناطق مختلف جهان اسلام رفته است، شماری از استادان و مشایخ وی از اهل سنت بوده‌اند. به نظر می‌رسد در کتاب من لایحضره الفقیه در مواردی از احادیث عامه هم بهره برده است. می‌توان گفت برخی روایات نبوی که به صورت مرسل ذکر شده، به‌ویژه کلمات قصار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در باب نوادر، از منابع معتبر عامه گرفته شده باشد؛ درحالی‌که کلینی فقط احادیث شیعه را نقل کرده است.

---

۱. همان، ص۴۰۸.

۲. این احتمال بعید نیست که این نامه را حضرت برای فرزندان خود نگاشته باشد و نسخه‌ای از آنچه برای امام حسن علیه‌السلام نوشته و آنچه برای محمد بن حنفیه نگاشته، در اختیار باشد.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۷۸. همو، علل الشرائع؛ ص۳۲۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۳۰. علامه حلی؛ تذکرة الفقهاء؛ ج۴، ص۲۹۹: «قَالَ ابوذَرٍّ: إِنَّ إِمَامَکَ شَفِیعُکَ إِلَی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَا تَجْعَلْ شَفِیعَکَ سَفِیهاً وَ لَا فَاسِقاً».

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۱۸۵، ح۵۵۸.

نسخه‌ها و شرح ها و ترجمه‌ها

کتاب من لایحضره الفقیه دارای نسخه‌های خطی فراوانی است[۱] و چاپ‌های متعددی دارد که شماری از آنها همراه با دیگر کتب اربعه منتشر شده است که در معرفی کافی به آنها اشاره شد. چاپ‌های قدیمی سنگی نسخه‌های خطی آن در مقدمه چاپ‌های جدید آمده است؛ اما اکنون دو چاپ مورد مراجعه وجود دارد:

۱. من لایحضره الفقیه با تحقیق حسن موسوی خرسان که اول در نجف چاپ شده است.

۲. با تحقیق علی‌اکبر غفاری که مدار بحث و منبع ماست.

کتاب من لایحضره الفقیه دارای شرح‌ها و ترجمه‌هایی است که آنها را معرفی می‌کنیم:

۱. روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه تألیف محمدتقی مجلسی، پدر علامه مجلسی. این شرح در چهارده جلد توسط انتشارات کوشانپور منتشرشده که از بهترین شرح‌ها و مهم‌ترین آنهاست.

۲. لوامع صاحبقرانی شرح فارسی از محمدتقی مجلسی که بخش‌هایی از آن تا کتاب حج در هشت جلد منتشر گردیده است.

۳. ترجمه کامل من لایحضره الفقیه توسط آقایان علی‌اکبر غفاری، محمدجواد غفاری و صدر بلاغی در شش جلد که اولین بار توسط انتشارات صدوق در سال ۱۳۶۷ شمسی منتشر شده است.

۴. گزیدهٔ من لایحضره الفقیه، با تحقیق و ترجمهٔ محمدباقر بهبودی در دو جلد منتشرشده است.

---

۱. سیداحمد حسینی؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله مرعشی؛ ج ۱، ص ۲۹۹، در این کتاب ۵۳ نسخه کامل و ناقص معرفی شده است. نسخه ش ۱۲۲ از شیخ عبدالله شوشتری است.

۳. تهذیب الأحکام

کتاب تهذیب الأحکام سومین اثر از کتب اربعه است. این کتاب را محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ق) برای برطرف‌ساختن اختلاف اخبار نگاشته است و به همین دلیل تهذیب الأحکام نام دارد.[۱] این کتاب منبع مهمی برای استنباط احکام است و از اهمیت زیادی برخوردار است. این کتاب فقط به مسائل فرعی پرداخته و در اصل شرحی است بر کتاب استاد شیخ طوسی، یعنی شیخ مفید، به نام المقنعه. در جلدهای اولیه آن، عبارت مقنعه را با تعبیر «قال الشیخ» نقل و بعد احادیث مناسب با آن را گزارش می‌کند؛ اما پس از کتاب حج، کتاب جهاد آمده که در مقنعه نیست و چون کتاب‌های دیگر فقهی مقنعه کوتاه است؛ نقل قول‌های آن اندک است. البته در جلد سوم از کتاب وصایا و مواریث به بعد و جلد دوم کتاب حدود و دیات خبری از عبارات مقنعه نیست؛ شاید بدان جهت که بیشتر از اخبار بهره برده تا از متن مقنعه.

شیخ طوسی در مقدمه کتاب إستبصار خود درباره تهذیب الأحکام می‌نویسد: اما بعد، چون دیدم گروهی از اصحاب امامیه ما هنگامی که در کتاب بزرگ ما موسوم به تهذیب الأحکام نگریستند، دیدند در آن آنچه از اخبار حلال و حرام جمع کرده‌ایم و دیدند مشتمل است بر آنچه در بیشتر ابواب فقهی است و کمتر مطلبی از ابواب کتب فقهی در آن فروگذار شده است از آنچه در احادیث اصحاب ما و کتب آنان و اصول و مصنفاتشان آمده، جز اندک ناچیز و موارد کمیاب کم و شایسته است که کتابی موجود باشد که مبتدی برای تفقه به آن مراجعه کند و توانمند به آن یادآور شود و متوسط در آن غور کند و هر یک از این سه طایفه به مقصد خود می‌رسند و به مطلب خود دست می‌یابند؛ پس آن را مستقل قرار دادم.[۲] بنابراین إستبصار بخشی از تهذیب الأحکام است.

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۲.

۲. همو، الإستبصار؛ ج ۱، ص ۲: «أما بعد، فإنی رأیت جماعة من أصحابنا لمّا نظروا فی کتابنا الکبیر الموسوم بتهذیب ←

دیدگاه‌ها درباره شیخ طوسی و تهذیب الأحکام

شیخ‌الطائفه محمد بن حسن بن علی طوسی در سال ۳۸۵ قمری در شهر طوس به دنیا آمد. پس از مدتی کسب دانش در سال ۴۰۸ به بغداد رفت و از محضر شیخ مفید بهره برد. در بغداد تهذیب الأحکام را در ۲۵ سالگی نگاشت.[۱] در کتاب‌های دیگرش به تهذیب ارجاع می‌دهد و با عنوان «کتاب کبیر ما» از آن یاد می‌کند.[۲] نجاشی تهذیب الأحکام را کتابی بزرگ توصیف می‌کند.[۳] پس از حمله به منطقه کرخ بغداد و به‌آتش‌کشیدن منزل شیخ طوسی و کتابخانه وی در سال ۴۴۸، شیخ طوسی به نجف رفت و حوزه نجف را بنیان نهاد و در سال ۴۶۰ قمری در نجف درگذشت و در منزلش دفن گردید.[۴] شرح حال‌های مفصلی برای او نوشته‌اند. آقابزرگ تهرانی در مقدمه تبیان و اردوبادی در مقدمه إستبصار که در چاپ نجف آمده؛ شرح حال او را ذکر کرده‌اند؛ در مقدمه تحقیق غفاری نیز شرح حالی از شیخ ارائه شده است.

در منابع اهل سنت از شیخ به نیکی و عظمت یادشده است. ذهبی (م ۷۴۸ق) گوید: ابوجعفر طوسی شیخ شیعه و صاحب تصنیف‌هاست. محمد بن حسن بن علی طوسی وارد بغداد شد و برابر مذهب شافعی فقه آموخت؛ سپس کلام و اصول را از شیخ مفید رئیس امامیه دریافت کرد و ملازم وی بود و رشد کرد، به تفسیر پرداخت و احادیث و نوادری در

→

الأحکام و رأوا ما جمعنا (فیه) من الأخبار المتعلقة بالحلال و الحرام و وجدوها مشتملة علی أکثر ما یتعلق بالفقه، من ابواب الأحکام و أنه لم یشذّ عنه فی جمیع أبوابه و کتبه، مما ورد فی أحادیث أصحابنا و کتبهم و أصولهم و مصنّفاتهم، إلّا نادر قلیل و شاذّ یسیر و إنه یصلح أن یکون کتابا مذخورا، یلجأ إلیه المبتدی فی تفقهه و المنتهی فی تذکّره و المتوسط فی تبحّره؛ فان کلّا منهم ینال مطلبه و یبلغ بغیته... مفرداً علی طریق الإختصار».

۱. همو، تهذیب الأحکام؛ مقدمه؛ ج ۱، ص ۴۶.

۲. همو، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ ج ۱، صص ۱۳۳ و ۱۳۷ و ج ۴، ص ۹۱.

۳. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص ۴۰۳.

۴. شیخ محسن آقابزرگ تهرانی؛ الذریعة إلی تصانیف الشیعة؛ ج ۱۳، ص ۱۵۶.

دو جلد نگاشت که همه‌اش را از استادش مفید گرفته بود.[۱] ذهبی می‌افزاید: نام وی را ابن‌نجار در تاریخ خود[۲] آورده که دارای تصانیف زیادی است که از جمله آنها تهذیب الأحکام است که جداً بزرگ است.[۳] ذهبی بر این باور است که وی از مذهب شافعی به مذهب شیعه با ملازمت شیخ مفید تغییر موضع داده، که درست نیست. ذهبی این مطلب را با صراحت در تاریخ الإسلام آورده است؛[۴] به همین جهت هم سبکی (۷۲۷ــ۷۷۱ق) نام وی را در طبقات الشافعیه آورده است و تصریح می‌کند او فقیه شیعه و مصنف آنان است و انتسابی به شافعیه داشته است.[۵]

در باره تهذیب الأحکام اظهارنظرهای قابل توجهی وجود دارد که زیباترین آن از سید بحرالعلوم است. وی در هنگام معرفی آثار شیخ طوسی، به‌ویژه تهذیب الأحکام و إستبصار، درباره تهذیب الأحکام می‌گوید: کتاب تهذیب الأحکام، فقیه و مجتهد را در روایات احکام از دیگر آثار غالباً بی‌نیاز می‌کند؛ اما در این موضوع با وجود دیگر آثار، از این کتاب بی‌نیاز نخواهند بود. افزون بر اینکه کتاب تهذیب الأحکام و إستبصار شیخ مشتمل است بر مسائل فقهی و استدلالی و یادآوری می‌کند اصول، رجال و جمع بین اخبار را که با نقل و اعتبار موافق است.[۶]

علامه مجلسی در اول ملاذالأخیار می‌نویسد: تهذیب الأحکام جامع‌ترین کتاب حدیثی در گردآوری مدارک احکام و گسترده‌ترین آنان برای ادله حلال و حرام است.[۷] خواجویی درباره کافی و تهذیب الأحکام می‌نویسد: با داشتن یکی از این دو کتاب از

---

۱. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ سیر أعلام النبلاء؛ ج۱۸، ص۳۳۴.

۲. ظاهراً منظور ذیل تاریخ بغداد است که در نسخه موجود چاپی چنین مطلبی نیست.

۳. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ سیر أعلام النبلاء؛ ج۱۸، ص۳۳۵.

۴. همو، تاریخ الإسلام؛ ج ۳۰، ص ۴۹۰.

۵. ابونصر عبدالوهاب بن علی سبکی؛ طبقات الشافعیة الکبری؛ ج۴، ص۱۲۶، ش۳۱۵.

۶. سیدمهدی بحرالعلوم؛ فوائد الرجالیه؛ ج۳، ص ۲۳۰.

۷. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۱، ص۴: «و کان أجمع الکتب الحدیثیة لمدارک الاحکام و أشملها لأدلة الحلال و الحرام».

دیگری بی‌نیاز نیستیم؛ زیرا کافی در فنون حدیث جامع‌تر و تهذیب الأحکام در احادیث ویژه احکام شرعی جامع‌تر است.[۱] فیض کاشانی در آغاز کتاب وافی به معرفی تهذیب الأحکام می‌پردازد؛ البته معرفی وی همراه با نقد و توجه به برخی کمبودهای تهذیب الأحکام نیز هست. وی می‌نویسد:

> اما کتاب تهذیب‌الأحکام، گرچه جامع احکام و نزدیک به درج تمام آن است، جز اینکه مانند کتاب من لایحضره الفقیه خالی از اصول (دین) است و دربرگیرنده تأویلات دور و جمع غیراستوار بین اخبار است و تفریق کرده مواردی که قابل جمع است و جمع کرده اخباری را که قابل جدایی است. بسیاری از اخبار را در جای خود قرار نداده و بسیاری را در جای مناسب خود رها کرده و نیاورده است. دارای تکرار ممل و ابواب طولانی است. که عنوان‌ها بیانگر مطالبش نیست.[۲]

اردوبادی که ابواب و احادیث تهذیب الأحکام را از نسخه دو جلدی قدیمی شمرده، می‌گوید: دارای ۳۷۳ باب و ۱۳۵۹۰ حدیث است.[۳]

ساختار تهذیب الأحکام

همان‌گونه که ذکر شده، تهذیب الأحکام شرحی است بر کتاب فقهی المقنعهٔ شیخ مفید که در نوع خود مفصل و در آن مقطع کتاب مفید و بی‌نظیری بوده است. تهذیب الأحکام با کتاب طهارت آغاز می‌شود و در آن کتاب جهاد آمده است. بر خلاف من لایحضره الفقیه و مقنعه مفید که دارای کتاب جهاد نیستند با کتاب دیات پایان می‌یابد و در انتها، کتاب

---

۱. شیخ بهائی؛ مشرق الشمسین؛ ص ۲۰، حاشیه خواجویی.

۲. محمد محسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۱، ص۵: «و أما التهذیب فهو و إن کان جامعا للأحکام موردا لها قریبا من التمام، إلا أنه کالفقیه فی الخلو من الأصول، مع اشتماله علی تأویلات بعیدة و توفیقات غیر سدیدة و تفریق لما ینبغی أن یجمع و جمع لما ینبغی أن یفرق و وضع لکثیر من الأخبار فی غیر موضعها و إهمال لکثیر منها فی موضعها و تکررات مملة و تطویلات للأبواب، مع عنوانات قاصرة مخلّة».

۳. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ مقدمه؛ ج ۱، ص ۲۲.

مشیخه قرار دارد. نکاتی دربارهٔ ساختار این کتاب بیان می‌کنیم:

۱. تهذیب الأحکام شرحی بر مقنعه است و شیخ طوسی در مقدمه کتاب تهذیب الأحکام به این مطلب اشاره کرده است. وی بیان می‌کند چون این کتاب، آنچه از احکام شریعت مورد نیاز است، دارد و از حشو و زواید به دور است، به شرح آن می‌پردازم ولی بخش اصول دین آن را شرح نمی‌دهم[۱] و از کتاب طهارت آغاز می‌کنم. در پایان مقدمه هم تصریح کرده که افزون بر شرح مقنعه مطلبی نمی‌آورم؛ بلکه در نظر دارم کتاب مستقلی که مشتمل بر تمام احادیث شیعه باشد تدوین کنم؛ اما شیخ به شرح تنهای این کتاب بسنده نکرده و به تبویب جدیدی در کتب و ابواب و مسائل فقهی پرداخته است. او مسائل مورد نیاز را ارائه کرده است؛ مانند بیان کتاب جهاد که در کتاب مقنعهٔ مفید نیست یا برخی ابواب دیگر.

۲. شیخ طوسی در مقدمه تهذیب الأحکام شیوه ارائه مطالب را بر اساس مقنعه مسئله به مسئله و این‌گونه ذکر کرده است: در استدلال بر آن اول، ظاهر قرآن یا صریح و مفهوم آیات استناد می‌کند؛ سپس سنت قطعی که خبر متواتر باشد یا اخبار همراه با قرینه بر آن دلالت کند؛ بعد اجماع مسلمانان اگر باشد یا اجماع فرقه محقه و در پایان نیز روایات مشهور شیعه ذکر می‌گردد و به اخبار متضاد پرداخته می‌شود.

۳. خود شیخ در اول مشیخه تهذیب الأحکام روش خود را بیان کرده است که قرار گذاشتیم مسائل را یکی یکی بر اساس مقنعه ارائه و ادله آن را ذکر کنیم. در هر مسئله‌ای اخبار مخالفان را نقل کرده سپس به نقل اخبار اصحاب خود بپردازیم و مسائل اختلافی و اتفاقی را مشخص کنیم. ما بر این نکته در بیشتر کتاب طهارت وفادار بودیم؛ اما دیدیم این روش باعث گستردگی کتاب می‌شود و از غرض باز می‌مانیم و ممکن است کتاب

---

۱. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۲۷ـ۳۵. در اول مقنعه اعتقادات بیان شده است؛ مانند اعتقاد به معبود و توحید و صفات وی و نفی تشبیه، اعتقاد به پیامبران، اعتقاد به امامت و معرفت ائمه، ولایت اولیاءالله و دشمنی با دشمنان وی، اعتقاد به معاد و جزاء و بهشت جهنم، معرفت و عمل به شرایع اسلام و باب فرض نماز.

ناقص بماند. از این روش عدول کردیم و فقط به نقل روایات مختلف و متفق از اصحاب بسنده کردیم و اطناب در این مورد را بهتر از موارد دیگر دانستیم.[۱] برای نمونه در باب وضو حدیثی از پیامبر ﷺ از منابع عامه نقل می‌کند که فرمود: «لا صلاةَ لِجارِ المسجدِ إلاّ فِی المسجدِ:[۲] نمازی نیست برای همسایه مسجد جز در مسجد».

۴. هدف دیگر خود را جمع بین اخبار مختلف و متضاد می‌داند که در گذشته بر عامه ایراد می‌شده و در آن زمان روایات شیعه نیز دچار این تشتت و اختلاف شده است. شیخ طوسی در مقدمه از قول شیخ مفید نقل می‌کند که شخصی به جهت همین اخبار مختلف و متضاد که توان فهم آن را نداشته، دست از مذهب شیعه برداشته است.[۳]

شهید ثانی در هنگام بیان اقسام حدیث، قسم پانزدهم آن را «مختلف» معرفی می‌کند که در میان عامه کتاب‌هایی برای توجیه و تأویل اخبار مختلف نگاشته شده است؛ مانند تأویل مختلف الحدیث ابن‌قتیبه و کتاب مخصوص در شیعه را إستبصار می‌داند[۴] که در این موضوع است. این کتاب برگرفته از تهذیب الأحکام است.

۵. شیخ مطالبی را که درباره موضوعی ذکر می‌کند، در پایان، بابی در زیادات آن باب دارد که در مواردی ابواب تهذیب الأحکام بیش از ابواب مقنعه است؛ مانند ابواب زیادات در ابواب کتاب طهارت که مفید سیزده باب ذکر کرده و شیخ طوسی آن را به ۲۳ باب رسانده است؛ همچنین در کتاب صلات گاهی در پایان بابی، بابی در زیادات دارد که در آن اخبار متفاوت را نقل می‌کند. البته این تعبیر از مقنعه گرفته شده که در پایان برخی ابواب دارد: «باب الزیادات فی ذلک».

تفاوتی که تهذیب الأحکام و إستبصار با دیگر کتب اربعه دارند این است که تلاش شیخ

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص ۴ و به کوشش علی‌اکبر غفاری؛ ج ۱۰، ص ۳۸۲.
۲. همان، ج ۱، ص ۹۲، ح ۹۳ و ۹۹.
۳. همان، ص ۲.
۴. شهید ثانی؛ الرعایه؛ ص ۸۷ـ۸۹.

این نبوده که فقط روایات معتبر را نقل کند؛ بلکه روایات ضعیف و نادر را هم نقل کرده است. این نکته‌ای است که خود شیخ در مقدمه تهذیب الأحکام گفته است که در توجیه و رد یک روایت، «وجه فساد آن را بیان می‌کنم از باب ضعف سند آن یا عمل عصابه (شیعه) بر خلاف مضمون آن[۱]» و این‌گونه اخبار در مورد خبرهای اختلافی است که در إستبصار هم آمده و شیخ به توجیه و تأویل آنها پرداخته است.

۶. کلینی اسناد روایات را در بیشتر موارد آورده است. شیخ صدوق سندها را حذف کرده و راوی آخر را آورده است؛ اما شیخ طوسی بخش عمده سند را ذکر کرده، سپس سند خود را به طور کامل در پایان کتاب نقل کرده است؛ مثلاً روایتی را در متن از محمد بن یعقوب کلینی نقل کرده و در پایان کتاب در مشیخه، سند خود را تا کلینی گزارش کرده که از مفید و او از ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه از کلینی نقل کرده است. شیخ این سند را در متن تهذیب الأحکام در کتاب طهارت هم آورده[۲] که سندش صحیح می‌شود. او دو سند دیگر هم از کلینی دارد یا روایتی را از حسین بن سعید اهوازی نقل کرده، سپس در پایان، سند خود را به حسین آورده است که آن را صحیح دانسته‌اند. البته در متن کتاب نیز این سند ذکر شده است. روایات تکراری مشابه با تعبیر «و بهذا الأسناد عن الحسین بن سعید» نقل گردیده است؛[۳] در نتیجه روایات تهذیب الأحکام و إستبصار مسند می‌گردد.

نسخه‌ها، شرح‌ها و ترجمه‌های تهذیب الأحکام

تهذیب الأحکام دارای نسخه‌های خطی فراوانی[۴] است که در کتابخانه‌های معتبر وجود دارد[۵] و همراه با دیگر کتب اربعه در ایران و بیروت هم چاپ شده است؛ اما دو

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۳.

۲. همان، ص ۱۷، ح ۴۱.

۳. همان، ص ۷، ح ۸ـ۱۱.

۴. همو، الإستبصار؛ مقدمه، ج ۱، ص ۲۲.

۵. نسخه شماره ۲۵۶ کتابخانه آیت‌الله مرعشی از روی نسخه دست‌خط شیخ طوسی استنساخ شده است (سیداحمد ←

نسخه چاپی مورد مراجعه وجود دارد:

۱. تهذیب الأحکام با تحقیق سیدحسن موسوی خرسان که در بیشتر نرم‌افزارها از آن استفاده شده است. این نسخه ملاک کتاب معجم کتب اربعه است و ما به آن آدرس می‌دهیم.

۲. تهذیب الأحکام با تحقیق و تعلیق علی‌اکبر غفاری که اولین بار در سال ۱۳۷۶ توسط نشر صدوق منتشر شده است. این چاپ مانند چاپ نجف ده جلد است و در حاشیه، شماره صفحات چاپ نجف را درج کرده تا قابل مراجعه باشد و بتوان از معجم‌های آن نیز استفاده کرد همان‌گونه که روش مرحوم غفاری در کافی و من لایحضره الفقیه است، ایشان حاشیه‌های مفیدی بر روایات دارد که از بزرگان نقل شده و بسیار سودمند است. غفاری در آغاز هر حدیث وضعیت آن را از جهت سند مشخص کرده است که حدیث ثقه، ضعیف یا به گونه‌ای دیگر است. ایشان برای احادیث هر کتابی شماره مسلسل قرار داده است؛ مثلاً کتاب طهارت ۱۵۱۴حدیث و کتاب جهاد ۱۷۰حدیث دارد. مجموع احادیث تهذیب الأحکام طبق شماره‌گذاری ایشان حدود ۱۳۷۸۷حدیث است.

شرح‌های در دسترس تهذیب الأحکام کم است. اردوبادی برای تهذیب الأحکام شانزده شرح و بیست حاشیه و تعلیقه معرفی کرده است.[1] شرح کاملی که وجود دارد، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، نگارش محمدباقر مجلسی است که در سال ۱۴۰۶ قمری منتشر شده است. ترجمه‌ها هم وضعیت بهتری ندارند. چون در آن کتاب مسائل فقهی آمده، کمتر به ترجمه آن دست زده‌اند. تنها می‌توان از گزیدهٔ تهذیب الأحکام محمدباقر بهبودی در پنج جلد یاد کرد.

→

حسینی؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی؛ ج ۱، ص۱۴۵). در مجله میراث شهاب ش۶۵ ـ۶۶، ص۱۸۶ـ۲۶۱ (سال هفدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰ش)، ۷۹ نسخه کامل و ناقص خطی تهذیب الأحکام معرفی شده است.

۱. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ مقدمه، ج ۱، ص۲۳ـ۲۶.

۴. الإستبصار فیما اختلف فیه الأخبار

إستبصار یکی دیگر از کتب اربعه است که شیخ طوسی آن را نوشته است. این کتاب مدار مراجعه علما و دانشمندان تشیع برای فهم اخبار بوده و هست. واقعیت این است که إستبصار بخش اخبار تحلیلی تهذیب الأحکام است. شیخ مواردی را که در تهذیب الأحکام به شرح و توضیح اخبار متعارض پرداخته، در إستبصار آورده و فقط در موارد اندکی، عبارات را ویرایش کرده است. شیخ طوسی در مقدمه إستبصار بعد از اینکه از نیاز مبتدی، متبحر و متوسط به کتاب تهذیب الأحکام سخن می‌گوید، می‌نویسد:

> درخواست جمعی این بود که آنچه مربوط به احادیث مختلف و متفاوت است، به صورت مستقل و مختصر ارائه گردد تا متوسط در فقه به خاطر آشنایی‌اش و متبحر برای یادآوری‌اش به آن مراجعه کند؛ چون این دو از موارد موافق و هماهنگ آگاه هستند و چه بسا کمبود وقت به آنان فرصت ندهد که به جستجو در کتب و آثار بپردازند و بر موارد اختلافی مطلع شوند؛ بنابراین استفاده از این اثر بیشتر برای این دو گروه است تا افراد مبتدی؛ گرچه او هم بی‌بهره نیست و دیدند که آنچه بر این محور است، شایسته است به آن توجه کامل شود و پرداختن به آن زیاد باشد؛ زیرا دارای نفع فراوان است. لازم به یادآوری است، این‌گونه نگارش تاکنون برای هیچ یک از شیوخ اصحاب مصنف ما، در اخبار و فقه حلال و حرام سابقه ندارد (و این روش برای اولین بار انجام گرفته است). از من درخواست کردند که آن بخش را جدا کنم و عنایت به جمع و تلخیص آن نمایم و من هم در آغاز هر بابی، فتوای معتمد اصحاب و احادیث مورد اعتماد را نقل می‌کنم؛ سپس به موارد خلاف اشاره کرده، وجه جمع آن را بیان می‌کنم؛ به گونه‌ای که چیزی از آن نیندازم؛ مانند آنچه در کتاب بزرگم (تهذیب الأحکام) انجام دادم.[۱]

---

۱. همان، ص۲.

فیض کاشانی درباره إستبصار می‌نویسد: إستبصار بخشی از تهذیب الأحکام است که جداگانه آورده و اکتفا کرده بر اخبار مختلف و جمع بین اخبار قریب و غریب.[۱]

نسخه‌ها و شرح‌های إستبصار

إستبصار هم دارای نسخه‌های خطی[۲] و چاپی مختلف و شرح‌های گوناگون است:

۱. إستبصار با تحقیق سیدحسن موسوی خرسان که محور اصلی و مورد مراجعه همه است. کتاب معجم الفاظ و نرم‌افزارها هم بر اساس این چاپ است. مقدمه اردوبادی در معرفی شیخ طوسی در این چاپ آمده است.

۲. إستبصار با تحقیق مرحوم علی‌اکبر غفاری که توسط انتشارات دارالحدیث در سال ۱۳۸۰ شمسی اولین بار در چهار جلد منتشر گردیده و شماره صفحات چاپ قبلی در حواشی آن آمده و سند هر خبر ارزیابی شده است. شماره احادیث آن مسلسل نیست؛ بلکه برابر با شماره‌گذاری هر کتاب حدیثی، به حدود عدد ۵۹۵۱ خبر می‌رسد. این اثر دارای شرح‌های متعددی است. در مقدمه إستبصار هجده شرح و تعلیقه و حاشیه برای آن معرفی شده است که به برکت نظام جمهوری اسلامی، شماری از این شرح‌ها چاپ و در دسترس هستند.

۱. إستقصاء الإعتبار فی شرح الإستبصار، نگاشته محمد بن حسن بن شهید ثانی[۳] (۱۰۳۰ق) فرزند صاحب‌معالم.

۲. مناهج الأخیار فی شرح الإستبصار، تألیف احمد علوی عاملی (ح ۱۰۵۷ق).[۴]

---

۱. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۱، ص ۶: «و أما الإستبصار فهو بضعة من التهذیب أفردها منه مقتصرا علی الأخبار المختلفة و الجمع بینها بالقریب و الغریب».

۲. ر.ک: سیداحمد حسینی؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله مرعشی؛ ج ۱، ص ۱۰۱؛ ۲۷ نسخه خطی کامل و ناقص معرفی شده است.

۳. محمد بن حسن عاملی؛ إستقصاء الاعتبار فی شرح الإستبصار.

۴. احمد بن زین العابدین علوی عاملی؛ مناهج الأخیار فی شرح الإستبصار.

۳. کشف الأسرار فی شرح الإستبصار، تألیف نعمت‌الله بن عبدالله جزائری (۱۱۱۲ق) که با تحقیق طیب موسوی جزائری منتشر شده است.[۱]

جمع‌بندی

در این فصل به تاریخچه نگارش حدیث در میان شیعیان از زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سیر آن تا تدوین کتب اربعه پرداخته و این موضوعات بیان شد:

۱. به‌اجمال معنای حدیث و سیر تدوین آن آمده و به آثار مکتوبی که از امیر مؤمنان علیه‌السلام و دیگر امامان شیعه و یاران آنان به جای مانده اشاره گردید. بر خلاف دیدگاه اهل سنت، در میان شیعیان هیچ‌گاه ممنوعیتی در نگارش حدیث نبوده است؛ بلکه امیر مؤمنان علیه‌السلام یاران خود را به تدوین حدیث تشویق می‌کرد. انواع راه‌های دریافت حدیث، مانند سماع و اجازه در این فصل بیان شده است.

۲. منابع کتب اربعه به‌اجمال معرفی شده که شامل دو قسم است: اصول و کتاب. اصول که جمع اصل است، به کتابی گفته می‌شود که از سخنان معصوم برای اولین بار گردآوری شده است و کتاب آثاری است که از اصول و کتب دیگران و با عناوینی خاص تدوین شده است. اصول اولیه شیعه اصول چهارصدگانه است که توسط شاگردان معصومان به‌ویژه امام صادق علیه‌السلام و بعد از آن تدوین شده است.

۳. بخشی از اصول شیعه در گذشته توسط جمعی از فقها در آثاری که به آنها جوامع اولیه می‌گفتند، گردآوری شده است. حدود بیست جامع از جوامع شیعه در آثار گذشتگان معرفی شده است. اولین کتاب با نام جامع توسط عبیدالله حلبی در زمان امام صادق علیه‌السلام و بعد توسط احمد بزنطی در زمان امام رضا علیه‌السلام نگاشته شده است. ابن‌ادریس بخشی از اخبار جامع بزنطی را نقل کرده است.[۲] احادیث بیشتر این اصول، کتب و جوامع

---

۱. نعمت‌الله جزائری؛ کشف الأسرار فی شرح الإستبصار.

۲. ابن‌ادریس؛ السرائر؛ ج۳، ص۵۷۲.

در کتب اربعه گردآوری شده‌اند که صدوق در مقدمه من لایحضره الفقیه تعدادی از آنها را یاد می‌کند. اکنون فقط شانزده اصل از آن اصول جداگانه موجود است؛ درحالی‌که شیخ طوسی در کتاب فهرست خود که آن را به معرفی اصول و کتب شیعه اختصاص داده، حدود ۶۳ اصل را معرفی کرده است که اکنون خبری از آنها نیست؛ گرچه اخبار آنها در آثار شیعه نقل شده است.

۴. برای اعتماد به یک روایت یا باید وثوق سندی به آن پیدا کرد یا وثوق صدوری. پس از تقسیم حدیث به چهار قسم در قرن هفتم، شیوه وثوق بیشتر به وثوق سندی محدود شد؛ ولی قبل از آن علمای شیعه به جهت قراینی که در دست داشتند و اصول مختلفی که در اختیار آنان بود، به روایاتی که در کتب اربعه نقل شده، وثوق داشتند. این نکته‌ای است که شیخ بهائی درباره علت اعتماد به روایات کتب اربعه ذکر کرده و راه‌های اعتماد به احادیث این کتب را بیان نموده است. شیخ انصاری در کتاب مکاسب به مناسبت نقل روایتی از خصال شیخ صدوق، بیان می‌کند که گرچه سند آن دارای مشکلاتی است، اما روش قمی‌ها این بوده که به هر روایتی اعتماد نمی‌کردند و روایاتی را نقل می‌کردند که قراینی بر صحت صدور آن داشتند.[۱]

۵. پس از معرفی جوامع اولیه، به معرفی هر یک از کتب‌اربعه، ساختار و نویسندگان آنها پرداخته شده است. دیدگاه علما درباره شخصیت نویسندگان این آثار فاخر به‌اختصار آمده است؛ آن‌گاه چاپ‌های رایج هر یک از این چهار اثر گران‌قدر معرفی شده است؛ همچنین نام ترجمه‌های موجود آنها و شرح‌هایی که چاپ و در دسترس هستند، ذکر گردیده است.

---

۱. شیخ مرتضی انصاری؛ المکاسب، ج ۲، ص ۲۴۵: «أنّ اعتماد القمّیین علیها... بعد احتفافها بما یوجب الإعتماد علیها، جابر لضعفها فی الجملة».

بخش دوم

زندگانی معصومان علیهم‌السلام

فصل اول

پیامبر، فاطمه و امام علی علیهم‌السلام

مقدمه

آشنایی با سیره معصومان علیهم‌السلام بدون آگاهی از زمان آنان میسر نیست. درک و فهم شماری از احادیث بستگی به شناخت زمان بیان و صدور آنها دارد. این امر زمانی ممکن است که ما آگاهی اجمالی از دوران زندگانی امامان، خلفای زمان آنان و وضعیت سیاسی دوران زندگانی معصومان داشته باشیم تا زمان رخداد واقعه‌ای را که در آن، سیره معصوم رخ داده، بدانیم. از سوی دیگر باید توجه داشت که در کتب اربعه به‌اختصار از تاریخ معصومان و حاکمان زمان آنان سخن به میان آمده است.

کلینی در کتاب الحجه کافی دو نوع باب درباره ائمه دارد: یک قسم دلایل و روایاتی که با آنها امامت امامان را ثابت می‌کند، با عنوان اشاره و نص بر امامت هر یک از ائمه که آنها را در بابی مستقل آورده است؛ مثلاً «بَابُ الْإِشَارَةِ وَ النَّصِّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام»[1] باب اشاره و نص بر امامت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام». باب‌های دیگر با عنوان مولد هر یک از امامان است. در این باب‌ها، تاریخ تولد، زمان درگذشت و نام مادر هر یک از معصومان را

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۹۲.

بیان کرده است. عنوان کلی آن «ابواب تاریخ» است. باب اول با عنوان «بَابُ مَوْلِدِ النَّبِیِّ ﷺ وَ وَفَاتِهِ:[۱] باب تولد پیامبر و وفاتش» آمده است. درباره هر یک از ائمه[۲] و فاطمه زهراء[۳] نیز عناوین مشابهی وجود دارد. نگارش شرح حال معصومان با توجه به این ابواب خواهد بود.

شیخ طوسی در تهذیب‌الأحکام شرح زندگانی و نسب معصومان را مانند استادش شیخ مفید در المقنعه آورده است. شیخ مفید بعد از کتاب حج، عنوان «کتاب الأنساب و الزیارات» دارد. در آغاز این کتاب به شرح نسب پیامبر ﷺ و روایاتی در فضیلت زیارت ایشان پرداخته؛ آن‌گاه اصل زیارت‌نامه‌های حضرت را آورده است. در پایان هم سخنی از زیارت وداع دارد. این شیوه را برای امامان درگذشته نیز اعمال کرده است.[۴]

شیخ طوسی این موارد را در تهذیب الأحکام با عنوان «کتاب المزار» آورده و در توضیح آن نوشته است: مختصری است در نسب پیامبر و امامان و زیارت‌های آنان و تاریخشان و ارزش مشاهدشان و اخباری که درباره زیارت هر یک از آنان وارد شده و آنچه مربوط به آن است.[۵] شیخ طوسی به تبعیت از شیخ مفید توصیفاتی درباره امامان دارد که ما گاهی آنها را نقل خواهیم کرد. این دست گزارش‌های تاریخی به‌طورکلی بدون ذکر منبع و در واقع گزیده‌های نویسندگان از دیگر آثار هستند؛ البته در ادامه اخبار مختلفی به‌ویژه در کتاب کافی در شرح حال معصومان بیان شده که اخبار مولدالنبی بسیار طولانی است.

ما در این بخش به شرح حال و وضعیت دوران رسالت پیامبر ﷺ و دوران امامت دیگر معصومان می‌پردازیم. با توجه به این نکته که مطالب درباره دوران قبل از بعثت

---

۱. همان، ص۴۳۹.

۲. همان، ص۴۵۲: «بَابُ مَوْلِدِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ».

۳. همان، ص۴۵۸: «بَابُ مَوْلِدِ الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ ﷺ».

۴. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۴۵۵ به بعد.

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲.

رسول خدا ﷺ، اجداد، عموها و همسران حضرت در کتب اربعه زیاد است، ممکن است حجم بیشتری را در بر بگیرد. از سوی دیگر دوران قبل از امامت هر یک از امامان مصادف است با دوران امامت امام قبلی که اوضاع آن در گذشته بیان شده است؛ به همین جهت مطالب مربوط به معصوم بعدی کمتر خواهد بود. ما در آغاز فصول به بیان اجمالی وضعیت سیاسی دوران امامت امامان می‌پردازیم؛ سپس مطالبی را که در کتب اربعه در شرح حال هر یک از آنان آمده، نقل می‌کنیم. ممکن است برخی دارای مطالب بیشتری در کتب اربعه باشند. سعی ما استفاده بیشتر از عناوین و تعبیرات کتب اربعه است.

گاهی ممکن است مطلبی را که در یکی از این آثار آمده، با توجه به اینکه با مسلمات تاریخی که در دیگر منابع آمده، مخالفت دارد، مورد نقد و ارزیابی قرار دهیم. باید توجه داشت نقد یک موضوع به معنای بی‌احترامی به گوینده آن نیست؛ بلکه در صورتی که نقد محترمانه و همراه با استدلال و انصاف باشد، به معنای اهمیت‌دادن به نظرات نویسنده است. محور اصلی مطالب ارائه‌شده کتب اربعه است و برای روشن‌شدن موضوع یا تکمیل مطالب، به نقل از دیگر آثار می‌پردازیم و گاهی نیز تحقیق جنبه وسیع‌تری می‌گیرد.

درباره دوران معصومان تقسیمات متفاوتی وجود دارد. برخی صاحب‌نظران از زمان پیامبر ﷺ تا زمان امام عسکری ﷺ را به منزله انسانی ۲۵۰ساله فرض کرده‌اند؛ زیرا معصومان نور واحد هستند[1] که به‌تناسب حوادث و رخدادهای زمان خود، برای فعالیت‌های خویش اولویت‌بندی می‌کردند.[2] از آن جهت نور واحد هستند که امام صادق ﷺ می‌فرماید: حدیث من حدیث پدرم و حدیث او حدیث پدرش است تا به

---

۱. عبارت «کلهم نور واحد» در روایات نیامده است؛ ولی به نظر می‌رسد که این جمله برگرفته از خبر معراج باشد که خداوند به پیامبر ﷺ درباره وی و علی ﷺ وصی حضرت فرمود: «فَإِنِّی خَلَقْتُکُما مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ وَ خَلَقْتُ الْأَئِمَّةَ الرَّاشِدِینَ مِنْ أَنْوَارِکُما» (علی بن محمد خزاز قمی؛ کفایة الأثر؛ ص ۱۱۰): تو و علی ﷺ را از یک نور آفریدم و امامان راشدین را از نور شما خلق کردم)؛ بنابراین خداوند همه را از یک نور دانسته است.

۲. سیدعلی خامنه‌ای؛ انسان ۲۵۰ ساله؛ مقدمه، ص۱۹.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌رسد و حدیث او حدیث رسول خداست.[۱] ما دوران حضور معصومان را به چند مقطع تقسیم و آن را در چند فصل ارائه می‌کنیم:

فصل اول: زندگانی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، فاطمه و امام علی علیهما‌السلام؛

فصل دوم: امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم‌السلام؛

فصل سوم: امام باقر و امام صادق علیهما‌السلام؛

فصل چهارم: امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام؛

فصل پنجم: امام‌هادی، امام عسکری و حضرت حجت علیهم‌السلام.

این فصل‌بندی به جهت همگونی مسائل سیاسی ـ اجتماعی هر یک از این مقاطع مختلف است؛ مثلاً در فصل اول از آن جهت به شرح زندگانی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام می‌پردازیم که حوادث این مقطع بسیار با هم مرتبط است. این دوره شامل قبل از بعثت، دوران بعثت در مکه و دوران هجرت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مدینه می‌شود و شامل دوران خلفا می‌گردد که تا حدودی در ظاهر، خود را موظف به انجام دستورهای اسلام می‌دانستند و از جریان سقیفه که بگذریم، سعی می‌کردند خلافت از آنِ افراد دارای سابقه در اسلام باشد. پس از پایان این دوره، خلافت تبدیل به سلطنت شد و وضعیت سیاسی جهان اسلام دگرگون گردید. زندگانی هر یک از معصومان را در گفتاری ارائه می‌کنیم. جمع‌بندی فصول این بخش را در پایان فصل پنجم با هم نقل کرده‌ایم؛ چون برخی از فصول دارای مطالب گسترده و زیاد نیست.

گفتار اول: زندگانی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

بخش عمده دوران زندگانی پیامبر مربوط به پیش از اسلام است. سال تولد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ابرهة بن صباح حمیری پادشاه حبشه برای نابودکردن خانه خدا با فیل به سوی مکه

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۳.

یورش آورد. خداوند برای حفاظت از خانه‌اش پرنده ابابیل را فرستاد تا بـه فرمـان الهـی سنگ‌ریزه‌هایی به نام «سجیل» بر سر مهاجمان انداختند و تمام آنان نابود شـدند.[۱] چـون این حادثه بسیار مهم بود، منشأ تاریخ در میان عرب و مردم مکـه شـد و مکیـان احتـرام ویژه‌ای یافتند. در آن زمان عبدالمطلب بزرگ مکه بود که در خبری که نقل خواهد شد، به این موضوع اشاره شده است.[۲] از نظر سیاسی مردم حجاز که شامل مکه و مدینـه می‌شـد، فاقد حکومت بودند و نظام قبیله‌ای بر آنان حاکم بود و یکی از کارهای آنان غارت دیگـر قبایل بود و بدترین وضعیت فرهنگی، اجتماعی و اقتصـادی را داشـتند.[۳] در آن دوران دو ابرقدرت به نام ایران و روم بر جهان حکومت می‌کردند. از کارهای مهم مردم مکه تجارت بود که در زمستان به یمن و در تابستان برای تجـارت بـه شـام می‌رفتنـد. محمـد نیـز در نوجوانی و جوانی در این سفرهای تجاری شرکت داشت.[۴] دوران زندگانی رسول خدا ﷺ را می‌توان به سه مقطع مهم تقسیم کرد: از تولد تا بعثت، از بعثت تا هجرت و از هجرت تـا رحلت. گزارش هر یک از این مقاطع را طبق آنچه در کتب اربعه آمده، بیان می‌کنیم.

۱. از تولد تا بعثت

دوران تولد پیامبر تا زمان بعثت چهل سال است. محمد ﷺ در میان مردم مکه زندگانی می‌کرد. در همین زمان سفرهای تجاری به شام داشت و در سـن ۲۵ سـالگی بـا خدیجـه دختر خویلد زن ثروتمند عرب ازدواج کرد. او آن‌قدر درستکار بود کـه بـه محمـد امـین شهرت یافت. امانت و صداقت و پاکی حضرت بـه گونـه‌ای بـود کـه عیـاض بـن حمـار مجاشعی که از اشراف عرب و قاضی عکـاظ بـود، وقتـی در دوران جاهلیـت وارد مکـه

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۲۴۹. شیخ مفید؛ الأمالی؛ ص ۳۱۲. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص ۸۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۴۸، ج ۴، ص ۲۱۷.

۳. ابن‌طاووس؛ کشف المحجة لثمرة المهجه؛ ص ۲۳۶.

۴. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۲، ص ۴۴۴. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص ۴۶۸.

می‌شد، طبق سنت آن زمان، لباس‌های خود را برای طواف در می‌آورد و لباس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را به جهت پاکی آن می‌پوشید و طواف می‌کرد و بعد از اتمام طواف، لباس‌ها را به حضرت بر می‌گرداند. عیاض بعد از اسلام، هدیه‌ای برای پیامبر آورد. حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله هدیه او را نپذیرفت و فرمود: اگر مسلمان بشوی می‌پذیرم. عیاض مسلمان شد و دارای اسلام نیکویی بود؛ حضرت هم هدیه‌اش را پذیرفت.[۱] عیاض پس از اسلام بعدها در بصره ساکن شد.[۲] محمد در سن ۳۵ سالگی در هنگام بازسازی کعبه نصب حجرالاسود را بر عهده گرفت و مانع درگیری بین قبایل مکه شد.[۳] بیشتر فرزندان وی به جز فاطمه علیهاالسلام در این دوران متولد شدند. اینک گزارش‌هایی را که درباره این مقطع از زندگانی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، با جزئیات بیشتری نقل می‌کنیم.

تاریخ تولد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

محمد فرزند عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف سرور فرستادگان و خاتم پیامبران است.[۴] مادرش آمنه دختر وهب بن عبدمناف بن زهرة بن کلاب بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب است.[۵]

کلینی تولد پیامبر را در دوازدهم[۶] و مشهور علمای شیعه[۷] و شیخ طوسی در هفدهم ماه ربیع‌الأول عام‌الفیل روز جمعه هنگام ظهر دانسته‌اند.[۸] کلینی بعد از بیان تولد پیامبر در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۴۲.
۲. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۱۲، ص۱۰۵.
۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۱۷.
۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲، کتاب المزار، مختصر فی ذکر أنساب النبی و الأئمة علیهم‌السلام و زیاراتهم و تواریخهم و قدر مشاهدهم... باب نسب رسول‌الله و تاریخ مولده و وفاته و موضع قبره.
۵. همان. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۳۹، باب مولد النبی و وفاته. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۴۵۶.
۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۳۹.
۷. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۳۷۱. محمد بن حسن حرعاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۰، ص۴۵۵. در این کتاب اقوال علمای شیعه نقل شده است.
۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲.

هنگام ظهر می‌افزاید: و همچنین روایت شده که حضرت هنگام طلوع فجر، چهل سال قبل از بعثت به دنیا آمد.[۱]

امام صادق ﷺ فرمود: وقتی آمنه دچار درد زایمان شد، فاطمه بنت اسد همسر ابوطالب همراه او بود تا اینکه پیامبر ﷺ متولد شد. پس از تولد یکی به دیگری گفت: آیا دیدی آنچه من می‌بینم؟ پرسید چه می‌بینی؟ گفت: نوری که بین مشرق و مغرب بلند شد. در این هنگام ابوطالب بر آن دو وارد شد و گفت: چه شده شما را؟ از چه چیزی تعجب می‌کنید؟ فاطمه از نوری که دیده بود خبر داد.[۲] ابوطالب به او گفت: آیا به تو بشارت دهم؟ گفت: آری! ابوطالب گفت: به‌زودی پسری به دنیا می‌آوری که وصی این مولود و وزیر وی خواهد شد.[۳]

بررسی دو نقل در تاریخ تولد پیامبر ﷺ

بررسی دو نکته در گزارش کتاب کافی لازم به نظر می‌رسد:

۱. ثقةالاسلام کلینی تنها فردی از علمای بنام و مشهور شیعه است که تاریخ تولد پیامبر ﷺ را دوازدهم ربیع‌الاول دانسته، می‌نویسد: و روایت شده مادرش در ایام تشریق، نزدیک جمره وسطی در منا در منزل عبدالله بن عبدالمطلب به وی حامله شد.[۴] این تاریخ را اهل سنت از ابن‌اسحاق نقل کرده‌اند[۵] و مشهور بین آنان است؛[۶] اما علمای

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۳۹.

۲. ر.ک: احمد بن حسین بیهقی؛ دلائل النبوه؛ ج ۱، ص ۸۳، به بعد. روایات متعددی نقل کرده که بر اثر این نور کاخ‌های بُصرا دیده شد.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۸، ص ۳۰۲، ح ۴۶۰.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۳۹: «وَ رُوِیَ أَیْضاً عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ قَبْلَ أَنْ یُبْعَثَ بِأَرْبَعِینَ سَنَةً وَ حَمَلَتْ بِهِ أُمُّهُ فِی أَیَّامِ التَّشْرِیقِ عِنْدَ الْجَمْرَةِ الْوُسْطَی وَ کَانَتْ فِی مَنْزِلِ عَبْدِ اللهِ بن عَبْدِ الْمُطَّلِب».

۵. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج ۱، ص ۱۵۸.

۶. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج ۱، ص ۵۷۱. تقی‌الدین احمد بن علی مقریزی؛ إمتاع الأسماع؛ ج ۱، ص ۶. ابن‌سیدالناس؛ عیون الأثر؛ ج ۱، ص ۳۳.

شیعه مانند شیخ مفید[۱] و شیخ طوسی و دیگران تولد پیامبر را هفدهم ربیع دانسته‌اند.[۲] نکته دیگری که در کلام کلینی قابل تأمل است، این است که زمان انعقاد نطفه پیامبر را در ایام تشریق در منا دانسته است؛ بنابراین با محاسبه نه ماه باید تولد پیامبر ﷺ، طبق این نقل در ماه رمضان سال بعد باشد. این نقل با قول کسانی که تولد حضرت رسول را در دوشنبه نهم رمضان در هنگام طلوع فجر دانسته‌اند، مانند زبیر بن بکار قابل تطبیق خواهد بود.[۳]

تعبیر «روایت شده» در کلام کلینی هم به زمان تولد ایشان مربوط است و هم زمان انعقاد نطفه. بعید نیست که نقل کلینی هم از زبیر بن بکار باشد؛ زیرا کلینی اخبار تولد پیامبر و امامان را بدون نقل منبع آورده است. از زبیر نقل شده است که مادرش به او در ایام تشریق در کنار جمره وسطی حامله شد و متولد شد در خانه‌ای که به آن خانهٔ محمد بن یوسف برادر حجاج گویند، در روز دوشنبه دوازدهم رمضان.[۴] در نسخه فعلی نسب قریش اشاره‌ای به زمان تولد پیامبر نشده است. ممکن است کلینی تاریخ زمان تولد پیامبر را از سیره ابن‌اسحاق نقل کرده باشد که در سیره ابن‌هشام از قول وی آمده است.[۵] متأسفانه اصل کتاب مفقود است.

۲. در کافی آمده چند روز بعد از تولد پیامبر حلیمه سعدیه آمد و پیامبر را به او دادند و از او شیر خورد.[۶]

در نقد و بررسی این گزارش می‌توان به چند نکته اشاره کرد:

---

۱. شیخ مفید؛ مسار الشیعه؛ ص ۵۰. همو، المقنعه؛ ص ۵۹.

۲. ر.ک: شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۲. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۱۰، ص ۴۵۵. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری؛ ص ۱۳.

۳. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج ۱، ص ۲۵.

۴. ابن‌عبد البر؛ الاستیعاب؛ ج ۱، ص ۳۰. ابن‌سیدالناس؛ عیون الأثر؛ ج ۱، ص ۳۳.

۵. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج ۱، ص ۱۵۸. اسحاق بن محمد همدانی؛ سیرت رسول‌الله؛ ج ۱، ص ۱۴۵.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۴۸.

الف) در سند این روایت افراد ناشناخته‌ای وجود دارد و از جملهٔ راویان آن، علی بن ابی‌حمزه بطائنی عامل اصلی در ایجاد فرقه واقفیه است. او دروغگو و متهم است و مورد لعن واقع شده است؛[۱] درنتیجه با این سند غیر قابل اعتماد، نیازی به توجیه[۲] روایت نیست.

ب) در کتاب تهذیب اللغه أزهری[۳] و دیگر کتب لغت[۴] و در شرح اصول کافی[۵] روایتی از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «کنتُ یتیماً و لَم أَکُنْ عَجیاً:[۶] من یتیم متولد شدم، اما بی‌مادر بزرگ نشدم».

برای کلمه «عَجی» دو معنا ذکر کرده‌اند: یکی کسی که بدون مادر بزرگ شده باشد و ظاهر روایت این است به قرینه یتیم. حضرت بیان می‌کند مادرم تا مدتی زنده بوده است و دیگری یعنی کسی که بدون شیرِ مادر رشد کرده باشد.[۷] در این صورت معنای حدیث این می‌شود که من از شیر مادرم بهره برده‌ام؛ اما ممکن است چون شیر وی کم بوده یا به اعتبار اینکه رشد بچه در بادیه بهتر بوده و سنت اشراف مکه، سپردن بچه به دایه بوده است[۸] تا از شیردهی و کهنه‌شویی و نظافت بچه‌ها در امان باشند، ایشان را به دایه سپرده باشند.

ج) برای رسول خدا ﷺ دو دایه و مرضعه ذکر کرده‌اند: یکی ثویبه کنیز ابولهب[۹] و دیگر

---

۱. علامه حلی؛ خلاصة الأقوال (رجال العلامه)؛ ص۲۳۱. محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی؛ شرح أصول الکافی؛ ج۲، ص۷۸.

۲. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۵، ص۲۵۲.

۳. ابومنصور محمد بن احمد أزهری؛ تهذیب اللغه؛ ج۳، ص۴۵. واژه عجی.

۴. ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری؛ الفائق فی غریب الحدیث؛ ج۲، ص۳۹۵.

۵. محمدصالح مازندرانی؛ شرح الکافی (الاصول و الروضه)؛ ج۷، ص۱۷۵.

۶. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج۳، ص۱۸۸.

۷. همان. سیدمحمد مرتضی حسینی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج۱۹، ص۶۵۷.

۸. اسحاق بن محمد همدانی؛ سیرت رسول‌الله؛ ج۱، ص۱۴۵.

۹. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۳۷، ح۴ و ۵ و ج۵، ص۴۴۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۴۱۰.

حلیمه سعدیه[۱] که مشهور است. ثویبه در زمان شیرخوارگی پسرش به نام مسرح، قبل از دایگی حلیمه به پیامبر شیر می‌داد. رسول خدا ﷺ در حدیث صحیحی به این نکته اشاره کرده‌اند. زمانی که علی ﷺ به پیامبر پیشنهاد کرد با عماره دختر حمزه ازدواج کند، پیامبر ﷺ در پاسخ فرمود: «آیا نمی‌دانی که او دخترِ برادرِ رضاعی من است».[۲] ثویبه را ابولهب آزاد کرد و پیامبر ﷺ از مدینه برای وی لباس و کمک می‌فرستاد تا اینکه سال فتح خیبر، سال هفتم هجری، از دنیا رفت؛[۳] بنابراین درست نیست که بگوییم چند روزی پس از تولد، پیامبر ﷺ به حلیمه داده شده است.

از این بخش از سیره که ذکر شد (اینکه پیامبر با دختر حمزه، دختر برادر رضاعی خود ازدواج نکرد)، کلینی و صدوق و شیخ طوسی استفاده فقهی کرده‌اند و خبر تاریخی را در احکام رضاع آورده‌اند و در کتب فقهی نیز به آن استناد شده است و در این مطلب اختلافی نیست.[۴]

محل تولد

کلینی محل تولد پیامبر را شعب ابوطالب در مکه می‌داند؛ در خانه‌ای که به نام محمد بن یوسف بوده و پیامبر ﷺ در زاویهٔ چپ آن به دنیا آمده است. این خانه را خیزران مسجد قرار داد تا مردم در آن نماز بخوانند.[۵] طبری نقل می‌کند که این خانه را پیامبر ﷺ

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۴۸.

۲. أ مَا عَلِمْتَ أَنَّهَا ابنةُ أَخِی مِنَ الرَّضَاعَةِ (محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۴۳۷، ح ۴ و ۵ و ج ۵، ص ۴۴۶. محمدباقر بهبودی؛ گزیدهٔ کافی؛ ج ۵، ص ۹۲. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص ۱۱۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۴۱۰. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۲، ص ۲۴۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۷، ص ۲۹۲. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری؛ ج ۱، ص ۴۵). وی ذکر می‌کند ثویبه قبلاً حمزه را شیر داده بود؛ چون حمزه چهار سال از پیامبر بزرگ‌تر بود.

۳. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری؛ ج ۱، ص ۴۵. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج ۱، ص ۱۷۳. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج ۸، ص ۶۱.

۴. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج ۵، ص ۲۹۱. علامه حلی؛ تذکرة الفقهاء؛ ص ۶۱۴.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۳۹.

به عقیل داد و فرزندان وی به محمد بن یوسف فروختند. وی آن را جزو منزل خود کرد تا اینکه خیزران آن را خرید و مسجد قرار داد.[۱]

اکنون (سال ۱۳۹۳ش) این خانه با عنوان «مکتبة المکة المکرمة: کتابخانه مکه» به صورت ساختمانی کوچک باقی مانده و مشهور به «مولد النبی» است و اطراف آن، راه و مسیر اتوبوس‌های شرکت واحد است.

خبر اهل کتاب از تولد پیامبر

کلینی در کتاب روضه خبری نقل کرده است که نشان می‌دهد اهل کتاب تولد پیامبر ﷺ را پیش‌بینی کرده و مردی از آنان برای دیدن ایشان، به مکه آمده است. به سندی معتبر از امام باقر ﷺ نقل است هنگامی که پیامبر ﷺ متولد شد، مردی یهودی از اهل کتاب[۲] به گروهی از بزرگان قریش برخورد که در میان آنان هشام بن مغیره، ولید بن مغیره، عاص بن هشام، ابووجزة بن ابی‌عمرو بن امیه و عتبة بن ربیعه بودند. به آنان گفت: آیا در شب گذشته در میان شما مولودی متولد شده است؟ گفتند: نه؛ گفت: پس در فلسطین پسری به نام احمد متولد شده و بر او علامتی است و هلاک اهل کتاب و یهود به دست اوست. به خدا سوگند شما اشتباه می‌کنید ای گروه قریش؛ متفرق شوید و بپرسید. آنان به تحقیق پرداختند و خبر تولد پسری برای عبدالله بن عبدالمطلب را به دست آوردند و به اطلاع آن مرد رساندند. آنها به دیدن بچه رفتند و از مادرش خواستند او را نشان دهد. مادر از شیوه تولدش سخن گفت و اینکه پس از تولد به آسمان نگریست و نوری از جانب وی بلند شد که با آن قصرهای بُصْرا دیده می‌شد و یک منادی ندا سر داد که سرور امت را به دنیا

---

۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج ۱، ص ۵۷۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب؛ ج ۱، ص ۱۷۳.

۲. احمد بن حسین بیهقی مشابه این خبر را نقل می‌کند و مرد یهودی را ساکن مکه می‌داند. (دلائل النبوة؛ ج ۱، ص ۱۰۸. محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج ۲، ص ۶۴۷). حاکم نام ابووجزه را مسافر ذکر کرده است.

آوردی؛ وقتی او را در آغوش گرفتی، بگو از شرّ هر حسدورزی به یگانه پناه می‌برم و نامش را محمد بنه. مرد گفت: او را بیاور. او را آورد. مرد او را دید و بررسی کرد و به کتف او نگاه کرد که مهر نبوت داشت. مرد غش کرده و بی‌هوش شد. بچه را گرفتند و به مادرش دادند و گفتند: مبارک باشد. وقتی خارج شدند، مرد به هوش آمد. گفتند: چه شد تو را؟ گفت: به خدا سوگند نبوت از بنی‌اسرائیل تا روز قیامت منتقل شد. به خدا سوگند، این آنان را از بین می‌برد؛ پس قریش از این سخن خوشحال شدند. وقتی خوشحالی آنان را دید افزود: به خدا سوگند بر شما تسلط کامل پیدا خواهد کرد که اهل شرق و غرب از آن سخن بگویند.[۱]

عقیقه و نامگذاری پیامبر

عقیقه در اصل به معنای موی نوزاد است و به گوسفندی که برای وی کشته می‌شود نیز اطلاق می‌شود.[۲] در کتاب کافی و من لایحضره الفقیه از امام صادق ﷺ درباره عقیقه و نامگذاری پیامبر ﷺ چنین آمده است: ابوطالب ﷺ برای رسول خدا ﷺ در روز هفتم تولد حضرت، عقیقه و فرزندان خود را بدان دعوت کرد؛ پرسیدند: این چیست؟ پاسخ داد: این عقیقه احمد است. گفتند: از چه رو نام او را احمد نهادی؟ فرمود: او را احمد خواندم برای اینکه اهل آسمان و اهل زمین او را ستوده‌اند.[۳]

از این روایت استفاده می‌شود که جلسه نامگذاری و مراسم عقیقه در روز هفتم تولد برگزار شده است؛ اما درباره برگزارکننده آن که در این روایت ابوطالب معرفی شده است، چند اشکال است:

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۰۰.

۲. خلیل بن احمد فراهیدی؛ کتاب العین؛ ج۱، ص۶۲: «العَقِیقة: الشعر الذی یولد الولد به و تسمی الشاة التی تذبح لذلک عَقِیقة».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۳۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۸۵ «سمیتُهُ أحمد لِمَحمدة أهل السماءِ و الأرض».

۱. ابوطالب یکی از فرزندان عبدالمطلب بوده و با حضور عبدالمطلب، وظیفه او به عنوان جد است که برای نوهٔ خود عقیقه نماید و نام برای نوزاد فرزندِ درگذشتهِ خویش انتخاب کند؛ بنابراین ممکن است عبارت درست به جای ابوطالب، عبدالمطلب باشد.

۲. در آن زمان ابوطالب فرزندان زیادی نداشته است که در دعوتی عقیقه شرکت کنند. حداکثر می‌توان طالب را جزو فرزندان وی در آن زمان دانست که در دعوتی عقیقه شرکت داشته است. سن طالب هم در آن زمان کم بوده و در حد یک پرسشگر نبوده است؛ افزون بر این ابوطالب در زمان کفالت پیامبر که هشت ساله بود، فرزندی نداشت.[۱] این نکته نیز نشان می‌دهد که در صورت احتمال درستی این گزارش، باید عبدالمطلب که پدربزرگ و دارای فرزندان متعدد بوده، برای تولد حضرت رسول ﷺ عقیقه کرده باشد.

۳. سند روایت را که در کافی آمده، ضعیف دانسته‌اند؛[۲] اما بیان شد در صورتی که عبدالمطلب باشد، روایت مشکل محتوایی خاصی ندارد و دیگر اخبار این موضوع را تأیید می‌کند. بیهقی در دلائل النبوه نقل می‌کند که عبدالمطلب در روز هفتم تولد پیامبر ﷺ عقیقه نمود و جمعی از قریش را دعوت کرد. پرسیدند نام وی چیست؟ پاسخ داد: محمد! گفتند: چرا؟ گفت: می‌خواهم خداوند در آسمان و مردم در زمین او را بستایند.[۳] همان‌گونه که ذکر شد، این روایت را کلینی و شیخ صدوق در باب عقیقه آورده‌اند و آن را دلیل بر صحت عقیقه دانسته‌اند؛ درحالی‌که آنچه اتفاق افتاده مربوط به قبل از اسلام است. چنین به نظر می‌رسد که سیره بزرگان نزد آنان حجت بوده است؛ البته این مطلب بعید نیست؛ زیرا برابر روایات، تعیین دیه برای اولین بار توسط عبدالمطلب انجام گرفت. او دیه یک مرد را در جریان قربانی برای فرزندش عبدالله، صد شتر قرار داد؛ اسلام هم

---

۱. محمد بن علی کراجکی؛ کنز الفوائد؛ ج ۱، ص ۱۶۸. علی بن حسین مسعودی؛ إثبات الوصیه؛ ص ۱۳۵. ابومحمد حسن بن محمد دیلمی؛ غرر الأخبار؛ ص ۱۱۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۳۵، ص ۴۰.

۲. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۲۱، ص ۶۱.

۳. احمد بن حسین بیهقی؛ دلائل النبوه؛ ج ۱، ص ۱۱۳. محمود مهدوی دامغانی؛ ترجمه دلائل النبوه؛ ج ۱، ص ۹۲.

مقدار دیه را تأیید کرد و سنت شد.[۱]

درگذشت پدر و مادر

رسول خدا ﷺ در دوماهگی پدر خود عبدالله را که به مدینه نزد دایی‌هایش رفته بود، از دست داد.[۲] مادرش آمنه نیز در چهارسالگی ایشان از دنیا رفت[۳] و سرپرستی پیامبر را جدش عبدالمطلب بر عهده گرفت. وی نیز در هشت‌سالگی پیامبر از دنیا رفت[۴] و سرپرستی محمد ﷺ را به ابوطالب وانهاد و محمد نزد وی و فاطمه بنت اسد رشد کرد.[۵]

علت یتیمی پیامبر

جای این پرسش هست که چرا باید پیامبر خاتم ﷺ در خردسالی پدر و مادر خود را از دست بدهد و یتیم شود تا دیگران سرپرستی وی را بر عهده گیرند. این سؤال را از امام صادق ﷺ پرسیدند؛ ایشان فرمود: «لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ عليهِ طَاعَةٌ:[۶] برای اینکه اطاعت هیچ‌کس بر او واجب نباشد»؛ زیرا دستوری را که پدر و مادر می‌دهند، باید اطاعت کرد و با نبودن آنها، فرزند ملزم به پیروی از دستوری خاص نیست و با آزادی بیشتر می‌تواند عمل کند؛ به گونه‌ای که می‌دانیم ابراهیم ﷺ با آزر درباره پرستش بت‌ها بگومگو داشت.[۷] در روایتی دیگر از امام رضا ﷺ نقل شده است که علت یتیم‌بودن پیامبر و ازدست‌دادن پدر

---

۱. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۵۷. همو، عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۲۱۱.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۳۹.

۳. همان، ص۴۳۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۳۹.

۵. شیخ مفید؛ الإفصاح فی الإمامة؛ ص۲۱۲. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۱۳۷. همو، الأمالی؛ ص۶۰۷. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۳، ص۲۲۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۰۶ (چ دار الحدیث)، حاشیه.

۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۴۹۴. همو، معانی الأخبار؛ ص۵۳. همو، علل الشرائع؛ ص۱۳۱، با سند معتبر.

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۶۸.

و مادر این بوده: «لِئَلَّا یَجِبَ عَلَیْهِ حَقٌّ لِمَخْلُوقٍ:[۱] تا حق مخلوقی بر او واجب نباشد».

مجلسی اول از خبر اولی نکته‌ای استفاده کرده که می‌توان گفت پیامبر قبل از اسلام هم مأمور به شریعت خود بوده است؛ زیرا نقل است که حضرت فرمود: «من پیامبر ﷺ بودم وقتی که ابراهیم ﷺ بین آب و خاک بود»؛ گرچه برخی گفته‌اند او پیرو شریعت ابراهیم ﷺ بود. البته اگر پیروی حضرت قبل از اسلام از شریعت ابراهیم ﷺ پذیرفته شود، از آن جهت است که اطاعت از فرمان خدا بوده است.[۲]

سیمای پیامبر

جابر (جعفی) از امام باقر ﷺ می‌خواهد چهره پیامبر ﷺ را برای وی توصیف کند. آن حضرت می‌فرماید: پیغمبر خدا رنگِ سپید مایل به سرخ داشت. چشمانش سیاه و درشت، ابروانش به‌هم‌پیوسته، دست‌هایش ستبر و کف و انگشتانش محکم و درخشان و طلایی بود. استخوان دو شانه‌اش بزرگ بود. از بس خوش‌انس و مهربان بود، چون رو به کسی می‌کرد، با همه تن به او متوجه می‌شد (و چون بزرگان گوشهٔ چشم و ابرو به مردم تحویل نمی‌داد). یک رشته مو از گودی گلو تا نافش روییده بود و نموداری بود میان یک صفحه سیم خام و نقره آب‌شده. گردن او تا دو شانه چون ابریق نقره‌ای می‌درخشید. بینی کشیده‌ای داشت که هنگام نوشیدن آب نزدیک بود آب را پس زند. چون راه می‌رفت، محکم گام بر می‌داشت که گویا به سرازیری فرود می‌آید؛ مانند پیامبر ﷺ نه پیش از او و نه بعد از او دیده نشده است.[۳]

---

۱. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۲، ص ۴۶. داوود بن سلیمان غازی؛ صحیفة الإمام ﷺ؛ ص ۸۴.

۲. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج ۸، ص ۶۵۴.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۴۳. همو، اصول کافی؛ (ترجمه محمدباقر کمره‌ای)؛ ج ۳، ص ۲۷۰: «کَانَ نَبِی اللهِ ﷺ أَبْیَضَ مُشْرَبَ حُمْرَةٍ أَدْعَجَ الْعَیْنَیْنِ مَقْرُونَ الْحَاجِبَیْنِ شَثْنَ الْأَطْرَافِ کَأَنَّ الذَّهَبَ أُفْرِغَ عَلَی بَرَاثِنِهِ عَظِیمَ مُشَاشَةِ الْمَنْکِبَیْنِ إِذَا الْتَفَتَ یلْتَفِتُ جَمِیعاً مِنْ شِدَّةِ اسْتِرْسَالِهِ سُرَّتُهُ سَائِلَةٌ مِنْ لَبَّتِهِ إِلَی سُرَّتِهِ کَأَنَّهَا وَسَطُ الْفِضَّةِ الْمُصَفَّاةِ وَ کَأَنَّ عُنُقَهُ إِلَی کَاهِلِهِ إِبْرِیقُ فِضَّةٍ یکَادُ أَنْفُهُ إِذَا شَرِبَ أَنْ یرِدَ الْمَاءَ وَ إِذَا مَشَی تَکَفَّأَ کَأَنَّهُ ینْزِلُ فِی صَبَبٍ لَمْ یرَ مِثْلُ نَبِی اللهِ قَبْلَهُ وَ لَا بَعْدَهُ».

عبدالمطلب جد رسول خدا ﷺ

درباره شخصیت عبدالمطلب روایات زیادی نقل شده است. آنچه در کتب اربعه ذکر شده، نشانهٔ عظمت، پاکی، صداقت و ریاست وی است. او به محمد بسیار احترام می‌گذاشت. امام صادق ﷺ می‌فرماید: برای عبدالمطلب در کنار کعبه فرشی پهن می‌کردند که مخصوص وی بود. در آنجا می‌نشست و پسرانش به کسی اجازه نمی‌دادند به عبدالمطلب نزدیک شود. رسول خدا ﷺ، که کودکی بود تازه‌به‌راه‌افتاده، آمد و روی زانوی عبدالمطلب نشست. یکی از آنها خم شد تا رسول خدا ﷺ را از او دور کند؛ عبدالمطلب گفت: از پسرم دست بدار، زیرا فرشته نزد او آمده است.[۱]

۱. عبدالمطلب و سپاه ابرهه

عبدالمطلب در زمان حمله ابرهه و فیل‌سواران از بزرگان مکه بود. جریان پس‌گرفتن عبدالمطلب شتران خود را از ابرهه، در منابع مختلف آمده است. در کافی می‌خوانیم که امام صادق ﷺ فرمود: چون امیر حبشه لشکر خود را همراه پیلان به سوی مکه فرستاد تا خانه کعبه را خراب کند، شتران عبدالمطلب را بردند. این خبر به عبدالمطلب رسید؛ نزد امیر حبشه آمد و برای دربان امیر درخواست خود را مطرح کرد و او به ابرهه گفت: این عبدالمطلب بن هاشم است؛ تقاضا دارد شترانی را که لشکر تو برده‌اند، به او بازگردانی. پادشاه حبشه تعجب کرد و به اصحابش گفت: این مرد رئیس و پیشوای قومی است که من برای خراب‌کردن خانه‌ای که عبادتش می‌کنند آمده‌ام و او آزادی شترانش را از من می‌خواهد. اگر او از من می‌خواست از خراب‌کردن کعبه دست بردارم، می‌پذیرفتم. شترانش را به او برگردانید. عبدالمطلب که از طریق مترجم از سخن ابرهه

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۴۸.

مطلع شد گفت: أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَ لِهَذَا الْبَيتِ رَبٌّ يمْنَعُهُ: من صاحب شتران هستم و خانه صاحبی دارد که آن را نگه می‌دارد.

عبدالمطلب به جانب منزلش باز می‌گشت که با فیلی محمودنامیده گفت: تو را آورده‌اند تا خانه پروردگارت را خراب کنی! آیا چنین کاری را انجام می‌دهی؟ فیل با سر اشاره کرد: نه، عبدالمطلب به منزلش مراجعت کرد. صبح روز بعد فیل از رفتن به حرم[1] سر باز زد. عبدالمطلب به یکی از غلامانش گفت: بالای کوه رو و بنگرچه می‌بینی. گفت: یک سیاهی از طرف دریا می‌بینم. گفت: چشمت همه آنها را تشخیص می‌دهد؟ گفت: نه، ولی نزدیک است سیاهی برسد. چون نزدیک شد، گفت: پرنده‌های بسیاری است که آنها را نمی‌شناسم و هر یک از آنها سنگی به اندازه سنگی که با پشت ناخن می‌پرانند یا کوچک‌تر در منقار دارد. عبدالمطلب گفت: به پروردگار عبدالمطلب، جز این قوم را نخواهند. آنها بالای سر همه لشکر قرار گرفتند و سنگریزه را انداختند. هر سنگریزه بر سر مردی فرود آمد و از نشیمنگاهش خارج شد و او را کشت. از آن لشکر جز یک مرد جان سالم به در نبرد که رفت و گزارش حادثه را به مردم داد. چون گزارش او تمام شد، یکی از همان پرندگان، سنگریزه را افکند و او را هم بکشت.[2]

۲. موقعیت عبدالمطلب در قیامت

در روایاتی صحیح از امام صادق ﷺ نقل شده که فرمود: «يُحْشَرُ عبدالمطلبُ يوْمَ الْقِيامَةِ

---

۱. لازم به یادآوری است که ما در محدوده مکه چهار عنوان داریم که هر یک احکام خاصی دارد و گاهی با هم اشتباه می‌شود: مکه، حرم، مسجدالحرام و کعبه. حرم محدوده ای است که در گذشته خارج از شهر مکه بوده است. روز بعد که لشکر ابرهه به طرف مسجدالحرام که کعبه در آن قرار دارد حرکت کردند، قبل از رسیدن به منطقه منا، در وادی مُحَسِّر فیل ابرهه از حرکت باز ماند؛ به همین جهت وادی مُحَسِّر نامیده شده است (محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۱۸، ص۱۳۰). وادی مُحَسِّر جزو حرم است و بین مشعرالحرام و منا قرار دارد. فیل از نزدیک‌شدن به حرم امتناع کرد و لشکر گرفتار عذاب الهی شد (احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۱، ص۷۵).

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۴۷ و ج۴، ص۲۱۷. همو، اصول کافی (ترجمه سیدجواد مصطفوی)؛ ج۲، ص۳۳۸.

أُمَّةً وَاحِدَةً علیهِ سِیمَاءُ الْأَنْبِیاءِ وَ هَیبَةُ الْمُلُوکِ:[۱] روز قیامت عبدالمطلب به گونه یک امت محشور می‌شود که دارای سیمای پیامبران و هیبت پادشاهان است». درباره علت دستیابی عبدالمطلب به این مقام و منزلت گفته شده که چون وی قایل به بداء بوده است (در حادثه‌ای که درباره پیامبر رخ داد). در زمانی عبدالمطلب پیامبر را به سوی ساربانان خود فرستاد تا شتران پراکنده وی را گرد آورد. پیامبر شتران را جمع کرد، ولی دیر بازگشت. عبدالمطلب حلقه درِ خانه کعبه را گرفته و می‌گفت: «پروردگارا اهل خود را هلاک می‌کنی؟! اگر چنین کنی، امری (بدا) از جانب تو ظاهر گشته است» (زیرا من در کتب و اخبار پیغمبران گذشته خوانده‌ام که این نوه من پیغمبر خواهد شد؛ اگر در کودکی بمیرد، معلوم می‌شود برای خدا بدا حاصل شده است). سپس پیامبر شترها را آورد و عبدالمطلب به هر جاده و دره‌ای، کسی را به جستجوی پیغمبر فرستاده بود و فریاد می‌زد: «پروردگارا اهل خود را هلاک می‌کنی؟ اگر چنین کنی برای تو بدا حاصل گشته است» چون چشم عبدالمطلب به پیامبر افتاد، او را در برگرفت و بوسید و فرمود: پسرجانم، پس از این تو را دنبال کاری نخواهم فرستاد؛ زیرا می‌ترسم ناگهان گرفتار و کشته شوی.[۲]

۳. سنت‌های خوب عبدالمطلب

عبدالمطلب سنت‌هایی را در زمان خود ایجاد کرد که اسلام بر آن صحه گذاشت؛ مانند تعیین دیه و هفت دور برای طواف و خمس در گنج که در روایات به پنج مورد اشاره شده است. شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه در روایت معروف پیامبر خطاب به علی ﷺ می‌نویسد: ای علی، عبدالمطلب در دوران جاهلیت پنج سنت ایجاد کرد که خداوند آنها را در اسلام پیاده کرد:

---

۱. همو، الکافی؛ ج ۱، ص ۴۴۷، ح ۲۲، ۲۳ و ۲۴.

۲. همان. همو، اصول کافی (ترجمه سیدجواد مصطفوی)؛ ج ۲، ص ۳۳۷.

۱. زنان پدران را بر فرزندان حرام کرد و خداوند فرمود: «و ازدواج نکنید با زنانی که پدرانتان ازدواج کرده‌اند».

۲. او گنجی یافت؛ پس خمس آن را صدقه داد. خداوند نازل فرمود: «و بدانید از آنچه غنیمت می‌گیرید، یک‌پنجم آن برای خدا و رسول... است».

۳. هنگامی که زمزم را حفر کرد، برای آن سقایت‌الحاج قرار داد.

۴. برای دیه قتل صد شتر قرار داد و اسلام آن را تأیید کرد.

۵. عدد شوط‌های طواف را هفت عدد قرار داد و اسلام هم آن را امضا کرد.

ای علی، عبدالمطلب با ازلام تقسیم نمی‌کرد و بت‌ها را پرستش نمی‌کرد و نمی‌خورد آنچه را برای بت‌ها ذبح می‌شد و می‌گفت: من بر دین پدرم ابراهیم هستم.[۱]

۴. عبدالمطلب حفرکننده زمزم

عبدالمطلب شخصیتی بود که پس از سال‌ها چاه زمزم را حفر و قابل استفاده ساخت. پس از تسلط عبدالمطلب بر مکه، فقط برای وی نه دیگری، در کنار کعبه فرش پهن می‌کردند و ایشان در آنجا استراحت می‌کرد. هنگامی که در سایه کعبه خوابیده بود، در خواب کسی به وی گفت: حفر کن «برّه» (نیکی و خوبی) را. گفت: برّه چیست؟ در روز دوم همان شخص به خوابش آمد و گفت: طیبه (پاکی) را حفر کن. در روز سوم در خواب به وی گفت: مصونه (حفظ‌شده از فساد) را بکن و حفر نما. آن‌گاه در روز چهارم از او خواست زمزم را حفر کند که با کشیدن آب از آن، آبش کم نشود[۲] و آبش اندک نباشد[۳] و حاجیان زیادی را آب دهد. گفت آن را در کنار لانه مورچه حفر نما. بر روی

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۶۵. همو، الخصال؛ ص۳۱۲. همو، عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۲۱۲.

۲. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۲، ص۷۵، فیض کلمه «لاتنزح» را چنین معنا کرده است: «لا تنزح أی لا ینفد ماؤها بالنزح و لا تذم کأنه بالمعجمة من الذم الذی یقابل المدح».

۳. همان. فیض کلمه «ذمه» در عبارت «لاتنزح و لاتذم» را چنین معنا کرده است: ذمه به معنای آب کم است «بئر ذمة» ←

چاه زمزم سنگی بود که از زیر آن مورچه خارج می‌شد و کلاغی با پر سیاه و سفید هر روز می‌آمد و آن مورچه‌ها را می‌خورد. وقتی عبدالمطلب این نشانه را دید، جایگاه چاه زمزم را شناخت و گفت: من در چهار شب مأمور شده‌ام که زمزم را حفر نمایم و آن، از آثار گذشته ما و باعث عزت ماست؛ پس بیایید آن را حفر کنیم. مکیان پاسخ مثبت به درخواست وی ندادند. او به‌تنهایی به حفر زمزم اقدام کرد و تنها فرزندش حارث او را کمک می‌کرد. وقتی کار بر وی سخت شد، جلوی درب کعبه آمد و دستش را به دعا بلند کرد و خداوند را خواند و نذر کرد اگر خدا به او ده پسر بدهد، محبوب‌ترین آنان را برای تقرب به خدا قربانی خواهد کرد. وقتی چاه را حفر کرد و به ته و اصل چاه رسید، جایی که اسماعیل سنگ‌چین کرده بود و دانست که به آب رسیده؛ تکبیر گفت و قریش نیز صدا به تکبیر بلند کردند و گفتند: ای ابوحارث، این شرف ماست و برای ما در آن بهره‌ای است. عبدالمطلب گفت: شما که مرا بر کندن آن یاری نکردید؛ پس آن تا ابد برای من و فرزندم است. علت ادعای شراکت قریش این بود که خانه خدا دو آهو از طلا و پنج شمشیر داشت. وقتی خزاعه بر جُرهُم غلبه پیدا کرد و بر حرم مسلط شد، جُرهُم شمشیرها و دو آهو را در چاه زمزم انداخت و در آن سنگ ریختند و چاه را از بین بردند و سر چاه را هم محو و نابود کردند. وقتی قُصَّی بر خزاعه مسلط شد، جای زمزم را پیدا نکرد و بر آنان پنهان ماند تا این زمان.[1]

وقتی عبدالمطلب چاه زمزم را کند و به پایین آن رسید، از یک طرف آن، بوی متعفنی بلند شد که او را ناراحت کرد. از ادامه کار خودداری کرد و پسرش حارث از چاه خارج شد. پس از اندکی، کندن را ادامه داد تا به انتهای آن رسید. در ته چاه چشمه‌ای را دید که

→

یعنی چاه کم‌آب. «اللَّمَّة و هی البئر القلیلةُ الماء و فی الحدیث: "أنّه أتی علی بئرٍ ذَمَّةٍ"» (ابن‌فارس؛ معجم المقاییس اللغة؛ ج ۲، ص ۳۴۵).

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۱۹.

بوی مُشک از آن بلند می‌شد. به کندن ادامه داد تا یک ذراع حفر کرد؛ خواب بر او غلبه کرد. در خواب مرد بلند قدی را دید که دارای موهای نیکو و صورت زیبا و لباس‌های خوب و بوی خوش بود و به او می‌گفت: بکن تا غنیمت ببری و تلاش کن تا سالم بمانی و شمشیرها را برای دیگران ذخیره منما و چاه مال توست. تو بزرگ عرب هستی و از نسل تو پیامبر آنان و ولیّ آنان و سبط‌های نجیب، حکیم، عالم و بصیر آنان خواهد بود و این شمشیرها برای آنان است. امروز آنان نیستند؛ ولی در قرن دوم از زمان تو، به خاطر آنان خدا زمین را منور خواهد کرد؛ شیطان‌ها را از اطراف آن خارج خواهد نمود. آنان (شیطان‌ها) را ذلیل و خوار خواهد کرد. پس از قدرت، شیاطین را هلاک خواهد کرد؛ بت‌ها را خوار خواهد کرد؛ پرستندگان بت‌ها را خواهد کشت، هر جا که باشند؛ آن‌گاه بعد از او نسلی از خاندان تو باقی خواهد ماند که برادر و وزیر او خواهد بود. سن او (علی) کمتر است. بر بت‌ها توانا خواهد بود (و آنها را سرنگون خواهد کرد). حتی به مقدار اندکی با او (پیامبر) مخالفت نخواهد کرد و چیزی را پنهان نخواهد داشت. در هر کاری با او مشورت خواهد کرد؛ در هر کاری که بر او هجوم آرد.

عبدالمطلب از فهم آن خواب درماند. پس به کندن مشغول شد. هنوز یک وجب نکنده بود که به شاخ و سر آهو برخورد و آن را بیرون آورد و بر آن نقش بسته بود «محمد رسول خدا ﷺ و علی ولی‌الله فلان شخص (مهدی) خلیفه خدا». از او (مرد قد بلند) پرسیدم فلانی قبل از او یا بعدش خواهد بود؟ گفت: هنوز نیامده است و نه هم چیزی از شرایطش آمده است. عبدالمطلب خارج شد و آب بیرون زد و به او رسید و او بالا می‌رفت که دید چیز سیاهی که دارای دُنب طولانی است، از او سبقت می‌گیرد در رفتن به خانه‌ای که بالای اوست؛ به آن ضربه زد که دنبش قطع شد. دیگر او را نیافت و فلانی آن را خواهد کشت إن‌شاءالله و از دیدگاه عبدالمطلب این بود که بی‌اثر نماید خوابی که در چاه دیده است.[1]

---

۱. همان، ص ۲۲۰.

ابوطالب و پیامبر

در هشت‌سالگی محمد ﷺ که عبدالمطلب از دنیا رفت،[۱] ابوطالب سرپرستی ایشان را بر عهده گرفت؛[۲] با اینکه حارث از ابوطالب بزرگ‌تر بود،[۳] عبدالمطلب او را برای حضانت پیامبر شایسته‌تر دانسته بود؛ زیرا مادر عبدالله و ابوطالب یکی بود[۴] و به نقلی در آن زمان ابوطالب فرزندی نداشت.[۵] موسی بن جعفر ﷺ در پاسخ به پرسش هارون، همین نکته را علت تقرب بیشتری علویان به پیامبر ﷺ نسبت به عباسیان دانسته است.[۶] این خبر را شیخ طوسی از حارث اعور از علی ﷺ در کتاب ارث نقل کرده که می‌فرماید: فرزندان پدر و مادری سزاوارتر هستند از فرزندان پدری و می‌افزاید: عبدالله پدر رسول خدا ﷺ با ابوطالب از یک پدر و مادر بودند.[۷]

ازدواج با خدیجه

خدیجه ﷺ سرور زنان قریش بود که خواستگاران زیادی از بزرگان عرب داشت؛ ولی با آنها ازدواج نکرد و با پیامبر ﷺ ازدواج نمود.[۸] پیامبر در سن ۲۵ سالگی[۹] با خدیجه

---

۱. همان؛ ج ۱، ص ۴۳۹.

۲. شیخ مفید؛ الإفصاح فی الإمامه؛ ص ۲۱۲. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص ۱۳۷. همو، الأمالی؛ ص ۶۰۷. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج ۳، ص ۲۲۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۰۶ (ج دار الحدیث)، حاشیه.

۳. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج ۱، ص ۳۷۰.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۹، ص ۳۲۶: «إِنَّ عَبْدَ اللهِ أَبَا رَسُولِ اللهِ ﷺ أَخُو أَبِی طَالِبٍ لِأَبِیهِ وَ أُمِّهِ».

۵. محمد بن علی کراجکی؛ کنز الفوائد؛ ج ۱، ص ۱۶۸. علی بن حسین مسعودی؛ إثبات الوصیه؛ ص ۱۳۵.

۶. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ، ج ۱، ص ۸۲.

۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۹، ص ۳۲۶. همو، الإستبصار؛ ج ۴، ص ۱۷۱.

۸. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص ۳۲۵.

۹. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (۱ ج)؛ ص ۸. علی بن فخرالدین اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمه؛ ج ۱، ص ۱۶.

دختر خویلد ازدواج کرد.[۱] در هنگام خواستگاری پیامبر ﷺ از خدیجه، ابوطالب نزد عموی خدیجه ورقة بن نوفل رفت و خدیجه را برای پیامبر خواستگاری کرد. ابوطالب خطبه‌ای ایراد کرد[۲] و در ضمن آن، خدیجه خود را به عقد ازدواج پیامبر درآورد و مهریه را از مال خود قرار داد و افزود به عمویت ابوطالب بگو شتری بکشد و به مردم ولیمه بدهد.[۳] رسول خدا ﷺ تا خدیجه زنده بود، به احترام وی با زن دیگری ازدواج نکرد.[۴] خداوند با مال خدیجه پیامبر ﷺ را حمایت کرد و از نداری نجات داد.[۵]

موقعیت خدیجه

خدیجه بسیار مورد احترام پیامبر ﷺ بود. ایشان یکی از چهار زن برتر جهان است که در روایات متعددی آمده و پیامبر ﷺ او را در آخرین لحظات زندگی به این خبر بشارت و دلداری داد. پیامبر بر خدیجه وارد شد و فرمود: ای خدیجه، برای ما ناخوشایند است که تو را در این حالت ببینیم. وقتی به همانندان خود رسیدی، سلام ما را به ایشان برسان. خدیجه گفت: ای پیامبر خدا، آنان چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: مریم دختر عمران، کلثوم خواهر موسی و آسیه همسر فرعون؛ پس از آن خدیجه عرض کرد: مبارک باد یا رسول الله ﷺ.[۶] در روایاتی هم خدیجه به عنوان یکی از چهار زن بهشتی که سرور زنان هستند، در کنار فاطمه ﷺ دختر محمد ﷺ، آسیه دختر مزاحم و مریم دختر عمران معرفی شده است.[۷]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۳۹.
۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۳۹۷.
۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۳۷۴.
۴. همان، ص ۳۹۱.
۵. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص ۵۳. همو، علل الشرائع؛ ص ۱۳۰: «"وَ وَجَدَکَ عائِلًا": یَقُولُ فَقِیراً عِنْدَ قَوْمِکَ یَقُولُونَ لَا مَالَ لَکَ فَأَغْنَاکَ اللهُ بِمَالِ خَدِیجَةَ».
۶. همو، من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۱۳۹. همان، مترجم؛ ج ۱، ص ۱۹۵.
۷. همو، الخصال؛ ص ۲۰۵.

فرزندان پیامبر از خدیجه

به نقل کلینی رسول خدا ﷺ از خدیجه قبل از بعثت قاسم، رقیه، زینب و امکلثوم را داشت و پس از بعثت طیب، طاهر و فاطمه را. به نقلی تنها فاطمه ﷺ بعد از بعثت متولد شد و همه پسران حضرت مُردند.[۱] از روایتی که از پیامبر ﷺ خطاب به عایشه نقل شده، استفاده می‌شود که نام طاهر عبدالله بوده و همو مطهر نامیده می‌شد؛[۲] یعنی طیب و طاهر همان عبدالله است.[۳]

ازآنجاکه اولین فرزند پیامبر قاسم بود، کنیه ایشان ابوالقاسم است. قاسم در خردسالی از دنیا رفت. پیامبر بعد از مرگ قاسم بر خدیجه وارد شد، دید گریه می‌کند. پرسید چرا گریه می‌کنی؟ گفت: شیرم زیاد است و می‌ریزد، گریه‌ام گرفت. فرمود: آیا راضی نمی‌شوی که در روز قیامت او در درِ بهشت دست تو را بگیرد و وارد بهشت نماید و این برای هر مؤمنی است و خداوند حکیم‌تر و کریم‌تر از آن است که جگرگوشه کسی را بگیرد، سپس او را عذاب کند.[۴] تنها فرزندی که پیامبر ﷺ از غیر خدیجه داشت، ابراهیم بود. مادرش ماریه قبطیه بود[۵] که او را حاکم اسکندریه مصر در پاسخ به نامهٔ پیامبر، برای حضرت هدیه فرستاده بود.[۶]

درگذشت خدیجه و ابوطالب

خدیجه وقتی رسول خدا ﷺ از شعب ابوطالب خارج شد، از دنیا رفت و این یک

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۴۰.
۲. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ج ۲، ص ۴۰۵: «وَ إِنَّ خَدِيجَةَ رَحِمَهَا اللهُ وَلَدَتْ مِنِّي طَاهِراً وَ هُوَ عَبْدُ اللهِ وَ هُوَ الْمُطَهَّرُ».
۳. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبیر؛ ج ۱، ص ۱۱۱.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۲۱۸.
۵. همان، ج ۱، ص ۳۱۵ و ج ۵، ص ۴۲۱.
۶. ابوالعباس عبدالله بن جعفرحمیری؛ قرب الإسناد؛ ص ۹. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۱۹، ص ۱۱۸. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج ۲، ص ۸۴.

سال قبل از هجرت بود و یک سال بعد، ابوطالب از دنیا رفت. وقتی رسول خدا ﷺ این دو را از دست داد، دوست نداشت در مکه بماند و اندوه فراوانی بر وی وارد شد و از این موضوع به جبرئیل شکایت کرد. به وی وحی شد از منطقه‌ای که مردمش ستمگرند، هجرت نما. پس از ابوطالب برای تو یاوری در مکه نیست و به او فرمان داده شد که هجرت نماید.[۱]

برابر روایتی از امام صادق ﷺ وقتی ابوطالب از دنیا رفت، جبرئیل بر رسول خدا ﷺ فرود آمد و گفت: ای محمد، از مکه خارج شو؛ زیرا یاوری نداری. مردم قریش به تعقیب حضرت پرداختند؛ آن حضرت فرار کرد تا به کوهی در مکه که به آن حُجُون گویند، رسید و در آن پناه گرفت.[۲] ابوطالب مسلمان شده بود و امام صادق ﷺ اشعار وی را دلیل بر ایمانش دانسته است.[۳] او برای دفاع از رسول خدا ﷺ ایمانش را کتمان می‌کرد. ابوطالب در روایات به اصحاب کهف تشبیه شده است که ایمانشان را پنهان و اظهار شرک کردند و خداوند دو بار به آنان پاداش داد.[۴]

نقد و بررسی

در گزارش اول کلینی که در اینجا بدون نقل سند است، آمده بود که ابوطالب یک سال پس از خدیجه از دنیا رفته است. این خبر از سعید بن مسیب از علی بن الحسین ﷺ نقل شده[۵] که کلینی در روضه آن را آورده است.[۶]

درباره زمان درگذشت این دو از نظر تاریخی اختلاف زیادی وجود دارد و جمعی

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۴۰.
۲. همان، ص ۴۴۹.
۳. همان.
۴. همان، ص ۴۴۸.
۵. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج ۱، ص ۲۵۷.
۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۸، ص ۳۴۰.

درگذشت خدیجه را بعد از ابوطالب دانسته‌اند.[۱] به هر حال تفاوت یک سال درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا درگذشت خدیجه و ابوطالب در یک سال و با فاصله کمتر از دو ماه بوده است؛[۲] خدیجه در دهم رمضان[۳] و ابوطالب در شوال[۴] همان سال از دنیا رفته‌اند. آنچه مسلم است این است که هر دو در یک سال درگذشتند و به همین علت پیامبر ﷺ آن سال را که سال دهم بعثت بوده، سال اندوه «عام الحزن» نامید[۵] و این نکته آن‌قدر مشهور است که در تعریف عام‌الحزن ذکر شده است،[۶] زیرا پیامبر دو مدافع دلسوز خود را از دست داد.

نصب حجرالاسود توسط پیامبر در جاهلیت

قریش تصمیم گرفتند کعبه را خراب و آن را بازسازی کنند؛ چون سیل از بالای مکه آمده و وارد کعبه شده بود و دیوار کعبه را که کوتاه بود، شکافت و آهوی طلایی که در داخل کعبه بود، دزدیده شد. قریش از انجام تخریب و بازسازی کعبه نگران بودند.[۷] وقتی احساس ترس و نگرانی کردند، شخصی از آنان گفت: لازم است برای بازسازی کعبه هر کس پاک‌ترین مالش را بیاورد؛ مالی که از راه قطع رحم و از راه حرام به دست نیاورده باشد.[۸] برای بازسازی لازم بود اول آن را تخریب کنند. ولید بن مغیره داوطلب شد اولین

---

۱. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (۱ج)؛ ص ۱۰. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب؛ ج ۱، ص ۱۷۴.

۲. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج ۱، ص ۲۶.

۳. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الاشراف؛ ج ۲، ص ۳۵.

۴. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج ۱، ص ۲۶.

۵. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (۱ج)؛ ص ۱۰. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج ۱، ص ۱۷۴. سیدمحسن امین؛ أعیان الشیعه؛ ج ۱، ص ۲۳۵، درباره زمان درگذشت این دو اختلاف زیادی است.

۶. تقی‌الدین احمد بن علی مقریزی؛ إمتاع الأسماع؛ ج ۱، ص ۴۵. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۱۳، ص ۱۱۲. شهاب‌الدین احمد نویری؛ نهایة الأرب فی فنون الأدب؛ ج ۱، ص ۱۵۷.

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۱۷.

۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۲۴۷.

کلنگ را به کعبه بزند تا اگر مشکلی پیش آید، دست نگه دارد. بالای کعبه رفت. وقتی سنگی از کعبه را حرکت داد، حوادثی رخ داد که ترسیدند؛ تضرع کردند: بارالها، ما هدفی جز اصلاح نداریم. خانه را خراب کردند تا به پایه‌هایی رسیدند که ابراهیم نهاده بود. وقتی شروع به حرکت آن پایه‌ها کردند، دچار زلزله و تاریکی شدند. تصمیم گرفتند فقط بر ارتفاع آن بیفزایند.[۱] ابراهیم ﷺ طول کعبه را ۳۰ ذراع و عرض آن را ۲۲ ذراع و ارتفاعش را ۹ ذراع قرار داده بود.[۲] امام صادق ﷺ می‌فرماید: ارتفاع کعبه ۹ ذراع بود و از زمان ابراهیم سقف نداشت و توسط قریش سقف بر آن نهاده شد. ارتفاعش به ۱۸ ذراع رسید. حجاج پس از تخریب خانه خدا بر روی عبدالله بن زبیر، کعبه را بازسازی کرد و ارتفاعش را ۲۷ ذراع قرار داد.[۳]

بازسازی و ساخت کعبه بر دیوارهای زمان ابراهیم آغاز شد. قریش بازسازی را بین قبایل قریش تقسیم کرد و ساخت هر یک از چهار دیوار کعبه را شماری از قبایل بر عهده گرفتند.[۴] نقل است رسول خدا ﷺ در ساخت کعبه نیز با قریش سهیم بوده است و از در خانه تا نصف بین رکن یمانی و حجرالاسود بر عهده وی بوده است.[۵] در روایتی دیگر ذکر شده که بنی‌هاشم از حجرالاسود تا رکن شامی را بر عهده گرفتند.[۶] طبق نقل بلاذری، بنی‌عبدمناف و بنی‌زهره یک رکن، یعنی یک چهارم ساخت دیوار کعبه را بر عهده گرفتند.[۷]

قریش بازسازی کعبه را ادامه دادند تا به جای نصب حجرالاسود رسیدند. بین قبایل

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۱۶.

۲. همان. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۳۲۲.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۳۱۹.

۴. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج ۱، ص ۱۰۸.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۱۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۳۲۳.

۶. همان.

۷. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج ۱، ص ۱۰۸.

اختلاف شدیدی رخ داد که چه کسی افتخار نصب حجرالاسود را داشته باشد. وقتی اختلاف شدید شد، راضی شدند این کار را به اولین فردی بسپارند که از در بنی‌شیبه وارد مسجدالحرام می‌شود. پیامبر وارد شد. گفتند: امین آمد؛ یعنی محمد امین. او را حَکَم قرار دادند. حضرت با تدبیری زیبا مشکل را حل کرد. عبای خود را پهن کرد و حجرالاسود را در آن قرارداد و فرمود: از هر یک از چهار گروه قریش که بازسازی کعبه را بر عهده داشتند، یک نفر به نمایندگی آنان بیاید و چهار نفر که نام آنان در کتاب کافی آمده، عبا را بلند کردند و رسول خدا ﷺ آن را در جایگاه خود نهاد.[۱]

قریش برای بازسازی خانه خدا و سقف آن به چوب نیاز داشتند. در این ایام پادشاه روم یک کشتی از چوب و وسایل لازم به همراه بَنَّا و کارگر به جانب حبشه فرستاده بود تا در آنجا کلیسایی بسازند. این کشتی گرفتار طوفان شد و باد آن را به ساحل دریای سرخ آورد. مردم مکه مطلع شدند و رفتند وسایل آن را که برای بازسازی کعبه لازم بود، خریدند و به مکه آوردند و بدین‌گونه کعبه بازسازی شد. آنان پس از ساخت کعبه پرده‌ای بر آن قرار دادند.[۲]

۲. از بعثت تا هجرت

رسول خدا ﷺ در سن چهل‌سالگی به رسالت مبعوث شد و پس از مدتی جمعی از مردم مکه، به‌ویژه جوانان و مستمندان به او ایمان آوردند. به سبب مشکلاتی که مردم مکه برای مسلمانان به وجود آورده بودند، شماری از آنان به دستور الهی به حبشه هجرت کردند و شماری زیر شکنجه کفار قریش به شهادت رسیدند. مسلمانان سه سال در شعب ابوطالب در محاصره بودند و بعد از خارج‌شدن از شعب در پانزده رجب سال دهم بعثت،[۳]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۱۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۲۴۷، ح ۲۳۲۰.
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۱۸.
۳. شیخ طوسی؛ مصباح المتهجد و سلاح المتعبد؛ ج ۲، ص ۸۰۵.

پیامبر دو حامی مهم خود خدیجه و ابوطالب را در سال دهم هجری از دست داد.[۱] حضرت طی سفری به طائف رفت؛ ولی مردم آنجا از اسلام استقبال نکردند. رسول خدا ﷺ دو سال پیاپی در مراسم حج با جمعی از مردم مدینه دیدار کرد و در دومین دیدار، بیش از هفتاد تن از مردم مدینه که در جمع آنان چند زن بود، با پیامبر بیعت کردند. آنان از رسول خدا ﷺ خواستند به مدینه هجرت کند. از سوی دیگر کفار قریش تصمیم به قتل رسول خدا ﷺ گرفتند. حضرت از توطئه آنان جان سالم به در برد و سیزده سال پس از بعثت و دعوت مردم مکه به اسلام، به مدینه هجرت کرد.[۲] اکنون به نقل گزارش‌های کتب اربعه دربارهٔ این مقطع می‌پردازیم.

عکس‌العمل‌ها در برابر رسالت پیامبر

محمد بن عبدالله در روز دوشنبه[۳] بیست و هفتم رجب سال چهل عام‌الفیل به رسالت مبعوث شد. به جهت اهمیت آن روز، روزه‌اش مستحب است.[۴] موسی بن جعفر ﷺ می‌فرماید: خداوند پیامبر را برای رحمت بر عالمیان در روز ۲۷ رجب بر انگیخت و روزه‌گرفتن آن روز مساوی با شصت ماه روزه گرفتن است.[۵] این خبر از امام رضا ﷺ نیز نقل شده است.[۶] رسول خدا ﷺ مردم را به توحید دعوت می‌کرد؛ اما با مخالفت جدی کفار قریش روبرو شد. آنان هر روز پیشنهادهایی از طریق ابوطالب برای پیامبر ﷺ داشتند تا از رسالتش دست بر دارد؛ اما پیامبر آن پیشنهادها را نمی‌پذیرفت. به‌مرور

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۴۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۸، ص ۳۴۰.

۳. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۳۷۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۴۶۹ و ج ۴، ص ۱۴۹. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۹۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۳، ص ۱۸۵ و ج ۴، ص ۳۰۵: «امام صادق ﷺ فرمود: وَ لَا تَدَعْ صِيَامَ سَبْعَةٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ فَإِنَّهُ الْيَوْمُ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ النُّبُوَّةُ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ وَ ثَوَابُهُ مِثْلُ سِتِّينَ شَهْراً لَكُمْ».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۱۴۹.

۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۳۰۴.

جمعی از مردم اسلام آوردند. اولین مسلمانان علی ﷺ و خدیجه ﷺ بودند.[۱]

علی روز دوم رسالت پیامبر به ایشان ایمان آورد و بعد خدیجه. ابوطالب بر پیامبر وارد شد؛ دید رسول خدا ﷺ نماز می‌خواند و در یک طرف وی علی است. به جعفر گفت برو در جانب دیگر او قرار بگیر. کفار قریش نزد ابوطالب آمدند و گفتند: محمد جوانان ما را فاسد کرده است و خدایان ما را به زشتی یاد می‌کند. ما حاضریم به او مال بدهیم و زیباترین زنان را به ازدواج او در بیاوریم. ابوطالب موضوع را به پیامبر ﷺ گفت. حضرت فرمود: ای عمو، این دین خداست که برای پیامبرانش قرار داده و مرا به عنوان رسول به جانب مردم ارسال کرده است و من نمی‌توانم از این کار دست بدارم. کفار به ابوطالب گفتند: تو سرور ما هستی. اجازه بده او را بکشیم و تو حاکم ما باش. در اینجا ابوطالب در رد خواست آنان قصیده طولانی خود را در وصف پیامبر ایراد کرد.[۲] کلینی در ایمان ابوطالب[۳] و در بیان معنای صمد، به ابیاتی از همین قصیده اشاره می‌کند.[۴]

گروهی از قریش به سرپرستی ابوجهل بر ابوطالب وارد شدند و گفتند: پسر برادر تو ما را و خدایان ما را آزار می‌دهد و اذیت می‌کند، با او سخن بگو تا از خدایان ما دست بدارد تا ما هم از خدای او دست بداریم. ابوطالب شخصی را نزد پیامبر فرستاد. وقتی پیامبر ﷺ بر جمع آنان وارد شد و دید همه مشرک هستند، فرمود: درود بر کسی که پیرو هدایت است؛ سپس نشست. ابوطالب او را از پیشنهاد قریش آگاه کرد. حضرت فرمود: آیا نمی‌خواهند با کلمه‌ای آشنا شوند که بهتر از آن باشد و با آنان بر عرب سیادت و آقایی کنند و گردن‌های آنان را زیر پا بگذارند؟ ابوجهل گفت: چرا، این کلمه چیست؟ پیامبر ﷺ فرمود: بگویید لااله‌الاالله. آنان دست‌های خود را در گوش‌هایشان قرار داده،

---

۱. محمدصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۷، ص ۱۹۰.

۲. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۱، ص۳۷۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص۴۴۹.

۴. همان، ص۱۲۴.

فرار کردند و می‌گفتند: ما تاکنون این جملات را نشنیده‌ایم.[۱]

رسول خدا ﷺ به رسالت خود ادامه داد و جمعی به او ایمان آوردند و خبر آن به گوش قبایل مختلف رسید. ابوذر که در بطن مَرّ (مَرّ ظهران[۲]) چوپانی می‌کرد، به مکه آمد و به پیامبر ﷺ ایمان آورد. کلینی داستان ایمان وی و آزاری را که از قریش دیده نقل کرده است،[۳] او را چهارمین یا پنجمین فرد مسلمان دانسته‌اند.[۴]

دفاع ابوطالب و حمزه از پیامبر

رسول خدا ﷺ که به رسالت مبعوث شد و آن را برای مردم ابلاغ کرد، با مشکلات و سختی‌های زیادی روبرو گردید و توسط مردم مکه مورد اذیت و آزار قرار گرفت. کلینی با سندی معتبر نقل کرده است، روزی پیامبر ﷺ در مسجدالحرام با لباسی نو نشسته بود. مشرکان به سوی حضرت زهدان شتر پرتاب و لباس‌های ایشان را کثیف کردند؛ ایشان به‌شدت ناراحت شد و به سوی ابوطالب رفت و گفت: ای عمو حسبم را در میان خود چگونه می‌بینید؟ (آیا من بدون حامی و خویشاوند هستم؟) ابوطالب گفت: چه اتفاقی افتاده است؟ حضرت جریان را برای وی تعریف کرد. ابوطالب حمزه را خواست و شمشیر به دست گرفت و به حمزه گفت: این زهدان شتر را بگیر؛ آن‌گاه به سوی آن قوم حرکت کردند، درحالی‌که پیامبر با آنان بود. نزد قریش در اطراف کعبه رفتند. وقتی آنان این‌گونه دیدند، فهمیدند ابوطالب به‌شدت ناراحت است. ابوطالب به حمزه گفت: زهدان را بر سبیل‌های آنها بمال. حمزه هم این‌گونه عمل کرد تا نفر آخر آنان؛ سپس ابوطالب به پیامبر ﷺ نگریست و گفت: ای فرزند برادر، این حسب تو در جمع ماست.[۵] این جریان را

---

۱. همان، ج ۲، ص ۶۴۹.
۲. منطقه‌ای در یک منزلی مکه.
۳. همان، ج ۸، ص ۲۹۷.
۴. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج ۱، ص ۲۵۲.
۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۴۹.

یعقوبی نقل کرده که ابوطالب به غلامش چنین دستوری داد.[۱] حادثه در حجر اسماعیل رخ داده است.[۲]

در روایتی امام سجاد ﷺ کار حمزه را حمیت ستودنی دانسته، می‌فرماید: «لَمْ یَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَمِیةٌ غَیرُ حَمِیةِ حَمْزَةَ بن عبدالمطلب وَ ذَلِکَ حِینَ أَسْلَمَ غَضَباً لِلنَّبِی ﷺ، فِی حَدِیثِ السَّلَی الَّذِی أُلْقِیَ عَلَی النَّبِی ﷺ:[۳] هیچ حمیتی باعث رفتن به بهشت نمی‌شود، جز حمیت و غیرتی که حمزة بن عبدالمطلب در دفاع از پیامبر داشت، هنگامی که اسلام آورد برای ناراحتی پیامبر در حدیث زهدانی که بر روی پیامبر انداخته شد»؛ به تعبیر دیگر دفاع از قوم و قبیله ارزش نیست، مگر کار حمزه که برای دفاع از فرستاده خدا از خویشاوند خود حمایت کرد. به نظر می‌رسد ناراحتی پیامبر ﷺ از آن جهت بوده که این موضوع بارها تکرار شده و بعد هم ادامه داشته است.

معراج پیامبر

از حوادث مکه پس از بعثت خبر معراج پیامبر است که آن را در سال چهارم و بعد از آن دانسته‌اند. در کتب اربعه گزارش‌های متعددی درباره معراج نقل شده است. در کافی در حدیثی که از نظر سند معتبر است، امام صادق ﷺ می‌فرماید: وقتی رسول خدا ﷺ به معراج رفت، به جایی رسید که جبرئیل ایشان را رها کرد. پیامبر ﷺ فرمود: در چنین حالتی مرا رها می‌کنی؟ پاسخ داد: برو؛ به خدا سوگند به مکانی پا نهاده‌ای و طی کرده‌ای که هیچ بشری قبل از تو به آن مکان پا ننهاده است.[۴]

در روایتی ابوبصیر از معراج پیامبر ﷺ می‌پرسد؛ امام صادق ﷺ آن را دو مرتبه

---

۱. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۴.

۲. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی؛ ج ۱، ص ۱۲۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۳۰۸.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۴۲.

می‌داند و می‌افزاید: جبرئیل وی را در مکانی قرار داد که نه هیچ بشر و نه هیچ پیامبری به آنجا پا ننهاده بود.[۱] علت برخی اعمال از جمله وضو را بیان کرده است.[۲] روضه کافی نیز گزارشی از معراج پیامبر ﷺ دارد. در این کتاب آمده است که جبرئیل در شب معراج برای پیامبر بُراق را آورد و تا بیت‌المقدس رفت؛ ایشان در آنجا با جمعی از برادرانش از پیامبران دیدار کرد. پس از اتمام این سفر، پیامبر ﷺ گزارش آن را به یاران خود و دیگران داد. به این امید که آنان ایمان بیاورند و نشانهٔ آن را برخورد با کاروان ابوسفیان ذکر می‌کند که یک بچه شتر سرخ‌مو را گم کرده بودند و چون اشاره به شام کرده بود و آنان به شام رفته بودند، توصیف شام را از او خواستند. در همین زمان جبرئیل نازل شد و شام را به پیامبر ﷺ نشان داد و حضرت به توصیف آن پرداخت.[۳]

شکنجه مسلمانان در مکه

یکی از کارهایی که کفار بر ضد مسلمانان انجام می‌دادند، شکنجه تازه‌مسلمان‌ها بود. کفار از آنان می‌خواستند از ایمان خود دست بر دارند. پدر و مادر عمار یاسر را زیر شکنجه به شهادت رساندند و عمار به این جهت اظهار کفر کرد و نزد رسول خدا ﷺ برای عرض ارادت آمد.[۴] به فرموده امام صادق ﷺ عمار بن یاسر وقتی اهل مکه او را اجبار کردند، درحالی‌که قلب او دارای ایمان بود، این آیه نازل شد: «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ:[۵] مگر کسی که اجبار شده، درحالی‌که قلبش ایمان دارد».

پیامبر وقتی عمار نزد وی بود فرمود: ای عمار، اگر دوباره دست به شکنجه تو زدند،

---

۱. همان، ص۴۴۳.

۲. همان، ج۳، ص۴۸۳.

۳. همان، ج۸، ص۳۶۴.

۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۹، ص۳۵.

۵. نحل: ۱۰۶.

باز هم اظهار کفر کن (و تقیه نما)؛ زیرا خداوند درباره عذر تو آیه نازل کرده و به تو دستور داده اگر تکرار کردند، تو نیز تکرار نمایی.[۱]

هجرت به حبشه

شکنجه‌های مسلمانان توسط کفار قریش باعث شد رسول خدا ﷺ به آنان دستور هجرت به حبشه بدهد. هفتاد نفر به حبشه رفتند. کفار قریش دو نفر را برای جلوگیری از پناه‌دادن حاکم حبشه به مسلمانان، به آنجا فرستادند که در مأموریت خود ناموفق بودند.[۲] سرپرستی مهاجران بر عهده جعفر بن ابی‌طالب بود.[۳] اتفاقات زیادی در حبشه رخ داد که جعفر توانست در آنها به‌خوبی مسلمانان را رهبری کند. حاکم حبشه نیز از مسلمانان حمایت کرد و به آنان پناه داد و گاهی اخبار مسلمانان حجاز را به آنان می‌رساند. نمونه‌ای از آن خبری است از امام صادق ﷺ که فرمود: روزی نجاشی فردی را نزد جعفر بن ابی‌طالب و یارانش فرستاد و آنان را به حضور طلبید. مسلمانان بر وی وارد شدند، درحالی‌که نجاشی با دو جامه مندرس در خانه روی خاک نشسته بود. جعفر گوید: وقتی او را به این حالت دیدیم، نگران شدیم و ترسیدیم. نجاشی که وضعیت نگران‌کننده و تغییر چهره‌های ما را دید، گفت: حمد و ستایش از آن خدایی است که محمد را یاری کرد و چشمش را نورانی نمود. آیا شما را بشارت ندهم؟ گفتم: چرا ای پادشاه. گفت: هم‌اکنون از سرزمین شما جاسوسی از جاسوسان من خبر آورده که خداوند پیامبرش محمد ﷺ را یاری کرده و دشمنش را هلاک کرده و فلان و فلان را اسیر نموده است. آنان در وادی‌ای به نام بدر با هم درگیر شدند. جعفر گفت: چرا بر خاک نشسته‌ای و دو جامه مندرس پوشیده‌ای؟ پاسخ داد: من در آنچه خداوند بر عیسی نازل کرده می‌یابم که از حق خدا بر

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۲۱۹.

۲. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۱۷۶.

۳. شیخ مفید؛ الأمالی؛ ص ۲۳۸. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص ۱۴.

بنده این است که وقتی نعمتی به او داده می‌شود، تواضع کند. وقتی خداوند به خاطر محمد ﷺ به من نعمت داد، این‌گونه برای خدا تواضع نمودم.[۱] جعفر در سال هفتم هجری همزمان با پیروزی مسلمانان در خیبر به مدینه آمد.[۲] رسول خدا ﷺ به پاداش تلاش‌های جعفر به او نماز جعفر طیار را آموخت که باعث مغفرت گناهان می‌شود.[۳]

۳. از هجرت تا رحلت

پیامبر ﷺ پس از سختی‌های زیاد سیزده سال پس از بعثت به مدینه مهاجرت کرد و ده سال در شهر مدینه بود.[۴] هجرت و خروج حضرت از مکه به سوی مدینه، در روز پنج‌شنبه اول ربیع‌الاول سال سیزدهم بعثت بود و در روز دوازدهم، همزمان با زوال ظهر وارد قبا در مدینه شد و بیش از ده روز در آنجا منتظر علی ﷺ ماند. حضرت رسول ﷺ در مدینه بر عمرو بن عوف وارد شده بود. در آنجا همه نمازهای پنج‌گانه را دورکعتی می‌خواند. بعد از آمدن علی ﷺ پیامبر به محله بنی‌سالم بن عوف رفت و مسجد قبا را بنیان نهاد و بعد به سمت مدینه حرکت کرد.[۵] او در مکه به طرف بیت‌المقدس نماز می‌خواند، ولی پشت به کعبه نمی‌ایستاد؛ ولی در مدینه پشت به کعبه قرار می‌گرفت.[۶]

حرکت عظیم رسول خدا ﷺ در هدایت مردم با هجرت شروع شد. هجرت به مدینه برای مسلمانان بسیار مهم بود و باعث تقویت اسلام شد؛ به همین جهت یکی از امتیازات برای مسلمانان صدر اسلام، در فرهنگ اسلامی هجرت است. هجرت از مرجحات دو نفر برای پیش‌نمازی است. مهاجر بر غیرمهاجر مقدم می‌شود.[۷] در انفاق و کمک، فرد

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۱۲۱.
۲. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص ۷۷. همو، المقنع؛ ص ۱۳۹.
۳. همو، من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۵۵۲. همو، المقنع؛ ص ۱۳۹.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۳۹.
۵. همان، ج ۸، ص ۳۳۹.
۶. همان، ج ۳، ص ۲۸۶.
۷. همان، ص ۳۷۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳۷۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۳، ص ۳۲.

مهاجر بر دیگری مقدم است.[۱] کسانی که مهاجرت کرده‌اند، اگر دوباره به بادیه بروند، مرتکب گناه کبیره شده‌اند[۲] و از بخشی از حقوق اسلامی محروم‌اند؛ از جمله اعرابی سهمی از فیء و بیت‌المال ندارد، مگر اینکه هجرت کنند[۳] و برابر روایتی، اعرابی حق گزینش زن از مهاجران را ندارد، در صورتی که بخواهد وی را از دارالهجره خارج کند.[۴]

پس از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه در این شهر حوادث زیادی رخ داد که در فصول بعدی بیان خواهد شد. پیامبر پس از هجرت به مدینه حکومت تشکیل داد و به‌تدریج به اجرای قوانین الهی که نازل می‌شد پرداخت. در مدینه سه جنگ مهم با کفار قریش داشت: بدر، احد و خندق که با نیروی محدود در برابر دشمن مقاومت کرد.[۵] چندین جنگ هم با یهود داشت که پس از فتح خیبر[۶] قدرت یهود از بین رفت و مخالفی در مدینه برای مسلمانان باقی نماند. رسول خدا ﷺ پیام‌های متعددی به سران حکومت‌های دنیا فرستاد؛ نامه‌ای به حاکم روم و نامه‌ای به پادشاه ایران نوشت و آنان را به اسلام فرا خواند.[۷] دوران حضور ایشان در مدینه ده سال طول کشید و حوادث تلخ و شیرین زیادی در این دوره رخ داد؛ به سبب همین اهمیت هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه و نقش آن در گسترش و عزت اسلام مسلمانان آن را مبدأ تاریخ اسلامی قرار دادند.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۴۹. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۳۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۰۱: «قَالَ عَبْدُاللهِ بن عَجْلَانَ السَّكُونِيُ لِأَبِي جَعْفَرٍ ﷺ: إِنِّي رُبَّمَا قَسَمْتُ الشَّيْءَ بَيْنَ أَصْحَابِي أَصِلُهُمْ بِهِ فَكَيْفَ أُعْطِيهِمْ؟ فَقَالَ: أَعْطِهِمْ عَلَى الْهِجْرَةِ فِي الدِّينِ وَ الْفِقْهِ وَ الْعَقْلِ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۲۷۷و ج۵، ص۴۴۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۵۶۶: «وَ لَا تَعَرُّبَ بَعْدَ الْهِجْرَةِ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۳۹.

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۴۲۶: «أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: لَا يَتَزَوَّجِ الْأَعْرَابِيُّ الْمُهَاجِرَةَ فَيُخْرِجَهَا مِنْ دَارِ الْهِجْرَةِ».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۶.

۶. همان، ج۴، ص۳۰۲ و ج۸، ص۳۵۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۴۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۱۸۶.

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۶۹. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۲، ص۱۵۲.

ویژگی‌های خاص پیامبر

برای پیامبر ﷺ چند ویژگی و حکم اختصاصی ذکر کرده‌اند که در اصطلاح به آنها خصائص‌النبی گفته می‌شود. برخی قریشیان از پیامبر ﷺ پرسیدند به چه چیزی بر انبیا پیشی گرفتی، درحالی‌که تو آخرین نفر و خاتم آنان هستی که برانگیخته شدی. فرمود: من اولین فردی بودم که به پروردگارم ایمان آوردم و اولین شخصی بودم که پاسخ دادم وقتی از پیامبران میثاق گرفته شد و آنان را بر جان‌هایشان گواه گرفت. خداوند فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری! پس من اولین پیامبری بودم که آری و بلی گفتم و بر آنان در اقرار به خدا پیشی گرفتم.[1]

بخشی از این ویژگی‌ها مربوط به احکام شرعی، اعم از واجب و حرام و مستحب و مکروه است. برخی فقهای شیعه پانزده ویژگی برای حضرت بیان کرده‌اند[2] که به دو مورد آن اشاره می‌شود:

اول) پیامبر می‌تواند بیش از چهار همسر داشته باشد. همسران متعدد حضرت ناشی از همین حکم اختصاصی است و باید توجه کرد که بسیاری از آنان بیوه بودند و پیامبر به جهت تألیف قلوب قبایل مختلف و پیوند با آنها، با آنان ازدواج کرده است نه چیز دیگر.

دوم) نماز شب مستحب است، اما بر پیامبر واجب بوده است.

افزون بر این حضرت دارای ویژگی‌های خاص دیگری نیز بود. در روایتی امام باقر ﷺ دراین‌باره می‌فرماید: برای رسول خدا ﷺ سه ویژگی بود که برای دیگران نیست:

۱. برای او سایه‌ای نبود (زیرا وی تحت تأثیر شعاع نور خورشید قرار نمی‌گرفت).

۲. از راهی نمی‌گذشت مگر اینکه اگر بعد از دو یا سه روز از آن مسیر می‌گذشتی، درمی‌یافتی پیامبر ﷺ از آنجا گذشته است؛ زیرا بوی عطر وی باقی مانده بود.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۴۲.

۲. نجم‌الدین جعفر بن حسن محقق حلّی؛ شرائع الإسلام؛ ج ۲، ص ۲۱۵.

۳. بر هیچ سنگ و درختی نمی‌گذشت جز اینکه به ایشان سجده می‌کردند و احترام می‌گذاشتند.[۱]

۴. امام صادق ﷺ در روایتی معتبر خصوصیت پیامبر ﷺ را چنین بیان می‌کند: پیامبر این‌گونه بود که هرگاه در شب تاریک دیده می‌شد، برای او نوری بود؛ گویا پاره‌ای از ماه است.[۲]

همسران پیامبر

پس از خدیجه پیامبر همسران متعددی داشته است و این از ویژگی‌های خاص رسول خدا ﷺ بوده که می‌توانسته بر خلاف دیگر مسلمانان، بیش از چهار زن دائم داشته باشد. دیگر مسلمانان چنین حقی ندارند.[۳]

توجه به این نکته لازم است که تمام زنان پیامبر ﷺ کسانی بودند که همسران خود را از دست داده بودند و پیامبر برای تألیف قلوب قبایل مختلف، آنان را به همسری می‌گرفت. بیشتر آنان از قبایل مکه بودند؛ زیرا زنان مدینه نسبت به هوو حساس بودند. عایشه تنها همسر پیامبر است که گفته شده باکره بوده است. حضرت در ماه شوال در مکه با وی ازدواج کرد[۴] و مراسم زفاف او در مدینه بود.[۵] فرزندان پیامبر تنها از خدیجه بودند و ابراهیم از کنیز حضرت ماریه قبطیه بود[۶] که در هجده ماهگی درگذشت.[۷]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۴۲.

۲. همان، ص ۴۴۶.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۴۳۰؛ ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج ۱، ص ۲۱۸: «وَ قَالَ الصَّادِقُ ﷺ: لَا يَحِلُّ لِمَاءِ الرَّجُلِ أَنْ يَجْرِيَ فِي أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعَةِ أَرْحَامٍ مِنَ الْحَرَائِرِ».

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۷، ص ۴۷۵.

۵. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (۱ج)؛ ص ۱۴۱. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۸، ص ۴۹، (ج دارالکتب العلمیه). ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج ۸، ص ۱۹۶.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۱۵ و ج ۵، ص ۴۲۱.

۷. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (۱ج)؛ ص ۱۴۱. ابن‌عبد البر؛ الإستیعاب؛ ج ۱، صص ۲۵ و ۵۵.

در کافی به نقل از ابوبصیر و دیگران اسامی زنان پیامبرﷺ را با نسبت قبیله‌ای آنان چنین نقل کرده است: ۱. خدیجه دختر خویلد؛ ۲. عایشه دختر ابی‌بکر از تیم؛ ۳. حفصه دختر عمر از بنی‌عدی؛ ۴. ام‌سلمه دختر ابوامیه از بنی‌مخزوم؛ ۵. ام‌حبیب (یا حبیبه) دختر ابوسفیان از بنی‌امیه؛ ۶. زینب دختر جحش از بنی‌اسد؛ ۷. میمونه دختر حارث از بنی‌هلال؛ ۸. سوده دختر زمعه از بنی‌اسد؛ ۹. صفیه دختر حی بن اخطب از بنی‌اسرائیل و یهود؛ ۱۰. جویریه دختر حارث؛ ۱۱. امولد[1] یا کنیز آزادشده (ماریه قبطیه[2])؛ ۱۲. زینب دختر ابوجون که فریب خورد. او از بنی‌عامر بود؛ ۱۳. زنی از کنده و برخی که خود را به پیامبرﷺ هبه می‌کردند. نه تن از آنان پس از پیامبر زنده ماندند.[3] شیخ طوسی در مبسوط نقل می‌کند که رسول خداﷺ هجده همسر و سه کنیز برگزید. هفت تن از همسران حضرت از قریش و یکی از هم‌پیمانان آنان و نه نفر از سایر قبایل و یک نفر هم از یهود بود.[4]

مسائل و نکاتی دربارهٔ همسران پیامبر

در کافی به‌تناسب، حوادثی مربوط به زنان پیامبرﷺ نقل شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) سرگذشت بدشماری از زنان پیامبر

جریان فریب‌خوردن زنی به نام سنیَ یا سناه[5] از قبیله عامر بن صعصه که پیامبرﷺ با

---

۱. در کافی امولد پس از نام خدیجه دختر خویلد آمده است و همان‌گونه که در برخی نسخه‌های کتاب کافی آمده، امولد صحیح است که منظور ماریه قبطیه است؛ امّا در نسخه جدید کتاب کافی دراین‌باره دقت نشده است؛ یعنی باید با ذکر واو امولد بیاید (محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱۰، ص ۷۴۶، چ دارالحدیث).

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۴۲۱.

۳. همان، ص ۳۹۰.

۴. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج ۴، ص ۲۷۰.

۵. احمد بن محمد اشعری قمی؛ النوادر؛ ص ۱۰۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۴۲۱.

او ازدواج کرده بود و بسیار زیبا بود. عایشه و حفصه به جهت زیبایی او برای او نقشه کشیدند و در دام آن دو گرفتار شد. پیامبر ﷺ او را رها کرد و به او دستور داد به خانه‌اش باز گردد و او را طلاق داد.[۱] زن کندی زینب دختر ابی‌جون بعد از مرگ ابراهیم فرزند رسول خدا ﷺ که مادرش ماریه قبطیه بود، گفت: او اگر پیامبر بود، پسرش نمی‌مرد. پیامبر ﷺ او را به خانه‌اش فرستاد. وقتی ابوبکر به خلافت رسید، این دو (سنی و زینب) خواستگار داشتند. ابوبکر پیشنهاد کرد یا همسر پیامبر باقی بمانند و در حجاب قرار گیرند یا با دیگری ازدواج کنند. آنان ازدواج را پذیرفتند. شوهر یکی به جزام و دیگری به جنون مبتلا شد.[۲]

ب) اعتراض به پیامبر

زینب دختر جحش به پیامبر ﷺ اعتراض کرد که عدالت را رعایت نمی‌کند و برخی زنان دیگر مانند حفصه مدعی بودند اگر پیامبر آنان را رها کند، همسران مناسبی خواهند داشت. پیامبر ﷺ ناراحت شد و بیست روز و به نقل من لایحضره الفقیه بیست و نه روز از همسران خود کناره‌گیری کرد و به مشربه ام‌ابراهیم رفت. دراین‌باره آیه قرآن نازل شد که اگر دنبال دنیا هستید، پیامبر ﷺ شما را رها می‌کند و اگر با پیامبر و دنبال حق هستید، اجر شما دو برابر است.[۳] پیامبر از آنان خواست یا ایشان را انتخاب کنند یا جداشدن از حضرت را که آنان پیامبر را برگزیدند.[۴]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۲۱. از این گزارش استفاده می‌شود که نام زن فریب‌خورده سناه بود و زینب دختر ابی‌جون به سبب اظهاراتش که نشانه عدم ایمان به رسالت است او را بازگردانده است. علامه مجلسی او را اسماء دختر نعمان دانسته (مرآة العقول؛ ج ۲۰، ص۱۲۴). ابن‌عبدالبر (الاستیاب؛ ج۴، ص۱۷۸۳) اختلاف اقوال را دراین‌باره نقل کرده است و اسماء را به نقلی از قبیله بنی‌جون دانسته است.

۲. همان.

۳. احزاب: ۲۹: «یا أَیهَا النَّبِی قُلْ لِأَزْواجِکَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَیاةَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها فَتَعالَینَ أُمَتِّعْکُنَّ وَ أُسَرِّحْکُنَّ سَراحاً جَمِیلاً وَ إِنْ کُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْکُنَّ أَجْراً عَظِیماً».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۱۳۸ و ج۵، ص۴۲۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۵۱۷. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۲۶۷.

ج) ولیمه ازدواج

دادن ولیمه در عروسی مستحب است. هنگامی که پیامبر ﷺ با میمونه دختر حارث ازدواج کرد، غذایی از نوع سویق ولیمه داد.[۱] پیامبر ﷺ با او در عمرةالقضاء ازدواج کرد و مراسم زفاف بعد از عمره در سرَف زیر قبه‌ای برگزار شد. میمونه در سال ۵۱ در سرف درگذشت و همانجا دفن شد.[۲]

د) خواستگاری زن انصاری از پیامبر

امام باقر ﷺ گوید: زنی از انصار درحالی‌که لباس پوشیده و موهای خود را شانه کرده بود، بر پیامبر در خانه حفصه وارد شد و گفت: ای پیامبر، زن به خواستگاری شوهر نمی‌رود و من زنی هستم که مدت‌هاست بدون شوهرم و فرزندی ندارم؛ آیا تو نیاز داری؟ من خودم را به تو بخشیدم، اگر مرا بپذیری. پیامبر فرمود: خیر باشد و برایش دعا کرد؛ سپس فرمود: ای خواهر انصاری، خداوند به شما از جانب رسول خدا ﷺ پاداش خیر دهد. به‌تحقیق که مردانتان مرا یاری کردند و زنانتان به من علاقه‌مندند. حفصه به زن گفت: چقدر بی‌حیایی و جرئت داری و علاقه شدید به مردان داری. پیامبر به حفصه فرمود: ای حفصه، دست از او بدار. او از تو بهتر است. به رسول خدا ﷺ علاقه دارد؛ تو او را سرزنش می‌کنی و بر او عیب می‌گیری؛ سپس به زن گفت: بازگرد خداوند تو را رحمت کند. خداوند بر تو بهشت را واجب کرده به جهت علاقه‌ای که به من داری و محبت و شادی‌ات را به من اعلام کردی و به‌زودی دستور من خواهد آمد، اگر خدا بخواهد.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۶۸: «إنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ حِینَ تَزَوَّجَ مَیمُونَةَ بنت الحَارِثِ أَوْلَمَ عَلَیهَا وَ أَطْعَمَ النَّاسَ الحَیسَ».

۲. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۴، ص۱۹۱۵ـ۱۹۱۸. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج۸، ص۳۲۴.

دراین‌باره آیه قرآن نازل شد که اگر زن مؤمنی خودش را به پیامبر بخشید، این حق پیامبر ﷺ است که با او ازدواج کند و این برای دیگر مردان مسلمان نیست؛[۱] پس هبه کردن زن خودش را به پیامبر برای حضرت جایز است اما برای دیگران حلال نیست.[۲]

وصیت پیامبر به علی ﷺ

امام صادق ﷺ در روایتی بخشی از وصیت پیامبر به علی ﷺ در هنگام مرگ را نقل کرده است که عموماً توصیه به نیکی به اقشار مختلف ضعیف و کشاورز جامعه است: ای علی ﷺ، در حضور تو به کشاورزان ستم نشود و بر زمینی که بر آن قرار داری، چیز میفزای و بدون مزد از مسلمان بیگاری مکش.[۳]

درگذشت پیامبر

پیامبر ﷺ پس از ده سال اقامت در مدینه، به نقل کلینی در دوازدهم ربیع‌الاول روز دوشنبه در سن ۶۳سالگی درگذشت.[۴] به نقل شیخ طوسی حضرت در روز دوشنبه دو روز باقی مانده از صفر در سال دهم هجری با مسمومیت در سن ۶۳سالگی از دنیا رفت.[۵] به نقل صحیح و قول مشهور، پیامبر ﷺ در سال یازدهم هجری درگذشت.[۶] قبر ایشان در اتاقی قرار دارد که در آن درگذشت و عایشه دختر ابی‌بکر بن ابی‌قحافه در آن زندگی می‌کرد. وقتی پیامبر درگذشت، اهل بیت او و حاضران از یارانش در محل دفن حضرت

---

۱. احزاب: ۵۰: «وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِی إِنْ أَرادَ النَّبِی أَنْ یسْتَنْکِحَها خالِصَةً لَکَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۵۶۸.

۳. همان، ص۲۸۴: «یا عَلِی لَا یظْلَمُ الْفَلَّاحُونَ بِحَضْرَتِکَ وَ لَا یزْدَادُ عَلَی أَرْضٍ وَضَعْتَ عَلَیهَا وَ لَا سُخْرَةَ عَلَی مُسْلِمٍ یعْنِی الْأَجِیر».

۴. همان، ج۱، ص۴۳۹.

۵. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۴۵۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲. علامه حلی؛ تحریر الأحکام الشرعیه؛ ج۲، ص۱۱۸.

۶. علی بن فخرالدین اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمه؛ ج۱، ص۱۶. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری؛ ج۱، ص۴۶. جواد کاظمی؛ مسالک الأفهام إلی آیات الأحکام؛ ج۳، ص۷۱.

اختلاف کردند. برخی گفتند باید در بقیع دفن شود و دیگران گفتند در صحن مسجد دفن شود. علی امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: خداوند پیامبرش را قبض روح نمی‌کند مگر در پاک‌ترین بقعه‌ها؛ پس لازم است در جایی دفن شود که در آن درگذشته است. جماعتی که آنجا بودند، بر سخن علی ﷺ اتفاق کردند و ایشان را در اتاقش که ذکر شد، دفن کردند.[۱]

عباس عموی پیامبر نزد علی ﷺ آمد و گفت: مردم جمع شده‌اند که پیامبر ﷺ را در بقیع دفن کنند و مردی بر ایشان نماز بخواند. امیرالمؤمنین ﷺ به جانب مردم رفت و فرمود: ای مردم، پیامبر چه زنده باشد و چه مرده، رهبر است ایشان فرمود: من در جایی دفن می‌شوم که قبض روح شده باشم؛ سپس بر آن حضرت نماز خواند و دستور داد مردم ده نفر ده نفر بر ایشان نماز بخوانند و از خانه خارج شوند.[۲] وقتی از امام باقر ﷺ درباره چگونگی نماز بر پیامبر ﷺ پرسیدند، فرمود: وقتی علی ﷺ او را غسل داد و کفن کرد، در آنجا قرار داد و ده نفر وارد شدند در اطراف قرار گرفتند و علی در وسط آنان قرار گرفت و فرمود: «إنا لله و إنا الیه راجعون». مردم هم آیه را تکرار کردند تا اینکه حضرت و مردم مدینه و منطقه عوالی بر پیامبر ﷺ نماز خواندند.[۳]

به گفته امام باقر ﷺ پیامبر به علی ﷺ این‌گونه وصیت کرده بود: «یا علی، اُدْفِنِّی فِی هَذَا الْمَکَانِ وَ ارْفَعْ قَبْرِی مِنَ الْأَرْضِ أَرْبَعَ أَصَابِعَ وَ رُشَّ علیهِ مِنَ الْمَاءِ:[۴] ای علی، مرا در این مکان دفن کن و قبرم را به اندازه چهار انگشت بالا قرار ده و بر آن آب بریز». در روایتی دیگر آن حضرت ارتفاع قبر پیامبر ﷺ را یک وجب و چهار انگشت ذکر کرده و دستور پاشیدن آب به آن داده شده است.[۵]

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۵۱.

۳. همان، ص۴۵۰.

۴. همان.

۵. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۵۵: «أَنَّ قَبْرَ رَسُولِ اللهِ ﷺ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ قَدْرَ شِبْرٍ وَ أَرْبَعِ أَصَابِعَ وَ رُشَ عَلَیهِ الْمَاءُ».

فضیلت زیارت پیامبر

زیارت بزرگان از جمله زیارت رسول خدا ﷺ امروزه امری رایج است. علت آن دستورهایی است که از معصومان به ما رسیده و خود آنان نیز برابر آن پیامبر ﷺ را زیارت می‌کردند. کسی که با آگاهی پیامبر را زیارت کند، بهشت برای اوست. پیامبر فرمود: هر کس برای زیارت من بیاید، شفیع او در روز قیامت خواهم بود. به امام حسین ﷺ فرمود: هر کس مرا در زمان زندگی و پس از مرگ زیارت کند، بر من است که در روز قیامت به دیدن وی بروم و از کیفر گناه نجات دهم.[۱] اگر مردم زیارت پیامبر را ترک کنند، بر والی مسلمین واجب است مردم را به‌اجبار به زیارت بفرستد[۲] که این مسئله از اهمیت این موضوع حکایت دارد که باید به صورت سیره‌ای دائمی درآید.

گفتار دوم: نسب علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین ﷺ

شیخ طوسی درباره حضرت می‌نویسد: امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف ﷺ، او وصی رسول خدا ﷺ و خلیفه او، امام عادل و سید مرشد، صدیق اکبر، سید وصیین بود. کنیه‌اش ابوالحسن بود. ایشان در مکه در خانهٔ حرام (کعبه)، روز جمعه سیزدهم رجب سی سال پس از عام‌الفیل متولد شد.[۳] تاریخ تولد حضرت را کلینی مانند شیخ طوسی ذکر کرده است.[۴] نظرهای دیگری دربارهٔ زمان تولد حضرت نقل

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۵۴۸، ح ۱، ۳ و ۴، باب زیارت النبی. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۵۷۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ۲۷۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۴۲۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۵، ص ۴۴۱.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۱۹.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۵۲.

شده است.[۱] جریان تولد امیر مؤمنان ﷺ در خانه خدا را شیخ صدوق در کتاب‌های خود أمالی،[۲] معانی الأخبار[۳] و علل الشرائع[۴] به‌تفصیل نقل کرده و شیخ طوسی با دو سند آورده است.[۵]

دوران زندگانی امیرالمؤمنین ﷺ

خلاصه دوران زندگانی حضرت علی ﷺ را می‌توان به چهار فصل تقسیم کرد:

۱. از تولد تا ده‌سالگی: او ده سال قبل از ظهور اسلام متولد شد. پیامبر ﷺ برای کمک به ابوطالب علی را به خانه خود برد و نزد حضرت تربیت شد.[۶]

۲. از ده‌سالگی که اسلام آورد تا درگذشت پیامبر: این دوره ۲۳ سال و دو بخش است: دوران مکه و دوران مدینه. او اولین مسلمان و اولین کسی بود که با پیامبر نماز خواند.[۷] در مکه حوادث مهمی رخ داد که یکی از آنها ماجرای انذار عشیره بود که در آن علی ﷺ دعوت پیامبر ﷺ را پذیرفت و به عنوان وصی حضرت معرفی شد.[۸] یکی دیگر ماجرای خوابیدن علی ﷺ به جای پیامبر بود در شبی که مشرکان می‌خواستند پیامبر ﷺ را بکشند.[۹] پیامبر ﷺ در این ماجرا وظایفی بر عهده علی گذاشت که دیگران نمی‌توانستند به

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۵، ص۲۷۶.

۲. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۱۳۲، مجلس ۲۷.

۳. همو، معانی الأخبار؛ ص۶۲.

۴. همان. همو، علل الشرائع؛ ص۱۳۶.

۵. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۷۰۶، ح۱۵۱۱.

۶. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۱۶۹. نهج البلاغه؛ تحقیق صبحی صالح؛ ص۳۰۰: «وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمِّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهِ عَلَماً وَ يَأْمُرُنِي بِالِاقْتِدَاءِ بِهِ».

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۳۹. نهج البلاغه؛ ص۳۰۰.

۸. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۱۷۰. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۱۵. علی بن حسین مسعودی؛ إثبات الوصیه؛ ص۱۱۷. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۱، ص۴۹.

۹. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۱۰۱. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۲، ص۳۴۵. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۱، ص۵۳.

آن اقدام کنند؛[۱] مانند بازگرداندن امانت‌های مردم به آنها[۲] و مهاجرت همراه فواطم از جمله دختر پیامبر ﷺ.[۳] پیامبر ﷺ برای رسیدن علی ﷺ در منطقه قبا ماند.[۴] دوران مدینه آمیخته با حوادث فراوانی بود.

۳. دوران خلفا پس از درگذشت رسول خدا ﷺ: از سال یازدهم هجری تا اواخر سال ۳۵ هجری. این دوره نیز دارای حوادث متعددی بود که بعداً به‌تناسب به آنها اشاره می‌شود.

۴. دوران خلافت: از ذی‌حجه سال ۳۵ تا رمضان سال چهل هجری که با حوادث زیادی آمیخته بود. به‌تناسب مباحث از سیره حضرت در فصول مختلف یاد خواهد شد. دو دوره اخیر، دوران امامت حضرت است.

امیرالمؤمنین علی ﷺ شب جمعه، ۲۱ رمضان سال چهل هجری در کوفه به شهادت رسید. در آن زمان حضرت ۶۳ سال داشت.[۵] کلینی شهادت حضرت را در شب یکشنبه سی سال بعد از درگذشت پیامبر ﷺ دانسته است.[۶]

پدر و مادر علی ﷺ

پدر علی ﷺ ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بود. نام ابوطالب را برخی مورخان عبدمناف[۷] و برخی عمران دانسته‌اند.[۸] درباره پدر علی ﷺ قبلاً سخن گفتیم. شیخ طوسی این‌گونه به معرفی مادر حضرت می‌پردازد: مادرش فاطمه دختر اسد

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۳۹: «وَ خَلَّفَ عَلِیّاً ﷺ فِی أُمُورٍ لَمْ یَکُنْ یَقُومُ بِهَا أَحَدٌ غَیْرُهُ».

۲. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج ۱، ص ۱۶۴.

۳. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص ۴۷۱، همراه علی ﷺ مادرش فاطمه بنت اسد، فاطمه زهرا ﷺ و فاطمه دختر زبیر بن عبدالمطلب و ام‌ایمن بودند.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۳۹.

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۹.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۵۲.

۷. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری (۲ج)؛ ج ۱، ص ۲۸۲. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۱۱. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج ۲، ص ۵.

۸. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۵، ص۲۳۵.

بن هاشم بن عبدمناف است و او (علی) اولین مرد هاشمی است که در اسلام از دو هاشمی (پدر و مادر هاشمی) متولد شده است.[۱] قبر او در غرای نجف است.[۲]

کلینی در معرفی مادر حضرت می‌نویسد: «او (علی) اولین هاشمی است که دو بار از هاشم متولد شد؛ یعنی پدر و مادرش هاشمی هستند»؛[۳] آن‌گاه روایات متعددی درباره فاطمه دختر اسد نقل کرده است.

نقد و بررسی

عبارتی که در کافی و تهذیب الأحکام درباره اول‌هاشمی‌بودن علی ﷺ از طرف پدر و مادر ذکرشده، مورد نقد علما قرار گرفته است؛ زیرا برادران علی ﷺ که مادرشان فاطمه دختر اسد بوده، مانند طالب، عقیل و جعفر از علی ﷺ بزرگ‌تر بودند؛[۴] بنابراین برادران علی ﷺ در هاشمی‌بودن پدر و مادر بر علی ﷺ مقدم هستند. به نظر می‌رسد آنچه شیخ طوسی در نسب حضرت ذکر کرده، عبارت شیخ مفید در مقنعه[۵] باشد که تهذیب الأحکام شرح بر آن کتاب است و قید «فی الاسلام» که در تهذیب الأحکام افزوده شده، مشکلی را حل نمی‌کند؛ زیرا تولد علی ﷺ ده سال قبل از اسلام بوده است. عبارت صحیح دراین‌باره به چند صورت ممکن است باشد:

۱. شهید اول در دروس گفته است: «علی ﷺ و برادرانش اولین هاشمی هستند که از دو هاشمی متولد شده‌اند».[۶] این نظر را علامه مجلسی در شرح کافی نقل کرده و پسندیده است.[۷]

---

۱. هُوَ أَوَّلُ هَاشِمِی وُلِدَ فِی الْإِسْلَامِ بَیْنَ هَاشِمِیین (شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۹).
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۵۶.
۳. وَ هُوَ أَوَّلُ هَاشِمِی وَلَدَهُ هَاشِمٌ مَرَّتَینِ (محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۵۲).
۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۲، ص۲۶۰. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۱۸۱. در این اثر فاصله بین فرزندان ابوطالب را به نقل از ابن‌عباس ده سال دانسته است.
۵. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۴۶۱.
۶. شهید اول؛ الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیه؛ ج۲، ص۶: «و هو و إخوته أوّل هاشمی ولد بین هاشمیین».
۷. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۵، ص۲۷۶ـ۲۷۷؛ البته به نظر می‌رسد انتساب این نظر به مفید درست نباشد.

۲. با توجه به قید اسلام شاید عبارت این‌گونه بوده باشد: «هو أول خلیفة هاشمی»؛ یعنی او اولین خلیفه هاشمی در اسلام است که پدر و مادرش از نسل هاشم بودند. بعد از علی ﷺ از میان خلفا این افتخار از آن امام حسن ﷺ، سپس امین پسر هارون بوده که مادرش زبیده نیز از بنی‌هاشم بود. زبیر بن بکار در توصیف فاطمه مادر علی ﷺ گفته: «او اولین زن هاشمی است که خلیفه از او متولد شد»[۱] و بعد از او فاطمه دختر پیامبر ﷺ بود که امام حسن ﷺ فرزندش خلیفه شد.

۳. با توجه به اینکه این توصیف پس از معرفی فاطمه بنت اسد آمده، در عبارت به جای «هو»، «هی» بوده است: «او (فاطمه دختر اسد) اولین زن هاشمی است که فرزند برای هاشمی زایید».[۲] این مطلب در منابع گوناگون تاریخی ذکر شده[۳] و علامه مجلسی آن را نیکو دانسته است.[۴]

فاطمه بنت اسد

فاطمه مادر علی همسر ابوطالب از زنان مهاجر و باوفا و فداکار نسبت به پیامبر بود. رسول خدا ﷺ در خانه و دامن وی بزرگ شد. پیامبر ﷺ نیز برای مادر علی احترام خاصی قایل بودند. در اصول کافی روایات متعددی دربارهٔ فاطمه بنت اسد نقل شده که برخی از آنها را نقل می‌کنیم:

وقتی فاطمه بنت اسد خبر تولد پیامبر ﷺ را به ابوطالب داد، وی به همسرش گفت:

---

۱. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج۸، ص۲۶۹: «هی أوّل هاشمیة ولدت خلیفة».

۲. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۳، ص۲۱۴: «و هی أول هاشمیة ولدت لهاشمی» یا «و هی أول هاشمیة وُلِدت من هاشمی».

۳. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۳، ص۱۰۸۹، ش۱۸۵۵ و ج۴، ص۱۸۹۱، ش۴۰۵۲. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج۶، ص۲۱۷. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۲، ص۳۵۱. ابن‌قتیبه؛ المعارف؛ صص ۱۲۰ و ۲۰۳. ابن‌جوزی؛ المنتظم؛ ج۵، ص۶۶: «و هی أول هاشمیة ولدت لهاشمی».

۴. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۵، ص۲۷۶.

سی سال صبر نما؛ تو را بشارت می‌دهم به فرزندی مانند آن به جز نبوت.[۱] زمانی که فاطمه به ابوطالب گفت در هنگام تولد این نوزاد قصرهای فارس و شام را دیده است، ابوطالب گفت: از این تعجب می‌کنی؟ تو حامله می‌شوی و وصی و وزیر او را خواهی زایید.[۲]

پس از درگذشت عبدالمطلب در هشت‌سالگی پیامبر، ابوطالب و همسرش فاطمه که هنوز فرزندی نداشتند،[۳] کفالت پیامبر ﷺ را بر عهده گرفتند؛ به همین جهت است که علی ﷺ با تعبیر فرزند مادرم (ابن‌اُمی) از پیامبر یاد می‌کند.[۴] فاطمه بنت اسد بیست روز پس از بعثت ایمان آورد.[۵] به سبب خدمات ابوطالب و همسرش فاطمه به پیامبر ﷺ است که در روایتی امام صادق ﷺ می‌فرماید: جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت: ای محمد، پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید: من آتش را بر صلبی که تو را فرود آورد و شکمی که تو را حمل کرد و دامنی که تو را تربیت و کفالت کرد حرام کردم؛ بنابراین صلب، صلب پدرت عبدالله و این شکم، شکم مادرت آمنه است؛ اما دامنی که تو را کفالت کرد، ابوطالب و فاطمه بنت اسد است.[۶] شیخ مفید می‌نویسد: فاطمه بنت اسد مانند مادری برای رسول خدا ﷺ بود که در دامن وی تربیت شد و همیشه پیامبر شاکر نیکویی‌های وی بود.[۷]

احترام پیامبر به فاطمه مادر علی ﷺ

امام صادق ﷺ درباره شخصیت فاطمه بنت اسد می‌فرماید: او اولین زن مهاجر به

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۵۲؛ سید رضی؛ خصائص الأئمه؛ ص ۶۴.
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۵۲.
۳. محمد بن علی کراجکی؛ کنز الفوائد؛ ج ۱، ص ۱۶۸. علی بن حسین مسعودی؛ إثبات الوصیه؛ ص ۱۳۵.
۴. نهج البلاغه؛ ص ۴۰۹، ن ۳۴: «و سلبونی سلطان ابن أمّی».
۵. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۱۴. محمد بن ابی‌طالب حسینی موسوی کرکی؛ تسلیة المجالس؛ ج ۱، ص ۱۵۹.
۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۴۶. صدوق. الأمالی؛ ص ۶۰۶. همو، معانی الأخبار؛ ص ۱۳۶.
۷. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۱، ص ۵.

سوی رسول خدا ﷺ است که از مکه تا مدینه پیاده آمده بود.[۱] او از خوشرفتارترین مردم نسبت به رسول خدا ﷺ بود. وقتی از پیامبر شنید مردم روز قیامت برهنه محشور می‌شوند مانند زمان تولد، گفت: وای از این رسوایی! رسول خدا ﷺ فرمود: من از خدا می‌خواهم که تو را با لباس محشور نماید و زمانی که فشار قبر را شنید گفت: وای از این ناتوانی! پیامبر ﷺ فرمود: از خداوند می‌خواهم تو را کفایت کند.[۲] فاطمه به پیامبر ﷺ گفت: می‌خواهم کنیزم را آزاد کنم. پیامبر فرمود: آنچه از خیر مقدم بداری خواهی دید.[۳] هنگامی که مریض شد و زبانش گرفت، به پیامبر ﷺ اشاره کرد و آن حضرت کنیزش را آزاد کرد.[۴]

فواید احترام به فاطمه، ابوطالب و خویشان پیامبر

در احترام به فاطمه بنت اسد و دیگر خویشاوندان رسول خدا ﷺ، روایتی نقل شده است که با احترام به آنان و انجام عمل صالح برایشان می‌توان به مال در معرض تلف خود دست یافت. داوود رقی وقتی خدمت امام صادق ﷺ می‌رسد و از طلب خود سخن می‌گوید که ممکن است از بین برود. حضرت به او دستور می‌دهد: وقتی به مکه رفتی، برای هر یک از این بزرگان یک طواف کن و دو رکعت نماز طواف بخوان: جد پیامبر ﷺ، پدر و مادرش، ابوطالب و فاطمه بنت اسد و از خداوند بخواه مالت را به تو باز گرداند.[۵]

---

۱. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص ۴۷۰؛ سید رضی؛ خصائص الأئمه؛ ص ۶۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۵۳.

۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۲، ص ۳۶۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۴۵. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص ۴۶۹.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۴۵.

۵. همان، ج ۴، ص ۵۴۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۵۲۰.

درگذشت فاطمه مادر علی ﷺ و دفن وی

کلینی می‌نویسد: زمانی که علی ﷺ با چشم گریان خبر درگذشت مادرش فاطمه را به پیامبر ﷺ داد، ایشان فرمودند: «وَ أُمِّی وَ اللهِ: به خدا سوگند او مادر من هم بود» و به سرعت برخاست و به جنازه فاطمه نگریست و به گریه افتاد؛ آن‌گاه دستور داد زنان او را غسل دهند و فرمود: پس از غسل کاری انجام نداده، مرا مطلع کنید. پس از غسل، پیامبر ﷺ را خبر کردند. حضرت یکی از پیراهن‌های خود را که جسد را می‌پوشاند به آنان داد[1] و فرمود: با این او را کفن نمایید تا از حشرات قبر در امان باشد.[2] پیامبر ﷺ افزود: وقتی من کاری را انجام می‌دهم که در گذشته انجام نداده‌ام، از من بپرسید که چرا انجام داده‌ام. پس از غسل و کفن وی، پیامبر زیر جنازه‌اش را گرفت و تا قبر حمل کرد. حضرت اول خود در قبر دراز کشید و بعد با دست خویش جنازه را در قبر نهاد، آن‌گاه خم شد و مدتی طولانی با او سرّی سخن گفت و می‌فرمود: پسرت، پسرت؛ آن‌گاه از قبر خارج شد و روی قبر را هموار کرد و خود را روی قبر انداخت. شنیده شد که می‌فرماید: خدایی جز خدای یکتا نیست؛ بارالها، من او را به تو می‌سپارم. مسلمانان گفتند: ما امروز چیزهایی دیدیم که قبلاً انجام نمی‌دادید. فرمود: امروز مهربانی ابوطالب را از دست دادم. فاطمه اگر چیزی نزدش بود، مرا بر خود و فرزندانش ترجیح می‌داد.[3] درگذشت فاطمه

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۵۳.

۲. شیخ مفید در الإرشاد (ج۱، ص۵) می‌نویسد: پیامبر پیراهن خود را کفن وی قرار داد تا از حشرات زمین در امان بماند و در قبر وی خوابید تا از فشار قبر در امان قرار گیرد و او را تلقین به ولایت پسرش امیرالمؤمنین آموخت تا در هنگام پرسش پاسخ دهد و با این کارهای پیامبر، او به فضل بزرگی دست یافت، به جهت منزلتی که فاطمه نزد خدا و پیامبر داشت، رحمت خدا بر او باد.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۵۳. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۲۸۷. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۳۱۴. همو، علل الشرائع؛ ص۴۶۹. همو، الاعتقادات؛ ص۵۸. شیخ مفید؛ الإختصاص، ص۱۴۸. فضل بن حسن طبرسی؛ تاج المواليد؛ ص۷۴.

بنت اسد را در سال چهارم[۱] یا پنجم هجرت دانسته‌اند[۲] و قبر وی در بقیع است.

گفتار سوم: فاطمه زهرا ﷺ

فاطمه دختر رسول خدا ﷺ و مادرش خدیجه دختر خویلد بود. او تنها فرزند پیامبر از خدیجه بود که پس از بعثت در مکه به دنیا آمد. شوهرش علی ﷺ و فرزندانش حسن و حسین ﷺ و زینب و ام‌کلثوم بودند. ثقة‌الاسلام کلینی دراین‌باره می‌نویسد: «فاطمه ـ که بر او و شوهرش سلام و درود باد ـ پنج سال بعد از بعثت به دنیا آمد و از دنیا رفت درحالی‌که ۱۸ سال و ۷۵ روز عمر داشت.[۳] پس از پدرش ۷۵ روز زندگی کرد».[۴] به نقلی او ۹۵ روز پس از پیامبر از دنیا رفت.[۵] علی ﷺ، فاطمه ﷺ را غسل داد. به تعبیر امام صادق ﷺ چون وی صدیقه بود، باید صدیق او را غسل می‌داد.[۶] اگر خداوند برای فاطمه ﷺ علی ﷺ را نیافریده بود، وی همکفوی نداشت.[۷]

محل دفن فاطمه ﷺ

درباره محل دفن فاطمه زهرا ﷺ اختلاف است. برخی آن را بقیع، برخی روضه و

---

۱. حسین بن محمد بکری؛ تاریخ الخمیس؛ ج ۱، ص ۴۴۹. محمدهادی یوسفی غروی؛ موسوعة التاریخ الإسلامی؛ ج ۲، ص ۴۳۴.

۲. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج ۵، ص ۱۳۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۵۷.

۴. همان، ص ۴۵۸.

۵. علی بن محمد خزاز قمی، کفایة الأثر؛ ص ۶۵. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری؛ ج ۱، ص ۳۰۰. محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامة؛ ص ۷۹: در این کتاب آمده: وَ عَاشَتْ بَعْدَ أَبِیهَا خَمْسَةَ وَ تِسْعِینَ یوْماً حَتَّی أَلْحَقَهَا اللهُ بِهِ (کفایه) وَ قُبِضَتْ فِی جُمَادَی الْآخِرَةِ یوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَلَاثٍ خَلَوْنَ مِنْهُ، سَنَةَ إِحْدَی عَشْرَةَ مِنَ الْهِجْرَةِ «عبارات کتب دیگر متفاوت است در عین حال مضمون یکی است».

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۵۹.

۷. همان، ص ۴۶۱.

برخی خانه‌اش دانسته‌اند.[۱] زیارت ایشان در هر سه مورد وارد شده است. در کافی و من لایحضره الفقیه آمده است که ابن‌ابی‌نصر بزنطی از امام رضا ﷺ از قبر فاطمه ﷺ می‌پرسد؛ حضرت می‌فرماید: «دُفِنَت فِی بَیتِها: در خانه‌اش دفن شده است». وقتی بنی‌امیه مسجد را توسعه دادند، خانه جزو مسجد گردید.[۲] در روایتی امام صادق ﷺ نیز این محل را جای دفن فاطمه ﷺ می‌داند.[۳] شیخ صدوق هر سه قول را ذکر می‌کند و قول دفن حضرت را در خانه‌اش که جزو مسجد شده، ترجیح داده است.[۴] در روایتی آمده علی ﷺ، فاطمه ﷺ را پنهانی دفن کرد و جای قبر ایشان را محو نمود و رو به پیامبر ﷺ کرد و با حضرت سخن گفت.[۵] این خبر نیز از دفن فاطمه ﷺ در محدوده مسجد حکایت دارد.

فاطمه ﷺ اسوه زنان

فاطمه ﷺ به عنوان سومین معصوم مطرح است. در کتب اربعه برخی از حوادث زندگی حضرت نقل شده است. وی تنها معصوم زن است که می‌تواند اسوه برای زنان مسلمان باشد.

زهرا ﷺ آن‌قدر مورد احترام بود که مَلَکی[۶] پس از پیامبر ﷺ برای تسلیت نزد او می‌آمد و نکاتی را راجع به حوادث آینده درباره ذریه او می‌گفت و امیر مؤمنان ﷺ آنها را می‌نوشت؛[۷] ازاین‌روی وی مُحَدَّثه نام گرفته است.[۸] مصحف فاطمه ﷺ اخبار درباره

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۵۷۲.
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۶۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۲۲۹.
۳. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص ۳۶۷.
۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۵۷۲: «مِنْهُمْ مَنْ رَوَی أَنَّهَا دُفِنَتْ فِی بَیتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بنو أُمَیةَ فِی الْمَسْجِدِ صَارَتْ فِی الْمَسْجِدِ وَ هَذَا هُوَ الصحیح عِنْدِی».
۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۵۸.
۶. همان، ص ۲۴۰.
۷. همان، ص ۴۵۸.
۸. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۹۷، ص ۱۹۶.

ذریه‌اش را شامل می‌شود[۱] و در آن وصیت فاطمه[۲] بوده است.[۳] گاهی از آن به کتاب فاطمه تعبیر می‌شود.[۴]

فاطمه از اصحاب کساست که آیهٔ تطهیر دربارهٔ آنان نازل شده است.[۵] فاطمه مصباح و کوکب دری بین زنان دنیاست[۶] و جزو کلماتی است که آدم آموخت و با آن توبه کرد.[۷]

القاب فاطمه ﷺ و احترام به نام او

در منابع اولیه برای فاطمه نام‌ها و القاب متعددی ذکر کرده‌اند؛ مانند زهرا[۸] که در بسیاری از روایات فاطمه زهرا ﷺ آمده است،[۹] مطهره،[۱۰] شهیده[۱۱] و محدثه که برای آنها نیز عللی بیان کرده‌اند. «سیدة نساء العالمین»[۱۲] از القاب ایشان است. امام صادق ﷺ در روایتی نه نام برای فاطمه ﷺ ذکر می‌کند: فاطمه، صدیقه، مبارکه، طاهره، زکیه، رضیه، مرضیه، محدثه و زهراء.[۱۳]

امام صادق ﷺ می‌فرماید: اگر نام دخترانتان را فاطمه نهادید، به احترام فاطمه او را

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۵۸.
۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۲۴۴؛ وصیت فاطمه نقل شده است.
۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۴۱.
۴. همان، ص ۲۴۲.
۵. همان، ص ۲۸۷.
۶. همان، ص ۱۹۵.
۷. همان، ص ۴۱۶ و ج ۸، ص ۳۰۵.
۸. شهاب‌الدین حسینی مرعشی؛ ملحقات احقاق الحق؛ ج ۲۵، ص ۲۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۴۳، ص ۱۵: «لأنها زهرة المصطفی ﷺ کَانَ وَجْهُهَا یزْهَرُ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ﷺ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ کَالشَّمْسِ الضَّاحِیةِ...».
۹. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۵۸ و ج ۲، ص ۵۰۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳۲۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۱۰۵.
۱۰. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۰۲: «وَ نَسْلِ الْمُطَهَّرَةِ الْبَتُول».
۱۱. همان، ص ۴۵۸.
۱۲. همان، ص ۴۵۹. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۱۷۹.
۱۳. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص ۵۹۲. همو، الخصال؛ ص ۴۱۴. همو، علل الشرائع؛ ص ۱۷۸.

کتک نزنید و به او بی‌احترامی ننمایید. سخن حضرت به سکونی چنین است: «أَمَّا إِذَا سَمَّيْتَهَا فَاطِمَةَ فَلَا تَسُبَّهَا وَ لَا تَلْعَنْهَا وَ لَا تَضْرِبْهَا:[1] هرگاه نام دخترت را فاطمه نهادی، او را دشنام مده و لعن منما و او را مزن».

ازدواج علی و فاطمه ﷺ

ازدواج علی ﷺ و فاطمه ﷺ به دستور خداوند بود.[2] در ماه رمضان سال دوم هجری علی ﷺ با فاطمه ازدواج کرد و ذی‌حجه همان سال مراسم عروسی برگزار شد.[3] وقتی این ازدواج رخ داد، عده‌ای به مهر کم آن اعتراض کردند که پیامبر ﷺ به آن پاسخ داد.[4] نتیجه این ازدواج دو پسر و دو دختر به نام‌های حسن، حسین ﷺ، زینب و ام‌کلثوم بود.[5] در سخنی پیامبر ﷺ در فضیلت این خانواده فرمود: به‌درستی که علی ﷺ وصی و خلیفهٔ من است. همسرش فاطمه ﷺ سرور زنان عالمیان دختر من است. حسن و حسین ﷺ دو سرو جوانان بهشت، فرزندان من هستند. هر کس آنان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس دشمن بدارد، با من دشمنی کرده است.[6]

آموزش مسائل زنان به فاطمه

رسول خدا ﷺ برابر روایتی صحیح، مسائل مربوط به زنان را به فاطمه ﷺ آموزش می‌داد تا وی به زنان مسلمان آموزش دهد. زراره از قضای نماز و روزه توسط حائض از امام باقر ﷺ می‌پرسد. آن حضرت بیان می‌کند قضای روزه را بگیرد؛ اما نماز آنان در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۴۸.
۲. شیخ صدوق؛ إعتقادات الإمامیه؛ ص۸۶.
۳. علی بن فخرالدین اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمه؛ ج۱، ص۳۶۴.
۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۴۰۱.
۵. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۱، ص۳۵۴. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۱۰۶.
۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، صص۱۷۹ و ۴۲۰.

ایام عادت قضا ندارد و می‌افزاید: «إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ يأْمُرُ بِذَلِكَ فَاطِمَةَ ﷺ وَ كَانَتْ تَأْمُرُ بِذَلِكَ الْمُؤْمِنَاتِ:[1] رسول خدا ﷺ به این موضوع فاطمه ﷺ را فرمان می‌داد و او به زنان مؤمن دستور می‌داد این‌گونه عمل کنند». از این خبر استفاده می‌شود که فاطمه ﷺ واسطه برای آموزش زنان مسلمان بوده است. برابر این روایت فاطمه ﷺ مانند دیگر زنان، ایام عادت داشته است.[2]

تسبیح فاطمه زهراء ﷺ

تسبیح فاطمه ﷺ یکی از اعمالی است که آن حضرت انجام می‌داده و دستور آن برابر روایات متعدد ۳۴ مرتبه الله‌اکبر، ۳۳ مرتبه الحمدلله و ۳۳ مرتبه سبحان‌الله است. توصیه شده در تعقیب نماز خوانده شود که سبب مغفرت می‌شود؛[3] همچنین قبل از خواب.[4]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۱۰۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۱۶۰.

۲. در اینجا دو دسته روایت داریم که لازم است به آنها اشاره شود.

اول: شیخ صدوق از علی بن مهزیار نقل می‌کند، پیامبر به زنان مؤمن از همسران خود دستور می‌داد روزه‌های خود را در ایام استحاضه قضا نمایند، ولی نیازی به قضای نمازها نیست (من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۴۵). در نقل کلینی و شیخ طوسی مسنداً از زراره (خبر متن) و علی بن مهزیار اول نام فاطمه ﷺ ذکر شده که پیامبر به ایشان و همسران مؤمنش این دستور را داده است(محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۱۰۴ـ۱۰۵ و ج۴، ص۱۳۹. شیخ طوسی؛ تهذیب؛ ج۱، ص۱۶۰ و ج۴، ص۳۱۰). سند این دو خبر صحیح و معتبر است و این‌گونه معنا شده: پیامبر ﷺ دستور می‌داد به زنان مؤمنه چنین توصیه‌ای داشته باشند (محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۱۳، ص۲۴۸ و ج۱۶ ص۳۴۰).

ممکن است گفته شود برابر نقل من لایحضره الفقیه، آموزش مربوط به زنان پیامبر ﷺ بوده، نه فاطمه ﷺ؛ و محتوای آن با مسلمات فقه شیعه درباره استحاضه سازگار نیست. فیض گوید: با توجه به اینکه خبر مضمره است و مشخص نیست علی بن مهزیار به چه کسی نامه نوشته، به اتفاق متروک است (محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۱، ص۳۲۷). اما خبر زراره در کافی و تهذیب معتبر و در آن نام فاطمه ﷺ هم هست.

دوم: کلینی در باب مولد فاطمه ﷺ دو روایت نقل کرده که در روایت دوم آن ذکر شده دختران پیامبران عادت نمی‌شوند و در روایت ششم همان باب آمده فاطمه ﷺ از آن جهت فاطمه نامیده شده که از خون عادت پاک است (محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۱۰۴)؛ افزون بر این شیخ صدوق روایتی نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: فاطمه مانند دیگر زنان عادت نمی‌شود و خون حیض و نفاس نمی‌بیند (من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ۸۹).

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۴۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۲۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۱۰۵.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۵۳۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۱۱۶.

امیرالمؤمنین ﷺ جریان تسبیح فاطمه ﷺ را این‌گونه برای مردی از بنی‌سعد تعریف کرد: فاطمه ﷺ همسر من بود. او آب می‌آورد که اثر آن روی سینه‌اش بود. آسیاب می‌کرد که دستش آسیب دیده بود. خانه را جارو می‌کرد، به‌گونه‌ای که لباسش خاکی می‌شد. آتش زیر دیگ می‌افروخت، به‌گونه‌ای که جامه‌هایش سیاه شده بود؛ درنتیجه آسیب زیادی به او وارد شده بود. به او گفتم اگر نزد پدرت بروی و از ایشان خادمی بخواهی، از این مشکلات رهایی می‌یابی. او نزد پیامبر ﷺ رفت؛ جمعی را نزد وی دید، چیزی نگفت. خجالت کشید و برگشت. پیامبر دانست او برای حاجتی آمده است. روز بعد پیامبر ﷺ به نزد ما آمد و گفت: ای فاطمه، حاجتت چه بود؟ من سختی‌های زهرا را ذکر کردم. پیامبر ﷺ فرمود: آیا دوست ندارید چیزی به شما بیاموزم که بهتر از خادم باشد؟ ۳۴ مرتبه تکبیر و ۳۳ مرتبه تسبیح و ۳۳ مرتبه حمد خدا را انجام دهید. فاطمه سه بار گفت: از خدا و رسولش راضی هستم.[۱]

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳۲۰. همو، علل الشرائع؛ ص ۳۶۶ (با تلخیص).

فصل دوم

امام حسن، امام حسین و امام سجاد علیهم‌السلام

مقدمه

در اینجا به‌اختصار وضعیت سیاسی ـ اجتماعی این دوره را بیان می‌کنیم. پس از شهادت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دوران جدیدی از تاریخ مسلمانان آغاز شد. دورانی که از جهت سیاسی و اجتماعی تلاش برای اقامه دستورهای قرآن به سردی گرایید. حکومت در اختیار معاویه قرار گرفت. او در خانه‌ای بزرگ شده بود که کینه‌ای دیرینه با اسلام داشتند. پدرش ابوسفیان تا آخرین توانی که داشت با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جنگید.[1] ابوسفیان سابقه ایجاد سه جنگ بزرگ علیه پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را در کارنامه خود داشت: جنگ‌های بدر، احد و خندق.[2] مادرش هند افزون بر تحریک کفار برای جنگ با پیامبر و نقشی که در کشتن حمزه عموی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داشت، می‌خواست جگر حمزه را بخورد؛[3] به همین جهت

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۳۴. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۳۴۶. همو، الخصال؛ ص۳۹۷.

۲. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۱، ص۲۹۲. همو، جمل من أنساب الاشراف؛ ج۱، ص۳۴۹. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۲، ص۲۸۴. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج۳، ص۳۳۳.

۳. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۱، ص۱۱۷. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۱۵، ص۱۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۰، ص۵۵.

معاویه به فرزند هندِجگر خوار لقب یافت.[۱] معاویه در سال ۴۱ هجری به‌طور رسمی خلیفه شد.[۲] او که بیست سال سابقه حکومت شام را داشت،[۳] بیست سال دیگر هم خلافت را در شام بر عهده گرفت و نیمهٔ رجب سال شصت مرد.[۴] او خلافت اسلامی را به سلطنت تبدیل کرد و پسرش یزید را که شایستگی نداشت، به خلافت رساند.[۵] یزید در سال اول خلافتش امام حسین ﷺ و یارانش را به شهادت رساند[۶] و در سال دوم مردم مدینه را قتل عام کرد[۷] و مردم آن شهر را به بردگی گرفت.[۸] در سال سوم به بهانه سرکوبی قیام عبدالله بن زبیر که از آن در روایات ما با عنوان فتنه یاد شده،[۹] به مکه حمله کرد و خانهٔ خدا را بر سر عبدالله بن زبیر خراب کرد[۱۰] و در این همین زمان یزید از دنیا رفت[۱۱] و عبدالله کعبه را بازسازی کرد.[۱۲]

قیام‌های متعددی بعد از شهادت امام حسین ﷺ به خونخواهی حضرت رخ داد؛ مانند قیام توابین[۱۳] و قیام مختار که برای انتقام از قاتلان امام حسین ﷺ شکل گرفت. مختار توانست بخش عمده جنایتکاران کربلا را مجازات کند.[۱۴] گروهی به نام مختاریه به وی

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۶۲.
۲. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۳، ص۴۰۵.
۳. احمد بن داوود دینوری؛ الأخبار الطوال؛ ص۱۴۰.
۴. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۳۲.
۵. مطهر بن طاهر مقدسی؛ البدء و التاریخ؛ ج۶، ص۶. ابن‌قتیبه؛ الإمامة و السیاسه؛ ج۱، ص۱۸۷.
۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۳۴.
۷. ابن‌قتیبه؛ المعارف؛ ص۳۵۱.
۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۳۴.
۹. همان، ج۲، ص۶۴.
۱۰. همان، ج۴، ص۲۰۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، صص۲۴۷ و ۲۴۹.
۱۱. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۸۲.
۱۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۰۷.
۱۳. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۱۳، ص۱۸۰. ابن‌جوزی؛ المنتظم؛ ج۶، ص۴۶.
۱۴. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج۶، ص۲۷۶.

منسوب‌اند.[۱] مختار به دست آل زبیر کشته شد.[۲] خلافت بعد از یزید به مروان و بعد به پسرش عبدالملک بن مروان منتقل شد. او با استفاده از جسارت حجاج بن یوسف بر حجاز[۳] و عراق مسلط شد[۴] و با نابودی کلیهٔ مخالفان، به تثبیت قدرت خود پرداخت. عبدالملک نامه‌ای اعتراض‌آمیز به امام سجاد علیه‌السلام دارد[۵] و برابر نقلی در هنگام مرگ مسخ شد.[۶]

دوران امامت حسن بن علی و امام حسین و امام سجاد علیهم‌السلام در چنین وضعیت سیاسی ـ اجتماعی سپری شد که مشکلات خاصی را به دنبال داشت. حکام بنی‌امیه در مخالفت با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و سبّ حضرت اتفاق داشتند و حجاج بر آن اصرار داشت.[۷] بحرانی‌ترین دوران، مربوط به زمان امام سجاد علیه‌السلام بود که پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام لازم بود در برابر حکومت‌ها و قیام‌های رخ داده، موضع درست و مناسبی اتخاذ کند تا از گزند دشمنان در امان باشد.

گفتار اول: نسب حسن بن علی بن ابی‌طالب علیهما‌السلام

دوران زندگانی امام مجتبی علیه‌السلام را می‌توان به پنج دوره تقسیم کرد:

۱. هفت سال با پیامبر؛

۲. ۲۵ سال در زمان خلفا؛

۳. حدود پنج سال دوران خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام؛

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۹۱.

۲. ابن‌قتیبه؛ المعارف؛ ص۳۵۶.

۳. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۲۳.

۴. ابن‌قتیبه؛ المعارف؛ ص۳۵۷.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، صص۳۴۵ و ۳۴۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۳۹۷.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۳۲.

۷. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه؛ ج۱۴، ص۴۹۲.

۴. هفت ماه دوران خلافت حضرت از رمضان سال ۴۰ تا جمادی الأولای سال ۴۱ هجری؛[۱]

۵. ده سال آخر عمر حضرت در زمان خلافت معاویه.

دوران امامت حضرت ده سال بود. در کتب اربعه درباره بخشی از این دوران نکاتی نقل شده است. شیخ طوسی امام حسن ﷺ را این‌گونه معرفی کرده است: حسن بن علی بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، امام زکی سید جوانان بهشت، در مدینه در ماه رمضان سال دوم هجری متولد شد و با سم در مدینه در آخر صفر سال ۴۹ به شهادت رسید. سن ایشان در آن زمان ۴۷ سال بود. مادرش سرور زنان دو عالم، فاطمه دختر رسول خدا ﷺ بود و در بقیع در شهر پیامبر دفن گردید.[۲]

آنچه شیخ طوسی نقل کرده، متن مقنعه شیخ مفید است.[۳] کلینی مشابه با نقل شیخ، درباره آن حضرت سخن گفته؛ جز اینکه به مسمومیت حضرت اشاره نکرده است. وی افزوده: روایت شده که حضرت در سال سوم هجری متولد شده است.[۴] از امام صادق ﷺ نقل می‌کند: حسن بن علی ﷺ در ۴۷ سالگی در سال ۵۰ درگذشت. وی پس از پیامبر ۴۰ سال زندگی کرد.[۵] به نظر می‌رسد این نقل با گزارش‌های تاریخی هماهنگی بیشتری داشته باشد؛ زیرا ازدواج فاطمه ﷺ و علی ﷺ را بعد از جنگ بدر در ذی‌حجه سال دوم هجری دانسته‌اند؛[۶] درنتیجه تولد امام حسن ﷺ در سال سوم خواهد بود؛ آن‌گونه که شیخ مفید نقل کرده که در نیمه رمضان سال سوم هجری به دنیا آمده است.[۷] ابوعلی همام تولد

---

۱. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج ۱، ص ۳۸۷. خلافت در این تاریخ رسماً به معاویه منتقل شد.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۳۹.

۳. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص ۴۶۴.

۴. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبیر؛ ج ۶، ص ۳۵۲. تولد حضرت را نیمه رمضان سال سوم دانسته است.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۶۱.

۶. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۸، ص ۱۸ (دار الکتب العلمیه). ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج ۱۱، ص ۵۹۸. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج ۸، ص ۲۶۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۱۹، ص ۱۹۲.

۷. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۵.

امام حسن علیه‌السلام را سه سال و چند ماه بعد از هجرت در مدینه می‌داند؛[۱] بنابراین اگر سن حضرت را هنگام شهادت ۴۷ سال بدانیم، شهادت ایشان در سال ۵۰ درست است. وقتی امام حسن علیه‌السلام متولد شد، در همان روز پیامبر در گوشش اذان نماز خواند.[۲]

انتخاب نام حسن و حسین توسط پیامبر

انتخاب نام خوب یکی از وظایف پدر و مادر است. این نکته را رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام یاد آوری کرد که انتخاب نام نیک حقی است که فرزند بر عهده پدر دارد و باید در تربیت فرزندش بکوشد.[۳] اما علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام این مهم را به پیامبر واگذار کردند. حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نام پسران زهرا را انتخاب کرد. سکونی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: فرزند صالح گل خوشبویی از جانب خداوند است که در بین بندگانش تقسیم می‌نماید و به‌درستی که دو گل خوشبوی من از دنیا، حسن و حسین علیهماالسلام هستند.[۴] آن دو را به نام دو سبط (نوهٔ دختری) از بنی‌اسرائیل[۵] شبّر و شبیر نامیدم.[۶] این نام‌گذاری در روز هفتم تولد آنان بود.[۷] امام رضا علیه‌السلام بیان می‌کند در روز هفتم جبرئیل برای تهنیت تولد حسن بن علی علیه‌السلام نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و به او دستور داد نام وی را انتخاب کند و

---

۱. ابوعلی محمد بن همام اسکافی؛ منتخب الأنوار؛ ص۵۱.

۲. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام؛ ج۲، ص۴۳. ابن‌سعد؛ طبقات الکبیر؛ ج۶، ص۳۵۳: «إِنَّ النَّبِیَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَذَّنَ فِی أُذُنِ الْحَسَنِ علیه‌السلام بِالصَّلَاةِ یَوْمَ وُلِدَ».

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۷۲: «یَا عَلِیُّ حَقُّ الْوَلَدِ عَلَی وَالِدِهِ أَنْ یُحْسِنَ اسْمَهُ وَ أَدَبَهُ وَ یَضَعَهُ مَوْضِعاً صَالِحاً».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۲۱: «وَ رَیْحَانَتَیَّ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ».

۵. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبیر؛ ج۶، ص۳۵۶ـ۳۵۷. ابن‌سعد سه روایت نقل کرده که: شبر و شبیر فرزندان هارون بودند. روایتی نقل کرده که این نام در جاهلیت سابقه نداشته و از نام‌های ساکنان بهشت است.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۲: «الْوَلَدُ الصَّالِحُ رَیحَانَةٌ مِنَ اللهِ قَسَمَهَا بَینَ عِبَادِهِ وَ إِنَّ رَیحَانَتَی مِنَ الدُّنیا الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ سَمَّیتُهُمَا بِاسْمِ سِبْطَینِ مِنْ بنی‌إِسْرَائِیلَ شَبَّراً وَ شَبِیراً».

۷. همان، ص۳۲.

برای او کنیه برگزیند و عقیقه نماید. در زمان تولد امام حسین علیه‌السلام نیز جبرئیل برای عرض تبریک در روز هفتم آمد.[۱]

عقیقه حسن و حسین علیهماالسلام

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روز هفتم تولد حسن علیه‌السلام، قوچی برای او و بعد قوچی برای حسین علیه‌السلام عقیقه کرد و چیزی به قابله داد. به نقلی یک ران گوسفند را به قابله داد. دیگران هم خوردند و به همسایه‌ها هدیه دادند. پیامبر خودشان سر گوسفند عقیقه حسن را بریدند و فرمودند: بسم‌الله، عقیقه‌ای برای حسن است و دعای عقیقه را این‌گونه خواندند: «اللَّهُمَّ عَظْمُهَا بِعَظْمِهِ وَ لَحْمُهَا بِلَحْمِهِ وَ دَمُهَا بِدَمِهِ وَ شَعْرُهَا بِشَعْرِهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا وِقَاءً لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ».[۲]

برابر دو روایت معتبر از امام صادق علیه‌السلام در جاهلیت رسم بر این بود که خون عقیقه را به سر بچه می‌مالیدند؛ ولی حضرت از آن نهی کردند و فرمودند: پدرم آن را شرک می‌دانستند.[۳] زهرا علیهاالسلام به مقدار وزن موی سر حسن و حسین علیهماالسلام نقره صدقه داد.[۴] امام حسن و امام حسین علیهماالسلام انگشتر خود را در دست چپ قرار می‌دادند[۵] و نقش آن «حَسبِیَ الله: خدا مرا کافی است» بود.[۶]

جایگاه نماز امام حسن علیه‌السلام در مسجد کوفه

اصبغ بن نباته جایگاه نماز امام حسن علیه‌السلام را در مسجد کوفه مشخص کرده است.

---

۱. همان، ص۳۳.
۲. همان، ص۳۲.
۳. همان: قَالَ: «كَانَ نَاسٌ يلَطِّخُونَ رَأْسَ الصَّبِي فِي دَمِ الْعَقِيقَةِ وَ كَانَ أَبِي يقُولُ ذَلِكَ شِرْكٌ».
۴. همان، ص۳۳. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبیر؛ ج۶، ص۳۵۵. ابن‌سعد از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است.
۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۴۶۹ـ۴۷۰.
۶. همان، ص۴۷۳.

ابوحمزه گوید: اصبغ دست مرا گرفت و ستون هفتم مسجد را نشان داد و گفت: این جایگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و حسن بن علی علیه‌السلام در کنار ستون پنجم نماز می‌خواند؛ وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌رفت، در جای وی نماز می‌خواند و آن ستون در محدوهٔ باب کنده بود.[۱] به نظر می‌رسد زمانی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کوفه نبوده، امام حسن علیه‌السلام به جای وی نماز می‌خوانده و پیشنماز بوده است.

صلح امام حسن علیه‌السلام

یکی از حوادث مهم دوران امامت و خلافت امام حسن علیه‌السلام، صلح با معاویه بود که در نیمه جمادی‌الاول سال ۴۱ هجری[۲] به سبب کوتاهی یارانش رخ داد.[۳] در کافی روایتی در اهمیت این صلح برای حفظ اهل بیت و شیعیان وجود دارد. امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «وَ اللهِ لَلَّذِی صَنَعَهُ الْحَسَنُ بن عَلِیٍّ علیه‌السلام کَانَ خَیْراً لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ:[۴] به خدا سوگند آنچه حسن بن علی انجام داد، برای این امت بهتر بود از آن چیزی که خورشید بر آن تابیده است». منظور از کاری که امام حسن علیه‌السلام انجام داده، صلح با معاویه است که خیر و صلاح امت در آن بوده؛ گرچه جمعی از یاران حضرت با آن مخالف بودند.[۵] این صلح باعث بقای دین حق و نسل هاشمیان و علویان و نسل شیعیان[۶] و تولد جمعی از موحدان از صلب آنان گردیده است.[۷]

---

۱. همان، ج۳، ص۴۹۳.

۲. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۱، ص۳۸۷.

۳. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۳، ص۱۲۲.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۳۰.

۵. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۲۶، ص۴۵۵: «"و الله الذی صنعه الحسن بن علی" أی من الصلح مع معاویة و کان خیرا و صلاحا للأمة و إن لم یرض به أکثر أصحابه».

۶. محمدصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۱۲، ص۴۴۰: «اذ به کانت نجاتهم من القتل و الاستیصال و بقاء دین الحق و نسل الهاشمیین و العلویین و الشیعة فی الاعقاب».

۷. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۳، ص۹۰۵.

امام باقر ﷺ در ادامه با اشاره به آیاتی از قرآن به سرزنش امت در آن زمان می‌پردازد که مطیع امام خود نبودند و وقتی امام حسن ﷺ دستور داد دست از جنگ بردارند، با حضرت مخالفت کردند و ایشان را متهم نمودند؛ اما زمانی که امام حسین ﷺ فرمان نبرد داد، کوتاهی کردند و از حمایت ایشان دست برداشتند.[۱] در خبری گزارشی از جلسه امام حسن ﷺ با معاویه نقل شده است.[۲]

مسموم‌شدن امام حسن ﷺ

امام حسن ﷺ در سال ۵۰ هجری در مدینه درگذشت. در روایتی امام صادق ﷺ می‌فرماید: اشعث در شهادت علی ﷺ، دخترش جعده در شهادت امام حسن ﷺ و پسرش محمد بن اشعث در شهادت امام حسین ﷺ شرکت داشتند.[۳] ابوبکر حضرمی می گوید: جعده دختر اشعث بن قیس کندی امام حسن ﷺ و کنیز حضرت را سم داد. کنیز سم را قی کرد (و خوب شد)، اما امام حسن ﷺ سم در شکمش ماند و به ایشان آسیب رساند و درگذشت.[۴] مدت مسمومیت حضرت چهل روز بود.[۵]

کلینی دو روایت از امام باقر ﷺ نقل کرده که حضرت وقتی مسموم بود، به امام حسین ﷺ وصیت کرد که وی را ابتدا نزد قبر پیامبر و بعد نزد قبر مادرش فاطمه ﷺ ببرند و سپس در بقیع دفن نمایند. به عایشه خبر دادند می‌خواهند حسن بن علی ﷺ را در کنار پیامبر دفن کنند، او به مخالفت پرداخت. امام حسین ﷺ به عایشه گفت: از قدیم

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص ۳۳۰: «"أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ" إنما هی طاعة الإمام و طلبوا القتال "فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتالُ مع الحسين ﷺ قالُوا: رَبَّنا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتالَ لَوْ لا أَخَّرْتَنا إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ..." (نساء: ۷۷) "نجب دعوتک و نتبع الرسل" (ابراهیم: ۴۴) أرادوا تأخیر ذلک إلی القائم ﷺ».

۲. همان، ج ۱، ص ۵۲۹.

۳. همان، ج ۸، ص ۱۶۷.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۶۲، ح ۳.

۵. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج ۲، ص ۱۵: «فَبَقِيَ ﷺ مَرِيضاً أَرْبَعِينَ يَوْماً».

تو حرمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را نگه نداشتی. امام حسین علیه‌السلام حضرت را در بقیع دفن کرد.[۱]

گفتار دوم: نسب حسین بن علی علیهما‌السلام

دوران زندگانی امام حسین علیه‌السلام را می‌توان به هفت دوره تقسیم کرد که پنج دوره آن با دوران امام مجتبی علیه‌السلام یکسان است و دوره ششم بعد از شهادت امام مجتبی علیه‌السلام در دوران خلافت معاویه است و دوران هفتم خلافت یزید است که به مخالفت علنی با او پرداخت و قیام کرد.

به نقل شیخ طوسی ابوعبدالله حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، امام شهید، سرور جوانان بهشت در آخر ماه ربیع‌الاول سال سوم هجری در مدینه متولد شد و روز دوشنبه یا جمعه دهم محرم سال ۶۱ در کربلا از سرزمین عراق به شهادت رسید. ایشان در آن زمان ۵۸ سال عمر داشت و مادرش سرور زنان دو عالم، فاطمه دختر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و قبرش در طف کربلا بین نینوا و غاضریه از روستاهای نهرین (دجله و فرات) قرار دارد.[۲] کلینی سن حضرت را ۵۷ سال می‌داند و می‌گوید عبیدالله بن زیاد لعنت‌الله علیه در دوران خلافت یزید لعنت‌الله علیه ایشان را در روز دوشنبه دهم محرم در کربلا به شهادت رساند و این مطلب از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است.[۳]

شیخ مفید در کتاب ارشاد خود تولد حضرت را در پنجم شعبان سال چهارم هجری ذکر کرده[۴] که با آنچه ذکر شد، متفاوت است و با قراین تاریخی ذکرشده درباره زمان تولد امام حسن علیه‌السلام سازگار است. دوران حمل وی را شش ماه دانسته‌اند.[۵] برخی ولادت

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، صص ۳۰۰ و ۳۰۲.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۴۱. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص ۴۶۷.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۶۳: «قُبِضَ الْحُسَینُ بن عَلِی علیه‌السلام یوْمَ عَاشُورَاءَ وَ هُوَ ابن‌سَبْعٍ وَ خَمْسِینَ سَنَةً».

۴. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۲۷. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری؛ ج ۱، ص ۴۲۰.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۶۵. ابن‌همام؛ منتخب الأنوار؛ ص ۵۱. ابن‌بابویه؛ الإمامة و التبصره من ←

حضرت را در پنجم یا سوم شعبان سال چهارم ذکر کرده‌اند که ده ماه و چند روز پس از تولد امام حسن علیه‌السلام بوده است؛[۱] بنابراین فاصله تولد حسن و حسین علیهماالسلام که شش ماه و ده روز ذکر شده،[۲] دقیق نیست. ابن‌طاووس بر اساس تحقیق خود در إقبال الأعمال تولد حضرت را در روز سوم شعبان دانسته و دعایی برای آن روز نقل کرده است[۳] و شاید به همین جهت باشد که سوم شعبان شهرت یافته است.

خبرشهادت امام حسین علیه‌السلام قبل از تولد

قبل از تولد حضرت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر شهادت ایشان را داده بود. امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند وقتی فاطمه علیهاالسلام به حسین حامله شد، جبرئیل نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت: فاطمه علیهاالسلام به‌زودی دارای فرزندی می‌شود که امتت بعد از تو او را می‌کشند؛ به همین جهت فاطمه علیهاالسلام از حملش راضی نبود.[۴] در روایت بعدی کافی، این موضوع با تفصیل بیشتر نقل شده است. خداوند به علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام بشارت داد که امامت در فرزندان وی است؛ فاطمه علیهاالسلام راضی شد.[۵] نه امام بعد از حسین علیه‌السلام از فرزندان وی قرار داده شد.[۶]

حرکت امام حسین علیه‌السلام به سمت کوفه

یکی از نکاتی که دربارهٔ قیام امام حسین علیه‌السلام مطرح می‌شود، این است که می‌گویند

→

الحیره؛ ص۵۱. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۲۰۶. ابن‌قولویه؛ کامل الزیارات؛ ص۵۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۳۲۸.

۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب علیهم‌السلام؛ ج۴، ص۷۶.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۶۴: «کَانَ بَیْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیهماالسلام طُهْرٌ وَ کَانَ بَیْنَهُمَا فِی الْمِیلَادِ سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَ عَشْراً».

۳. ابن‌طاووس؛ إقبال الأعمال؛ ج۳، ص۳۰۳.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۶۴.

۵. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۲۰۶.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۳۳.

حضرت حج خود را تبدیل به عمره کرد و در روز هشتم ذی‌حجه که همه به سمت منا می‌رفتند، امام حسین علیه‌السلام به سمت کوفه حرکت کرد؛ اما در روایات معتبری که در کتب اربعه آمده، تصریح شده که تفاوت است بین کسی که عمره تمتع انجام داده که لازم است حج را نیز انجام دهد، با کسی که تنها عمره انجام داده است. امام صادق علیه‌السلام در این مورد به سیره امام حسین علیه‌السلام استناد می‌کند که چون در ماه ذی‌حجه عمره انجام داده، پس از اتمام عمره، مکه را ترک نموده است؛[1] چون برابر خبر دیگری، حضرت با عمره در ماه رجب وارد مکه شده،[2] انجام حج بر وی واجب نبوده است؛ به تعبیر روشن‌تر امام حسین علیه‌السلام قصد حج نداشته که آن را به عمره تبدیل کرده باشد. در سیره نظامی دراین‌باره بیشتر سخن خواهیم گفت.

وقتی حضرت به شهادت رسید، زن کلابی امام چادری برای عزاداری بر پا کرد و در آن خود و دیگر زنان و خدمتکاران گریه می‌کردند تا اینکه اشک‌های آنان خشکید.[3] این زن رباب مادر سکینه دختر امرءالقیس از بنی‌کلاب بود.[4]

فضایل پیامبر، خانوادهٔ علی و فاطمه علیهم‌السلام

دربارهٔ پنج تن آل عبا، یعنی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام آیات متعددی نازل شده و فضایل گوناگونی نقل شده که اندکی از آنها در کتب اربعه آمده است؛ مانند آیهٔ تطهیر[5] و آیه مباهله؛ به همین جهت حسن و حسین علیهما‌السلام فرزندان پیامبر

---

۱. همان، ج۴، ص۵۳۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۳۷. همو، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ ج۲، ص۳۲۸: «وَ الْمُعْتَمِرَ إِذَا فَرَغَ مِنْهَا ذَهَبَ حَيْثُ شَاءَ وَ قَدِ اعْتَمَرَ الْحُسَيْنُ بن عَلِيٍّ علیه‌السلام فِي ذِي الْحِجَّةِ ثُمَّ رَاحَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ إِلَى الْعِرَاقِ وَ النَّاسُ يَرُوحُونَ إِلَى مِنًى وَ لَا بَأْسَ بِالْعُمْرَةِ فِي ذِي الْحِجَّةِ لِمَنْ لَا يُرِيدُ الْحَجَّ».

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۳۶: «وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ بن عَلِيٍّ علیه‌السلام خَرَجَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ إِلَى الْعِرَاقِ وَ قَدْ كَانَ دَخَلَ مُعْتَمِراً».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۶۶.

۴. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۶۹، ص۱۱۹ـ۱۲۰.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۸۷. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۷. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۱، ص۲۰۵.

خوانده می‌شوند.[۱] به دلیل اهمیت مباهله، غسل روز مباهله (۲۴ ذی‌حجه[۲]) مستحب است.[۳] روایت شده کلماتی که باعث پذیرش توبه آدم شده، اسامی پنج تن بوده است.[۴] آیه مودت دربارهٔ خانوادهٔ علی و فاطمه علیهما‌السلام است، نه دیگران.[۵] در روایتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره این خانواده فرمود: «به تحقیق که علی علیه‌السلام وصی و خلیفهٔ من است و همسر وی فاطمه علیهاالسلام سرور زنان جهانیان است. دو فرزندم حسن و حسین علیهماالسلام آقای جوانان بهشت هستند. هر کس آنان را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس آنان را دشمن بدارد، با من دشمنی کرده است.[۶]

گفتار سوم: نسب امام سجاد، علی بن الحسین علیهماالسلام

امام سجاد علیه‌السلام در دوران خلافت یزید به امامت رسید و دوران بحرانی خلافت عبدالله بن زبیر و مروانیان از جمله عبدالملک مروان را شاهد بود و حدود ۳۵ سال امامت کرد.

شیخ طوسی گوید: علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم‌السلام، زینت عابدان و رهبر پرهیزگاران، ابومحمد، در مدینه در سال ۳۸ متولد شد و در مدینه در سال ۹۵ در سن ۵۷ سالگی درگذشت. مادرش شاه زنان دختر شیرویه بن خسروپرویز بود و در بقیع دفن شد.[۷] کلینی مانند شیخ طوسی و مفید سن و زمان تولد و درگذشت حضرت را ذکر کرده

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۱۷. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۱۷.

۲. شیخ مفید؛ مسار الشیعه؛ ص۴۱.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۷۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۱۰۴ـ۱۱۵.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۱۶ و ج۸، ص۳۰۵. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۱۲۶. در کتاب کافی آمده: «فَتَلَقّٰی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ" قَالَ سَأَلُهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ عَلِیٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ فَاطِمَةَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِمْ».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۹۳: امام صادق علیه‌السلام: إِنَّمَا نَزَلَتْ فِینَا خَاصَّةً فِی أَهْلِ الْبَیْتِ فِی عَلِیٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ أَصْحَابِ الْکِسَاءِ علیهم‌السلام).

۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، صص۱۷۹ و ۴۲۰: «إِنَّ عَلِیّاً وَصِیِّی وَ خَلِیفَتِی وَ زَوْجَتَهُ فَاطِمَةَ سَیِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ ابنتی وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ سَیِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَلَدَایَ مَنْ وَالاهُمْ فَقَدْ وَالانِی وَ مَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَانِی».

۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۷۷. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۴۷۲.

و در روایتی از امام صادق علیه‌السلام هم این مطلب را نقل کرده است. او در معرفی مادر حضرت می‌نویسد: مادرش سلامه دختر یزدگرد فرزند شهریار فرزند شیرویه خسروپرویز بود و یزدجرد آخرین پادشاه ایرانیان (ساسانیان) بود.[۱] اثبات الوصیه هم مادرش را فرزند یزدگرد بن شهریار معرفی کرده است.[۲] با اینکه آنچه شیخ طوسی نقل کرده، از مقنعه شیخ مفید است، مفید در ارشاد ابوالحسن را نیز به عنوان کنیه حضرت آورده است. او مادرش را شاه زنان، دختر یزدگرد بن شهریار دانسته است.[۳]

نکته

با توجه به اینکه بسیاری محل تولد امام سجاد علیه‌السلام را مدینه دانسته‌اند، در صورتی که تولد وی را در سال ۳۸ هجری بدانیم، این خبر دقیق نیست؛ زیرا پس از جنگ جمل در دوازدهم رجب سال ۳۶ امیر مؤمنان به کوفه رفتند[۴] و خویشان حضرت علی علیه‌السلام، نیز به جز برادرش عقیل به کوفه هجرت کردند؛[۵] پس به‌طور حتمی امام حسین علیه‌السلام و خانواده‌اش در هنگام جنگ صفین در سال ۳۷ هجری در کوفه بوده‌اند. مگر اینکه تولد حضرت سجاد علیه‌السلام را بنا بر قولی، نیمه جمادی‌الاولای سال ۳۶ بدانیم[۶] که برخی از قول مفید آن را بیان کرده‌اند؛[۷] در این صورت امکان تولد حضرت در مدینه بعید نیست که در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۶۶.

۲. علی بن حسین مسعودی؛ إثبات الوصیه؛ ص ۱۷۰.

۳. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۱۳۷.

۴. نصر بن مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص ۳.

۵. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (۲ج)؛ ج ۲، ص ۴۳۴. نامه عقیل به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و پاسخ حضرت که می‌گوید بمان.

۶. شیخ طوسی؛ مصباح المتهجد؛ ص ۷۹۲. ابوعلی محمد بن همام اسکافی؛ منتخب الأنوار؛ ص ۶۶. رضی‌الدین حلی؛ العدد القویه؛ صص ۵۳ و ۵۵. محمد بن محمد شعیری؛ جامع الأخبار؛ ص ۸۲. فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری؛ ص ۲۵۶؛ محمد بن احمد فتال نیشابوری؛ روضة الواعظین؛ ص ۲۲۲، (چ اعلمی). محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۴۶، ص ۱۳.

۷. ابن‌طاووس؛ الإقبال؛ ص ۶۲۱ و به نقل از کتابی از مفید که آن را حدائق الریاض دانسته است (همان، ص ۹۵). ←

نتیجهٔ آن، به سن حضرت دو سال اضافه می‌شود.

تحقیق درباره مادر امام سجاد ﷺ

کلینی به سند خود از نصر بن مزاحم از عمرو بن شمر از جابر جعفی از امام باقر ﷺ نقل کرده که فرمود: وقتی دختر یزدگرد را به مسجد مدینه آوردند، سخنی گفت که عمر تصور کرد به او فحش می‌دهد و تصمیم مجازات او را داشت. امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: تو چنین حقی نداری؛ او را در انتخاب یکی از مسلمانان آزاد بگذار. عمر پذیرفت و او دست بر سر حسین ﷺ نهاد. امیرالمؤمنین پرسید: نامت چیست؟ گفت: جهان‌شاه. فرمود: شهربانو هستی. آن‌گاه به حسین فرمود: ای اباعبدالله، از این، بهترین شخص روی زمین برای تو متولد می‌شود. از او علی بن الحسین ﷺ متولد شد.

کلینی (م۳۲۹) پس از نقل روایت می‌افزاید: به امام سجاد ﷺ «ابن الخیرتین: پسر دو برگزیده» می‌گفتند؛ برگزیده خدا از عرب، هاشم و از عجم، فارس. روایت است که ابواسود دؤلی دراین‌باره شعری دارد[1] که می‌گوید «پسری که از یک سو به هاشم و از سوی دیگر به کسری می‌رسد، گرامی‌ترین فرزندی است که به او بازوبند بسته‌اند».[2]

این روایت را به‌طور کامل صفار (م۲۹۰) در بصائر الدرجات نقل کرده است.[3] این حدیث، در اثبات الوصیه با تفصیل بیشتری آمده و ذکر شده است که در زمان عمر دو دختر کسری بودند: یکی به نام شهربانو که حسن و جهان‌شاه که حسین ﷺ را برگزیدند. همسر

→

محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۹۵، ص۳۷۱. رضی‌الدین حلی؛ العدد القویه؛ ص۵۳، به نقل از تاریخ مفید و مجلسی به نقل از حلی (محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۹۵، ص۱۹۲).

۱. وَ إِنَّ غُلَاماً بَینَ کِسْرَی وَ هَاشِمٍ / لَأَکْرَمُ مَنْ نِیطَتْ عَلَیهِ التَّمَائِمِ.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۶۶. سیدجواد مصطفوی؛ ترجمه اصول کافی؛ ج۲، ص۳۶۹ (با اندکی تلخیص).

۳. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۳۳۵.

امام حسین علیه‌السلام در هنگام نفاس درگذشت.[۱] ابن‌فندق (م ۵۶۵ق) در لباب الأنساب اخبار مختلفی را دراین‌باره نقل کرده است. اولین گزارش وی از ابوحیان توحیدی است که با تفصیل موضوع را بیان کرده و آورده است که دختر دیگر کسری با محمد بن ابی‌بکر ازدواج کرد.[۲] کتاب دلائل الإمامه به نقل از مسیب بن نجبه داستان را با جزئیات بیشتری نقل می‌کند و خواهر شهربانو یا شاه زنان را مروارید دانسته که با امام حسن علیه‌السلام ازدواج کرد.[۳]

نام‌ها و نسب مادر امام سجاد علیه‌السلام

اختلاف درباره نام و نسب مادر امام سجاد علیه‌السلام بسیار است که به برخی از آنها اشاره شد و برخی دیگر چنین است:

الف) نام وی را شاه زنان، شهربانو، شهربانویه، جهان‌شاه،[۴] جهان‌بانو، خوله، بره، سلافه،[۵] غزاله، جیداء، شهبانو،[۶] سلامه، حلوه، جدا، کیهان‌شاه،[۷] حرار[۸] و شهرناز[۹] ذکر کرده‌اند.

ب) برخی وی را دختر یزدگرد دانسته‌اند؛ از جمله مبرد (م۲۸۹ق) در الکامل،[۱۰]

---

۱. علی بن حسین مسعودی؛ إثبات الوصیه؛ ص ۱۷۰.

۲. ابن‌فندق؛ لباب الأنساب؛ ج ۱، ص ۳۴۶.

۳. ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامه؛ ص ۱۹۴.

۴. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص ۵۳.

۵. محمد بن محمد شعیری؛ جامع الاخبار؛ ص ۸۲.

۶. ناصر بن عبدالسید مطرزی؛ المغرب؛ ص ۲۵۹.

۷. ابن‌فندق؛ لباب الأنساب؛ ج ۱، ص ۳۴۷ـ۳۴۹.

۸. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۴۲، وی دختر یزدگرد بود و می‌افزاید: حسین به او غزاله می‌گفت.

۹. مجمل التواریخ و القصص؛ ص ۴۵۶.

۱۰. ابوالعباس محمد بن زید نحوی مبرد؛ الکامل فی اللغة و الأدب؛ ج ۲، ص ۹۱. وی نامش را سلافه دختر یزدگرد می‌داند.

ذهبی (م۷۴۸ق) در تاریخ الإسلام[۱] و جمعی دیگر از علمای عامه[۲] و برخی دختر نوشجان[۳] و دیگر ملوک عجم[۴] و عده‌ای هم گفته‌اند کنیزی از سند بوده است.[۵]

زمان اسارت مادر امام سجاد علیه‌السلام

درباره زمان اسارت مادر علی بن الحسین علیه‌السلام سه قول است:

۱. زمان عمر که در کافی و دیگر منابع نقل شده است. این قول و روایتی که از کافی نقل شد، چند اشکال دارد:

یک: سند روایت کافی ضعیف است و عمرو بن شمر قابل اعتماد نیست[۶] و به نقل مجلسی، آخر آن خبر مرسل است.[۷]

دوم: با توجه به تولد امام حسین علیه‌السلام در سال چهارم هجری، آن حضرت در فتح قادسیه در سال چهارده هجری ده سال بیشتر نداشته است و اگر این واقعه را به فرض مربوط به آخرین سال حکومت عمر (م ۲۴ ذیحجه[۸] ۲۳) یعنی سال ۲۲ بدانیم، امام حسین علیه‌السلام هجده سال بیشتر نداشته و این ازدواج جزو اولین ازدواج‌های حضرت محسوب خواهد شد. ازدواج با اسیر در این مرحلهٔ سِنی بسیار بعید است.

سوم: با توجه به تولد امام سجاد علیه‌السلام در سال ۳۶ یا ۳۸ فاصله ازدواج حضرت با

---

۱. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۶، ص۴۳۹.

۲. ابن‌خلکان؛ وفیات الأعیان؛ ج۳، ص۲۶۷. از قول زهری نقل می‌کند که او سلافه دختر یزدجرد بود. و از زمخشری نقل کرده که در زمان عمر به مدینه آورده شد.

۳. ابن‌فندق؛ لباب الأنساب؛ ج۱، ص۳۴۸.

۴. مجمل التواریخ و القصص؛ ص۴۵۶. وی را دختر یزدگرد، سبحان ملک فارس یا ملک هری یا هرات دانسته است و قول اول را درست‌تر شمرده است. در منتخب الأنوار (ص۶۶) هر سه قول نقل شده ولی به جای فارس، قاسان (کاشان) نقل شده است.

۵. ابن‌قتیبه؛ المعارف؛ ص۲۱۴.

۶. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۲۸۷: «ضعیف جدا».

۷. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۶، ص۴.

۸. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۳، ص۱۱۵۲.

شهربانو در زمان عمر و تولد فرزندش امام سجاد علیه‌السلام، در حدود ۱۴ یا ۱۶ سال می‌شود که این نیز بسیار بعید است، گرچه اشکال اساسی بر آن وارد نیست.

چهارم: اگر ازدواج دختر دوم کسری را با محمد بن ابی‌بکر درست بدانیم که برخی گفته بودند،[۱] باید توجه داشت محمد بن ابی‌بکر که مادرش اسماء دختر عمیس بوده، در سال‌های پایانی خلافت عمر بالغ نبوده؛ بلکه دوازده یا سیزده سال داشته است؛ زیرا محمد در سال حجةالوداع در بیستم ذی‌قعده سال دهم در جُحفه متولد شده است.[۲]

۲. مادر حضرت به نقل عیون أخبار الرضا، در زمان عثمان به مدینه آورده شده، وقتی که عبدالله بن عامر بن کریز خراسان را فتح کرد.[۳] به نقل ابن‌فندق، او توسط سعید بن عاص در فتح گرگان اسیر شده است.[۴] این نظر گرچه با تولد حضرت سجاد علیه‌السلام در سال ۳۶ مخالف نیست، از نظر سیاسی و اجتماعی بسیار بعید و نادرست به نظر می‌رسد؛ زیرا بنی‌امیه که در زمان عثمان حاکم بودند، غنایم را خود بر می‌داشتند و عثمان به آنها می‌بخشید. حالا چگونه حاضر می‌شدند دختران زیباروی ایرانی را که برگزیدهٔ اموال محسوب می‌شدند که حق خلیفه بود، به علی علیه‌السلام یا فرزندانش بدهند. در شرح نهج البلاغه راجع به سعید بن عاص[۵] آمده که وی وقتی حاکم کوفه بود، هدیه‌ای برای امیر مؤمنان علیه‌السلام فرستاد. حضرت فرمود: اینان ارث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌خورند و اندکی به ما می‌دهند. در نقلی فرمود: به اندازه نیاز زنان بیوه به ما می‌دهند.[۶] چگونه می‌توان گفت

---

۱. ابن‌فندق؛ لباب الأنساب؛ ج ۱، ص ۳۴۷. جالب است در این خبر که از ابوحیان توحیدی است، آمده که گفته شد حسن را انتخاب کن، او گفت حسن زیاد زن طلاق می‌دهد و حسین را برگزید و دختر دیگر کسری محمد بن ابی‌بکر را انتخاب کرد: «واختارت الأخری محمد بن ابی‌بکر».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۹۸ـ۹۹ و ج ۴، صص ۴۴۴ و ۴۴۹. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۱۰۱ و ج ۲، ص ۳۸۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۱۷۹ و ج ۵، ص ۳۹۹. علی‌اکبر ذاکری؛ سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه‌السلام؛ ج ۲، ص ۲۰۵.

۳. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام؛ ج ۲، ص ۱۲۸.

۴. ابن‌فندق؛ لباب الأنساب؛ ج ۱، ص ۳۴۸.

۵. نهج البلاغه؛ ص ۱۰۴، خ ۷۷.

۶. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۶، ص ۱۷۶: «و الله لا یزال غلام من غلمان بنی‌أمیة یبعث إلینا مما أفاءَ الله عَلی رَسُولِهِ بمثل قوت الأرملة».

اینان بهترین کنیزکان را به فرزند علی ﷺ داده‌اند؛ درحالی‌که صحابه و علی ﷺ از بخشش صدهزار درهم عثمان به سعید بن عاص انتقاد می‌کردند.[۱]

۳. شیخ مفید در ارشاد آورده، امیر مؤمنان ﷺ جابر بن حریث جعفی را به یکی از بلاد شرق فرستاد. او دو دختر کسری را که اسیر کرده بود، نزد ایشان فرستاد. یکی را به امام حسین ﷺ داد که امام سجاد ﷺ از او متولد شد و دیگری را به محمد بن ابی‌بکر که قاسم بن محمد را به دنیا آورد که پدر ام‌فروه مادر امام صادق ﷺ است.[۲] این خبر را ابونصر بخاری از ابوالحسین نسابه نقل کرده[۳] و خلاصه آن را ابن‌فندق از هشام بن محمد کلبی (م۲۰۴ق) و محمد بن قاسم تمیمی آورده است.[۴] در کتاب مناقب این موضوع از ابن‌کلبی نقل شده است.[۵] این نظر مشکلات دو قول قبلی را ندارد و با حقایق تاریخی سازگار است.

نتیجه‌گیری

از آنچه ذکر شد، روشن گردید که قول سوم به واقع نزدیک‌تر است. با توجه به موارد نقل‌شده می‌توان گفت، مادر علی بن الحسین ﷺ کنیزی از تبار ایرانیان بوده است؛ چه دختر کسری باشد و چه از دیگر مردمان و او را می‌توان فرزند دو برگزیده ـ به تفسیر کلینی ـ دانست که مردم فارس برگزیده عجم هستند و هاشم برگزیده از قبایل عرب.[۶]

---

۱. همان، ج۳، ص۳۵.

۲. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۳۷.

۳. ابونصر بخاری؛ سر سلسلة العلویه؛ ص۳۱.

۴. ابن‌فندق؛ لباب الأنساب؛ ج۱، ص۳۴۸.

۵. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ ج۴، ص۴۸.

۶. ابوسعد منصور بن حسین آبی؛ نثر الدرر؛ ج۱، ص۲۳۲. ابوالعباس محمد بن زید نحوی مبرد؛ الفاضل؛ ص۱۰۶، در این دو اثر چنین آمده است: به علی بن الحسین فرزند دوبرگزیده می‌گویند، چون مادرش دختر یزدگرد بود؛ بدان جهت که پیامبر ﷺ فرمود: «إن الله عز و جل من عباده خیرتین: فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس: به‌درستی که برای خدا از خلقش دو برگزیده است: از عرب قریش و از عجم فارس».

چنین به نظر می‌رسد که بخشی از نام‌ها و حکایت‌ها ساخته و پرداخته قصه‌سرایان باشد که با توجه به اشکالات برخی نقل‌ها، در گزارش‌های بعدی تکمیل شده است؛ مثلاً در نقل کافی ذکر شده شهربانو دست بر سر حسین علیه‌السلام نهاد و او را انتخاب کرد؛[۱] در گزارشی دیگر گفتگو از پشت پرده مطرح است و طبق آن، شهربانو با اشاره امام حسین علیه‌السلام را انتخاب می‌کند؛[۲] به همین جهت برخی این اخبار را به شعوبیه نسبت داده‌اند که مخالف عرب‌ها بودند و بر نژاد فارس تکیه داشتند.[۳]

در برخی منابع عامه ذکر شده که امام سجاد علیه‌السلام مادرش را به ازدواج غلام امام حسین علیه‌السلام به نام زبید در آورد؛[۴] اما در منابع شیعه ذکر شده که مادر حضرت در هنگام تولد امام سجاد علیه‌السلام درگذشته و آن ازدواج مربوط به کنیزی بوده که او را بزرگ کرده است که به منزله مادر حضرت بوده است[۵] نه مادر واقعی ایشان. ابن‌فندق از زینب و ام‌کلثوم دختران امام حسین علیه‌السلام یاد می‌کند که مادرشان شهربانو بود و در کوچکی درگذشتند.[۶] ادعای حضور شهربانو در کربلا نیاز به مدرک معتبر دارد که وجود ندارد و نامیده‌شدن کوهی به نام بی‌بی شهربانو در شهرری هم نادرست است.[۷]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۶۷: «فَجَاءَتْ حَتَّی وَضَعَتْ یَدَهَا عَلَی رَأْسِ الْحُسَیْنِ علیه‌السلام».

۲. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ دلائل الإمامه؛ ص ۱۹۵.

۳. جعفر شهیدی؛ زندگانی علی بن الحسین علیه‌السلام؛ ص ۱۰ـ۲۷

۴. ابن‌قتیبه؛ المعارف؛ ص ۲۱۴.

۵. ابن‌همام اسکافی؛ منتخب الأنوار؛ ص ۶۷. ابن‌فندق؛ لباب الأنساب؛ ج ۱، ص ۳۵۱.

۶. ابن‌فندق؛ لباب الأنساب؛ ج ۱، ص ۳۵۰؛ البته وی عبدالله را هم فرزند شهربانو دانسته؛ درحالی‌که مادرش را رباب ذکر کرده‌اند و این دو مورد هم قابل بررسی است و در منابع اولیه نیامده است. اگر تولد و مرگ اینان قبل از امام سجاد علیه‌السلام فرض شود، مشکل فاصله ازدواج امام حسین علیه‌السلام با شهربانو و تولد حضرت بعد از چند سال حل می‌شود. وی درگذشت مادر امام سجاد علیه‌السلام را هم در حین تولد حضرت ذکر کرده است.

۷. درباره مادر امام سجاد علیه‌السلام دکتر جعفر شهیدی در کتاب زندگانی علی بن الحسین علیه‌السلام (ص ۱۰ـ۲۷) بحث مفصلی دارد که برخی نکات آن قابل تردید است.

فصل سوم

امام باقر و امام صادق علیهما السلام

مقدمه

بیشتر دوران زندگانی امام باقر علیه السلام در زمان قدرت آل مروان از بنی‌امیه سپری شد. دورانی بود که مروانیان اوج قدرت را تجربه می‌کردند و پایان دوران امامت حضرت باقر علیه السلام، همزمان شد با نشانه‌های ضعفِ قدرت بنی‌امیه. همین موضوع باعث شد که امام باقر علیه السلام و بعد امام صادق علیه السلام فرصت مناسبی برای بیان معارف ناب اسلامی بیابند. در مدت کوتاهی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه بود (۹۹ـ۱۰۱ق)، اموال فدک و موقوفات علی علیه السلام را به علویان بازگرداند؛ ولی به این بهانه که زید بن حسن بزرگ‌تر از امام باقر علیه السلام است، آنها را به زید داد.[1] تا اینکه هشام بن عبد الملک به خلافت (۱۰۵ـ۱۲۵ق) رسید. او امام باقر علیه السلام را به شام فراخواند[2] و قیام زید بن علی بن الحسین را سرکوب کرد و او را به شهادت رساند.[3] در آن مقطع زمانی تشکیلات سرّی متعددی با اندیشه‌های متفاوت در مخالفت با حکومت اموی شکل گرفته بود. این تشکیلات پس از امام باقر علیه السلام رشد کرد و در مسائل

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۰۵ـ۳۰۶.

۲. همان، ص ۴۷۱ و ج ۶، ص ۸.

۳. همان، ج ۸، ص ۳۹۴ـ۳۹۵. محمد بن حسن طوسی؛ الأمالی؛ ص ۵۶.

سیاسی بعدی جامعه بسیار تأثیرگذار بود. تشکیلات سرّی ابوهاشم یکی از آنها بود؛ گروهی از شیعیان که امامت را از آنِ محمدبن‌حنفیه[۱] و بعد پسرش، ابوهاشم عبدالله می‌دانستند. ابوهاشم سازمانی سرّی با دعات ویژه ایجاد کرده بود. ولید بن عبدالملک، خلیفه اموی(ح ۸۶ـ۹۶) به ابوهاشم مظنون شد و او را دستگیر و زندانی کرد. امام سجاد ﷺ برای آزادی وی نزد ولید رفت. ولید او را آزاد کرد و تحت نظر گرفت.[۲]

ابوهاشم (م ۹۹ق) توسط سلیمان بن عبدالملک (خلافت ۹۶ـ۹۹) مسموم شد و در «حُمَیمَه»[۳] نزد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس (م ۱۲۵ق) اولین داعی رسمی بنی‌عباس درگذشت. ابوهاشم که فرزند پسری نداشت، قبل از مرگ، اسامی دعات شیعه را به محمد بن علی عباسی داد.[۴] بنی‌عباس وارث تشکیلات ابوهاشم شدند. آنان به‌خوبی توانستند از این تشکیلات سرّی در جهت اهداف خود و رسیدن به قدرت استفاده و افرادی را برای نبرد با بنی‌امیه سازمان‌دهی کنند.[۵] محمد بن علی عباسی دعوتش را در سال ۱۰۰ هجری نهانی آغاز کرد و در شرات مرد.[۶] بعد از محمد، پسرش ابراهیم امام و بعد از وی، برادرش سفاح مسئول این تشکیلات شدند.[۷] ابومسلم به دستور ابراهیم امام به خراسان رفت و بعد قیام کرد.[۸] شیعیان کوفه تصور می‌کردند او دنبال فرد شایسته‌ای از بنی‌هاشم است و امام

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۹۱.

۲. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج ۳، ص ۲۷۲. همو، جمل من أنساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۴۶۵. أخبار الدولة العباسیه؛ ص ۱۷۶.

۳. منطقه‌ای در شراتِ عمان از توابع شام (یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج ۲، ص ۳۰۷).

۴. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج ۴، ص ۱۱۶. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج ۳، ص ۲۷۵. همو، جمل من أنساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۲۶۶ـ۲۶۷: «و أعطاه کتبه و سَمّی له شیعته».

۵. ر.ک: أخبار الدولة العباسیه؛ ص ۱۸۶. این اثر که مؤلف آن ناشناخته است، فعالیت‌های بنی‌عباس و تشکیلات آنان را معرفی کرده است.

۶. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج ۶، ص ۲۷۱.

۷. همان، ج ۱، ص ۵۹.

۸. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج ۴، صص ۱۶۳ و ۱۷۴.

صادق علیه السلام را این فرد شایسته می‌دانستند؛ ولی حضرت به نامهٔ ابومسلم پاسخ نداد؛[۱] چون می‌دانست او از نوکران بنی‌عباس است. تفکر قیام توسط زید در زمان امام باقر علیه السلام مطرح شد[۲] و قیام زید (م ۱۲۳ق) در زمان امام صادق علیه السلام رخ داد و حضرت بر شهادت او اشک ریخت.[۳] بعد از زید، محمد بن عبدالله بن حسن با داعیه مهدویت و به عنوان یکی از رهبران زیدیه به تحرکاتی دست زد. جریان بیعت بنی‌هاشم با محمد بن عبدالله در ابواء نمونه روشن آن است.[۴] معتزله هم که مخالف بنی‌امیه بودند، از وی حمایت کردند. درخواست معتزله از امام صادق علیه السلام برای بیعت با محمد، بعد از کشته‌شدن ولیدبن‌یزید[۵] در سال ۱۲۶هجری[۶] از این مطلب حکایت دارد. تشکیلات سرّی بنی‌عباس به فرماندهی ابومسلم توانست آخرین ضربه‌ها را به قدرت پوشالی بنی‌امیه وارد کند و در سال ۱۳۲ قمری بنی‌عباس را به قدرت برساند.[۷] ابوالعباس سفاح به عنوان اولین خلیفه عباسی.[۸] مرکز خلافت خود را حیره قرار داد که امام ششم به آنجا دعوت شد.[۹] پس از چهار سال برادرش منصور[۱۰] در حیره جانشین وی شد.[۱۱] دعوت از امام صادق علیه السلام برای حضور در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۷۴. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۱۲، ص۳۶۹. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۲، ص۴۵۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۵۷: «ثُمَّ قَالَ: (زید لمحمد أخیه) لَیْسَ الْإِمَامُ مِنَّا مَنْ جَلَسَ فِی بَیْتِهِ وَ أَرْخَی سِتْرَه».

۳. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۳۹۲. همو، عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ج۱، ص۲۴۹. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۴۳۴. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۲، ص۲۲۶.

۴. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۱۹۰.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۴۲ و ج۵، ص۲۳.

۶. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۸، ص۱۲۳.

۷. همان، ج۳، ص۳۳۷.

۸. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۴، ص۲۰۴. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۸، ص۳۳۴.

۹. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۳۷۸.

۱۰. علی بن حسین مسعودی؛ التنبیه و الأشراف؛ ص۲۹۲.

۱۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۸۷.

مرکز خلافتِ آنان، حیره، برای کسب مشروعیت بود.

بخشی از دوران امامت امام صادق ﷺ، در این زمان پرالتهاب با مشکلات و ناملایمات بسیاری همراه بود که در سیره سیاسی به جزئیات آن خواهیم پرداخت. توجه به این نکته مهم است که بنی‌عباس با داعیه خویشاوندی با پیامبر ﷺ و شعار «الرضا من آل محمد»[1] به قدرت رسیدند؛ بنابراین هر چیزی را که این ادعا را ـ که مبنای مشروعیت حکومتشان بود ـ دچار تردید می‌کرد، از بین می‌بردند. موضع آنان در برابر امامان شیعه از این جهت قابل ارزیابی است؛ زیرا حضور سیاسی و نفوذ رهبران شیعه و علویان در جامعه، مشروعیت خلافت بنی‌عباس را مورد تردید قرار می‌داد و آن را از بین می‌برد. این احساس خطر از همان آغاز در زمان امام صادق ﷺ بروز کرد.

گفتار اول: نسب ابوجعفر محمد بن علی باقر ﷺ

ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین ﷺ، باقر علم دین، در سال ۵۷ در مدینه متولد شد و در سال ۱۱۴ در ۵۷ سالگی در همانجا درگذشت. مادرش ام‌عبیده دختر حسن بن علی ﷺ و هاشمی بود که از هاشمی متولد شد. قبر ایشان در بقیع مدینةالرسول در کنار قبر پدرش علی بن الحسین ﷺ است.[2] دوران امامت حضرت نوزده سال و دو ماه بود.[3]

کلینی،[4] صدوق[5] و مفید نام مادر حضرت را ام‌عبدالله دانسته‌اند.[6] درباره مقام و مرتبه ام‌عبدالله کلینی دو روایت آورده است. در یکی امام باقر ﷺ می‌فرماید: ام‌عبدالله در کنار

---

۱. احمد بن احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الاشراف؛ ج۴، ص۲۴۳. أخبار الدولة العباسیه؛ صص۱۹۳ و ۲۸۲ـ۲۸۳.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۷۷.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۷۲.

۴. همان، ج۲، ص۴۶۹.

۵. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۴۱.

۶. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۱۵۵.

دیواری بود. دیوار شکاف برداشت. امعبدالله گفت: به حق مصطفی به تو اذن فرود داده نشد. دیوار وقتی سقوط کرد که امعبدالله از کنار آن رفته بود. امام صادق ﷺ درباره جدهاش می‌فرماید: او صدیقه و از راستگویان بود. در میان آل حسن خانمی‌به فضیلت وی تاکنون نبوده است.[۱]

لقب باقر را رسول خدا ﷺ به ایشان دادند و فرمودند: او علم و دانش را می‌شکافد، شکافتنی. جابر بن عبدالله انصاری در کوچه‌های مدینه به دنبال وی بود و از قول پیامبر ﷺ این لقب را به حضرت داد.[۲]

گفتار دوم: نسب ابوعبدالله جعفر بن محمد صادق ﷺ

ابوعبدالله جعفر بن محمد بن علی صادق ﷺ، امام عادل، در سال ۸۳ در مدینه متولد شد و در ۶۵سالگی به سال ۱۴۸ در مدینه درگذشت.[۳] کلینی درگذشت حضرت را در شوال ذکر کرده که طبق این نظریه ایشان بعد از امام باقر ﷺ ۳۴ سال زندگانی کرده که دوران امامت حضرت بوده است.[۴] مادرش امفروه دختر قاسم بن محمد (نجیب) ابن ابی‌بکر بود.[۵] مادر امفروه اسماء دختر عبدالرحمان بن ابی‌بکر بود.[۶] امام باقر ﷺ دربارهٔ فرزندش فرمود: از سعادت مرد این است که فرزندی داشته باشد که خلق و خوی و شمایل پدر را دارا باشد و من اینها را در فرزندم می‌بینم. امام باقر ﷺ او را خیر البریة (بهترین مردم) می‌دانست.[۷] امام صادق ﷺ در بقیع در کنار پدر، جد و عمویش حسن بن علی ﷺ دفن

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۴۶۹.
۲. همان، ج ۱ ص ۴۶۹؛ «إِنَّکَ سَتُدْرِکُ رَجُلًا مِنِّی اسْمُهُ اسْمِی وَ شَمَائِلُهُ شَمَائِلِی یبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْرًا».
۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۷۸.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۶۹.
۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۷۸.
۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۶۹.
۷. همان، ص ۳۰۶.

گردید. در برخی روایات نقل شده که آنان بر جده‌شان فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبدمناف وارد شدند و در کنار وی دفن گردیدند.[۱] قبر فاطمه مادر امام علی علیه‌السلام، نزدیک قبور ائمهٔ بقیع است.

دوران امامت امام صادق علیه‌السلام با حوادث جدیدی همراه بود؛ از یک طرف قیام زید اندیشه جدیدی را در میان شیعیان ایجاد کرد و از سوی دیگر ادعای مهدویت محمد بن عبدالله بن حسن، شیعه را دچار تشتت نمود. با به‌قدرت‌رسیدن بنی‌عباس تفکرات جدیدی به وجود آمد و محدودیت‌های خاصی برای ایشان ایجاد شد. حضرت به‌شدت تحت نظر بود و یارانش مورد بازخواست قرار می‌گرفتند. حضرت سفرهای متعددی به عراق، به‌ویژه حیره که مرکز حکومت اولیه بنی‌عباس بود، داشته‌اند[۲] که به تناسب به آنها اشاره می‌شود. مفضل بن عمر نقل می‌کند که منصور به حاکم مکه و مدینه، حسن بن زید، پیام داد که خانه جعفر بن محمد را آتش بزن. او نیز خانه امام صادق علیه‌السلام را آتش زد. در و راهروی منزل آتش گرفت. امام صادق علیه‌السلام پا بر آتش می‌نهاد و در آن راه می‌رفت و می‌فرمود: من فرزند ریشه‌ها و رگ‌های خاک و زمینم؛ من فرزند ابراهیم خلیل‌الله هستم.[۳] این یکی از مشکلات و تهدیدهایی است که منصور عباسی اعمال کرده است. بخش عمده سیره صادقین علیهماالسلام در بخش‌های دیگر این اثر ارائه می‌شود.

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۷۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۵۷۱، ج ۵، ص ۱۰۸، ج ۶، ص ۳۴۸، ج ۷، ص ۳۷۸ و ج ۸، ص ۸۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۳۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۶۹: «وَجَّهَ ابوجَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ إِلَى الْحَسَنِ بن زَيدٍ وَ هُوَ وَالِيهِ عَلَى الْحَرَمَينِ أَنْ أَحْرِقْ عَلَى جَعْفَرِ بن مُحَمَّدٍ دَارَهُ؛ فَأَلْقَى النَّارَ فِي دَارِ أَبِي عَبْدِاللهِ؛ فَأَخَذَتِ النَّارُ فِي الْبَابِ وَ الدِّهْلِيزِ؛ فَخَرَجَ ابوعَبْدِاللهِ علیه‌السلام يَتَخَطَّى النَّارَ وَ يمْشِي فِيهَا وَ يقُولُ: "أَنَا ابن أَعْرَاقِ الثَّرَى أَنَا ابن إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللهِ علیه‌السلام"».

فصل چهارم

امام کاظم، امام رضا و امام جواد علیهم‌السلام

مقدمه

دوران امامت این سه معصوم بزرگوار در زمان اوج قدرت خلفای بنی‌عباس بود. دوران امامت امام کاظم علیه‌السلام مصادف بود با دوران خلافت منصور (۱۲۷ـ۱۵۸)، مهدی (۱۵۸ـ۱۶۹)، هادی (محرم۱۶۹ـ ربیع‌الأول ۱۷۰) و هارون عباسی (۱۷۰ـ۱۹۳) که بیشترین قدرت را داشت.[۱] در زمان هادی عباسی قیام حسین بن علی شهید فخ رخ داد،[۲] قیامی که برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر بود و امام کاظم علیه‌السلام به تجلیل از حسین پرداخت.[۳]

دوران امامت امام رضا علیه‌السلام در خلافت هارون، امین (ح ۱۹۳ـ۱۹۸) و مأمون (۱۹۸ـ۲۱۸) سپری شد. بین امین و مأمون درگیری اتفاق افتاد؛ عده‌ای از علویان نیز دست به قیام زده بودند.[۴] به دستور و اجبار مأمون، حضرت به خراسان رفت و در طوس

---

۱. برای آگاهی از تاریخ خلافت خلفای بنی‌عباس ر.ک: علی بن حسین مسعودی؛ التنبیه و الإشراف؛ ص۲۹۲ـ۳۰۶.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۶۶. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۴، ص۱۵۱.

۳. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۴، ص۱۵۵.

۴. همان، ص۲۲۳. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام؛ ج۲، ص۲۳۳.

به شهادت رسید. امام جواد ﷺ در دوران مأمون و جانشین وی معتصم (ح ۲۱۸ــ۲۲۳)[۱] دوران امامت خود را گذراند و از معصومانی است که در سن کم بـه امامـت رسـید و در جوانی شهید شد.

گفتار اول: نسب ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ

ابوالحسن موسی بن جعفر بن محمد بن علی کاظم ﷺ، امام، عبد صـالح، امـام المـؤمنین بود. کنیه ابوابراهیم و ابوعلی هم داشت. در سال ۱۲۸ در ابواء متولد شد و در ۵۵ سالگی در بغداد در زندان سندی بن شاهک لعنت‌الله علیه در ۲۴ رجب ۱۸۳ با سم بـه شـهادت رسید. هارون او را در ۲۰ شوال سال ۱۷۹ از مدینه به بصره و پس از حدود یک سال بـه بغداد برد.[۲] هارون بعد از عمرهٔ رمضان ۱۷۹ به مدینه آمد؛ سپس به حج رفت. به دسـتور هارون، حضرت را به بصره بردند و در نزد عیسی بن جعفر زندانی کردند؛ آن‌گـاه ایشـان را به بغداد بردند و در زندان سندی بن شاهک به شـهادت رسـاند.[۳] خرمـای مسـموم را هارون برای سندی بن شاهک فرستاد و دستور داد به حضرت بدهد و حضرت با همـان خرما به شهادت رسید.[۴]

سندی بن شاهک شبانه از عمر بن واقد که با موسی بن جعفر ﷺ آشنا بود، خواسـت افرادی را برای دیدار با آن حضرت خبر کند.[۵] آنان هشتاد نفر از بزرگان بودنـد. سـندی به آنان گفت: به این مرد بنگرید، آیا مشکلی دارد؟ مردم حرف‌های زیادی می‌زنند. او در جای خود آزاد و در رفاه است. امیرالمؤمنین هارون قصـد بـدی دربـاره ایشـان نـدارد. انتظار می‌رود این را به اطلاع خلیفه برسانید. حاضران شیفته فضل و بزرگواری حضـرت

---

۱. ر.ک: علی بن حسین مسعودی؛ التنبیه و الاشراف؛ ص۲۹۲ـ۳۰۶.
۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۸۱.
۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۷۶.
۴. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۸۸.
۵. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۹۷.

شدند. امام به آنان فرمود: ادعای توسعه و رفاه آن‌گونه است که الان می‌بینید؛ جز اینکه بدانید به من هفت بار سم داده‌اند و بدن من فردا سبز می‌شود. راوی گوید: بعد از سخنان حضرت به سندی بن شاهک نگریستیم که از اضطراب می‌لرزید.[۱]

سندی بن شاهک گوید: از ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ خواستم اجازه دهد که ایشان را کفن کنم؛ فرمود: ما اهل بیت حج اول، مهر زنانمان و کفنمان از اموال پاک خودمان است.[۲] به نقل صدوق حضرت در زندان سندی در خانه مسیب به تاریخ جمعه، هفتم رجب سال ۱۸۳ به شهادت رسید.[۳] بدنش را بر تابوتی حمل کردند و می‌گفتند: این امام رافضه است، او را بشناسید.[۴] قبر حضرت در مدینةالسلام بغداد در قبرستان معروف به مقابر قریش است.[۵]

حمیده مادر امام کاظم ﷺ

مادر امام کاظم ﷺ، امحمیده بربری ـ رضوان خدا بر او باد ـ نامیده می‌شد.[۶] امام صادق ﷺ درباره همسرش مادر امام هفتم می‌فرماید: حمیده مانند شمش طلا از زشتی‌ها پاک است؛ فرشتگان همواره او را نگهداری کردند تا به من رسید، به سبب کرامتی که خداوند به من و حجت پس از من داشت.[۷]

کلینی در روایت اول باب مولد موسی بن جعفر ﷺ داستان خرید حمیده را ذکر کرده است. ابن‌عکاشة بن محصن اسدی در جلسه‌ای نزد امام باقر ﷺ بود. در آنجا امام

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۵۸. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۱، ص ۹۷.

۲. همو، من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۱۸۹: «فَقَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ حَجُّ صَرُورَتِنَا وَ مُهُورُ نِسَائِنَا وَ أَكْفَانُنَا مِنْ طَهُورِ أَمْوَالِنَا».

۳. همو، عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۱، ص ۹۹.

۴. همان: «فَحُمِلَ عَلَى نَعْشٍ وَ نُودِيَ عَلَيْهِ هَذَا إِمَامُ الرَّافِضَةِ فَاعْرِفُوهُ».

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۸۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۷۶.

۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۸۱.

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۷۷.

صادق ﷺ نیز حضور داشت. ابن‌عکاشه از حضرت پرسید: چرا ابوعبدالله ازدواج نمی‌کند، درحالی‌که وقت ازدواج وی رسیده است؟ امام باقر ﷺ که در برابرش کیسهٔ پولِ سربه‌مهری بود، در پاسخ فرمود: به‌زودی برده‌فروشی از ساکنان بربر در خانه میمون منزل می‌کند. با این پول دختر برده‌ای برایش می‌خری. پس از مدتی امام باقر ﷺ خبر ورود برده‌فروش را داد و دستور فرمود با کیسه پول دختری بخرید. ما نزد برده‌فروش رفتیم. گفت: تنها دو دختر بیمار برایم باقی مانده که حال یکی بهتر است. گفتیم: نکوتر را به چند می‌فروشی؟ گفت: هفتاد دینار. درخواست تخفیف کردیم، نپذیرفت. گفتیم: به مقدار همین کیسه زر می‌خریم؛ اما نمی‌دانیم چه مقدار زر است. مردی که با وی بود گفت: آن را باز کنید و وزن کنید؛ ما این‌گونه عمل کردیم. هفتاد دینار در آن بود. دخترک را خریدم و نزد امام باقر ﷺ بردیم، درحالی‌که جعفر نزد وی ایستاده بود. جریان را گزارش دادیم. از کنیز پرسید نامت چیست؟ گفت: حمیده. فرمود: ستوده باشی در دنیا و پسندیده باشی در آخرت. پرسید دوشیزه هستی یا بیوه؟ گفت: دوشیزه‌ام و علت محفوظ‌ماندش را از آسیب برده‌فروشان بیان کرد. امام باقر ﷺ فرمود: ای جعفر، دختر را نزد خود ببر بهترین شخص روی زمین، یعنی موسی بن جعفر ﷺ از او متولد خواهد شد.[1]

مدت زندان و بازداشت امام کاظم ﷺ

از گزارش کافی استفاده می‌شود که موسی بن جعفر ﷺ توسط هارون در شوال ۱۷۹ دستگیر و به بصره فرستاده شد؛ بعد در زندان سندی بن شاهک در ششم رجب سال ۱۸۳ به شهادت رسید؛[2] درنتیجه حضرت کمتر از چهار سال در زندانِ هارون بوده است و کسانی که مدت زندان حضرت را چهارده[3] یا بیش از چهار سال ذکر کرده‌اند، دچار

---

۱. همان، ص۴۷۶.

۲. همان.

۳. چهارده سال بر اساس اشتباهی است که در خبر مدت حضور ایشان در زندان ربیع رخ داده که ثوبانی نقل می‌کند: ←

اشتباه شده‌اند. نجاشی دوران زندان موسی بن جعفر ﷺ را چهار سال دانسته است.[۱] اولین زندان حضرت در بصره بوده است؛ بعد به زندان فضل بن ربیع، بعد به زندان فضل بن یحیی و بار چهارم به زندان سندی بن شاهک[۲] منتقل شده است. از روایت سومی که در کافی آمده، استفاده می‌شود که آن حضرت دو بار در زمان مهدی عباسی به بغداد فرا خوانده و پس از مدتی کوتاه آزاد شده است[۳] که مجموع آن هم بیش از چهار سال نیست. آن حضرت در زندان به نامه علی بن سوید پاسخ مفصلی داد[۴] و الواحی درباره امامت امام رضا ﷺ از زندان بصره[۵] و بعد از زندان بغداد از جانب حضرت صادر شد.[۶]

گفتار دوم: نسب امام علی بن موسی‌الرضا ﷺ

ابوالحسن علی بن موسی، امام رضا ﷺ ولی مؤمنین، در سال ۱۴۸ در مدینه متولد شد. ایشان در سرزمین طوسِ خراسان، در صفر سال ۲۰۳ در سن ۵۵ سالگی درگذشت.

→

موسی بن جعفر ﷺ بیش از ده سال در زندان ربیع به عبادت و سجده مشغول است (شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۱، ص ۹۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۴۸، ص ۲۲۰) که صحیح آن بیش از ده ماه می‌باشد. این ده سال را بر چهار سال افزوده‌اند، چهارده سال شده است؛ زیرا موسی بن جعفر ﷺ سال ۱۷۴ در سفر حج بودند و خبر درگذشت چند تن از یاران خود را دادند (محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۴۸، ص ۵۴ـ۵۵).

۱. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص ۲۷۳، در شرح حال علی بن یقطین آورده: او در سال ۱۸۲ درگذشت، وقتی که موسی بن جعفر ﷺ در بغداد بود. ایشان مدت چهار سال در زندان هارون به سر بردند. مورخان شیعی به این گزارش نجاشی توجه کافی نکرده‌اند یا تصور شده علی بن یقطین چهار سال در زندان بوده است. بعد از مرگ ابن‌یقطین، محمدامین فرزند هارون که ولی‌عهد بود، بر او نماز خواند. (ابویوسف یعقوب بن سفیان فسوی؛ المعرفة و التاریخ؛ ج ۱، ص ۱۷۳).

۲. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۲۴۰. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۱، صص ۸۸، ۱۰۶ و ۱۰۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۷۷.

۴. همان، ج ۸، ص ۱۲۴.

۵. همان، ج ۱، ص ۳۱۳.

۶. همان، ص ۳۱۲. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۱، ص ۳۰. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج ۲، ص ۲۵۰.

مادرش کنیزی به نام ام‌البنین بود.[۱] مأمون حضرت را از مدینه، از راه بصره و فارس به مرو برد و حضرت در مسیر رفتنِ به بغداد درگذشت.[۲] قبر حضرت در طوس در قریه‌ای به نام سناباد از نوقان[۳] در مکانی معروف به مشهد است که در آن زمان جزو زمین حمید (بن قحطبه) بوده است.[۴] کلینی در پایان باب مولد حضرت، گزارشی از محمد بن سنان دارد که درگذشت حضرت را در ۵۴ سالگی در سال ۲۰۲ دانسته[۵] که خلاف قول مشهور و خلاف نظر صحیح است.[۶]

گفتار سوم: نسب ابوجعفر محمد بن علی ﷺ امام نهم

ابوجعفر محمد بن علی ماه رمضان ۱۹۵ در مدینه متولد شد و در سن ۲۵ سالگی در آخر ذی‌قعده سال ۲۲۰ در بغداد از دنیا رفت.[۷] قبرش در مقابر قریش در کنار قبر جدش موسی بن جعفر ﷺ است. معتصم در اول این سال حضرت را به بغداد فراخواند و ایشان همانجا درگذشت.[۸] مادرش کنیزی به نام سبیکه نوبیه[۹] و گفته شده نامش خیزران و از خاندان ماریه قبطیه بود.[۱۰] محمد بن سنان در روایتی، درگذشت حضرت را در روز سه‌شنبه ششم

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۸۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۸۶.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۸۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۸۶.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۸۳.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۹۲.

۶. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۱۸. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۲۴۷. علی بن حسین مسعودی؛ التنبیه و الإشراف؛ ص۳۰۳. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۱۴، ص۱۳. خلیفة بن خیاط عصفری؛ تاریخ خلیفة بن خیاط؛ ص۳۱۲.

۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۹۰. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۹۲.

۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۹۲.

۹. همان.

۱۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۹۰. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۹۲.

ذی‌حجه سال ۲۲۰ ذکر کرده است.[۱] از کافی استفاده می‌شود که حضرت دو بار به بغداد فراخوانده شده است. اسماعیل بن مهران می‌گوید بار اول درباره جانشین حضرت پرسیدم، فرمود: وقت آن نرسیده و بار دوم که معتصم حضرت را خواست، حضرت گریه کرد، به‌گونه‌ای که محاسنش خیس شد و فرمود: جانشین من فرزندم علی است.[۲] کلینی بخشی از فضایل حضرت را در باب «اشاره و نص بر ابوجعفر ثانی»[۳] و باب شناخت مدعی محق و مبطل در امامت[۴] نقل کرده است.

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۹۷.
۲. همان، ص ۳۲۳.
۳. همان، ص ۳۲۲.
۴. همان، ص ۳۵۳.

فصل پنجم

امام هادی، امام عسکری و امام عصر علیهم‌السلام

مقدمه

دوران امامت امام هادی علیه‌السلام مصادف با دوران خلافت معتصم (ح ۲۱۸ـ۲۲۷)، واثق (ح ۲۲۷ـ۲۳۲) و متوکل (۲۳۲ـ۲۴۷) عباسی بود. خبر مرگ واثق و به‌حکومت‌رسیدن متوکل را امام هادی علیه‌السلام به اطلاع یکی از یاران خود به نام خیران اسباطی رساند.[۱] متوکل در جنایت و فساد شهره بود. او زوار قبر امام حسین علیه‌السلام را مجازات می‌کرد و در سال ۲۳۶ دستور تخریب قبر حضرت را صادر کرد.[۲] او بر قبر امام حسین علیه‌السلام آب بست تا نابود شود؛[۳] اما موفق نشد نام امام حسین علیه‌السلام را از یادها ببرد. متوکل امام هادی علیه‌السلام را به سامرا برد[۴] و این محدودیت‌ها توسط خلفای بعدی به امام عسکری علیه‌السلام نیز رسید. بعد از متوکل چهار خلیفه یکی بعد از دیگری به نام‌های المنتصر (ح ۲۴۷ـ۲۴۸)، مستعین (ح ۲۴۸ـ۲۵۲)، معتز (۲۵۲ـ۲۵۵) و مهتدی (۲۵۵ـ۲۵۶) به قدرت رسیدند[۵] تا اینکه

---

۱. همان، ص۴۹۸.

۲. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۷، ص۵۵. ابن‌جوزی؛ المنتظم؛ ج۱۱، ص۲۳۷. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۱۷، ص۱۸.

۳. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۳۲۵ـ۳۲۷. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل ابی‌طالب علیهم‌السلام؛ ج۲، ص۲۱۱.

۴. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۲۹۵.

۵. علی بن حسین مسعودی؛ التنبیه و الإشراف؛ ص۳۱۲ ـ ۳۱۸.

معتمد (ح ۲۵۶ـ۲۷۸) عباسی به حکومت رسید و حکومتش پایدار بود.[۱] بنی‌عباس امامامان شیعه را تحت نظر داشته و به دنبال امام عصر حضرت حجت بودند که ایشان به امر خدا، در پرده غیب قرار گرفت.[۲]

گفتار اول: نسب امام دهم، ابوالحسن علی بن محمد هادی ﷺ

ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن موسی ﷺ، امام منتخب، ولی مؤمنین، در نیمه ذی‌حجه سال ۲۱۲ در مدینه متولد شد و در رجب سال ۲۵۴ در سن ۴۱ سال و هفت ماهگی در سرّمن‌رأی درگذشت.[۳] به نقل کلینی، تولد حضرت در همان تاریخ و به نقلی دیگر در رجب سال ۲۱۴ بود. به روایتی، در ۲۶ جمادی‌الاخر درگذشت. متوکل عباسی توسط یحیی بن هرثمه ایشان را از مدینه به سرّمن‌رأی برد[۴] و در منزلش در همانجا درگذشت و دفن شد. مادر ایشان کنیزی به نام سمانه بود.[۵] لقب حضرت هادی و عسکری بود. از آن جهت به وی عسکری می‌گفتند که در سرّمن‌رأی که عسکر نامیده می‌شد، زندگی می‌کرد.[۶] وقتی خبری در مدینه با تعبیر عسکری بیاید، منظور حضرت هادی ﷺ است.[۷] به ایشان ابوالحسن ثالث[۸] و ابوالحسن عسکری ﷺ[۹] هم گفته می‌شد؛ چون در آنجا تحت نظر بود. گاهی در پاسخ به پرسش اصحاب، توقیعاتی از سوی

---

۱. همان، ص۲۱۸.

۲. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۲۴۳. شیخ طوسی؛ کتاب الغیبة؛ ص۳۳۲.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۹۲.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۹۷.

۵. همان. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۹۲.

۶. ابن‌عنبه؛ عمدة الطالب؛ ص۱۷۹: «فیلقّب العسکری لمقامه بسرمن رأی و کانت تسمّی العسکر».

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۱۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۲۰۴: «سَأَلْتُ الْعَسْکَرِیَ ﷺ بِالْمَدِینَةِ عَنْ رَجُلٍ أَوْصَی بِمَالٍ فِی سَبِیلِ اللهِ؟ فَقَالَ: سَبِیلُ اللهِ شِیعَتُنَا».

۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۲۳.

۹. همان، ص۳۲۶.

ایشان صادر می‌شد.[۱] گاهی متوکل از حضرت سؤالاتی می‌کرد؛ از جمله سؤالی دربارهٔ حکم مرد نصرانی که با زن مسلمان زنا کرده و در هنگام دستگیری مسلمان شده است.[۲] گاه افرادی برای پرسش نزد حضرت می‌آمدند، مانند پرسش صقر بن ابی‌دلف کرخی از حضرت.[۳]

متوکل و امام هادی ﷺ

امامت شیعیان در تمام دوران خلافت متوکل بر عهده امام هادی بود(۲۲۰ــ۲۵۴). متوکل با هر مخالفی به‌شدت برخورد می‌کرد. او برای متهم‌کردن امام هادی ﷺ بسیار تلاش کرد. سعایت‌گران در این راه کم نبودند. به چند گزارش درباره رابطه دربار متوکل با امام هادی ﷺ، اشاره می‌شود:

۱. نذر مادر متوکل و سعایت افراد

متوکل به جهت دُمَلی که داشت، مریض شد. پزشکان جرئت نداشتند با آهن داغ زخمش را درمان کنند. مادرش نذر کرد اگر پسرش بهبود یابد، پول زیادی از اموال خود را به امام هادی ﷺ تقدیم کند؛ از سوی دیگر فتح بن خاقان که از درمان متوکل عاجز شده بود، به خلیفه پیشنهاد کرد فردی را نزد امام هادی ﷺ بفرستد و از ایشان درمان متوکل را بخواهد. متوکل پذیرفت و امام هادی ﷺ دستور ساخت مرهمی را داد که شماری آن را به تمسخر گرفتند. وقتی بر اساس آن مرهم وی را درمان کردند، متوکل خوب شد. مژده بهبودی وی را به مادرش دادند و او برابر نذر خود ده هزار دینار نزد

---

۱. همان، ج۶، ص۵۳.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه، ج۴، ص۳۷: «أَجَابَ بِذَلِکَ ابوالْحَسَنِ عَلِیُّ بن مُحَمَّدٍ الْعَسْکَرِیُ ﷺ الْمُتَوَکِّلَ، لَمَّا بَعَثَ إِلَیْهِ وَ سَأَلَهُ عَنْ ذَلِکَ. رَوَی ذَلِکَ جَعْفَرُ بن رِزْقِ اللهِ عَنْهُ».

۳. همو، الخصال؛ ص۳۹۵.

حضرت فرستاد و مُهر خود را بر کیسه‌های زر زد.

شخصی به نام بطحائی علوی به سعایت از امام هادی ﷺ پرداخت و مدعی شد عده‌ای برای او سلاح و مال می‌فرستند. متوکل به حاجب خود، سعید، دستور داد شبانه به خانه حضرت هجوم ببرد و هر چه از مال و سلاح در آنجا هست، بیاورند. سعید با مأموران به منزل حضرت هجوم برد؛ دیدند ایشان بر حصیری نماز می‌خواند. شمشیر و کیسه دیناری که بود با خود بردند. متوکل مُهر مادرش را شناخت و مادر متوکل داستان نذرش را بیان کرد. متوکل دستور داد کیسه زر دیگری به حضرت بدهند. سعید مجری دستورهای خلیفه آنها را نزد حضرت برد و خود را معذور دانست. امام فرمود: ستمگران به زودی خواهند دانست که چه سرانجامی خواهند داشت.[۱]

در موردی دیگری وقتی متوکل مسموم شد نذر کرد اگر خوب شود، مال زیادی صدقه بدهد. او پس از بهبودی خواست صدقه بدهد، ولی مقدار آن را نمی‌دانست. فقها مقدار مشخصی را که مستند باشد، به او معرفی نکردند. وقتی از امام هادی ﷺ پرسیدند، حضرت مال زیاد را هشتاد دانست؛ زیرا واژه کثیر که خداوند در مواطن کثیر پیامبرش را طبق آیهٔ قرآن[۲] یاری کرده، هشتاد مورد بود.[۳]

۲. بردن امام هادی ﷺ به سامرا و نامه متوکل

حاکم مدینه عبدالله بن محمد بن داوود هاشمی در نامه‌ای به متوکل از امام هادی ﷺ سعایت کرد. وی نوشت: عده‌ای او را امام می‌دانند.[۴] اگر به حرمین نیاز داری، علی بن محمد ﷺ را از آن خارج نما؛ زیرا وی مردم را به خود می‌خواند و جمع زیادی از او

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۹۹: «وَ سَیعْلَمُ الَّذینَ ظَلَمُوا أَی مُنْقَلَبٍ ینْقَلِبُون» (شعراء: ۲۲۷).

۲. توبه: ۲۵: «لَقَدْ نَصَرَکُمُ اللهُ فِی مَواطِنَ کَثیرَةٍ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۷، ص ۴۶۳.

۴. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۸۴. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۳۰۹.

پیروی می‌کنند.[۱] امام عسکری ﷺ بعدها در نامه‌ای به یکی از یاران خود خبر مرگ همین عبدالله بن محمد[۲] را ده روز بعد داد.[۳] امام در نامه‌ای به متوکل ادعاهای حاکم مدینه را تکذیب کرد.[۴] متوکل یحیی بن هرثمه را برای آوردن امام هادی ﷺ به سامرا فرستاد و نامه‌ای هم برای امام نوشت. او هدف از فراخواندن امام را اشتیاق دیدار حضرت بیان کرد. کلینی این نامهٔ مفصل متوکل را در شرح حال حضرت نقل کرده که تاریخ نگارش آن سال ۲۴۳ است؛[۵] درنتیجه انتقال حضرت به سامرا یا عسکر، همان سال در روز دوشنبه سوم رجب[۶] بوده است. وقتی یحیی بن هرثمه (مسئول راه مکه[۷]) بر حضرت وارد شد، اعضای خانواده امام صدایشان به گریه و ناله بلند گردید. یحیی بن هرثمه گفت که برای آزار حضرت نیامده است؛ برای آنان سوگند خورد و آنان را آرام کرد. یحیی گوید: خانه را گشتیم چیزی جز قرآن و دعا نیافتیم. یحیی امام را با احترام به سامرا می‌برد و گزارشی از حوادث مسیر راه به متوکل می‌دهد.[۸] به دستور متوکل، شب اول حضرت را در کاروانسرای صعالیک (دزدان و فقرا) جای می‌دهند و روز بعد خانه‌ای ویژه ایشان قرار می‌دهند و

---

۱. علی بن حسین مسعودی؛ إثبات الوصیه؛ ص۲۳۳. ابن‌عبدالوهاب؛ عیون المعجزات؛ ص۱۳۱.

۲. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۷، ص۲۱۷. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۱۹، ص۱۵: عبدالله بن محمد در کوفه در رجب سال ۲۵۵ کشته شد و بعد از او المعتز نیز در بغداد کشته شد.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۰۶. در کافی نام وی بریحه ذکر شده است. در کامل ابن‌اثیر (ج۷، ص۵۶) معروف به ابن‌اترجه آمده که یکی تصحیف دیگری است؛ بنابراین نقل طبری که حضرت در سال ۲۳۳ به سامرا رفته (ج۹، ص۱۶۳، دار التراث) درست نیست. آن سال حاکم مدینه منتصر، پسر متوکل بوده است (همان، ج۹، ص۱۶۲).

۴. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۳۰۹.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۰۱. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۳۰۹.

۶. حسن بن محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص۲۰۱.

۷. ابن‌جوزی؛ المنتظم؛ ج۱۱، ص۱۹۵: اهمیت امنیت مسیر کاروان‌های حج باعث می‌شد افرادی به عنوان مسئول و کارگزار راه مکه انتخاب شوند. گاهی والی مدینه مسئول راه مکه هم بود؛ مانند احمد بن محمد طائی (ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج۷، ص۴۱۷) و گاهی افراد خاصی گمارده می‌شدند؛ مانند یحیی و جعفر بن دینار که جعفر مدتی والی مسیر کوفه به مکه بوده است (ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۷، ص۳۷۲).

۸. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۴، ص۸۴. همو، إثبات الوصیه؛ ص۲۳۳. ابن‌حمزه؛ الثاقب فی المناقب؛ ص۵۳۱. سبط ابن‌جوزی؛ تذکرة الخواص؛ ص۳۶۰.

حضرت به مدت ده سال و چند ماه تا زمان شهادت در سامرا و عسکر ساکن می‌شود.[۱] در همین کاروانسراست که صالح بن سعید با حضرت دیدار می‌کند و از حضور امام هادی ﷺ در چنین مکانی ناراحت و نگران است و می‌گوید: می‌خواهند نور شما را خاموش کنند و شما را در بدترین کاروانسراها جای داده‌اند. امام به صالح دلداری می‌دهد و نگرانی وی را برطرف می‌کند.[۲]

۳. توطئه برای بدنام‌کردن حضرت توسط موسی مبرقع

با اینکه امام هادی ﷺ چندین سال در سامرا ساکن بود، متوکل نتوانست ایشان را که مورد توجه و احترام بود، از نظر مردم بیندازد یا در بزم خود حاضر کند و با این کار از محبوبیت ایشان بکاهد. این موضوع باعث رنجش و بغض متوکل شده بود؛ ازاین‌روی روزی متوکل به اطرافیانش گفت: وای بر شما؛ موضوع ابن‌الرضا مرا درمانده کرده است. از می‌گساری و همنشینی با من سر باز می‌زند تا فرصتی برای تحقیر وی بیابم. اطرافیان گفتند: اگر به او راه نمی‌یابی، برادرش موسی (مبرقع[۳]) هست؛ او اهل ساز و آواز است و به می‌گساری و عیاشی می‌پردازد. متوکل دستور داد: موسی مبرقع را بیاورید تا برای مردم وی را ابن‌الرضا معرفی کنیم. موسی مبرقع را خواستند و به وی زمین دادند و به او احترام کردند. در هنگام استقبال از او، امام هادی ﷺ او را نصیحت کرد و گفت که آنان می‌خواهند آبرویش را ببرند و فرمود شراب نخورد و منکر آن شود؛ اما موسی نصیحت مشفقانه امام را نپذیرفت. او به مدت سه سال در آنجا بود؛ ولی به او اجازه دیدار با متوکل ندادند تا اینکه متوکل مرد.[۴] به نظر می‌رسد موسی ادعای امامت نداشته است. وقتی یحیی بن اکثم

---

۱. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۳۱۱.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۹۸.

۳. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۳، ص ۸۴۱: منظور از موسی، موسی مبرقع دانسته شده و چون برقع بر روی خود می‌زد. قمی‌ها او را از قم بیرون کرده و بعداً به قم بازگرداندند (حسن بن محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص ۲۱۵).

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۰۲. این خبر مجهول است.

ده مسئله از وی پرسید، او این مسائل را از امام هادی ﷺ سؤال کرد و حضرت به وی پاسخ داد.[۱] موسی مبرقع در سال ۲۵۶ به قم آمد. او جد برقعی‌های قم است.[۲]

گفتار دوم: نسب امام یازدهم ابومحمد حسن بن علی عسکری ﷺ

ابومحمد حسن بن علی ﷺ، امام هادی و ولی مؤمنان در ربیع‌الاخر سال ۲۳۲[۳] و به نقل کلینی در رمضان در مدینه متولد شد و در سن ۲۸ سالگی در روز جمعه هشتم ربیع‌الاول سال ۲۶۰ در سامرا درگذشت. مادرش کنیزی به نام حدیث و به نقلی سوسن بود.[۴] قبرش در کنار قبر پدرش در خانه‌ای است که در سامرا دفن شده بود.[۵] ازآنجاکه حضرت را مسموم کرده بودند و مرگ ایشان مشکوک بود، وقتی که حضرت درگذشت، خلیفه فردی را نزد ابوعیسی متوکل فرستاد که بر جنازه حضرت نماز بخواند. ابوعیسی وقتی می‌خواست نماز بخواند، صورت حضرت را باز کرد و ایشان را به علویان، عباسیان از بنی‌هاشم، فرماندهان، کاتبان و قضات و افراد مورد اعتماد عرضه کرد که وی در بستر خود از دنیا رفته است.[۶]

چنین به نظر می‌رسد که امام هادی ﷺ فرزندی به نام محمد با کنیه ابوجعفر[۷] داشته است که برخی از شیعیان او را امام می‌دانستند[۸] و همان داستان اسماعیل و موسی بن جعفر ﷺ با اختلافی اندک درباره این دو برادر تکرار شده است.[۹] حضرت به برخی یاران

---

۱. شیخ مفید؛ الإختصاص، ص۹۱.
۲. همان، حاشیه، ص۴۷۶. حسن بن محمد قمی؛ تاریخ قم؛ ص۲۱۵ .
۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۹۲.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۰۳.
۵. همان. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۹۲.
۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۰۵. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۳۲۴.
۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۲۷. قبر او در عراق با عنوان سیدمحمد مشهور است.
۸. همان، ص۳۲۶.
۹. همان، ص۳۲۷.

خود فرزندش حسن را که بزرگ‌تر از ابوجعفر بود، به عنوان جانشین خویش معرفی می‌کند.[۱] بعد از درگذشت محمد بن علی عسکری در زمان حضرت، امام هادی علیه‌السلام[۲] امامت حضرت عسکری علیه‌السلام را آشکارا بیان می‌کند. گفته شده امام هادی علیه‌السلام چهار ماه قبل از درگذشت خود ایشان را به عنوان جانشین خویش معرفی کرده است.[۳] البته حضرت برادر دیگری به نام جعفر داشت[۴] که بعد از امام عسکری علیه‌السلام مدعی امامت بود. کسانی که حضرت عسکری را دیده‌اند، به تجلیل از خلق و خوی حضرت پرداخته‌اند؛ از جمله آنان احمد بن عبیدالله خاقان است. با اینکه وی ناصبی متعصبی بود، در جلسه‌ای گفت: من در سرّمن‌رأی کسی را ندیدیم و نشناختم از علویان که مانند حسن بن علی بن محمد ابن‌الرضا علیه‌السلام، در منش، وقار، عفاف، زیرکی و نجابت و کرم در میان اهل بیتش و بنی‌هاشم یکتا باشد. آنان او را بر کسانی که در سن، بالاتر از او و دارای منزلت بودند، و بر فرماندهان و وزرا و تمام مردم، مقدم می‌داشتند؛ آن‌گاه جریانی را برای اثبات سخن خود نقل می‌کند.[۵]

گفتار سوم: تولد صاحب‌الزمان امام دوازدهم

امام زمان علیه‌السلام در نیمه شعبان سال ۲۵۵ متولد شد.[۶] پس از درگذشت پدرش در سال

---

۱. همان.

۲. شیخ طوسی؛ الغیبة للحجه؛ ص۸۲..

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۲۵.

۴. شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۲، ص۴۷۶.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۰۳. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۳۲۱: «فَارَأیتَ و لاعَرَفتَ بُسْرَ مَن رَأی رَجُلًا مِنَ الْعَلَوِیَّةِ مِثْلَ الْحَسَنِ بن عَلِی بن مُحَمَّدِ بن الرِّضَا فِی هَدْیِهِ وَ سُکُونِهِ وَ عَفَافِهِ وَ نُبْلِهِ وَ کَرَمِهِ عِنْدَ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ بنی‌هَاشِمٍ وَ تَقْدِیمِهِمْ إِیَّاهُ، عَلَی ذَوِی السِّنِّ مِنْهُمْ وَ الْخَطَرِ وَ کَذَلِکَ الْقُوَّادِ وَ الْوُزَرَاءِ وَ عَامَّةِ النَّاس».

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۱۴.

۲۶۰[۱] امامت امت را از آن زمان تاکنون بر عهده گرفته است. ازآنجاکه شیخ طوسی در تهذیب الأحکام شرح حال ائمه را برای بیان زیارت‌نامه‌های آنان آورده، درباره امام زمان در این باب سخنی نیاورده است. کلینی به نام حضرت تصریح نمی‌کند؛ چون در روایات از آن نهی شده است؛[۲] ولی روایات متعددی را درباره حضرت در باب «مولد صاحب»[۳] و باب «الاشارة و النصّ الی صاحب الدّار»[۴] نقل کرده است. شیخ مفید هم او را همنام پیامبر ﷺ و کنیه وی را همان کنیه پیامبر ﷺ می‌داند، بدون اینکه به آن دو تصریح کند.[۵] شیخ صدوق نام او را ابوالقاسم محمد بن حسن و حجت خدا دانسته و نام مادرش را نرگس ذکر کرده است.[۶] از القاب ایشان مهدی است که اخباری دراین‌باره از رسول خدا ﷺ،[۷] امیرالمؤمنین ﷺ[۸] و دیگر امامان نقل شده است.[۹] منتظَر یکی دیگر از القاب امام دوازدهم است.[۱۰]

قیام قائم آل محمد

از القاب حضرت مهدی قائم است که در اخبار متعددی آمده است.[۱۱] رسول خدا ﷺ قائم را دوازدهمین و آخرین امام دانسته است.[۱۲] در لوحی که جابر بن عبدالله دیده، نام

---

۱. همان، ص۵۰۳.
۲. همان، ص۳۳۳: «أَبَاالْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ يَقُولُ: وَ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ: لَا يُرَى جِسْمُهُ وَ لَا يُسَمَّى اسْمُهُ».
۳. همان، ج۱، ص۵۱۴: «و ولد له وَلَدٌ سَمَّاهُ مح‌م‌د سَنَةَ سِتٍّ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ».
۴. همان، ص۳۲۸.
۵. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۳۳۹: «وَ كَانَ الْإِمَامُ بَعْدَ أَبِي‌مُحَمَّدٍ ﷺ ابنهُ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِ‌اللهِ ﷺ الْمُكَنَّى بِكُنْيَتِهِ».
۶. شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۱، ص۳۰۷.
۷. شیخ مفید؛ الإختصاص، ص۲۲۴.
۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، صص۳۳۸ و ۴۵۰.
۹. همان، صص۲۸۰ و ۴۱۶. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۱۶۱. همو، الخصال؛ ص۶۴۹.
۱۰. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۷۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۶۴.
۱۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، صص۲۳۱، ۳۰۷، ۳۳۳، ۳۴۲ و ۳۶۸.
۱۲. همان، ص۵۳۴: «قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: «مِنْ وُلْدِيَ اثْنَا عَشَرَ نَقِيباً نُجَبَاءُ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ...».

امام دوازدهم قائم بوده است.[۱] تعبیر قائم آل محمد[۲] و قائم به حق[۳] نیز وارد شده است. بسیاری از روایات مربوط به قیام و خروج حضرت حجت با عنوان قائم آمده است. یاران امام صادق ﷺ قیام حضرت را نزدیک تصور می‌کردند؛ از جمله ابوبصیر انتظار دیدن قائم را داشته است.[۴] یکی از یاران حضرت امام صادق ﷺ نذر کرده بود که تا قیام قائم روزه بگیرد. حضرت به وی می‌فرماید که در مسافرت و ایام عید فطر و قربان و ایام تشریق روزه نگیرد.[۵] معصومان کسانی را که وقتی برای زمان قیام حضرت مشخص می‌کردند، تکذیب می‌کردند.[۶] آنان اصل قیام قائم و خروج حضرت را قطعی دانسته‌اند؛[۷] پنج علامت را نیز از نشانه‌هایی حتمی قبل از قیام حضرت بیان کرده‌اند: صیحه آسمانی، قیام سفیانی، خروج یمانی، فرورفتن زمین و قتل نفس زکیه.[۸]

شیخ صدوق قیام حضرت را در روز جمعه دانسته[۹] و شیخ طوسی قیام ایشان را در روز شنبه و روز عاشورا نقل کرده است.[۱۰] آغاز قیام حضرت از مکه است.[۱۱] عیسی بعد از قیام حضرت فرود می‌آید و پشت سر مهدی قائم ﷺ نماز می‌خواند.[۱۲] یاران حضرت

---

۱. همان، ص۵۳۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص ۱۸۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص۳۰۷.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۶۴: «اَلْحُجَّةُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرُ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص۳۷۱: «سَأَلَ ابوبَصِیرٍ أَبَاعَبْدِاللهِ ﷺ وَ أَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ: تَرَانِی أُدْرِکُ الْقَائِمَ ﷺ؟ فَقَالَ: یَا أَبَا بَصِیرٍ أَ لَسْتَ تَعْرِفُ إِمَامَکَ؟ فَقَالَ: إِی وَ اللهِ وَ أَنْتَ هُوَ وَ تَنَاوَلَ یَدَهُ. فَقَالَ: وَ اللهِ مَا تُبَالِی یَا أَبَا بَصِیرٍ...».

۵. همان، ج۴، ص۱۴۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، صص۱۸۳و ۲۳۳.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص۳۶۸: «سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ ﷺ؟ فَقَالَ: کَذَبَ الْوَقَّاتُونَ إِنَّا أَهْلُ بَیْتٍ لَا نُوَقِّتُ».

۷. همان، ج۸، ص ۳۱۰: «وَ خُرُوجُ الْقَائِمِ مِنَ الْمَحْتُومِ».

۸. همان. ابن‌ابی‌زینب محمد بن ابراهیم نعمانی؛ الغیبه؛ ص۲۵۲. شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۲، ص ۶۵۰.

۹. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص۴۲۲.

۱۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، صص ۳۰۰ و ۳۳۳.

۱۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص۲۳۱.

۱۲. همان، ج۸، ص ۵۰: «وَ مِنْکُمُ الْقَائِمُ یُصَلِّی عِیسَی بن مَرْیَمَ خَلْفَهُ إِذَا أَهْبَطَهُ اللهُ إِلَی الْأَرْضِ».

بیش از ۳۱۰ نفرند.[۱] و به نقلی ۳۱۳ نفر هستند.[۲] یاران عربِ حضرت اندک‌اند.[۳] قائم ﷺ با شمشیر و اسلحه قیام می‌کند[۴] و برخورد متفاوتی نسبت به امام علی ﷺ با مخالفان دارد.[۵] حضرت پس از ظهور دست به اصلاحات می‌زند. جزو اولین کارهای ایشان مشخص‌کردن محدوده حجرالاسود برای کسانی است که طواف و نماز واجب دارند؛[۶] دیگر اینکه بنای کعبه و مسجدالنبی و مسجد کوفه را آن‌گونه که بوده، قرار می‌دهد.[۷]

خداوند چشم و گوش افراد را به گونه‌ای قرار می‌دهد که آنان حضرت حجت و قائم ﷺ را می‌بینند و صدایش را از دور می‌شنوند.[۸] شیعیان موظف هستند در تعقیبات نماز[۹] و زیارت‌ها[۱۰] در حق قائم ﷺ دعا کنند. تعدادی از آیات قرآن به زمان قیام قائم ﷺ تأویل شده است.[۱۱] در مسائل مربوط به ظهور حضرت و حضور وی در کوفه با تعبیر قائم از ایشان یاد شده[۱۲] و از جای منزل[۱۳] و منبر ایشان در کوفه یاد شده که امام

---

۱. همان، ص۳۱۳: «جَمِیعاً یَعْنِی أَصْحَابَ الْقَائِمِ الثَّلَاثَمِائَةِ وَ الْبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا».

۲. ابن‌ابی‌زینب محمد بن ابراهیم نعمانی؛ الغیبه؛ ص۳۱۵: «أَصْحَابُ الْقَائِمِ ثَلَاثُ مِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا أُولَادُ الْعَجَمِ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۷۰: «قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ کَمْ مَعَ الْقَائِمِ مِنَ الْعَرَبِ قَالَ نَفَرٌ یَسِیرٌ».

۴. همان، ص۴۰۸ و ج۸، ص۵۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۵۲.

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۴و ج۶، ص۱۵۵: «یَسِیرُ الْقَائِمُ بِخِلَافِ سِیرَةِ عَلِیٍّ».

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۴۲۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۵۲۵: قال الصادق ﷺ: «أَوَّلُ مَا یُظْهِرُ الْقَائِمُ مِنَ الْعَدْلِ أَنْ یُنَادِیَ مُنَادِیهِ أَنْ یُسَلِّمَ صَاحِبُ النَّافِلَةِ لِصَاحِبِ الْفَرِیضَةِ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَ الطَّوَافَ».

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۴۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۵۲: قَالَ: «إِنَّ الْقَائِمَ ﷺ إِذَا قَامَ رَدَّ الْبَیْتَ الْحَرَامَ إِلَی أَسَاسِهِ وَ مَسْجِدَ الرَّسُولِ إِلَی أَسَاسِهِ وَ مَسْجِدَ الْکُوفَةِ إِلَی أَسَاسِهِ».

۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۴۱: «سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ ﷺ یَقُولُ: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِشِیعَتِنَا فِی أَسْمَاعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ حَتَّی لَا یَکُونَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ الْقَائِمِ بَرِیدٌ یُکَلِّمُهُمْ فَیَسْمَعُونَ وَ یَنْظُرُونَ إِلَیْهِ وَ هُوَ فِی مَکَانِهِ».

۹. همان، ج۲، ص۵۴۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۲۷.

۱۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۶۴.

۱۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۳۱، ج۸، صص۵۰، ۱۶۶، ۲۰۶، ۲۸۷ و ۳۸۱.

۱۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۲۵۳ ـ۲۵۴، ج۵، ص۴۵۲ و ج۶، ص۳۵.

۱۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۷۲.

صادق ﷺ در آن نماز خوانده است.[۱] اینها گوشه‌ای از روایاتی بود که درباره حضرت قائم ﷺ در کتب اربعه وارد شده است.

توقیعات

کلینی با اینکه در زمان غیبت صغری زندگی می‌کرده، در کتاب شریف کافی جز در یک مورد اشاره‌ای به توقیعات حضرت نکرده است. وی از حسن بن فضل بن زید نقل می‌کند که گوید: با خط خود نامه‌ای به حضرت حجت نوشتم، پاسخ آن داده شد. نامه دیگری نوشتم، پاسخ آن هم آمد؛ ولی مردی از فقهای اصحاب نامه‌ای به حضرت نوشت، پاسخ آن نیامد، بعد معلوم شد وی جزو قرامطه است.[۲] کلینی توقیعات حضرت حجت را در کتابی مستقل به نام الرسائل خود نقل کرده است که متأسفانه در دسترس نیست.

جمع‌بندی

با توجه به اینکه فصل‌های این بخش کوتاه و دارای مباحث کمتری است، در پایان به جمع‌بندی مطالب آن می‌پردازیم:

۱. این بخش بر اساس حوادث سیاسی دوران معصومان به پنج فصل تقسیم شده است که در آنها به شرح حال چهارده معصوم پرداخته‌ایم. کلینی برخی از وقایع زندگانی امامان را در ابواب اشاره و نص بر امامت هر یک از آن بزرگواران آورده و تاریخ تولد، نام مادر و پدر چهارده معصوم و زمان درگذشت سیزده تن از آنان را در ابواب تاریخ معصومان با عنوان مولد هر یک بیان نموده است. شیخ طوسی هم به مناسبت زیارت معصومان، شرح حال مختصری از زندگانی آنان به تبعیت از شیخ مفید در کتاب المقنعه

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۳۵: «وَ الرَّكْعَتَيْنِ الثَّالِثَتَيْنِ مَوْضِعَ مِنْبَرِ الْقَائِمِ ﷺ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۲۰، ح ۱۳.

نقل کرده است؛ به جز حضرت حجت که زیارت‌نامه‌ای ندارد. در شرح حال معصومان، تعبیر شیخ انتخاب شده که با عنوان نسب هر یک از معصومان آمده است. زندگانی پیامبر ﷺ، امام علی، فاطمه و حسنین ﷺ را به چند دوره تقسیم کرده‌ایم و برخی حوادث مربوط به آن دوره‌ها را بیان نموده‌ایم.

۲. ازآنجاکه حوادث مربوط به جد رسول خدا ﷺ عبدالمطلب و عمویش ابوطالب در کتاب کافی نقل شده است، این حوادث را هم بیان کردیم؛ مانند حفر زمزم و داستان اصحاب فیل، همچنین گزارش‌هایی که درباره زمان و مکان تولد پیامبر نقل شده است، ازدواج حضرت رسول ﷺ با خدیجه، هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، معراج پیامبر و اسامی زنان متعدد حضرت که در کتاب کافی آمده است. برخی حوادث قبل از بعثت مانند نصب حجرالاسود نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ همچنین برخی نقل‌ها را درباره تولد پیامبر مورد بررسی و ارزیابی قرار دادیم.

۳. کلینی درباره حضرت علی ﷺ سخنی نقل کرده که طبق آن وی اولین هاشمی بوده که مادرش فاطمه بنت اسد نیز هاشمی بوده است. چون این مطلب با این تعبیر با حقایق تاریخی سازگاری ندارد، چراکه برادران وی که قبل از او متولد شده‌اند، همین ویژگی را داشتند، آن را بررسی و تعبیر صحیح آن را بیان کرده‌ایم که یکی از آنها این بود که او اولین خلیفه است که پدر و مادرش هاشمی بودند. به‌تناسب درباره تولد حسنین ﷺ، به جریان نامگذاری و زمان عقیقه آن دو بزرگوار که در کتب اربعه آمده است، پرداخته‌ایم. مکان تولد امام سجاد ﷺ نیز که نقل‌های مشهور، آن را مدینه ذکر کرده‌اند، مورد مناقشه قرار گرفته است.

۴. قبل از بیان شرح حال دیگر معصومان، به‌اجمال اشاره‌ای به خلفای دوران امامت آنان نمودیم و ازآنجاکه برخی حوادث زندگانی آنان ارتباط وثیقی با حاکمان وقت دارد، به‌اجمال به وضعیت اجتماعی و سیاسی آن زمان اشاره نموده‌ایم. این موضوع برای روشن‌شدن برخی مطالب که در سیره عملی معصومان می‌آید، سودمند است. برخی

گزارش‌ها که تناسبی با سیره عملی آنان نداشته یا تناسب آن کم بوده، اما مهم می‌نموده است، در اینجا نقل شده است؛ مانند مطالب مربوط به امام هادی ﷺ و دستگاه خلافت متوکل عباسی که نمونه‌های بیشتری را در بر گرفته است.

۵. درباره مادران شماری از معصومان اخباری در کتب اربعه وجود داشته که به آن اشاره کرده‌ایم. درباره مادر امام سجاد ﷺ مباحثی مطرح است که چون خبر ازدواج امام حسین ﷺ با شهربانو در زمان خلیفه دوم در کتاب کافی آمده، ما در تحلیل و بررسی آن درنگ و نظر صائب را بیان کردیم؛ چون معتقدیم مسائل تاریخی را باید بر اساس حقایق تاریخی مورد ارزیابی قرار داد و قبل از آنکه دیگران به نقد آنها بپردازند، خودمان باید به این مهم اهتمام بورزیم.

۶. گاهی برخی نکات مشهور را که خلاف به نظر می‌رسد، مانند چهارده سال زندان برای موسی بن جعفر ﷺ، توسط هارون، که با حقایق تاریخی سازگار نیست و کلینی نیز چنین مطلبی نگفته است، بررسی کرده‌ایم و چهار سال زندان را برای حضرت در زمان هارون درست دانسته‌ایم؛ یعنی از وقتی که حضرت در مدینه به دستور هارون دستگیر و به بصره برده شده است تا زمان شهادت حضرت در زندان سندی بن شاهک. علت اشتباه چهارده سال هم به‌اجمال در حاشیه بیان شده است.

۷. مطالب مربوط به زندگانی برخی از معصومان در کتب اربعه کم است. سعی ما بر آن بوده که محور مطالب ما این کتب باشد و اگر مطالبی از دیگر منابع شیعه نقل شده، برای تبیین موضوعی بوده است که به‌گونه‌ای در کتب اربعه آمده است. بدیهی است که برخی از حوادث زندگانی آنان در سیره عملی بیان خواهد شد. درباره حضرت مهدی ﷺ با توجه به لقب قائم که در بسیاری از روایات آمده، سعی کرده‌ایم دورنمایی را از روایات مربوط به حضرت و ویژگی‌های خروج و قیام ایشان و موارد یادِ نام حضرت در کتب اربعه در اختیار خوانندگان گرامی قرار دهیم.

بخش سوم

سیره فرهنگی ـ آموزشی

فصل اول

اهتمام به فرهنگ و آموزش

مدخل

از این بخش قسمت اصلی و عمده تحقیق که سیره عملی معصومان است، آغاز می‌شود. سیره فرهنگی، آموزشی شامل دو بخش و هر بخش مشتمل بر چند فصل است. در بررسی سیره گاه به‌ناچار برای روشن‌شدن سیرهٔ مطرح‌شده، از منابع دیگر نیز سود می‌بریم. سعی بر آن است مطالبی که در منابع اولیه تا زمان شیخ طوسی آمده، مورد توجه قرار گیرد. گاهی لازم است از آثار اهل سنت نیز برای تبیین موضوعات مختلف استفاده کنیم. اولین بخش از سیره عملی معصومان را به فرهنگ و آموزش اختصاص داده‌ایم؛ چون آموزش مقدمه دانایی و رشد و تعالی فرهنگی است.

ثقةالاسلام کلینی در کتاب شریف کافی بعد از کتاب عقل، کتاب فضل دانش را آورده است. در سیره عملی به گفته‌های معصومان کمتر توجه می‌کنیم؛ بیشتر به عمل آنان و تقریر یا پرسش‌هایی که برای عمل‌کردن بوده، عنایت داریم. البته گاهی برای روشن‌شدن موضوعی به نقل گفتار معصومان نیاز است. آنچه بیان می‌شود، بخشی از سیره عملی آن بزرگواران خواهد بود. در این بخش درباره سه موضوع سخن خواهیم گفت:

۱. اهتمام به فرهنگ و آموزش؛

۲. ادب پرسش و پاسخ؛
۳. تربیت شاگرد و بیان مواد آموزشی و مفاهیم دینی.

گفتار اول: اهمیت فرهنگ

آموزش زیربنای فرهنگ است و تغییر فرهنگی باعث تحول اجتماعی است. جامعه‌ای متحول می‌شود که فرهنگ آن دگرگون شده باشد. اکنون جای این پرسش است که فرهنگ چیست و معصومان برای ایجاد تحول در میان مردمان عرب چه کارهای فرهنگی انجام داده‌اند. واقعیت این است که پرداختن به مقوله فرهنگ نیاز به بحث مستقل دارد و در آثاری به این موضوع پرداخته شده و کسانی که درباره سیره سخن گفته‌اند، مسائلی را درباره سیره فرهنگی اهل بیت مطرح کرده‌اند. در این گفتار به‌اختصار درباره مفهوم فرهنگ و برخی تلاش‌هایی که برای تحول فرهنگ جاهلی انجام گرفته، اشاره و دیدگاه ائمه را درباره برخی از امور فرهنگی مانند کتاب و شعر بیان می‌کنیم.

مفهوم فرهنگ

برای فرهنگ تعاریف فراوانی ارائه کرده‌اند که در هر تعریف جنبه‌ای از آن مورد توجه قرار گرفته است؛ به همین جهت گفته‌اند ارائه تعریف دقیقی برای فرهنگ میسر نیست؛ لذا ما در اینجا به بیان معنا و مفهوم آن بسنده می‌کنیم. فرهنگ در کتب لغت به معنای تعلیم و تربیت، دانش، معرفت، مجموعه آداب و رسوم و مجموعه هنرهای یک قوم آمده است.[۱] در تلفیقی از جمع‌بندی معنای فرهنگ و فرهنگ عمومی که در برخی کتب لغت آمده می‌توان گفت: فرهنگ پدیدهٔ کلی از آداب، رسوم، اندیشه، هنر، زبان، ادبیات و رفتارهای عموم مردم یا طبقه‌ای خاص و شیوه زندگی است که در طی تجربهٔ تاریخی اقوام، شکل می‌گیرد و قابل انتقال به نسل‌های بعدی است؛[۲] بنابراین آموزش، تربیت، اندیشه و باورها و

---

۱. محمد معین؛ فرهنگ فارسی؛ ج ۲، ص ۲۵۳۸.
۲. حسن انوری؛ فرهنگ بزرگ سخن؛ ج ۶، ص ۵۳۲۶.

رسوم اجتماعی، شعر و ادبیات، هنرها و آداب محلی و رسوم اقوام و طبقه‌ای خاص از جمله اشراف و بزرگان و دانشمندان و عوام یک جامعه بخش‌های گوناگون فرهنگ را تشکیل می‌دهند. پایه اصلی فرهنگ دانش است که با آموزش به دست می‌آید. این آموزش گاهی توسط خانواده‌ها انجام می‌گیرد که تربیت نام دارد؛ چه در بعد عقیدتی و چه در ابعاد عبادی یا سلوک و آداب اجتماعی و گاهی در مکان‌های آموزشی از استاد و معلمی فرا گرفته می‌شود که مرحله متکامل و پیشرفته آموزش است تا افراد به دانش دست یابند. ما در اینجا سیره فرهنگی معصومان را از بعد آموزشی که اهمیت بیشتری دارد، بیان می‌کنیم؛ ولی قبل از آن، درنگی در سیره معصومان به‌ویژه رسول خدا ﷺ در برخورد با فرهنگ دوران جاهلیت داریم.

آگاهی نجات‌بخش

تلاش فرهنگی همیشه با آگاهی همراه است. جامعه‌ای از فرهنگ مناسب برخوردار است که آگاه باشد و اولویت‌های فرهنگی خود را بشناسد. در جامعهٔ بستهٔ عصر جاهلی، رسول خدا ﷺ به دعوت‌کردن مردم به حق نیاز داشت تا مردم هم از بعد عقیدتی مسیر درستی را برگزینند و هم آداب خرافی جاهلیت را کنار بگذارند و در جهت تعالی فرهنگی گام بردارند. ایشان مردم را به حق دعوت کرد تا هم دنیای آنان را بسازد و هم آخرت آنان را تأمین نماید. امام صادق ؈ درباره خصوصیات دعوت پیامبر بعد از معرفی رسول خدا ﷺ و زحمات ایشان در هدایت مردم می‌فرماید: «پیامبر در راه خدا جهاد کرد و خیرخواه امتش بود و آنان را به نجات و رهایی خواند و به یاد خدا تشویق کرد و بر راه هدایت از طرق مختلف راهنمایی نمود و انگیزه‌هایی برای بندگان ایجاد کرد و نشانه‌هایی برای آنان برافراشت تا بعد از او گمراه نشوند و نسبت به مردم دلسوز و مهربان بود».[۱]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص۴۴۵: «جَاهَدَ فِی سَبِیلِهِ وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَی النَّجَاةِ وَ حَثَّهُمْ عَلَی ←

این سخن که از سیره فرهنگی پیامبر حکایت دارد، نشان می‌دهد فعالیت فرهنگی نیاز به تلاش و جهاد دارد؛ تلاشی که برای خدا باشد و انتظار پاداش دنیوی در آن نباشد. این تلاش باید با خیرخواهی همراه باشد و در آن، آنچه به مصلحت مردم است، مطرح گردد و ویژگی آن نجات مردم از بدبختی و فلاکت و فقر باشد؛ یعنی نجات از جهالت و ناآگاهی و حرکت به سوی آزادی و آزادگی تا فقط یاد خدا برای آنها مهم باشد. پیامبر ﷺ مسیرهای درست را برای حرکت آینده جامعه با نشانه و علامت‌هایی مشخص کرده تا جامعه سیر تکاملی خود را ادامه دهد. ایشان با انسان‌ها بسیار مهربان بود. تلاش، خیرخواهی، نجات‌بخشی و دادن آگاهی‌های لازم برای ادامه مسیر از ویژگی‌های مهم سیره فرهنگی پویا در جهت تعالی جامعه است. جالب است که برخی از این ویژگی‌ها برای قرآن بیان و کتاب الهی نجات‌بخش جامعه معرفی شده است که از ذلت ادیان باطل به‌سوی خدا هدایت می‌نماید.[1] فاطمه زهرا ﷺ در خطبه معروف خود یکی از ویژگی‌های قرآن را برای عمل‌کنندگان به آن، نجات و رهایی‌بخشی می‌شمارد.[2] بنابراین اسلام و منشور عمل آن، یعنی قرآن، آگاهی‌بخش برای نجات افراد جامعه است و یک فرهنگ پویا باید این‌گونه باشد.

تبیین ارزش‌های فرهنگ اسلامی

اسلام با سنت‌ها و عقاید جاهلی مبارزه کرد، به مردم بینش و آگاهی داد و ارزش‌های الهی را جایگزین ارزش‌های جاهلی نمود. ارزش‌ها بخشی از فرهنگ جامعه‌اند و در عملکرد افراد جامعه مؤثر هستند. اسلام ارزش‌های انسانی را در جامعه تقویت می‌کرد تا به فرهنگ عمومی تبدیل شود. رسول خدا ﷺ فرمود: من به رسالت برانگیخته شدم تا

→

الذِّكْرِ وَ دَلَّهُمْ عَلى سَبِيلِ الْهُدَى بِمَنَاهِجَ وَ دَوَاعٍ أَسَّسَ لِلْعِبَادِ أَسَاسَهَا وَ مَنَارٍ رَفَعَ لَهُمْ أَعْلَامَهَا كَيْلَا يَضِلُّوا مِنْ بَعْدِهِ وَ كَانَ بِهِمْ رَءُوفاً رَحِيماً».

۱. همان: «فِيهَا دَلَالَةٌ إِلَى النَّجَاةِ وَ مَعَالِمُ تَدْعُو إِلَى هُدَاه».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۵۶۷: «أَتْبَاعَهُ مُؤَدِّياً إِلَى النَّجَاةِ».

ارزش‌های برجسته اخلاقی را کامل کنم.[۱] امام صادق علیه‌السلام در خبری به معرفی مکارم اخلاق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرداخته، می‌فرماید: خداوند تبارک‌وتعالی پیامبرش را به مکارم اخلاق مخصوص گردانده؛ پس نفس‌های خودتان را با آنها بسنجید؛ اگر در شما بود، خداوند را شکر کنید و بخواهید که بیشتر از آنچه هست، داشته باشید. حضرت ده ارزش و مکرمت را بیان فرمود: یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم و بردباری، حسن خلق، بخشش، غیرت، شجاعت و جوانمردی.[۲] در خبری دیگر فرمود: خداوند پیامبرانش را به مکارم اخلاق مخصوص گردانده؛ خود را با آنها بسنجید؛ بعد ده مورد فوق را بیان فرمود.[۳] رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی فرمود: ای علی علیه‌السلام، سه چیز در دنیا و آخرت از مکارم اخلاق است: عفو و گذشت از کسی که به تو ستم کرده، صله رحم کسی که با تو قطع رحم کرده و بردباری در برابر کسی که با تو با نادانی برخورد کرده است.[۴] این در حالی است که عرب جاهلی معتقد بود انتقام مقدم بر همه چیز است و باید از افراد انتقام گرفت، گرچه باعث رفتن به جهنم گردد.[۵] معصومان برای اینکه مطالب برای مردم روشن شود، در تقویت ارزش‌ها مثال می‌زدند؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: از خروس پنج خصلت بیاموزید: محافظت بر وقت‌های نماز، غیرت، سخاوت، شجاعت و هم‌بستری زیاد.[۶] در این سخن هم ارزش عبادی وجود دارد و آن توجه به وقت نماز است و هم ارزش‌های اخلاقی و انسانی که سه مورد بیان شده است. مورد آخر نیز توجه به نیازهای جسمی و جنسی است که نه‌تنها بد دانسته

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۶۷، ص۳۷۲.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه، ج۳، ص۵۵۴: «إِنَّ اللهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَصَّ رَسُولَهُ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِمَکَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَامْتَحِنُوا أَنْفُسَکُمْ فَإِنْ کَانَتْ فِیکُمْ فَاحْمَدُوا اللهَ عَزَّوَجَلَّ وَ ارْغَبُوا إِلَیْهِ فِی الزِّیَادَةِ مِنْهَا فَذَکَرَهَا عَشَرَةٌ الْیَقِینَ وَ الْقَنَاعَةَ وَ الصَّبْرَ وَ الشُّکْرَ وَ الْحِلْمَ وَ حُسْنَ الْخُلُقِ وَ السَّخَاءَ وَ الْغَیْرَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمُرُوءَةَ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۵۶.

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۵۷: «یَا عَلِیُّ، ثَلَاثٌ مِنْ مَکَارِمِ الْأَخْلَاقِ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ أَنْ تَعْفُوَ عَمَّنْ ظَلَمَکَ وَ تَصِلَ مَنْ قَطَعَکَ وَ تَحْلُمَ عَمَّنْ جَهِلَ عَلَیْکَ».

۵. شهاب‌الدین احمد نویری؛ نهایة الأرب فی فنون الأدب؛ ج۶، ص۶۷.

۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۴۸۲.

نشده، بلکه مورد تشویق قرار گرفته است.

گروهی از مردم یمن خدمت پیامبر ﷺ آمدند. در میان آنان مردی بود که از همه بیشتر سخن می‌گفت و با پیامبر ﷺ محاجه می‌کرد. آن‌چنان با پیامبر محاجه کرد که نشانه‌های غضب در صورت حضرت قابل مشاهده بود. در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: خدایت سلام می‌رساند و می‌گوید: این مردی سخاوتمند است، مردم را طعام می‌دهد؛ غضب پیامبر ﷺ فرو نشست سرش را بالا برد و به آن مرد فرمود: اگر این نبود که جبرئیل از جانب خدا به من خبر داده که تو مردی سخاوتمند هستی، تو را طرد می‌کردم تا عبرت دیگران باشد. مرد گفت: خدای تو سخاوت را دوست دارد؟ فرمود: آری. مرد گفت: من گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و تو رسول خدا ﷺ هستی؛ تو را به‌حق فرستاده. هیچ‌کس را از مالم باز نمی‌دارم.[1] در اینجا خداوند عملکرد خوب یک مشرک را به‌عنوان یک ارزش پذیرفته‌شده مطرح می‌کند و آن را می‌ستاید و باعث هدایت وی می‌شود. این مسئله نشان می‌دهد، ارزش‌های انسانی مورد عنایت خداوند است.

کتاب و شعر، نماد فرهنگ

ادبیات و کتاب و شعر از مظاهر فرهنگی یک جامعه است. بخشی از جلوهٔ فرهنگی گذشتگان و رونق جامعه در کتاب و شعر تجلی می‌یابد. غنای ادبی یک جامعه با اشعار آن شناخته می‌شود و جاودانه می‌ماند. جامعه عرب قبل از اسلام از جهت کتابت و سواد در حد صفر بود؛ اما از بعد ادبی و شعری، نابغه‌هایی در آن بروز و ظهور می‌کردند. سیره معصومان درباره کتاب بسیار روشن است. مسلمانان به سوادآموزی و کتابت تشویق می‌شدند و اولین آیات نازل‌شده بر رسول خدا ﷺ درباره قرائت و خواندن و آموزش با

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۳۹.

قلم بود.[۱] رسول خدا ﷺ طلب دانش را برای مرد[۲] و زن مسلمان لازم می‌دانست.[۳] ائمه نیز به یاران خود توصیه به نگارش آثار می‌کردند. علی ؑ حارث اعور را که کاغذی برای نگارش تهیه کرده بود، در جمع تشویق کرد.[۴] جمعی از یاران ائمه کتاب‌هایی دارند که به اصول چهارصدگانه شهرت یافته و آنان حتی آثار نگاشته‌شدهٔ خود را به معصومان عرضه می‌کردند و مورد تشویق قرار می‌گرفتند؛ مانند کتاب حریز بن عبدالله سجستانی در فقه،[۵] کتاب عبیدالله حلبی در فقه[۶] که بعد از عرضه به امام صادق ؑ، حضرت فرمود: برای آنان (اهل سنت) مانند این در فقه نیست[۷] یا کتاب ظریف بن ناصح در باب دیات بر امام صادق ؑ عرضه می‌شود و حضرت آن را تأیید می‌کند؛[۸] همچنین بر امام رضا ؑ که عرضه می‌شود، مورد تأیید قرار می‌گیرد.[۹] جابر بن حیان یکی از شاگردان امام صادق ؑ آثار متعددی در علوم مختلف داشت.[۱۰] اسامی کتب اصحاب ائمه در کتاب‌های فهرست و رجال ثبت شده است.

اما درباره شعر که بخشی از فرهنگ جامعه و ادبیات یک زبان را تشکیل می‌دهد، اجمالاً آنچه درباره شعرا به ما رسیده، یکسان نیست. در قرآن شعرا سرزنش شده‌اند، چراکه افراد گمراه از آنان پیروی می‌کنند[۱۱] و درنتیجه شعر چندان ارزش تلقی نمی‌شود؛

---

۱. علق: ۱ـ۴: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذی خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَ رَبُّکَ الْأَکْرَمُ الَّذی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۰: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ عَلَی کُلِّ مُسْلِمٍ».

۳. همان، ص۷۲ (چ دارالحدیث). در نسخه‌ای از کافی و نقل کراجکی؛ کنز الفوائد؛ ج۲، ص۱۰۷، مسلمه دارد: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ عَلَی کُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ».

۴. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۶، ص۲۰۹ (دار الکتب العلمیه).

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، صص۳۱۱ و ۳۶۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۰۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۸۱.

۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳.

۷. علامه حلی؛ خلاصة الأقوال؛ ص۱۱۲: «لیس لهؤلاء فی الفقه مثله».

۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، صص۳۲۴ و ۳۳۰.

۹. همان، ص۳۲۴.

۱۰. ابن‌ندیم؛ الفهرست؛ ص۴۹۹.

۱۱. شعراء: ۲۲۴: «وَ الشُّعَراءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ».

زیرا مضامین آن درباره شراب و زنان و تحقیر دیگران بوده است؛ ولی از گزارش‌هایی استفاده می‌شود که می‌توان از شعر استفاده صحیح کرد و این استفاده مورد تأیید رسول خدا ﷺ بوده است و ائمه نیز گاهی شعر می‌گفتند و به اشعار دیگران تمسک می‌جستند یا افراد را تشویق به خواندن شعر در موضوعات خاص می‌نمودند و شعرا را مورد تکریم خود قرار می‌دادند. شیخ طوسی در مبسوط به این موضوع پرداخته و شعر را مباح شمرده و شواهدی از سیره نبوی دراین‌باره آورده است.[۱] وقتی حسان بن ثابت شعر بلندش را درباره ولایت امیرالمؤمنین ﷺ در غدیر خم خواند، رسول خدا ﷺ فرمود: همیشه مؤید به روح‌القدس باشی تا زمانی که ما را با زبانت یاری می‌کنی.[۲] علاء بن حضرمی با جمعی خدمت پیامبر ﷺ رسید و گفت: من به اهل بیتم نیکی می‌کنم، ولی آنان به من بدی می‌کنند و من صله رحم می‌کنم، اما آنان قطع رحم می‌کنند. حضرت فرمود: با آنچه نیکوتر است به آنان پاسخ ده.[۳] علاء بن حضرمی گفت: من دراین‌باره شعری گفته‌ام که بهتر است و سه بیت شعر خود را خواند. پیامبر ﷺ وقتی شنید، فرمود: برخی اشعار دارای حکمت هستند و برخی بیان‌ها سحر می‌باشند[۴] و شعر تو هرآینه نیکو است؛ ولی کتاب خدا نیکوتر است.[۵]

دیوان شعری به امیرالمؤمنین ﷺ منسوب است که دارای اشعار مختلفی است. زهرا ﷺ بعد از درگذشت رسول خدا ﷺ در مسجد، با دو بیت شعر پیامبر را مخاطب ساخت و گلایه کرد.[۶] امام صادق ﷺ برای کلمه «زوراء» به شعری از ابن‌ابی‌عقب استناد کرد[۷] و شعری را در موضوع دیگری خواند[۸] و در مجلس عزا در منزلش دستور داد برای امام حسین ﷺ شعر بخوانند. ام‌فروه همسرش که عزادار بود و دیگر زنان، چنان صیحه

---

۱. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۸، ص۲۲۵.
۲. شیخ مفید؛ الفصول المختاره؛ ص ۲۹۰: «لَا تَزَالُ یَا حَسَّانُ مُؤَیَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِک».
۳. فصلت: ۳۴: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ».
۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۷۹: «إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِکْمَةً وَ إِنَّ مِنَ الْبَیَانِ لَسِحْراً».
۵. صدوق؛ الأمالی؛ ص۶۱۹: «إِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِکَماً وَ إِنَّ مِنَ الْبَیَانِ لَسِحْراً وَ إِنَّ شِعْرَکَ لَحَسَنٌ وَ إِنَّ کِتَابَ اللهِ أَحْسَنُ».
۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۷۶.
۷. همان، ص۱۷۷.
۸. همان، ص۳۷۴.

زدند و صدایشان بلند شد که مردم در اطراف منزل جمع شدند که بفهمند چه خبر است.[۱] اشعار از باور افراد حکایت دارد؛ ازاین‌رو بر ایمان ابوطالب به اسلام و اعتقاد وی به رسالت رسول خدا ﷺ به اشعار وی درباره آن حضرت استناد شده است.[۲] کفار قریش که طالب بن ابی‌طالب را در نبرد بدر همراه خود داشتند، بعد از شنیدن اشعار و رجزهای وی که بوی حمایت از پیامبر ﷺ را داشت، او را باز گرداندند.[۳]

اینها همه نشان می‌دهد که ادبیات متعهد مورد تأیید معصومان بوده است و از آن حمایت می‌کرده‌اند و شاعرانی را که در این وادی گام بر می‌داشتند، تشویق و کمک مالی می‌کردند.[۴] شعر جلوه‌ای از فرهنگ و هنر یک جامعه است و یک سروده می‌تواند اثر زیادی در حرکت و تلاش یک جامعه داشته باشد. به‌همراه بردن شاعران در صحنه‌های نبرد، از نقش تأثیرگذار شعر و شاعران در حماسه‌آفرینی جنگجویان حکایت دارد و رجزخوانی جنگجویان در نبردها در گذشته[۵] بخشی از این نقش را نشان می‌دهد. رسول خدا ﷺ که پیامبر رحمت بود، شاعری به نام ابوعزه را که در جنگ بدر بعد از اسارت آزاد کرد و دوباره در جنگ احد به تشویق دشمن پرداخت و اسیر شد، نبخشید[۶] و فرمود: «لَا يُلْسَعُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ:[۷] مؤمن از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود». این واقعه از حساسیت امور فرهنگی و تبلیغی و نقش تأثیرگذار شعر حکایت دارد.

---

۱. همان، ص۲۱۶.

۲. همان، ج۱، ص۴۴۸: «أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّا وَجَدْنَا مُحَمَّداً نَبِيّاً كَمُوسَى خُطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ».

۳. همان، ج۸، ص۳۷۵.

۴. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص۱۹۳. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۲، ص۲۶۴.

۵. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۴. امیرالمؤمنین در جنگ خیبر در برابر مرحب یهودی این‌گونه رجز خواند: «أَنَا الَّذِي سَمَّتْنِي أُمِّي حَيْدَرَةَ: من کسی هستم که مادرم مرا شیر نامید».

۶. علامه حلی؛ نهج الحق و کشف الصدق؛ ص۵۲۰. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۲، ص۳۳ (دار الکتب العلمیه). در اثر اخیر سخن پیامبر چنین آمده: «إنَّ المؤمنَ لا يُلدَغُ مِن جُحرٍ مَرّتينِ».

۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۷۸.

سیره معصومان در برخورد با فرهنگ جاهلی

یکی از تلاش‌های معصومان، به‌ویژه پیامبر اعظم ﷺ، مبارزه با فرهنگ و آداب منحط دوران جاهلیت قبل از اسلام بود. تحول در یک جامعه با ازبین‌رفتن رسوبات منحط فرهنگی آن میسر است. بدون نابودی فرهنگ فاسد، امکان تحول در جامعه و پیمودن مسیر رشد و ترقی وجود ندارد؛ چراکه بسیاری از آداب و رسوم فرهنگی مانع تعالی جامعه می‌گردد. تحول و انقلاب فرهنگی زمینه‌ساز تحول اجتماعی و تکامل و ترقی جامعه است.

اسلام با عقاید نادرست و خرافی دوران جاهلی که بت‌پرستی بود، مبارزه کرد و با تغییر باورها و نگرش مردم و توجه به خداوندی که ارزش‌ها را ارج می‌نهد و انسان‌ها را از هر نژاد و قومی برابر می‌داند، تحولی عظیم در میان توده مردم ایجاد کرد و حصار چرخه محدود حاکمیت اشراف قریش را در هم شکست. برای مردم مطرح کرد که برتری تنها با تقواست، نه قوم و قبیله و نژاد؛ تا جایی که مؤذنش یک مرد سیاه‌چهره آفریقائی به نام بلال شد[۱] و در برابر طرد انسان‌های فقیر که گرد پیامبرش جمع می‌شدند و اشراف از حضور خود در کنار آنان در ردیف پیامبر ﷺ ناراحت بودند،[۲] وحی نازل شد.[۳]

اسلام بخش‌هایی از آداب و رسوم فرهنگی جامعه را که بر خلاف عقل و عدالت بود، تغییر داد. در خبری محمد بن مسلم از امام باقر ﷺ درباره سیره قائم ﷺ می‌پرسد؛ حضرت سیرهٔ ایشان را همانند سیره پیامبر ﷺ می‌داند که باعث موفقیت اسلام شد و درباره سیره پیامبر ﷺ می‌فرماید: آنچه در جاهلیت بود، باطل کرد و با مردم به عدالت رفتار نمود و

---

۱. همان، ج۳، ص۳۰۷.

۲. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۱، ص۲۰۲.

۳. انعام: ۵۲: «وَ لا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ».

همین روش را قائم تعقیب خواهد کرد.[۱] طبق این سخن، ملاک برخورد با فرهنگ جاهلی عدالت است. ارزش‌هایی باقی می‌ماند که عادلانه باشد و جز آن باید نابود گردد؛ ازاین‌رو اسلام مواردی را که فرهنگ مردم همراه با ارزش‌های انسانی بود، پذیرفت و برخی از امور را تعدیل و اصلاح کرد؛ موارد زیادی از قوانین حقوقی و آداب فرهنگی و اجتماعی مردم را تغییر داد و برای موارد زیادی از نیازهای مردم قانون جدید وضع کرد. مجموعه فعالیت‌های اسلام را درباره فرهنگ و باورهای جاهلی را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد.

دسته اول: مواردی که از گذشته در اسلام پذیرفته شده است. رسول خدا ﷺ در زمان رسالت از پیمان حلف‌الفضول که برای حمایت از مردم مظلوم و ستمدیده بسته شده بود، به نیکی یاد کرد؛[۲] چراکه برای عدالت و گرفتن حق ستمدیده طراحی شده بود. اسلام دیه انسان را طبق دوران جاهلیت که عبدالمطلب بنیان نهاده بود،[۳] پذیرفت[۴] و به ماه‌های حرام[۵] مانند گذشته که مرتبط با مراسم حج و عمره بود، احترام گذاشت.[۶]

دسته دوم: موارد اصلاح‌شده؛ برای مثال قبل از اسلام عرب دوران جاهلی به دو گروه حُل و حُمس تقسیم می‌شدند. کسانی که در حرم بودند، حمس نامیده می‌شدند؛ بنابراین قبیلهٔ قریش حمس بود و بقیه عرب‌ها حل. وقتی عرب‌ها برای طواف به مکه می‌آمدند، باید با مردی قرشی هم‌پیمان می‌بودند و حرمی می‌داشتند و در هنگام طواف از لباس وی استفاده می‌کردند و چنانچه افرادی حرمی نداشتند یا با پرداخت پول هم امکان داشتن آن را نمی‌یافتند، برهنه و عریان طواف می‌کردند. رسول خدا ﷺ قبل از اسلام حرمی برای

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۵۴: «وَ مَا كَانَتْ سِيرَةُ رَسُولِ‌اللهِ ﷺ ؟ قَالَ: أَبْطَلَ مَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ اسْتَقْبَلَ النَّاسَ بِالْعَدْلِ».

۲. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۲، ص۴۱.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۶۵.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۸۰.

۵. توبه: ۳۶: «مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ».

۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۶۱.

مردی به نام عیاض بن حمار مجاشعی بود.[۱] امیرالمؤمنین در هنگام ابلاغ آیات سوره برائت طبق دستور پیامبر ﷺ اعلام کرد: کسی حق ندارد برهنه به طواف خانه خدا برود.[۲] با ابلاغ این حکم، این امتیاز از قریش که وسیله‌ای برای کسب درآمد آنان بود، سلب شد و سنت جاهلی از بین رفت. نمونه دیگر اینکه در دوران جاهلیت وقتی برای بچه عقیقه می‌کردند، خون عقیقه را به سر بچه می‌مالیدند. پیامبر ﷺ برای حسن و حسین ﷺ عقیقه کرد، ولی از مالیدن خون به سر آنان اجتناب کرد و به تعبیر امام صادق ﷺ سنت جاهلی را دگرگون ساخت.[۳]

دسته سوم: مواردی که دگرگون شده است. نمونه‌هایی از این تغییرات بیان می‌شود: در دوران جاهلیت برای اشراف احترام خاصی قایل بودند و به عموم مردم بها نمی‌دادند. اسلام ملاک برتری را تقوا قرار داد. رسول خدا ﷺ در هنگام فتح مکه این نکته را برای مردم مکه بیان کرد و در سخنرانی خود فرمود: ای مردم، خداوند غرور جاهلیت و تفاخر به پدران را با آمدن اسلام از بین برد. آگاه باشید که همه شما از نسل آدم هستید و آدم از خاک آفریده شده است و بهترین بندگان خدا بنده‌ای است که تقوای او را داشته باشد.[۴]

در کتب اربعه موارد متعددی از مسائل فرهنگی عصر جاهلیت مطرح شده که اسلام آنها را اصلاح کرده است. آنان برای زنان در زمینه‌های مختلف ارزش قایل نبودند و سنت‌های آنان به ضرر زنان و بر خلاف عقل و منطق بود. اسلام بسیاری از این رسوم و آداب و سنت‌های جاهلی را دگرگون ساخت. برابر روایتی، در دوران جاهلیت زنان چیزی به ارث نمی‌بردند؛ اما اسلام برای زنان در ارث سهم قرار داد.[۵] در جاهلیت فحشا

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۴۲.

۲. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی؛ ج۱، ص۲۸۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۴۱.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۳۳.

۴. همان، ج۸، ص۲۴۶: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ تَفَاخُرَهَا بِآبَائِهَا أَلَا إِنَّكُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنْ طِينٍ أَلَا إِنَّ خَيْرَ عِبَادِ اللهِ عَبْدٌ اتَّقَاهُ».

۵. همان، ج۷، ص۷۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۲۶۸.

رسمی بود و زنان فاحشه پرچمی بر سردر خانه‌های خود قرار می‌دادند. اسلام با آن مبارزه کرد و فحشا را در هر شکل و شمایل آن ممنوع ساخت. یکی از آداب و رسوم جاهلیت این بود که مردی که از دنیا می‌رفت و زنی داشت، پسر وی که از همسر دیگرش بود، با او ازدواج می‌کرد، اما اسلام این رسم را ممنوع کرد.[۱]

از جملهٔ اعمال جاهلیت کشتن دختران بود تا مبادا به اسارت گرفته شوند؛ چراکه آن را ننگی برای خود می‌دانستند؛[۲] اما اسلام آن را اصلاح کرد و زنان مسلمان محترم بودند و فرزندان رسول خدا ﷺ همه دختر بودند و حضرت برای آنان، به‌ویژه زهرا ؑ، احترام خاصی قایل بود.

از جملهٔ این رسوبات جاهلی این بود که اشراف خود را از دیگران برتر می‌دانستند و به دیگران (غیر اشراف) زن نمی‌دادند. رسول خدا ﷺ مسلمانان را کفو یکدیگر معرفی کرد و جوانی به نام جویبر را برای خواستگاری دختری به نام ذَلفا نزد پدرش که از بزرگان و ثروتمندان بود فرستاد.[۳] برخی از تفکرات تفاخرآمیز جاهلی در دوران اسلامی هم وجود داشت. امام سجاد ؑ با کنیزی ازدواج کرد. عبدالملک مروان، خلیفه وقت، در نامه‌ای حضرت را توبیخ کرد. امام تفکر وی را نادرست و بر اساس دوران جاهلیت دانست و افزود رسول خدا ﷺ برای غلامش زن گرفت و با کنیزش ازدواج کرد.[۴] در نقلی این موضوع به‌گونه‌ای دیگر آمده[۵] و طبق آن، حضرت سرزنش وی را از اعمال جاهلی دانست. در خبری امام باقر ؑ بیان می‌کند که زید بن ثابت در امور فرایض و ارث طبق حکم جاهلیت نظر داده است.[۶] این مطلب نشان می‌دهد که امامان نیز در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۴۰۶.
۲. همان، ج۲، ص۱۶۲.
۳. همان، ص۳۴۰.
۴. همان، ص۳۴۶.
۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۳۹۷.
۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۰۷.

مواردی به اصلاح آداب جاهلیت می‌پرداختند.

نظارت بر امور فرهنگی

ازآنجاکه مسائل فرهنگی و امور تبلیغاتی بسیار مهم بوده و هست، معصومان به آن حساس بودند و بر امور فرهنگی نظارت داشتند. در گذشته این امور به صورت آموزش، شعر و قصه‌گویی بود. به مسئله آموزش به صورت مستقل پرداخته خواهد شد؛ ولی در ارتباط با شعر و قصه‌گویی و سخنرانی مطالبی را در همین قسمت بیان می‌کنیم. شعر از زمان رسول خدا ﷺ از امور مطرح بوده است؛ ولی قصه‌گویی در زمان خلفا برای اولین بار توسط تمیم داری مطرح شد.[۱] در اهمیت نظارت بر شعر خبری حکایت از آن دارد که امام صادق ﷺ مصراع شعری از کمیت را اصلاح کرد.[۲]

قصه‌گویی در مسجد یکی از اموری بود که به‌مرور زمان وارد جامعه اسلامی شد. امیرالمؤمنین ﷺ قصه‌گویی را از مسجد اخراج کرد. در منابع شیعه از جمله در کافی و تهذیب خبر معتبری است که امام صادق ﷺ درباره سیره امیرالمؤمنین دراین‌باره فرمود: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ رَأَى قَاصّاً فِي الْمَسْجِدِ فَضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ وَ طَرَدَهُ:[۳] به‌درستی که امیر مؤمنان قصه‌گویی را در مسجد دید؛ او را با شلاق تنبیه و از مسجد اخراج کرد». علامه مجلسی در شرح این خبر می‌نویسد: این حدیث دلالت می‌کند که بر عهده امام است که در مسائل مکروه افراد را تنبیه کند. احتمال دارد که قصه‌گویی کار حرامی باشد؛ زیرا مشتمل بر قصه‌های دروغ است؛ افزون بر این بعید نیست که قصه‌گویی در مسجد حرام باشد، در صورتی که مشتمل بر لغو باشد.[۴] واقعیت آن است که قصه و شعر نقش زیادی

---

۱. عبد الرزاق صنعانی؛ المصنف؛ ج ۳، ص۲۱۹. احمد بن حنبل؛ مسند أحمد، ج ۳، ص۴۴۹.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۱۵.

۳. همان، ج۷، ص۲۶۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص۱۴۹.

۴. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۱۶، ص۲۹۷. همو، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۲۳، ص ۴۱۰.

در تربیت و افکار جامعه دارد که اگر در مسیر غلط قرار گیرد، ضربه‌های زیادی به افکار و عقاید و رفتار اجتماعی و فردی مردم می‌زند. روایاتی در مذمت قصه‌گویان نقل شده است. نزد امام صادق علیه السلام بحث قصه‌گویان مطرح شد؛ حضرت فرمود: خداوند آنان را لعن کند که بر ما اهل بیت ایراد می‌گیرند.[۱] امام صادق علیه السلام شاعران غاوی و گمراه را در آیه قرآن قصه‌گویان دانسته است.[۲] از خبری استفاده می‌شود چنانچه قصه‌گویی در خدمت حق باشد مجاز و مورد تشویق معصومان قرار می‌گرفته است. سعد اسکاف گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: من می‌نشینم و قصه می‌گویم و حق شما و فضلتان را یادآوری می‌کنم. فرمود: «وَدِدْتُ أَنَّ عَلَى كُلِّ ثَلَاثِينَ ذِرَاعاً قَاصّاً مِثْلَكَ:[۳] دوست دارم که در هر سی ذرعی (مسجد) قصه‌گویی مانند تو باشد».

شناخت قصه‌گویان متعهد از قصه‌گویانی که مروج افکار خرافی یا غیراخلاقی هستند، با نظارت کامل میسر می‌شود. البته امروز امور فرهنگی طیف وسیعی از فعالیت‌ها را شامل می‌شود که در گذشته نبوده است و حکومت باید بر همه آنها نظارت و اشراف داشته باشد و مانع انحراف جامعه، به‌ویژه نسل جوان بشود.

گفتار دوم: اهمیت آموزش در قرآن و سنت

آموزش در اسلام از اهمیت فراوانی برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که اولین آیات قرآن با امر به خواندن (اقْرَأْ) آغاز می‌شود و خداوند آموزش با قلم را به جامعه یادآور می‌گردد (الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ)[۴] و هدف رسالت پیامبران را در چند آیه تزکیه و تعلیم معرفی می‌کند.[۵] بدیهی

---

۱. شیخ صدوق؛ الإعتقادات؛ ص۱۰۹: «لَعَنَهُمُ اللهُ يُشَنِّعُونَ عَلَيْنَا».

۲. همان. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۶۹، ص۲۶۴: «سُئِلَ الصَّادِقُ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللهِ وَ الشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ فَقَالَ علیه السلام: هُمُ الْقُصَّاصُ».

۳. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۱۵.

۴. علق: ۴.

۵. آل عمران: ۱۶۴. جمعه: ۲: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ».

است که با توجه به این آیات، پیامبر و امامان به آموزش در ابعاد مختلف آن بها دهند و سعی نمایند جامعه را با آموزش درست و گسترده، به سوی سعادت دنیوی و اخروی راهنمایی نمایند.

اهتمام به آموزش در سخنان و سیره معصومان بسیار دیده می‌شود. ثقةالاسلام کلینی پس از کتاب عقل و جهل، کتاب فضل علم را در کافی آورده و آن را بر کتاب توحید مقدم داشته است؛ زیرا با عقل و دانش است که انسان به ارزش‌های دینی پی می‌برد و آنها را در می‌یابد. عقل لازم است با دانش درآمیزد تا رشد کند[1] و طلب دانش برتر از طلب مال است.[2] در کتاب کافی روایات زیادی درباره علم و دانش و اهمیت آن آمده و مسائل مربوط به دانشمندان را با نقل روایت روشن کرده است. به برخی از نکات و اخبار که در باب اهمیت آموزش و فراگیری دانش است، اشاره می‌کنیم: پیامبر ﷺ فرمود: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَلَا إِنَّ اللهَ يحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْمِ:[3] طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است؛ زیرا خداوند طالبان دانش را دوست دارد». این نقل امام صادق ﷺ از پیامبر است. همین روایت را شیخ طوسی در أمالی خود با دو سند یکی امام صادق ﷺ[4] از پیامبر و دیگری امام رضا ﷺ از پدرش و او از پدرش تا می‌رسد به امیر مؤمنان ﷺ و او از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که این‌گونه احادیث رضوی، به سلسلةالذهب (سند طلائی) مشهور شده است. این نقل نکاتی اضافی دارد: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ، فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ فِي مَظَانِّهِ وَ اقْتَبِسُوهُ مِنْ أَهْلِهِ، فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ لِلّٰهِ حَسَنَةٌ وَ طَلَبَهُ عِبَادَةٌ وَ الْمُذَاكَرَةَ فِيهِ تَسْبِيحٌ:[5] طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است؛ پس دانش را در جایگاه‌های خود بخواهید و از اهل آن دریافت

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۹: «وَ أَنَّهُ لَا يَنْتَفِعُ بِعَقْلِهِ إِنْ لَمْ يُصِبْ ذَلِكَ بِعِلْمِهِ فَوَجَبَ عَلَى الْعَاقِلِ طَلَبُ الْعِلْمِ وَ الْأَدَبِ الَّذِي لَا قِوَامَ لَهُ إِلَّا بِهِ».

۲. همان، ص ۳۰: «أَلَا وَ إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ».

۳. همان. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص ۲۲۵. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص ۲.

۴. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص ۵۲۱.

۵. همان، صص ۴۸۷ و ۵۲۱.

کنید؛ زیرا آموزش آن برای رضای خدا نیکی است و طلب آن عبادت و مذاکره علمی تسبیح الهی است».

در این حدیث اهمیت دانش‌پژوهی با تعبیر عبادت و تسبیح به‌خوبی بیان شده است. روشن است تعبیر مسلم (مرد مسلمان) از باب غلبه است و آموزش به مردان اختصاص ندارد. در نقل‌هایی قید مسلمه هم دارد. در مصباح الشریعه که منسوب به امام صادق علیه السلام است، قید مسلمه دارد و این علم به دانش تقوا و یقین تفسیر شده[۱] و در مورد دیگر به علم انفس؛[۲] در کنز الفوائد کراجکی نیز مسلمه آمده است.[۳] ابن‌فهد در عدة الداعی به نقل از کتاب منتقی الیواقیت حدیث امام رضا علیه السلام را نقل کرده[۴] که در آن واژه مسلمه آمده است. همچنین در مجموعه ورام[۵] و در مشکاة الأنوار[۶] که حدیث کافی را نقل کرده است، «مسلمه» آمده است. در دومین روایتی که کلینی از امام صادق علیه السلام نقل کرده، طلب دانش فریضه و واجب دانسته شده است؛[۷] بنابراین می‌توان گفت طلب دانش بر زن و مرد مسلمان لازم است و همه به آموزش نیاز دارند؛ ولی ممکن است محدوده فراگیری افراد متفاوت باشد و این تفاوت درباره زن و مرد هم وجود دارد؛ یعنی فراگیری علومی بر زنان واجب باشد که برای مردان لازم نباشد؛ چنانچه اگر دانش دین باشد که ظاهر خبر بر آن دلالت دارد، بر همه واجب خواهد بود.

مازندرانی در شرح حدیث فریضه‌بودن دانش می‌نویسد: طلب دانش به دو قسم

---

۱. مصباح الشریعه؛ ص۱۳: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ أَي عِلْمِ التَّقْوَى وَ الْيَقِين».

۲. وَ هُوَ عِلْمُ الْأَنْفُس (همان، ص۲۲).

۳. محمد بن علی کراجکی؛ کنز الفوائد؛ ج۲، ص۱۰۷: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ».

۴. ابن‌فهد حلی؛ عدة الداعی؛ ص۷۲.

۵. مسعود بن عیسی ورام بن ابی‌فراس؛ مجموعة ورام؛ ج۲، ص۱۷۶.

۶. علی بن حسن طبرسی؛ مشکاة الأنوار؛ ص۱۳۳: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ أَلَا وَ إِنَّ اللهَ يحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْم».

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۰: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ».

واجب عینی و واجب کفایی تقسیم می‌شود. آنچه واجب است، به اختلاف اشخاص متفاوت است. بر شخص فقیر یادگیری اصول عقاید و فروعی مانند نماز، روزه، وضو و غسل و مانند آن واجب است؛ اما افراد غنی لازم است مسائل حج و زکات را هم یاد بگیرند.[۱] وی در ادامه بیان می‌کند که این وجوب مخصوص دانش اعمال و معاملات نیست؛ بلکه علم به وحدانیت خدا و صفات وی را نیز در بر می‌گیرد.[۲]

علامه حلی دانش را به واجب عینی، واجب کفایی، مستحب و حرام تقسیم نموده و برای هر یک مصداق‌هایی آورده و علم عقاید و اثبات واجب را عینی و علم فقه و فروع احکام را واجب کفایی دانسته است؛ همچنین علم طب و حساب را به مقدار نیاز، واجب کفایی و دیگر علوم را که در حد واجب کفایی نباشد، مستحب شمرده است. علوم حرام را هم دانش‌هایی مانند سحر و قیافه‌شناسی برشمرده است.[۳] علما فراگیری علم طب را از باب حفظ نفس به عنوان واجب کفایی لازم دانسته‌اند؛[۴] درنتیجه این وجوب گاهی متوجه مردان و گاهی متوجه زنان خواهد بود. حدیث طلب علم در منابع اهل سنت بدون قید مسلمه با اسناد مختلف آمده است.[۵] شماری سندهای برخی روایات آن را ضعیف دانسته‌اند.[۶] ماوردی برای وجوب طلب علم دو مصداق ذکر کرده است:

---

۱. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج ۲، ص ۴.

۲. همان، ص ۶.

۳. علامه حلی؛ تذکرة الفقهاء؛ ج ۹، ص ۳۶ (چ جدید).

۴. میرزاعلی مشکینی؛ مصطلحات الفقه؛ ص ۳۵۵: «أن تحصیله من الواجبات الکفائیة حفظا لبقاء البشر و دوام نسله و نظام مجتمعه».

۵. ابویعلی موصلی؛ مسند أبی‌یعلی؛ ج ۵، ص ۲۲۳ و ج ۷، ص ۹۶. ابوبکر احمد بن علی جصاص؛ أحکام القرآن؛ ج ۴، ص ۳۷۳. سلیمان بن احمد طبرانی؛ معجم الکبیر؛ ج ۱۰، ص ۱۹۵. ابن‌ماجه؛ سنن ابن‌ماجه؛ ج ۱، ص ۸۱. در این کتاب آمده است: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ علی کل مُسْلِمٍ وَ وَاضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَیرِ أَهْلِهِ کَمُقَلِّدِ الْخَنَازِیرِ الْجَوْهَرَ وَاللُّؤْلُؤَ وَالذَّهَبَ: طلب دانش بر هر مسلمانی واجب است و دانش را به غیر افراد شایسته آموختن مانند آویزان‌کردن جواهر، لؤلؤ و طلا بر خوک‌هاست».

۶. ابوجعفر محمد بن عمر عقیلی؛ الضعفاء الکبیر؛ ج ۲، ص ۲۳۰. ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی؛ تاریخ بغداد؛ ج ۹، صص ۱۱۱ و ۳۶۳.

الف) علم عبادات و مسائلی که چاره‌ای جز یادگیری آنها نیست.

ب) علومی که از باب واجب کفایی یادگیری آنها بر مسلمانان لازم است.[۱]

آموزش و فهم مسائل دینی چنان مهم است که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «دوست دارم یاران من با شلاق نواخته شوند تا فقیه و متخصص در مسائل دینی شوند»؛[۲] یعنی گاهی لازم است در فراگیری دانش افراد تنبیه شوند.

دانش‌های مهم و لازم

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی دانشی را که ارزش فراگیری دارد و می‌توان دانش‌های واجب را از آنها دانست، معرفی کرده است: مرد اعرابی نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، به من از دانش‌های شگفت یاد بده. پیامبر فرمود: با رأس و اساس دانش چه کرده‌ای که اکنون از شگفتی‌های آن می‌پرسی؟ اعرابی گفت: اساس و رأس علم چیست؟ پیامبر فرمود: «مَعْرِفَةُ اللهِ حَقَ مَعْرِفَتِهِ: شناخت خدا آن گونه که باید». اعرابی پرسید: معرفت خدا چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اینکه خدا را بی‌مانند، بی‌همتا و بی‌نظیر بشناسی و اینکه بدانی و دریابی که او یکتاست، آشکار است، نهان و آغاز و پایان است و نه همتایی دارد و نه مانندی؛ پس این است شناخت خدا آن‌گونه که باید».[۳]

پیامبر اساس دانش را علم توحید و معرفت الهی معرفی کرده و اینکه باید اعتقاد هر کس از روی یقین باشد.[۴] برخی علما در اصول اعتقادی تقلید را روا نمی‌دانند و آن را نظر اکثر علمای اسلام دانسته‌اند.[۵]

---

۱. ابوالحسن علی بن محمد ماوردی؛ الحاوی الکبیر؛ ج۱۴، ص۱۵۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۱: «لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِی ضُرِبَتْ رُءُوسُهُمْ بِالسِّیاطِ حَتَّی یتَفَقَّهُوا».

۳. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص۲۸۴: «تَعْرِفُهُ بِلَا مِثْلٍ وَ لَا شِبْهٍ وَ لَا نِدَّ وَ أَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ أَوَّلٌ آخِرٌ لا کُفْوَ لَهُ وَ لَا نَظِیرَ فَذَلِکَ حَقُ مَعْرِفَتِهِ».

۴. سید مرتضی؛ رسائل الشریف المرتضی؛ ج۱، ص۴۳: «قلنا: لا خلاف بیننا فی أنّ العامی مکلفٌ للعلم بالحق فی أصول الدین».

۵. جمال‌الدین عاملی؛ معالم الدین؛ ص۲۴۳: «و الحقّ منع التقلید فی أصول العقائد و هو قول جمهور علماء الإسلام إلّا ←

امام موسی بن جعفر ﷺ می‌فرماید: رسول خدا ﷺ وارد مسجد شد و گروهی را دید که گرد مردی را گرفته‌اند؛ فرمود: این کیست؟ گفتند: علامه است. فرمود: علاّمه چیست؟ گفتند: داناترین مردم به أنساب عرب، نبردهای عرب، روزگار جاهلیت و اشعار عرب و عربیت است. امام موسی بن جعفر ﷺ افزود: رسول خدا ﷺ فرمود: «ذَاکَ عِلْمٌ لَا یَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا یَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ: این دانشی است که ندانستن آن زیانی ندارد و دانستن آن سودی نرساند»؛ سپس پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آیَةٌ مُحْکَمَةٌ أَوْ فَرِیضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ:[1] علم فقط سه تاست: آیه محکمه، فریضه عادله و سنت زنده و برجا و جز اینها، فضل است».

مشابه بخش پایانی حدیث در منابع عامه از پیامبر ﷺ نقل‌شده است.[2] پیامبر ﷺ با این رهنمود دقیق، جهت حرکت علمی جامعه اسلامی را روشن فرمود و یادآور شد که دانش باید در این چارچوب باشد و در این مدار بچرخد؛ چراکه جز این، سودی نخواهد بخشید و راهی به روشنایی نخواهد گشود.

معنای آیه محکمه و فریضه عادله

آنچه مشهور شده و به‌گونه‌ای برگرفته از کتاب وافی[3] فیض کاشانی است، این است که منظور از آیه محکمه اصول دین و فریضه عادله، مسائل اخلاقی و سنة قائمه مسائل فروع

→

من شذّ من أهل الخلاف». محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۱، ص ۱۴۱ به نقل از خواجه نصیرالدین آورده است: «إعلم أنّ العلماء أطبقوا علی وجوب معرفة الله بالنّظر و أنّها لا تحصل بالتقلید إلّا من شذّ منهم».

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۲.

۲. ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی؛ سنن ابی داوود؛ ج ۳، ص ۱۱۹، ح ۲۸۸۵. ابن‌ماجه؛ سنن ابن‌ماجه؛ ج ۱، ص ۲۱، ح ۵۴. ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج ۴، ص ۳۶۹، ح ۷۹۴۹: «اَلْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ و ما سِوَی ذلک فَهُوَ فَضْلٌ: آیةٌ مُحْکَمَةٌ أو سُنَّةٌ قَائِمَةٌ أو فَرِیضَةٌ عَادِلَةٌ».

۳. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۱، ص ۱۳۸.

دین است.[۱] البته پیش از فیض، ابن‌ترکه در شرح فصوص همین تفسیر را از حدیث کرده است.[۲]

اما به نظر می‌رسد این مطلب درست یا دقیق نباشد؛ زیرا:

۱. این اصطلاحات و تقسیم‌بندی در آن زمان نبوده است. پیامبر ﷺ به‌گونه‌ای سخن می‌گوید که حاضران درک درستی از فرمایش‌های ایشان داشته باشند.

۲. این تعابیر با تفاوت‌هایی در سخنان ائمه ﷺ هم آمده است که می‌توان معنای واحدی از آنها استفاده کرد. مشابه آن از امام صادق ﷺ نقل شده است.[۳] امیرالمؤمنین ﷺ در نامهٔ خود به قاضی اهواز پس از توصیه به نکاتی در باب قضاوت چنین می‌فرماید: «اَلْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ سُنَّةٌ مُتَّبَعَةٌ وَ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ وَ مِلَاكُهُنَّ أَمْرُنَا:[۴] علم سه تاست: آیه‌ای استوار و سنتی پیروی‌شده و واجبی عادلانه و ملاک آن فرمان ماست»؛ بنابراین می‌توان حدیث را این‌گونه بیان و تفسیر کرد:

آیه محکمه: شناخت آیاتی از قرآن است که مسائل دینی را به‌روشنی بیان کرده است. این مسائل ممکن است در اصول دین و اعتقادی باشد یا در فروع دین و احکام شرع که نسخ نشده باشد. امام رضا ﷺ در خطبه‌ای پس از بیان آیاتی درباره تکثیر نسل[۵] و ازدواج[۶] می‌فرماید: «اگر درباره نکاح و خویشاوندی نه آیه محکمی بود، نه سنت پیروی‌شده‌ای و نه خبر مستفیضی در آنچه خداوند از نیکی به نزدیکان و جذب افراد دور و تألیف قلوب و به‌هم‌رسیدن حقوق و تکثیر نسل جامعه و زیادی فرزند، به سبب

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۲، حاشیه. همان، (ترجمه سیدجواد مصطفوی)؛ ج ۱، ص ۳۸. همان، اصول کافی؛ ترجمه محمدباقر کمره‌ای؛ ج ۱، ص ۵۱۲.

۲. ابن‌ترکه؛ شرح فصوص الحکم؛ ج ۱، ص ۳۴۱.

۳. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۳۲۴: «اَلْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ وَ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ».

۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۲، ص ۵۳۵؛ میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج ۱۷، ص ۳۴۸.

۵. هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ كانَ رَبُّكَ قَدِيراً (فرقان: ۵۶).

۶. وَ أَنْكِحُوا الْأَيامى مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَراءَ يغْنِهِمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللهُ واسِعٌ عَلِيمٌ (نور: ۳۲).

مشکلات روزگار و حوادث زمان، عاقل هوشیار در طلب کمتر از آن رغبت نمی‌کرد».[۱]

در اینجا روشن است که منظور از آیه، آیات قرآن در باب ازدواج است و سنت متّبعه، سنت پیامبر در این موضوع است. در روایتی امیرالمؤمنین ﷺ حضور در مسجد را همراه با هشت ویژگی می‌داند که یکی از آنها آشنایی با آیات محمکه الهی است.[۲]

فریضة عادله: فریضه گاهی به معنای واجب است در برابر استحباب؛ مانند حدیثی که ذکر شد (طَلَبُ العِلمِ فَرِیضَةٌ». گاهی فریضه به معنای واجبی است که خداوند فرموده و در برابر آن، سنت نبوی است. در نامه‌ای که حضرت علی ﷺ به محمد بن ابی‌بکر نوشته، فریضه و سنت را به همین معنا گرفته است؛ آنجا که می‌فرماید: «فَإنّ القَضاءَ فَرِیضَةٌ مُحکَمَةٌ نَزَلَ بها القرآن مِن عندِ الرحمانِ و سُنَّةٌ سَنَّها رسولُ اللهِ ﷺ:[۳] قضاوت واجب محکمی است که قرآن از نزد خدا بر آن نازل شده و سنتی است که پیامبر ﷺ ایجاد کرده است».

در این حدیث از قضاوت که یک حکم فقهی قرآنی است، به فریضه محکم تعبیر شده است. گاهی منظور از فریضه علم فرایض یا ارث است. چنانچه ما موضوع را با توجه به توصیه به قاضی مورد توجه قرار دهیم، به نظر می‌رسد به معنای تقسیم عادلانه ارث باشد که خود دانش مستقلی است که قاضی باید با آن آشنا باشد. ابن‌اثیر فریضه عادله را به

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۷۳: «وَ لَوْ لَمْ یکُنْ فِی المُنَاکَحَةِ وَ المُصَاهَرَةِ آیةٌ مُحْکَمَةٌ وَ لَا سُنَّةٌ مُتَّبَعَةٌ وَ لَا أَثَرٌ مُسْتَفِیضٌ لَکَانَ فِیمَا جَعَلَ اللهُ مِنْ بِرِّ القَرِیبِ وَ تَقْرِیبِ البَعِیدِ وَ تَألِیفِ القُلُوبِ وَ تَشْبِیکِ الحُقُوقِ وَ تَکْثِیرِ العَدَدِ وَ تَوْفِیرِ الوَلَدِ لِنَوَائِبِ الدَّهْرِ وَ حَوَادِثِ الأُمُورِ مَا یرْغَبُ فِی دُونِهِ العَاقِلُ اللَّبِیبُ».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۳۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۲۴۹. شیخ صدوق؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ ص۲۷؛ ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۶۸ نقل از حسن بن علی ﷺ. در من لایحضره الفقیه آمده: «کَانَ أَمِیرُ المُؤْمِنِینَ ﷺ یقُولُ: مَنِ احْتَلَفَ إِلَی المَسَاجِدِ أَصَابَ إِحْدَی الثَّمَانِ: أَخاً مُسْتَفَاداً فِی اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْ عِلْماً مُسْتَطْرَفاً أَوْ آیةً مُحْکَمَةً أَوْ رَحْمَةً مُنْتَظَرَةً أَوْ کَلِمَةً تَرُدُّهُ عَنْ رَدًی أَوْ یسْمَعُ کَلِمَةً تَدُلُّهُ عَلَی هُدًی أَوْ یتْرُکُ ذَنْباً خَشْیةً أَوْ حَیَاءً: امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمود: کسی که پیوسته به مسجد برود از یکی از این هشت چیز بهره خواهد برد: برادری که در راه خدا مورد استفاده او باشد یا دانش نو یا نشانهٔ محکم یا رحمتی از طرف حق یا سخنی که او را از بد باز دارد یا جمله‌ای که او را به راه خیر هدایت کند یا گناهی را از ترس خدا ترک کند یا حیایی که باعث ترک گناه گردد».

۳. مهدی مامطیری؛ نزهة الابصار و محاسن الآثار؛ ص۲۶۸.

همین معنا گرفته[۱] و علامه مجلسی نیز همین معنا را از وی در شرح کافی نقل کرده است.[۲]

امام حسین علیه‌السلام فرمود:

«مَنْ أَتَانَا لَمْ يَعْدَمْ خَصْلَةً مِنْ أَرْبَعٍ: آيَةً مُحْكَمَةً وَ قَضِيَةً عَادِلَةً وَ أَخاً مُسْتَفَاداً وَ مُجَالَسَةَ الْعُلَمَاءِ:[۳] هر که نزد ما (اهل بیت) بیاید، چهار خصلت را از دست نخواهد داد: آیه محکمه، قضاوت به عدل، برادری سودمند و هم‌نشینی با دانشمندان». در اینجا به جای «فریضه عادله»، «قضیه عادله» آمده است که به عدل حکم و قضاوت‌کردن را می‌رساند و مؤید تفسیری است که ما از حدیث داشتیم و نشان می‌دهد مجالست و همراهی با افراد باید سودمند و مفید باشد. برقی روایتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است که تعبیر «فریضه مستعمله» و «سنت قائمه» دارد[۴] که حکم به عدل را می‌رساند.

سنة قائمه: یعنی سنتی که پابرجا و مستمر است و به آن عمل می‌شود؛ منظور سنت نبوی است. در نامه امیر مؤمنان علیه‌السلام تعبیر «سنة متّبعه» آمده بود؛ یعنی سنتی که پیروی می‌شود و به آن عمل می‌گردد. این سنت ممکن است واجب و ممکن است مستحب باشد. در نامه حضرت آمده است که ملاک هر سه، فرمان ماست؛ یعنی آیه محکمه، سنت متّبعه و فریضه‌ای که از سوی ما تأیید بشود؛ چون ممکن است حکم آیاتی از قرآن نسخ شده باشد یا به صورت نادرست تفسیر شود؛ به همین جهت تعبیر محکمه آمده است. امکان جعل سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله توسط جاعلان نیز وجود داشته و دارد.[۵]

در نقلی امیر مؤمنان علیه‌السلام حضور در مسجد را برای هشت مورد می‌داند که یکی از آنها

---

۱. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایه؛ ج۳، ص۱۹۱.

۲. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۱، ص۱۰۳. همو، بحار الأنوار؛ ج۱، ص۲۱۱.

۳. علی بن فخرالدین اربلی؛ کشف الغمه؛ ج۲، ص۳۲.

۴. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۱، ص۴۸: «قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: مَنْ أَدْمَنَ إِلَى الْمَسْجِدِ أَصَابَ الخصال الثَّمَانِيَةَ آيَةً مُحْكَمَةً أَوْ فَرِيضَةً مُسْتَعْمَلَةً أَوْ سُنَّةً قَائِمَةً أَوْ عِلْمٌ مُسْتَطْرَفٌ...».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۶۲. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۲۵۵. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۱۹۳. نهج البلاغه؛ ص۶۰، خ ۱۸و ص۳۲۵، خ ۲۱۰.

فراگیری آیه محکمه و دیگری سنة متّبعه است.[۱] امام رضا ﷺ نیز در خطبه‌ای که از حضرت نقل شد، تعبیر به «سنت متّبعه» داشتند.[۲] از امام صادق ﷺ نیز نقل شده که قراردادن دو چوبِ تر همراه میت از سنت متّبعه پیامبر ﷺ است و آن حضرت سنت پیامبران گذشته را احیا کرده است.[۳] این مسئله در کتب فقهی نیز نقل شده است.[۴] توجه به قرائت مشهور و ترک قرائت‌های شاذ در کتب فقهی سنت متّبعه دانسته شده است.[۵] علامه معتقد است برابر اخبار فراوانی که داریم، هیچ چیزی نیست که امت تا روز قیامت به آن نیاز داشته باشد، جز اینکه آیه محکمه یا سنت متّبعه‌ای درباره آن نقل شده است؛[۶] البته به نظر می‌رسد منظور وی از سنت حدیث است و شامل سخنان ائمه نیز می‌شود؛ بنابراین سنت قائمه و متّبعه یعنی آنچه پیامبر ﷺ فرموده و به آن عمل می‌شود.

بر اساس این حدیث شریف عده‌ای آموزش برخی علوم را تحریم کرده و ناروا دانسته‌اند؛ برای مثال غزالی تعلیم نجوم را با همین حدیث نفی می‌کند و در ادامه به زیان آموزش برخی علوم برای برخی افراد اشاره می‌کند؛[۷] درحالی‌که این حدیث از سیره نبوی حکایت دارد که لازم است برای فراگیری دانش اولویت‌بندی کنیم. حضرت دانش‌های دینی را اصل و دیگر دانش‌ها را فضل می‌شمارد؛ اما با آن نمی‌توان علم نجوم یا علوم دیگر را نفی کرد؛ بلکه گاهی آموختن دیگر علوم واجب و لازم می‌شود.

---

۱. ابن‌طاووس؛ فلاح السائل؛ ص ۹۰: «الْأَصْبَغِ عَنْ مَوْلَانَا عَلِی بن أَبِی طَالِبٍ ﷺ قَالَ كَانَ يَقُولُ: مَنِ احْتَلَفَ إِلَى الْمَسْجِدِ أَصَابَ إِحْدَى الثَّمَانِ: أَخاً مُسْتَفَاداً فِی اللهِ أَوْ عِلْماً مُسْتَطْرَفاً أَوْ آيَةً مُحْكَمَةً أَوْ سَمِعَ كَلِمَةً تَدُلُّهُ عَلَى الْهُدَى أَوْ كَلِمَةً تَرُدُّهُ عَنْ رَدًى أَوْ سُنَّةً مُتَّبَعَةً أَوْ رَحْمَةً مُنْتَظَرَةً أَوْ يَتْرُكُ ذَنْباً خَشْيَةً أَوْ حَيَاء».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۳۷۳.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۳۲۶: «فَأَحْيَاهُ النَّبِی ﷺ وَ فَعَلَهُ فَصَارَتْ سُنَّةً مُتَّبَعَةً».

۴. علامه حلی؛ منتهی المطلب؛ ج ۷، ص ۲۳۷. سیدمحمد بن علی موسوی عاملی؛ مدارک الاحکام؛ ج ۲، ص ۱۰۹.

۵. شهید ثانی؛ روض الجنان؛ ج ۲، ص ۷۰۰.

۶. علامه حلی؛ تحریر الأحکام؛ ج ۶، ص ۵: «و قد تضافرت الروایات علی أنّ جمیع ما یحتاج الناس إلیه قد جاءت فیه آیة محکمة أو سنّة متّبعة».

۷. ابوحامد محمد غزالی؛ إحیاء علوم الدین؛ ج ۱، ص ۵۱ـ۵۲.

گفتار سوم: محل آموزش

از زمان پیامبر ﷺ محل آموزش مسلمانان به‌طورکلی مسجد بوده است. پیامبر ﷺ تعالیم اسلام را در مسجد به مردم یاد می‌دادند و آنان را به فراگیری دانش تشویق می‌کردند. این آموزش در مسجد به‌گونه‌ای حلقه‌ای‌شکل و دایره‌مانند بود که افراد تازه‌وارد که پیامبر ﷺ را نمی‌شناختند، می‌پرسیدند: «أَیُّکُمْ محمد»[۱] یا «أَیُّکُمْ رسولُ الله[۲]»: کدام یک از شما محمد ﷺ است؟ تشکیل جمع «حلقه تدریس» برای آموزش تا قبل از اسلام سابقه نداشت. اگر جلسه‌ای بود، برای مشورت در امور سیاسی و محلی بود؛ اما جلسه به این صورت توسط پیامبر اسلام ﷺ ایجاد شد و اینکه در مساجد حلقه‌های تدریس تشکیل شود، سنت شد، چه در مدینه و چه در دیگر شهرهای اسلامی و بعد از آن است که حلقه بر مجالس علمی و آموزشی اطلاق می‌شود.

مردی بیابانی به حلقه درس صحابی پیامبر عبدالله بن مسعود (در مسجد) آمد و گفت: کدام یک از شما عبدالله است؟ ابن‌مسعود گفت: من؛ پرسید: آیا پیامبرتان به شما گفته که خلفای بعدش چند نفر است؟ عبدالله گفت: آری؛ دوازده نفر، به تعداد نقبای بنی‌اسرائیل.[۳] این سنت بعد از صحابه ادامه داشته و دارد.

ربیعةالرأی یکی از علمای مدینه بود که حلقه درسش را در مسجد تشکیل می‌داد.[۴] روزی امام صادق ؈ در حلقه درس او حضور داشت که مردی اعرابی از ربیعه مسئله‌ای پرسید؛ مرد چون پاسخ او را قانع‌کننده ندانست، گفت: آیا جوابی که داده‌ای بر عهده

---

۱. ابن‌حمزه؛ الثاقب فی المناقب؛ ص۳۱۶. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۱، ص۸۸ و ج۴۱، ص ۲۳۰ و ج۹۱، ص۵. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۷، ص۳۱ (چ دار الکتب).

۲. محمد بن علی کراجکی؛ کنز الفوائد؛ ج۱، ص۲۱۱.

۳. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۳۰۹. همو، الخصال؛ ص۴۶۷. همو، عیون أخبار الرضا ؈؛ ج۱، ص۴۸. همو، کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۱، ص۲۷۱: قَالَ: «نَعَمْ؛ اثْنَا عَشَرَ عِدَّةُ نُقَبَاءِ بنی‌إِسْرَائِیلَ».

۴. ابن‌جوزی؛ المنتظم؛ ج۷، ص۳۵۰.

توست؟ ربیعه ساکت ماند. مرد دوباره سؤال خود را پرسید و ربیعه مانند قبل پاسخ داد. اعرابی پرسید: آیا بر عهده توست؟ او پاسخی نداد. امام صادق ﷺ فرمود: آری بر عهده اوست و او باید پاسخگوی نظرش باشد و فرمود: آیا نگفت که هر مفتی ضامن است.[۱] امام صادق ﷺ به حلقه درس دیگری (که در مسجد بود) برخورد و از وی چند پرسش فقهی کرد.[۲] ابان بن تغلب گوید: به امام صادق ﷺ گفتم من در مسجد می‌نشینم و به پرسش‌های مردم با باورهای مختلف پاسخ می‌دهم. حضرت شیوه من را در پاسخگویی تأیید کرد.[۳] امام باقر ﷺ در سخنی به ابان دستور می‌دهد برای مردم در مسجد مدینه بنشیند و فتوا دهد.[۴]

این گزارش‌ها نشان می‌دهد که حلقه‌های آموزشی در مساجد برگزار می‌شده و مسجد مکان آموزش بوده است.

استفاده از فرصت‌ها برای آموزش

پیامبر ﷺ از هر فرصتی برای آموزش یاران خود استفاده می‌کرد. نوشته‌اند روزی در جمع یاران خود نشسته بود که با ناراحتی ایستاد و از جنازه‌ای که چهار مرد حبشی می‌بردند، استقبال کرد و فرمود: جنازه را پایین قرار دهید؛ سپس صورت وی را باز کرد و فرمود: کدام یک از شما این مرد را می‌شناسد؟ علی بن ابی‌طالب ﷺ گفت: من، ای رسول خدا ﷺ؛ این بنده‌ای از بنی‌ریاح است که هرگاه به من می‌رسید می‌گفت: به خدا سوگند تو را دوست دارم. پیامبر ﷺ فرمود: «مَا يُحِبُّکَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ مَا يُبْغِضُکَ إِلَّا کَافِرٌ: جز مؤمن تو را دوست نمی‌دارد و جز کافر با تو دشمن نخواهد بود» و در ادامه فرمود: به‌درستی که

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۰۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۲۳: «قال ابوعَبْدِاللهِ ﷺ: هُوَ فِی عُنُقِهِ قَالَ: أَوْ لَمْ يَقُلْ وَ کُلُّ مُفْتٍ ضَامِنٌ».

۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۹۵.

۳. شیخ طوسی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۳۳۰.

۴. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۱۰: «قَالَ لَهُ ابوجَعْفَرٍ ﷺ: اِجْلِسْ فِی مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ وَ أَفْتِ النَّاسَ فَإِنِّی أُحِبُّ أَنْ يُرَى فِی شِيعَتِی مِثْلُکَ».

هفتادهزار گروه از ملائکه او را تشییع می‌کنند.[۱] پیامبر ﷺ در مراسم تشییع جنازه موضوع دوستی علی ؑ و اهمیت آن را بیان کرد.

گاهی پیامبر ﷺ پس از نماز با مردم سخن می‌گفت. نمونه‌هایی از صحبت‌کردنشان بعد از نماز صبح[۲] یا بعد از نماز ظهر وجود دارد.[۳] گاه با طرح پرسش از یاران خود مسائلی را به آنان آموزش می‌داد. نقل است پیامبر ﷺ از جمع یاران خود پرسید: چه کسی همیشه روزه می‌گیرد؟ سلمان گفت: من. پرسید: چه کسی شب‌زنده‌داری می‌کند؟ سلمان گفت: من. پرسید: چه کسی قرآن را در یک روز ختم می‌کند؟ سلمان گفت: من. یاران بر وی خرده گرفتند که ما دیدیم تو روزانه غذا می‌خوری و... . سلمان در پاسخ گفت: من سه روز از هر ماه را روزه می‌گیرم و برابر آیه قرآن هر کار نیکی ده برابر می‌شود و روزه شعبان را به رمضان متصل می‌نمایم. درباره شب‌زنده‌داری هم گفت: پیامبر ﷺ فرموده هر کس با وضو بخوابد، مثل این است که شب را به عبادت مشغول است و از پیامبر ﷺ شنیدم که قرائت سوره توحید برابر است با یک سوم قرآن و من در هر روز سه بار آن را می‌خوانم.[۴]

این استفاده از فرصت‌ها و آموزش در زمان‌های مختلف مخصوص پیامبر ﷺ نیست؛ بلکه ائمه نیز از این فرصت‌ها برای آموزش و ارتقای دانش حاضران در مجلس بهره می‌بردند که در آینده به نمونه‌هایی از آن اشاره خواهد شد.

گفتار چهارم: شیوه آموزش

درباره شیوه آموزش در آن زمان نکاتی مطرح است. آموزش گاهی به صورت خطابه و سخنرانی بوده و زمانی به صورت اعلام عمومی در سطح جامعه و زمانی هم در جمعی

---

۱. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص ۱۵۰.
۲. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۱۰۵
۳. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۳۸.
۴. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۳۳.

خاص نکات لازم‌التعلیم مطرح می‌شده است؛ اما بیان مطالب همراه بوده با استفاده از روش‌ها و شیوه‌هایی که در ذهن حاضران بماند و برای آنان محسوس باشد. به برخی از این شیوه‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. توجه‌دادن به نمونه عینی

برای اینکه مسلمانان در فراگیری احکام و مسائل شرعی دچار مشکل نشوند، پیامبر ﷺ خود اعمال را انجام می‌داد و از مسلمانان می‌خواست طبق عمل وی اعمال را انجام دهند و رفتار خود را از نظر شرعی برای دیگران حجت می‌دانستند و می‌فرمودند: آن‌گونه نماز بخوانید که دیدید من نماز می‌خوانم.[۱] در حجة‌الوداع برای اینکه مسلمانان اعمال حج را درست انجام دهند و روش حج جاهلیت را تکرار نکنند، می‌فرمود: «خُذُوا عَنِّی مَنَاسِکَکُمْ:[۲] مناسک حجتان را از من یاد بگیرید» و در موردی دیگر فرمود: «إِذَا رَأَیتُمُونِی قَدْ فَعَلْتُ شَیئاً لَمْ أَفْعَلْهُ قَبْلَ ذَلِکَ، فَسَلُونِی لِمَ فَعَلْتُهُ:[۳] زمانی که دیدید کاری را انجام دادم که قبلاً انجام نداده بودم، بپرسید چرا انجام دادم».

ما در بسیاری از اعمال عبادی و دینی به رفتار پیامبر ﷺ و دیگر معصومان استناد می‌کنیم و رفتار عینی و عملی آنان برای ما حجت است. پیامبر ﷺ مسلمانان را از هرگونه افراط و تفریط در عبادت باز می‌داشت و در این مورد به سیرهٔ خود اشاره می‌کرد.

امام باقر ﷺ می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: آگاه باشید که برای هر عبادتی اوجی است، سپس به سستی می‌گراید. پس کسی که اوج عبادتش برابر سنت من باشد هدایت شده

---

۱. سید مرتضی؛ الانتصار؛ ص۱۵۱ـ۱۵۲. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۱، ص۳۱۴. محمد بن ادریس شافعی؛ الام؛ ج۱، ص۱۸۴. ابن‌حزم؛ المحلی؛ ج۳، ص۲۳۴. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۱، ص۲۲۶ و ج۵، ص۲۲۳۸. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۲، ص۳۴۵: «وَ صَلُّوا کما رَأَیتُمُونی أُصَلِّی».

۲. سید مرتضی؛ الإنتصار؛ ص۲۵۴. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج۲، ص۳۲۳.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۵۳.

است و هر کس مخالف سنت من عمل نماید به‌تحقیق گمراه شده است و عمل او تباه خواهد بود. بدانید من نماز می‌خوانم و می‌خوابم و روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم و می‌خندم و گریه می‌کنیم، پس هر کس از راه من و سنتم روی بگرداند، از من نیست و مرگ برای موعظه کافی است و یقین بهترین بی‌نیازی است و عبادت بهترین شغل است.[۱]

به نظر می‌رسد پیامبر ﷺ این سخنان را برای جلوگیری از افراط‌گرایی و رهبانیت دسته‌هایی از یاران خود بیان کرده که راهی جز سیره حضرت در پیش گرفته بودند. انس بن مالک گوید: سه گروه از مردان نزد زنان پیامبر ﷺ آمدند و از عبادت پیامبر پرسیدند. وقتی زنان پیامبر به آنان پاسخ دادند، گویا آن را کوچک شمردند و گفتند: ما کجا و پیامبر ﷺ کجا، درحالی‌که خداوند گناهان گذشته و آینده وی را بخشیده است. یکی از آنان گفت: من تمام شب را به عبادت می‌گذرانم. دیگری گفت: من همیشه روزه می‌گیرم و سومی اظهار کرد: من برای همیشه از زنان کناره‌گیری می‌کنم و هر گز ازدواج نمی‌کنم.

رسول خدا ﷺ نزد آنان آمد و فرمود: شما همان کسانی هستید که این‌گونه و آن‌گونه سخن گفتید. به خدا سوگند من شما را برای خدا می‌ترسانم و برای خدا شما را به تقوا دعوت می‌نمایم؛ ولی من روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم، نماز می‌خوانم و می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم؛ پس کسی که از سنت من اعراض نماید، از من نیست؛[۲] یعنی من نمونه عینی و اسوه شما هستم.

در حدیثی دیگر نقل شده است زن عثمان بن مظعون نزد پیامبر ﷺ آمد و از همسر خود شکایت کرد که او روزها روزه می‌گیرد و شب‌ها به عبادت مشغول است. پیامبر درحالی‌که غضبناک بود، از خانه خارج شد و کفشش را می‌کشاند تا اینکه خود را به عثمان رساند که مشغول عبادت بود. عثمان وقتی پیامبر ﷺ را دید از عبادت دست

---

۱. همان، ج۲، ص۸۵: «أَمَا إِنِّی أُصَلِّی وَ أَنَامُ وَ أَصُومُ وَ أُفْطِرُ وَ أَضْحَکُ وَ أَبْکِی فَمَنْ رَغِبَ عَنْ مِنْهَاجِی وَ سُنَّتِی فَلَیسَ مِنِّی» وَ قَالَ: «کَفَی بِالْمَوْتِ مَوْعِظَةً وَ کَفَی بِالْیقِینِ غِنًی وَ کَفَی بِالْعِبَادَةِ شُغْلًا».

۲. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۵، ص۱۹۴۹: «أَمَا واللهِ إنی لَأَخْشَاکُمْ لِلهِ وَأَتْقَاکُمْ له لکِنِّی أَصُومُ وَأُفْطِرُ وَأُصَلِّی وَأَرْقُدُ وَأَتَزَوَّجُ النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عن سُنَّتِی فَلَیسَ مِنِّی».

برداشت. پیامبر به وی فرمود: «ای عثمان، خداوند مرا برای رهبانیت و گوشه‌نشینی به رسالت بر نینگیخته؛ بلکه مرا به دینی که پاک و سهل و سمحه است، مبعوث کرده. من روزه می‌گیرم و نماز می‌خوانم و با خانواده‌ام ارتباط برقرار می‌کنم. پس هر کس دین مرا دوست دارد، باید برابر سنت من عمل نماید و از سنت‌های من ازدواج است».[۱]

از این سخنان پیامبر ﷺ استفاده می‌شود که عملکرد معصومان بهترین راه و نمونه عینی برای دیگران است. حتی یاران معصومان دیگر همکیشان خود را از این‌گونه افراط‌ها نهی می‌کردند. یک بار سلمان فارسی با شکایت زن زید بن صوحان روبرو شد که می‌گفت زید شب‌ها به عبادت مشغول است و روزها روزه می‌گیرد. سلمان زید را خواست و به او گفت غذا بخور. زید گفت روزه‌ام. سلمان با تحقیر به او گفت: ای زید کوچک، غذا بخور و روزه او را باطل کرد و مانع ادامه کار وی شد.[۲]

امیر مؤمنان ﷺ در نامهٔ خود به عثمان بن حنیف می‌فرماید هر مأمومی باید از امام خود پیروی کند؛ اما شما که نمی‌توانید در همه ابعاد زندگی مانند من باشید، می‌توانید با شرائطی مسیر حق را بیابید: «وَ لَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّةٍ وَ سَدَادٍ:[۳] ولی مرا با پارسایی و کوشش (در عبادت) و پاکدامنی و درستکاری یاری کنید». معصومان انسان‌های کامل هستند و انسان می‌تواند راه و منش آنان را در پارسایی و پاکدامنی و درستکاری تاحدودی دنبال کند.

۲. استفاده از مثل

در بسیاری از مواقع از تمثیل برای تفهیم مطالب و آموزش به اطرافیان خود استفاده

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۹۴: «یا عُثْمَانُ لَمْ يُرْسِلْنِي اللهُ تَعَالَى بِالرَّهْبَانِيَةِ وَ لَكِنْ بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ أَصُومُ وَ أُصَلِّي وَ أَلْمِسُ أَهْلِي فَمَنْ أَحَبَّ فِطْرَتِي فَلْيَسْتَنَّ بِسُنَّتِي وَ مِنْ سُنَّتِي النِّكَاحُ».

۲. ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی؛ تاریخ بغداد؛ ج۸، ص۴۳۹: «ثم بعثت (امرأة زيد) إلى زيد قال: فجاء زيد فقرب الطعام فقال سلمان: كُل يا زُيَيد، قال: إنّي صائم. قال: كُل يا زيد لا ينقص أو تنقص دينك».

۳. نهج البلاغه؛ تحقیق صبحی صالح؛ ص۴۱۷.

می‌کردند که به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم:

رسول خدا ﷺ همراه یاران خود در وادی بدون گیاهی حرکت می‌کرد؛ به یاران خود فرمود: هر کس هیزمی بیاورد. گفتند: ما در زمین بدون گیاه هستیم و در اینجا هیزمی نیست. فرمود: هر کس آنچه می‌تواند بیاورد. آنان رفتند و هیزم آوردند بر روی هم انباشتند. حضرت فرمود: گناهان این‌گونه جمع می‌شود؛ یعنی تصور می‌کنی گناهی نداری، اما اگر جمع شود، زیاد خواهد بود و افزود: «إِیّاکُمْ وَ الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لِکُلِّ شَیءٍ طالِباً أَلَا وَ إِنَّ طَالِبَهَا یَکْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ...:[1] دوری کنید از گناهان کوچک؛ زیرا برای هر چیزی خواهان و بازخواست‌کننده‌ای دارد و خواهان، آنچه را مقدم دارید و آثار آن را می‌نویسد». بنا بر نقلی دیگر حضرت وقتی چوب‌های کوچک انبوه شدند. فرمود: خواستم با این کار برای شما مثل و نمونه‌ای بیاورم و بدانید کارهای نیک و کارهای بد این‌گونه جمع می‌شوند. «فَرَحِمَ اللهُ امْرَأً نَظَرَ لِنَفْسِهِ:[2] پس رحمت خدا بر آن کس باد که در اعمال خود بنگرد».

سَدیر یکی از یاران امام صادق ؑ، تصور می‌کرد قیامی که علیه بنی‌امیه شده و شعار «الرضا من آل محمد» را سر می‌دهد، منظور از رضا، حضرت است. او مدعی بود حضرت چون یاران زیادی دارد، باید قیام کند. حضرت می‌پرسد: یاران ما حدوداً چقدر هستند ای سدیر؟ می‌گوید: صد هزار. حضرت با تعجب می‌پرسد: صد هزار؟! سدیر می‌گوید: دویست هزار. حضرت با تعجب می‌پرسد: دویست هزار؟! سدیر می‌گوید: بلکه نصف دنیا طرفدار شما هستند. حضرت ساکت می‌شود و از او می‌خواهد با هم به منطقهٔ ینبع بروند. در مسیر راه به چوپانی بر می‌خورند که بُز می‌چراند. آنجا برای نماز از مرکب فرود می‌آیند. حضرت می‌فرماید: «به خدا سوگندای سدیر، اگر شیعیان ما به تعداد این بزغاله‌ها باشند، من نباید در خانه بنشینم و لازم بود قیام نمایم؛ پس فرود آمدیم و نماز

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۲۸۸.

۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۱۶۹.

خواندیم. وقتی نمازم به اتمام رسید، به بزغاله‌ها نگریستم و آنها را شمردم، هفده رأس بودند».[۱]

امام صادق ﷺ برای اینکه این شخص را از توهمی که داشت خارج کند، از شهر بیرون می‌رود. شاید هدف آن حضرت این بوده که نشان دهد کسی با او کاری ندارد و این قیام کنندگان در اطاعت فرد دیگری هستند. زمانی که در محیطی خاص قرار می‌گیرد، عدد یاران واقعی خود را بیان می‌کند و با ارائه نمونه‌ای عینی توهم او را از بین می‌برد.

۳. بهره‌بردن از زبان اشاره

زبان اشاره امروزه زبانی خاص با روشی مشخص است. جمع زیادی می‌توانند از آن استفاده کنند و حتی ناشنوایان از آن بهره می‌برند. این روش گفتگو به صورت فعلی و منظم در قرون اخیر ایجاد شده؛ ولی استفاده از دست و انگشتان برای انتقال مقصود که بیشترین نقش را در این زبان دارد، سابقه طولانی‌تری دارد. پیامبر ﷺ و امامان برای اینکه موضوعی را به‌خوبی آموزش دهند و ابهام را در آن برطرف نمایند، از دست و انگشتان خود که برای عموم قابل درک بود، استفاده می‌کردند. در هنگام حج، رسول خدا ﷺ در سمت چپ جبل‌الرحمه[۲] فرود آمدند. مردم هم خود را به آن منطقه رساندند، به تصور اینکه باید در آنجا وقوف کنند. پیامبر ﷺ با انگشتان دست خود به منطقه عرفات اشاره کرد و تمام منطقه عرفات را برای وقوف روا دانست و فرمود: «ای مردم، جایی که شترم را خواباندم، موقف نیست؛ بلکه تمام اینجا موقف است و با دست خود اشاره کرد و فرمود: عرفه تمامش موقف است».[۳] مردم متفرق شدند. حضرت در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۲۴۲: «وَ اللهِ یا سَدِیرُ لَوْ کَانَ لِی شِیعَةٌ بِعَدَدِ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَنِی الْقُعُودُ وَ نَزَلْنَا وَ صَلَّینَا فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَطَفْتُ عَلَی الْجِدَاءِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِی سَبْعَةَ عَشَرَ».

۲. جبل‌الرحمه کوهی است در عرفات که پیامبر ﷺ در کنار آن وقوف کردند.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۴۶۴: «أَیهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَیسَ مَوْضِعُ أَحْفَافِ نَاقَتِی بِالْمَوْقِفِ وَ لَکِنْ هَذَا کُلُّهُ مَوْقِفٌ وَ أَشَارَ بِیدِهِ وَ قَالَ: عَرَفَةُ کُلُّهَا مَوْقِفٌ».

مزدلفه نیز همین‌گونه عمل کرد.[۱]

پیامبر ﷺ در خطبه خود در مسجد خیف فرمود: اهل بیتم و قرآن از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، مانند این دو هستند و به انگشتان سبابه دو دستش اشاره کرد و نه مانند این و به دو انگشت وسط خود اشاره کرد که یکی بزرگ‌تر از دیگری بود.[۲] یک بار مردی به امام صادق ؈ عرض کرد من ۲۹ روز روزه گرفتم. حضرت فرمود: وقتی با دیدن ماه روزه گرفتی و با دیدن ماه دیگر افطار کردی و ۲۹ روز شد، اشکال ندارد؛ زیرا رسول خدا ﷺ با انگشتان دو دست خود دو بار همه انگشتان را نشان داد و در بار سوم یکی را کم کرد؛ یعنی ممکن است ماه رمضان ۲۹ روز باشد.[۳] در مورد دیگری آن حضرت سه بار انگشتان دست را نشان داد؛ یعنی ماه رمضان سی روز است.[۴]

امام صادق ؈ گوید: امیر مؤمنان ؈ به یاران خود می‌فرمود: شما را به‌خاطر سبّ من قربانی می‌کنند و با دست اشاره به گردن می‌کرد (یعنی سر شما را جدا می‌کنند) و می‌افزود: اگر از شما خواستند مرا سبّ کنید، این کار را انجام دهید؛ اما اگر خواستند از من برائت بجویید، من بر دین محمد ﷺ هستم. آنان را از اظهار برائت از خود نهی نکرد[۵] و این‌گونه تکلیف شرعی آنان در آینده را مشخص کردند. مشابه این، روایتی در کتاب کافی است که طبق آن به امام صادق ؈ گفته می‌شود: علی ؈ بالای منبر کوفه گفته اگر شما را به سبّ من دعوت کنند، مرا سب کنید، اما از من برائت نجویید؛ زیرا من بر دین

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص ۱۸۰.

۲. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۱۷۳: «أَنَّهُمَا لَنْ يفْتَرِقَا حَتَّى يرِدَا عَلَى الْحَوْضَ كَإِصْبَعَى هَاتَينِ وَ جَمَعَ بَينَ سَبَّابَتَيهِ وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَينِ وَ جَمَعَ سَبَّابَتِهِ وَ الْوُسْطَى».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص ۱۶۰.

۴. همان، ص۱۶۷.

۵. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۹، ص۱۷۶. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (۱ج)؛ مقدمه؛ ص۸۴: «قال علی ؈: "و الله لَتُذْبَحُنَّ عَلَى سَبِّى" وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى حَلْقِهِ. ثمّ قال: فَإِنْ أَمَرُوكُمْ بَسَبِّى فَسُبُّونِى وَ إِنْ أَمَرُوكُمْ أَنْ تَبَرَّءُوا مِنِّى فَإِنِّى عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ لَمْ يَنْهَهُمْ عَنْ إِظْهَارِ الْبَرَاءَةِ».

محمد هستم. امام صادق ﷺ این ادعا را تکذیب می‌کند و بیان می‌نماید که حضرت فرمود من بر دین محمد هستم و نفرمود از من تبرا نجویید. بعد اشاره به آیه تقیه می‌کند و اینکه عمار یاسر برای حفظ جانش تقیه کرد.[۱] در نقل‌های دیگر آمده از من برائت مجویید؛ زیرا من بر فطرت متولد شدم و در ایمان و هجرت سبقت گرفتم.[۲]

در روایات متعددی امامان برای تعیین آخرین لحظات زندگی اشاره به حلق کرده‌اند. امام باقر ﷺ می‌فرماید: وقتی نفس به حلق برسد، توبه‌ای برای عالم نیست؛ اما برای جاهل امکان توبه هست.[۳] مشابه آن از امام صادق ﷺ نیز نقل‌شده است.[۴] وقتی از موسی بن جعفر ﷺ از فقیه‌ترین فرزندانش سؤال کردند تا تکلیف امام بعد مشخص شود، ایشان با دست به فرزندش علی (امام رضا ﷺ) اشاره کردند؛ یعنی مصداق را تعیین کردند تا شیعیان دچار مشکل نشوند.[۵]

استفاده از تشبیه و تمثیل و مانند آن از مواردی است که برای آموزش مسائل دینی از آنها بسیار استفاده می‌شد؛ مثلاً فرد حریص به دنیا به کرم ابریشم تشبیه شده که هر چه به دور خود می‌پیچد از خارج‌شدن دور می‌شود تا اینکه می‌میرد[۶] و دنیا به آب شور دریا که خوردن آن باعث تشنگی می‌شود، تشبیه شده است.[۷] نماز مانند نهری فرض شده که

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۲۱۹ : «ثُمَّ سَتُدْعَوْنَ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنِّی وَإِنِّی لَعَلَى دِینِ مُحَمَّدٍ وَ لَمْ یَقُلْ لَاتَبَرَّءُوا مِنِّی».

۲. نهج البلاغه؛ تحقیق صبحی صالح؛ ص ۹۲. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۱، ص ۳۲۲: «أَلَا وَ إِنَّهُ سَیأْمُرُکُمْ بِسَبِّی وَ الْبَرَاءَةِ مِنِّی فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِی فَإِنَّهُ لِی زَکَاةٌ وَ لَکُمْ نَجَاةٌ وَ أَمَّا الْبَرَاءَةُ فَلَا تَتَبَرَّءُوا مِنِّی فَإِنِّی وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِیمَانِ وَ الْهِجْرَةِ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۴۴۰: «إِذَا بَلَغَتِ النَّفْسُ هَذِهِ وَ أَهْوَى بِیدِهِ إِلَى حَلْقِهِ لَمْ یکُنْ لِلْعَالِمِ تَوْبَةٌ وَ کَانَتْ لِلْجَاهِلِ تَوْبَةٌ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۷.

۵. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۱، ص ۲۲.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۱۳۴: «قَالَ أَبُوجَعْفَرٍ ﷺ: مَثَلُ الْحَرِیصِ عَلَى الدُّنْیَا کَمَثَلِ دُودَةِ الْقَزِّ کُلَّمَا ازْدَادَتْ عَلَى نَفْسِهَا لَفّاً کَانَ أَبْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ غَمّاً».

۷. همان، ص ۱۳۶: «مَثَلُ الدُّنْیَا کَمَثَلِ مَاءِ الْبَحْرِ کُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ ازْدَادَ عَطَشاً حَتَّى یَقْتُلَهُ».

جلوی منزل انسان قرار دارد و هر مسلمان شبانه روز پنج بار خود را در آن می‌شوید.[۱]

جمع‌بندی

در این فصل نکاتی درباره مسائل فرهنگی ـ آموزشی در سیره معصومان مطرح شده است که خلاصه آنها چنین است:

۱. اسلام به فرهنگ بها داده و تلاش کرده فرهنگ جاهلی را تغییر دهد و ارزش‌های دینی را جایگزین آن نماید. معصومان شعر متعهد را تشویق می‌کردند و نگارش کتاب را ارج می‌نهادند و یاران خود را به نوشتن تشویق می‌کردند. آنان بر امور فرهنگی نظارت داشتند و فعالیت‌های تبلیغاتی مثبت را تشویق می‌کردند و مانع تلاش‌های فرهنگی خرافه‌آفرین می‌شدند.

۲. طبق آنچه در کتاب خدا و سنت پیامبر اسلام ﷺ آمده، به آموزش اهمیت زیادی داده و اولین آیات قرآن درباره خواندن و نوشتن است. خداوند طالبان دانش را دوست دارد. رسول خدا ﷺ بر این نظر است که دانش‌ها فراوان هستند، ولی لازم است انسان دانش‌های مهم و لازم را بیاموزد و آنها را در اولویت قرار دهد. آن دانش‌های مهم عبارت‌اند از آیه محکمه، فریضه عادله و سنت قائمه که در این بخش معنایی متفاوت از این سه، با آنچه مشهور است، بیان شده است.

۳. در صدر اسلام مسجد مکان اصلی آموزش بود. اولین بار حلقه‌های تدریس و آموزش در مسجد توسط پیامبر اسلام ﷺ ایجاد شد. مسجد هم مکان عبادت بود و هم جای سیاست و تعلیم و تربیت. اخبار مهم در آنجا اعلام می‌شد و نیروهای نظامی از مساجد به جبهه‌های نبرد اعزام می‌شدند؛ البته این بدان معنا نبود که آموزش فقط در مسجد انجام می‌شد؛ بلکه معصومان از جمله رسول خدا ﷺ از هر

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۲۱۱: «إِنَّمَا مَثَلُ الصَّلَاةِ فِيكُمْ كَمَثَلِ السَّرِيِّ وَ هُوَ النَّهْرُ عَلَى بَابِ أَحَدِكُمْ يَخْرُجُ إِلَيْهِ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ يَغْتَسِلُ مِنْهُ خَمْسَ مَرَّاتٍ...».

فرصتی و مکانی برای آموزش مردم بهره می‌بردند.

۴. معصومان برای آموزش یاران خود از شیوه‌های مختلفی بهره می‌بردند؛ گاهی نمونه‌های عینی نشان می‌دادند و زمانی از ضرب‌المثل استفاده می‌کردند و در صورت نیاز از دست و انگشتان خود برای بیان موضوعی استفاده می‌کردند تا اهمیت یا تعداد و مقدار چیزی را نشان دهند چنانچه مشکلی در جامعه رخ می‌داد، ایشان با فراخواندن مردم به مسجد و بیان الگوهای عینی قابل قبول، جلوی انحراف عملی افراد را می‌گرفتند و به شبهات آنان نیز پاسخ می‌دادند.

فصل دوم

ادب پرسش و پاسخ

مقدمه

یکی از نکات مهم در آموزش، پرسش است. پرسش کلید دانش و فهم است. سؤال باعث حل مشکلات و معماهای علمی است. پرسش رشد و ارتقای دانش را در پی دارد؛ به همین سبب رساله‌های علمی با طرح پرسش آغاز می‌شود و محقق هدف خود را دادن پاسخ به یک یا چند پرسش مطرح‌شده می‌داند. قرآن دستور پرسش می‌دهد و می‌فرماید: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون»:[1] از اهل دانش و ذکر بپرسید، اگر نمی‌دانید».

دعوت به پرسش از یک سو و پاسخگویی به پرسش‌ها از سوی دیگر باعث گسترش دانش می‌شود و معصومان به این دو امر توجه ویژه‌ای داشتند. آنان برای پاسخگویی زمان خاصی را در نظر نمی‌گرفتند و همیشه به پرسش‌ها پاسخ می‌دادند.

گفتار اول: اهمیت پرسش

در روایات بر پرسش تأکید فراوان شده است، چه پرسش در مسائل دینی باشد و چه

---

۱. نحل: ۴۳.

در مسائل دیگر مانند پزشکی و ... . به چند نمونه اشاره می‌کنیم: شخصی مجروح شده بود؛ در همان حال دچار جنابت شد. به وی گفته شد غسل کن. او غسل کرد و بر اثر آن درگذشت. وقتی پیامبر ﷺ متوجه شدند، ناراحت شدند و فرمودند: او را کشتند، خداوند آنان را بکشد. دوای نادانی پرسش است؛ چرا سؤال نکردید؟[۱] در نقلی دیگر فرمودند: «إِنَّ شِفَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالُ:[۲] شفای سرگردانی و درماندگی پرسش است». در خبری مفصل امام باقر ﷺ در سخنی در باب اهمیت پرسش می‌فرماید: «أَلَا إِنَّ مَفَاتِيحَ الْعِلْمِ السُّؤَالُ: آگاه باشید که کلیدهای دانش پرسش است» و در ادامه در باب اهمیت پرسش این شعر را می‌خواند: «شِفَاءُ الْعَمَى طُولُ السُّؤَالِ وَ إِنَّمَا/ تَمَامُ الْعَمَى طُولُ السُّكُوتِ عَلَى الْجَهْلِ:[۳] شفای نابینایی (در مسیر حق) پرسش زیاد است و کوری کامل وقتی است که شخص با نادانی سکوت را ادامه دهد». بنابراین پرسش باعث هدایت و رسیدن به حق و حقیقت می‌شود و چراغ راهنمایی است که انسان را از سقوط باز می‌دارد.

امام رضا ﷺ[۴] و امام صادق ﷺ[۵] از رسول خدا ﷺ نقل می‌کنند که فرمود: «دانش گنجینه‌هایی است که پرسش کلیدهای آن است؛ پس خدایتان رحمت کناد، بپرسید که با آن، چهار تن اجر و سود می‌برند: پرسنده، گوینده، گوش‌فرادهنده و دوستدار آنان».[۶] در توضیح این حدیث به سه نکته اشاره می‌کنیم:

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۶۸: «قال ﷺ: قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللهُ .إِنَّمَا كَانَ دَوَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالَ».

۲. همان. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۱۰۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۶۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۱۸۴. در دو کتاب اخیر روایت از امام صادق ﷺ است.

۳. علی بن محمد خزاز قمی؛ کفایة الأثر؛ ص ۲۵۰.

۴. داود بن سلیمان غازی؛ مسند الرضا ﷺ؛ ص ۱۶۴. همو، صحیفة الإمام الرضا ﷺ؛ ص ۴۲. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۲، ص ۲۸.

۵. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص ۲۴۵: «الْعِلْمُ خَزَائِنُ وَ مَفَاتِيحُهُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللهُ فَإِنَّهُ تُؤْجَرُ أَرْبَعَةٌ: السَّائِلُ وَ الْمُتَكَلِّمُ وَ الْمُسْتَمِعُ وَ الْمُحِبُّ لَهُمْ».

۶. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۴۱. محمد بن علی کراجکی؛ کنز الفوائد؛ ج ۲، ص ۱۰۷. زید بن علی؛ مسند زید بن علی؛ ص ۴۵. علی متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج ۱۰، ص ۱۳۳.

۱. سید رضی در تشبیه دانش به گنجینه در شرح این حدیث نبوی می‌نویسد: علم در سینه علما به گنجینه‌های نامشخص و دربسته تشبیه شده است که قفل آن با کلید پرسش باز می‌شود و افراد پرسشگر می‌توانند از آن برداشت نمایند.[۱] امیرالمؤمنین ﷺ هم به همین معنا نظر دارند آنجا که می‌فرمایند: قلب‌ها دارای قفل هستند که کلیدشان پرسش است.[۲]

۲. از نام‌بردن از چهار تن در بهره‌مندی از پرسش و دریافت اجر معنوی، استفاده می‌شود که پرسش‌کردن بسیاری از اوقات در میان جمع اتفاق می‌افتد که افزون بر پرسشگر و پاسخ‌دهنده، شنونده نیز بهره‌مند می‌شود که از وی به «مستمع» تعبیر شده است.

۳. گاهی ممکن است کسانی در جمع باشند که توان دریافت موضوع علمی و پرسش را نداشته باشند؛ اما چون اهل علم و دانشمندان و مذاکره علمی را دوست دارند، برای آنان نیز اجر در نظر گرفته می‌شود. ممکن است همین‌ها زمینه و وسایل این پرسش و پاسخ را فراهم کرده باشند یا بدون توجه به معنای آن، اصل آن را برای دیگران روایت کنند؛ البته این اجر وقتی است که فرد به صورت مستقیم در جلسه شرکت کرده باشد؛ زیرا ممکن است این خبر به دیگران منتقل شود و شنونده آن نیز از موضوع بهره‌مند گردد.

پیامبر ﷺ می‌فرمود: وقتی عملی را انجام دادم که قبلاً انجام نداده بودم، از علت آن بپرسید تا توضیح دهم.[۳] پرسش آن‌قدر مهم و در خور توجه است که امیرالمؤمنین ﷺ بارها فریاد می‌زد: «سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی:[۴] قبل از آنکه مرا از دست بدهید، از من

---

۱. سید رضی؛ المجازات النبویه؛ ص۲۰۹.

۲. عبدالواحد آمدی؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ ص۶۰: «الْقُلُوبُ أَقْفَالٌ وَ مَفَاتِحُهَا السُّؤَالُ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۵۳.

۴. سلیم بن قیس هلالی؛ کتاب سلیم بن قیس؛ ج۲، ص۹۴۲. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ صص۲۶۷ و ۲۹۷. ابن‌قولویه؛ کامل الزیارات؛ ص۷۴. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۱۳۳. نهج البلاغه؛ ص۲۸۰. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۵۸: «کَانَ عَلِیٌّ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ﷺ کَثِیراً مَا یَقُولُ: سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی».

بپرسید؛ ایشان همچنین می‌فرمود: از هرچه غیر عرش از من بپرسید.[۱] مردی کوفی از امام باقر علیه‌السلام از این سخن امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌پرسد که می‌فرمود: «سَلُونِی عَمَّا شِئْتُمْ فَلَا تَسْأَلُونِی عَنْ شَیءٍ إِلَّا أَنْبَأْتُکُمْ بِهِ:[۲] از آنچه می‌خواهید بپرسید؛ پس از چیزی از من نمی‌پرسید جز اینکه شما را از آن خبر می‌دهم». این سخن نشان می‌دهد سخن حضرت علی علیه‌السلام در میان مردم کوفه در زمان امام باقر علیه‌السلام هنوز مطرح بوده است. از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تنها علی علیه‌السلام جسارت اظهار چنین سخنی را داشت که از من بپرسید.[۳] شارحان کافی مواردی از پاسخ‌های حضرت را نقل کرده‌اند[۴] و موارد زیادی از پاسخ‌های ایشان وجود دارد. در یک مورد صعصعة بن صوحان سؤال می‌کند[۵] و در موردی دیگر اشعث بن قیس،[۶] در مورد سوم سعد بن ابی‌وقاص[۷] و در موردی دیگر کسی پرسشی ندارد که علی علیه‌السلام از امام حسن علیه‌السلام می‌خواهد برای مردم سخن بگوید.[۸] در موردی دیگر ابن‌کواء یکی از سران خوارج پرسش‌هایی می‌پرسد و حضرت به او پاسخ می‌دهد که بخشی‌هایی از آن سؤالات باقی مانده است.[۹] به نظر می‌رسد شجاعت ابن‌کواء در پرسش و دریافت پاسخ‌های قانع‌کننده از حضرت باعث شد از همراهی با خوارج در جنگ نهروان خودداری نماید.[۱۰]

امیر مؤمنان علیه‌السلام در کوفه جلسه‌ای برای قراء تشکیل داد[۱۱] و در جمع آنان فرمود:

---

۱. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج ۲، ص ۵۴: «سلونی عما دون العرش».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۹۹.

۳. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۴، ص ۳۰۸.

۴. همان. محمد بن یعقوب کلینی؛ شرح الکافی؛ ج ۶، ص ۴۰۰.

۵. شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ ج ۲، ص ۵۲۵.

۶. همو، الأمالی؛ ص ۳۴۳.

۷. همان، ص ۱۳۳. ابن‌قولویه؛ کامل الزیارات؛ ص ۷۴.

۸. شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ ج ۲، ص ۵۲۵.

۹. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (۲ج)؛ ج ۱، ص ۱۷۸.

۱۰. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج ۲، ص ۳۶۲. همو، جمل من أنساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۱۳۶: «و اعتزل ابن‌الکواء فلم یقاتل علیاً».

۱۱. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج ۲۳، ص ۳۲.

سَلُونِی: از من بپرسید. شریح قاضی روی دو پای خود نشست و از حضرت سؤال کرد. حضرت هم از وی تجلیل کرد.[۱] این نمونه نشان می‌دهد علی ﷺ برای افراد مختلف جلسات مستقل پرسش و پاسخ تشکیل می‌داده تا مشکلات علمی آنان را حل کند. ویژگی امامان شیعه این بود که شیعیان با طرح پرسش به امامت آنان پی می‌بردند؛ زیرا به فرموده امیر مؤمنان ﷺ کلیدهای خزائن دانش نزد اهل بیت است.[۲]

پرسش‌ها در کتب اربعه

پرسش و پاسخ‌هایی که در کتب اربعه مطرح است، مسائل زیادی را در بر می‌گیرد و شامل مسائل عقیدتی، فقهی، تاریخی و سیره نبوی و علوی می‌شود که گزارش تمام آنها حجم زیادی می‌گیرد. آنچه به آن می‌پردازیم، نکاتی است که برای نمونه مطرح می‌شود تا بتوان با استفاده از آنها شیوه و روشی را در پرسش و پاسخ مورد توجه قرار داد و از آن بهره برد. این موضوع از چند زاویه قابل تقسیم است: از نظر پرسش‌کنندگان، پرسش‌ها، شیوه و هدف از پرسش، زمان و مکان پرسش. گاهی پرسش‌کنندگان خود دارای عقیده و نظر معتبری هستند و گاهی بی‌دین و بدون عقیده مذهبی می‌باشند. این قسم را در سیره اجتماعی ذکر خواهیم کرد؛ اما پرسش‌هایی را که جنبه فهم دارد، در این قسمت می‌آوریم؛ چه پرسش‌کنندگان مسلمان باشند و چه غیرمسلمان، مانند یهود و نصارا؛ درمجموع جمع زیادی و پرسش‌های فراوانی مطرح است.

انواع پرسش

به‌طور معمول پرسش‌ها دو گونه است. پرسشی که برای فهم مطلب و برطرف شدن ابهامی مطرح می‌شود و پرسش‌هایی که برای امتحان شخص یا به‌دام‌انداختن طرف مقابل

---

۱. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (۱ج)؛ ص۱۰۶.

۲. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص۱۹۹: «وَ عِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَفَاتِيحُ الْعِلْمِ وَ أَبْوَابُ الْحِكْمَةِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ وَ فَصْلُ الْخِطَابِ».

طرح می‌شود. اگر اصل پرسش موضوعیت داشته باشد، ممکن است برای امتحان و مشخص‌شدن توان علمی شخصی باشد که موضوعی از او پرسیده می‌شود. این نوع پرسش در مراکز آموزشی امری رایج است که برای آگاهی از سطح علمی و توان و تخصص افراد است که ممکن است فرد دانش‌آموز باشد یا دانشجو یا استاد و پزشکی که می‌خواهد وارد سطح علمی بالاتری شود یا توانایی وی و مهارتش در دانشی روشن گردد. بدیهی است که چنین پرسش‌هایی درباره معصومان مطرح نیست؛ مگر آن زمان که هدف این باشد که با چنین پرسش‌هایی شایستگی‌شان برای منصبی که مدعی است مورد امتحان قرار گیرد که در این صورت پرسش سخت و دشوار خواهد بود. در اینجا هدف فهم نیست؛ بلکه امتحان است. نمونه‌هایی از این نوع پرسش‌ها در اخبار دیده می‌شود.

نوع دیگر وقتی است که شخص درمجموع از توان علمی پرسش‌شونده آگاه است و به دنبال سؤالاتی می‌رود که او نتواند به آن پاسخ بدهد؛ بنابراین هدف از پرسش ممکن است یکی از این سه موضوع باشد: الف) فهم و یادگیری؛ ب) امتحان؛ ج) تعنت و به‌دام‌انداختن.

برای هر یک از این سه مورد می‌توان نمونه‌هایی ذکر کرد و درستی و نادرستی هر یک از این اهداف را محک زد. اینک به بیان این موارد و موارد دیگر از ادب پرسش می‌پردازیم. در این بخش سخنی هم درباره درست‌پرسیدن طرح می‌کنیم.

۱. پرسش برای فهم و یادگیری

هدف اصلی از پرسش رسیدن به پاسخ صحیح و فهم مسائل است؛ در این صورت است که جامعه به حق می‌رسد و علم رشد پیدا می‌کند و مشکلات به‌درستی حل می‌شود. تعدادی از آیات قرآن برای پاسخ به پرسش‌ها نازل شده است. اصحاب رسول خدا ﷺ نیز پرسش‌های متعددی از رسول خدا ﷺ داشتند. با گسترش اسلام پرسش‌های

جدید نیز مطرح می‌شد که به آنها پاسخ داده می‌شد و پاسخ‌ها برای حل مشکلات بود. امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرمود: از من بپرسید، پیش از آنکه مرا از دست دهید. ایشان به سینه‌اش اشاره می‌کرد و می‌فرمود اینجا علم فراوانی است که اگر دریافت‌کننده‌ای برای آن بیابم.[۱] در سیره پیامبر ﷺ آمده است که وقتی از آن حضرت سؤالی می‌پرسیدند، چه برای آموزش و فراگیری و چه برای در تنگنا قراردادن، می‌فرمود: نمی‌دانم و منتظر وحی و نزول فرشته می‌ماند.[۲] معصومان به بسیاری از پرسش‌های افراد پاسخ داده‌اند و نمونه‌های فراوانی دراین‌باره وجود دارد.

یک بار علی ﷺ فرمود: تحت جوانح من علم فراوانی است، پس از من سؤال کنید؛ ابن‌کواء از آیات اولیه سوره ذاریات پرسید و حضرت به وی پاسخ داد تا اینکه حضرت فرمود: «وَیلَکَ سَلْ تَفَقُّهاً وَ لَا تَسْأَلْ تَعَنُّتاً وَیلَکَ سَلْ عَمَّا یَعْنِیکَ وَ دَعْ مَا لَا یَعْنِیکَ: وای بر تو، برای فهم بپرس، نه برای امتحان و ایجاد مشکل. وای بر تو، بپرس از آنچه به دردت می‌خورد و آنچه را سودمند نیست رها کن».

ابن‌کواء گفت: به خدا سوگند آنچه به دردم می‌خورد می‌پرسم. حضرت به سؤالات وی پاسخ داد. پرسید: مجره چیست؟ حضرت سخن خود را تکرار فرمود: وای بر تو، برای فهم بپرس نه برای گیرانداختن؛ وای بر تو، از چیزی بپرس که به دردت آید. ابن‌کواء همان پاسخ بلی را داد و حضرت به پرسش‌هایش پاسخ داد.[۳] دانشجویانی که در کلاس درس پرسش‌هایی را از استاد خود می‌پرسند، سؤال‌هایشان بیشتر برای فهم و یادگیری است. بسیاری از پرسش‌هایی که از امامان شده، برای فهم دین و آگاهی از نظر آنان راجع به مسائل دینی بوده که حجم زیادی از احادیث را در بر می‌گیرد. گاه نیز خود

---

۱. نهج البلاغه؛ ص۴۹۶؛ شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۲۰۵. همو، علل الشرائع؛ ص۴۰: «إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْماً جَمّاً وَ أَشَارَ بِیدِهِ إِلَی صَدْرِهِ لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً بَلَی».

۲. محمد بن جریر طبری شیعی؛ المسترشد فی إمامة علی بن أبی‌طالب ﷺ؛ ص۵۴۸: «وَ رَوَتِ الْأُمَّةُ أَنَّ النَّبِی ﷺ کَانَ یسْأَلُ عَنِ الشَّیءِ تَعَلُّماً أَوْ تَعَنُّتاً فَیقُولُ: لَا عِلْمَ لِی [فِی] شَیءٍ مِنْ ذَلِکَ، وَ ینْتَظِرُ نُزُولَ الْمَلَائِکَةِ بِالْوَحْی».

۳. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (۱ج)؛ ص۱۰۳.

امامان موضوعی را با طرح پرسش بیان می‌کردند.

۲. پرسش برای امتحان

پرسش برای امتحان وقتی است که پرسشگر از توان علمی و مهارت پرسش شونده آگاه نباشد و سطح علمی او را نداند یا در آن تردید داشته باشد؛ مثلاً در موضوع بحث ما، شخصی درباره ادعای معصوم مبنی بر امامت یا پیامبری تردید داشته باشد یا مدعیان متعدد باشند و شناخت فرد شایسته از طریق پرسش میسر باشد. روایات زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه امام باید اعلم مردم باشد؛ درنتیجه برای تشخیص این اعلمیت و رسیدن به امام حقیقی، نیاز است پرسش‌هایی را از باب امتحان مطرح کنند.

اعلمیت نشانهٔ امامت

شیخ صدوق در کتاب‌های مختلفش روایتی از امام رضا علیه‌السلام نقل می‌کند که حضرت در آن یکی از علائم امام را اعلم مردم بودن می‌داند. در من لایحضره الفقیه آمده است: «لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ يكُونُ أَعْلَمَ النَّاسِ وَ أَحْكَمَ النَّاسِ وَ أَتْقَى النَّاسِ وَ أَحْلَمَ النَّاسِ وَ أَشْجَعَ النَّاسِ وَ أَسْخَى النَّاسِ وَ أَعْبَدَ النَّاسِ:[1] امام معصوم نشانه‌هایی دارد؛ او باید اعلم مردم، دقیق‌ترین آنان در قضاوت، پرهیزگارترین، بردبارترین، شجاع‌ترین، بخشنده‌ترین و عابدترین مردم باشد».

به جهت همین ویژگی‌هاست که در روایتی در کافی آمده، عبدالله بن حسن که در زمان امام صادق علیه‌السلام بود، خود را برتر از ایشان می‌دانست. او در پیامی که برای حضرت فرستاد، مدعی شد از امام صادق علیه‌السلام شجاع‌تر، بخشنده‌تر و دانشمندتر است و درواقع مدعی امامت است و امام اوست. امام صادق علیه‌السلام به فرستاده وی چنین پاسخ داد: اما

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۴۱۸. همو، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۱۳. همو، معانی الأخبار؛ ص ۱۰۲. همو، الخصال؛ ص ۵۲۷ و مشابه آن ص ۴۲۸.

ادعای شجاعت، به خدا سوگند برایت نبردی رخ نداده که در آن شجاعتت از ترست شناخته شود؛ اما ادعای سخاوت، چیزی را از جهتش می‌گیری و در جای خود صرف می‌نمایی (به صدقات امیرالمؤمنین ﷺ اشاره دارد که در دست عبدالله بود یا کمک‌هایی که دریافت می‌کرد). اما دانشی که مدعی آن هستی، پدرت علی بن ابی‌طالب ﷺ هزار بنده آزاد کرده است؛ نام پنج تن از آنان را ذکر کن اگر عالمی. فرستاده عبدالله بازگشت و پاسخ‌های امام و پرسش حضرت را برای وی بازگفت. پیام‌آور نزد حضرت آمد و گفت عبدالله می‌گوید تو مرد صحفی (کتابی) هستی؛ یعنی دانشت را از نوشته‌ها گرفته‌ای. امام صادق ﷺ فرمود: بله، به خدا سوگند با صحف ابراهیم، موسی و عیسی آشنا هستم و از پدرانم به ارث برده‌ام.[۱]

به نظر می‌رسد در آن مقطع ادعای صحفی‌بودن امام صادق ﷺ را چنان مطرح کرده بودند که در کوفه نیز برخی چنین ادعایی داشته‌اند. ابوحنیفه نیز در نقلی حضرت را صحفی معرفی کرده است.[۲]

اعلمیت شرط امامت کبرا

چون شرط امامت اعلمیت است عده‌ای از معتزله به همراه عمرو بن عبید، از سران معتزله، در مکه نزد امام صادق ﷺ آمدند و از حضرت خواستند با محمد بن عبدالله بن حسن به عنوان رهبر جامعه بیعت کند آن‌گونه که آنان بیعت کرده بودند. حضرت شبهات

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۶۳.

۲. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۸۹: مردی دید شخصی از امام صادق ﷺ سؤالی پرسید و حضرت پاسخ داد و همان پرسش را در کوفه از ابوحنیفه نمود و او به گونه‌ای دیگر پاسخ داد. مرد که در هر دو جلسه حاضر بود، بعد از پاسخ ابوحنیفه به وی گفت: جعفر بن محمد ﷺ به گونه‌ای دیگر پاسخ داده است. ابوحنیفه گفت: «وَ مَا یَعْلَمُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ؛ أَنَا أَعْلَمُ مِنْهُ أَنَا لَقِیتُ الرِّجَالَ وَ سَمِعْتُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ جَعْفَرُ بن مُحَمَّدٍ ﷺ صُحُفِی أَخَذَ الْعِلْمَ مِنَ الْکُتُبِ: جعفر بن محمد ﷺ نمی‌داند، من آگاه‌ترم؛ زیرا من نزد استادانی شاگردی کرده و از زبان آنان مسائل را شنیده‌ام؛ درحالی‌که جعفر بن محمد مردی صحفی است و دانشش را از کتاب آموخته و نزد استادی تلمذ نکرده است».

و پرسش‌هایی را مطرح کرد مبنی بر اینکه در چنین مواردی حاکم چه می‌کند. آنان پاسخ درخوری به پرسش‌های حضرت ندادند و امام بیعت با وی را که مدعی امامت بود نپذیرفت و در پایان جلسه رو به عمرو بن عبید و یارانش کرد و فرمود: از خدا بترس و شما هم‌ای گروه، از خدا بترسید؛ زیرا پدرم که بهترین شخص روی زمین و آگاه‌ترین آنان به کتاب خدا و سنت پیامبرش بود، برای من نقل کرد که رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ:[1] هر کس با شمشیر مردم را بزند و آنان را به سوی خود بخواند و در میان مسلمانان کسی از او آگاه‌تر باشد، گمراهی است که خود را به زحمت انداخته است».

اثبات امامت با پاسخگویی به پرسش‌ها

به دلیل اهمیت اعلمیت برای امام و داشتن توان پاسخگویی به شیعیان، یکی از ملاک‌هایی که افراد برای تشخیص امام بعد از درگذشت امامی لازم می‌دانستند، علم و آگاهی وی بود که با مطرح‌کردن پرسش‌های مختلف از وی مشخص می‌شد. به نظر می‌رسد این موضوع بعد از امامت امام صادق ﷺ بیشتر مطرح بوده باشد؛ زیرا قبل از آن بیشترین توجه به ودایع امامت بود که از پیامبر ﷺ به امام می‌رسید و در اختیار او قرار می‌گرفت و همچنین معرفی امام بعدی که توسط امام قبلی انجام می‌شد. مانند بیان همین نکات توسط امام سجاد ﷺ، به عمویش محمد بن حنفیه.[2] امام سجاد ﷺ صندوق ودایع را به فرزندش امام باقر ﷺ تحویل داد و فرمود در آن مالی نیست؛[3] امام باقر ﷺ هم به فرزندش جعفر وصیت کرد.[4]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۷. ابونظر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۲، ص۸۵؛ ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۳۷۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۴۸: «فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بن الْحُسَيْنِ ﷺ: يَا عَمِّ اتَّقِ اللهَ وَ لَا تَدَّعِ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقٍّ...».

۳. همان، ص۳۰۵.

۴. همان، ص۳۰۷: «أَوْصَى مُحَمَّدُ بن عَلِيٍّ إِلَى جَعْفَرِ بن مُحَمَّدٍ».

در زمان امام صادق علیه السلام که زید قیام کرد و شیعیان گرفتار تفرقه شدند؛ به‌مرور گروه‌های دیگر شیعی نیز به وجود آمد. برخی از شیعیان فرزندان امام صادق علیه السلام مانند اسماعیل و برخی عبدالله بن جعفر و دیگران را امام می‌دانستند. یکی از ملاک‌ها برای تشخیص امام پرسش از فرد مدعی امامت بود. حسین بن عمر بن یزید گوید: بر امام رضا علیه السلام وارد شدم، درحالی‌که به امامت وی اعتقاد نداشتم و هنوز واقفی بودم. با خود گفتم پدرم از پدر او موسی بن جعفر علیه السلام، هفت پرسش کرده که به یکی از آنها پاسخ نداده است. من هم آنها را از وی می‌پرسم. وقتی آن سؤالات را پرسیدم، امام رضا علیه السلام همان پاسخ‌های پدرش را بدون کم و کاست داد و به یک پرسش پاسخ نداد. گفتم پدرم به موسی بن جعفر علیه السلام گفته من در روز قیامت خواهم گفت که گفته‌ای برادرت عبدالله بن جعفر امام نیست و موسی بن جعفر علیه السلام فرموده است: آری؛ بعد خارج می‌شود و با دیدن معجزه‌ای از حضرت، امامت ایشان را می‌پذیرد؛[1] در واقع دو نشانه برای امامت وی می‌یابد: یکی علم امام علیه السلام و دیگری معجزه‌ای که از ایشان دید.

در سال ۲۰۳ که امام رضا علیه السلام به شهادت رسید، امام جواد علیه السلام حدود هفت سال سن داشت. بزرگان شیعه در بغداد و شهرهای دیگر درباره امام بعد از حضرت رضا علیه السلام، اختلاف پیدا کردند و بر سر امامت امام جواد علیه السلام با هم درگیر شدند. آنان تصمیم گرفتند در مراسم حج شرکت کنند و به حضور امام برسند. هنگام حج هشتاد نفر از آنان پس از انجام مراسم حج به مدینه رفتند؛ وقتی به منزل امام صادق علیه السلام رسیدند، عبدالله بن موسی بن جعفر، برادر امام رضا علیه السلام، بیرون آمد و در صدر مجلس نشست. منادی اعلام کرد: این فرزند رسول خداست؛ هر کس پرسشی دارد بپرسد. افراد از عبدالله سؤال‌هایی کردند و او پاسخ‌هایی داد که قانع‌کننده نبود. پرسشگران متحیر شدند. همهٔ جمع به گریه افتادند و تصمیم به بازگشت داشتند که ابتدا موفق خادم و بعد

---

۱. همان، ص۳۵۳.

امام جواد علیه‌السلام وارد شدند. همه در جای خود باقی ماندند.

شخصی که قبلاً پرسش کرده بود، همان سؤال‌ها را از امام جواد علیه‌السلام پرسید: ای فرزند پیامبر، چه می‌گویی درباره مردی که به زنش گفت: تو مطلقه هستی به تعداد ستاره‌های آسمان؟ حضرت فرمود: قرآن بخوانم: طلاق دو بار است: یا نگه‌داشتن به معروف یا رهاکردن به احسان. سائل گفت: عمویت پاسخ داد که زن طلاق داده شده است. حضرت فرمود: «یا عَمِّ، اتَّقِ اللهَ وَ لَا تُفْتِ وَ فِی الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْکَ: ای عمو، از خدا بترس و فتوا مده درحالی‌که در میان امت کسی دانشمندتر از تو وجود دارد». پرسش‌کنندهٔ دوم حرکت کرد و سؤال خود را مطرح کرد: ای فرزند رسول خدا علیه‌السلام، چه می‌گویید درباره مردی که حیوانی را وطی کرده است؟ حضرت فرمود: آن مرد تعزیر می‌شود و پشت حیوان داغ می‌شود و از این شهر خارج می‌گردد تا ننگ آن بر مرد باقی نماند. پرسشگر گفت: عمویت این‌گونه و آن‌گونه جواب داد. حضرت فرمود: خدایی جز خدای یکتا نیست. ای عمو، این بسیار بزرگ است نزد خدا که در برابر او قرار گیری و خداوند به تو بگوید چرا پاسخ بندگانم را به چیز دادی که نمی‌دانستی، درحالی‌که در امت اعلم از تو بوده است.[1]

این خبر به شکل دیگری نیز نقل شده است.[2] این اخبار نشان می‌دهد پرسشگری اصلی اساسی در تشیع است که شناخت امام به آن بستگی دارد و تشخیص اعلم در مرجعیت علمی به پاسخ‌های منطقی و قانع‌کننده مجتهد بستگی دارد؛ بنابراین بخشی از پرسش‌ها برای شناخت است.

---

۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامه؛ ص۳۸۹. علی بن حسین مسعودی؛ إثبات الوصیه؛ ص۲۲۱. ابن‌عبدالوهاب؛ عیون المعجزات؛ ص ۱۲۰. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۵۰، ص ۱۰۰: «لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، یا عبدالله، إِنَّهُ عَظِیمٌ عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقِفَ غَداً بَینَ یدَی اللهِ فَیقُولَ لَکَ: لِمَ أَفْتَیتَ عِبَادِی بِمَا لَا تَعْلَمُ وَ فِی الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْکَ؟».

۲. شیخ مفید؛ الإختصاص، ص۱۰۲.

امتحان امام جواد علیه‌السلام توسط علمای عامه

نمونه دیگری از پرسش برای امتحان را می‌توان سؤالات ابن‌اکثم از امام جواد علیه‌السلام دانست که در کافی به چند مورد آن اشاره شده است؛ برای مثال ابن‌اکثم از حضرت می‌پرسد: سخن حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که فرمود خنثی ارثش بر اساس خروج بول اوست یعنی چه؟ حضرت پاسخ می‌دهد: آیینه‌ای قرار می‌دهند و چند نفر عادل می‌نگرند که بول وی از آلت مردانه اوست یا زنانهٔ وی.[۱] یحیی بن اکثم در موردی دیگر از پرسش‌های متعدد خود از امام جواد علیه‌السلام در جوار قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گزارش می‌دهد که در پایان درباره امام وقت می‌پرسد و حضرت خود را امام و حجت معرفی می‌کند.[۲]

توجه به اعلم برای پاسخگویی در ادیان و مذاهب

جستجو برای رسیدن به فرد اعلم و بادانش در میان پیروان ادیان دیگر نیز رایج بوده است؛ برای مثال مردی نصرانی که سی سال در جستجوی دین حق بوده است، با راهنمایی شخصی از دمشق، خود را به مدینه رساند و در عُرَیض به دیدار اعلم مردم، موسی بن جعفر علیه‌السلام رفت و مسائل خود را از ایشان پرسد.[۳] زمانی که به دستور هشام امام باقر علیه‌السلام را به شام بردند، مردم برای پرسش از مردی دیرنشین اجتماع کردند. امام باقر علیه‌السلام به صورت ناشناس در اجتماع مردم شرکت فرمودند. مرد دیرنشین در سال یک بار به پرسش‌های مردم پاسخ می‌داد. پس از اینکه عالم دیرنشین سؤالاتی از حضرت پرسید و پاسخ درست آنها را دریافت کرد، به دیر خود بازگشت و حضرت را اعلم معرفی کرد و گفت با وجود این مرد دیگر نیازی به شخص او نیست.[۴]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۱۵۸ـ۱۵۹.
۲. همان، ج۱، ص۳۵۳.
۳. همان، ص۴۷۸.
۴. همان، ج۸، ص۱۲۳: «فَقَالَ النَّصْرَانِی: یا مَعْشَرَ النَّصَارَی، مَا رَأَیتُ بِعَینِی قَطُّ أَعْلَمَ مِنْ هَـذَا الرَّجُـلِ. لَا تَسْـأَلُونِی عَـنْ حَرْفٍ وَ هَذَا بِالشَّام».

پرسش برای مشخص‌شدن میزان علم و مهارت افراد امری روشن و رایج است که در مراکز علمی و تخصصی به آن توجه می‌گردد.

شرط اعلمیت در امام جماعت

شیخ صدوق در روایتی شرط اعلمیت را برای امام جماعت نیز ذکر کرده است[۱] که پیامبر ﷺ فرمودند: «مَنْ صَلَّى بِقَوْمٍ وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَى سَفَالٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيامَةِ:[۲] هر کس با مردمی نماز بخواند، درحالی‌که در میان آنان دانشمندتر از وی باشد، همیشه تا روز قیامت کار آنان با رکود و پستی همراه باشد».

صدوق ذیل این حدیث از ابوذر نقل می‌کند که می‌گوید: امام و رهبر تو شفیع تو در روز قیامت است؛ پس شفیع خود را مرد سفیه و فاسق قرار مده. در اینجا شیخ صدوق سخن ابوذر را دلیلی بر تأیید مضمون حدیث ذکر کرده است.

۳. پرسش برای آگاهی، نه گیرانداختن

به‌طور معمول پرسش از افراد برای یادگیری و فهم است؛ اما گاهی هم پرسش برای گیرانداختن و خجل‌کردن افراد است. این نوع پرسش‌ها مورد نهی شریعت قرار گرفته است. در روایات افراد از منظر هدفشان از پرسش به دو دسته تقسیم شده‌اند؛ گروهی که پرسشگر و سائل خوانده می‌شوند و گروهی که برای ایجاد مشکل و آبروریزی از افراد سؤال می‌کنند؛ به تعبیر دیگر روایات کسانی که برای تفقّه و دستیابی به دانایی می‌پرسند و کسانی که هدف دیگری دارند که از آن به «تعنت» تعبیر شده است. تعنت از «عنت» است؛ یعنی شخصی را به‌زحمت‌انداختن که همان گیرانداختن و خجل‌کردن است. در مواردی که امکان طرح پرسش با هدف غیرمنطقی وجود داشته، پیامبر ﷺ و امامان افراد را از آن نهی

---

۱. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۳۲۶. همو، ثواب الأعمال؛ ص۲۰۶. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص۹۳: «مَنْ أَمَّ قَوْماً وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَى سَفَالٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيامَةِ».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۷۸.

کرده و این‌گونه سؤال‌کردن‌ها را کاری ناپسند و نادرست دانسته‌اند. به چند نمونه که سیره محسوب می‌شوند، اشاره می‌کنیم:

مردی از امام صادق ﷺ از طعم آب سؤال کرد. حضرت فرمود: «سَلْ تَفَقُّهاً وَ لَا تَسْأَلْ تَعَنُّتاً؛ طَعْمُ الْمَاءِ طَعْمُ الْحَیاةِ:[1] برای فهم بپرس و برای گیر انداختن مپرس. طعم آب همان طعم حیات و زندگی است». این عبارت در موارد دیگر نیز از سوی معصومان تکرار شده است. پیامبر ﷺ در گفتگوی با عبدالله بن سلام یهودی به وی فرمود: ای فرزند سلام، آیا برای پرسش نزدم آمده‌ای یا برای تعنت و گیرانداختن؟ وی پاسخ داد: برای پرسش آمده‌ام. حضرت پرسید: برای رسیدن به هدایت و حق آمده‌ای یا برای ضلالت و گمراهی؟ گفت: برای هدایت. حضرت فرمود: اکنون بپرس از آنچه می‌خواهی؛ آن‌گاه حضرت به سؤالات وی پاسخ داد.[2] این شیوه برخورد پیامبر ﷺ نشان می‌دهد که لازم نیست انسان به هر سؤالی پاسخ دهد؛ بلکه باید ببیند پرسشگرچه هدفی را دنبال می‌کند و متناسب با آن تصمیم بگیرد.

وقتی مردی از امیر مؤمنان ﷺ از مشکلی پرسید، حضرت فرمود: برای فهم بپرس نه برای گیرانداختن؛ زیرا نادان دانش‌آموز شبیه دانشمند است و عالمی که دیگران را به زحمت بیندازد، مانند جاهلِ ناتوان است.[3] امام بیان می‌کند که هر دانش‌آموزی لازم است برای فهم و درک مسائل سؤال مطرح کند. حضرت علی ﷺ در مسجد جامع کوفه به مردی شامی هم این نکته را یادآوری کرد و سپس به پرسش‌های وی پاسخ داد.[4] در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۳۸۱.

۲. شیخ مفید؛ الإختصاص، ص۴۳: «یا ابن‌سَلَام، أ جِئْتَنِی سَائِلًا أَوْ مُتَعَنِّتاً؟ قَالَ: بَلْ سَائِلاً یا مُحَمَّدُ. قَالَ: عَلَی الضَّلَالَةِ أَمْ عَلَی الْهُدَی؟ قَالَ: بَلْ عَلَی الْهُدَی یا مُحَمَّدُ. فَقَالَ النَّبِی ﷺ: فَسَلْ عَمَّا تَشَاءُ».

۳. نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)؛ ص۵۳۱: «سَلْ تَفَقُّهاً وَ لَا تَسْأَلْ تَعَنُّتاً فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِیهٌ بِالْعَالِمِ وَ إِنَّ الْعَالِمَ الْمُتَعَسِّفَ [الْمُتَعَنِّتَ] شَبِیهٌ بِالْجَاهِلِ الْمُتَعَنِّتِ».

۴. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۵۹۳. همو، عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۲۴۱. همو، الخصال؛ ص۲۰۹: «سَلْ تَفَقُّهاً وَ لَا تَسْأَلْ تَعَنُّتاً».

جلسه‌ای که جمعی از یهود در محضر امام صادق ﷺ بودند و پرسش‌هایی داشتند. حضرت از فرزندش موسی خواست به سؤالات آنان پاسخ دهد. موسی بن جعفر اولین نکته‌ای که مطرح کرد، این بود که «سَلُونِی تَفَقُّهاً وَ دَعُوا الْعَنَتَ:[1] برای فهم از من بپرسید و گیرانداختن و ایجاد مشکل را رها کنید».

آفت پرسش از سر تعنت

امیرالمؤمنین ﷺ در سخنی این نوع پرسش را آفتی برای جامعه و اهل علم می‌داند. جامعه‌ای که هدفش از پرسش ایجاد مشکل برای دیگران باشد، در فهم مسائل و حل مشکلات علمی خود ناموفق خواهد بود. چنین جامعه‌ای به‌شدت منفور و محکوم است. حضرت درباره ویژگی‌های چنین اجتماعی می‌فرماید: «مردم دچار نقصان (خرد) شده‌اند و در خرد ایشان مشکلی وارد شده است؛ مگر کسی که خدا او را نگاه دارد. هدف پرسش‌کننده ایشان به‌زحمت‌انداختن دیگران است و جواب‌دهندهٔ آنها خود را به زحمت می‌اندازد. انتظار می‌رود برترین اندیشمندانشان به جهت خشنودی و غضب از دیگران، از نظر خود برگردد».[2]

نظر امیرالمؤمنین ﷺ این است که این روش به سبب تحقیر دانشمندان بسیار مضر است و زمینه را برای بی‌توجهی به دانش و امساک دانشمندان از گسترش علم و پاسخ به پرسش‌ها فراهم می‌سازد؛ به همین سبب آن حضرت در عین اینکه به پرسش اهمیت می‌داد، حقوقی را برای علما و دانشمندان قایل بود و می‌فرمود: از حقوق عالم این است که زیاد از او سؤال نکنی و او را دچار زحمت در پاسخگویی ننمایی و

---

۱. ابوالعباس عبدالله جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۳۱۷.

۲. نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)؛ ص۵۳۵. عبدالواحد آمدی؛ شرح غرر الحکم و درر الکلم؛ ج۲، ص۱۴۸: «النَّاسُ مَنْقُوصُونَ مَدْخُولُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللهُ سَائِلُهُمْ مُتَعَنِّتٌ وَ مُجِيبُهُمْ مُتَكَلِّفٌ يَكَادُ أَفْضَلُهُمْ رَأْياً يَرُدُّهُ عَنْ فَضْلِ رَأْيِهِ الرِّضَى وَ السُّخْطُ».

مشکلات علمی را برای او ردیف نکنی.[۱]

۴. خوب و درست‌پرسیدن

افزون بر اینکه پرسش باید برای یادگیری و آگاهی باشد ،نه گیرانداختن و مچ‌گیری و درماندگی طرف مقابل و خجل‌نمودن وی، باید سؤالات به‌اندازه و حساب‌شده و دقیق و بدون ابهام باشد تا پاسخ‌دهنده بتواند به آنها پاسخ مناسب دهد؛ به همین علت است که جزو سخنان مکرر امیرالمؤمنین ﷺ این بود که از حقوق دانشمند این است که از او زیاد پرسش نشود.[۲] امام باقر ﷺ فرمود که پیامبر ﷺ از قیل و قال و ازبین‌بردن مال و پرسش زیاد نهی کرده است؛ پرسیدند شاهد آن از قرآن چیست. حضرت برای هر از یک از این موارد آیه‌ای بیان کرد و دربارهٔ نهی از پرسش زیاد آورد: «از چیزهایی نپرسید که اگر برای شما آشکار شود، شما را ناراحت می‌کند»[۳] [۴] و درباره دقت در پرسش فرمود: «حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْم:[۵] خوب‌پرسیدن نیمی از دانش است»: «هست نیمی ز علم حُسن سؤال/ باش نیکوسؤال در هر حال».[۶]

گفتار دوم: پرسشگران

پرسش و پاسخ‌هایی که در کتب اربعه مطرح است، از دو زاویه قابل بررسی است: از لحاظ

---

۱. ابن‌أبی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۱۹، ص۲۳۲: «مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَلاَّ لَا تُكْثِرَ عَلَيْهِ السُّؤَالَ وَ لا تُعَنِّتَهُ فِي الجَوابِ و لا تَضَعَ لَهُ غامِضاتُ المَسائِلَ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۷: «كَانَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لا تُكْثِرَ عَلَيْهِ السُّؤَالَ».

۳. مائده: ۱۰۱: «لَا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۶۰ و ج۵، ص۳۰۰ـ۳۰۱: «إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ نَهَى عَنِ الْقِيلِ وَ الْقَالِ وَ فَسَادِ الْمَالِ وَ كَثْرَةِ السُّؤَالِ».

۵. محمد بن علی کراجکی؛ کنز الفوائد؛ ج۲، ص۱۸۹؛ ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۵۶.

۶. محمد بن سلامه قضاعی؛ شرح فارسی شهاب الأخبار؛ ص۱۳.

پرسش‌کنندگان و از لحاظ پرسش‌ها. گاهی پرسش‌ها برای دریافت مطالب است و زمانی برای اشکال. گاهی پرسش‌کنندگان مسلمان‌اند و گاهی یهود و نصارا؛ درمجموع جمع زیاد و پرسش‌های فراوانی مطرح است و اگر قرار باشد این موضوعات راجع به پرسش‌های مطرح‌شده در کتب اربعه مورد توجه قرار گیرد، خود کتابی قطور خواهد شد، ازاین‌روی به‌ناچار فقط به برخی نکات آن توجه می‌شود و موضوع از بعد آموزشی مورد توجه قرار می‌گیرد:

گروه‌های پرسشگر

کسانی که سؤالات خود را از معصومان پرسیده‌اند، جمعیت زیادی از طوایف و مذاهب مختلف و ادیان گوناگون بوده‌اند که درمجموع نشان‌دهنده وسعت دانش پاسخ‌دهندگان و سعه صدر آنان در تحمل شبهات و اشکالات افراد است. بدیهی است برخی از پرسش‌ها برای حل مشکل و رفع شبهه و برخی حتی برای ایجاد شبهه بوده و تعداد زیادی هم برای فهم و درک مسائل و آشنایی با معارف دینی مورد توجه قرار گرفته است.

۱. علمای یهود

علمای یهود جمع زیادی از پرسشگران را تشکیل می‌دادند. ازآنجاکه آنان در مدینه ساکن بودند، کفار قریش برای ایجاد شبهه در درستی رسالت پیامبر اسلام با یهود مدینه ارتباط برقرار و پرسش‌های سخت را از آنان دریافت می‌کردند و از پیامبر ﷺ می‌پرسیدند. پرسش از اصحاب کهف و روح از این نمونه است؛[1] اما جدای از این، گاه احبار یهود خود نیز پرسش‌هایی را از رسول خدا ﷺ داشتند. جمعی از علمای یهود نزد

---

۱. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۲، ص ۱۶۶. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۱۶، ص ۱۳۶.

رسول خدا ﷺ آمدند و پرسش‌های خود را مطرح کردند.[۱] مردی یهودی به نام «سبخت» نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا ﷺ، آمده‌ام درباره پروردگارت بپرسم؛ اگر جواب می‌دهی، می‌پرسم وگرنه باز می‌گردم. پیامبر فرمود: «سَلْ عَمَّا شِئْتَ: آنچه می‌خواهی بپرس». مرد یهودی گفت: پروردگارت کجاست؟ فرمود: در هر مکانی وجود دارد؛ اما در مکان‌های محدود نیست. پرسید: چگونه است؟ فرمود: چگونه پروردگارم را به کیفیت و چگونگی توصیف کنم، درحالی‌که کیف مخلوق است و خداوند به خلقش توصیف نمی‌شود. پرسید: از کجا مشخص شود که تو پیامبر خدایی؟ در این هنگام چیزی مانند سنگ و امثال آن در اطراف پیامبر ﷺ نبود جز اینکه به زبان عربی فصیح و روشن گفتند: ای سبخت، او رسول خداست. سبخت گفت: تا امروز چیزی روشن‌تر از این ندیده‌ام؛ سپس شهادتین را بر زبان جاری کرد و مسلمان شد.[۲] عده‌ای از علمای یهود نیز برای دریافت پرسش‌های خود نزد امیرالمؤمنین علی ﷺ رفتند.[۳]

۲. نصارا

حضور مسیحیان نجران در مدینه برای پرسش از پیامبر ﷺ و درنتیجهٔ محاجه با آن حضرت منجر به مباهله و پرداخت جزیه از سوی مسیحیان شد.[۴] نمونه دیگر مردی نصرانی بود که برای پرسش از موسی بن جعفر ﷺ به مدینه و سپس به منطقهٔ عُرَیض رفت.[۵]

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۵۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۹۴.

۳. همان، ص ۸۹.

۴. همان، ج ۸، ص ۳۱۷. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۱۷. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۱۰۴.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۷۸.

۳. خلفا و حاکمان

از دیگر پرسشگران از معصومان، خلفا و حاکمان وقت بودند؛ زیرا آنان به دانش امامان شیعه ایمان داشتند، اما به دلیل قدرت‌طلبی و حکومت‌خواهی خود با ایشان مخالف بودند. ائمه با اینکه از مطلب آگاه بودند، از دادن پاسخ صحیح و منطقی به آنان دریغ نمی‌ورزیدند؛ چرا که بیان پاسخ درست نوعی حمایت از اسلام و حل شبهه دینی بوده است.

الف) پاسخ امیرالمؤمنین ﷺ به مسائل فقهی و قضایی خلفا

پاسخ‌های امیر مؤمنان ﷺ به مسائل قضایی زمان خلفای اولیه و پرسش‌هایی که از ایشان می‌شد و خودشان در دادن پاسخ ناتوان بودند، از این دست است. در زمان خلیفه اول که حضرت مشکلی را حل کرد، عمر گفت: «مُعْضِلَةٌ وَ لَیسَ لَهَا إِلَّا ابوالحسن:[1] مشکلی است که برای حل آن کسی جز ابوالحسن نیست».

امیرالمؤمنین در زمان خلیفه دوم به بسیاری از پرسش‌ها و مشکلات وی پاسخ می‌داد؛ چنان‌که در موارد متعددی خلیفه دوم می‌گفت: «لَوْ لَا علی لَهَلَکَ عُمَرُ:[2] اگر علی ﷺ نبود، عمر هلاک می‌شد». در نقلی قبل از سخن ذکرشده، جمله «وَا عُمَرَاهْ: وای بر عمر» آمده است.[3]

ب) پاسخ حضرت علی ﷺ به پرسش‌های معاویه

شیخ صدوق و شیخ طوسی نقل کرده‌اند که معاویه نامه‌ای به ابوموسی نوشت که فرزند

---

۱. همان، ج۷، صص۲۱۷ و ۲۴۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص۹۴.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص۳۶. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص۸۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص ۵۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۲۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۰۶.

ابوالجسرین دیده که مردی روی شکم زنش است و او را کشته است. حکم این موضوع بر قضات مشکل شده است. آن را از علی علیه‌السلام بپرس. ابوموسی مسئله را از علی علیه‌السلام پرسید. حضرت فرمود: به خدا سوگند این موضوع در این شهر، یعنی کوفه و در حضور من اتفاق نیفتاده است؛ از کجا برایت نقل شده است؟ گفت: معاویه این را برایم نوشته است. حضرت فرمود: من ابوالحسن هستم؛ اگر چهار شاهد آورد که گواهی دادند بر آنچه می‌گوید، مشکلی ندارد؛ در غیر این صورت باید تحویل داده شود و قصاص گردد.[۱]

ج) پاسخ امامان به پرسش‌های خلفای اموی و عباسی

پرسش هشام بن عبدالملک خلیفه اموی از امام باقر علیه‌السلام در کتب اربعه آمده است.[۲] ابوجعفر منصور، خلیفه عباسی، نامه‌ای به حاکم خود در مدینه به نام محمد بن خالد می‌نویسد و پرسشی درباره مقدار زکات دارد و از او می‌خواهد از فقهای مدینه، عبدالله بن حسن و جعفر بن محمد علیهماالسلام نیز آن را بپرسد. فقهای مدینه می‌گویند چنین بوده و علت آن را نمی‌دانند. پاسخ عبدالله بن حسن نیز مانند آنهاست. وقتی آن را از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسند، آن حضرت پاسخی کامل و درخور توجه می‌دهد. عبدالله بن حسن از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد این جواب را از کجا به دست آوردی و حضرت می‌فرماید: در کتاب مادرت فاطمه علیهاالسلام خواندم. گویا این موضوع به گوش حاکم مدینه می‌رسد. وی از امام صادق علیه‌السلام می‌خواهد کتاب فاطمه علیهاالسلام را برای وی بفرستد. حضرت می‌فرماید: من گفتم در آن کتاب خواندم؛ نگفتم آن کتاب را دارم.[۳]

مهدی خلیفه عباسی و جانشین منصور پرسش‌هایی از امام کاظم علیه‌السلام دارد؛ از جمله می‌گوید: در قرآن از شراب نهی شده، اما تحریم نشده است. امام به آیه قرآن استناد

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص ۳۱۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۱۷۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۷، ص ۲۲۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۷۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، صص ۶۲ و ۱۱۶. همو، الإستبصار؛ ج ۴، صص ۲۲۵ و ۲۴۶.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۵۰۷.

می‌کند می‌فرماید: «فواحش را حرام کرده؛ آنچه ظاهر است و باطن و اثم را»[۱] که در آن منظور از اثم شراب است.[۲] مأمون عباسی نیز پرسش‌های متعددی از امام رضا علیه‌السلام دارد.[۳]

د) پاسخ به پرسش‌های والیان

پرسش داوود بن علی حاکم مدینه[۴] و محمد بن خالد، دیگر حاکم مدینه[۵] در زمان عباسیان، از امام صادق علیه‌السلام،[۶] پرسش عیسی بن موسی، یکی از مسئولان حکومت عباسی، همراه با ابن‌شبرمه از امام صادق علیه‌السلام[۷] نمونه‌های دیگری از این موارد است.

۴. پرسش والیان از حاکم و امام خود

وقتی حکومتی تشکیل می‌شود، بدیهی است که در موارد ابهام در آیین‌نامه‌ها، قوانین، اختیارات و طرح‌ها استانداران و والیان از حاکم موضوع را می‌پرسند. در زمان گذشته که این‌گونه مسائل مطرح نبوده، بیشتر کسب تکلیف در امور سیاسی و گاهی نیز در مسائل شرعی بوده است. در حکومت امیر مؤمنان علیه‌السلام برخی حاکمان حضرت، مسائل شرعی مورد ابتلای خود را از ایشان به‌عنوان رهبر مسلمین می‌پرسیدند؛ از جمله آنان محمد بن ابی‌بکر است که پرسش‌های گوناگونی را از امیر مؤمنان علیه‌السلام داشته که فقط چند مورد آن را که در کتب اربعه آمده، ذکر می‌کنیم: محمد از شیوه اجرای حد شرعی درباره

---

۱. اعراف: ۲۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۴۰۶.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۱۷۳.

۴. همان، ص ۱۷۲.

۵. سخاوی می‌نویسد: محمد بن خالد به جهت تمایلش به آل ابی‌طالب (امام صادق علیه‌السلام)، بر کنار شد (شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمان سخاوی؛ التحفة اللطیفة فی تاریخ المدینه؛ ج ۱، ص ۵۲).

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۷، ص ۳۷۳.

۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۹۹.

مرد مسلمانی که با زنی یهودی زنا کرده می‌پرسد[۱] و درباره حکم دیه مرد مقتولی می‌پرسد که توسط یک دیوانه، کشته شده است.[۲] در مورد دیگری عبدالله بن عباس که حاکم بصره بوده، در نامه‌ای از امیرالمؤمنین علیه السلام مسئله‌ای در باب ارث می‌پرسد.[۳]

۵. فقها و قضات

دسته دیگری از پرسشگران، دانشمندان و علمای اسلامی بودند که شماری از آنان به شغل قضاوت مشغول بودند. آنها امامان شیعه را حلاّل مشکلات علمی خود می‌دانستند و برای دریافت پاسخ درست به آنان مراجعه می‌کردند. گاه نیز امامان پیگیر دیدگاه و نظرهای آنان بودند و از افراد مورد اطمینان دراین‌باره سؤال می‌کردند. در مواردی نیز خودشان مستقیماً موضوعی را می‌پرسیدند.

الف) پرسش از امام

عده‌ای از فقها و قضات از امامان پرسش‌هایی داشته‌اند که فقط به ذکر نام آنان بسنده می‌شود: پرسش‌های محمد شهاب زهری از کارگزاران بنی‌امیه از امام سجاد علیه السلام،[۴] پرسش‌های حکم بن عیینه از امام باقر علیه السلام[۵] و پرسش وی همراه با سلمة بن کهیل از آن حضرت،[۶] پرسش ابوحنیفه فقیه عراق از امام صادق علیه السلام[۷] و پرسش عباد بصری از آن

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص۱۵. همو، الإستبصار؛ ج ۴، ص۲۰۷.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۱۱۴.

۳. همان، ص۲۸۷.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۹۵ـ۲۹۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص۱۶۳.

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۳۴۸.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۳۸۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۷۳. همو، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ ج۳، ص۳۴.

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۴۹ـ۴۵۰.

حضرت.[۱] این موارد نشان می‌دهد معصومان پناهگاه علمی دانشمندان جهان اسلام بوده‌اند.

ب) پرسش امام

در مواردی نیز امامان درباره برخی فتواهای فقها و قضات سؤال می‌کردند[۲] و گاهی از خود آنان می‌پرسیدند[۳] که این سند نشان می‌دهد امامان ﷺ اوضاع مذهبی را رصد می‌کرده‌اند. ارجاع‌دادن دیگران به آن علما نیز نشان می‌دهد که امامان از فتواهای دیگر فقها هم آگاه‌اند؛ مانند ارجاع افراد به عبدالملک بن جریح مکی دربارهٔ متعه.[۴] در مواردی بیان می‌کردند که نظر فقیهی از خود اوست یا از کسی گرفته است؛ مانند مسئله‌ای که ربیعةالرأی به آن فتوا داد که صادقین ﷺ بیان کردند این نظر را از علی ﷺ گرفته، به جهت خبری که به او رسیده است؛[۵] به تعبیر روشن‌تر از منبع فتوای آنان هم آگاه بودند.

ابوحمزه ثمالی گوید: در مسجد پیامبر ﷺ نشسته بودم که مردی آمد و سلام کرد و گفت: تو که هستی‌ای بنده خدا؟ گفتم: مردی از مردم کوفه‌ام. پرسید: کارت چیست؟ آیا ابوجعفر محمد بن علی ﷺ را می‌شناسی؟ گفتم: با او چه کار داری؟ پاسخ داد: برای او چهل مسئله آماده کرده‌ام که از او بپرسم؛ پس آنچه را حق و درست باشد، بپذیرم و باطل آن را رها نمایم. گفتم: آیا بین حق و باطل تشخیص می‌دهی؟ پاسخ داد: آری. گفتم: در این صورت چه نیازی به وی داری وقتی که حق را از باطل تشخیص می‌دهی؟ گفت: شما

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۳۷۴.

۲. همان، ج۸، ص۲۳۲: «سَأَلَنِی ابوعَبْدِالله ﷺ: هَلْ یَخْتَلِفُ ابن‌أَبِی لَیْلَی وَابن‌شُبْرُمَةَ».

۳. همان، ج۷، ص۲۴۱: «الْحَسَنِ بن زَیْدٍ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی‌عَبْدِالله ﷺ فَدَخَلَ عَلَیْهِ عَبْدُ الْمَلِکِ بن جَرِیحٍ الْمَکِّیُّ. فَقَالَ لَهُ ابوعَبْدِالله ﷺ: مَا عِنْدَکَ فِی الْمُتْعَةِ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۵۱. احمد بن محمد اشعری؛ النوادر؛ ص۸۵.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، صص۷۹ و ۸۷ـ۸۸. مورد اول از امام صادق ﷺ و دو مورد اخیر از امام باقر ﷺ نقل شده است.

مردم کوفه کم‌طاقت هستید. وقتی ابوجعفر را دیدی، به من خبر بده. هنوز سخن من با وی به اتمام نرسیده بود که امام باقر ﷺ آمد، درحالی‌که مردمی از خراسان و دیگر مناطق در اطرافیش بودند و از او درباره مناسک حج می‌پرسیدند. ایشان رفت تا در جای خود نشست و مرد بصری نزدیک حضرت نشست. من جایی نشستم که سخن و کلام آنان را می‌شنیدم، درحالی‌که اطراف حضرت جمعیت زیادی بود. وقتی آنان پاسخ‌های خود را گرفتند و متفرق شدند، حضرت به این مرد توجه کرد و فرمود: که هستی؟ گفت: من قتادة بن عباد بصری هستم. فرمود: تو فقیه مردم بصره هستی؟ گفت: آری. حضرت فرمود: وای بر توای قتاده! خداوند جمعی از خلقش را آفریده و آنان را حجت بر مردمش قرار داده است و آنان پایه‌ها در زمین هستند که به امر او اقدام می‌نمایند؛ سپس به پرسش‌های وی پاسخ داد.[۱]

۶. مردم

عموم مردم جزو پرسشگران بودند و سؤالات خود را می‌پرسیدند. اینان گاهی در مدینه بودند و زمانی از بادیه[۲] برای دریافت پاسخ لازم به سؤالات خود به مدینه می‌آمدند.[۳] گاهی مسلمانانی که در منطقه خود عالم شایسته و پاسخگویی مناسب نداشتند یا وی را نمی‌شناختند،[۴] خود را به معصومان می‌رساندند و گاهی نیز به سبب عقیده خاصی که داشتند، لازم می‌دانستند نظر امام وقت خود را بدانند. این گروه‌ها از اقشار مختلف بودند.

---

۱. همان، ص۲۵۶.

۲. همان، ج۷، ص۴۰۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۲۳.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۶۴: «وَ لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ ﷺ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَفْهَمُ وَ كَانَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْأَلُهُ وَ لَا يَسْتَفْهِمُهُ حَتَّى إِنْ كَانُوا لَيُحِبُّونَ أَنْ يَجِيءَ الْأَعْرَابِيُّ وَ الطَّارِئُ فَيَسْأَلَ رَسُولَ اللهِ ﷺ حَتَّى يَسْمَعُوا».

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ المشیخة، ص۸۲. همو، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ المشیخة، ص۳۳۶: «سألت الرضا ﷺ فقلت: إنّی لا ألقاک فی کلّ وقت فعن مَن آخذ معالم دینی فقال: خذ من یونس بن عبدالرحمن».

۷. زنان

برخی از پرسشگران از زنان بودند که به سؤالات آنان پاسخ داده می‌شد.

پرسش از پیامبر ﷺ

اسماء دختر عمیس که در سفر حج به جهت تولد محمد بن ابی‌بکر دچار نفاس شد، شیوه احرام خود را از پیامبر ﷺ یاد گرفت[۱] و بعد چگونگی اعمال طواف و نماز را از حضرت پرسید.[۲] وقتی زنی مسئله مشابهی را از امام صادق ؈ پرسید، حضرت به پرسش اسماء از پیامبر ﷺ اشاره کرد.[۳] در میان زنان مدینه زنی به نام اسماء دختر یزید به عنوان نماینده زنان از حضرت رسول ﷺ پرسش‌هایی داشت که پیامبر به تجلیل از وی پرداخت.[۴] وی به خطیبةالنساء[۵] (سخنور زنان) شهرت یافته است.

در مواردی زنان دسته‌جمعی نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و مشکل خود برای آن حضرت مطرح می‌کردند. سه خانم بر پیامبر ﷺ وارد شدند؛ یکی گفت: شوهرم گوشت نمی‌خورد. دیگری گفت: همسرم از بوی خوش استفاده نمی‌کند و سومی عرض کرد: شویم به زنان نزدیک نمی‌شود. پیامبر ﷺ درحالی‌که عبای خود را می‌کشید، بیرون رفت و بر فراز منبر فرمود: چه شده است که گروهی از یاران من گوشت نمی‌خورند و از بوی خوش استفاده

---

۱. همو، تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۱۷۹ـ۱۸۰ و ج ۵، ص ۳۸۹. همو، الإستبصار؛ ج ۱، ص ۱۵۴.

۲. همو، تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۱۷۹: «أَنَّ أَسْمَاءَ بنت عُمَيْس نُفِسَتْ بِمُحَمَّدِ بن أَبِي‌بَكْرٍ... سَأَلَتِ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ الطَّوَافِ بِالْبَيْتِ وَ الصَّلَاةِ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۹۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۱۷۹. همو، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ ج ۱، ص ۱۵۴: «إِنَّ أَسْمَاءَ سَأَلَتْ رَسُولَ اللهِ ﷺ وَ قَدْ أُتِيَ بِهَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً».

۴. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج ۴، ص ۱۷۸۷. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج ۶، ص ۱۹. علی بن فخرالدین اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمه؛ ج ۱، ص ۳۷۳. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج ۱۱، ص ۳۹۱. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۸، ص ۳۱۹ (چ دار صادر).

۵. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج ۸، ص ۲۱.

نمی‌نمایند و نزد زنان نمی‌روند. درحالی‌که من گوشت می‌خورم و از عطر استفاده می‌نمایم و نزد زنانم می‌روم؛ پس کسی که از سنت من روی برگرداند، از من نیست.[۱]

گاهی زنان همسران پیامبر ﷺ را واسطه قرار می‌دادند. گروهی از زنان نزد یکی از زنان پیامبر آمدند. همسر حضرت گفت: این زنان آمده‌اند تا مطلبی از شما بپرسند، ولی خجالت می‌کشند. حضرت فرمود: «فَإِنَّ اللهَ لا یسْتَحْی مِنَ الْحَق: خداوند از گفتن حق خجالت نمی‌کشد». گفت: آنان می‌گویند: اگر زنان هم مانند مردان در خواب چیزی ببینند، غسل بر آنان واجب می‌شود؟ حضرت به سؤال آنان پاسخ داد.[۲]

جلسه ویژه پیامبر ﷺ برای پاسخگویی به زنان

در کتاب کافی خطبه‌ای از پیامبر ﷺ نقل شده که مخاطب آن زنان هستند. چنین به نظر می‌رسد که این خطبه در جمع مخصوص زنان ایراد شده است. در منابع عامه چگونگی تشکیل این جلسه آمده است. زنان چنان به آموزش و پرسش و پاسخ اشتیاق داشتند که از پیامبر ﷺ درخواست کردند جلسه‌ای مخصوص آنان قرار دهد. آنان به پیامبر گفتند: در حضور شما مردان بر ما غالب شده‌اند؛ روزی را برای ما قرار بده. حضرت به آنها وعده داد و برای زنان جلسه‌ای ویژه تشکیل داد و در آن جلسه به موعظه آنان پرداخت و دستورهایی برایشان صادر کرد و نکاتی را فرمود که تنها یک مورد آن را نقل کرده‌اند. حضرت فرمود هر کس سه تن از فرزندانش را از دست بدهد، برای وی حجابی از آتش خواهد بود.[۳] زنی ـ که گفته شده ام‌سلیم[۴] بوده که او را به عقل ستوده‌اند[۵] ـ پرسید اگر دو

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۹۶: «مَا بَالُ أَقْوَامٍ مِنْ أَصْحَابِی لَا یأْکُلُونَ اللَّحْمَ وَ لَا یشَمُّونَ الطِّیبَ وَ لَا یأْتُونَ النِّسَاءَ أَمَا إِنِّی آکُلُ اللَّحْمَ وَ أَشَمُّ الطِّیبَ وَ آتِی النِّسَاءَ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِی فَلَیسَ مِنِّی».

۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۱۱۵. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱، ص۴۵۵.

۳. ما مِنْکُنَّ امْرَأَةٌ تُقَدِّمُ ثَلَاثَةً من وَلَدِهَا إلا کان لها حِجَاباً من النَّارِ.

۴. بدرالدین محمود عینی؛ عمدة القاری؛ ج۲، ص۱۳۴.

۵. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۴، ص۱۹۴۰. علی بن محمد ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج۶، ص۳۴۶. ابن‌حجر؛ ←

تا باشد چه. پیامبر فرمود: اگر دوتا باشد هم همین طور؛[۱] اما آنچه در کافی آمده مفصل است. پیامبر ﷺ در سخنرانی برای زنان فرمود: ای گروه زنان، صدقه بدهید گرچه از زیورهایتان باشد؛ گرچه به مقدار یک خرما یا بخشی از آن باشد؛ زیرا بیشتر شما هیزم جهنم هستید؛ چون شما زیاد لعن می‌کنید و کفران خانواده خود می‌نمایید. زنی از بنی‌سلیم که دارای عقل بود. گفت: ای رسول خدا ﷺ، آیا ما مادرانِ باردار شیرده نیستیم؟ آیا از ما دخترانی که می‌مانند و برادرانی که مهربان هستند نمی‌باشند؟ پیامبر ﷺ بر آن ترحم کرد و فرمود: شما زنان بارداری هستید که فرزندان را می‌زایید و شیر می‌دهید و بسیار مهربان هستید. اگر در خدمت همسرانتان باشید، زن نمازخوانی از شما در آتش قرار نمی‌گیرد.[۲]

به نظر می‌رسد این سخنان در همان جلسه ویژه زنان ایراد شده است. در منابع عامه زن پرسش‌کننده ام‌سلیم و در اینجا از بنی‌سلیم معرفی شده. رسول خدا ﷺ در عید قربان در خارج از مدینه به عده‌ای از زنان برخورد و به موعظه آنان پرداخت.[۳] صدوق نیز سخنان دیگری از پیامبر ﷺ را در نصیحت زنان در دو روایت نقل کرده است.[۴]

پرسش زنان از امامان

حکم بن عتیبه گوید: جمعی جلوی در خانه امام باقر ﷺ و منتظر خروج حضرت بودیم که زنی آمد و گفت: کدام یک از شما ابوجعفر است؟ مردم گفتند: از او چه

→

الإصابه؛ ج۸، ص۴۰۹، ام‌سلیم، دختر ملحان، مادر انس بن مالک بود و جزو زنان نیکوکار که فرزندانی را از دست داده بود و پدر و برادرش در رکاب پیامبر کشته شدند او را از زنان عاقل و باهوش دانسته‌اند.

۱. ابن‌طاووس؛ الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف؛ ج۱، ص۲۱۹. احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج۳، ص۳۴. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۱، ص۳۴، (چ دارالفکر) و چ دیگر، ص۵۰: «قَالَتِ النِّسَاءُ لِلنَّبِی ﷺ: غَلَبنا عَلَیکَ الرِّجَالُ فَاجْعَلْ لَنا یوْماً مِنْ نَفْسِکَ، فَوَعَدَهُنَّ یوْماً لَقِیهُنَّ فِیهِ فَوَعَظَهُنَّ وَ أَمَرَهُن».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۵۱۴: «خَطَبَ رَسُولُ اللهِ ﷺ النِّسَاءَ فَقَالَ: «یا مَعَاشِرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ وَ لَوْ مِنْ حُلِیِّکُنَّ وَ لَوْ بِتَمْرَةٍ وَ لَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ».

۳. همان.

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۳۹۱.

می‌خواهی؟ گفت: می‌خواهم مسئله‌ای از وی بپرسم. گفتند: این فقیه مردم عراق است، از او بپرس. زن مسئله‌ای از ارث پرسید که نصیبش در ارث چقدر است. هنوز ما به جواب نرسیده بودیم که حضرت وارد شد و پرسید: چه شده که انگشتانت را تکان می‌دهی؟ مسئله زن را برای حضرت گفتیم. امام باقر ﷺ بلافاصله مسئله را مشخص و به او اعلام کرد که ارث نمی‌برد. حکم گوید: «فَوَ اللهِ مَا رَأَیتُ أَحَداً أَفْهَمَ مِنْ أَبِی‌جَعْفَرٍ ﷺ:[1] به خدا سوگند ندیدم شخصی را که فهیم‌تر از ابوجعفر باشد».

جمعی از زنان نزد امام صادق ﷺ رفتند و از همجنس‌بازی زنان با یکدیگر (مساحقه) پرسیدند. فرمود: حد آن حد زناست. زنی پرسید این کار خلاف در قرآن مورد نهی قرار نگرفته است؟ حضرت فرمود: چرا! پرسید: کجا؟ فرمود: آنان اصحاب رس[2] بودند.[3] به نظر می‌رسد در آن مقطع این کار زشت رواج داشته است؛ زیرا همین پرسش را منصور خلیفه عباسی با تفاوتی، از امام صادق ﷺ دارد.[4] زنی بر امام صادق ﷺ وارد شد و از خونی پرسید که به صورت مستمر از رحم زنی خارج می‌شود، که آیا حیض است یا استحاضه.[5] زن دیگری درباره نفاس از امام صادق ﷺ می‌پرسد.[6] گاهی زنان فردی را واسطه قرار می‌دادند تا پرسش خود را از امام بپرسند.[7]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۱۶۷.

۲. نام اصحاب رس در قرآن در ردیف قوم عاد و ثمود آمده (ق: ۱۲) که هلاک شدند. رس را نام چاهی دانسته‌اند (ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی‌غریب الحدیث و الأثر؛ ج۲، ص۲۲۱. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۶، ص۹۸) که پیامبرشان را به نام شعیب بن ذی‌مهدم که غیر شعیب صاحب مدین است، کشتند (سیدمحمد مرتضی حسینی زبیدی؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ ج۱۷، ص۷۴۳). برخی رس را منطقه یا نهری دانسته‌اند که همان رود ارس در آذربایجان است که ساکنان آن پیامبر خود را کشتند (همان، ج۸، ص۳۰۶. حسن مصطفوی؛ التحقیق فی کلمات القرآن الکریم؛ ج۴، ص۱۲۲. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۱، ص۴۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۲۰، ص۴۰۱) و یکی از اعمال زشت آنان مساحقه بوده که در این روایات آمده است.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۰۲ و ج۵، ص۵۵۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۲. بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص۱۱۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۵۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۰۳.

۵. همان، ج۳، ص۹۱.

۶. همان، ص۹۸.

۷. همان، ص۹۱.

۸. فرقه‌ها و گروه‌ها

فرقه‌ها و گروه‌های مختلف اسلامی که پس از پیامبر ﷺ ایجاد شدند، پرسش‌های خود را از امامان می‌پرسیدند که در مواردی به صورت شبهه برای آنان مطرح بود. وقتی خوارج در حروراء جمع شدند، امیرالمؤمنین ابتدا عبدالله بن عباس را برای پاسخگویی نزد آنان فرستاد؛ سپس خود نزد آنان رفت و به تمام پرسش‌ها و شبهات آنان پاسخ داد. پاسخ‌ها به‌گونه‌ای قانع‌کننده بود که از دوازده‌هزار نفری که در آنجا بودند، همه به کوفه آمدند و فقط چهار هزار نفر بعداً دست به شورش زدند.[۱] ابن کواء خارجی در همین جلسه و نیز بعد از این جریانات، پرسش‌های متعددی از آن حضرت پرسید که[۲] در گذشته به مواردی از آن اشاره شد.

امام حسین ﷺ نیز به پرسش نافع بن ازرق، رئیس فرقه خوارج ازارقه، درباره خدا پاسخ می‌دهد.[۳] زمانی هم که پسر نافع، عبدالله بن نافع، دنبال کسی می‌گردد که شبهه خود را راجع به علی بن ابی‌طالب ﷺ بپرسد، امام باقر ﷺ را معرفی می‌نمایند حضرت به شبهات او پاسخ می‌دهد.[۴] پرسش‌های دیگری نیز از نافع بن ازرق خارجی از امام باقر ﷺ در منابع آمده است[۵] که با توجه به کشته‌شدن نافع بن ازرق در سال ۶۵ هجری[۶] باید آنها را مربوط به عبدالله پسر نافع دانست. ممکن است در متن اصلی، ابن‌نافع بن

---

۱. ابومنصور احمد بن علی طبرسی؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۷. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۱، ص ۲۷۰. نهج البلاغه؛ ص ۱۸۲. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج ۲، ص ۳۴۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۱۸۴، ج ۲، ص ۴۹، ج ۶، صص ۲۹۵ و ۴۴۱. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ صص ۵۲ و ۲۳۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۳۵۵. همو، الأمالی؛ ص ۶۰۳. همو، التوحید؛ ص ۲۸۲.

۳. همو، التوحید؛ ص ۸۰.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۸، ص ۳۴۹.

۵. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص ۱۷۳. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۱۶۴.

۶. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج ۵، ص ۶۱۳. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج ۵، ص ۳۱. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج ۷، ص ۳۵۱.

ازرق بوده باشد: آنچه مسلم است، این است که پرسشگر از خوارج بوده است. در خبری آمده که نافع بن ازرق نامی، از نسل عمر بن خطاب، همراه با هشام بن عبدالملک بوده است که خواسته با پرسش‌های خود حضرت امام باقر علیه السلام را خجل نماید.[۱]

عمرو بن عبید بصری، از سران معتزله، پرسشی از امام باقر علیه السلام می‌کند.[۲] همو از امام صادق علیه السلام درباره گناهان کبیره نکاتی می‌پرسد.[۳] او همراه جمعی از معتزله، نزد حضرت می‌رود.[۴] امام صادق علیه السلام از هشام بن حکم می‌خواهد جریان مباحثه خود را با عمرو بن عبید در بصره برای وی تعریف نماید که چگونه با پرسش از او لزوم وجود امام معصوم را ثابت کرده است.[۵]

۹. دهریان و زندیقان

پس از ترجمه آثار یونانی و خلأ علمی در جامعه اسلامی برای پاسخگویی به شبهات در مسائل دینی، عده‌ای از مسلمانان از اسلام برگشتند و به دنبال عقاید ضدمذهبی رفتند. این افراد را دهری و زندیق می‌گفتند. دهریان را قایلان به قِدَم زمان می‌دانند که حوادث را مستند به دهر می‌دانند و منکر خدا هستند و ملحدند. معانی دیگری را هم برای واژه دهری بیان کرده‌اند.[۶]

یکی از افراد برجسته دهریان ابن‌ابی‌العوجاء است. کلینی و شیخ صدوق نقل کرده‌اند: ابن‌ابی‌العوجاء از شاگردان حسن بصری بود که از توحید منحرف گردید. به او گفته شد: مذهب رفیق و صاحب خودت را رها کردی و به مذهبی درآمدی که نه اصلی دارد و نه

---

۱. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۲، ص۲۸۴.
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۱۱۰.
۳. همان، ج۲، ص۲۸۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۵۶۳.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۳.
۵. همان، ج۱، ص۱۶۹.
۶. محمد معین؛ فرهنگ فارسی؛ ج۲، ص۱۵۸۹. دایرةالمعارف تشیع؛ ج۷، ص۶۰۴، ذیل مدخل «دهری».

حقیقتی! پاسخ داد: رفیق و مصاحب من پریشان‌گوی بود؛ گاهی معتقد به قدر بود و زمانی قایل به جبر و من باور ندارم که معتقد به مذهبی شده باشد و بر آن استوار مانده باشد. او با این عقیده از سر سرکشی و انکار بر کسانی که حج انجام می‌دادند، به مکه آمد. علما به‌سبب بدزبانی و فساد عقیده‌اش هم‌نشینی و سؤال و جواب با او را دوست نداشتند. پس نزد امام صادق ﷺ درآمد در مجلسی که افرادی مانند وی حاضر بودند. ابن‌ابی‌العوجاء در آغاز خطاب به امام صادق ﷺ گفت: مجالس امانات است و هر کس سرفه‌ای داشته باشد، باید بپرسد. آیا اجازه می‌دهی سخن بگویم؟ حضرت فرمود: بگوی. او پرسش‌های خود را برای حضرت مطرح کرد که راجع به حجرالاسود و هروله و مانند آن بود و حضرت به وی پاسخ داد.[۱]

به نظر می‌رسد ابن‌ابی‌العوجاء اولین بار وقتی که همراه با ابن‌مقفع وزیر بوده، امام صادق ﷺ را می‌بیند و ابن‌مقفع از آن حضرت تجلیل می‌کند. ابن‌ابی‌العوجاء تصمیم می‌گیرد، حضرت را امتحان کند. ابن‌مقفع او را پرهیز می‌دهد و می‌گوید گفتگو با جعفر بن محمد ﷺ ممکن است باعث ازبین‌رفتن دستاوردهای عقیدتی غیردینی وی بشود.[۲]

ابن‌ابی‌العوجاء گفتگوی دیگری نیز با امام صادق ﷺ دارد و حضرت به پرسش‌های او پاسخ می‌دهد؛[۳] افزون بر اینها، وی پرسش‌هایی فقهی هم راجع به زنان دارد که در زمان ابومحمد حسن بن علی ﷺ مطرح شده است.[۴] افزون بر ابن‌ابی‌العوجاء امام صادق ﷺ دیدارهایی نیز با زنادقه[۵] و دیگر دهریان داشته است؛ مانند زندیق مصری[۶] و

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۱۹۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۲۴۹. همو، التوحید؛ ص ۲۵۳. همو، علل الشرائع؛ ص ۴۰۳. همو، الأمالی؛ ص ۶۱۶.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۷۴. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص ۱۲۶.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۱۲۵.

۴. همان، ج ۷، ص ۸۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۹، ص ۲۷۴.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، صص ۸۰، ۸۳ و ۱۶۸.

۶. همان، ص ۷۲.

پاسخ‌هایی به پرسش‌های ابوشاکر عبدالله دیصانی که توسط هشام بن حکم به امام منتقل گردید.[۱] اینها همه نشانهٔ آن است که معصومان به پاسخگویی اهتمام ویژه داشته‌اند و در این زمینه مسلمان و زندیق و اهل کتاب نمی‌شناختند؛ بلکه مشکلات علمی و شبهات همه را با متانت و دقت و به دور از توهین پاسخ می‌گفتند.

گفتار سوم: ادب پاسخگویی

افراد برای دریافت پاسخ به سؤالات خود مسیرهایی طولانی را طی می‌کردند تا به حقیقت دست یابند؛ بنابراین لازم است در هنگام دریافت پاسخ مورد تکریم و احترام قرار گیرند و از روایات این نکته و نکاتی دیگر استفاده می‌شود.

۱. احترام به پرسشگر

هر کس با هر عقیده و تفکر و از هر طایفه و قبیله‌ای که سؤالی را مطرح می‌کند، باید مورد احترام قرار گیرد و در هنگام دادن پاسخ به او توهین نشود؛ این سیره‌ای است که ما در رفتار و منش معصومان می‌بینیم. آنان با همه با احترام و تکریم برخورد می‌کردند؛ چه مسلمان چه غیرمسلمان و حتی دهری و زندیق. احترام به پرسشگر و رعایت احترام و انصاف کاری بسیار پسندیده است؛ به‌گونه‌ای که امام صادق علیه‌السلام با دهری‌مسلکان هم که اعتقادی به خدا نداشتند، با احترام برخورد می‌کرد.[۲]

افراد زیادی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسش کرده‌اند، از یهود و نصارا و مشرکان قریش؛ ولی حضرت به آنان بی‌حرمتی و بی‌توجهی نکرد. جمعی از یهود از فلسفه و حکمت وضو،[۳] غسل جنابت،[۴] نمازهای پنج‌گانه[۵] و فلسفه روزه[۶] می‌پرسند و حضرت به آنان پاسخ می‌دهد.

---

۱. همان، صص۷۹ و ۱۲۸.
۲. همان، ص۷۲، به بعد.
۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۵۵. همو، علل الشرائع؛ ص۲۸۰.
۴. همو، من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۷۵. همو، علل الشرائع؛ ص۲۸۲.
۵. همو، من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۱۱.
۶. همان، ج۲، ص۷۴.

این دقت در احترام به دیگران از آموزه‌های قرآنی است. امام هادی ﷺ به نکته جالبی در آیه مباهله[۱] اشاره می‌کند و آن اینکه خداوند برای رعایت انصاف و احترام به طرف مقابل، از قول پیامبر ﷺ نقل می‌کند که گفت «مباهله کنیم و لعنت خدا را بر قومی که دروغ می‌گوید قرار دهیم»[۲] و نفرمود «و لعنت خدا را بر شما (علیکم) قرار دهیم»؛ چون در این صورت مسیحیان حاضر به مباهله نمی‌شدند و آن را بی‌احترامی به خود تلقی می‌کردند، با اینکه هم خدا و هم پیامبرش می‌دانستند که پیامبر ﷺ بر حق است: «وَ لَكِنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْصِفَ مِنْ نَفْسِهِ:[۳] ولی پیامبر ﷺ دوست داشت از جانب خود انصاف را در نظر بگیرد».

۲. رعایت نوبت در پاسخگویی

افزون بر رعایت انصاف و احترام، اگر در مجلس افراد متعددی پرسش داشتند، معصومان ﷺ حقوق افراد را رعایت می‌کردند و کسی که زودتر آمده بود، در دریافت پاسخ مقدم بود. این نکته را می‌توان در سیره پیامبر ﷺ دید.

امام محمدباقر ﷺ می‌فرماید: مردی ثقفی و مردی انصاری نزد پیامبر ﷺ آمدند. مرد ثقفی گفت: ای رسول خدا ﷺ، پرسشی دارم. حضرت فرمود: برادر انصاری‌ات بر تو پیشی گرفته است. مرد ثقفی گفت: ای رسول خدا ﷺ، من عجله دارم، در حال سفر هستم. مرد انصاری گفت: ای رسول خدا ﷺ من به او اجازه دادم. آن‌گاه پیامبر ﷺ به مرد ثقفی فرمود: اکنون خواستی بپرس و خواستی من پاسخ می‌دهم.[۴]

احنف بن قیس دیداری با امیرالمؤمنین ﷺ داشت. قبل از طرح مشکل و پرسش او و

---

۱. ر.ک: شیخ مفید؛ الإختصاص، ص۱۱۳ ـ۱۱۵. همو، الإرشاد؛ ج۱، ص۱۶۷. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۱۸.

۲. «فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ».

۳. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۴۷۸. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۱۲۹.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۶۱. احمد بن محمد اشعری؛ النوادر؛ ص۱۳۹.

شبث بن ربعی و عبدالله بن کواء اجازهٔ ورد خواستند. حضرت به احنف فرمود: می‌توانی به آنان اجازه ندهی؛ یعنی تو مقدم هستی و اکنون نوبت توست؛ ولی احنف اجازه داد و آنان آمدند.[۱]

۳. رعایت حال پرسشگر

رعایت حال پرسشگر گاهی از لحاظ توجه به درک و فهم وی است که نباید به همه افراد یک گونه پاسخ داد و گاهی با توجه به وضعیت اجتماعی این نکته مورد توجه قرار می‌گیرد. ازآنجاکه امامان معصوم در زمان حکومت‌های ستمگر خود و شیعیانشان در حال تقیه بودند، سعی می‌کردند در موارد خاص این نکته را رعایت کنند تا سبب ایجاد مشکل برای یاران خویش نشوند.

الف) تقیه برای حفظ پرسشگر از ستم حکومت

مردی به نام خلف بن حماد در ایام حج هنگامی که موسی بن جعفر ﷺ در مناست، می‌خواهد سؤالی از ایشان بپرسد. امام قبل از اینکه به پرسش‌کننده اجازه ملاقات دهد از او می‌خواهد صبر کند تا مردم به استراحت بپردازند و رفت‌وآمدها کم شود و پاسی از شب گذشته، در زمانی مناسب، طبق قرار به دیدار حضرت برود. غلام سیاه امام او را در شب نزد امام می‌برد و به دستور امام، بدون اذن وارد می‌شود و پاسخ پرسش خویش را می‌گیرد.[۲] بدیهی است هدف حضرت این بوده که دیدار خلف بن حماد با حضرت توسط مردم به حکومت گزارش داده نشود تا باعث آسیب به وی گردد.

علی بن یقطین که در دربار هارون است، از امام کاظم ﷺ از سجده بر لباس و فرش می‌پرسد. امام سجده بر آنها را در حال تقیه جایز می‌شمرد.[۳] حضرت برای حفظ جان

---

۱. ابن‌ابی‌زینب نعمانی؛ الغیبه؛ ص۳۱۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۵۲، ص۲۴۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۹۲.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۷۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۲۳۵: «وَ سَأَلَ عَلِیُّ بن ←

ابن‌یقطین به او دستورهای خاص راجع به انجام وضو می‌دهد.[۱]

ب) جلوگیری از آسیب رساندن دیگران به پرسشگر

گاهی ممکن است خطر از ناحیه حکومت نباشد، بلکه اقوام و خویشان شخصی او را مورد تهدید قرار دهند. در چنین مواردی نیز برای حفظ وی از آسیب دیگران، امام پاسخی خاص به سائل می‌دهد؛ چون می‌داند وی به‌زودی به پاسخ درست خواهد رسید. نمونه آن روایت صحیحی است که کلینی نقل کرده: عبدالله بن محرز که از شیعیان کوفه بود می‌گوید: مردی مرحوم شد و مرا وصی خود قرار داد. از او پانصد درهم یا ششصد درهم به جا ماند. وارث او فقط یک دختر بود. آن مرد گفته بود فامیل پدری‌اش در شام زندگی می‌کنند. من از ابوعبدالله صادق علیه‌السلام پرسیدم تکلیف من چیست. ابوعبدالله گفت: نیم آن را به دخترش تسلیم کن و نیم دیگر را به فامیل پدری او از طبقات بعدی بده. موقعی که من به کوفه برگشتم، حدیث ابوعبدالله را بر فقهای اصحابمان (فقهای شیعه) روایت کردم؛ آنان گفتند: ابوعبدالله از تو تقیه کرده است؛ لذا نیم دیگر را نیز به دختر آن مرحوم تسلیم کردم. سال بعد به حج مشرف شدم و به خدمت ابوعبدالله صادق علیه‌السلام رسیدم و فتوای فقهای مذهب را بر آن سرور عرضه کردم و گفتم: من نیم دیگر میراث را نیز به دخترش تسلیم کرده‌ام. شما چه می‌فرمایید؟ ابوعبدالله فرمود: «أَحْسَنْتَ! إِنَّمَا أَفْتَيْتُکَ مَخَافَةَ الْعَصَبَةِ عليکَ:[۲] احسنت، کار درستی کرده‌ای؛ من از آن ترسیدم که فامیل پدری او مطلع شوند و نیم میراث را از تو بگیرند». در این خبر امام برابر فتوای اهل سنت نظر داده تا مبادا برای مقداری مال، یک شیعه معتقد مورد اذیت و آزار دیگران قرار گیرد.

→

يَقْطِينٍ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ علیه‌السلام: عَنِ الرَّجُلِ يَسْجُدُ عَلَى الْمِسْحِ وَ الْبِسَاطِ؟ فَقَالَ: لَا بَأْسَ إِذَا كَانَ فِي حَالِ التَّقِيَّةِ وَ لَا بَأْسَ بِالسُّجُودِ عَلَى الثِّيَابِ فِي حَالِ التَّقِيَّةِ».

۱. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۲۲۵ـ۲۲۷. قطب‌الدین راوندی؛ الخرائج و الجرائح؛ ج ۱، ص ۳۳۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۷، ص ۸۷. محمدباقر بهبودی؛ گزیدهٔ کافی؛ ج ۶، ص ۱۱۸.

ج) نگرانی از عیبجویی دیگران

گاهی نیز معصوم برای جلوگیری از عیب‌جویی دیگران دستور خاصی صادر می‌کند. شیخ صدوق نقل کرده عبدالله بن عباس در نامه‌ای مسئله‌ای از امیر مؤمنان علیه‌السلام پرسید. حضرت پاسخ وی را داد و دستور داد نامه را از بین ببرد.[۱] شیخ صدوق علت این دستور را جلوگیری از ایراد دیگران دانسته است.

۴. تقیهٔ امام

رعایت تقیه یکی از نکات مهمی است که در روایات امامان معصوم مورد توجه بوده است. رعایت تقیه گاهی برای حفظ حرمت و خون پرسشگر بوده تا مبادا دچار مشکل گردد؛ مانند آنچه ذکر شد. گاهی نیز برای جلوگیری از ایجاد مشکل برای پاسخ‌دهنده و معصوم بوده است. این موضوعی است که در بررسی پاسخ‌های ائمه همیشه باید مورد توجه قرار گیرد که پاسخ آنان از باب تقیه نباشد. این تقیه گاهی از شخص پرسشگر است و گاهی از حکومت و زمانی از جمعی که در جلسه حضور دارند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ای حدود سی مورد را ذکر می‌کند که می‌خواسته اصلاح کند و برابر نظر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عمل نماید، اما ممکن نشده است.[۲] در زمان حکومت علی علیه‌السلام حاکم دیگری جز معاویه در شام نبوده، اما جو اجتماعی به‌گونه‌ای بوده است که امام امکان اجرای دیدگاه‌های خود را از ترس مخالفت مردم نداشته که در همین خطبه نمونه‌ای از این مخالفت درباره نماز تراویح آمده است.

امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به یک پرسش در یک نشست، چند جواب متفاوت می‌دهد.

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۲۸۷: «ابن‌عَبّاس أَنَّهُ قَالَ: كَتَبَ إِلَى عَلِي بن أَبِي‌طَالِبٍ علیه‌السلام فِي سِتَّةِ إِخْوَةٍ وَ جَدٍّ: أَنِ اجْعَلْهُ كَأَحَدِهِمْ وَ امْحُ كِتَابِي».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۵۹.

ابوایوب خزاز گوید: نزد امام صادق ﷺ بودم که مردی آمد و از حضرت پرسید مردی زنش را سه‌طلاقه کرده. حضرت فرمود: زن از او جدا می‌شود؛ سپس مردی از اصحاب ما آمد و پرسید: مردی زنش را سه‌طلاقه کرده. فرمود: یک طلاق است. مرد سومی آمد و گفت: مردی زنش را سه‌طلاقه کرده؛ فرمود: طلاق نیست؛ آن‌گاه رو به من کرد و فرمود: نظرت چیست؟ گفتم: این چگونه ممکن است؟ فرمود: مرد اولی تصور می‌کرد کسی که زنش را سه‌طلاقه نماید، ازدواج با او حرام می‌شود و من بر این نظرم اگر برابر سنت پیامبر ﷺ سه طلاق نماید، از او جدا می‌شود؛ اما در مورد دومی اگر در یک طهر زن سه‌طلاقه شود، یک طلاق محسوب می‌شود و سومی موردی بود که زنش را در غیرطهر سه طلاقه کرده که این طلاق باطل است.[1]

در مورد اول پرسشگر نظر فقهی عامه را می‌خواسته است. امام نیز بدون اینکه از او توضیح بخواهد، حکم طلاق را از نظر اهل سنت بیان کرده که دروغ نباشد و از فرد تقیه کرده و او نظر حضرت را برابر نظر اهل سنت تفسیر کرده است؛ اما دومی چون شیعه بوده است و می‌دانسته آنان شرط پاک‌بودن را در زمان طلاق رعایت می‌نمایند و تردید وی در یک یا سه‌طلاق‌بودن آن زن بوده، حضرت آن را یک طلاق می‌شمارد؛ اما سومی چون اطلاع داشته که شرط پاکی زن را مراعات نکرده که ممکن است آهسته به حضرت گفته باشد یا امام این مطلب بداند، امام طلاق را باطل اعلام کردند.

۵. ارجاع پاسخگویی به دیگران

ارجاع به دیگران یکی دیگر از روش‌های پاسخگویی بوده است.

الف) ارجاع به امام بعدی

این ارجاعات متفاوت بوده است. گاهی امیر مؤمنان ﷺ مشکلی علمی و قضایی را

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۸، ص۵۴.

به فرزندش امام حسن علیه‌السلام[۱] یا امام حسین علیه‌السلام[۲] ارجاع می‌داد. امامان به فرزندان خود که امام بعدی بود (و به‌گونه‌ای معرفی وی نیز محسوب می‌شد) ارجاع می‌دادند؛ مانند ارجاع امام صادق علیه‌السلام به پسرش موسی بن جعفر علیه‌السلام.[۳]

ب) ارجاع به فقیه

روش امامان این بود که شیعیان را به دانشمندان شیعه ارجاع می‌دادند تا دچار سرگردانی نشوند و در حوادث و مسائل جدید بتوانند با دریافت مسائل از علما، راه درست را دریابند و اختلافات خود را حل کنند. امام صادق علیه‌السلام وقتی دربارهٔ مسائل اختلافی سؤال می‌شود، شیعیان را به فقهایی که با اندیشه شیعه آشنا هستند، ارجاع می‌دهد، مانند آنچه در خبر عمر بن حنظله[۴] آمده است؛ همچنین مانند ارجاع به ابان بن تغلب،[۵] ابوبصیر[۶] و محمد بن مسلم[۷] یا تأیید امام رضا علیه‌السلام صلاحیت علمی یونس بن عبدالرحمان را برای پاسخگویی به پرسش‌های دیگران.[۸] در موارد اندکی هم دیگران را به

---

۱. همان، ج۵، ص۳۵۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۴۴.

۳. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۳۱۷.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۶۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۰۱.

۵. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۳۱. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۱۳. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۲۷، ص۱۴۷: «عَنْ مُسْلِمِ بن أَبِی حَیةَ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی‌عَبْدِاللهِ علیه‌السلام فِی خِدْمَتِهِ، فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أُفَارِقَهُ وَدَّعْتُهُ وَ قُلْتُ: أُحِبُّ أَنْ تُزَوِّدَنِی؟ فَقَالَ: ائْتِ أَبَانَ بن تَغْلِبَ فَإِنَّهُ قَدْ سَمِعَ مِنِّی حَدِیثاً کَثِیراً فَمَا رَوَاهُ لَکَ فَارْوِهِ عَنِّی».

۶. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۱۷۱. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۲۷، ص۱۴۲: «شُعَیبِ الْعَقَرْقُوفِی قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللهِ علیه‌السلام: رُبَّمَا احْتَجْنَا أَنْ نَسْأَلَ عَنِ الشَّیءِ فَمَنْ نَسْأَلُ؟ قَالَ: عَلَیکَ بِالْأَسَدِی یعْنِی أَبَا بَصِیرٍ».

۷. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۱۶۱. شیخ مفید؛ الإختصاص، ص۲۰۱. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۲۷، ص۱۴۴: «عَبْدِاللهِ بن أَبِی‌یعْفُورٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللهِ علیه‌السلام: إِنَّهُ لَیسَ کُلَّ سَاعَةٍ أَلْقَاکَ وَ لَا یمْکِنُ الْقُدُومُ وَ یجِی‌ءُ الرَّجُلُ مِنْ أَصحابنا فَیسْأَلُنِی وَ لَیسَ عِنْدِی کُلُّ مَا یسْأَلُنِی عَنْهُ؟ فَقَالَ: مَا یمْنَعُکَ مِنْ مُحَمَّدِ بن مُسْلِمٍ الثَّقَفِی فَإِنَّهُ سَمِعَ مِنْ أَبِی وَ کَانَ عِنْدَهُ وَجِیهاً».

۸. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۴۹۰. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۲۷، ص۱۴۷: «وَ حَدَّثَ ←

فقیهی غیرامامی ارجاع دادند. زمانی که اسماعیل بن فضل هاشمی از امام صادق ﷺ درباره متعه می‌پرسد، حضرت وی را به عبدالملک بن جریح فقیه مکه ارجاع می‌دهد و می‌فرماید: از او بپرس؛ زیرا نزد وی دانش سودمندی دراین‌باره است.[1] این خبر نشان می‌دهد در مواردی که ارجاع به دیگران برای پرسشگر سودمند بوده است، آنان را به اهل علم ارجاع می‌دادند.

ج) ارجاع به زن و همسر

امام صادق ﷺ برای پاسخ درست به پرسشی فقهی، زنی را به همسرش حمیده ارجاع داد. این مطلب نشان می‌دهد زنان نیز در رشته‌ای که تخصص داشته باشند، می‌توانند پاسخگوی مسائل شرعی دیگران باشند. عبدالرحمان بن حجاج گوید: ما مجاور خانه خدا بودیم؛ از امام صادق ﷺ سؤالی پرسیدم؛ زیرا تصمیم داشتیم روز ترویه مُحرِم شویم. گفتم: نوزادی تازه متولد شده همراه ماست. حضرت فرمود: با مادرش نزد حمیده بروید و از او بپرسید چگونه بچه را محرم نمایید. همسرم نزد حمیده آمد و مسئله را پرسید. وی پاسخ داد: وقتی روز ترویه رسید، لباس‌های بچه را از او جدا کن و غسلش ده؛ آن‌گونه که محرم بدون لباس می‌شود؛ سپس از جانب وی نیت احرام کنید و او را در مواقف قرار دهید. وقتی روز قربانی شد، از جانب وی رمی جمره عقبه نمایید و سرش را بتراشید؛ سپس او را به زیارت خانه ببرید و از خادم وی بخواهید او را دور خانه طواف دهد و همچنین بین صفا و مروه.[2]

→

الْحَسَنُ بن عَلِی بن یَقْطِینٍ، بِذٰلِکَ أیضاً قَالَ، قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، إِنِّی لَا أَکَادُ أَصِلُ إِلَیکَ أَسْأَلُکَ عَنْ کُلِّ مَا أَحْتَاجُ إِلَیهِ مِنْ مَعَالِمِ دِینِی، أَ فَیونُس بن عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثِقَةٌ آخُذُ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَیهِ مِنْ مَعَالِمِ دِینِی؟ فَقَالَ: نَعَمْ».

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۵۱. احمد بن محمد اشعری؛ النوادر؛ ص۸۵.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۱۰.

زمان و مکان پرسش

شیوه معصومان پاسخ‌دادن به پرسش‌ها بوده است و در این کار، زمان و مکان پرسش اهمیت نداشته است.

زمان پرسش

معصومان هیچ پرسشی را بدون پاسخ نمی‌گذاشتند. ایشان با وسعت دانشی که داشتند و با سرچشمه وحی مرتبط بودند، در هر زمانی که بود، به پرسش‌ها پاسخ می‌دادند. امیر مؤمنان علیه‌السلام در حال سخنرانی بود و از تساوی در مصرف بیت‌المال سخن می‌گفت که عقیل پرسید: مرا و یک مرد سیاه‌پوست را در مدینه به یک اندازه از بیت‌المال می‌دهی؟ امام به او فرمود: بنشین؛ آیا جز تو کسی نبود که سخن بگوید و به وی پاسخ داد که تو بر آن مرد سیاه برتری نداری، جز با سابقه در اسلام و با جهاد.[۱] مورد دیگری، در حین سخنرانی مردی درباره توحید از امیرالمؤمنین علیه‌السلام سؤالی پرسید؛ چون پرسش وی مهم بود، حضرت تمام مردم را به مسجد دعوت کرد و بعد به توصیف خدا و توحید پرداخت.[۲]

مکان پرسش

معصومان علیهم‌السلام مکان خاصی را برای پاسخگویی در نظر نمی‌گرفتند؛ بلکه در همه مکان‌ها به پرسش‌های افراد پاسخ می‌دادند؛ در ایام حج، در کنار خانه خدا،[۳] در منا،[۴] در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۸۲.

۲. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص۴۸.

۳. همو، من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۵۷۱.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۹۲ و ج۴ ص۴۹۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۲۴۲ و ج۸، ص۱۷۸.

مسجد، در میدان جنگ، در حمام[۱] و ... . ایشان همیشه از مذاکره علمی استقبال می‌کردند و آموزش به دیگران از طریق پاسخگویی بـه پرسـش‌های آنـان را در هـیچ حـالی تـرک نمی‌کردند.

جمع‌بندی

در این بخش نکات مهمی دربارهٔ پرسش و پاسخ بیان شده که جمع‌بندی آن به شرح ذیل است:

۱. پرسش یکی از راه‌های آموزش اسـت. معصـومان افـراد را بـه پرسـش تشـویق می‌کردند. امیر مؤمنان ﷺ بالای منبر و در جاهای مختلف با صدای رسا بیـان می‌کـرد از من بپرسید، قبل از اینکه مرا از دست بدهید. او خـود می‌گویـد: پرسـش‌های خـود را از رسول خدا ﷺ می‌پرسیدم و زمانی که سـاکت می‌شـدم، آن حضـرت بـه مـن نکـاتی را می‌آموخت و از فرصت‌ها برای آموزش من استفاده می‌کرد.[۲]

پرسش سه نوع کلی است که دو نوع آن پسندیده و مقبول است و یک نوع آن مـورد نهی قرار گرفته. سؤال برای فهم و درک مسئله و برای امتحان خوب است؛ ولـی پرسـش برای گیرانداختن دیگران، ناپسند است و مورد نهی قرار گرفته؛ از سوی دیگر بر خوب و دقیق پرسیدن توصیه شده است.

۲. پرسشگران از معصومان از طیف‌های مختلف جامعه بودند؛ علمای یهـود، نصـارا، حاکمان و خلفا، والیان، فقها، قضات و ... که معصومان به تمام پرسش‌های آنان با دقت و احترام پاسخ می‌دادند. گاهی هم پرسشگران از افراد جامعه و عامه مردم بودند؛ زنان نیـز جزو پرسش‌کنندگان بودند. رسول خدا ﷺ جلسه ویژه‌ای برای پاسخ به سـؤالات زنـان تشکیل داد. پیروان فرقه‌های مختلف منتسب به اسلام و حتی غیرمسلمانان مخالف خـدا

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۴۹۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۶۴.

نیز، پرسش‌هایی داشتند که امامان شیعه با سعه صدر به سؤالات آنان پاسخ می‌دادند.

۳. پاسخگویی به پرسش دارای آدابی است. باید احترام پرسشگر حفظ شود و در هنگام پاسخگویی، نوبت افراد در نظر گرفته شود و وضعیت پرسشگر مورد توجه قرار گیرد؛ چراکه گاهی ممکن است یک پاسخ، فرد را دچار مشکل کند و لازم است برای حفظ جانش از آسیب حکومت‌های ستمگر وقت تقیه شود و باعث ضرر به دیگران نیز نشود. معصومان گاهی دریافت پاسخ را به دیگران ارجاع می‌دادند؛ مانند امام بعد از خود یا همسران عالم خویش و حتی به یاران خود توصیه می‌کردند سؤالات خود را از عالمانی که معرفی می‌کردند و در مناطق آنان سکونت داشتند، بپرسند. این معرفی‌کردن برای تأیید سلامت عقیده و توان علمی آنان بوده است.

۴. معصومان پرسش و پاسخ را به زمان خاصی محدود نمی‌کردند؛ بلکه از هر فرصتی برای پاسخگویی استفاده می‌کردند؛ ایشان حتی در حین نبرد و جنگ با دشمن نیز به شبهات پاسخ می‌دادند و در هنگام سخنرانی هم از پاسخگویی به پرسش‌های اشخاص امتناع نمی‌کردند؛ ولی این توصیه هم نقل شده است که حال و توان پاسخ‌دهنده و عالم نیز در نظر گرفته شود؛ بدان جهت که همه افراد مانند معصومان از توان علمی کافی و لازم برای پاسخگویی برخوردار نیستند.

فصل سوم

تربیت شاگرد

مقدمه

یکی از نشانه‌های موفقیت یک مکتب آموزشی تعداد شاگردان آن است. تربیت شاگرد و استفاده افراد زیاد از یک استاد، نشانهٔ توان علمی استاد و موفقیت او در آموزش است. برخی شخصیت‌ها تلاش می‌کنند شاگردانشان از فرصت‌ها به‌خوبی استفاده نمایند و بر انباشته‌های علمی خود بیفزایند. صحابه ـ با تعریف‌های متفاوتی که از معنای آن شده ـ بیشتر آنان به‌گونه‌ای شاگرد مکتب پیامبر بودند؛ اما تمام آنان خبری از حضرت نقل نکرده‌اند؛ بلکه عدهٔ خاصی که کم نیستند، اخباری را از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند که برخی از آنان همیشه همراه پیامبر ﷺ بوده و احادیث زیادی از حضرت شنیده‌اند؛ مانند امیر مؤمنان علی ؑ. تعداد شاگردان دیگر معصومان، به‌تناسب وضعیت سیاسی ـ اجتماعی کم و زیاد می‌شده است که در این بخش به نمونه‌هایی از آنان اشاره خواهیم کرد. از گستره آموزش و تخصص علمی شاگردان معصومان، مواد درسی و راه‌های آموزشی متعدد ایشان نیز سخن خواهیم گفت و خواهیم دید که در سیره ایشان، تربیت شاگرد به موضوعی خاص منحصر نبوده است؛ بلکه در زمینه‌های مختلف عقیدتی، فقهی و دیگر موضوعات، شاگردانی را تربیت و برای دفاع از اسلام و حریم اهل بیت آماده کرده‌اند. این

بخش را می‌توان سیره تربیتی معصومان دانست؛ چراکه آموزش آنان با تربیت در ابعاد مختلف همراه بوده است.

گفتار اول: گستره فعالیت و شیوه آموزشی

تعداد اصحاب و راویان احادیث نقل شده از هر یک از معصومان، از گستره فعالیت آنان در آموزش و تربیت شاگرد حکایت دارد و تعداد آنها نشانهٔ خوبی از تلاش‌های آموزشی معصومان علیهم‌السلام در مقطع‌های مختلف است. در کتاب رجال شیخ طوسی آماری هرچند ناقص ذکر شده که می‌توان جمعی را بر آنان افزود؛ اما آنچه آمده ملاک خوبی برای ارزیابی است. طبق آمار شیخ طوسی، اصحاب و راویان از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ۴۶۸،[۱] امیر مؤمنان علیه‌السلام ۴۴۹،[۲] امام باقر علیه‌السلام ۴۶۸،[۳] امام صادق علیه‌السلام ۳۲۲۵،[۴] امام کاظم علیه‌السلام ۲۷۳[۵] و امام رضا علیه‌السلام ۳۱۹[۶] نفر از دیگر معصومان بیشتر است و بیشترین شاگرد نیز متعلق به امام صادق علیه‌السلام است. برابر آنچه نقل شده، ابن‌عقده کتابی داشته که در آن نام چهارهزار نفر از شاگردان امام صادق علیه‌السلام را ذکر کرده است.[۷] هر اندازه در زمان هر یک از امامان زمینه سیاسی و اجتماعی برای آموزش فراهم بوده، آنان توانسته‌اند شاگردان بیشتری تربیت کنند. البته طول دوران امامت آنان نیز در این مسئله مؤثر بوده است. نمونه روشن آن امام صادق علیه‌السلام است که ۳۴ سال دوران امامتشان بود.[۸] منظور از شاگردان کسانی

---

۱. شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۲۱ـ۵۶.
۲. همان، ص۵۷ـ۹۲.
۳. همان، ص۱۲۳ـ۱۵۴.
۴. همان، ص۱۵۵ـ۳۳۰.
۵. همان، ص۳۳۱ـ۳۵۰.
۶. همان، ص۳۵۱ـ۳۷۱.
۷. ابن‌شهر آشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السلام؛ ج۴، ص۲۴۷. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۱، ص۸۶. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۳۰، ص۲۰۸.
۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۶۹.

هستند که از حضرت روایت نقل کرده‌اند. معصومان علیهم‌السلام از شیوه آموزشی خاص برای پرورش شاگردان مستعد و جذب آنان استفاده می‌کردند.

علی علیه‌السلام شاگرد برجسته پیامبر

حضرت علی علیه‌السلام شاگرد نمونه و برجسته پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود و از محضر آن حضرت بهره‌ها برد. او خود نقل می‌کند زمانی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤالی می‌پرسیدم، به من پاسخ می‌داد و اگر پرسشی نداشتم، وی خود مطلبی برایم بیان می‌فرمود:

> و من هرگاه از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌پرسیدم، به من پاسخ می‌داد و هر وقت ساکت بودم یا پرسش‌هایم تمام شده بود، خود به بیان مطالب می‌پرداخت. بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آیه‌ای از قرآن نازل نشده، جز اینکه آن را برای من خوانده است و بر من املا کرده و با خط خود نوشته‌ام و تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام آن را به من آموخته است. او از خداوند درخواست فرمود توان فهم و حفظ آنها را به من بدهد؛ از زمانی که برایم دعا فرمود پس نه آیه‌ای از قرآن را فراموش کرده‌ام و نه دانشی را که بر من املا کرده و نوشته‌ام».[1]

به نقل دیگری حضرت علیه‌السلام فرمود: «إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَعْطَانِي وَ إِذَا سَكَتُّ ابْتَدَأَنِي:[2] وقتی از پیامبر می‌پرسیدم، به من پاسخ می‌داد و زمانی که ساکت می‌ماندم، به آموزش من می‌پرداخت». این نقل در منابع اهل سنت با همان سند صدوق ذکر شده است.[3]

---

۱. همان، ص۶۴. سلیم قیس هلالی؛ کتاب سلیم بن قیس هلالی؛ ج۲، صص۶۵۸ و ۸۰۱. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۱۹۸. محمد بن جریر طبری شیعی؛ المسترشد فی الإمامه؛ ص۲۳۵. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۱۹۶. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۲۵۷: «وَ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَجَابَنِي وَ إِذَا سَكَتُّ عَنْهُ وَ فَنِيتْ مَسَائِلِي ابْتَدَأَنِي؛ فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله آيةٌ مِنَ الْقرآن إِلَّا أَقرَأنِيهَا وَ أَمْلَاهَا عليّ، فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَ تَفْسِيرَهَا وَ نَاسِخَهَا وَ مَنْسُوخَهَا وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ خَاصَّهَا وَ عَامَّهَا وَ دَعَا اللهَ أَنْ يُعْطِيَنِي فَهْمَهَا وَ حِفْظَهَا؛ فَمَا نَسِيتُ آيةً مِنْ كِتَابِ اللهِ وَ لَا عِلْماً أَمْلَاهُ عليّ وَ كَتَبْتُهُ، مُنْذُ دَعَا اللهَ لِي بِمَا دَعَا».

۲. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۲۴۳. سلیم بن قیس هلالی؛ کتاب سلیم بن قیس هلالی؛ ج۲، ص۶۴۲.

۳. ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی؛ سنن ترمذی؛ ج۵، ص۳۰۱. ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک؛ ←

مناوی می‌نویسد: ابن‌عباس شاگرد علی ﷺ گوید آنچه از تفسیر دارم، همه از علی ﷺ است و از علی ﷺ می‌پرسند چگونه است که دانشت از همه صحابه بیشتر است، گوید: وقتی از حضرت رسول ﷺ می‌پرسیدم، به من می‌گفت و زمانی که ساکت بودم، خود برایم بیان می‌فرمود. عُمَر پناه می‌برد از هر مشکلی که برای حل آن ابوالحسن (علی) ﷺ نباشد.[۱] علی ﷺ با فضیلت‌ترین و دانشمندترین شاگرد و صحابی رسول خداست. دیگران به برتری دانش وی، به‌ویژه در قضاوت اقرار کرده‌اند و گروهی از مسلمانان نیز به برتری وی اعتقاد دارند.

علی ﷺ و دیگر معصومان نیز به تربیت شاگرد می‌پرداختند. امیرالمؤمنین ﷺ شاگردانی داشت که از آنان با عنوان اصحاب سرّ یاد می‌شود؛ زیرا حضرت اخباری از آینده را به اطلاع آنان رسانده بود؛ مانند کمیل بن زیاد نخعی.[۲] معصومان نه‌تنها در مسیر شاگردپروری تلاش می‌کردند، بلکه از شاگردان خود نیز این تلاش را درخواست داشتند.

توجه به شاگردان مستعد

استعداد شاگردان یکسان نیست؛ جمعی با جدیت فراوان به دنبال دانش هستند و گروهی به مقداری از دانش بسنده می‌نمایند. معصومان وقتی به افراد بااستعداد دست می‌یافتند، در آموزش آنان تلاش می‌کردند و به‌قدر توان آنها، شاگردان خود را با مسائل علمی آشنا می‌کردند.

امیر مؤمنان ﷺ به عنوان شاگرد پیامبر ﷺ فرمود: پیامبر به من هزار باب دانش

→

ج۳، ص۱۲۵. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف فی الأحادیث و الآثار؛ ج۷، ص۴۹۵ (دار الفکر).

۱. محمد عبدالرؤوف مناوی؛ فیض القدیر؛ ج۴، ص ۴۷۰.

۲. شیخ عباس قمی؛ سفینة البحار؛ ج۷، ۵۳۹ (ج اسوه). حبیب‌الله خوئی و محمدباقر کمره‌ای؛ تکملة منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة؛ ج۲۱، ص۲۱۹.

آموخت که از آن، هزار باب استخراج می‌شود. این حدیث در منابع مختلف از امام صادق[۱] و امام باقر علیهما السلام روایت شده است.[۲] از برخی گزارش‌ها استفاده می‌شود که دریافت هزار باب علم در هنگامی بوده است که پیامبر در بستر بیماری بودند. رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که قبل از رحلتشان در بستر بودند، فرمودند: خلیل و دوستم را صدا بزنید. عایشه و حفصه هر یک پدرشان را نزد پیامبر فرستادند. پیامبر صلی الله علیه و آله از آن دو اعراض کرد؛ سپس فرمود: دوستم را صدا بزنید. علی علیه السلام را نزد حضرت فرستادیم. وقتی آمد، پیامبر با وی سخن گفت و گفت تا اینکه گفتگویشان به پایان رسید؛ آن دو پرسیدند پیامبر صلی الله علیه و آله به تو چه گفت؟ علی علیه السلام فرمود: «حَدَّثَنِی بِأَلْفِ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ یُفْتَحُ کُلُّ بَابٍ إِلَی أَلْفِ بَابٍ:[۳] هزار باب دانش برایم گفت که هر باب آن هزار باب دیگر را می‌گشاید».

این خبر در منابع اهل سنت هم آمده است؛ گرچه برخی راوی آن را تضعیف کرده‌اند؛ آنان نیز این خبر را مربوط به زمان مریضی حضرت دانسته‌اند.[۴] فخر رازی ذیل آیه «إن الله اصطفی آدم»[۵] گوید: پیامبر از ذکاوت بالایی برخوردار بود؛ سپس به این حدیث اشاره می‌کند که علی علیه السلام گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله هزار باب به من آموزش داد که از هر بابی هزار باب دانش گشوده می‌شود. وقتی ولی این‌گونه باشد، دانش پیامبر صلی الله علیه و آله چگونه

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۳۹ و ۲۹۶. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۱۵۱، ۳۰۲ـ۳۰۳. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۵۷۲، ۶۴۳ و ۶۴۵. شیخ مفید؛ الإختصاص، ص۲۸۲ و ۳۰۵.

۲. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۶۴۴.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۴۶ـ۱۴۷ و ج۱، ص۲۹۷. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۳۰۳. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۶۴۵. همو، الأمالی؛ ص۶۳۸.

۴. مطهر بن طاهر مقدسی؛ ذخیرة الحفاظ، ج۲، ص۷۷۳، ح۱۴۷۷. ابن‌حبان؛ المجروحین؛ ج۲، ص۱۴. ابن‌عدی؛ الکامل فی ضعفاء الرجال؛ ج۲، ص۴۵۰. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۴۲، ص۳۸۵: «حدیث: إنّ رسول‌الله صلی الله علیه و آله قال فی مرضه: "أدعوا إلیّ أخی" فدعوا له أبابکر، فأعرَضَ عَنهُ ثمّ قال: "أدعوا إلیّ أخی" فدعوا له عمر فأعرض عنه ثمّ قالَ: "أدعوا إلیّ أخی" فدعوا له عثمان، فأعرض عنه، ثمّ قال: "أدعوا إلیّ أخی" فدُعِیَ لهُ علیُ بن أبی‌طالب علیه السلام، فستَرَه بثوبٍ وَ انکَبَّ علیهِ. فلما خرج مِن عِندِهِ؛ قیل لهُ: ما قال؟ قال: "عَلَّمَنی ألفَ بابٍ، یَفتَحُ کُلَّ بابٍ ألفَ بابٍ"».

۵. آل‌عمران: ۳۳.

خواهد بود.[۱] ممکن است گفته شود پیامبر ﷺ به علی ﷺ علوم امامت را منتقل می‌کرده است. نمی‌توان منکر چنین امری شد، ولی دلیلی بر این انحصار نیست و این ماجرا از دریافت بالا و شایستگی ایشان حکایت دارد. اکنون به نمونه‌هایی از شاگردان پرتلاش امامان اشاره می‌شود:

ابان بن تغلب، شاگرد نمونه مکتب امامت

ابان بن تغلب از شاگردان بنام امام باقر و امام صادق ﷺ و مورد اعتماد نویسندگان صحاح و سنن اهل سنت و دارای احادیث فراوان است. ابان همسفر حج امام صادق ﷺ بود[۲] و در سفر حضرت به کوفه با ایشان همراه بود و ایشان جایگاه قبر امیرالمؤمنین ﷺ را به وی نشان داد.[۳] حضرت به ابان دستور داد حدیثی را در کوفه بخواند.[۴] نجاشی از امام صادق ﷺ درباره ابان بن تغلب نقل می‌کند که فرمود او از من سی‌هزار حدیث روایت کرده است؛ پس آنها را از او روایت نمایید.[۵] به گفته نجاشی، ابان در هر دانشی پیشگام بود. او در قرآن، فقه، حدیث، ادب، لغت و علم نحو سرآمد و دارای کتب گوناگونی بود. هرگاه ابان وارد شهر مدینه می‌شد، حلقه‌های تدریس به او واگذار می‌گردید و ستونی در مسجدالنبی برای تدریس وی در نظر گرفته می‌شد.[۶] ابان آن‌چنان مورد اعتماد بود که امام باقر ﷺ به او فرمود: در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده؛ زیرا دوست دارم افرادی

---

۱. ابوعبدالله محمد بن عمر فخر رازی؛ التفسیر الکبیر؛ ج۸، ص۲۰: «ومنها قوة الذکاء. قال علی ﷺ: "عَلَّمَنی رسولُ الله ﷺ ألفَ بابٍ مِنَ العلمِ وَ استَنبَطتُ مِن کُلِّ بابٍ ألفَ بابٍ" فإذا کان حال الولی هکذا، فکیف حال النبی ﷺ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۱۷۱ و ج۴، ص۳۹۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۹۷.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۷۲.

۴. همان، ج۲، ص۵۲۰.

۵. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۱۲. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۱۴، ص۲۱: «أنَّ أبانَ بن تغلب رَوَی عَنّی ثلاثینَ ألفَ حدیثٍ، فَارْوِها عَنهُ».

۶. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۱۰ـ۱۱. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۳۰، ص۲۹۱.

مانند تو در میان شیعیانم باشند.[۱] مشابه آن از امام صادق علیه السلام نیز نقل شده است.[۲] امام او را افتخار شیعه می‌شمارد. این مقام و موقعیت بسیار عالی است. ابان دانشمندی بوده که به فقه عامه هم تسلط داشته است و جزو راویان مورد احترام اهل سنت است. شافعی[۳] و مسلم[۴] و دیگر صاحبان سنن از او روایت نقل کرده‌اند و ابن‌سعد وی را ثقه دانسته است.[۵] خوئی در معجم رجال الحدیث که به بررسی رجال روایات کتب اربعه به اضافه رجال کشی پرداخته، چنین می‌نویسد: ابان بن تغلب در اسناد بیش از ۱۳۰ روایت آمده که جز یازده مورد آن، همهٔ آنها را خود از معصوم نقل کرده است.[۶] با اسم ابان حدود نهصد روایت آمده که بیشتر آنها از ابان بن تغلب است.[۷]

نمونه‌هایی دیگر

نمونه دیگر محمد بن مسلم است. امام باقر علیه السلام آن‌قدر به وی اعتماد داشت که احادیثی را از کتاب علی[۸] و صحیفه کتاب فرائض که به خط علی علیه السلام و املای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، برای وی نقل کرد[۹] و حتی آن کتاب را به وی نشان داد تا خبر از آن نقل کند.[۱۰] ابن‌مسلم خود می‌گوید: از ابوجعفر باقر سی‌هزار حدیث شنیدم؛ سپس از پسرش

---

۱. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۱۰: «اجْلِسْ فِی مَسْجِدِ الْمَدِینَةِ وَ أَفْتِ النَّاسَ فَإِنِّی أُحِبُّ أَنْ یُرَی فِی شِیعَتِی مِثْلُک»).

۲. شیخ طوسی؛ أختیار معرفة الرجال؛ ص۳۳۰.

۳. محمد بن ادریس شافعی؛ الأم؛ ج۷، ص۳۲۱.

۴. مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۱، ص۹۳.

۵. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۶، ص۳۶۰ (چ دار صادر).

۶. ابوالقاسم خوئی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج۱، ص۱۳۱.

۷. همان، ص۱۱۴.

۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۲۱۹.

۹. همان، ج۷، ص۹۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۲۴.

۱۰. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۱۱۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۲۶۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام، ج۹، ص۳۰۹.

جعفر شانزده هزار حدیث یا مسئله دریافت کردم.[۱] با عبارت محمد بن مسلم در سند ۲۲۷۶ خبر آمده است.[۲] جابر جعفی یکی دیگر از شاگردان معصومان است که احادیث زیادی از امام باقر ﷺ شنیده است. او خود گوید: امام باقر ﷺ هفتادهزار حدیث برایم نقل فرمود.[۳]

از آنچه ذکر شد، میزان اهتمام معصومان به پرورش افراد نخبه و توانمندساختن آنان مشخص می‌شود. در میان شاگردان آنان افراد برجسته زیادی بودند که در کتب رجال نامشان ذکر شده است. بیشترین شاگردان را برای امام صادق ﷺ معرفی کرده‌اند که چهارهزار نفر بودند؛ کسانی که از حضرت روایت یا خبری را نقل کرده‌اند. برخی موضوع را به‌گونه‌ای ترسیم می‌کنند که در سر درس ایشان چهارهزار نفر حضور داشته‌اند؛ درحالی‌که این‌گونه نبوده و اصلاً چنین امکانی وجود نداشته است؛ بلکه در طول زمان تعداد افرادی که از محضر ایشان حدیث شنیده‌اند، به چهارهزار نفر می‌رسید که ابن‌عقده کتابی دراین‌باره نوشته است.[۴] آن عده از یاران ائمه ﷺ که به عنوان اصحاب اجماع شهرت یافته‌اند،[۵] بخشی از این برجستگان هستند.

تخصص علمی

از اخبار ذکرشده در کتب اربعه استفاده می‌شود که هر وقت امکان داشته، معصومان شاگردان خود را به صورت متخصصانی در رشته‌هایی خاص تربیت می‌کردند؛ این نکته از خبری که در کافی آمده استفاده می‌شود که امام صادق ﷺ برای مناظره و گفتگو با افراد مختلف از شاگردان خاصی بهره می‌بردند. یونس بن یعقوب گوید: نزد امام

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ صص۱۶۳ و ۱۶۷.
۲. ابوالقاسم خوئی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج۱۸، ص۲۴۶.
۳. سیدمحسن امین؛ أعیان الشیعه؛ ج۱، ص۹۹: «و قال جابر الجعفی: حدثنی ابوجعفر سبعین ألف حدیث».
۴. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۱۴، ص۱۱.
۵. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۵۵۶.

صادق علیه السلام بودم که مردی از شام بر آن حضرت وارد شد و گفت:

إِنِّی رَجُلٌ صاحِبُ کَلَامٍ وَ فِقْهٍ وَ فرایضَ وَ قَدْ جِئْتُ لِمُنَاظَرَةِ أَصْحَابِکَ: من مردی آگاه به کلام و فقه و فرایض و ارث هستم و نزد تو آمده‌ام که با یارانت مناظره نمایم». امام صادق علیه السلام با وی گفتگویی کرد و سپس به من فرمود: اگر از دانش کلام به‌خوبی برخوردار هستی، با او سخن بگوی. من حسرت خوردم که آشنا نبودم. حضرت از من خواستند که دیگر شاگردان ایشان را برای مناظره مطلع نمایم.

در ادامه آمده است، هشام بن سالم وارد شد و او سنش از همه بیشتر بود؛ پس امام صادق علیه السلام برای وی جا باز کرد و فرمود: او یاری‌کننده ماست، با قلب و زبان و دستش (عملش)؛ آن‌گاه حضرت فرمود: ای حمران بن اعین با این مرد به گفتگو بپرداز. در این مناظره حمران پیروز شد؛ سپس فرمود: ای طاقی، با او بحث کن؛ با وی بحث کرد و احول بر او پیروز شد؛ سپس فرمود: ای هشام بن سالم با وی مناظره کن. او تعارف کرد. امام صادق علیه السلام به قیس بن ماصر فرمود: با او گفتگو نما و حضرت از سخنان آن دو می‌خندید؛ وی نیز پیروز شد. به مرد شامی گفت: با این نوجوان، هشام بن حکم، بحث نما... ؛ آن‌گاه با هشام بن سالم مناظره‌ای طولانی کرد.[1] منظور از طاقی و احول ابوجعفر مؤمن‌الطاق محمد بن نعمان بجلی است که ساکن طاق‌المحامل کوفه بوده است.[2]

گفتار دوم: مواد آموزشی

مواد و مطالب آموزشی در هر سیستم آموزشی دارای جایگاهی ویژه است. آنچه از مطالب نقل‌شده از معصومان به دست می‌آید این است که آنان عقاید، احکام و مسائل اخلاقی و شیوه رفتار اجتماعی با دیگر مسلمانان را به شاگردان خود آموزش می‌دادند. اصول کافی که موضوع بخش‌های اول آن توحید و حجت است، دربرگیرنده اصول عقاید است و

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۱۷۱ـ۱۷۲.
۲. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۵، ص۱۱۸.

حجت اعم از نبوت و امامت مورد توجه بوده است. کلینی در کتاب ایمان و کفر و عشره، اخبار مربوط به مسائل اخلاقی را آورده است. فروع کافی آموزش احکام است. معصومان شاگردان خود را با تفسیر قرآن آشنا می‌کردند که تفسیر قمی و تفسیر عیاشی نمونه روشنی از آموزه‌های تفسیری ایشان است؛ افزون بر اینکه در کتب اربعه در مسائل مختلف، آیات قرآن مورد استشهاد و تفسیر قرار گرفته است. ایشان به شبهاتی هم که دریافت می‌کردند، پاسخ می‌دادند که در فصل ادب پرسش و پاسخ نمونه‌هایی از آنها نقل شد.

بی‌توجهی حاکمان اموی به مسائل دینی باعث شد بعد از مدتی احکام صحیح اسلامی از یادها برود و مفاهیم دینی دچار انحراف شود و مردم به آموزش نیاز داشته باشند؛ ازاین‌روی بخشی از آموزش‌های معصومان بیان و شرح مفاهیم دینی برای شاگردان خود و دوستداران دانش بوده است. این موضوع شامل موارد زیادی است که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. احکام حج

بیان احکام و مسائل حج با توجه به سابقه حج در دوران قبل از اسلام و توضیح مفاهیم آن از مواردی است که در آموزش‌های معصومان دیده می‌شود و تصریح شده است که دیگران نیز آنها را از امامان معصوم یاد گرفته‌اند.

معصومان در بیان مسائل دینی به‌گونه‌ای عمل کردند که عامه هم به ایشان نیازمند بودند. این نکته درباره آموزش مسائل حج توسط امام باقر ﷺ نقل شده است که قبل از ایشان شیعیان با مناسک حج آشنا نبودند؛ ولی با بیان ایشان، عموم مردم در مورد مسائل حجشان به شیعه نیازمند شدند.[1] معصومان برای اصحاب خود مفاهیم مرتبط با حج و

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۲۰. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج ۱، ص ۲۵۲: «كَانَتِ الشِّيعَةُ قَبْلَ أَنْ يكُونَ ابوجَعْفَرٍ ﷺ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ ...حَتَّى صَارَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا كَانُوا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّاسِ».

مسجدالحرام را نیز بیان می‌کردند. آنان مفهوم و معنای حطیم را بیان کرده‌اند. در روایات متعدد از امام باقر،[۱] امام صادق[۲] و امام رضا ﷺ،[۳] حطیم بین درِ خانه خدا و حجرالأسود معرفی شده است که بهترین مکان برای نماز است و به همین جهت مردم یکدیگر را برای خواندن نماز در آن مکان پایمال می‌کنند.[۴] در روایات ذکر شده که آنجا مکانی است که آدم توبه کرده و توبه‌اش پذیرفته شده است.[۵]

۲. بیان مفاهیم اصیل اسلامی

تسلط حکومت‌های فاسد باعث شد مفاهیم اصیل اسلامی معنای دیگری بیابد و از سوی دیگر گسترش اسلام و نیاز جامعه باعث ظهور مفاهیمی نو و مسائلی جدید شد. ما اخبار و روایاتی داریم که به تصحیح مفاهیم دینی و اجتماعی می‌پردازد. معنا و مفهوم توحید یکی از آنان است که امامان در روایات متعدد ابعاد آن را توضیح داده‌اند؛[۶] تفاوت بین مفهوم رسول، نبی و امام نیز همین طور.[۷] مردی از امام صادق ﷺ می‌پرسد: عقل چیست؟ حضرت ﷺ می‌فرماید: چیزی است که با آن خداوند رحمان عبادت شود و بهشت به دست آید. می‌پرسد: پس آنچه معاویه داشت چه بود؟ حضرت ﷺ می‌فرماید: عقل و زیرکی نبود؛ کاری ناپسند و شیطنت‌آمیز بود؛ آن شبیه عقل است و عقل نیست.[۸]

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۲۹.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۲۷.

۳. همان، ص۵۲۵.

۴. همان، ص۵۲۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۹۲: «وَ سَأَلْتُهُ لِمَ سُمِّیَ الْحَطِیمَ؟ فَقَالَ: لِأَنَّ النَّاسَ یَحْطِمُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً هُنَاکَ».

۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۰۹.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، صص۸۲، ۱۰۰، ۱۰۳ و ۱۰۵.

۷. همان، ص۱۷۶.

۸. همان، ص۱۱: «قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اکْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ. قَالَ قُلْتُ: فَالَّذِی کَانَ فِی مُعَاوِیَةَ؟ فَقَالَ: تِلْکَ النَّکْرَاءُ تِلْکَ الشَّیْطَنَةُ وَ هِیَ شَبِیهَةٌ بِالْعَقْلِ وَ لَیْسَتْ بِالْعَقْلِ».

امیرالمؤمنین در سخنی واژه زهد را که دچار انحراف شده، توضیح می‌دهد.[۱] معنای زهد را از امام سجاد ﷺ نیز می‌پرسند و ایشان توضیح می‌دهد.[۲] عبدالملک بن اعین از معنی ایمان از امام صادق ﷺ پرسید که حضرت آن را اقرار به زبان و اعتقاد قلبی همراه با عمل با جوارح معرفی می‌کند.[۳] دیگران نیز درباره معنی ایمان پرسش‌هایی دارند.[۴] ذیلاً به برخی دیگر از مفاهیم مهم اسلامی که معصومان ﷺ به تبیین آنها پرداخته‌اند، اشاره می‌کنیم:

الف) مفهوم وقف

یکی از مفاهیمی که معصومان توضیح داده‌اند، مفهوم صدقه و وقف است. از دو روایتی که از امام صادق ﷺ نقل شده، استفاده می‌شود که مفهوم صدقه و وقف در زمان رسول خدا ﷺ مطرح نبوده است؛ بلکه آنچه در زمان حضرت بوده، هبه و نحل و بخشش بوده است،[۵] درنتیجه می‌توان گفت صدقه و وقف توسط امیرالمؤمنین علی ﷺ ابداع شده است که بخشی از اموال خود را وقف کرد و وقف‌نامه ایشان در کتاب کافی آمده است.[۶] آنچه در روایات با عنوان صدقات رسول خدا ﷺ از آن یاد شده، اموالی است که در اختیار فاطمه ﷺ بوده و حضرت فاطمه ﷺ آنها را به علی ﷺ داده است و ایشان آنها را به حسن و حسین ﷺ دادند؛ زیرا بیان شده آنچه در اختیار ام‌ابراهیم (ماریه قبطیه) است، از آنِ علی ﷺ است؛[۷] یعنی از زمان پیامبر ﷺ اگرچه در اختیار ماریه بوده، اصل مال از آن

---

۱. نهج البلاغه؛ ص۵۵۳، ح۴۳۹.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۱۲۸.

۳. همان، ص۲۷

۴. همان، صص۲۸ و ۳۳.

۵. همان، ج۷، ص۳۰ـ۳۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۱۵۳: «إِنَّمَا الصَّدَقَةُ مُحْدَثَةٌ إِنَّمَا كَانَ النَّاسُ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ يَنْحَلُونَ وَ يَهَبُونَ وَ لَا يَنْبَغِي لِمَنْ أَعْطَى لِلهِ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْئاً أَنْ يَرْجِعَ فِيهِ».

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۴۹.

۷. همان، ص۴۸ـ۴۹: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ؛ هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بنت مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ ﷺ أَوْصَتْ بِحَوَائِطِهَا السَّبْعَةِ الْعَوَافِ وَ الدَّلَالِ وَ الْبُرْقَةِ وَ الْمِيثَبِ وَ الْحَسْنَى وَ الصَّافِيَةِ وَ مَا لِأُمِّ إِبْرَاهِيمَ إِلَى عَلِيِّ بن أَبِي طَالِبٍ ﷺ فَإِنْ مَضَى ←

فاطمه علیها السلام بوده است که به علی علیه السلام بخشید. می‌توان گفت علت تعبیر صدقات پیامبر صلی الله علیه و آله وقف زهرا علیها السلام بوده است. این موقوفات همان مشربه ام‌ابراهیم فعلی در مدینه است.

ب) مرزبندی بین مفاهیم

معصومان تلاش می‌کردند مرز مفاهیم ارزشی را از غیر آن جدا کنند تا افراد از خوبی و درستی سوءاستفاده نکنند. یکی از این مفاهیم تعبیر فتوت بود. در آن زمان افرادی با این عنوان شهرت داشتند که کار آنان دستبردزدن به اموال و ناموس مردم بود. در نزد امام صادق علیه السلام سخن از فتوت به میان آمد. حضرت فرمود: فتوت را با فسق و فجور یکی دانسته‌اند؛ درحالی‌که فتوت و مروت، نهادنِ طعام و بخشش به معروف است و دست از اذیت برداشتن (نه اینکه از دیگران دزدیده و به افراد دگر داده شود) و امّا آنچه شما گمان می‌برید، خیانت و فسق است.[1]

۳. تبیین سخن پیامبر

معصومان علیهم السلام گاهی نیز به روشن‌کردن مفاهیمی که در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله آمده می‌پرداخته‌اند؛ مانند اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود من فرزند دو قربانی هستم؛ یعنی اسماعیل فرزند ابراهیم و عبدالله فرزند عبدالمطلب پدر حضرت. برخی ذبیح را اسحاق دانسته‌اند که در روایات نفی شده است. از امام صادق علیه السلام از ذبیح پرسیده شد، حضرت اسماعیل را معرفی کرد؛ زیرا داستان ذبح او توسط ابراهیم در قرآن آمده است.[2] در موارد دیگر نیز از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله پرسیده می‌شود و امامان پاسخ می‌دهند.[3] از امام صادق علیه السلام سؤال

→

عَلِيٌّ فَإِلَى الْحَسَنِ فَإِنْ مَضَى الْحَسَنُ فَإِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام فَإِنْ مَضَى الْحُسَيْنُ فَإِلَى الْأَكْبَرِ مِنْ وُلْدِي شَهِدَ اللهُ عَلَى ذَلِكَ وَ الْمِقْدَادُ بن الْأَسْوَدِ وَ الزُّبَيْرُ بن الْعَوَّامِ وَ كَتَبَ عَلِيُّ بن أَبِي‌طَالِبٍ علیه السلام».

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۹۴: «إِنَّمَا الْفُتُوَّةُ وَ الْمُرُوءَةُ طَعَامٌ مَوْضُوعٌ وَ نَائِلٌ مَبْذُولٌ بِشَيْءٍ مَعْرُوفٍ وَ أَذًى مَكْفُوفٌ فَأَمَّا تِلْكَ فَشَطَارَةٌ وَ فِسْقٌ».

۲. همان، ص۲۳۰: «سُئِلَ الصَّادِقُ علیه السلام عَنِ الذَّبِيحِ مَنْ كَانَ؟ فَقَالَ: إِسْمَاعِيلُ علیه السلام لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ ذَكَرَ قِصَّتَهُ فِي كِتَابِهِ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۷۷.

می‌شود که معنای این سخن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود «یَسْعَی بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ» چیست. حضرت می‌فرماید یعنی در هنگام جنگ یک برده نیز می‌تواند به کسی امان دهد.[1] از امام سجاد علیه‌السلام سؤال می‌شود معنای این سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود «مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ» چیست؛ ایشان پاسخ می‌دهد: «أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ الْإِمَامُ بَعْدَهُ:[2] به آنها خبر داد که علی علیه‌السلام بعد از او امام و رهبر آنان است».

گفتار سوم: راه‌های آموزش

امامان از راه‌های گوناگونی برای تربیت شاگرد و گسترش فرهنگ تشیع استفاده می‌کردند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. تدریس

در زمانی که فضای سیاسی مناسب بود، امامان علیهم‌السلام جلسه درس تشکیل می‌دادند و دانشجویان معارف اهل بیت علیهم‌السلام در محضر آنان تلمذ می‌کردند. معمولاً در آن زمان مسجد مدینه مکان مناسبی برای آموزش بوده که در خبر ابان بر تدریس در مسجد مدینه تصریح شده است. این روش معمول در آموزش است. گاهی این آموزش در منزل معصومان بوده و ایشان در آنجا مطالب خود را بیان می‌کردند. شاگردان نیز سخنان ایشان را یاداشت می‌کردند؛ مانند حارث اعور که کاغذهایی برای نگاشتن سخنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام تهیه کرد[3] یا جمعی از شاگردان خاص موسی بن جعفر علیه‌السلام که در محضر حضرت حاضر می‌شدند و با خود لوح‌هایی از آبنوس لطیف و قلم‌هایی داشتند که هر سخن و فتوای حضرت را

---

۱. همان، ص ۳۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۱۴۰: «فَأَعْطَاهُ الْأَمَانَ أَدْنَاهُمْ وَجَبَ عَلَی أَفْضَلِهِمُ الْوَفَاءُ بِهِ».

۲. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص ۱۲۳.

۳. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۶، ص ۱۶۸ (دار صادر). ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۲، ص ۷۱۸. ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری؛ ربیع الأبرار؛ ج ۴، ص ۹۱. سیدمحسن امین؛ أعیان الشیعه؛ ج ۴، ص ۳۶۹.

می‌نوشتند.[۱] معصومان گاهی به افراد خاص مطالب مهمی را آموزش می‌دادند؛ مانند آنچه در حدیث اربع‌مائه هست که مخاطب آن علی ﷺ است و رسول خدا ﷺ نکات باارزشی را به حضرت توصیه می‌کند[۲] یا نکات مهمی که رسول خدا ﷺ به فضل بن عباس[۳] و ابوذر آموزش دادند.[۴]

۲. کتابت

گاهی معصومان لازم می‌دیدند مطالبی را برای آموزش در نامه‌ای تبیین کنند یا در مواردی خاص یا برای افرادی ویژه، نامه‌ای بنویسند و مطالب مهم را به آنان آموزش دهند؛ مانند نامه امیرالمؤمنین ﷺ به فرزندش محمد بن حنفیه که در آن نکات آموزنده فراوانی است.[۵] این همان نامه ۳۱ نهج البلاغه است که بیان شده حضرت به امام حسن ﷺ نوشته و کلینی به فرازهایی از آن اشاره کرده است.[۶] رسالة الحقوق امام سجاد ﷺ نیز آموزش از راه نگارش و کتابت است.[۷] امام سجاد ﷺ نامه دیگری در باب زهد دارد که ابوحمزه ثمالی آن را نقل کرده است.[۸] امام باقر ﷺ دو نامه به سعدالخیر دارد.[۹] او از بنی‌امیه بود و از این جهت ناراحت بود. نام کامل او سعید بن عبدالملک بن مروان بن حکم بوده است نه سعد.[۱۰] نامهٔ مفصل امام صادق ﷺ به شیعیان یکی دیگر از آموزش‌های مکتوب

---

۱. ابن‌طاووس؛ مهج الدعوات و منهج العبادات؛ ص۲۱۹. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ مقدمه؛ ص۶۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۹۱، ص۳۲۰.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۵۲ـ۳۷۵.

۳. همان، ص۴۱۲.

۴. همان، ص۳۷۵.

۵. همان،ص۳۸۴ـ۳۹۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۵۱۰.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۵۱۰.

۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۶۱۸ـ۶۲۸.ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۲۵۵.

۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۱۵.

۹. همان، صص۵۲ و ۵۶.

۱۰. همان، ج۱۵، ص۱۳۹ (ج دار الحدیث). شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام، ج۸، ص۱۱۴. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام، ج۳، ص۹۸.

است که حضرت در آن نکات مهمی را آموزش می‌دهد.[۱]

۳. سخنرانی و دعا

یکی از راه‌های آموزش سخنرانی در جمع است. از معصومان به‌ویژه امیرالمؤمنین ﷺ خطبه‌های زیادی در کتب اربعه نقل شده که نمونه‌های متعددی از آنها در اصول و روضهٔ کافی ذکر شده است؛ مانند سخنرانی حضرت درباره توحید[۲] و خطبه وسیله[۳] و خطبه طالوتیه[۴] و سخنان ایشان دربارهٔ بیش از سی موضوع مختلف که حضرت امکان اصلاح آنها را نیافته است.[۵] دعا نیز شیوه دیگری برای آموزش است. در دعا شیوه سخن‌گفتن با خدا و چگونگی درخواست از ذات اقدس الهی بیان می‌شود. در اصول کافی بخشی با عنوان «کتاب دعاء» وجود دارد که هم در آن دعا آمده و هم شیوه دعاکردن و دعاهایی برای موارد خاص. امام سجاد ﷺ با توجه با اوضاع اجتماعی سیاسی زمانش بیشترین دعاها را دارد که در مجموعه صحیفه سجادیه آمده است. دیگر معصومان نیز به تناسب دارای دعاهای مختلفی هستند. دعا آموزشی است برای عبودیت و ارتباط با ذات اقدس الهی.

۴. پاسخگویی به سؤالات و شبهات

پاسخ به پرسش‌ها نیز از راه‌هایی بود که معصومان برای آموزش استفاده می‌کردند. توان بالای آنان در پاسخ‌دادن به پرسش‌های مشکل و شبهات مخالفان بسیار مؤثر بود. این توان علمی باعث می‌شد در موارد مختلفی خلفا و حاکمان وقت برای حل مشکل فقهی خود به آنان مراجعه و مشکل خود را با پرسش از امامان شیعه حل نمایند. در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳.
۲. همان، ج۱، صص۱۳۵ و ۱۴۱.
۳. همان، ج۸، ص۱۸.
۴. همان، ص۳۱.
۵. همان، ص۵۸.

بخش‌های قبل از پرسش معاویه توسط ابوموسی اشعری از امام علی علیه‌السلام[۱] و پرسش منصور توسط حاکم مدینه از امام صادق علیه‌السلام سخن گفتیم.[۲] اینک به چند نمونه دیگر اشاره می‌کنیم:

در زمان مهدی عباسی وقتی که وی خواست مسجدالحرام را گسترش دهد، همه خانه‌های اطراف را خرید. در گوشه مسجد خانه‌ای بود که مالکش حاضر نمی‌شد آن را بفروشد. از فقهای مختلف برای حل این مسئله سؤال کردند، آنان گفتند نمی‌شود بدون رضایت صاحب ملک چیزی به مسجدالحرام افزود. خلیفه از نظر آنان ناراحت شد و آنان نتوانستند راه حلی قابل قبولِ برابر شرع برای حل مشکل ارائه کنند و موضوع توسعه مسجدالحرام معطل ماند. علی بن یقطین به خلیفه گفت: اگر اجازه دهید، من نامه‌ای به موسی بن جعفر علیه‌السلام بنویسم و خبر آن را به شما گزارش کنم. خلیفه نامه‌ای به والی مدینه نوشت و از او خواست این سؤال را از موسی بن جعفر علیه‌السلام بپرسد: خانه‌ای هست که ما می‌خواهیم آن را جزو مسجدالحرام قرار دهیم، اما صاحب آن نمی‌پذیرد. چگونه می‌شود این مشکل را حل کرد؟ والی مدینه این پرسش را از حضرت کرد. حضرت فرمود: حتماً باید پاسخ داده شود؟ والی گفت: آری، حضرت فرمود: این‌گونه به خلیفه بنویس: به نام خداوند بخشنده مهربان؛ اگر کعبه در کنار خانه‌های مردم ساخته شده است، مردم سزاوارتر به اطراف آن هستند؛ اما اگر مردم در کنار کعبه فرود آمده‌اند، کعبه سزاوارتر به اطراف آن است. وقتی نامه به دست مهدی خلیفه عباسی رسید، آن را بوسید و دستور داد آن خانه را خراب کنند و جزو مسجد قرار دهند. صاحب آن خانه نزد امام کاظم علیه‌السلام آمد و از ایشان خواست که نامه‌ای به مهدی بنویسد تا بهای خانه آنان را به ایشان بدهد. حضرت نیز نامه‌ای به خلیفه نوشت که چیزی به آنان بدهد و آنها را راضی نماید.[۳]

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص ۳۱۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۱۷۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۵۰۷.

۳. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج ۱، ص ۱۸۶. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۱۸، ←

مشابه این موضوع در زمان منصور نیز مطرح بود که امام صادق ﷺ مشکل وی را در توسعه مسجدالحرام با جوابی مشابه حل کردند و فرمودند خانه خدا اولین خانه‌ای است که برای مردم ساخته شده است.[۱] این خبر امروز نیز برای جامعه ما کاربرد زیادی دارد.

۵. آموزش در سفر

به نظر می‌رسد در آغاز خلافت بنی‌عباس حکومت عباسی برای اینکه حکومت خود را با حکومت بنی‌امیه متفاوت جلوه دهد، از دانشمندان دیگر بلاد برای حضور در شهر حیره و کوفه دعوت می‌کرده است. ابن‌ندیم می‌نویسد: سلیمان بن علی (م ۱۴۲ق) عموی سفاح و منصور،[۲] محمد بن سائب کلبی را از بصره به کوفه آورد و در منزل خود جای داد تا درس تفسیر بدهد و در برابر معترضان از او حمایت کرد.[۳] دعوت از امام صادق ﷺ برای حضور در مرکز خلافت بنی‌عباس در حیره و کوفه به منظور آموزش، در این جهت بود؛ البته باید توجه کرد که عباسیان در هنگام دعوت از امام صادق ﷺ و علویان، هدف سیاسی هم داشتند که بگویند علویان با ما همراه هستند و از طرفی فعالیت‌های سیاسی احتمالی آنان را علیه خود کنترل نمایند. دعوت از امام صادق ﷺ برای حضور در حیره در زمان سفاح و منصور بود و امام از این فرصت برای آموزش استفاده می‌کرد.

محمد بن معروف هلالی گوید: در وقت حکومت سفاح برای دیدن ابوعبدالله جعفر بن محمد ﷺ به حیره رفتم؛ دیدم مردم اطراف ایشان را گرفته‌اند، این حادثه در سه روز

→

ص۱۰۶۳؛ محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۳، ص۲۱۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۰، ص۲۴۵: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ؛ إِنْ كَانَتِ الْكَعْبَةُ هِيَ النَّازِلَةَ بِالنَّاسِ فَالنَّاسُ أَوْلَى بِفِنَائِهَا وَ إِنْ كَانَ النَّاسُ هُمُ النَّازِلِينَ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ فَالْكَعْبَةُ أَوْلَى بِفِنَائِهَا».

۱. ابونصر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۱۸۵. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۸، ص۱۰۶۲. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۳، ص۲۱۷.

۲. ابن‌حجر؛ تهذیب التهذیب؛ ج۴، ص۱۸۹.

۳. ابن‌ندیم؛ الفهرست؛ ص۱۳۹.

متوالی رخ داد و من چاره‌ای نداشتم و به سبب زیادی مردم و فشردگی آنان به حضرت دسترسی نداشتم. در روز چهارم که جمعیت کم شده بود، حضرت مرا دید و به نزد خود خواند و به سوی قبر امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و من نیز پشت سر ایشان رفتم.[۱]

جمعیت زیاد در سه روز متوالی نشانه‌ای از مراجعه مردم به حضرت است. کلینی نیز در خبری گزارشی از حضور حضرت در حیره دارد، اما زمان آن مشخص نیست.[۲] در روایات مربوط به یوم‌الشک رمضان حضور امام صادق علیه السلام در زمان سفاح در حیره تأیید می‌شود. حضرت اعلام عید را وظیفه امام می‌داند[۳] که خود نوعی آموزش مسائل دینی در آغاز خلافت بنی‌عباس به آنان است. در همین سفر است که حضرت علیه السلام بین حیره و کوفه دیداری با ابن‌شبرمه و عیسی بن موسی عباسی دارد و پرسش‌هایی بین آنها رد و بدل می‌شود.[۴] از خبری دیگر استفاده می‌شود که امام صادق علیه السلام در زمان منصور نیز به حیره رفته است.[۵] گزارشی هم در کافی نقل شده که از ورود حضرت و عبدالله بن حسن به حیره در زمان منصور خبر می‌دهد.[۶] از این خبر روشن می‌شود که منصور در آغاز خلافت خود با بنی‌الحسن مشکلی نداشته است. بنی‌عباس در این مقطع سعه‌صدر نشان می‌دادند. منصور پس از بنای شهر هاشمیه برای دومین بار امام صادق علیه السلام را به منطقه کوفه دعوت می‌کند.[۷]

سفر امام رضا علیه السلام به مرو نیز گرچه جنبه اجباری داشت، باعث شد معارف اهل بیت علیهم السلام در شرق دنیای اسلام مطرح شود. بخش عمده کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام را

---

۱. جمعی از راویان؛ الأصول الستة عشر؛ ص۳۵۳.
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۳۴۸.
۳. همان، ج۴، صص۸۲ و ۸۴.
۴. همان، ج۷، ص۳۷۸.
۵. همان، ج۸، ص۸۷.
۶. همان، ج۶، ص۳۵۱.
۷. همان، ص۴۴۵.

می‌توان محصول این سفر دانست. بسیاری از محدثان برای کسب حدیث و دانش به مناطق مختلف جهان اسلام سفر می‌کردند؛ اما سفر معصومان جنبه آموزشی داشت.

امروزه سفرهای تبلیغی و حتی اردوهای تفریحی از اسباب مهم در تبیین معارف دینی است.

۶. سفر حج

سفر حج برای معصومان در عین اینکه سفری عبادی بود، جنبه آموزشی زیادی داشت؛ به همین دلیل معصومان سفرهای متعددی به مکه داشتند؛ زیرا در آنجا می‌توانستند به پرسش‌های شیعیان پاسخ دهند یا شبهات دیگران را برطرف کنند و در برابر زندیقان و دهریان به بحث بپردازند و از اسلام دفاع نمایند. توصیه ایشان به یاران خود برای سفر حج به همین جهت بوده است و ازهمین‌رو بوده که شخصی مانند حماد بن عیسی پنجاه سفر حج رفته است.[۱] یکی از اهداف عمده در این سفرها، دریافت مسائل دینی بوده است. در مقاطعی که شیعیان نمی‌توانستند با امامان خود در مدینه دیدار کنند. در حج می‌توانستند مشکلات علمی و فقهی خود را بپرسند و آن زمان که امکان دیدار داشتند و امام به حج نرفته بود، به دیدار امام می‌شتافتند. از امام باقر ﷺ روایت داریم که می‌فرماید: «تَمامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمَام»:[۲] شرط تمام‌بودن حج دیدار با امام است». در روایتی آیه «وَلْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»[۳] به لقاء امام تفسیر شده است؛[۴] البته این دیدار ممکن است در حج باشد و ممکن است در مدینه رخ دهد. اگر مطلق آن را در نظر

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۱۶.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۴۹. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۵۷۸. همو، عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۲، ص۲۶۲. همو، علل الشرائع؛ ص۴۵۹.

۳. حج: ۲۹.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۴۹. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۴۸۴ـ۴۸۵. همو، معانی الأخبار؛ ص۳۴۰.

بگیریم، همان‌گونه که از سیره شیعیان استفاده می‌شود، هر دو نوع ملاقات را در بر می‌گیرد. در سفرهای امامان به حج اتفاقات متعددی رخ داده که جنبه آموزشی داشته است؛ برای مثال در سفری که منصور خلیفه عباسی حاضر بوده، از امام می‌خواهد در موردی به قضاوت بپردازد[۱] یا به مشکل فقهی که به وجود آمده، پاسخ دهد.[۲] قرائت دعای عرفه در عرفات توسط امام حسین و امام سجاد علیهما السلام[۳] نیز بخشی از آموزش معارف اهل بیت در سفر معنوی حج است که خود جنبه آموزشی هم داشت.

جمع‌بندی

در این فصل نکاتی درباره تربیت شاگرد بیان شد که به جمع‌بندی آنها می‌پردازیم:

۱. تربیت و آموزش افراد از نکات مورد توجه پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان بوده است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام را می‌توان شاگرد برجسته مکتب نبوی دانست. در یک تشکیلات آموزشی، همیشه به افراد بااستعداد بهای لازم داده می‌شود. ائمه به‌تناسب توان و استعداد یاران خود، آنان را در رشته خاصی آموزش می‌دادند؛ به تعبیر دیگر تخصص در رشته‌های مختلف علمی، مورد توجه امامان از جمله امام صادق علیه السلام بوده است.

۲. مواد آموزشی در آن زمان عبارت بوده است از مسائل کلامی و احکام فقهی. گاهی لازم بوده با توجه به شبهاتی که پیرامون درک موضوعی مطرح بوده، به تبیین مفاهیم دینی بپردازند؛ زیرا فاصله دوران ائمه با پیامبر صلی الله علیه و آله باعث تغییر در مفاهیم دینی شده بود، بر همین اساس یکی از آموزش‌های امامان، تبیین فرمایش‌ها و سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مردم بوده است؛ زیرا بعد از گذشت سال‌ها، مردم از درک درست معنی

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۸۷.

۲. همان، ص۳۴۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص ۲۷۰. همو، الإستبصار؛ ج ۴، ص۲۹۵.

۳. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۱، ص۴۸۸. ابن‌طاووس؛ إقبال الأعمال؛ ج ۲، صص ۷۶ و ۸۷ و ج ۱، صص ۳۳۹ و ۳۵۰ (چ قدیم).

آنها، عاجز بودند. البته گسترش اسلام باعث نیاز به مفاهیم جدیدی نیز شده بود که معصومان در بیان آن مفاهیم و برطرف‌کردن نیاز جامعه، نقش داشتند.

۳. در آن زمان راه‌های مختلفی برای آموزش افراد وجود داشته که یکی از مهم‌ترین آنها تدریس و خطابه بوده است که امامان علیهم‌السلام از طریق آن مطالب لازم را به مردم یا شاگردان خود می‌آموختند. گاهی هم لازم بود برای مسائل مهمی که مطرح بوده، نامه و کتابی بنگارند. این نگارش گاهی جنبه عمومی داشته و زمانی برای فرد خاصی بوده است؛ مانند نامه‌ای که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امام حسن علیه‌السلام نوشت یا نامه‌هایی که حضرت به کارگزاران خود در موارد مختلف می‌نوشت. گاهی هم امامان علیهم‌السلام به برخی یاران خاص خود نامه می‌نوشتند؛ مانند نامه حضرت امام باقر علیه‌السلام به سعید الخیر که در روضهٔ کافی آمده است. گاهی نیز از طریق دعا مطالبی را آموزش می‌دادند. مانند صحیفه سجادیه و دیگر ادعیه که از معصومان نقل شده است.

۴. امامان آموزش را منحصر به تدریس و کتابت در مکانی خاص و به شیوه‌ای خاص نمی‌دانستند. آنان حتی در هنگام مسافرت نیز به تعلیم معارف ناب محمدی می‌پرداختند. سفر امام رضا علیه‌السلام به خراسان گرچه به‌ظاهر اجباری می‌نمود، برای امام رضا علیه‌السلام فرصتی برای آموزش دیگران و نشر حقایق ناب محمدی در منطقه شرق جهان اسلام بود که امروزه هم برکات آن را ما شاهدیم. حج نمونه روشنی از راه‌های آموزش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و دیگر معصومان بود. آنان از این فرصت طلایی برای آموزش دیگران بهره می‌بردند.

بخش چهارم

سیره عبادی

فصل اول

نماز

مقدمه

عبادت و پرستش خدا از اصول هر دین الهی است؛ به همین جهت می‌توان گفت ادیان الهی در اعمالی مانند نماز، روزه و زکات مشترک هستند؛ گرچه شیوه و مقدار آنها در ادیان مختلف متفاوت است. اصولاً پرستش رفتاری فطری است که همه افراد جامعه تا حدودی به آن گرایش دارند. اعمال عبادی خاص مورد تأیید اسلام عبارت است از: نماز، روزه، حج، زکات و خمس. جهاد را هم جزو اعمال عبادی دانسته‌اند و در تعریف عبادت گفته‌اند: هر عملی که به قصد قربت نیاز دارد، عبادت نامیده می‌شود. به همین جهت زکات، خمس و جهاد هم جنبه عبادی دارند؛ اما ما از این امور عبادی موارد خاصی را مطرح می‌کنیم که فقط جنبه عبادی صرف دارد و آن نماز و مقدمات آن، روزه و حج است.

عبادت آن‌قدر مهم است که خداوند می‌فرماید: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ:[1] جن و انس را جز برای پرستش نیافریدیم». گرچه برخی عبادت در این آیه را به معنای معرفت دانسته‌اند،[2] باید توجه داشت که معرفت مقدمه عبادت درست و صحیح

---

۱. ذاریات: ۵۶.

۲. محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی؛ شرح أصول الکافی؛ ج۱، ص۱۸۲ و ج۲، ص۱۸۲. محمدباقر میرداماد؛ الرواشح السماویه؛ ص۴۵: «ای لیعرفون».

است؛ یعنی عبادتی ارزش دارد که همراه با شناخت و معرفت کامل و تام باشد. معصومان اهتمام ویژه‌ای به عبادات داشتند؛ زیرا عبادت رابطه مستقیم خلق با خالق و آفریدگار خود است.

آموزش کارهای عبادی

اعمال عبادی چون ویژه هستند و در آنها تبعیت محض از دستور الهی وجود دارد، لازم است مورد توجه قرار گیرند و باید آن‌گونه که خداوند می‌خواهد و دستور داده انجام بگیرند؛ ازاین‌روی حق تعالی خود آن را به بندگانش یاد داده و این اعمال فراتر از دانش بشری هستند. از روایات استفاده می‌شود که رسول خدا ﷺ وجوب نمازهای پنج‌گانه[1] و برخی اعمال عبادی را در سفر معراج یاد گرفته و انجام داده است؛ مانند اذان و اقامه[2] که در روایتی انتساب اذان را به خواب برخی صحابه نفی می‌کند.[3] علمای شیعه اتفاق نظر دارند که اذان با وحی به پیامبر آموزش داده شده است، نه از طریق خواب افراد.[4] در روایات نقل شده که وقت نمازها را جبرئیل برای پیامبر ﷺ تعیین کرد و برای هر نمازی دو وقت قرار داد[5] که روایات در باب مغرب متفاوت است و آن را هم دارای دو وقت دانسته‌اند.[6]

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۱۹۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۳۰۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۲۸۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۶۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۴۸۲.

۴. محمد باقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج ۱۵، ص ۴۶۸.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۲۸۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۲۶۰. همو، الإستبصار؛ ج ۱، ص ۲۴۵: «إِنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام أَتَى النَّبِيَّ ﷺ لِكُلِّ صَلَاةٍ...».

۶. همان. کلینی و شیخ طوسی بحثی راجع به نماز مغرب دارند که آن هم دارای دو وقت است و این از موارد معدودی است که کلینی در کافی به بحث فقهی پرداخته است.

نماز مهم‌ترین عبادت

نماز اولین و مهم‌ترین عمل عبادی است که پس از انجام مقدمات، شخص آماده ورود به محضر الهی می‌شود و در برابر حق قرار می‌گیرد. نماز با شرایطی خاص انجام می‌گیرد. می‌توان گفت اولین عمل عبادی که پیامبران به آن توصیه و عمل می‌کردند، نماز بود. نماز ستون دین شمرده شده[۱] و امام باقر علیه‌السلام در باب اهمیت آن می‌فرماید: «إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا:[۲] به‌تحقیق اولین چیزی که از اعمال بنده مورد بررسی و محاسبه قرار می‌گیرد، نماز است؛ اگر پذیرفته شد، دیگر اعمال هم پذیرفته می‌شود». شیخ صدوق مشابه این خبر را از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که در آن آمده اگر نماز رد شد، بقیهٔ اعمال هم رد می‌شود.[۳] از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز مشابه این خبر نقل گردیده است.[۴] ما در این فصل به تمام احکام نماز نمی‌پردازیم بلکه به مواردی از سیره معصومان می‌پردازیم که مربوط به نماز است.

گفتار اول: مقدمات نماز

نماز به‌عنوان مهم‌ترین عمل عبادی در ادیان آسمانی دارای مقدماتی است که آن مقدمات نیز کار عبادی محسوب می‌شود. افزون بر مباح‌بودن لباس و مکان نمازگزار و تعیین اوقاتی خاص برای نمازهای واجب روزانه که به آن اشاره شد، باید عبادت‌کننده طاهر

---

۱. شیخ صدوق؛ المقنع؛ ص۷۳. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۱، ص۲۸۶. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۱۳۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳؛ ص۲۶۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۲۳۹.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۰۸. همو، المقنع؛ ص۷۳: «أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ عَلَى الصَّلَاةِ فَإِذَا قُبِلَتْ قُبِلَ مِنْهُ سَائِرُ عَمَلِهِ وَ إِذَا رُدَّتْ عَلَيْهِ رُدَّ عَلَيْهِ سَائِرُ عَمَلِهِ».

۴. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۱، ص۸۱. جمعی از راویان؛ الأصول الستة عشر؛ ص۳۲۲: «وَ أَوَّلُ مَا يُسْأَلُ الْعَبْدُ إِذَا وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ صَلَوَاتِهِ فَإِنْ زَكَتْ صَلَاتُهُ زَكَا سَائِرُ عَمَلِهِ وَ إِنْ لَمْ تَزْكُ صَلَاتُهُ لَمْ يَزْكُ عَمَلُهُ».

باشد. طهارت یعنی در هنگام کار عبادی باید بدنش پاک باشد. این را طهارت از خبث (نجاست) گویند. نمازگزار باید با آدابی خاص وارد نماز بشود تا او را در طهارت معنوی یاری کند. بخشی از این آداب، طهارت از حدث است که به وضو، غسل و تیمم گفته می‌شود. نمازگزار باید این سه را با توجه به شرایط خاص برای رضای خدا انجام دهد و پس از آن، آماده نماز یا طواف که مانند نماز است، بشود. بدون یکی از این سه، ورود شخص به برخی از کارهای عبادی مانند نماز و طواف ممنوع و عبادتش باطل خواهد بود. در روایات و سیره معصومان روش انجام درست این مقدمات آموزش داده شده است.

۱. آموزش وضوء

ازآنجاکه میان مسلمانان در تفسیر آیه وضو اختلاف وجود دارد، شیعه و عامه در انجام وضو متفاوت عمل می‌کنند. روایاتی از معصومان در آموزش وضو به ما رسیده که درخور توجه است.

الف) وضوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

امام باقر علیه‌السلام شیوه انجام وضوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را برای یاران خود نقل می‌کند. زرارة بن اعین گوید: ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام شیوه وضوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را برای ما نقل کرد. حضرت قدح آبی خواست. دست راستش را در آن قرار داد و مشتی آب گرفت و بر صورت خود از بالا به پایین ریخت؛ سپس با دستش دو جانب صورت را دست کشید؛ آن‌گاه دست چپش را در قدح قرار داد و مشتی آب برداشت و بر روی آرنج دست راست ریخت و تمام جوانب آن را دست کشید؛ پس از آن با دست راست مشتی آب از قدح برداشت و بر دست چپ ریخت و مانند دست راست آن را شست. در پایان با بقیه رطوبتی که در دستش بود، سر و دو پایش را مسح کرد و برای این کار دستش را در ظرف آب قرار نداد.[1]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۲۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۵۵، ح ۶. همو، الإستبصار؛ ج ۱، ص ۵۸.

در روایاتی دیگر زراره به نقل از امام باقر علیه السلام با استناد به آیه قرآن به تشریح وضو می‌پردازد و مسح بعض سر را روا می‌شمارد و بیان می‌کند که باء در آیهٔ وضو[۱] به معنای تبعیض است؛ یعنی بخشی از سر مسح شود کافی است و لازم نیست تمام سر را مسح کند.[۲] از برادر زراره بکیر[۳] و از محمد بن مسلم[۴] شیوه وضوگرفتن پیامبر صلی الله علیه و آله از امام باقر علیه السلام نقل شده است. شیخ طوسی از ابن‌عباس نقل می‌کند که در توصیف وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است آن حضرت دو پایش را مسح می‌کرد؛ یعنی نمی‌شست و از او نقل می‌کند که وضو دارای دو شستن و دو مسح است: «غَسلَتان و مَسحَتان:[۵] یعنی شستن صورت و دست‌ها و مسح سر و پاها». این سخن ابن‌عباس در منابع اهل سنت هم آمده[۶] و به نظر می‌رسد شیخ طوسی از آنان نقل کرده است. در تفسیر ثعلبی می‌نویسد: قومی از علما آیه را برابر ظاهرش تفسیر کرده‌اند و مسح دو پا را جایز دانسته‌اند و این قول ابن‌عباس است که گفته «الوضوء مسحتان و غسلتان:[۷] وضو دارای دو شستن و دو مسح‌کردن است».

بیان وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان امام باقر علیه السلام در روایات متعدد نشانهٔ آن است که در آن مقطع مکتب‌های فقهی جدیدی در جهان اسلام مطرح بوده است که با استفاده از استنباط و اجتهاد به رأی در احکام، بر شیوه وضوی عامه تأکید داشته‌اند و حضرت با بیان شیوه وضوی پیامبر صلی الله علیه و آله آن نوع وضو را رد می‌کند.

ب) وضوی علی علیه السلام

در روایات ما شیوه وضوی امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نقل شده است که همراه آن، دعای

---

۱. مائده: ۶: «وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ» فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ «بِرُؤُسِكُمْ» أَنَّ الْمَسْحَ بِبَعْضِ الرَّأْسِ لِمَكَانِ الْبَاء».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۲۳، ح۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۵۶، ح۷ و ص۶۱، ح۱۷.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۲۴، ح۲.

۴. همان، ص۲۳، ح۳.

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۶۳، ح۲۲ و ۲۵.

۶. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۱، ص۱۹، ح۵۴ و ۵۵.

۷. ابو اسحاق احمد بن محمد ثعلبی؛ الکشف و البیان؛ ج۴، ص۲۸، در تفسیر آیه وضو.

حضرت در هنگام وضو آمده است که بسیار زیباست.

امام صادق ﷺ می‌فرماید: روزی امیرالمؤمنین ﷺ با محمد بن حنفیه نشسته بودند. حضرت به محمد گفت: ظرف آبی برایم بیاور تا با آن برای نماز وضو بگیرم. محمد ظرف آبی آورد. حضرت کف آبی با دست چپش به دست راستش ریخت و فرمود: «بسم‌الله وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی جَعَلَ الْماءَ طَهُوراً وَ لَمْ یَجْعَلْهُ نَجِساً: به نام خدا آغاز می‌کنم و حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که آب را پاک قرار داد و آن را پلید قرار نداد»؛ سپس برای استنجا رفت و فرمود: «اللَّهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِی وَ أَعِفَّهُ وَ اسْتُرْ عَوْرَتِی وَ حَرِّمْنِی عَلَی النَّارِ: بار خدایا، دامن مرا (از ارتکاب محرّمات و زنا) حفظ فرما و آن را عفیف دار و بپوشان عورت مرا و بدنم را بر آتش حرام گردان». آن‌گاه با آب مضمضه کرد؛ آن را در دهان خود گرداند و فرمود: «اللَّهُمَّ لَقِّنِّی حُجَّتِی یوْمَ أَلْقاکَ وَ أَطْلِقْ لِسانِی بِذِکْرِکَ: بار خدایا، در روزی که تو را ملاقات می‌کنم، حجّتم را به من تلقین فرما و زبانم را به یاد خودت آزاد و روان گردان». سپس استنشاق کرد و آب در بینی خود ریخت و فرمود: «اللَّهُمَّ لا تُحَرِّمْ عَلَیَّ رِیحَ الْجَنَّةِ وَ اجْعَلْنِی مِمَّنْ یشَمُّ رِیحَها وَ رَوْحَها وَ طِیبَها: بار خدایا، بوی بهشت را بر من حرام مگردان و مرا از کسانی قرار ده که بو، نسیم و عطر آن را (با شامّه خود) حسّ می‌کنند».

بعد از آن صورتش را شست و فرمود: «اللَّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِی یوْمَ تَسْوَدُّ فِیهِ الْوُجُوهُ وَ لا تُسَوِّدْ وَجْهِی یوْمَ تَبْیَضُّ فِیهِ الْوُجُوهُ: خداوندا، روزی که روی‌ها در آن روز سیاه می‌شود، صورت مرا سفید گردان و روزی که روی‌ها در آن روز سفید می‌گردد، صورت مرا سیاه مگردان»؛ سپس دست راستش را شست و فرمود: «اللَّهُمَّ أَعْطِنِی کِتابِی بِیمِینِی وَ الْخُلْدَ فِی الْجِنانِ بِیسارِی وَ حاسِبْنِی حِساباً یسِیراً: خداوندا، نامه عملم را به دست راستم بده و برگه اقامت ابدی در بهشت را به دست چپم و مرا با حسابی آسان مورد حسابرسی قرار ده».

سپس دست چپش را شست و فرمود: «اللَّهُمَّ لا تُعْطِنِی کِتابِی بِشِمالِی وَ لا تَجْعَلْها مَغْلُولَةً إِلَی عُنُقِی وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ مُقَطَّعاتِ النِّیرانِ: بار خدایا، نامه عمل مرا به دست چپم

مده و آن را زنجیر بر گردنم مساز و به تو پناه می‌آورم [ای پروردگار] از آن پیراهن‌ها که از آتش ساخته شده است». آن‌گاه سرش را مسح کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ غَشِّنِی بِرَحْمَتِکَ وَ بَرَکاتِکَ: بار خدایا، (جامه) رحمت و برکاتت را بر من بپوشان و مرا با آنها فراگیر»؛ سپس دو پایش را مسح کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِی عَلَی الصِّراطِ یوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الْأَقْدامُ وَ اجْعَلْ سَعْیی فِیما یُرْضِیکَ عَنِّی یا ذَا الْجَلالِ وَ الْإِکْرام:[1] خداوندا، قدم‌های مرا بر صراط ثابت و استوار دار، در آن روز که قدم‌ها در آن می‌لغزد و سعی و کوشش مرا در آن چیزی قرار ده که تو از من خشنود و راضی می‌شوی، ای صاحب شکوه و بزرگواری». آن‌گاه سرش را بلند کرد و به محمد نگریست و فرمود: «ای محمد، هر کس وضو بگیرد مانند وضویم و مانند دعاهای من بگوید، خداوند از هر قطره‌ای که با آن وضو می‌گیرد، ملکی بیافریند که او را تقدیس و تسبیح و تکبیر بگویند؛ پس ثواب آن را خداوند برای او بنویسد تا روز قیامت».[2]

این دعایی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در هنگام وضو می‌خواند. ایشان هم روش وضو را یاد داد و هم دعای آن را آموزش داد و این سیره حضرت شایسته پیروی و عمل است. شیخ مفید در مقنعه این دعای وضو را بدون انتساب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام ذکر کرده و بیان می‌کند ظرف آب را در سمت راست خود قرار دهد و قبل از دست‌زدن به آن بگوید: «الحمد لله الذی...»؛ سپس روش وضو را آن‌گونه که ذکر شد، نقل کرده است.[3] بدیهی است علی علیه‌السلام که اولین مرد مسلمان است و علوم زیادی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آموخته و تا

---

۱. عبارت «یا ذوالجلال و الاکرام» فقط در من لا یحضره الفقیه آمده است (شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۴۳).

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۵۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۷۰. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص۴۵. شیخ صدوق؛ من لا یحضره الفقیه؛ ج۱، ص۴۱. همو، ترجمه من لا یحضره الفقیه؛ ج۱، ص۶۸. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۵۵۴. همو، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ ص۱۶: «یا مُحَمَّدُ مَنْ تَوَضَّأَ مِثْلَ وُضُوئِی وَ قَالَ مِثْلَ قَوْلِی خَلَقَ اللهُ لَهُ مِنْ کُلِّ قَطْرَةٍ مَلَکاً یقَدِّسُهُ وَ یسَبِّحُهُ وَ یکَبِّرُهُ فَیکْتُبُ اللهُ لَهُ ثَوابَ ذَلِکَ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ».

۳. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۴۳.

لحظات پایانی عمر پیامبر ﷺ با آن حضرت بوده است، از دیگران به وضوی پیامبر ﷺ آگاه‌تر است. امیرالمؤمنین ﷺ در نامه خود به محمد بن ابی‌بکر، استاندارش بر مصر، شیوه گرفتن وضو را برای وی می‌نویسد که سه بار آب را مضمضه کند و سه بار استنشاق نماید؛ صورت را بشوید؛ سپس دست راست را، آن‌گاه دست چپ و بعد سر و دو پا را مسح کند و می‌افزاید: من دیدم رسول خدا ﷺ این‌گونه وضو می‌گیرد و بدان که وضو نصف ایمان است.[۱]

نکاتی در باب اهمیت وضو

سخنی که از امیر مؤمنان نقل شد، نشان می‌دهد که حضرت وضوی پیامبر ﷺ را توضیح می‌داده است. تعبیر پایانی در کلام حضرت درباره وضو که نصف ایمان است، ممکن است برای برخی سنگین و عجیب باشد که چگونه وضو را نصف ایمان دانسته است. برای روشن‌شدن مطلب، باید توجه داشت خداوند در قرآن نماز را ایمان نامیده است؛ آنجا که مسلمانان بعد از تغییر قبله گفتند: نمازهای گذشت ما ضایع شده است، آیه نازل شد: «وَ ما كانَ اللهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ إِنَّ اللهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ:[۲] و خداوند ضایع نمی‌کند ایمان شما را، خداوند بر شما رئوف و مهربان است»؛ یعنی خداوند نماز شما را که در گذشته به سوی بیت‌المقدس خوانده‌اید، ضایع نمی‌کند؛[۳] بنابراین صحت نماز که از آن به «ایمان» تعبیر شده، به وضو بستگی دارد؛ به همین جهت وضو نصف ایمان دانسته شده است.

در روایات نکات دیگری نیز در باب سیره معصومان درباره وضو آمده که به برخی

---

۱. همو، الأمالی؛ ص۲۶۷. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۲۹.

۲. بقره: ۱۴۳.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۳۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۷۶. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۸: «فَسَمَّى الصَّلَاةَ إِيمَاناً».

از آنها اشاره می‌کنیم: برابر روایات متعددی از امام باقر و امام صادق علیهما السلام و دیگر معصومان، پیامبر صلی الله علیه و آله برای غسل یک مَن آب و برای وضو یک چارک آب را کافی می‌دانست.[۱] علی علیه السلام در هنگام وضو اجازه نمی‌داد کسی به وی کمک نماید و برایش آب بریزد. وقتی از این موضوع پرسیدند فرمود: «لا أُحِبُّ أَنْ أُشْرِکَ فِی صَلاتِی أَحَداً:[۲] دوست ندارم در نمازم کسی را شریک نمایم».

حضرت علی علیه السلام صاحب مِطهَره و آفتابه‌داری داشت که آب برای حضرت می‌آورد. نام وی نجی پدر عبدالله بود[۳] و هر دو از اعضای شرطةالخمیس بودند؛[۴] با این حال حضرت اجازه ریختن آب به دیگران نمی‌داد. مشابه آن از امام رضا علیه السلام نقل شده که اجازه نداد در گرفتن وضو به ایشان کمک شود و درباره علت آن همان سخن امیر مؤمنان علیه السلام را فرمود.[۵] وضوگرفتن با آب وضوی دیگران اشکال ندارد و زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله وضو می‌گرفت، مسلمانان آب وضوی حضرت را که می‌ریخت، می‌گرفتند و با آن وضو می‌ساختند.[۶]

وضو در حال تقیه

ازآنجاکه وضوی شیعه با عامه متفاوت است، گاهی شیعیان به دستور معصومان مانند عامه وضو می‌گرفتند تا به تشیع متهم نشوند و از طرف عامه آزار نبینند و بدین ترتیب با رعایت تقیه جان خود را حفظ می‌کردند؛ مانند وضوی داوود بن زربی که طریقه انجام وضو را از امام صادق علیه السلام می‌پرسد؛ حضرت می‌فرماید: وضو بگیر سه تا سه؛ بعد فرمود: آیا در بغداد و در میان نیروهای نظامی آنان حاضر نمی‌شوی؟ گفتم: چرا؛ روزی در منزل

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۱۳۶. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۱۲۱.
۲. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۳۵۴.
۳. ابن‌طاووس؛ التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن؛ ص۳۳۳. یوسف بن حاتم شامی؛ الدر النظیم؛ ص۵۳۷.
۴. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ حاشیه، ص۳.
۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۶۹: «أَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ وَ هِیَ الْعِبَادَةُ فَأَکْرَهُ أَنْ یَشْرَکَنِی فِیهَا أَحَدٌ».
۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۱۲.

مهدی عباسی وضو می‌گرفتم که یکی از آنان مرا دید و من متوجه دیدن آنان نبودم. فردی که مرا می‌دید گفت: دروغ می‌گوید کسی که خیال می‌کند تو طرفدار فلانی هستی، درحالی‌که این‌گونه وضو می‌گیری. گفتم: به خدا سوگند حضرت برای چنین مواردی به من دستور وضوی با تقیه داده است.[۱]

ظاهراً منظور از سه بار سه بار، شستن صورت و دست‌هاست که در فقه شیعه بار سوم جایز نیست و ممکن است منظور از سه، شستن پاها باشد؛ یعنی سه بار شستن در برابر دو بار شستن و دو بار مسح‌کردن. به نظر می‌رسد این وجه مورد نظر بوده است. کشی این روایت را به‌طور مفصل در کتاب رجال[۲] نقل کرده است و ابهامات این خبر را توضیح می‌دهد که به نظر می‌رسد این نقل خلاصه‌ای از خبر رجال کشی باشد.[۳]

ج) توضیح امام رضا ﷺ درباره وضو و مبطلات آن

امام رضا ﷺ در پاسخ به پرسش‌های مأمون در مسائل شریعت. درباره وضو می‌فرماید: وضو آن گونه که خداوند دستور داده، شستن صورت و دو دست و مسح سر و دو پاست که یک بار واجب و بار دوم برای کامل‌کردن است و هر کس بر آن بیفزاید، گناهکار است و پاداش داده نمی‌شود. وضو را باطل نمی‌کند جز باد معده، بول، غائط، خواب و جنابت و هر کس بر کفشش مسح نماید، با خدا و رسولش مخالفت کرده و وضویش درست نیست؛ این به آن جهت است که علی ﷺ با دیگران در مسح بر کفش مخالفت کرد. عمر گفت: من دیدم پیامبر بر کفشش مسح می‌کند. علی ﷺ پرسید: قبل از نزول سوره مائده یا بعد از آن؟ عمر گفت: نمی‌دانم. علی ﷺ فرمود: ولی من می‌دانم که رسول خدا ﷺ از زمان نزول سوره مائده بر کفشش مسح نکرده است.[۴]

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۸۲. همو، الإستبصار؛ ج ۱، ص ۷۱.
۲. همو، إختیار معرفة الرجال؛ ص ۳۱۲.
۳. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار؛ ج ۱، ص ۳۳۲.
۴. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۴۱۶: «وَ الْوُضُوءُ كَمَا أَمَرَ اللهُ فِي كِتَابِهِ غَسْلُ الْوَجْهِ وَ الْيَدَيْنِ وَ مَسْحُ الرَّأْسِ وَ الرِّجْلَيْنِ وَاحِدٌ فَرِيضَةٌ وَ اثْنَانِ إِسْبَاغٌ وَ مَنْ زَادَ أَثِمَ وَ لَمْ يُؤْجَرْ».

مذی یا لعاب شوق یکی از مواردی است که باعث بطلان وضو نمی‌شود. اسحاق بن عمار دراین‌باره از امام صادق علیه السلام می‌پرسد؛ آن حضرت پاسخ می‌دهد: علی علیه السلام مردی بود که زیاد دچار لعاب شوق (مذی) می‌شد و به خاطر فاطمه علیها السلام شرم داشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله بپرسد. به مقداد گفت با حضور او از پیامبر صلی الله علیه و آله مسئله را بپرسد. مقداد هم پرسید: لعاب شوق چه حکمی دارد؟ پیامر صلی الله علیه و آله فرمود: چیزی نیست؛ یعنی حکمی ندارد[1] و باعث بطلان وضو نمی‌شود. مشابه این خبر در نقلی متفاوت آمده است که طبق آن، پیامبر صلی الله علیه و آله به مقداد می‌فرماید: مذی و ودی وضو را باطل می‌کند و منی باعث غسل می‌شود.[2] محقق حلی مذی و ودی را باعث بطلان وضوء ندانسته و در جمع بین این دو گروه از اخبار، گرفتن وضو را مستحب دانسته است.[3]

۲. غسل

در روایات به شیوه غسل پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره شده که سه مشت آب بر سرش می‌ریخته است؛ این خبر از جابر بن عبدالله هم نقل شده است و او تصریح می‌کند موهای پیامبر صلی الله علیه و آله مجعد بود.[4] محمد بن مسلم از صادقین طریقه انجام غسل جنابت را نقل می‌کند که سه بار آب بر سرت می‌ریزی و بر بقیه بدنت دو بار و بر هر جا آب برود، پاک می‌گردد.[5] کسی که می‌خواهد نماز بخواند و روزه بگیرد یا کار عبادی دیگری انجام دهد، باید از جنابت غسل کند.

در زمان خلیفه دوم درباره زمان وجوب غسل جنابت اختلاف بود که در چه زمانی

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۱۷. محمدباقر بهبودی؛ گزیدهٔ تهذیب؛ ج ۱، ص ۶۴، ح ۱۰۶. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج ۱، ص ۹۱.

۲. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص ۲۰. فضل الله بن علی راوندی؛ النوادر؛ ص ۴۵.

۳. ابوالقاسم جعفر بن حسن محقق حلی؛ المعتبر فی شرح المختصر؛ ج ۱، ص ۱۱۵.

۴. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص ۲۲.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۴۳.

غسل بر زن و مردی که هم‌بستر شده‌اند، واجب می‌شود. امام باقر ﷺ می‌فرماید: عمر بن خطاب اصحاب پیامبر ﷺ را جمع کرد و پرسید: چه می‌گویید درباره مردی که با همسرش هم‌بستر می‌شود، بدون اینکه منی از او خارج شود؟ انصار گفتند: آب نیاز به آب دارد (غسل وقتی واجب می‌شود که منی از او خارج شود). مهاجران گفتند: وقتی دو ختنه‌گاه به هم برسند، غسل واجب می‌شود. عمر به علی ﷺ گفت: تو چه می‌گویی‌ای اباالحسن؟ علی ﷺ فرمود: آیا بر آن دو حد و رجم را واجب می‌دانید، اما ریختن یک من آب را واجب نمی‌دانید؟ وقتی تا ختنه‌گاه به هم برسند، غسل واجب می‌شود. عمر گفت: قول درست چیزی است که مهاجران گفتند و رها کنید آنچه را انصار گفتند.[1] ظاهراً شیخ صدوق سخن حضرت را در این واقعه به‌اختصار نقل کرده است که می‌فرمود: «کَیفَ لا یُوجِبُ الْغُسْلَ وَ الْحَدُّ یَجِبُ فِیهِ:[2] چگونه غسل واجب نمی‌شود درحالی‌که اجرای حد بر او واجب می‌گردد؟»

۳. تیمم

زمانی که آب برای وضو یا غسل نباشد یا آب برای انسان ضرر داشته باشد. لازم است فرد برای انجام اعمال عبادی تیمم بگیرد. درباره تیمم نقل شده عمار یاسر در سفر جنب شد و به آب دسترسی نداشت. پیامبر ﷺ از وی پرسید چه کردی؛ گفت در خاک غلت زدم. پیامبر ﷺ فرمود: آن‌گونه که الاغ غلت می‌زند؛ بعد فرمود: چرا این‌گونه عمل نکردی؟ حضرت دو دستش را به زمین زد و بعد پیشانی‌اش را با انگشتانش مسح کرد و با دو کف دست پشت یکی را با دیگری مسح کرد.[3] اگر آب ضرر داشته باشد، مانند هوای سرد[4] یا

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۱۱۹.
۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۸۴.
۳. همان، ص ۱۰۴. صدوق بعد از نقل این خبر، روش گرفتن تمیم بدل از غسل را متفاوت بیان کرده و گفته دو بار باید این عمل را تکرار کند.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۶۷.

شخص مریض باشد،[۱] نباید غسل کند. اگر آب به اندازه کافی نباشد و برای تشنگی لازم باشد هم باید تیمم کند.[۲] در چاه آبی که دیگران از آن استفاده می‌کنند، نمی‌توان غسل کرد.[۳] در سفر اگر گرفتن وضو باعث خطر جانی شود، لازم است شخص تیمم کند.[۴] تیمم، بدل از وضو یا غسل است؛ چه غسل جنابت باشد چه حیض و نفاس و مانند آنها. در نقلی آمده یکی از یاران پیامبر ﷺ مریض بود. هنگامی که مجروح بود، جنب شد. به او گفته شد غسل کند. او بعد از غسل دچار سرمای شدید شد و مرد. پیامبر ﷺ فرمود: او را کشتند، خداوند آنان را بکشد؛ داروی سرگردانی پرسش است.[۵]

۴. مسجد، مکان نماز

مسجد مکان سجده و نماز است که معمولاً نمازهای روزانه در آن خوانده می‌شود و فضیلت زیادی دارد. نمازهای جماعت در مسجد برگزار می‌شود و نمازهای جمعه در مسجد جامع شهر. در باب اهمیت حضور در مسجد در بحث مکان آموزش، قبله و نماز جماعت مطالب درخور توجهی ذکر شده که از نقل آن خوداری می‌کنیم.

۵. قبله

قبل از شروع نماز باید نمازگزار جهت قبله را بداند و نمازش را به سمت آن بخواند؛ ازاین‌رو قبله‌شناسی لازم است؛ علاوه بر این ذبح حیوان باید به سمت قبله انجام شود.[۶]

---

۱. همان، ص۶۸.

۲. همان، ص۶۵.

۳. همان.

۴. همان، ص۶۴.

۵. همان، ص۶۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۱۰۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۱۸۴. در دو کتاب اخیر آمده وی مبتلا به آبله بود.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۲۲۹.

کسی که از دنیا رفته، لازم است به سمت قبله دفن شود. اولین کسی که به طرف قبله دفن شد، براء بن معرور بود. وی از کسانی است که در بیعت عقبه اول با پیامبر ﷺ بیعت کرد و یکی از نقبا بود.[۱] براء بن معرور تمیمی انصاری قبل از هجرت رسول خدا ﷺ در شهر مدینه درگذشت. وقتی زمان مرگ وی فرارسید، با اینکه در آن زمان مسلمانان به طرف بیت‌المقدس نماز می‌خواندند، به دلیل علاقه زیادش به پیامبر وصیت کرد او را به طرف پیامبر ﷺ در مکه دفن نمایند؛ پس دفن به سوی قبله سنت جاری شد. براء درباره یک‌سوم مالش وصیت کرد که قرآن برابر آن نازل شد و سنت جاری گردید.[۲] قبله مسلمانان در آغاز بیت‌المقدس بود؛ سپس به کعبه تغییر یافت.

جریان تغییر قبله از بیت‌المقدس به کعبه

پیامبر ﷺ تا زمانی که در مکه بود، به طرف بیت‌المقدس نماز می‌خواند. شیخ صدوق تصریح می‌کند که تمام سیزده سال مکه و نوزده ماه در مدینه، قبله به سمت بیت‌المقدس بوده است.[۳] در خبری آمده پیامبر ﷺ هفده ماه به سوی بیت‌المقدس نماز می‌خواند، سپس در هنگام نماز عصر به سوی کعبه تغییر قبله داد.[۴] خداوند نخواسته کفار مکه تصور کنند پیامبر ﷺ به بت‌های آنان که به کعبه آویخته بوده احترام می‌گذارد؛ اما در مدینه بحث استقلال قبله در برابر یهود مطرح شد و پیامبر ﷺ از خداوند درخواست تغییر قبله کرد.

حلبی در روایتی صحیح از امام صادق ﷺ می‌پرسد: آیا پیامبر ﷺ به جانب بیت‌المقدس نماز خواند؟ فرمود: آری. پرسید: آیا کعبه را پشت سرش قرار می‌داد؟

---

۱. محمد باقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج ۱۴، ص ۲۴۹. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج ۱، ص ۱۵۱.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۲۵۴ و ج ۷، ص ۱۰. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص ۳۰۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۹، ص ۱۹۲: «فَأَوْصَى الْبَرَاءُ إِذَا دُفِنَ أَنْ يَجْعَلَ وَجْهَهُ إِلَى رَسُولِ اللهِ ﷺ إِلَى الْقِبْلَةِ فَجَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ وَ أَنَّهُ أَوْصَى بِثُلُثِ مَالِهِ فَنَزَلَ بِهِ الْكِتَابُ وَ جَرَتْ بِهِ السُّنَّةُ».

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۲۷۴.

۴. عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص ۱۴۸: «عن الصادق ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ اسْتَقْبَلَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْراً، ثُمَّ صُرِفَ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ هُوَ فِي صَلاةِ الْعَصْرِ».

فرمود: وقتی در مکه بود نه، اما زمانی که به مدینه آمد بله؛ تا اینکه قبله بـه جانـب کعبـه تغییر کرد.[۱]

در تهذیب الأحکام آمده ابوبصیر از یکی از صادقین علیهما السلام می‌پرسـد: آیـا خداونـد بـه پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده به سوی بیت‌المقدس نماز بخواند؟ فرمود: آری؛ آیـا نمی‌بینـی کـه خداوند می‌فرماید:

وَ ما جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیها إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ یتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ ینْقَلِبُ عَلی عَقِبَیـهِ وَ إِنْ کانَتْ لَکَبِیرَةً إِلَّا عَلَی الَّذِینَ هَدَی اللهُ وَ ما کانَ اللهُ لِیضِـیعَ إِیمـانَکُمْ إِنَّ اللهَ بِالنَّـاسِ لَرَؤُفٌ رَحِیمٌ:[۲] و قبله‌ای را که (در گذشته) بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آنکـه کسی را که از پیامبر پیروی می‌کنـد، از آن کـس کـه از عقیـده خـود برمـی‌گـردد بازشناسیم و این جز بر کسانی که خدا هدایت کرده، سخت گران بود و خـدا بـر آن نبود که ایمان شما را ضایع گرداند؛ زیرا خدا به مردم دلسوز و مهربان است.

این خبر در حال نماز بـه بنی‌عبدالاشـهل رسـید. وقتـی کـه دو رکعـت نمـاز را بـه بیت‌المقدس خواندند، به آنان گفته شد که قبله پیامبر صلی الله علیه و آله شما به کعبه تغییـر کـرده اسـت؛ پس زنان در جای مردان و مردان در جای زنان قرار گرفتند و دو رکعت باقیمانـده را بـه جانب کعبه خواندند؛ پس یک نماز را به دو قبله خواندند و به همین جهت مسـجد آنـان مسجد «قبلتین» دو قبله نامیده شده است.[۳]

شیخ صدوق جریان را این‌گونه نقل می‌کند که یهود مدینـه پیـامبر اسـلام صلی الله علیه و آله را مـورد سرزنش قرار دادند و به حضرت گفتند: تو تابع قبله مایی و رو به قبله ما عبـادت می‌کنـی (استقلال نداری). رسول خدا صلی الله علیه و آله از سخن آنان بسیار اندوهگین شد. چون پاره‌ای از شـب گذشت، از خانه بیرون آمده و به جانب آسمان می‌نگریست (و دعا می‌کرد). چـون صـبح

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۲۸۶.

۲. بقره: ۱۴۳.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۴۳.

شد، نماز صبح را به جا آورد. وقتی ظهر فرا رسید و آن حضرت دو رکعت از نماز ظهر را خواند، جبرئیل ﷺ نزد حضرت آمد و این آیه را آورد:

قَدْ نَرى تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمسجد الحرام وَ حَیثُ ما کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ وَ إِنَّ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا اللهُ بِغافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ:[1] ما روی‌گرداندن تو را به جانب آسمان می‌بینیم؛ پس حتماً روی تو را به سوی قبله‌ای که دوست می‌داری و خشنودی خاطر تو بدان است، خواهیم گرداند؛ پس (هر کجا هستی) روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردان و هر جا هستید، رو به سوی آن نمایید و به‌تحقیق کسانی که به آنان کتاب داده شده، به‌یقین می‌دانند که این تغییر قبله، حق و از جانب پروردگارشان است (چون از نشانه‌های پیامبر اسلام ﷺ به دو قبله نمازخواندن بوده است) و خداوند غافل نیست از آنچه انجام می‌دهند.

آن‌گاه جبرئیل دست آن حضرت را گرفت و روی آن حضرت را به جانب کعبه گردانید (به سمت ناودان کعبه) و آنان که پشت سر حضرت نماز می‌گزاردند، روی‌های خویش را به جانب کعبه گردانیدند؛ به‌گونه‌ای که مردان در جای زنان قرار گرفتند و زنان در جای مردان. پیامبر در ابتدایِ نماز رو به بیت‌المقدّس داشت و آخر نماز رو به کعبه. این خبر به مسجدی در مدینه (گویا مسجد بنی‌عبدالاشهل) رسید. مردمی که در آن مسجد بودند، دو رکعت از نماز عصر را خوانده بودند؛ ایشان نیز رو به سوی کعبه کردند و ابتدایِ نماز ایشان به سوی بیت‌المقدّس و آخر نمازشان به سوی کعبه بود؛ پس آن مسجد را مسجد قبلتین (مسجد دوقبله) نامیدند. مسلمانان گفتند: ای رسول خدا ﷺ، آیا نمازهای ما که به سوی بیت‌المقدّس خوانده‌ایم، ضایع خواهد بود؟ خداوند عزّوجلّ این آیه را نازل فرمود: «وَ ما کانَ اللهُ لِیُضِیعَ إِیمانَکُمْ[2]: خداوند هرگز ایمانتان را تباه نخواهد کرد (که به جانب

---

۱. بقره: ۱۴۴.

۲. بقره: ۱۴۳.

بیت‌المقدّس نماز خوانده‌اید». منظور از ایمان این است که نمازتان را که به سوی بیت‌المقدّس خوانده‌اید، تباه نخواهد کرد. شیخ صدوق ادامه می‌دهد: و من این حدیث را به همان صورت که وارد شده است، در کتاب نبوّت ذکر کرده‌ام.[1] در این نقل و نقل شیخ طوسی چند نکته قابل توجه وجود دارد:

۱. از هر دو استفاده می‌شود که پیامبر ﷺ در مسجد قبلتین مشهور نبوده است؛ بلکه خود بنی‌عبدالاشهل وقتی خبر تغییر قبله به آنها رسید، نمازشان را به سمت کعبه تغییر دادند و دو رکعت باقیمانده را به سوی کعبه خواندند و مسجد آنان مسجد قبلتین نامیده شده است. این روایت، مسجد قبلتین را مربوط به دیگران می‌داند؛ ولی تصریح دارد پیامبر ﷺ در هنگام نماز توسط جبرئیل به سمت کعبه تغییر جهت داد. این در حالی است که مورخان ذکر کرده‌اند که پیامبر ﷺ در مسجد قبلتین که مسجد بنی‌سلمه بود، تغییر قبله داد.[2] نمازگزاران هم این کار را انجام دادند و در یکی از مساجد دیگر نیز این عمل تکرار شد.

۲. آیه «ما کان الله لیضیع...» جزو آیات مربوط به تغییر قبله است که ممکن است بعد از تغییر قبله نازل شده باشند. در روایتی دیگر به این نکته اشاره شده است که علت نزول این بخش از آیه تغییر قبله بوده است. کلینی و قاضی نعمان در روایتی نقل کرده‌اند که امام صادق ﷺ در باب اهمیت ایمان فرموده وقتی خداوند قبله پیامبر ﷺ را از بیت‌المقدس به کعبه تغییر داد، این آیه نازل شد؛ در این آیه، نماز ایمان نامیده شده است؛ پس هر کس خداوند را ملاقات کند، درحالی‌که حافظ جوارحش باشد و هر قطعه‌ای از بدن او به آنچه خداوند واجب کرده، عمل کرده باشد، خداوند را با ایمان کامل ملاقات می‌کند و از ساکنان بهشت خواهد بود و هر کس در بخشی از آن خیانت کند یا از آنچه خداوند فرموده تجاوز

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۷۴. همو، ترجمهٔ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۴۱۶.

۲. علی بن حسین مسعودی؛ التنبیه و الإشراف؛ ص۲۰۳ــ۲۰۴. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ص۴۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۹، ص۱۹۳.

نماید، خداوند را با ایمان ناقص ملاقات می‌کند.[۱]

۳. برخی زمان تغییر قبله را نیمه رجب[۲] روز دوشنبه هفده ماه بعد از هجرت دانسته‌اند؛[۳] برخی هم آن را روز سه‌شنبه نیمه شعبان سال دوم هجرت می‌دانند. در ماه رمضان همین سال روزه واجب شد.[۴] به نقلی این تغییر قبله در هنگام نماز ظهر بوده است، وقتی که ام‌بشر دختر براء بن معرور از قبیله بنی‌سَلِمه از پیامبر ﷺ دعوت و پذیرایی کرده بود. هنگام نماز ظهر وقتی حضرت دو رکعت نماز خواند، به حضرت دستور داده شد به طرف کعبه نماز بخواند و این در رکوع رکعت دوم نماز بود. افراد صفوف پشت حضرت هم تغییر جهت دادند؛ سپس حضرت نماز را تمام کرد؛ ازاین‌روی آن مسجد، مسجد قبلتین نامیده شد.[۵] وقتی قبله تغییر کرد، ام‌بشر گفت: ای رسول خدا ﷺ، این قبر براء است که به سمت کعبه است. پیامبر ﷺ تکبیر گفت و بر قبر او نماز خواند. براء در ماه صفر قبل از ورود پیامبر ﷺ از دنیا رفته بود[۶] و بشر پسر این خانم در خیبر همراه پیامبر ﷺ مسموم شد و از دنیا رفت.[۷]

۴. به جهت اینکه بیت‌المقدس قبله اول مسلمانان بوده، مورد احترام مسلمین است. پیامبر ﷺ در شب معراج به آنجا رفت و از آنجا به آسمان عروج کرد. روایاتی دراین‌باره در کتب اربعه نقل شده که جریان سفر پیامبر ﷺ و حوادث مربوط به بیت‌المقدس را نقل

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۳۷. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۸.

۲. شیخ طوسی؛ مصباح المتهجد؛ ج ۲، ص ۸۰۵.

۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۱۹، ص ۱۹۳. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۱، ص ۱۸۶ (دار الکتب العلمیه). محمد بن یوسف صالحی شامی؛ سبل الهدی؛ ج ۳، ص ۳۷۰.

۴. علی بن حسین مسعودی؛ التنبیه و الإشراف؛ ص ۲۰۲. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۴۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۱۹، ص ۱۹۳.

۵. علی بن محمد کاشف الغطاء؛ کتاب الصلاة، ص ۱۴. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۱، ص ۱۸۶ و ج ۳، ص ۴۶۶ (دار الکتب العلمیه).

۶. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۳، ص ۴۶۵.

۷. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج ۲، ص ۲۲۰. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۲، ص ۱۸۲. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج ۲، ص ۶۷۹.

می‌کند[۱] و در روایات متعدد فضیلت نماز در بیت‌المقدس ذکر شده است. امام صادق علیه‌السلام از امیر مؤمنان علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «یک نماز در بیت‌المقدس برابر با هزار نماز است و نمازی در مسجد اعظم شهر برابر با صد نماز و در قبیله برابر با ۲۵ نماز و در مسجد بازار به مقدار دوازده نماز و نماز مرد در خانه‌اش یک نماز است».[۲]

امام باقر علیه‌السلام به ابوحمزه ثمالی می‌فرماید: «مسجدها(ی مهم) چهار است: مسجدالحرام، مسجدالنبی و مسجد بیت‌المقدس و مسجد کوفه. ای ابوحمزه، نماز واجب در مسجد کوفه برابر با یک حج و نماز نافله در آن برابر با یک عمره است».[۳] در باب اهمیت مسجد کوفه اصبغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند: خواندن نماز نافله در مسجد کوفه، معادل انجام عمره همراه با پیامبر است و نماز فریضه معادل یک حج همراه با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. در این مسجد هزار پیامبر و هزار وصیِ پیامبر نماز خوانده‌اند.[۴]

۶. اوقات نماز

جبرئیل اوقات نماز را برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مشخص کرد.[۵] امیرالمؤمنین علیه‌السلام به جهت اهمیتی که اوقات نماز دارد، بخشنامه‌ای برای کارگزاران خود در سرتاسر جهان اسلام ارسال کرد که سید رضی در نهج البلاغه آن را آورده است.[۶] ایشان در نامه خود به محمد

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، صص ۲۶۲ و ۳۶۴.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۲۵۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۳۳: «صَلاةٌ فِی بَیتِ الْمَقْدِسِ أَلْفُ صَلاةٍ وَ صَلاةٌ فِی الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ مِائَةُ صَلاةٍ وَ صَلاةٌ فِی مَسْجِدِ الْقَبِیلَةِ خَمْسٌ وَ عِشْرُونَ صَلاةً وَ صَلاةٌ فِی مَسْجِدِ السُّوقِ اثْنَتَا عَشْرَةَ صَلاةً وَ صَلاةُ الرَّجُلِ فِی بَیتِهِ وَحْدَهُ صَلاةٌ وَاحِدَةٌ».

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۲۹: «الْمَسَاجِدُ الْأَرْبَعَةُ: الْمسجد الحرام وَ مَسْجِدُ الرَّسُولِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ مَسْجِدُ بَیتِ الْمَقْدِسِ وَ مَسْجِدُ الْکُوفَةِ؛ یا أبا حَمْزَةَ الْفَرِیضَةُ فِیها تَعْدِلُ حَجَّةً وَ النَّافِلَةُ تَعْدِلُ عُمْرَةً».

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶،ص۳۲: «النَّافِلَةُ فِی هَذَا الْمَسْجِدِ تَعْدِلُ عُمْرَةً مَعَ النَّبِیِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ الْفَرِیضَةُ تَعْدِلُ حَجَّةً مَعَ النَّبِیِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ قَدْ صَلَّى فِیهِ أَلْفُ نَبِیٍّ وَ أَلْفُ وَصِیٍّ».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص ۲۸۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص ۲۶۰.

۶. نهج البلاغه؛ تحقیق صبحی صالح؛ ص۴۲۶. فیض الاسلام؛ ترجمه و شرح نهج البلاغه؛ ج۵، ص۹۸۶.

بن ابی‌بکر بر دقت داشتن درباره زمان خواندن نمازهای روزانه تأکید دارد و می‌فرماید نماز را به جهت کار به تأخیر نیندازد و به جهت بیکاری، قبل از وقت آن نخواند. در ادامه وقت دقیق آن را برای وی چنین بیان می‌کند: مردی از رسول خدا ﷺ وقت نمازها را پرسید؛ حضرت در پاسخش فرمود: جبرئیل نزد من آمد و وقت نماز را به من اعلام کرد؛ پس ظهر را هنگام زوال خورشید خواند، درحالی‌که خورشید بر طرف راست او می‌تابید؛ بعد وقت نماز عصر را به من نشان داد و آن را زمانی دانست که سایهٔ هر چیز به مانندش برسد؛ سپس نماز مغرب را هنگامی دانست که خورشید غروب کرد و نهان شد؛ آن‌گاه نماز عشا را خواند، هنگامی که شفق (روشنی طرف آفتاب غروب) نهان شده بود؛ بعد نماز صبح را در تاریکی خواند که هنوز ستاره‌ها در آسمان پراکنده بودند. آری، پیامبر ﷺ پیش از تو چنین نماز خواند.[1] در روایتی از امام باقر ﷺ این زمان‌ها به عنوان سیره مستمر پیامبر ﷺ ذکر شده‌اند.[2]

امام باقر ﷺ در باب وقت خواندن نماز ظهر و عصر توسط پیامبر می‌فرماید: همیشه رسول خدا ﷺ وقتی سایه دیوار مسجد به یک ذراع (۵۲ سانتی‌متر) می‌رسید، نماز ظهر را می‌خواند و زمانی که سایه دیوار به دو ذراع می‌رسید، نماز عصر می‌خواند. من گفتم: سایه دیوار متفاوت است؛ کدام دیوار؟ امام باقر ﷺ فرمود: در آن زمان دیوار مسجد رسول خدا ﷺ فقط به مقدار یک قامت (حدود ۱۰۴ سانتی‌متر) مرتفع بود. در روایت قبلی ذکر شد وقتی نماز عصر را می‌خواند که سایهٔ هر چیز به اندازه خودش بود؛ دو ذراع هم یعنی مقدار دیوار. در روایات متعدد وقت نماز ظهر و عصر همین‌گونه ذکرشده است.[3] امام

---

۱. شیخ مفید؛ الأمالی؛ ص۲۶۷. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۲۹. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۴، ص۱۶۱. ر.ک: علی‌اکبر ذاکری؛ سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین ﷺ؛ ج۲، ۲۴۰ به بعد: «ثُمَّ ارْتَقِبْ وَقْتَ الصَّلاةِ فَصَلِّهَا لِوَقْتِهَا وَ لا تُعَجِّلْ بِهَا قَبْلَهُ لِفَرَاغٍ وَ لا تُؤَخِّرْهَا عَنْهُ لِشُغُل...».

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۲۶۳. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۲۶۹.

۳. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۲، صص۲۱ و ۲۵۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۱۷. همو، علل الشرائع؛ ص۳۴۹.

صادق ﷺ بیان می‌فرماید: زمانی دیوار مسجد پیامبر ﷺ دو ذراع بود که هنوز بر آن سایه‌بان قرار نداده بودند؛[۱] بنابراین بعداً دیوار مسجد بیش از یک قامت شده است.

البته به فرموده امام صادق ﷺ رسول خدا ﷺ بدون علت خاصی نماز عصر را همراه با نماز ظهر و نماز عشا را همراه با نماز مغرب قبل ازبین‌رفتن شفق، خواند تا بیان کند که زمان انجام نمازها موسّع است.[۲] این‌گونه روایات دلیل جمع بین نماز ظهر و عصر و مغرب با عشاست. گاهی نیز به سبب بارش باران و مانند آن این نمازها را به صورت جمع می‌خواند. درباره نماز مغرب و عشا روایت هست که امام صادق ﷺ به جهت باران این دو را جمع خواندند و فقط به مقدار دو رکعت بین آنها فاصله قرار دادند و حضرت آن را طبق روش پیامبر ﷺ دانست.[۳] در روایات برای تعیین وقت نماز در ایام ابری و مانند آن، به آواز خروس ارجاع داده شده که به گونه‌ای وقت را با صدای خود مشخص می‌کند.[۴] نمازهای مستحبی هم وقت مشخصی دارد. معمولاً بعد از نماز صبح و پس از نماز عشا نمازی خوانده نمی‌شود. در حدیثی معتبر از امام باقر ﷺ نقل شده که فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ روز تا هنگام ظهر و بعد از عشای آخر تا نیمه‌شب نمازی نمی‌خواند.[۵]

اذان برای اعلام وقت نماز

اذان به معنای نداکردن و اعلام‌کردن با صدای بلند است.[۶] منظور از آن ذکرهای خاصی است که با صدای بلند و فریاد ایراد می‌شود تا وقت رسیدن نماز را به مردم اعلام نماید. در

---

۱. همو، معانی الأخبار؛ ص ۱۶۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۲۸۶: «صَلَّى رَسُولُ اللهِ ﷺ بِالنَّاسِ الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ...».

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۸۴.

۵. همان، ص ۲۸۹: «كَانَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ لا يُصَلِّي مِنَ النَّهَارِ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ وَ لا مِنَ اللَّيْلِ بَعْدَ مَا يُصَلِّي الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ حَتَّى يَنْتَصِفَ اللَّيْلُ».

۶. سیدمحمد مرتضی حسینی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج ۱۸، ص ۱۲. علی‌اکبر قرشی؛ قاموس قرآن؛ ج ۱، ص ۵۷.

شب معراج که پیامبر ﷺ در بیت‌المعمور بود، وقت نماز رسید. جبرئیل اذان و اقامه گفت و رسول خدا ﷺ به نماز ایستاد و فرشتگان و پیامبران پشت سر وی قرار گرفتند.[۱] برابر روایتی معتبر از امام صادق ﷺ، وقتی جبرئیل اذان را برای پیامبر ﷺ آورد، سر آن حضرت در دامن علی ﷺ بود. جبرئیل اذان و اقامه گفت. پیامبر ﷺ بیدار شد و به علی ﷺ فرمود: شنیدی؟ گفت: آری؛ پرسید: حفظ کردی؟ گفت: بله؛ فرمود: آن را به بلال بیاموز. علی ﷺ بلال را خواست و اذان را به او آموزش داد.[۲] در روایتی معصومان از پدرانشان از علی ﷺ نقل می‌کنند که هر کس صدای اذان را بشنود و در مسجد باشد و از آن خارج شود منافق است؛ جز کسی که قصد رجوع به مسجد را دارد.[۳]

تثویب در اذان

باید توجه داشت که در فقه شیعه تثویب در اذان نیست. تثویب یعنی گفتن «الصلاة خیر من النوم» پس از «حی علی الفلاح» و به جای «حی علی خیر العمل». این مطلب را معاویة بن وهب از امام صادق ﷺ می‌پرسد: آیا تثویب در اذان و اقامه هست؟ حضرت پاسخ می‌دهد: ما آن را نمی‌شناسیم؛[۴] یعنی مشروع نیست. ظاهراً ازاین‌رو به آن تثویب گفته‌اند که به معنای رجوع است و مؤذن وقتی افراد را با «حی علی الفلاح» به نماز دعوت می‌کند، با گفتن «الصلاة خیر من النوم» باز می‌گردد و دوباره به نماز دعوت می‌کند یا اینکه بعد از اذان بگوید: «الصلاة، الصلاة»؛[۵] زیرا اذان دعوت به نماز است. در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۰۲. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۲، ص۱۲۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۶۰. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۳۰۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۰۲.

۳. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۴۲: «مَنْ سَمِعَ النِّدَاءَ وَ هُوَ فِی الْمَسْجِدِ ثُمَّ خَرَجَ فَهُوَ مُنَافِقٌ إِلَّا رَجُلٌ یُرِیدُ الرُّجُوعَ إِلَیْهِ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۰۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۸۹: «سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ ﷺ عَنِ التَّثْوِیبِ فِی الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ؟ فَقَالَ: مَا نَعْرِفُهُ».

۵. ابومنصور محمد بن احمد أزهری؛ تهذیب اللغه؛ ج۱۵، ص۱۱۱. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۲، ص۲۰. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج۱، ص۲۲۶.

روایتی صحیح امام باقر ﷺ خطاب به زراره می‌گوید: ای زراره، اذان را با چهار تکبیر شروع با دو تکبیر و دو لااله‌الاالله خاتمه بده[۱] و اگر دلت خواست، به‌عنوان تثویب «حی علی الفلاح» را به جای «الصلاة خیر من النوم» اضافه کن.[۲] شیخ طوسی در تهذیب الأحکام بعد از نقل این حدیث که افزودهٔ آن در کافی نیامده است می‌گوید: اگر این لفظ یعنی «الصلاة خیر من النوم» سنت نبوی باشد، تکرار برخی از اذکار اذان و ترک این ذکر (ساختگی) که در روایت زراره آمده، جایز نخواهد بود. افزون بر این، تکرار برای تنبیه برخی افراد دیگر برای نماز جایز است؛ یعنی در صورتی که تکرار بر افراد شرکت‌کننده در نماز جماعت نیفزاید، جایز نیست؛[۳] بنابراین روایتی که از عبدالرحمان بن ابی‌لیلی از بلال ذکر شده که پیامبر ﷺ به من دستور داد که این عبارت را جز در اذان صبح نگویم،[۴] درست نیست؛ زیرا این روایت مرسل است و ابن‌ابی‌لیلی بلال را ندیده است[۵] و نمی‌تواند از او حدیث نقل کند. تثویب که ابن‌اثیر در نهایه در شرح خبر بلال آن را به معنای دو بار گفتن «الصلاة خیر من النوم» دانسته،[۶] از ساخته‌های خلیفه دوم است. در روایتی ابوبصیر از یکی از صادقین ﷺ نقل می‌کند: بلال بنده‌ای صالح بود که گفت: پس از پیامبر ﷺ اذان نمی‌گویم و بعد از اینکه وی اذان را ترک کرد، عبارت «حی علی خیر العمل» ترک

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۰۳. محمدباقر بهبودی؛ گزیدهٔ کافی؛ ج۲، ص۲۱۴: «یَا زُرَارَةُ تَفْتَتِحُ الْأَذَانَ بِأَرْبَعِ تَکْبِیرَاتٍ وَ تَخْتِمُهُ بِتَکْبِیرَتَیْنِ وَ تَهْلِیلَتَیْنِ».

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۶۳. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۳۰۹: «وَ إِنْ شِئْتَ زِدْتَ عَلَی التَّثْوِیبِ، حَیَّ عَلَی الْفَلَاحِ مَکَانَ الصَّلَاةُ خَیْرٌ مِنَ النَّوْمِ».

۳. همان.

۴. أحمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج۶، ص۱۴. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایه؛ ج۱، ص۲۲۷. سیدمحمد مرتضی حسینی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج۱، ص۳۴۳.

۵. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری (دار المعرفه) ؛ ج۱، ص۴۲۴. همان، چاپ دیگر (دار الفکر)؛ ج۲، ص۱۹۶: باب کراهیة التثویب فی غیر اذان الصبح. باب بعدی در این کتاب چنین است: «باب ما روی فی حی علی خیر العمل» که در روایت اول آن ذکر کرده است که گاهی عبدالله بن عمر در اذانش «حی علی خیر العمل» را می‌افزود. این مطلب از ابوامامه و علی بن الحسین ﷺ نیز نقل شده است.

۶. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایه؛ ج۱، ص۲۲۷.

شد.[۱] به نظر می‌رسد این یکی از مواردی باشد که امیر مؤمنان علیه‌السلام در دوران خلافت خود در صدد اصلاح آن بوده، ولی فرصت پیدا نکرده است؛ آنجا که می‌فرماید: «وَ رَدَدْتُ الْوُضُوءَ وَ الْغُسْلَ وَ الصَّلَاةَ إِلَى مَوَاقِيتِهَا وَ شَرَائِعِهَا وَ مَوَاضِعِهَا:[۲] و می‌خواستم وضو و غسل و نماز را به وقت‌ها و موازین و جایگاه‌های خود برگردانم».

البته شیخ صدوق گفته از باب تقیه اشکال ندارد که در اذان صبح بعد از «حی علی خیر العمل»، «الصلاة خیر من النوم» گفته شود. صدوق در ادامه «اشهد أن علیاً امیرالمؤمنین حقاً» را جزو اذان نمی‌داند و می‌گوید باید از آن اجتناب کرد؛[۳] بنابراین روایتی که در آن امام صادق علیه‌السلام می‌گوید ندا و تثویب در اقامه سنت است[۴] و حضرت بیان می‌کند که پدرم در خانه‌اش ندا سر می‌داد «الصلاة خیر من النوم» و اگر آن را تکرار کنم اشکال ندارد،[۵] این مطلب را اثبات می‌کند و شیخ طوسی این دو روایت را بر تقیه حمل کرده است.

مؤذن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

مشهورترین مؤذن پیامبر بلال حبشی بود که علی علیه‌السلام به دستور رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اذان را به وی آموزش داد. امام صادق علیه‌السلام بیان می‌کند طول دیوار مسجد پیامبر به اندازه یک قد آدم بود. زمانی که وقت نماز داخل می‌شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به بلال می‌فرمود: ای بلال، برو بالای دیوار و صدایت را به اذان بلند کن؛ به‌درستی که خدا بر اذان بادی قرار داده که صدای آن را به آسمان می‌برد و فرشتگان وقتی اذان مردم زمین را می‌شنوند می‌گویند: این صدای امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است که به توحید خداوند بلند است و برای امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۲۸۳: «إِنَّ بِلَالًا كَانَ عَبْداً صَالِحاً فَقَالَ: لَا أُؤَذِّنُ لِأَحَدٍ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَتُرِكَ يَوْمَئِذٍ حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۸، ص ۶۲.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۲۹۰.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۶۲. همو، الإستبصار؛ ج ۱، ص ۳۰۸: «النِّدَاءُ وَ التَّثْوِيبُ فِي الْإِقَامَةِ مِنَ السُّنَّةِ».

۵. همان: «كَانَ أَبِي يُنَادِي فِي بَيْتِهِ بِالصَّلَاةِ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ وَ لَوْ رَدَدْتُ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ بِهِ بَأْسٌ».

استغفار می‌کنند تا از نماز فراغ شوند؛[۱] زمانی که پیامبر ﷺ صدای اذان را می‌شنید، مانند آن را خود تکرار می‌فرمود.[۲] در اهمیت کار بلال و پاداش وی روایتی از امام صادق ﷺ نقل شده است که طبق آن مردی از اهل شام بر امام صادق ﷺ وارد شد. حضرت به او فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ سَبَقَ إِلَى الْجَنَّةِ بِلَالٌ. قَالَ: وَ لِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ أَذَّنَ:[۳] اولین کسی که به بهشت می‌رود بلال است؛ پرسید چرا؟ فرمود: برای اینکه او اولین کسی است که اذان گفت».

فواید اذان

امام رضا ﷺ به هشام بن ابراهیم که فرزندار نمی‌شد، توصیه کرد در منزلش با صدای بلند اذان بگوید. او از این توصیه نتیجه گرفت. محمد بن راشد هم برای رفع مریضی خود و خانواده‌اش از این موضوع بهره برد و برایش سودمند بود.[۴]

گفتار دوم: رعایت نکاتی در هنگام نماز

اکنون به بخشی از سیره معصومان که در هنگام انجام نماز به آنها اهتمام داشتند می‌پردازیم.

۱. تکبیرة الاحرام

آغاز نماز با تکبیر و پایان آن با تسلیم است.[۵] در هنگام تکبیر آغاز نماز که از آن به تکبیرةالإحرام تعبیر می‌کنند ـ چون بعد از گفتن آن، دیگر شخص نمی‌تواند حرف بزند یا چیزی بخورد یا کاری انجام دهد ـ بالابردن دست‌ها تا بناگوش مستحب است. این

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۰۷.

۲. همان.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۲۸۴.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۰۸

۵. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۱۵۷: «وَ عَنْهُ (الصادق ﷺ) أَنَّهُ قَالَ: افْتِتَاحُ الصَّلاةِ تَكْبِيرَةُ الْإِحْرَامِ فَمَنْ تَرَكَهَا أَعَادَ وَ تَحْرِيمُ الصَّلاةِ التَّكْبِيرُ وَ تَحْلِيلُهَا التَّسْلِيمُ».

مطلب از سیره پیامبر ﷺ استفاده می‌شود. امام صادق ﷺ فرمودند: رسول خدا ﷺ دست‌های خود را در هنگام تکبیرةالإحرام بلند می‌کرد تا برابر گوش می‌رسید؛ همچنین در هنگام تکبیر رکوع و سجده.[1] پیامبر ﷺ در آغاز نماز هفت بار تکبیر را تکرار می‌کردند. شیخ صدوق درباره علت آن روایتی از امام باقر ﷺ نقل کرده که فرمود:

رسول خدا ﷺ برای نماز از منزل خارج شد. حسین در سخن‌گفتن تأخیر داشت؛ به‌گونه‌ای که ترسیدند وی سخن نگوید و گنگ باشد. پیامبر ﷺ درحالی‌که حسین را بر دوشش حمل می‌کرد، برای نماز رفت و مردم پشت سر حضرت صف بستند. پیامبر ﷺ حسین را در سمت راست خود قرار داد و نماز را با تکبیر آغاز کرد. حسین هم تکبیر گفت. وقتی پیامبر ﷺ تکبیر حسین را شنید، آن را تکرار کرد. حسین هم تکرار کرد؛ تا اینکه هفت مرتبه پیامبر تکبیرةالإحرام را تکرار کرد و حسین هم تکرار کرد و این سنت شد که هفت بار تکبیرةالإحرام تکرار شود.[2]

در این حدیث تکرار تکبیرةالإحرام به جهت تکرار آن توسط حضرت سیدالشّهداء دانسته شده است.گویا با این تکبیرها آن حضرت به سخن آمده است. در روایتی دیگر آمده که چون حسین ﷺ خوب جواب نداد، حضرت سیدالمرسلین ﷺ یک بار دیگر تکبیر می‌گفت و حسین می‌گفت تا آنکه حضرت هفت تکبیر گفت و حضرت سیدالشّهداء ﷺ نیز گفت؛ پس سنت جاری شد که افتتاح نماز به هفت تکبیر باشد.[3]

---

۱. همان، ص۶۲: «أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ حِينَ يُكَبِّرُ تَكْبِيرَةَ الإِحْرَامِ حِذَاءَ أُذُنَيْهِ وَ حِينَ يُكَبِّرُ لِلرُّكُوعِ وَ حِينَ يَرْفَعُ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۰۵. همو، علل الشرائع؛ ص۳۳۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، صص۲۶ و ۲۸۶: «خَرَجَ رَسُولُ اللهِ ﷺ إِلَى الصَّلاةِ وَ قَدْ كَانَ الْحُسَينُ ﷺ أَبْطَأَ عَنِ الْكَلامِ حَتَّى تَخَوَّفُوا أَنَّهُ لَا يَتَكَلَّمُ وَ أَنْ يَكُونَ بِهِ خَرَسٌ. فَخَرَجَ ﷺ بِهِ حامِلاً عَلَى عَاتِقِهِ وَ صَفَّ النَّاسُ خَلْفَهُ، فَأَقامَهُ عَلَى يَمِينِهِ، فَافْتَتَحَ رَسُولُ اللهِ ﷺ الصَّلَاةَ. فَكَبَّرَ الْحُسَينُ ﷺ. فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللهِ ﷺ تَكْبِيرَهُ عادَ فَكَبَّرَ وَ كَبَّرَ الْحُسَينُ ﷺ حَتَّى كَبَّرَ رَسُولُ اللهِ ﷺ سَبْعَ تَكْبِيراتٍ وَ كَبَّرَ الْحُسَينُ ﷺ فَجَرَتِ السُّنَّةُ بِذلِك».

۳. محمدتقی مجلسی؛ لوامع صاحبقرانی؛ ج۴، ص۳۲ .

۲. تعویذ از شرّ شیطان و بلندگفتن بسم‌الله

امام صادق علیه‌السلام سیره‌اش این بود که قبل از قرائت، «اعوذبالله من الشیطان» را می‌خواند؛ سپس «بسم الله» را بلند قرائت می‌کرد. حنان بن سدیر گوید: پشت سر امام صادق علیه‌السلام نماز مغرب می‌خواندم، بلند تعویذ را خواند؛ سپس بلند «بسم الله الرحمن الرحیم» را خواند.[۱] این روایت در تهذیب الأحکام شیخ هم آمده است.[۲]

یکی از تفاوت‌های شیعه و اهل سنت در این است که شیعه در اول هر سوره «بسم الله الرحمن الرحیم» را می‌خواند و بنا بر قول مشهور فقها، «بسم الله» جزو سوره است؛[۳] بر این اساس بلندخواندن بسم الله در اول هر سوره در نماز مستحب است؛ گرچه نمازی باشد که لازم است قرائت را در آن آهسته بخوانند؛ مانند نماز ظهر و عصر. صفوان جمال گوید: مدتی پشت سر امام صادق علیه‌السلام نماز می‌خواندم. وقتی که نماز از نمازهایی بود که بلند خوانده نمی‌شد، بسم الله را در هر دو سوره بلند می‌خواند.[۴]

خواندن بسم الله در اول هر سوره لازم است. یحیی بن ابی‌عمران گوید: برای امام جواد علیه‌السلام نوشتم: فدایت شوم، چه می‌گویید درباره مردی که «بسم الله الرحمن الرحیم» را در سوره حمد خواند و بعد رها کرد؟ مرد عباسی (ابراهیم بن هاشم) گفت اشکال ندارد. حضرت به خط خود پاسخ داد: بسم الله را دو بار تکرار کند بر خلاف نظر عباسی؛ یعنی در اول سوره هم آن را بخواند.[۵]

---

۱. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۲۴: «عَنْ حَنَانِ بن سَدِيرٍ قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي‌عَبْدِاللهِ علیه‌السلام الْمَغْرِبَ. قَالَ: فَتَعَوَّذَ جِهَاراً: "أَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، وَ أَعُوذُ بِاللهِ أَنْ يَحْضُرُونِ"؛ ثُمَّ جَهَرَ بِبِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ».

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۲۸۹: «صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي عَبْدِاللهِ علیه‌السلام فَتَعَوَّذَ بِإِجْهَارٍ ثُمَّ جَهَرَ بِبِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ».

۳. سیدمحمد بن علی موسوی عاملی؛ مدارک الأحکام؛ ج۳، ص۳۴۰.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۱۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۶۸.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۱۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۶۹. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۳۱۱.

۳. قرائت

قرائت یکی از واجبات نماز است. منظور از قرائت خواندن سوره حمد و یکی دیگر از سوره‌های قرآن است. شیعه بر این باور است که باید سوره‌ای کامل خوانده شود؛ اما اهل سنت قرائت بخشی از سوره را، گرچه سوره کامل نباشد، روا می‌شمارند. آنچه ذکر می‌شود، توجه به سوره‌هایی است که معصومان در نمازهای خود می‌خواندند:

سوره‌های قرائت شده توسط معصومان در نماز

خواندن سوره کامل پس از حمد طبق فقه شیعه واجب است؛ ولی اهل سنت قرائت بخشی از سوره را در نماز کافی می‌دانند.[۱] قرائت سوره‌هایی که سجده واجب دارد، طبق فقه شیعه جایز نیست؛ ولی اهل سنت آنها را در نماز می‌خوانند و به سجده می‌روند.[۲] در اینجا به نقل سیره معصومان دراین‌باره می‌پردازیم؛ یعنی این بحث که آنان معمولاً چه سوره‌هایی را در نمازهای یومیه می‌خواندند تا به آنان تأسی شود.

الف) سوره توحید و قدر

در روایات بر قرائت سوره توحید و قدر بعد از حمد در نماز تأکید شده است. ابوعلی بن راشد گوید: به ابوالحسن امام کاظم ﷺ گفتم: قربانت شوم، شما به محمد بن فرج نامه نوشتید و به او یاد دادید که بافضیلت‌ترین سوره‌هایی که در نماز واجب خوانده می‌شود، سوره «إنا انزلناه» و سوره «قل هو الله أحد» است. ابوعلی افزود: سینه‌ام با خواندن آن دو در نماز صبح تنگ می‌شود (دوست دارم سوره‌های مفصل را بخوانم). فرمود: سینه‌ات تنگ نشود به خواندن آن دو؛ به خدا سوگند فضیلت در آن دو است.[۳]

---

۱. سید مرتضی؛ الإنتصار فی انفرادات الإمامیه؛ ص۱۴۶.

۲. همان، ص۱۴۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۱۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۲۹۰.

ب) خواندن مُعَوِّذَتَین

صابر مولی بسام گوید: پشت سر امام صادق علیه السلام نماز مغرب را خواندیم. آن حضرت در نماز مغرب دو سوره «قل أعوذ برب الناس» و «قل أعوذ بربّ الفلق» را خواند و فرمود: این دو از قرآن هستند.[۱]

ج) سوره جمعه و اعلی

امام صادق علیه السلام به ابوبصیر دستور می‌دهد که در نماز شب جمعه سوره جمعه و سوره أعلی را بخواند و در نماز صبح جمعه سوره جمعه و «قل هو الله» را و در نماز جمعه سوره جمعه و منافقون را بخواند.[۲]

زمانی که حسین بن ابی‌حمزه از امام صادق علیه السلام می‌پرسد در نماز صبح روز جمعه چه بخواند، حضرت می‌فرماید در رکعت اول سوره جمعه و در رکعت دوم سوره «قل هو الله» را بخواند؛ سپس قنوت بخواند تا رکعت دوم مانند رکعت اول طولانی شود.[۳] صدوق از رساله پدرش نقل می‌کند که سوره جمعه در شب جمعه در نماز عشاء و سوره أعلی در رکعت بعدی خوانده می‌شود.[۴] در اینجا نماز شب جمعه به نماز عشاء تفسیر شده است نه مغرب و این نکته در روایتی از امام رضا علیه السلام در قرب الإسناد بدون ذکر نماز عشاء با تعبیر نماز شب آمده است.[۵] مشابه آن از علی بن جعفر در سیره امام صادق علیه السلام نقل شده

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۱۷.

۲. همان، ص۴۲۵.

۳. همان.

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۴۱۵. فقه الرضا؛ ص۱۲۷. شیخ صدوق؛ المقنع؛ ص۱۴۶: «و یستحب أن یقرأ فی صلاة العشاء الآخرة لیلة الجمعة سورة "الجمعة" و "سبح اسم" و فی صلاة الغداة و الظهر و العصر، سورة "الجمعة" و "المنافقین"».

۵. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۳۶۰.

است. علی بن جعفر نقل می‌کند برادرم موسی بن جعفر از من پرسید: ای علی، در شب جمعه چه سوره‌ای می‌خوانی؟ گفتم: سوره جمعه و منافقون را. فرمود: دیدم پدرم در شب جمعه سوره جمعه و «قل هو الله» را می‌خواند؛ در صبح جمعه سوره جمعه و سوره أعلی و در جمعه سوره جمعه و منافقون را.[1]

روایتی نیز در تفسیر عیاشی و بصائر الدرجات آمده که علی ﷺ وقتی وارد کوفه شد، به مدت چهل روز در نماز صبح سوره اعلی را می‌خواند. منافقان گفتند: به خدا سوگند علی بن ابی‌طالب ﷺ نمی‌تواند خوب قرآن بخواند؛ زیرا اگر می‌توانست، غیر از این سوره را هم با ما می‌خواند. این خبر به حضرت رسید، فرمود: وای بر شما، من ناسخ قرآن را از منسوخ آن می‌شناسم و محکمش را از متشابهش و فصل فصل آن را و حرف حرف از معانی آن را. به خدا سوگند هیچ حرفی بر محمد ﷺ فرود نیامده، جز اینکه من می‌دانم درباره چه کسی نازل شده و در چه روزی و در چه جایی. وای بر آنان، آیا نمی‌خوانند در این سوره «این در صحف ابراهیم و موسی است»؟ به خدا سوگند آن دو نزد من هستند. از رسول خدا ﷺ به ارث برده‌ام و به آن حضرت از ابراهیم و موسی به ارث رسیده است.[2] این احادیث نشانهٔ اهمیت سوره اعلی و استحباب قرائت آن است.

سکوت هنگام قرائت قرآن در نماز

امام صادق ﷺ به یکی از پرسش‌کنندگان می‌فرماید: اگر در هنگام نماز کسی قرآن می‌خواند، لازم است سکوت کنیم، زیرا علی ﷺ نماز می‌خواند و پشت سر وی عبدالله بن کواء آیه‌ای از قرآن خواند: «وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ:[3] و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند، وحی شده

---

۱. همان، ص۲۱۵.

۲. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۱۳۶؛ ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۱۴.

۳. زمر: ۶۵.

است که "اگر شرک ورزی، حتماً کردارت تباه می‌شود و مسلّماً از زیانکاران خواهی بود"»، حضرت برای احترام به قرآن ساکت شد. قرائت آیه توسط ابن‌کواء سه بار تکرار شد و حضرت ساکت ماند؛ سپس امام این آیه را قرائت فرمود: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لا يوقِنُونَ:[1] پس صبر کن که وعده خدا حقّ است و کسانی که یقین ندارند، تو را به سبکسری وا ندارند»؛ آن‌گاه حضرت سوره را کامل کردند و به رکوع رفتند.[2]

لزوم پاسخ دادن به سلام در نماز

پاسخ سلام را در نماز باید داد. شیخ صدوق از امام باقر ﷺ نقل می‌کند: عمار یاسر بر پیامبر ﷺ که نماز می‌خواند، سلام کرد. پیامبر ﷺ پاسخ وی را داد؛ سپس امام باقر ﷺ فرمود: سلام نامی از نام‌های خداوند است.[3]

در قرآن سلام یکی از نام‌های خداست.[4]

۴. رکوع

رکوع یکی از ارکان نماز است که باید به درستی انجام بگیرد و کم و زیاد نشود و نوعی خضوع در برابر خداوند منان است. در نماز امام صادق ﷺ برای حماد شیوه رکوع ذکر شده است. گزارش‌هایی از رکوع دیگر معصومان نیز نقل شده. علی بن عقبه گوید: ابوالحسن امام کاظم ﷺ در مدینه دیده بود که من در حال نماز سر خود را فرو انداخته‌ام و موقع رکوع بدن خود را کش و قوس می‌دهم. برایم پیام فرستاد که این کارها را مکن.[5]

---

۱. روم: ۶۰.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، صص۳۵ و ۵۵.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۶۸.

۴. حشر: ۲۳: «السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۲۱. محمدباقر بهبودی؛ گزیده کافی؛ ج۲، ص۲۲۹: «عَلِيّ بن عُقْبَةَ، قَالَ: رَآنِي ابوالْحَسَنِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ وَ أَنَا أُصَلِّي وَ أَنْكُسُ بِرَأْسِي وَ أَتَمَدَّدُ فِي رُكُوعِي فَأَرْسَلَ إِلَيَّ: لَا تَفْعَلْ».

در حدیث «أتمدد فی رکوعی» آمده که علامه مجلسی آن را به دو معنا گرفته است: یکی سر و گردن را به‌پایین‌کشیدن و دیگر به معنای راست‌بودنی که مانند دو بال پرنده نباشد؛ یعنی دو دست به بدن چسبیده باشد.[۱] ابوالحسن الرضا علیه‌السلام موقع رکوع تا آخرین حد کمر خود را خم می‌کرد. اسماعیل بن بزیع گوید: دیدم ابوالحسن موقع رکوع تا آخرین حد کمر خود را خم می‌کرد. من ندیده بودم کسی تا آن حد کمر خود را خم کند. ابوالحسن موقع رکوع همانند مرغی که می‌خواهد پرواز کند، بازوهایش را از پهلوها جدا می‌گرفت.[۲] امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: در موقع رکوع و سجده دست‌ها را بلند کن و الله اکبر بگوی.[۳] موقع سر از رکوع برداشتن باید راست ایستاد.

قیام پس از رکوع و ذکر آن

امام صادق علیه‌السلام از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: هر کس تیره پشت خود را صاف و راست نکند، نماز او پذیرفته نخواهد بود.[۴] در روایتی دیگر امام صادق علیه‌السلام این نکته را برای هنگام سربرآوردن از رکوع بیان می‌کند.[۵]

جمیل بن دراج گوید: از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: موقعی که امام جماعت می‌گوید «سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَه» دیگران چه بگویند؟ ابوعبدالله فرمود: دیگران آهسته بگویند: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ».[۶] مازندرانی در شرح این حدیث می‌نویسد: تسمیع گفتن برای امام و مأموم و منفرد نزد علمای ما به اجماع مستحب است. ظاهر روایات بر این مسئله دلالت دارد؛ ولی مأموم وقتی امام تسمیع می‌گوید، «الحمدلله رب العالمین» بگوید کافی

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۱۵، ص۱۲۶: «لعلّ المراد بقوله "أتمدّد التمدّد إلی تحت" أی إدلاء رأسه و رقبته أو المراد به استواء الیدین من غیر تجنیح».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص ۳۲۰. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام؛ ج۲، ص۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص ۳۲۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۲۹۷.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص ۳۲۰ : «مَنْ لَمْ یُقِمْ صُلْبَهُ فِی الصَّلَاةِ فَلَا صَلَاةَ لَهُ».

۵. همان، ص ۳۲۰. «إِذَا رَفَعْتَ رَأْسَکَ مِنَ الرُّکُوعِ فَأَقِمْ صُلْبَکَ فَإِنَّهُ لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا یُقِیمُ صُلْبَهُ».

۶. همان، ص ۳۲۰. محمدباقر بهبودی؛ گزیدهٔ کافی؛ ج۲، ص۲۲۷: «یقول: "اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ" وَ یَخْفِضُ مِنْ صَوْتِهِ».

است؛ همین‌طور اگر بگوید «رَبّنا لَکَ الحَمدُ»، به دلیل روایت محمد بن مسلم؛[۱] ولی شیخ صدوق نظر دیگری دارد. وی گفتن ذکر آخر را مربوط به زمانی می‌داند که پیش‌نماز از اهل سنت باشد. وی ذیل روایتی از امام صادق علیه‌السلام می‌نویسد: هر کس پشت سر مخالف (اهل سنت) نماز می‌خواند و او سوره سجده‌دار بخواند، با سر اشاره کند و سجده ننماید و وقتی امام «سمع الله لمن حمده» را می‌گوید، کسانی که پشت سر او هستند، آهسته بگویند «الحمد لله رب العالمین» و اگر با عامه است، بگوید «رَبّنا لَکَ الحَمد».[۲]

روایت محمد بن مسلم که مازندرانی به آن اشاره کرده، در منابع دیده نشد. در دعائم بدون ذکر نام محمد بن مسلم به نقل از امام صادق علیه‌السلام آمده[۳] و اصل آن را شهید در ذکری نقل کرده است. صاحب معتبر منکر گفتن آن شده است؛ ولی از شیخ در مبسوط نقل کرده که معتقد است گفتن آن باعث فساد نماز نمی‌شود.[۴] صاحب وسائل پس از نقل آن می‌نویسد: در حاشیه ذکری آمده که این از باب تقیه است.[۵] البته در خبری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتن این ذکر نقل شده است.[۶] در أمالی صدوق هم به نقل از ابوسعید خدری از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گزارش شده[۷] که نشان می‌دهد گفتن آن خللی در نماز ایجاد نمی‌کند. در فایده رکوع کامل و انجام آداب و مستحبات آن نیز ذکر شده که باعث می‌شود وحشت قبر از فرد برداشته شود. سعید بن جناح گوید: نزد امام باقر علیه‌السلام در منزلش در مدینه بودم. بدون پرسش فرمود: هر کس

---

۱. محمدهادی مازندرانی؛ شرح فروع الکافی؛ ج۳، ص۹۴.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۹۹: «وَ مَنْ صَلَّى خَلْفَ مُخَالِفٍ فَقَرَأَ السَّجْدَةَ وَ لَمْ يَسْجُدْ فَلْيُومِ بِرَأْسِهِ وَ إِذَا قَالَ الْإِمَامُ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ قَالَ الَّذِينَ خَلْفَهُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ وَ يَحْفِضُونَ أَصْوَاتَهُمْ وَ إِنْ كَانَ مَعَهُمْ قَالَ: رَبنا لَکَ الْحَمْدُ».

۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۱۶۳: «وَ عَنْهُ عليه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا رَفَعْتَ رَأْسَکَ مِنَ الرُّكُوعِ فَقُلْ "سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ". ثُمَّ تَقُولُ: "رَبَّنا لَکَ الْحَمْدُ"».

۴. شهید اول؛ ذکری الشیعة فی أحکام الشریعه؛ ج۳، ص۳۷۸.

۵. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۶، ص۳۲۲.

۶. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۲۲۱.

۷. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۳۲۲: «وَ إِذَا قَالَ "سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ". فَقُولُوا: "اللَّهُمَّ رَبنا لَکَ الْحَمْدُ". إِنَّ خَيْرَ الصُّفُوفِ صَفُّ الرِّجَالِ الْمُقَدَّمُ وَ شَرَّهَا الْمُؤَخَّرُ».

رکوعش را کامل نماید، دچار وحشت قبر نمی‌شود.[۱]

۵. سجده

برابر فقه شیعه و روایات، در هنگام سجده هفت موضع باید به زمین برسد: دو دست، دو زانو، دو انگشت بزرگ پا و پیشانی؛ به همین جهت امیر مؤمنان علیه‌السلام در وصیت خود به محمد بن حنفیه می‌فرماید در آیه «"أَنَ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَداً"[۲] يعْنِي بِالْمَسَاجِدِ الْوَجْهَ وَ الْيَدَينِ وَ الرُّكْبَتَينِ وَ الْإِبْهَامَين: "جای سجده‌ها از آن خداست با خدا کسی را نخوانید" منظور از مساجد پیشانی، دو دست، دو زانو و دو انگشت بزرگ پاست».[۳]

آن حضرت در هنگام قطع دست دزد فقط چهار انگشت وی را قطع می‌کرد و دست دزد را از مچ نمی‌برید[۴] و می‌فرمود: لازم است کف دست برای وضو، رکوع و سجده وی در صورت توبه باقی بماند.[۵]

در زمان معتصم درباره چگونگی قطع دست دزد اختلاف رخ داد. امام جواد علیه‌السلام فقط قطع انگشتان دست را واجب می‌شمارد. وقتی از ایشان علت قطع چهار انگشت را پرسیدند، حضرت پاسخ داد: «أَنَ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَداً: جای سجده‌ها از آن خداست، پس با او کسی را نخوانید». کف دست‌ها هم از مواضع سجده است. معتصم از

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۲۱: «فَقَالَ مُبْتَدِئاً : مَنْ أَتَمَّ رُكُوعَهُ لَمْ تَدْخُلْهُ وَحْشَةٌ فِي الْقَبْرِ». در ثواب الاعمال؛ ص۳۳، به جای رکوع، رکعة، آمده است؛ یعنی هر کس یک رکعت کامل به جای آورد.

۲. جن: ۱۸.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۶۲۶: «يعْنِي بِالْمَسَاجِدِ الْوَجْهَ وَ الْيَدَيْنِ وَ الرُّكْبَتَيْنِ وَ الْإِبْهَامَيْنِ».

۴. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۳۱۸: «أنه كان إذا قطع يد السارق ترك له الإبهام و الراحة، فقيل له: يا أميرالمؤمنين علیه‌السلام تركت عامة يده قال: فقال لهم: فإن تابَ فبأيّ شيءٍ يَتَوَضّأ».

۵. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۵۳۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۱۰۴. سید رضی؛ خصائص الأئمة علیهم‌السلام؛ ص۸۵. در کتاب اخیر چنین آمده: «وَ رُوِيَ أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام كَانَ إِذَا قَطَعَ الْيَدَ قَطَعَ أَرْبَعَ أَصَابِعَ وَ تَرَكَ الْكَفَّ وَ الرَّاحَةَ وَ الْإِبْهَامَ وَ إِذَا أَرَادَ قَطْعَ الرِّجْلِ قَطَعَهَا مِنَ الْكَعْبِ وَ تَرَكَ الْعَقِبَ فَقِيلَ لَهُ: لِمَ هَذَا يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: إِنِّي لَأَكْرَهُ أَنْ تُدْرِكَهُ التَّوْبَةُ فَيَحْتَجَّ عَلَيَّ عِنْدَ اللهِ أَنِّي لَمْ أَدَعْ لَهُ مِنْ كَرَائِمِ بَدَنِهِ مَا يَرْكَعُ بِهِ وَ يَسْجُدُ».

نظر حضرت شگفت‌زده شد و دستور داد دست دزد را از بیخ انگشت‌ها قطع کنند، نه مچ دست.[۱]

حماد در گزارش نماز امام صادق علیه‌السلام به این آیه اشاره می‌کند و بینی بر زمین نهادن را از سنت می‌شمارد.[۲] همچنین در روایتی که حماد از حریز از زراه از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند،[۳] حضرت مواضع سجده را که فریضه است هفتِ موضعِ ذکر شده می‌داند و بینی را بر زمین قراردادن از سنت یعنی روش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شمارد.[۴]

آنچه سجده بر آن جایز است

برابر فقه شیعه سجده بر آنچه از زمین است و زمین بر آن صدق می‌کند، در صورتی که خوردنی و پوشیدنی نباشد، جایز است. روایات متعددی دراین‌باره نقل شده است. در این قسمت به چند روایت که حاکی از سیره عملی معصومان است، اشاره می‌کنیم:

۱. حلبی در روایتی معتبر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که پدرم یعنی امام باقر علیه‌السلام خواست که برای او خمره، یعنی سجاده‌ای برای نماز بیاورند؛ دیر کردند. آن حضرت مقداری سنگ‌ریزه برداشت و روی فرش قرار داد و بر آن سجده کرد.[۵]

درباره معنای خمره دو نظر وجود دارد:

الف) خمره سجاده‌ای است که از برگ درخت خرما با نخ بافته می‌شود.[۶]

---

۱. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۳۲۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۱۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۰۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۸۲: «وَضْعُ الْأَنْفِ عَلَى الْأَرْضِ سُنَّة».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۲۹۹. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۳۲۷.

۴. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۳۴۹: «السُّجُودُ عَلَى سَبْعَةِ أَعْظُمٍ الْجَبْهَةِ وَ الْكَفَّيْنِ وَ الرُّكْبَتَيْنِ وَ الْإِبْهَامَيْنِ وَ تُرْغِمُ بِأَنْفِكَ أَمَّا الْفَرْضُ فَهَذِهِ السَّبْعَةُ وَ أَمَّا الْإِرْغَامُ فَسُنَّةٌ».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۳۱: «دَعَا أَبِي بِالْخُمْرَةِ فَأُبْطِأَتْ عَلَيْهِ فَأَخَذَ كَفّاً مِنْ حَصًى فَجَعَلَهُ عَلَى الْبِسَاطِ ثُمَّ سَجَدَ».

۶. اسماعیل بن حماد جوهری؛ صحاح اللغه؛ ج۲، ص۶۴۹.

ب) ابن‌اثیر می‌گوید: خمره به اندازه‌ای است که شخص در هنگام سجده سرش را بر آن قرار می‌دهد؛ از حصیر است یا بافته از درخت خرما یا مانند آن از گیاهان و خمره فقط به همین مقدار است و از آن جهت به آن خمره گفته‌اند که نخ‌هایی که در بافتن آن به کار رفته، لابه‌لای برگ‌های خرما پنهان شده است.[۱]

برابر معنای اول خمره سجاده است و برابر معنای دوم به معنی جانماز و جای سجده و صورت است. ابن‌فارس هم خمره را به سجاده کوچک معنا کرده است.[۲] مجلسی آن را مانند حصیر کوچک دانسته که از برگ درخت خرما و مانند آن ساخته شده است.[۳] مازندرانی هم با توجه به حدیثی از ام‌سلمه، آن را حصیر کوچک می‌داند.[۴] آنچه مسلم است اینکه جای سجده بوده که از برگ خرما درست می‌شده و می‌توان گفت شبیه سجاده‌های حصیری امروزی بوده است.

۲. در روایتی دیگر، حمران بن اعین از یکی از صادقین علیهما‌السلام نقل می‌کند که فرمود: پدرم بر روی خمره نماز می‌خواند و آن را بر فرش قرار می‌داد و بر آن سجده می‌کرد و اگر خمره و سجاده نبود، سنگ‌ریزه بر فرش قرار می‌داد در جایی که سجده می‌کرد.[۵]

۳. با اینکه سجده بر زمین و خمره رواست، اما گاهی معصومان ترجیح می‌دادند صورت بر خاک نهند. امام صادق علیه‌السلام گوید: روز عید فطری برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سجاده کوچکی آوردند؛ حضرت دستور داد آن را برگردانند و افزود: «امروز روزی بود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دوست داشت به آفاق آسمان بنگرد و صورت را بر روی زمین قرار دهد».[۶]

---

۱. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایه؛ ج ۲، ص ۷۷.

۲. ابن‌فارس؛ معجم مقاییس اللغه؛ ج ۲، ص ۲۱۷: «الخُمرة: السَّجّادة الصَّغیرة».

۳. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج ۱۵، ص ۱۴۶: «کالحصیر الصغیر تعمل من سعف النخل و غیرها».

۴. محمدهادی مازندرانی؛ شرح فروع الکافی؛ ج ۳، ص ۱۲۱.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۳۳۲. شیخ طوسی؛ التهذیب؛ ج ۲، ص ۳۰۵.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۴۶۱: «هَذا یوْمٌ کانَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله یُحِبُّ أَنْ یَنْظُرَ إِلَی آفَاقِ السَّمَاءِ وَ یَضَعَ وَجْهَهُ عَلَی الْأَرْضِ».

۴. در روایتی امام صادق علیه السلام درباره چیزی که بر آن سجده می‌شود فرمودند: «السُّجُودُ عَلَى الْأَرْضِ فَرِيضَةٌ وَ عَلَى الْخُمْرَةِ سُنَّةٌ:[۱] سجده بر زمین فریضه الهی است و بر خمره و جانماز ساخته‌شده از برگ درخت، سنت نبوی است». در این حدیث منظور از فریضه دستور خدا و از سنت، سیره نبوی است. البته علامه مجلسی معانی دیگری نیز برای حدیث ذکر کرده است.[۲] در کتاب من لایحضره الفقیه و تهذیب الأحکام به جای «علَی الخُمرَة» عبارت و «بر غیر زمین» آمده است.[۳]

در تهذیب الأحکام نقل می‌کند که در رساله علی بن بابویه به فرزندش آمده است: بر زمین سجده نما یا بر آنچه از زمین می‌روید و بر حصیرهای مدینه سجده مکن؛ زیرا درزهای آن با پوست به هم وصل شده است.[۴] علی بن ریان از برخی شیعیان نقل می‌کند که ابراهیم بن عقبه از امام باقر علیه السلام از سجده بر سجاده‌های مدینه پرسید، حضرت پاسخ داد: اگر با نخ دوخته شده باشد، سجده بر آن رواست؛ اما اگر از پوست باشد، بر آن نماز نخوان.[۵]

۵. جمیل بن دراج از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت دوست نداشت بر کاغذی که بر آن چیزی نوشته باشد، سجده کند.[۶]

سجده برای رفع مشکل

سجده برای خدا یکی از زیباترین عبادات است که معصومان به آن عمل و توصیه

---

۱. همان، ص ۳۳۱.

۲. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۱۵، ص۱۴۸؛

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص۲۰۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص۲۳۵: «السُّجُودُ عَلَى الْأَرْضِ فَرِيضَةٌ وَ عَلَى غَيْرِ الْأَرْضِ سُنَّةٌ».

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص۲۳۵. فقه الرضا؛ ص۱۱۳: عبارت فقه الرضا چنین است: «فَإِذَا سَجَدْتَ فَلْيَكُنْ سُجُودُكَ عَلَى الْأَرْضِ أَوْ عَلَى شَيْءٍ يَنْبُتُ مِنَ الْأَرْضِ مِمَّا لَا يُلْبَسُ وَ لَا تَسْجُدْ عَلَى الْحُصُرِ الْمَدَنِيَّةِ لِأَنَّ سُيُورَهَا مِنْ جُلُودٍ». این عبارت و مشابه آن نشان می‌دهد که این کتاب رساله علی بن بابویه است.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص ۳۳۱.

۶. همان، ص۳۳۲.

می‌کردند. جهم بن ابی‌جهم گوید: ابوالحسن موسی بن جعفر ﷺ را دیدم که بعد از سه رکعتِ نماز مغرب به سجده رفت. گفتم: فدایت شوم، دیدم شما را که بعد از سه رکعت، سجده کردید؛ فرمود: مرا دیدی؟ گفتم: آری؛ فرمود: «فَلا تَدَعْها فَإِنَّ الدُّعاءَ فِيها مُسْتَجابٌ:[1] آن را رها مکن؛ زیرا دعا در آن اجابت می‌شود».

عبدالله بن هلال گوید: به امام صادق ﷺ از پراکندگی اموال و آنچه بر سر ما آمد، شکایت کردم؛ فرمود: بر تو باد دعا در حال سجده؛ چون بهترین وقتی که بنده به خدا نزدیک می‌شود و تقرب می‌یابد، در حال سجده است. گفتم: در هنگام نماز واجب خدا را بخوانم و حاجتم را ذکر کنم؟ فرمود: آری؛ این‌گونه رسول خدا ﷺ انجام داد که بر ضد قومی با نام‌هایشان و نام پدرانشان دعا کرد. علی ﷺ همین‌طور بعد از پیامبر ﷺ انجام داد؛ یعنی او نیز عده‌ای را نفرین کرد.[2]

زیادی سجده، ضمانتی برای بهشت

سجده برای خدا آن‌قدر اهمیت دارد که برابر روایتی از امام باقر ﷺ و به نقلی از امام صادق ﷺ[3] باعث ورود در بهشت می‌شود. مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: «يا رَسُولَ اللهِ أُدْعُ اللهَ لِي أَنْ يُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ؛ فَقَالَ لَهُ: أَعِنِّي بِكَثْرَةِ السُّجُودِ:[4] ای رسول خدا ﷺ، از خدا بخواه مرا وارد بهشت کند. حضرت به او فرمود: مرا با سجده زیاد، کمک کن»؛ یعنی اگر بخواهی دعای من در حقّت مستجاب شود و وارد بهشت شوی، باید زیاد سجده کنی تا خداوند به وسیله آن تو را به بهشت ببرد. به نقلی درخواست وی این‌گونه بود: «يا رَسُولَ

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳۳۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۱۱۴. همو، الإستبصار؛ ج ۱، ص ۳۴۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۳۲۴.

۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۱۳۵.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۲۳۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۲۱۰.

اللهِ ﷺ؛ أُدْعُ لِی أَنْ یَرْزُقَنِی اللهُ مُرافَقَتَکَ فی الْجَنَّةِ:[۱] ای رسول خدا، برای من دعا فرما که خداوند توفیق همراهی با شما در بهشت را به من عنایت فرماید» و به نقلی درخواست شفاعت کرد؛[۲] بعد حضرت چنین فرمود. نام این مرد در دعوات قطب راوندی ربیعة بن کعب ذکر شده است.[۳] قطب راوندی جریان درخواست وی را این‌گونه نقل کرده است که ربیعة بن کعب گوید: روزی رسول خدا ﷺ به من فرمود: ای ربیعه، هفت سال به من خدمت کردی؛ آیا از من حاجتی نمی‌خواهی؟ گفتم: ای رسول خدا ﷺ، به من مهلت بده تا فکر کنم. وقتی صبح شد و بر پیامبر وارد شدم، به من فرمود: ای ربیعه، حاجت را بگو. گفتم: از خدا بخواه که همراه شما مرا وارد بهشت فرماید. حضرت به من فرمود: چه کسی این را به تو آموخته است؟ گفتم: ای رسول خدا ﷺ، کسی به من نیاموخته؛ با خود فکر کردم و گفتم: اگر مال از حضرت بخواهم، رو به نقصان می‌رود. اگر عمر طولانی و فرزندانی درخواست کنم، عاقبت آنها مرگ است. ربیعه گوید: پیامبر ﷺ مدتی سرش را پایین انداخت؛ سپس فرمود: این کار را انجام می‌دهم؛ پس مرا با زیادی سجده کمک کن.[۴]

به نظر می‌رسد وی جزو یاران امیرالمؤمنین علی ﷺ نیز بوده است.[۵] او ربیعة بن کعب أسلمی از اصحاب صُفّه بود و در سال ۶۳ درگذشت.[۶] این نشان می‌دهد که برخی احادیث همراه با حادثه‌ای تاریخی بوده که در هنگام نقل فقط به اصل سخن پیامبر ﷺ یا امام اشاره شده است.

---

۱. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۰، ص ۲۰۷. ابوعبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی؛ السنن (المجتبی)؛ ج ۲، ص ۲۲۷. سلیمان بن احمد طبرانی؛ معجم الکبیر؛ ج ۲، ص ۲۴۵؛ ج ۵، ص ۵۶ـ۵۷.

۲. أحمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج ۴، ص ۵۹.

۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۸۲، ص ۱۶۴. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج ۳، ص ۷۲.

۴. قطب‌الدین راوندی؛ الدعوات (سلوة الحزین)؛ ص ۳۹. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۲۲، ص ۸۶. احمد بن حنبل؛ مسند احمد بن حنبل؛ ج ۴، ص ۵۹.

۵. قطب‌الدین راوندی؛ الدعوات (سلوة الحزین)؛ ص ۲۹۷.

۶. محمد بن اسماعیل کحلانی؛ سبل السلام؛ ج ۲، ص ۳.

سجده‌های طولانی معصومان

سجده از عباداتی است که محبوب معصومان بوده است. آنان اصحاب خود را هم به آن توصیه می‌کردند. در پایان روایتی که امام صادق ﷺ اصحاب و شیعیان را به نکات مهمی توصیه می‌کند، از آنان می‌خواهد برای حق سجده کنند و در ارزش و اهمیت آن و ناراحتی شیطان از سجده‌های طولانی می‌فرماید: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ نَادی إِبْلِیسُ یا وَیلَاهُ أَطاعَ وَ عَصَیْتُ وَ سَجَدَ وَ أَبَیْتُ:[1] وقتی بنده سجدهٔ طولانی کند، ابلیس فریاد می‌زند وای بر من، او اطاعت حق کرد و من عصیان نمودم و او سجده کرد و من نپذیرفتم که سجده کنم».

عبدالحمید بن ابی‌علاء گوید: وارد مسجدالحرام شدم؛ غلامی از امام صادق ﷺ را دیدم؛ به سوی او رفتم تا از امام صادق ﷺ بپرسم. دیدم حضرت در حال سجده است. منتظر ماندم؛ سجده‌اش برایم طولانی نمود. پس حرکت کردم و چند رکعت نماز خواندم و بازگشتم، درحالی‌که حضرت در سجده بود. از غلام ایشان پرسیدم حضرت کی به سجده رفته است، گفت: قبل از اینکه تو بیایی. وقتی امام صدای مرا شنید، سرش را بلند کرد، سپس فرمود: نزدیک من بیا. به نزد حضرت رفته، سلام کردم... .[2] این خبر نشان می‌دهد که سجده‌های طولانی و خضوع و خشوع در برابر حق جزو سیره معصومان بوده است. در این قسمت به نمونه‌های دیگری از سجده‌های معصومان اشاره می‌شود که در مواردی سجده‌های آنان سجده شکر بوده است.

الف) دلیل ملقب‌شدن امام چهارم به سجاد

امام باقر ﷺ می‌فرماید: پدرم علی بن الحسین ﷺ به یاد هیچ نعمتی نمی‌افتاد جز

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۲۶۴ و ج۲، ص۷۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۱۰ (با تفاوت‌هایی).

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۷۰.

اینکه برای شکر آن سجده می‌کرد. هر آیه‌ای را که قرائت می‌کرد و در آن سجده بود، سجده می‌کرد. هر وقت خداوند از او بدی را دفع می‌کرد و حیله و مکر حیله‌گری را برطرف می‌کرد، سجده می‌نمود. بعد از هر نماز واجب سجده می‌کرد. پس از موفقیت در اصلاح دو نفر سجده می‌فرمود. اثر سجده در تمام مواضع سجده وی بود؛ به همین سبب به او سجّاد می‌گفتند.[1] به جهت نماز زیاد به وی سجاد می‌گفتند؛ چون آثار سجود در جوارح وی پیدا بود.[2] لقب سجاد در إستبصار[3] و زین‌العابدین در روایتی در کافی[4] بر ایشان اطلاق شده است. آن حضرت در قرائت قرآن نیز تلاش زیادی می‌کرد و می‌فرمود: اگر هیچ‌کس نباشد جز قرآن، وحشت نمی‌کنم. وقتی «مالک یوم الدین» را می‌خواند، آن‌قدر تکرار می‌کرد که گویا می‌خواهد بمیرد.[5]

ب) امام صادق و امام کاظم علیهما السلام

معاویة بن عمار گوید: همراه امام صادق علیه السلام در مدینه بودم. آن حضرت سوار الاغی بود و به بازار می‌رفتیم یا نزدیک بازار بودیم. حضرت پایین آمد و سجده کرد و آن را طول داد. من منتظر حضرت بودم؛ سپس سرش را بلند کرد؛ گفتم: فدایت شوم، دیدم که فرود آمدی و سجده کردی؛ فرمود: «إِنِّی ذَکَرْتُ نِعْمَةَ اللهِ عَلَیَّ: من به یاد نعمت خدا به خود افتادم».[6] در کافی خبری مشابه از هشام احمر درباره ابوالحسن امام کاظم علیه السلام نقل شده است.[7]

---

۱. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۲۳۳: «إِنَّ أَبِی عَلِیَّ بن الْحُسَیْنِ علیه السلام مَا ذَکَرَ نِعْمَةَ اللهِ عَلَیْهِ إِلَّا سَجَدَ وَ لَا قَرَأَ آیَةً مِنْ کِتَابِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِیهَا سُجُودٌ إِلَّا سَجَدَ وَ لَا دَفَعَ اللهُ تَعَالَی عَنْهُ سُوءً یَخْشَاهُ أَوْ کَیْدَ کَائِدٍ إِلَّا سَجَدَ وَ لَا فَرَغَ مِنْ صَلَاةٍ مَفْرُوضَةٍ إِلَّا سَجَدَ وَ لَا وُفِّقَ لِإِصْلَاحِ بَیْنَ اثْنَیْنِ إِلَّا سَجَدَ وَ کَانَ أَثَرُ السُّجُودِ فِی جَمِیعِ مَوَاضِعِ سُجُودِهِ فَسُمِّیَ السَّجَّادَ لِذَلِکَ».

۲. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۶۵: «وَ سُمِّیَ عَلِیُّ بن الْحُسَیْنِ علیه السلام السَّجَّادَ لما کانَ علی مساجِدِهِ من آثارِ السُجودِ».

۳. شیخ طوسی؛ الإستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ مشیخه، ص۳۱۱.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۳۴۶.

۵. همان، ج۲، ص۶۰۲.

۶. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۴۹۵.

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۹۸: «إِنَّنِی ذَکَرْتُ نِعْمَةً أَنْعَمَ اللهُ بِهَا عَلَیَّ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَشْکُرَ رَبِّی».

انتخاب موسی به پیامبری به جهت سجده

سجده و خضوع در برابر باری تعالی آن‌قدر مهم است که خداوند موسی را به همین جهت به پیامبری برگزید. این خبر را صدوق از امام باقر ﷺ[۱] و کلینی از امام صادق ﷺ نقل کرده‌اند. ابن‌ابی‌عمیر از علی بن یقطین از شخصی[۲] از امام صادق ﷺ درباره سیره موسی از پیامبرانِ بنی‌اسرائیل نقل کرده است:

> خداوند به موسی وحی کرد: ای موسی، آیا می‌دانی چرا تو را برگزیدم و کلیم و هم‌سخن خود کردم و غیر تو را کلیم و هم‌سخن خود نکردم؟ گفت: ای پروردگارم، برای چه؟ گفت: پس به او خطاب شد: یا موسی، به‌درستی که من بندگان خود را پشت و رو کردم (حال آنان را می‌دانستم یا آنان را آزمودم)؛ نیافتم از ایشان شخصی را که ذلّت و خواری او به درگاه من بیش از تو باشد. ای موسی، چون نماز می‌کنی، چهره‌ات [یا هر دو سمت رویت] را بر خاک می‌گذاری یا فرمود: بر زمین می‌نهی.[۳]

یعنی انتخاب تو به جهت سجده‌ات پس از نماز است و خشوعی که در برابر حق تعالی داری. این سیره پیامبر است.

بلندکردن دست‌ها

معاویة بن عمار گوید: امام صادق ﷺ را دیدم که دست‌هایش را بلند می‌کند در

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳۳۲. محمدتقی مجلسی؛ لوامع صاحبقرانی؛ ج ۴، ص ۱۹۰. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص ۵۶.

۲. برابر قاعده‌ای که می‌گوید «مرسلات ابن‌ابی‌عمیر مانند مسند و صحیح است»، می‌توان خبر را صحیح‌السند دانست. (محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج ۲، ص ۵۵۶. شهید ثانی؛ مسالک الأفهام؛ ج ۸، ص ۱۷۴).

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۱۲۳. علی بن حسین مسعودی؛ إثبات الوصیه؛ ص ۵۵: «أَوْحَى اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى مُوسَى ﷺ أَنْ يا مُوسَى أَ تَدْرِي لِمَ اصْطَفَيْتُکَ بِكَلامِي دُونَ خَلْقِي؟ قالَ: يا رَبِّ وَ لِمَ ذاکَ؟ قالَ: فَأَوْحَى اللهُ تَبارَکَ وَ تَعالَى إِلَيهِ أَنْ يا مُوسَى إِنِّي قَلَّبْتُ عِبادِي ظَهْراً لِبَطْنٍ فَلَمْ أَجِدْ فِيهِمْ أَحداً أَذَلَّ لِي نَفْساً مِنْکَ يا مُوسَى إِنَّکَ إِذا صَلَّيتَ وَضَعْتَ خَدَّکَ [خَدَّيکَ] عَلَى التُّرابِ أَوْ قالَ: عَلَى الْأَرْضِ».

هنگام رکوع و زمانی که سر از رکوع بر می‌دارد و زمان سجده و وقتی که سر از سجده بر می‌دارد و زمانی که می‌خواهد سجده دوم را انجام دهد.[۱] در تمام این موارد، بلندکردن دست همراه با تکبیر است.

قنوت در نماز

قنوت یا دعای دست در نماز مستحب است. شیعیان برابر سیره معصومان در رکعت دوم پس از سوره و قبل از رکوع قنوت می‌خوانند. اهل سنت هم قنوت را مستحب می‌دانند، اما بعد از رکوع و در رکعت آخر. نگارنده خود شاهد قنوت پیش‌نمازهای اهل سنت در مدینه بوده است که در هنگام جنگ «بوسنی و هرزوگووین» قنوتی طولانی می‌خواندند یا در اول انقلاب‌های عربی. روش شیعه برگرفته از سیره معصومان است.

ابن‌ابی‌سمال گوید: پشت سر امام صادق علیه‌السلام نماز صبح خواندم، وقتی از قرائت رکعت دوم فارغ شد، صدای خود را بلند کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ عَافِنا وَ اعْفُ عَنَّا فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٍ».[۲] صفوان بن جمال گوید: مدتی پشت سر امام صادق علیه‌السلام نماز می‌خواندم. ایشان در هر نمازی قنوت می‌خواند؛ چه نمازی بود که باید بلند خوانده شود چه نمازی که باید بلند خوانده نشود.[۳] در روایتی صحیح امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: قنوت در رکعت دوم هر نماز قبل از رکوع است.[۴]

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۷۵: «رَأَيْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ علیه‌السلام يَرْفَعُ يَدَيْهِ إِذَا رَكَعَ وَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ الرُّكُوعِ وَ إِذَا سَجَدَ وَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ وَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَسْجُدَ الثَّانِيَةَ».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۴۰۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۳۳۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۸۹. همو، الإستبصار؛ ج ۱، ص ۳۳۸، در دو منبع اخیر عبارت چنین است: «صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي‌عَبْدِاللهِ علیه‌السلام أَيَّاماً فَكَانَ يَقْنُتُ فِي كُلِّ صَلاةٍ يُجْهَرُ فِيهَا أَوْ لا يُجْهَرُ فِيهَا» و در کافی «وَ لَا يُجْهَرُ فِيهَا» آمده است.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۸۹. همو، الإستبصار؛ ج ۱، ص ۳۳۸: «الْقُنُوتُ فِي كُلِّ صَلاةٍ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ قَبْلَ الرُّكُوعِ».

گفتار سوم: نمازهای معصومان

اکنون به نمونه‌هایی از نمازهای معصومان به عنوان سیره آنان اشاره می‌کنیم:

نماز امیرالمؤمنین علی ﷺ

ابوبصیر از امام صادق ﷺ شیوه نماز امیر مؤمنان ﷺ را نقل می‌کند و مواردی از نکات مهم را که کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد، ذکر می‌کند؛ مانند دقت در قیام پس از رکوع و سر از سجده برداشتن به‌طور کامل یا آمادگی کامل قبل از نماز و به چیزی مشغول نبودن. حضرت می‌فرماید: وقتی به نماز ایستادی، بدان که در برابر خدا قرار داری؛ پس اگر تو او را نمی‌بینی، خدا تو را می‌بیند. قبل از نمازت رو به قبله بایست و آب بینی و آب دهان نینداز و انگشتان را درهم مکن و دست‌هایت را بر ران پایت قرار مده؛ زیرا مردمی به شکست انگشتان و درهم‌کردن آن و تورک در نماز عذاب شدند. زمانی که سرت را از رکوع بلند کردی، راست بایست تا مفاصلت به حالت اول برگردد. وقتی سجده کردی، این‌گونه عمل کن و زمانی که در رکعت اول و دوم هستی و سرت را از سجده برداشتی، به‌طور کامل بنشین تا مفصل‌هایت در جای خود قرار گیرند. وقتی بلند شدی بگو به حول و قوهٔ الهی می‌ایستم و می‌نشینم. علی ﷺ این‌گونه نماز می‌خواند.[1]

«تورک» در نماز در اینجا به معنای دست‌ها را روی ران‌ها قراردادن در هنگام ایستادن است که فقها آن را مکروه دانسته‌اند.[2] تورک را به دو معنای مختلف، سنت و مکروه دانسته‌اند. سنت آن این است که در تشهد آخر دست‌ها را روی ران و دو ران را کج و نشیمن‌گاه را بر زمین قرار دهد. مکروه این است که در حال قیام دست‌ها را روی

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۳۲۵.

۲. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار؛ ج ۴، ص ۴۹۶: «و هو الاعتماد بالیدین علی الورکین و یسمی التورک» (به نقل از شهید).

ران قرار دهد.[۱] البته مرحوم مجلسی و دیگران تورک نشستن را به گونه‌های دیگر هم بیان کرده‌اند.[۲]

نماز امام سجاد علیه‌السلام

نماز را باید با خشوع و خضوع کامل خواند و باید تمام توجه انسان در آن لحظه به ذات اقدس الهی باشد. به خشوع در نماز توصیه شده است. امامان معصوم علیهم‌السلام این‌گونه نماز می‌خواندند. درباره نماز امام سجاد علیه‌السلام روایاتی نقل شده است. امام صادق علیه‌السلام درباره نماز ایشان می‌فرماید: امام سجاد علیه‌السلام این‌گونه بود که وقتی به نماز می‌ایستاد، رنگش تغییر می‌کرد. وقتی به سجده می‌رفت، سر از آن بر نمی‌داشت مگر اینکه خیس عرق می‌شد.[۳]

امام صادق علیه‌السلام از پدرش نقل می‌کند، وقتی امام سجاد علیه‌السلام به نماز می‌ایستاد، گویا ساق درختی بود که هیچ حرکتی نداشت، جز اینکه باد او را حرکت دهد.[۴] در روایتی دیگر دراین‌باره می‌فرماید: وقتی امام سجاد علیه‌السلام به نماز می‌ایستاد، رنگش تغییر می‌کرد، به‌گونه‌ای که تغییر در چهره‌اش دیده می‌شد و هیچ‌کس توان عمل مانند علی علیه‌السلام را از فرزندانش نداشت، جز فرزندش علی بن الحسین علیه‌السلام.[۵] وقتی وضو می‌گرفت و می‌خواست وارد نماز شود، رنگش زرد می‌شد و تغییر می‌کرد. یک مرتبه دراین‌باره از وی پرسیدند، فرمود: من می‌خواهم در برابر حاکم بزرگی قرار گیرم.[۶]

---

۱. همان. «قال الأزهری: (تهذیب اللغه؛ ج ۱۰، ص۱۹۲. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایه؛ ج۵، ص۱۷۶) التورُّک فی الصلاة ضربان، سنة و مکروه و أمّا السّنة فإن یُنحی رجلَیه فی التشهد الأخیر و یلصق مقعدتَه بالأرض و هو فی موضع الورک ما فوق الفخذ و هی مؤنثة و أمّا المکروه فأن یضع یدیه علی وَرِکَیْه فی الصلاة و هو قائم».

۲. همان. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۵، ص۲۹۷.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۰۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۲۸۶.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۰۰.

۵. همان، ج۸، ص۱۶۳: «وَ کَانَ إِذَا قَامَ إِلَی الصَّلَاةِ تَغَیَّرَ لَوْنُهُ حَتَّی یُعْرَفَ ذَلِکَ فِی وَجْهِهِ وَ مَا أَطَاقَ أَحَدٌ عَمَلَ عَلِیٍّ علیه‌السلام مِنْ وُلْدِهِ مِنْ بَعْدِهِ إِلَّا عَلِیُّ بن الْحُسَیْنِ علیه‌السلام».

۶. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۱۵۸: «أَنَّهُ کَانَ إِذَا تَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ وَ أَخَذَ فِی الدُّخُولِ فِیهَا اصْفَرَّ وَجْهُهُ وَ تَغَیَّرَ لَوْنُهُ فَقِیلَ لَهُ مَرَّةً فِی ذَلِکَ فَقَالَ: إِنِّی أُرِیدُ الْوُقُوفَ بَیْنَ یَدَیْ مَلِکٍ عَظِیمٍ».

یک بار هنگام نماز عبای حضرت از دوشش افتاد؛ آن را رها کرد تا نمازش تمام شد. برخی یارانش گفتند: ای فرزند رسول خدا ﷺ، عبایت افتاد و تو رهایش کردی و به نمازت ادامه دادی، درحالی‌که ما را از چنین کاری نهی فرمودی؟ در پاسخ فرمود: «وای بر تو، آیا می‌دانی در برابر چه کسی مشغول بودم؟ به خدا سوگند چنین است؛ آیا می‌دانی نماز بنده پذیرفته نمی‌شود جز موردی که توجه به خدا و حضور قلب داشته باشد. مرد گفت: پس ما ای فرزند پیامبر، در این صورت به‌تحقیق هلاک شدیم. فرمود: نه، چنین نیست؛ زیرا نماز را خدا با انجام نمازهای نافله کامل می‌کند».[1]

ابوحمزه ثمالی این پرسش را از ایشان می‌کند.[2] شاید به همین علت است که رکعات نمازهای نافله یومیه دو برابر نمازهای واجب است و پیامبر ﷺ دو برابر نمازهای واجب نماز نافله می‌خواند.[3]

آموزش آداب نماز به حماد بن عیسی

معصومان در موارد متعدد بر انجام درست نماز تأکید و آن را برای یاران خود بیان می‌کردند. در مواردی هم در عمل نماز کامل را به یاران خود آموزش می‌دادند.

حماد بن عیسی گوید: روزی امام صادق ﷺ به من فرمود: ای حماد، نماز خوب بلدی؟ گفتم: من کتاب نماز حریز بن عبدالله را از حفظ دارم. فرمود: اشکالی ندارد؛ حرکت کن و نماز بخوان. من در برابر حضرت رو به قبله ایستادم و نماز را با تکبیرةالأحرام آغاز کردم و رکوع و سجده به جای آوردم. حضرت فرمود: «یا حَمَّادُ لا تُحْسِنُ أَنْ تُصَلِّی؛ مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ يأْتِي عَلَيهِ سِتُّونَ سَنَةً أَوْ سَبْعُونَ سَنَةً فَلا يقِيمُ

---

۱. همان: «وَيحَكَ أَ تَدْرِي بَينَ يدَي مَنْ كُنْتُ شَغَلَنِي وَ اللهِ ذاكَ عَنْ هَذا أَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لا يقْبَلُ مِنْ صَلاةِ الْعَبْدِ إِلَّا مَا أَقْبَلَ عَلَيهِ. فَقَالَ لَهُ: يا ابن‌رَسُولِ اللهِ ﷺ قَدْ هَلَكْنَا إِذاً. قَالَ: كَلَّا إِنَّ اللهَ يتِمُّ ذَلِكَ بِالنَّوَافِلِ».

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۳۴۲: «وَيحَكَ أَ تَدْرِي بَيْنَ يدَيْ مَنْ كُنْتُ إِنَّ الْعَبْدَ لا تُقْبَلُ مِنْهُ صَلاةٌ إِلَّا مَا أَقْبَلَ مِنْهَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَلَكْنَا فَقَالَ كَلَّا إِنَّ اللهَ تَعَالَى يتَمِّمُ ذَلِكَ بِالنَّوَافِلِ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۴۴۳: «كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يصَلِّي مِنَ التَّطَوُّعِ مِثْلَي الْفَرِيضَةِ...».

صَلاةً واحِدَةً بِحُدُودِها تامَّةً: ای حماد، نماز را نیکو انجام ندادی؛ چقدر زشت است که مردی از شما شیعیان شصت سال یا هفتاد سال بر او می‌گذرد، ولی یک نماز را با تمام شرایطش انجام نمی‌دهد».

حماد گوید: از این سخن امام در خود احساس حقارت و شرمندگی کردم. گفتم: فدایت شوم، نماز را به من بیاموز. امام صادق ﷺ به‌طور کامل رو به قبله ایستاد و قامت خود را راست گرفت، دست‌های خود را انداخت تا بر ران‌هایش قرار گرفت؛ سپس انگشتان دست را به هم متصل کرد و دو پایش را نزدیک به هم قرارداد تا بین دو پایش به اندازه سه انگشتِ باز فاصله ماند. آن‌گاه انگشتان پاهایش را به‌طور کامل متوجّه قبله ساخت و پاها را از قبله به چپ و راست منحرف نکرد و با خشوع گفت: «اللهُ أَكْبَرُ»؛ سپس سوره حمد را به ترتیل خواند؛ به همین ترتیب سوره «قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ» را خواند. آن‌گاه درحالی‌که هنوز ایستاده بود، به اندازه یک نفس‌کشیدن صبر کرد و دست‌های خود را تا روبروی صورت بلند کرد و گفت: «اللهُ أَكْبَرُ» و همچنان ایستاده بود؛ سپس به رکوع رفت و دست‌ها را چنان بر زانوان گذاشت که گودی دو کف دست را با برجستگی زانوها پر کرد و انگشتانش گشوده بود و زانوها را با فشاری که بر آن وارد می‌ساخت، به عقب می‌راند تا پشت آن حضرت صاف و مسطّح شد؛ چنان‌که اگر قطره‌ای آب یا روغن بر پشت آن حضرت می‌ریختند، از جای خود حرکت نمی‌کرد، به خاطر صاف‌بودن پشت آن حضرت. گردنش را راست کرد و دو چشمانش را بست؛ سپس سه بار با ترتیل (و به‌آرامی و شمرده) تسبیح خداوند متعال فرمود و گفت: «سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ: تسبیح می‌گویم پروردگارم را که باعظمت است و شکر او را به جا می‌آورم». بعد راست ایستاد و چون به‌طور کامل به حالت ایستاده و مستقیم قرار گرفت، فرمود: «سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ: خداوند سبحان دعای حمدگویان خویش را شنید»، آن‌گاه درحالی‌که ایستاده بود و دست‌های خود را تا نزدیک صورت خویش بلند کرد، تکبیر گفت.

سپس به سجده رفت و دو کف دست خود را درحالی‌که انگشتانش به هم چسبیده

بود، مقابل زانوان نزدیک صورتش قرار داد و سه بار فرمود: «سُبْحَانَ رَبِّی الْأَعْلَی وَ بِحَمْدِهِ» و سجده را چنان انجام داد که هیچ عضوی از اعضای خود را بر دیگری تکیه نداد. هنگام سجده هشت موضع را بر زمین نهاده بود: دو کف دست، دو زانو، دو شست پا، پیشانی و بینی؛ و فرمود: هفت موضع اوّل فرض و واجب است که خداوند در کتابش آنها را ذکر کرده است و فرموده: «وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَداً»[1] که عبارت‌اند از پیشانی، دو کف دست، دو زانو و دو شست پا و بینی بر خاک نهادن سنّت است.

سپس آن حضرت سر از سجده برداشت و وقتی راست نشست، گفت: «اللهُ أَکْبَرُ»؛ آن‌گاه بر جانب چپ خود نشست، به این نحو که پشت پای راست خویش را درون پای چپ یا کف پای چپ قرار داد؛ در این حال گفت: «أَسْتَغْفِرُ اللهَ رَبِّی وَ أَتُوبُ إِلَیهِ: از پروردگارم می‌خواهم از گناهانم درگذرد و من به سوی او باز می‌گردم». در همان حال که نشسته بود گفت: «اللهُ أَکْبَرُ» و به سجده دوّم رفت و همان افعال و اقوالی را که در سجده اوّل انجام داده بود، دوباره به جای آورد. در رکوع و سجود از هیچ جزئی یا عضوی از بدنش برای تکیه‌دادن یا نگه‌داشتن عضوی دیگر کمک نگرفت؛ بلکه آرنج‌ها و بازوان خود را از دو طرف شانه گشوده و بالاتر از زمین نگه داشته و بر زمین نگذاشته بود.

به این ترتیب آن حضرت دو رکعت نماز خواند و انگشتان دو دستش در حال تشهد به هم چسبیده بود. چون از تشهد فارغ شد، سلام داد و بعد فرمود: «ای حمّاد این‌چنین نماز کن».[2]

در کتاب من لایحضره الفقیه پس از این چند توصیه نقل شده است:[3] «وَ لا تَلْتَفِتْ وَ

---

۱. جن: ۱۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۱۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۳۲۵. شیخ صدوق؛ من لا یحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۰۰. همو، ترجمهٔ من لا یحضره الفقیه؛ ج۱، ص۴۶۱.

۳. در حاشیه من لا یحضره الفقیه ذکر شده که این عبارات ممکن است از صدوق باشد که بعید می‌نماید؛ زیرا وقتی اظهار نظر می‌کند، از عبارت «مصنف می‌گوید» استفاده می‌نماید و اگر چنین باشد، صدوق این توصیه‌ها را از دیگر روایات استفاده کرده است.

لا تَعْبَثْ بِيَدَيکَ وَ أَصَابِعِکَ وَ لا تَبْزُقْ عَنْ يمِينِکَ وَ لا يسارِکَ وَ لا بَينَ يدَيکَ:[1] و هنگام نماز به این طرف و آن طرف نگاه نکن و روی نگردان و با انگشتانت و دست‌هایت بازی مکن و آنها را بی‌جهت حرکت مده و آب دهان به راست و چپ خود یا در مقابل و روبروی خود مینداز».

نکته‌ای درباره نماز حماد

اینکه در کلام حضرت در آغاز آمده است: «يا حَمَّادُ لَا تُحْسِنُ أَنْ تُصَلِّي: ای حماد، نیکو نماز نمی‌خوانی». به این معنا نیست که نماز حماد باطل بوده است؛ بلکه به تعبیر محمدهادی مازندرانی یعنی مستحبات و آداب آن را به‌درستی انجام نمی‌دهی. حُسن در اینجا به معنای کارهای مستحبی نماز است، همان‌گونه که از عمل حضرت استفاده می‌شود. مازندرانی می‌نویسد: «گویا او مستحبات نماز را ترک کرده بود؛ همان‌گونه که از نفی نیک‌خواندن نماز استفاده می‌شود و آن طمأنینه و اعتدال است و بیشتر مستحباتی که از این حدیث استفاده می‌شود، ویژه مردان است»؛[2] پس تصور نشود که نماز حماد نادرست بوده است؛ بلکه به مستحبات آن به قدر لازم توجه نمی‌کرده است.

تحقیق و بررسی خبر حماد

خبر حماد بن عیسی از جهت صحت و انتساب آن به حماد مورد انتقاد قرار گرفته است که جای بررسی دارد. نکته مهمی که قبل از هر چیز باید بدان توجه کرد، این است که این خبر را هر سه نویسنده کتب اربعه یعنی ثقةالاسلام کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی نقل کرده‌اند؛ بنابراین به‌آسانی نمی‌توان از آن دست برداشت. راوی آن علی بن ابراهیم از

---

۱. شیخ صدوق؛ من لا یحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۰۲.

۲. محمدهادی مازندرانی؛ شرح فروع الکافی؛ ج۳، ص۲۲: «کأنّه ترک المستحبّات فی الصلاة کما یشعر به نفی الإحسان؛ فإنّه الطمأنینة و الاعتدال و أکثر المستحبّات المستفادة من هذا الحدیث مختصّة بالرجال».

پدرش از حماد بن عیسی از امام صادق ﷺ است. از نظر اعتبار راویان اشکالی بر آن نیست؛ چون هر سه نفر از کسانی هستند که روایات آنان مورد قبول و عمل اصحاب است؛ بلکه اشکال از جهات دیگر است که به آنها می‌پردازیم:

سه اشکال به خبر حماد

بر حدیث حماد بن عیسی سه اشکال شده است که باید به آنها پاسخ داده شود تا مشکل انتساب آن به امام صادق ﷺ، حل گردد:

۱. مهم‌ترین اشکال این است که حماد بن عیسی با اینکه از اصحاب امام صادق ﷺ است، روایات زیادی از امام صادق ﷺ ندارد. برابر آنچه از وی نقل شده، او هفتاد روایت از امام صادق ﷺ شنیده و پس از بررسی به بیست روایت آن اعتماد کرده است؛ بنابراین روایات قابل اعتماد حماد از امام صادق ﷺ بیست خبر است. این بیست خبر را حمیری در قرب الإسناد خود نقل کرده است. در میان آنها این خبر حماد نیست؛ پس چگونه چنین خبری از قول حماد از آن حضرت نقل شده است؟ این مسئله نشان می‌دهد که این خبر ساختگی است و به حماد بسته شده است.

۲. حماد در سال ۲۰۹ درگذشته است.[1] سن حماد در هنگام مرگ برابر نقل کشی و ابن‌داوود[2] هفتاد و چند سال (نیف و سبعین سنة) بوده است. با توجه به درگذشت او در سال ۲۰۹ و سن وی، حماد در دوران امام صادق ﷺ (م۱۴۸) حدود سیزده سال داشته است؛ به همین جهت به بیست خبر از اخبار خود از امام صادق ﷺ اعتماد کرده است.

۳. در نقل من لایحضره الفقیه آمده است که «چقدر زشت است برای شخصی که شصت

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۱۷: «قَبْلَ أَنْ یَحُجَّ زِیَادَةً عَلَی الْخَمْسِینَ، عَاشَ إِلَی وَقْتِ الرِّضَا ﷺ وَ تُوُفِّیَ سَنَةَ تِسْعٍ وَ مِائَتَیْنِ وَ کَانَ مِنْ جُهَیْنَةَ وَ کَانَ أَصْلُهُ کُوفِیّاً وَ مَسْکَنُهُ الْبَصْرَةَ وَ عَاشَ نَیِّفاً وَ سَبْعِینَ سَنَةً».

۲. حسن بن علی حلی؛ رجال ابن‌داوود؛ ص۵۵۶: «إما ابن‌عیسی فقد عمر مذ زمن الصادق ﷺ إلی زمن أبی‌جعفر الثانی ﷺ... مات سنة تسع و مائتین غریقا عن نیف و سبعین سنة».

یا هفتاد سال از سنّ او بگذرد و یک نماز را با رعایت شرایط آن به جا نیاورد». از این تعبیر استفاده می‌شود که حماد در آن زمان بیش از شصت سال داشته است؛ درحالی‌که برابر با آنچه درباره سن وی و تاریخ درگذشت او نقل شد، حماد در زمان امام صادق علیه السلام، جوانی سیزده‌ساله بوده است و این عبارت با سن وی ناسازگاراست؛[1] پس این خبر قابل اعتماد نیست.

در ترجمه کتاب من لایحضره الفقیه هم این اشکال به‌گونه‌ای مطرح شده است که حماد بسیار کم از آن حضرت حدیث بدون واسطه نقل می‌کند و اینکه در متن خبر آمده که «چقدر زشت است برای شخص که شصت سال یا هفتاد سال...» با سنّ حماد سازگار نیست؛ زیرا از ۲۰۸ اگر ۹۴ سال کسر شود، سال ۱۲۲ زمان تولد حماد است و بدین حساب در زمان وفات امام صادق علیه السلام در سال ۱۴۸، حماد کمتر از ۲۶ سال داشته است، نه شصت سال.[2]

پاسخ به اشکال اول

در پاسخ به اشکال اول که حماد تنها بیست روایت صحیح از امام صادق علیه السلام نقل کرده است، می‌توان چند نکته را بیان کرد:

۱. نجاشی[3] و کشی بیان کرده‌اند که وی از هفتاد حدیثی که از امام صادق علیه السلام شنیده، بیست حدیث خود از احادیث امام صادق علیه السلام را برگزیده است. بر فرض اگر ما این گزارش را مسلّم بگیریم که اخبار حماد از حضرت صادق علیه السلام، فقط بیست خبر بوده است، به چه دلیل این بیست خبر اخباری است که در قرب الإسناد آمده است؟ ممکن است آن اخبار تعدادی از این خبرها باشد و خبر نماز حماد یکی از آن بیست خبر باشد؛ به‌ویژه که

---

۱. محمدباقر بهبودی؛ معرفة الحدیث؛ صص۳، ۵ و ۳۹.

۲. شیخ صدوق؛ ترجمهٔ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۴۶۵.

۳. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۱۴۲.

او کتاب الصلاة حریز را نقل کرده است که خود قرینه‌ای بر صحت این خبر است.

۲. اگر در اخبار قرب الإسناد دقت شود می‌توان گفت برخی از اخبار آن ممکن است در یک جلسه بوده که به صورت چند خبر پی‌درپی آمده است؛ مانند خبر اول تا سوم به شماره ۴۸ـ۵۰ که درباره غلام و بردگان و ازدواج و طلاق آنان است؛ برای نمونه خبر اول قرب الإسناد را نقل می‌کنیم. حماد گوید:

از ابوعبدالله جعفر بن محمد علیه‌السلام پرسیدم درحالی‌که با او جز غلامش نبود، گفتم: فدایت شوم، به من خبر بده از برده که با چند نفر ازدواج می‌کند و فرمود: پدرم گفت که علی علیه‌السلام فرمود: بر دو زن افزوده نمی‌شود».[۱]

این خبر را صدوق در من لایحضره الفقیه نقل کرده است.[۲]

در روایت دوم می‌پرسد برده چند بار طلاق می‌دهد، حضرت می‌فرماید: دو بار[۳] و در روایت سوم می‌پرسد که حرّ و مرد آزاده چند بار یک زن را طلاق می‌دهد، پاسخ می‌دهد: سه بار؛[۴] بنابراین می‌توان گفت هر سه خبر را حضرت در یک جلسه در پاسخ به حماد فرموده است. درواقع یک خبر است و چون چند موضوع بوده، حمیری آن را تفکیک کرده است. تقطیع خبر در میان علما سابقه دارد؛ مثلاً خبر حماد از موسی بن جعفر علیه‌السلام، راجع به جهاد و غنایم که مفصل است، بخش فیء و خمس آن را کلینی در پایان کتاب حجت آورده[۵] و بخش جهاد آن را در کتاب جهاد نقل کرده است.[۶]

---

۱. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۵: «سَأَلْتُ أَبَاعبدالله جَعْفَرَ بن مُحَمَّدٍ علیه‌السلام وَ لَيسَ مَعَهُ إِلَّا غُلَامُهُ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، خَبِّرْنِی عَنِ الْعَبْدِ كَمْ يَتَزَوَّجُ قَالَ: قَالَ أَبِی: قَالَ عَلِی علیه‌السلام لَا يزِيدُ عَلَى امْرَأَتَينِ».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۷۱، ح۱۲۸۸.

۳. عَنْ حَمَّادِ بن عِيسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ علیه‌السلام: كَمْ يُطَلِّقُ الْعَبْدُ الْأَمَةَ؟ قَالَ: قَالَ أَبِی: قَالَ عَلِیٌّ علیه‌السلام: تَطْلِيقَتَيْنِ. قَالَ: وَ قُلْتُ لَهُ: كَمْ عِدَّةُ الْأَمَةِ مِنَ الْعَبْدِ؟ قَالَ: قَالَ أَبِی: قَالَ عَلِیٌّ علیه‌السلام: شَهْرَيْنِ أَوْ حَيْضَتَيْنِ. قَالَ: وَ قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، إِذَا كَانَتِ الْحُرَّةُ تَحْتَ الْعَبْدِ؟ قَالَ: قَالَ أَبِی: قَالَ عَلِیٌّ علیه‌السلام: الطَّلَاقُ وَ الْعِدَّةُ بِالنِّسَاءِ.

۴. حَمَّادِ بن عِيسَى قَالَ: قَالَ ابوعَبْدِاللهِ علیه‌السلام: (تُطَلِّقُ الْحُرَّةُ ثَلَاثاً، وَ تَعْتَدُّ ثَلَاثاً.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۳۹.

۶. همان، ج۵، ص۴۴.

۳. اگر در محتوای اخبار نقل شده در قرب الإسناد نگریسته شود، دانسته می‌شود که پرسش‌کننده را نمی‌توان بچه‌ای سیزده یا پانزده ساله دانست که اشکال‌کنندهٔ محترم ذکر کرده است. او پرسش‌های دقیق و مهم فقهی درباره برده‌داری دارد. در این سن و سال چگونه وی از ازدواج غلام و برده می‌پرسد؟ پرسش‌های او آن‌قدر مهم است که حضرت در جلسه خصوصی که هیچ‌کس نیست، به او پاسخ می‌دهد. این مسئله نشان می‌دهد که ادعای کمی سن حماد بن عیسی در زمان امام صادق علیه السلام درست نیست؛ زیرا باید پرسشگر کسی باشد که با مسائل ازدواج و طلاق و برده‌داری و مسائل آنان آشنا باشد.

پاسخ اشکال دوم

اشکال دوم این بود که حماد بن عیسی در زمان امام صادق علیه السلام سیزده سال بیشتر نداشته است. در پاسخ به آن یادآوری چند مطلب لازم است:

۱. اگر ما خبر رجال کشی را در نظر بگیریم که حماد هفتاد و چند سال عمر کرده،[۱] وی در زمان امام صادق علیه السلام نوجوانی سیزده‌ساله بوده است؛ ولی اگر نظر نجاشی را در نظر بگیریم که به جای سبعین، تسعین ذکر کرده[۲] و نقل وی بر نسخه کشی ترجیح دارد و توجه کنیم که در بسیاری از اوقات بین تسعین یعنی نود و سبعین یعنی هفتاد، اشتباه می‌شود، می‌توان سن وی را در زمان امام صادق علیه السلام بین ۲۶ تا ۲۷ سال دانست. با توجه به این نکته است که مترجمان من لایحضره الفقیه سن حماد را در زمان امام صادق علیه السلام ۲۶ سال دانسته‌اند.[۳] با این فرض می‌توان گفت جوان ۲۵ یا ۲۶ ساله به تجارت برده مشغول بوده و به همین جهت این پرسش‌ها برای وی پیش آمده است.

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۱۷.

۲. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۱۴۳: «مات حماد بن عیسی... هو غریق الجحفة فی سنة تسع و مائتین و قیل: سنة ثمان و مائتین و له نیف و تسعون سنة رحمةالله».

۳. شیخ صدوق؛ ترجمهٔ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۴۶۵.

۲. می‌توان این نکته را هم افزود که وقتی موسی بن جعفر ﷺ در حق حماد دعا کرده که پنجاه سال به حج برود و خداوند به او همسر و خادم عنایت کند[۱] که او شخصیتی برجسته و قابل اعتماد بوده و تشیع و صداقت وی ثابت شده باشد و این شرایط با جوانی سی و چند ساله سازگارتر است تا جوانی ۲۳ ساله؛ زیرا با توجه به مرگ وی در سال ۲۰۸، باید دعای امام را در حقش در حدود سال ۱۵۷ دانست.

۳. در منابع اهل سنت که روایت حماد بن عیسی را از امام صادق ﷺ نقل کرده‌اند، آمده که وی صاحب رقیق یعنی برده‌فروش بوده است.[۲] چنانچه حماد در زمان امام صادق ﷺ دارای سن کمی بوده باشد. اهل سنت که روایات متعددی از وی از امام صادق ﷺ نقل کرده‌اند، به این شبهه اشاره می‌کردند؛ درحالی‌که آنان او را فقط ضعیف دانسته و راوی اخبار غیر قابل قبول دانسته‌اند و از این زاویه در اخبار وی تردید کرده‌اند و از جهت سنش تردید نکرده‌اند.

۴. نکته دیگری که لازم است بدان اشاره شود، این است که ما شش حدیث از حماد بن عیسی جهنی در منابع اهل سنت به دست آوردیم که او از امام صادق ﷺ نقل کرده است؛ از جمله این روایات: رسول خدا ﷺ علی ﷺ را پدر دو ریحانه می‌داند؛[۳] علی ﷺ به خانه فاطمه ﷺ وارد می‌شود، درحالی‌که فاطمه مشغول آسیاب‌کردن بوده است؛[۴] فاطمه ﷺ در خانه‌اش دفن شده است؛[۵] منظور از ایام معدودات در قرآن ایام تشریق

---

۱. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص ۳۱۰؛ شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص ۳۱۶. شیخ مفید؛ الإختصاص، ص ۲۰۵. علی بن حسین مسعودی؛ إثبات الوصیه؛ ص ۱۹۹. ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامه؛ ص ۳۲۸: «جُعِلْتُ فِدَاکَ، ادْعُ اللهَ تَعَالَی أَنْ یَرْزُقَنِی دَاراً وَ زَوْجَةً وَ وَلَداً وَ خَادِماً وَ الْحَجَّ فِی کُلِّ سَنَةٍ».

۲. ابن‌عدی؛ الکامل فی ضعفاء الرجال؛ ج ۶، ص ۲۸۶.

۳. احمد بن حنبل؛ فضائل الصحابه؛ ج ۲، ص ۶۲۳. ابن‌اعرابی؛ معجم ابن‌الأعرابی؛ ج ۱، ص ۱۴۵. ابونعیم اصفهانی؛ حلیة الأولیاء؛ ج ۳، ص ۲۰۱. همو، معرفة الصحابه؛ ج ۱، ص ۸۷. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج ۱۴، ص ۱۶۷.

۴. ابن‌اعرابی؛ معجم ابن‌الأعرابی؛ ج ۱، ص ۱۴۵.

۵. ابن‌شبه، ابوزید عمر؛ تاریخ المدینة المنوره؛ ج ۱، ص ۱۰۷.

است؛[۱] سه روز روزه‌ای که باید حاجی در حج بگیرد، قبل از روز ترویه است[۲] و ابن‌قشب قبل از اذان صبح نماز خواند که پیامبر ﷺ به او تذکر داد.[۳] به جز این یک مورد اخیر، بقیه اخبار وی در قرب الإسناد[۴] نیست. این مسئله نشان می‌دهد که اخبار حماد از امام صادق علیه‌السلام را نه می‌شود با ادعایی واهی، منحصر به اخبار قرب الإسناد شخصی دانست و نه می‌توان آن را به بیست حدیث از امام صادق علیه‌السلام محدود ساخت.

در کتب اهل سنت تاریخ نقل حدیث اول حماد صفر سال ۲۰۷ ذکر شده[۵] و درگذشت حماد را که به غریق جحفه مشهور است، در اکثر کتب عامه سال ۲۰۸ دانسته‌اند.[۶] عامه به جز این احادیث که وی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده، احادیث دیگری در سنن خود، از وی نقل کرده‌اند،[۷] گرچه برخی وی را در حد دجال تضعیف کرده‌اند.[۸] ابن‌حجر به نقل از تاریخ ری آورده است که ابراهیم بن هاشم که زمان امام جواد علیه‌السلام را درک کرده است، ولی از حضرت حدیث نقل نکرده، از حماد بن عیسی و دیگران روایت کرده است.[۹]

پاسخ اشکال سوم

اشکال سوم این بود که در من لایحضره الفقیه ذکر شده که «چقدر زشت است برای شخص که شصت سال یا هفتاد سال داشته...[۱۰] ولی به‌درستی نماز نمی‌خواند» که نشان

---

۱. ابن‌حزم؛ المحلی؛ ج۷، ص۲۷۶.
۲. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۵، ص۲۵ (دارالمعرفه).
۳. ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی؛ موضّح أوهام الجمع و التفریق؛ ج۲، ص۱۹۷.
۴. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۸.
۵. ابن‌اعرابی؛ معجم ابن‌الأعرابی؛ ج۱، ص۱۴۵؛ ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج۲۱، ص۴۲۱.
۶. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ الکاشف؛ ج۱، ص۳۵۰. ابن‌حجر؛ تهذیب التهذیب؛ ج۳، ص۱۶.
۷. ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی؛ سنن الترمذی؛ ج۵، ص۴۶۳.
۸. ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المدخل إلی الصحیح؛ ص۱۳۰.
۹. ابن‌حجر؛ لسان المیزان؛ ج۱، ص۱۱۸.
۱۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۰۰: «یَا حَمَّادُ لَا تُحْسِنُ أَنْ تُصَلِّیَ مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ أَنْ تَأْتِیَ عَلَیْهِ سِتُّونَ سَنَةً أَوْ سَبْعُونَ سَنَةً فَمَا یُقِیمُ صَلَاةً وَاحِدَةً بِحُدُودِهَا تَامَّةً».

می‌دهد حماد حداقل باید در زمان امام صادق ﷺ شصت سال داشته باشد؛ درحالی‌که وی حداکثر ۲۶ سال سن داشته است.

در پاسخ این اشکال می‌توان گفت درست است که نسخه کتاب من لایحضره الفقیه این مطلب را می‌رساند و بر آن نقل، این اشکال وارد است، ولی در نسخه کافی و تهذیب الأحکام عبارت به گونه‌ای دیگر است. در این دو آمده است: «چقدر زشت است که مردی از شما سنش به شصت یا هفتاد می‌رسد ولی نماز را با تمام شرایطش انجام نمی‌دهد».[1] از این نقل استفاده نمی‌شود که حماد شصت سال داشته است؛ بلکه حضرت به گونه‌ای به او دلداری می‌دهد که اگر نمازت اشکال ندارد، خیلی زشت نیست. زشت آن است که اشخاصی که به شصت و هفتاد سال رسیده‌اند هم نمی‌توانند به‌درستی نماز بخوانند.

در روایتی عیص بن قاسم از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که بر مرد پنجاه سال می‌گذرد و خداوند از او یک نماز را نمی‌پذیرد و «إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْحَسَنَ فَكَيْفَ يَقْبَلُ مَا يُسْتَخَفُّ بِهِ:[2] خداوند جز نیک را قبول نمی‌کند؛ پس چگونه بپذیرد چیزی را که سبک شمرده شده است». این‌گونه روایات نشان می‌دهد که در زمان امام صادق ﷺ بی‌توجهی به نماز رایج بوده است؛ لذا جزو آخرین وصایای حضرت در آخرین لحظات عمرش توصیه به نماز است. ایشان خطاب به فرزندش موسی بن جعفر ﷺ می‌فرماید: «يا بُنَيّ إِنَّهُ لا يَنالُ شَفَاعَتَنا مَنِ اسْتَخَفَّ بِالصَّلاةِ:[3] ای فرزندم، شفاعت ما به کسی که نمازش را سبک بشمارد، نمی‌رسد». این توصیه حضرت از طریق یکی دیگر از خویشان ایشان هم نقل شده است. ابوبصیر گوید: بر ام‌حمیده وارد شدم تا به او برای درگذشت امام صادق ﷺ، تسلیت بگویم. پس گریه کرد و من نیز به خاطر گریه او گریه کردم؛ سپس ام‌حمیده گفت: ای ابومحمد،

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۱۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۸۱: «مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ يَأْتِي عَلَيْهِ سِتُّونَ سَنَةً أَوْ سَبْعُونَ سَنَةً فَلَا يُقِيمُ صَلَاةً وَاحِدَةً بِحُدُودِهَا تَامَّة».

۲. همان، ص۲۶۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۲۴۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۲۷۰.

اگر می‌دیدی امام صادق علیه‌السلام را در هنگام مرگ، چیز عجیبی می‌دیدی؛ او چشم‌هایش را باز کرد، سپس فرمود: هر کس را بین من و او قرابتی هست بخوانید؛ پس همه را جمع کردیم. حضرت به آنان نگریست و فرمود: «إِنَّ شَفَاعَتَنا لا تَنالُ مُسْتَخِفّاً بِالصَّلاةِ:[1] شفاعت ما شامل کسانی که نماز را سبک بشمارند نمی‌شود». بنا بر آنچه بیان شد، اشکالات ذکرشده درباره خبر نماز حماد وارد نیست و این خبر قابل اعتماد و استناد است.

نهی از استخفاف و سبک‌شمردن نماز

سبک‌شمردن نماز از جهت شرعی درست نیست و معصومان از آن نهی کرده‌اند. افزون بر آنچه نقل شد، زراره از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد نشسته بود که مردی به نماز ایستاد؛ اما رکوع و سجده خود را کامل انجام نمی‌داد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «او نوک زد مانند نوک‌زدن کلاغ؛ هر آینه اگر بمیرد و نمازش این‌گونه باشد، او بر غیر دین من از دنیا رفته است».[2]

زراره از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: «نمازت را سبک مشمار؛ زیرا رسول خدا علیه‌السلام در هنگام درگذشتش فرمود: از من نیست کسی که نمازش را سبک بشمارد؛ از من نیست کسی که شراب و مسکر بنوشد. او در حوض بر من وارد نمی‌شود؛ نه، به خدا سوگند».[3] در نقلی دیگر در آغاز روایت آمده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «لَا يَنالُ شَفاعَتِي مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ: شفاعت من شامل کسی که نماز را سبک بشمارد نمی‌شود».[4]

---

۱. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص۸۰. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۴۸۴. همو، من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۰۶. در منبع اخیر فقط بخش پایانی سخن حضرت آمده است.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۲۶۸: «نَقَرَ كَنَقْرِ الْغُرَابِ لَئِنْ مَاتَ هَذَا وَ هَكَذَا صَلَاتُهُ لَيَمُوتَنَّ عَلَى غَيرِ دِينِي».

۳. همان، ص۲۶۹. فقه الرضا؛ ص۱۰۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۰۶. همو، علل الشرائع؛ ص۳۵۶: «لَا تَتَهَاوَنْ بِصَلَاتِكَ فَإِنَّ النَّبِي صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ: لَيسَ مِنِّي مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ لَيسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسْكِراً لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَ اللهِ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۴۰۰. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص۷۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۱۰۶.

در روایتی برقی نقل می‌کند که این سخنان را رسول خدا ﷺ در مریضی که با آن درگذشت بیان فرمود. حضرت بی‌هوش شد بعد به هوش آمد و فرمود: «لَا يَنالُ شَفاعَتِي مَنْ أَخَّرَ الصَّلَاةَ بَعْدَ وَقْتِهَا:[1] شفاعت من شامل کسی که نمازش را به بعد از وقتش به تأخیر بیندازد نمی‌شود».

اینها همه نشان می‌دهد که باید به نماز اهتمام ورزید و آن را درست به جا آورد و شرایط آن را مورد توجه قرارداد.

گفتار چهارم: نماز جماعت

به‌پاداشتن نمازهای واجب به جماعت یکی از دستورهای مهم اسلام است که افراد جامعه را همسو و هماهنگ و متحد و از مشکلات یکدیگر آگاه می‌سازد، از اختلافات و مناقشات آنان می‌کاهد و زمینه را برای فراگیری دستورهای شرع و پیام‌های رهبر مسلمین فراهم می‌کند. بر نماز جماعت تأکید فراوان شده است. زنان نیز در نماز جماعت حضوری فعال داشتند تا از ثواب و اجر آن بهره‌مند گردند.

۱. برخورد شدید پیامبر با ترک‌کنندگان نماز جماعت

به جهت اهمیت زیاد نماز جماعت، پیامبر اکرم ﷺ با کسانی که در نماز جماعت شرکت نمی‌کردند، برخورد شدیدی داشت؛ ایشان حتی به نابینا توصیه فرمود برای آمدن به مسجد طنابی در مسیر راه خود قرار دهد. دراین‌باره روایات متعددی نقل شده است:

۱. ابن‌ابی‌یعفور از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «رسول خدا ﷺ تصمیم گرفت خانه‌های کسانی را که در منزل‌های خود نماز می‌خواندند و در نماز جماعت شرکت نمی‌کردند، به آتش بکشد. مرد نابینایی آمد و گفت: ای پیامبر خدا، من نابینایم و

---

۱. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج ۱، ص ۸۰.

چه‌بسا صدای اذان را می‌شنوم و کسی نیست که مرا به نماز جماعت ببرد تا با شما نماز بخوانم. پیامبر ﷺ به او فرمود: از خانه‌ات تا مسجد طنابی بکش و در نماز جماعت حاضر شو».[۱]

این روایت به‌زیبایی اهمیت حضور در نماز جماعت را نشان می‌دهد. گرچه این روایت از جهت سند ضعیف است، اما روایتی مشابه با سند صحیح داریم که این مضمون را تأیید می‌کند.

۲. عبدالله بن سنان گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: مردمی در زمان پیامبر ﷺ از شرکت در نماز جماعت در مسجد کوتاهی می‌کردند؛ پیامبر ﷺ فرمود: «لَیوشِکُ قَوْمٌ یَدَعُونَ الصَّلَاةَ فِی الْمَسْجِدِ أَنْ نَأْمُرَ بِحَطَبٍ فَیوضَعَ عَلَی أَبْوَابِهِمْ:[۲] هر آینه انتظار می‌رود مردمی که نماز را رها می‌کنند و به مسجد نمی‌آیند، دستور دهیم که هیزم بر در منزل آنان قرار داده شود و سوزانده شوند».

۳. شیخ صدوق هم نقل کرده است که رسول خدا ﷺ به قومی فرمود: «لَتَحْضُرُنَّ الْمَسْجِدَ أَوْ لَأُحْرِقَنَّ عَلَیکُمْ مَنازِلَکُمْ:[۳] در مسجد حاضر می‌شوید یا منزل‌هایتان را بر روی شما به آتش می‌کشیم». صدوق و برقی با سندی معتبر نقل می‌کنند که رسول خدا ﷺ با همسایگان مسجد شرط کرد که در نماز حاضر شوند و آنان را تهدید به آتش‌زدن منازلشان کرد.[۴]

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۲۶۶: «هَمَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ بِإِحْرَاقِ قَوْمٍ فِی مَنازِلِهِمْ کَانُوا یصَلُّونَ فِی مَنَازِلِهِمْ وَ لَا یصَلُّونَ الْجَمَاعَةَ؛ فَأَتَاهُ رَجُلٌ أَعْمَی فَقَالَ: یا رَسُولَ اللهِ إِنِّی ضَرِیرُ الْبَصَرِ وَ رُبَّمَا أَسْمَعُ النِّدَاءَ وَ لَا أَجِدُ مَنْ یقُودُنِی إِلَی الْجَمَاعَةِ وَ الصَّلَاةِ مَعَکَ؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِی ﷺ: شُدَّ مِنْ مَنْزِلِکَ إِلَی الْمَسْجِدِ حَبْلًا وَ احْضُرِ الْجَمَاعَةَ».

۲. همان، ص۲۵.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۷۶.

۴. همو، الأمالی؛ ص۴۸۵. همو، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ ص۲۳۲. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص۸۴: «اشْتَرَطَ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَلَی جِیرَانِ الْمَسْجِدِ شُهُودَ الصَّلَاةِ وَ قَالَ: لَینْتَهِینَّ أَقْوَامٌ لَا یشْهَدُونَ الصَّلَوَاتِ أَوْ لَآمُرَنَّ مُؤَذِّناً یؤَذِّنُ ثُمَّ یقِیمُ وَ آمُرُ رَجُلاً مِنْ أَهْلِ بَیتِی وَ هُوَ عَلِیٌّ فَلَیحْرِقَنَّ عَلَی أَقْوَامٍ بُیوتَهُمْ بِحَزَمِ الْحَطَبِ لِأَنَّهُمْ لَا یأْتُونَ الصَّلَاةَ».

۴. امام صادق ﷺ بیان می‌کند: رسول خدا ﷺ نماز صبح را خواند؛ وقتی به پایان رسید رو به اصحابش کرد و از مردمی با نام‌هایشان پرسید که آیا در نماز حاضرند، گفتند: نه ای رسول خدا ﷺ، فرمود: آیا اکنون آنان غایب‌اند و در مدینه نیستند؟ گفتند: نه؛ یعنی در شهر مدینه هستند. فرمود: «أَمَا إِنَّهُ لَيسَ مِنْ صَلاةٍ أَشَدَّ عَلَى الْمُنَافِقِينَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ وَ الْعِشَاءِ...:[1] آگاه باشید نمازی بر منافقان از این نماز صبح و نماز عشا سخت‌تر نیست». اگر می‌دانستند این دو نماز چه منزلتی دارند، برای انجام آن حاضر می‌شدند؛ گرچه با خزیدن روی زمین باشد. اینها همه نشان‌دهندهٔ اهمیت نماز جماعت است؛ به‌ویژه برای همسایگان مسجد و دراین‌باره روایت زیاد است؛[2] البته در خبری صحیح نبودن نمازهای واجبِ همسایه مسجد، مشروط به سلامتی و نداشتن مشکل برای حضور در مسجد شمرده شده است.[3]

آیا نماز جماعت واجب است؟ علامه مجلسی پس از نقل روایت صحیحی از عبدالله بن سنان می‌نویسد: بر وجوب نماز جماعت در غیر جمعه و دو نماز عید، کسی از علمای ما معتقد نیست؛ گرچه ظاهر این اخبار وجوب نماز جماعت است. برخی از عامه قایل به وجوب شرکت در نماز جماعت هستند. بعد می‌افزاید: این اخبار بر جماعت واجب که جمعه است، حمل شده؛ گرچه برخی از آنها مانند خبر ابن‌سنان با این جمع ناسازگار است.[4]

این سخن علامه مجلسی نشان‌دهندهٔ اهمیت نماز جماعت است. در جمع بین اخبار هم می‌توان گفت: ممکن است تأکید این اخبار دربارهٔ همسایگان مسجد باشد و تعبیر

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳۷۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۳، ص ۲۵. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص ۸۴.

۲. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص ۶۹۶.

۳. همو، تهذیب الأحکام؛ ج ۳، ص ۲۶۱: «عن علی ﷺ لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَشْهَدِ الصَّلَوَاتِ الْمَكْتُوبَاتِ مِنْ جِيرَانِ الْمَسْجِدِ إِذَا كَانَ فَارِغاً صَحِيحاً».

۴. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج ۴، ص ۶۹۳.

«مکتوبه» از حضور در نمازهای واجب حکایت دارد. روایات دیگر هم آن را تأیید می‌کند و آنچه از حضرت علی علیه‌السلام در کوفه نقل شده، مؤید آن است. از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در خبری نقل شده که مگر اینکه به سبب عذر یا مریضی نتواند در مسجد حاضر شود و آن حضرت ملاک همسایه مسجد بودن را شنیدن صدای اذان در زمان آن دانسته‌اند.[۱]

مجلسی سه توجیه دیگر هم برای روایات ذکر کرده که بیان آن خالی از فایده نیست. او می‌گوید: ممکن است گفته شود این حکم مختص به زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده است؛ زیرا مردم ملزم به یادگیری مسائل نماز و احکام آن بودند و این یادگیری با حضور در مسجد اتفاق می‌افتاده است یا اینکه آنان منافق بودند و در منزل‌هایشان نماز نمی‌خواندند؛ بنابراین لازم بوده با حضور در مسجد نماز بخوانند یا آنان نماز را سبک می‌شمردند و از آن کراهت داشتند.[۲]

شاید سخن امیرالمؤمنین علیه‌السلام که عذر و مریضی را بیان کرده، توجیه علامه مجلسی را تأیید کند که زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با دیگر زمان‌ها تفاوت دارد؛ چون ممکن است همیشه افراد، مدعی عذر شوند. روایتی راجع به منافقان ذکر شد که برای آنان حضور در نماز صبح و عشا سخت است.[۳]

۲. مرتب‌کردن صف‌های جماعت

در نماز جماعت لازم است صف‌های جماعت مرتب باشد؛ به همین جهت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به یاران خود دستور می‌داد صف‌ها را مرتب سازند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «أَقِيمُوا

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۷۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۱۴۸: در منبع اخیر آمده: «عَنْ عَلِيٍّ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ عُذْرٌ أَوْ بِهِ عِلَّةٌ. فَقِيلَ لَهُ: وَ مَنْ جَارُ الْمَسْجِدِ يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: «مَنْ سَمِعَ النِّدَاءَ».

۲. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار؛ ج۴، ص۶۹۳: «إلا أن یقال: إن هذا الحکم کان مختصا بهذا الزمان، لأنه کان یلزمهم تعلم شرائع الصلاة و أحکامها أو أنهم کانوا منافقین یترکون الصلاة فی بیوتهم أو کانوا مستخفین بها کارهین لها».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۳۹۶.

صُفُوفَكُمْ فَإِنِّی أَرَاكُمْ مِنْ خَلْفِی كَما أَرَاكُمْ مِنْ قُدَّامِی وَ مِنْ بَینِ یدَی وَ لا تُخالِفُوا فَیخالِفَ اللهُ بَینَ قُلُوبِكُم:[1] صف‌هایتان را به پا دارید؛ زیرا من از پشت سرم شما را می‌بینم، همان‌طور که از جلوی پاها و مقابلم می‌بینم و پراکنده نایستید که خدا دل‌هایتان را از هم پراکنده و جدا می‌گرداند». در روایتی مشابه هم فرمود: صف‌ها را به پا دارید؛ پهلو به پهلوی هم بایستید تا بین شما شکافی نباشد.[2] امام صادق علیه‌السلام فرمود: «أَتِمُّوا الصُّفُوفَ إِذَا وَجَدْتُمْ خَلَلًا:[3] صف‌هایتان را کامل نمایید، وقتی در آنها شکافی می‌بینید».

۳. اعلم شایسته‌ترین فرد برای امامت جماعت

از روایتی استفاده می‌شود که اعلم بر دیگران در امامت نماز جماعت مقدم است؛ گرچه این خبر از نظر سند مرفوعه است و نمی‌توان آن را دلیل بر حکم الزامی شرعی دانست. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «مَنْ صَلَّی بِقَوْمٍ[4] وَ فِیهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ یزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَی سَفالٍ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ:[5] هر کس با قومی نماز بخواند درحالی‌که در میان آنان اعلم از او وجود دارد، همیشه کار آنان تا روز قیامت رو به تنزل است».

شیخ طوسی آورده: «مَنْ أَمَّ قَوْماً وَ فِیهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ...:[6] هر کس امامت کند قومی را درحالی‌که در میان آنان فردی دانشمندتر است». در دیگر آثار صدوق مانند این خبر

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳۸۵.

۲. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص ۸۰. شیخ صدوق؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ ص ۲۳۰: «یا أَیهَا النَّاسُ أَقِیمُوا صُفُوفَكُمْ وَ اسْتَوُوا بِمَنَاكِبِكُمْ لِئَلَّا یكُونَ فِیكُمْ خَلَلٌ» و مانند آن در ابن‌ابی‌جمهور احسائی؛ عوالی اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیه؛ ج ۱، ص ۳۴۳: «سَوُّوا بَینَ صُفُوفِكُمْ وَ حَاذُوا بَینَ مَنَاكِبِكُمْ لِئَلَّا یسْتَحُوذَ عَلَیكُمُ الشَّیطَانُ».

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳۸۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۳، ص ۲۸۰. فقه الرضا علیه‌السلام؛ ص ۱۲۳. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص ۴۲۰.

۴. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص ۳۲۶: «"مَنْ أَمَّ قَوْماً وَ فِیهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ وَ أَفْقَهُ": هر کس امامت کند قومی را درحالی‌که میان آنان آگاه‌تر و فقیه‌تر از او باشد؛ یعنی نماز آنان را به جماعت بخواند به دلیل دیگر نقل‌ها».

۵. همو، من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳۷۸.

۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۳، ص ۵۶: «مَنْ أَمَّ قَوْماً وَ فِیهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ یزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَی السَّفَالِ إِلَی یوْمِ الْقِیامَةِ».

آمده و در آن تعبیر «اعلم و افقه» بیان شده است.[۱] در محاسن تعبیر «اعلم یا أفقه» آمده است.[۲] امامت را می‌توان به معنای رهبری جامعه هم دانست؛ ولی با توجه به نقل من لایحضره الفقیه به معنای پیش‌نمازی است.

جالب است که شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه پس از نقل این حدیث، سخنی را از ابوذر غفاری درباره امام جماعت نقل می‌کند که بسیار نیکوست. ابوذر می‌گوید: امام تو شفیع تو نزد خداوند است؛ پس شفیعت را سفیه و فاسق قرار مده.[۳] فقها در کتب فقهی خود مرجحاتی را برای امامان جماعتی که همه عادل هستند، بیان کرده‌اند. برابر روایتی، کسی که در قرائت بهتر یا فصیح‌تر است مقدم است.[۴]

۴. توجه به ضعیفان

امام جماعت باید دقت کند که با طولانی‌کردن نماز مأمومین را ناراحت نکند. امام صادق علیه‌السلام دراین‌باره می‌فرماید: «يَنْبَغِي لِلْإِمَامِ أَنْ يَكُونَ صَلاتُهُ عَلَى صَلاةِ أَضْعَفِ مَنْ خَلْفَهُ:[۵] سزوار است برای امام جماعت که نمازش بمانند نماز ناتوان‌ترین افراد پشت سرش باشد».

معاذ بن جبل در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجدی نماز می‌خواند و قرائت را طول می‌داد. مردی به وی گذشت، دید که سوره طولانی را شروع کرد؛ پس او قرائت نماز خود را خواند و آن را به پایان برد؛ سپس بر مرکب خود سوار شد و رفت. خبر به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

---

۱. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۳۲۶. همو، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ ص۲۰۶.

۲. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص۹۳: «مَنْ أَمَّ قَوْماً وَ فِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ أَوْ أَفْقَهُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ فِي سَفَالٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

۳. وَ قَالَ ابوذَرٍّ إِنَّ إِمَامَكَ شَفِيعُكَ إِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَا تَجْعَلْ شَفِيعَكَ سَفِيهاً وَ لَا فَاسِقاً.

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۸۵: «قَالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «يَؤُمُّكُمْ أَقْرَؤُكُمْ وَ يُؤَذِّنُ لَكُمْ خِيَارُكُمْ وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ أَفْصَحُكُمْ».

۵. همان، ص۳۹۰.

رسید. به دنبال معاذ فرستاد و به وی فرمود: «یا مُعاذُ إیاکَ أَنْ تَکُونَ فَتّاناً؛ عَلَیکَ بِالشَّمْسِ وَ ضُحیهَا وَ ذَواتِهَا:[1] ای معاذ، دوری کن که دیگران را دچار مشکل نمایی، بر توست که سوره "و الشمس و ضحها" و مانند آن را بخوانی»؛ یعنی از خواندن سوره‌های مفصل و طولانی و طولانی‌کردن نماز بپرهیز. امیرالمؤمنین ﷺ نیز به ضعفا توجه داشت و در نماز عید پیش‌نماز ویژه‌ای برای آنان برمی‌گزید. نقل است که حضرت در مصلا نماز عید می‌خواند و عبدالرحمان بن ابی‌لیلی در مسجد اعظم با مردم نماز عید می‌خواند.[2]

۵. لباس پیش‌نماز

طبق دستورهای اسلامی پیش‌نماز لازم است لباسی مناسب داشته باشد. برابر روایتی عبای زمستانی و تابستانی وی متفاوت باشد، به‌ویژه در نماز جمعه؛[3] اما این بدان معنا نیست که اگر به گونه‌ای دیگر باشد، نمازش درست نیست؛ چون پیامبر ﷺ در آخر عمر با ملحفه‌ای که با خود داشت، نماز جماعت را برگزار کرد.

زراره از امام باقر ﷺ نقل می‌کند: آخرین نمازی که رسول خدا ﷺ با مردم برگزار کرد، در جامه‌ای بود که گوشه طرف راست آن را بر بازوی چپ و گوشه چپ آن را بر بازوی راست قرار داه بود؛ (یعنی لباس دیگری نداشت). آیا دوست داری آن را به تو نشان بدهم؟ گفتم: آری؛ پس ملحفه‌ای درآورد. آن را متر کردم؛ هفت ذراع در هشت وجب (چهار ذراع) بود.[4]

---

۱. همان.

۲. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۴۶: «أَنَّ عَلِیّاً ﷺ أَمَرَ عَبْدَالرَّحْمَنِ بن أَبِی‌لَیْلَی یُصَلِّی بِالنَّاسِ الْعِیدَیْنِ فِی الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ وَ کَانَ عَلِیٌّ ﷺ یَخْرُجُ إِلَی الْمُصَلَّی فَیُصَلِّی بِالنَّاسِ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۲۱: «قَالَ ابوعَبْدِاللهِ ﷺ: "یَنْبَغِی لِلْإِمَامِ الَّذِی یَخْطُبُ النَّاسَ، یَوْمَ الْجُمُعَةِ أَنْ یَلْبَسَ عِمَامَةً فِی الشِّتَاءِ وَ الصَّیْفِ وَ یَتَرَدَّی بِبُرْدٍ یَمَنِیٍّ أَوْ عَدَنِیٍّ وَ یَخْطُبَ وَ هُوَ قَائِمٌ یَحْمَدُ...".

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۸۴: «إِنَّ آخِرَ صَلَاةٍ صَلَّاهَا رَسُولُ اللهِ ﷺ بِالنَّاسِ فِی ثَوْبٍ وَاحِدٍ قَدْ خَالَفَ بَیْنَ طَرَفَیْهِ؛ أَ لَا أُرِیکَ الثَّوْبَ؟ قُلْتُ: بَلَی. قَالَ: فَأَخْرَجَ مِلْحَفَةً فَذَرَعْتُهَا وَ کَانَتْ سَبْعَةَ أَذْرُعٍ فِی ثَمَانِیَةِ أَشْبَارٍ».

مجلسی اول تخالف بین دو طرف پارچه را این‌گونه معنا می‌کند: «در یک جامه بود که یک طرف آن را لنگ کردند و طرفی دیگر را ردا یا جانب راست را به جانب چپ انداختند و جانب چپ را به جانب راست و ردا نداشتند و این جامهٔ بزرگ به منزله سه جامه بود: لنگ، پیراهن و ردا».[۱]

این حدیث نشان می‌دهد که پیامبر ﷺ از بستر برای آخرین نماز رفته است؛ چون برخی ابوبکر را جلو انداخته بودند؛ حضرت خود نماز خواند.[۲] نکته دیگری که در این حدیث وجود دارد توجه به آثار مربوط به رسول خدا ﷺ است که نشان می‌دهد معصومان این اثر گران‌قدر را در خاندان خود تا آن زمان حفظ کرده بودند و آثار و یادگارهای پیامبر ﷺ را ارج می‌نهادند.

۶. توجه به گریهٔ بچه‌ها

همان‌گونه که بیان شد، در نماز جماعت باید هم حال افراد ضعیف و ناتوان را مراعات کرد و هم حال کودکانی را که ممکن است همراه با والدینشان در نماز جماعت شرکت کرده باشند.

در مورد مراعات حال بچه‌های خردسال و کودکان، در سیره نبوی خبری صحیح وارد شده است. امام صادق ؈ فرمود: رسول خدا ﷺ با مردم نماز ظهر را می‌خواند. دو رکعت پایانی را سریع خواند. وقتی نماز تمام شد، مردم به حضرت گفتند: آیا در نماز اتفاقی افتاد که سریع خواندید؟ فرمود: چه شده؟ گفتند: دو رکعت آخر را سریع خواندید.

---

۱. محمدتقی مجلسی؛ لوامع صاحبقرانی؛ ج۴، ص۴۱۷.

۲. محمد بن جریر طبری شیعی؛ المسترشد؛ ص۱۴۵: «أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَبَّرَ فِي الصَّلَاةِ وَ جَاءَ رَسُولُ اللهِ فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِ أَبِي بَكْرٍ وَ كَانَ يَأْتَمُّ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ». در منابع عامه آمده پیامبر ﷺ نشسته نماز خواند و ابوبکر با پیامبر ﷺ نماز خواند و مردم با ابوبکر؛ یعنی او را می‌دیدند (مالک بن انس؛ موطأ مالک؛ ج۱، ص۱۳۶. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۱، ص۲۴۱. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۲، ص۴۵۹).

به آنان فرمود: «أَما سَمِعْتُمْ صُراخَ الصَّبِیّ:[۱] آیا صدای گریه بچه را نشنیدید؟» یعنی این سریع‌خواندن نماز به دلیل گریهٔ طفل شیرخوار و برای جلوگیری از آزار وی بوده است.

۷. اقامه نماز جماعت جدید پس از اتمام جماعت اول

معمولاً در مساجد ما شیعیان وقتی نماز جماعت تمام می‌شود، افرادی که دیر می‌آیند نماز خود را فرادا می‌خوانند، گرچه شخص عادلی در جمع آنان باشد؛ ولی در مسجدالنبی دیده می‌شود که افرادی که دیر آمده‌اند، نماز جماعت مستقلی بر پا می‌کنند؛ البته در قم از گذشته در مساجدی رسم بوده که چند نماز جماعت با فاصله برگزار می‌شده است؛ مثلاً در مسجد امام حسن عسکری ﷺ دو نماز ظهر و عصر بر پا می‌شود یا در حرم حضرت معصومه ﷺ دو نماز صبح برگزار می‌شود.

در حدیثی از سیره امیرالمؤمنین ﷺ استفاده می‌شود که اقامه جماعت جدید برای چند نفر رواست؛ البته باید توجه کرد که این کار به صورت عادت در نیاید که افراد به‌عمد دیر بیایند تا جماعت مستقلی بر پا کنند. روایت چنین است: دو مرد وارد مسجد شدند، درحالی‌که علی ﷺ نماز را با مردم خوانده بود؛ حضرت به آن دو فرمود: «إِنْ شِئْتُما فَلْیَؤُمَّ أَحَدُکُما صاحِبَهُ وَ لا یؤَذِّنُ وَ لا یُقِیمُ:[۲] اگر می‌خواهید، یکی از شما به دیگری اقتدا کند؛ ولی اذان و اقامه نگوید». این بیان نشان می‌دهد آن دو با فاصله‌ای اندک از اتمام نماز جماعت به مسجد رسیده بودند. شیخ طوسی طبق این روایت فتوا داده است که در گوشه‌ای نماز بخوانند.[۳] این حدیث با تفاوتی در مسند زید آمده است.[۴] راوی این روایت ابوخالد عمرو بن خالد واسطی از زید بن علی از پدرانش است. عمرو بن خالد توثیق نشده است. نجاشی او

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۴۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۳، ص ۲۷۴.

۲. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ص ۵۶.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۴۳. نجم‌الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن محقق حلی؛ المعتبر؛ ج ۲، ص ۴۳۰.

۴. زید بن علی؛ مسند؛ ص ۱۲۸.

را راوی از زید دانسته که دارای کتاب بزرگی است که نصر بن مزاحم و دیگران از او نقل کرده‌اند.[۱] او را بتری[۲] و از عامه[۳] دانسته‌اند. شاید شیوه اهل سنت برگرفته از چنین نقلی باشد.

۸. شرکت زنان در نماز جماعت در زمان پیامبر ﷺ

در زمان رسول خدا ﷺ زنان نیز مانند مردان در نماز جماعت حضور داشتند؛ با اینکه به‌ظاهر مشکلاتی برای آنان وجود داشت. این موضوع نشان‌دهندهٔ اهتمام به حضور در مسجد و جماعت مسلمین است. مشکل این بود که با توجه به وضعیت اقتصادی مسلمانان که از توان مالی کافی برخوردار نبودند، برخی مردان از اصحاب صُفّه به جهت فقر، در آغازین سال‌های هجرت به خود لنگ می‌بستند تا عورتشان در هنگام نماز پوشیده باشد. این لنگ‌ها گاهی چنان تنگ و کوتاه بود که حجم عورت آنان در هنگام رکوع و سجده مشخص می‌شد؛ ازاین‌روی رسول خدا ﷺ برابر روایتی صحیح، دستور خاصی در این زمینه داد. امام صادق ؈ گوید: پدرم نقل کرد که علی ؈ فرمود: «كُنَّ النِّسَاءُ يصَلِّينَ مَعَ النَّبِي ﷺ وَ كُنَّ يُؤْمَرْنَ أَنْ لَا يَرْفَعْنَ رُءُوسَهُنَّ قَبْلَ الرِّجَالِ لِضِيقِ الْأُزُرِ:[۴] زنان با پیامبر نماز جماعت می‌خواندند و به آنها دستور داده شد که سرهایشان را قبل از مردان از سجده بر ندارند؛ برای اینکه لنگ‌های مردان تنگ بود».

منظور این است که زنان اگر قبل از مردان سرهای خود را بر می‌داشتند، امکان دیدن عورت مردان برای آنان وجود داشت و این مناسب و درست نبود یا به تعبیر برخی از بزرگان، حجم عورت مردان برای آنان قابل رؤیت بود و این هم درست نبود.[۵] مرحوم

---

۱. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۲۸۹.

۲. شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۱۴۲. علامه حلی؛ خلاصة الأقوال؛ ص۲۴۱.

۳. حسن بن علی حلی؛ رجال ابن‌داوود؛ ص۳۵۴، ش۴۸۹.

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۹. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۸.

۵. شیخ علی‌پناه اشتهاردی؛ مدارک العروه؛ ج۱۶، ص۵۳۹.

مجلسی اول مدعی است که منظور از «أزر» چادر زنان است؛ یعنی زنان زودتر سرشان را بر ندارند که مردان آنان را ببینند و در اصل عبارت «لضیق أزرهن» بوده است.[۱] دلیلی که ممکن است بر این مطلب باشد، روایت علل الشرائع از امام صادق ﷺ است که می‌فرماید: «کُنَّ یُؤْمَرْنَ النِّسَاءُ فِی زَمَنِ الرَّسُولِ ﷺ أَنْ لا یَرْفَعْنَ رُءُوسَهُنَّ إِلَّا بَعْدَ الرِّجالِ لِقِصَرِ أُزُرِهِنَّ:[۲] به زنان در زمان پیامبر ﷺ دستور داده شد که سرهایشان را بعد از مردان بلند کنند، به جهت اینکه چادرهای آنان کوتاه بود»؛ اما این ادعا درست نیست و با متن روایت سازگاری ندارد، به چند دلیل:

۱. «أُزُر» جمع «إزار» است و ازار به معنای لنگ است که مردان به کمر خود می‌بستند و آن را نمی‌توان به معنای لباس زنان و چادر گرفت. فیض کاشانی در شرح این حدیث می‌نویسد: «أُزُر» جمع «إزار» است و شاید مراد این باشد که ازار مردان گاهی تنگ بوده است؛ پس وقتی سجده می‌کردند، برخی از پایین‌تنه آنان برای زنانی که پشت سر وی بودند، ظاهر می‌شده است؛ به همین جهت پیامبر ﷺ زنان را از بلندکردن سر قبل از مردان نهی کرده است.[۳]

۲. باید توجه داشت که نقل من لایحضره الفقیه بر نقل علل الشرائع ترجیح دارد؛ زیرا اولاً بیشتر از علل الشرائع مورد توجه بوده و امکان تصحیف در آن کمتر است؛ ثانیاً در هنگام اختلاف دو متن، اصل عدم زیاده است و کلمه «هنّ» در عبارت «أزرهن» در متن علل الشرائع ممکن است افزوده شده باشد؛ ثالثاً با توجه به اینکه زنان بعد از مردان در صف نماز جماعت قرار داشتند، این اشکال در صورتی به وجود می‌آید که مردان به پشت خود نگاه کنند و انحراف از قبله تا این حد موجب بطلان نماز می‌شود مگر منظور

---

۱. محمدتقی مجلسی؛ لوامع صاحبقرانی؛ ج۴، ص۴۵۵.

۲. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۳۴۴.

۳. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۸، ص۱۲۲۳: «الأزر جمع الإزار و لعل المراد أن إزار الرجل منهم ربما یکون ضیقا فکان إذا سجد بدأ بعض أسافل بدنه للنساء اللواتی خلف الرجال فنهین عن رفع رؤسهن قبلهم».

این باشد، مردان در حین رکوع هم می‌توانستند به گونه‌ای به زنان نگاه کنند.

آیت‌الله خویی در شرح عروه به تناسب بـه ایـن حـدیث اسـتناد کـرده اسـت و آن را صحیح دانسته و همین معنا را از آن استفاده کرده است و اینکه زنـان پشـت سـر مـردان بودند، چون اگر در کنار آنان بودند، این مشکل ایجاد نمی‌شد.[۱]

۳. ممکن است گفته شود چرا مردان لباس کامل نمی‌پوشیدند؟ پاسـخ ایـن اسـت کـه وضعیت مالی مسلمانان خوب نبود؛ به همین جهت لنگ‌های کوتاهی داشتند. طریحی نیـز این حدیث را مانند فیض کاشانی معنا کرده و «أزر» را صحیح دانسته و گفته است: حدیثی از زراره از امام باقر علیه‌السلام در مکارم الأخلاق دیدم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پارچه بلندی را به چند لنگ تقسیم کرد و آن را بین اصحاب صفه تقسیم نمود.[۲] این موضوع مربوط به جریـان پـرده‌ای است که بر درِ خانه فاطمه علیهاالسلام آویزان بود و ایشان آن را برای پیامبر فرستاد. از این حدیث استفاده می‌شود که این دستور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پس از تقسیم این پارچه بوده است؛ چون در ادامه آمده است: «پیامبر به زنان دستور داد که سرشان را قبل از مـردان از رکـوع و سـجود بـر ندارند و این به جهت کوتاه‌بودن لنگ‌های آنان بود که وقتی به رکوع و سـجده می‌رفتنـد، عورت‌های آنان از پشت ظاهر می‌شد؛ سپس این سنت شد که زنان سرهایشان را قبـل از مردان از رکوع و سجده بلند نکنند».[۳]

۴. افزون بر این حدیث، در منابع اهل سنت از جملـه صـحیح مسـلم و مصـنف ابن‌ابی‌شـیبه و دیگر آثار آنان آمده و تصریح شده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به زنان دستور می‌دهد که زودتر سرشـان را بر ندارند تا عورت مردان را نبینند. از طریق اهل سنت بیش از سه روایت نقل شده است:

---

۱. ابوالقاسم خوئی؛ موسوعة الامام الخوئی؛ ج۱۷، ص۳۹۷: «فإنّ أمره صلی‌الله‌علیه‌وآله بعدم رفع رؤوسهنّ قبل الرجال مخافة انکشـاف العورة یقتضی وقوفهنّ خلف الرجال، إذ لو کنّ بحیالهم لم یلزم منه هذا المحذور».

۲. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۳، ص۲۰۶.

۳. حسن بن فضل طبرسی؛ مکارم الأخلاق؛ ص۹۴: «أَمَرَ النِّسَاءَ لا یَرْفَعْنَ رُءُوسَهُنَّ مِنَ الرُّکُـوعِ وَ السُّـجُودِ حَتَّـی یَرْفَـعَ الرِّجَالُ رُءُوسَهُمْ وَ ذَلِکَ أَنَّهُمْ کانُوا مِنْ صِغَرِ إِزارِهِمْ إِذا رَکَعُوا وَ سَجَدُوا بَدَتْ عَوْرَتُهُمْ مِنْ خَلْفِهِمْ ثُمَّ جَرَتْ بِهِ السُّـنَّةُ أَنْ لا تَرْفَعَ النِّسَاءُ رُءُوسَهُنَّ مِنَ الرُّکُوعِ وَ السُّجُودِ حَتَّی یرْفَعَ الرِّجال».

الف) جابر[۱] و ابوسعید خدری از پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند که فرمود: «ای گروه زنان، وقتی سجده می‌کنید، چشم‌های خود را حفظ نمایید و عورت مردان را نگاه نکنید به جهت تنگی لنگ‌ها».[۲] در این روایت تصریح شده است که زنان عورت مردان را نبینند. این خبر از اسماء دختر ابوبکر هم نقل شده است.[۳]

ب) سهل ساعدی در روایتی نقل می‌کند که به جهت تنگی و کوتاهی لنگ‌های مردان، آن را مانند بچه‌ها به گردن‌های خود می‌بستند؛ به همین علت موقع نماز پیامبر ﷺ، دستور داده شد قبل از مردان سرهایشان را بلند نکنند.[۴]

ج) روایت سومی هست که در آن، پیامبر بهترین صف‌های مردان را صف‌های اول و بدترین صف‌های آنان را صف‌های آخر و بدترین صف‌های زنان را صف‌های اول آنان پشت مردان و بهترین آنها را صف‌های آخر دانسته است.[۵] علت آن هم همین مشکلِ احتمال دیدن عورت مردان ذکر شده است. حضرت در ادامه می‌فرماید: «ای گروه زنان، وقتی مردان سجده می‌کنند، چشم‌های خود را حفظ نمایید تا عورت‌های مردان را به جهت تنگی لنگ‌ها نبینید».[۶]

این روایات نشان می‌دهد که مسلمانان صدر اسلام از جهت مالی در مضیقه و از جهت

---

۱. ابن‌أبی‌شیبه؛ المصنف فی الأحادیث و الآثار؛ ج ۱، ص ۴۰۴، ش ۴۶۵۱ (دارالتاج).

۲. ابن‌حزم؛ المحلی؛ ج ۳، صص ۲۲ و ۲۲۷. علی متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج ۷، ص ۶۷۸: «یا مَعشرَ النساءِ، إذا سَجَدتُنَّ فاحفَظُوا أبصارَکم، لا تَرینَ عَوراتِ الرِّجالِ مِن ضَیقِ الأُزُر».

۳. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج ۲، ص ۲۴۱.

۴. ابن‌حزم؛ المحلی؛ ج ۳، ص ۲۲۷. مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج ۱، ص ۳۲۶. ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی ازدی؛ سنن ابی داوود؛ ج ۱، ص ۱۴۹. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج ۲، ص ۲۴۱. علی متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج ۸، ص ۳۰۵

۵. برخی این حدیث را دلیل بر عدم ولایت زنان گرفته‌اند که درست نیست؛ زیرا به موضوع حدیث توجه نکرده اند. ر.ک: مجله حوزه؛ ش ۱۶۴، مقاله «ولایت زنان».

۶. احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج ۳، صص ۱۶ و ۲۹۳. ابن‌حبان؛ الصحیح؛ ج ۲، ص ۱۲۷ـ۱۲۹. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج ۲، ص ۱۶: «یا مَعشَرَ النِساءِ إذا سَجَدَ الرجالُ فاخفَضنَّ أبصارَکُنَّ لا تَرینَ عَوراتِ الرِجالِ مِن ضِیقِ الأُزُرِ».

تقوا در اوج بودند که با چنین وضعیتی زندگانی می‌گذراندند و پارسایی پیشه می‌ساختند.

۹. جماعت با خانواده

مردم آن‌گاه که در شهر یا روستا قرار دارند، باید جماعت را در مسجد بر پا دارند؛ اما گاهی ممکن است جمعی جدای از اجتماع باشند. اینان می‌توانند خود جماعت برقرار نمایند. در زمان پیامبر ﷺ که افراد به‌تنهایی در صحرا و بادیه زندگی می‌کردند، این موضوع مطرح بوده است؛ به همین جهت مردی دراین‌باره از پیامبر ﷺ می‌پرسد. محمد بن یوسف از پدرش نقل می‌کند که می‌گوید از امام باقر ﷺ شنیدم که می‌فرمود: مردی جهنی خدمت پیامبر ﷺ رسید و گفت: ای رسول خدا ﷺ، من صحرانشین هستم و همراه من زنم، فرزندانم و غلامانم هستند. اذان و اقامه بگویم و با آنها نماز بخوانم، آیا نماز ما جماعت محسوب می‌شود؟ فرمود: آری، پس گفت: ای رسول خدا ﷺ، غلامان از پی آب باران می‌روند و من با زن و فرزندانم می‌مانم؛ پس اذان و اقامه بگویم و با آنان نماز بخوانم، ما جماعت خوانده‌ایم؟ فرمود: آری. پرسید: ای رسول خدا ﷺ، فرزندانم برای چرای گوسفندان متفرق می‌شوند و من و همسرم باقی می‌مانیم؛ پس اذان و اقامه بگویم و با او نماز بگزارم، آیا ما جماعت محسوب می‌شویم؟ فرمود: آری. عرض کرد: گاهی همسرم به کار خود می‌پردازد و من تنها می‌مانم؛ پس اذان و اقامه بگویم و نماز بخوانم، آیا من هم جماعت هستم؟ فرمود: «نَعَمْ، اَلْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ:[1] آری، مؤمن به‌تنهایی جماعت است».

شیخ صدوق این خبر را نقل نکرده، اما بخش پایانی آن را با نکته‌ای دیگر نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «اَلْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ حُجَّةٌ وَ اَلْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ:[2] مؤمن به‌تنهایی حجت است و مؤمن به‌تنهایی جماعت است». شهید گفته منظور این است که «این نماز

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۷۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۲۶۵. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۱۵۴.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۷۶.

فضیلت دارد»؛[۱] یعنی جماعت واقعی نیست یا جماعتی مجازی است که با گفتن اذان و اقامه و قصد جماعت مانند جماعت است.[۲] مجلسی اول گفته این تعبیر مانند آیه قرآن درباره ابراهیم است که فرمود او به‌تنهایی امت بود[۳] و در توجیه عرفانی آن می‌گوید: وقتی نمازی با حضور قلب خوانده شود، قلب به منزله امام است و حواس ظاهری مأموم هستند که به او اقتدا کرده‌اند.[۴]

۱۰. بدعت‌بودن جماعت در نماز مستحبی

برابر دیدگاه شیعه، نماز مستحبی را نمی‌شود به جماعت خواند. از جمله مواردی که در سیره معصومان مورد نهی شدید قرار گرفته، نهی از جماعت در نماز مستحبی ماه رمضان است. این نهی هم در سیره نبوی و هم در سیره علوی آمده است. علت آنکه در سیره علوی انجام نماز تراویح در ماه رمضان به جماعت نهی شده، این است که از بدعت‌های خلیفه دوم بوده و عمر گفته است: «نِعمَ البِدعَة:[۵] بدعت نیکویی است».

در روایتی صحیح، فضلاء از اصحاب صادقین گویند: از امام باقر و صادق علیهما السلام پرسیدیم از به جماعت خواندن نافله رمضان، فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی نماز عشا را می‌خواند، به منزل می‌رفت و سپس آخر شب به مسجد می‌رفت و نماز می‌خواند. شبی از شب‌ها در اول ماه رمضان، مانند شب‌های گذشته برای نماز به مسجد رفت. مردم پشت سر حضرت به نماز ایستادند. از آنان فرار کرد و به خانه رفت و آنها را رها کرد و این اتفاق سه شب تکرار شد. در شب چهارم حضرت بر منبر رفت و حمد و ثنای الهی را به جای

---

۱. شهید اول؛ الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیه؛ ج ۱، ص ۲۲۰: «"وحده جماعة" یراد به الفضیلة».

۲. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۸، ص ۲۹۷.

۳. نحل: ۱۲۰: «إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً».

۴. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج ۲، ص ۴۸۶.

۵. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج ۲، ص ۷۰۷. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج ۴، ص ۲۵۹. ابن‌قتیبه؛ غریب الحدیث؛ ج ۱، ص ۶۰۵. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج ۲، ص ۴۹۳.

آورد و فرمود: «أَیهَا النَّاسُ، إِنَّ الصَّلاةَ بِاللَّیلِ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ النَّافِلَةَ فِی جَماعَةٍ بِدْعَةٌ وَ صَلاةَ الضُّحَی بِدْعَةٌ. أَلا فَلا تَجْتَمِعُوا لَیلًا فِی شَهْرِ رَمَضَانَ لِصَلاةِ اللَّیلِ وَ لا تُصَلُّوا صَلاةَ الضُّحَی؛ فَإِنَّ ذَلِکَ مَعْصِیةٌ. أَلا وَ إِنَّ کُلَّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ وَ کُلَّ ضَلالَةٍ سَبِیلُهَا إِلَی النَّارِ:[1] ای مردم، نماز نافله در شب ماه رمضان به جماعت بدعت است و نماز در روز عید اضحی بدعت است. آگاه باشید، پس شبی از ماه رمضان برای نماز جمع نشوید و بعد از نماز عید اضحی نماز نخوانید؛ زیرا این گناه است. آگاه باشید، هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی راه به آتش می‌برد».

شیخ طوسی در توضیح این حدیث می‌نویسد: پیامبر ﷺ منکر نفس نماز نشده؛ بلکه منکر نماز به جماعت گردیده است. این نشان می‌دهد نماز نافله و مستحبی را نمی‌شود به جماعت خواند و دلیل آن هم این روایت است.

عمار ساباطی گوید: از امام صادق ؑ از نماز در رمضان در مسجدها پرسیدم. فرمود: وقتی علی امیرالمؤمنین ؑ به کوفه آمد، به حسن بن علی ؑ دستور داد در مسجد اعلام کند در ماه رمضان نماز مستحبی به جماعت نخوانند. حسن ؑ برابر دستور امیرالمؤمنین ؑ این موضوع را در میان مردم اعلام کرد. وقتی مردم سخن حسن بن علی ؑ را شنیدند، فریاد زدند: «واعُمَراه واعمراه»؛ یعنی‌ای عمر کجایی که سنت تو را از بین می‌برند! وقتی حسن ؑ به نزد امیرالمؤمنین بازگشت، حضرت علی ؑ پرسید: این صداها چیست؟ حسن گفت: ای امیرالمؤمنین، مردم فریاد می‌زنند: ای عمر ای عمر! حضرت فرمود: به آنان بگو نماز بخوانند.

شیخ طوسی پس از نقل این حادثه می‌گوید: امیرالمؤمنین ؑ وقتی بر آنان انکار کرد و آنان نیز منکر دستور حضرت شدند، حضرت اصل نماز را نفی نکرد؛ وقتی دید موضوع باعث ایجاد مشکل می‌شود، دستور داد برابر عادت خودشان نماز بخوانند.[2]

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۳، ص ۶۹.
۲. همان، ص ۷۰.

حضرت در خطبه‌ای عکس‌العمل مردم کوفه را در برابر دستور خود با توضیحات بیشتری بیان کرده و می‌فرماید: «به خدا سوگند من دستور دادم به مردم که جز نماز واجب را در ماه رمضان به جماعت نخوانند و اعلام کردم که جماعت آنها در نماز نافله بدعت است. برخی از افراد سپاهم، از کسانی که همراه من می‌جنگیدند، گفتند: ای اهل اسلام، سنت عمر تغییر داده شده و ما را از نماز مستحبی در ماه رمضان نهی می‌کنند و من ترسیدم که گروهی در بخشی از سپاهم دست به شورش بزنند».[۱]

این سخن نشان می‌دهد که حضرت در مبارزه با بدعت با مخالفت جدی مردم روبرو بوده است؛ بنابراین در مواردی که زمینه برای اصلاحات فراهم نیست، می‌توان با صبر و بردباری کار خلاف را تحمل کرد و به‌مرور مشکل را حل و آن را اصلاح کرد.

۱۱. نماز جماعت با اهل سنت

برابر ضوابط اسلامی حاکم مسلمانان مسئول نماز جمعه و جماعت است. او می‌تواند به جای خود دیگری را به این سمت بگمارد. در زمان معصومان ﷺ، حاکمان مدینه از وابستگان دستگاه خلافت اموی و عباسی بودند. معصومان نیز برابر ضوابط اعلام‌شده عمل می‌کردند. در مقاطعی که فضای باز باعث می‌شده شیعیان توان انجام فرایض خود را برابر ضوابط خود داشته باشند، امامان ﷺ برای حفظ وحدت مسلمین به شیعیان توصیه می‌کردند با بقیه مسلمانان همراهی کنند. این مسئله از یک طرف باعث حفظ وحدت بین مسلمانان و از سوی دیگر مانع آسیب‌دیدن شیعیان می‌شد. امام خمینی از این تقیه به «تقیه مداراتی»[۲] تعبیر کرده‌اند. معصومان دراین‌باره توصیه‌هایی به یاران خود کرده‌اند. در نقلی

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۶۲: «وَ اللهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَ أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بِدْعَةٌ؛ فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِي يا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غُيِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعاً وَ لَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي».

۲. روح‌الله موسوی خمینی؛ الرسائل العشره؛ صص۷ و ۵۶ به بعد: «و المراد بالتقیّة مُداراةً أن یکون المطلوب فیها نفس شمل الکلمة و وحدتها بتحبیب المخالفین و جرّ مودّتهم، من غیر خوف ضرر کما فی التقیّة خوفاً».

صحیح، حلبی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كانَ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله»:[1] هر کس با آنان در صف اول نماز بخواند، مانند این است که پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خوانده است». شیخ طوسی با سند صحیح روایتی مشابه از اسحاق بن عمار از موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که از اسحاق پرسید آیا با آنان در مسجد نماز می‌خوانی، گفت: آری، فرمود: «صَلِّ مَعَهُمْ فَإِنَّ الْمُصَلِّي مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَالشَّاهِرِ سَيفَهُ فِي سَبِيلِ اللهِ:[2] با آنان نماز بخوان؛ زیرا نمازگزار با آنان در صف اول جماعت مانند کسی است که شمشیرش را در راه خدا از نیام بیرون کشیده است».

با توجه به این روایت می‌توان گفت روایتی که در من لایحضره الفقیه در اهمیت حضور در صف اول جماعت آمده، منظور همراهی با عامه است. موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «إِنَّ الصَّلاةَ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ:[3] نماز در صف اول مانند جهاد در راه خداست». نقل است که امام حسن و امام حسین علیهما السلام پشت سر مروان نماز جماعت می‌خواندند.[4]

حمران بن اعین گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: فدایت شوم، من با این قوم در روز جمعه نماز می‌خوانم و آنان به وقت نماز می‌خوانند؛ چه کنم؟ فرمود: با آنان نماز بخوان. حمران از نزد حضرت خارج شد و به سوی زراره رفت و گفت: حضرت به ما دستور داد با آنان برابر نمازشان نماز بخوانیم. زراره گفت: این مسئله امکان ندارد جز با تأویل. حمران به وی گفت: حرکت کن تا از خود حضرت بشنویم. گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدیم؛ زراره گفت: فدایت شوم، حمران تصور می‌کند شما دستور داده‌اید با آنان نماز بخوانیم و من منکر آن شدم و نپذیرفتم. حضرت به ما فرمود: سیره علی بن الحسین علیه السلام این بود که با آنان دو

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۸۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۸۲.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۲۷۷.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۸۵.

۴. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۵۲. ابن‌ابی شیبه؛ المصنف؛ ج۲، ص۱۵۲ (دار التاج).

رکعت جمعه را می‌خواند و زمانی که نماز را به پایان می‌رساندند، حرکت می‌کرد و بر آن، دو رکعت می‌افزود؛ یعنی دو رکعت جداگانه هم می‌خواند؛[1] بنابراین سیره امام سجاد ﷺ خواندن نماز جمعه با عامه بوده است. در سند این روایت علی بن حدید آمده که شیخ در إستبصار وی را ضعیف دانسته،[2] ولی از او روایات متعددی نقل کرده است.

دیدگاه‌های مختلف روایات درباره نماز با عامه

از مجموع آنچه در روایات نقل شده، استفاده می‌شود که درباره نماز با اهل سنت روش یکسانی بیان نشده است:

۱. از برخی روایات مانند روایت حلبی استفاده می‌شود که همیشه می‌توان با آنان نماز خواند و بر این نکته تأکید شده است. البته از دو روایتی که از موسی بن جعفر ﷺ نقل کردیم، با توجه به تشبیه آن به جهاد، استفاده می‌شود که این کار بر اساس تقیه است؛ اما لازم و ضروری است که انجام گیرد.

۲. از روایت حمران استفاده می‌شود که می‌توان با آنان نماز خواند؛ اما راه‌هایی نیز برای تکمیل آن نماز ذکر کرده که مثلاً دو رکعت نماز هم بخواند.

۳. از برخی روایات استفاده می‌شود که می‌توان اول نماز را فرادا و بعد با آنان به جماعت خواند و این کار بسیار ثواب دارد. دو روایت در این زمینه نقل شده است؛ یکی از عمر بن یزید[3] و دیگری از عبدالله بن سنان[4] که هر کس نمازش را به‌موقع بخواند و دوباره با آنان نماز را با وضو بخواند، خداوند ۲۵ درجه ثواب به آنان می‌دهد و امام

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۷۵.

۲. شیخ طوسی؛ الإستبصار؛ ج۱، ص۴۰.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۸۲: «مَا مِنْكُمْ أَحَدٌ يُصَلِّي صَلاةً فَرِيضَةً فِي وَقْتِهَا ثُمَّ يُصَلِّي مَعَهُمْ صَلاةً تَقِيَّةً وَ هُوَ مُتَوَضِّئٌ إِلَّا كَتَبَ اللهُ لَهُ بِهَا خَمْساً وَ عِشْرِينَ دَرَجَةً فَارْغَبُوا فِي ذَلِكَ».

۴. همان، ص۴۰۷: «أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ يُصَلِّي فِي الْوَقْتِ وَ يَفْرُغُ ثُمَّ يَأْتِيهِمْ وَ يُصَلِّي مَعَهُمْ وَ هُوَ عَلَى وُضُوءٍ إِلَّا كَتَبَ اللهُ لَهُ خَمْساً وَ عِشْرِينَ دَرَجَةً».

صادق علیه السلام بیان می‌کند که در این کار رغبت نشان دهید. از روایتی دیگر استفاده می‌شود که در این صورت، بخشی از حسنات آنان برای نمازگزار با آنها نوشته می‌شود.[۱]

۴. از روایتی استفاده می‌شود که امام صادق علیه السلام نه‌تنها به خواندن نماز با آنان توصیه می‌کند، بلکه دستور می‌دهد در مسائل دیگر هم لازم است شیعیان با آنان همراه شوند. زید شحام از امام صادق علیه السلام[۲] نقل می‌کند که فرمود: «ای زید، با مردم با روش و منش آنان رفتار کنید، در مسجدهای آنان نماز بخوانید و به عیادت مریضان آنان بروید و در تشییع جنازه‌های آنان حاضر شوید و اگر توانستید، امام و مؤذن آنان باشید؛ چنین کنید. اگر این‌گونه عمل کنید گویند: اینان طرفداران جعفر هستند؛ خداوند جعفر را بیامرزد که چه زیبا یارانش را تربیت کرده است و اگر این کارها را ترک کنید گویند: اینها جعفری هستند؛ خداوند این‌گونه با جعفر رفتار کند که چه بد یارانش را تربیت کرده است».[۳]

تأکید نماز جماعت با عامه همراه با وضو

از روایات استفاده می‌شود که حضور در نماز جماعت عامه باید برابر ضوابط شرعی باشد؛ یعنی آن‌گونه که آنان نماز را صحیح می‌دانند و ما نیز قایل به درستی آن هستیم. امام صادق علیه السلام بیان می‌کند که حضور در نماز عامه باید همراه با وضو باشد؛ یعنی کاری بیهوده و عبث نباشد. مسعدة بن صدقه روایت کرده که گوینده‌ای به جعفر بن محمد علیهما السلام گفت: فدایت شوم، من به گروهی از ناصبیان می‌گذرم درحالی‌که نماز آنان برپاست و من بدون

---

۱. همان: «مَنْ صَلَّى فِي مَسْجِدِهِ ثُمَّ أَتَى مَسْجِداً مِنْ مَسَاجِدِهِمْ فَصَلَّى مَعَهُمْ خَرَجَ بِحَسَنَاتِهِمْ».

۲. مشابه این روایت را قاضی نعمان (دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۶۶) به نقل از امام صادق علیه السلام آورده است؛ به همین جهت ما بیان‌کننده حکم را امام صادق علیه السلام ذکر کردیم، گرچه در متن من لا یحضره الفقیه نام حضرت نیست. ابن‌شحام از یاران حضرت بوده است.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳۸۳: «يا زَيدُ خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ صَلُّوا فِي مَسَاجِدِهِمْ وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَكُونُوا الْأَئِمَّةَ وَ الْمُؤَذِّنِينَ؛ فَافْعَلُوا فَإِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ قَالُوا: هَؤُلَاءِ الْجَعْفَرِيةُ، رَحِمَ اللهُ جَعْفَراً مَا كَانَ أَحْسَنَ مَا يؤَدِّبُ أَصْحَابَهُ وَ إِذَا تَرَكْتُمْ ذَلِكَ قَالُوا: هَؤُلَاءِ الْجَعْفَرِيةُ، فَعَلَ اللهُ بِجَعْفَرٍ مَا كَانَ أَسْوَأَ مَا يؤَدِّبُ أَصْحَابَهُ».

وضو هستم. اگر با آنان وارد نماز نشوم، هر چه بخواهند درباره من می‌گویند (و مرا متهم می‌کنند)؛ آیا با آنان نماز بخوانم سپس وضو بگیرم وقتی رفتم و نماز بخوانم؟ حضرت فرمود: «سُبْحَانَ اللهِ، أَ فَمَا يَخَافُ مَنْ يُصَلِّي عَلَى غَيرِ وضو أَنْ تَأْخُذَهُ الْأَرْضُ خَسْفاً:[1] پاک و منزه است خداوند آیا کسی که بدون وضو نماز می‌خواند، نمی‌ترسد که زمین او را فرو برد»؛ یعنی نماز حتماً باید با وضو باشد. این نکته نشان می‌دهد که باید دقت شود وقتی با آنان نماز خوانده می‌شود، به این بهانه که من نمازم را تکرار می‌کنم یا قبلاً نماز خوانده‌ام، به نماز، این دستور مهم الهی که ستون دین است، کم‌توجهی و بی‌احترامی نشود.

۱۲. بیان مسائل پس از نماز جماعت

معصومان علیهم‌السلام پس از نماز، در مسجد به بیان مسائل شرعی و نکات مهم اجتماعی، سیاسی و موعظه مردم می‌پرداختند؛ به همین علت تعبیر «الصلاة جامعه» رایج شد؛ یعنی هم نماز برگزار می‌شود و هم نکاتی دیگر بیان می‌گردد. این شعار مخصوص حوادث و اخبار مهم بود و همیشه حکایت از خبر و وقوع حادثه مهمی داشت که لازم بود توسط پیامبر یا امیر مؤمنان علیه‌السلام به اطلاع مردم برسد؛ برای مثال در جریان غدیر خم حضرت دستور داد با عبارت «الصلاة جامعه» مردم را متوقف و جمع کنند[2] در موردی دیگر نیز راجع به جانشینی علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام[3] و در یک مورد برای اعلام اجرای حکم رجم زنی خطاکار که جرمش ثابت شده بود، حضرت همین‌گونه عمل کردند.[4]

---

۱. همان.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۸۹؛ ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص ۵۷. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۱۶: «نقل کافی: فَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه‌السلام يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ يُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ».

۳. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص ۱۱۸: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «إِنَّ جَبْرَئِيلَ نَزَلَ عَلَيَّ وَ قَالَ: إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقُومَ بِتَفْضِيلِ عَلِيِّ بن أَبِي‌طَالِبٍ خَطِيباً عَلَى أَصْحَابِكَ...؛ فَأَمَرَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله مُنَادِياً فَنَادَى بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۷، ص ۱۸۷. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج ۲، ص ۳۱۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۳۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص ۱۰: «فَقَالَ: يَا قَنْبَرُ نَادِ فِي النَّاسِ الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَنَادَى قَنْبَرٌ فِي النَّاسِ فَاجْتَمَعُوا حَتَّى غَصَّ الْمَسْجِدُ بِأَهْلِهِ».

بسیاری از نکات لازم، بعد از نماز به مردم گفته می‌شد. دیگر امامان با توجه به اینکه در دوران حکام بنی‌امیه و بنی‌عباس زندگانی می‌کردند، کمتر به آنان اجازه داده می‌شد نماز جماعت بر پا کنند؛ اما از مواردی که با یاران خود نماز خواندند، استفاده می‌شود که سیره آنان نیز این بوده که پس از نماز به بیان مسائل و موعظه می‌پرداختند. ابان بن تغلب گوید: در مزدلفه (مشعرالحرام) پشت سر امام صادق علیه‌السلام نماز خواندم؛ وقتی نماز به اتمام رسید، حضرت رو به من کرد و فرمود: «ای ابان، هر کس نمازهای پنج‌گانه واجب را به‌درستی انجام دهد و مراقب وقت انجام آنها باشد، خداوند را روز قیامت دیدار کند درحالی‌که دارای امان و عهدی است که او را وارد بهشت کند و کسی که حدود آنها را در نظر نگیرد و به وقت آنها دقت ننماید، خدای را ملاقات کند درحالی‌که امانی بر ورود وی به بهشت نباشد؛ اگر خواهد عذابش کند و اگر خواهد او را بیامرزد».[1]

از روایتی دیگر استفاده می‌شود که ابان هر سال در سفر حج با امام صادق علیه‌السلام همراهی می‌کرده است. در این روایت ابان گوید: «پشت سر امام صادق علیه‌السلام نماز مغرب را در مزدلفه خواندم. نماز که تمام شد، بدون خواندن نماز دیگری، نماز عشا را خواند. بعد از گذشت یک سال از این موضوع، با حضرت نماز مغرب خواندم؛ سپس چهار رکعت نماز خواند، آن‌گاه نماز عشا را خواند و بعد از نماز به من نگاهی کرد و این سخنان را فرمود...».[2]

در هر دو نقل که ممکن است یک روایت باشد و در دومی با تفصیلی بیشتر آمده، حضرت پس از نماز توصیه‌ای مناسب درباره نماز به ابان می‌کند. این مسئله نشان می‌دهد که امام صادق علیه‌السلام درباره نماز یارانش نگرانی داشته و در توصیه به آن اهتمام زیادی می‌ورزیده است. شاید علت آن به‌وجودآمدن گروه‌هایی مانند خطابیه و مرجئه بوده که به

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۲۶۷: «یا أَبَانُ الصَّلَواتُ الْخَمْسُ الْمَفْرُوضاتُ مَنْ أَقامَ حُدُودَهُنَّ وَ حافَظَ عَلَی مَواقِیتِهِنَّ لَقِیَ اللهَ یوْمَ الْقِیامَةِ وَ لَهُ عِنْدَهُ عَهْدٌ یُدْخِلُهُ بِهِ الْجَنَّةَ وَ مَنْ لَمْ یقِمْ حُدُودَهُنَّ وَ لَمْ یحافِظْ عَلَی مَوَاقِیتِهِنَّ لَقِیَ اللهَ وَ لا عَهْدَ لَهُ إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ وَ إِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ».

۲. همان.

عقیده اهمیت می‌دادند و دستورهای دینی را رها و اباحگری را ترویج می‌کردند.

۱۳. پیش‌نمازی و قرائت زنان در جماعت

در نمازهایی مانند صبح، مغرب و عشا که قرائت بلند خوانده می‌شود و اذکار نماز نیز که بلند خوانده می‌شود، حکم آن در جماعت زنان با پیش‌نمازی زن چگونه است؟ این پرسشی است که علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر ﷺ کرده است. وی گوید: از حضرت درباره زنی که برای زنان امامت می‌کند پرسیدم: «مَا حَدُّ رَفْعِ صَوْتِهَا بِالْقِرَاءَةِ وَ التَّكْبِيرِ؟ قَالَ: قَدْرُ مَا تُسْمِعُ:[1] مقدار بلندکردن صدایش در تکبیر و قرائت چقدر است؟ فرمود: به مقداری که صدایش شنیده شود». این روایت نشان می‌دهد که زنان می‌توانند برای دیگر زنان نماز جماعت بخوانند؛ البته از نظر فقهی و عملی هر کس باید تابع مرجع تقلید خود باشد.

محمدتقی مجلسی که روایت را صحیح و معتبر دانسته، درباره این حدیث گوید: «این حدیث با احادیث دیگر دلالت می‌کند بر آنکه زن می‌تواند امامت زنان بکند». بعد گویا این نظر را مشکل دانسته و به توجیه آن پرداخته است و می‌نویسد: «و محتمل است که حمل کند این حدیث را بر نماز جنازه و نافله، چنان‌که گذشت»؛ یعنی همان‌گونه که ذکر شد، فاطمه ﷺ بر جنازه خواهرش نماز میت خواند. در روایتی دیگر آمده است که زن می‌تواند در نماز نافله و مستحبی برای دیگران امامت کند. این خبر از سلیمان بن خالد از امام صادق ﷺ نقل است که از وی می‌پرسد: آیا زنان برای زنان امامت می‌کنند؟ حضرت پاسخ داد: وقتی همه زن باشند، در نافله امامت می‌کند، اما در نماز واجب خیر.[2]

اینکه ما این حدیث را حمل بر نماز میت کنیم درست نیست؛ زیرا در نماز میت قرائت

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص۴۰۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، صص۲۶۷ و ۲۷۸. علی بن جعفر عریضی؛ مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها؛ ص۲۵۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۷۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۲۶۹: «إِذَا كُنَّ جَمِيعاً أَمَّتْهُنَّ فِي النَّافِلَةِ فَأَمَّا الْمَكْتُوبَةُ فَلَا وَ لَا تَقَدَّمُهُنَّ وَ لَكِنْ تَقُومُ وَسَطاً مِنْهُنَّ».

نیست، بلکه ذکر و دعاست؛ گرچه روایتی دیگر امامت جماعت زن را در نماز میت تأیید می‌کند،[۱] اینکه بر نماز نافله حمل شود، بعید است و شاید منظور از نافله، نمازهای مستحبی‌ای است که جماعت در آن رواست؛ مانند نماز استسقا، دو عید و نماز غدیر به قول حلبی؛[۲] ولی به نظر می‌رسد که روایات دیگری هم امامت زن را برای زنان در نماز میت[۳] و نافله روا.[۴] و حتی نماز واجب روا دانسته‌اند: شیخ طوسی امامت زن را در نماز واجب و نافله برای زنان مستحب می‌داند و به آن فتوا داده است.[۵] در کافی پس از روایت ذکرشده درباره امامت در نافله، روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده که امامت زنان را در فریضه جایز می‌داند؛[۶] البته سند آن معتبر به نظر نمی‌رسد؛ اما شیخ طوسی روایت معتبر دیگری دراین‌باره از علی بن یقطین نقل کرده است.[۷]

به هر حال این موضوع مورد بحث و اختلاف است. شهید اول از کسانی است که امامت زن را برای زنان جایز دانسته و در ذکری می‌نویسد: تفاوتی بین استحباب نماز جماعت بین زنان و مردان نیست و اگر مردی همراه با زنان نباشد، باز هم مستحب است. این را شیخ، ابن‌براج، سلار، ابن‌زهره، ابوصلاح، ابن‌حمزه و ابن‌ادریس ذکر کرده‌اند. وی گفته این نظر در مذهب شیعه اظهر است. این نظر بقیه علمای حله است، جز فاضل (علامه حلی) در مختلف. ایشان سپس این‌گونه استدلال می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله به ام‌ورقه، دختر عبدالله بن حارث بن نوفل، دستور داد با زنان خانه‌اش نماز جماعت بخواند. رسول

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳۹۷. شیخ طوسی؛ الإستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ ج ۱، ص ۴۲۷. همو، تهذیب الأحکام؛ ج ۳، ص ۲۰۶.

۲. شهید اول؛ ذکری الشیعة فی أحکام الشریعه؛ ج ۴، ص ۳۷۴.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳۹۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۳، ص ۲۶۸.

۴. همو، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ ج ۱، ص ۴۲۷.

۵. همو، الخلاف؛ ج ۱، ص ۵۶۲.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۳۷۷: «عَنْ أَبِی‌عَبْدِاللهِ علیه السلام فِی الرَّجُلِ یَؤُمُّ النِّسَاءَ لَیْسَ مَعَهُنَّ رَجُلٌ فِی الْفَرِیضَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ إِنْ کَانَ مَعَهُ صَبِیٌّ فَلْیَقُمْ إِلَی جَانِبِهِ».

۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۳، ص ۲۶۷.

خداﷻ به دیدن وی می‌رفت و برای او مؤذنی تعیین کرد[۱] و در ادامه بـه روایـاتی دیگـر استناد می‌کند.

این خبر در منابع مختلف عامه آمده است. امورقه از پیامبرﷺ خواست در جنگ بـدر برای مداوای مجروحان شرکت کند و آرزوی شهادت داشت. پیامبرﷺ فرمود: در خانه‌ات بمان، خداوند شهادت را نصیبت می‌کند. پیامبر به او اجازه امامت برای زنان داد. حضـرت روزهای جمعه به دیدن او می‌رفت. امورقه وصیت کرده بود کنیز و غلامش بعد از مـرگش آزاد باشند. آن دو هم برای رسیدن به آزادی، امورقه را در زمان عمر بن خطاب کشـتند و فرار کردند. به این جهت وی شهیده نامیده شده که پیامبرﷺ خبـر شـهادتش را داده بـود. خلیفه آن دو را دستگیر کرد و به دار آویخت و آنان اولین افرادی بودند که در اسلام به دار زده شدند.[۲]

۱۴. نماز عید

نماز عید، چه عید فطر و چه عید قربان، آدابی دارد؛ از جملـه اینکـه لازم اسـت زیـر آسمان و بیرون شهر خوانده شود. برابر آنچه از امام صادقؑ نقل شده، سنت و سـیره در عید این است که مردم، به جز اهل مکه، برای نماز عید از شهر خود خارج شـوند و مـردم

---

۱. شهید اول؛ ذکری الشیعة فی أحکام الشریعه؛ ج۴، ص۳۷۴: «لأنّ النبیﷺ أمر امورقة بنت عبدالله بن الحارث بن نوفل أن تؤمّ أهل دارها و کانﷺ یزورها و جعل لها مؤذنا».

۲. ابی‌شیبه؛ المصنف فی الأحادیث و الآثار؛ ج۶، ص۵۳۸ و ج۷، ص۲۵۷ (دار التاج). احمـد بـن حنبـل؛ مسـند احمد حنبل؛ ج۶، ص۴۰۵. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۸، ص۴۵۷ (دار صادر). ابوداود سـلیمان بـن اشـعث سجسـتانی ازدی؛ سنن ابی داوود؛ ج۱، ص۱۶۱. ابو العرب محمد بن احمد تمیمی؛ المحن؛ ص۲۵۳. سلیمان بن احمـد طبرانـی؛ معجم الکبیر؛ ج۲۵، ص۱۳۵. علی بن عمر دارقطنی؛ سنن الدارقطنی؛ ج۳، ص۱۹۰. نقـل احمـد: «وَ کَانَـتْ أَعْتَقَـتْ جَارِیَةً لها وَغُلَاماً عن دُبُرٍ منها فَطَالَ عَلَیْهِمَا فَغَمَّاهَا فی الْقَطِیفَةِ حتی مَاتَتْ وَهَرَبَا فَأُتِیَ عُمَرُ فَقِیلَ لـه: إنّ أُمَّ وَرَقَـةَ قـد قَتَلَهَا غُلَامُهَا وَ جَارِیَتُهَا وَ هَرَبَا. فَقَامَ عُمَرُ فی الناس فقال: إنّ رَسُولَ اللهﷺ کان یَـزُورُ امْوَرَقَـةَ. یقـول: انْطَلِقُـوا نَـزُورُ الشَّهِیدَةَ و ان قُلَانَةَ جَارِیَتَهَا وَ قُلَاناً غُلَامَهَا غَمَّاهَا ثُمَّ هَرَبَا فَلَا یُؤْوِیهِمَا أَحَدٌ وَ مَنْ وَجَـدَهُمَا فَلْیَـأْتِ بِهِمَـا، فَـأُتِیَ بِهِمَـا فَصُلِبَا؛ فَکَانَا أَوَّلَ مَصْلُوبَیْنِ».

مکه در مسجدالحرام نماز عید بخوانند.[۱] برابر روایتی، پیامبر ﷺ برای اقامه نماز عید به بقیع می‌رفت: «وَ قَدْ كانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَخْرُجُ إِلَى الْبَقِيعِ فَيُصَلِّي بِالنَّاسِ:[۲] پیامبر خدا همیشه به سوی بقیع می‌رفت و با مردم نماز می‌خواند»؛ به همین جهت نقل است که برای امام باقر ؈ در روز عید فطر سجاده‌ای آوردند. دستور داد آن را باز گردانند و فرمود: امروز روزی است که رسول خدا ﷺ دوست داشت به آفاق آسمان‌ها بنگرد و سرش را بر روی زمین بنهد.[۳] برابر روایتی از امام رضا ؈، نماز عید بر مسافر در منا واجب نیست.[۴] و می‌توان گفت مستحب است.

وجوب نماز عید با حضور امام

نماز عید وقتی امام حاضر باشد، واجب است. امام باقر ؈ فرمود: «صَلاةُ الْعِيدَيْنِ مَعَ الْإِمَامِ سُنَّةٌ وَ لَيسَ قَبْلَهَا وَ لا بَعْدَهَا صَلاةٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِلَى الزَّوَالِ:[۵] نماز عید فطر و قربان سنتی است که باید با امام برگزار شود. در روز عید تا هنگام ظهر نماز نافله مشروع نیست، نه قبل از نماز عید و نه بعد از آن». مشابه آن از امام صادق ؈ نقل شده است.[۶] شیخ طوسی توضیح می‌دهد که منظور از سنت این است که وجوب آن از طریق سنت پیامبر ﷺ واجب شده، نه اینکه مستحب است.[۷] درواقع مانند دو رکعت نمازهای

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۶۱: «السُّنَّةُ عَلَى أَهْلِ الْأَمْصَارِ أَنْ يَبْرُزُوا مِنْ أَمْصَارِهِمْ فِي الْعِيدَيْنِ إِلَّا أَهْلَ مَكَّةَ فَإِنَّهُمْ يُصَلُّونَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ».

۲. همان، ص۴۶۰.

۳. همان: «يَوْمٌ كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يُحِبُّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آفَاقِ السَّمَاءِ وَ يَضَعَ وَجْهَهُ عَلَى الْأَرْضِ».

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۲۸۸: «سَعْدِ بن سَعْدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِي‌الْحَسَنِ الرِّضَا ؈ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْمُسَافِرِ إِلَى مَكَّةَ وَ غَيْرِهَا هَلْ عَلَيْهِ صَلَاةُ الْعِيدَيْنِ الْفِطْرِ وَ الْأَضْحَى؟ فَقَالَ: نَعَمْ، إِلَّا بِمِنًى يَوْمَ النَّحْرِ».

۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۵۰۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۱۳۴. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۴۴۴.

۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۱۲۹: «صَلاةُ الْعِيدَيْنِ مَعَ الْإِمَامِ سُنَّةٌ وَ لَيْسَ قَبْلَهَا وَ لَا بَعْدَهَا صَلاةٌ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِلَى الزَّوَالِ فَإِنْ فَاتَكَ الْوَتْرُ فِي لَيْلَتِكَ قَضَيْتَهُ بَعْدَ الزَّوَالِ».

۷. همان، ص۱۳۴: «أَنَّ الْمُرَادَ بِهَذَا الْخَبَرِ أَنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ مِمَّا عُلِمَ فَرْضُهَا بِالسُّنَّةِ كَمَا عُلِمَ فَرَائِضُ كَثِيرَةٌ بِالسُّنَّةِ».

چهاررکعتی است که برابر روایات، توسط پیامبر افزوده شده است؛[۱] به همین علت در فقه الرضا آمده نماز عید با امام واجب است.[۲]

سیرهٔ امام باقر علیه‌السلام در نماز عید

از روایات استفاده می‌شود که معصومان نیز در وقت مناسب، نماز عید برگزار می‌کردند. محمد بن قیس در سیره امام باقر علیه‌السلام گوید: «وقتی حضرت با مردم نماز عید فطر و قربان می‌خواند، صدایش را کوتاه می‌کرد که شخص پشت سرش بشنود و قرآن را بلند نمی‌خواند و موعظه و تذکر در روز عید قربان و فطر بعد از نماز است»؛[۳] یعنی خطبه نماز عید، بر خلاف خطبه جمعه، بعد از نماز خوانده می‌شود که از آن به موعظه و تذکر تعبیر کرده است.

نقد و بررسی دیدگاه‌ها

درباره آهسته خواندن و کوتاه کردن صدا در این حدیث دو نظر است.

۱. مجلسی اول[۴] و دوم بیان کرده‌اند که یعنی آهسته می‌خواند و از سلاطین تقیه می‌کرد. درواقع برای اینکه حکومت متوجه نشود، آهسته می‌خوانده است. به این معنا که در هنگام نماز آهسته می‌خوانده است و جمله مواعظ به بعد مبتدا و خبرش «بعد الصلاه» است؛ یعنی بیان شده که موعظه و تذکر و به تعبیر روشن‌تر خطبه در نماز عید بعد از نماز است یا «مواعظ» را عطف به «قرآن» بگیریم و تذکر مبتدا باشد و خبرش «بعد الصلاة»؛ یعنی حضرت قرائت و خطبه را آهسته می‌خواند و یادآوری می‌شود که خطبه بعد از نماز است.[۵]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۲۷۳.

۲. فقه الرضا؛ ص۱۳۱: «فإن صلاة العیدین مع الإمام مفروضة».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۵۶: «أَنَّهُ كَانَ إِذَا صَلَّى بِالنَّاسِ صَلاَةَ فِطْرٍ أَوْ أَضْحَى خَفَضَ مِنْ صَوْتِهِ يَسْمِعُ مَنْ يلِيهِ لا يَجْهَرُ بِالْقرآن وَ الْمَوَاعِظُ وَ التَّذْكِرَةُ يَوْمَ الْأَضْحَى وَ الْفِطْرِ بَعْدَ الصَّلاةِ».

۴. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۲، ص۷۵۴: «و الظاهر أنه کان للتقیة».

۵. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۵، ص۵۵۲: «صحیح. قوله "لا یجهر بالقرآن" أی جهرا بلیغا ←

اشکالی که به ذهن می‌رسد، این است که آیا دو خطبه جزو نماز است یا نه. اگر جزو نماز باشد، باید به‌گونه‌ای خوانده شود که مستمعین در جلسه متوجه شوند و آهسته‌خواندن آن درست به نظر نمی‌رسد و آهسته مربوط به قرائت است؛ چون تعبیر چنین است: «یسمع من یلیه: می‌شنود کسی که پشت سر وی است».

اگر منظور از آهسته‌خواندن فقط قرائت در نماز باشد، در این مسئله تقیه نیست؛ زیرا اهل سنت هم قایل به جهر قرائت در نماز عیدین و جمعه هستند و آن را سنت می‌دانند؛[1] البته ابن‌قدامه روایتی از علی علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: قرائت امام را فقط کسانی که پشت سر وی هستند می‌شنوند.[2] در این صورت، روایت امام باقر علیه‌السلام برابر با این روایت که از علی علیه‌السلام نقل شده، می‌باشد و مخالف دیگر روایات شیعه است؛ از جمله روایتی که از زید نقل شده که علی علیه‌السلام در نماز عیدین قرائت را بلند می‌خواند.[3] اساساً حضور جمعی برای نمازی که بر عهده حاکم است، در چنین موردی بر خلاف تقیه است؛ مگر اینکه جمع بسیار محدود و در جایی خاص باشند یا حاکم نمازی برگزار نکرده باشد.

۲. فیض کاشانی درباره معنای این حدیث دو نظر ذکر کرده است: یکی همان نظر مجلسی است که «مواعظ» مبتدا باشد و خبرش «بعد الصلاه»[4] و دیگر اینکه او معتقد است این آهسته‌خواندن به بعد از نماز بر می‌گردد؛ یعنی نه از باب تقیه، بلکه از باب خشوع و خضوع آهسته سخنرانی نماید؛ پس «خفض» مبتدا و «بعد الصلاة» خبر آن است؛[5] چون

→

تقیة من سلاطین الجور؛ و قوله "و المواعظ" مبتدأ "بعد الصلاة" خبره، أی: الخطبة بعد الصلاة؛ و یحتمل أن یکون "المواعظ" عطفا علی "القرآن" و "التذکرة" مبتدأ».

۱. ابن‌قدامه؛ المغنی؛ ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. همان: «أنّه روی عن علی علیه‌السلام انه کان إذا قرأ فی العیدین أسمع من یلیه و لم یجهر ذلک الجهر».

۳. زید بن علی؛ مسند زید بن علی؛ ص۱۴۵: «وکان یَجهَرُ بالقراءةِ».

۴. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۹، ص۱۳۳۸: «و یحتمل أن یکون المراد عدم جهرة بالبلیغ بالقراءة فی الصلاة فیکون قوله و "المواعظ" مبتدأ و یکون خبره قوله "بعد الصلاة" و یکون المراد به أنّ الخطبة فی العیدین إنّما تکون بعد الصلاة».

۵. همان: «یعنی إذا فرغ من صلاته خفض صوته بهذه الأشیاء التی کان یأتی بها بعد الصلاة تحزنا و تخشّعا».

راوی سیره حضرت را بیان می‌کند، گزارش می‌دهد که حضرت بعد از نماز، آیات قرآن و مواعظ را از باب خشوع و تعظیم نزد خداوندِ منان آهسته می‌خواند و فریاد نمی‌زد؛ به تعبیر دیگر در برابر جهر گفته می‌شود اخفات؛ اما خفض صدا، در برابر رفع و بلندکردن آن قرار می‌گیرد؛[1] یعنی زیاد صدایش را بلند نمی‌کرد و با خشوع و متواضعانه خطبه می‌خواند. درواقع سخن از کیفیت بلندی صداست، گرچه ناقل آن را به عدم جهر قرآن تعبیر می‌کند؛ زیرا بحث تقیه در این مورد منتفی است.

این احتمال هم وجود دارد که حضرت اذکار نماز را بلند می‌خواند و وقتی به قرائت که همان خواندن قرآن است می‌رسید، آن را آهسته و با خشوع قرائت می‌کرد؛ چون «خفض من صوته» وقتی گفته می‌شود که ابتدا صدا بلند باشد و بعد از آن بلندی، کاسته شود؛ برای مثال در روایتی جابر بن سمره گوید پیامبر ﷺ فرمود: بعد از من دوازده امیر خواهد بود؛ سپس از صدایش کاسته شد: «خفض من صوته»؛ من متوجه نشدم حضرت چه فرمود. از پدرم پرسیدم چه فرمود، پاسخ داد حضرت فرمود: تمام آنها از قریش هستند.[2]

جمع‌شدن جمعه و عید

در برخی روایات حکم جمع‌شدن دو عید ذکر شده است؛ یعنی اینکه اگر روز جمعه و عید فطر یا جمعه و اضحی با هم تلاقی کنند، چه باید کرد. این موضوع در دوران حکومت امیرالمؤمنین ﷺ رخ داد. امام صادق ﷺ می‌فرماید: در زمان امیرالمؤمنین ﷺ دو عید در یک روز جمع شد. حضرت در خطبه خود به مردم اعلام کرد: «هَذا یَوْمٌ اِجْتَمَعَ فِیهِ عِیدانِ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ یَجْمَعَ مَعَنا فَلْیَفْعَلْ وَ مَنْ لَمْ یَفْعَلْ فَإِنَّ لَهُ رُخْصَةً یَعْنِی مَنْ

---

۱. خلیل بن احمد فراهیدی؛ العین؛ ج ۴، ص ۱۷۸. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایه؛ ج ۲، ص ۵۳: «خفض: نقیض الرفع».

۲. شیخ صدوق؛ الخصال؛ صص ۴۶۹ و ۴۷۲: «جَابِرِ بن سَمُرَةَ السَّوَائِیِّ قَالَ: کُنْتُ مَعَ أَبِی فِی الْمَسْجِدِ وَ رَسُولُ اللهِ ﷺ یَخْطُبُ؛ فَسَمِعْتُهُ یَقُولُ: "یَکُونُ مِنْ بَعْدِی اثْنَا عَشَرَ أَمِیراً" ثُمَّ خَفَضَ مِنْ صَوْتِهِ فَلَمْ أَدْرِ مَا یَقُولُ. فَقُلْتُ لِأَبِی: مَا قَالَ ﷺ؟ فَقَالَ قَالَ: "کُلُّهُمْ مِنْ قُرَیْشٍ"».

کانَ مُتَنَحِّیاً:[۱] این روزی است که در آن، دو عید همزمان قرار گرفته است. هر کس دوست دارد با ما نماز جمعه برگزار بکند، انجام دهد و هر کس انجام ندهد، اشکال ندارد و مجاز است؛ یعنی کسی که دور است».

جمله پایانی (یعْنِی مَنْ کَانَ مُتَنَحِّیاً) این اجازه را مخصوص افرادی می‌داند که از راه دور برای اقامه نماز عید آمده بودند و حضور آنان را در جمعه الزامی نمی‌داند. مجلسی اول این جمله را کلام کلینی دانسته که عده‌ای از شیعه به آن باور دارند و می‌افزاید: ممکن است کلام امام صادق ﷺ باشد.[۲] وی برای نظر دوم، به موثقه اسحاق بن عمار استناد کرده است؛ که غیاث بن کلوب از اسحاق بن عمار از امام صادق ﷺ از پدرش نقل می‌کند که علی بن ابی طالب ﷺ این‌گونه می‌فرمود: هرگاه دو عید برای مردم در یک روز جمع شود، بر عهده امام است که در خطبه اول خود بگوید: برای شما دو عید جمع شده است و من هر دو را با هم نماز می‌خوانم، هر کس مکانش دور باشد و می‌خواهد که در دیگری شرکت نکند، به او اجازه دادم.[۳]

شیخ طوسی پس از نقل این حدیث، نکته‌ای دارد که در خور توجه است. وی می‌نویسد: محمد بن احمد بن یحیی گفت: این حدیث را از کتاب محمد بن حمزة بن یسع گرفتم که از محمد بن فضیل نقل کرده بود و از خود او نشنیدیم. به نظر می‌رسد خبر دارای سند دیگری بوده یا با وجاده آن را نقل کرده است. در جعفریات نیز به نقل از موسی (الخشاب) آمده.[۴] مجلسی دوم آن را با تردید کلام راوی یا حضرت دانسته است.[۵]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۶۱.

۲. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۲، ص۷۴۷: «و کأنه من کلام الکلینی و ذهب إلیه بعض الأصحاب و یمکن أن یکون هذا من کلام أبی‌عبدالله ﷺ».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۱۳۷.

۴. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۴۵: «اجْتَمَعَ فِی زَمَانِ عَلِیِّ بن أَبِی‌طَالِبٍ ﷺ عِیدَانِ، فَصَلَّی بِالنَّاسِ ثُمَّ قَالَ: "قَدْ أَذِنْتُ لِمَنْ کَانَ قَاصِیاً أَنْ یَنْصَرِفَ إِنْ أَحَبَّ" ثُمَّ رَاحَ فَصَلَّی بِالنَّاسِ الْعِیدَ الْآخَرَ».

۵. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل‌الرسول؛ ج۱۵، ص۴۳۴: «قوله ﷺ: "یعنی من کان متنحیا" من کلام الراوی أو الصادق ﷺ».

با توجه به روایت صحیحه‌ای[۱] که صدوق از حلبی از امام صادق ﷺ نقل کرده، می‌توان گفت ممکن است این جمله اضافی از راوی باشد و از کلینی چنین موضوعی سابقه ندارد. امام هم با این تعبیر بیان نمی‌کند؛ زیرا در روایت حلبی مقید به دوری نیست و افراد مجازند برای جمعه صبر نکنند و در آن شرکت ننمایند. حلبی از امام صادق ﷺ می‌پرسد اگر عید فطر و اضحی در روز جمعه قرار گرفت، چه باید کرد، حضرت می‌فرماید: «این دو عید در زمان علی ﷺ جمع شدند؛ فرمود: هر کس می‌خواهد در جمعه شرکت کند، پس شرکت نماید و هر کس در هنگام نماز جمعه نیامد، ضرری به او نمی‌رسد و نماز ظهر خود را بخواند و حضرت دو خطبه خواند و در آن، بین خطبه عید و جمعه جمع کرد».[۲] در این خبر سخنی از بعد مسافت برای حضور در نماز جمعه نیست. جمله پایانی آن نشان می‌دهد می‌شود خطبه‌ای خواند که هم مسائل مربوط به جمعه در آن باشد و هم مسائل مربوط به عید. شاید بتوان گفت چون خطبه‌های عید بعد از نماز و خطبه‌های جمعه قبل از نماز است، حاکم در خطبه اول عید که بعد از نماز است، این نکته را یادآوری می‌کند و خطبه‌ها را به گونه‌ای می‌خواند که مناسب هر دو عید باشد.

۱۵. آوردن زندانیان به نماز

حضور در نماز جمعه و عید مخصوص مردم عادی نیست؛ بلکه از روایات ما استفاده می‌شود که افراد زندانی را باید برای شرکت در نماز جمعه و عید حاضر کرد و پس از نماز آنان را باز گرداند؛ چون نماز جمعه در زمان حضور معصوم واجب است. این موضوع از یک سو نشانهٔ اهتمام به نماز است و از سوی دیگر نشان‌دهندهٔ توجه به زندانیان؛ البته در روایتی این کار ویژه زندانیان مقروض دانسته شده است. امام صادق ﷺ

---

۱. علامه حلی؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب؛ ج ۶، ص ۷۴.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۵۰۹: «اجْتَمَعا فِی زَمانِ عَلِی ﷺ. فَقالَ: مَنْ شاءَ أَنْ یأْتِی الْجُمُعَةَ فَلْیأْتِ وَ مَنْ قَعَدَ فَلا یضُرُّهُ وَ لْیصَلِّ الظُّهْرَ وَ خَطَبَ خُطْبَتَینِ جَمَعَ فِیهِما خُطْبَةَ الْعِیدِ وَ خُطْبَةَ الْجُمُعَةِ».

می‌فرماید: «عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يُخْرِجَ الْمَحْبُوسِينَ فِي الدَّيْنِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ وَ يَوْمَ الْعِيدِ إِلَى الْعِيدِ فَيُرسِلَ مَعَهُمْ؛ فَإِذَا قَضَوُا الصَّلاةَ وَ الْعِيدَ رَدَّهُمْ إِلَى السِّجْنِ:[1] لازم است امام زندانیان بدهکار را همراه مأمور روز جمعه به نماز جمعه و روز عید به نماز عید ببرد؛ وقتی نماز جمعه و عید را خواندند، آنان را به زندان باز گرداند». این روایت را صدوق به نقل از عبدالله بن سنان[2] و شیخ به نقل از عبدالرحمان بن سیابه که ذکر شد و به نقل از عبدالله بن سیابه برادر عبدالرحمان[3] از امام صادق علیه السلام نقل کرده‌اند.[4]

دو روایت از سیره علوی دراین‌باره وجود دارد که در یک روایت آمده، حضرت علی علیه السلام زندانیان مقروض و متهم را به نماز جمعه می‌برد، سپس آنها را بر می‌گرداند.[5] در روایتی دیگر آمده، زندانیان فاسق را به نماز جمعه می‌برد و دستور می‌داد به آنان سخت بگیرند.[6] در دعائم الاسلام در مورد ابن‌هرمه به رفاعة بن شداد، قاضی اهواز، دستور می‌دهد در هنگام نماز او را از زندان خارج نما.[7] ممکن است این کار برای انجام نمازهای واجب یا حتی جمعه باشد؛ زیرا در زمان حضور امام، نماز جمعه واجب است. برابر آنچه ذکر شد، می‌توان همه زندانیان را با حفاظت کامل برای نماز جمعه برد و پس از نماز باز گرداند.

۱۶. نماز میت

نماز میت از نمازهای واجبی است که شرع به آن اهمیت داده است. در روایت است بر

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۲۸۵.
۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۳۱.
۳. شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۲۶۴، ش۳۷۸۴.
۴. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۳۱۹.
۵. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۴۴: «أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ يُخْرِجُ أَهْلَ السُّجُونِ مِنَ الحَبْسِ فِي دَيْنٍ أَوْ تُهَمَةٍ إِلَى الْجُمُعَةِ فَيَشْهَدُونَهَا وَ يُضَمِّنُهُمُ الْأَوْلِيَاءَ حَتَّى يَرُدُّونَهُمْ».
۶. همان: «أَنَّ عَلِيّاً كَانَ يُخْرِجُ الْفُسَّاقَ إِلَى الْجُمُعَةِ وَ كَانَ يَأْمُرُ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْهِمْ».
۷. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۵۳۲: «وَ أَخْرِجْهُ وَقْتَ الصَّلاةِ».

هر کس که از اهل قبله است، نماز بخوان و حساب او با خداست؛[۱] یعنی اهل قبله بودن مجوزی برای نماز بر میت است. برابر این روایت از مذهب او نیز نباید پرسید و همین که مسلمان است کافی است. از رسول خدا ﷺ نقل است: بر افرادی که حد رجم شده‌اند نماز بخوانید و نیز کسانی که خودکشی کرده‌اند و هیچ یک از افراد امتم را بدون نماز رها نکنید.[۲] این‌گونه روایات نشان می‌دهد مسلمانان یکدیگر را حتی بعد از انجام کارهای بزرگ خلاف شرع، مانند خودکشی و زنا، نباید تکفیر کنند و نباید به دیگری بی‌حرمتی نمایند. از سوی دیگر نیز نشانه رأفت و رحمت رسول خدا ﷺ به امتش است که همه لازم است مورد لطف دیگر مؤمنان قرار گیرند.

اینک به نمونه‌هایی از سیره معصومان در نماز بر میت که متفاوت است اشاره می‌کنیم. ابوبصیر از امام باقر ﷺ نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ بر حمزه هفتاد تکبیر گفت و علی ﷺ بر سهل بن حنیف که بدری بود، ۲۵ تکبیر گفت. حضرت باقر ﷺ فرمود: پنج تکبیر پنج تکبیر می‌گفت. هر وقت مردم به امیرالمؤمنین ﷺ می‌رسیدند می‌گفتند: ما توفیق درک نماز بر سهل را نداشتیم. حضرت او را روی زمین می‌نهاد و بر او پنج تکبیر می‌گفت. این موضوع پنج بار تکرار شد تا به محل دفن سهل رسیدند.[۳] از امام صادق ﷺ نیز این مطلب دربارهٔ نماز بر سهل نقل شده است.[۴] علت آن را امام صادق ﷺ بدری‌بودن سهل دانسته است.[۵] سهل بن حنیف از انصار و جزو دوازده نفری[۶] بود که به خلافت ابوبکر اعتراض

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۳۲۸. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۴۶۸: «صَلِّ عَلَی مَنْ مَاتَ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ وَ حِسَابُهُ عَلَی اللهِ».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۱۶۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۳۲۸: «صَلُّوا عَلَی الْمَرْجُومِ مِنْ أُمَّتِی وَ عَلَی الْقَاتِلِ نَفْسَهُ مِنْ أُمَّتِی وَ لا تَدَعُوا أَحَداً مِنْ أُمَّتِی بِلا صَلاةٍ».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۱۹۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۱۶۴.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۱۸۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۱۶۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۳۲۵. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۴۸۴: «کَبَّرَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ﷺ عَلَی سَهْلِ بن حُنَیْفٍ وَ کَانَ بَدْرِیّاً خَمْسَ تَکْبِیرَاتٍ ثُمَّ مَشَی سَاعَةً ثُمَّ وَضَعَهُ وَ کَبَّرَ عَلَیْهِ خَمْسَةً أُخْرَی فَصَنَعَ ذٰلِکَ حَتَّی کَبَّرَ عَلَیْهِ خَمْساً وَ عِشْرِینَ تَکْبِیرَةً».

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۳۱۷. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۴۷۶.

۶. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۴۶۱: «زید بن وهب قالَ: کَانَ الَّذِینَ أَنْکَرُوا عَلَی أَبِی بَکْرٍ جُلُوسَهُ فِی الخلافةِ وَ تَقَدُّمَهُ عَلَی ←

کردند.[۱] وی در اعتقاد به ولایت علی علیه‌السلام ثابت ماند.[۲] او در هنگام جنگ جمل فرماندار مدینه بود که نامه هفتاد نهج البلاغه را حضرت علی علیه‌السلام خطاب به وی نوشت. او بعد از جنگ صفین درگذشت و حضرت به تجلیل از وی پرداخت.[۳] خود حضرت وی را با بُرد قرمز حِبری کفن کرد.[۴] این روایت نشان می‌دهد حمزه در نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و سهل بن حنیف نزد علی علیه‌السلام بسیار مورد توجه و احترام بودند. این در حالی است که برابر روایتی از امام صادق علیه‌السلام پیامبر تکرار نماز میت را شایسته ندانستند؛[۵] البته سند این روایت عامی است و شیخ ذیل این روایت تکرار نماز میت را مکروه دانسته است.

شیوه نماز میت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

از روایتی استفاده می‌شود که حضرت علی علیه‌السلام فقط در هنگام تکبیر اول نماز میت دست‌هایش را بلند می‌کرد. امام صادق علیه‌السلام از پدرش نقل می‌کند که فرمود: روش امیرالمؤمنین علیه‌السلام این بود که دستش را در اولین تکبیر بلند می‌کرد؛ سپس این را تکرار نمی‌کرد تا نمازش به پایان می‌رسید.[۶] شیخ طوسی پس از نقل این حدیث می‌گوید اشکال ندارد که برای هر تکبیر دست‌ها را بلند کنیم. در روایتی دیگر امام صادق علیه‌السلام بیان

→

عَلِیِّ بن أَبِی‌طَالِبٍ علیه‌السلام اثْنَیْ عَشَرَ رَجُلاً مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ... وَ کَانَ مِنَ الْأَنْصَارِ خُزَیْمَةُ بن ثَابِتٍ ذُوالشَّهَادَتَیْنِ وَ سَهْلُ بن حُنَیْفٍ وَ ابوأَیُّوبَ الْأَنْصَارِی».

۱. همان، ص۴۶۵: «ثُمَّ قَامَ سَهْلُ بن حُنَیْفٍ فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ عَلَی الْمِنْبَرِ: إِمَامُکُمْ مِنْ بَعْدِی عَلِیُّ بن أَبِی‌طَالِبٍ علیه‌السلام وَ هُوَ أَنْصَحُ النَّاسِ لِأُمَّتِی».

۲. همو، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام؛ ج۲، ص۱۲۶.

۳. نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)؛ ص۴۸۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۱۴۹.

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۳۲۴. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۴۸۴: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله صَلَّی عَلَی جِنَازَةٍ؛ فَلَمَّا فَرَغَ جَاءَ قَوْمٌ فَقَالُوا: یَا رَسُولَ فَاتَتْنَا الصَّلاةُ عَلَیْهَا؛ فَقَالَ: إِنَّ الْجِنَازَةَ لا یُصَلَّی عَلَیْهَا مَرَّتَیْنِ ادْعُوا لَهُ وَ قُولُوا خَیْراً».

۶. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۱۹۴: «کَانَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بن أَبِی‌طَالِبٍ علیه‌السلام یَرْفَعُ یَدَهُ فِی أَوَّلِ التَّکْبِیرِ عَلَی الْجِنَازَةِ ثُمَّ لا یَعُودُ حَتَّی یَنْصَرِفَ».

می‌کند که حضرت علی ﷺ پس از نماز، درنگ می‌کرد تا جنازه را برای تشییع بلند کنند.[۱]

اولویت حاکم برای نماز بر میت

برابر دو روایت که از امام صادق ﷺ نقل شده است، سلطان[۲] یا والی[۳] برای نماز بر میت اولویت دارد؛ ولی برابر روایتی از امام صادق ﷺ از امیرالمؤمنین ﷺ در تهذیب الأحکام، حاکم با اجازه ولی میت باید نماز بخواند و بدون اجازه غاصب است.[۴] در جعفریات روایت دیگری درباره نماز بر میت توسط حاکم آمده که با حقایق تاریخی نمی‌سازد، در این روایت نقل شده که وقتی امکلثوم دختر علی ﷺ از دنیا رفت، امام حسین ﷺ اجازه دادند که مروان، حاکم مدینه در آن زمان، بر وی نماز بخواند و فرمودند: اگر سنت نبود، اجازه نماز به وی نمی‌دادم.[۵] این خبر با حقایق تاریخی نمی‌سازد؛ زیرا درباره امکلثوم روایات زیادی وجود دارد، ولی چنین نقلی ذکر نشده است. بعید است امام حسین ﷺ چنین اجازه‌ای داده باشد. برخی مرگ امکلثوم را در هنگام تولد فرزندش زید که از همسرش عمر بود، دانسته‌اند.[۶] مادر و فرزند را تشییع کردند و بر آن دو نماز خواندند.[۷] در دو روایت

---

۱. همان، ص۱۹۵: «أَنَّ عَلِیّاً ﷺ کَانَ إِذَا صَلَّی عَلَی جِنَازَةٍ لَمْ یَبْرَحْ مِنْ مُصَلَّاهُ حَتَّی یَرَاهَا عَلَی أَیْدِی الرِّجَالِ».

۲. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۲۰۹: «إِذَا حَضَرَ سُلْطَانٌ جِنَازَةً فَهُوَ أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَیْهَا».

۳. همان، ص۲۱۰: «الْوَالِی أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَی الْجِنَازَةِ مِنْ وَلِیِّهَا».

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۲۰۶: «قَالَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ﷺ: إِذَا حَضَرَ سُلْطَانٌ مِنْ سُلْطَانِ اللهِ جِنَازَةً فَهُوَ أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَیْهَا إِنْ قَدَّمَهُ وَلِیُّ الْمَیِّتِ وَ إِلَّا فَهُوَ غَاصِبٌ».

۵. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۲۱۰: «لَمَّا تُوُفِّیَتْ أُمُّ کُلْثُومٍ بنت أَمِیرِالْمُؤْمِنِینَ ﷺ خَرَجَ مَرْوَانُ بن الْحَکَمِ وَ هُوَ أَمِیرٌ یَوْمَئِذٍ عَلَی الْمَدِینَةِ؛ فَقَالَ الْحُسَیْنُ بن عَلِیٍّ ﷺ: لَوْ لا السُّنَّةُ مَا تَرَکْتُهُ یُصَلِّی عَلَیْهَا».

۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۳۶۲.

۷. همو، الخلاف؛ ج۱، ص۷۲۳: «روی عمار بن یاسر قال: أخرجت جنازة امکلثوم بنت علی ﷺ و ابنها زید بن عمر و فی الجنازة الحسن ﷺ و الحسین ﷺ و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابوهریرة؛ فوضعوا جنازة الغلام مما یلی الامام و المرأة ورائه و قالوا: هذا هو السنة».

معتبر آمده حضرت علی ﷺ بعد از مرگ عمر، امکلثوم را به منـزل خـود بـرد.[۱] خبـری از حضور وی در شب شهادت حضرت در کوفه حکایت دارد.[۲] در کتاب‌های تـاریخی ذکـر شده که وی پس از عمر، با عون بن جعفر و بعد با محمد بن جعفر و سپس بـا عبـدالله بـن جعفر ازدواج کرد.[۳] در واقعه کربلا نیز اخبار و حضور امکلثوم مطـرح اسـت کـه بـا خبـر جعفریات ناسازگار است. البته ممکن است وی ام کلثوم صغرا دختر دیگر علی ﷺ باشد که مادرش فاطمه ﷺ نبود.[۴]

نماز میت بر منافق

هشام بن سالم از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که فرمود: رسول خدا ﷺ همیشه در نماز میت بر قومی پنج تکبیر می‌گفت و بر گروهی دیگر چهار تکبیر و هرگاه چهار تکبیـر بـر مردی می‌گفت، او متهم بود و اتهام وی نفاق بود.[۵]

امام صادق ﷺ می‌فرماید: مرد منافقی درگذشت. امام حسین ﷺ به کنـار جنـازه وی رفت؛ غلام خود را دید که می‌رود. به او فرمود: به کجا مـی‌روی؟ گفـت: از جنـازه ایـن منافق فرار می‌کنم که بر آن نماز بخوانم. امام حسین ﷺ به وی فرمود: بنگر که در سـمت راست قرار گیری و هر چه از من شنیدی که می‌گویم، مانند آن را بگوی. وقتی ولی میت بر او تکبیر گفت، حضرت فرمود: «خداوندا، فلانی را کـه بنـده‌ات اسـت، لعـن کـن و از رحمت خود دور بدار هزار بار پیوسته و بـدون جـدایی. بـار الهـا، بنـده‌ات را در میـان بندگانت و شهرهایت خوار گردان و به‌گرمی، آتشت را به او بچشان و او را با شدیدترین

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۱۱۵. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۱۰۹.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۵۹.

۳. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج۸، ص۴۶۵.

۴. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۹، ص۲۴۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الانوار؛ ج۴۲، ص۹۰.

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۱۹۷: «کَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ یُکَبِّرُ عَلَی قَوْمٍ خَمْساً وَ عَلَی قَوْمٍ آخَـرِینَ أَرْبَعـاً وَ إِذَا کَبَّرَ عَلَی رَجُلٍ أَرْبَعاً أَنَّهُمَ یَعْنِی بِالنِّفَاقِ».

عذاب‌ها عذاب نما؛ زیرا وی دشمنانت را دوست داشته و با دوستانت دشمن بوده است و با اهل بیت پیامبرت دشمن بوده است».[۱]

کینه و دشمنی این شخص با اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باعث شده است که امام حسین علیه‌السلام او را در نماز نفرین کند. از این خبر استفاده می‌شود که حضرت یکی از حاضران در هنگام نماز بوده است و ولی میتِ منافق، بر او نماز خوانده و حضرت این‌گونه نفرین کرده است.

نماز فاطمه علیهاالسلام بر جنازه خواهرش

در خبری یزید بن خلیفه گوید: نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که مردی قمی از حضرت سؤال کرد و گفت: ای ابوعبدالله، آیا زن بر جنازه نماز می‌خواند؟ امام صادق علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خون مغیرة بن سعید را هدر دانست و حدیث مفصلی بیان کرد و افزود: «وَ إِنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ النَّبِي صلی‌الله‌علیه‌وآله تُوُفِّيتْ وَ إِنَّ فَاطِمَةَ علیهاالسلام خَرَجَتْ فِي نِسَائِهَا فَصَلَّتْ عَلَى أُخْتِهَا:[۲] و زمانی که زینب دختر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درگذشت، فاطمه با عده‌ای از زنان بیرون رفت و بر جنازه خواهرش نماز خواند». از این روایت استفاده می‌شود که زنان نیز در نماز بر میت شرکت می‌کنند و البته ظاهر خبر این است که فاطمه جدای از مردان، همراه با زنان، بر او نماز خوانده است.

این خبر به‌تفصیل در کافی به نقل از یزید بن خلیفه خولانی حارثی آمده که به نظر می‌رسد در نقل تهذیب الأحکام تلخیص شده و سؤال‌کننده عیسی بن عبدالله معرفی شده است. خلاصه خبر را از کافی نقل می‌کنیم: پرسش سائل از امام صادق علیه‌السلام این است: «تَخْرُجُ النِّسَاءُ إِلَى الْجَنَازَةِ؟: آیا زنان در تشییع جنازه شرکت می‌کنند؟» حضرت که تکیه

---

۱. همان، ص۱۹: «اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلاناً عَبْدَكَ أَلَفَ لَعْنَةٍ مُؤْتَلِفَةٍ غَيرِ مُخْتَلِفَةٍ اللَّهُمَّ أَخْزِ عَبْدَكَ فِي عِبادِكَ وَ بِلادِكَ وَ أَصْلِهِ حَرَّ نارِكَ وَ أَذِقْهُ أَشَدَّ عَذابِكَ فَإِنَّهُ كَانَ يَتَوَلَّى أَعْداءَكَ وَ يُعادِي أَوْلِياءَكَ وَ يُبْغِضُ أَهْلَ بَيتِ نَبِيكَ».

۲. همان، ص۳۳۳.

داده بود می‌نشیند، سپس می‌فرماید: او (عثمان) عموی فاسقش مغیرة بن ابی العاص را که خونش از جانب پیامبر ﷺ هدر اعلام شده بود، پناه داد و به دختر پیامبر ﷺ گفت: به پدرت خبر ندهی. وی گفت: من چیزی را از پیامبر پنهان نمی‌کنم. پیامبر ﷺ از طریق وحی از حضور مغیره در منزل عثمان آگاه شد و علی ؑ را فرستاد تا وی را بیاورد. ایشان موفق نشد تا اینکه عثمان وی را نزد پیامبر ﷺ آورد و از حضرت مهلت خواست. پیامبر ﷺ فرمود: مدینه را ترک کند؛ اگر پس از سه روز در محدوده مدینه باشد، کشته می‌شود. پس از سه روز که می‌رفت افتاد و نتوانست از محدوده مدینه خارج شود. پیامبر ﷺ علی ؑ و عمار را فرستاد تا او را کشتند. عثمان هم آن‌قدر زینب دختر پیامبر ﷺ را کتک زد که مریض شد. به منزل پیامبر ﷺ آمد و پس از چند روز بر اثر کتک‌هایی که خورده بود درگذشت. فاطمه ؑ همراه گروهی از زنان به تشیع جنازه وی رفت و عثمان هم آمد، اما پیامبر ﷺ وی را نهی کرد و او به بهانه درد شکم برگشت «وَ خَرَجَتْ فَاطِمَةُ ؑ وَ نِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فَصَلَّيْنَ عَلَى الْجِنَازَةِ:[1] فاطمه و زنان مهاجر خارج شدند و بر جنازه نماز خواندند».

اشکالات تاریخی بر این خبر

این خبر اشکالات خبر قبلی را ندارد؛ گرچه در ذکر نام مجرم باز هم مانند خبر تهذیب الأحکام دقیق نیست. در تهذیب الأحکام نام وی مغیرة بن سعید ذکر شده که درست نیست؛ اینجا هم مغیرة بن ابی العاص گفته شده که باز هم دقیق نیست. برابر نقل مورخان، وی معاویة بن مغیرة بن ابی‌العاص، جد مادری عبدالملک بن مروان[2] و پسرعموی عثمان بوده است. او در جنگ احد بینی حمزه را قطع کرد و در مُثله‌کردن این مرد بزرگ نقش داشت و به جهت همین خباثتش مورد تعقیب پیامبر ﷺ قرار

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۲۵۱.

۲. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج۸، ص۲۳۷.

گرفت و خونش هدر اعلام شد. عثمان به او پناه داد.[۱] ابن‌مغیره و ابوعزه جمحی شاعر جزو کسانی بودند که دستگیر و کشته شدند.[۲] ابن‌ابی‌الحدید بیان می‌کند که دو نفر از سوی پیامبر ﷺ طرد شدند: یکی حکم بن ابی‌العاص و دیگری معاویة بن مغیرة بن ابی‌العاص که هر دو جد عبدالملک مروان بودند؛ یکی جد پدری، حکم بن ابی‌العاص و دیگری جد مادری.[۳] نوشته‌اند ام‌کلثوم دختر رسول خدا ﷺ جای پنهان‌شدن معاویه را نشان داد و او را دستگیر کردند و نزد پیامبر بردند. عثمان نزد حضرت بود و گفت که برای گرفتن امان برای وی نزد حضرت آمده است. حضرت تا سه روز به او امان داد. او سه روز در مدینه ماند تا اخبار پیامبر ﷺ را برای قریش جمع‌آوری کند و برای نبرد حمراء الاسد به آنان برساند.[۴] پس از آن در روز چهارم به دستور پیامبر ﷺ مورد تعقیب قرار گرفت و توسط عمار و زید بن حارثه و به نقلی به دست علی ﷺ کشته شد؛ چون راه را گم کرده و در محدوده مدینه باقی مانده بود.[۵]

طبق آنچه بیان شد، اشکال دیگری که بر خبر تهذیب الأحکام وارد است، این است که در آن نام دختر پیامبر زینب ذکر شده که درست نیست و صحیح آن ام‌کلثوم است. شاید فاطمه ﷺ به یاد خواهرش ام‌کلثوم بوده که نام یکی از دختران خود را ام‌کلثوم نهاده است. این خبر بی‌توجهی عثمان به دستورهای پیامبر ﷺ را نشان می‌دهد. وی به افراد دشمن و شقی پناه داد و با اصرار از رسول خدا ﷺ امان گرفت؛ اما افراد خائن به کیفر اعمال خود می‌رسند. این روایت نشان می‌دهد که زنان هم می‌توانند در تشییع جنازه شرکت کنند و هم بر جنازه نماز بخوانند. در این خبر فاطمه با گروهی از زنان

---

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الاشراف؛ ج ۱، ص ۴۱۰ و ج ۴، ص ۳۸۶ و ج ۶، ص ۹۶.

۲. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج ۸، ص ۲۳۷.

۳. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۵، ص ۱۹۹.

۴. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الاشراف؛ ج ۱، ص ۴۱۱: «و أقام معاویة إلی الیوم الثالث لیتعرّف أخبار النبی ﷺ و یأتی بها قریشا».

۵. همان. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج ۱، ص ۳۳۳.

مهاجر بر بدن ام‌کلثوم دختر پیامبر ﷺ نماز خواندند.

دیگر نمازها

به جز آنچه ذکر شد، نمازهای دیگری نیز واجب است که به این جهت که عمومی نیست، از ذکر آنها خودداری می‌کنیم؛ مانند نماز آیات که برای گرفتن خورشید و ماه واجب می‌شود. روایاتی در سیره نبوی[1] و علوی و دیگر معصومان دراین‌باره نقل شده است.[2]

نمازهای مستحبی

نمازهای مستحبی در روایات ما کم نیست. اگر بخواهیم همه را ذکر کنیم، بحث طولانی می‌شود؛ ولی آنچه لازم است مورد توجه قرار گیرد، انجام نمازهای زیاد و فراوان در سیره معصومان است.

گفتار پنجم: بررسی نمازهای ویژه معصومان

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، عبادات شامل نماز، روزه و حج می‌شود. ما در اینجا به بخشی از روایات می‌پردازیم که عبادات ویژه‌ای برای معصومان نقل کرده‌اند؛ مانند نمازهای زیاد. حج‌های فراوان را هم در قسمت مربوط به حج مطرح خواهیم کرد. ممکن است برخی از این اخبار در کتب اربعه نباشند، اما چون در مواردی ما از دیگر جوامع حدیثی استفاده کرده‌ایم، در اینجا نیز به دیگر جوامع و اخبار آنها توجه می‌کنیم. بدیهی است که اولویت با اخباری است که در کتب اربعه نقل شده و عناوین ما هم بر اساس اخبار کتب اربعه است.

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۲۹۳.
۲. همان، ص۲۹۱.

خواندن هزار رکعت نماز در شبانه روز

نماز از عبادات مهم و عمومی‌ترین آنهاست و به جهت اهمیتی که دارد در سیره برخی از معصومان خواندن هزار رکعت نماز در یک شب مطرح و بر کثرت عبادت آنان در این حجم تأکید شده است. این مسئله دربارهٔ امیرالمؤمنین علی ﷺ، امام سجاد ﷺ و امام رضا ﷺ گزارش شده است. در این قسمت به بررسی این‌گونه روایات می‌پردازیم و آنها را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. ازآنجاکه این اخبار مهم و در خور بررسی هستند، سند آنها را نقل می‌کنیم.

۱. سیره امیرالمؤمنین علی ﷺ در خواندن هزار رکعت

درباره نماز امیرالمؤمنین ﷺ روایات متعددی نقل شده است که حضرت در شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خوانده و به نقلی در هر شب هزار رکعت نماز می‌گزارده است. این روایات در کتب مهم شیعه و منابع تاریخی نقل شده است. اکنون به نقل آنها از کتب اربعه می‌پردازیم:

۱. در کتاب کافی و به نقل از آن، در تهذیب الأحکام و إستبصار حدیثی درباره عبادت امیر مؤمنان ﷺ در ماه مبارک رمضان نقل شده است که می‌گوید گروهی از اصحاب ما از احمد بن محمد از حسین بن سعید از قاسم بن سعید از علی بن ابی‌حمزه از ابوبصیر نقل کرده‌اند که گوید: بر امام صادق ﷺ وارد شدیم. ابوبصیر به حضرت گفت: درباره نماز در ماه رمضان چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمود: برای ماه رمضان حرمت و حقی است که برای هیچ یک از ماه‌های مشابه آن نیست؛ بعد افزود: «در ماه رمضان هر چه می‌توانی در شب و روز آن نماز مستحبی بخوان. اگر توانستی در هر شبانه‌روز آن هزار رکعت نماز بخوانی، این کار را انجام بده؛ زیرا علی ﷺ در آخر عمرش در هر شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌گزارد».[1]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۵۴ و ج۱، صص۲۰۵ و ۴۶۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ←

در این روایت به‌روشنی ذکر شده که حضرت علی ﷺ در رمضان آخر عمرش در هر شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خوانده است و برای نماز زیاد در رمضان، به سیره حضرت استناد شده است. در ادامه حدیث بیان می‌کند که در بیست روز اول هر شب بیست رکعت و در ده روز آخر هر شب سی رکعت بخوان، افزون بر آنچه از قبل انجام می‌دادی. عدد این رکعات به هفتصد رکعت می‌رسد؛ در هر شبانه‌روز، پنجاه رکعت هم نمازهای یومیه و نافله‌های آن است.

این روایت در عین اینکه در معتبرترین کتب حدیثی شیعه یعنی کافی، تهذیب الأحکام و إستبصار آمده، از نظر سند خدشه‌پذیر است؛ زیرا علی بن حمزه بطائنی یکی از سران واقفه است و راوی از وی، قاسم بن محمد جوهری هم به نقل شیخ طوسی جزو معتقدان به وقف بوده است.[1] او با ابن‌بطائنی از این جهت عقیده مشترک داشته است؛ البته ابوبصیر ثقه است که برابر این روایت، کنیهٔ وی ابومحمد بوده که در کتب رجال مانند رجال نجاشی به این کنیهٔ وی اشاره شده است.[2] مجلسی این خبر را ضعیف دانسته است.[3]

۲. شیخ طوسی از محمد بن جعفر مؤدب از محمد بن حسن صفار از محمد بن حسین از نصر بن شعیب از جمیل بن صالح از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُصَلِّيَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ غَيرِهِ فِي الْيوْمِ وَ اللَّيلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ فَافْعَلْ؛ فَإِنَّ عَلِياً ﷺ كَانَ يصَلِّي فِي الْيوْمِ وَ اللَّيلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ:[4] اگر توانستی، در ماه رمضان و دیگر ایام در شبانه‌روز هزار رکعت به جا بیاوری انجام ده؛ زیرا علی ﷺ در هر شبانه‌روز هزار رکعت

→

ص۶۳. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۴۶۳: «صَلِّ مَا اسْتَطَعْتَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعاً بِاللَّيلِ وَ النَّهَارِ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُصَلِّيَ فِي كُلِّ يوْمٍ وَ لَيلَةٍ أَلْفَ رَكْعَةٍ فَافْعَلْ، إِنَّ عَلِياﷺ فِي آخِرِ عُمُرِهِ كَانَ يصَلِّي فِي كُلِّ يوْمٍ وَ لَيلَةٍ أَلْفَ رَكْعَةٍ».

۱. شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۲۷۳، ش۳۹۴۶ و ص۳۴۲، ش۵۰۹۵. ابوالقاسم خوئی؛ معجم رجال الحدیث؛ ج۱۴، ص۴۸.

۲. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۴۴۱.

۳. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۱۶، ص۳۷۷.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۶۱. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۴۶۱.

نماز می‌خواند». سند این روایت هم خدشه‌پذیر است. مجلسی سند آن را مجهول یا ضعیف دانسته است.[۱]

۳. شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه که اخبار آن را مورد تأیید قرار داده، خبری دراین‌باره ندارد؛ ولی در خصال، حمران بن اعین به نقل از امام باقر ﷺ دراین‌باره خبری را نقل می‌کند که فرمود: «سیره علی بن الحسین ﷺ این بود که در هر شبانه‌روز هزار رکعت می‌خواند، آن‌گونه که امیرالمؤمنین ﷺ انجام می‌داده است. حضرت پانصد اصله خرما داشته که در کنار هر یک، دو رکعت نماز می‌خوانده است».[۲]

مجموع رکعات به هزار می‌رسد. علی ﷺ در اینجا بین کار اقتصادی و عبادت آشتی برقرار کرده و از درختان برای دقت کار عبادی استفاده کرده است؛ البته برخی تصور کرده‌اند امام سجاد ﷺ در کنار درختان خرما نماز می‌خوانده است.

۴. شیخ صدوق در أمالی با سندی معتبر از امام باقر ﷺ روایتی را درباره سیره علی بن ابی طالب ﷺ و زهد او نقل کرده که در بخشی از آن در توصیف نماز حضرت چنین آمده است:

> وَ إِنْ كَانَ لَيُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ وَ إِنْ كَانَ أَقْرَبُ النَّاسِ شَبَهاً بِهِ عَلِي بن الْحُسَينِ ﷺ وَ مَا أَطاقَ عَمَلَهُ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ بَعْدَهُ:[۳] علی ﷺ در هر شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خواند. نزدیک‌ترین افراد در شباهت به ایشان، علی بن الحسین ﷺ بود. هیچ‌کس از مردم بعد از وی، طاقت این‌گونه اعمال را نداشت.

بررسی اجمالی اخبار هزار رکعت

در اینجا جای چند پرسش است که با توجه به آنها می‌توان خواندن هزار رکعت را

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۵، ص۱۵: «لأن محمد بن جعفر ضعّفه ابن‌الولید».

۲. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۵۱۷: «كَانَ عَلِي بن الْحُسَينِ ﷺ يصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ كَمَا كَانَ يَفْعَلُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ كانَتْ لَهُ خَمْسُمِائَةِ نَخْلَةٍ فَكانَ يُصَلِّي عِنْدَ كُلِّ نَخْلَةٍ رَكْعَتَينِ».

۳. همو، الأمالی؛ ص۲۸۱.

در شبانه‌روز تأیید کرد. آیا در عمل می‌توان هزار رکعت نماز در شبانه‌روز خواند و آیا این با اعتدال در عبادت و رسیدگی به امور دیگر که در سنت نبوی آمده و یارانش را مانند عثمان بن مظعون از رهبانیت و گوشه‌نشینی بر حذر داشته،[1] منافات ندارد و آیا سند این اخبار قابل اعتماد است؟

واقعیت این است که سند برخی از این اخبار معتبر است و نمی‌شود آنها را نادیده گرفت. باید توجه داشت که نماز مستحبی اذان و اقامه ندارد و قنوت در نمازها، اعم از مستحب و واجب، لازم نیست و می‌توان نماز مستحبی را بدون سوره و فقط با حمد خواند؛ بنابراین می‌توان گفت که اگر هر رکعت نماز یک دقیقه و چند ثانیه طول بکشد، هزار رکعت، هزار دقیقه و اندی می‌شود؛ درنتیجه برای هزار رکعت باید حدود هفده ساعت زمان صرف کرد و هفت ساعت باقیمانده از شبانه‌روز را به امور لازم دیگر پرداخت؛ درنتیجه امکان وقوع چنین عملی در طول یک شب و یک روز، وجود دارد؛ به‌ویژه اگر در زمانی باشد که شب‌ها طولانی‌تر از روزها باشد؛ مانند ایام زمستان، به‌ویژه دی‌ماه. البته توجه به این نکته هم لازم است که یک فرد نمی‌تواند روزهای زیادی به این کار بپردازد؛ چراکه نیاز به خواب و خوراک و استراحت دارد. فقط اخباری که در آن بیان شده حضرت علی ﷺ هزار رکعت را در یک شب می‌خواند، دور از واقعیت به نظر می‌رسد و ممکن است از باب غلبه باشد؛ چون بیشتر آن را در شب می‌خوانده است. این احتمال را هم نمی‌شود از نظر دور داشت که اساساً ممکن است کلمه هزار نشانهٔ کثرت باشد؛ یعنی شبانه‌روز به عبادت و خواندن نماز مشغول بوده است. همان‌گونه که گفته شده، هفتاد و هفتصد که در اخبار آمده، در مواردی کثرت را می‌رساند؛ این دسته اخبار نیز دلیل بر کثرت عبادت است.

اما درباره این سخن که این روش با اعتدال و سنت نبوی در تضاد است می‌توان گفت:

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۹۴.

رهاکردن امور و بی‌توجهی به زن و زندگی و پرداختن به عبادت، دور از دستورهای اسلامی و مورد نهی است و امیرالمؤمنین ﷺ خود، عاصم بن زیاد را در بصره از این کار نهی کرد. او مدعی بود که این عملش برگرفته از ساده‌زیستی حضرت است و حضرت پاسخ داد رهبران جامعه باید مانند ضعیف‌ترین آنان زندگانی کنند.[1] از روایت اول و سوم که در خصال صدوق آمده، دائمی‌بودن این عمل نفی می‌شود؛ بلکه نشان می‌دهد خواندن نماز زیاد توسط حضرت، در دو مقطع خاص از زندگی ایشان بوده است:

۱. وقتی که حضرت علی ﷺ در ینبع درخت خرما می‌کاشت و به کارهای سیاسی اشتغال نداشت، در کنار هر نخل دو رکعت نماز می‌خواند که پانصد نماز دورکعتی، هزار رکعت می‌شود. این اتفاق در دوران خلفا بود که حضرت به امور اجتماعی و سیاسی اشتغال نداشت.

۲. امیرالمؤمنین ﷺ در رمضان سال آخر عمر در هر شبانه‌روز هزار رکعت نماز خوانده که از روایت اول استفاده می‌شود. طبق این خبر، حضرت برخی از شب‌ها و روزهای ماه رمضان آخر عمر خود را مخصوص عبادت قرار داده بود.

واقعیت این است که خواندن هزار رکعت در ایام خلافت که حضرت علی ﷺ کارهای اجتماعی و سیاسی زیادی برای ادارهٔ جامعه بر عهده داشته، بعید است، مگر در حد چند شب و روز. گزارش‌های تاریخی، از جمله ضربت‌خوردن حضرت در محراب نشان می‌دهد که ایشان خود نمازهای جماعت را برگزار می‌کرده و به امور حکومتی می‌پرداخته و بعید می‌نماید که در آن مقطع فرصت پرداختن به این حجم از عبادت داشته باشد؛ مگر اینکه هزار رکعت را دلیل بر کثرت بدانیم؛ یعنی شب‌ها و روزها در ماه رمضان آخر عمر خود بیشتر به نماز مشغول بوده است؛ درنتیجه اگر خبر نمازهای حضرت را در کنار نخل‌ها بپذیریم، می‌توان گفت حضرت در شبانه‌روز هزار رکعت نماز خوانده است.

---

۱. همان، ج ۱، ص ۴۱۰.

نقد گزارش مناقب شهرآشوب

با توجه به این روایات، اخباری را که در برخی کتاب‌ها آمده که حضرت در یک شب، هزار رکعت نماز خوانده است، می‌توان بی‌اساس دانست؛ مانند خبری که در مناقب آل ابی‌طالب ذکر شده است. در آن خبر مسائل دیگری نیز به حضرت نسبت داده شده که در دیگر آثار نیامده و در نوع خود جالب است؛ مانند این مطلب:

> و حضرت علی علیه‌السلام مسجد فتح را در مدینه ایجاد کرد و در کنار قبر حمزه و در میقات و در کوفه مسجد ساخت و مسجد جامع در بصره و در آبادان و دیگر شهرها ایجاد کرد. حضرت روزها روزه می‌گرفت و در شب هزار رکعت نماز می‌خواند و راه مکه را تعمیر کرد. با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هفت سال روزه گرفت و بعد از ایشان سی سال روزه گرفت و با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ده حج انجام داد و در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با کفار جنگید و بعد از ایشان، با باغیان نبرد کرد و فتواها را گسترش داد و علوم را ایجاد کرد و سنت‌ها را احیا و بدعت‌ها را نابود کرد.[1]

بدیهی است آنچه ابن‌شهرآشوب نقل کرده، برداشت‌هایی از گزارش‌ها و اخبار است و برخی مطالب آن که در دیگر منابع نیامده، نیاز به اثبات دارد. چون ما به‌طور معمول از آمار شگفت‌انگیز درباره معصومان خشنود می‌شویم، درباره صحت و سقم آنها تردید و تحقیق نمی‌کنیم. اینجا ادعای هزار رکعت در یک شب شده که دقیق به نظر نمی‌رسد؛ مگر اینکه ذکر شب را از باب تغلیب بدانیم و منظور شبانه‌روز باشد. انجام ده حج با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم در این خبر درست نیست؛ زیرا انجام آن در زمان هجرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه، میسر نبوده است و با شمارش عُمره‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باز این عدد نادرست است؛ مگر اینکه منظور حج‌های حضرت قبل از هجرت باشد.

---

۱. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السلام؛ ج ۲، ص ۱۲۳. همان. ج ۲، ص ۱۴۱ (دار الاضواء): «وَ کَانَ یصُومُ النَّهَارَ وَ یصَلِّی بِاللَّیلِ أَلْفَ رَکْعَةٍ».

ممکن است تصور شود که نسخه فعلی مناقب آل ابی‌طالب نادرست است؛ ولی باید گفت در دو چاپ موجود این‌گونه آمده است. علامه مجلسی در بحار الأنوار این خبر را که در فصل «فی المسابقة بصالح الأعمال» ذکر شده، به دو بخش تقسیم کرده است؛ بخش میانی گزارش مناقب درباره آزادی برده تا ایجاد مسجد در آبادان و غیر آن را با اندکی تفاوت در یک مورد آورده[1] و قسمت اول مطالب مناقب از آغاز فصل[2] و بعد روزه و نماز حضرت را در موردی دیگر. وی می‌نویسد: «وَ کَانَ یَصُومُ النَّهَارَ وَ یُصَلِّی بِاللَّیلِ أَلْفَ رَکْعَةٍ... وَ أَمَاتَ الْبِدَعَ:[3] و حضرت روزها روز می‌گرفت و شب‌ها هزار رکعت نماز می‌خواند... و بدعت‌ها را نابود می‌کرد».

تعبیر «کان» همراه فعل مضارع برای ماضی استمراری است؛ یعنی این روش حضرت بود که البته این خود نیز جای تردید دارد؛ گرچه می‌توان گفت ممکن است حضرت مدت زیادی روزه می‌گرفته است. اگر فرض را بر این بگیریم که حضرت در این نمازها سوره نمی‌خوانده و به قرائت حمد اکتفا می‌کرده است و شب‌ها هم شب‌های طولانی سال بوده که بیش از دوازده ساعت است، می‌توان از این جهت، اندکی از بُعد این نظر کاست.

طبق تطبیق نرم‌افزار مبدل نور اول رمضان سال چهل هجری قمری، برابر با ۲۱ دی ماه سال ۳۹ هجری شمسی بوده است؛ بنابراین می‌توان ادعا کرد ماه‌های پایانی عمر حضرت علی ﷺ در آذر و دی بوده که طولانی‌ترین شب‌ها را در طول سال دارند. برخی نیز افزوده‌اند که در نماز مستحبی برخی اعمال آن را می‌توان با اشاره انجام داد؛ اما واقعیت این است که در اکثر روایات عبارت شبانه‌روز نقل شده است و خبر یک شب، به صورت گزارش، نه حدیث، فقط در مناقب آل ابی‌طالب آمده است؛ البته در مثل چنین شب‌هایی اگر

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۴۱، ص ۳۲: «الصَّادِقُ ﷺ: أَنَّهُ (علی ﷺ) أَعْتَقَ أَلْفَ نَسَمَةٍ مِنْ کَدِّ یَدِهِ جَمَاعَةٌ لَا یُحْصَوْنَ کَثْرَةً... وَ حَفَرَ آبَاراً فِی طَرِیقِ مَکَّةَ وَ الْکُوفَةِ وَ هِیَ مَسْجِدُ الْفَتْحِ... وَ فِی عَبَّادَانَ وَ غَیْرِ ذَلِکَ».

۲. الْبَاقِرُ ﷺ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» قَالَ: ذَاکَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ شِیعَتُهُ ... .

۳. همان، ص ۱۷.

حضرت بیشتر رکعات نمازها را در شب خوانده باشد، از باب تغلیب می‌توان گفت حضرت در شبی هزار رکعت خوانده است. این نکته را نیز می‌توان از روایاتی استفاده کرد که حضرت بیش از یک شب به چنین عبادتی مشغول بوده است؛ البته ممکن است هزار نشانه‌ای برای کثرت و زیادی عبادت امیرالمؤمنین علیه السلام باشد نه عدد آن.

۲. سیره امام سجاد علیه السلام

همان‌گونه که در دو روایت قبلی از شیخ صدوق و روایتی دیگر آمده، علی بن الحسین علیه السلام نیز در هر شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خوانده است؛[1] البته انجام این عبادت برای امام سجاد علیه السلام که در دوران بحران سیاسی جامعه اسلامی (در زمان خلافت یزد، آل زبیر و پس از آن، تسلط آل مروان بر حجاز) زندگی می‌کرده است که اجازه هیچ فعالیت سیاسی نداشته است و ایشان در کنار کمک به مستمندان[2] فقط به عبادت و دعا مشغول بودند، ـ که صحیفه سجادیه نمونه روشن آن است ـ کار دشوار و عجیبی نیست؛ علت شهرت ایشان به سجاد یا زین‌العابدین نیز همین عبادت‌های حضرت بوده است؛ حتی به نقلی ذوالثفنات ازآن‌روی به ایشان گفته شده که بر اثر عبادت و سجدهٔ زیاد، مواضع سجده ایشان پینه بسته است.[3] شیخ صدوق می‌نویسد: «ازآن‌روی به حضرت سجاد می‌گفتند که در مواضع سجده وی آثار سجده بوده است و هر شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خوانده است و ذوالثفنات (صاحب پینه بر بدن) نامیده می‌شد؛ زیرا در مواضع سجده‌های وی آثاری روییده بود که در هر سال دو بار آنها را جدا می‌کرد، هر بار پنج ثفنه؛ پس به

---

۱. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۳۳۰. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ج۱، ص۲۳۲.

۲. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۲۳۱. همو، الخصال؛ ص۵۱۷.

۳. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار؛ ج۳، ص۲۵۴: «و کان یقال له: ذو الثفنات لأنه کان بموضع السجود منه (ثفنات کثفنات البعیر) و هی مبارکه التی یبرک علیها من یدیه و رجلیه، لانّه کان من علی بن الحسین علیه السلام فی مواضع السجود مثل ذلک لادمانه ایّاه و لانّه کان یصلّی فی کل یوم و لیلة ألف رکعة و کان ربما سقط من ذلک شیء فجمع، فلما أن مات و غسّل جعل معه فی اکفانه».

حضرت صاحب ثفنات گفته شد».[۱]

خبر خواندن هزار رکعت نماز توسط امام سجاد علیه‌السلام در مسند زید نیز نقل شده است.[۲] اینک به چند روایت و نقل دیگر درباره هزار رکعت نماز ایشان در شبانه‌روز اشاره می‌کنیم:

۱. از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که درباره پدرش فرمود: «كانَ عَلِي بن الْحُسَينِ علیه‌السلام يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ وَ كانَتِ الرِّيحُ تُمِيلُهُ بِمَنْزِلَةِ السُّنْبُلَةِ:[۳] سیره علی بن الحسین علیه‌السلام این بود که در شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خواند؛ به گونه‌ای که باد مانند خوشهٔ گندم او را به این طرف و آن طرف حرکت می‌داد».

۲. نقل است که از محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام پرسیده شد: «مَا أَقَلَّ وُلْدَ أَبِيكَ؟ قَالَ: الْعَجَبُ لِي كَيْفَ وُلِدْتُ كانَ ابی يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ فَأَيُّ وَقْتٍ يَفْرُغُ لِلدُّنْيا:[۴] چقدر فرزندان پدرت کم هستند؛ فرمود: برای من عجیب است که من چگونه متولد شدم؛ زیرا پدرم در هر شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خواند، زمانی برای کار دنیوی نداشت».

این روایت را ابن‌طاووس در آثار متعدد خود از عقد الفرید ابن‌عبدربه نقل کرده است که این پرسش از علی بن الحسین علیه‌السلام پرسیده شد که چقدر پدرت، یعنی امام حسین علیه‌السلام، کم فرزند است و حضرت این پاسخ را داد.[۵] به نظر می‌رسد نقل اول که از امام باقر علیه‌السلام

---

۱. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۶۵: «وَ سُمِّيَ عَلِي بن الْحُسَينِ علیه‌السلام السَّجَّادَ لما كان على مساجِدِهِ مِن آثار السُجُودِ و قَد كان يُصَلِّي فِي اليوم وَ اللَّيْلَةِ أَلفَ رَكعَةٍ و سمي ذا الثفنات لأنَّهُ كان لهُ فی مواضِعَ سجودِهِ آثار نابتة فكان يَقطَعُها فِي السَّنةِ مَرَّتينِ كُلُّ مَرَّةٍ خَمسَ ثَفَناتٍ فسُمِّيَ ذُا الثَّفناتِ لِذلِكَ».

۲. زید بن علی؛ مسند زید بن علی؛ ص۱۳۳.

۳. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۴۳. علی بن فخرالدین عیسی اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة؛ ج۲، ص۸۶.

۴. مسعود بن عیسی ورام بن ابی‌فراس؛ مجموعة ورام؛ ج۲، ص۲۰۱.

۵. ابن‌طاووس؛ فلاح السائل و نجاح المسائل؛ ص۲۶۹. همو، اللهوف علی قتلی الطفوف؛ ص۹۴: «ذَكَرَهُ ابن‌عَبْدِرَبِّهِ فِي الْجُزْءِ الرَّابِعِ مِنْ كِتَابِ الْعِقْدِ قَالَ: قِيلَ لِعَلِيِّ بن الْحُسَيْنِ علیه‌السلام: مَا أَقَلَّ وُلْدَ أَبِيكَ؟ فَقَالَ: "الْعَجَبُ كَيْفَ وُلِدْتُ كَانَ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ فَمَتَى كَانَ يَتَفَرَّغُ لِلنِّسَاءِ" وَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: "كَانَ عَلِيُّ بن الْحُسَيْنِ علیه‌السلام يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ وَ كَانَتِ الرِّيحُ تُمِيلُهُ بِمَنْزِلَةِ السُّنْبُلَةِ».

پرسیده شده درست باشد. این نقل با دیگر شواهد تاریخی سازگارتر است و در نقل دوم «محمد» افتاده است.

در عقد الفرید در کتاب «الزمردة فی المواعظ و الزهد» آمده که به محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام گفته شد یا به علی بن الحسین[۱] که نشان می‌دهد مؤلف عقد الفرید این خبر را با تردید به امام سجاد علیه‌السلام نسبت داده است؛ اما در کتاب «الیتیمة الثانیه» در اخبار طالبیین ذکر شده که به محمد بن علی بن الحسین گفته شد؛[۲] بنابراین اینکه ابن‌طاووس خبر را از عقد الفرید نقل کرده و آن را به‌طور قطع مربوط به امام حسین علیه‌السلام دانسته، درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا در آن کتاب با تردید نقل شده است.

۳. هزار رکعت نماز امام سجاد علیه‌السلام به گونه خبر و گزارش از غیرمعصوم هم در منابع شیعه از چند نفر نقل شده است:

یک) ابوحمزه ثمالی گوید: علی بن الحسین علیه‌السلام در هر شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خواند.[۳]

دو) عبدالعزیز بن ابی‌حازم گوید: از ابوحازم شنید که می‌گفت: هیچ مرد هاشمی را که برتر از علی بن الحسین علیه‌السلام باشد ندیدم. او در شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خواند تا اینکه در پیشانی‌اش آثار سجده مانند سینه شتر شده بود.[۴]

سه) علی رافعی گفت: علی بن الحسین علیه‌السلام خوب نماز می‌خواند؛ در هر شبانه‌روز هزار رکعت می‌خواند، به جز نمازهای واجب. گفته شد چگونه است این عمل شما نسبت به عمل امیرالمؤمنین علیه‌السلام؟ فرمود: من در یک روز از اعمال علی علیه‌السلام نگریستم،

---

۱. ابن‌عبدربه؛ عقد الفرید؛ ج ۱، ص ۱۶۳: «و قیل لمحمد بن علی بن الحسین أو لعلی بن الحسین علیه‌السلام».

۲. همان، ج ۵، ص ۸۴.

۳. علی بن فخرالدین عیسی اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمه؛ ج ۲، ص ۹۲: «وَ عَنْ أَبِی‌حَمْزَةَ قَالَ: کَانَ عَلِیُّ بن الْحُسَیْنِ علیه‌السلام یُصَلِّی فِی الْیَوْمِ وَ اللَّیْلَةِ أَلْفَ رَکْعَةٍ».

۴. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص ۲۳۲: «عَبْدُالْعَزِیزِ بن أَبِی‌حَازِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاحَازِمٍ یَقُولُ: مَا رَأَیْتُ هَاشِمِیّاً أَفْضَلَ مِنْ عَلِیِّ بن الْحُسَیْنِ علیه‌السلام وَ کَانَ یُصَلِّی فِی الْیَوْمِ وَ اللَّیْلَةِ أَلْفَ رَکْعَةٍ حَتَّی خَرَجَ بِجَبْهَتِهِ وَ آثَارِ سُجُودِهِ مِثْلُ کَرْکَرَةِ الْبَعِیرِ».

نتوانستم مانند آن از سال تا سال انجام دهم.[۱]

این روایت مدعی است که حضرت سجاد ﷺ نتوانسته مانند حضرت علی ﷺ عمل کند؛ درنتیجه اگر ما روایت کافی را راجع به نماز حضرت علی ﷺ بپذیریم. امام سجاد ﷺ در این نقل به ناتوانی خود در انجام مانند آن اقرار می‌کند، درحالی‌که همیشه مشغول عبادت بوده است؛ بنابراین می‌توان گفت تعبیر هزار رکعت نشان‌دهنده کثرت عبادت حضرت است تا مقدار ذکرشده.

۴. در منابع اهل سنت نیز این سیره عبادی برای امام سجاد ﷺ نقل شده است.[۲]

۳. سیره امام رضا ﷺ

درباره امام رضا ﷺ نیز نقل شده که در شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خواند. دراین‌باره دو روایت موجود است، یکی از اباصلت هروی و دیگری از برادر دعبل خزاعی[۳] که برابر این خبر، امام رضا ﷺ در سال ۱۹۸ در طوس بوده و پیراهنی به دعبل داده که در آن هزار رکعت نماز در هزار شب خوانده که با حقایق تاریخی سازگار نیست؛ زیرا این جریان مربوط به بعد از ولایت عهدی حضرت در سال ۲۰۱ است؛[۴] به همین جهت از نقل و بررسی آن خودداری می‌کنیم؛ اما روایت اباصلت، عبدالسلام بن صالح هروی، گوید: «به در خانه‌ای که امام رضا ﷺ در آن در سرخس زندانی بود رفتم، بسته بود. از زندانبان اجازه خواستم؛ پاسخ داد: راهی برای دیدار با حضرت نداری. گفتم:

---

۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامه؛ ص۱۹۸: «وَ قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بن الْحُسَيْنِ ﷺ حَسَنَ الصَّلَاةِ يُصَلِّي فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ أَلْفَ رَكْعَةٍ سِوَى الْفَرِيضَةِ. فَقِيلَ لَهُ: أَيْنَ هَذَا الْعَمَلُ مِنْ عَمَلِ عَلِيٍّ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ ﷺ جَدِّكَ؟ فَقَالَ: مَهْ إِنَّنِي نَظَرْتُ فِي عَمَلِ عَلِيٍّ يَوْماً وَاحِداً، فَمَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَعْدِلَهُ مِنْ الْحَوْلِ إِلَى الْحَوْلِ».

۲. ابن‌کثیر؛ البدایة و النهایه؛ ج۹، ص۱۲۳. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۶، ص۴۳۶. ابن‌عماد؛ شذرات الذهب؛ ج۱، ص۳۷۴.

۳. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۳۵۹.

۴. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ص۴۴۸.

چرا؟ پاسخ داد: لِأَنَّهُ رُبَّمَا صَلَّى فِي يَوْمِهِ وَ لَيلَتِهِ أَلْفَ رَكْعَةٍ...: چه‌بسا که ایشان در شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خواند» و فقط ساعتی از اول روز و قبل از ظهر و هنگام زردی خورشید (غروب) از خواندن نماز دست بر می‌دارد. گفتم: در این اوقات از حضرت برایم اجازه بگیر. او اجازه گرفت و بر حضرت وارد شدم درحالی‌که در مصلای خود متفکرانه نشسته بود.[1] در این روایت ذکر شده که گاهی امام رضا علیه‌السلام تا هزار رکعت نماز می‌خواند.

بررسی خبر

این خبر از نظر سند قابل خدشه است. شیخ صدوق آن را از یکی از مشایخش از علی بن ابراهیم نقل کرده. اباصلت را توثیق کرده‌اند،[2] گرچه شیخ طوسی او را عامی دانسته است؛[3] اما زندانبان که خدمت‌گزار مأمون بوده، قابل اعتماد نیست. از نظر متن و محتوا تعبیر گوینده که زندانبان باشد، می‌رساند که ممکن است حضرت هزار رکعت بخواند؛ به تعبیر دیگر این سخن زندانبان است که از باب مبالغه ذکر کرده، نه کلام اباصلت و در این روایت هزار رکعت در شبانه‌روز مطرح است.

مشکل دیگر روایت، زندانی‌بودن حضرت در سرخس است. مشخص نیست این اتفاق در چه زمانی بوده است. دیگر اخبار، چنین مطلبی را تأیید نمی‌کند که حضرت در سرخس زندانی بوده است؛ چون مأمون به‌ظاهر برای حضرت احترام قایل بود، حتی

---

۱. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام؛ ج۲، ص۱۸۳: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بن زِيَادِ بن جَعْفَرٍ الْهَمَدَانِيُّ رضی‌الله‌عنه قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بن إِبْرَاهِيمَ بن هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِالسَّلَامِ بن صَالِحٍ الْهَرَوِيِّ قَالَ: جِئْتُ إِلَى بَابِ الدَّارِ الَّتِي حُبِسَ فِيهَا الرِّضَا علیه‌السلام بِسَرَخْسَ وَ قَدْ قُيِّدَ علیه‌السلام. فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ السَّجَّانَ، فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَكَ إِلَيْهِ. قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ رُبَّمَا صَلَّى فِي يَوْمِهِ وَ لَيْلَتِهِ أَلْفَ رَكْعَةٍ وَ إِنَّمَا يَنْفَتِلُ مِنْ صَلَاتِهِ سَاعَةً فِي صَدْرِ النَّهَارِ وَ قَبْلَ الزَّوَالِ وَ عِنْدَ اصْفِرَارِ الشَّمْسِ...».

۲. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۲۴۵، ش۶۴۳؛ شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۶۱۵. ابوالقاسم خوئی؛ معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص۱۶.

۳. شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۳۵۹، ش۵۳۲۸.

وقتی که سهل را در حمام سرخس کشت.[۱]

نتیجه: با توجه به اخباری که ذکر شد و خبر کافی، خبر راجع به نماز امیرالمؤمنین ﷺ از نظر سند قابل اعتماد است. می‌توان گفت آن حضرت در ینبع و در سال آخر عمر این‌گونه عمل کرده است. راجع به امام سجاد ﷺ هم روایات متعدد بود و می‌توان گفت روایات تواتر اجمالی دارد و خواندن هزار رکعت هم دراین‌باره از امام باقر ﷺ و هم زید بن علی نقل شده است. القاب حضرت و وضعیت سیاسی ـ اجتماعی دوران امامت ایشان و صحیفه سجادیه نشانه‌ای بر عبادت زیاد حضرت در طول زندگانی است. اگر در برخی اخبار خواندن هزار رکعت نماز در یک شب آمده، ممکن است از باب تغلیب باشد که بخش عمده نمازها در شب بوده است. اگر روایت مربوط به حضرت علی ﷺ درباره خواندن نماز در کنار نخل‌ها را درست بدانیم، آنجا بیشتر مناسب با روز است تا شب؛ اما روایات مربوط به امام رضا ﷺ دراین‌باره کامل نبود و درست نیست، هرچند هزار رکعت در شبانه‌روز بُعدی ندارد.

نکته مهم این است که شرع دستوری دراین‌باره نداده است و فقط از اخباری استفاده می‌شود که در طول ماه رمضان خواندن هزار رکعت نماز مستحب است؛[۲] ولی طبق دستور پیامبر ﷺ و معصومان، ما از رهبانیت و گوشه‌نشینی و عبادت تنها، نهی شده‌ایم و شرع از به‌زحمت‌انداختن خود نهی کرده است. در سیره حضرت ذکر شده است که ایشان دو برابر رکعات نمازهای روزانه نماز نافله و مستحبی می‌خواندند.[۳] امام سجاد ﷺ در عین عبادت شبانه، به مردم نیازمند و بیوه‌زنان کمک می‌کرد؛ به گونه‌ای که آنان پس از درگذشت

---

۱. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۲، ص ۱۶۵. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (۱ ج)؛ ص ۳۳۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۴۹، ص ۳۰۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۱۵۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۳، ص ۶۶. همو، مصباح المتهجد؛ ج ۲، ص ۵۵۳.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۴۴۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۴. همو، الإستبصار؛ ج ۱، ص ۲۱۸: «کَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ یُصَلِّی مِنَ التَّطَوُّعِ مِثْلَیِ الْفَرِیضَةِ وَ یَصُومُ مِنَ التَّطَوُّعِ مِثْلَیِ الْفَرِیضَةِ».

حضرت متوجه شدند کسی که به آنان کمک می‌کرده، علی بن الحسین علیه‌السلام بوده است. آثار حمل وسایل و بارها بر پشت و شانه‌های حضرت باقی مانده بود[۱] و می‌توان گفت هزار رکعت از باب مثال است. در روایتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به علی علیه‌السلام می‌فرماید: دو رکعت که عالم بخواند، برتر از هزار رکعت عابد است.[۲]

گفتار ششم: بررسی اخبار سهوالنبی در نماز

بخشی از سیره منسوب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جریان سهوالنبی یا اسهاءالنبی است. دراین‌باره اخباری در کتب اربعه آمده است. در این اثر که درباره سیره معصومان است، نمی‌توان از این موضوع چشم‌پوشی کرد.

نکته بعدی این است که با وجود این‌گونه اخبار، ممکن است ادعا شود سیره پیامبر در بسیاری از موارد قابل قبول نیست و این اخبار دلیلی بر ضعف استناد به سیره است؛ چراکه وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در نماز خود سهو کرده، در غیر نماز احتمال اشتباه بیشتر خواهد بود.

اقسام روایات

کلینی و شیخ طوسی بیشترین روایت‌ها را درباره این موضوع نقل کرده‌اند. در کتاب کافی پنج روایت آمده که برخی از آنها در تهذیب الأحکام هم ذکرشده، شیخ طوسی هشت خبر دیگر هم نقل کرده است. صدوق روایت سعید أعرج را در من لایحضره الفقیه نقل کرده و به تشریح آن پرداخته و عقیده خود را راجع به سهوالنبی بیان کرده است. صدوق در عیون أخبار الرضا علیه‌السلام نیز خبری آورده است. روایتی هم در کتاب محاسن برقی درباره سهو در قرائت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است. مجموع روایات مربوط به نماز

---

۱. ابن‌کثیر؛ البدایة و النهایه؛ ج۹، ص۱۰۵.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۳۶۷: «یَا عَلِیُّ رَکْعَتَیْنِ یُصَلِّیهِمَا الْعَالِمُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رَکْعَةٍ یُصَلِّیهَا الْعَابِدُ».

پیامبر ﷺ به بیش از چهارده روایت می‌رسد. علامه مجلسی در بحار الأنوار این روایات را نقل کرده و به پاسخ‌های بزرگان از آنها پرداخته است.[۱]

این روایات را می‌توان به چهار دسته کلی تقسیم کرد:

۱. ترک نماز صبح

در این دسته چهار روایت دربارهٔ قضای نماز صبح پیامبر ﷺ نقل شده است:

۱. روایت سعید أعرج از امام صادق ؈ که فرموده پیامبر ﷺ را خواب برد و نماز صبح خود را نخواند. امام در علت آن ذکر کرده که این برای رحمت بر مردم بوده است و چنین توضیح داده می‌شود: اگر به مردی گفته شود خواب رفتی و نمازت را نخواندی، او پاسخ می‌دهد رسول خدا ﷺ هم خوابید و نمازش قضا شد؛ پس رسول خدا ﷺ اسوه و رحمت گردید. خداوند سبحان به آن، بر این امت رحم کرده است.[۲]

۲. روایت عثمان بن عیسی از سماعة بن مهران از امام صادق ؈ درباره قضاشدن نماز صبح پیامبر ﷺ.[۳]

۳. عبدالله بن سنان از امام صادق ؈ نقل می‌کند که پیامبر ﷺ را خواب ربود و نماز صبحش قضا شد. او دو رکعت نافله را انجام داد، بعد قضای نماز صبح را خواند.[۴]

۴. شهید اول در ذکری روایتی مشابه روایت قبلی با تفصیل بیشتر از زراره از امام باقر ؈ نقل کرده و سند آن را صحیح دانسته است. طبق این نقل، پیامبر ﷺ را خواب

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۷، ص ۱۰۰ به بعد.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۲۹۴: «نَامَ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَنِ الصُّبْحِ وَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَامَهُ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَيْهِ وَ كَانَ ذَلِكَ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِلنَّاسِ أَ لَا تَرَى لَوْ أَنَّ رَجُلاً نَامَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ لَعَيَّرُهُ النَّاسُ وَ قَالُوا: لَا تَتَوَرَّعُ لِصَلَوَاتِكَ فَصَارَتْ أُسْوَةً وَ سُنَّةً فَإِنْ قَالَ رَجُلٌ لِرَجُلٍ نِمْتَ عَنِ الصَّلَاةِ قَالَ قَدْ نَامَ رَسُولُ اللهِ ﷺ؛ فَصَارَتْ أُسْوَةً وَ رَحْمَةً رَحِمَ اللهُ سُبْحَانَهُ بِهَا هَذِهِ الأُمَّةَ».

۳. همان، ص۳۵۵: «فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ رَقَدَ عَنْ صَلاةِ الْفَجْرِ حَتَّى طَلَعَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ صَلَّاهَا حِينَ اسْتَيْقَظَ وَ لَكِنَّهُ تَنَحَّى عَنْ مَكَانِهِ ذَلِكَ ثُمَّ صَلَّى».

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۲۶۵. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۸، ص۱۰۲۰.

ربود و نماز صبحش قضا شد. دستور داد بلال اذان بگوید و نماز صبح را بعد از طلوع آفتاب بعد از دو رکعت نماز نافله خواند و فرمود: هر کس چیزی از نماز را فراموش کرد، هرگاه به یاد آورد، آن را انجام دهد.[۱]

۲. پنج رکعت خواندن

در این دسته شیخ طوسی یک روایت از زید بن علی بن الحسین از پدرانش از علی علیه‌السلام نقل کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز ظهر را پنج رکعت خواند و پس از اشکال مردم، دو سجده سهو به جای آورد.[۲] این خبر در مسند زید بن علی آمده است.[۳] وی حدیث دیگری هم راجع به سهو امام سجاد علیه‌السلام، پدرش، نقل کرده که نشان می‌دهد زیدیه معتقد به سهوالنبی هستند. زید گوید: نماز مغرب را پشت سر پدرم خواندم. وی در رکعت اول حمد را فراموش کرد، در رکعت دوم خواند، سپس سجده سهو انجام داد.[۴]

۳. اشتباه در قرائت

برقی روایتی درباره سهو پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در قرائت نماز آورده است. جعفر بن محمد بن اشعث از ابن‌قداح از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در نماز بخشی از قرآن یا همان سوره را نخواند. بعد پرسید آیا اُبی بن کعب هست از او پرسیده شود که چیزی گفته نشده؟ اُبی بن کعب هم تأیید کرد.[۵] مجلسی پس از نقل این خبر آن را ضعیف دانسته و از جهت محتوا نیز نقد کرده است.[۶]

---

۱. شهید اول؛ ذکری الشیعه؛ ج۲، ص۴۲۲. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۸، ص۱۰۲۰؛ محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۴، ص۲۸۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۷، ص۱۰۷.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۳۴۹. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۳۷۷.

۳. زید بن علی؛ مسند زید بن علی؛ ص۱۲۳.

۴. همان، ص۱۰۵.

۵. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص۲۶۰.

۶. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۷، ص۱۰۵ـ۱۰۶.

۴. خواندن دو رکعت به جای چهار رکعت

دسته چهارم روایاتی است که طبق آنها، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز چهار رکعتی را دو رکعت خواند و بعد از اعتراض ذوالیدین یا ذوالشمالین با خواندن دو رکعت آن را تکمیل کرد. اکثر روایات اشاره به داستان ذوالیدین و گاهی با تعبیر ذوالشمالین دارد یا از سهو پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیده می‌شود. هم روایات مربوط به نماز صبح و هم آنچه مربوط به سلام‌دادن نماز در دو رکعت و اعتراض ذوالیدین است، در منابع اهل سنت آمده است. واقعیت این است اگر شخص بخواهد به تحلیل این روایات بپردازد، لازم است روایات اهل سنت و مشابهت آنها را با اخبار شیعه مورد توجه قرار دهد.

۱. روایت دیگر سعید أعرج از امام صادق علیه‌السلام که در کتاب کافی و من لا یحضره الفقیه و تهذیب الأحکام آمده، این‌گونه است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به اشتباه، در نماز چهار رکعتی در رکعت دوم آن سلام داد. سعید أعرج گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز گزارد، در رکعت دوم سلام داد. کسی که پشت سر آن حضرت بود پرسید: ای پیامبر، آیا دربارهٔ نماز چیزی اتفاق افتاده (و حکم جدیدی نازل شده است)؟ فرمود: مقصودت چیست؟ گفتند: دو رکعت خواندید. فرمود: ای ذوالیدین ـ و او ذوالشمالین هم خوانده می‌شد ـ چنین است؟ گفت: آری؛ حضرت بنای بر نماز گذاشت و چهار رکعت را تمام کرد.[1] بعد امام صادق علیه‌السلام فرمود: «خداوند عزوجل کسی بود که آن حضرت را برای رحمت بر امت دچار فراموشی کرد. آیا نمی‌بینی اگر کسی چنین کاری انجام دهد، مورد سرزنش قرار گیرد و به او گفته می‌شود نمازش قبول نیست؛ بنابراین هر کس امروز دچار اشتباه شود می‌گوید: رسول خدا علیه‌السلام این سنت را بنا نهاد و این اسوه گردیده است و

---

۱. صَلَّى رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله ثُمَّ سَلَّمَ فِی رَکْعَتَیْنِ فَسَأَلَهُ مَنْ خَلْفَهُ یَا رَسُولَ اللهِ أَ حَدَثَ فِی الصَّلاةِ شَیْءٌ قَالَ: وَ مَا ذَلِکَ قَالُوا: إِنَّمَا صَلَّیْتَ رَکْعَتَیْنِ فَقَالَ: أَ کَذَلِکَ یَا ذَا الْیَدَیْنِ وَ کَانَ یُدْعَى ذَا الشِّمَالَیْنِ فَقَالَ: نَعَمْ فَبَنى عَلَى صَلَاتِهِ فَأَتَمَّ الصَّلَاةَ أَرْبَعاً.

پیامبر ﷺ به جهت سخن‌گفتن در بین نماز، دو سجده انجام داد».[۱]

در این روایت فراموشی حضرت از سوی خداوند دانسته شده است. این روایت را صدوق در من لایحضره الفقیه به نقل از حسن بن محبوب از رباطی از سعید أعرج آورده و به نظر می‌رسد وی به تلخیص دو روایتی که از سعید أعرج نقل شده، پرداخته است؛ ازاین‌روی بعد از جریان نماز صبح می‌نویسد: «أَسْهاهُ فِی صَلاتِهِ: او را خداوند در نماز دچار سهو کرد»؛[۲] سپس به تحلیل روایت پرداخته که نقل خواهد شد.

فقه الرضا این اتفاق را در نماز ظهر دانسته است که ذوالیدین پرسید: «آیا به این فرمان داده شدی یا فراموش کردی؟» پیامبر ﷺ از مردم پرسید، آنها هم سخن ذوالیدین را تصدیق کردند؛ آن‌گاه دو رکعت خواند و دو سجده سهو انجام داد.[۳] در دعائم الإسلام هم مشابه این خبر آمده که اشکال‌کننده ذوالیدین است[۴] و اضافه کتاب کافی را ندارد که وی همان ذوالشمالین است. در این روایات معتبر، پرسش‌کننده ذوالیدین ذکر شده است.

۲. روایت دیگری از عثمان بن عیسی از سماعة بن مهران از امام صادق ﷺ نقل شده که در آن داستان ذوالشمالین آمده است. او به پیامبر ﷺ پس از سلام در رکعت دوم می‌گوید: ای رسول خدا ﷺ، آیا خدا چیزی درباره نماز نازل کرده است؟ حضرت می‌پرسد چگونه و چرا این را می‌گویی؟ ذوالشمالین پاسخ می‌دهد: دو رکعت خواندی!

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۳۵۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۳۴۵: «إِنَّ اللهَ هُوَ الَّذِی أَنْسَاهُ رَحْمَةً لِلأُمَّةِ أَ لَا تَرَی لَوْ أَنَّ رَجُلاً صَنَعَ هَذَا لَغُيِّرَ وَ قِيلَ مَا تُقْبَلُ صَلَاتُکَ فَمَنْ دَخَلَ عَلَيهِ الْيَوْمَ ذَاکَ قَالَ: قَدْ سَنَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ وَ صَارَتْ أُسْوَةً وَ سَجَدَ سَجْدَتَينِ لِمَكَانِ الْكَلَامِ».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۳۵۸: «أَسْهَاهُ فِی صَلاتِهِ فَسَلَّمَ فِی رَكْعَتَيْنِ. ثُمَّ وَصَفَ مَا قَالَهُ ذُو الشِّمَالَيْنِ وَ إِنَّمَا فَعَلَ ذَلِکَ بِهِ رَحْمَةً لِهَذِهِ الْأُمَّةِ لِئَلَّا يُعَيَّرَ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ إِذَا هُوَ نَامَ عَنْ صَلَاتِهِ أَوْ سَهَا فِيهَا فَيُقَالُ قَدْ أَصَابَ ذَلِکَ رَسُولَ اللهِ ﷺ».

۳. فقه الرضا؛ ص ۱۲۰: «إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ صَلَّى يَوْماً الظُّهْرَ فَسَلَّمَ فِی رَكْعَتَيْنِ فَقَالَ: ذُو الْيَدَيْنِ يَا رَسُولَ اللهِ أُمِرْتَ بِتَقْصِيرِ الصَّلَاةِ أَمْ نَسِيتَ؟ فَقَالَ: رَسُولُ اللهِ ﷺ لِلْقَوْمِ: صَدَقَ ذُوالْيَدَيْنِ؟ فَقَالُوا: نَعَمْ يَا رَسُولَ اللهِ! لَمْ تُصَلِّ إِلَّا رَكْعَتَيْنِ. فَقَامَ فَصَلَّى إِلَيْهَا رَكْعَتَيْنِ. ثُمَّ سَلَّمَ وَ سَجَدَ سَجْدَتَيِ السَّهْوِ».

۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۱۸۹.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسید همه این نظر را دارند؟ پاسخ دادند: آری. پیامبر با آنها نماز را (با خواندن دو رکعت) کامل کردند و دو سجده سهو به جای آوردند.[۱] این روایت را شیخ از زرعه از سماعه نقل کرده است.[۲]

۳. حسن بن صدقه از موسی بن جعفر علیه‌السلام، راجع به سلام‌دادن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در رکعت دوم می‌پرسد و حضرت پاسخ مثبت می‌دهد و می‌فرماید: «إِنَّمَا أَرَادَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يُفَقِّهَهُمْ:[۳] خداوند فقط خواسته آنان را با احکام دینی آشنا کند».

۴. شیخ طوسی از ابوبکر حضرمی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله سهو کرد؛ سپس جریان ذوالشمالین را آورده است.[۴]

۵. جمیل از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده و در این حدیث نیز اشاره به خبر ذوالشمالین شده است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در همان‌جا که متوجه اشتباه خود شد، نماز را تدارک کرد و حرکت نکرده بود.[۵]

۶. سماعه از ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که به نماز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره دارد و ذکر شده پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از جای خود حرکت نکرد.[۶]

۷. روایتی مضمره ابوجمیله از ابواسامه زیدالشحّام نقل کرده است. در آن به حدیث ذوالشمالین اشاره شده که حضرت می‌خواست برود.[۷]

۸. مضمره ابوسعید القماط از ابن‌سنان که از مردی از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۳۵۵: «فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله صَلَّى بِالنَّاسِ الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَهَا فَسَلَّمَ. فَقَالَ لَهُ ذُوالشِّمَالَيْنِ: يَا رَسُولَ‌اللهِ أَ نَزَلَ فِي الصَّلَاةِ شَيْءٌ؟ فَقَالَ: وَ مَا ذَاكَ؟ قَالَ: إِنَّمَا صَلَّيْتَ رَكْعَتَيْنِ. فَقَالَ رَسُولُ‌اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَ تَقُولُونَ مِثْلَ قَوْلِهِ؟ قَالُوا: نَعَمْ! فَقَامَ فَأَتَمَّ بِهِمُ الصَّلَاةَ وَ سَجَدَ بِهِمْ سَجْدَتَيِ السَّهْوِ».

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۳۴۶. همو، الإستبصار؛ ج ۱، ص ۳۶۹.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۳۵۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۳۴۵.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۱۸۰. همو، الإستبصار؛ ج ۱، ص ۳۷۰.

۵. همو، تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۳۴۵.

۶. همان.

۷. همان، ص ۳۵۲.

حضرت بعد از بیان حکم سهو در رکعت اول، دوم و سوم، به سهوالنبی اشاره می‌کند.[۱] ممکن است شیخ ادامه روایت را نقل نکرده باشد.

۹. جعفر بن بشیر از حارث بن مغیره از امام صادق علیه السلام نقل کرده که به تکمیل‌کردن نماز توسط پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره دارد.[۲]

۱۲. احمد بن علی انصاری از هروی نقل می‌کند، به امام رضا علیه السلام گفتم: ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله در کوفه مردمی هستند که تصور می‌کنند برای پیامبر صلی الله علیه و آله سهوی در نمازش اتفاق نیفتاده است؛ فرمود: دروغ می‌گویند خداوند آنان را لعنت کند؛ کسی که سهو نمی‌کند خداست که معبودی جز او نیست.[۳] فیض کاشانی در وافی این حدیث را نقل کرده و بخشی از سخن شیخ صدوق را درباره سهوالنبی آورده است.[۴]

بررسی و نقد روایات

در بررسی و نقد این روایات از نظر سند، ذکر شد که خبر دسته سوم ضعیف است. خبر دسته دوم هم از ابوخالد واسطی عمرو بن خالد است که شیخ او را بتری دانسته[۵] و نجاشی در عین ذکر کتاب بزرگ وی، او را توثیق و تضعیف نکرده است.[۶] کشی او را از بزرگان زیدیه دانسته که ابن‌فضال او را توثیق کرده[۷] و در موردی دیگر او را از رجال

---

۱. همان، ص۳۵۵.

۲. همان، ص۱۸۰. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۳۷۱.

۳. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ج۲، ص۲۰۳: «كَذَبُوا لَعَنَهُمُ اللهُ إِنَّ الَّذِي لا يَسْهُو هُوَ اللهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ».

۴. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۸، ص۹۵۵: «و قال فی الفقیه إنّ الغلاة و المفوضة لعنهم الله ینکرون سهو النبی صلی الله علیه و آله و یقولون لو جاز أن یسهو علیه السلام فی الصلاة لجاز أن یسهو فی التبلیغ لأنّ الصلاة علیه فریضة کما أنّ التبلیغ علیه فریضة و هذا لا یلزمنا و ذلک لأنّ جمیع الأحوال المشترکة یقع علی النبی صلی الله علیه و آله فیها ما یقع علی غیره و هو مستعبد بالصلاة کغیره ممن لیس بن بی و لیس کل من سواه بن بی کهو».

۵. شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۱۴۲.

۶. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۲۸۸.

۷. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۳۲.

عامه معرفی کرده است.[۱] راویان دسته اول و چهارم کسانی هستند که در موارد مختلف به روایات آنان عمل شده و خبر سعید أعرج صحیح است؛ بنابراین اصل موضوع از جهت سند دارای اشکال نیست؛ اما دانشمندان اسلامی و علمای شیعه پاسخ‌هایی به آن داده‌اند.

۱. دیدگاه علمای شیعه درباره این اخبار

از علمای سلف شیعه تنها کسی که این‌گونه اخبار را پذیرفته، شیخ صدوق و استادش محمد بن حسن بن ولید است که نظر آن دو مورد نقد دیگر علمای شیعه قرار گرفته است.

الف) نظر صدوق و نقد آن توسط شهید اول

شیخ صدوق در رد غلو و غالیان، سهوالنبی را جایز می‌داند و از آن تعبیر به «أسها» دارد؛ یعنی خداوند پیامبر ﷺ را گرفتار چنین سهوی کرد تا الگو و اسوه برای دیگران باشد. در نقل کلینی تعبیر «أنساه الله» دارد؛ یعنی خداوند او را دچار فراموشی کرد. این استدلال در دو روایت سعید أعرج و روایت موسی بن جعفر ﷺ نقل و گفته شده که هدف آشنایی مسلمانان با احکام دینی بوده است و این با تبلیغ در رسالت تفاوت دارد.

شهید اول پس از نقل روایت زراره درباره نماز صبح پیامبر ﷺ می‌نویسد: از این حدیث نکاتی استفاده می‌شود؛ یکی اینکه خداوند پیامبرش را دچار خواب کرد تا امتش را بیاموزد تا برخی افراد امت بر برخی ایراد نگیرند؛ بعد می‌افزاید: «و لم أقف علی راد لهذا الخبر من حیث توهم القدح فی العصمة به:[۲] من چیزی در رد این خبر از جهت شبهه در عصمت ندیده‌ام». معنای سخن شهید این است که این‌گونه مسائل با عصمت منافات ندارد. شهید با اشاره به حدیث ذوالیدین که در منابع عامه آمده بیان می‌کند: «اصل این خبر نزد ما

---

۱. همان، ص ۳۹۰.

۲. شهید اول؛ ذکری الشیعة فی أحکام الشریعه؛ ج ۲، ص ۴۲۲ـ۴۲۳.

ممنوع است»[۱] و در القواعد و الفوائد با اشاره به سخن صدوق می‌نویسد: «این نزد باقی اصحاب ثابت نشده است»؛[۲] یعنی فقط صدوق آن را پذیرفته است. در ذکری بیان می‌کند که خبر ذوالیدین بین امامیه متروک است؛ زیرا دلیل عقلی بر عصمت پیامبرﷺ از سهو اقامه شده است و بر این، جز ابن‌بابویه و استادش محمد بن حسن بن ولید اصرار نکرده‌اند.[۳] اینها نشان می‌دهد شهید اول نیز مخالف سهوالنبی بوده است. فیض کاشانی پس از نقل این خبر به فوایدی که شهید برای آن ذکر کرده، اشاره کرده است؛ از جمله عیب‌نگرفتن، امت بر یکدیگر.[۴]

ب) نقد شیخ مفید بر شیخ صدوق

شیخ مفید در تصحیح إعتقادات الإمامیه نظر شیخ صدوق را رد می‌کند و آن را خلاف عصمت می‌داند. او به نقد دیدگاه‌های صدوق می‌پردازد.[۵] مفید در رساله عدم سهوالنبی که در پاسخ به سخن شیخ صدوق نوشته، درباره خبری که دو رکعت اضافه کرد و سجده سهو به جای آورد می‌نویسد: «حدیثی که ناصبه و مقلدان از شیعه نقل کرده‌اند... از اخبار آحاد است که موجب علم و عمل نمی‌شود؛ درحالی‌که خداوند پیامبرش را از عمل به گمان در دین نهی کرده است و از سخن بدون علم و یقین»[۶] و در ادامه به نکات دیگری اشاره می‌کند که اگر ما چنین سهوی برای پیامبرﷺ قایل باشیم، می‌توان در تبلیغ احکام بر سهو حضرت استدلال کرد و این با عصمت ایشان سازگار نیست. نکته دیگری که

---

۱. همو، غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد؛ ج۴، ص۲۰: «و أصله عندنا ممنوع...».

۲. همو، القواعد و الفوائد؛ ج۱، ص۱۴۰: «و لم یثبت عند باقی الأصحاب...».

۳. همو، ذکری الشیعه؛ ج۴، ص۱۰: «و هو متروک بین الإمامیة، لقیام الدلیل العقلی علی عصمة النبی ﷺ عن السهو و لم یصر الی ذلک غیر ابن‌بابویه، رحمة الله و نقل عن شیخه محمد بن الحسن بن الولید».

۴. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۸، ص۱۰۲۲.

۵. شیخ مفید؛ تصحیح إعتقادات الإمامیه؛ ص۱۳۵.

۶. همو، عدم سهو النبی (المصنفات)؛ (ج۱۰)، ص۲۰ـ۲۱.

مفید بیان کرده، درباره محتوای روایات است که این روایات را مختلف و آشفته می‌داند که قابل اعتماد نیست؛ ایشان به نقد دیگر روایات هم می‌پردازد و نیز آنچه عامه درباره پیامبر ﷺ نقل کرده‌اند.

شاگرد مفید، سید مرتضی، خبر ذی‌الیدین را که در منابع عامه آمده، خبری باطل می‌داند که مستلزم دروغگویی پیامبر ﷺ و سهو حضرت است.[۱]

ج) دیدگاه شیخ طوسی

شیخ طوسی در تهذیب الأحکام و إستبصار این اخبار را از باب تقیه می‌داند؛ زیرا اهل سنت روایات زیادی دراین‌باره دارند. ایشان روایتی صحیح از زراره از امام باقر ﷺ نقل می‌کند که از حضرت پرسید: آیا پیامبر ﷺ هرگز دو سجده سهو به جای آورده؟ حضرت فرمود: «لا وَ لا یَسْجُدُهُمَا فَقِیهٌ:[۲] نه و هیچ فقیهی هم انجام نمی‌دهد»؛ یعنی افراد دانشمند و آگاه دچار سجده سهو نمی‌شوند یا منظور حضرت از فقیه، امام معصوم است. طوسی بعد از نقل این روایت ذکر می‌کند، آنچه من به آن فتوا می‌دهم این خبر است؛ اما آن اخباری که متضمن سهو پیامبر ﷺ است، موافق روایات عامه است و تنها برای نقل، آنها را آورده‌ام.[۳] وی بیان می‌کند که ادله قاطع سهوالنبی را نفی می‌کند؛[۴] درنتیجه شیخ طوسی، هم آن روایات را نمی‌پذیرد و هم روایت مخالف آن را نقل کرده و پذیرفته است.

نکته‌ای که لازم می‌دانم بر سخن شیخ بیفزایم، این است که شیخ این اخبار را از باب

---

۱. سید مرتضی؛ الذریعة إلی أصول الشریعه؛ ج ۲، ص ۷۸: «و أمّا خبر ذی الیدین؛ فخبر باطل مقطوع علی فساده، لأنّه یتضمّن ... الکذب بالقول لا یجوز علیه و کذلک السّهو فی الصّلاة» (محمدهادی مازندرانی؛ شرح فروع الکافی؛ ج ۳، ص ۲۵۳).

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۳۵۰.

۳. همان، ص ۳۵۱: «الَّذِی أُفْتِی بِهِ مَا تَضَمَّنَهُ هَذَا الْخَبَرُ. فَأَمَّا الْأَخْبَارُ الَّتِی قَدَّمْنَاهَا (مِنْ أَنَّ النَّبِیَّ ﷺ سَهَا فَسَجَدَ) فَإِنَّهَا مُوَافِقَةٌ لِلْعَامَّةِ وَ إِنَّمَا ذَکَرْنَاهَا لِأَنَّ مَا تَتَضَمَّنَهُ مِنَ الْأَحْکَامِ مَعْمُولٌ بِهَا عَلَی مَا بَیَّنَّاهُ».

۴. همو، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ ج ۱، ص ۳۷۱: «وَ ذَلِکَ مِمَّا تَمْنَعُ مِنْهُ الْأَدِلَّةُ الْقَاطِعَةُ فِی أَنَّهُ لَا یَجُوزُ عَلَیْهِ السَّهْوُ وَ الْغَلَطُ».

تقیه از اهل سنت و عامه می‌داند که در این صورت صحت سند آنها ارزش علمی ندارد و می‌توان گفت افزون بر اهل سنت زیدیه هم که در جمع یاران امام صادق علیه السلام و دیگر معصومان کم نبودند، چنین عقیده‌ای داشتند؛ بنابراین تقیه امامان، هم از عامه بوده و هم از زیدیه که جمع قابل‌توجهی از اصحاب حضرت صادق علیه السلام و یاران دیگر امامان را شامل می‌شدند.

د) دیدگاه دیگر علمای شیعه

علمای شیعه منکر سهوالنبی هستند و این عقیده خاص صدوق است. محقق حلی سهو امام را در عبادت نفی می‌کند.[۱] خواجه نصیر در تجرید الإعتقاد سهوالنبی را نفی کرده و بر ادعای خود استدلال کرده است و علامه حلی هم در شرح آن، سخن وی را پذیرفته است.[۲] علامه حلی به‌تناسب در روایتی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله سجده سهو مطرح شده، بیان می‌کند که «این حدیث نزد ما باطل است؛ زیرا سهو بر پیامبر صلی الله علیه و آله محال است».[۳] مجلسی اول در هنگام بررسی این اخبار از استادش شیخ بهایی نقل می‌کند که مکرراً می‌فرمود: «نسبت سهو به ابن‌بابویه اولی است از نسبت آن به معصومین صلوات الله علیهم»[۴] که نشان می‌دهد وی نیز این اخبار را قبول نداشته است.

ه) بی‌اعتباری این اخبار به جهت تقیه

افزون بر آنچه بزرگان گفته‌اند، لازم است به نکته دیگری درباره چرایی وجود چنین

---

۱. نجم‌الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن محقق حلی؛ المختصر النافع؛ ج۱، ص۴۵: «و الحقّ رفع منصب الإمامة عن السهو فی العبادة».

۲. علامه حلی؛ کشف المراد؛ ص۲۷۴.

۳. همو، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب؛ ج۷، صص۷۸، ۸۴ و ۸۷. همو، تذکرة الفقهاء؛ ج۳، ص۲۷۴: «خبر ذی‌الیدین عندنا باطل؛ لأن النبیّ صلی الله علیه و آله لا یجوز علیه‌السهو».

۴. محمدتقی مجلسی؛ لوامع صاحبقرانی؛ ج۴، ص۳۰۳.

اخباری در منابع شیعه اشاره کنیم و آن اینکه اگر ما محتوای روایات را با توجه به گرایش زیدیه نپذیرفتیم، به نظر می‌رسد گروه‌های دیگری هم تحت تأثیر عامه بوده‌اند. ذکر شده که گروهی از یاران ابوالخطاب و مغیرة بن سعید به آثار امامین صادقین دست می‌یافتند و اخباری را در آنها ثبت و بین شیعیان منتشر می‌کردند. با این فرض گرچه امکان اثبات آن بعید است، اما احتمال آن قوی است و می‌توان گفت این اخبار مخالف دیدگاه شیعه است. ممکن است این نوع اخبار از جعلیات فرقه‌های مختلف ذکر شده باشد و درست و قابل اعتماد نیست.

۲. روایات اهل سنت درباره سهو النبی در نماز

روایات سهوالنبی در کتب عامه از جمله در موطأ مالک،[1] صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل شده است. فقط به چند نمونهٔ آن اشاره می‌کنیم:

۱. مشهورترین خبر از ابوهریره نقل شده است؛ از جمله این اخبار:

الف) در صحیح بخاری آمده بعد از خواندن دو رکعت توسط پیامبر ﷺ، مردی که پیامبر او را ذوالیدین می‌خواند گفت: «أَنَسِيتَ أَمْ قَصُرَتْ؟ فقال: لم أَنْسَ و لم تُقْصَرْ؛ قال: بَلَى قد نَسِيتَ؛ فَصَلَّى رَكْعَتَينِ ثُمَّ سَلَّمَ:[2] آیا فراموش کردی یا کوتاه شده است؟ پیامبر ﷺ فرمود: نه فراموش کردم و نه نماز کوتاه و قصر شده؛ ذوالیدین گفت: بله فراموش کردی؛ پس پیامبر ﷺ دو رکعت خواند و آن‌گاه سلام داد».

در این خبر به‌آسانی پیامبر ﷺ دروغگو معرفی شده و هرگونه اشتباه و قصرشدن نماز را تکذیب می‌کند؛ اما پس از تذکر ذوالیدین، دو رکعت نماز می‌خواند.

ب) در صحیح مسلم آمده که در برابر اعتراض ذوالیدین فرمود: «کل ذلک لم یکن؛

---

۱. مالک بن انس؛ موطأ مالک؛ ج ۱، ص ۹۴: «فَقامَ ذُو الْيَدَينِ؛ فقال: أَقَصُرَتِ الصَّلاةُ يا رَسُولَ الله أَمْ نَسِيتَ؟ فقال رسول الله: كُلُّ ذلک لم يكُنْ؛ فقال: قد كان بَعْضُ ذلک يا رَسُولَ الله. فَأَقْبَلَ رسول الله ﷺ. على الناس فقال: أَصَدَقَ ذُو الْيَدَينِ؟ فَقَالُوا: نعم، فَقامَ رسول الله ﷺ فَأَتَمَّ ما بَقِي مِنَ الصَّلاةِ ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَتَينِ بَعْدَ التَّسْلِيمِ و هو جالِسٌ».

۲. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج ۱، ص ۴۱۲، ش ۱۱۷۲.

فقال: قد کان بعض ذلک یا رسول الله:[۱] تمام اینها نبوده است. ذوالیدین گفت: برخی از اینها بوده است». در شرح من لایحضره الفقیه از شیخ بهایی از شیخ صفی‌الدین توجیه عرفانی خاصی در این زمینه نقل شده است.[۲]

ب) در موطأ مالک مانند صحیح مسلم آمده و در روایت دوم موطأ به جای ذوالیدین، ذوالشمالین نقل شده است.[۳]

۲. در برخی اخبار آنان آمده است که پیامبرﷺ از ابوبکر و عمر پرسید: ذوالیدین راست می‌گوید؟ سید مرتضی به این خبر اشاره کرده است.[۴]

شعیب بن مطیر از پدرش مطیر نقل کرده که از خود ذوالیدین شنیده است که این اتفاق در نماز عصر بوده است. پیامبرﷺ دو رکعت خواند و خارج شد. مردم به‌سرعت دنبال پیامبر رفتند و گفتند: آیا نماز کوتاه شده؟ درحالی‌که پیامبرﷺ را ابوبکر و عمر پیروی می‌کردند، ذوالیدین به ایشان ملحق شد و گفت: ای پیامبرﷺ آیا نماز کوتاه شده یا فراموش کردی؟ فرمود: نه کوتاه شده و نه من فراموش کرده‌ام؛ سپس رو به ابوبکر و عمر کرد و فرمود: ذوالیدین چه می‌گوید؟ گفتند: راست می‌گوید. پیامبرﷺ برگشت و مردم هم آمدند و دو رکعت خواند؛ سپس دو سجده سهو انجام داد.[۵] برخی از علمای اهل سنت این روایت را ضعیف دانسته و خبر ابوهریره را درست دانسته‌اند؛[۶] ولی باید توجه کرد که همین خبر را ابوهریره از پیامبرﷺ نقل کرده و نام دو خلیفه را برده است.[۷]

---

۱. مسلم نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج ۲، ص ۸۷ (دارالفکر). همان، ج ۱، ص ۴۰۴ (درالکتب العلمیه).

۲. محمدتقی مجلسی؛ لوامع صاحبقرانی؛ ج ۴، ص ۳۰۴.

۳. مالک بن انس؛ موطأ مالک؛ ج ۱، ص ۹۴.

۴. سید مرتضی؛ الذریعة إلی أصول الشریعه؛ ج ۲، ص ۷۸.

۵. احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج ۴، ص ۷۷. سلیمان بن احمد طبرانی؛ معجم الکبیر؛ ج ۴، ص ۲۳۳. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج ۲، صص ۲۶۶ و ۳۶۷.

۶. ابواحمد عبدالله بن عدی جرجانی؛ الکامل فی ضعفاء الرجال؛ ج ۳، ص ۱۲۰.

۷. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج ۱، ص ۴۱۲، ش ۱۱۷۲: «مُحَمَّدٍ عن أبی‌هُرَیْرَةَ قال: صلّی النبی ﷺ إحْدَی صَلَاتَیْ الْعَشِیِّ. قال مُحَمَّدٌ وَأَکْثَرُ ظَنِّی الْعَصْرَ رَکْعَتَیْنِ. ثُمَّ سَلَّمَ ثُمَّ قام إلی خَشَبَةٍ فی مُقَدَّمِ الْمَسْجِدِ فَوَضَعَ یَدَهُ ←

۳. سعد بن ابراهیم راوی با واسطه از ابوهریره ذکر کرده دیدم عروة بن زبیر این‌گونه نماز خواند: نماز مغرب را در دو رکعت سلام داد، بعد صحبت کرد و بقیهٔ نماز را خواند و گفت: پیامبر ﷺ این‌گونه عمل کرد.[۱] ابن‌ابی‌شیبه اول عمل ابن‌زبیر را نقل کرده، سپس در توجیه کار وی راهنما و راه‌بلدش (چون کور بوده) از وی می‌پرسد و او سیره پیامبر ﷺ را نقل می‌کند.[۲]

اشکالات و نکات

بر نقل عامه راجع به این موضوع اشکالات متعددی وارد است که جدای از اشکالاتی است که در قبل ذکر و به آنها پاسخ داده شد. این اشکالات را به صورت چند مطلب و نکته ارائه می‌کنیم:

الف) کشته‌شدن ذوالشمالین در بدر

در این منابع ذوالیدین همان ذوالشمالین معرفی شده است و در طبقات الکبری ذکر شده که این دو یکی هستند[۳] و در بسیاری از آثار اهل سنت، نام سؤال‌کننده از پیامبر ﷺ ذوالشمالین ذکر شده است؛ مانند مصنف عبدالرزاق،[۴] مصنف ابن‌ابی‌شیبه،[۵]

→

علیها وَفِیهِمْ ابوبَکْرٍ وَعُمَرُ فَهَابَا أَنْ یُکَلِّمَاهُ وَخَرَجَ سَرَعَانُ الناس فَقَالُوا: أَقَصُرَتِ الصَّلَاةُ وَ رَجُلٌ یَدْعُوهُ النبی ﷺ ذُو الْیَدَیْنِ فقال: أَنَسِیتَ أَمْ قَصُرَتْ؟ فقال: (لم أَنْسَ ولم تُقْصَرْ). قال: بَلَی قد نَسِیتَ. فَصَلَّی رَکْعَتَیْنِ. ثُمَّ سَلَّمَ ثُمَّ کَبَّرَ فَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أو أَطْوَلَ. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَکَبَّرَ ثُمَّ وَضَعَ رَأْسَهُ فَکَبَّرَ فَسَجَدَ مِثْلَ سُجُودِهِ أو أَطْوَلَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَکَبَّرَ».

۱. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج ۱، ص ۴۱۱. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج ۲، ص ۲۵۰: «قال سعد: وَ رَأَیْتُ عُرْوَةَ بن الزُّبَیْرِ صلّی من المغرب رَکْعَتَیْنِ فَسَلَّمَ وَتَکَلَّمَ ثُمَّ صلی ما بقی وَسَجَدَ سَجْدَتَیْنِ وقال هَکَذَا فَعَلَ النبی ﷺ».

۲. ابن‌ابی‌شیبه کوفی؛ المصنف فی الأحادیث و الآثار؛ ج ۱، ص ۳۹۳، ش ۴۵۲۰ (دار التاج).

۳. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج ۳، ص ۱۶۷ (دار صادر).

۴. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج ۲، صص ۲۹۶ و ۲۹۸ـ۲۹۹.

۵. ابن‌ابی‌شیبه کوفی؛ المصنف فی الأحادیث و الآثار؛ ج ۱، ص ۴۸۸ـ۴۸۹ و ج ۸، ص ۴۷۸ (دار الفکر): در حوادث جنگ بدر خبر شهادت ذوالشمالین را ذکر کرده است.

مسند بزار،[۱] سنن دارمی،[۲] مسند احمد[۳] و صحیح ابن حبان؛[۴] حال آنکه وی در جنگ بدر کشته شده و این اشکال اساسی بر حدیث ابوهریره وارد شده که برابر روایات قطعی ابوهریره در سال هفتم پس از فتح خیبر به مدینه آمده و مسلمان شده است.[۵] در این صورت چگونه وی جریانی را نقل کرده و در آن حضور داشته که در آن ذوالشمالین به پیامبرﷺ اشکال کرده، حال آن که ذوالشمالین در جنگ بدر کشته شده است؛[۶] بنابراین ابوهریره یا دیگران خبر را ساخته‌اند یا خبر مرسل است و در هر دو صورت خبر معتبر نیست.

در پاسخ به این اشکال برخی گفته‌اند در صحیح بخاری و صحیح مسلم ذوالشمالین نیامده و درنتیجه این خبر اشکالی ندارد. دراین‌باره می‌توان گفت نام ذوالشمالین بالصراحه نیامده است و به نظر می‌رسد که بخاری خواسته از این اشکال خارج شود و ازاین‌روی چنین تعبیر کرده است که «پیامبرﷺ او را ذوالیدین می‌خواند»؛[۷] یعنی وی مشهور به ذوالشمالین بوده است؛ اما حضرت وی را با این عنوان مخاطب ساخته و این مقدار از حدیث در منابع دیگر ذکر شده که او ذوالشمالین بوده است و ادعای تفکیک این دو قابل قبول نیست. ابن‌حجر ذوالیدین را همان عمیر بن عبدعمرو می‌داند که با دو دستش کار می‌کرد و از ابن‌حبان نقل می‌کند که او هر دو را یکی می‌دانست[۸] و خرباق سلمی را غیر ذوالیدین می‌داند.[۹]

---

۱. احمد بن عمرو بزار؛ مسند البزار؛ ج۱۴، ص۱۳۶.
۲. ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمان دارمی؛ سنن الدارمی؛ ج۱، ص۴۲۰.
۳. احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج۲، صص۲۷۱ و ۲۸۴.
۴. ابن‌حبان؛ الصحیح؛ ج۶، ص۴۰۲.
۵. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۴، ص۱۷۷۱. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج۴، ص۳۱۶.
۶. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۳، ص۱۶۷ (دار صادر).
۷. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۱، ص۴۱۲، ش۱۱۷۲، «وَ رَجُلٌ یَدْعُوهُ النبی ﷺ ذُو الیَدَیْنِ فقال: أَنَسِیتَ أَمْ قَصُرَتْ ...».
۸. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج۲، ص۲۳۳ و ج۴، صص۳۱۵ و ۵۹۸.
۹. همان، ج۲، ص۲۳۳.

ابن‌عبدالبر در استذکار[۱] و التمهید[۲] تلاش کرده به این شبهه پاسخ دهد و در إستیعاب هم ذکر کرده که ذوالشمالین در بدر کشته شده؛ ولی ذوالیدین بعدها زنده بوده است و به او خرباق می‌گفتند. این زهری بوده که به‌اشتباه هر دو را یکی دانسته و این وهم است. ذوالیدین بعداً هم زنده بوده که مطیر از او نقل کرده است؛ سپس وی حدیث مطیر را آورده است.[۳] او برای حل مشکل، ذوالیدین را کسی معرفی کرده که در منطقه وادی‌القری زندگی می‌کرده به نقل مطیر و روایت مهم دیگری از پیامبر ﷺ از او نقل نشده جز همین روایت؛ یعنی تمام صحابه کرام در برابر اتفاقی که در نماز پیامبر ﷺ افتاده بی‌تفاوت بودند، فقط یک اعرابی اعتراض و اشکال کرده است.

باید توجه کرد که علمای عامه خبر مطیر را درست نمی‌دانند که بتوان آن را دلیل بر صحت تفکیک بین این دو نفر دانست؛ زیرا در سند آن معدی بن سلیمان است که بخاری او را منکر الحدیث دانسته است؛[۴] ولی در شرح حال وی به این خبر استناد می‌کنند. حتی برای اینکه بیشتر آن را تثبیت کنند، سن مطیر را بیش از صد سال و پسرش شعیب یا شعیث را بیش از هشتاد سال ذکر کرده‌اند.[۵] جالب است که مدعی هستند وقتی برای پرسش از این موضوع نزد او رفتند، وی حدیث نمی‌فهمید.[۶]

ب) نسبت دروغ به پیامبر ﷺ

در متن صحاح معتبر اهل سنت از جمله صحیح مسلم آمده که ذوالیدین از پیامبر ﷺ

---

۱. ابن‌عبدالبر؛ الاستذکار؛ ج ۱، ص ۵۰۰ـ۵۰۹.

۲. همو، التمهید؛ ج ۱، ص ۳۶۲.

۳. همو، الإستیعاب؛ ج ۲، ص ۴۷۶.

۴. ابن‌عدی؛ الکامل فی ضعفاء الرجال؛ ج ۳، ص ۱۲۰: «ذوالیدین له صحبة. قال البخاری: لا یصح حدیثه. قال خلیفة: ثنا معدی بن سلیمان ومعدی: منکر الحدیث».

۵. شمس‌الدین محمد بن عبدالله قیسی دمشقی؛ توضیح المشتبه؛ ج ۵، ص ۳۴۱.

۶. ابن‌حجر؛ تعجیل المنفعة؛ ص ۱۷۸: «معدی بن سلیمان قال: أتیت مطیرا أسأله عن حدیث ذی الیدین. فإذا شیخ کبیر لا یفقه الحدیث. فقال له ابنه شعیث: بلی یا أبة حدثتنی أنّ ذا الیدین لقیک بذی خشب فحدثک».

پرسید: آیا نماز کوتاه شده یا فراموش کرده‌اید؟ پیامبر ﷺ پاسخ داد: کل ذلک لم یکن؛ هیچ یک از این دو نبوده است؛ یعنی نه فراموش کردم و نه هم به دستور خدا نماز کوتاه و دو رکعت شده است؛ درحالی‌که ذوالیدین می‌گوید دو رکعت خواندید و پیامبر ﷺ هم تدارک می‌کند. طبق این نقل پیامبر ﷺ بالصراحه دروغ گفته است؛ البته این اشکال بر نقل شیعه وارد نیست. علمای عامه برای پاسخ به آن تلاش کرده‌اند. برخی گفته‌اند منظور پیامبر ﷺ این بود که به تصور خودم هیچ‌کدام نبوده است. برخی گفته‌اند یعنی هر دو نبوده و اشکال ندارد یکی باشد.[1] ابن‌حجر گفته اگر در عبارتی کلمه «کل» مقدم شود و بعد نفی بیاید، به معنای نفی هر یک است؛ اما اگر لفظ «کل» بعد از نفی بیاید، نفی مجموع است نه فرد فرد؛ به همین جهت پیامبر ﷺ پاسخ داد: «لم یکن کل ذلک» و نفرمود: «کل ذلک لم یکن: اینها نبوده است»؛ یعنی این دو با هم نبوده است.[2]

واقعیت این است که اینها نوعی تکلف برای توجیه خبری است که از اصل درست نیست؛ زیرا مستشکل منظورش یکی از این دو نکته بوده است و باید پاسخ پیامبر متناسب با اشکال و شبهه باشد. آنان توجه نکرده‌اند که در نقل بخاری حضرت بالصراحه بیان می‌کند که «لم أَنْسَ و لم تُقْصَرْ: نماز را فراموش نکردم و کوتاه هم نشده است» و ذوالیدین می‌گوید فراموش کردی. وقتی روشن می‌شود پیامبر ﷺ اشتباه کرده است، دو رکعت نماز می‌خواند؛ به همین جهت سیوطی در شرح سنن نسایی از قرطبی نقل می‌کند: «این پاسخ مشکل است؛ زیرا در زندگانی پیامبر ﷺ نگاشته شده که بر او تخلف و عذرخواهی محال است».[3]

---

۱. ابوزکریا یحیی بن شرف نووی؛ شرح صحیح مسلم؛ ج۵، ص۶۹ـ۷۱: «أن معناه لم یکن المجموع فلا ینفی وجود أحدهما».

۲. ابن‌حجر؛ فتح الباری؛ ج۳، ص۸۱: «أن لفظ کل إذا تقدم و عقبها النفی کان نفیا لکل فرد لا للمجموع بخلاف ما إذا تأخرت کأن یقول لم یکن کل ذلک و لهذا أجاب ذو الیدین فی روایة أبی سفیان بقوله قد کان بعض ذلک».

۳. ابوعبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی؛ السنن بشرح السیوطی؛ ج۳، ص۲۲: «قال القرطبی: هذا مشکل بما ثبت من حاله ﷺ فإنه یستحیل علیه الخلف والاعتذار».

ج) اهداف سیاسی و ازیادبردن یک فضیلت

به نظر می‌رسد جاعلان با جعل این خبر هدف‌های سیاسی و عقیدتی مختلفی را دنبال می‌کردند. می‌بینیم در خبری فضیلتی برای دو خلیفه اول ساخته می‌شود که مورد اعتماد پیامبر ﷺ قرار می‌گیرند[۱] و در خبری دیگر عملکرد عروة بن زبیر و اشتباه وی، با استناد به چنین روایتی تصحیح می‌شود.[۲] اینها همه جزو اربابان و صاحبان قدرت بودند؛ البته جاعلان دیگران بودند.

در خبر دیگری که اهل سنت نقل کرده‌اند و به گونه‌ای با نماز پیامبر ﷺ مرتبط است، در آن حضرت از تعبیر «کل ذلک لم یکن» استفاده کرده که نفی کلی را می‌رساند. این خبر نه‌تنها اشکالی بر پیامبر ﷺ وارد نمی‌سازد، بلکه فضیلت و منقبتی برای نوادگان پیامبر ﷺ است. اهل سنت از شداد بن هاد نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ از منزل خارج شد درحالی‌که حسن یا حسین ﷺ با وی بود. حضرت در هنگام نماز او را کنار پای راستش نهاد و مشغول نماز شد. حضرت دیر سر از سجده برداشت. پس از پایان نماز از حضرت پرسیدند: چرا سجده را طول دادید؟ آیا به چیزی مأمور شدید (دستور الهی بوده) یا وحی بر شما نازل شده و به خاطر وحی سجده‌تان طولانی شده است؟ حضرت فرمود: «کل ذلک لم یکن»؛ یعنی برای این امور نبود؛ بلکه برای این بود که فرزندم بر پشت من قرار گرفت، پس دوست نداشتم عجله کنم تا اینکه پایین بیاید.[۳]

---

۱. احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج۴، ص۷۷. سلیمان بن احمد طبرانی؛ معجم الکبیر؛ ج۴، ص۲۳۳. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۲، صص۲۶۶ و ۳۶۷.

۲. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف فی الأحادیث و الآثار؛ ج۱، ص۴۹۰ (دار الفکر).

۳. ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج۳، ص۱۸۱، ش۴۷۷۵ (دار الکتب العلمیه). احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۲، ص۲۶۳. ابن‌حزم؛ المحلی؛ ج۳، ص۹۰. سید رضی؛ المجازات النبویه؛ ص۳۹۷ـ۳۹۸. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۵، ص۴۳۲: «متن از حاکم... عن عبدالله بن شَداد بن الهاد عن أبیه قال: خرج علینا رسول الله ﷺ وهو حامل أحد ابنیه الحسن أو الحسین. فتقدم رسول الله ﷺ ثم وضعه ←

این روایت در عین حال که نشان می‌دهد پیامبر ﷺ احترام زیادی برای فرزندان زهرا ﷺ قایل بوده، توجیهاتی را که برای عبارت «کل ذلک لم یکن» در آن خبر آمده است، نفی می‌کند و نشان می‌دهد این عبارت برای نفی هر فرد و کل آن است.

چهارم: مخالفت با احکام نماز

مضمون احادیث در کتب عامه می‌رساند که پیامبر ﷺ از محل نماز خارج شده که در خبر شعیب از پدرش مطیر چنین است و ذکر شده که ابوبکر و عمر به دنبال حضرت می‌روند و به نقلی از عمران بن حصین، حضرت سه رکعت خوانده و از مسجد بیرون و به حجره خود رفته است و با ناراحتی باز می‌گردد و یک رکعت همراه با دو سجده سهو می‌خواند.[1] این خبر با خلق بزرگوارانه پیامبر ﷺ و با توصیه‌هایی که خود حضرت راجع به اهتمام به نماز و اخلاق حسنه دارد؛ سازگار نیست؛ البته در روایات شیعه چنین شبهه‌ای نیست، زیرا پیامبر ﷺ در مکان خود مانده است.

درنتیجه می‌توان گفت دست‌هایی برای ساختن این‌گونه روایات در کار بوده است تا پیامبر ﷺ را در حد یک انسان عادی بلکه پایین‌تر، معرفی کند و تنزل دهد تا هم سخنان حضرت کم‌فروغ جلوه داده شود و هم سیره و سنت آن حضرت بهای لازم را نیابد. عجیب است که برخی علمای اهل سنت صحابهٔ پیامبر ﷺ را تا سر حد عصمت، بدون استثنا تقدیس می‌کنند؛ اما این‌گونه با رسول خدا ﷺ برخورد می‌نمایند.

→

عند قدمه الیمنی فسجد رسول الله ﷺ سجدة أطالها. قال أبی: فرفعت رأسی من بین الناس فإذا رسول الله ﷺ ساجد و إذ الغلام راکب علی ظهره. فعدّت فسجدّت. فلما انصرف رسول الله ﷺ قال الناس: یا رسول الله لقد سجدت فی صلاتک هذه سجدة ما کنت تسجدها أفشئ أمرت به أو کان یوحی إلیک؟ قال: کل ذلک لم یکن. إنّ ابنی ارتحلنی فکرِهت أن أعجله حتی یقضیَ حاجته».

۱. مسلم نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۲، ص۸۸ (دار الفکر). همان، ج۱، ص۴۰۵ (چاپ دیگر): «ثُمَّ قام فَدَخَلَ الْحُجْرَةَ. فَقَامَ رَجُلٌ بَسِیطُ الْیَدَیْنِ فقال: أُقُصِرَتْ الصَّلَاةُ یا رَسُولَاللهِ ﷺ ؟ فَخَرَجَ مُغْضَبًا فَصَلَّی الرَّکْعَةَ التی کان تَرَکَ؛ ثُمَّ سَلَّمَ؛ ثُمَّ سَجَدَ سَجْدَتَیْ السَّهْوِ. ثُمَّ سَلَّمَ».

جمع‌بندی

در جمع‌بندی این فصل بیان نکاتی لازم است:

۱. نماز مهم‌ترین عبادت شرعی است. در اهمیت آن ذکر شده که اگر قبول شود، بقیه اعمال هم پذیرفته می‌شود و اگر رد شود، دیگر اعمال نیز مردود می‌گردد؛ به همین جهت برای انجام صحیح آن لازم است نکاتی مورد توجه قرار گیرد. نماز مقدماتی مانند وضو، غسل و تیمم دارد و باید در مکانی پاک و مباح برگزار شود و بهترین مکان مسجد است. نماز باید رو به کعبه خوانده شود و وقت دقیق آن مورد توجه قرار گیرد. باید آن را درست به جا آورد و معصومان افزون بر حمد از سوره هایی خاص بیشتر استفاده می‌کردند.

۲. نماز جماعت اهمیت زیادی دارد و از آن سخن به میان آمده است. مرتب‌کردن صفوف جماعت و مرتب‌بودن لباس پیش‌نماز و امام جماعت جزو آداب آن است. نماز جماعت توسط اعلم افراد، خوانده می‌شود. توجه به افراد ضعیف و کودکان و چگونگی شرکت زنان در نماز جماعت در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مورد توجه قرار گرفته است. جماعت با خانواده برای کسانی که بیرون از شهر هستند، نماز جماعت با اهل سنت و بیان این نکته که برگزاری نماز مستحبی به جماعت بدعت است و مورد نهی قرار گرفته، از دیگر مطالب مطرح‌شده در این فصل است. دربارهٔ دیگر نمازهای جماعت نیز، نکاتی بیان شده است.

۳. برای برخی معصومان مانند امیر مؤمنان و امام سجاد و امام رضا علیهم‌السلام هزار رکعت نماز در شبانه‌روز نقل کرده‌اند که ما گزارش‌های مختلف دراین‌باره را ارزیابی کرده و امکان انجام آن را در شبانه‌روز قابل قبول دانسته‌ایم؛ ولی خبری که آن را در یک شب دانسته، غیرصحیح دانسته‌ایم، مگر اینکه از باب تغلیب باشد؛ البته آنچه مربوط به امام رضا علیه‌السلام است، از طریق صحیح به ما نرسیده و می‌توان گفت جهات خاصی در برخی اخبار آن، نقش داشته است.

۴. در اخبار نماز آمده پیامبر ﷺ در نماز خود سهو کرده است؛ بدین مناسبت دربارهٔ سهوالنبی بحث کرده‌ایم. عده‌ای از علمای شیعه این روایات را از پایه بی‌اساس می‌دانند و افرادی مانند شیخ صدوق از آن به «اسهاء النبی» تعبیر کرده و گفته‌اند برای درس‌آموزی به دیگران خداوند پیامبر ﷺ را دچار سهو کرده است. چون این اخبار در منابع اصلی و صحاح و سنن اهل سنت هم آمده، اخبار آنان را نقل و به تفاوت اساسی که بین نقل شیعه و اهل سنت وجود دارد، اشاره کرده‌ایم. در اخبار عامه پیامبر ﷺ به دروغگویی و انکار متهم می‌شود که در احادیث شیعه چنین عبارتی نیست. این اخبار در این فصل مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

فصل دوم

روزه

مقدمه

روزه یکی دیگر از عبادات اسلامی است که انجام آن در هر سال در ماه رمضان بر هر مسلمان مکلفی واجب است. درباره اهمیت روزه روایات فراوانی نقل شده که به نقل یکی از آنها اکتفا می‌کنیم: در روایتی صحیح امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «بُنِیَ الْإِسْلامُ عَلَی خَمْسَةِ أَشْیاءَ: عَلَی الصَّلاةِ وَ الزَّکَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ وَ الْوَلایةِ وَ قَالَ: رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله الصَّوْمُ جُنَّةٌ مِنَ النَّار:[1] اسلام بر پنج چیز بنیان شده است: بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: روزه سپری در برابر آتش است».

ازآنجاکه ما در این اثر به سیره عملی معصومان می‌پردازیم، سخنان معصومان در این مسائل را نقل نمی‌کنیم، مگر در مواردی که سیره عملی آنان، نیاز به تأیید یا تأکید داشته باشد. در ارتباط با روزه چند نکته مهم قابل طرح است:

۱. اهمیت ماه رمضان، ماهی که در آن روزه گرفته می‌شود.

۲. اشاره به اعمال دیگری که در ماه رمضان انجام می‌گیرد.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۶۲.

۳. سیره عملی معصومان در روزه ماه رمضان.

۴. اعتکاف به‌عنوان سیره عملی پیامبر ﷺ و معصومان در ماه رمضان.

۵. سیره معصومان در گرفتن روزه در غیر ماه رمضان.

گفتار اول: اهمیت ماه رمضان و اعلام آن توسط حاکم

درباره ماه رمضان و اهمیت آن روایات متعددی وارد شده است.

نام ماه رمضان

در روایتی بیان شده که رمضان نگویید؛ بلکه ماه رمضان بگویید. هشام بن سالم از سعدنامی نقل می‌کند که ما هشت نفر نزد امام باقر ﷺ بودیم؛ رمضان را یاد کردیم. حضرت فرمود: نگویید این رمضان است یا رمضان رفت یا رمضان آمد؛ زیرا رمضان نامی از نام‌های خداوند است که نمی‌آید و نمی‌رود و فقط آنچه نابودشدنی است، می‌آید و می‌رود. بگویید ماه رمضان؛ چون رمضان به اسم اضافه شده است و این اسم، نام خداوند است و این ماهی است که در آن قرآن نازل شده و خداوند آن را مثل و عید قرار داده است.[1]

در روایتی دیگر امیرالمؤمنین ﷺ می‌فرماید رمضان نگویید؛ بلکه ماه رمضان بگویید، چون نمی‌دانید رمضان چیست.[2] در این دو خبر معصومان به تصحیح گفتار دیگران پرداخته‌اند.

---

۱. همان، ص۶۹. ابوجعفر محمد بن حسن بن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۳۱۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۷۲. همو، معانی الأخبار؛ ص۳۱۵: «وَ لَكِنْ قُولُوا شَهْرُ رَمَضانَ فَإِنَّ الشَّهْرَ مُضَافٌ إِلَى الِاسْمِ وَ الِاسْمُ اسْمُ اللهِ عَزَّ ذِكْرُهُ وَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ جَعَلَهُ مَثَلًا وَ عِيداً».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۶۹. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۷۲. همو، معانی الأخبار؛ ص۳۱۵. همو، فضائل الأشهر الثلاثه؛ ص۹۳: «لا تَقُولُوا رَمَضَانَ وَ لَكِنْ قُولُوا شَهْرُ رَمَضانَ فَإِنَّكُمْ لا تَدْرُونَ مَا رَمَضَانُ».

در لغت معانی مختلفی برای «رمضان» و علت تسمیه آن ذکر کرده‌اند. گفته‌اند «رمض» یعنی شدت گرمایی که از تابش آفتاب در سنگ‌ها ایجاد می‌شود و در قدیم که ماه‌ها را با زمان‌ها تطبیق می‌دادند، رمضان در فصل گرما قرار گرفته است.[۱] این نکته‌ای است که بیشتر لغویان گفته‌اند؛[۲] «رمض» را به معنای باران قبل از پاییز هم گفته‌اند؛[۳] چون ماه رمضان باعث شستشوی گناهان می‌شود، مانند باران که زمین‌ها را تمیز می‌کند.

خطبه پیامبر ﷺ قبل از ماه رمضان

پیامبر ﷺ سه روز قبل از ماه رمضان، در ماه شعبان به بلال دستور داد مردم را به مسجد دعوت کند؛ سپس بالای منبر رفت و برای مردم سخنانی طولانی در اهمیت ماه رمضان و روزه بیان کرد. این سخنرانی به «خطبه شعبانیه» شهرت یافت، چون در جمعه آخر شعبان ایراد شده بود. کلینی بخش اندکی از این خطبه را نقل کرده؛[۴] ولی شیخ صدوق خطبه را به‌طور مفصل آورده است.[۵] این خطبه در تهذیب الأحکام و دیگر کتاب‌ها نیز آمده است.[۶] سیره رسول خدا ﷺ این بود که وقتی ماه رمضان می‌رسید، در برابر مردم قرار

---

۱. ابن‌فارس؛ معجم مقاییس اللغه؛ ج۲، ص۴۴۰: «فالرَّمَض: حَرُّ الحجارةِ من شِدّة حَرّ الشمس و أرضٌ رَمِضَةٌ: حارّة الحجارة و ذکر قومٌ أن رَمَضانَ اشتقاقُه من شِدّة الحر؛ لأنّهم لمّا نقلوا اسمَ الشُّهور عن اللغه القدیمة سَمَّوْها بالأزمنة، فوافق رمضانُ أیّامَ رَمَضِ الحرّ».

۲. اسماعیل بن حماد جوهری؛ الصحاح؛ ج۳، ص۱۰۸۱. ابن‌درید؛ جمهرة اللغه؛ ج۲، ص۷۵۱. ابن‌سیده؛ المخصص؛ ج۹، ص۷۰. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ النهایة فی غریب الحدیث و الأثر؛ ج۲، ص۲۶۴.

۳. خلیل بن احمد فراهیدی؛ العین؛ ج۷، ص۳۹؛ صاحب بن عباد؛ المحیط فی اللغه؛ ج۸، ص۱۸: «و الرَّمَض: مطر قبل الخریف».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۶۷.

۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۹۴. همو، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ ص۶۶. همو، فضائل الأشهر الثلاثه؛ ص۷۱.

۶. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۲۶۹. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۳۰۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۵۷ و ج۴، صص۱۵۲، ۲۰۲.

می‌گرفت[۱] و می‌فرمود: «ای مردم، هرگاه ماه رمضان برسد، پیروان شیطان در زنجیر شوند و درهای آسمان، درهای بهشت و درهای رحمت گشود گردد و درهای آتش بسته شود».[۲]

اعلام رمضان و اعلام عید توسط حاکم اسلامی

طبق روایات متعدد، آغاز رمضان و اعلام عید و پایان آن، با دیدن ماه توسط حاکم اسلامی اعلام می‌شود. اعلام عید یکی از وظایف حاکم اسلامی است، چه عید فطر، چه عید قربان. روایات متعددی دراین‌باره در کتب اربعه نقل شده است؛ از جمله این روایت‌ها:

۱. از امام صادق ﷺ نقل است که در زمان ابوالعباس سفاح، اولین حاکم عباسی، حضرت در شهر حیره نزدیک کوفه بودند که درباره اول ماه رمضان اختلاف شد. سفاح این موضوع را از امام پرسید؛ حضرت فرمودند: «این وظیفه امام است. اگر روزه بگیری، روزه می‌گیریم و اگر افطار کنی، افطار می‌کنیم. ابوالعباس گفت: ای غلام، غذا بیاور. من هم با سفاح غذا خوردم، درحالی‌که به خدا سوگند می‌دانستم که روز اول ماه رمضان است. پس افطار یک روز و قضای آن برای من آسان‌تر بود از اینکه گردنم زده شود و خداوند عبادت نشود».[۳]

این روایت را کلینی با سند دیگری هم نقل کرده است؛ البته در این سند چنین ذکر شده است: از مردی از اصحاب ما از امام صادق ﷺ که حضرت فرمود وقتی که در زمان ابوالعباس در حیره بود... .[۴]

---

۱. كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يُقْبِلُ بِوَجهِهِ إِلَى النَّاسِ فَيَقُولُ.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۶: «يا مَعْشَرَ النَّاسِ إِذَا طَلَعَ هِلالُ شَهْرِ رَمَضَانَ غُلَّتْ مَرَدَةُ الشَّياطِينِ وَ فُتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ أَبْوَابُ الْجِنَانِ وَ أَبْوَابُ الرَّحْمَةِ وَ غُلِّقَتْ أَبْوَابُ النَّار».

۳. همان، ص ۸۲: «ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ إِنْ صُمْتَ صُمْنَا وَ إِنْ أَفْطَرْتَ أَفْطَرْنَا. فَقَالَ: يا غُلامُ عَلَيَّ بِالْمائِدَةِ؛ فَأَكَلْتُ مَعَهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ وَ اللهِ أَنَّهُ يَوْمٌ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ! فَكانَ إِفْطَارِي يَوْماً وَ قَضَاؤُهُ أَيسَرَ عَلَيَّ مِنْ أَنْ يُضْرَبَ عُنُقِي وَ لا يُعبَدَاللهُ».

۴. همان، ص ۸۳.

در این خبر تصریح شده که راوی از یاران و همراهان امام بوده و موضوع را حضرت در همان حیره بیان کرده است؛ بنابراین می‌توان گفت از این جهت خبر قابل اعتماد است، گرچه اسم ناقل ذکر نشده است. شاید هم تعمدی بوده که نامش را بیان نکنند؛ البته در نسخه‌ای از کتاب کافی و کتاب وافی ذکر شده که او مردی از یاران او، یعنی از یاران داوود بن حصین، راوی حدیث بوده است.[۱]

۲. شیخ طوسی این خبر را از احمد بن ابی‌نصر بزنطی از خلاد بن عماره از امام صادق علیه السلام نقل کرده است؛ با این تفاوت که در این نقل، خلیفه از حضرت می‌خواهد سر سفره غذا قرار گیرد.[۲] وحید بهبهانی با توجه به نقل بزنطی از خلاد بن عماره، خلاد را شبیه افراد ثقه دانسته است[۳] و مجلسی اول این خبر را حسنِ نزدیک به صحیح دانسته؛[۴] ولی مجلسی دوم خبر را مجهول معرفی کرده است.[۵] شماری از فقها بر این نظرند که ثبوت اول ماه و اعلام عید توسط حاکم پذیرفته است.[۶] این موضوع در اول ذی‌حجه و عید قربان در حج نیز مطرح است. فتوا بر این است که عید و رمضان برابر چیزی است که مردم (عامه) انجام می‌دهند.[۷]

۳. شیخ صدوق این روایت را با تفاوتی از عیسی بن ابی‌منصور از امام صادق علیه السلام نقل

---

۱. همان، ج۷، ص۴۲۶ (ج دار الحدیث). محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۱، ص۱۵۷: «مُحَمَّدُ بن يَحْيى، عَنْ مُحَمَّدِ بن أَحْمَدَ، عَنْ أَيُّوبَ بن نُوحٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ بن عَامِرٍ، عَنْ دَاوُدَ بن الْحُصَيْنِ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِه».

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۳۱۷، ح ۹۶۵: «فقال: أُدْنُ قالَ: فَدَنَوْتُ فَأَكَلْتُ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ».

۳. ابوالقاسم خوئی؛ معجم رجال الحدیث، ج۸، ص۶۳.

۴. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۳، ص۳۵۴.

۵. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار؛ ج۷، ص۱۴۸.

۶. ر.ک: شهید اول؛ الدروس الشرعیه؛ ج۱، ص۲۸۶. محمد بن علی موسوی عاملی؛ مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرائع الإسلام؛ ج۶، ص۱۷۰. محمدباقر بن محمد مؤمن سبزواری؛ کفایة الأحکام؛ ج۱، ص۲۶۱. یوسف بن احمد بحرانی؛ الحدائق الناضره؛ ج۱۳، ص۲۶۳. احمد نراقی؛ مستند الشیعة فی أحکام الشریعه؛ ج۱۰، ص۴۱۸. محمدحسن نجفی؛ جواهر الکلام؛ ج۱۶، ص۳۵۹.

۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، صص۱۲۴و ۱۶۸.

کرده که گوید: نزد امام صادق ﷺ بودم در روزی که مردم شک کردند از رمضان است یا نه. حضرت به غلام خود فرمود: برو و بنگر آیا امیر روزه گرفته یا نه؟ غلام رفت و بازگشت و گفت: نه؛ حضرت صبحانه و چاشت خواست و با هم روزه را خوردیم.[۱]

در نقل کتاب وافی[۲] و لوامع صاحبقرانی[۳] تعبیر «سلطان» آمده که نشان می‌دهد منظور خلیفه است و منظور از امیر در نسخه فعلی من لایحضره الفقیه همان حاکم جامعه اسلامی است نه امیر و حاکم کوفه یا حیره؛ بنابراین می‌توان گفت این خبر هم مربوط به حضور حضرت در حیره است و از نقل مجلسی اول هم، چنین استفاده می‌شود. وی این خبر را صحیح می‌شمارد[۴] و سند صدوق به ابن‌ابی منصور را بالاتفاق صحیح دانسته‌اند.[۵]

به نظر می‌رسد همه این اخبار حکایت یک واقعه هستند که افراد مختلف آن را به صورت‌های گوناگون نقل کرده‌اند؛ البته ممکن است این خبر حمل بر تقیه شود؛ همان‌گونه که شیخ صدوق بیان می‌کند: و هر کس در شهری باشد که در آن سلطانی باشد، پس روزه با روزه اوست و فطر هم با فطر اوست؛ زیرا مخالفت با وی ورود در نهی الهی است که فرموده: «خودتان را با دست خود به هلاکت نیندازید».[۶] آن‌گاه صدوق حدیث عیسی بن ابی‌منصور را نقل کرده و احادیثی را در اهمیت تقیه آورده است. فیض کاشانی نیز بعد از نقل حدیث، کلام صدوق را آورده است؛[۷] اما باید توجه داشت که اصل موضوع که یکی از راه‌های اعلام رمضان و عید از نظر مسلمین، حکم حاکم اسلامی است، امری پذیرفته‌شده

---

۱. همان، ص۱۲۷.

۲. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۱، ص۱۵۸: «فانظر هل صام السلطان أم لا؟».

۳. محمدتقی مجلسی؛ لوامع صاحبقرانی؛ ج۶، ص۴۴۹: «هل صام السّلطان [الامیر خ] ام لا؟».

۴. همو، روضة المتقین؛ ج۳، ص۳۵۴.

۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۸۷. محمد بن علی اردبیلی؛ جامع الرواة؛ ج۲، ص۵۳۴. میرزاحسین نوری؛ خاتمة المستدرک؛ ج۵، ص۵۵.

۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۲۷: «وَ مَنْ كَانَ فِی بَلَدٍ فِیهِ سُلْطَانٌ فَالصَّوْمُ مَعَهُ وَ الْفِطْرُ مَعَهُ لِأَنَّ فِی خِلَافِهِ دُخُولًا فِی نَهْیِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَیْثُ یَقُولُ: "وَ لا تُلْقُوا بِأَیْدِیكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ"».

۷. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۱، ص۱۵۸.

است؛ البته حکم وی باید بر مبنای صحیحی باشد؛ به همین علت روایات دیگر آن را تأیید می‌کند.

۴. در روایتی ابوالجارود از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که همراه مردم روزه بگیر و همراه آنان افطار نما.[۱]

۳. شافعی از فاطمه دختر امام حسین علیه‌السلام نقل کرده است که مردی نزد علی علیه‌السلام گواهی داد که ماه را دیده است؛ حضرت طبق آن به مردم دستور داد روزه بگیرند و فرمود: «أَصُومُ یوْماً من شَعْبَانَ أَحَبُّ إِلیَّ مِن أَنْ أُفْطِرَ یوْمًا من رَمَضَانَ:[۲] یک روز از شعبان روز بگیرم، برای من محبوب‌تر است تا یک روز از رمضان را افطار نمایم». این بخش آخر حدیث را صدوق از طریق عبدالعظیم حسنی از امام رضا علیه‌السلام از حضرت علی علیه‌السلام نقل کرده[۳] و پس از نقل این حدیث، آن را غریب شمرده است. وی بیان می‌کند عبدالعظیم حسنی قابل قبول است.[۴] این نشان می‌دهد اعلام رمضان بر عهده حاکم است که اگر با یک شاهد علم پیدا کند، می‌تواند حکم نماید.

روایتی دربارهٔ اعلام عید فطر

برابر روایتی که شیخ طوسی نقل کرده، امیرالمؤمنین علیه‌السلام یک سال در شهر کوفه، ماه رمضانی را ۲۸روز روزه گرفت. متن روایت چنین است: «علی در کوفه ۲۸ روز ماه رمضان روزه گرفت؛ پس هلال ماه را دیدند؛ حضرت به منادی خود دستور داد ندا کند

---

۱. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۸۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۶۴: «صُمْ حِینَ یَصُومُ النَّاسُ وَ أَفْطِرْ حِینَ یُفْطِرُ النَّاسُ فَإِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ الْأَهِلَّةَ مَوَاقِیتَ».

۲. ابوعبدالله محمد بن ادریس شافعی؛ الأم؛ ج۲، ص۹۴ و ج۷، ص۴۸. علی بن عمر دارقطنی؛ سنن دارقطنی؛ ج۲، ص۱۴۹، احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۴، ص۲۱۲.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۲۸: «حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ جَدِّی عَنْ آبَائِهِ علیهم‌السلام قَالَ: قَالَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ علیه‌السلام: لَأَنْ أَصُومَ یوْماً مِنْ شَهْرِ شَعْبَانَ أَحَبُّ إِلیَّ مِنْ أَنْ أُفْطِرَ یوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ».

۴. همان: «وَ کَانَ مَرْضِیّاً علیه‌السلام».

که یک روز قضای روزه را بگیرند؛ زیرا ماه رمضان ۲۹ روز است».[۱]

بررسی این خبر

این روایت از جهت سند و متن نیاز به بررسی دارد. از نظر سندی چند اشکال دارد.

اشکالات سندی خبر

۱. برابر آنچه شیخ طوسی نقل کرده است، سند این خبر به معصوم نمی‌رسد و مرسل و از نظر سند بی‌اعتبار است.[۲] شیخ این خبر را با سند خود از حسین بن سعید از حماد بن عیسی از عبدالله بن سنان از مردی که حماد نام وی را فراموش کرده، نقل می‌کند؛[۳] بنابراین نام کسی که ابن‌سنان از وی نقل کرده مشخص نیست.

۲. بر فرض مشخص‌بودن شخصی که از وی نقل شده، باید توجه کرد عبدالله بن سنان (م۲۰۰ق[۴]) در زمان امام صادق ﷺ بوده است و فاصله زمانی وی با دوران حکومت امیر مؤمنان ﷺ بیش از یک قرن است. چگونه فردی می‌تواند چنین روایتی را از سیره امیر مؤمنان ﷺ فقط با یک واسطه نقل کند؟

اشکال متن

اما از جهت متن، به نظر ما این روایت قابل اعتماد نیست و از اخباری است که از طریق عامه نقل شده و ممکن است ناقلی که نامش نامشخص است، عامی باشد. این روایت در منابع عامه و زیدیه نیز نقل شده است.

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۱۵۸: صامَ عَلِی ﷺ بِالکُوفَةِ ثَمانِیةً وَ عِشْرِینَ یوْماً شَهْرَ رَمَضَانَ فَرَأَوُا الهِلالَ فَأَمَرَ مُنادِیاً أَنْ یُنادِی أَفْطِرُوا یوْماً فَإِنَّ الشَّهْرَ تِسْعَةٌ وَ عِشْرُونَ یوْماً».

۲. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج۶، ص۴۵۶.

۳. عَنْ حَمَّادِ بن عِیسَی عَنْ عبدالله بن سِنَانٍ عَنْ رَجُلٍ نَسِیَ حَمَّادُ بن عِیسَی اسْمَهُ.

۴. اسماعیل باشا بغدادی؛ هدیة العارفین (کشف الظنون)؛ ج۵، ص۴۳۹.

۱. عبدالرزاق در المصنف خود از ولید بن عتبه لیثی نقل کرده است: ما همراه علی ﷺ ۲۸ روز روزه گرفتیم و در روز عید فطر به ما دستور داد یک روز روزهٔ قضا به جا آوریم.[۱]

۲. در کتاب مسند زید این خبر مفصل‌تر و چنین نقل شده است: قومی نزد علی ﷺ آمدند و گفتند ما با دیدن ماه روزه گرفتیم و سی روز ما کامل شده است. علی ﷺ فرمود: ما جز ۲۸ روز روزه نگرفتیم. آنها را خواست و مصحف درخواست کرد و آنان را به خداوند و آنچه در قرآن کریم است سوگند داد که دروغ نمی‌گویند؛ سپس به مردم دستور داد افطار نمایند و به آنان گفت یک روز قضای روزه به جای آورند و فردا به مصلای خود رفت؛ زیرا شهادت آنان پس از زوال ظهر بوده است.[۲]

علامه مجلسی به نقل از ابوریحان به این خبر اشاره کرده است.[۳] از این روایت استفاده می‌شود که در بعدازظهر روز بیست‌ونهم که روزه داشتند، علی ﷺ دستور افطار داده و روز سی‌ام را عید گرفته است. به نظر می‌رسد به حسب ظاهر حضرت در گرفتن روزه اول ماه دقت کافی به خرج نداده است و به همین جهت دیگران با دیدن ماه، سی روز روزه گرفتند؛ ولی امیرالمؤمنین علی ﷺ ۲۸ روز.

در اینجا جای چند پرسش است: یکی اینکه چرا اینان در اول ماه خدمت حضرت نرسیدند و گواهی به دیدن ماه ندادند؟ دیگر اینکه تفاوت دو روز بسیار بعید است و نکته

---

۱. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۴، ص۱۵۶. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۴، ص۲۵۱. علی متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج۸، ص۵۹۸، ش ۲۴۳۲۰: «صُمنا مع علیٍّ ثمان و عشرینَ یوماً، فأمَرَنا یومَ الفطرِ أن نَقضِی یوماً».

۲. زید بن علی؛ مسند زید بن علی؛ ص۲۱۱: «إنّ قوما جاءوا فشهدوا أنّهم صاموا لرؤیة الهلال و أنّهم قد أتمّوا ثلاثین، فقال علی ﷺ: "إنّا لم نصم إلّا ثمانیة وعشرین یوما"؛ فدعا بهم و دعا بالمصحف فأنشدهم بالله و بما فیه من القرآن العظیم ما کذبوا ثم أمر الناس فأفطروا و أمرهم بقضاء یوم و أمر الناس أن یخرجوا من الغد إلی مصلاهم وذلک أنهم شهدوا بعد الزوال».

۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۵۵، ص۳۵۶: «روی فی کتب الشیعة الزیدیة أنّ الناس صاموا شهر رمضان علی عهد أمیرالمؤمنین ﷺ ثمانیة و عشرین یوما».

سوم اینکه حضرت اهتمام داشتند که مردم یوم‌الشک را از باب احتیاط روزه بگیرند که در روایت فاطمه دختر امام حسین ﷺ نقل شد. آیا آن خبر دلیلی بر رد این خبر نیست؟

گرچه علما به این روایت شیخ استناد کرده‌اند، باید توجه داشت آنان در برابر تفکری که معتقد بود رمضان کمتر از سی روز نیست، به این روایت استدلال کرده‌اند که امیرالمؤمنین علی ﷺ دستور داده قضای یک روز را بگیرند که نشان می‌دهد رمضان ۲۹ روز هم هست. از روایت دیگر از قول امیر مؤمنان ﷺ دراین‌باره چنین استفاده می‌شود که برخی سی روز روزه گرفتند و علی ۲۹ روز روزه گرفته است و معنا ندارد که روزی را که عید بوده، دستور افطار بدهد و روز بعد عید بگیرد. روایت چنین است: امام صادق ﷺ به اسحاق بن جریر می‌فرماید: «إِنَّ عَلِیاً ﷺ صَامَ عِنْدَکُمْ تِسْعَةً وَ عِشْرِینَ یوْماً؛ فَأَتَوْهُ فَقَالُوا: یا امیرالمؤمنین، قَدْ رَأَینَا الْهِلالَ؛ فَقَالَ: أَفْطِرُوا:[1] به‌درستی که علی ﷺ پیش شما در کوفه ۲۹ روز روزه گرفت. عده‌ای نزد حضرت آمدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین، ما ماه را دیدیم؛ حضرت فرمود: افطار کنید».

از این روایت استفاده می‌شود که حضرت رمضان را ۲۹ روز روزه گرفتند. مشابه این روایت از غلام امام صادق ﷺ از حضرت نقل شده است که گوید: از حضرت پرسیدم مردی ۲۹ روز روزه می‌گیرد و با دیدن ماه روزه می‌گیرد و با دیدن ماه افطار می‌کند، آیا یک روز را قضا نماید؟ حضرت فرمود: «امیرالمؤمنین همیشه می‌فرمود: نه؛ جز اینکه دو شاهد عادل بیایند و گواهی دهند که ماه را قبل از این یک شب دیده‌اند؛ پس یک روز را قضا نماید».[2]

ظاهر این روایت این است که حضرت ۲۹ روز روزه گرفته‌اند و برخی سی روز روزه گرفته‌اند که حضرت دستور به قضای روز اول رمضان داده است. به نظر امیر مؤمنان اول

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۱۶۳.

۲. همان، ص ۱۶۵: «کَانَ امیرالمؤمنین ﷺ یقُولُ: لا! إِلَّا أَنْ یجِیءَ شَاهِدَانِ عَدْلانِ فَیشْهَدَا أَنَّهُمَا رَأَیاهُ قَبْلَ ذَلِکَ بِلَیلَةٍ فَیقْضِی یوْماً».

ماه با گواهی دو شاهد عادل اثبات می‌شود. صحیحه هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام را نیز می‌توان دلیل بر این خبر دانست که بیان می‌کند کسی که ۲۹ روز روزه گرفته است و بعضی از اهل شهر سی روز و آنان بینه از مردم شهر اقامه کند که با دیدن ماه روزه گرفته‌اند، آن فرد قضای روزه یک روز را به جای می‌آورد.[۱]

بسیار بعید است که بگوییم علی علیه السلام در چهار رمضانی که در کوفه بوده، در دو رمضان آن در اعلام اول و آخر ماه دقت کافی نداشته است. اگر چنین موضوعی بوده، یک بار اتفاق افتاده و آن هم ۲۹ روز روزه گرفته‌اند. دلیل آن هم این بوده که حضرت تلاش کرده ملاک‌های شرعی را در رؤیت هلال مراعات کند و چون پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود اگر دو شاهد عادل گواهی دادند، روزه بگیرید و افطار کنید، حضرت می‌خواسته به مردم درس بیاموزد؛ پس با گواهی جمعی مطمئن، دستور قضای یک روز را صادر کرده است. شاید هم علت آن بوده که ماه شعبان را سی روزه گرفته‌اند، چون امکان رؤیت ماه نبوده است و با رؤیت ماه در آخر رمضان مشخص شده که شعبان هم مانند رمضان ۲۹ روز بوده است؛ اما با این حال این مسئله بر خلاف احتیاطی است که از حضرت نقل شده که معتقد به گرفتن روزه احتیاطی در اول ماه بودند که ممکن بوده آخر شعبان باشد.

گفتار دوم: اعمالی در ماه رمضان

به جهت اهمیتی که ماه رمضان دارد، اعمال متعددی برای آن وارد و توصیه شده که انجام بگیرد که یکی از آنها دعاست. معصومان در آغاز و پایان آن دعاهایی می‌خواندند که برای ما به یادگار مانده است. اطعام به دیگران و اعتکاف در این ماه نیز دارای اهمیت زیادی است و در سیره معصومان به آن توجه شده است.

---

۱. همان، ص۱۵۸: «فِیمَنْ صَامَ تِسْعَةً وَ عِشْرِینَ قَالَ: إِنْ کَانَتْ لَهُ بَیِّنَةٌ عَادِلَةٌ عَلَی أَهْلِ مِصْرٍ أَنَّهُمْ صَامُوا ثَلَاثِینَ عَلَی رُؤْیَةِ قَضَی یَوْماً».

دعا در اول ماه رمضان

سیره معصومان این بوده که در آغاز ماه رمضان دعا می‌خواندند و به‌گرمی از آن استقبال و از شروع آن اظهار خوشحالی می‌کردند:

۱. سیره پیامبر ﷺ این بود که در اول ماه رمضان رو به قبله قرار می‌گرفت و دست‌های خود را بلند و این‌گونه دعا می‌کردند: «اللَّهُمَّ أَهِلَّهُ عَلَينَا بِالْأَمْنِ وَ الْإِيمَانِ وَ السَّلَامَةِ وَ الْإِسْلَامِ وَ الْعَافِيَةِ الْمُجَلَّلَةِ وَ الرِّزْقِ الْوَاسِعِ وَ دَفْعِ الْأَسْقَامِ. اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا صِيامَهُ وَ قِيامَهُ وَ تِلَاوَةَ الْقُرآنِ فِيهِ. اللَّهُمَّ سَلِّمْهُ لَنَا وَ تَسَلَّمْهُ مِنَّا وَ سَلِّمْنَا فِيهِ:[1] خداوندا، حلول ماه رمضان را برای ما همراه با امنیت، ایمان، سلامت، اسلام و عافیتِ شکوهمند و روزی گسترده و دفع مریضی‌ها قرار ده. خداوندا، توفیق روزه و شب‌زنده‌داری و تلاوت قرآن در این ماه به ما عنایت فرما. بارالها، آن را برای ما قرار بده و از ما بگیر و ما را در آن سالم بدار».

۲. از امیرالمؤمنین علی ﷺ نیز دعای مشابهی در شروع ماه رمضان نقل شده است.[2] دعای دیگر هم از حضرت نقل شده که وقتی چشمت به هلال ماه رمضان افتاد، بدون درنگ رو به قبله این‌گونه دعا کن:

«اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ خَيرَ هَذَا الشَّهْرِ وَ فَتْحَهُ وَ نُورَهُ وَ نَصْرَهُ وَ بَرَكَتَهُ وَ طَهُورَهُ وَ رِزْقَهُ وَ أَسْأَلُکَ خَيرَ مَا فِيهِ وَ خَيرَ مَا بَعدَهُ وَ أَعُوذُ بِکَ مِنْ شَرِّ مَا فِيهِ وَ شَرِّ مَا بَعدَهُ اللَّهُمَّ أَدْخِلْهُ عَلَينَا بِالْأَمْنِ وَ الْإِيمَانِ وَ السَّلَامَةِ وَ الْإِسْلَامِ وَ الْبَرَكَةِ وَ التَّوْفِيقِ لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى:[3] بارالها، خوبی در این ماه را از تو می‌خواهم و گشایش آن را و نور، یاری،

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۷۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۱۰۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۱۹۶.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۷۳: «اللَّهُمَّ أَهِلَّهُ عَلَينَا بِالْأَمْنِ وَ الْإِيمَانِ وَ السَّلَامَةِ وَ الْإِسْلَامِ وَ الْعَافِيَةِ الْمُجَلَّلَةِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا صِيَامَهُ وَ قِيَامَهُ وَ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ فِيهِ اللَّهُمَّ سَلِّمْهُ لَنَا وَ تَسَلَّمْهُ مِنَّا وَ سَلِّمْنَا فِيهِ».

۳. همان، ص ۷۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۱۰۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۱۹۷.

برکت، پاکی و روزی این ماه را و از تو بهترین چیز این ماه را درخواست می‌کنم و بهترین چیزی که بعد آن است و پناه می‌برم از بدی که در این ماه هست و بدی که بعد از آن است. بارالها، این ماه را برای ما دارای امنیت، ایمان، سلامت، اسلام، برکت و توفیق بر آنچه دوست‌داری و از آن راضی هستی، قرار ده».

دعا در ماه رمضان

ماه رمضان آن‌قدر اهمیت و ارزش دارد که نقل شده سیره امام سجاد علیه السلام این بود که در این ماه جز به دعا به سخن دیگری نمی‌پرداخت: «سیره علی بن الحسین علیه السلام این بود که هرگاه ماه رمضان بود، جز به دعا، تسبیح حق، استغفار و تکبیر سخن نمی‌گفت و هرگاه افطار می‌کرد می‌فرمود: بارالها، اگر بخواهی کاری انجام دهی، انجام داده‌ای».[1] به همین جهت هم بوده که امیر مؤمنان علیه السلام درباره دعا در ماه رمضان این‌گونه توصیه می‌فرمود: «عَلَیکُمْ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ بِکَثْرَةِ الِاسْتِغْفَارِ وَ الدُّعَاءِ فَأَمَّا الدُّعَاءُ فَیُدْفَعُ بِهِ عَنْکُمُ الْبَلَاءُ وَ أَمَّا الِاسْتِغْفَارُ فَیَمْحَی ذُنُوبَکُمْ:[2] بر شما باد در ماه رمضان به زیاد استغفار و دعاکردن؛ زیرا به سبب دعا بلا از شما دور می‌شود و استغفار گناهان شما را از بین می‌برد».

اطعام در روز اول ماه رمضان توسط امام سجاد علیه السلام

برابر روایتی که نقل شده، سیره امام سجاد علیه السلام این بود که در روز اول ماه رمضان دستور می‌دادند گوسفندی ذبح کنند و اعضای آن را تکه‌تکه، کرده بپزند. در هنگام

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۸۸: «کانَ عَلِی بن الْحُسَینِ علیه السلام إِذَا کانَ شَهْرُ رَمَضَانَ لَمْ یَتَکَلَّمْ إِلَّا بِالدُّعَاءِ وَ التَّسْبِیحِ وَ الِاسْتِغْفَارِ وَ التَّکْبِیرِ فَإِذَا أَفْطَرَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ أَنْ تَفْعَلَ فَعَلْتَ».

۲. همان. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۰۸. همو، الأمالی؛ ص۶۱. همو، فضائل الأشهر الثلاثة، ص۷۶.

غروب حضرت خود را به دیگ‌های آبگوشت می‌رساند تا در حال روزه بو و گرمی آن را احساس کند و می‌فرمود: کاسه‌ها را بیاورید و دستور می‌داد: این را برای فلان خاندان و این را برای فلان خاندان پر کنید؛ آن‌گاه نان و خرمایی برای حضرت می‌آوردند و خود با آن شام می‌خورد. درود خدا بر او و بر پدرانش باد.[۱]

اعتکاف پیامبر در دهه آخر رمضان

در روایتی صحیح امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: وقتی دهه آخر ماه رمضان می‌رسید، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد اعتکاف می‌کرد. برای ایشان خیمه‌ای که از مو بافته بودند، بر پا می‌شد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله لنگ خود را به کمر می‌بست و بستر خود را در خانه جمع می‌کرد. برخی از یاران حضرت گفتند: از زنان کناره‌گیری می‌کرد؟ حضرت صادق صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اما کناره‌گیری از زنان، نه درست نیست.[۲]

با توجه به اینکه در ایام اعتکاف نباید زناشویی داشت، حکم این مسئله چیست؟ شیخ صدوق توضیحی دراین‌باره دارد که نقل آن مفید است. صدوق گوید: اما اعتزال زنان به معنای این است که زنان را از کارکردن نزد خود و نشستن با خود نهی نمی‌کرد؛ اما از هم‌بسترشدن با آنها امتناع می‌ورزید، همان‌گونه که منع شده است و این از سخن حضرت پیداست که «جمع‌کردن بستر» به معنای ترک هم‌بستری است.[۳]

در روایتی دیگر فرمودند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در ماه رمضان در دهه اول اعتکاف کردند؛ سپس در سال دوم و در دهه وسط ماه؛ آن‌گاه در سال سوم در دهه آخر که برای همیشه

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۶۸. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص ۳۹۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۱۳۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۱۷۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۱۸۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۲۸۷: «کَانَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِذَا کَانَ الْعَشْرُ الْأَوَاخِرُ اعْتَکَفَ فِی الْمَسْجِدِ وَ ضُرِبَتْ لَهُ قُبَّةٌ مِنْ شَعْرٍ وَ شَمَّرَ الْمِئْزَرَ وَ طَوَی فِرَاشَهُ وَ قالَ بَعْضُهُمْ: وَ اعْتَزَلَ النِّسَاءَ؛ فَقالَ ابوعَبْدِالله علیه‌السلام : أَمَّا اعْتِزَالُ النِّسَاءِ فَلا».

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۱۸۴.

این اعتکاف را در دهه آخر انجام می‌دادند.[۱] در روایتی صحیح امام صادق علیه‌السلام فرمود: چون جنگ بدر در ماه رمضان بود، حضرت اعتکاف نکرد؛ ولی در سال بعد بیست روز اعتکاف کردند؛ ده روز برای همان سال و ده روز قضای سال گذشته که فوت شده بود.[۲]

این روایات اهمیت اعتکاف در ماه رمضان را نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به‌خوبی نشان می‌دهد. حضرت مقیّد بودند حتماً در ماه رمضان ده روز اعتکاف کنند. در روایات شرایط اعتکاف ذکر شده است.[۳]

گفتار سوم: احکامی در خصوص روزه

چون ماه رمضان انسان روزه دارد و از بعضی کارها محروم است، گزارش‌هایی از سیره معصومان درباره احکام مختلف روزه نقل شده است. معصومان نیز مانند دیگران گاهی مجبور به سفر بودند که در عمل حکم روزه را بیان کرده‌اند.

توصیه به روزه‌گرفتن پسربچه‌ها از نه‌سالگی

کودکان از چه سنی لازم است تمرین روزه کنند تا با این حکم عبادی بیگانه نباشند؟ در روایتی صحیح امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: ما بچه‌هایمان را در سن هفت‌سالگی به گرفتن روزه دستور می‌دهیم، به‌مقدار طاقتی که دارند، در حد یک روز یا تا ظهر و بیشتر یا کمتر؛ پس هر وقت تشنگی و گرسنگی بر آنان غلبه کرد، افطار می‌کنند. این عمل برای آن است که به روزه عادت نمایند و طاقت آن را بیابند؛ پس شما هم وقتی پسرانتان به نه سال رسیدند، به مقدار توانشان از آنها بخواهید روزه بگیرند و اگر تشنه شدند، افطار کنند.[۴] در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۷۵.

۲. همان. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۸۴. الفقه الرضا علیه‌السلام؛ ص۱۹۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۷۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۸۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۲۹۱. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۱۲۷. الفقه الرضا علیه‌السلام؛ ص۱۹۰.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۲۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۲۸۲. همو، الإستبصار؛ ج۲، ←

جایی دیگر با نکته‌ای اضافی همین روایت نقل شده که در آن خبر، امام صادق ﷺ در آغاز از دستور فرزندان خود به نمازخواندن در سن پنج‌سالگی سخن می‌گوید و توصیه می‌فرماید: شما بچه‌هایتان را در سن هفت‌سالگی به خواندن نماز دستور دهید؛ آن‌گاه به گرفتن روزه آن‌گونه که ذکر شد، اشاره می‌فرمایند؛[1] بنابراین بهتر است کودک قبل از اینکه مکلف بشود، تمرینی برای واجبات شرعی آینده خود داشته باشد. این مسئله برای تربیت دینی فرزندان بسیار سودمند است. دراین‌باره روایات دیگری نیز از سیره معصومان نقل شده که به آن اشاره می‌شود؛ چون مربوط به تربیت عبادی فرزندان است:

۱. در سیره امام سجاد ﷺ در تربیت فرزندان این‌گونه نقل شده است: «كانَ عَلِي بن الْحُسَينِ ﷺ يأْمُرُ الصِّبْيانَ يَجْمَعُونَ بَينَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ وَ يقُولُ: هُوَ خَيرٌ مِنْ أَنْ يَنامُوا عَنْهَا:[2] سیره و روش علی بن الحسین امام سجاد ﷺ این بود که دستور می‌داد بچه‌ها بین نماز مغرب و عشا جمع نمایند. ایشان می‌فرمود: این برای آنان بهتر از این است که بدون نماز بخوابند». از امام باقر ﷺ نقل شده که دستور می‌دادند بچه‌ها بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا جمع کنند و می‌افزودند: «مَا دَامُوا عَلَى وضو قَبْلَ أَنْ يَشْتَغِلُوا:[3] این دستور جمع بین دو نماز تا زمانی است که دارای وضو باشند و به کار دیگری نپرداخته باشند». در نقلی دیگر وقتی که امام سجاد ﷺ پیشنهاد جمع بین دو نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را می‌کند، گفته می‌شود آیا نماز را در غیر وقتش بخوانند؟ حضرت می‌فرماید: این

→

ص۱۲۳: «فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا ابناءَ تِسْعِ سِنِينَ بِمَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامٍ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ أَفْطَرُوا».

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۰۹. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۸۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۳۸۰. همو، الإستبصار؛ ج۱، ص۴۰۹: «إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّلاةِ إِذَا كَانُوابنی خَمْسِ سِنِينَ فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلاةِ إِذَا كَانُوابنی سَبْعِ سِنِينَ وَ نَحْنُ نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّوْمِ إِذَا كَانُوابنی سَبْعِ سِنِينَ بِمَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَامِ الْيَوْمِ إِنْ كَانَ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ وَ الْغَرَثُ أَفْطَرُوا حَتَّى يَتَعَوَّدُوا الصَّوْمَ فَيُطِيقُوهُ...».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۴۰۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۸، ص۱۱۱.

۳. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۲۳.

بهتر از آن است که بخوابند و نماز نخوانند.[۱]

۲. ابوهارون مکفوف گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمودند: ای ابوهارون، ما فرزندانمان را به انجام تسبیح حضرت زهرا علیها السلام دستور می‌دهیم همان‌گونه که به خواندن نماز فرمان می‌دهیم؛ پس ملتزم به تسبیح زهرا علیها السلام باش؛ زیرا کسی که به آن ملتزم باشد گرفتار شقاوت نمی‌شود.[۲] شیخ صدوق این روایت را با سندی دیگر نقل کرده است.[۳]

مزمزهٔ غذا در زمان روزه توسط فاطمه علیها السلام

زنان برای تهیه غذا برای فرزندان خود نیاز به مزمزه‌کردن غذا دارند. این موضوعی است که در سیره فاطمه علیها السلام نقل شده است. در حدیثی موثق امام صادق علیه السلام دراین‌باره می‌فرماید: «به‌درستی که فاطمه علیها السلام، درود خدا بر او باد، برای حسن و بعد برای حسین علیهما السلام در حالت روزه ماه رمضان غذا را می‌چشید».[۴]

درست نبودن روزهٔ مریض

یکی از مواردی که به سبب آن می‌توان روزه را خورد، بیماری است. شخص مریض برای حفظ جانش لازم است روزه را بخورد و بعد در صورت توان، قضای روزه را بگیرد. در این زمینه روایات متعددی از سیره معصومان به ما رسیده است که برخی از آنها را نقل می‌کنیم:

۱. در حدیثی معتبر امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ام‌سلمه در ماه رمضان از درد چشم می‌نالید؛ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او دستور داد روزه‌اش را بخورد و فرمود: «عَشَاءُ اللَّیلِ

---

۱. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۵۱: «فَیُقَالُ لَهُمْ یُصَلُّونَ الصَّلاَةَ لِغَیْرِ [فِی غَیْرِ] وَقْتِهَا فَیَقُولُ: هُوَ خَیْرٌ مِنْ أَنْ یَنَامُوا عَنْهَا».
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۴۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۲، ص۱۰۵.
۳. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۵۷۹. همو، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ ص۱۶۳.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۱۴: «إِنَّ فَاطِمَةَ علیها السلام کَانَتْ تَمْضَغُ لِلْحَسَنِ ثُمَّ لِلْحُسَینِ علیهما السلام وَ هِیَ صَائِمَةٌ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ».

لِعَینِکِ رَدِیّ:[۱] غذای شب برای چشم تو ضرر دارد».

۲. ولید بن صبیح گوید: روزی در مدینه در ماه رمضان دچار تب شدم. امام صادق ﷺ کاسه‌ای که در آن سرکه و روغن زیتون بود، برایم فرستاد و فرمود: «أَفْطِرْ وَ صَلِّ وَ أَنْتَ قَاعِدٌ»:[۲] افطار کن و نشسته نمازت را بخوان». این دو روایت نشان می‌دهد معصومان دقت داشتند که یاران و نزدیکانش به‌اشتباه روزه نگیرند و خود باعث تشدید مریضی خویش نشوند. این نکته برای افرادی که می‌دانند روزه برایشان ضرر دارد و باز روزه می‌گیرند، بسیار درس‌آموز است.

ممنوعیت گرفتن روزه در سفر

در سفر نباید روزه گرفت و این دستور اسلام است. این مسئله از جهت لطفی است که خداوند به بندگانش روا داشته است. دراین‌باره به چند روایت که در سیره نبوی آمده اشاره می‌کنیم.

۱. امام صادق ﷺ فرمود: روزه‌دار در سفر در ماه رمضان، مانند افطارکننده در هنگام حضور در وطن است؛ سپس افزود: مردی خدمت پیامبر ﷺ رسید و گفت: ای پیامبر ﷺ، من در ماه رمضان در مسافرت روزه می‌گیرم. حضرت فرمود: نگیر؛ گفت: ای پیامبر ﷺ، این بر من آسان است. رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند بر مریض‌ها و مسافران امتم، افطار در ماه رمضان را تقدیم کرده است. آیا یکی از شما خوشش می‌آید چیزی را که بخشیده و صدقه داده، به وی باز گردانند؟»[۳] یعنی این لطف الهی است و نباید آن را رد کرد و بر خلاف دستور حق، روزه گرفت.

---

۱. همان، ص۱۱۹. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۳۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۱۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۳۲.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۲۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۴۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۲۱۷: «إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ تَصَدَّقَ عَلَى مَرْضَى أُمَّتِي وَ مُسافِرِيها بِالْإِفْطَارِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ. أَ يُعْجِبُ أَحَدَكُمْ لَوْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ أَنْ تُرَدَّ عَلَيهِ».

۲. امام صادق علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همراه مردم در ماه رمضان از مدینه خارج شد، وقتی به کُراع‌الغَمیم رسید، قدح آبی‌خواست در بین ظهر و عصر و از آن آب آشامید و افطار کرد؛ سپس مردم مانند حضرت افطار کردند؛ اما عده‌ای بر روزهٔ خود باقی ماندند. حضرت آنان را «عصات یعنی مخالفت‌کنندگان» نامید و فقط به دستور آخر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله عمل می‌شود.[۱] این نکته نشان می‌دهد که در حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم برخی حاضر نبودند طبق فرمایش ایشان عمل کنند و کار عبادی را بر دستور حضرت ترجیح می‌دادند. آنان توجه نداشتند عبادتی ارزش دارد که برابر با فرمان خدا باشد. شیخ کلینی درباره مسافرت در ماه رمضان توصیه‌هایی دارد که با توجه به اینکه ایشان کمتر اظهار نظر می‌کند، مطالعه آن خالی از لطف نیست.[۲]

جمع‌بندی

این فصل نکات کمتری داشت که به جمع‌بندی آنها اشاره می‌کنیم:

۱. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به روزه نیز مانند نماز اهمیت می‌داد و قبل از رسیدن ماه رمضان، مردم را برای عبادت و روزه آماده می‌کرد. خواندن خطبه قبل از ماه رمضان به این جهت بود که اهمیت ماه رمضان و عبادت در آن را بیان کند. دیگر معصومان نیز به استقبال ماه رمضان می‌رفتند و دعاهایی قبل از شروع ماه می‌خواندند که نمونه روشن آن امام سجاد علیه‌السلام است. ایشان در روز اول ماه رمضان برای مردم غذای گرم آماده و توزیع

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۲۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۴۱: «دَعَا بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ فِيمَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ فَشَرِبَ وَ أَفْطَرَ ثُمَّ أَفْطَرَ النَّاسُ مَعَهُ وَ ثَمَّ أُنَاسٌ عَلَى صَوْمِهِمْ فَسَمَّاهُمُ الْعُصَاةَ وَ إِنَّمَا يُؤْخَذُ بِآخِرِ أَمْرِ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۳۵. کلینی گوید: فضیلت در نزد من این است که به ماه رمضان احترام بگذارد و از نزدیکی با زنان در سفر در روز دوری کند؛ مگر اینکه شهوت بر او غلبه نماید و بر نفس خود بترسد. در این صورت اجازه داده شده که به نزد حلال خود برود؛ همان‌گونه که برای مسافری که آب ندارد (که غسل کند)، اجازه داده شده است که در صورت غلبه شهوت با حلالش هم‌بستر شود و در این صورت می‌فرماید اجر هم داده می‌شود، همان‌گونه که اگر حرامی مرتکب شود گناهکار است.

می‌کرد، بدون اینکه خود از آن غذای گرم استفاده کند.

۲. به‌تناسب نقل سیره معصومان، برخی احکام روزه بیان شده است؛ مانند اینکه در سفر نباید روزه گرفت. برخی یاران پیامبر ﷺ در آغاز حاضر نشدند در سفری دست از روزه بردارند تا اینکه رسول خدا ﷺ روزه خود را افطار کرد. برای آشنایی فرزندان جامعه اسلامی با روزه و عادت به این کار، معصومان سنی را برای روزه‌داری، گرچه به‌طور ناقص و نیمه‌روز، تعیین کرده‌اند. آنان فرزندان خود را از سن کمتری نسبت به سن فرزندان دیگران، به خواندن نماز و گرفتن روزه تشویق می‌کردند.

۳. در ماه رمضان به انجام اعمال مستحبی مانند دعا و خواندن نماز توصیه شده است. از اعمال مستحبی که به آن توصیه شده و پیامبر ﷺ به آن اهتمام داشتند، اعتکاف در دهه آخر ماه رمضان بود. این عمل آن‌قدر مهم است که در سالی که پیامبر ﷺ نتوانسته بود در ماه رمضان اعتکاف کند، ماه رمضان سال بعد، قضای آن را به جا آورد.

فصل سوم

حج و عمره

مقدمه

حج و عمره از عبادات اسلامی هستند که در سیره معصومان بـه آن توجـه خاصـی شـده است. پیامبر خداﷺ پس از هجرت به مدینه یک حج واجب و چند عمـره انجـام دادنـد. شیوه حج ایشان با آنچه در جاهلیت بود تفاوت داشت. در دوران جاهلیت اشراف قـریش از محدوهٔ حرم خارج نمی‌شدند و به عرفات نمی‌رفتند؛ ولی رسول خـداﷺ بـه عرفـات رفت. سیره حج پیامبرﷺ و دیگر معصومان برای ما بسیار مغتنم و الگوسـت. کتاب‌هـای حجِ کتب اربعه دارای قسمت‌های مختلفی است. بخش‌هـایی از احادیـث آن مربـوط بـه تاریخچه ساخت خانه خدا و تعمیر آن، آغاز حج توسط آدم، سرگذشـت حجرالاسـود و دیگر موارد تاریخی مربوط به میقات‌ها و شعائر حج است که ذکر آن خـارج از محـدوده سیره معصومان است؛ اما برخی نکات تاریخی، به‌تناسب قابل اشـاره اسـت. در مـواردی ممکن است به جهت گستردگی، فقط شمه‌ای از مطالب ذکـر شـود. حـج مظهـر وحـدت مسلمین و مکه و منا مرکز تجمع مسلمانان در مراسم حج است. این سفر معنوی وسـیله‌ای است برای ارتباط مسلمانان با یکدیگر و اطلاع از وضعیت دیگر مسلمانان جهان. در ایـن سفر شیعیان به دیدار امامان خود می‌رفتند و مشکلات کلامی و فقهی خود را می‌پرسیدند و

از اوضاع سیاسی ـ اجتماعی نیز آگاه می‌شدند.

گفتار اول: اهتمام به حج و ابعاد مختلف آن

شیعیان به توصیه امامان معصوم فعالانه در حج شرکت می‌کردند. از یک سو با امام خود دیدار و مشکلات علمی خود را می‌پرسیدند و از سوی دیگر گرفتاری‌های دیگر شیعیان را به اطلاع امام و دیگر پیروان اهل بیت ﷺ می‌رساندند و از مسائل جهان اسلام آگاه می‌شدند؛ به همین جهت امامان توصیه‌های زیادی درباره سفر حج به یاران خود داشتند. حماد بن عیسی به دعای موسی بن جعفر ﷺ پنجاه بار حج انجام داد و در مسیر حج در سیل جحفه غرق شد.[۱]

بازگویی و تبیین مسائل حج توسط معصومان

افزون بر اینکه بسیاری از مسائل حج توسط پیامبر ﷺ بیان شده است، در ارتباط با آشنایی شیعیان و مسلمانان با جزئیات مسائل حج، امام صادق ﷺ می‌فرماید: قبل از امام باقر ﷺ شیعیان با مسائل حج آشنا نبودند. سخن حضرت چنین است: «شیعه پیش از امام باقر ﷺ با مناسک حج و حلال و حرامشان آشنا نبودند تا اینکه امام باقر ﷺ راهی برای آنان گشود و مناسک حج و حلال و حرام آنان را بیان کرد، به گونه‌ای که مردم به آنان نیازمند شدند؛ درحالی‌که قبل از آن، آنان برای مسائلشان به مردم و عامه نیاز داشتند».[۲] در این خبر، هم سخن از آشناشدن شیعیان با مسائل حج مطرح است و هم برطرف‌شدن نیاز

---

۱. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص ۳۱۰: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْ حَمَّادَ بن عِيسَى دَاراً وَ زَوْجَةً وَ وَلَداً وَ خَادِماً وَ الحَجَّ خَمْسِينَ سَنَةً».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۲۰. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج ۱، ص ۲۵۲: «كَانَتِ الشِّيعَةُ قَبْلَ أَنْ يكُونَ ابوجَعْفَرٍ ﷺ وَ هُمْ لَا يعْرِفُونَ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَ حَلَالَهُمْ وَ حَرَامَهُمْ حَتَّى كَانَ ابوجَعْفَرٍ، فَفَتَحَ لَهُمْ وَ بَيَّنَ لَهُمْ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ وَ حَلَالَهُمْ وَ حَرَامَهُمْ حَتَّى صَارَ النَّاسُ يَحْتَاجُونَ إِلَيهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا كَانُوا يَحْتَاجُونَ إِلَى النَّاسِ».

دیگر مسلمانان به مسائلی که در این موضوع با آن آشنا نبودند.

ابوحنیفه مردم را وام‌دار امام صادق علیه السلام در مسائل حج می‌داند و می‌گوید: «لَوْلَا جَعْفَرُ بن مُحَمَّدٍ علیه السلام مَا عَلِمَ النَّاسُ مَنَاسِکَ حَجِّهِمْ:[1] اگر جعفر بن محمد نبود، مردم مناسک حج خود را نمی‌دانستند». مالک بن انس از معاصران امام صادق علیه السلام در سفر حجی ملازم حضرت بوده است؛ ازاین‌رو در کتاب موطأ خود روایاتی از حضرت نقل کرده که تعدادی از آنها درباره مسائل حج است.[2]

اهمیت و ثواب حج

حج اهمیت زیادی دارد. عمل واجبی است که با شرایطی خاص واجب می‌شود و بر همه واجب نیست؛ بلکه افراد توانا و ثروتمند باید آن را انجام دهند و ثمرات و فواید زیادی برای آن ذکر شده و از جهت اجتماعی و سیاسی نیز بسیار مهم و ارزشمند است.

در روایتی صحیح نقل است که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از حج بر می‌گشت، در ابطح مردی اعرابی به خدمت ایشان رسید و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، من قصد انجام حج داشتم، اما چیزی مانع من شد. من مردی ثروتمند هستم. به من دستور ده چه کاری با مالم انجام دهم تا به آنچه حاجی به آن می‌رسد، برسم؟ حضرت نگاهی به کوه ابوقبیس کرد و فرمود: «لَوْ أَنَّ أَبا قُبَیسٍ لَکَ زِنَتَهُ ذَهَبَةٌ حَمْرَاءُ أَنْفَقْتَهُ فِی سَبِیلِ اللهِ مَا بلَّغَتَ مَا بَلَغَ الْحاجُّ:[3] اگر کوه ابوقبیس از تو باشد و آن را وزن کنی و به مقدار آن طلای سرخ در راه خدا انفاق کنی، به آنچه حاجی رسیده است نمی‌رسی». این روایت را شیخ مفید در مقنعه از آل محمد[4] و صدوق در من لایحضره الفقیه با اندک تفاوتی نقل کرده‌اند.[5] صدوق در ثواب

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۵۱۹. محمدتقی مجلسی؛ لوامع صاحبقرانی؛ ج ۸، ص ۳۴۷.

۲. مالک بن أنس؛ موطأ مالک؛ ج ۱، صص ۱۱۲، ۳۳۸، ۳۶۴، ۳۷۲، ۳۷۴، ۳۸۵ و ۳۹۴.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۵۸.

۴. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص ۳۸۶: «روی عن آل محمد علیهم السلام أَنّ رجلا أتی النبی».

۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۲۲۴. محمدتقی مجلسی؛ لوامع صاحبقرانی؛ ج ۷، ص ۱۵۲.

الأعمال آن را از امام صادق ﷺ آورده است.[۱] شیخ طوسی آن را با تفصیل بیشتر از امام صادق ﷺ از پدرانش نقل کرده است. به نقل شیخ طوسی پیامبر ﷺ در ادامه فرمودند: حاجی وقتی وسایل حج را آماده می‌کند، چیزی را بر نمی‌دارد و نمی‌گذارد، جز اینکه برای او ده حسنه نوشته می‌شود و ده سیئه از او برداشته می‌شود و ده درجه بر مقامش افزوده می‌گردد. وقتی سوار شترش شود، گامی بر نمی‌دارد، جز اینکه به او این نیکی‌ها داده می‌شود تا اینکه می‌فرماید: حاجی از گناهانش خارج می‌شود؛ بعد فرمود: «أَنَّى لَكَ أَنْ تَبْلُغَ مَا يَبْلُغُ الْحَاجُّ: چگونه و کی‌ای اعرابی، تو می‌توانی به آنجایی برسی که حاجی رسیده است»؟ امام صادق ﷺ در ادامه فرمود: «وَ لَا تُكْتَبُ عَلَيهِ الذُّنُوبُ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ تُكْتَبُ لَهُ الْحَسَنَاتُ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَ بِكَبِيرَةٍ:[۲] برای حاجی تا چهار ماه گناهی نوشته نمی‌شود و حسنات او یادداشت می‌گردد، جز اینکه گناه کبیره انجام دهد».

سفرهای حج معصومان

به جهت اهمیت حج، امامان در مراسم حج حضوری فعال داشتند و سفرهای متعددی به حج می‌رفتند و به توصیه و ترغیب یاران خود برای سفر حج می‌پرداختند. سفرهای متعدد امام حسن مجتبی، امام سجاد، امام صادق ﷺ و دیگر امامان از این مطلب حکایت دارد.

سَلَمة بن مُحرِز گوید: نزد امام صادق ﷺ بودم. ابوالوَرد گفت: خداوند تو را رحمت کند، چه خوب بود اگر خودت را از این محمل راحت می‌کردی؛ یعنی به حج نمی‌رفتی. حضرت فرمود: ای ابوالورد، من دوست دارم در این منافع حاضر باشم که خداوند فرمود: حج برای این است که منافعی برای خود مشاهده کنند.[۳] به‌درستی که شاهد آن نخواهد بود

---

۱. شیخ صدوق؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ ص۴۸.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۱۹.

۳. «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» (حج: ۲۸).

هیچ شخص، جز اینکه خداوند به او سود می‌رساند و افزود: «أَمَّا أَنْتُمْ فَتَرْجِعُونَ مَغْفُوراً لَكُمْ وَ أَمَّا غَيْرُكُمْ فَيَحْفَظُونَ فِي أَهالِيهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ:[1] آگاه باشید شما (شیعیان) بر می‌گردید، درحالی‌که مورد آمرزش قرارگرفته‌اید و اما دیگران، خداوند حافظ خانواده و اموالشان خواهد بود».

سفرهای حج امام سجاد علیه‌السلام آن‌قدر زیاد بود که مردی به ایشان اعتراض کرد که جهاد را به جهت سختی‌اش رها کردی و دنبال حج و آسانی آن هستی؟ حضرت فرمود: وای بر تو! آیا به تو نرسیده سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که در حجةالوداع در عرفات فرمود: «إِنَّ رَبَّكُمْ تَطَوَّلَ عَلَيكُمْ فِي هَذَا الْيَوْمِ فَغَفَرَ لِمُحْسِنِكُمْ وَ شَفَّعَ مُحْسِنَكُمْ فِي مُسِيئِكُمْ فَأَفِيضُوا مَغْفُوراً:[2] پروردگار شما در امروز به شما انعام کرده، نیکوکار شما را بخشیده و نیکوکار شما را شفیع گنهکار شما قرار داده است؛ پس بازگردید درحالی‌که مورد مغفرت قرارگرفته‌اید».

توصیه معصومان به شرکت در حج

سعید بن یسار گوید: شبی از شب‌ها در منا خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم درحالی‌که او مرا به حضور در حج و عمره ترغیب و تشویق می‌کرد. حضرت سخنانی در اهمیت حج در ده فراز بیان فرموده که وی بخشی از آن را نقل کرده است.[3] امام صادق علیه‌السلام به عذافر توصیه می‌کند هر سال در حج شرکت کند و به او به جهت عدم شرکتش در هر سال اعتراض می‌کند. حضرت از عذافر می‌پرسد: چه چیزی مانع انجام حجت در هر سال شده است؟ گفتم: فدایت شوم، عیال و نان‌خوران زیاد. فرمود: «إِذا مِتَّ فَمَنْ لِعِيالِكَ؟ أَطْعِمْ عِيالَكَ الْخَلَّ وَ الزَّيتَ وَ حُجَّ بِهِم كُلَّ سَنَةٍ:[4] اگر بمیری چه کسی به خانواده‌ات می‌رسد؟ به خانواده

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۶۳.

۲. همان، ص۲۵۷. شیخ صدوق؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ ص۴۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۶۳: «قالَ ابوعَبْدِاللهِ علیه‌السلام: عَشِيَّةً مِنَ الْعَشِيَّاتِ وَ نَحْنُ بِمِنًى وَ هُوَ يَحُثُّنِي عَلَى الْحَجِّ وَ يُرَغِّبُ فِيهِ يَا سَعِيدُ أَيُّمَا عبدرَزَقَهُ اللهُ رِزْقاً مِنْ رِزْقِهِ...».

۴. همان، ص۲۵۶.

خود سرکه و روغن بده و همراه آنان سالانه به حج بیا».

این توصیه حضرت ممکن است علت خاصی داشته که حضور عذافر را در حج لازم دانسته‌اند؛ اما درمجموع اهمیت سفر حج و لزوم حضور در آن را می‌رساند که با صرفه‌جویی می‌توان حج مکرر انجام داد و این نشانهٔ اهمیت و ترغیب به این سفر الهی است.

سعید بن سمان یک سال به جهت سختی‌ای که مردم داشتند، پول حج خود را تصدق داد. شب خواب عرفه را دید و سوگند خورد حج را رها نکند. سال بعد که به حج رفت، موضوع را از امام صادق ﷺ پرسید. حضرت فرمود: صدقه ثواب دارد. وی پرسید کدام یک برتر است؟ حضرت فرمود: چه اشکال دارد هم صدقه بدهی و هم حج به جای آوری؟ با صرفه‌جویی در حج می‌توان صدقه داد و سپس ثواب سفر حج را برای وی برشمرد.[1]

بعد فرهنگی ـ اجتماعی حج

حج افزون بر بعد عبادی، دارای ابعاد فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نیز هست. بعد فرهنگی آن با پرسش‌ها و پاسخ‌هایی که مطرح می‌شود و مسائلی که افراد فرا می‌گیرند و با آموزش مسائل اسلامی و دینی تجلی می‌یابد و بعد اجتماعی آن، از طریق دیدارهای مسلمانان با هم و دیدار علمای اسلامی از مذاهب مختلف با یکدیگر که گاهی همراه با گفتگوست و گاهی یک مسئله سیاسی مربوط به اسلام یا تشیع در بین مسلمانان و شیعیان مطرح می‌شود، جلوه‌گر می‌گردد. ابعاد حج را با بیان دیدارهای امامان با دیگران که تجلی بعد فرهنگی و دینی و درعین‌حال اجتماعی و سیاسی حج است، پی می‌گیریم.

---

۱. همان، ص۲۵۷.

دیدارهای معصومان در سفرهای حج

معصومان در سفرهای حج خود برنامه‌ها و دیدارهای متعددی داشتند. برخی از این دیدارها مهم و در خور توجه است که می‌توان آنها را در چند موضوع بیان کرد:

۱. دیدار با علمای اسلامی

معصومان در سفرهای حج خود دیدارهای متعددی با علمای دیگر بلاد اسلامی داشتند. در این دیدارها موضوعات فقهی و دینی مطرح می‌شد که بسیار مغتنم و برای ما مهم است. به چند نمونه از این دیدارها اشاره می‌کنیم:

الف) ابویوسف و امام کاظم علیه‌السلام: جعفر بن مثنی گوید: محمد بن فضیل به من گفت: آیا تو را خوشحال کنم‌ای فرزند مثنی؟ گفتم: بله و به سوی او رفتم. گفت: این مرد فاسق چند لحظه قبل بر امام ابوالحسن کاظم علیه‌السلام وارد شد و در برابر حضرت نشست؛ سپس به حضرت رو کرد و گفت: ای ابوالحسن، چه می‌گویی درباره مُحرِم؟ آیا بالای محمل در سایه قرار گیرد؟ حضرت فرمود: نه؛ پرسید: آیا در خیمه در سایه قرار گیرد؟ فرمود: آری؛ به صورت استهزا دو باره با خنده پرسش خود را تکرار کرد و گفت: ای ابوالحسن، چه تفاوتی دارند این دو؟ امام کاظم علیه‌السلام فرمود: ای ابویوسف، دین قابل قیاس نیست آن‌چنان‌که شما قیاس می‌کنید. شما با دین بازی می‌کنید؛ اما ما آن‌گونه عمل می‌کنیم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله عمل کرد و سخن می‌گوییم آن‌گونه که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود. حضرت در ادامه بیان کرد:

كانَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَرْكَبُ راحِلَتَهُ فَلا يَسْتَظِلُّ عَلَيها وَ تُؤْذِيهِ الشَّمْسُ فَيَسْتُرُ جَسَدَهُ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ وَ رُبَّمَا سَتَرَ وَجْهَهُ بِيدِهِ وَ إِذا نَزَلَ اسْتَظَلَّ بِالْخِباءِ وَ فَيءِ الْبَيتِ وَ فَيءِ الْجِدَارِ:[1] پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همیشه بر مرکب سوار می‌شد و استظلال نمی‌کرد و در همان

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۳۰۹. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۳۵۰. همان، ج۸، ص۴۱۷ ←

حال خورشید او را آزار می‌داد؛ پس بدنش را با برخی دیگر از بدنش می‌پوشاند و گاهی صورتش را با دستش می‌پوشاند و زمانی که پیاده می‌شد، در زیر سایه خیمه و سایه خانه و دیوار قرار می‌گرفت.

در این خبر گزارش دیدار ابویوسف، قاضی‌القضات هارون، با موسی بن جعفر ﷺ در سفر حج مطرح است که در آن یک مسئله فقهی مورد پرسش و پاسخ قرار می‌گیرد و امام کاظم ﷺ بدون توجه به موقعیت پرسش‌کننده، پاسخ وی را از سیره نبوی بیان می‌کند که خوشایند وی نیست؛ ازاین‌روی حضرت تفکر قیاسی وی را که شاگرد ابوحنیفه بوده نقد می‌کند. این روایت نشان می‌دهد حج ظرفیت‌های مختلفی دارد و در آن زمینه‌های گوناگونی برای تبادل اندیشه‌ها و نقد آنها وجود دارد.

در این روایت، موسی بن جعفر ﷺ برای بیان حکم فقهی مسئله مورد پرسش، به سیره رسول خدا ﷺ استناد می‌کند و استظلال در طی مسیر و حرکت را روا نمی‌داند؛ اما در خیمه، خانه و هنگام توقف آن را جایز می‌شمارد.

ابویوسف یعقوب بن ابراهیم (م ۱۸۲) شاگرد ممتاز ابوحنیفه (م ۱۵۰)[۱] و قایل به قیاس بود. از او و محمد بن حسن شیبانی (۱۳۱ـ۱۸۹ق)[۲] به‌عنوان دو صاحب و همراه ابوحنیفه یاد شده[۳] و هر سه را جزو مرجئه دانسته‌اند.[۴] ذکر شده که ابویوسف پس از سفر حج در دو مسئله نظر خود را عوض کرد: یکی دربارهٔ اذان قبل از فجر و دیگری در باب مقدار صاع[۵] که این مسئله نشانه تأثیر این سفر و آگاهی از سنت مردم مدینه است.

→

(چ دار الحدیث). محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۱۲، ص ۶۰۹. نقل نسخه تهذیب و وافی در آغاز حدیث درست است که در الکافی چاپ دارالحدیث اصلاح شده است.

۱. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج ۱۲، ص ۵۰۳.

۲. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج ۶، ص ۸۰.

۳. محمد بن یوسف صالحی شامی؛ سبل الهدی؛ ج ۱۰، ص ۱۱۷.

۴. ابن‌قتیبه؛ المعارف؛ ص ۶۲۵.

۵. محمد بن احمد مقدسی؛ أحسن التقاسیم؛ ص ۹۸.

ب) حکم بن عتیبه (م ۱۱۵) و امام باقر علیه السلام: حکم از فقهای عامه است.[۱] وی پرسش‌های متعددی از امام باقر علیه السلام دارد که برخی در سفر حج اتفاق افتاده است؛ برای مثال از امام باقر علیه السلام می‌پرسد: چه می‌گویید درباره کبوتر اهلی غیر حرم که آن را در حرم (و در حال احرام) به شخصی هدیه داده‌اند؟ حضرت فرمود: اگر کبوتر توان پرواز داشته باشد، رها می‌شود و اگر جز این باشد، با آن به‌خوبی رفتار می‌شود تا پرهایش رشد کند، آن‌گاه رها می‌گردد.[۲] گاهی دیدارها به صورت طرح اشکال بوده است.

ج) پرسش از استلام حجر: مردی به نام ابن‌ابی‌عوانه از دوستداران بنی‌امیه در مکه بود. وی عناد و کینه با اهل بیت علیهم السلام داشت و وقتی امام صادق علیه السلام یا یکی از بزرگان آل محمد وارد مکه می‌شد، با او بد برخورد می‌کرد تا اینکه روزی هنگام طواف نزد امام صادق علیه السلام آمد و پرسید: ای ابوعبدالله، نظرت درباره استلام حجرالاسود چیست؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را استلام کرده است. گفت: ندیدم تو استلام کنی؛ فرمود: دوست ندارم ضعیفی را آزار دهم یا اذیت شوم. مرد گفت: تصور می‌کنی رسول خدا صلی الله علیه و آله استلام حجر کرده است و حالا تو این عمل را انجام نمی‌دهی؟ فرمود: آری؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله را وقتی مردم می‌دیدند، حق او را می‌شناختند و اجازه استلام به وی می‌دادند؛ اما من حقم را نمی‌شناسند.[۳] در این گفتگو باز سخن از سیره نبوی درباره استلام حجر و نوعی بحث علمی با فردی است که مخالف اهل بیت علیهم السلام بوده است.

د) دیدار ابوحنیفه با امام صادق علیه السلام: حسین بن یزید خبری نقل می‌کند که ابوحنیفه در شیوه معامله امام صادق علیه السلام راجع به شتر قربانی در عرفه اشکال می‌کند و حضرت پاسخ

---

۱. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۷، ص۳۴۶.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۳۴۸: «الْحَکَمُ بن عُتَیْبَةَ سَأَلْتُ أَبَاجَعْفَرٍ علیه السلام: مَا تَقُولُ فِی رَجُلٍ أُهْدِیَ لَهُ حَمَامٌ أَهْلِیٌّ وَ هُوَ فِی الْحَرَمِ مِنْ غَیْرِ الْحَرَمِ؟ فَقَالَ: أَمَا إِنْ کَانَ مُسْتَوِیاً خَلَّیْتَ سَبِیلَهُ وَ إِنْ کَانَ غَیْرَ ذَلِکَ أَحْسَنْتَ إِلَیْهِ حَتَّی إِذَا اسْتَوَی رِیشُهُ خَلَّیْتَ سَبِیلَهُ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۴۰۹.

وی را می‌دهد.[۱] متأسفانه تاریخ این دیدارها مشخص نیست که روشن شود این اشکال در چه زمانی بوده است و سخنی که وی درباره امام صادق ﷺ در فراگیری مناسک حج نقل کرده، در چه وقتی بوده است.

۲. دیدار و برخورد با حاکمان

معصومان در سفرهای حج خود گاهی دیدارهایی با حاکمان وقت یا کارگزاران آنان داشته‌اند. زمانی نیز این دیدارها به مشاجره منجر شده است.

الف) در کتب اربعه گزارش‌هایی از سفر حج حضرت علی ﷺ در زمان خلیفه سوم ذکر شده که در نوع خود آگاهی‌بخش و سودمند است. عثمان برای حج از مدینه خارج شد. وقتی به ابواء رسید، دستور داد منادی وی در میان مردم ندا سر دهد که این سفر را حج قرار دهید و تمتع قرار ندهید. پس منادی به مقداد بن اسود برخورد کرد. مقداد گفت: به‌زودی مردی را پیش شتران خواهند دید که منکر این پیام باشد. وقتی منادی به حضرت علی ﷺ رسید، به سوی عثمان رفت و فرمود: چیست آنچه به آن دستور داده‌ای؟ گفت: نظری است که به آن رسیده‌ام. حضرت فرمود: «وَ اللهِ لَقَدْ أَمَرْتَ بِخِلاف رَسُولِ اللهِ ﷺ، ثُمَّ أَدْبَرَ مُوَلِّياً رَافِعاً صَوْتَهُ لَبَّيکَ بِحَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ مَعاً لَبَّيکَ: به خدا سوگند تو بر خلاف نظر پیامبر ﷺ دستور داده‌ای؛ سپس پشت کرد و با صدای بلند فرمود: لبیک به حجه و عمره با هم لبیک». بعد از این است که مروان می‌گوید من سفیدی آرد و سبزی علف‌های خردشده را بر پای علی ﷺ دیدم.[۲] حضرت در حال علف‌دادن به شترها بوده که وقتی صدای منادی را می‌شنود، بلادرنگ با آن مخالفت می‌کند. منظور حضرت این بود کسانی که از مدینه به مکه می‌روند، لازم است حج تمتع انجام دهند نه حج افراد. در این سفر حضرت در برابر بدعت عثمان ایستاد و با آن مخالفت کرد.

---

۱. همان، ص۵۴۶.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۸۵. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۱۷۱.

مازندرانی در شرح کافی روایاتی را از طریق عامه نقل کرده است که عثمان از حج تمتع نهی می‌کرد، ولی علی علیه‌السلام به آن دستور می‌داد و در موردی که عثمان سخن علی علیه‌السلام را نپذیرفت، کار وی را بر خلاف سیره و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دانست و حج و عمره را با هم اعلام کرد و فرمود: «لبیک بعمرة و حجة».[1] مازندرانی این موضوع را از صحاح اهل سنت نقل کرده است.[2] در کتب عامه ذکر شده که این اختلاف در عُسفان[3] رخ داده است.[4]

ب) مورد دیگری در حج وقتی است که عثمان از علی علیه‌السلام می‌خواهد در منا نماز عصر را به جای دو رکعت، چهار رکعت با مردم به جماعت بخواند؛ اما علی علیه‌السلام نمی‌پذیرد و آن را بر خلاف دستور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌داند؛ زیرا حاجیان با سفر به عرفات مسافر محسوب می‌شوند و نمازشان دورکعتی است؛ پس در منا هم باید دورکعتی می‌خواندند؛ ولی خلیفه تصمیم می‌گیرد نماز را چهاررکعتی بخواند. در روایتی صحیح امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به حج رفت و سه روز در منا ماند و نماز چهاررکعتی را دورکعتی خواند؛ سپس ابوبکر و عمر این‌گونه عمل کردند. عثمان هم شش سال چنین عمل کرد. آن‌گاه نماز را چهار رکعت کامل خواند. او نماز ظهر را چهار رکعت خواند، بعد خود را به مریضی زد تا بدعتش را مستحکم نماید. به مؤذن گفت به سوی علی علیه‌السلام برو تا نماز عصر را با مردم بخواند. مؤذن خدمت علی علیه‌السلام رفت و گفت: امیرالمؤمنین دستور می‌دهد که نماز عصر را با مردم بخوانی. حضرت فرمود: در این صورت من جز دو رکعت نمی‌خوانم، آن‌گونه که

---

۱. محمدهادی مازندرانی؛ شرح فروع الکافی؛ ج۴، ص۵۳۱.

۲. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ج۲، ص۵۶۷. ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمان دارمی؛ سنن الدارمی؛ ج۲، ص۹۶؛ مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۴، ص۲۶ (چ دارالفکر). احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج۱، صص۹۷ و ۱۳۵. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ جامع الأصول؛ ج۳، ص۱۱۱. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۴، ص۳۲۵ و ج۵، ص۲۲، در بخاری حاشیهٔ حدیث ۱۴۸۸ آمده: «مَرْوَانَ بن الْحَكَمِ قال: شَهِدْتُ عُثْمَانَ عَلِيًّا عليه‌السلام وَ عُثْمَانُ يَنْهَى عن الْمُتْعَةِ وَ أَنْ يُجْمَعَ بَيْنَهُمَا. فلما رَأى عَلِيٌّ أَهَلَّ بِهِمَا لَبَّيْكَ بِعُمْرَةٍ وَحَجَّةٍ. قال: ما كنت لِأَدَعَ سُنَّةَ النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله لِقَوْلِ أَحَدٍ».

۳. عسفان از راه مدینه و جحفه تا مکه سه منزل راه است. (یاقوت حموی؛ معجم البلدان؛ ج۴، ص۱۲۲).

۴. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۵، ص۲۲.

پیامبر ﷺ خواندند. مؤذن این موضوع را به اطلاع عثمان رساند. عثمان گفت به او بگو: تو مسؤل نیستی؛ برو و نماز را آن‌گونه بخوان که بـه تـو دسـتور داده شـده اسـت. حضـرت علی ﷺ فرمود: «لا وَ اللهِ لا أَفْعَلُ: نه به خدا سوگند انجام نمی‌دهم». عثمـان خـود بیـرون رفت و با مردم نماز عصر را چهار رکعت خواند. وقتی امیرالمؤمنین علـی ﷺ بـه شـهادت رسید و معاویه خلیفه شد، در منا نماز ظهر را دو رکعت خواند. بنی‌امیه و ثقیف و گروهی از پیروان عثمان به او (معاویه) نگریستند و گفتند: با صاحب شما مخالفت و دشمن او را شاد و خوشحال کرد. آنان بر معاویه وارد شدند و گفتند: آیا می‌دانی چـه کـردی؟ می‌خـواهی فاتحه صاحب ما را بخوانی و دشمنش را شاد کنی و از آنچه انجام داده و سـنت وی بـوده روی برگردانیدی؟ معاویه گفت: وای بر شما! آیا نمی‌دانید که رسول خدا ﷺ در این مکان نماز را دورکعتی خواند و همچنین ابوبکر و عمر و صاحب شـما عثمـان هـم شـش سـال این‌گونه عمل کرد؟ آیا به من دستور می‌دهید سنت پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمـان را قبل از این بدعت رها کنم؟ گفتند: نه، به خدا سوگند از تو راضی نمی‌شویم جز اینکـه ایـن کار را انجام دهی. گفت: بازگردید، من نظر شما را می‌پـذیرم و بـه سـنت صـاحبتان بـاز می‌گردم؛ پس عصر را چهار رکعت خواند و این‌گونه بود کـه خلفـا و امـرا نمـاز را بـرای همیشه چهار رکعت خواندند.[1]

در کتب اهل سنت، به‌ویژه کتاب‌های شافعیه، ذکر شده که رسول خدا ﷺ سه روزی که در منا بودند، نمازشان را قصر می‌خواندند.[2] بغوی (م ۵۱۶) نقل می‌کند که عمر نمـاز را در مکه دورکعتی می‌خواند و به مردم مکه دستور داد که شما نماز را کامل بخوانید، چـون مـا مسافر هستیم. او در منا دورکعتی می‌خواند. مالک راجع به مردم مکه معتقـد بـود در منـا

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۵۱۸.

۲. ابوعبدالله محمد بن ادریس شافعی؛ الأم؛ ج ۱، ص ۲۱۵؛ ابوابراهیم اسماعیل بن عیسی مزنی؛ مختصر؛ ص ۲۴. احمـد بن حسین بیهقی؛ معرفة السنن و الآثار؛ ج ۲، ص ۴۳۲. ابوالحسن علی بن محمد بن حبیـب مـاوردی؛ الحاوی الکبیـر؛ ج ۲، ص ۳۷۱. «در کتاب أُم آمده «أقام رسول الله ﷺ بمنی ثلاثا یُقَصِّر وقدّم فی حجته فأقام ثلاثا قبـل مسـیرة إلـی عرفة یُقصر».

دورکعتی بخوانند، بعد می‌نویسد: اکثر اهل علم بر این هستند که مردم مکه در منا و عرفه نمازشان را قصر نمی‌خوانند.[۱] مالک و دیگران به روش پیامبرﷺ و دو خلیفه بعدی در دورکعتی نمازخواندن در منا تصریح کرده‌اند.[۲] روایتی از عبدالرحمان بن یزید در صحیح بخاری،[۳] صحیح مسلم[۴] و تهذیب الآثار طبری[۵] و دیگر منابع اهل سنت ذکر شده که پیامبرﷺ، ابوبکر، عمر و عثمان در آغاز خلافتش[۶] یا نصف از خلافتش نماز را دورکعتی می‌خواندند.[۷] عثمان سپس چهار رکعت خواند. عبدالله بن مسعود برای این کار عثمان کلمه استرجاع را بر زبان جاری کرد و گفت: دو رکعت قبول درگاه حق بهتر از چهار رکعت است.[۸] مشابه آن را احمد،[۹] ابن‌ابی‌شیبه[۱۰] و دیگران از علمای اهل سنت[۱۱] نقل کرده‌اند. اینها همه از سیره خلفا و امرا حکایت دارد که در روایت کتاب کافی آمده که از زمان عثمان به بعد تغییر ایجاد شده است.

---

۱. حسین بن مسعود بغوی؛ شرح السنه؛ ج۴، ص۱۸۳: «وأكثر أهل العلم على أنّ أهل مكة لا قصرَ لهم بمنى ولا بعرفة».

۲. مالک بن أنس؛ موطأ؛ ج۱، ص۴۰۲.

۳. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۱، ص۳۶۷.

۴. مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۲، ص۱۴۶ (چ دارالفکر).

۵. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تهذیب الآثار (مسند عمر)؛ ص۲۲۴ـ۲۲۹، ش۳۵۱ـ۳۶۲. از عبدالله بن مسعود، ابن‌عمر و دیگران نقل کرده است.

۶. ابن‌اثیر جزری (مبارک)؛ جامع الأصول؛ ج۵، ص۷۰۴ (به نقل از: صحیح بخاری، مسلم و سنن ابی‌داود «و عثمان رکعتین صدرا من خلافته، ثمّ أتمّها أربعا».

۷. همان، ص۷۰۶: «و أنّ عثمان صلاها بمنى ركعتين شطر إمارته، ثم أتمّها بعد».

۸. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۱، ص۳۶۸: «عبدالرحمان بن یزید گوید: صَلَّى بنا عُثْمانُ بن عَفَّانَ بِمِنًى أَرْبَعَ رَكَعاتٍ. فَقِيلَ: ذَلِكَ لِعَبْدِاللهِ بن مَسْعُودٍ فَاسْتَرْجَعَ ثُمَّ قالَ: صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ، بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ وَ صَلَّيْتُ مَعَ أَبِي‌بَكْرٍ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ وَ صَلَّيْتُ مَعَ عُمَرَ بن الخَطَّابِ بِمِنًى رَكْعَتَيْنِ. فَلَيْتَ حَظِّي مِنْ أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ رَكْعَتَانِ مُتَقَبَّلَتَانِ».

۹. احمد بن حنبل؛ مسند احمد بن حنبل؛ ج۲، صص۱۶، ۵۵ و ۱۴۸.

۱۰. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف فی الأحادیث و الآثار؛ ج۴، ص۳۴۰ (چ دار الفکر).

۱۱. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۲، ص۵۱۶. ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمان دارمی؛ سنن الدارمی؛ ج۱، ص۲۵۳، باب قصر الصلاة فی السفر. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۳، ص۱۲۶. علی متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج۸، ص۲۴۰: «از ابن‌عمر قال: صلّیت مع النبی ﷺ بمنی رکعتین و مع أبی بکر رکعتین و مع عمر رکعتین و مع عثمان صدرا من خلافته، ثمّ صلّاها أربعا».

ج) در سفر حجی که امام صادق ﷺ حضور داشتند، حاکم شهر مدینه، داوود بن علی اولین حاکم حجاز در زمان بنی‌عباس، حاضر بود و مشکل فقهی خود را از امام پرسید. داوود بن فرقد جریان را این‌گونه نقل می‌کند: ما نزد امام صادق ﷺ در مکه بودیم و داوود بن علی هم آنجا بود. امام صادق ﷺ به من فرمود: داوود بن علی از من پرسید: ای ابوعبدالله، چه می‌گویی درباره قُمری‌ای که صید کرده‌ایم و پرهای آن را کوتاه کرده‌ایم؟ گفتم: موهایش چیده می‌شود و به آن خوراک داده می‌شود تا موهایش به‌درستی بیرون آید؛ سپس رها می‌گردد.[1]

۳. پاسخ به پرسش‌های مسلمانان

در فصل آموزش نمونه‌هایی از پرسش‌های افراد از امامان را در حج ذکر کردیم. اینجا به نمونه‌های دیگری از پرسش و اشکال‌ها در سفر حج اشاره می‌کنیم:

الف) اسحاق بن عمار گوید: عباد بصری نزد امام صادق ﷺ آمد. حضرت برای عمره مفرده آمده بود و با خود هدی آورده بود و دستور داد آن را در مکه در خانه‌اش ذبح کنند. عَبّاد خطاب به حضرت گفت: تو قربانی را در خانه‌ات ذبح کردی و آن را در کنار کعبه ذبح نکردی، درحالی‌که تو شخصیتی هستی که مسائل از تو دریافت می‌شود؟ امام صادق ﷺ فرمود: آیا نمی‌دانی که رسول خدا ﷺ قربانی‌اش را در منا در قربانگاه ذبح کرد و به مردم دستور داد در منزل‌ها و جایگاه‌های خود قربانی کنند. این برای آنان جایز بود، برای من هم جایز است. هر کس می‌تواند در هنگام عمره قربانی‌اش را در منزلش ذبح نماید.[2]

ب) شیخ طوسی نقل کرده است که مردی تلبیه می‌گفت تا اینکه وارد مسجدالحرام شد. درحالی‌که پیراهنش به تنش بود. گروهی از یاران ابوحنیفه به او هجوم آوردند و گفتند: پیراهنت را پاره کن و آن را از سمت پاهایت در بیاور و بر تو یک شتر واجب شده است و

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۳۷: «فَقُلْتُ تُنْتَفُ وَ تُعْلَفُ فَإِذَا اسْتَوَتْ خُلِّيَ سَبِيلُهَا».
۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۳۷۴.

حجت فاسد گردیده و باید در آینده آن را انجام دهی. در این هنگام امام صادق ﷺ آمد. بر در مسجد ایستاد و تکبیر گفت و به سوی کعبه رفت. مرد به سمت حضرت آمد درحالی‌که از ناراحتی موهایش را می‌کند و به صورتش می‌زد. امام صادق ﷺ به او فرمود: آرام بگیرای بنده خدا؛ مقداری با وی سخن گفت. او مردی عجمی بود. حضرت فرمود: چه می‌گویی؟ پاسخ داد: من مردی بودم که کار کردم تا هزینه حج برایم فراهم شد. برای حج آمدم و از هیچ کسی چیزی نپرسیدم؛ پس اینان برای من فتوا صادر کردند که پیراهنم را پاره کنم و از سمت پاهایم بیرون آورم و این حجم فاسد است و یک شتر بر من واجب شده است. حضرت پرسید: چه زمانی پیراهن پوشیدی؟ بعد از لبیک یا قبل از آن؟ گفت: قبل از اینکه لبیک بگویم و محرم شوم. حضرت فرمود: بر تو حجی در آینده واجب نیست. هر مردی که کاری را از روی نادانی انجام دهد، چیزی بر او نیست. هفت بار طواف کن و دو رکعت نماز نزد مقام ابراهیم بخوان و سعی بین صفا و مرو را انجام بده و مویت را کوتاه کن. وقتی روز ترویه رسید، غسل کن و برای حج تلبیه بگو و آن‌گونه عمل کن که مردم انجام می‌دهند.[1]

در این روایت امام مسئله را برای مرد نگران تبیین می‌کند و او را از نگرانی خارج و اعمال عمره را برایش بیان می‌کند تا احرام برای حج و مسئله کلی را راجع به کفاره بیان می‌کند که در صورت جهل باکی بر او نیست.

۴. دیدار با افراد زندیق و ضدمذهب

یکی از دیدارهای مهم امام صادق ﷺ در سفر حج دیدار با ابن‌ابی‌العوجاء است. او از اسلام برگشته و زندیق شده بود و برای مباحث علمی به سفر حج می‌آمد. وی در مکه

---

۱. همان، ص۷۲: فَقالَ لَهُ: «مَتَى لَبِسْتَ قَمِيصَکَ أَ بَعْدَ مَا لَبَّيْتَ أَمْ قَبْلَ؟ قالَ: قَبْلَ أَنْ أُلَبِّيَ. قالَ: فَأَخْرِجْهُ مِنْ رَأْسِکَ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْکَ بَدَنَةٌ وَ لَيْسَ عَلَيْکَ الْحَجُّ مِنْ قَابِلٍ أَيُّ رَجُلٍ رَكِبَ أَمْراً بِجَهَالَةٍ فَلا شَيْءَ عَلَيْهِ طُفْ بِالْبَيْتِ سَبْعاً وَ صَلِّ رَكْعَتَيْنِ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ﷺ وَ اسْعَ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ قَصِّرْ مِنْ شَعْرِکَ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ فَاغْتَسِلْ وَ أَهِلَّ بِالْحَجِّ وَ اصْنَعْ كَمَا يَصْنَعُ النَّاسُ».

مباحثی با امام صادق ﷺ دارد که به موردی از آن اشاره می‌کنیم: اولین دیدار وی با حضرت در مسجدالحرام بوده است که آن را چنین نقل کرده‌اند: مردی گوید: من و ابن‌ابی‌العوجاء و ابن‌مقفّع در مسجدالحرام بودیم. ابن‌مقفّع با دست به محل طواف اشاره کرد و گفت: کسی از ایشان را شایسته نام انسانیت نمی‌دانم، جز آن شیخ نشسته مقصودش امام صادق ﷺ بود؛ اما دیگران ناکس‌اند و چهارپایانند. ابن‌ابی‌العوجاء گفت: چگونه این نام را تنها شایسته این شیخ می‌دانی؟ گفت: برای اینکه آنچه از علم نزد او دیدم، نزد آنها نیافتم. عبدالکریم بن ابی‌العوجاء گفت: لازم است او را بیازماییم. ابن‌مقفّع گفت: این کار را مکن که می‌ترسم عقیده‌ات را فاسد کند؛ یعنی از ارتدادت برگردی. گفت: می‌ترسی نظرت درباره مقامی که برای او بیان کردی، نزد من سست شود؟ ابن‌مقفّع گفت: نزد او برو و خود را از لغزش نگه‌دار تا تو را دچار مشکل نکند و آنچه می‌خواهی بر او عرضه کنی، مشخص نما. ابن‌ابی‌العوجاء برخاست و رفت. وقتی برگشت، گفت: وای بر تو پسر مقفّع! این مرد از جنس بشر نیست؛ بلکه اگر در دنیا روحی باشد که هرگاه خواهد با کالبد هویدا شود و هرگاه خواهد روحی ناپیدا گردد، این مرد است! ابن‌مقفّع گفت: چطور؟ گفت: نزد او نشستم؛ چون دیگران رفتند و من تنها ماندم، بی‌پرسش به من فرمود: اگر حقیقت چنان باشد که اینها می‌گویند و همان طور هم هست (مقصودش مسلمین طواف‌کننده بود)، آنها رستگارند و شما نابودید و اگر چنان باشد که شما می‌گویید، در صورتی که چنان نیست، شما با آنها برابرید. من گفتم: خدایت رحمت کند، گفته ما و آنها یکی است. فرمود: چگونه گفتار تو با آنها یکی است، در صورتی که آنها معتقدند معاد و پاداش و کیفری دارند و معتقدند در آسمان معبودی است و شما عقیده دارید در آن نیست. ابن‌ابی‌العوجاء گوید: من این سخن را از او غنیمت دانستم و گفتم: اگر مطلب چنان است که اینها می‌گویند (و خدایی هست)، چه مانعی دارد که بر مخلوقش آشکار شود و آنها را به پرستش خود دعوت کند تا دو نفر از مردم با هم اختلاف نکنند؟ چرا از آنها پنهان گشت و فرستادگانش را به سوی ایشان گسیل داشت؟ در پاسخ من فرمود: وای بر تو! چگونه پنهان گشته بر تو

کسی که قدرتش را در وجود خودت به تو ارائه کرده است؟ پیدا شدنت بعد هیچ‌بودنت، بزرگسالی‌ات بعد کودکی، نیرومندی‌ات بعد ناتوانی و ناتوانی‌ات پس از نیرومندی، بیماری‌ات بعد تندرستی و تندرستی تو پس از بیماری... ؛ همین‌گونه پشت سر هم قدرت خدا را که در وجودم بود و نمی‌توانستم انکار کنم برایم می‌شمرد تا جایی که معتقد شدم به زودی در این مباحثه بر من غالب خواهد شد.[۱] در ادامه حدیث ابن‌ابی‌العوجاء در روز دوم به دیدار حضرت می‌رود و مباحث ادامه می‌یابد. این خبر را دیگران نیز نقل کرده‌اند.[۲] ابن‌ابی‌العوجاء از شاگردان حسن بصری[۳] و دایی معن بن زائده شیبانی است. او به اتهام زندیق‌بودن در بصره دستگیر و کشته شد. قبل از مرگ خود گفت: چهار هزار حدیث جعل کرده‌ام،[۴] روز افطار شما را در روز روزه قرار دادم و روزه‌تان را در روز فطرتان.[۵] یکی از راه‌های جعل وی دستبرد به نوشته‌های حماد بن سلمه، شوهر مادرش بوده است.[۶] این مورد و موارد دیگر نشان می‌دهد امام صادق علیه‌السلام از سفر حج به عنوان فرصتی برای هدایت افراد گمراه و منحرف بهره می‌برده است.

گفتار دوم: حج و عمره‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

حج رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای تمام مسلمانان الگو و نمونه بوده و هست. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در هنگام

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۷۴. همان، ترجمه هاشم رسولی محلاتی؛ ج۱، ص۹۷: «وَ مَا زَالَ یُعَدِّدُ عَلَیَّ قُدْرَتَهُ الَّتِی هِیَ فِی نَفْسِی الَّتِی لا أَدْفَعُهَا حَتَّی ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَیَظْهَرُ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَه».

۲. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص۱۲۶. محمد بن علی کراجکی؛ کنز الفوائد؛ ج۲، ص۷۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۱۹۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۴۹.

۴. ر.ک: احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۴، ص۱۳۰. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ میزان الإعتدال؛ ج۴، ص۳۸۶، ش۵۱۷۲.

۵. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۶، ص۷، حوادث سال ۱۵۵: «والله لقد وَضعتُ أربعة آلاف حدیث حلّلتُ فیها الحرام وحرّمتُ فیها الحلال والله اتحد فطرتکم یومَ صومِکم وصوَمتکم یومَ فَطْرِکم».

۶. ابن‌عدی؛ الکامل فی ضعفاء الرجال؛ ج۲، ص۲۶۰. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ میزان الإعتدال فی نقد الرجال؛ ج۲، ص۳۶۳. همو، تاریخ الإسلام؛ ج۱۰، ص۱۵۲. ابن‌حجر؛ تهذیب التهذیب؛ ج۳، ص۱۳: «قیل إنّ ابن‌أبی‌العوجاء کان ربیبه، فکان یدس فی کتبه (حماد بن سلمة)».

حج می‌فرمود: «خُذُوا عَنّی مَناسِکَکُم:[۱] اعمال حجتان را از من بگیرید» و در روز عید قربان چنین فرمودند: مناسکتان را دریافت کنید، شاید من بعد از این حجی انجام ندهم.[۲] قبل از بیان چگونگی حج پیامبر ﷺ، مناسب است سخنی درباره تعداد حج‌ها و عمره‌های حضرت داشته باشیم؛ زیرا دراین‌باره روایات متعددی در کتب اربعه آمده است.

حج‌های پیامبر ﷺ

درباره تعداد حج‌های پیامبر ﷺ روایات گوناگون است. به نظر می‌رسد برخی از آنها درست نباشد یا نیاز به توجیه و تفسیر خاص دارد. دراین‌باره سه دسته روایت نقل شده است:

۱. یک بار حج پس از هجرت

در روایتی موثق غیاث بن ابراهیم از امام صادق ﷺ نقل کرده که پیامبر ﷺ پس از هجرت به مدینه، جز یک حج انجام نداده است؛ ولی در مکه همراه با یارانش حج‌های مختلفی انجام داده است.[۳] حج پیامبر ﷺ در سال دهم هجری همراه دیگر مسلمانان بوده که به شرح آن خواهیم پرداخت.

۲. ده بار حج قبل از هجرت

از روایتی که ذکر شد استفاده می‌شود که رسول خدا ﷺ همراه با قومش حج‌هایی

---

۱. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج ۲، ص ۳۲۵. علامه حلی؛ نهج الحق؛ ص ۴۷۱. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج ۵، ص ۱۲۵.

۲. مسلم نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج ۴، ص ۷۹ (چ دار الفکر). أبوداود؛ سنن ابی‌داوود؛ ج ۱، ص ۴۳۹. احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج ۳، ص ۳۱۸: «لتأخُذوا مناسککم فإنّی لا أدری لعلّی لا أحجّ بعدَ حَجّتی هذِه».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۴۴: «قالَ: لَمْ یَحُجَّ النَّبِیُّ ﷺ بَعْدَ قُدُومِهِ الْمَدِینَةَ إلاّ وَاحِدَةً وَ قَدْ حَجَّ بِمَکَّةَ مَعَ قَوْمِهِ حِجَّاتٍ».

متعددی انجام داده است؛ اما تعداد آنها مشخص نیست. از دیگر روایات استفاده می‌شود حضرت ده حج در مکه انجام داده است. دراین‌باره دو نقل متفاوت در کتب اربعه وجود دارد:

۱. در روایتی عیسی فراء از ابن‌ابی‌یعفور از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ده حج انجام داده است: «حَجَّ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله عَشْرَ حِجَّاتٍ مُسْتَسِرّاً فِی کُلِّهَا یمُرُّ بِالْمَأْزِمَینِ؛ فَیَنْزِلُ وَ یبُولُ؛[1] رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ده حج پنهانی انجام داد درحالی‌که به مأزمین می‌گذشت، پیاده می‌شد و ادرار می‌کرد». در این خبر ده حج و در روایتی مشابه از جهت سند، بیست حج برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ذکر شده که خواهد آمد.

۲. روایتی شیخ طوسی از اسلم مکی نقل کرده که از عامر بن واثله سؤال می‌شود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چند حج انجام داده است، پاسخ می‌دهد: ده حج انجام داده است؛ مگر نشنیدید که می‌گویند حجةالوداع؛ وقتی این تعبیر به کار می‌رود که قبل از آن حجی باشد.[2]

۳. بیست بار حج

در روایاتی تعداد حج‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از مدینه بیست حج ذکر شده است:

۱. در روایتی دیگر عیسی فراء از ابن‌ابی‌یعفور از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است: «حَجَّ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله عِشْرِینَ حَجَّةً مُسْتَسِرَّةً کُلُّهَا یمُرُّ بِالْمَأْزِمَینِ فَینْزِلُ فَیبُولُ؛[3] پیامبر بیست حج پنهانی انجام داده است. در تمام آنها به مأزمین که می‌رسید، پیاده می‌شد و ادرار می‌کرد».

---

۱. همان، ص۲۴۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۵۸.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، صص۴۴۳و ۴۵۸: «أَسْلَمَ الْمَکِّیِّ عَنْ عَامِرِ بن وَاثِلَةَ أَنَّهُ قِیلَ لَهُ: کَمْ حَجَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله ؟ قالَ: عَشْراً أَ مَا سَمِعْتُمْ بِحَجَّةِ الْوَدَاعِ؛ فَهَلْ یکُونُ وَدَاعٌ إِلاَّ وَ قَدْ حَجَّ قَبْلَه».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۵۱.

۲. به نظر می‌رسد روایتی که صدوق بدون ذکر سند در من لایحضره الفقیه نقل کرده، همان روایت دوم ابن‌ابی‌یعفور از امام صادق ﷺ باشد که بیان می‌کند حضرت بیست حج پنهانی انجام داده است: «وَ رُوِی أَنَّهُ حَجَّ عِشْرِینَ حَجَّةً مُسْتَسِرّاً وَ فِی کُلِّهَا یمُرُّ بِالْمَأْزِمَینِ فَیَنْزِلُ وَ یبُول».[۱] در ترجمه من لایحضره الفقیه این حدیث چنین ترجمه شده: «و روایت شده است که رسول خدا ﷺ بیست سفر حجّ پنهانی انجام داد و در هر سفر به مأزمین می‌گذشت؛ پس در آنجا پیاده می‌شد و مثانه را تهی می‌ساخت».

۳. صدوق در روایتی دیگر به نقل از سلیمان بن مهران از امام صادق ﷺ نقل کرده که پیامبر ﷺ بیست حج پنهانی انجام داده است؛ در هر حجی به مأزمین که می‌گذشت، پیاده می‌شد و ادرار می‌کرد.[۲] این روایت را در علل الشرائع نیز آورده است.[۳] در روایات دیگر بیست حج ذکر شده، ولی خبری از تعبیر «پنهان و سری» نیامده است.

۴. در روایت عمر بن یزید از امام صادق ﷺ چنین آمده: «حَجَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ عِشْرِینَ حَجَّةً:[۴] پیامبر ﷺ بیست حج انجام داده است».

۵. در روایتی دیگر سهل بن زیاد با سندی دیگر از عمر بن یزید نقل کرده است که از امام صادق ﷺ می‌پرسد آیا پیامبر ﷺ غیر از حجةالوداع حجی انجام داده است، می‌فرماید: آری، بیست حج.[۵]

دو اشکال در آمار حج پیامبر

صرف نظر از ضعف سند این روایات، با توجه به اینکه دوران بعثت در مکه سیزده سال

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۳۷، ح۲۲۹۱.

۲. همو، ترجمه من لایحضره الفقیه؛ صص۸۵ و ۲۳۸: «سُلَیْمَانَ بن مِهْرَانَ قالَ قُلْتُ لِجَعْفَرِ بن مُحَمَّدٍ ﷺ: کَمْ حَجَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ ؟ فَقالَ: عِشْرِینَ حَجَّةً مُسْتَسِرّاً فِی کُلِّ حَجَّةٍ یمُرُّ بِالْمَأْزِمَیْنِ فَیَنْزِلُ فَیَبُولُ».

۳. همو، علل الشرائع؛ ص۴۵۰.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۴۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۴۳.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۵۱: «عَنْ عُمَرَ بن یَزِیدَ قالَ: قُلْتُ لِأَبِی عبدالله ﷺ أَ حَجَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ غَیْرَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ؟ قالَ: نَعَمْ عِشْرِینَ حَجَّةً».

بوده، علما به‌ناچار دست به توجیه این دسته از روایات زده و دو اشکال را مطرح کرده‌اند: اشکال اول اختلافی است که بین این دو دسته از روایات وجود دارد که در یکی حج‌های پیامبر ﷺ ده مرتبه و در دیگری بیست بار ذکر شده است. اشکال دوم در تعبیری است که در بیشتر این روایات وجود دارد که پیامبر ﷺ حج را پنهانی انجام داده است؛ چرا باید آن حضرت این‌گونه عمل نماید؟

پاسخ اشکال اول: جمع روایات ده و بیست بار

همان‌گونه که نقل شده، در دو روایت تعداد حج‌های پیامبر ﷺ ده بار و در پنج روایت بیست بار ذکر شده است. با توجه به اینکه دوران بعثت در مکه سیزده سال بوده، امکان بیست حج در این دوره برای پیامبر ﷺ میسر نبوده است. برای رفع اشکال از این روایت‌ها دو پاسخ ذکر شده است که در یکی نظر به دوران بعثت است و دیگری قبل از بعثت هم را در بر می‌گیرد:

۱. بررسی این روایات را از جهت سند رها می‌کنیم و در جمع بین روایات می‌گوییم: اگر بپذیریم که روایت اول ابن‌ابی‌یعفور از نظر سند برتر و مطابق با حقایق تاریخی است، ده حج صحیح خواهد بود و خبر بیست حج در روایت بعدی وی اشتباه است. ممکن است این اشتباه در دیگر روایات هم رخ داده باشد؛ زیرا معمولاً در چنین مواردی که جنبه فضیلت دارد، همه تلاش می‌کنند عدد بیشتری را مطرح کنند؛ حتی مجلسی اول امکان اشتباه سه عمره را به نه عمره در نقل صدوق مطرح کرده که بدان اشاره خواهد شد.

۲. شماری، از جمله مجلسی دوم، گفته‌اند تعبیر بیست حج از باب تغلیب است. منظور این است که حج و عمره‌های پیامبر ﷺ با هم بیست مورد بوده که ده مورد آن حج بوده است.[1] وی پس از نقل روایت سلیمان بن مهران از صدوق، حج را اعم گرفته که شامل

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۱۷، ص۱۰۹.

عمره هم بشود.[۱] اگر این توجیه را بپذیریم، گزارشی که صدوق درباره عمره‌های پیامبر ﷺ دارد، قابل پذیرش است. صدوق بعد از نقل روایت اول از ابن‌ابی‌یعفور که طبق آن حضرت بیست حج پنهانی انجام داده است می‌نویسد: «وَ اعْتَمَرَ تِسْعَ عُمَرٍ وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْوَدَاعِ إِلَّا وَ قبلَها حَجَّ:[۲] پیامبر ﷺ نه عمره انجام داده است و حجةالوداع را انجام نداده، جز اینکه قبل از آن حج انجام داده است»؛ یعنی تعبیر حجةالوداع خود دارای این مفهوم است که حضرت قبلاً حج انجام داده است. خبر عامر بن واثله هم که ده حج را مطرح کرده، مؤید آن است. درواقع با این احتمال، از این بیست مورد نه مورد عمره و یازده مورد با احتساب حجةالوداع حج بوده است. در این آمار حج پیامبر ﷺ از مدینه نیز محاسبه شده است.

برخی از شارحان من لایحضره الفقیه در توضیح کلام صدوق درباره تعداد عمره‌های پیامبر ﷺ گفته‌اند در روایات تعداد عمره‌های پیامبر ﷺ نه عمره نیست، بلکه سه یا چهار عمره است؛ از جمله مجلسی اول می‌نویسد: ما بر منبع این خبر صدوق اطلاع پیدا نکردیم و ممکن است این عمره‌ها قبل از هجرت باشد و ممکن است بعد از آن باشد که در روایت کلینی عمره‌های حضرت را سه عمره دانسته و ممکن است عبارت سه عمره تبدیل به تسع، یعنی نه عمره شده و نساخ اشتباه کرده باشند.[۳]

۳. فیض کاشانی در جمع بین روایات ده بار و بیست بار این‌گونه گفته: ده بار هم در زمان اسلام و بعد از بعثت حج گزارده است و بیست بار عام است که قبل از بعثت و بعد از آن را شامل می‌شود.[۴] بعد از فیض، علامه مجلسی همین توجیه را برای روایات بیست حج ذکر کرده است که ده حج را برای خدا سرّی انجام داده و ده حج هم همراه با مردمش انجام

---

۱. همان، ص ۱۱۰: «فیمکن حمل الحج فیه علی ما یشمل العمرة».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۲۳۸.

۳. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج ۴، ص ۱۲۲: «لم نطلع علی هذا الخبر و لو صحّ کان المراد بعمر عمرة قبل الهجرة أو مع ما بعده و یمکن أن یکون النسخة ثلاثا و وقع السهو من النساخ».

۴. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۱۲، ص ۱۶۷: «و طریق الجمع بین العشر و العشرین أن یحمل العشر علی ما بعد البعثة و العشرین علی ما یعم ما قبلها و ما بعدها».

داده که در روایت غیاث بن ابراهیم به آن اشاره شده و مجموع آن بیست حج می‌شود.[۱]

این توجیه علما با نقلی که در مستطرفات سرائر از جامع بزنطی گزارش شده سازگار است که زراره گوید: از امام باقر علیه السلام و بعد از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: پیامبر صلی الله علیه و آله بیست حج قبل از هجرت پنهانی انجام داد که ده یا نه تای از آنها ـ تردید از راوی است ـ قبل از نبوت بوده است.[۲] در چاپ جدید کتاب سرائر به جای «تسع (نه)، «سبع (هفت) ذکر شده است.[۳] منظور این است که بخشی از حج‌های حضرت پیش از اسلام بوده است. همان‌گونه که این روایت کتاب سرائر به این نکته تصریح دارد، ده یا نه تای آن قبل از اسلام بوده است و در ادامه روایت، به نماز حضرت قبل از اسلام اشاره شده است.[۴]

پاسخ اشکال دوم: علت پنهان‌کاری پیامبر صلی الله علیه و آله در حج

درباره اینکه چرا پیامبر صلی الله علیه و آله پنهانی حج انجام داده است؟ چند توجیه ذکر کرده‌اند که آنها را مورد نقد و ارزیابی قرار می‌دهیم.

۱. به جهت قول به نسیء

حج پیامبر صلی الله علیه و آله بدان جهت سرّی بوده است که اعراب قایل به نسیء در مراسم حج بودند و آن را به تأخیر می‌انداختند و حج را در غیر زمانش انجام می‌دادند.[۵] حضرت

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۱۷، ص۱۰۹: «یمکن الجمع بین الأخبار: بحمل العشر علی ما فعله صلی الله علیه و آله مستسرا لله و العشرین علی الأعم بأن یکون قد حج علانیة مع قومه عشرا».

۲. ابن‌ادریس؛ السرائر؛ المستطرفات؛ ص۱۰۹ (چاپ سنگی).

۳. ابن‌ادریس؛ السرائر؛ ج۳، ص۵۷۵: «زُرَارَةُ قالَ: سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ وَ أَبَاعبدالله علیهما السلام مِنْ بَعْدِهِ یَقُولانِ: حَجَّ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله عِشْرِینَ حِجَّةً مُسْتَسِرَّةً مِنْهَا عَشَرَةُ حِجَجٍ أَوْ قالَ: "سَبْعَةٌ" الْوَهْمُ مِنَ الرَّاوِی قَبْلَ النُّبُوَّةِ».

۴. همان: «و قد صلّی قبل ذلک».

۵. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۲، ص۱۶۷.

سعی می‌کرده در ماه ذی‌حجه به‌طور سرّی و دور از کفار قریش، مناسک حج را در زمان خودش انجام دهد. این توجیهی است که مجلسی اول (م ۱۰۷۰)[۱]، فیض کاشانی (م ۱۰۹۱)[۲] و مجلسی دوم (م ۱۱۱۰)[۳] بیان کرده‌اند.

نقد و بررسی

به نظر می‌رسد این توجیه درست نباشد؛ زیرا اگر منظور حج در زمان بعثت باشد که ظاهر آن چنین است یا حداقل برخی حج‌های حضرت این‌گونه بوده، ما می‌دانیم آن حضرت دو سال در مراسم حج همراه دیگران شرکت کرده و در همین ایام بیعت عقبه اول و دوم رخ داده است؛ یعنی پیامبر ﷺ وقتی حج را انجام می‌داده که مردم مدینه همراه با مردم مکه در مراسم حج شرکت می‌کردند؛ به همین جهت در منابع اهل سنت، حج‌های پیامبر ﷺ قبل از هجرت به مدینه دو مورد ذکر شده است که در روایتی امام صادق ﷺ از پدرش از جابر نقل کرده[۴] و در نقلی از مجاهد[۵] و در روایتی دیگر، سفیان ثوری آن را ذکر کرده است[۶] که به نظر می‌رسد روایت وی همان خبر مجاهد باشد. جابر و مجاهد نظر به این دو حج حضرت داشته‌اند که پیامبر ﷺ با مردم مدینه (در عقبه برای بیعت) دیدار داشته است؛ زیرا جابر از انصار است؛ بنابراین سرّی‌بودن آن را نمی‌توان برای نسیء دانست که در آمار ده یا بیست حج آمده بود.

---

۱. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج ۴، ص ۱۲۲: «و الظاهر أنّ حج رسول الله ﷺ سرّا کان لأجل النسیء فإنّ قریشا لما أخّروا وقت الحج کما قال الله تعالی».

۲. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۱۲، ص ۱۶۷.

۳. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار؛ ج ۸، ص ۴۷۲. همو، مرآة العقول؛ ج ۱۷، ص ۱۱۰: «إمّا للنسیء فإنّهم کانوا غالباً یأتون به فی غیر ذی الحجة».

۴. ابوعیسی محمد بن عیسی ترمذی؛ سنن الترمذی؛ ج ۲، ص ۱۵۵. علی بن عمر دار قطنی؛ سنن الدارقطنی؛ ج ۲، ص ۲۴۵. ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک؛ ج ۱، ص ۶۴۲. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج ۵، ص ۱۲: «قال: حجّ النبی ﷺ حجتین قبل أن یهاجر؛ یعنی و حجّ بعد ما هاجر حجّة قرن معها عمرة».

۵. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج ۴، ص ۳۴۲.

۶. ابن‌ماجه؛ سنن ابن‌ماجه؛ ج ۲، ص ۱۰۲۷.

۲. رفتن به عرفات

برخی گفته‌اند بدان جهت حج پنهانی بوده که پیامبر ﷺ در حج خود به عرفات می‌رفته است.[۱] این توجیه را علامه مجلسی ذکر کرده است؛ زیرا قریشیان به خاطر بزرگ‌دانستن خود، به عرفات که خارج از حرم است نمی‌رفتند و از محدوده حرم خارج نمی‌شدند؛ اما دیگران به عرفات می‌رفتند. پیامبر ﷺ به جهت اینکه رفتن به عرفات جزو اعمال حج بوده، به عرفات می‌رفته است و چون از قریش بوده، به گونه‌ای عمل می‌کرده که از چشم عیب‌جویان عرب به دور باشد؛ همان‌گونه که بیعت عقبه اول و دوم از مردم قریش که مخالف حضرت بودند، مخفی ماند. جریان بیعت عقبه هم نشانهٔ این پنهان‌کاری حضرت است و این موضوع را ثابت می‌کند. طبیعی است که به عرفات هم برود، زیرا جزو اعمال حج بوده است. نقل است پیامبر ﷺ در موسم‌ها قبایل را به اسلام دعوت می‌کرد و بیعت عقبه اولی در منا از این دست بود که پنج نفر از قبیله خزرج و یک نفر از قبیله اوس مدینه با حضرت بیعت کردند با شرایط بیعت زنان (در فتح مکه).[۲] از گزارش بلاذری استفاده می‌شود که حضرت هر سال در مراسم حج شرکت و مردم را به اسلام دعوت می‌کرده است و برای افراد قرآن می‌خواند. این شش نفر در سال قبل از بیعت عقبه اول با پیامبر ﷺ دیدار کردند و سخن حضرت را شنیدند و با ایشان بیعت کردند و در بیعت عقبه اول دوازده نفر با حضرت بیعت کردند که بلاذری اسامی آنان و نام قبیله‌شان را ذکر کرده است.[۳] از

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۱۷، ص ۱۱۰: «أو للاختلاف فی الأعمال کوقوف عرفة».

۲. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج ۱، ص ۱۷۴: «وَ کَانَ یَدْعُو القَبَائِلَ فِی الْمَواسِمِ فَکَانَتْ بَیْعَةُ الْعَقَبَةِ الْأُولَی بِمِنًی فَبَایَعَهُ خَمْسَةُ نَفَرٍ مِنَ الْخَزْرَجِ وَ وَاحِدٌ مِنَ الْأَوْسِ فِی حُفْیَةٍ مِنْ قَوْمِهِمْ بَیْعَةُ النِّسَاءِ».

۳. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الاشراف؛ ج ۱، ص۲۷۵: «قالوا: خرج رسول الله ﷺ فی الموسم الذی لقی فیه النفر من الأنصار، فعرض نفسه علی قبائل العرب، کما کان یصنع فی کلّ عام؛ فلقی رهطا من الخزرج، فوقف علیهم و دعاهم إلی الإسلام و تلی علیهم القرآن و کانوا یسمعون أمره و ذکره و صفاته من الیهود. فأسلموا و کانوا ستة نفر ثم لمّا کان العام القابل من العام الذی لقی فیه الستّة نفر، لقیه اثنا عشر».

گزارش یعقوبی استفاده می‌شود که اعزام مصعب بن عمیر برای تبلیغ اسلام به خواست این شش نفر بوده و سال بعد دوازده نفر در عقبه اولی با پیامبر ﷺ بیعت کردند؛[۱] این نکته را گزارش ابن‌هشام هم تأیید می‌کند. وی بعد از ذکر اسامی شش نفر و مطرح‌شدن اسلام در میان مردم مدینه که نشانه‌های وی با آنچه یهود گفته‌اند مطابقت دارد می‌نویسد: «حتی إذا کانَ العامُ المُقبلِ وافی الموسم منَ الأنصار اثنا عشرَ رجلا، فلَقوه بالعَقَبة:[۲] تا اینکه سال آینده فرا رسید؛ از انصار دوازده نفر خود را به موسم حج رسانده و در عقبه با حضرت دیدار کردند».

نکته دیگری که از این گزارش‌ها استفاده می‌شود این است که رسول خدا ﷺ بیش از دو حج قبل از هجرت داشته است. طبق همین گزارش‌ها سه حج آن مسلّم است. اینها اخبار شیعه را تأیید می‌کند که پیامبر ﷺ قبل از هجرت بیش از دو حج انجام داده است.

نبودن پنهان‌کاری در اصل حج

واقعیت این است که عبارت «مُستسرّاً» یا «مُستسرّةً یا مستترةً» که در برخی نسخه‌ها آمده،[۳] تعبیر خاصی است. اگر منظور حج پنهانی باشد باید از تعبیر «سرّاً» استفاده می‌کرد؛ ولی واژه «مُستسرّاً» یا «مُستسرَّةً» معنای خاصی دارد. سرّی یعنی پنهانی، ولی «مُستسرّاً» یعنی با پنهان‌کاری. در این روایات نمی‌گوید حضرت به صورت سرّی به حج می‌رفت؛ بلکه می‌گوید «مستسرّاً» و پنهانی، کاری را انجام می‌داده است. یکی از معانی باب استفعال طلب است؛ یعنی سعی می‌کرد کار خود را از دیگران که ممکن بود او را آزار دهند، نهان نگه دارد. با توجه به این نکته است که فقط در روایاتی که در آن این واژه آمده، سخن از رفتن به مأزمین و تهی‌کردن مثانه است. این نکته، هم در روایت ده مرتبه حج و هم در

---

۱. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۳۸.

۲. ابن‌هشام؛ السیرة النبویه؛ ج ۱، ص ۴۳۱. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ اسد الغابه؛ ج ۲، ص ۴۶.

۳. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۱۲، ص ۱۶۶: «حجّ رسول الله ﷺ عشرین حجة مستسرّة [مستترة] فی کلّها یمرّ بالمأزمین فینزل و یبول».

برخی روایات بیست مرتبه حج وجود دارد. این‌گونه روایات را می‌توان دو گونه تبیین کرد:

اول: روایاتی که در آن مستسِرّاً آمده است. در این روایات «مستسِرّاً» را می‌توان حال مقدم برای فاعل فعل «یمرّ» دانست؛ یعنی در همه اینها پیامبر ﷺ به صورت پنهانی وقتی به مأزمین می‌رسیده، مثانه را تخلیه می‌کرده است؛[1] بنابراین پنهان‌کاری در اصل حج نبوده است؛ بلکه پنهان‌کاری در عملی بوده که در هنگام حج انجام گرفته و آن رفتن به مأزمین و تخلیه مثانه است. با توجه به این نکته، روایات را مرور می‌کنیم:

۱. در روایت ده مرتبه حج ابن‌ابی‌یعفور می‌خوانیم: «حَجَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ عَشْرَ حِجَّاتٍ مُسْتَسِرّاً فِی کُلِّهَا یمُرُّ بِالْمَأْزِمَینِ فَینْزِلُ وَ یبُولُ:[2] پیامبر ﷺ ده بار حج انجام داد و در تمام آن پنهانی به مأزمین می‌رفت، پس پیاده می‌شد و ادرار می‌کرد». یعنی دیگران سوار بر مرکب از مأزمین می‌گذشتند، ولی حضرت پنهان از دیگران پیاده می‌شد و بول می‌کرد.

۲. همین روایت را صدوق بدون سند در من لایحضره الفقیه نقل کرده است.[3]

۳. روایتی که صدوق از سلیمان بن مهران در من لایحضره الفقیه‌و علل الشرائع نقل کرده است: «مُسْتَسِرّاً فِی کُلِّ حَجَّةٍ یمُرُّ بِالْمَأْزِمَینِ فَینْزِلُ فَیبُولُ»؛[4] درواقع عبارت این‌گونه است: «فی کُلِّ حَجَة یَمُرُّ مُستَسِرّاً بالمأزمین فَینزِلُ فَیبُولُ: در هر حجی مخفیانه به مأزمین می‌رفت، پس پیاده می‌شد و ادارار می‌کرد»؛ یعنی حضرت پنهانی این کار را انجام داده است.

---

۱. مأزمین مسیر راه بین دو کوه از عرفات به مشعر است که سنگ بت بزرگ قریش به نام «هبل» از آنجا بوده و پیامبر ﷺ برای تخلیه مثانه به آن موضع خاص می‌رفته است (محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۴، ص۱۲۳).

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۴۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۵۸.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۳۷، ح۲۲۹۱: «وَ رُوِیَ أَنَّهُ ﷺ حَجَّ عِشْرِینَ حَجَّةً مُسْتَسِرّاً وَ فِی کُلِّهَا یَمُرُّ بِالْمَأْزِمَیْنِ فَیَنْزِلُ وَ یَبُول».

۴. همان، ص۲۳۸. همو، علل الشرائع؛ ص۴۵۰: «سُلَیْمَانَ بن مِهْرَانَ قالَ قُلْتُ لِجَعْفَرِ بن مُحَمَّدٍ ﷺ: کَمْ حَجَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ؟ فَقالَ: عِشْرِینَ حَجَّةً مُسْتَسِرّاً فِی کُلِّ حَجَّةٍ یَمُرُّ بِالْمَأْزِمَیْنِ فَیَنْزِلُ فَیَبُولُ».

دوم: در روایت دوم ابن‌ابی‌یعفور در کتاب کافی و تهذیب الأحکام که بیست حج ذکر شده است، چنین آمده: «حَجَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ عِشْرِينَ حَجَّةً مُسْتَسِرَّةً كُلُّهَا يمُرُّ بِالْمَأْزِمَينِ فَينْزِلُ فَيبُولُ».[1]

در این خبر «مستسرَّة» را می‌توان صفت «حَجَّةً» دانست؛ اما به معنای حج پنهانی نیست که بگوییم بیست حج پنهانی انجام داده؛ بلکه به معنای پنهان‌کاری است؛ یعنی حضرت در زمان حج کارهایی یا اعمالی را به صورت مخفیانه انجام می‌داد که نمونه روشن آن بیعت عقبه اول و دوم است یا رفتن به عرفات؛ البته به نظر می‌رسد تعبیر «مُستسِرّاً» که در بیشتر روایات آمده، کامل‌تر است و منظور پنهانی حرکت کردن و جدای از دیگران در مأزمین است. جالب است بدانیم در روایاتی که در آن سخن از رفتن به مأزمین نیست، از عبارت «مُستَسِرّاً» یعنی پنهان‌کاری خبری نیست؛ زیرا پنهان‌کاری برای تخلیه مثانه بوده است؛ مانند دو روایت عمر بن یزید بصری که در یک خبر بیان می‌کند پیامبر ﷺ بیست حج انجام داده است[2] و در دیگری بعد از پرسش از امام صادق ﷺ، خبر بیست حج پیامبر ﷺ را ذکر می‌کند.[3]

علت اشتباه

به نظر می‌رسد علت این اشتباه در معنای پنهان‌کاری و «مُستَسِرّاً» این بوده که در نقل من لایحضره الفقیه بعد از کلمه «مُستَسِرّاً» حرف واو آمده است که آن را استینافیه و جملهٔ بعد از آن را جمله‌ای مستقل فرض کرده است؛ درحالی‌که در نقل کتاب کافی واو ندارد و می‌توان آن را حال مقدم برای فاعل «یمرّ» دانست. البته در نقل حدیث دوم ابن‌ابی‌یعفور که

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۵۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۵، ص ۴۴۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۴۵، شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۵، صص ۴۴۳ و ۴۵۸: «عُمَرَ بن يَزِيدَ عَنْ أَبِي‌عبدالله ﷺ قالَ: حَجَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ عِشْرِينَ حَجَّةً».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۵۱: «عَنْ عُمَرَ بن يَزِيدَ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي‌عبدالله ﷺ أَ حَجَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ غَيْرَ حَجَّةِ الْوَدَاعِ؟ قالَ: نَعَمْ عِشْرِينَ حَجَّةً».

بیست حج ذکر شده، عبارت «مستسرة» آمده که باید آن را صفت «حجة» دانست. این تعبیر تفسیر علما را تأیید می‌کند؛ ولی در بقیه روایات «مُستَسِرّاً» آمده است و چون مجلسی اول (م ۱۰۷۰) فرض استسار را برابر این نقل مطرح کرده و به توجیه آن پرداخته است، دیگران نیز از وی پیروی کرده‌اند. وی در ترجمه و شرح حدیث اول من لایحضره الفقیه که به معرفی مأزمین و معنای نسیء هم پرداخته، چنین نگاشته است:

منقول است از ابن‌ابی یعفور و عمر بن یزید که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند که حضرت سیدالمرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله حج کردند مخفی از قریش؛ چون به موجب نسیء وقت حج را گردانیده بودند و در هواهای خوب قرار داده بودند و ماه‌های دیگر را ذوالحجه نامیده بودند و در همه این حج‌ها، وقتی از مأزمین که میان دو کوه مشعر است، در وقت آمدن از عرفات یا وقت رفتن به منا می‌گذشتند.[۱]

فیض هم در علت استسار و پنهان‌کاری حضرت می‌نویسد: «شاید علت آن چیزی باشد که گفته شده است که به جهت نسیء است».[۲] علامه مجلسی نیز بر همین فرض به توجیه این روایات پرداخته و از پنهان‌بودن برخی حج‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا برخی پنهان‌کاری‌ها در اعمال حج مانند رفتن به عرفات سخن به میان آورده است.[۳]

بنا بر آنچه بیان شد، روشن گردید که پنهان‌کاری در حج، نه برای نسیء بوده و نه برای رفتن به عرفات؛ بلکه برای تخلیه مثانه در مأزمین بوده است. البته ممکن است حضرت به عرفات می‌رفته و در مسیر رفتن از عرفات به مشعر، از مأزمین عبور می‌کرده و پنهانی تخلیه مثانه داشته است؛ زیرا مأزمین قبل از مشعر و متصل به آن در مسیر حرکت از عرفات به مشعر است. «مأزِم» بر وزن مسجد به هر راه تنگی گفته می‌شود که

---

۱. محمدتقی مجلسی؛ لوامع صاحبقرانی؛ ج۷، ص۲۰۵.

۲. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۲، ص۱۶۷: «فلعّله ما قیل: إنّه کان لأجل النسیء».

۳. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۱۷، ص۱۱۰: «أو علی أنّ المراد کون بعضها مستترا أو بعض أعمالها کما عرفت».

بین دو کوه باشد و اینجا منظور دو کوه در مسیر عرفات به مشعر است.[۱]

اما چرا پیامبر ﷺ در مأزمین این کار را انجام می‌داده است؟ به جهت آن بوده که سنگ بت هبل را از این منطقه برداشته بودند؛ بتی که در فتح مکه توسط امام علی ؑ از پشت کعبه به پایین افکنده شد و پیامبر ﷺ دستور دادند آن را در باب بنی‌شیبه زیر خاک پنهان کنند. به همین جهت سنت است که حاجی از باب بنی‌شیبه وارد مسجدالحرام شود تا در آغاز پای خود را بر روی بت هبل که بزرگ‌ترین بت قریش بوده، قرار دهد و از بت‌پرستی ابراز تنفر نماید. این نکته‌ای است که سلیمان بن مهران از امام صادق ؑ می‌پرسد و حضرت توضیحی را که ذکر شد، بیان می‌کند.[۲]

نتیجه‌گیری

طبق آنچه بیان شد، با توجه به بیعت عقبه اول و عقبه دوم می‌توان بیان کرد که رسول خدا ﷺ در مراسم حج شرکتی فعال داشته است و همین شرکت فعال باعث شده با برخی از مردم مدینه دیدار و آنان را به اسلام دعوت کند و آنها با حضرت بیعت نمایند و چون در حج کار تبلیغی انجام می‌داده و احتمالاً بر خلاف دیگر قریش به عرفات می‌رفته، تلاش می‌کرده در انظار ظاهر نشود و دست به پنهان‌کاری بزند. زهری نقل می‌کند پیامبر ﷺ خودش را در هر موسمی بر قبایل عرب عرضه می‌کرد و با شریف هر قومی سخن می‌گفت.[۳] روشن است که مراسم حج بهترین مکان برای برقراری ارتباط با دیگر

---

۱. اسماعیل بن حماد جوهری؛ صحاح العربیه؛ ج۵، ص۱۸۶۱. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱۲، ص۱۷: «المأزِمُ: کلُّ طریقٍ ضیّق بین جبلین... و منه سُمِّیَ الموضعُ الذی بین المَشْعَر و بین عرفةَ مَأْزِمَیْن».

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۳۸. همو، علل الشرائع؛ ص۴۵۰: «سُلَیْمَانَ بن مِهْرَانَ قالَ قُلْتُ لِجَعْفَرِ بن مُحَمَّدٍ ؑ کَمْ حَجَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ؟ فَقالَ: "عِشْرِینَ حَجَّةً مُسْتَبِیراً فِی کُلِّ حَجَّةٍ یَمُرُّ بِالْمَأْزِمَیْنِ فَیَنْزِلُ" فَیَبُولُ فَقُلْتُ لَهُ: یَا ابن‌رَسُولِ اللهِ وَ لِمَ کَانَ یَنْزِلُ هُنَاکَ فَیَبُولُ؟ قالَ: لِأَنَّهُ مَوْضِعُ عبدفِیهِ الْأَصْنَامُ وَ مِنْهُ أُخِذَ الْحَجَرُ الَّذِی نُحِتَ مِنْهُ هُبَلُ الَّذِی رَمَی بِهِ عَلِیٌّ ؑ مِنْ ظَهْرِ الْکَعْبَةِ لَمَّا عَلا ظَهْرَ رَسُولِ اللهِ ﷺ فَأَمَرَ بِهِ فَدُفِنَ عِنْدَ بَابِ بنی شَیْبَةَ فَصَارَ الدُّخُولُ إِلَی الْمَسْجِدِ مِنْ بَابِ بنی شَیْبَةَ سُنَّةً لِأَجْلِ ذَلِک...».

۳. ابوعلی فضل بن حسن طوسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی؛ ج۱، ص۱۳۳. احمد ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ←

اقوام و قبایل بوده است؛ البته این ارتباط به صورت سرّی انجام می‌گرفته است و برابر آنچه ذکر شد، پنهان‌کاری حضرت در پیاده‌شدن در مأزمین که در مسیر عرفات به مشعر است، در همه حج‌ها انجام گرفته که نوعی برائت از بت‌هاست.

آنچه مسلم است اینکه حج حضرت بعد از هجرت فقط در سال دهم هجری بوده است و این مطلب در میان شیعه و سنی مورد اتفاق نظر است. ممکن است سؤال شود که چرا حضرت در دوران بعثت ده حج انجام داده، درحالی‌که این دوران در مکه سیزده سال بوده است. در پاسخ می‌توان گفت در حدود سه سالی که مسلمانان در شعب ابی‌طالب در محاصره بودند،[1] امکان انجام حج و عمره برای حضرت نبوده است و دیدار با مردم مدینه و بیعت عقبه اول و عقبه دوم، پس از شکست حصر شعب ابی‌طالب در سال یازده، دوازده و سیزده بعثت رخ داده است.

عمره‌های حضرت

درباره عمره‌های حضرت رسول ﷺ اختلاف چندانی نیست. عمره‌های مستقل حضرت یا عمره مفرده ایشان را سه عمره بیان کرده‌اند. ایشان یک بار هم عمره تمتع همراه با حجةالوداع انجام داده است؛ ازاین‌روی برخی چهار عمره برای پیامبر ﷺ گزارش کرده‌اند. برابر روایت معتبر کلینی از امام صادق ؈، پیامبر ﷺ سه عمره انجام داده است:

۱. عمره‌ای در ذی‌قعده که از عُسفان نزدیک جحفه تلبیه گفته است که به آن عمره حدیبیه گویند. باید توجه داشت که این عمره عملاً انجام نگرفت و با صلح حدیبیه، کفار

→

ج ۲، ص ۳۶. احمد بن حسین بیهقی؛ دلائل النبوه؛ ج ۲، ص ۴۱۴. ابن‌کثیر؛ البدایة و النهایه؛ ج ۳، ص ۱۷۱: «كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَعْرِضُ نَفْسَهُ عَلَى قَبَائِلِ الْعَرَبِ فِي كُلِّ مَوْسِمٍ وَ يُكَلِّمُ كُلَّ شَرِيفِ قَوْمٍ...».

۱. قطب‌الدین راوندی سعید بن هبة الله؛ الخرائج و الجرائح؛ ج ۱، ص ۸۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ حاشیه؛ ج ۱، ص ۳۰۶ (ج دار الحدیث).

به مسلمانان اجازه انجام عمره ندادند و آنان از احرام بیرون آمدند و سال بعد جبران شد.[۱]

۲. عمره‌ای که از جحفه تلبیه گفتند که معروف به عمرةالقضاء است، چون قضای عمره حدیبیه بود.

۳. عمره‌ای که از جعرانه مُحرِم شد، وقتی از طائف و از جنگ حنین بر می‌گشت.[۲] این عمره‌ها به ترتیب در سال‌های ششم، هفتم و هشتم انجام شد.[۳]

برابر دو روایت دیگر از امام صادق ﷺ تمام عمره‌های پیامبر ﷺ در ذی‌قعده بوده است.[۴] شیخ صدوق نیز سه عمره برای پیامبر ﷺ در سال‌های متفرق در ماه ذی‌قعده نقل کرده است.[۵] اگر ما این خبر شیخ صدوق را درست بدانیم که چنین است، بعید نیست آنچه قبلاً بیان شد که پیامبر ﷺ نه عمره انجام داده، همان خبر حج‌های پیامبر ﷺ بوده باشد که عبارت آن به عمره تصحیف شده است.

در منابع اهل سنت ذکر شده که حضرت چهار عمره انجام داده است که عمره چهارم همراه با حج تمتع در حجةالوداع بوده است. این موضوع از ابن‌عباس،[۶] عایشه[۷] و انس بن مالک[۸] نقل شده است.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۵۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۵۱۷. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۳۳۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۲۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۵۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۴۵۰.

۳. محمد بن عمر واقدی؛ المغازی؛ ج۳، ص۱۰۸۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۵۲، خبر۱۳ و ۱۴، خبر اول: «اعْتَمَرَ رَسُولُ اللهِ ﷺ عُمْرَةَ الْحُدَيْبِيَةِ وَ قَضَى الْحُدَيْبِيَةَ مِنْ قَابِلٍ وَ مِنَ الْجِعْرَانَةِ حِينَ أَقْبَلَ مِنَ الطَّائِفِ ثَلاثَ عُمَرٍ كُلُّهُنَّ فِي ذِي‌الْقَعْدَةِ».

۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۴۵۰، ح۲۹۴۳: «وَ اعْتَمَرَ رَسُولُ اللهِ ﷺ ثَلاثَ عُمَرٍ مُتَفَرِّقَاتٍ كُلُّهَا فِي ذِي‌الْقَعْدِ...».

۶. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۲، ص۱۷۰ (دار صادر). احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج۱، ص۳۲۱.

۷. احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج۲، ص۱۳۹ و ج۴، ص۲۹۷؛ محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۲، ص۶۳۱.

۸. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۴، ص۱۵۲۵. مسلم بن حجاج نیشابوری؛ صحیح مسلم؛ ج۴، ص۶۰. ←

گفتار سوم: آخرین حج پیامبر

حجةالوداع آخرین حج رسول خدا ﷺ در سال دهم هجری رخ داد که در آن پیامبر ﷺ به شکل عملی مسائل حج را به مردم آموزش داد. پس از فتح مکه و ازبین‌رفتن مخالفان اسلام در جزیرةالعرب، زمینه انجام حج با حضور رسول خدا ﷺ فراهم شد و ایشان برای انجام آن و ابلاغ آخرین پیام‌های الهی در این همایش عظیم تلاش کردند. حضرت از همهٔ مسلمانان توانا و مستطیع خواستند در مراسم حج شرکت کنند. در اینجا گزارش این حج را که در کتب اربعه آمده و همراه با نکات مهمی است، نقل می‌کنیم:

دعوت پیامبر برای حج

در کتاب کافی احادیث متعددی درباره حج پیامبر ﷺ نقل شده که سه حدیث صحیح طولانی آن منقول از امام صادق ؑ است؛ یکی از معاویة بن عمار[۱] و دیگری از حلبی[۲] و سومی از عبدالله بن سنان.[۳] با تلفیق این احادیث به گزارش این سفر معنوی و الهی رسول خدا ﷺ می‌پردازیم. در روایت معاویة بن عمار، امام صادق ؑ می‌فرماید: رسول خدا ﷺ ده سال در مدینه بود و حج انجام نداد؛ آن‌گاه آیه نازل شد: «و مردمان را به حج ندا ده تا به سوی تو پیاده و سوار بر هر شتر لاغری بیایند از هر راه دور».[۴] پیامبر ﷺ

→

نقل بخاری: «أَنَّ أَنَسًا أخبره قال: اعْتَمَرَ رسول اللهِ ﷺ أَرْبَعَ عُمَرٍ كُلَّهُنَّ فی ذِی الْقَعْدَةِ إلا التی کانت مع حَجَّتِهِ؛ عُمْرَةً من الْحُدَيْبِيَةِ فی ذِی‌الْقَعْدَةِ وَعُمْرَةً من الْعَامِ الْمُقْبِلِ فی ذِی‌الْقَعْدَةِ وَعُمْرَةً من الْجِعْرَانَةِ حَيْثُ قَسَمَ غَنَائِمَ حُنَيْنٍ فی ذِی‌الْقَعْدَةِ وَعُمْرَةً مع حَجَّتِهِ».

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۴۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۵، ص ۴۵۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۴۸؛ ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج ۱، ص ۸۹؛ شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص ۴۱۲.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۴۹.

۴. حج: ۲۶: «وَ أَذِّنْ فِی النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجالاً وَ عَلى كُلِّ ضامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ».

دستور داد منادیان حضرت با صدای بلند ندا کنند که پیامبر ﷺ در این سال به حج می‌رود.[۱] در نامه‌هایی هم که به اطراف برای تمام مسلمانان فرستاد، از آنان دعوت کرد برای حج حرکت کنند. در آن نامه‌ها آمده بود: رسول خدا ﷺ می‌خواهد به حج برود و به مردم اعلام می‌کند هر کس توانایی حج دارد، در این مراسم شرکت کند پس مردم آمدند.[۲]

حرکت از مدینه

مردم مدینه و روستاهای اطراف آن و بادیه‌نشینان عرب هم، از این دستور آگاه شدند و برای رفتن به حج همراه پیامبر ﷺ جمع شدند. همگی تابع حضرت بودند، به آنچه دستور می‌داد می‌نگریستند و از آن پیروی می‌کردند یا آنچه انجام می‌داد، انجام می‌دادند.[۳] رسول خدا ﷺ چهار روز باقی مانده از ذی‌قعده از مدینه خارج شد. وقتی به ذوالحلیفه رسید، ظهر شد.[۴]

در میقات ذوالحلیفه

وقتی مسلمانان به شجره رسیدند، پیامبر ﷺ به مردم دستور داد به نظافت بپردازند، موهای زیر بغل و پشت زهار را بتراشند و غسل نمایند. مردان فقط در ردا و لنگ قرار گیرند و محرم شوند و کسانی که ردا ندارند، عمامه را بر دوش خود بیندازند.[۵] پیامبر ﷺ غسل کرد؛ سپس به مسجدی رفت که کنار درخت در ذوالحلیفه بود. در آن نماز ظهر را

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۴۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۵، ص ۴۵۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۴۹، ح ۷: «فَكَتَبَ إِلَى مَنْ بَلَغَهُ كِتَابُهُ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ: "أَنَّ رَسُولَ‌اللهِ ﷺ يُرِيدُ الْحَجَّ يُؤْذِنُهُمْ بِذَلِكَ لِيَحُجَّ مَنْ أَطَاقَ الْحَجَّ فَأَقْبَلَ النَّاس"».

۳. وَ اجْتَمَعُوا لِحَجِّ رَسُولِ‌اللهِ ﷺ وَ إِنَّمَا كَانُوا تَابِعِينَ يَنْظُرُونَ مَا يُؤْمَرُونَ وَ يَتَّبِعُونَهُ أَوْ يَصْنَعُ شَيْئاً فَيَصْنَعُونَه.

۴. همان، ص ۲۴۵.

۵. همان، ص ۲۴۹؛ قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۲۹۸.

خواند و بیرون رفت. تصمیم بر حج تنها گرفت تا به یک میلی بیداء رسید. همراهان حضرت در دو طرف راه صف کشیدند.[۱] آن حضرت با صدای بلند تلبیه گفت: «لَبَّیکَ اللَّهُمَّ لَبَّیکَ؛ لَبَّیکَ لَا شَرِیکَ لَکَ لَبَّیکَ؛ إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَکَ وَ الْمُلْکَ؛ لَا شَرِیکَ لَکَ». پیامبر ﷺ عبارت لبیک ذی‌المعارج را تکرار می‌کرد؛ هر جا سواری می‌دید یا بر تپه‌ای بالا می‌رفت یا در دره‌ای فرود می‌آمد، آن را تکرار می‌کرد؛ در پایان شب و هنگام تعقیب نمازها نیز لبیک می‌گفت.[۲] برابر روایت حلبی تمام مردم محرم شدند و نیت حج کردند و نیت عمره نکردند و نمی‌دانستند حج تمتع چیست.[۳]

پیامبر ﷺ ۶۶ یا ۶۴ شتر[۴] و به روایتی، صد شتر با خود روان ساخت.[۵] ناجیة بن جندب خزاعی مسئول شتران قربانی پیامبر ﷺ بود.[۶] این روایت بیان می‌کند رسول خدا ﷺ در مسجد، کنارِ درخت نماز خوانده و در یک میلی بیداء تلبیه گفته است؛ بنابراین فقط مسجد شجره میقات نیست.

مشکل اسماء همسر ابوبکر

یکی از نکات قابل توجه در سفر حج پیامبر ﷺ این است که اسماء همسر جعفر بن ابی‌طالب که بعد از شهادت جعفر با ابوبکر ازدواج کرده بود،[۷] در منطقه ذوالحلیفه فرزندش

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۴۵.

۲. همان، ص۲۵۰.

۳. همان، ص۲۴۹. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۴۱۲: «وَ أَحْرَمَ النَّاسُ کُلُّهُمْ بِالْحَجِّ لَا یَنْوُونَ عُمْرَةً وَ لَا یَدْرُونَ مَا الْمُتْعَةُ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۴۵، ح۴.

۵. همان، ص۲۴۸، ح۶. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۴۱۲.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۲۵۰، ح۹. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۳۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۵۸.

۷. علی بن فخرالدین عیسی اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمه؛ ج۱، ص۳۷۲. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۲، ص۱۰۵. ابن‌أبی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۶، ص۵۳. أسماء بعد از مرگ ابوبکر، با علی ﷺ به‌عنوان سومین شوهر ←

محمد بن ابی‌بکر متولد شد. او تکلیف خود را برای احرام از پیامبر ﷺ پرسید. پیامبر دستور داد در ذوالحلیفه محرم شود، جلوی سرایت خون را به بدن و لباس با پنبه و کهنه‌پارچه بگیرد و بقیه اعمال را تا روزی که پاک نشود، انجام ندهد. او پس از هجده روز به دستور پیامبر ﷺ اعمال خود را انجام داد، گرچه هنوز خون قطع نشده بود و او در حال استحاضه بود.[۱] او به منا و عرفات رفته بود.[۲] گفته‌اند منظور از هجده روز اکثر ایام نفاس است. در روایات متعددی که در این مورد وارد شده، گاهی تعبیر ذوالحلیفه آمده؛ مانند خبر زراره از امام باقر ﷺ[۳] و روایت معاویة بن عمار[۴] و در خبر عمر بن ابان بیداء ذکر شده است.[۵] در روایاتی مکان نفاس اسماء مشخص نشده؛ گرچه هنگام احرام بوده است.[۶]

ورود به مکه

پیامبر ﷺ در آخرین ساعات روز چهارم ذی‌حجه وارد مکه شد. ورود حضرت از بالای مکه، عقبه و خروج ایشان از ذی‌طوی بود.[۷]

ورود به مسجدالحرام و طواف

امام صادق ﷺ جریان طواف و سعی رسول خدا ﷺ را چنین بیان می‌کند: پیامبر ﷺ

→

ازدواج کرد و از حضرت هم صاحب فرزندی به نام یحیی شد و پسرش محمد بن ابی‌بکر در خانه علی ﷺ بزرگ شد؛ به همین جهت جزو وفاداران به اهل بیت و علی ﷺ بود.

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، صص ۲۴۸ و ۴۴۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۵، ص ۴۵۴.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۳۸۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۴۴۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۸۵ و ۸۶ و ج ۵، ص ۳۹۹.

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۳۸۰.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۴۴۴.

۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱، صص ۱۷۹ و ۱۸۰. همو، الإستبصار؛ ج ۱، ص ۱۵۳.

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۴۵.

از باب بنی‌شیبه وارد مسجدالحرام شد. در هنگام ورود حمد و ثنای الهی را به جای آورد و بر پدرش، ابراهیمِ پیامبر، درود فرستاد؛ سپس حجرالاسود را استلام کرد.[۱] هفت بار دور خانه خدا طواف کرد و پشت مقام ابراهیم دو رکعت نماز خواند.[۲] وارد چاه زمزم شد و آب آشامید و فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ عِلْماً نَافِعاً وَ رِزْقاً واسِعاً وَ شِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَ سُقْم: بارالها، از تو درخواست دانشی سودمند و روزی فراوان و شفای از هر درد و مرضی دارم». حضرت این جملات را رو به کعبه می‌فرمود؛ بعد به یارانش فرمود: آخرین دیدار شما با کعبه با استلام حجر باشد.[۳] حضرت به سوی حجرالاسود رفت و آن را استلام کرد. در اول طواف هم حجر را استلام کرده بود.[۴]

سعی

پیامبرﷺ پس از استلام حجر، به سوی صفا رفتند و فرمودند: آغاز می‌کنم با آنچه خدا آغاز کرده است؛ سپس بالای کوه صفا رفتند و به مقدار خواندن سوره بقره آنجا توقف کردند.[۵] مسلمانان تصور می‌کردند سعی بین صفا و مروه از ساخته‌های مشرکان است. خداوند آیه قرآن را نازل کرد که سعی بین صفا و مروه از شعائر حج است. حضرت در بالای کوه صفا روبروی رکن (گوشه) خانه قرار گرفت و دعا خواند؛ آن‌گاه به سوی مروه رفت و به مقدار توقف در صفا، بر مروه هم توقف کرد.

سخنان حضرت پس از سعی

پیامبرﷺ در پایان سعی فرمودند: این جبرئیل است که به من دستور می‌دهد کسانی

---

۱. همان، ص ۲۵۰.
۲. همان، ص۲۴۵.
۳. همان، ص ۲۵۰.
۴. همان، ص۲۴۵.
۵. همان، ص ۲۵۰.

که با خود قربانی نیاورده‌اند، از احرام خارج شوند؛ ولی چون من قربانی آورده‌ام، برای من جایز نیست از احرام خارج شوم تا اینکه قربانی و هدی را به جای خود برسانم. مردی[۱] از میان جمع گفت: ما برای حج برویم درحالی‌که آب از سر و روی ما می‌ریزد؟ پیامبر ﷺ فرمود: تو هیچ‌وقت به این دستور الهی ایمان نمی‌آوری.

سراقة بن مالک گفت: آیا این دستور برای همین سال است یا برای آینده هم هست؟ حضرت فرمود: «بَل هُوَ لِلأبَدِ إلی یَومِ القِیامَةِ:[۲] این دستور برای همیشه تا روز قیامت است».

ادامه حج پیامبر

امام صادق ﷺ در ادامه فرمود: علی ﷺ نیز از یمن به مکه آمد؛ چون فاطمه ﷺ را دید که از احرام خارج شده است، تعجب کرد. فاطمه ﷺ لباس رنگی پوشیده و از بوی خوش استفاده کرده بود. موضوع را با پیامبر ﷺ در میان گذاشت. پیامبر ﷺ فرمود: من دستور داده‌ام کسانی که قربانی نیاورده‌اند، از احرام خارج شوند. تو ای علی ﷺ، با چه نیتی محرم شدی؟ گفت: من نیت کردم محرم می‌شوم مانند احرام رسول خدا ﷺ. پیامبر ﷺ فرمود: بر احرامت بمان مانند من و تو شریک من در قربانی هستی. پیامبر ﷺ در بطحاء فرود آمد و وارد خانه‌های مکه نشد.

وقتی روز ترویه، هشتم ذی‌حجه شد، پیامبر ﷺ هنگام ظهر دستور داد مردم غسل کنند و برای حج محرم شوند. پیامبر ﷺ و یارانش برای حج از مکه خارج شدند و نمازهای ظهر، عصر، مغرب، عشا و صبح را در منا خواندند؛ پیامبر سپس خود را به

---

۱. این مرد عمر بن خطاب بود که برابر سخن پیامبر ﷺ با متعهٔ حج مخالفت کرد. (محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۱۲، ص ۱۷۴. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج ۱۴، ص ۴۸۳. احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج ۳، ص ۳۲۵. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج ۷، ص ۲۰۶).

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۴۹؛ شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص ۴۱۴. متن از کافی.

عرفات رساندند و در آنجا چادر زدند و به موعظه مردم پرداختند و نماز ظهر و عصر را با یک اذان و دو اقامه خواندند. مردم تصور می‌کردند موقف عرفات کنار پیامبر ﷺ است؛ حضرت فرمود: جای شتر من به‌تنهایی موقف نیست و تمام عرفات موقف است. مردم متفرق شدند. وقتی خورشید غروب کرد، حضرت حرکت کردند و مردم را به آرامش دعوت نمودند و به سوی مزدلفه (مشعر) رفتند و نماز مغرب و عشا و بعد نماز صبح را در آنجا خواندند. حضرت ضعیفان بنی‌هاشم را شبانه از مشعر به منا فرستادند و دستور دادند جمره عقبه را رمی نکنند تا خورشید طلوع کند. وقتی خورشید طلوع کرد، حرکت کردند تا به منا رسیدند.

روز عید قربان

پیامبر ﷺ در روز عید، اول برای رمی جمره عقبه رفتند؛ آن‌گاه دستور دادند قربانی‌های حضرت را آوردند. برای پیامبر ﷺ ۶۶ شتر قربانی شد و برای علی ؑ ۳۴ قربانی. برابر نقلی پیامبر ﷺ با دست خود۶۳ و علی ۳۷ شتر قربانی کرد[۱] که مجموع آنها صد شتر می‌شود. پیامبر ﷺ دستور داد قطعه‌ای از هر یک از قربانی‌ها جدا کنند و در دیگی بپزند. پیامبر ﷺ و علی ؑ از آن استفاده کردند و جرعه‌ای از آب گوشت آن خوردند و دستور داد که پوست، پالان و افسار شترها را به‌ذبح کنندگان ندهند، بلکه آنها را صدقه بدهند.[۲]

پیامبر ﷺ حلق کرد و سرِ پیامبر ﷺ را در حج، معمر بن عبدالله بن حراثه تراشید. معمر با خوشحالی از این کار گفت: به خدا سوگند این کار را فضل بزرگی از جانب خدا برای خود می‌دانم.[۳]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص ۲۵۰، ح۸.

۲. همان، ص۲۴۶ـ۲۴۸.

۳. همان، ص ۲۵۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۳۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۵۸: «وَ اللهِ إِنِّی لَأَغْدُهُ مِنَ اللهِ فَضْلًا عَظِیماً عَلَیَّ».

بعد سیاسی حج

امروزه کسانی هستند که معتقدند حج عملی صرفاً عبادی است و نباید به آن، بعد سیاسی داد؛ در برابر این گروه، جمعی بر این باورند که حج کنگره عظیمی است که باید در آن، مسائل مسلمانان طرح و حل شود. اعلام آیات اولیه سوره برائت توسط علی ﷺ در روز عید قربان که به مشرکان چهار ماه مهلت داده می‌شود، یکی از نمونه‌های مسائل سیاسی حج است.[1] سیره معصومان نیز نظر دوم را اثبات می‌کند. بیعت مردم مدینه با پیامبر ﷺ در عقبه اول و دوم قبل از هجرت که ذکر شد، نمونه‌های دیگری از ابعاد سیاسی حج در اسلام است. پیامبر ﷺ در مراسم حج بارها به سخنرانی پرداخت و در آنها مسائل جهان اسلام و آینده آن را طرح کرد؛ همچنین بعد از حج در هنگام بازگشت، مهم‌ترین موضوع را برای مسلمانان مطرح کرد و آن معرفی علی ﷺ به‌عنوان جانشین خود به دستور خدا در غدیر خم بود[2] که مسجدی به همین مناسبت، در گذشته در آنجا بوده است.[3] در این قسمت از سخن از حج رسول خدا ﷺ، به نقل دو خطبه حضرت می‌پردازیم که در آنها به مسائل سیاسی هم پرداخته است:

الف) خطبه پیامبر ﷺ در منا

رسول خدا ﷺ در منا خطبه‌ای مفصل درباره مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی جهان اسلام ایراد کردند. این خطبه در اصول کافی و دیگر منابع حدیثی و تفسیری شیعه و سنی نقل شده است. آنچه در منابع سنی آمده، دارای مشترکاتی با نقل منابع شیعی است. ما فرازهایی از این خطبه را نقل می‌کنیم. این خبر را کلینی با سه سند نقل کرده که

---

۱. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، صص ۱۸ـ۱۹ و ۳۴۰ـ۳۴۱. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص ۴۴۲؛ همو، معانی الأخبار؛ صص ۲۹۶ و ۲۹۸. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص ۳۵۱.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۲۸۹ و ج ۸، ص ۲۷.

۳. همان، ج ۴، ص ۵۶۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۵۵۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۱۲.

دو سند آن به عبدالله بن ابی‌یعفور از امام صادق علیه‌السلام می‌رسد که سند آن صحیح است و بیان شده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این خطبه را در مسجد خیف در منا ایراد کرده است. منادیان حضرت آخرین روز ایام تشریق، مردم را به شرکت در سخنرانی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد خیفِ منا دعوت کردند.[۱] حضرت در مسجد خیف چنین فرمود:

نَضَّرَ اللهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِی فَوَعَاهَا وَ حفظها وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ یسْمَعْهَا؛ فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ غَیرُ فَقِیهٍ وَ رُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إِلَی مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ. ثَلَاثٌ لَا یغِلُّ عَلَیهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلّهِ وَ النَّصِیحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِینَ وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ؛ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِیطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ. الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَکَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ یسْعَی بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ[۲] [وَ هُمْ یدٌ عَلَی مَنْ سِوَاهُمْ][۳]: شاداب و خرم کند خدا چهره آن کس را که سخنان مرا بشنود و در گوش گیرد و به خاطر بسپارد و به دیگران که نشنیدند برساند. بسیارند مردمی که دانشی با خود دارند، اما خود از معنای آن بی‌خبرند. بسیارند مردمی که دانشی را فهمیده، به داناتر از خود می‌رساند. سه خصلت وجود دارد که دل مؤمن مسلمان در آن غل و غش و خیانت روا نمی‌دارد: ۱. خالص عمل‌کردن برای خدا؛ ۲. خیرخواهی برای امامان و رهبران مسلمانان؛ ۳. همراهی با اجتماع مسلمانان.

به‌درستی که دعوت آنان شامل هر کسی است که با آنان است. مسلمانان همه با هم برادرند، خونشان با هم برابر است و کمترین آنان در ایجاد پیمانشان تلاش می‌کند (و امان او در هنگام نبرد معتبر است [و آنان یک دست در برابر دیگران هستند].

روایت دوم را که حماد از ابن‌ابی‌یعفور نقل کرده، شیخ صدوق[۴] در أمالی و کتاب خصال[۵] خود آورده است که در پایان آن آمده: «الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَکَافَی دِمَاؤُهُمْ یسْعَی

---

۱. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۱۷۳ و ج ۲، ص ۴۴۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۰۳.

۳. این عبارت در روایت دوم ابن‌ابی‌یعفور آمده است.

۴. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص ۳۵۰.

۵. همو، الخصال؛ ص ۱۴۹.

بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ هُمْ يدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ».

در این روایت عبارت نصیحت و خیرخواهی برای رهبران مسلمانان آمده و آن را به معنای اطاعت و پیروی از امام دانسته‌اند که از روایت سوم این معنا به‌خوبی استفاده می‌شود. خیرخواهی برای رهبر مسلمانان به معنای انتقادکردن از امام نیست؛ گرچه انتقاد نیز در صورتی خیرخواهانه است که بعد از تصمیم رهبر و امام، شخص از پیشوای خود پیروی کند.

علامه مجلسی در بیان معنای این فراز از حدیث می‌نویسد: نصیحت برای رهبران مسلمانان به معنای بی‌شائبه‌بودن اعتقاد به امامت آنان و دوستی آنان و اطاعتشان در تمام سخنان و اعمال است.[1] همین معنا را ملاصالح برای نصیحت برای رهبران مسلمین ذکر کرده و گفته است می‌توان این موضوع را به علما هم توسعه داد که پیرو امامان معصوم هستند.[2]

در روایت سوم که حکم بن مسکین از مردی از اهل مکه نقل کرده، چنین آمده است که سفیان بن ثوری گفت مرا نزد جعفر بن محمد علیهما‌السلام ببر. من او را نزد حضرت بردم. دیدیم سوار مرکب خود شده است و می‌خواهد به جایی برود. سفیان گفت: ای ابوعبدالله، خطبه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد خیف را برای ما نقل بفرما. حضرت فرمود: رها کن مرا تا برای انجام کارم بروم؛ من سوار شده‌ام، وقتی برگشتم، آن را برایت نقل می‌کنم. سفیان گفت: از تو درخواست می‌کنم به حرمت خویشاوندی که با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله داری، آن را برای من حدیث نمایی. حضرت پیاده شد. سفیان گفت: برای من دوات و قلمی بیاورید تا آن را بنگارم. حضرت فرمود: «بسم الله الرحمن الرحیم، خطبه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مسجد خیف» و

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۴، ص۳۲۴: «"النصیحة لأئمة المسلمین" أی خلوص الاعتقاد فیهم و المودة لهم و متابعتهم فی جمیع أقوالهم و أفعالهم».

۲. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۷، ص۱۵: «النصیحة إرادة الخیر للمنصوح و المراد بها هنا طاعة الائمة و اعانتهم علی الحق و تألیف القلوب الی انقیادهم و الصلاة خلفهم و الجهاد معهم و بالجملة إرادة کل ما هو خیر فی الدنیا و الآخرة لهم و ترک الغش علیهم و یمکن تعمیم الائمة بحیث یتناول العلماء أیضا...».

مشابه آنچه ذکر شد، بیان کرد و سفیان نوشت. وی نوشته خود را بر حضرت عرضه کرد و حضرت بعد از تأیید آن سوار شد و رفت.

راوی گوید: من و سفیان برگشتیم. در مسیر راه سفیان گفت: باید در این حدیث دقت کنم. به او گفتم: به خدا سوگند، ابوعبدالله تو را به مسئله‌ای متعهد کرده که هیچ‌گاه از تعهد تو خارج نمی‌شود. گفت: مرا به چیزی متعهد کرده است؟ گفتم: ... چه کسانی هستند آن رهبران که خیرخواهی آنان بر ما واجب است؟ معاویة بن ابی‌سفیان، یزید بن معاویه و مروان بن حکم و هر کس که شهادت وی نزد ما جایز نیست و نه هم نماز پشت سرش و منظور از همراهی با جماعت، همراهی با چه جماعتی[1]؟ سفیان گفت: وای بر تو، اینان چه می‌گویند؟ گفتم: اینان می‌گویند علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام امامی است که بر ما اطاعت از وی و خیرخواهی و همراهی با اهل بیتش واجب است؛ پس آن نامه را پاره کرد؛ سپس گفت هیچ کس را از آن مطلع منما.[2]

ب) خطبه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در دیگر منابع

این خطبه در کتب شیعه و کتاب‌های اهل سنت آمده که در مواردی دارای نکاتی اضافی است:

۱. در تفسیر قمی خطبه حضرت دارای نکاتی اضافی است و توصیه درباره ثقلین در آن ذکر شده است:

> دعوت آنان همه را در بر می‌گیرد.ای مردم، چیزی در میان شما یادگار گذاشته‌ام که اگر به آن چنگ زنید؛ گمراه نمی‌شوید و هرگز نمی‌لغزید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم. به‌درستی که خداوند لطیف و خبیر مرا آگاه کرد که این دو از یکدیگر جدا

---

۱. در مواردی حدیث تلخیص شده است و منظور از همراهی با جماعت مسلمانان یکی از چهار گروه مُرجئ، قدری، حَروری و جَهمی بیان شده است.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۰۳.

نمی‌شوند تا بر من در حوض کوثر وارد شوند؛ مانند این دو انگشت من هستند و بین دو سبابه‌اش جمع کرد و نمی‌گویم مانند این دو هستند و بین سبابه و انگشت وسط جمع کرد که یکی بر دیگری برتری دارد.[۱]

حضرت در این کلام برای آموزش و جلب دقت یارانش از انگشتان دست استفاده کرده و کتاب خدا و اهل بیت ﷺ را در حفاظت از اسلام و همراهی با هم یکسان دانسته‌اند؛ یعنی کسی رستگار می‌شود که از هر دو با هم پیروی کند.

۲. در دعائم الاسلام این خطبه از علی ﷺ از پیامبر ﷺ نقل شده و نکته‌ای اضافی در پایان خطبه در توضیح ذمه مسلمانان ذکر شده است:

و مسلمانان خونشان یکسان است و کمترین آنان در پیمان تلاش می‌کند؛ پس هرگاه یکی از مسلمانان یکی از مشرکان را پناه داد، لازم نیست تعهد وی نقض شود. بر آنان شرایط اسلام عرضه می‌شود؛ اگر قبول کردند که مسلمان شوند یا از اهل ذمه باشند، پذیرفته می‌شود و در غیر این صورت به جای امن خود برده می‌شوند و با آنان جنگ می‌شود و اگر یکی از آنان به جز با این شرایط کشته شود، بر کسی که او را کشته، چیزی است که خداوند فرمود: «یک بنده مسلمان آزاد کند یا دیه کامل به خانواده وی بدهد».[۲]

این خطبه یا بخشی‌هایی از آن، در منابع دیگر شیعه نیز ذکر شده است.[۳] متن خطبه

---

۱. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۱۷۳ و ج ۲، ص ۴۴۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۲۷، ص ۶۸: «فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا وَ لَنْ تَزِلُّوا كِتَابَ اللهِ وَ عِتْرَتِي اهل‌بيتي فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَإِصْبَعَيَ هَاتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَّابَتَيْهِ وَ لَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ وَ جَمَعَ بَيْنَ سَبَّابَتِهِ وَ الْوُسْطَى فَتَفْضُلَ هَذِهِ عَلَى هَذِهِ».

۲. قاضی نعمان، دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۳۷۸. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج ۱۱، ص ۴۵: «وَ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ فَإِذَا آمَنَ أَحَدٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَحداً مِنَ الْمُشْرِكِينَ لَمْ يَجِبْ أَنْ تُخْفَرَ ذِمَّتُهُ وَ تُعْرَضُ عَلَيْهِمْ شرايط الْإِسْلَامِ فَإِنْ قَبِلُوا أَنْ يسْلِمُوا أَوْ يكُونُوا ذِمَّةً وَ إِلَّا رُدُّوا إِلى مَأْمَنِهِمْ وَ قُوتِلُوا وَ إِنْ قُتِلَ أَحَدٌ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ فَعَلَى مَنْ قَتَلَهُ مَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: " فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ "».

۳. جمعی از راویان؛ الأصول الستة عشر؛ ص ۳۶۳. سلیم بن قیس هلالی؛ کتاب سلیم بن قیس؛ ج ۲، ص ۶۵۴. ابوجعفر ←

مسجد خیف در منابع حدیثی اهل سنت هم از افرادی از صحابه نقل شده است؛ از جمله از جبیر بن مطعم[۱] از عبدالله بن مسعود،[۲] از انس بن مالک،[۳] از زید بن ثابت[۴] و ابودرداء[۵] با تفاوت‌های اندکی تا «من ورائهم» گزارش شده است.

انجام اقسام حج

برابر آنچه نقل شده زنان پیامبر ﷺ عمره تمتع همراه با حج انجام داده بودند؛ ولی عایشه فقط حج انجام داده بود که حج اِفراد نامیده می‌شود. عایشه گفت: زنانت با حج و عمره بر می‌گردند و من فقط حج انجام داده‌ام؟ پیامبر ﷺ عبدالرحمان بن ابی‌بکر را همراه وی به تنعیم فرستاد و او برای عمره تلبیه گفت و اعمال عمره مفرده را انجام داد.[۶]

به نظر می‌رسد رسول خدا ﷺ با یک برنامه حساب‌شده خود و همراهانش تمام اقسام حج را انجام داده‌اند تا مردم با آنها آشنا شوند. خود حضرت، علی ؑ و جمعی دیگر، حج

→

محمد بن جریر طبری آملی؛ المسترشد فی إمامة علی بن أبی‌طالب ؑ؛ ص ۵۷۰. شیخ مفید؛ الأمالی؛ ص ۱۸۶. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۴۲. ابومنصور احمد بن علی طبرسی؛ الإحتجاج، ج ۱، ص ۱۵۲.

۱. احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج ۴، ص ۸۰. ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمان دارمی؛ سنن الدارمی؛ ج ۱، ص ۷۴. ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ مستدرک؛ ج ۱، ص ۸۷. ابن‌ماجه؛ سنن ابن‌ماجه؛ ج ۱، ص ۸۵ و ج ۲، ص ۱۰۱۵: «مُحَمَّدِ بن جُبَيْرِ بن مُطْعِمٍ عن أبيه قال: قام رسول الله ﷺ بِالْخَيْفِ من مِنًى فقال: نَضَّرَ الله امْرَأً سمع مَقَالَتِي فَبَلَّغَهَا فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ غَيْرُ فَقِيهٍ وَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إلى من هو أَفْقَهُ منه ثَلَاثٌ لَا يُغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ مُؤْمِنٍ إِخْلَاص الْعَمَلِ لِلَّهِ وَ النَّصِيحَةُ لِوُلَاةِ الْمُسْلِمِينَ وَ لُزُومُ جَمَاعَتِهِمْ فإن دَعْوَتَهُمْ تُحِيطُ من وَرَائِهِمْ».

۲. ابوعبدالله محمد بن ادریس؛ مسند الشافعی، ص ۲۴۰. عبدالله بن زبیر حمیدی؛ مسند الحمیدی؛ ج ۱، ص ۴۷. احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج ۵، ص ۱۸۳.

۳. احمد بن حنبل؛ مسند احمد حنبل؛ ج ۳، ص ۲۲۵.

۴. ابن‌ماجه؛ سنن ابن‌ماجه؛ ج ۱، ص ۸۴. ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی ازدی؛ سنن ابی‌داوود؛ ج ۳، ص ۳۲۲: «زَيْدِ بن ثَابِتٍ قال: سمعت رَسُولَ اللهِ ﷺ يقول: نَضَّرَ الله امْرَأً سمع مِنَّا حَدِيثًا فَحَفِظَهُ حتى يُبَلِّغَهُ فَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ إلى من هو أَفْقَهُ منه وَرُبَّ حَامِلِ فِقْهٍ ليس بِفَقِيهٍ...».

۵. ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمان دارمی؛ سنن الدارمی؛ ج ۱، ص ۷۶.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۲۴۸.

قران انجام دادند، چون با خود هدی برده بودند،[۱] فاطمه ﷺ، زنان پیامبر و جمعی دیگر، حج تمتع انجام دادند و مردم مکه هم حج قران یا افراد انجام دادند.

حج رسول خدا ﷺ از مواردی است که طبق سیره حضرت در آن عمل می‌شود؛ به همین جهت درباره حج اختلاف کمتری وجود دارد؛ به تعبیر دیگر حج پیامبر ﷺ اهمیت سیره را به‌خوبی نشان می‌دهد و فقط در موارد خاصی از آن بین مسلمانان اختلاف است که در مجموع اندک است. شیعه طواف‌النساء انجام می‌دهد و در مقابل، اهل سنت اهتمام زیادی به طواف وداع دارد که برابر روایات جایگزین طواف نساء می‌شود؛[۲] فیض کاشانی نیز بر این نکته تصریح کرده است.[۳] ابوحنیفه و شافعی در یکی از اقوالشان معتقدند اگر کسی طواف وداع انجام ندهد، باید به‌عنوان کفاره قربانی کند.[۴] حتی رسول خدا ﷺ سواره طواف کردند تا مردم بر جواز آن آگاه شوند.[۵] در روایات عامه از سعی سواره پیامبر ﷺ سخن به میان آمده است.[۶] بدیهی است وقتی طواف سواره روا باشد، سعی هم جایز خواهد بود.

خطبه حضرت در منا و حوادث دیگری که ذکر شد، مانند بیعت عقبه، نشان می‌دهد حج یک عبادت آمیخته با سیاست است و لازم است مسلمانان در جریان حوادث

---

۱. شیخ طوسی در کتاب خلاف حج پیامبر ﷺ و علی ﷺ را حج قران می‌داند، چون با قربانی همراه بوده است؛ ولی شافعی آن را حج افراد دانسته است: «عندنا أن النبی ﷺ، حج قارنا علی ما فسرّناه فی القران و قال ابوحنیفة و أصحابه: حجّ قارنا علی ما یفسّرونه و قال الشافعی: حج النبی ﷺ مفردا» (الخلاف؛ ج ۲، ص ۲۶۸).

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۳۹۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۵، ص ۲۵۳: «عَنْ أَبِی‌عبدالله ﷺ قَالَ: لَوْ لَا مَا مَنَّ اللهُ بِهِ عَلَى النَّاسِ مِنْ طَوَافِ الْوَدَاعِ لَرَجَعُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ وَ لَا يَنْبَغِي لَهُمْ أَنْ يَمَسُّوا نِسَاءَهُمْ».

۳. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۱۴، ص ۱۲۳۱: «و الأظهر طواف الوداع بدل طواف النساء کما یأتی من التهذیب و الفقیه یعنی أنّ العامة و إن لم یوجبوا طواف النساء و لا یأتون به إلّا أن طوافهم للوداع ینوب مناب طواف النساء لهم و به تحلّ لهم النساء و هذا مما منّ الله تعالی به علیهم».

۴. شیخ طوسی؛ الخلاف؛ ج ۲، ص ۳۶۳: «فأما لزوم الدم بترکه (طواف الوداع)، فذهب إلیه ابوحنیفة و أحد قولی الشافعی».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۴۵۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۲۱۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۵، ص ۴۷۸.

۶. علامه حلی؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب؛ ج ۱۰، ص ۴۱۱.

احتمالی آینده جهان اسلام قرار بگیرند.

گفتار سوم: بررسی تعداد حج‌های امامان شیعه

درباره حج امامان، به‌ویژه پیاده‌رفتن آنان به حج، روایات مختلفی وجود دارد و ازآنجاکه برخی از این اخبار در کتب اربعه آمده، لازم است تحقیق و بررسی خاصی دراین‌باره انجام دهیم. پیاده‌رفتن به حج گرچه مطلوب شارع است و برای آن ثواب زیادی منظور شده[1] ولی توصیه معصوم این است که حج را سواره انجام دهید، زیرا رسول خدا ﷺ سواره به حج رفته است.[2] اما لازم است صحت آنچه دربارهٔ تعداد حج‌های پیاده به معصومان نسبت داده شده، بررسی شود. انتساب گزارش‌های غلوآمیز همان‌گونه که ممکن است برای برخی خوشایند باشد، برای کسانی که اهل دقت و تأمل هستند ناخوشایند و ناامیدکننده است. درباره تعداد حج‌های امام حسن مجتبی ؑ و امام سجاد ؑ روایاتی نقل شده که آنها را به صورت جداگانه بررسی می‌کنیم.

حج‌های پیاده امام حسن ؑ

در اخبار آمده که حسن بن علی ؑ بارها پیاده به حج رفته است؛ دراین‌باره سه نقل وجود دارد:

۱. بیست بار حج پیاده

کلینی از عبدالله بن سنان از کسی نقل کرده که او از امام باقر ؑ شنیده که چون وقت درگذشت امام حسن ؑ فرا رسید، حضرت گریه کرد. به او گفته شد: ای فرزند پیامبر،

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۰۳. شیخ مفید؛ المقنعه؛ ص۳۸۵. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج۱، ص۷۰: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ يَقُولُ: مَنْ حَجَّ بَيْتَ اللهِ مَاشِياً كَتَبَ اللهُ لَهُ سَبْعَةَ أَلْفَ حَسَنَةٍ مِنْ حَسَنَاتِ الْحَرَمِ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۴۵۶: «فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ حَجَّ رَاكِباً».

گریه می‌کنی درحالی‌که جایگاه تو نزد رسول خدا ﷺ آن‌گونه بوده و هست و درباره شما سخنان زیادی فرموده است و افزود: «قَدْ حَجَجْتَ عِشْرِينَ حَجَّةً مَاشِياً وَ قَدْ قَاسَمْتَ مَا لَکَ ثَلاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى النَّعْلَ بِالنَّعْلِ. فَقَالَ: إِنَّمَا أَبْكِي لِخَصْلَتَيْنِ: لِهَوْلِ الْمُطَّلَعِ وَ فِرَاقِ الْأَحِبَّةِ:[1] بیست بار پیاده به حج رفته‌ای و سه مرتبه تمام دارایی‌ات را نصف به نصف تقسیم کردی، حتی کفشت را (و نصف آنها را به فقیران دادی). پس حضرت فرمود: گریه من تنها برای دو چیز است: یکی بیم موقف و قیامت و دیگر جدایی از دوستان».

در این خبر به‌روشنی ذکر شده که حضرت بیست بار پیاده به حج رفته است. این روایت را با همین سند حسین بن سعید در کتاب الزهد آورده است.[2] این روایت مرسل است؛ زیرا نام کسی که ابن‌سنان از او نقل کرده، نیامده است. همین روایت را شیخ صدوق با سندی دیگر از ابن‌فضال از امام رضا ﷺ از امام حسین ﷺ نقل کرده[3] که اشکال سندی این خبر از آن کمتر است و مشابه آن، دو روایت دیگر نقل شده که نشان می‌دهد حضرت بیست بار پیاده به حج رفته است:

۱. حلبی از امام صادق ﷺ از فضیلت حج پیاده پرسید؛ حضرت چنین پاسخ داد: «إِنَّ الْحَسَنَ بن عَلِي ﷺ قَاسَمَ رَبَّهُ ثَلاثَ مَرَّاتٍ حَتَّى نَعْلاً وَ نَعْلاً وَ ثَوْباً وَ ثَوْباً وَ دِينَاراً وَ دِينَاراً وَ حَجَّ عِشْرِينَ حِجَّةً مَاشِياً عَلَى قَدَمَيهِ:[4] حسن بن علی ﷺ برای خدا تمام اموالش، حتی کفش‌ها و جامه‌ها و دینارهایش، را نصف به نصف با فقرا تقسیم کرد و بیست بار حج پیاده با قدم‌هایش رفت».

۲. روایت دیگری را شیخ طوسی و شیخ صدوق نقل کرده‌اند که در آن شیوه پیاده‌روی حضرت ذکر شده، در عین اینکه بیست مرتبه حج حضرت امام مجتبی ﷺ در

---

۱. همان، ج ۱، ص ۴۶۱.

۲. حسین بن سعید اهوازی؛ الزهد؛ ص ۷۹.

۳. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص ۲۲۲. همو، عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۱، ص ۳۰۳.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۵، ص ۱۱. همو، الإستبصار؛ ج ۲، ص ۱۴۱.

آن مطرح است. عبدالله بن بکیر گوید: به امام صادق ﷺ گفتم ما قصد مکه داریم؛ فرمود: پیاده نروید و سواره حرکت کنید. گفتم: خداوند تو را شایسته گرداند، به ما خبر رسیده که حسن بن علی ﷺ بیست حج پیاده انجام داده است. حضرت فرمود: «إِنَّ الْحَسَنَ بن عَلِی ﷺ کَانَ یَمْشِی وَ تُساقُ مَعَهُ مَحَامِلُهُ وَ رِحالُهُ:[1] حسن بن علی ﷺ پیاده می‌رفت و همراه وی محمل و وسایلش حمل می‌شد». یعنی این‌گونه نبود که بدون امکانات سفر را آغاز کرده باشد؛ بلکه با زاد و توشه سفر می‌کرد.

در این روایت هم به بیست بار حج حضرت اشاره شده است؛ گرچه امام صادق ﷺ خود به چگونگی حج حضرت اشاره کرده، نه تعداد سفرهای حج ایشان. شیخ طوسی پس از نقل این روایت بیان می‌کند که برتری حج با مرکب وقتی است که بداند زودتر از پیادگان به مکه می‌رسد و به عبادت خدا می‌پردازد و بیشتر نماز می‌خواند تا زمانی که پیادگان بیایند؛ به تعبیر دیگر مطاف برای عبادت خلوت است و امکان عبادت بیشتر وجود دارد. این روایت را حمیری از حسن بن ولید از ابن‌بکیر از امام صادق ﷺ نقل کرده است؛[2] صدوق نیز از سلیمان نقل کرده که او خود از امام صادق ﷺ می‌پرسد.[3] بنابراین سه نقل، امام مجتبی ﷺ بیست بار پیاده به حج رفته است؛ البته وی امکانات هم با خود داشته و همراه خویش می‌برده است.

۲. بیست‌وپنج حج پیاده

برابر نقلی دیگر، حسن بن علی ﷺ ۲۵ بار پیاده به حج رفته است. این خبر را ابن‌شهرآشوب از امام صادق ﷺ[4] و از ابن‌بطه از ابوعمیر[5] و از ابن‌عباس نقل کرده است:

---

۱. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۱۲. همو، الإستبصار؛ ج۲، ص۱۴۲.

۲. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۷۰.

۳. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۴۴۷.

۴. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج۴، ص۱۴.

۵. همان، ج۴، ص۶۹.

«وَ لَقَدْ حَجَّ الْحَسَنُ بن عَلِی ﷺ خَمْساً وَ عِشْرِینَ حَجَّةً مَاشِیاً وَ أَنَّ النَّجَائِبَ لَتُقَادُ:[۱] به تحقیق حسن بن علی ﷺ ۲۵ حج پیاده به جای آورد و اسب‌های نجیب با او حرکت داده می‌شدند».

این خبر در کشف الغمه به نقل از عبید بن عمیر[۲] نقل شده است. این خبر در بسیاری از منابع عامه آمده است؛ مانند سنن الکبرای بیهقی[۳]، معجم الکبیر طبرانی[۴] و مجمع الزوائد[۵] و دیگر آثار عامه.[۶]

در برخی کتب به جای حسن، حسین ﷺ ذکر شده که منبع آن کتاب‌های نسب قریش مصعب زبیری،[۷] کتاب استیعاب،[۸] تاریخ دمشق[۹] و دیگر آثار عامه است.[۱۰] به نظر می‌رسد اصل خبر حسن بن علی ﷺ باشد که به‌اشتباه در منابع اخیر حسین ذکر شده است.

۳. پانزده بار حج پیاده

برابر برخی روایات و نقل‌ها، امام مجتبی ﷺ پانزده مرتبه پیاده به حج رفته است، درحالی‌که مرکب‌ها جلو ایشان حرکت داده می‌شده است. این خبر از منابع عامه به کتب

---

۱. همان، ج ۴، ص ۱۴. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج ۸، ص ۳۰.

۲. علی بن فخرالدین عیسی اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمه؛ ج ۱، ص ۵۵۰.

۳. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج ۴، ص ۳۳۱.

۴. سلیمان بن احمد طبرانی؛ معجم الکبیر؛ ج ۳، ص ۱۱۵.

۵. نورالدین علی هیثمی؛ مجمع الزوائد؛ ج ۹، ص ۲۰۱.

۶. ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک علی الصحیحین؛ ج ۳، ص ۱۸۵. ابوعبد الله مصعب بن عبدالله زبیری؛ نسب قریش؛ ص ۲۵. ابوالعرب محمد بن احمد تمیمی؛ المحن؛ ص ۱۶۵. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج ۱۳، ص ۲۴۴.

۷. ابوعبد الله مصعب بن عبدالله زبیری؛ نسب قریش؛ ص ۲۵. ابوالعرب محمد بن احمد تمیمی؛ المحن؛ ص ۱۶۵.

۸. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج ۱، ص ۳۹۷.

۹. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج ۱۴، ص ۱۸۰.

۱۰. ر.ک: شهاب‌الدین نجفی مرعشی؛ ملحقات احقاق الحق؛ ج ۱۱، ص ۴۱۹ـ۴۲۱.

شیعه راه یافته است. کشف الغمه به نقل از صفة الصفوه[۱] به نقل از ابن‌جدعان، پانزده حج پیاده برای حضرت نقل کرده: «حَجَّ الْحَسَنُ ﷺ خَمْسَ عَشْرَةَ حِجَّةً مَاشِياً وَ إِنَّ النَّجائِبَ لَتُقادُ مَعَهُ:[۲] حسن بن علی ﷺ پانزده بار پیاده به حج رفته است، درحالی‌که اسب‌ها جلو ایشان حرکت داده می‌شدند». این خبر ابتدا در کتاب نسب قریش به نقل از علی بن زید بن جدعان تیمی آمده[۳] و بعد در دیگر کتاب‌ها ذکر شده است؛ مانند در النظیم،[۴] تاریخ یعقوبی،[۵] أنساب الأشراف،[۶] طبقات الکبری،[۷] شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید[۸] و دیگر کتب.[۹] در ملحقات إحقاق الحق روایات مختلفی درباره حج حضرت از منابع عامه نقل شده است.[۱۰]

نقد و بررسی

این روایات از نظر سند متفاوت هستند. برخی روایات نقل شده در کتب شیعه که بیست بار را مطرح کرده‌اند، موثق یا صحیح هستند؛ بنابراین روایات بیست سال از جهت سند مشکلی ندارد؛ البته نقل کافی دارای اشکال است؛ ولی برای بررسی باید به چند نکته توجه کرد:

۱. از ظاهر روایات استفاده می‌شود که این اخبار را باید مربوط به دوران امامت حضرت در مدینه دانست که حضرت بدون اشکال دیگران، این سیره را بنیان نهادند؛

---

۱. ابن‌جوزی؛ صفة الصفوه؛ ج۱، ص۷۶۰.
۲. علی بن فخرالدین عیسی اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمه؛ ج۱، ص۵۵۶. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۳، ص۳۴۷. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۸، ص۲۹.
۳. ابوعبد الله مصعب بن عبدالله زبیری؛ نسب قریش؛ ص۲۴.
۴. یوسف بن حاتم شامی؛ الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللهامیم؛ ص۴۹۲.
۵. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ص۲۲۶.
۶. احمد بن یحیی بلاذری؛ أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۹.
۷. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ متمم، ج۱، ص۲۹۹ (دار الکتب العلمیه).
۸. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۱۶، ص۱۰.
۹. رضی‌الدین حلی؛ العدد القویة لدفع المخاوف الیومیه؛ ص۲۹.
۱۰. شهاب‌الدین نجفی مرعشی؛ ملحقات احقاق الحق؛ ج۱۱، ص۱۲۳ـ۱۳۱.

چراکه برابر شواهد و حوادث مسلم تاریخی، حضرت در سال ۴۱ بعد از انتقال قدرت به معاویه، در جمادی الاول سال ۴۱ هجری[۱] از کوفه به مدینه آمدند و در سال ۴۹ یا ۵۰ به شهادت رسیدند؛[۲] درنتیجه دوران امامت حضرت را می‌توان ده سال دانست و در این مدت فرصتی برای بیست بار حج نبوده است و حتی با توجه به سختگیری‌های معاویه در سال‌های اول حکومتش، بعید است که حضرت هر سال پی‌درپی به حج رفته باشد.

۲. ممکن است گفته شود این دوران شامل قبل از خلافت امام نیز می‌شود. این نکته بسیار بعید است؛ زیرا از شواهد تاریخی استفاده می‌شود که حضرت از سال ۳۵ تا سال ۴۰ به حج مشرف نشده است. این سال‌ها دوران حکومت پدرش علی ﷺ بوده و به جز سال ۳۵ که حضرت در هنگام قتل عثمان در هجدهم ذی‌حجه و آغاز خلافت امیرالمؤمنین در مدینه بوده،[۳] در سال‌های بعد در کوفه بودند. امیرالحاج‌های حضرت علی ﷺ هر سال نیز مشخص است.[۴] در این سال‌ها ذکری از حضور امام حسن ﷺ در حج دیده نمی‌شود. قطعاً در این سال‌ها پیاده نیز به حج نرفته‌اند؛ زیرا مسیر کوفه تا مکه بسیار طولانی است.

۳. از روایات دیگر استفاده می‌شود که حضرت پیاده به حج رفته است. از جمله روایت ششم باب مولد امام حسن ﷺ در اصول کافی که نشان می‌دهد حضرت پیاده به حج رفته و پاهای ایشان تاول زده و ورم کرده است که برای درمان آن در یکی از منزل‌های بین راه، روغنی را از مردی سیاه خریداری کرده‌اند. ابواسامه از امام صادق ﷺ نقل می‌کند: «خَرَجَ الْحَسَنُ بن عَلِی ﷺ إِلَی مَکَّةَ سَنَةً مَاشِیاً فَوَرِمَتْ قَدَماهُ...: حسن بن

---

۱. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج ۱، ص ۳۸۷. خلافت در این تاریخ رسماً به معاویه منتقل شد.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۶۱.

۳. احمد بن اعثم؛ الفتوح؛ ج ۲، ص ۴۲۳. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج ۳، ص ۴۵۹.

۴. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج ۲، ص ۲۱۳: سال ۳۶ عبدالله بن عباس، سال ۳۷ قثم بن عباس، سال ۳۸ عبیدالله بن عباس و سال ۳۹ شیبة بن عثمان امیر الحاج بودند.

علی ﷺ یک سال پیاده بـه مکـه می‌رفـت و دو پـایش ورم کـرد. یکـی از خـدمتکاران حضرت عرض کرد: اگر سوار شوید، این ورم فرو می‌نشیند؛ فرمود: نه هرگـز؛ وقتـی بـه این منزل برسیم، مرد سیاهی جلوی‌ات می‌آید که روغنی بـا خـود دارد. آن را بخـر و در بهای آن با او چانه نزن. خادم آن حضرت گفت: پدر و مادرم قربانت، ما به هـیچ منزلـی نرسیدیم که کسی باشد و چنین دوایی بفروشـد. بـه او فرمـود: چـرا، آن مـرد در پـیش توست. اندکی به این منزل مانده، یک میل راه طی کردند، به‌ناگاه آن سیاه پیدا شـد. امـام حسن ﷺ فرمود: برو نزد این مرد و دارو را از او بگیر و بهـایش را بـه او بـده. آن سـیاه گفت: ای غلام، این روغن را برای کی می‌خواهی؟ گفت: برای حسن بن علی ﷺ؛ گفـت: مرا نزد آن حضرت ببر. او را خدمت آن حضرت آورد. سیاه به حضرت عرض کرد: پـدر و مادرم قربانت، من نمی‌دانستم شما به این دارو نیاز دارید؛ تو خودت ایـن را می‌دانـی؟ من در برابر آن بهایی نمی‌گیرم؛ همانا من غلام شما هستم؛ ولی نزد خدا دعا کن که پسـر سالمی به من بدهد که دوستدار شما خانواده باشد؛ زیرا من خانواده خود را در حـال درد زایمان گذاشتم و آمدم. امام حسن ﷺ فرمود: به منزلت برو که خدا بـه تـو پسـر سـالمی بخشیده و او از شیعیان ماست.[1]

این روایت را ابن‌طاووس از دلائل حمیری درباره امام حسین ﷺ نقل کرده اسـت.[2] از این روایت استفاده می‌شود که یک سال حضرت مجتبی ﷺ پیاده بـه حـج رفتـه و روش همیشگی ایشان نبوده است؛ بنابراین اگر فرض کنیم حج‌های حضـرت بـه بیسـت عـدد می‌رسد که امکان دارد، می‌توان گفت اصل روایات این‌گونه بوده که «حَجَّ عِشرینَ حِجَّـةً، بعضُها ماشیاً: بیست حج انجام داده که برخـی از آنهـا پیـاده بـوده اسـت»؛ یعنـی کلمـه «بعضها» افتاده یا راویان دقت کافی در نقل آن نکرده‌اند.

اگر این روایت را بپذیریم، گرچه سند آن ضعیف است، به این معناست کـه اسـتفاده از

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۶۳. اصول کافی؛ ترجمهٔ محمدباقر کمره‌ای؛ ج ۳، ص ۳۳۵.
۲. ابن‌طاووس؛ فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم؛ ص ۲۲۶.

روغن در هنگام احرام برای مداوا اشکال ندارد؛ زیرا اگر اشکال داشت، حضرت از آن استفاده نمی‌کرد و پیشنهاد همراهش را مبنی بر سوارشدن بر مرکب برای برطرف‌شدن ورم و آماس پا می‌پذیرفت. در نقل ابن‌طاووس که درباره امام حسین ﷺ است، نکته‌ای اضافه دیده می‌شود که در نقل کتاب کافی نیست و آن بهبودی سریع پای حضرت است.[۱] روغن‌زدن یکی از محرمات احرام است، ولی در روایتی از حضرت علی ﷺ نقل شده است که اندک آن اشکال ندارد.[۲]

۴. از نقل‌های مختلف در منابع شیعه و عامه استفاده می‌شود که حضرت همراه خود در سفر حج، مرکب و زاد و توشه داشته است که نشان می‌دهد بخشی از مسیر را سواره و بخشی را پیاده می‌رفتند و با توجه به نقل ابن‌عباس که این سفرها از مدینه به مکه بوده[۳] و میقات مردم مدینه مسجد شجره است، فاصله آن تا مکه بیش از چهارصد کیلومتر است. با توجه به اینکه پیاده‌روی زیاد باعث آسیب‌دیدن پاها می‌شود و برابر حدیثی، حضرت به روغن برای درمان تاول‌ها و زخم‌های پا نیاز داشته است؛ چگونه می‌توان پذیرفت که حضرت برای انجام کاری که شاید بتوان گفت خوب و جایز است، زمینه انجام چند کار از محرمات احرام را فراهم می‌ساخته است؟ زیرا بیرون‌آمدن خون از بدن و مالیدن روغن به بدن از محرمات احرام است و اساساً با این کار و خستگی، فرصت و مجال و حالی برای انجام اعمال حج باقی نمی‌ماند؛ ازاین‌روی وقتی ابن‌بکیر از امام صادق ﷺ می‌پرسد که ما می‌خواهیم پیاده به حج برویم، حضرت می‌فرماید: سواره بروید. ابن‌بکیر چنین ادامه می‌دهد: «به ما خبر رسیده که حسن بن علی ﷺ پیاده به حج می‌رفته است. حضرت پاسخ می‌دهد: حسن بن علی ﷺ به حج می‌رفت، درحالی‌که همراه او محمل و وسایل را حمل

---

۱. ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ ﷺ مَسَحَ مِنَ الدُّهْنِ فَما قامَ مِنْ مَوْضِعِهِ حَتَّى ذَهَبَ الْوَرَمُ عَنْهُ.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۳۲۹: «عَنْ أَبِی‌عبدالله ﷺ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الطِّيبِ عِنْدَ الإِحْرَامِ وَ الدُّهْنِ؟ فَقَالَ: كَانَ عَلِيٌّ، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ، لا يَزِيدُ عَلَى السَّلِيخَةِ».

۳. احمد بن علی جصاص رازی؛ أحکام القرآن؛ ج۵، ص۶۵: «و لقد حجّ الحسن بن علی، خمساً و عشرین حجّة ماشیاً من المدینة إلی مکة و إنّ النجائب لتقاد».

می‌کردند»؛[۱] یعنی به گونه‌ای بود که پیاده‌روی وی به او آسیب نمی‌رساند. این روایت هم از ابن‌فضال و معتبر است؛ ولی در آن خبری از بیست سفر حج امام حسن علیه‌السلام نیست؛ بلکه پیاده‌رفتن حضرت به حج مطرح است.

بنابراین می‌توان این خبر را خالی از اشکال دانست و نمی‌توان به اخبار بیست مرتبه از جهت محتوا اعتماد کرد. در روایتی رفاعه از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد: «عَنْ مَشْيِ الْحَسَنِ علیه‌السلام مِنْ مَكَّةَ أَوْ مِنَ الْمَدِينَةِ؟ قَالَ: «مِنْ مَكَّةَ:[۲] پیاده‌روی حسن بن علی علیه‌السلام (برای اعمال حج) از مکه بود یا مدینه؟ حضرت فرمود: از مکه».

برابر این روایت، حضرت وقتی وارد مکه می‌شده، از آغاز ورود تا مسجدالحرام را پیاده طی می‌کرده است. البته در پرسش بعدی حضرت می‌فرماید ایشان سواره طواف می‌کرده است. با توجه به این روایت، بخشی از پیاده‌روی حضرت از مکه بوده است.

در روایتی وقتی یکی از یاران امام صادق علیه‌السلام از حج پیاده و سواره می‌پرسد که کدام یک نزد شما برتر است، حضرت چنین جواب می‌دهد: «تَرْكَبُونَ أَحَبُّ إِلَيَّ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْوَى لَكُمْ عَلَى الدُّعَاءِ وَ الْعِبَادَةِ:[۳] سواره بروید برای من دوست‌داشتنی‌تر است؛ زیرا این باعث تقویت توان شما در دعا و عبادت می‌شود».

در روایتی مفضل بن عمر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند، زمانی که حضرت امام حسن علیه‌السلام که عابدترین و زاهدترین و برترین افراد زمانش بود، پیاده به حج می‌رفت، گاهی پابرهنه و بدون کفش مسیر را طی می‌کرد.[۴] این خبر نشان می‌دهد حضرت پیاده به حج می‌رفته، اما عددی ذکر نشده است؛ البته روایات حج پیاده را به جای حَجةالاسلام

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۴۵۶: «إِنَّهُ بَلَغَنَا عَنِ الْحَسَنِ بن عَلِي علیه‌السلام أَنَّهُ كَانَ يَحُجُّ مَاشِياً. فَقَالَ: كَانَ الْحَسَنُ بن عَلِي علیه‌السلام يَحُجُّ مَاشِياً وَ تُسَاقُ مَعَهُ الْمَحَامِلُ وَ الرِّحَالُ».

۲. همان.

۳. همان.

۴. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص ۱۷۸: «أَنَّ الْحَسَنَ بن عَلِيِّ بن أَبِي طَالِبٍ علیه‌السلام كَانَ أَعْبَدَ النَّاسِ فِي زَمَانِهِ وَ أَزْهَدَهُمْ وَ أَفْضَلَهُمْ وَ كَانَ إِذَا حَجَّ حَجَ مَاشِياً وَ رُبَّمَا مَشَى حَافِياً».

کافی می‌دانند؛[۱] بنابراین طی شواهد و مسلمات تاریخی، امکان بیست بار و حتی پانزده بار پیاده حج‌رفتن امام حسن ﷺ بعید و با حقایق تاریخی ناسازگار است. ممکن است گفته شود منظور حج و عمره با هم است که این نیز با توجه به دوران ده‌ساله امامت حضرت، بعید می‌نماید. ایشان بخشی از مسیر را پیاده می‌رفتند و بخشی را سواره و در محدوهٔ مکه مسیر را پیاده طی می‌کردند.

تعداد سفرهای حج امام سجاد ﷺ

امام سجاد ﷺ جزو کسانی است که به عبادت از جمله حج اهتمام زیادی داشته و در مراسم حج شرکت می‌کرده است. درباره سفرهای حج ایشان اخباری است که اعتماد به آن مشکل می‌نماید:

۱. چهل حج

در کتاب من لایحضره الفقیه چنین آمده است: «وَ حَجَّ عَلِی بن الْحُسَینِ ﷺ عَلَی ناقَةٍ لَهُ أَرْبَعِینَ حَجَّةً، فَما قَرَعَها بِسَوْطٍ:[۲] علی بن الحسین ﷺ چهل حج بر روی شتری انجام داد، ولی یک ضربه شلاق هم به آن حیوان نزد». در دلائل الإمامه هم سخن از سی حج حضرت بر روی ناقه‌ای است که امام سجاد ﷺ آن را آزار نداده است؛[۳] یعنی یک شتر ماده بیش از چهل سال عمر کرده و حضرت با آن چهل یا سی بار حج رفته است. خبر چهل سفر حج فقط در کتاب من لایحضره الفقیه شیخ صدوق آمده و در منابع دیگر نقل نشده است و دیگران از وی نقل کرده‌اند.

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۱۱.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۹۳، ش۲۴۹۴.

۳. ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامه؛ ص۱۹۶.

نقد و بررسی

این خبر چند مشکل دارد:

۱. سند این خبر ذکر نشده و مرسل است؛ بنابراین از جهت سند اعتبار ندارد.

۲. این خبر با دیگر اخبار نمی‌سازد؛ به جز این خبر، در جای دیگری چهل حج برای حضرت ذکر نشده است.

۳. با توجه به این خبر، باید این حج‌ها مربوط به دوران امامت حضرت باشد. می‌دانیم که ایشان بعد از شهادت پدرش امام حسین علیه السلام در سال ۶۱ هجری به امامت رسیده‌اند و در دوران یزید امکان سفر حج ایشان بعید می‌نماید؛ به دلیل واقعه حرّه و حمله سپاه یزید به مدینه و بعد مکه تا مرگ یزید ناامن بوده است.[۱] پس از یزید نیز منطقه مکه و مدینه دستخوش حوادث و درگیری‌هایی بین آل زبیر و آل مروان بوده است و با توجه به این شرایط، نمی‌توان گفت حضرت پی‌درپی حج انجام داده‌اند؛ درنتیجه دورانی که حضرت مرتب به حج می‌رفته‌اند، پس از سقوط خاندان زبیر و تسلط عبدالملک مروان بر حجاز است و از آن زمان تا زمان درگذشت حضرت در سال ۹۵، کمتر از چهل سال و حتی کمتر از سی سال است؛ زیرا در سال ۶۴ پس از مرگ یزید با ابن‌زبیر بیعت شد و فرزند زبیر در جمادی‌الاول سال ۷۳ کشته شد.[۲]

اشکال درباره روایت چهل سفر حج وقتی بیشتر می‌شود که بدانیم عُمر حضرت به نقل کلینی ۵۷ سال بوده است؛[۳] یعنی باید بگوییم از سن پانزده سالگی تا سال آخر عمر

---

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۵، ص۳۶۷. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (یک جلدی)؛ ص۳۴.

۲. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۳، ص۹۰۷. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج۴، ص۷۹ـ۸۲. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۴، ص۸۷: «قتل ابن‌الزبیر فی جمادی الأولی سنة ثلاث و سبعین من الهجرة».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۶۶.

خود هر سال با شتر ماده‌ای به حج می‌رفته و این به دور از حقیقت است. اگر تولد حضرت را در سال ۳۸ هجری بدانیم، ایشان در واقعه کربلا حداقل ۲۲ سال سن داشته است. در دوران واقعه حرّه و بعد از آن هم به حج نرفته است. بعد از نابودی آل زبیر تا هنگام درگذشت حضرت تنها ۲۲ سال است.

۲. بیش از بیست حج

در خبری موثق، زراره از امام باقر ﷺ نقل می‌کند، از حضرت شنیدم که می‌فرمود:

كَانَتْ لِعَلِي بن الْحُسَينِ ﷺ نَاقَةٌ قَدْ حَجَ عَلَيهَا اثْنَتَينِ وَ عِشْرِينَ حِجَّةً مَا قَرَعَهَا بِمِقْرَعَةٍ قَطُّ:[1] شتر ماده‌ای برای علی بن الحسین ﷺ بود که ۲۲ حج با آن رفت و هرگز ضربه‌ای به او نزد» و می‌افزاید: این ناقه بعد از حضرت پیش ما آمد؛ متوجه منظورش نشدیم تا اینکه برخی غلامان گفتند ناقه به سر قبر امام سجاد ﷺ رفته و در آنجا توقف کرده و خود را به قبر می‌زند. گفتم: آن را دریابید و قبل از اینکه دیگران متوجه شوند و ببینند، آن را نزد من بیاورید. حیوان را آوردند و پس از آن هرگز قبر را ندید.

در روایتی دیگر به حج و عمره حضرت با این ناقه اشاره شده و اینکه سر قبر رفته است؛ اما تعداد آن ذکر نشده است.[2] این دو روایت در کتاب بصائر الدرجات هم آمده است.[3] دلائل الإمامه به نقلی، تعداد حج بر این مرکب را ۲۴ بار ذکر کرده است.[4] شیخ صدوق در کتاب خصال آورده که حضرت بیست بار با ناقهٔ خود حج انجام داد و ضربه‌ای به آن نزد و زمانی که حیوان مرد، حضرت آن را دفن کرد تا درندگان آن را نخورند.[5] این

---

۱. همان، ص۴۶۷.

۲. همان: «وَ إِنَّ أَبِی ﷺ كَانَ يَحُجُّ عَلَيهَا وَ يَعْتَمِرُ وَ لَمْ يَقْرَعْهَا قَرْعَةً قَطُّ».

۳. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی، بصائر الدرجات؛ ص۳۵۳.

۴. ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامه؛ ص۱۹۶.

۵. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۵۱۸: «وَ لَقَدْ حَجَّ عَلَى نَاقَةٍ لَهُ عِشْرِينَ حِجَّةً فَمَا قَرَعَهَا بِسَوْطٍ فَلَمَّا تَوَفَّتْ أَمَرَ بِدَفْنِهَا لِئَلَا تَأْكُلَهَا السِّبَاعُ».

روایت بر خلاف دیگر روایات، بیان می‌کند که مرکب حضرت در زمان حیات ایشان مرده است.

۳. ده سال

مرحوم برقی در دو روایت، یکی از محمد بن سنان و دیگری از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه‌السلام، تعداد حج‌های حضرت را بر یک راحله (شتر)، ده حج ذکر کرده است.[۱]

نگاهی به اخبار حج امام سجاد علیه‌السلام

بنا بر آنچه نقل گردید، اقوال درباره تعداد حج‌های امام سجاد علیه‌السلام مختلف است: ۴۰، ۳۰، ۲۴، ۲۲، ۲۰ و ۱۰ بار حج. روایات دیگر، به‌ویژه اخباری که در آنها نقل شده حضرت به صورت ناشناس با کاروان‌های غریبه برای خدمت به زائران خانه خدا و حضور در حج می‌رفته و گاهی فاصله مکه و مدینه را پیاده بیست روزه طی می‌کرده[۲] نشان می‌دهد سفرهایی که حضرت به صورت ناشناس و پیاده می‌رفته، غیر از سفرهای ایشان با شتر و مرکب بوده است؛ بنابراین قول ده سال با یک مرکب را می‌توان قابل قبول دانست. البته امکان دارد که در برخی سفرها که حضرت پیاده می‌رفتند، مرکب خود را هم برده باشند؛ مانند شیوه‌ای که امام مجتبی علیه‌السلام داشتند؛ ولی سفرهای حضرت به صورت ناشناس برای خدمت به زائران خانه خدا، با رفتن با مرکب سازگار نیست؛ زیرا ظاهر امر این است که حضرت در برابر کار مزد همراهی و مخارج سفر را دریافت می‌کرده است.

---

۱. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص۳۶۱: «حَجَّ عَلِيُّ بن الْحُسَيْنِ علیه‌السلام عَلَى رَاحِلَةٍ عَشْرَ حِجَجٍ مَا قَرَعَهَا بِسَوْطٍ».

۲. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۴۴، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری (یک جلدی)؛ ص۲۶۱. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۱، ص۸۱: «حَجَّ عَلِيُّ بن الْحُسَيْنِ علیه‌السلام مَاشِياً فَسَارَ عِشْرِينَ يَوْماً مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ».

بنابراین خبری که در تاریخ موالید الأئمه نقل شده که حضرت ده بار با شتر و بیست بار با ناقه‌ای به حج رفته،[۱] دور از حقیقت است. البته اگر بگوییم منظور از حج، حج واجب نیست، بلکه سفر عمره را هم می‌گیرد که در روایتی به عمره هم اشاره شده بود،[۲] موارد بیشتری را در بر می‌گیرد. اعتراض عَبّاد بصری به امام سجاد ﷺ که تو جهاد را به جهت سختی آن ترک کرده‌ای و به حج به جهت آسانی آن روی آورده‌ای،[۳] از حج‌های متعدد حضرت حکایت می‌کند.

در باره مرکب حضرت هم درروایات اختلاف بود. برخی مرگش را در زمان حیات حضرت و برخی بعد از درگذشت حضرت دانسته‌اند که طبق آنها، شتر ایشان به بقیع سر قبر حضرت رفته است. نکته دیگری که از مجموع روایات به دست می‌آید، توجه به حیوان و مرکب است که حضرت به‌هیچ‌وجه آن را آزار نمی‌داد؛ یعنی همان موضوعی که امروزه به عنوان حقوق حیوانات مطرح است. امام سجاد ﷺ حتی در صورت توقف مرکبشان در موارد خاص، از شلاق‌زدن آن حیوان خودداری می‌کردند.

گفتار چهارم: کمک به بنای کعبه و توسعه مسجدالحرام

ازآنجاکه کعبه و مسجدالحرام جزو بناهای مهم اسلامی است، معصومان به ساخت، تعمیر و حل مشکل توسعه آن کمک می‌کردند. آنان با حاکمانی که دست به چنین کارهایی می‌زدند مخالف بودند؛ اما این کمک و حمایت برای دفاع از ارزش‌های اسلامی بوده، نه حمایت از فردی خاص. معصومان ﷺ در این مسیر مشکلات آنان را برطرف می‌کردند و آنان را از سرگردانی و تحیّر خارج می‌ساختند. پیامبر ﷺ قبل از اسلام، در بنای کعبه[۴]

---

۱. طبرسی؛ تاریخ موالید؛ مجموعة نفیسة فی تاریخ الأئمة ﷺ؛ ص۱۸۶: «و لقد حجّ علی راحلة عشر حجج و علی ناقته عشرین حجّة ما فزعهما بسوط».

۲. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۳۵۳: «وَ إِنَّ أَبِی کَانَ یَحُجُّ عَلَیْهَا وَ یَعْتَمِرُ وَ مَا قَرَعَهَا قَرْعَةً قَطُّ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۲.

۴. همان، ج۴، ص۲۱۷.

و در نصب حجرالاسود نقش داشت.[۱]

۱. کمک امام سجاد علیه السلام در بنای کعبه

هنگامی که حجاج بن یوسف ثقفی خانه خدا را خراب کرد، مردم خاک کعبه را پراکنده کردند. وقتی خواستند آن را بسازند، ماری خارج شد و مردم را از ساخت خانه بازداشت؛ به گونه‌ای که مردم ترسیدند و فرار کردند. خبر را به حجاج دادند؛ او نیز ترسید که نتواند خانه را بسازد. بالای منبر رفت و مردم را سوگند داد که بنده خدایی که دراین‌باره اطلاعی دارد، او را یاری نماید. پیرمردی حرکت کرد و گفت: اگر نزد کسی دانشی باشد، نزد شخصی است که من او را در کنار کعبه دیدم که مقداری از آن را گرفت و رفت. حجاج گفت: او کیست؟ پاسخ داد: او علی بن الحسین علیه السلام است؛ او پاسخ این پرسش را می‌داند. حجاج فردی را نزد علی بن الحسین علیه السلام فرستاد و ایشان را آورد و به حضرت خبر داد از ممانعت خداوند از بنای کعبه. حضرت فرمود: ای حجاج، تو به دیواره‌های زمان ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام رسیده‌ای و خاک آن را در راه ریخته‌ای و آن را غارت کرده‌ای! گویا تصور می‌کنی این ارث پدرت است. بالای منبر برو و به مردم بگوی هیچ‌کس نباید خاکی که برداشته نزد وی باشد، جز اینکه آن را برگرداند. مردم اعلام کردند چیزی نزد آنها نیست، جز اینکه آن را برگردانده‌اند. زمانی که تمام خاک‌ها جمع شد، علی بن الحسین علیه السلام آمد و جای پایه‌های بنا را مشخص کرد و دستور داد گود کنند. در این زمان مار غایب شد تا اینکه به جای پایه‌های اصلی رسیدند. امام سجاد علیه السلام فرمود: کنار بروید: آنها کنار رفتند. حضرت نزدیک شد و آن را با جامه‌اش پوشاند؛ سپس گریه کرد و با خاک با دست خود پوشاند؛ سپس کارگران را خواست و گفت: حال بنا را بگذارید. وقتی بنا را نهادند و دیوارها بلند شد، دستور داد آن خاک‌ها در آنجا

---

۱. همان.

ریخته شود؛ به همین جهت خانه خدا بلند است که با نردبان باید به داخل آن رفت.[۱]

۲. نصب حجر توسط امام سجاد ﷺ

بعد از اینکه کعبه ساخته شد. حجاج ثقفی از علی بن الحسین ﷺ خواست حجرالاسود را در جای خود قرار دهد. حضرت نیز پذیرفت و آن را در جای خود قرار داد.[۲] عبدالملک در هنگام تسلط حجاج بر مدینه به وی توصیه کرد با علی بن الحسین ﷺ به نیکی رفتار نماید و مشکلی را که برای وی رخ داد، از طریق حجاج از حضرت پرسید.[۳]

۳. حمایت فقهی امام کاظم ﷺ از توسعه مسجدالحرام

وقتی مهدی عباسی مسجدالحرام را توسعه می‌داد، خانه‌ای در گوشه مسجد باقی مانده بود. از صاحب آن خواست که خانه‌اش را برای توسعه مسجدالحرام بفروشد؛ وی نپذیرفت. این مسئله را از فقها پرسید؛ تمام آنها گفتند: روا نیست به صورت غصب چیزی را جزو مسجدالحرام قرار دهی. به پیشنهاد علی بن یقطین نامه‌ای به والی مدینه نوشت که از موسی بن جعفر ﷺ بپرسد. حاکم مدینه سؤال را از حضرت پرسید. امام کاظم ﷺ سؤال کرد: حتماً باید پاسخ داده شود؟ گفت: این دستور است. حضرت فرمود: این‌گونه بنویس: «بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ؛ إِنْ كَانَتِ الْكَعْبَةُ هِيَ النَّازِلَةُ بِالنَّاسِ فَالنَّاسُ أَوْلَى بِبُنْيانِهَا وَ إِنْ كَانَ النَّاسُ هُمُ النَّازِلُونَ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ فَالْكَعْبَةُ أَوْلَى بِفِنَائِهَا:[۴] به نام خداوند

---

۱. همان، ص۲۲۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۱۹۳. همو، علل الشرائع؛ ص۴۴۸.

۲. همو، من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۴۷، ح۲۳۲۱: «وَ رُوِيَ أَنَّ الْحَجَّاجَ لَمَّا فَرَغَ مِنْ بناءِ الْكَعْبَةِ سَأَلَ عَلِيَّ بن الْحُسَيْنِ ﷺ أَنْ يَضَعَ الْحَجَرَ فِي مَوْضِعِهِ؟ فَأَخَذَهُ وَ وَضَعَهُ فِي مَوْضِعِهِ».

۳. ر.ک: احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ یعقوبی؛ ج۲، ص۳۰۴ـ۳۰۵.

۴. ابونظر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۱۸۵. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۳، ص۲۱۷. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۸، ص۱۰۶۲.

بخشنده مهربان؛ اگر کعبه در کنار خانه‌های مردم ساخته شده، پس مردم سزاوارتر به ایجاد آن هستند و اگر مردم در کنار کعبه فرود آمده‌اند، پس کعبه سزاوارتر به اطراف آن است». مهدی نامه را گرفت و بوسید و دستور داد آن خانه را خراب کردند. صاحب خانه از حضرت خواست نامه‌ای به مهدی بنویسد تا بهای آن را بدهد. امام نوشت: برای آنان چیزی قرار ده. خلیفه نیز آنان را راضی کرد.[۱]

در اینجا موسی بن جعفر علیه‌السلام به حل مشکل توسعه مسجدالحرام پرداخت و با بیان زیبای خود مشکل را به‌خوبی حل کرد و به داد صاحب خانه هم رسید و حق او را از خلیفه خواست.

جمع‌بندی

در این فصل نکات مختلفی راجع به اصل حج و انجام حج و عمره معصومان بیان شد که خلاصه و جمع‌بندی آنها چنین است:

۱. نکاتی راجع به اهمیت و ثواب حج بیان شد و اینکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با عمل خود، حج درست را به مسلمانان آموزش داد. برابر روایات، بخشی از مسائل حج که به فراموشی سپرده شده بود، توسط امام باقر علیه‌السلام و بعد امام صادق علیه‌السلام آموزش داده شد. مردم به آن دو بزرگوار در مسائل حج نیازمند بودند. از ابعاد مختلف حج سخن به میان آمد و اینکه معصومان یاران خود را به حضور در حج توصیه می‌کردند، گرچه با قناعت باشد؛ همچنین در حق آنان برای انجام حج دعا می‌کردند. شیعیان نیز با حضور در حج مسائل شرعی خود را از امامان می‌پرسیدند و اگر امام در مکه حضور نداشت، در مدینه به دیدار امام وقت می‌شتافتند.

۲. بحثی راجع به تعداد حج‌ها و عمره‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مطرح شد و با توجه به حقایق

---

۱. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۱۸۵. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۱۳، ص۲۱۷. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۸، ص۱۰۶۲.

تاریخی، سعی شد آمار قابل قبولی از حج و عمره‌های حضرت ارائه گردد. مباحثی نیز درباره حج‌های امام سجاد و امام حسن مجتبی ﷺ بیان شد و اینکه چه تعداد حج انجام داده‌اند و آیا عدد حج‌های پیاده‌ای که برای امام حسن ﷺ نوشته‌اند، صحیح است و آیا ایشان همه آنها را پیاده رفته است که جواب آن متفاوت بود.

۳. امامان شیعه در تجدید بنا و رونق کعبه تلاش می‌کردند و چنانچه حاکمان وقت در هنگام توسعه و تجدید بنای کعبه به مشکل برخورد می‌کردند و از آنان کمک می‌خواستند، از کمک به آنان دریغ نمی‌کردند و در نصب حجرالاسود هم سهیم بودند. معصومان مشکلات فقهی موجود در راه توسعه مسجدالحرام را برای خلفا ـ گرچه مخالف آنان بودند ـ حل می‌کردند.

بخش پنجم

سیره اجتماعی

فصل‌اول

اصولی کلی در سیره اجتماعی

مدخل

سیره اجتماعی معصومان جلوه‌های مختلفی دارد؛ بخشی از آن با عنوان آداب معاشرت با مردم و محاسن اخلاقی مطرح است که درواقع سیره اخلاقی ایشان است و درباره ابعاد مختلف آن، آثار مختلفی تدوین شده[1] یا در حال تدوین است. بحثی نیز که جنبه خانوادگی دارد، شیوه برخورد با همسر، فرزندان و خویشاوندان را در بر می‌گیرد که ذیل بحث از سیره خانواده قابل طرح است.[2] بخشی از سیره اجتماعی معصومان نیز شیوه برخورد با اقشار مختلف مردم است که جمعی مؤمن و مسلمان و جمعی دارای گرایش‌های عقیدتی خاصی بوده‌اند.[3] این گروه‌ها را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

دسته اول: مؤمنان و مسلمانانی که در جامعه اسلامی زندگی می‌کردند. تا زمان رسول خدا ﷺ مسلمانان در یک صف قرار داشتند و فقط گروهی به عنوان منافقان خارج از آن صف بودند که رسول خدا ﷺ با آنان رفتاری متفاوت داشت؛ اما بیشتر افراد

---

۱. ر.ک: محمد داودی؛ سیرهٔ تربیتی پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ، ج۳.

۲. اسدالله طوسی؛ سیره تربیتی و اخلاقی پیامبر و اهل بیت در خانه و خانواده؛ ج۲.

۳. ر.ک: حسین عبدالمحمدی؛ درآمدی بر سیره اهل بیت؛ ص۲۵۷.

جامعه مؤمن بودند. به‌مرور زمان که عقاید مختلف در جامعه اسلامی بروز کرد و مرزبندی‌هایی در جامعه اسلامی شکل گرفت، مسلمانان به دو گروه اصلی تقسیم شدند: گروهی عامه مردم بودند که اهل سنت خوانده می‌شوند و بخش اعظم جامعه مسلمانان را شکل می‌دادند. گروه دیگر پیروان اهل بیت ﷺ بودند که طبق دستور آن بزرگان عمل می‌کردند و می‌کنند که شیعه نامیده می‌شوند.

دسته دوم: منتسبان به اسلام؛ یعنی کسانی که خود را مسلمان می‌دانند و در حوزه اسلام و با اعتقاد به اسلام، دارای گرایش خاصی شده‌اند. این گروه به‌گونه‌ای درست یا نادرست منتسب به اسلام هستند؛ مانند خوارج، مرجئه، قدریه، ناصبیان و جمعی که منتسب به شیعه هستند و منحرف‌اند؛ مانند غالیان، خطابیه، مغیریه و واقفه؛ اما زیدیه چون اصل عقیده آنان بر قیام به سیف است، مباحث مربوط به آنها در فصل قیام‌ها و سیره سیاسی معصومان ذکر خواهد شد.

دسته سوم: گروه‌ها و ادیانی که خارج از حوزه اسلام بودند. این دسته بعضی دارای عقاید دینی و منتسب به ادیان آسمانی هستند؛ مانند یهود، نصارا و به گونه‌ای مجوس و بعضی در اصطلاح مشرک یا کافرند. بخشی از مباحث مربوط به اینان که جنبه سیره‌ای دارد و در کتب اربعه آمده، در سیره نظامی که به جنگ‌های معصومان اختصاص دارد، مطرح می‌شود.

دسته چهارم: جمعی هستند که طبق اظهار نظر خودشان، هیچ باوری به خدا نداشتند. این گروه که در اصطلاح زندیق و دهری خوانده می‌شدند، با مشرکان و کفار متفاوت بودند. این دسته که به نظر می‌رسد در آن زمان سابقه اسلام داشتند مانند ابن‌ابی‌العوجاء که قبلاً مسلمان بود و بعد دهری شد. در این قسمت بررسی شده است. درباره شیوه برخورد معصومان ﷺ با هر یک از این گروه‌ها می‌توان نمونه‌هایی در کتب اربعه یافت.

از زاویه دیگری نیز می‌توان به موضوع شیوه برخورد معصومان با گروه‌های منتسب به اسلام نگریست و آن اینکه آیا ایشان به مسلمانان مختلف نگاهی نژادمحورانه

داشته‌اند یا خیر؟ برای مثال آیا برخورد آنان با یک عرب مسلمان با برخورد ایشان با یک مسلمان غیرعرب، مثلاً ایرانی، یکسان بوده است؟ سیره معصومان در تعامل با شیعیان و اهل سنت چه تفاوت‌هایی داشته. ایشان اصولاً چه اصول رفتاری را در ارتباط با گروه‌های مختلف مدنظر داشتند؟ در این فصل به بخش‌هایی از این اصول و سیره معصومان علیهم‌السلام در برخورد با گروه اول می‌پردازیم.

گفتار اول: اصول مورد تأکید اسلام در روابط بین‌الملل

اسلام نگاهی انسانی به افراد دارد و گروه‌های مختلف، در نگاه اسلامی از جهاتی مساوی هستند و نگاه تبعیض‌آمیز به آنان نمی‌شود؛ به تعبیر امیر مؤمنان علیه‌السلام، «انسان‌ها یا برادر دینی تو هستند یا در انسانیت با تو برابرند».[1] در این نگاه، معیارهای عقیدتی ملاک برخورد نیست؛ بلکه انسان از آن جهت که انسان است، مورد توجه قرار می‌گیرد؛ چه جزو گروه اول باشد چه جزو سه گروه دیگر. منظور ما از روابط بین‌الملل، روابط بین دولت‌ها و حکومت‌ها نیست؛ گرچه آن را نیز شامل می‌شود؛ بلکه مقصود روابط انسانی بین ملت‌های گوناگون با عقاید مختلف است که اسلام آنان را به رسمیت شناخته یا در حکومت اسلامی در کنار مسلمانان زندگی می‌کنند. اصولی را که اسلام در روابط میان انسان‌ها در نظر دارد، می‌توان ذیل این مباحث مطرح کرد:

۱. عدالت و حق‌گرایی

اسلام اساس را بر عدل نهاده و لازم است در برخورد با همه اقشار جامعه به عدالت رفتار شود. عدالت در نگاه اول بیشتر در امور قضایی مطرح است، اما درواقع جنبه‌های گسترده‌تری را در بر می‌گیرد که به چند نمونه آن اشاره می‌کنیم:

---

۱. نهج البلاغه، ن۵۳.

الف) عدالت قضایی: زرهی از غنایم جنگ جمل مفقود شده بود. مشخص شد که مردی مسیحی[۱] و به نقلی یهودی[۲] آن را دزدیده است. حضرت علی ﷺ مدعی زره شد؛ ولی مرد متهم این ادعا را رد کرد. حضرت به‌عنوان رهبر جهان اسلام از او به دادگاه شکایت کرد. قاضی دادگاه شریح بود. او از علی ﷺ شاهد خواست. وقتی حضرت قنبر را به‌عنوان یکی از شهود معرفی کرد، چون برده بود، شریح گواهی او را نپذیرفت و درنتیجه به نفع آن مرد غیرمسلمان حکم داد.[۳] در کتب اربعه ادامه ماجرا ذکر نشده است. حضرت به مرد یهودی فرمود: زرهت را بردار.[۴] مرد چند قدمی رفت، سپس برگشت و گفت: من گواهی می‌دهم که این داوری پیامبران است. امیرالمؤمنین مرا نزد قاضی خود آورد و قاضی علیه او حکم داد. گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و محمد ﷺ بندهٔ خدا و فرستاده اوست. به خدا سوگند، این زره توست ای امیرالمؤمنین.[۵]

ب) عدالت اقتصادی: رسول خدا ﷺ زمین خیبر را به یهود خیبر داد تا نصف درآمدش برای آنها باشد.[۶] وقتی زمان چیدن میوه‌ها رسید، رسول خدا ﷺ عبدالله بن رواحه را برای دریافت سهم مسلمانان به خیبر فرستاد. عبدالله مقدار خرما را تخمین زد. آنان نزد پیامبر ﷺ به شکایت آمدند و گفتند: او زیاد تخمین زده؛ یعنی ما پول بیشتری باید بدهیم. پیامبر ﷺ شخصی را نزد عبدالله فرستاد و فرمود: اینها چه می‌گویند؟ عبدالله گفت: من مقدار خرما را تخمین زده‌ام؛ اگر خواستند، به مقداری که تخمین زده و برآورد کرده‌ام، بر می‌دارند و اگر خواستند، ما به همین مقدار، سهم آنها را بر می‌داریم (از آنها می‌خریم).

---

۱. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج ۴۲، ص ۴۸۷.

۲. ابن‌حمدون؛ التذکرة الحمدونیه؛ ج ۱، ص ۴۱۲.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۷، ص ۳۸۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۱۰۹. شیخ طوسی؛ الإستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ ج ۳، ص ۳۴. همو، تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۲۷۳.

۴. ابن‌حمدون؛ التذکرة الحمدونیه؛ ج ۱، ص ۴۱۲.

۵. ابن‌عساکر؛ تاریخ مدینة دمشق؛ ج ۴۲، ص ۴۸۷.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۲۶۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، صص ۲۳۹ و ۲۵۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۷، ص ۱۹۸.

مردی از یهودیان گفت: به عدل است که آسمان‌ها و زمین برافراشته است.[۱] این دو مورد نمونه‌ای از رفتار عدالت‌آمیز حاکم اسلامی با غیرمسلمانان است که باید در روابط با دیگران مورد توجه قرار گیرد.

۲. همزیستی مسالمت‌آمیز

مبنای اسلام همزیستی مسالمت‌آمیز با دیگران است؛ به استثنای کسانی که قصد ستم یا تجاوز داشته باشند. قرآن در سوره ممتحنه بر این اصل تأکید کرده است. رسول خدا ﷺ مدتی پس از ورود به مدینه پیمان‌نامه‌ای را با ساکنان مدینه که شامل کفار و یهود می‌شد، امضا کرد که به منزله قانون اساسی شهر مدینه بود؛ گرچه یهود مدتی بعد مفاد آن را زیر پا نهادند. بخش‌هایی از این پیمان‌نامه در کتب اربعه آمده که در ابتدای سیره نظامی به آن اشاره شده است. در فرازی از این پیمان‌نامه درباره احترام به همدیگر چنین آمده است: «وَ إِنَّ الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرَ مُضَارٍّ وَ لَا آثِمٍ وَ حُرْمَةَ الْجَارِ عَلَى الْجَارِ كَحُرْمَةِ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ:[۲] و به‌درستی که حرمت همسایه مانند حرمت جان آدمی است تا زمانی که زیان نرساند و گناه انجام ندهد و حرمت همسایه بر همسایه، مانند حرمت مادر و پدر اوست».

بدیهی است که بخشی از همسایگانِ مردم مدینه یهود بودند. علی ؑ در خطبه طالوتیه بیان می‌کند که ویژگی اسلام و حکومت وی این است که نه به مسلمانی ظلم شده و نه به فرد معاهدی (غیرمسلمانی که با مسلمانان پیمان داشته‌اند).[۳] این سخن رسول خداست که فرمود: «مَنْ ظَلَمَ مُعَاهداً كُنْتُ خَصْمَهُ:[۴] هر کس به معاهدی ستم کند، من دشمن او خواهم

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۶۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۹۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۱۴۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۲: «وَ لَا ظُلِمَ مِنْكُمْ مُسْلِمٌ وَ لَا مُعَاهَدٌ».

۴. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۲۷۲.

بود»؛ چراکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله با یهود مدینه که عبارت بودند از بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و بنی‌قینقاع، قرارداد داشت،[1] از آنان قرض می‌گرفت و با آنان مراوده داشت. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از مردی یهودی به نام حُوَیحِر چند دینار قرض گرفته بود. او از پیامبر طلبش را درخواست کرد. حضرت آن مبلغ را نداشت و گفت ندارم. مرد یهودی گفت: از تو جدا نمی‌شوم تا آن را بدهی. حضرت فرمود: من در کنارت می‌مانم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمازهایش را همان‌جا خواند. اصحاب، مرد یهودی را تهدید می‌کردند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله متوجه شد. فرمود: با او چه‌کار دارید؟ گفتند: یک یهودی تو را زندانی کرده است. حضرت فرمود: «نَهَی تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَنْ أَظْلِمَ مُعَاهَداً وَ لَا غَیْرَهُ: خداوند نهی فرموده که به معاهد یا فرد دیگری ستم نمایم». وقتی ظهر گذشت، مرد یهودی مسلمان شد.[2] این سیره حضرت در برخورد با غیرمسلمانان است؛ از آنان قرض می‌گرفت و مورد احترام حضرت بودند؛ با اینکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دارای قدرت بوده است.

۳. وفای به عهد و پیمان

وفای به عهد و پیمان مرز نمی‌شناسد و جزو ارزش‌های اجتماعی‌ای است که اسلام برای آن ارزش زیادی قایل است؛ تفاوتی هم ندارد که طرف مسلمان باشد یا کافر. در اسلام وقتی عهد و پیمانی بسته می‌شود، باید طبق آن عمل شود؛ مگر اینکه طرف مقابل آن را نقض کند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تا زمانی که یهود مدینه (بنی‌نضیر، بنی‌قینقاع و بنی‌قریظه) به پیمان خود پایبند بودند، با آنان کار نداشت؛ اما زمانی که عهدشکنی کردند، مجبور به جنگ با آنان شد.[3] این دستور قرآن است که در برابر خیانت باید ایستاد.[4] در کافی از

---

۱. ابوالحسن علی بن ابراهیم؛ تفسیر القمی؛ ج ۲، ص ۳۵۸.

۲. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص ۱۸۲. شیخ صدوق؛ أمالی؛ ص ۴۶۵.

۳. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الاشراف؛ ج ۱؛ صص ۳۷۱، ۴۱۵ و ۴۳۴.

۴. انفال: ۵۸: «وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیَانَةً فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلَیٰ سَوَاءٍ».

شعارهای نبرد با سه گروه یهودی مدینه سخن به میان آمده است.[۱] حضرت رسول ﷺ وقتی قرارداد صلح حدیبیه را بستند، طبق آن عمل کردند و مکه را حتی بدون انجام مراسم عمره ترک کردند،[۲] با اینکه طرف مقابل مشرک بود. علی ؑ بعد از اینکه قرارداد آتش‌بس را با معاویه امضا کرد، در برابر فشار و خواست خوارج مبنی بر فسخ آن، مقاومت و از آن دفاع کرد.[۳] امام باقر ؑ در سخنی می‌فرماید: «ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرَّيْنِ كَانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ:[۴] سه چیز است که خداوند برای کسی در آن رخصت قرار نداده است: ردکردن امانت به افراد نیک و بد و وفای به پیمان با نیک و فاجر و نیکی به پدر و مادر، چه خوب باشند چه بدکردار».

این مضمون در اخبار متعددی آمده است. در خبری امام صادق ؑ یکی از علائم دینداری را وفای به عهد می‌شمارد.[۵]

۴. امانت‌داری و راستگویی

امانت‌داری و بازگرداندن امانت‌های مردم به صاحبانشان، جزو سیره نبی گرامی اسلام است. آن حضرت همچنان‌که قبل از بعثت به محمد امین مشهور بود،[۶] بعد از بعثت هم به این اصل پایبند بود. امام صادق ؑ یکی از یارانش را به راستی و ادای امانت سفارش می‌کند و آن دو را سیره عملی علی ؑ می‌شمارد و می‌فرماید: «لَكَ انْظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ ؑ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ فَالْزَمْهُ؛ فَإِنَّ عَلِيّاً ؑ إِنَّمَا بَلَغَ مَا بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۴۷.
۲. همان، ج۴، ص۳۷۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۵۱۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۲۴.
۳. نصر بن مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۵۱۴.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۱۶۲.
۵. همان، ص۲۳۹.
۶. همان، ج۴، ص۲۱۸. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۲، ص۲۹۰.

وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ:[۱] برای توست بنگری به موقعیتی که علی ﷺ نزد رسول خدا ﷺ یافت و به آن ملتزم باشی؛ زیرا علی ﷺ به جهت راستی سخن و ادای امانت بدان موقعیت نزد پیامبر ﷺ رسید».

بازگرداندن امانت لازم است، گرچه مربوط به غیرمسلمان و دشمن باشد. علی ﷺ در وقف‌نامهٔ خود ابتدا حسن و بعد حسین ﷺ را متولی وقف قرار می‌دهد و افرادی را که دارای صفت امانتداری هستند، به‌عنوان جانشین بعد از این دو معیّن می‌کند.[۲] امام صادق ﷺ راستگویی و ادای امانت را جزو ده مکرمت اخلاقی می‌شمارد[۳] و در خبری دیگر، آن دو را از چهار خصلتی می‌داند که از نشانه‌های کمال ایمان است.[۴] ایشان در خبری دیگر در باب اهمیت امانت‌داری می‌فرماید: «اتَّقُوا اللهَ وَ عَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى مَنِ ائْتَمَنَكُمْ فَلَوْ أَنَّ قَاتِلَ عَلِيٍّ ﷺ ائْتَمَنَنِي عَلَى أَدَاءِ الْأَمَانَةِ لَأَدَّيْتُهَا إِلَيْهِ:[۵] تقوای الهی پیشه کنید و به کسی که شما را امین قرار داده، ادای امانت نماید؛ پس اگر قاتل علی ﷺ مرا بر ادای امانتی امین قرار دهد، من یقیناً امانت را به او باز خواهم گرداند».

در سخنی امام صادق ﷺ به رعایت تقوا و ادای امانات به سیاه و سفید توصیه می‌کند؛ اگرچه از خوارج یا شامی (دشمن اهل بیت ﷺ) باشند.[۶] در نقلی افزوده شده، گرچه از بنی‌امیه[۷] باشد و در توصیه به شیعیان می‌افزاید: اگرچه دشمن باشد.[۸] امام

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۱۰۴.

۲. همان، ج ۷، ص ۵۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۵۵.

۴. همان، ص ۹۹.

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۳۵۱.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۸، ص ۲۳۶: «وَ أَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى الْأَسْوَدِ وَ الْأَبْيَضِ وَ إِنْ كَانَ حَرُورِيّاً وَ إِنْ كَانَ شَامِيّاً».

۷. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۷۵: «وَ إِنْ كَانَ شَامِيّاً وَ إِنْ كَانَ أُمَوِيّاً».

۸. همان، ج ۲، ص ۲۹۱: «اتَّقُوا اللهَ رَبَّكُمْ وَ أَدُّوا الْأَمَانَةَ إِلَى الْأَبْيَضِ وَ الْأَسْوَدِ وَ إِنْ كَانَ حَرُورِيّاً وَ إِنْ كَانَ شَامِيّاً وَ إِنْ كَانَ عَدُوّاً».

جواد علیه‌السلام شرط لازم برای امام جماعت را افزون بر تدین، امانت‌داری وی می‌شمارد. ابوعلی راشد گوید: به ابوجعفر علیه‌السلام گفتم: دوستداران تو اختلاف کردند؛ آیا پشت سر آنان نماز بخوانم؟ فرمود: «لَا تُصَلِّ إِلَّا خَلْفَ مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ وَ أَمَانَتِهِ:[1] نماز نخوان مگر پشت سر کسی که مطمئن به دین و امانت‌داری او هستی».

۵. کمک به نیازمندان

از سیره معصومان استفاده می‌شود که آنان به نیازمندان کمک می‌کردند، گرچه مسلمان نبودند یا از مسلمانان مخالف آنان بودند. ساره زنی آوازخوان بود که در مکه زندگی می‌کرد و در مجالس جشن و عیش آواز می‌خواند؛ بعد از جنگ بدر به مدینه آمد و از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله درخواست کمک کرد. حضرت پرسید: مسلمان شدی؟ گفت: نه؛ فرمود: هجرت کردی؟ گفت نه؛ ساره گفت: آمده‌ام که به من کمک کنی؛ چراکه بعد از جنگ بدر مردم مکه مرا برای آوازخوانی نمی‌برند. حضرت فرمود: نه آواز به درد تو می‌خورد و نه مال و بعد به او کمک کرد. همو بود که نامه حاطب بن ابی‌بلتعه را می‌خواست به مکه ببرد. او بعد از بازگشت به مکه به هجو رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرداخت.[2] کمک به این زن مشرک آوازه‌خوانِ نیازمند، برخاسته از سیره اجتماعی و اخلاق بزرگ‌منشانه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. دیگر معصومان نیز این خصلت را داشتند.

امیرالمؤمنین دیدند مرد نابینایی از مردم درخواست کمک می‌کند؛ فرمود: این چیست؟ یعنی چرا چنین است؟ پاسخ دادند: او نصرانی و غیرمسلمان است. حضرت فرمود: او را به کار گرفتید و اکنون که پیر و ناتوان شده، به او کمک نمی‌کنید؟ مخارج او را از بیت‌المال بدهید.[3]

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۲۶۶.

۲. محمد بن عمر واقدی؛ مغازی؛ ج۲، ص۸۶۰. ابن‌أبی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۱۸، ص۱۶. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۱، ص۹۳.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۲۹۳.

امام سجاد ﷺ از گوشت قربانی به خوارج می‌داد با اینکه ویژگی خوارج مخالفت با علی ﷺ است. این نکته از امام صادق ﷺ نقل شده که با اینکه امام سجاد ﷺ می‌دانست زنی از حروریه و خوارج است، به او گوشت داد.[1] اینها همه نشان‌دهندهٔ سیره اجتماعی معصومان در برخورد کریمانه با دشمنان است؛ به‌جز اینها، موارد دیگری هم هست که جزو مکرمت‌های اخلاقی شمرده شده، اما ما به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

گفتار دوم: سیره اجتماعی در برابر مسلمانان

بخشی از سیره اجتماعی معصومان در برابر دیگر مسلمانان مطرح است. این نوع ارتباط اجتماعی نیز بخش عظیمی از سیره آن بزرگان را تشکیل می‌دهد. بدیهی است که برخورد با مسلمانان متفاوت با برخورد با غیرمسلمانان و دیگران باشد و عملکرد و رفتار معصومان ﷺ بخش‌های بیشتری را شامل شود. سیره ایشان در برخورد با خانواده و اقوام در این قسم می‌گنجد. در این زمینه آثار متعددی منتشر شده است، هرچند این آثار مقید به کتب اربعه نیستند.[2] مواردی از سیره اجتماعی معصومان را که در ارتباط با مسلمانان است، به‌اختصار بیان می‌کنیم:

۱. رفتار برادرانه

طبق آموزهای اسلامی، مسلمانان با یکدیگر برادرند و باید رفتار و منش آنان برادرانه باشد، به همدیگر کمک کنند و در ناملایمات به یاری هم بشتابند. قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ:[3] به‌درستی که مؤمنان برادر یکدیگرند». رسول خدا ﷺ

---

۱. همان، ج۵، ص۴۸۴: «أَنَّ عَلِيَّ بن الْحُسَيْنِ ﷺ كَانَ يُطْعِمُ مِنْ ذَبِيحَتِهِ الْحَرُورِيَّةَ. قُلْتُ: وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُمْ حَرُورِيَّةٌ؟ قَالَ: «نَعَمْ».

۲. ر.ک: اسدالله طوسی؛ سیره تربیتی و اخلاقی پیامبر و اهل بیت در خانواده.

۳. حجرات: ۱۰.

در مدینه برای اینکه از مشکلات مسلمانان بکاهد، طبق آیهٔ شریفه، بین مهاجران و انصار عقد اخوت بست و هر مسلمانی برادری همتای خود داشت[۱] که در صورت غیبت برادرش، به امور وی رسیدگی می‌کرد و احیاناً کارهای بیرونی خانواده وی مانند خرید را انجام می‌داد. پیامبر ﷺ علی ؑ را به‌عنوان برادر خود انتخاب کرد[۲] و بین ابوذر و سلمان عقد اخوت بست[۳] و با ابوذر شرط کرد که با سلمان مخالفت نکند.[۴] این عقد اخوت از مشکلات مسلمانان کاست؛ زیرا هر کس همدم و همدلی داشت که می‌توانست به او تکیه کند. اهمیت این موضوع آن‌قدر زیاد بود که رسول خدا ﷺ در خطبه معروف خود در مسجد خیف، بر برادری مسلمانان تکیه کرد و فرمود: «الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ هُمْ يَدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ؛ يَسْعَى بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُم:[۵] مؤمنان برادر یکدیگرند؛ خونشان همانند هم است و آنان دستی واحد علیه دیگران‌اند. حرمت گذاشته می‌شود به ذمه کمترین آنان»؛ یعنی اگر یک برده مسلمان در جنگ به کسی پناه دهد، ذمه و تعهد او مورد احترام دیگر مسلمانان است.

امام صادق ؑ مؤمنان را مانند بدن واحد می‌داند که درد بخشی از بدن، بقیه اعضا را نیز دچار مشکل می‌کند: «الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ؛ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنِ اشْتَكَى شَيْئاً مِنْهُ، وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ».[۶] حفص بن بختری گوید: نزد امام صادق ؑ بودم که مردی وارد شد. حضرت فرمود: او را دوست داری؟ گفتم: آری؛ فرمود: چرا دوست نداشته باشی درحالی‌که او برادر تو و شریک تو در دینت و یاری‌کننده تو بر ضد دشمنت است و روزی او بر عهدهٔ غیر توست.[۷]

---

۱. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۵۸۷.
۲. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۳۴۶. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۵۸۷.
۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۰۱.
۴. همان، ج۸، ص۱۶۲.
۵. همان، ج۱، ص۴۰۳ـ۴۰۴. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۴۳.
۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۱۶۶.
۷. همان، ص۱۶۷.

در روایات متعدد شرایط این برادری بیان شده است که مسلمانان چگونه باید با برادر خود رفتار کنند؛ اینکه برادران مسلمان باید مانند چشم راهنمای یکدیگر باشند، به هم خیانت و ستم نکنند، در صدد فریب هم نباشند و نباید وعده‌ای بدهد که به آن عمل ننمایند.[۱] در خبری دیگر نکات دیگری نیز ذکر شده است. به او خیانت نمی‌کند، او را فریب نمی‌دهد، به او ستم نمی‌نماید، به او دروغ نمی‌گوید و غیبت او را نمی‌کند.[۲]

۲. نصح و خیرخواهی

مسلمانان باید خیرخواه یکدیگر باشند و آنچه را برای خود می‌پسندند، برای برادر مسلمان خود نیز بپسندند. نصح و خیرخواهی ممکن است گاهی به شکل مخالفت با برادر مسلمان جلوه کند؛ یعنی مسلمان باید آنچه را به نفع شخص است، ابراز کند، هرچند خوشایند وی نباشد؛ به تعبیر دیگر انتقاد و پیشنهاد مخلصانه هم جهتی دیگر از خیرخواهی است. کلینی در اصول کافی بابی دارد با عنوان «اهتمام به امور مسلمانان و خیرخواهی آنان و نفع برایشان» و اولین روایتی که نقل می‌کند، این سخن رسول خداست: هر کس صبح کند و به امور مسلمانان اهتمام نورزد، مسلمان نیست.[۳] طبق نظر کلینی، خیرخواهی با اهتمام به امور مسلمانان و حضور در صحنه‌های مختلف اجتماعی همراه است. کلینی باب مستقلی هم در نصیحت دارد و در آن اخبار متعددی را درباره خیرخواهی مسلمانان در قبال یکدیگر آورده است؛ از جمله اینکه بر مؤمن واجب است که در حضور و غیبت مؤمن، خیرخواه او باشد.[۴]

خیرخواهی گاهی جنبه فردی دارد و در قبال یک شخص است و گاهی در مرحله‌ای

---

۱. همان، ص۱۶۶: «اَلْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا يَغُشُّهُ وَ لَا يَعِدُهُ عِدَةً فَيُخْلِفُهُ».

۲. همان.

۳. همان، ص۱۶۳: «مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ».

۴. همان، ص۲۰۸: «يَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَى الْمُؤْمِنِ النَّصِيحَةُ لَهُ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ».

بالاتر است و آن خیرخواهی برای رهبران مسلمان است. رسول خدا ﷺ در خطبه مسجد خیف دراین‌باره می‌فرماید: «ثَلَاثٌ لَا يُغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلّٰهِ وَ النَّصِيحَةُ لِأَئِمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ اللُّزُومُ لِجَمَاعَتِهِمْ:[1] سه چیز است که در آن قلب مرد مسلمان خیانت نمی‌کند: خالصانه برای خدا کار کردن و نصیحت و خیرخواهی رهبران اسلامی و با جماعت مسلمانان بودن».

نوع دیگری هم از نصح در اخبار آمده و آن خیرخواهی نسبت به خداست؛ یعنی وظیفه بندگان است که برای اقامه حق تلاش کنند و نیز دیگر مسلمانان لازم است به کمک فرد خیرخواه بشتابند. امام علی ؑ در خطبه‌ای دراین‌باره می‌فرماید: «لٰكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْعِبَادِ النَّصِيحَةُ لَهُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ وَ التَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ فِيهِمْ:[2] از واجبات حقوق خداوند بر بندگان، خیرخواهی برای او به مقدار توانشان و همکاری بر اقامه حق در میان مردم است».

خیرخواهی آن‌قدر اهمیت دارد که در زیارت اربعین، از فداکاری و شهادت امام حسین ؑ در روز عاشورا به نصح تعبیر شده که برای نجات بندگان خدا از جهالت و سرگردانی گمراهی بوده است؛[3] بنابراین هنگامی که مصلحان جامعه خیرخواهانه برای اصلاح جامعه تلاش می‌کنند، بر دیگر مؤمنان لازم است از آنها حمایت کنند.

۳. تساوی در حق و حد

مسلمانان از حقوق مساوی برخوردارند و با همه به صورت یکسان برخورد می‌کنند. بخشی از این تساوی در بهره‌مندی از امکانات عمومی است و بخشی در مجازات

---

۱. همان، ج ۱، ص ۴۰۳ـ۴۰۴. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۴۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی: ج ۸، ص ۳۵۴.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۶، ص ۱۱۳: «وَ مَنَحَ النُّصْحَ وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ».

متخلفان. رسول خدا ﷺ درآمد بیت‌المال را به‌طور مساوی بین افراد تقسیم می‌کرد.[۱] امیرالمؤمنین ﷺ هم که به خلافت رسید، از این قاعده پیروی کرد و این مسئله باعث شد اشراف از حضرت ناراحت شوند و برخی به معاویه بپیوندند. یاران دلسوز و خیرخواه حضرت نزد ایشان آمدند و پیشنهاد کردند که حضرت به جمعی سهم بیشتری از بیت‌المال بپردازد؛ امّا حضرت با آنان مخالفت کرد و فرمود: اگر مال شخصی من باشد، به افراد سهم مساوی می‌دهم؛ درحالی‌که این اموال عمومی است.[۲] حضرت نه‌تنها از روش خود در تقسیم عادلانه بیت‌المال دست بر نداشت، بلکه اگر نزدیک‌ترین افرادش از این روش تخلف می‌کردند، آنان را بازخواست می‌کرد؛ همان‌گونه وقتی متوجه شد دخترش گردبندی را از بیت‌المال به عاریهٔ مضمونه گرفته، دستور بازگرداندن سریع آن را داد و خطاب به او فرمود: «يَا بِنْتَ عَلِيِّ بنِ ابی‌طَالِبٍ، لَا تَذْهَبَنَّ بِنَفْسِكِ عَنِ الْحَقِّ. أَ كُلُّ نِسَاءِ الْمُهَاجِرِينَ تَتَزَيَّنُ فِي هَذَا الْعِيدِ بِمِثْلِ هَذَا:[۳] ای دختر علی بن ابی‌طالب، خود را از حق منحرف مکن. آیا همهٔ زنان مهاجر و انصار در این عید با مثل این خود را زینت می‌کنند؟»

حضرت درخواست غلامش را مبنی برگرفتن مال اضافی از بیت‌المال رد کرد و او به معاویه پیوست.[۴] در بخش سیره اقتصادی دراین‌باره سخن خواهیم گفت. در گفتار قبلی بیان شد که علی ﷺ در دادگاه شریح همراه با مردی غیرمسلمان حاضر شد. بدیهی است که این تساوی در تعامل با مسلمان بیشتر باید مراعات گردد. اگر کسی از قانون تخلف کرد، باید مجازات شود و نباید موقعیت اجتماعی وی مانع فراخوانی او به دادگاه و مجازات او گردد؛ نمونه آن نعیم بن دجاجه اسدی یکی از اعضای شرطةالخمیس است که تخلف کرد[۵] و متهمی را از دست مأموران حضرت رها ساخت. حضرت او را با اینکه جزو

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۶۰.
۲. همان، ج۴، ص۳۱.
۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۱۵۲.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۷۲.
۵. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص۷۲.

نیروهای ویژه بود، احضار کرد و دستور مجازاتش را داد.[۱] نمونه دیگر اجرای حد بر نجاشی، شاعر بلندآوازه‌اش در صفین بود[۲] که در ماه رمضان مشروب خورده بود. حضرت افزون بر حد شرعی، به جهت بی‌حرمتی به ماه رمضان بیست ضربه شلاق به او زد.[۳]

۴. رفتار نیک و متواضعانه

مؤمن لازم است در برابر دیگران مؤدب و خوشرفتار باشد و در مقابل مؤمنان متواضع باشد و به آنان احترام بگذارد. تواضع خصلتی درونی است که مبنای حسن خلق و ادب در برخورد با دیگران است. امیرالمؤمنین ﷺ به کمیل می‌فرماید: حسن خلق مؤمن برخاسته از تواضع است.[۴] یکی از حدود حسن خلق، رفتار متواضعانه معرفی شده است.[۵] انسان متکبر معمولاً بی‌ادب و بدرفتار است. تواضع خصلتی است که دیگران به آن حسد نمی‌ورزند.[۶] در برابر تواضع، تکبر است[۷] که در شرع از آن نهی شده است. امام صادق ﷺ در باب اهمیت تواضع می‌فرماید: در آسمان دو فرشته مسئول بندگان هستند؛ هر کس برای خدا تواضع کند، موقعیت او را بالا می‌برند و هر کس تکبر نماید، از موقعیت او می‌کاهند.[۸] روش و منش متقین تواضع است.[۹] واقعیت این است که تواضع به معنای

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۶۸.

۲. ر.ک: نصر بن مزاحم منقری؛ وقعة صفین. وی اشعار متعددی در تجلیل از حضرت علی ﷺ و هجو معاویه و حوادث جنگ صفین دارد (صص۱۳۷، ۵۸، ۱۸۰، ۳۰۷، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۷۲، ۴۶۵، ۴۸۶، ۵۲۴ و ص۵۳۵).

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۱۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۵۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۹۴.

۴. عمادالدین بن ابی‌جعفر طبری؛ بشارة المصطفی لشیعة المرتضی؛ ج۲، ص۲۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۷۴، ص۲۶۸: «یَا کُمَیْلُ، حُسْنُ خُلُقِ الْمُؤْمِنِ مِنَ التَّوَاضُعِ».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۱۰۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۱۲: «مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ؟ قَالَ: تُلِینُ جَانِبَکَ».

۶. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۴۸۹: «التَّوَاضُعُ نِعْمَةٌ لَا یُحْسَدُ عَلَیْهَا».

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۱.

۸. همان، ص۱۲۲.

۹. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۱۵۹: «مشیهم التواضع».

خضوع است؛ گاهی این خضوع در برابر خداست، گاهی در برابر قانون است و گاهی در برابر مردم. رفتار مسلمان در برابر دیگر مسلمانان، باید متواضعانه و مؤدبانه باشد. از نشانه‌های تواضع، سلام‌کردن به دیگران است.[1] امام سجاد ﷺ سواره بر جمعی از جزامی‌ها گذشت که مشغول خوردن غذا بودند. او را دعوت کردند؛ فرمود: اگر روزه نبودم، با شما غذا می‌خوردم. وقتی به منزل خود رفت، دستور داد غذای فراوانی آماده کردند؛ سپس آنان را دعوت کرد و همراهشان شام خورد.[2] حتی منشأ مهربانی و محبت به دیگران را نیز می‌توان در تواضع جستجو کرد؛ آن‌گونه که امام سجاد ﷺ رفتار کرد.

۵. احترام به دیگر مسلمانان

در زمان رسول خدا ﷺ مسلمانان یک‌دست بودند و بعد از ایشان به گروه‌ها و فرقه‌های مختلفی تقسیم شدند که مهم‌ترین آنها شیعه و اهل سنت هستند که هر یک دارای فرقه‌های متعدد بوده و هستند که بعداً به آن خواهیم پرداخت؛ ولی سخن ما در اینجا درباره اهل سنت است که اکثریت مسلمانان را از گذشته تا کنون تشکیل می‌دهند؛ بنابراین وقتی از سیره معصومان ﷺ در برابر اهل سنت سخن می‌گوییم، منظور دیدگاه امامان شیعه است؛ زیرا در زمان پیامبر ﷺ چنین تقسیم‌بندی‌ای وجود نداشته است؛ بنابراین در این قسمت سیره اجتماعی معصومان را در برخورد با این گروه اکثریت در کتب اربعه شیعه می‌کاویم؛ البته سخن ما در اینجا درباره عقاید کلامی متفاوت شیعه و اهل سنت نیست؛ بلکه مسائل فقهی و سیره عملی و اجتماعی امامان در برخورد با آنان مطرح است که آیا در کتاب‌های چهارگانه شیعه نشانی از سیره اجتماعی امامان دراین‌باره وجود دارد یا نه. در این بخش به‌اجمال به این موضوع می‌پردازیم.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۶۴۶: «مِنَ التَّوَاضُعِ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَى مَنْ لَقِيتَ».

۲. همان، ص ۱۲۳. اهمیت کار امام سجاد ﷺ از آن جهت بیشتر می‌شود که ولید بن عبدالملک خلیفه وقت، همنیشنی با جزامیان را ممنوع کرده بود (رزکلی؛ الأعلام؛ ج ۸، ص ۱۲۱) و این جریان در چنین مقطعی رخ داده است.

از جمع امامان شیعه، تنها امام علی علیه‌السلام و امام حسن علیه‌السلام مدتی در رأس حکومت بودند. سیره امام حسن علیه‌السلام در کتب اربعه مطرح نشده است؛ چون مدت خلافتشان کوتاه بود؛ اما امیرالمؤمنین علیه‌السلام حدود چهار سال حکومت کرد؛ دیگر ائمه هم با اهل سنت مأنوس بودند. در این مدت این سؤال مطرح است که سیره اجتماعی ائمه با آنان که در اکثریت بودند، چگونه بوده است؟ در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت: در این ارتباطات به‌طورکلی دو نوع برخورد قابل مشاهده است. یکی روش اصلاح‌گرانه در جهت اصلاح برخی اعمال آنان که بر خلاف سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده و دیگری احترام به اهل سنت و همراهی با آنان در مناسک و تعاملات اجتماعی. برای هر یک از دو مورد نمونه‌هایی در سیره ائمه علیهم‌السلام دیده می‌شود:

الف) برخورد اصلاح‌گرانه

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مدتی که خلافت را بر عهده داشتند، تلاش کردند برخی انحرافات مربوط به رفتار خلفای گذشته و احکام و مناسکی را که در میان مردم رایج شده و بر خلاف سیره و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، اصلاح کنند؛ ولی با مقاومت توده مردم روبرو شدند؛ لذا از اعمال اصلاحات مورد نظرشان منصرف شدند. درباره نماز تراویح که خلیفه دوم آن را به جماعت قرار داد و خود آن را بدعتِ خوبی[1] دانست، دو گزارش، یکی در کافی و دیگری در تهذیب آمده است که به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. حضرت در خطبه‌ای بیش از سی مورد را بیان کرده که باید اصلاح می‌شده، ولی به جهت اینکه باعث تفرقه و جدایی افتادن بین طرفدارانش می‌شد، از آنها صرف نظر کرده است؛[2] مانند قراردادن مقام ابراهیم در مکانی که در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده و جهر به «بسم الله الرحمن الرحیم». حضرت نمونه روشنی را درباره نماز تراویح گزارش می‌کند

---

۱. عبدالرزاق بن همام صنعانی؛ المصنف؛ ج۴، ص۲۵۹. محمد بن إسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۲، ص۷۰۷.
۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۵۹.

و می‌فرماید: «به خدا سوگند دستور دادم که در ماه رمضان جز نماز واجب را به جماعت نخوانند و اینکه جماعت در نماز نافله بدعت است؛ پس برخی از نیروهای سپاهم، از کسانی که همراه من می‌جنگیدند، فریاد زدند: ای مردم مسلمان، سنت عمر تغییر یافته؛ ما را از نماز جماعت مستحبی در ماه رمضان باز می‌دارد. ترسیدم که در گوشه‌ای از سپاهم شورش به پا شود».[1]

۲. شیخ طوسی جریان نماز تراویح را مفصل‌تر و با جزئیات بیشتری نقل کرده است. راوی گوید از امام صادق ﷺ درباره نماز تروایح ماه رمضان در مساجد پرسیدم؛ فرمود: وقتی امیرالمؤمنین ﷺ به کوفه آمد، به حسن بن علی ﷺ دستور داد در میان مردم اعلام کند که در ماه رمضان نماز جماعت (مستحبی) در مساجد نخوانند. حسن بن علی ﷺ هم آنچه را حضرت دستور داده بود، در میان مردم اعلام کرد. وقتی مردم سخن حسن ﷺ را شنیدند، فریاد بر آوردند: واعمرا واعمرا؛ یعنی عمر کجایی که دستور تو را نقض می‌کنند. وقتی حسن بن علی ﷺ نزد امیرالمؤمنین ﷺ بازگشت، حضرت پرسید این فریادها چیست؟ پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین ﷺ، مردم فریاد «واعمرا واعمرا» سر داده‌اند. حضرت فرمود: «قُلْ لَهُمْ صَلُّوا:[2] به آنان بگو نماز بخوانند»؛ یعنی می‌توانند نمازهای مستحبی را به جماعت برگزار کنند.

از این دو خبر استفاده می‌شود که حضرت در صدد اصلاح بدعتی بود که عمر بنا کرده بود؛ ولی مردم نپذیرفتند و اگر حضرت اصرار می‌کرد، جامعه اسلامی دچار تفرقه می‌شد؛ ازاین‌رو از ادامه آن صرف نظر و آنان را رها کرد تا آن‌گونه که می‌خواهند عمل کنند.

---

۱. همان، ص۶۲: «وَ اللهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَ أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بِدْعَةٌ فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُقَاتِلُ مَعِي: يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غُيِّرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعاً وَ لَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي».

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۷۰.

۳. امیرالمؤمنین ﷺ درباره دیگر احکام نیز با این مشکل روبرو بودند. گاهی این اختلاف نظر جنبه حقوقی و فقهی داشت. حضرت از نظر خود دست بر می‌داشتند یا فقط برای افرادی خاص و مطمئن دیدگاه فقهی خود را بیان و از افشای آن به جهت بروز اختلافات احتمالی صرف نظر می‌کردند، برای مثال عبدالله بن عباس استاندار بصره طی نامه‌ای مسئله‌ای فقهی در باب ارث از حضرت می‌پرسد. حضرت پاسخ وی را طبق نظر خود که مخالف دیدگاه عامه بوده، در نامه‌ای می‌دهد و بعد می‌افزاید: نامه را از بین ببر؛[۱] یعنی آن را در اختیار دیگران قرار مده. شیخ صدوق بعد از نقل نامه می‌نویسد: حضرت نمی‌خواست که با مخالفت با گذشتگان (خلفای گذشته) برخی به ایشان ایراد بگیرند.

۴. حضرت درباره حکم یک مسئله شرعی با عبیده سلمانی اختلاف نظر داشت و دیدگاه امام بر خلاف خلفای گذشته بود. عبیده نظر خلفا را پذیرفت و نظر حضرت را قبول نکرد؛ امام فرمود: «اُقْضُوا كَمَا كُنْتُمْ تَقْضُونَ حَتَّى يَكُونَ النَّاسُ جَمَاعَةً أَوْ أَمُوتَ كَمَا مَاتَ أَصْحَابِي:[۲] آن‌گونه که قضاوت می‌کردید، اکنون نیز داوری کنید تا مردم متحد شوند یا من نیز مانند یارانم دنیا را ترک کنم»؛ یعنی اجرای دیدگاهم منوط به اتفاق یارانم و مسلمانان خواهد بود که ممکن است در آینده رخ دهد. شیخ مفید درباره این کلام حضرت نکاتی دارد.[۳] در ترجمه فصول المختاره جمله‌ای اضافی وجود دارد که در نسخهٔ موجود فصول المختاره نیست: «إنی أکره الخلاف:[۴] به‌درستی که من مخالفت را خوش ندارم». این عبارت بیان‌کننده تأکید حضرت بر الفت و جلوگیری از اختلاف است. در آثار اهل سنت نیز این خبر با عبارت کراهت از اختلاف آمده است.[۵]

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۲۸۷.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۲۵۹.

۳. شیخ مفید؛ الفصول المختاره؛ ص۲۲۱ـ۲۲۲.

۴. آقاجمال خوانساری؛ دفاع از تشیع؛ ص۴۰۳: «اقضوا کما کنتم تقضون حتّی یکون النّاس جماعة او اموت کما مات اصحابی فانّی اکره الخلاف».

۵. محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۳، ص۱۳۵۹. ابوعبید قاسم بن سلام؛ الاموال؛ ص۴۱۷: «اقضوا کما کنتم تقضون، فإنی أکره الاختلاف، حتی یکون للناس جماعة، أو أموت علی ما مات علیه أصحابی».

این گزارش‌ها نشان می‌دهد اتحاد و وحدت مسلمانان برای ایشان از هر چیز دیگری مهم‌تر بوده که از اصلاح برخی دستورهای خلاف شرع چشم‌پوشی کرده است. حضرت در این گونه موارد، به قاعده اهم و مهم عنایت داشتند و اصلاح این موارد را تا زمانی که بین گروه‌های مختلف مردم هماهنگی ایجاد شود، رها کردند. ایشان حتی شریح را که از گذشته قاضی کوفه بود، برای جلوگیری از اختلاف، در منصب قضاوت ابقا کرد. برابر نقلی، این سخن در برابر اذن شریح برای قضاوت مانند گذشته بوده است.[1] از آنچه در این قسمت بیان شد، چند نکته استفاده می‌شود:

الف) حضرت در برخورد با رفتار عموم مردم سیره‌ای اصلاح‌گرانه داشته و در صدد اصلاح برخی مسائل شرعی و آداب دینی بوده است تا آنها را طبق سنت پیامبر ﷺ رواج دهد؛ اما مردم آمادگی این اصلاحات را نداشتند.

ب) برای انجام اصلاحات لازم است اکثریت جامعه آماده پذیرش آن باشند. اگر چنین آمادگی‌ای وجود نداشته باشد، چون تغییرات باعث اختلاف می‌شود، می‌توان از آن صرف نظر کرد؛ زیرا حفظ وحدت اجتماعی در کاربرد سیره اجتماعی نقشی بنیادین دارد و رهبر جامعه همیشه باید این وحدت را حفظ کند.

ج) حاکم اسلامی باید از انجام کارهایی که تزلزل موقعیت اجتماعی او را در پی دارد و جامعه را دچار تفرقه می‌نماید، پرهیز کند؛ گرچه مجبور شود اجرای برخی قوانین فرعی اسلامی را آن‌گونه که باید باشد، ترک کند؛ چراکه حفظ وحدت جامعه خود زمینه‌ساز عمل به بسیاری از دستورهای دینی می‌شود؛ ولی اختلاف، جامعه را دچار بی‌قانونی و هرج و مرج و بی‌توجهی به شرع می‌کند.

د) به نظر می‌رسد تفاوت عملکرد حضرت در تقسیم مساوی بیت‌المال با مواردی که در این قسمت بیان شد، در این نکته باشد که مردم سابقه تساوی در تقسیم بیت‌المال در

---

۱. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱۴، ص ۲۹.

سیره پیامبر ﷺ و خلیفه اول را می‌دانستند یا باور داشتند که این مسئله از اختیارات حاکم اسلامی است و چون به نفع عموم مردم بود، عموم مردم با آن مخالفتی نداشتند و مخالفت تنها از سوی عده‌ای اندک از اشراف بود؛ به همین جهت حضرت در مورد این مسئله از نظر خود کوتاه نیامد، گرچه برای ایشان دارای تبعات اجتماعی بود؛ ولی در چند مورد اخیر، سیره روشنی از پیامبر ﷺ وجود نداشت و مردم نظر خلفای گذشته را به عنوان نظر اسلام پذیرفته بودند و مخالفت با آن را روا نمی‌دانستند.

ب) شرکت در مراسم و جماعت مسلمانان

از آنچه گذشت، همراهی با مسلمانان برای جلوگیری از بروز اختلاف استفاده می‌شود. ائمه یاران خود را از کاری که اجتماع مسلمانان را دچار تفرقه گرداند، مانند سب و لعن، باز می‌داشتند؛[1] آنان حتی کسی را که با اندک سخنی باعث آسیب رسیدن به شیعه‌ای شود، ناامید از رحمت خدا در قیامت معرفی کرده‌اند[2] که این بیانات نشان‌دهندهٔ اهتمام ایشان به وحدت مسلمانان است. امام صادق ﷺ شیعیان را به شرکت در مراسم اهل سنت توصیه می‌کردند و به زید شحام می‌فرمودند: «ای زید، با مردم همانند اخلاق آنان برخورد نمایید؛ در تشییع جنازه‌های آنان شرکت کنید. اگر توانستید که جزو پیش‌نمازان و اذان‌گویان باشید، این کار را بکنید؛ زیرا وقتی شما این‌گونه عمل کنید می‌گویند: اینان طرفداران جعفر هستند؛ خداوند جعفر را رحمت کند، چه زیبا یاران خود را تربیت کرده است».[3] حضرت صادق ﷺ توصیه می‌کند: از بیماران آنان عیادت کنید و

---

۱. شیخ صدوق؛ الاعتقادات؛ ص۱۰۷ـ۱۰۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۳۶۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۹۴: «مَنْ أَعَانَ عَلَى مُؤْمِنٍ بِشَطْرِ كَلِمَةٍ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ آيِسٌ مِنْ رَحْمَةِ اللهِ».

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص۳۸۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۶۳۶: «صِلُوا عَشَائِرَكُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ وَ أَدُّوا حُقُوقَهُمْ».

در تشییع جنازه‌های آنان حاضر شوید و در مساجد آنان نماز بخوانید.[۱] امام صادق علیه‌السلام خود نیز به این نکات عمل می‌کرد.

موسی بن جعفر علیه‌السلام در پاسخ به سخن عبدالله کاهلی که می‌گوید زنان ما در مجالس عزای اهل سنت شرکت می‌کنند، حضور در مراسم آنان را بی‌اشکال می‌داند و سیره پدرش امام صادق علیه‌السلام را این‌گونه نقل می‌کند: «كَانَ ابی يَبْعَثُ أُمِّی وَ أُمَّ فَرْوَةَ تَقْضِيَانِ حُقُوقَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ:[۲] پدرم، مادرم (امحمیده) و امفروه را برای حضور در مجالس عزاداری اهل سنت می‌فرستاد». تعبیر «کان» نشان‌دهنده تکرار عمل و سیره حضرت است که بارها این اتفاق رخ داده و با آنان برخورد محترمانه داشته است. که در خبری دیگر آمده است،[۳] تعبیر حقوق به معنای حقوق متقابل و رفت و آمد با آنان است.

سیره اجتماعی ائمه برخورد محترمانه با مناسک اهل سنت بوده است. امام صادق علیه‌السلام در خبری معتبر به یاران خود توصیه می‌کند در نماز جماعت آنان شرکت کنند: «هر کس در صف اول با آنان نماز جماعت بخواند، گویا پشت سر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نماز خوانده است».[۴] اسحاق بن عمار گوید: «ابوعبدالله صادق علیه‌السلام به من فرمود: ای اسحاق، آیا با آنان در مسجد نماز می‌خوانی؟ گفتم: بله؛ فرمود: با آنان نماز بخوان؛ زیرا کسی که با آنان در صف اول نماز بخواند، مانند کسی است که در راه خدا شمشیر کشیده است».[۵] این مطلب نشان می‌دهد که امام قبلاً اسحاق را به این همراهی توصیه کرده و اکنون از عملکرد وی

---

۱. شیخ صدوق؛ الإعتقادات؛ ص۱۰۹. مشابه آن در محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۲۱۹: «صَلُّوا فِی عَشَائِرِهِمْ وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۲۱۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۱۷۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۶۳۶: «وَ أَدُّوا حُقُوقَهُمْ».

۴. همان، ج۳، ص۳۸۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ۳۸۲: «مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِی الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَانَ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِی الصَّفِّ الْأَوَّلِ».

۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الاحکام؛ ج۳، ص۲۷۷: «صَلِّ مَعَهُمْ فَإِنَّ الْمُصَلِّی مَعَهُمْ فِی الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَالشَّاهِرِ سَيْفَهُ فِی سَبِيلِ اللهِ».

می‌پرسد. برخی بزرگان از این‌گونه اعمال به «تقیه مداراتی» تعبیر کرده‌اند؛ یعنی باید با آنان مدارا نمود.

از تعامل ائمه با حاکمان اهل سنت، در بحث از سیره سیاسی سخن خواهیم گفت، به‌ویژه مواردی که مرتبط با حفظ اسلام و ارزش‌های دینی بوده است.

جمع‌بندی

۱. اسلام دین ارزش‌هاست و در مسائل اجتماعی اصولی را برای تمام انسان‌ها مد نظر دارد و بر آنها تکیه و تأکید کرده است؛ اصولی از قبیل اجرای عدالت در قبال همه مردم، همزیستی مسالمت‌آمیز با افراد مختلف و دارای عقاید متفاوت، وفای به عهد و پیمان در مقابل تمام افراد و حتی دشمنان، امانت‌داری و استفاده از بیت‌المال مسلمین برای برطرف‌کردن نیازمندان غیرمسلمانان.

۲. اسلام تفاوت‌های نژادی را رد کرده و تفاوتی بین سیاه‌پوستان و سفیدپوستان قایل نیست. قرآن ملاک برتری را تقوا می‌داند. مؤذن رسول خدا ﷺ مردی سیاه‌چهره به نام بلال بود.[۱] مسلمانان با یکدیگر برادر و از حقوق مساوی برخوردارند و متواضعانه و احترام‌آمیز با یکدیگر رفتار می‌کنند.

۳. بعد از رحلت رسول خدا ﷺ مسلمانان به دو گروه عمده تقسیم شدند: یک گروه طرفداران مکتب خلفا که از آنان به اهل سنت تعبیر می‌شود و گروه دیگر شیعیان. ائمه شیعه در برخوردهای احترام‌آمیز با اهل سنت، دو جهت‌گیری کلی داشتند: یکی تلاش برای اصلاح مواردی که بر خلاف سنت پیامبر ﷺ بود که در این راه هم همواره وحدت را مورد توجه داشتند و دیگر توصیه به پیروانشان برای حضور در مجالس اهل سنت و شرکت در نمازهای جماعت و جمعه آنان که نشان‌دهنده وحدت و هماهنگی با آنان است.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۰۷.

فصل دوم

شیوه برخورد با فرقه‌های اسلامی

آگاهی از شیوه برخورد معصومان با فرقه‌های منتسب به اسلام بسیار مهم است. بعد از درگذشت هر امام، گروه‌های جدیدی با عقایدی خاص ظهور می‌کرد که با عقاید اصیل امامیه فاصله داشتند. این گروه‌ها نیز در این تحقیق تا حدودی مورد توجه هستند: علاوه بر این به جمعیت‌های مطرح دیگری نیز اشاره خواهد شد. برخورد امامان ﷺ با این گروه‌ها یکسان نبوده و با توجه به میزان پایبندی آنان به اسلام، نگاه معصومان به آنان متفاوت بوده است. در مواردی با گروه‌هایی مبارزه شده و مورد طرد و لعن قرار گرفته‌اند. در مجموع شیوه برخورد با این گروه‌ها از بعد اجتماعی بسیار درس‌آموز و سودمند است؛ همچنین توجه به علت گرایش آنان به عقیده‌ای خاص و خلاف نظر فرقه امامیه مهم می‌نماید.

ما در بحث از سیره اجتماعی معصومان ﷺ از دو دسته سخن خواهیم گفت: گروه اول افراد منتسب به اسلام یا فرقه‌های اسلامی و گروه دوم گروه‌های دهری مسلک و زندیق که خدا را به هیچ وجه قبول نداشتند و در زمان امامان می‌زیستند بحث درباره برخورد معصومان ﷺ با کفار و حتی محاربان داخلی در بحث از سیره نظامی خواهد آمد.

گفتار اول: خوارج

«خوارج» جمع «خارجی» است. آنان گروهی بودند که پس از پذیرش حکمیت توسط امیرالمؤمنین ﷺ در جنگ صفین، حضرت را تکفیر و با حکمیت مخالفت کردند و آن را خلاف شرع دانستند و شعار «لاحُکْمَ‌الّالله» سر دادند. آنان از امیر مؤمنان ﷺ خواستند از این اشتباه خود ـ به زعم آنها ـ توبه نماید؛[1] به تعبیر دیگر علیه حضرت خروج و قیام کردند.[2]

ویژگی‌ها و نام‌های خوارج

چون اولین تجمع این گروه در مکانی به نام «حروراء» از روستاهای کوفه بود، به آنان «حروریه[3]» می‌گفتند و به فرد منسوب به آنها «حروری» گفته می‌شد. در روایتی ویژگی آنان از قول راوی این‌گونه ذکر شده است: «حروری یَتَبَرَّأُ مِنْ عَلِیٍّ بن ابی‌طَالِبٍ ﷺ وَ شَهِدَ عَلَیْهِ بِالْکُفْرِ:[4] حروری و خارجی کسی است که از علی ﷺ برائت جسته و آن حضرت را کافر دانسته است». به آنان«مُحَکِّمَه»[5] نیز می‌گویند؛ چون قایل به شعار «لاحکم‌الاالله» هستند که شعار تحکیم است. به آنان«شُراة»[6] نیز گفته می‌شد؛ چون مدعی بودند جان خود را در راه خدا می‌فروشند و برای او جهاد می‌کنند.

---

۱. نصر بن مزاحم منقری؛ وقعة صفین؛ ص۵۱۷: «فنادت الخوارج... : لا حکم إلا الله لا نرضی بأن تحکم الرجال فی دین الله... و قد کانت منا خطیئة و زلة حین رضینا بالحکمین و قد تبنا إلی ربنا و رجعنا عن ذلک، فارجع کما رجعنا و إلا فنحن منک براء».

۲. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۲، ص۲۹۴: «اَلْخَارِجِیُ: واحد الْخَوَارِج و هم فرقة من فرق الإسلام، سمّوا خَوَارِجَ لِخُرُوجِهم علی علی ﷺ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۳۸۷.

۴. همان، ج۱، ص۴۰۴.

۵. شیخ مفید؛ الإفصاح؛ ص۲۲۷.

۶. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۲۳۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۲۶۴.

«مارقین» نیز نامیده شدند؛ نامی که در حدیث نبوی به آنان داده شده است. پیامبر ﷺ فرمود: «إِنَّهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ وَ عَلَامَتُهُمُ التَّسْبِيدُ:[۱] آنان از دین بیرون می‌روند مانند خارج‌شدن تیر از کمان و علامت آنان تسبید است». شیخ صدوق «تسبید» را به معنای تراشیدن سر و دوری از روغن‌زدن و آرایش ظاهری دانسته است.[۲] در زیارت جامعه از آنان به خارج‌شدگان از ولایت اهل بیت ﷺ یاد شده است.[۳] مجلسی اول اساس دین خوارج را بغض و دشمنی با علی ﷺ می‌داند.[۴] جنگ نهروان بر ضد آنان رخ داد که در سیره نظامی ذکر خواهد شد. ویژگی اولیه خوارج مخالفت با امام علی ﷺ بود؛ بنابراین زن و مردی که منتسب به خوارج باشند، با علی ﷺ دشمن هستند و کینه‌ای از آن حضرت به دل دارند.

خوارج پس از امیرالمؤمنین ﷺ

خوارج پس از امیر مؤمنان ﷺ نیز در جامعه اسلامی حضور داشتند و گاه‌گاهی جمعی از آنان دست به شورش می‌زدند. آنان بعد از حضرت در عراق بر ضد معاویه نیز شورش کردند.[۵] در مقاطع مختلف، معصومان با جمعی از آنان سروکار داشتند و هنوز نیز در برخی کشورهای اسلامی جمعی، هرچند اندک، با این باور و عقیده زندگی می‌کنند. اکثریت کشور عمان طرفداران خوارج اباضیه هستند که اندیشه خود را تعدیل کرده‌اند؛[۶]

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۱۲۴.

۲. همان. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۳، ص۲۰۲: «التسبید: هو ترک التدهن و غسل الرأس و قال غیره: هو الحلق و استئصال الشعر و قال ابوعبید: و قد یکون الأمران جمیعاً».

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۶۱۴: «وَ الْمَارِقِينَ مِنْ وَلَايَتِكُم».

۴. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۵، ص۱۵۳: «و هم الذین یدینون ببغض أمیرالمؤمنین صلوات الله علیه».

۵. رک: احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل أنساب الأشراف؛ ج۵، ص۱۷۲.

۶. البته آنان در عقیده خود از خوارج افراطی جدا شدند (جواد مشکور؛ فرهنگ فرق الاسلامی؛ ص۶. الموسوعة الکبری للمذاهب و الفرق و الأدیان؛ ج۹، الحرکة الاباضیة و فرق الخوارج).

جمعی از خوارج نیز در الجزایر هستند.[۱]

شیوه برخورد امیرالمؤمنین ﷺ با خوارج

دوازده‌هزار نفر از خوارج اولین بار هنگام بازگشت از جنگ صفین در ربیع‌الاول سال ۳۷ در حروراء، روستایی نزدیک کوفه، تجمع کردند.[۲] فرمانده نظامی آنان شبث بن ربعی و پیش‌نمازشان عبدالله بن کواء یشکری بود. آنان تصمیم‌گیری در مسائل و امور تشکیلاتی آیندهٔ خود را که آیا با توجه به شعاری که می‌دهند، رهبر داشته باشند یا نه، به شورا واگذار کرده بودند.[۳] از مجموع گزارش‌ها استفاده می‌شود که برخورد امیرالمؤمنین ﷺ با این گروه دارای دو مرحله مهم و درس‌آموز بوده است:

۱. برخورد روشنگرانه

در مرحله اول حضرت تلاش کرد با بیان مسائل و پاسخگویی به شبهات آنان، مانع ادامه انحرافشان گردد. امیرالمؤمنین ﷺ برای پاسخگویی به شبهات خوارج، اول عبدالله بن عباس را پیش آنان فرستاد و به وی دستور داد با قرآن با آنان محاجّه نکند؛ زیرا دارای وجوه مختلفی است؛ بلکه با سنت با آنان محاجه نماید که راه گریزی نداشته باشند.[۴] عبدالله بر خلاف ژنده‌پوشی خوارج، در هنگام رفتن پیش آنان از بهترین لباس‌های خود بهره برد. در روایات ما به این پوشش ابن‌عباس در هنگام مناظره با خوارج که در حضور امیرالمؤمنین ﷺ رخ داده، استناد شده است.

---

۱. بنا به نقل تیجانی، هنوز جمعی از خوارج در الجزایر هستند و بن بلا اولین رئیس‌جمهور الجزایر پس از انقلاب آن، جزو خوارج بوده است. (محمد تیجانی؛ گشته‌ام در جهان؛ ص۱۵۷).

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۵۴۵. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۷، ص ۴۳۰.

۳. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الاشراف؛ ج۳، ص۱۱۴.

۴. نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)؛ ص۴۶۵، ح۷۷: «لَا تُخَاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ... وَ لَكِنْ حَاجِجْهُمْ بِالسُّنَّةِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصاً».

یوسف بن ابراهیم گوید: بر امام صادق ﷺ وارد شدم، درحالی‌که لباس خز پوشیده بودم و کلاه خز بر سر داشتم. حضرت نگاهی به من انداخت. گفتم: فدایت شوم، من جامه و کلاه خز پوشیده‌ام؛ نظرتان چیست؟ فرمود: استفاده از خز اشکال ندارد؛ سپس فرمود: وقتی امیرالمؤمنین ﷺ عبدالله بن عباس را به سوی خوارج فرستاد، عبدالله در برابر آنان بهترین لباس‌هایش را پوشید و با بهترین عطرها خود را خوش‌بو کرد و بر بهترین مرکب سوار شد. آنان گفتند: ای فرزند عباس، درحالی‌که تو جزو برترین مردمان هستی، حالا که پیش ما آمده‌ای، با لباس‌های ستمگران و مرکب آنان حاضر شده‌ای! ابن‌عباس این آیه را برای آنان خواند: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ:[1] بگو چه کسی زینت الهی را که خداوند برای بندگانش قرار داده، حرام کرده است و روزی‌های حلال را»؛ «فَالْبَسْ وَ تَجَمَّل فَإِنَّ اللهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ لْيَكُنْ مِنْ حَلالٍ:[2] پس از این‌گونه لباس‌ها استفاد کن و خود را بیارای؛ زیرا خداوند زیباست و زیبایی‌ها را دوست دارد؛ ولی باید از حلال باشد»؛ یعنی هم مال حلال باشد و هم جنس آن حلال و مباح باشد.

در روایتی دیگر به سند صحیح، امام صادق ﷺ همین موضوع را بیان می‌کند: امیرالمؤمنین ﷺ عبدالله بن عباس را به سوی ابن‌کواء و یارانش[3] از خوارج فرستاد (تا با آنان مناظره و حجت را تمام نماید). عبدالله بن عباس پیراهن نازکی بر تن داشت و حُلّه‌ای فاخر بر دوش گرفته بود. خوارج با مشاهده او در جامهٔ زیبا گفتند: ای فرزند عباس، تو بهترین فرد نزد ما هستی، چنین لباس می‌پوشی! ابن‌عباس پاسخ داد: «وَ هَذَا أَوَّلُ ما

---

۱. اعراف: ۳۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۴۴۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۱۵۳.

۳. باید توجه داشت این دیدار ابن‌عباس در هنگام تجمع خوارج در حروراء قبل از اعلام حکم حکمین و پیش از جنگ نهروان بوده است. از شواهد تاریخی استفاده می‌شود که ابن‌کواء در نهروان نبوده است؛ بنابراین کسانی که در هنگام ترجمه حدیث از تعبیر هنگام جنگ نهروان استفاده کرده‌اند (محمدباقر بهبودی؛ گزیدهٔ کافی؛ ج۶، ص۱) دقیق نیست.

أُخاصِمُكُمْ فِيه: این اولین مطلبی است که در آن با شما مخالفت و اتمام حجت می‌نمایم؛ زیرا خداوند فرموده: "چه کسی زینت الهی را حرام کرده..."[۱] و فرموده: "هرگاه به مسجد روید، زینت‌شده و آراسته باشید"[۲]».[۳]

اشکال‌های خوارج

به نقل شیخ طوسی وقتی ابن‌عباس در برابر خوارج قرار گرفت گفت: این علی بن ابی‌طالب ﷺ پسرعموی پیامبر ﷺ و همسر دختر او فاطمه ﷺ است. شما فضل او را می‌دانید؛ پس چه اشکالی بر او دارید؟ آنان سه اشکال را مطرح کردند:

۱. در دین خدا حکمیت نموده است.

۲. افراد را می‌کشد، ولی اسیر نمی‌کند، یا بکشد و اسیر کند یا نه بکشد و نه اسیر کند؛ زیرا وقتی مال آنان بر ما حرام است، خون آنان نیز حرام است.

۳. علی ﷺ نام خودش را در قرارداد آتش‌بس با معاویه، به‌عنوان خلیفه حذف کرد.

ابن‌عباس گفت: اگر از این مشکلات خارج شود و به آنها پاسخ درست دهد، شما به سوی وی بر می‌گردید؟ گفتند: آری. ابن‌عباس گفت: اگر منظور شما پذیرش حکمیت بین او و معاویه باشد، خداوند در هنگام اختلاف حکَم قرار داده است، آنجا که فرمود: «و اگر شقاقی بین مرد و زنش ایجاد شد، پس داوری از سوی مرد و داوری از سوی زن برای حل اختلاف برگزینید»[۴] و فرمود: «يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ:[۵] حکم کند به آن، صاحبان عدالت از شما». درباره خرگوش که قیمتش یک درهم است، خداوند حکم قرار داده است؛ پس این کار بزرگ سزاوارتر به حکمیت است. آنان از این اشکال خود بر گشتند.

---

۱. اعراف: ۳۱: «مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ».

۲. اعراف: ۲۰: «خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۴۴۱.

۴. نساء: ۳۵: «وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها».

۵. مائده: ۹۵.

اما اشکال دوم که چرا کشت و اسیر نگرفت؛ پس اگر یکی از شما در سهم او عایشه، همسر پیامبر ﷺ، قرار گیرد، چه می‌کند، درحالی‌که خداوند فرموده: «و نباید هرگز با زنان پیامبر ﷺ ازدواج کنید».[۱] گفتند: از این اشکال هم برگشتیم.

اما اشکال سوم که چرا هنگام تنظیم قرارداد با معاویه نام امیرالمؤمنین را حذف کرد. در قرارداد آمده بود: «این چیزی است که امیرالمؤمنین علی ؑ با معاویه آتش‌بس کردند»؛[۲] معاویه گفت: اگر امیرالمؤمنین بودی، ما با تو درگیری نداشیم. اگر علی نام خود را به عنوان خلیفه حذف کرد، پیامبر ﷺ هم در صلح حدیبیه هنگام اعتراض سهیل بن عمرو، عنوان نبوت خود یعنی رسول خدا ﷺ را برداشت؛ زیرا چنین آمده بود: «این چیزی است که رسول خدا ﷺ با سهیل بن عمرو حکم کرده‌اند»؛[۳] سهیل گفت: اگر قبول داشتیم رسول خدا ﷺ هستی، با تو مخالفت نمی‌کردیم و پیامبر ﷺ خود با انگشتش آن را پاک کرد.[۴]

علی ؑ در جمع خوارج

امیرالمؤمنین ؑ به اعزام ابن‌عباس اکتفا نکرد؛ بلکه خود نیز به جمع خوارج رفت تا به شبهات و اشکالاتشان پاسخ دهد؛ اما دید هنوز ابن‌عباس با آنان مخاصمه می‌کند. فرمود: نگفتم چگونه با آنان سخن بگویی؟ حضرت از خوارج پرسید: رهبر شما چه کسی است؟ گفتند: ابن‌کواء. حضرت فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا به یاد می‌آورید وقتی را که آنان قرآن‌ها را بلند کردند، گفتم: آنان یاران دین و قرآن نیستند؛ زیرا من از کودکی و بزرگی آنها را می‌شناسم و این کار آنان جز فریب نیست؛ اما شما نپذیرفتید و گفتید فقط قرآن را قبول داریم؛ به همین جهت من با حکمین شرط کردم فقط

---

۱. احزاب: ۵۳: «وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً».

۲. هذا ما واقف أمیر المؤمنین علی معاویة.

۳. هذا ما قاضی علیه رسول‌الله ﷺ سهیل بن عمرو.

۴. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۷، ص۲۶۵.

به قرآن داوری نمایند. ما رجال را حکم قرار ندادیم؛ بلکه قرآن را حکم قرار دادیم.[۱]

بخش عمده این سخنان پایانی حضرت در نهج البلاغه آمده است.[۲] طبرسی در کتاب احتجاج شش اشکال از خوارج نقل کرده که حضرت به آنها پاسخ داده است. سه اشکالی که از ابن‌عباس نقل شد هم آمده که حضرت به آنها پاسخ داده است.[۳]

نتیجه روشنگری، بازگشت جمعی از خوارج

پس از احتجاج ابن‌عباس و حضرت، به تعبیر بلاذری خوارج به سه دسته تقسیم شدند: گروهی از نظر خود برگشتند و به شهرها و مکان‌های خود رفتند؛ از جمله آنان احنف بن قیس، شبث بن ربعی، ابوبلال مرداس بن ادیه و ابن‌کواء بودند. گروهی دیگر نیز دست از مخالفت کشیدند و گفتند: عجله نمی‌کنیم تا ببینیم چه می‌شود و گروهی باز هم علی ﷺ را مشرک دانستند که در نهروان با حضرت جنگیدند.[۴] تنها چهارهزار نفر از دوازده‌هزار نفر آنان بر نظر خود باقی ماندند که در نهروان شرکت داشتند.[۵] احنف بن قیس، شبث بن ربعی و ابن‌کواء به دیدار حضرت رفتند و حضرت به شبهات آنان پاسخ داد.[۶]

عبد الله بن کواء خارجی و امیرالمؤمنین ﷺ

ابن کواء یشکری[۷] یکی از رهبران خوارج در حروراء بود. او برابر عقیده باطل خود

---

۱. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج ۴، ص ۴۷.
۲. نهج البلاغه؛ ص ۱۸۲، خ ۱۲۵. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۱، ص ۲۷۰.
۳. ابومنصور احمد بن علی طبرسی؛ الإحتجاج؛ ج ۲، ص ۲۷۷.
۴. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الاشراف؛ ج ۳، ص ۱۱۴ـ۱۱۵.
۵. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج ۷، ص ۲۶۶.
۶. ابن‌ابی‌زینب نعمانی؛ الغیبه؛ ص ۳۱۲.
۷. ابن‌کواء نامش عبدالله بن عمرو از بن یشکر بود. او عالم و نسب‌شناس و از سران خوارج بود. برای گیراندانختن علی ﷺ پرسش‌هایی را مطرح می‌کرده است (ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج ۲، ص ۷۳۷، تعلیقه. ابن‌قتیبه؛ المعارف؛ ص ۵۳۵).

با حضرت علی ﷺ نجنگید، ولی مدت‌ها در پی مخالفت با حضرت بود و پرسش‌های زیادی از امام داشت که برخی از آنها نه برای فهم، بلکه برای ایجاد مشکل برای حضرت بود؛ ولی امیرالمؤمنین ﷺ به پرسش‌ها و شبهات وی توجه می‌کرد و به آنها پاسخ می‌داد که در سیره پرسش و پاسخ، نمونه‌هایی از آنها را نقل کردیم.

الف) ابن‌کواء و قرائت قرآن در هنگام نماز امیرالمؤمنین ﷺ

امام صادق ﷺ می‌فرماید: اگر در هنگام نماز، آیات قرآن را شنیدی، لازم است به آنها گوش دهی و برای این موضوع به سیره امیر مؤمنان ﷺ استناد می‌نماید که حضرت نماز صبح می‌خواند، ابن‌کواء که پشت سر حضرت بود، این آیه را خواند: «وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ:[1] و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند، وحی شده است که اگر شرک ورزی، به‌طور حتم کردارت تباه می‌شود و به یقین از زیانکاران خواهی شد»؛ یعنی تو مشرک شدی و اعمالت حبط شده است و از زیانکارانی. حضرت به احترام قرآن ساکت شد تا آیه به اتمام رسید. ابن‌کواء دوباره آیه را خواند و حضرت ساکت شد تا سه بار آیه را تکرار کرد؛ بعد امیرالمؤمنین ﷺ این آیه را تلاوت کرد: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ:[2] پس صبر نما، زیرا وعده الهی حق است و تو را نگران ننمایند کسانی که یقین ندارند»؛ آن‌گاه سوره را تمام کرد و به رکوع رفت.[3]

ازآنجاکه شیخ طوسی این حدیث را در کتاب تهذیب الأحکام خود نقل کرده است، در کتاب‌های فقهی نیز به آن استناد شده که در هنگام نماز اگر قرآن خوانده شود، طبق سیره حضرت امیر ﷺ باید به آن گوش داد. علامه حلی پس از تصریح به صحیح‌بودن

---

۱. زمر: ۶۵.

۲. روم: ۶۰.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۳، ص۳۵. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۵۲. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۲، ص۱۶۰. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۲، ص۴۴، ص۳۵۲.

سند این روایت، به آن استناد کرده است؛ گرچه می‌افزاید: ممکن است سکوت حضرت از باب تقیه بوده باشد.[۱]

ب) پاسخ به شبهات ابن‌کواء، رهبر معنوی خوارج

ابن‌کواء که در حروراء رهبر خوارج و پیش‌نماز آنان بود، بر اثر برخورد منطقی حضرت و پاسخگویی ایشان به پرسش‌ها و شبهاتش، در جنگ نهروان شرکت نکرد.[۲] او پرسش‌های زیادی از حضرت دارد که در کتب تفسیر و حدیث شیعه نقل شده است؛ مانند پرسش از ویژگی‌های اسلام، ایمان، کفر و نفاق[۳] و معنای اعراف.[۴]

امیرالمؤمنین ﷺ در سخنرانی خود فرمود: پناه می‌برم به خدا از گناهانی که باعث سرعت در نابودی می‌شوند. عبدالله بن کوّاء یشکری حرکت کرد و گفت: ای امیر مؤمنان ﷺ، آیا گناهانی وجود دارد که باعث سرعت در نابودی گردد؟ فرمود: آری، وای بر تو، قطع رحم. خانواده‌هایی با هم جمع می‌شوند و با هم مواسات و همدلی دارند، درحالی‌که انسان‌های فاجری هستند. خداوند به آنان روزی می‌دهد. در برابر، خانواده‌هایی هستند که دچار تفرقه شده و بعضی با دیگر اقوام قطع رحم نموده‌اند؛ پس خداوند آنان را از لطف خود محروم نموده، درحالی‌که جزو پرهیزگاران می‌باشند.[۵]

بسم‌الله‌گفتن در اول غذا از توصیه‌های امیرالمؤمنین ﷺ بود و می‌فرمود: هر کس در آغاز غذاخوردن، نام خدا را ببرد، من سلامتی وی را تضمین می‌کنم. ابن‌کواء گفت: ای

---

۱. علامه حلی؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب؛ ج ۶، ص ۲۶۶. البته نسخه «بدل» تقیه، «تنبیه» است یعنی برای یادآوری توجه به قرآن.

۲. علی بن فخرالدین عیسی اربلی؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمة؛ ج ۱، ص ۲۶۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۴۹.

۴. همان، ج ۱، ص ۱۸۴. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص ۴۹۷. فرات بن ابراهیم کوفی؛ تفسیر فرات الکوفی؛ ص ۱۴۳.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۳۴۷: «فَقَالَ: نَعَمْ وَيْلَكَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ إِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَجْتَمِعُونَ وَ يَتَوَاسَوْنَ وَ هُمْ فَجَرَةٌ فَيَرْزُقُهُمُ اللهُ وَ إِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَتَفَرَّقُونَ وَ يَقْطَعُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً فَيَحْرِمُهُمُ اللهُ وَ هُمْ أَتْقِيَاءُ».

امیر مؤمنان ﷺ، من شب گذشته با نام خدا غذا خوردم، مرا اذیت کرد. حضرت فرمود: شاید غذاهای گوناگونی خوردی و فقط هنگام خوردن برخی، نام خدا را برده‌ای.[۱] در کتب فقهی به این حدیث برای استحباب بردن نام خدا در اول هر غذا استناد شده است.[۲]

ج) پرسش‌های ابن‌کواء در دیگر کتب

نمونه‌های متعددی در دیگر کتب آمده است؛ مانند کتاب سلیم،[۳] تفسیر قمی،[۴] چند نمونه در الغارات،[۵] موارد متعددی در تفسیر عیاشی که پرسش‌های وی بسیار رهگشاست،[۶] جعفریات،[۷] کتب صدوق[۸] و أمالی شیخ طوسی.[۹] در منابع بعدی نیز موارد دیگری وجود دارد.[۱۰] همچنین در منابع عامه که پرسش‌های ابن‌کواء متفاوت است؛ مانند پرسش از بیت‌المعمور.[۱۱]

---

۱. همان، ج۶، ص۲۹۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۳۵۵. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۱۱۸. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ صص ۴۳۰ و ۴۳۷.

۲. ابن‌براج؛ المهذب؛ ج۲، ص ۴۵۰. شهید ثانی؛ الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه؛ ج۷، ص۳۵۹.

۳. سلیم بن قیس هلالی؛ کتاب سلیم بن قیس؛ ج۲، ص۹۶۴، پرسش از سنت، بدعت، جماعت و تفرقه .

۴. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج۲، ص ۱۶۰، تفسیر «الذاریات ذروا».

۵. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات (یک‌جلدی) ص۱۰۳، معنای «الذاریات» و ص۱۰۶: «سیاهی در ماه و شدت خلق».

۶. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۱۴۱، پسری که از پدرش بزرگ‌تر بود، عزیر، ص۲۳۲، برادر رضاعی، ص۳۰۱، مسح بر موزه؛ ج۲، ص۴۱، آیا کسی از فرزندان آدم قبل از موسی با خدا سخن گفت؟ ص۲۲۹، تفسیر آیه که نعمت خدا را تبدیل کردند، ص۲۸۳، سیاهی در ماه، ص۲۹۸، شجره ملعونه در قرآن، ص۳۳۹، پرسش از ذوالقرنین که آیا پیامبر بود.

۷. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۲۳۴، آیا بر گناهکار سلام کنیم.

۸. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۶۰۳، بیان نسب خود در بصره همو، (توحید؛ ص۲۸۲)، معنای آیة الطیر صافات. همو، کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۲، ص۳۹۳، ذوالقرنین. همو، معانی الأخبار؛ ص۱۲۱، بیان نسب علی و ص۴۰۶: «العجب کل العجب». همو، علل الشرائع؛ ص۳۹، ذوالقرنین.

۹. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۵۲۳، اطلاع از آیاتی که حضرت در هنگام نزول آن غایب بود.

۱۰. ابن‌شهرآشوب؛ مناقب آل أبی‌طالب ﷺ؛ ج۲، ص۳۷۶.

۱۱. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۵، ص۲۹.

د) نکات درس‌آموز سیره امیرالمؤمنین ﷺ در برخورد با ابن‌کواء

از برخورد حضرت با ابن‌کواء نکاتی استفاده می‌شود:

۱. حضرت به تمام پرسش‌های ابن‌کواء پاسخ داد و پرسشگری وی باعث شده نکات و معارف مهمی از دانش امام علی ﷺ به ما برسد که می‌تواند مجموعه قابل توجهی باشد. برخی از آنها فقهی، برخی کلامی و برخی تفسیری و تاریخی است.

۲. بخشی از پرسش‌های ابن‌کواء شبهه و اشکال است که حضرت با روی گشاده به آنها نیز پاسخ می‌دهد؛ زیرا نمی‌خواهد افراد در شک و شبهه به‌سر برند. این شیوه برخورد با افراد مخالف برای ما بسیار درس‌آموز و سودمند است.

۳. امیرالمؤمنین ﷺ محدودیتی برای زمان پرسش و پاسخ قایل نیست. از برخی موارد استفاده می‌شود که در آغاز سخنرانی حضرت، ابن‌کواء پرسش و اشکال خود را مطرح می‌کرد و امام بدون ناراحتی پاسخ می‌داد؛ مشابه آن در خطبه سوم نهج البلاغه معروف به شقشقیه است که حضرت در هنگام سخنرانی به پرسش‌هایی پاسخ داد.

۴. برخی پرسش‌های ابن‌کواء قبل از جریان خوارج بوده و تعداد زیادی پس از آن، که به نظر می‌رسد پاسخگو بودن حضرت مانع حضور عبدالله بن کواء یشکری در نبرد نهروان شده است.

برخورد دیگر معصومان با پرسش‌های خوارج

پاسخ به شبهات و پرسش‌های خوارج مخصوص زمان امیرالمؤمنین ﷺ نبود. دیگر معصومان نیز این روش را پی‌گرفتند. امام حسین ﷺ به پرسش نافع بن ازرق، رئیس فرقه خوارج ازارقه، درباره خدا پاسخ می‌دهد و به توصیف حضرت حق عزوجل می‌پردازد.[۱]

---

۱. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص ۸۰.

طرفداران نافع بن ازرق «ازارقه» نامیده می‌شدند. آنان بزرگ‌ترین فرقه خارجی بودند که در زمان عبدالله بن زبیر بر اهواز، شهرهای فارس و کرمان مسلط شدند. جمعیت آنان به سی‌هزار سوار می‌رسید. آنان قایل به کفر علی علیه‌السلام به جهت پذیرش حکمت بودند.[1] به نظر می‌رسد فرزند نافع بن ارزق، یعنی عبدالله بن نافع نیز از نظر پدرش در دشمنی با علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام پیروی می‌کرده است.

زمانی که عبدالله بن نافع دنبال کسی می‌گشت تا شبهه خود درباره علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام را با او مطرح کند؛ امام باقر علیه‌السلام را به او معرفی کردند که می‌تواند به آن پرسش پاسخ دهد. عبدالله بن نافع ازرق پیوسته می‌گفت: اگر من کسی را روی زمین می‌شناختم که از راه برهان به من ثابت کند علی بن ابی طالب علیه‌السلام به‌حق، اهل نهروان را کشته و دراین‌باره به آنها ستم نکرده است، نزد او می‌رفتم. بدو گفتند: فرزند علی علیه‌السلام هم نباشد؟ (یعنی اگر فرزند او باشد، حاضری به نزدش بروی؟) پرسید: مگر در میان فرزندان او دانشمندی هست؟ گفتند: همین نخستین نادانی توست؛ مگر می‌شود در آنها دانشمندی نباشد؟ پرسید: امروزه آن دانشمند کیست؟ گفتند: محمد بن علی بن الحسین علیه‌السلام است.

عبدالله بن نافع با سرانی از طرفداران خویش حرکت کرد و به مدینه آمد و از امام باقر علیه‌السلام اجازه شرفیابی خواست. بدان حضرت عرض کردند: عبدالله بن نافع است که اجازه شرفیابی می‌خواهد. حضرت فرمود: او با من چه کار دارد با اینکه در هر صبح و شام از من و پدرم بیزاری می‌جوید؟ ابوبصیر عرض کرد: قربانت گردم، این مرد چنین پندارد که اگر بر زمین کسی باشد که به او ثابت کند علی علیه‌السلام در کشتن اهل نهروان به آنها ستمی نکرده، پیش وی خواهد رفت. امام باقر علیه‌السلام به غلام خود فرمود: بگو فردا نزد ما بیا. روز دیگر عبدالله بن نافع با همراهانش آمد؛ امام باقر علیه‌السلام نیز به دنبال فرزندان مهاجر و انصار فرستاد و آنها را جمع کرد؛ آن‌گاه دو جامه سرخ‌رنگ پوشید و به نزد مردم آمد.

---

۱. حبیب‌الله خوئی؛ منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه؛ ج ۴، ص ۳۷۶.

گویی یک پاره ماه بود. بعد از حمد الهی و ستایش پیامبر ﷺ فرمود:

ستایش خدایی را سزاست که ما خاندان را به مقام نبوت گرامی داشت و به ولایت خویش مخصوصمان کرد. ای گروه فرزندان مهاجر و انصار، هر یک از شما که منقبت و فضیلتی از علی بن ابی طالب ؑ دارد، برخیزد و بیان کند. مردم هر کدام برخاستند و مناقب آن حضرت را ردیف کرده، یک‌یک بیان کردند.

عبدالله بن نافع گفت: من این فضایل را بهتر از ایشان می‌دانم، ولی (مطلب اینجاست که) علی ؑ با قبول حَکمیّتِ حکمین کافر شد. تا اینکه در ضمن بیان فضایل علی ؑ به حدیث خیبر رسیدند که رسول خدا ﷺ فرمود: «فردا پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند؛ حمله‌کننده‌ای است که فرار نمی‌کند. (از برابر دشمن) باز نگردد تا خداوند به دست او قلعه را بگشاید».

امام باقر ؑ به عبدالله بن نافع فرمود: درباره این حدیث چه می‌گویی؟

عبدالله گفت: این حدیث درست است و شکی در آن نیست؛ ولی علی ؑ پس از این جریان کافر شد.

امام فرمود: مادرت بر تو سوگواری کند، به من بگو: آیا خدای عزوجل در آن روزی که علی بن ابی‌طالب ؑ را دوست می‌داشت، می‌دانست که او اهل نهروان را می‌کشد یا نمی‌دانست؟

ابن‌نافع گفت: این سؤال را یک بار دیگر تکرار کنید. حضرت تکرار کرد، ابن‌نافع با خود گفت: اگر بگویم نمی‌دانست که کافر شده‌ام؛ ازاین‌رو در پاسخ گفت: آری، می‌دانست.

امام باقر ؑ فرمود: آیا خداوند او را دوست داشت که فرمان‌برداری او را بکند یا نافرمانی او را؟

عبدالله بن نافع گفت: برای اینکه فرمان‌برداری بکند.

امام باقر ؑ فرمود: پس برخیز که محکوم شدی (زیرا کشتن اهل نهروان هم طبق این

دلیل، فرمان‌برداری خدای عزوجل بوده است).

ابن‌نافع برخاست (و این آیه را می‌خواند) و می‌گفت: «تا از طلوع صبح رشته سپید از رشته سیاه بر شما نمایان شود»؛[۱] (یعنی اکنون مطلب برایم روشن شد). خدا می‌داند رسالت خود را کجا قرار دهد.[۲]

پرسش‌های دیگری از نافع بن ازرق خارجی از امام باقر علیه السلام مطرح است که در کتب آمده؛[۳] اما با توجه به کشته‌شدن نافع بن ازرق در سال ۶۵ هجری،[۴] باید آنها را مربوط به عبدالله دانست و ممکن است در متن اصلی ابن‌نافع بن ازرق بوده باشد. آنچه مسلم است این است که پرسشگر از خوارج بوده است که امام به پرسش‌هایش پاسخ داده است.

۲. دوری از خوارج

وقتی گفتگوی امیرالمؤمنین علیه السلام با باقیماندگان خوارج به نتیجه نرسید، ناچار باید به گونه‌ای دیگر با آنها برخورد می‌کرد. حضرت تصمیم به جنگ با خوارج نداشت و قرار بود برای جنگ با معاویه برود؛ امّا کشتن افراد بی‌گناه توسط خوارج باعث شد حضرت با آنان بجنگد[۵] و پس از نبرد نهروان، دیگران را از جنگ با خوارج و کشتن آنها بعد از خود، نهی کرد و فرمود: «لا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِی فَلَیْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ کَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَکَه:[۶] با خوارج پس از من نجنگید؛ زیرا کسی که دنبال حق بوده و به اشتباه رفته، با کسی که دنبال باطل بوده و آن را دریافته، همانند نیست».

---

۱. بقره: ۱۸۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۴۹. سیدهاشم رسولی محلاتی؛ ترجمهٔ الروضة من الکافی؛ ج۲، ص۱۹۳.

۳. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص۱۷۳. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۱۶۴.

۴. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۵، ص۶۱۳. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۵، ص۳۱. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۷، ص۳۵۱.

۵. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ج۲؛ ص۴۱۷. مطهر بن طاهر مقدسی؛ البدء و التاریخ؛ ج۵، ص۲۲۹.

۶. نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)؛ ص۹۴.

آنچه از سیره معصومان استفاده می‌شود این است که در صورت فایده‌نداشتن سخن‌گفتن با خوارج، باید از آنان دوری کرد و با آنها معاشرت ننمود و باید روش‌های غیرمنطقی آنان را نقد کرد. اینک به نمونه‌هایی از این برخوردها اشاره می‌کنیم:

الف) افتخار به تشیع و دوری از خوارج

امام صادق ﷺ در روایتی، شیعه علی ﷺ بودن یارانش را افتخاری برای آنان معرفی می‌کند و از اینکه آنان طرفدار گروه‌های منحرف از جمله خوارج نیستند، ابراز خوشحالی می‌کند. سعید بن یسار گوید: من و حارث بن مغیره نصری و منصور صیقل از امام صادق ﷺ اجازه دیدار گرفتیم. ایشان به ما وعده داد که در خانه طاهر (از نزدیکان امام) به دیدارشان برویم. نماز عصر را خواندیم، سپس نزد حضرت رفتیم. دیدیم بر تختی که به زمین نزدیک بود، تکیه زده؛ نزد حضرت نشستیم. حضرت ایستاد و نشست و پاهای خود را از روی تخت دراز کرد و گام‌ها را بر زمین قرار داد؛ آن‌گاه فرمود:

الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِی ذَهَبَ النَّاسُ یَمِیناً وَ شِمَالاً فِرْقَةٌ مُرْجِئَةٌ وَ فِرْقَةٌ خَوَارِجٌ وَ فِرْقَةٌ قَدَرِیَّةٌ وَ سُمِّیتُمْ أَنْتُمُ التُّرَابِیَّةَ[1] وَ شِیعَةَ عَلِیٍّ:[2] شکر خدا را که مردم به راست و چپ رفتند؛ گروهی مرجئه و جمعی خوارج و دسته‌ای قدریه شدند و شما ترابیه و شیعه علی ﷺ نامیده شده‌اید. سپس دست راست خود را بلند کرد و (به معرفی اسلام پرداخت و) فرمود: آگاه باشید به خدا سوگند که آن (حقیقت دین) نیست جز (ایمان به) خدای یگانه‌ای که شریک ندارد و رسول او و خاندان پیامبرش و شیعیان ایشان، کرم الله وجوههم و هر چه جز این باشد، ارزشی ندارد. به خدا سوگند علی ﷺ شایسته‌ترین مردم به سرپرستی و رهبری مردم پس از رسول

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۳۳.

۲. همان، ص ۸۰. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ج ۱، ص۱۵۶، با اندکی تغییر.

خدا ﷺ بود. این سخن را سه بار تکرار فرمود.[۱]

این سخن در دو مورد در روضه کافی به نقل از سعید بن یسار آمده؛ اما این نقل کامل‌تر است. در این روایت حضرت شیعیان را از گرایش به گروه‌های انحرافی باز داشته و برای بیان این مطلب، مکان خاصی را به جز منزل خود در نظر گرفته است که خالی از اغیار باشد. در موارد دیگر نیز معصومان شیعیان را از گرایش به گروه‌های منحرف نهی کرده‌اند. هشام بن سالم گوید: بعد از درگذشت امام صادق ﷺ من همراه جمعی (که نام می‌برد) و صاحب طاق (مؤمن‌الطاق[۲]) در مدینه بودیم و مردم بر عبدالله بن جعفر اجتماع کرده بودند و او را امام می‌دانستند. بر او وارد شدیم و متوجه شدیم شایستگی برای امامت ندارد. از نزد وی بیرون آمده، متحیر ماندیم و نمی‌دانستیم کجا برویم. در یکی از کوچه‌های مدینه گریان و نگران توقف کردیم و می‌گفتیم: به سوی مرجئه، قدریه، زیدیه، معتزله و خوارج برویم. در همین هنگام پیرمردی را دیدیم که با دست به من اشاره کرد. ترسیدم مردی از جاسوسان منصور خلیفه عباسی باشد؛ زیرا وی در مدینه جاسوس‌هایی داشت که می‌خواستند بدانند شیعه بر چه کسی اتفاق خواهد کرد تا گردن او را بزنند. به همراه خود، ابوجعفر احول (مؤمن‌الطاق)، گفتم: تو برو، او با من کار دارد. دنبال پیرمرد رفتم. تصور می‌کردم نمی‌توانم از دست او نجات پیدا کنم؛ به همین جهت پشت سر وی می‌رفتم و به مرگ خود یقین داشتم؛ تا اینکه مرا به در خانه امام کاظم ﷺ برد؛ سپس مرا رها کرد و رفت. در همین هنگام خادمی که جلو درِ خانه بود، به من گفت: وارد شو، خداوند تو را رحمت کند. هنگامی که امام کاظم ﷺ به من نگریست، بدون اینکه سخنی بگویم در آغاز

---

۱. ثُمَّ قَالَ بِيَمِينِ مِنْهُ: أَمَا وَ اللهِ مَا هُوَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ رَسُولُهُ وَ آلُ رَسُولِهِ ﷺ وَ شِيعَتُهُمْ كَرَّمَ اللهُ وُجُوهَهُمْ وَ مَا كَانَ سِوَى ذَلِكَ فَلَا. كَانَ عَلِيٌّ وَ اللهِ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ يَقُولُهَا ثَلَاثاً.

۲. صاحب طاق یا مؤمن‌الطاق لقب محمد بن علی بن نعمان ابوجعفر احول کوفی بوده که دکانش در طاق‌المحامل کوفه بوده است. او از شیعیان مخلص و توانمند در مناظره و یکی از چهار نفر مورد علاقه امام صادق ﷺ بود. مخالفان به او شیطان‌الطاق می‌گفتند (طوسی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۱۸۵. ابن‌داود؛ رجال ابن‌داود؛ ص۳۲۶).

فرمود: «یا هِشامُ[۱] لا إلَی الْمُرْجِئَةِ وَ لا إلَی الْقَدَرِیَّةِ وَ لا إلَی الزَّیْدِیَّةِ وَ لا إلَی الْمُعْتَزِلَةِ وَ لا إلَی الْخَوَارِجِ، إلَیَّ إلَیَّ:[۲] ای هشام، نه به سوی مرجئه برو و نه قدریه و نه زیدیه و نه معتزله و نه به جانب خوارج، لکن به سوی من، به سوی من بیا». پس از گفتگو با حضرت و دریافت پاسخ‌های خود، متوجه شدم او امام بعدی است. هرچه پرسیدم به من پاسخ درست داد.

ب) لعن خوارج و گروه‌های انحرافی

یکی از راه‌های دوری از گروه‌های منحرف لعن و برائت‌جستن از آنان است. در چند روایت گروه خوارج مورد لعن قرار گرفته‌اند. ابومسروق گوید: امام صادق ﷺ از عقیده مردم بصره از من پرسید؛ گفتم: مرجئه، قدریه و حروریه (خوارج) هستند. فرمود: «لَعَنَ اللهُ تِلْکَ الْمِلَلَ الْکَافِرَةَ الْمُشْرِکَةَ الَّتِی لاتَعبُد الله عَلَی شَیْءٍ:[۳] خداوند لعنت کند این فرقه‌های کافر مشرک را که هیچ‌گونه خدا را عبادت نمی‌کنند».

ملاصالح مازندرانی در توضیح کفر و شرک آنان می‌نویسد: لعن از آن جهت بر آنها قرار گرفته که دچار کفر هستند؛ زیرا اطاعت الهی و عمل به دستورهای خدا را منکرند و نیز دچار شرک‌اند، چون دینی جز دین خدا (اعتقادات نادرستی) انتخاب کرده‌اند؛ درنتیجه خدا را به چیزی که قابل پذیرش باشد، عبادت نمی‌کنند که بشود نام آن را عبادت نهاد.[۴] در روایتی دیگر نیز قدریه، خوارج و مرجئه مورد لعن امام صادق ﷺ قرار گرفته‌اند.[۵]

---

۱. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۲۵۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۵۱.

۳. همان، ج۲، صص۳۸۷و ۴۰۹.

۴. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۱۰، ص۵۳.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۴۰۹. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۱، ص۲۰۸: «لَعَنَ اللهُ الْقَدَرِیَّةَ لَعَنَ اللهُ الْخَوَارِجَ لَعَنَ اللهُ الْمُرْجِئَةَ لَعَنَ اللهُ الْمُرْجِئَةَ...».

ج) نقد تنگ‌نظری خوارج

خوارج از جهات مختلف مورد نقد قرار گرفته‌اند. یکی از مشخصه‌های آنان تنگ‌نظری است. به موردی که امام باقر علیه السلام این ویژگی آنان را نقد کرده، توجه می‌کنیم: این نکته را امام رضا علیه السلام از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند. ابن‌ابی‌نصر از امام رضا علیه السلام درباره جامه چرمی که در بازار مسلمانان است می‌پرسد: حضرت خرید و فروش آن را روا دانسته، می‌فرماید: «نَعَمْ؛ إِنَّ أَبَاجَعْفَرٍ علیه السلام كانَ يَقُولُ: إِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيَّقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِجَهالَتِهِمْ. إِنَّ الدِّينَ أَوْسَعُ مِنْ ذَلِكَ، إِنَّ عَلِيَّ بن ابی‌طَالِبٍ، صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ، كانَ يَقُولُ: إِنَّ شِيعَتَنا فِي أَوْسَعِ مَا بَيْنَ السَّماءِ إِلَى الْأَرْضِ، أَنْتُمْ مَغْفُورٌ لَكُمْ:[1] آری، به‌درستی که ابوجعفر امام باقر علیه السلام همیشه می‌فرمود: خوارج با نادانی خود بر خود سخت گرفتند؛ درحالی‌که دین وسیع‌تر از این است. به‌تحقیق علی بن ابی‌طالب علیه السلام می‌فرمود: شیعیان ما در وسعت هستند در آنچه بین آسمان و زمین است و شما مورد مغفرت قرار می‌گیرید.

در کتاب کافی نیز حدیثی مشابه درباره تنگ‌نظری خوارج نقل شده است. اسماعیل جعفی گوید: از امام باقر علیه السلام درباره مواردی از دین که بندگان در وسعت نیستند در صورتی که ندانند پرسیدم، فرمود: «الدِّينُ وَاسِعٌ وَ لَكِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيَّقُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ مِنْ جَهْلِهِمْ:[2] دین گسترده است، ولی خوارج بر خود سخت و تنگ گرفتند، به جهت نادانی‌شان».

شارحان کتاب کافی درباره جمله «الدِّينُ وَاسِعٌ: دین گسترده است» توضیحاتی داده‌اند. ملاصالح در شرح حدیث که در حاشیه کافی هم آمده گوید: «شاید منظور از سعه در دین در اینجا این باشد که تمام گناهان به جز کفر، با ایمان قابل جمع است و با گناه، ایمان از

---

۱. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۳۸۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۴۰۵. جمعی از راویان؛ الأصول الستة عشر؛ ص۲۲۹.

بین نمی‌رود؛ بر خلاف نظر خوارج که معتقد بودند گناهان همه‌اش باعث کفر می‌شود».[۱] مجلسی درباره سعه دینی توضیح روشن‌تری دارد و می‌نویسد: «یعنی خروج از دین با کمی عقاید و اعمال رخ نمی‌دهد، آن‌گونه که عقیده خوارج است؛ آنجا که به کفر کسی که گناه می‌کند حکم کرده‌اند و در مسائل ریز وارد شده و آن را جزو ایمان دانسته‌اند»[۲] و به همین علت دیگران را کافر می‌دانستند. آنان حضرت علی ﷺ را به جهت پذیرش حکمیت متهم به کفر کردند، درحالی‌که در روایات ما ذکر شده کسی که گناه کبیره انجام داده، نباید از رحمت خدا ناامید شود؛ یعنی او هنوز در زمره مؤمنان است و امکان مغفرت الهی برای او وجود دارد و شفاعت برای گناهان کبیره است.[۳] این تنگ‌نظری باعث شده اندیشه تکفیر در جوامع اسلامی به گونه‌های مختلف بروز کند، درحالی‌که گوینده شهادتین مسلمان و ریختن خون او حرام است.[۴]

مشابه حدیث قبلی درباره تنگ‌نظری خوارج، حدیثی است از امام باقر ﷺ که درباره برائت گروه‌های خوارج از یکدیگر است و بغض دیگران به برائت از آنان تفسیر شده است.[۵]

د) ممنوعیت ازدواج با زنان خارجی و لزوم طلاق‌دادن آنان

با توجه به انحرافی که خوارج دارند، از ازدواج با آنان نهی شده است. در روایات

---

۱. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج ۱۰، ص ۱۰۳.

۲. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج ۱۱، ص ۲۱۱: «"الدین واسع" أی لا یتحقق الخروج من دین الإسلام بقلیل من العقائد و الأعمال کما هو مذهب الخوارج، حیث حکموا بکفر مرتکب المعاصی و خاضوا فی المسائل الدقیقة فجعلوها من أجزاء الإیمان».

۳. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص ۴۰۸: روایتی از موسی بن جعفر ﷺ.

۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۷۵. شیخ صدوق؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ ص ۲۰۴. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج ۵، ص ۱۶۰. در دعائم پیامبر فرمود: «وَ إِنْ شَهِدَ الشَّهَادَتَیْنِ... إِنَّمَا حَجَرَ بِذَلِکَ سَفْکَ دَمِهِ».

۵. جمعی از راویان؛ الأصول الستة عشر؛ ص ۲۲۹، ح ۲۵۵.

آمده با گروه مرجئه و حروریه (خوارج) ازدواج نکنید؛ چون آنان کینهٔ علی ﷺ را بـه دل دارند. زرارة بن اعین گوید: به امام صادق ﷺ گفتم: آیا مجاز به ازدواج با زنان مرجئه یـا زنان حروریه و خارجی هستیم؟ فرمود: «لا، عَلَیْکَ بِالْبُلْهِ مِنَ النِّسَـاءِ: نـه ازدواج نکنیـد؛ بلکه با زنان بی‌تفاوت ازدواج نمایید». گفتم: این‌گونه زنان یا مؤمن‌اند یـا کـافر. فرمـود: پس کجا هستند جمعی که خدا استثنا کرده است؟ سخن خداوند راست اسـت یـا سـخن تو؟: «إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ:[1] مگر مستضعفان از مـردان، زنـان و فرزندان».[2]

شاید علت پرسش از ازدواج با این گروه این بوده است که عامه مردم، بـه شـیعیان زن نمی‌دادند و ازدواج برای آنان مشکل بوده و باعث درگیری در منزل می‌شده است؛ از ایـن جهت ازدواج با این گروه‌ها را مطرح می‌کردند. این نکته را که باید زنان خوارج را طـلاق داد، می‌توان ماجرای طلاق امام باقر ﷺ همسرش را که از قبیله ثقیف بـود، اسـتفاده کـرد. حضرت از وی فرزندی به نام ابراهیم داشت. روزی کنیـزی از ثقیـف بـر وی وارد شـد و گفت: شوهرت کیست؟ گفت: محمد بن علی. گفت: اینان در کوفـه طرفـدارانی دارنـد کـه اصحاب سلف را دشنام می‌دهند و به آنها بدگویی می‌کنند. حضرت او را طلاق داد و آثـار اندوه در چهره ایشان دیده می‌شد.[3] خبر ابهام دارد؛ اما از مقدمه و نتیجه آن استفاده می‌شود که زن درخواست طلاق کرده و حضرت هم وی را با اینکه از او فرزند داشته، طـلاق داده است. این خبر حساسیت افراد را نسبت به شیعیان می‌رساند که زن ثقفی، به همسر حضرت امام باقر ﷺ از سیرهٔ شیعیان کوفه درباره اصحاب سلف خبر می‌دهد.

در خبری دیگر ذکر شده که حضرت زنش را به جهت مخالفتش با علی ﷺ طلاق داد

---

۱. نساء: ۹۸.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۴۹.

۳. همان، ص۳۵۱، قَالَ (زراره): «فَرَأَیْتُهُ ﷺ بَعْدَ ذَلِکَ، قَدِ اسْتَبَانَ عَلَیْهِ وَ تَضَعْضَعَ مِنْ جِسْمِهِ شَیْءٌ. قَـالَ فَقُلْـتُ لَـهُ: قَـدِ اسْتَبَانَ عَلَیْکَ فِرَاقُهَا؟ قَالَ: وَ قَدْ رَأَیْتَ ذَاکَ؟ قَالَ قُلْتُ: نَعَمْ».

که ممکن است هر دو خبر درباره یک زن باشد. این خبر در کتاب کافی چنین نقل شده که امام باقر ﷺ زنی را که باعث اعجاب وی می‌شد و دوستش داشت، طلاق داد و آثار غم در ظاهر حضرت پیدا بود. برخی از خدمتگزاران حضرت گفتند: چرا او را طلاق دادی؟ فرمود: «إِنِّی ذَکَرْتُ عَلِیّاً ﷺ فَتَنَقَّصَتْهُ؛ فَکَرِهْتُ أَنْ أُلْصِقَ جَمْرَةً مِنْ جَمْرِ جَهَنَّمَ بِجِلْدِی:[1] من یاد علی ﷺ کردم، او حضرت را تحقیر و تنقیص کرد؛ پس دوست نداشتم شعله‌ای از شعله‌های جهنم را به پوستم بچسبانم».

امامان زنی را که محبت علی ﷺ را در دل نداشت و خارجی بود، طلاق می‌دادند. زراره از امام باقر ﷺ نقل می‌کند که مردی بر علی بن الحسین امام سجاد ﷺ وارد شد و گفت: زن شما از قبیله بنی‌شیبان خارجی است. او علی ﷺ را دشنام می‌دهد. اگر دوست داری که این را از وی بشنوی، این کار را می‌کنم. حضرت فرمود: آری؛ گفت: فردا مانند روزهای گذشته از منزل خارج شوید و بعد برگردید و در گوشه خانه پنهان شوید. وقتی روز بعد شد، حضرت در گوشه‌ای پنهان شد. مرد آمد و با زن سخن گفت؛ از زن شتم علی ﷺ ظاهر شد و با اینکه زن مورد علاقه حضرت بود، او را طلاق داد.[2] بدیهی است که این طلاق به این جهت بوده که از ناحیه آنان احساس امنیت نمی‌کردند و همسری، با بغض و کینه آنان نسبت به اهل بیت ﷺ تعارض داشته است. این روایت هم محدودیت شیعیان را در ازدواج با این دسته از زنان که در تضاد با عقایدشان بوده، نشان می‌دهد. البته ائمه در اعمال ظاهری خود، ظاهر شرعی را در نظر می‌گرفتند و به تفتیش عقاید افراد نمی‌پرداختند، اما وقتی برای امام روشن شد که وی مخالف امیر مؤمنان ﷺ و خارجی است، او را طلاق داد.

---

۱. همان، ج ۶، ص ۵۵.

۲. همان، ج ۵، ص ۳۵۱.

ه) رفتار مهربانانه با زن خارجی نیازمند

امام سجاد علیه السلام با اینکه زن خارجی دشمن علی علیه السلام را طلاق می‌دهد، وقتی مشاهده می‌کند خوارج گرسنه هستند، بخشی از گوشت قربانی خود را به فرموده امام صادق علیه السلام به آنان می‌دهد؛ با اینکه می‌داند از حروریه هستند.[۱] این حدیث نشان‌دهندهٔ برخورد مشفقانه و بزرگوارانه بزرگان ما با این گروه است. این حدیث مبنای فتوای برخی علما در دادن گوشت قربانی به غیرشیعه شده است؛[۲] همان‌گونه که علی علیه السلام دستور داد از شیری که برای وی آورده بودند، به ابن‌ملجم مرادی، قاتل خود، بدهند و درباره رفتار خوب با وی توصیه فرمود.[۳]

گفتار دوم: ناصبیان

ناصبیان گروهی از مسلمانان هستند که دشمن علی بن ابی‌طالب علیه السلام هستند و کینه وی و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را در دل دارند. حکم اینان متفاوت با اهل سنت است که بسیاری از آنان محب اهل بیت صلی الله علیه و آله پیامبرند. فیروزآبادی در تعریف «نصب» می‌نویسد: نواصب، ناصبیه و اهل نصب پایبندان به بغض و کینه علی علیه السلام هستند؛ زیرا آنان دشمنی با حضرت را برای خود قرار داده‌اند.[۴]

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۵، ص۴۸۴: «أَنَّ عَلِیَّ بن الْحُسَیْنِ علیه السلام کَانَ یُطْعِمُ مِنْ ذَبِیحَتِهِ الْحَرُورِیَّةَ. قُلْتُ: وَ هُوَ یَعْلَمُ أَنَّهُمْ حَرُورِیَّةٌ قَالَ: نَعَمْ».

۲. محمد بن حسن حرعاملی؛ هدایة الأمة إلی أحکام الأئمه؛ ج۵، ص۴۰۸: «وَ رُوِیَ: جَوَازُ إِطْعَامِ الْحَرُورِیَّةِ مِنَ الذَّبِیحَةِ وَ حُمِلَ عَلَی الْمَنْدُوبَة».

۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۲، ص۲۸۹. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۱، ص۷۹: «و قال: "احمِلُوه إلی أسیرِکُم". ثمّ قال لِلحَسنِ علیه السلام: "بِحَقّی عَلَیکَ یابُنَیَّ إلاّ ما طَیَّبتُم مَطعَمَهُ و مَشرَبَهُ وَ ارفُقُوا بِهِ إلی حینَ مَوتی و تُطعِمُهُ مِمّا تَأکُلُ و تَسقِیهِ ممّا تَشرِبُ حتّی تَکُونَ أکرمَ مِنهُ". فَعِندَ ذلک حَمَلوا إلیهِ اللبن و أخبَرُوه بما قال أمیرُالمؤمنین علیه السلام فی حقِّهِ؛ فَأخذَ اللَّعینُ و شَرِبَهُ».

۴. محمد بن یعقوب فیروزآبادی؛ قاموس اللمحیط؛ ج۱، ص۲۳۰ و «کلمه نصب، النواصب و الناصبیّه و اهل النَصب: المتدینون ببغضةِ علی، رضی الله عنه، لأنّهم نصَبوا له أی: عادَوه».

در تعریف «ناصب» گفته‌اند: «ناصب هو الذی یتظاهر بعداوة اهل البیت أو لموالیهم لأجل متابعتهم لهم:[۱] ناصبی کسی است که تظاهر به دشمنی با اهل بیت ﷺ یا دوستداران اهل بیت ﷺ می‌کند، از آن جهت که آنان پیرو اهل بیت هستند». برخی نیز نوشته‌اند: ناصبی در فقه جعفری به کسی گفته می‌شود که دشمنی اهل بیت ﷺ را برای خود قرار داده باشد.[۲]

۱. دوری از ناصبیان

درباره تعریف ناصبی پرسش‌هایی قابل طرح است: آیا ناصبی به کسی اطلاق می‌شود که صرفاً دشمن اهل بیت ﷺ است یا فقط سر جنگ با ایشان دارد؟ آیا دشمنی با دوستان اهل بیت ﷺ نیز در معنای نصب وجود دارد یا نه؟

در پاسخ به این پرسش‌ها باید گفت که این مسئله نکته‌ای است اخلاقی. پیامبر ﷺ فرمود: دو گروه از امتم نصیبی از اسلام ندارند: اول کسانی که سر جنگ با اهل بیت من دارند و دوم غالیانی که بیرون از دین اسلام می‌باشند.[۳]

تفاوت بین ناصبی یا غیرشیعه

شیخ صدوق پس از نقل حدیث مذکور می‌نویسد: هر کس لعن امیرالمؤمنین ﷺ را روا بداند و خروج بر مسلمانان و کشتن آنان را جایز بشمارد، ازدواج با او حرام است؛ زیرا این کار انداختن خود در مهلکه است؛ در ادامه می‌افزاید: انسان‌های جاهل تصور می‌کنند هر

---

۱. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج ۲، ص ۱۷۳.

۲. ابوحبیب سعدی؛ القاموس الفقهی لغة و اصطلاحا، ص ۳۵۳: «الناصِب: ذو النصب. عند الجعفریة: من نصب العداوة لأهل البیت ﷺ».

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۴۰۸، ش ۴۲۲۵: «وَ قَالَ النَّبِیُّ ﷺ: صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِی لَا نَصِیبَ لَهُمَا فِی الْإِسْلَامِ: النَّاصِبُ لِأَهْلِ بَیْتِی حَرْباً وَ غَالٍ فِی الدِّینِ مَارِقٌ مِنْهُ».

کس شیعه نیست، ناصبی است؛ درحالی‌که چنین نیست.[۱]

این سخن شیخ صدوق بسیار اهمیت دارد که ما باید بین کسی که شیعه نیست، با کسی که ناصبی است و با علی علیه‌السلام و اهل بیت سرجنگ دارد؛ تفاوت قایل شویم. ناصبی به گروه دوم گفته می‌شود، نه هر کسی که به گونه‌ای مخالف معصومان است یا به آنان معتقد نیست. برخی از نویسندگان عنود غیرشیعه و مخالف انقلاب اسلامی که از نام‌بردن آنان معذوریم، در کتاب‌های خود ناصبی را در روایات و فقه شیعه، مرداف با اهل سنت دانسته‌اند؛ درحالی‌که چنین نیست. اکثریت قریب به اتفاق اهل سنت با امام علی علیه‌السلام مخالفتی ندارند و آن حضرت را خلیفه چهارم می‌دانند و برای ایشان و اهل بیت علیهم‌السلام احترام قایل هستند؛ ولی ویژگی ناصبی، دشمنی با علی علیه‌السلام و اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام است؛ این گروه عموماً از طرفداران بنی‌امیه هستند و این معنا در تعریف ناصبی به‌روشنی آمده است.

ناصبی در نظر مجلسی اول

محمدتقی مجلسی در توضیح روایت فوق و کلام صدوق به این نکته اشاره می‌کند که منظور از ناصبی کسی است که اعتقاد به جنگ با ائمه دارد و آنان خوارج هستند و نیز غیرخوارجی که اعتقادات آنان را ندارند، ولی با ائمه علیهم‌السلام که خداوند اطاعت از آنان و ولایت و دوستی‌شان را واجب دانسته، دشمن هستند. اینان مطلقِ عامه را در بر نمی‌گیرند؛ ولی ظاهر کلام وی (شیخ صدوق) این است که منظور از ناصبی خوارج است یا کسانی که سر جنگ با ائمه دارند؛ درحالی‌که چنین نیست؛ بلکه کسانی که با ائمه دشمنی دارند (هرچند با ایشان سر جنگ نداشته باشند)، آنان نیز به اجماع جزو کفار هستند. اختلاف نظر فقط درباره کسانی است که غیر ائمه ما را امام قرار داده‌اند.[۲]

---

۱. وَ الْجُهَّالُ يَتَوَهَّمُونَ أَنَّ كُلَّ مُخَالِفٍ نَاصِبٌ وَ لَيْسَ كَذَلِكَ.

۲. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۸، ص ۲۲۰: «لکن الظاهر من کلامه اختصاص الناصب بالخوارج و من نصب حربا و لیس کذلک بل من نصب عداوتهم أیضا فإنّهم کفّار، إجماعا؛ إنّما الخلاف فیمن نصب إماما غیر أئمة».

مجلسی بر این باور است که هر کس دشمن ائمه باشد، گرچه قصد جنگ نداشته باشد، کافر است و فقط درباره خروج کسانی که با امامان دشمنی ندارند، اما امام و پیشوایان آنان، غیرامامان معصوم هستند، اختلاف نظر است؛ یعنی ممکن است آنان نیز کافر باشند و ممکن است نباشند.

بررسی نظر مجلسی

اینکه مجلسی اول به تقریر کلام صدوق پرداخته و بین مطلق عامه و خوارج و ناصبیان تفکیک کرده، ستودنی است، اما این نکته که این گروه‌ها را کافر دانسته، درست نیست، زیرا امیرالمؤمنین ﷺ با خوارج مانند کفار برخورد نکرد. آنان در مسجد حاضر می‌شدند و از بیت‌المال نیز سهم داشتند.[۱] آنان با علی ﷺ مخالف بودند، اما به‌ظاهر با امام حسن ﷺ مخالفتی ابراز نکردند و بعد از صلح، با معاویه مخالفت کردند؛[۲] افزون بر این ممکن است برخی از آنان شناختی از ائمه نداشته باشند؛ یعنی مخالفتشان برخاسته از ناآگاهی باشد؛ درحالی‌که از ویژگی‌های نواصب، دشمنی‌شان با اهل بیت ﷺ است و برابر همین روایت، صنفی از امت اسلامی هستند.

در روایتی دیگر که امام صادق ﷺ از پیامبر ﷺ نقل کرده، به جای این دو گروه، غلات و قدریه آمده است؛[۳] در نقلی دیگر که سند آن عامی است، مرجئه و قدریه آمده است.[۴] این روایت دوم از امام رضا ﷺ[۵] و ابن‌عباس[۶] از پیامبر ﷺ نیز نقل شده است؛ درنتیجه این

---

۱. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص۳۹۳. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج۷، صص۲۶۵ و ۲۶۹.

۲. حسین بن محمد حلوانی؛ نزهة الناظر و تنبیه الخاطر؛ ص۷۴.

۳. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۷۲: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ «قَالَ: صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِی لَا نَصِیبَ لَهُمَا فِی الْإِسْلَامِ الْغُلَاةُ وَ الْقَدَرِیَّةُ».

۴. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۷۲: «ابن‌عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِی لَیْسَ لَهُمَا فِی الْإِسْلَامِ نَصِیبٌ الْمُرْجِئَةُ وَ الْقَدَرِیَّةُ».

۵. غازی؛ صحیفة الإمام الرضا ﷺ؛ ص۹۱. شیخ صدوق؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ ص۲۱۲؛ محمد بن علی کراجکی؛ کنز الفوائد؛ ج ۱، ص۱۲۵.

۶. جمعی از راویان؛ الأصول الستة عشر؛ ص۳۳۴.

برداشت مجلسی اول دقیق نیست. البته برخی فقها در بحث نجاست، خوارج، نواصب، غلات و مجسمه را نجس دانسته‌اند که نشانهٔ کفر آنان است؛[۱] اما عموم اهل سنت که در روایات ما گاهی از آنان تعبیر به «مردم» می‌شود و ائمه دستور به همراهی با آنان داده‌اند و نماز با آنان را روا دانسته‌اند،[۲] چنین نیستند. امام صادق علیه‌السلام بر مسلمانی آنان تأکید دارد.[۳] در روایتی با سند صحیح از صادقین علیهماالسلام وقتی از اعمال گذشته مردی خارجی که شیعه شده سؤال می‌شود، دستور می‌دهند فقط زکاتش را بدهد؛ زیرا بیان شده با آنان مانند ملل مسلمان رفتار می‌شود؛[۴] بنابراین نمی‌توان در مسلمان‌بودن آنان تردید کرد. آنان اهل قبله و مسلمان هستند.[۵]

۲. ترک ازدواج با ناصبی

موضوع ازدواج با ناصبیان چنان مهم است که کلینی بابی را با عنوان «مناکحة النُصّاب و الشکّاک» قرار داده است. او چندین روایت دراین‌باره نقل کرده که در آنها از ازدواج با این دو گروه نهی شده است. از فضیل بن یسار سه روایت نقل شده که در آنها از موضوع ازدواج با ناصبی را از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد. در روایت اول حضرت می‌فرماید: شیعه با زن معروف به نصب ازدواج نکند.[۶] در روایتی دیگر، حضرت در پاسخ به این سؤال

---

۱. محمد بن حسن فخرالمحققین؛ إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد؛ ج۱، ص۲۶؛ محمد بن حسن فاضل هندی؛ کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام؛ ج۱، ص۴۰۲.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۳۸۰، ح۶ و ۸ مشابه آن. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۳۸۲: با سند صحیح از امام صادق علیه‌السلام که فرمود: «مَنْ صَلّی مَعَهُمْ فِی الصَّفِّ الْأَوَّلِ کَانَ کَمَنْ صَلّی خَلْفَ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۴۰۱. همان، اصول کافی؛ ترجمه سیدجواد مصطفوی؛ ج۴، ص۱۲۰: «در گفتگو با محمد بن مسلم و هاشم صاحب برید».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۵۴۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۴، ص۵۴.

۵. سخنی از سید مرتضی درباره نجاست غیرشیعه نقل شده که در آثار وی نیست و طهارت عامه را اقوی دانسته‌اند (محمدباقر سبزواری؛ کفایة الأحکام؛ ص۶۰).

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۴۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۳۰۲. همو، الإستبصار؛ ج۳، ص۱۸۳.

می‌فرماید: نه، ازدواج نکند؛ این کرامتی ندارد. به نظر می‌رسد فضیل از پرسش مکرر خود خجالت‌زده شده، به حضرت می‌گوید: جانم فدایت، به خدا سوگند من این پرسش را از شما نمودم، اما اگر خانه‌ای برایم قرار دهند که پر از پول باشد، این کار را انجام نمی‌دهم و به دستور شما عمل می‌نمایم.[۱] فضیل یک بار دیگر از زن‌دادن به ناصبی می‌پرسد که امام صادق ﷺ می‌فرماید: نه، به خدا سوگند ازدواج زن شیعه با ناصبی جایز نیست. زن شیعه فقط با شیعه ازدواج می‌کند.[۲]

در روایتی دیگر عبدالله بن سنان درباره زن‌دادن به ناصبی از امام صادق ﷺ می‌پرسد؛ ـ در صورتی که توان دادن پاسخ منفی به وی باشد ـ حضرت می‌فرماید: نه به آنان زن بدهید و نه با آنان ازدواج کنید.[۳]

۳. برخورد حضرت قائم با ناصبیان

به نظر می‌رسد که موضوع ناصبیان در زمان امام باقر ﷺ نیز مطرح بوده است. شخصی به نام سلام بن مستنیر گوید: از حضرت شنیدم فرمود: وقتی قائم قیام کند، ایمان را بر هر ناصبی عرضه می‌کند؛ اگر به‌حقیقت، آن را پذیرفت (و ایمان خالص آورد خوب) و اگر نپذیرفت، گردنش را می‌زند یا جزیه می‌دهد، آن‌گونه که امروز اهل ذمه می‌دهند و بر کمر آنان همیانی می‌بندد و آنان را به روستاها تبعید می‌نماید.[۴] درباره بستن همیان دو نظر ذکر شده است:

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۴۸.

۲. همان، ص۳۵۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۳۱۳. همو، الإستبصار؛ ج۳،ص۶۶۷: «إِنَ الْعَارِفَةَ لَا تُوضَعُ إِلَّا عِنْدَ عَارِف».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۴۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۳۰۲. همو، الإستبصار؛ ج۳،ص۱۸۳. احمد بن محمد اشعری؛ النوادر؛ ص۱۳۰.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۲۷: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى كُلِّ نَاصِبٍ، فَإِنْ دَخَلَ فِيهِ بِحَقِيقَةٍ وَ إِلَّا ضَرَبَ عُنُقَهُ أَوْ يُؤَدِّيَ الْجِزْيَةَ كَمَا يُؤَدِّيهَا الْيَوْمَ أَهْلُ الذِّمَّةِ...».

الف) به آنان پول در همیان می‌دهد تا به روستا بروند.

ب) علامتی مانند زنّار که بر اهل کتاب می‌بستند، برای آنان قرار می‌دهد؛ یعنی مشخص می‌شود آنان مانند مسلمانان نیستند.

ابن‌مستنیر در سند این خبر شناخته شده نیست. در شروح کافی برای آن معانی و توجیهات دیگری ذکر کرده‌اند:

۱. ظاهر این است که این مسئله در اوایل حکومت مهدی(عج) است؛ زیرا از مردم جز ایمان پذیرفته نیست و در دیگر روایات ذکر شده که حضرت جزیه را برمی‌دارد.[۱]

۲. توجیه دیگر این است که حضرت جزیه را از اهل کتاب بر می‌دارد و باید ایمان بیاورند و مانند کافر حربی با آنان برخورد می‌کند؛ اما بر چنین گروه‌هایی جزیه وضع می‌نماید.[۲]

۳. نکته دیگری که می‌توان گفت این است که گرچه حضرت از اهل ذمه جزیه نمی‌گیرد و آن را لغو می‌نماید، ممکن است از گروهی از مسلمانان مالیات بیش از وجوه شرعی کنونی، یعنی خمس و زکات و حتی عُشر بگیرد. این مسئله در اختیار حاکم اسلامی است و این سختگیری نوعی مجازات مالی است تا به حق متمایل شوند.

از این روایات استفاده می‌شود که برخورد حضرت قائم(عج) با ناصبیان یکسان نیست. در مرحله اول ارشاد و راهنمایی است تا آنان به حقیقت پی ببرند و به حق برگردند؛ پس از آن به مجازاتشان می‌پردازد، با گرفتن مالیات یا تبعید به روستا و ... . در هر حال در این عمل نوعی رأفت دیده می‌شود.

گفتار سوم: غالیان

غالیان گروه‌های مختلفی بودند. غلو به معنای تجاوز از حد است و غالی به گروهی

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۲۶، ص۱۶۰.

۲. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۱۲، ص۲۸۹.

گفته می‌شود که درباره حضرت علی ﷺ یا دیگری، غلو کرده و او را خدا دانسته‌اند؛ به همین جهت غالیان را جزو گروه‌های شیعه برشمرده‌اند که صحیح نیست. اشاره به این نکته خالی از لطف نیست که اولین غلو در اسلام توسط عمر بن خطاب، پس از درگذشت پیامبر ﷺ ابراز شد که معتقد بود پیامبر نمرده است و می‌گفت هر کس بگوید پیامبر ﷺ مرده، او را با این شمشیر گردن می‌زنم.[۱] معتقدان به این عقیده را غلاة محمدیه گویند.[۲] متأسفانه این باور بعدها در میان شیعه رخنه کرد و عده‌ای قایل به زنده‌بودن برخی از امامان شدند.[۳] غالیان هم در زمان امیرالمؤمنین ﷺ بودند و هم در زمان دیگر امامان که به سیره معصومان در برخورد با آنان اشاره خواهد شد.

تعریف غلو

شیخ مفید در تعریف غلو چنین می‌نویسد: «غلو در لغت گذشتن از حد است و بیرون‌رفتن از میانه‌روی. خداوند فرمود: "ای اهل کتاب، در دین خود غلو نکنید و دربارهٔ خدا به‌جز حق نگویید؛ به‌درستی که، مسیح عیسی بن مریم فقط فرستاده خداست"[۴]؛ پس نهی فرموده از گذشتن از حد دربارهٔ مسیح. بر حذر داشته از بیرون‌رفتن از میانه‌روی در گفتار و ادعای نصارا را غلو دانسته است؛ زیرا آنان از حد گذشتند، طبق معنایی که بیان کردیم»؛[۵] بنابراین مسیحیان که عیسی را خدا دانسته‌اند، از حد تجاوز کرده‌اند.

غالیان را به سه دسته تقسیم کرده‌اند: دسته اول گروهی که دربارهٔ امیر مؤمنان ﷺ

---

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۲، ص۲۴۱. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۳، ص۲۰۱. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۳، ص۵.

۲. شیخ مفید؛ الفصول المختاره؛ ص۲۴۰.

۳. مانند واقفه که معتقد بودند موسی بن جعفر ﷺ از دنیا نرفته است یا فرقه‌ای از اسماعلیه که قایل به زنده‌بودن اسماعیل بن جعفر بودند.

۴. نساء: ۱۷۱: «یا أَهْلَ الْکِتابِ لا تَغْلُوا فی دینِکُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَی اللهِ إِلاَّ الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسیحُ عیسَی ابن‌مَرْیَمَ رَسُولُ اللهِ».

۵. شیخ مفید؛ تصحیح الاعتقاد (همراه با اوائل المقالات)؛ ص۲۳۸. (چ کنگره)؛ (المصنفات)؛ ج۵، ص۱۳۱.

غلو کرده و قایل به خدایی ایشان شده‌اند؛ دسته دوم گروهی که دربارهٔ اهل بیت ﷺ غلو کرده و دربارهٔ آنان قایل به نبوت یا خدایی هستند و دسته سوم افرادی که معتقدند معرفت امام انسان را از تمام عبادات و فرایض الهی کفایت می‌کند و درنتیجه طهارت، نماز، روزه، زکات و حج را با تکیه بر ولایت اهل بیت ﷺ ترک می‌کنند.[۱]

امیرالمؤمنین ﷺ مردم را از غلو و خدادانستن اهل بیت ﷺ نهی کرده و فرموده است: «إِیَّاکُمْ وَ الْغُلُوَّ فِینَا. قُولُوا إِنَّا عِبَادٌ مَرْبُوبُونَ وَ قُولُوا فِی فَضْلِنَا مَا شِئْتُمْ. مَنْ أَحَبَّنَا فَلْیَعْمَلْ بِعَمَلِنَا وَ یَسْتَعِنْ بِالْوَرَعِ:[۲] از غلو دربارهٔ ما پرهیز کنید. بگویید ما بندگان تربیت‌شده خدا هستیم، آن‌گاه فضایل ما را آن‌گونه که می‌خواهید، نقل کنید. هر کس ما را دوست دارد، طبق سیره و عمل ما رفتار کند و از پارسایی استعانت بجوید».

حضرت در سخنی دیگر در برائت از غلات فرمود: بارالها، من از گزافه‌گویان دوری می‌جوییم مانند دوری‌جستن عیسی بن مریم از نصارا! بارالها، آنان را برای همیشه خوار گردان و هیچ‌یک از آنان را یاری مکن.[۳]

سیره امیرالمؤمنین ﷺ دربارهٔ غلات

اولین گروه غالیان در زمان امیرالمؤمنین ﷺ ظهور کردند. روایاتی در کتب اربعه دربارهٔ شیوه برخورد حضرت با آنان نقل شده که به بررسی آنها می‌پردازیم. درمجموع چهار روایت در کتب اربعه دراین‌باره ذکر شده که سه روایت در کتاب کافی است و یکی هم در من لایحضره الفقیه مشابه روایتی در کتاب کافی آمده است. از مجموع این روایات استفاده می‌شود که غلو دربارهٔ حضرت، هم در بصره و هم در کوفه رخ داده است. این اتفاق حداقل دو بار رخ داده و مجازات آن هم یکسان بوده است؛ به همین

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۵۴۵.

۲. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۱۰۴. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۶۱۴.

۳. شیخ طوسی؛ الأمالی؛ ص۶۵۰: «اللَّهُمَّ إِنِّی بَرِیءٌ مِنَ الْغُلَاةِ کَبَرَاءَةِ عِیسَی بن مَرْیَمَ مِنَ النَّصَارَی، اللَّهُمَّ اخْذُلْهُمْ أَبَداً وَ لَا تَنْصُرْ مِنْهُمْ أَحَداً».

جهت این روایات به تحلیل و بررسی نیاز دارند.

حدیث اول: غالیان کوفه

دو روایت در کتاب کافی با یک متن و دو سند از ابن‌ابی‌عمیر از هشام بن سالم از امام صادق ﷺ نقل شده که سند یکی صحیح[۱] و دیگری حسن مانند صحیح است؛[۲] شیخ طوسی هم آن را نقل نموده است[۳] و می‌توان آن دو را یک روایت دانست. هشام بن سالم از امام صادق ﷺ نقل کرده که فرمود: «قومی نزد امیرالمؤمنین ﷺ آمدند و گفتند: درود بر توای پروردگار ما! حضرت از آنان خواست توبه کنند، ولی آنان توبه نکردند؛ پس چاهی برای آنها کند و در آن آتش افروخت و چاه دیگری در کنار آن کند و بین آن دو ارتباط برقرار کرد. وقتی توبه نکردند، آنان را در یکی از چاه‌ها قرار داد و در دیگری آتش افروخت تا اینکه مردند».[۴]

در این روایت بالصراحه ذکر نشده که حادثه در کجا رخ داده است؛ در نتیجه به‌طور طبیعی چون مرکز خلافت حضرت کوفه بوده، مربوط به آن شهر است. در کتب تاریخی به این نکته اشاره شده است. بلاذری از ابن‌سیرین نقل می‌کند که قومی در کوفه مرتد شدند. علی ﷺ آنان را کشت و سوزاند و فرمود: هنگامی که کار را کاری منکر دیدم، شمشیر خود را کشیدم و قنبر را صدا زدم؛ سپس حفره، حفره ایجاد کردم و قنبر در آن هیزم می‌ریخت و من با آتش، کسانی را که کافر شده بودند؛ سوزاندم.[۵]

---

۱. مُحَمَّدُ بن يَحْيَى عَنْ احمد بن مُحَمَّدٍ عَنِ ابن‌أَبِي‌عُمَيْرٍ (محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۵۷).

۲. عَلِيُّ بن إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابن‌أَبِي‌عُمَيْرٍ. چون ابراهیم بن هاشم توثیق خاص ندارد، روایت وی را حسن دانسته‌اند.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص۱۳۸. همو، الإستبصار؛ ج ۴، ص۲۵۴. همو، الأمالی؛ ص۶۶۲.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۵۸ـ۲۵۹: «أَتَى قَوْمٌ امیرالمؤمنین ﷺ فَقَالُوا: السَّلامُ عَلَيْكَ يَا رَبنا؛ فَاسْتَتَابَهُمْ، فَلَمْ يَتُوبُوا. فَحَفَرَ لَهُمْ حَفِيرَةً وَ أَوْقَدَ فِيها ناراً وَ حَفَرَ حَفِيرَةً أُخْرَى إِلَى جَانِبِها وَ أَفْضَى ما بَيْنَهُمَا. فَلَمَّا لَمْ يَتُوبُوا أَلْقاهُمْ فِي الْحَفِيرَةِ وَ أَوْقَدَ فِي الْحَفِيرَةِ الْأُخْرَى [ناراً] حَتَّى ماتُوا».

۵. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الاشراف؛ ج۲،ص۳۹۳: «لَمَّا رَأَيْتُ الْأَمْرَ أَمْراً مُنْكَراً/ جَرَّدتُ سَيفي [أَوْقَدْتُ نَارِي] وَ دَعَوْتُ قَنْبَراً/ ثُمَّ احْتَفَرْتُ حُفَرا وَ حُفَراً/ وَ قَنْبَرٌ يَحْطِمُ حَطْماً مُنْكَرا/ أحرقتُ بِالنِّيرانِ مَن قَد كَفَرا».

در دعائم الاسلام در روایتی جزئیات بیشتری نقل شده که طبق آن، آن جمع خطاب به علی علیه‌السلام گفتند: «أَنْتَ إِلَهُنا وَ خالِقُنا وَ رازِقُنا وَ مِنْکَ مَبْدَؤُنا وَ إِلَیْکَ مَعادُنا: تو خدای ما و آفریننده ما و روزی‌دهنده ما هستی، از تو آغاز ما و به سوی تو بازگشت ماست». رنگ علی علیه‌السلام از ناراحتی تغییر کرد و از آنان خواست توبه کنند؛ ولی آنان نپذیرفتند. حضرت گردن‌های آنان را زد؛ آن‌گاه در آتش افکند، به گونه‌ای که گفته شد و این شعر را خواند:

لَمّا رَأَیْتُ الْأَمْرَ أَمْراً مُنْکَراً أَضْرَمْتُ نارِی وَ دَعَوْتُ قَنْبَراً[1]

به نظر می‌رسد که نقل کتاب کافی دقیق و درست باشد؛ زیرا ایجاد گودال یا چند چاه برای آن بوده که آنان را در وضعیتی قرار دهد که تا آخرین لحظه امکان توبه و بازگشت با سلامتی، برایشان وجود داشته باشد؛ به همین جهت به‌طورمستقیم آنان را در آتش قرار نداد؛ بلکه تلاش کرد با آزاری که با دود و حرارت می‌بینند، توبه کنند که چنین اتفاقی نیفتاد.

حدیث دوم: غالیان بصره

روایت دیگری که درباره مجازات غالیان در کتاب کافی آمده، چنین است: صالح بن سهل از کِردین از مردی از امام صادق و باقر علیهماالسلام نقل کرده که فرمود:

> وقتی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از جنگ مردم بصره فارغ شد، هفتاد نفر از قوم زُطّ نزد حضرت آمدند و بر او سلام کردند [و او را خدا دانستند و برایش سجده نمودند؛ حضرت به آنان فرمود: وای بر شما، این‌گونه عمل نکنید]. حضرت با زبان آنان با آنها سخن گفت و پاسخ دادند؛ سپس به آنان فرمود: من آن‌گونه که گفتید نیستم، من بنده مخلوق خدایم. آنها سخن حضرت را نپذیرفتند و گفتند: تو اویی. حضرت فرمود: اگر (این ادعاهای باطل را تمام نکنید و از آنچه درباره من گفتید برنگردید،

---

۱. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۴۸.

نزد خدا توبه نکنید، شما را خواهم کشت؛ پس آنان نپذیرفتند که از ادعای خود بر گردند و توبه کنند.[۱]

حضرت دستور داد چاه‌هایی حفر شود و بین آنها ارتباط بر قرار گردید؛ آن‌گاه آنان را در چاه‌ها قرار داد و سر چاه‌ها را بست؛ سپس در یکی از چاه‌ها که کسی در آن نبود، آتشی انداخت. دود به آنها رسید و همه مردند.[۲] این روایت را صدوق از امام باقر ﷺ بدون سند با تعبیر «قال أبوجعفر» نقل کرده که تفاوت کوچکی با نقل کتاب کافی دارد. طبق این نقل، آنان خطاب به علی ﷺ گفتند: «لا بَلْ أَنْتَ أَنْتَ هُوَ: نه، بلکه تو، تو او هستی» و شیخ صدوق خود توضیحاتی راجع به غلات بیان نموده است.[۳] کشی هم این خبر را با سندی مشابهِ سند کلینی، از صالح بن سهل از مسمع بن عبدالملک که همان کِردین است، از مردی از امام باقر ﷺ نقل کرده است.[۴]

تحلیل و بررسی

این روایت از نظر سند و محتوا اشکال دارد و قابل نقد است:

۱. اشکال سندی

سند کتاب کافی و رجال کشی ضعیف است؛ زیرا صالح بن سهل که در سند هر دو

---

۱. مُحَمَّدُ بن يَحْيَى عَنْ احمد بن مُحَمَّدِ بن عِيسَى عَنِ ابن‌مَحْبُوبٍ عَنْ صَالِحِ بن سَهْلٍ عَنْ كِرْدِينٍ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي‌عبدالله وَ أَبِي‌جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: «إِنَّ امیرالمؤمنین ﷺ لَمَّا فَرَغَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ أَتاهُ سَبْعُونَ رَجُلاً مِنَ الزُّطِّ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ [يَدْعُونَهُ إلاهاً بِلسانِهِمْ وَ سَجَدُوا لَهُ. قالَ لَهُمْ: وَيْلَكُمْ لا تَفْعَلُوا] وَ كَلَّمُوهُ بِلسانِهِمْ فَرَدَّ عَلَيْهِمْ بِلسانِهِمْ؛ ثُمَّ قالَ لَهُمْ: إِنِّي لَسْتُ كَما قُلْتُمْ. أَنَا عبدالله مَخْلُوقٌ. فَأَبَوْا عَلَيْهِ وَ قَالُوا: أَنْتَ هُوَ. فَقَالَ لَهُمْ: لَئِنْ لَمْ تَتْقُوا وَ تَرْجِعُوا عَمَّا قُلْتُمْ فِيَّ وَ تَتُوبُوا إِلَى اللهِ عَزَّ وَ جَلَ، لَأَقْتُلَنَّكُمْ. فَأَبَوْا أَنْ يَرْجِعُوا وَ يَتُوبُوا».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۵۹.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۵۰.

۴. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۱۰۹.

کتاب آمده، از غلات دانسته شده[۱] و مدتی قایل به ربوبیت امام صادق علیه السلام بوده است.[۲] خبر مرسل هم هست. شیخ صدوق گرچه با تعبیر «قال ابوجعفر» روایت را نقل کرده است، با توجه به ارسال سند آن، نمی‌توان حدیث را معتبر دانست؛ بنابراین این روایت از جهت سند ارزشی ندارد؛ چه مرد ناشناس از امام باقر علیه السلام نقل کرده باشد و چه از امام صادق. علیه السلام

۲. اشکال متنی

این روایت از جهت محتوا هم اشکالات متعددی دارد که به آنها اشاره می‌کنیم:

۱. بسیار بعید است در مدت کوتاهی که امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از جنگ جمل در بصره بوده، عده‌ای تا حد ربوبیت مقام او را بالا ببرند و به چنین اعتقادی برسند و آن حضرت که بنا بر عفو و مهربانی داشته و ناکثین را بخشید، این‌گونه افراد را مجازات کند. مورخان در حوادث بصره چنین خبری را نقل نکرده‌اند.

۲. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که این کیفر و مجازات اگر هم رخ داده باشد، یک بار بیشتر نبوده، امّا آن را در موارد متعدد گزارش کرده‌اند که سند برخی از آن نقل‌ها نادرست و نیز قابل اعتماد است.

با توجه به اینکه یکی از سندهای دو روایت قبلی معتبر است، می‌توان اصل آن را پذیرفت؛ اما اینکه در موارد مختلف رخ داده و حضرت در چندین مورد افراد را با آتش سوزانده باشد، بسیار بعید می‌نماید و درست نیست. خبر بعدی کلینی این نکته را ثابت می‌کند. حتی به‌آتش‌افکندن آنان برابر روایت کتاب دعائم دقیق نیست؛ بلکه حضرت بعد از مجازات، آنان را در حفره‌هایی افکنده و دفن کرده است.

---

۱. ابن‌الغضائری؛ الرجال؛ ص۶۹، ش۶۹. علامه حلی؛ رجال العلامه؛ ص۲۲۹.

۲. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۴۱، ح۶۳۲: «عَنْ صَالِح بن سَهْلٍ، قَالَ: كُنْتُ أَقُولُ فِي أَبِي‌عبدالله علیه السلام بِالرُّبُوبِيَّةِ».

چند موضوع مهم قابل بررسی در روایات مجازات غالیان

لازم است در این بحث چند موضوع بررسی شود که به‌ترتیب به آنها می‌پردازیم:

۱. سخنی درباره گروه زُط که در این روایت بیان شده است.

۲. تکرار مجازات با آتش در روایات، در مواردی که در کتب اربعه و دیگر آثار آمده است.

۳. چرایی اصل تعذیب و مجازات با آتش که در این روایات آمده است.

برای اینکه نادرستی این گزارش روشن شود، مناسب است اول نگاهی به گروه زط و نقش آنان در بصره داشته باشیم.

موقعیت زُط‌ها در بصره

زُط گروهی سیاه‌چهره از مردم هند[۱] در بصره بودند که به آنان سبابجه[۲] (یا سیابجه= سیاه‌بچه) هم می‌گفتند. آنان در زمان خلافت امیر مؤمنان ﷺ و استانداری عثمان بن حنیف، محافظ و پاسدار بیت‌المال بصره بودند. شیخ مفید درباره آنان می‌نویسد: بر درِ دارالاماره، سبابجه بودند که از بیت‌المال نیز پاسداری می‌نمودند. آنان قومی از زُط بودند که شیعه شده و سجود پیشانی‌های آنان را ساییده بود و عثمان بن حنیف آنان را بر بیت‌المال و دارالاماره گمارده بود؛ پس آن قوم (ناکثین) بر آنان حمله کردند و از چهار سو به آنان یورش بردند و شمشیر در آنان نهادند و چهل نفر را بعد از اسارت کشتند. مسئولیت این حمله را به‌طور ویژه زبیر بر عهده داشت؛ پس از آن به عثمان بن حنیف یورش بردند و او را دستگیر کردند و بستند و به صورت وی که دارای ریش پرپشتی بود، توجه کردند و موهای آن را چیدند؛ حتی یک مو در صورت وی باقی نگذاشتند.[۳]

---

۱. خلیل بن احمد فراهیدی؛ کتاب العین؛ ج۷، ص۳۴۷.

۲. طبق نقل ابن‌فقیه (البلدان؛ ص۹۳)، به مردان قوی (علوج) سندی، سبابجه و به مردان قوی مصری قبط و... می‌گفتند.

۳. شیخ مفید، الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة؛ ص۲۸۱.

این روایت که مدعی است گروهی از زط علی ﷺ را خدا می‌دانستند، درست نیست، زیرا:

اولاً خبر مرسل و غیرمعتبر است.

ثانیاً به نظر ما طرفداران آل زبیر این احادیث را ساخته‌اند تا توجیهی باشد برای قتل عام مظلومانه محافظان بیت‌المال بصره به دست زبیر و همراهانش که چون زط و سیابجه غالی بودند، کشتن آنان مشکلی نداشته است. ما بر این باوریم که داستان عبدالله بن سبا نیز از ساخته‌های آل زبیر و طرفداران آنان است تا قتل عامه شیعیان و طرفداران مختار را که هفت‌هزار نفر بودند،[۱] توجیه کنند و بگویند کشتن غالیان، طبق سیره امام علی ﷺ اشکالی ندارد. ما در مقالاتی به این موضوع پرداخته‌ایم.[۲] مهم‌ترین شاهد این نظر، مطرح‌شدن گروه سبئیه و این غلات در زمان‌هایی است که یک طرف درگیری زبیریان هستند. به این موارد اشاره می‌کنیم:

۱. فقط در زمان جنگ جمل سبئیه و گروه غالی مطرح می‌شوند؛ چون زبیر و خاندانش در این جنگ نقش داشتند و زبیر از سران ناکثین بود؛ اما در جنگ صفین و نهروان خبری از گروه سبئیه نیست. طه حسین به دلیل مطرح‌بودن سبئیه در جنگ جمل و یادنشدن از آنان در صفین و نهروان، ابن‌سبا و گروه منسوب به وی را موهوم دانسته است.[۳]

۲. حکیم بن جبله که با هفتصد تن از قبیله ربیعه در برابر طلحه و زبیر ایستاد و با آنها جنگید و خود او، پسر و برادرش کشته شدند،[۴] متهم به دزدی می‌شود که برای اولین بار میزبان ابن‌سبا بوده است.[۵]

---

۱. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۳، ص۹۹: «فکان جملة من أدرکه الإحصاء ممن قتله مصعب مع المختار سبعة آلاف رجل، کلّ هؤلاء طالبون بدم الحسین و قتلة أعدائه، فقتلهم مصعب و سمّاهم الخشبیة».

۲. ر.ک: مجله حوزه؛ ش۸۸، ماه ۸ـ۹: ۱۳۷۷: مقاله «تهاجم نو با شبهه کهنه علیه تشیع یا افسانهٔ عبدالله بن سباء» و مجله پگاه حوزه؛ ش ۳۰۰، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۲۷. مقاله «افسانه زبیری‌ها (خاندان زبیر پایه‌گذار افسانهٔ ابن‌سبا)».

۳. طه حسین؛ اسلامیات (علی و بنوه)؛ ص۹۰۴: «أن ابن‌السوداء لم یَکُن إلاّ وَهماً».

۴. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۱، ص۳۶۷. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۳، ص۲۱۹.

۵. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۴، ص۳۲۶.

۳. بحث غلو درباره محافظان بیت‌المال بصره هم مطرح می‌شود؛ یعنی کسانی که پنجاه نفر از آنان بعد از اسارت مانند گوسفند ذبح شدند؛[۱] درحالی‌که اسیر یا بخشیده می‌شود یا از او فدیه می‌گیرند و اگر غیرمسلمان باشد، برده می‌شود؛ اما برای توجیه کشتار آنان، ادعای می‌شود این جمع غالی بوده‌اند.

۴. نام این گروه غالی و سبئیه از یادها می‌رود تا زمان مختار. در آن زمان دو باره سبئیه مطرح می‌شوند؛[۲] زیرا مختار از مخالفان آل زبیر بود و با آنها جنگید. هفت‌هزار نفر از طرفداران مختار که خود را تسلیم کردند، غالی و سبیئ کافر و ساحر معرفی می‌شوند تا مجوزی برای قتل عامشان باشد؛[۳] حتی یکی از زنان مختار نیز به جرم غلو اعدام می‌شود.

اخبار ابن‌سبا را طبری از سیف بن عمر ضبی تمیمی نقل کرده است. احمد امین گزارش‌های سیف بن عمر را آمیخته به تفکر حمایت از قبیله‌اش بنی‌تمیم می‌داند که دیدگاه‌های خود را به رنگ زیبایی می‌آراید؛[۴] به تعبیر روشن‌تر چون افراد قبیله بنی‌ضبه از بنی‌تمیم، از حامیان شتر عایشه بودند و جمعی از آنان در کنار شتر عایشه کشته شدند،[۵] سیف بن عمر که از جاعلان بنام اخبار است، خواسته از عملکرد هم‌قبیله‌ای‌های خود دفاع کند و مخالفان ناکثین و لشکریان امیرالمؤمنین ﷺ را طرفدار ابن‌سبای موهوم معرفی کرده است.

ثالثاً امیرالمؤمنین ﷺ در سخنان متعددی از این گروه سبابجه و زط که پاسدار بیت‌المال بصره بودند و به دست ناکثین کشته شدند، به نیکی یاد کرده است.[۶] در جریان

---

۱. ابن‌أبی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۹، ص ۳۲۱.

۲. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج ۶، صص ۲۵ و ۸۳.

۳. همان، ص ۱۱۳.

۴. احمد امین، ضحی الاسلام، ج ۲، ص ۳۴۳: «یتعصّب فیما یحکی لقبیلته تمیم و یلون مواقفه بلون زاهٍ جمیل».

۵. محمد بن جریر طبری، تاریخ الرسل و الملوک؛ ج ۴، ص ۵۲۴.

۶. شیخ مفید؛ الکافیةُ فِی إبْطَالِ تَوْبَةِ الْخَاطِئِ؛ ص ۱۸. همو، الإرشاد؛ ج ۱، ص ۲۵۲. همو، الجمل؛ ص ۳۳۱ و مترجم «نبرد ←

سبئیه حکیم بن جبله که به دست ناکثین کشته شد،[۱] به طرفداری از عبدالله بن سبا و دزدی متهم می‌شود.[۲] درحالی‌که امیرالمؤمنین ﷺ از او تجلیل می‌کند و دربارهٔ جنایات ناکثین در بصره چنین می‌فرماید: آنان شیعیان مرا کشتند و کارگزارم را که از وجوه انصار و فضلای آنان بود، با بی‌حرمتی اخراج کردند و گروه سبابجه را که مردانی صالح بودند و حکیم بن جبله را به ستم و زور کشتند؛ زیرا او برای خدا غضب کرده بود.[۳]

روایات دیگر درباره مجازات با آتش

روایات متعددی وجود دارد که امیرالمؤمنین ﷺ افراد مرتد را با این کیفر مجازات می‌کرده است:

۱. کلینی آخرین روایت کتاب صوم کافی را به حدیثی مشابه این جریان اختصاص داده است. این خبر دارای نکات بیشتری است. اگر بخشی از آن درست باشد، نمی‌توان از کنار این حادثه مهم که برای جامعهٔ اسلامی تازگی داشته، به‌آسانی گذشت. گزیده آن را نقل می‌کنیم:

محمد بن عمران از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ در مسجد کوفه نشسته بود که عده‌ای را نزد حضرت آوردند. آنان در روز ماه رمضان غذا می‌خوردند؛ به آنان فرمود: آیا غذا خورده و افطار نموده‌اید؟ گفتند: آری. فرمود: شما یهود یا نصرانی هستید؟ گفتند: نه. فرمود: کدام یک از دین‌های مخالف اسلام را پذیرفته‌اید؟

→

جمل»، ص۱۹۹. محمد بن جریر طبری شیعی؛ المسترشد فی الإمامه، ص۴۲۰. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۳۰، ص۱۸و ج۳۲، ص۹۲. علی‌اکبر ذاکری؛ حکومت و سیاست؛ ص۱۰۸؛ در این اثر منابع نامه امام علی ﷺ به شیعیان که از سبابجه به نیکی یاد کرده و متن کامل آن ذکر شده است.

۱. ابوجعفرمحمد بن جریر طبری؛ تاریخ الامم و الملوک؛ ج۳، ص۴۹۱.

۲. همان، ص۳۶۸.

۳. شیخ مفید؛ الجمل؛ ص۳۳۴: «وَ قَتَلُوا شِيعَتِي وَ نَكَلُوا بِعَامِلِي وَ أَخْرَجُوهُ مِنَ الْبَصْرَةِ بَعْدَ أَنْ آلَمُوهُ بِالضَّرْبِ الْمُبَرِّحِ وَ الْعُقُوبَةِ الشَّدِيدَةِ وَ هُوَ شَيْخٌ مِنْ وُجُوهِ الْأَنْصَارِ وَ الْفُضَلَاءِ وَ لَمْ يَرْعَوْا لَهُ حُرْمَةً وَ قَتَلُوا السَّبَابِجَةَ رِجالاً صَالِحِينَ وَ قَتَلُوا حَكِيمَ بن جَبَلَةَ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً لِغَضَبِهِ لِلّهِ».

گفتند: ما مسلمان هستیم. پرسید: در سفر هستید یا مریض که افطار نموده‌اید؟ گفتند: هیچ یک. حضرت خندید و فرمود: گواهی می‌دهید که معبودی جز خدای یکتا نیست و محمد ﷺ پیامبر اوست؟ گفتند: آری، ولی ما محمد ﷺ را نمی‌شناسیم؛ فرمود: او رسول خداست. گفتند: او عربی بود که مردم را به خود دعوت می‌کرد. فرمود: اگر اقرار کردید، پذیرفته است وگرنه شما را می‌کشم. گفتند: (اقرار نمی‌کنیم) گرچه این کار را انجام دهی. حضرت شرطةالخمیس را بر آنان گماشت و آنان را بیرون از شهر کوفه برد و دستور داد دو چاه کنار هم بکنند و آن دو را به هم وصل نمایند. به آنان فرمود: من شما را در یکی از این دو قرار می‌دهم و در دیگری آتش قرار می‌دهم و با دود شما را می‌کشم؛ آنان گفتند: «وَ إِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّمَا تَقْضِی هذِهِ الْحَیاةَ الدُّنْیا: اگر چنین کردی، در زندگی دنیا نموده‌ای (در آخرت به ما دسترسی نداری)». حضرت برابر آنچه اعلام کرده بود، عمل کرد و مکرراً از آنها می‌خواست که از نظر خود برگردند؛ آنان پاسخ می‌دادند: حکم کن به آنچه حکم می‌کنی تا اینکه مردند.[1]

این نقل از نظر سند ضعیف و به قول علامه مجلسی مجهول است[2] و در باب نوادر کتاب صوم نقل شده که به گفته شیخ مفید، احادیث ابواب نوادر اعتبار ندارد و به آنها عمل نمی‌شود.[3] آنان نبوت رسول خدا ﷺ را منکر شدند و به الوهیت حضرت علی ﷺ اشاره‌ای نکردند؛ بلکه خدا را قبول داشتند. مگر اینکه منظور آنان از خدا، علی ﷺ بوده باشد که عبارات آن را نمی‌رساند؛ بلکه نشان می‌دهد که چنین نظری نداشتند؛ چون می‌گویند علی ﷺ فقط در دنیا چنین قضاوت می‌کند؛ البته این عبارت معنای دیگری نیز می‌تواند داشته باشد و آن اینکه تو در دنیا ما را عذاب می‌کنی، اما در آخرت از نعمت‌های الهی تو

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۱۸۱.

۲. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۱۶، ص ۴۴۰.

۳. شیخ مفید؛ الرد علی أصحاب العدد جوابات أهل الموصل؛ ص ۱۹: «و هی مثبتة... فی أبواب النوادر و النوادر هی التی لا عمل علیها».

برخورداریم، در این صورت آنان علی علیه‌السلام را خدا می‌دانستند و این عذاب را موقتی تصور می‌کردند. نکته دیگر این است که آنان گفتند ما مسلمانیم، خدا را قبول داریم و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را قبول نداریم و برای خود تکلیفی قایل نبودند؛ به همین جهت روزه نمی‌گرفتند. ممکن است در نظر آنان منظور از خدا علی علیه‌السلام باشد.

البته انکار رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ارتداد محسوب می‌شود و کیفر آن بعد از توبه نکردن، قتل است،[1] اما اینکه حضرت مجازاتی خاص برای آنان در نظر گرفته، نشان می‌دهد که باید نکته‌ای اضافی در عقیده آنان باشد که در این نقل به ابهام از آن گذشته است.

در ادامه حدیث آمده که خبر به‌آتش‌انداختن این گروه را مردم برای یکدیگر تعریف می‌کردند و سواران آن را به این طرف و آن طرف می‌رساندند تا اینکه مردی یهودی از مردم یثرب همراه جمعی از خویشاوندانش نزد علی علیه‌السلام در مسجد کوفه آمده و از این کیفر از حضرت پرسید که سابقه ندارد. امیر مؤمنان علیه‌السلام پاسخ داد: بعد از موسی چنین جریانی سابقه داشته است. جمعی که رسالت موسی را نپذیرفته بودند، این‌گونه کشته شدند. آنان کتابی را به حضرت دادند و حضرت فرمود: نام من، الیا، در این کتاب آمده و آنان مسلمان شدند.[2]

این خبر دارای راوی ناشناخته و مجهول است، ولی چند نکته اضافی متفاوت دارد:

۱. کشتار را همان‌گونه که ذکر شد، به جهت انکار رسالت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دانسته است؛ اما از غلو درباره حضرت به‌روشنی سخن نگفته است.

۲. خبر این مجازات چنان عجیب بوده که از طریق قافله‌ها به اطراف رسیده است و گروهی در شیوه مجازات دچار تردید و پرسش شده‌اند.

۳. یهود یثرب به این مجازات معترض شده‌اند و برای بیان اعتراض خود از مدینه به

---

۱. نجم‌الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن محقق حلی؛ المختصر النافع فی فقه الإمامیه؛ ج ۲، ص ۲۶۴. روح‌الله موسوی خمینی؛ تحریر الوسیله؛ ج ۲، ص ۴۸۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۱۸۲.

کوفه آمدند که حضرت به آنها فرمود اصحاب اخدود به سبب انکار رسالت موسی چنین مجازاتی داشتند و یهود پذیرفتند و مسلمان شدند؛ البته اگر بپذیریم که یهودی‌ای در آن زمان در مدینه بوده باشد؛ زیرا عمر آنان را از خیبر هم اخراج کرده بود.[۱]

به نظر می‌رسد اگر دو خبر اول را به‌اجمال بپذیریم، می‌توان این خبر و خبر مربوط به زط و خبر بعدی را که از کتاب شیخ صدوق است، به جهت ضعف سند نپذیرفت و به دلایلی که ذکر شد، ساختگی دانست.

۱. این احتمال وجود دارد که این خبر و حتی خبر به‌آتش‌کشیدن افراد، برای ذکر نمونه‌ای از حوادث مشابه حادثه بنی‌اسرائیل در میان امت پیامبر ﷺ اسلام باشد که درواقع علی ﷺ همان کاری را انجام داده که یهود و بنی‌اسرائیل پس از پیامبرشان موسی انجام داده‌اند؛ افزون بر اینکه این خبر گزارشی از نام امام علی ﷺ در کتب یهود می‌دهد که نشان می‌دهد ممکن است این حکایت در جهت بیان این موضوع ساخته شده باشد.

۲. شیخ صدوق بعد از نقل روایت مربوط به غلو قوم زط، خبر دیگری نقل کرده است که موسی بن بکر از فضیل از امام صادق ﷺ گزارش کرده است. طبق این خبر، دو نفر را که بت می‌پرستیدند نزد حضرت آوردند. حضرت از آنها خواست از نظرشان برگردند؛ آنان نپذیرفتند و حضرت آنان را در آتش افکند.[۲]

۳. دعائم الاسلام در روایتی از امام صادق ﷺ نقل می‌کند که گروهی از زنادقه را از بصره به کوفه آوردند؛ وقتی حاضر به توبه نشدند، حضرت آنان را در حفره‌ای که آتش داشت، قرار داد و آنان را سوزاند؛[۳] بنابراین گرچه این گروه از بصره بوده‌اند، مجازات آنان در کوفه بوده است.

---

۱. محمد بن جعفر جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۴، ص۱۱۲. واقدی؛ المغازی؛ ج۲، ص۷۱۶. ابن‌حجر؛ الإصابه؛ ج۳، ص۵۰۷.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۵۱.

۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۴۸۱.

مجازات غالیان در منابع اهل سنت

موضوع مجازات افراد غالی در منابع تاریخی و حدیثی اهل سنت با ابهاماتی بیان شده است. بلاذری به نقل از ابن‌سیرین آورده که گروهی در کوفه مرتد شدند؛ علی علیه‌السلام آنان را کشت؛ سپس با آتش سوزاند.[۱] در دیگر آثار اهل سنت آمده که عکرمه نقل می‌کند: علی علیه‌السلام قومی را که مرتد شده بودند سوزاند. وقتی ابن‌عباس از آن آگاه شد، گفت: اگر من بودم آنها را نمی‌سوزاندم؛ زیرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: مردم را به عذاب الهی شکنجه نکنید. بلکه آنان را می‌کشتم؛ زیرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر کس دینش را تغییر دهد، او را بکشید. وقتی سخن ابن‌عباس به علی علیه‌السلام رسید، فرمود: وای بر ابن‌عباس.[۲]

باید توجه داشت ناقل این خبر عکرمه (م۱۰۵) است که عقیده خارجی داشته و با همین تفکر درگذشته است؛[۳] در نتیجه با امیر مؤمنان مخالف بوده و نقل وی قابل اعتماد نیست؛ افزون بر این چگونه می‌توان پذیرفت که ابن‌عباس، شاگرد علی علیه‌السلام، از آن حضرت به سنت نبوی آگاه‌تر باشد؛ بنابراین چنین خبری ارزش علمی ندارد؛ گرچه در بسیاری از کتب اهل سنت نقل شده باشد. برخی از ناقلان آن، ماجرا را به عبدالله بن سبا وصل کرده‌اند؛ مانند جوزجانی (م ۲۵۹) در احوال الرجال[۴] و ابن‌قتیبه (م ۲۷۶) در المعارف.[۵]

---

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الاشراف؛ ج۲، ص۳۹۳.

۲. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۵، ص۲۱۳. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف فی الأحادیث و الآثار؛ ج۷، ص۶۵۸ (دار الفکر). محمد بن اسماعیل بخاری؛ صحیح البخاری؛ ج۴، ص۲۱ـ۲۲. ابن‌حبان؛ الصحیح؛ ج۱۲، ص۴۲۱. احمد بن حنبل؛ مسند احمد بن حنبل؛ ج۱، ص۲۸۲ـ۲۸۳. محمد بن ادریس شافعی؛ المسند؛ ص۳۲۰. ابن‌حزم؛ المحلی؛ ج۱۱، ص۱۸۹. ابوعبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی؛ سنن الکبری؛ ج۷، ص۱۰۴. ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری؛ المستدرک، ج۳، ص۵۳۸. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۸، ص۱۹۵. بدرالدین محمود عینی؛ عمدة القاری؛ ج۱۴، ص۲۶۴. ابن‌کثیر دمشقی؛ البدایة و النهایه؛ ج۸، ص۳۳۰.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۱۲۲.

۴. ابواسحاق ابراهیم بن یعقوب جوزجانی؛ أحوال الرجال؛ ص۳۷.

۵. ابن‌قتیبه؛ المعارف؛ ص۶۲۳.

ابن‌عبدربه (م ۳۲۸)[۱] و ملطی (م ۳۷۷)[۲] توضیح می‌دهند که سبئیه اولین گروه غالی از رافضه بودند که علی ﷺ او (ابن‌سبا) و یارانش را با آتش سوزاند. مقدسی (م ۵۰۷) جریان را با تفصیل بیشتر نقل کرده است که وقتی حضرت می‌خواست آنان را بسوزاند، می‌خندیدند و می‌گفتند: الان برای ما ثابت شده که او خداست؛ زیرا با آتش نمی‌سوزاند، جز صاحب آتش.[۳] که خود نشانه‌ای دیگر از دستبرد به روایات و جعل آن برای هدفی خاص به نظر می‌رسد. شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه چنین نظری را بعد از نقل روایت مربوط به زط، بدون ذکر خبر آن نقد کرده است.[۴]

روابودن یا نبودن مجازات آتش برای مرتد

با توجه به آنچه بیان شد می‌توان گفت، اجمالاً امیر مؤمنان ﷺ قومی را با آتش سوزانده است. برخی آنان را مرتد و گروهی از آنان را از غالیان درباره حضرت علی ﷺ، دانسته‌اند. دراین‌باره دو نظر وجود دارد: یکی اینکه حضرت اول آنان را کشته، بعد بدن‌های آنها را آتش زده است. نظر دوم اینکه با دود آنان را کشته و بدن‌هایشان را نابود کرده است. اشکالی که از قول ابن‌عباس نقل کرده‌اند، قابل پاسخگویی است؛ زیرا:

۱. در روایاتی نقل شده که رسول خدا ﷺ جمعی را در آتش سوزاند. وقتی که گروهی از عُکْل و عُرین دست به فساد زدند،[۵] بنا بر نقل انس، رسول خدا ﷺ آنان را بعد

---

۱. ابن‌عبدربه؛ العقد الفرید؛ ج ۲، ص ۲۳۰.

۲. ابوالحسن محمد ملطی؛ التنبیه و الرد علی أهل الأهواء و البدع؛ ص ۱۸.

۳. مطهر بن طاهر مقدسی؛ البدء و التاریخ؛ ج ۵، ص ۱۲۵: «فدخلوا النار و هم یضحکون و یقولون: الآن صحّ لنا أنک إله إذ لا یعذّب بالنار إلّا ربّ النّار».

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۱۵۰. علی‌اکبر غفاری و دیگران؛ ترجمهٔ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۱۹۶.

۵. شیخ طوسی؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۳، ص ۵۰۵ـ۵۰۷: «وقال قتادة و أنس و سعید بن جبیر و السدی أنّها [آیه ۳۳ مائده] نزلت فی العرنیین و العکلیین حین ارتدّوا و أفسدوا فی الأرض فأخذهم النبی ﷺ "وقطع أیدیهم وأرجلهم من خلاف و سمل أعینهم" و فی بعض الأخبار "أحرقهم بالنار"».

از کشتن در آتش افکند.[۱] این خبری است که عده‌ای از مفسران مانند طبری و دیگران[۲] آن را به‌عنوان یک قول در مجازات محارب آورده‌اند.[۳]

۲. برابر روایتی، یکی از کیفرهای فرد لواط‌کننده افکندن در آتش است. در حدیثی نقل شده است که مردی لواط کرده بود و نزد علی علیه‌السلام اقرار کرد. حضرت به وی فرمود:

ای مرد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مثل چنین گناهی، سه حکم قرار داده است، هر کدام را خواستی انتخاب کن. گفت: چیست آنها؟ فرمود: یک ضربت به گردنت زدن که هر اتفاقی افتاد، بپذیری، پرت‌کردن از کوهی درحالی‌که دست و پایت بسته باشد و سوختن در آتش. پرسید کدام سخت‌تر است؟ فرمود: سوختن در آتش. گفت: ای امیرالمؤمنین، من این را انتخاب کردم. سپس در گودالی که در آن آتش افروخته شده بود، قرار گرفت و سوخت.[۴]

بنابراین مجازات آتش شرعاً اشکال ندارد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام این کیفر را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می‌نماید. این خبر را مالک بن عطیه از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند. مالک بن عطیه احمسی که از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند، از نظر رجال‌شناس شیعه، نجاشی، ثقه است.[۵] راویان قبل از ابن‌عطیه هم ثقه هستند. جای این پرسش هست که چرا ابن‌عباس به این مجازات اشکال نکرده است.

---

۱. علی متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج۲، ص۴۰۴ـ۴۰۵. محمد عبدالرؤوف مناوی؛ فیض القدیر شرح الجامع الصغیر؛ ج۶، ص۲۹۵: «أحرقهم بالنّار بعد ما قتلهم».

۲. ابوجعفر محمد بن جریر طبری؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن؛ ج۶، ص۲۸۲. ابوعبدالله محمد بن احمد قرطبی؛ الجامع لأحکام القرآن؛ ج۶، ص۱۴۸ـ۱۴۹.

۳. ذیل آیه «إِنَّما جَزاءُ الَّذِینَ یُحارِبُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ» (مائده: ۳۳).

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۰۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۵۳: «یَا هذا، إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله حَکَمَ فِی مِثْلِکَ بِثَلاثَةِ أَحْکَامٍ فَاخْتَرْ أَیَّهُنَّ شِئْتَ. قالَ: "وَ ما هُنَّ یا امیرالمؤمنین؟" قالَ: "ضَرْبَةٌ بِالسَّیْفِ فِی عُنُقِکَ بالِغَةً ما بَلَغَتْ، أَوْ إِهْداءٌ مِنْ جَبَلٍ مَشْدُودَ الْیَدَیْنِ وَ الرِّجْلَیْنِ، أَوْ إِحْراقٌ بِالنَّارِ". فَقالَ: یا امیرالمؤمنین، أَیُّهُنَّ أَشَدُّ عَلَیَّ؟ قالَ: "الْإِحْراقُ بِالنَّارِ." قالَ: فَإِنِّی قَدِ اخْتَرْتُها یا امیرالمؤمنین».

۵. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۴۲۲.

۳. نقل شده است که در زمان خلیفه اول، خالد بن ولید جمعی را که مرتد شده بودند، در آتش سوزاند. ابن‌سعد می‌نویسد: گروهی از بنی‌سلیم مرتد شدند. ابوبکر خالد را به سوی آنان فرستاد. وی جمعی از مردان آنها را در مکانی جمع کرد، سپس آتش زد. عمر به ابوبکر اعتراض کرد که خالد را برکنار کن؛ زیرا افراد را با عذاب الهی از بین برد؛ اما ابوبکر گفت: نه، به خدا سوگند شمشیری را که برای خدا از نیام بیرون آورده، در نیام نمی‌کنم. ابوبکر خالد را مجدداً برای جنگ با مسیلمه کذّاب فرستاد؛[1] بنابراین خبری که در منابع عامه از عکرمه از ابن‌عباس نقل شده، اعتباری ندارد. ممکن است برخاسته از تفکر خارجیگری عکرمه[2] و ضدیتش با امیر مؤمنان ﷺ باشد و ممکن است این دسته اخبار ساخته شده باشد تا توجیهی برای عملکرد ابوبکر باشد که افزون بر تأیید عملکرد خالد، دستور داد فجاءة سلمی را که گفته شده دست به راهزنی زد و بعد خود را تسلیم فرستاده ابوبکر کرد، زنده‌زنده در مدینه در آتش بسوزانند؛[3] البته او مرتد نبود؛ بلکه اظهار اسلام می‌کرد[4] و چون طبق دستور خلیفه عمل نکرد، زنده در آتش افکنده شد.

نظر نهایی درباره کیفر غالیان

از آنچه بیان شد، بدون درنظرگرفتن ضعف اخبار، سه نظر استفاده می‌شود:

۱. مجازات با آتش؛

۲. کیفر با دود؛

۳. قتل و بعد سوختن جسد مرتدان بعد از مرگ آنان که نظر درست است. درباره این دیدگاه‌ها می‌توان نکاتی را بر شمرد:

---

۱. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۷، ص۲۷۸ (دار الکتب العلمیه).

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۱۲۳. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۱۱، ص۶۳۴.

۳. محمد بن جریر طبری؛ تاریخ الرسل و الملوک؛ ج۳، ص۲۶۴. احمد بن ابی‌یعقوب یعقوبی؛ تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ص۱۳۴. ابن‌عبدالبر؛ الإستیعاب؛ ج۲، ص۷۷۶.

۴. علامه عبدالحسین امینی؛ الغدیر؛ ج۷، ص۱۵۷.

۱. استفاده از دود و آتش به شیوه‌ای که در اخبار آمده، برای این بوده که امکان بازگشت برای مرتدان باشد تا هرگاه اظهار ندامت کردند، بتوان آنان را نجات داد؛ به همین علت در خبر آمده که این نکته به آنان یادآوری می‌شده است که برگردند.

۲. شاید علت اینکه امیر مؤمنان علیه السلام آنان را با آتش از بین برد، زشتی ادعای آنان در الوهیت بنده‌ای از بندگان خدا بوده باشد تا دیگر کسی جسارت تکرار چنین ادعایی نیابد.

۳. پاسخ شیخ صدوق درباره مجازات با آتش زیباست. وی می‌نویسد: اگر علی علیه السلام خدا بود، نیازی به حفر خندق نداشت و چون آتش بر موحّدان حرام است، افراد غیرموحّد را با یک فرمان در آتش می‌سوزاند؛ همان‌گونه که خداوند افرادی را با غرق‌کردن و باد و طوفان و... کشت و در روایتی دیگر نقل شده که دو بت‌پرست را آتش زد.[۱] در سخنان شیخ صدوق نکات دیگری نیز وجود دارد.[۲]

۴. اساساً استفاده از آتش نه برای کیفر و مجازات، بلکه برای نابودی اجساد آنان بوده است؛ به این منظور که محل دفن آنان بعداً مورد توجه دوستانشان و افراد مرتد دیگر قرار نگیرد. خبری در جعفریات[۳] و دعائم الاسلام نقل شده که این نظر را تقویت می‌کند. خبر چنین است: علی علیه السلام دستور داد بدن مسیحی مسلمان‌شده‌ای که مرتد شده بود، حد جاری کرده، بعد بسوزانند. اولیای وی حاضر شدند برای بدن وی صدهزار درهم بدهند. حضرت نپذیرفت و دستور داد آن را با آتش از بین ببرند و فرمود: «مَا كُنْتُ لِأَكُونَ عَوْناً لِلشَّيْطانِ عَلَيْهِمْ وَ لا مِمَّنْ يَبِيعُ جُثَّةَ كافِرٍ:[۴] من هرگز نه یاری‌کننده شیطان بر آنان خواهم بود و نه از کسانی که بدن مرده کافر را می‌فروشند».

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۵۰ـ۱۵۱.

۲. همان، ص۱۵۰. علی‌اکبر غفاری و دیگران؛ ترجمهٔ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۱۹۶.

۳. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۱۲۷. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۸؛ ص۱۶۵ـ۱۶۸.

۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۴۸۱.

نام این شخص را مستورد عجلی ذکر کرده‌اند. علی علیه‌السلام از او که مسلمان شده و بعد مرتد شد، خواست که توبه کند؛ اما او نپذیرفت. پس حضرت او را کشت. نصارای حیره جسد وی را برابر نقلی به دوازده‌هزار[۱] و به نقل عبدالرزاق به سی‌هزار درهم می‌خریدند. امیر مؤمنان علیه‌السلام نپذیرفت و آن را آتش زد.[۲] حضرت نگهداری این بدن را کاری شیطانی می‌داند که ممکن است عده‌ای را گمراه کند. شاید علت اصلی اینکه حضرت بدن آنها را آتش زده، چنین موضوعی بوده است تا دیگران از بدن و قبر آنان سوءاستفاده نکنند. از نقل طبری در تهذیب الآثار استفاده می‌شود که آنان دنبال گردآوری خاکستر و استخوان‌های وی بعد از آتش‌زدن هم بودند.[۳] اگر این نقل درست باشد، علت ایجاد حفره برای آتش‌زدن جسد آنان روشن می‌شود که اجازه داده نشود از خاکستر و استخوان‌هایشان برداشته شود و اگر افراد متعددی بودند، دیگر نیاز به دفن نداشته باشند.

بعید نیست که اساساً داستان آتش‌زدن مرتد و حتی در حفره قراردادن افراد و اینکه با دود از بین رفتند، ساختگی باشد و اصل موضوع مربوط به آتش‌زدن جیفه مرد معدومی باشد که نصارا می‌خواستند جسد وی را به قیمت بالا بخرند و حضرت نپذیرفت. در دعائم الاسلام آمده: جمعی از مرتدان را که کشت، بدن‌های آنان را در آتش انداخت. آنان را از بصره آورده بودند و بعد از زدن گردن‌های آنان، حفره‌هایی ایجاد کرد و آتش افروخت و اجساد را در آنجا قرار داده، سوزاند؛ بنابراین حضرت بدن‌های بی‌جان مرتدان را سوزانده است، نه انسان‌های زنده را. بعد هم یک بیت شعر نقل کرده است.[۴]

آنچه این مطلب را تأیید می‌کند، نقل بلاذری از مدائنی از ابن‌سیرین است که علی علیه‌السلام

---

۱. احمد بن حسین بیهقی؛ سنن الکبری؛ ج۶، ص۲۵۴.

۲. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج ۱۰، ص۱۷.

۳. محمد بن جریر طبری؛ تهذیب الآثار؛ مسند علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام؛ ص۷۸، ح۱۳۹.

۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۴۸۱. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۸؛ ص۱۶۸: «لَمّا رَأَیْتُ الْیَوْمَ أَمْراً مُنْکَراً/ أَضْرَمْتُ ناراً وَ دَعَوْتُ قَنْبَراً».

جمعی را کشت، سپس بدن‌های آنان را سوزاند[۱] و پس از آن پنج مصراع شعر از حضرت نقل کرده که وقتی امر منکری را دیدم، شمشیر کشیدم و به قنبر گفتم حفره‌هایی قرار دهد و آنان را کشید و در آن حفره‌ها قرار داده و آتش زدم».[۲] مصراع دوم بیت اول آن با آنچه در دعائم الاسلام[۳] و دیگر آثار آمده،[۴] متفاوت است. نقل بلاذری نشان می‌دهد اول شمشیر کشیده شده و بعد در آتش افکنده شدند؛ ولی در دیگر نقل‌ها چنین است که بعد از دیدن کار منکر آنان، آتش افروخته شده و حتی دعائم که نقل می‌کند بدن‌های بی‌جان در آتش افکنده شده، شعری که نقل کرده، این مفهوم را می‌رساند. طبری در تهذیب الآثار خود نقل‌های متفاوتی دارد که تعدادی از آنها نشان می‌دهد که حضرت بعد از کشتن مرتدان، بدن‌ها را در آتش افکنده است،[۵] نه اینکه مجازات و کیفر مرتدان و غالیان با آتش بوده باشد. او معتقد است که کار پیامبر ﷺ هم این‌گونه بوده که بدن‌های کشته‌ها را در آتش افکنده است.[۶] طبری خبری آورده که می‌گوید: وقتی حضرت جاریة بن قدامه را برای مبارزه با جمعی مرتد به یمن اعزام کرد، به او دستور داد بدن‌های بی‌جان آنان را بسوزاند؛[۷] بنابراین قول سوم تقویت می‌شود که حضرت برای جلوگیری از سوءاستفاده از بدن و اجساد مرتدان، دستور آتش‌زدن و نابودی آنها را داد که در دعائم الاسلام، انساب الاشراف، جعفریات و تهذیب الآثار طبری نیز آمده است.

---

۱. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۲،ص۳۹۳: «المدائنی عن یونس بن أرقم عن ابن‌سیرین قال: ارتد قوم بالکوفة فقتلهم علی ﷺ ثم أحرقهم».

۲. لما رأیتُ الأمرَ أمراً منکراً/ جردْتُ سیفی ودعوتُ قنبرا/ ثم احتفرتُ حُفَرا وحُفرا/ و قنبر یَحطِم حَطَماً مُنکرا/ أحرقتُ بالنیرانِ مَن قَد کَفرا.

۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۴۸۱. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۸؛ ص۱۶۸: «لَمَا رَأیْتُ الْیَوْمَ أمْراً مُنْکَراً/ أضْرَمْتُ ناراً وَ دَعَوْتُ قَنْبَراً.

۴. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص۷۳. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۷۲: «أوْقَدْتُ نَارِی وَ دَعَوْتُ قَنْبَراً».

۵. محمد بن جریر طبری؛ تهذیب الآثار؛ مسند علی بن ابی‌طالب؛ ص۸۲، ح۱۴۷و ۱۴۸.

۶. همان، ص۷۸.

۷. همان، ص۸۰، ح۱۴۲.

گفتار چهارم: غالیان زمان صادقین ﷺ

در زمان امام باقر و امام صادق ﷺ چندین گروه غالی ظهور کردند که مورد لعن و نفرین آن دو بزرگوار قرار گرفتند؛ از جمله آنان مغیریه و بیانیه و خطابیه بودند که این دو امام به‌شدت با آنان مبارزه کردند. چون برخورد مشابهی با آنها شده و در برخی روایات کتب اربعه به آنان اشاره شده است؛ به شرح عقاید هر یک از آنها می‌پردازیم.

۱. مغیریه

مغیریه[۱] گروهی از غالیان بودند که در زمان امام باقر ﷺ زندگی می‌کردند. رهبر آنان مغیرة بن سعید بجلی[۲] یا عجلی[۳] بود.[۴] اندیشه‌های این گروه در کتب اربعه کمتر نقل شده، اما به‌عنوان یک گروه فعال در روایاتی آمده است. ابن‌ابی‌الحدید خبری را نقل کرده که نشان می‌دهد مغیره می‌خواست از موقعیت امام باقر ﷺ به نفع خود بهره برد. نزد حضرت رفته، می‌گوید: به مردم بگو من از غیب آگاهم تا عراق را در اختیارت قرار دهم. امام باقر ﷺ به‌شدت او را طرد کرد و سخنانی به وی گفت که ناراحت شد. او همین پیشنهاد را به ابوهاشم کرد. وی نیز نپذیرفت. نزد محمد بن عبدالله رفت. او که مردی ساکت و آرام بود، چیزی نگفت. مغیره آن را تلقی به قبول کرد و مدعی شد محمد بن عبدالله همان مهدی است که پیامبر ﷺ خبر آمدنش را داده است؛ چون نام وی با نام پیامبر ﷺ یکی است و نام پدرش هم با نام پدر پیامبر ﷺ یکی است. او مدعی شد علی بن الحسین ﷺ محمد را بعد

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۶۹ و ج۸، ص۳۳۲.

۲. بیشتر لغویان وی را مولی بجیله دانسته‌اند که بجلی می‌شود. (اسماعیل بن حماد جوهری؛ صحاح اللغه؛ ج۲، ص۷۷۵. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۳، ص۴۳۰. سیدمحمد مرتضی حسینی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج۷، ص۳۳۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۲۶، ص۴۸۵).

۳. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۹، ص۳۳۱.

۴. ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی؛ الفَرقُ بین الفِرَق؛ ص۲۸.

از خود امام قرار داده است.[۱] مغیره خود را داعی محمد بن عبدالله بن حسن می‌دانست و او را همان مهدی موعود معرفی می‌کرد.[۲]

با توجه به مرگ ابوهاشم در سال ۹۹ قمری[۳] و تولد محمد بن عبدالله بن حسن در سال ۹۳،[۴] در صورتی می‌توان پیشنهاد ذکر شده در این خبر را درست دانست که مغیره حداقل در دو مقطع پیشنهاد خود را مطرح کرده باشد، یک‌بار در زمانی آن را به ابوهاشم گفته باشد و پس از چندین سال نزد امام باقر علیه‌السلام و محمد بن عبدالله بن حسن آن را مطرح کرده باشد؛ بنابراین آنچه نقل شد، مغیره امامت امام صادق علیه‌السلام را قبول نداشت. او قایل به امامت محمد بن عبدالله بن حسن بود. در کتب اربعه چند روایت از وی و درباره او و طرفدارانش نقل شده است.

۱. اسماعیل جعفی روایتی در باب قضای نماز از قول مغیرة بن سعید نقل کرده است که امام باقر علیه‌السلام به او گفته: زن‌های حائض باید نمازهای خود را قضا نمایند. حضرت فرمود: چه فایده‌ای برای اوست، خدا او را موفق نکند.[۵] مشابه این روایت در رجال کشی با سند معتبر آمده که زراره از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که در میان مردم کوفه دروغگویی ظاهر شده است؛[۶] اما مغیره او به پدرم دروغ بسته که گفته «زنان خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمازهای ایام حیض خود را قضا می‌کنند».[۷] این فتوا با نظر فقهی شیعه مخالف است؛ زیرا نمازهای ایام حیض زنان قضا نمی‌شود. فقط قضای روزه‌های ایام حیض را

---

۱. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۸، ص۱۲۱.

۲. ابوجعفر محمد بن حبیب بغدادی؛ المحبّر؛ ص۴۸۴: «خرج... بالکوفة داعیا لمحمد بن عبدالله بن الحسن و کان یقول: هو المهدی. فظفر (خالد) به و بأصحابه فصلب المغیرة و حرق أصحابه بالنار و هم الذین یدعون "المغیریة"».

۳. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۴، ص۱۱۴.

۴. همان، ج۶، ص۲۲۰.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۱۰۵: «فَقَالَ: مَا لَهُ لَا وَفَّقَهُ اللهُ».

۶. منظور از این دروغگو ابوالخطاب است که در ادامه خبر آمده است. او در زمان امام صادق علیه‌السلام ادعاهایی داشت.

۷. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۲۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲، ص۲۵۰: «قَالَ: حَدَّثَهُ أَنَ نِسَاءَ آلِ مُحَمَّدٍ إِذَا حِضْنَ قَضَیْنَ الصَّلَاةَ وَ أَنَّ وَ اللهِ عَلَیْهِ لَعْنَةُ اللهِ مَا کَانَ مِنْ ذَلِکَ شَیْءٌ وَ لَا حَدَّثَهُ».

باید بگیرند.[۱] این روایت، خبر کتاب کافی را تکمیل و تصحیح می‌نماید که گویا آن را نوعی ویژگی برای زنان خاندان پیامبر ﷺ دانسته است، نه مطلق زنان.

۲. شیخ طوسی در تهذیب الأحکام نقل می‌کند که مردی به نام ابوهلال از حضرت صادق ﷺ می‌پرسد: آیا آب دهان، قی و تمیزکردن زیر بغل، وضو را باطل می‌کند؟ حضرت فرمود: منظورت از این پرسش چیست؟ این نظر مغیرة بن سعید است؛ خداوند مغیره را لعن و از رحمت خود دور نماید. کافی است آب دهان و قی را بشویی و نیازی نیست دوباره وضو بگیری.[۲]

۳. ابواسامه گوید: خدمت امام صادق ﷺ بودم که مردی طرفدار مغیریه مطلبی درباره سنن پرسید. حضرت فرمود: هیچ چیزی نیست از آنچه فرزندان آدم به آن نیاز دارند، جز اینکه در آن سنتی از خدا و از رسولش جاری است؛ سنتی که می‌شناسد آن را کسی که می‌شناسد و آگاه به سنت است و منکر آن است شخصی که منکر آن است. آن مرد گفت: پس سنت در ورود به مستراح (سرویس بهداشتی) چیست؟ فرمود: به یاد خدا می‌افتی و به خدا از شیطان پناه می‌بری و زمانی که قضای حاجت کردی می‌گویی: ستایش از آن خدایی است که از من خارج نمود به‌راحتی و عافیت، آنچه باعث آزارم می‌شد. آن مرد گفت: پس آدم در این حالت است و صبر نمی‌کند تا بنگرد به چیزی که از وی خارج می‌شود. فرمود: بر هر آدامی دو فرشته موکل است که وقتی در چنین حالی است می‌گویند: بنگرای فرزند آدم آنچه برای آن تلاش می‌کردی، به کجا می‌رود.[۳]

در این خبر روش برخورد حضرت با مرد طرفدار مغیره بسیار زیباست که نه‌تنها از پرسش وی ناراحت نمی‌شود و او را متهم نمی‌کند، بلکه به پرسش وی که سعی کرده

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۱۰۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۱، ص۹۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۱۶۰.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۳۴۹.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۶۹. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ ص۲۷۸. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۵۱۷، با تفاوت‌هایی. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۲۷۶.

تحقیرآمیز باشد، پاسخی درخور می‌دهد و آداب تخلی را بیان می‌نماید.

۴. عمر بن یزید از امام صادق علیه‌السلام می‌پرسد: مغیریه تصور می‌کنند که امروز روز امشب است که پیش رواست؛ حضرت فرمود: دروغ می‌گویند؛ امروز روز شب گذشته است.[۱] مردم بطن نخله وقتی هلال ماه را دیدند گفتند: به‌تحقیق ماه حرام داخل شده است.[۲] از برخی گزارش‌ها استفاده می‌شود که اسماعیلیان نیز چنین عقیده‌ای دارند که دیدن ماه را دلیل بر اول ماه در روز قبل می‌دانند و این نکته را از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده‌اند. امیر ابونصر، از شاهزدگان آل فریغون در خوارزم که بیرونی مدتی نزد وی بوده،[۳] در رساله خود می‌نویسد: «و به گمان اسماعیلیان، آن شب که هلال دیده شود، روز پیش از آن غرّهٔ ماه است، نه روز بعد از آن».[۴]

۵. خبری هم در غیبت نعمانی مربوط به مغیریه آمده است که مردی مغیری که همسفر یزید بن ابی‌حازم بود، مدعی می‌شود قائم و مهدی، محمد بن عبدالله بن حسن است؛ زیرا نام وی با نام رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و نام پدرش با نام پدر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یکی است. حضرت این ادعای وی را رد می‌کند و می‌گوید مادر قائم برده است،[۵] درنتیجه بین پدر و مادر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با قائم(عج) تفاوت‌هایی وجود دارد.

این روایات تفاوت دیدگاه‌های مغیریه را با امامیه نشان می‌دهد. می‌توان گفت آنان جمعی غیرامامی بودند که تلاش می‌کردند از نفوذ امامان شیعه به نفع تفکر خود بهره ببرند و امامت امام صادق علیه‌السلام را قبول نداشتند و تفکرات فقهی خاصی داشتند که برخی از آنها مورد نقد امام باقر و امام صادق علیهماالسلام قرار گرفته است. روایاتی که در سرزنش این

---

۱. یعنی ملاک دیدن ماه است؛ اگر ماه هنگام غروب دیده شود، صبح بعد از آن، اول ماه است.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۳۲.

۳. رضا مختاری؛ رؤیت هلال؛ ج۵، ص۳۸۱۶.

۴. همان، ص۳۸۱۷.

۵. ابن‌ابی‌زینب نعمانی؛ الغیبه؛ ص۲۲۹.

گروه آمده، نشانهٔ خیانت آنان به امامین صادقین ﷺ است.

۲. بیانیه

این گروه طرفداران بیان بن سمعان بودند. وی معتقد به الوهیت علی ﷺ بود و اینکه امامت از وی به محمد بن حنفیه و از او به ابوهاشم فرزند وی رسیده و از ابوهاشم به بیان منتقل شده است.[۱] او امامت را از بنی‌هاشم خارج می‌داند و خود را خدا و آگاه از ملاحم می‌دانست. گروهی که قایل به امامت محمد حنفیه بودند، اعتقاد داشتند بعد از ابوهاشم امامت به محمد بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب منتقل شده است؛[۲] به این گروه روندیه (یا راوندیه) می‌گویند.[۳] آن عده که معتقدند امامت از ابوهاشم به عبدالله‌بن عمرو بن حرب منتقل شده است، حربیه نامیده می‌شوند.[۴] برخی بیانیه را طائفه‌ای از خوارج دانسته‌اند.[۵] بیان تمیمی ادعای رسالت داشت و در نامه‌ای، امام باقر ﷺ را به رسالت خود دعوت کرد.[۶] در اخباری از وی با عنوان بنان یاد شده است.[۷]

درباره بیانیه و گروه حربیه روایتی خاص در منابع اولیه نیامده است و در بسیاری از مواردی که مغیریه مورد سرزنش قرار گرفته‌اند، این گروه‌ها هم مورد لعن و طرد قرار گرفته است.

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۵، ص۲۷۱. ابوسعید عبدالکریم بن محمد تمیمی سمعانی؛ الأنساب؛ ج۲، ص۳۸۷ و ج۴، ص۲۱۹.

۲. قاضی نعمان؛ شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار ﷺ؛ ج۳، ص۳۲۰. ابن‌أبی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغة؛ ج۷، ص۱۴۹.

۳. ابوسعید عبدالکریم بن محمد تمیمی سمعانی؛ الأنساب؛ ج۶، ص۱۱۱.

۴. عبدالقاقر بن طاهر بغدادی؛ الفرق بین الفرق؛ ص۲۸ .

۵. سیدمحمد مرتضی حسینی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج۱۸، ص۸۵.

۶. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۷، ص۳۳۰. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص۳۴.

۷. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۰۱.

لعن و طرد مغیریه و بیانیه

در روایتی امام باقر علیه السلام مغیرة بن سعید را مانند بلعم باعورا می‌داند که برای دنیا دچار انحراف شد،[۱] با اینکه از علم و دانش کافی برخوردار بود. از روایت حسین بن علا استفاده می‌شود که مغیره قایل به تناسخ[۲] و با سحر و شعبده هم آشنا بود.[۳] در روایتی امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند مغیرة بن سعید را لعن نماید که بر پدرم دروغ می‌بست و خداوند شدت گرمای آهن را به او چشاند.[۴] در روایتی دیگر حضرت می‌فرماید: خداوند جابر بن یزید جعفی را رحمت کند که با صداقت از ما خبر نقل می‌کرد؛ اما خداوند مغیرة بن سعید را لعن کند که بر ما دروغ می‌بست.[۵] لعن و برائت از مغیره توسط امام باقر علیه السلام در منابع عامه هم نقل شده است.[۶]

در روایتی جمعی از این گروه غالیان مورد لعن قرار گرفته‌اند که هفت نفر مصداق آیه قرآن هستند که شیطان بر آنان که افک‌زننده و گنه‌کار هستند، فرود آمده است:[۷] مغیره، بیان (بنان)، صائد، حمزة بن عماره بربری، حارث شامی، عبدالله بن حارث[۸] و ابوالخطاب.[۹] در روایتی دیگر افزون بر بیان و سرّی، نام بزیع نیز آمده است.[۱۰] ابن‌ابی‌یعفور گوید: به امام

---

۱. ابونصر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج۲، ص۱۷۶. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۲۷. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۱۳، ص۳۷۹. سیدهاشم بن سلیمان بحرانی؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ ج۲، ص۶۱۶. در تفسیر عیاشی، چاپ قدیم (ج۲، ص۴۲)، مغیرة بن شعبه ذکر شده که درست نیست.

۲. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۲۷.

۳. همان، ص۲۲۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۵، ص۲۸۹.

۴. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۲۳.

۵. همان، ص۱۹۲. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص۲۰۴: «رَحِمَ اللهُ جَابِرَ الْجُعْفِيَّ كَانَ يَصْدُقُ عَلَيْنَا، لَعَنَ اللهُ الْمُغِيرَةَ بن سَعِيدٍ كَانَ يَكْذِبُ عَلَيْنَا».

۶. ابن‌سعد؛ الطبقات الکبری؛ ج۵، ص۲۴۶ (دار الکتب): «اللهم انی ابراء الیک من المغیرة بن سعید و بیان».

۷. شعراء: ۲۲۱: «هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطِينُ تَنَزَّلُ عَلى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ».

۸. احتمالاً وی همان عبدالله بن عمرو بن حرب باشد که گروه حربیه را تشکیل داد و اینجا حارث ذکر شده است.

۹. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۰۲. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۴۰۲.

۱۰. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۰۴.

صادق ﷺ عرض کردم بزیع ادعای نبوت می‌کند، فرمود: اگر او را دیدی بکش که چند بار او را دیدم، ولی موفق به این کار نشدم.[۱] در روایتی دیگر امام صادق ﷺ می‌فرماید: حارث شامی و بیان بر علی بن الحسین ﷺ دروغ می‌بستند و نام مغیرة بن سعید، بزیع، سری، ابوالخطاب، معمر، بشار اشعری، حمزه بربری و صائد نهدی را ذکر نمود و فرمود: خداوند آنان را لعنت فرماید؛ ما از دروغگویی که بر ما دروغ بندد به‌دور نیستیم یا ناتوان در نظر که خداوند ما را از مشکلات هر دروغگو کفایت نماید آنان را گرمای آهن بچشاند؛[۲] بنابراین بیان بن سمعان، مغیره و ابوالخطاب جزو گروه‌هایی بودند که بر ائمه دروغ می‌بستند؛ اما روایات لعن ابوالخطاب و مغیره بیشتر است.[۳]

تلاش مغیره در واردکردن اخبار دروغ در کتب شیعه

درباره مغیره روایت است که او توسط یاران ناشناخته خود کتب یاران امام باقر ﷺ را می‌گرفت و احادیثی در آنها می‌نوشت و بین شیعیان منتشر می‌کرد. دراین‌باره دو روایت نقل شده است:

۱. امام صادق ﷺ می‌فرماید: «مغیره کارش این بود که به عمد به پدرم دروغ می‌بست. وی کتاب‌های یاران حضرت را می‌گرفت و طرفداران او در جمع اصحاب پدرم ناشناخته بودند. آنان کتاب‌ها را از یاران پدرم می‌گرفتند و به مغیره می‌دادند و او در آنها کفر و زندقه وارد می‌کرد و به پدرم نسبت می‌داد؛ آن‌گاه به یاران خود دستور می‌داد در میان شیعه منتشر و پخش کنند؛ پس هر آنچه از غلو در کتاب‌های یاران پدرم باشد، چیزی است که مغیره در کتاب‌های آنان وارد کرده است و اعتبار ندارد».[۴]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، صص۲۵۸و ۲۵۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص۱۴۱.
۲. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۰۵. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲، ص۲۱۶ـ۲۱۷.
۳. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۶؛ ص ۲۵۰.
۴. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۲۴.

۲. یونس بن عبدالرحمان کلام قبلی را از هشام از امام صادق علیه‌السلام شنیده است که فرمود: «مغیرة بن سعید که خداوند او را لعنت کند، مخفیانه در کتاب‌های یاران پدرم احادیثی را می‌نوشت که پدرم نفرموده بود؛ پس تقوای الهی پیشه کنید و آنچه را مخالف سخن خداوند متعال و سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، از ما نپذیرید».[۱]

نمونه روشن این تحریف، تغییر حدیث نبوی است که درباره مهدی فرموده است: «اَلْمَهْدِیُّ مِنْ وُلْدِی، اسْمُهُ اسْمی وَ کُنْیَتُهُ کُنْیَتی:[۲] مهدی از فرزندان من است، نام او با نام من یکی است و کنیه او با کنیه من یکی است».

مغیریه به جای کنیه پیامبر گفتند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده «و نام پدرش مانند نام پدر من است» که این خبر با سند عامی نقل شده است.[۳] آنها حدیث را به محمد بن عبدالله بن حسن تطبیق نمودند و او را مهدی دانستند. منصور عباسی هم وقتی خواست با فرزندش مهدی بیعت کنند، چون فرزندش، جعفر، با او مخالف بود، حدیثی جعلی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرد که «مهدی محمد بن عبدالله است، جز اینکه مادرش از خاندان ما نیست».[۴] او حدیث را بر پسرش مهدی تطبیق داد.

عاقبت مغیرة بن سعید و بیان

مغیرة بن سعید و بیان بن سمعان که هر دو در کوفه زندگی می‌کردند، در زمان حکومت هشام بن عبدالملک در سال ۱۱۹ دست به شورش زدند. مغیره با شش نفر در مسجد کوفه شورش کرد.[۵] برخی، دستگیرشدگان با وی را با تردید شش یا هفت نفر

---

۱. همان، ص۲۲۴.

۲. ابن‌بابویه؛ الإمامة و التبصرة من الحیره؛ ص۱۲۰. سلیم بن قیس هلالی؛ کتاب سلیم بن قیس؛ ج۲، ص۹۵۸. علی بن محمد خزاز قمی؛ کفایة الأثر؛ ص۶۷. شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۱، ص۲۸۶ و ج۲، صص۲۸۷و ۴۱۱. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۱۸۸، با اندک تفاوتی در عبارت.

۳. شیخ طوسی؛ کتاب الغیبه؛ ص۱۸۱: «یُواطِئُ اسْمُهُ اسْمِی وَ اسْمُ أَبِیهِ اسْمَ أَبِی»، به نقل از عبدالله بن مسعود.

۴. ابوالفرج اصفهانی؛ الأغانی؛ ج۱۳، ص۱۹۲: «المهدیّ منا محمّد بن عبدالله و أمّه من غیرنا».

۵. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۵، ص۲۰۷. ابن‌جوزی؛ المنتظم؛ ج۷، ص۱۹۳.

دانسته‌اند[۱] که در این صورت ممکن است جمعی دیگر هم کشته شده باشند. برخی قیام وی را بعد از قیام بیان دانسته‌اند.[۲] مغیره با شعبده آتش افروخت و جمعی را به سوی خود کشاند.[۳] در درگیری کوفه افراد همراه مغیره توسط خالد بن عبدالله قسری، حاکم کوفه، همه کشته شدند.[۴] خود مغیره هم دستگیر و در سال ۱۱۹ در کوفه با نفت سوزانده شد. بیان بن سمعان هم همراه وی بود که او نیز با آتش سوخته شد.[۵]

مغیره در هنگام درگیری و مرگ از محمد بن عبدالله بن حسن به‌عنوان مهدی یاد می‌کرد و این عقیده در میان جمعی از پیروان وی باقی ماند. آنان قایل به مهدویت محمد بن عبدالله بودند. نوبختی می‌نویسد: برخی از اصحاب مغیریه معتقدند امام باقر ﷺ و ائمه قبلی به مغیرة بن سعید وصیت کرده‌اند که تا ظهور مهدی او امام است و منظور از مهدی همان محمد بن عبدالله بن حسن است و وی نمرده و در کوهی در نزدیکی مکه به نام حاجز ساکن است.[۶] مشابه این مطلب را اشعری ذکر کرده است.[۷] به نقل شهرستانی بعد از مرگ مغیره، یاران وی دو دسته شدند: گروهی منتظر ظهور او باقی ماندند و جمعی معتقد به مهدویت و ظهور محمد بن عبدالله شدند.[۸]

---

۱. ابن‌جوزی؛ المنتظم؛ ج۷، ص۱۹۳.

۲. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۳۰۶.

۳. ابواسحاق ابراهیم بن یعقوب جوزجانی؛ أحوال الرجال؛ ص۵۰. ابن‌عدی؛ الکامل فی ضعفاء الرجال؛ ج۶، ص۳۵۲. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ میزان الإعتدال؛ ج۶، ص۴۹۰.

۴. ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ؛ الحیوان؛ ج۲، ص۲۶۷. احمد بن یحیی بلاذری؛ جمل من أنساب الأشراف؛ ج۳، ص۳۰۶: «و قلت لما أصابک أطعمونی/ شرابا ثمّ بلت علی السریر: وقتی خبر به تو رسید، گفتی به من آبی بخورانید و بر تختت بول کردی».

۵. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۵، ص۲۰۷.

۶. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص۶۳: «و نصب بعض أصحاب المغیرة المغیرة إماما و زعم أن الحسین بن علی ﷺ أوصی إلیه ثمّ أوصی إلیه علی بن الحسین ﷺ؛ ثمّ زعم أن أباجعفر محمد بن علی ﷺ و علی آبائه السلام أوصی إلیه؛ فهو الإمام إلی أن یخرج المهدی... و هو عندهم محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسن و هو حیّ لم یمت و لم یقتل... .

۷. علی بن اسماعیل اشعری؛ مقالات الإسلامیین؛ ص۲۳ .

۸. محمد بن عبدالکریم شهرستانی؛ الملل و النحل؛ ج۱، ص۱۷۷.

۳. خطابیه

خطابیه گروهی منسوب به ابوالخطاب، محمد بن مقلاص اسدی کوفی است. وی در زمان امام صادق علیه السلام زندگی می‌کرده و قایل به الوهیت امام صادق علیه السلام و بعد الوهیت خود شده است.[۱] می‌توان گفت پس از خوارج بیشترین روایات در کتب اربعه در مذمت ابوالخطاب و طرفدارانش نقل شده است. آنان از میان شیعیان برخاستند و دارای عقیدهٔ فاسد بودند. توجه به شرح حال ابوالخطاب و دیگر گروه‌های ایجادشده در قرن دوم هجری، بسیار عبرت‌آموز است و حکایت از آن دارد که انسان‌های به‌ظاهر شریف و فعال در عرصه فرهنگی، ممکن است دچار تغییر عقیده و گرفتار اندیشه‌های نادرست شوند. آنان خود را محور فرض کردند و دوست داشتند عده‌ای طرفدار و پیرو و مرید داشته باشند و برای رسیدن به اهداف پلید خود، خیانت‌ها و اعمال زشتی را مرتکب شدند. این هشداری است برای ما که بدانیم ممکن است امروزه ما هم گرفتار افرادی مشابه آنان شویم.

سابقه ابوالخطاب

ابوالخطاب در آغاز مدتی از یاران مورد اعتماد امام صادق علیه السلام بود. او نامه‌های شیعیان کوفه را به امام صادق علیه السلام می‌رسانده و پاسخ‌های دریافتی را به آنان می‌داده است. کلینی و شیخ طوسی در روایتی با سند معتبر از علی بن عقبه چنین نقل کرده‌اند: «کانَ ابوالخطاب قَبْلَ أنْ یَفْسُدَ وَ هُوَ یَحْمِلُ الْمَسائِلَ لِأَصْحابِنا وَ یَجِیءُ بِجَواباتِها:[۲] شغل ابوالخطاب قبل از اینکه فاسد شود، این بود که پرسش‌های یاران ما (شیعیان) را می‌برد و پاسخ آن را به آنان

---

۱. محمد بن عمر کشی؛ رجال الکشی (مع تعلیقات المیرداماد)؛ ج ۲، ص ۵۷۵. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج ۲، ص ۵۲. سیدمحمد مرتضی حسینی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج ۱، ص ۴۷۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۱۵۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۷، ص ۴.

باز می‌گرداند». در ادامه نقل، ابوالخطاب روایتی از امام صادق ﷺ نقل کرده که حضرت می‌فرماید: «اشْتَرُوا وَ إِنْ كانَ غالِياً؛ فَإِنَّ الرِّزْقَ يَنْزِلُ مَعَ الشِّراءِ:[1] خرید کنید گرچه گران باشد؛ زیرا روزی با خرید فرود می‌آید». این روایت را شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه بدون نقل روایت قبلی آورده است.[2] از این روایت چند نکته استفاده می‌شود:

۱. ابوالخطاب مورد اعتماد شیعیان بوده است؛ به گونه‌ای که مسائل خود را می‌نوشتند و به وی می‌دادند و او به امام صادق ﷺ می‌رساند. روشن است که عده‌ای از شیعیان تصور کنند او از یاران خاص حضرت بوده و به وی اعتماد کنند.

۲. برابر این نقل، امام هم به وی اعتماد داشته است که پاسخ‌های رسایل و نامه‌های شیعیان را به او می‌داده است. شاید در آن مقطع، به جز او فرد یا افرادی که چنین کاری را انجام دهند، نبوده است.

۳. اگر حدیثی را که ابوالخطاب درباره تجارت نقل کرده، در ارتباط با کار وی بدانیم، شاید بشود گفت ابوالخطاب برخی پاسخ‌ها را تکثیر می‌کرده و با قیمت گران به شیعیان می‌فروخته است و منظور وی از «شراء» خرید احادیثی بوده که از امام تکثیر کرده است؛ البته علما درباره این حدیث بحث کرده‌اند و آن را به معنای مطلق تجارت گرفته‌اند و شیخ صدوق هم به همین جهت، به عنوان یک حدیث آن را نقل کرده است.[3] علامه مجلسی از پدرش نقل می‌کند که مشهور، به این خبر وی که در زمان عدالت و راستی‌اش گفته، عمل می‌کردند؛ اما ابن‌غضائری گفته است اصحاب ما آنچه را ابوالخطاب در هنگام استقامتش می‌گفته، ترک می‌کردند و حجیتی در این سخن وی نیست.[4]

---

۱. همان.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۲۶۸.

۳. همان.

۴. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۱۹، ص۱۳۲. ابن‌الغضائری؛ الرجال؛ ص۸۸، ش۱۱۹: «و أری ترک ما یقول أصحابنا: حدّثنا ابوالخطّاب فی حال استقامته».

۴. با توجه به استقامت ابوالخطاب در مقطعی از زمانِ امام صادق علیه السلام، شیعیان کوفه که از رهبر خود دور بودند، به وی اعتماد می‌کردند. این اعتماد باعث شده ابوالخطاب مغرور شود و در مواردی احادیث نقل‌شده از امام صادق علیه السلام را به دلخواه خود تفسیر نماید و خود را آگاه‌تر از دیگران به فقه اهل بیت بداند و به امام دروغ ببندد. زراره از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: بر مردم کوفه افرادی کذاب و دروغگو قرار گرفتند. مغیره بر پدرم ابوجعفر علیه السلام دروغ می‌بست و اما ابوالخطاب بر من دروغ بسته و از قول من نقل کرده که من به او و یارانش دستور داده‌ام نماز مغرب را وقتی بخوانند که ستاره‌ها دیده شوند.[۱]

۵. اعتماد شیعیان به ابوالخطاب و یارانش مشکل دیگری ایجاد کرد که امام رضا علیه السلام آن را بیان فرموده است. این مشکل بسیار خطرناک است. حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: ابوالخطاب و یارانش احادیثی را در کتب یاران امام صادق علیه السلام، وارد می‌کردند[۲] که به‌تفصیل به آنها اشاره خواهد شد.

برخورد امام صادق علیه السلام با ابوالخطاب

امام صادق علیه السلام با ابوالخطاب برخوردهای متعددی دارد که قابل توجه است. این برخوردها در مقطع‌های مختلف بوده و به‌تناسب اعتقاد و ایمان ابوالخطاب دگرگون شده است.

تأیید اولیه ابوالخطاب

همان‌گونه که اشاره شد، در مقطعی از زمان وی مورد تأیید حضرت بوده و پاسخ نامه‌های شیعیان کوفه به او داده می‌شد تا به صاحبانشان برساند. در روایتی از عیسی

---

۱. شیخ طوسی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۲۲۸. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲، ص ۲۵۰: «وَ أَمَّا ابوالْخَطَّابِ فَكَذَبَ عَلَيَّ وَ قَالَ: إِنِّي أَمَرْتُهُ أَنْ لَا يُصَلِّيَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ المغرب حَتَّى يَرَوْا كَوَاكِبَ».

۲. شیخ طوسی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۲۲۴.

شلقان نیز این تأیید استفاده می‌شود. وی گوید: نشسته بودم و حضرت موسی بن جعفر ﷺ (که در آن زمان کودکی بود بر من) گذر کرد و بره‌ای با او بود. عرض کردم: ای پسر، چه می‌بینی که پدر شما چه می‌کند؟ روزی ما را به چیزی فرمان می‌دهد؟ سپس از همان چیز نهی (و جلوگیری) می‌کند؛ به ما دستور داده بود ابوالخطاب را دوست بداریم؛ سپس دستور داد او را لعن کنیم و از او بیزاری جوییم».[۱]

از این گزارش تأیید ابوالخطاب در زمان استقامتش استفاده می‌شود که امام صادق ﷺ یاران خود را به پیروی از وی دعوت کرده است. در ادامه روایت، موسی بن جعفر ﷺ در بیان علت این تأیید می‌فرماید: ایمان ابوالخطاب عاریتی بوده است.[۲] در خبری مشابه نیز حضرت به ایمان عاریتی ابوالخطاب اشاره دارد.[۳]

کتاب دعائم الاسلام درباره ابوالخطاب می‌نویسد: ابوالخطاب در عصر جعفر بن محمد ﷺ از بزرگ‌ترین داعیان حضرت بوده است تا اینکه کافر شد و ادعای پیامبری کرد و تصور کرد امام صادق ﷺ خداست.[۴] از روایتی استفاده می‌شود که ابوالخطاب از طرفداران امام بوده، ولی چون اسرار حضرت را حفظ نکرده، گرفتار شده است. این نکته را حضرت به ابن‌نعمان احول فرمود: «ای پسر نعمان، به خود رحم کن. نافرمانی من کرده‌ای، سرّ مرا فاش نکن. مغیرة بن سعید به پدرم دروغ بست و سرّش را فاش کرد، خداوند تیزی آهن را به او چشاند. ابوالخطاب نیز به من دروغ بست و رازم را گشود، خداوند تیزی آهن را به او چشاند. هر که اسرار ما را نگه دارد، خدا دنیا و آخرت او را

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۴۱۸: «یَا غُلامُ ما تَرَی ما یَصْنَعُ أَبُوکَ یَأْمُرُنَا بِالشَّیْءِ ثُمَّ یَنْهانا عَنْهُ. أَمَرَنا أَنْ نَتَوَلَّی أَبَا الْخَطَّابِ ثُمَّ أَمَرَنا أَنْ نَلْعَنَهُ وَ نَتَبَرَّأَ مِنْهُ».

۲. همان: «وَ کَانَ ابوالْخَطَّابِ مِمَّنْ أُعِیرَ الإیمان».

۳. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص ۳۳۴. ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامه؛ ص ۳۳۰: «وَ أَعارَ قَوْماً الْإیمَانَ زَمَاناً ثُمَّ سَلَبَهُمْ إِیَّاهُ وَ إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ مِمَّنْ أُعِیرَ الْإِیمَانَ ثُمَّ سَلَبَهُ الله».

۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۴۹: «کان ابوالخطاب فی عصر جعفر بن محمد ﷺ من أجلّ دعاته فأصابه ما أصاب المغیرة فکفر و ادعی أیضا النبوة و زعم أن جعفر بن محمد ﷺ إله تعالی الله».

بیاراید، بهره‌اش را عطا کند و از تندی آهن و تنگنای زندان نگاهش دارد».[۱]

موقعیت ابوالخطاب نزد امام صادق علیه السلام چنان بوده که حضرت برخی نکات مهم عقیدتی را برای وی بیان نموده است. محمد بن مسلم روزی به حضرت عرض می‌کند سخنی از ابوالخطاب شنیده‌ام؛ حضرت فرمود: آن را عرضه کن. گفتم: می‌گوید شما حلال و حرام و فصل خصومت بین مردم را می‌دانید. حضرت ساکت شد. وقتی تصمیم داشتم حرکت کنم، دستم را گرفت و فرمود: ای محمد، همین‌طور علم قرآن را می‌شناسیم و حلال و حرام در کنار دانشی قرار می‌گیرد که در روز و شب حادث می‌شود.[۲]

در بصائر الدرجات این حدیث در نقلی دیگر با تفاوت‌هایی آمده است که محمد بن مسلم موضوع را بعد از قتل ابوالخطاب می‌پرسد که قبل از انحراف از وی شنیدم؛ البته این نقل، ابهام نقل قبلی را ندارد.[۳] نکته‌ای به ذهن می‌رسد و آن اینکه محمد بن مسلم از یاران امام باقر علیه السلام بوده و احادیث زیادی از آن حضرت شنیده است؛ بنابراین بعید است که آگاهی وی به ائمه علیهم السلام این‌قدر ضعیف باشد؛ به همین جهت در نقل دیگر، راوی از امام صادق علیه السلام، هشام بن سالم است.[۴]

محمد بن عیسی بن عبید هم از راویان این خبر است که شیخ طوسی او را ضعیف دانسته است.[۵]

---

۱. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص ۳۱۰. احمد جنتی؛ ترجمهٔ تحف العقول؛ ص ۴۹۷: «يَا ابنَ النُّعمَانِ، ابْقَ عَلَى نَفْسِكَ فَقَدْ عَصَيْتَنِي لاتُذِيعُ سِرِّي فَإِنَّ الْمُغِيرَةَ بن سَعِيدٍ كَذَبَ عَلَى أَبِي وَ أَذَاعَ سِرَّهُ فَأَذَاقَهُ اللهُ حَرَّ الْحَدِيدِ وَ إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ كَذَبَ عَلَيَّ وَ أَذَاعَ سِرِّي فَأَذَاقَهُ اللهُ حَرَّ الْحَدِيدِ وَ مَنْ كَتَمَ أَمْرَنَا زَيَّنَهُ اللهُ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعْطَاهُ حَظَّهُ وَ وَقَاهُ حَرَّ الْحَدِيدِ وَ ضِيقَ الْمَحَابِسِ».

۲. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص ۳۹۴. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص ۳۱۴.

۳. ابوجعفر محمد بن حسین صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص ۱۹۴: محمد بن مسلم گوید: بر امام صادق پس از کشته‌شدن ابوالخطاب وارد شدم و یاد کردم از احادیث فراوانی که قبل از انحرافش روایت می‌کرد. حضرت فرمود: «به خدا سوگند، برای تو کافی است که درباره ما بگویی حلال و حرام را می‌دانند و دانش قرآن و قضاوت بین مردم را». وقتی تصمیم گرفتم حرکت کنم، جامه‌ام را گرفت و فرمود: و حلال و حرام در برابر دانش چیست؟ حلال و حرام فقط در چیزی اندک از قرآن است»؛ یعنی ما که آگاه از دانش قرآن هستیم به‌خوبی از مسائل حلال و حرام هم مطلع می‌باشیم.

۴. همان، ص ۳۹۴.

۵. شیخ طوسی؛ الإستبصار فیما اختلف من الأخبار؛ ج ۳، ص ۱۵۶. همو، رجال الطوسی؛ ص ۳۹۱.

بی‌توجهی به دستورهای امام صادق ﷺ

ابوالخطاب گاهی در محضر امام صادق ﷺ به دستورهای حضرت بی‌توجهی می‌کرد یا به‌آسانی نکته‌ای بر آن می‌افزود. حضرت گاهی نظر وی را نقد می‌کرده است. نمونه آن جریانی است که در کتاب کافی آمده است. هاشم صاحب برید گوید: من و محمد بن مسلم و ابوالخطاب با هم بودیم. ابوالخطاب به ما گفت: چه می‌گویید درباره کسی که امر امامت را نشناسد؟ من گفتم: هر که آن را نشناسد کافر است. ابوالخطاب گفت: کافر نیست تا حجت بر او اقامه شود و چون حجت بر او اقامه شد و آن را نپذیرفت، آن‌گاه کافر است. محمد بن مسلم به او گفت: سبحان الله، اگر نپذیرد و انکار هم نکند کافر است؟ اگر انکار نکند کافر نیست. هاشم گوید: وقتی به حج رفتم، خدمت امام صادق ﷺ رسیدم و جریان را تعریف کردم. فرمود: اکنون تو تنها هستی و آن دو غایب‌اند. موعد دیدار با شما، امشب در کنار جمره وسطی در منا.

گوید: همین که شب شد، من و محمد بن مسلم و ابوالخطاب خدمت حضرت رفتیم. امام متکایی برداشت و به سینه نهاد (و بر آن تکیه زد)؛ سپس به ما فرمود: شما درباره خدمتکاران و زنان و خاندان خود چه می‌گویید؟ آیا به یگانگی خدای یگانه گواهی نمی‌دهند؟ عرض کردم: چرا؛ فرمود: آیا گواهی نمی‌دهند که محمد ﷺ رسول خداست؟ عرض کردم: چرا؛ فرمود: آیا نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند و حج انجام نمی‌دهند؟ عرض کردم: چرا؛ فرمود: آیا آنچه شما بر آنید (از شناسایی امام و امر امامت)، آنها می‌شناسند و می‌فهمند؟ عرض کردم: نه. فرمود: آنها در نظر شما چگونه هستند؟ عرض کردم: هر که امر امامت را نشناسد کافر است.

فرمود: سبحان الله؛ آیا اینان را که در مسیر راه‌های (مکه) و کنار آب‌گاه‌ها هستند ندیده‌ای؟ عرض کردم: چرا؛ فرمود: آیا اینها نماز نمی‌خوانند و... ؟ آیا نیستند که گواهی می‌دهند معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد ﷺ رسول خداست؟ عرض کردم: چرا؛

فرمود: آنچه را شما بر آنید (از امر امامت) می‌دانند؟ عرض کردم: نه؛ فرمود: آنها در نزد شما چگونه هستند؟ عرض کردم: هر که این امر امامت را نشناسد کافر است.

فرمود: سبحان الله؛ آیا تو خانه کعبه و طواف‌کنندگان آن و اهل یمن و آویختن آنها را به پرده کعبه ندیده‌ای؟ عرض کردم: چرا؛ فرمود: آیا گواهی نمی‌دهند که معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد ﷺ رسول خداست و [آیا] نماز نمی‌خوانند و روزه نمی‌گیرند و حج نمی‌کنند؟ عرض کردم: چرا؛ فرمود: آیا آنچه را شما بر آنید (از امر امامت) می‌دانند؟ عرض کردم: نه؛ فرمود: درباره آنها چه می‌گویید؟ عرض کردم: هر که نشناسد (امر امامت را) او کافر است. فرمود: سبحان الله، این گفتار خوارج است (که به صرف گناه افراد را تکفیر می‌کنند)؛ سپس فرمود: آیا می‌خواهید آگاهتان کنم؟ من گفتم: نه،[1] امام فرمود: به‌تحقیق برای شما بد است چیزی را که از ما نشنیده‌اید بگویید.

هاشم گوید: من تصور کردم و دریافتم که حضرت ما را به پذیرش دیدگاه محمد بن مسلم وا می‌دارد.[2] حضرت نظر هاشم و ادعای ابوالخطاب را درباره امامت نفی نموده است.

در خبری دیگر حضرت نافله‌های یومیه را برابر سنت پیامبر ﷺ به زراره توضیح می‌دهد. ابوالخطاب می‌گوید: به نظر شما اگر قوی باشد، بیشتر نماز بخواند؟ این سخن واکنش حضرت را در پی داشت؛[3] یعنی باید برابر دستور خدا و سنت پیامبر ﷺ عبادت کرد. زراره روایتی از ابوالخطاب نقل نموده و می‌نویسد: وی در آن زمان در بهترین حالت بوده است؛ یعنی هنوز خبری از انحراف وی نبوده است.[4]

---

۱. زیرا متوجه شد نظر حضرت بر خلاف نظر اوست که بر آن اصرار می‌ورزید.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۴۰۱. سیدجواد مصطفوی؛ ترجمهٔ اصول کافی؛ ج ۴، ص ۱۲۰.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۷.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۸، ص ۳۰۴.

ابوالخطاب و ثبت احادیث جعلی در کتب یاران امام صادق ﷺ

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، یکی از کارهای خطرناک غالیان ساختن حدیث و نگاشتن نهانی آن در کتاب‌های یاران امامان بوده است. ابوالخطاب با همکاری یارانش به این کار خطرناک دست می‌زدند که ممکن است در برخی نسخه‌های کتاب‌های یاران امام باقر ﷺ و صادق ﷺ که کتاب داشتند، این احادیث موجود باشد.

یونس بن عبدالرحمان گوید: به عراق رفتم و در آنجا جمعی از یاران امام باقر ﷺ و جمعیت زیادی از یاران امام صادق ﷺ را دیدم و از آنان حدیث شنیدم و کتاب‌های آنان را گرفتم؛ سپس آنها را بر امام رضا ﷺ عرضه کردم. حضرت منکر احادیث زیادی در آن کتاب‌ها شد، که از امام صادق ﷺ باشد و به من فرمود: «به‌تحقیق که ابوالخطاب دروغ بسته بر ابوعبدالله. خداوند ابوالخطاب را لعنت کند و همین‌طور یاران ابوالخطاب را. آنان تا امروز این احادیث را به صورت پنهانی و مخفیانه در کتاب‌های یاران امام صادق ﷺ وارد می‌کردند؛ پس حدیثی را که خلاف قرآن و سنت باشد، از ما مپذیرید؛ زیرا ما اگر سخنی بگوییم، مطابق قرآن و سنت می‌گوییم».[1]

این خبر و مشابه آن درباره مغیره که قبلاً بیان شد، نشان می‌دهد که گروه‌های انحرافی نه‌تنها تفسیر دلخواه خود را از احادیث داشتند، بلکه احادیثی را برابر عقاید خود جعل و در کتاب‌های یاران امام صادق ﷺ وارد می‌کردند.[2] چون این حدیث از جهت سند معتبر است، به چند نکته اشاره می‌کنیم:

۱. این جعل و دس که به معنی واردکردن مخفیانه و دستبرد است، ممکن است به این

---

۱. شیخ طوسی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۲۲۴.

۲. همو، تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص۷: «إنَّ أبَاالْخَطَّابِ کَذَبَ عَلَی أبِی‌عبدالله ﷺ لَعَنَ اللهُ أبَاالْخَطَّابِ وَ کَذٰلِکَ أصْحَابُ أبِی‌الْخَطَّابِ یَدُسُّونَ هٰذِهِ الْأَحَادِیثَ إلَی یَوْمِنَا هٰذَا فِی کُتُبِ أصْحَابِ أبِی‌عبدالله ﷺ، فَلَا تَقْبَلُوا عَلَیْنَا خِلَافَ الْقُرآن، فَإنَّا إنْ تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُوَافَقَةِ الْقُرآن وَ مُوَافَقَةِ السُّنَّةِ».

صورت بوده باشد که وقتی ابوالخطاب پاسخ‌های امام را به شیعیان می‌رسانده،[۱] چیزی بر آن می‌افزوده است و ممکن است او و یارانش نسخه‌هایی از کتاب‌ها را از یاران امام صادق علیه‌السلام می‌گرفتند و احادیثی را وارد آن می‌کردند و در نسخه‌های متعدد تکثیر می‌کردند و در اختیار شیعیان قرار می‌دادند که در این خبر آمده است.

۲. این روایت تأکید دارد که باید احادیث ائمه را با معیار قرآن سنجید و حدیثی را که خلاف قرآن باشد نپذیرفت و معیار دیگر سنت قطعی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است که می‌تواند ملاک بررسی احادیث باشد.

۳. با توجه به این‌گونه احادیث می‌توان گفت برخی از احادیثی که در اختیار ماست، گرچه با سند صحیح و راویان آن ثقه باشند، ممکن است از این دست خبرهای ساختگی ابوالخطاب‌ها و مغیره‌ها باشد؛ بنابراین ملاک بررسی را نمی‌توان تنها سند خبر دانست؛ بلکه لازم است محتوای آن هم ارزیابی و با قرآن و سنت قطعی نبوی تطبیق داده شود.

۴. با توجه به اینکه این دو گروه، یعنی مغیریه و خطابیه، هر دو از غلات بودند و مغیریه در روایات امام باقر علیه‌السلام دست می‌بردند و خطابیه به روایات و کتب یاران امام صادق علیه‌السلام که احادیث امام باقر علیه‌السلام را هم جمع کرده‌اند، دسترسی داشتند، باید عقاید آنان را به‌خوبی شناخت و با اخباری که جنبه غلو دارد، با احتیاط بیشتری برخورد کرد و آنان را با دقت و وسواس بیشتری مورد نقد و ارزیابی قرار داد.

عقاید و دیدگاه‌های خطابیه

در منابع حدیثی و رجالی عقاید و دیدگاه‌های فقهی خاصی از خطابیه نقل شده که از طرف امام رد و نقد شده است؛ اینها را می‌توان در دو دسته ارائه کرد.

الف) دیدگاه‌های فقهی

۱. یکی از نظرهای فقهی نقل‌شده از خطابیه، درباره وقت نماز مغرب است که به نظر

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۱۵۰. شیخ طوسی؛ شیخ طوسی؛ تهذیب الاحکام؛ ج۷، ص۴.

می‌رسد در میان مردم کوفه (در محل سکونت ابوالخطاب) انعکاس گسترده و غیرمتعارفی داشته و امام صادق ﷺ با آن شدیداً مخالفت کرده است؛[۱] به همین جهت وقت افطار هم مورد بحث قرار گرفته که به نظر خطابیه افطار با تأخیر بوده که شیخ طوسی دراین‌باره سخن گفته است.[۲]

۲. مسئله دیگر بحث روزه ماه شعبان است.[۳] خطابیه روزه شعبان را واجب می‌دانستند که شیخ طوسی به نقد نظر آنان می‌پردازد.[۴]

۳. مسئله دیگر حکم حرمت گوشت شتر خراسانی و کبوتری است که پاهایش پر دارد. شیخ طوسی دراین‌باره توضیحاتی ارائه کرده است.[۵]

۴. یکی از موضوعات ذکرشده این است که خطابیه به نفع طرفداران خود گواهی دروغ می‌دادند. این مطلب در برخی کتب فقهی شیعه[۶] و بسیاری از کتب لغت به‌عنوان ویژگی خطابیه بیان شده است.[۷]

ب) دیدگاه‌های کلامی و عقیدتی

درباره عقاید انحرافی این گروه نکات زیادی در کتب حدیث، فرق[۸] و رجال کشی

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۲۲۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۲، ص ۲۵۸. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۱۳۸.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۳۱۸.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۴، ص ۹۱.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۳۰۹. همو، الإستبصار؛ ج ۲، ص ۱۳۸.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۳۱۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۳۳۷. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۹، ص ۴۹. همو، الإستبصار؛ ج ۴، ص ۷۹.

۶. شیخ طوسی؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ ج ۷، ص ۲۷۸ و ج ۸، ص ۲۲۰.

۷. اسماعیل بن حماد جوهری؛ صحاح اللغه؛ ج ۱، ص ۱۲۲. ناصر بن عبدالسید مطرزی؛ المغرب؛ ص ۱۴۸. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۱، ص ۳۶۲. محمد بن یعقوب فیروزآبادی؛ القاموس المحیط؛ ج ۱، ص ۸۳. احمد بن محمد فیومی؛ المصباح المنیر؛ ص ۱۷۳. سیدعلی‌خان شیرازی مدنی؛ الطراز الأول؛ ج ۱، ص ۴۵۰. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج ۲، ص ۵۲.

۸. علی بن اسماعیل اشعری؛ مقالات الاسلامیین؛ ص ۱۰. محمد بن عبدالکریم شهرستانی؛ الملل و النحل؛ ج ۱، ص ۱۷۹. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص ۶۹.

آمده است. قاضی نعمان در دعائم الاسلام درباره اندیشه این گروه می‌نویسد:

ابوالخطاب در عصر امام صادق علیه‌السلام و از بزرگ‌ترین داعیان حضرت بود. وی گرفتار همان مشکلی شد که مغیره گردید؛ پس کفر ورزید و ادعای پیامبری نمود و تصور کرد که جعفر بن محمد علیه‌السلام خداست. خداوند از قول او منزه است. او تمام محارم را حلال دانست و اجازه ارتباط با آنان را داد. زمانی که انجام کاری بر یارانش مشکل می‌شد، نزد وی آمده، از او می‌خواستند به آنان تخفیف دهد؛ او هم دستور ترک آن را می‌داد تا اینکه جمیع واجبات را ترک کردند و تمام محارم را حلال دانستند و حرام را انجام دادند و برای آنان مجاز دانست که برخی از آنان برای برخی همکیشان خود گواهی دروغ دهند و گفت: هر کس امام را شناخت، هر چیزی که بر او حرام بوده، حلال می‌شود. این اخبار وقتی به امام صادق علیه‌السلام رسید، بر او جز با لعن امکان دسترسی نداشت. او را لعن کرد و از او برائت جست و یارانش را جمع کرد و این مطلب را به آنان گفت و در نامه‌هایی که به شهرها فرستاد، از آنان برائت جست و آنان را لعن کرد و این بیشترین چیزی بود که می‌توانست انجام دهد و این موضوع بر امام صادق علیه‌السلام بسیار ناگوار بود و او را به مشکل انداخت و دچار ترس و نگرانی کرد.[1]

این گزارش عقاید خطابیه را به‌طور کامل بیان کرده است. به نظر می‌رسد که به سبب تحلیل حرام‌ها بوده که امام صادق علیه‌السلام در نامه‌ای که به وی می‌نویسد، این ادعای نقل‌شده از ابوالخطاب را رد می‌کند. او مدعی بود که خمر و زنا نام افراد است.[2] و منظور از نماز، روزه و فواحش مردی است. حضرت می‌فرماید: چنین نیست که می‌گویی؛ ما اصل خیر [حق] و نیکی هستیم و فروع آن طاعت الهی است و دشمن اهل بیت اصل شرّ است و

---

۱. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۱، ص ۴۹.

۲. به نظر می‌رسد به همین علت خمر و میسر را بر دو تن تأویل می‌کردند (ر.ک: ابوالحسن محمد ملطی؛ التنبیه و الرد؛ ص ۱۶۲).

فرع آن، معصیت و کارهای زشت است. چگونه اطاعت می‌شود کسی که شناخته نشود و چگونه شناخته شود، کسی که اطاعت نمی‌شود (و درنتیجه شناخت و اطاعت امام را لازم می‌شمرد).[۱]

در اصل زید نرسی که خبر آن در مستدرک الوسایل هم آمده، راوی گوید: با عبید بن زراره خدمت امام صادق علیه‌السلام رسیدیم وقتی گفتیم: ابوالخطاب درباره شما ادعای بزرگی دارد (شما را خدا می‌خواند) و افراد را (به این بهانه) به سوی خود خوانده و طرفدارانش تصور می‌کردند وی به معراج رفته و در بازگشت گفته است «لبیک یا جعفر» و این را از معراج آورده است، حضرت چنان اشک ریخت که قطرات آن بر گونه‌هایش فرو غلطید.[۲] در روایتی در روضه کافی آمده وقتی که تعبیر «لبیک یا جعفر» را حضرت از مردی سیاه در مدینه می‌شنود به‌شدت ناراحت می‌شود و ابوالخطاب را لعن می‌نماید[۳] که نشان می‌دهد این تفکر در مدینه هم نفوذ داشته است.

در روایتی در دعائم الإسلام امام صادق علیه‌السلام خطاب به مفضل بن عمر از ادعاها و اعتقادات خطابیه اعلام برائت می‌کند و به او می‌فرماید به یاران ابوالخطاب بگو که ما بنده خدا هستیم. سخن حضرت چنین است:

أَیْ مُفَضَّلُ، زَعَمَ هَذَا الْکَذَّابُ الْکافِرُ أَنِّی أَنَا اللهُ فَسُبْحَانَ اللهِ وَ لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبِّی وَ رَبُّ آبائِی. هُوَ الَّذِی خَلَقَنا وَ أَعْطانا وَ خَوَّلَنا فَنَحْنُ أَعْلامُ الْهُدَی وَ الْحُجَّةُ الْعُظْمَی. أُخْرُجْ إِلَی هَؤُلاءِ، یَعْنِی أَصْحَابَ ابی‌الْخَطَّابِ، فَقُلْ لَهُمْ: إِنَّا مَخْلُوقُونَ وَ عِبادٌ مَرْبُوبُونَ:[۴] ای

---

۱. شیخ طوسی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۲۹۱. حسن بن سلیمان حلی؛ مختصر البصائر؛ ص۲۳۷. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۵۳۶. نقل کشی: «کَتَبَ ابوعَبْدِاللهِ علیه‌السلام إِلَی أَبِی‌الْخَطَّابِ: بَلَغَنِی أَنَّکَ تَزْعُمُ أَنَّ الزِّنَا رَجُلٌ وَ أَنَّ الْخَمْرَ رَجُلٌ وَ أَنَّ الصَّلَاةَ رَجُلٌ وَ أَنَّ الصِّیَامَ رَجُلٌ وَ أَنَّ الْفَوَاحِشَ رَجُلٌ وَ لَیْسَ هُوَ کَمَا تَقُولُ أَنَا أَصْلُ الْحَقِّ وَ فُرُوعُ الْحَقِّ طَاعَةُ اللهِ وَ عَدُوُّنَا أَصْلُ الشَّرِّ وَ فُرُوعُهُ الْفَوَاحِشُ وَ کَیْفَ یُطَاعُ مَنْ لَا یُعْرَفُ وَ کَیْفَ یُعْرَفُ مَنْ لَا یُطَاعُ».

۲. جمعی از راویان؛ الأصول الستة عشر؛ ص۱۹۲. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۹، ص۱۹۷.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۲۵. همان، ج۱۵، ص۵۱۷ (ج دار الحدیث).

۴. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۴۹.

مفضل، این مرد دروغگوی کافر تصور کرده من خدا هستم. پاک و منزه است خدایی که جز او پروردگار من و پروردگار پدرانم نیست. او خدایی است که ما را آفرید و به ما عنایت نمود و بخشید؛ پس ما نشانه‌های هدایت و حجت عظمای الهی هستیم. به سوی اینها یعنی یاران ابوالخطاب برو و به آنان بگو: ما مخلوق و بندگان پرورش‌یافته (خداوند یکتا) هستیم.

امام صادق علیه السلام در این حدیث ادعای ابوالخطاب را رد کرده است و از مفضل می‌خواهد که پیام ایشان را به یاران ابوالخطاب برساند که نه‌تنها او خدا نیست، بلکه پدرانش نیز آفریده الهی هستند.

ابوالخطاب معتقد بود شناخت امام کافی است و نیازی به عمل نیست. او این نکته را از امام صادق علیه السلام می‌پرسد که حضرت تکذیب می‌کند و می‌افزاید: من ذکر نموده‌ام که شرط قبول عمل، شناخت امام است. به امام صادق علیه السلام گفته شد: ابوالخطاب از قول شما نقل می‌کند که به او فرموده‌ای، هرگاه حق را شناختی (یعنی امام را)، آن‌گونه که می‌خواهی عمل کن؛ حضرت فرمود: خداوند ابوالخطاب را لعنت کند؛ به خدا سوگند به او این‌گونه نگفته‌ام؛ بلکه گفتم: هرگاه حق را شناختی، پس آن‌گونه که می‌خواهی از کار خیر عمل کن؛ زیرا خداوند از تو خیر را می‌پذیرد. به‌درستی که خداوند عزوجل می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ:[1] هر کس کاری شایسته انجام دهد، از مرد و زن، درحالی‌که مؤمن است، پس آنان وارد بهشت می‌شوند و بدون حساب روزی می‌خورند» و می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً:[2] هر کس عمل صالح انجام دهد، از مرد و زن، درحالی‌که مؤمن است، به او حیات طیبه عنایت می‌کنیم».[3]

---

۱. غافر: ۴۰.

۲. نحل: ۹۷.

۳. شیخ صدوق؛ معانی الأخبار؛ ص۳۸۸. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱، ص۱۴۸: «قِيلَ لَهُ علیه السلام: إِنَّ أَبَاالْخَطَّابِ ←

در روایت هاشم صاحب برید[۱] که نقل کردیم، نشانه‌ای از این اعتقاد ابوالخطاب دیده می‌شود که معتقد بود هر کس شناخت امام را نداشته باشد و بشنود و ایمان نیاورد، کافر است.[۲] از برخی روایات استفاده می‌شود که ابوالخطاب در فهم معنی مَحَدَّث (کسی که خداوند به وی کمک می‌کند و نکاتی به قلب وی الهام می‌نماید) دچار مشکل شده و تفاوت و به تعبیر روایت، تأویل مَحَدّث و نبی را نشناخته است؛[۳] یعنی این را درست نفهمیده است که امامان مانند داوود پیامبر ﷺ داوری می‌نمایند[۴] و در هنگام مشکل، توسط روح‌القدس به آنان کمک می‌شود.[۵] وی امامان را پیامبر ﷺ و خود را نماینده آنان دانسته، سپس امام صادق ﷺ را خدا و خود را پیامبر ﷺ وی معرفی کرده است؛[۶] آن‌گاه خود را خدا دانسته است.[۷] راجع به ابوالخطاب و یاران و اندیشه‌های وی روایات متعددی در رجال کشی ذکر شده است که برخی در مذمت وی و برخی در زشتی کار وی و کسانی است که مانند وی، چنین عقیده‌ای داشته‌اند.[۸] در منابع و کتب اهل سنت و کتب تاریخی[۹] و فِرَق نکات دیگری از عقاید او ذکر شده است.[۱۰] خطابیه معتقد بودند منظور

→

یَذْکُرُ عَنْکَ أَنَّکَ قُلْتَ لَهُ إِذَا عَرَفْتَ الْحَقَّ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ؟ فَقَالَ: (لَعَنَ اللهُ أَبَاالْخَطَّابِ وَ اللهِ مَا قُلْتُ لَهُ هَکَذَا وَ لَکِنِّی قُلْتُ: إِذَا عَرَفْتَ الْحَقَّ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ خَیْرٍ یُقْبَلْ مِنْکَ».

۱. جوزجانی هاشم بن برید و پسرش علی را غالی و دارای مذهب سوء معرفی کرده؛ ولی دیگران هر دو را شیعه ثقه دانسته‌اند (احوال الرجال؛ ص۷۲، ش۸۸ و ۸۹ و حاشیه آن).

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۲، ص۴۰۱.

۳. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۳۲۰. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۷۰.

۴. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۲۵۸.

۵. همان، ص۴۵۲.

۶. سیدعلی‌خان شیرازی مدنی؛ الطراز الأول؛ ج۱، ص۴۵۰. محمدعلی تهانوی؛ کشاف اصطلاحات الفنون؛ ج۱، ص۷۵۱.

۷. سیدمحمد مرتضی حسینی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج۱، ص۴۷۰.

۸. شیخ طوسی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۲۹۰.

۹. مطهر بن طاهر مقدسی؛ البدء و التاریخ؛ ج۵، ص۱۳۱. ابوسعید عبدالکریم بن محمد تمیمی سمعانی؛ الأنساب؛ ج۴، ص۲۱۹.

۱۰. ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی؛ الفرق بین الفرق؛ ص۲۱۵. همان، چاپ دیگر، ص۲۲۳. نشوان بن سعید ←

از جبت و طاغوت و خمر و میسر دو خلیفه اول هستند.[۱]

سرنوشت ابوالخطاب و یارانش

ادعاهای ابوالخطاب باعث شد او و یارانش در کوفه مورد تعقیب قرار گیرند. آنان هفتاد نفر بودند که توسط عیسی بن موسی در حدود سال ۱۳۸در زمان منصور عباسی کشته شدند.[۲] جریان درگیری آنان را نوبختی در فرق الشیعه آورده است. وی خطابیه را جزوی از اسماعیلیه دانسته که پیرو محمد بن اسماعیل شدند و درباره آنان چنین می‌نویسد:

آنان گروهی بودند که در زمان زندگانی امام صادق علیه‌السلام قیام کردند و با عیسی بن موسی عباسی که حاکم کوفه بود، درگیر شدند. به او خبر رسید که آنان محرمات را مباح می‌دانند و مردم را به نبوت ابوالخطاب می‌خوانند و در مسجد کوفه جمع‌اند. آنان هفتاد نفر بودند که در جنگ کشته شدند، جز یک نفر به نام سالم بن مکرم ملقب به ابوخدیجه که تصور شد بر اثر جراحات زیاد مرده است. این گروه به‌شدت با عیسی مبارزه کردند. ابوالخطاب به یارانش می‌گفت: با سپاه عیسی بجنگید؛ زیرا نی‌های شما مانند تیر و شمشیر عمل می‌کند و شمشیرها و تیرها و سلاح‌های آنان به شما آسیب نمی‌رساند. ده نفر ده نفر آنان را برای نبرد فرستاد. وقتی سی نفر از آنان کشته شدند، گفتند: نی‌های ما در آنها اثر ندارد، ولی سلاح‌های آنان مؤثر است و افرادی را که می‌بینی، کشتند. گفت: حتماً بدا حاصل شده است؛ گناه من چیست؟ و دستور داد: برای دینتان بجنگید، آنان جنگیدند تا همه کشته شدند. ابوالخطاب

→

حمیری؛ الحور العین؛ ص۱۸۱. محمد بن عبدالکریم شهرستانی؛ الملل و النحل؛ ج۱، ص۱۸۰. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص۶۹.

۱. ابوالحسن محمد ملطی؛ التنبیه و الرد علی أهل الأهواء و البدع؛ ص۱۶۲.

۲. شیخ طوسی؛ أختیار معرفة الرجال؛ ص۲۹۶، ح۵۲۴.

اسیر شد. او را نزد عیسی بن موسی بردند و در دارالرزق کنار فرات، گردن زدند و بدنش را آتش زدند و سرش را برای منصور فرستادند. برخی از طرفداران این گروه گفتند: نه ابوالخطاب مرده و نه کسی از یارانش؛ بلکه کار بر آنان مشتبه شده است. آنان مدعی بودند نبردشان به دستور امام صادق علیه‌السلام بوده است و دیگران توهم درگیری داشته‌اند، ولی کسی از آنان کشته نشده است.[۱]

آنان بعد از ابوالخطاب به چهار[۲] یا پنج فرقه تقسیم شدند.[۳]

برخورد معصومان با ابوالخطاب و لعن آنها

امام صادق علیه‌السلام بارها ابوالخطاب و یارانش را لعن کرده است. حتی از ماجرای لبیکی که شنید، استفاده می‌شود که قبل از مرگش وی را لعن نموده و خواهان مرگ وی با آهن شده است: «لَعَنَ اللهُ أَبَاالْخَطَّابِ وَ قَتَلَهُ بِالْحَدِيد:[۴] خداوند ابوالخطاب را لعن و از رحمت خدا دور کند و او را با آهن بکشد».

ابوالخطاب در روایتی که مدعی بود شناخت امام کافی است، مورد لعن قرار گرفته است. حضرت در روایتی دیگر می‌فرماید: «لَعَنَ اللهُ أَبَاالْخَطَّابِ وَ لَعَنَ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ وَ لَعَنَ مَنْ بَقِيَ مِنْهُمْ وَ لَعَنَ اللهُ مَنْ دَخَلَ قَلْبَهُ رَحْمَةٌ لَهُمْ:[۵] خداوند ابوالخطاب را لعن فرماید و از رحمت خود دور کند کسی را که همراه او کشته شد و کسانی را از جمع آنها باقی مانده‌اند، لعنت

---

۱. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص۶۹.

۲. همان، ص۴۲.

۳. ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی؛ الفرق بین الفرق؛ ص۲۲۳. ابوالمظفر طاهر بن محمد اسفراینی؛ التبصیر فی الدین؛ ص۱۲۶: معمریه پیروان مردی به نام معمر. بزیعیه پیروان بزیع در اخبار بزیع طرد و لعن شده است (محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، صص۲۵۸ و ۲۵۹. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۱۴۱. همو، اختیار معرفة الرجال؛ ص۳۰۴)؛ عمرویه (عمیریه) پیروان عمرو (عمیر) بن بیان عجلی. مفضلیه پیرو مفضل صیرفی و خطابیه که بر امامت ابوالخطاب توقف کردند.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۲۲۶.

۵. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۹۵.

کند و کسی را که رحمتی برای آنان در قلب وی وارد شده است، لعنت کند». امام جواد ﷺ در روایتی کسانی را که در لعن ابوالخطاب تردید یا توقف و شک دارند، مورد لعن قرار داده است.[۱] حنان بن سدیر گوید: در جلسه‌ای در سال ۱۳۸ در محضر امام صادق ﷺ نام ابوالخطاب و یارانش برده شد؛ حضرت فرمود: «بر ابوالخطاب لعنت خدا، ملائکه و تمام مردم باد. به خداوند گواهی می‌دهم که او کافر، فاسق و مشرک بود و او با فرعون با شدیدترین عذاب محشور می‌شود».[۲] امام صادق ﷺ به مفضل بن عمر دستور داد از آنان برائت بجوید. مفضل را رهبر یکی از پنج گروه طرفدار ابوالخطاب دانسته‌اند.[۳] زمانی که از ابوالخطاب و یارانش نام برده شد، امام خطاب به مفضل فرمود: «ای مفضل، با آنها منشین و چیزی با آنان مخور و منوش و با آنان مصافحه منما و از آنان ارث مبر».[۴]

اینها همه نشانهٔ برخورد شدید حضرت با این گروه غالی است که متأسفانه اندیشه و عقایدشان کمتر مورد توجه قرار گرفته است. تفکر غلوآمیز این جمع و ادعاهای بی‌اساس آنان و خود را منتسب به امام صادق ﷺ دانستن، آن هم در سال‌های اولیه حکومت عباسیان، باعث نگرانی شدید امام صادق ﷺ و متهم‌شدن آن حضرت شده است. از سخن حضرت استفاده می‌شود که با مرگ ابوالخطاب طرفداران وی از بین نرفته بودند؛ به همین جهت حضرت به‌شدت با افکار خرافی و غلوآمیز آنان مبارزه کرد؛ به‌ویژه که از گزارش‌های نقل شده استفاده می‌شود ابوالخطاب ارتباط خاصی با امام صادق ﷺ داشته است. در روایتی امام کاظم ﷺ تصریح می‌نماید: ابوالخطاب جزو کسانی است که ایمانش

---

۱. همان، ص۵۲۸: «عَلِیّ بن مَهْزِیَارَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ ﷺ یَقُولُ وَ قَدْ ذُکِرَ عِنْدَهُ ابوالْخَطَّابِ: لَعَنَ اللهُ أَباالْخَطَّابِ وَ لَعَنَ أَصْحَابَهُ وَ لَعَنَ الشَّاکِّینَ فِی لَعْنِهِ وَ لَعَنَ مَنْ قَدْ وَقَفَ فِی ذَلِکَ وَ شَکَّ فِیهِ».

۲. همان، ص۲۹۶: «عَلَی أَبِی‌الْخَطَّابِ لَعْنَةُ اللهِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ، فَأَشْهَدُ بِاللهِ أَنَّهُ کَافِرٌ فَاسِقٌ مُشْرِکٌ وَ أَنَّهُ یُحْشَرُ مَعَ فِرْعَوْنَ فِی أَشَدِّ الْعَذَابِ».

۳. ابوالمظفر طاهر بن محمد اسفراینی؛ التبصیر فی الدین؛ ص۱۲۶. ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی؛ الفرق بین الفرق؛ ص۲۲۵.

۴. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۲۹۷: «یَا مُفَضَّلُ لَا تُقاعِدُوهُمْ وَ لا تُؤَاکِلُوهُمْ وَ لا تُشارِبُوهُمْ وَ لا تُصافِحُوهُمْ وَ لا تُوارِثُوهُمْ».

عاریتی و موقتی بوده است.[۱] درنگ ما درباره این گروه به جهت نقشی است که آنان در جعل احادیث داشته‌اند. حتی اندیشه‌های کلامی آنان نیز باید مورد توجه خاص قرار گیرد تا جامعه تشیع گرفتار غلوی مانند آنان نگردد.

گفتار پنجم: اسماعیلیه

اسماعیلیه گروهی از شیعه هستند که به امامت اسماعیل بن جعفر، پسر بزرگ امام صادق ﷺ، باور دارند.[۲] محمدتقی مجلسی درباره اسماعیلیه و وضعیت آنان در زمان خود در شرح من لایحضره الفقیه می‌نویسد: «جمعی را اعتقاد آن است که اسماعیل بعد از حضرت فوت شد و او را امام می‌دانند؛ مثل اسماعیلیه که در اطراف عالم منتشرند و ولد او را هر که باشد، امام می‌دانند و از اطراف از جهت آن که بالفعل هست آلاف و الوف خمس می‌آورند، با آنکه می‌دانند که اکثر اینها صرف شراب و فسوق می‌شود، همان اعتقاد را دارند و الله تعالی یعلم».[۳] تفکر اسماعیلیه و گرایش به آن از روایاتی که کشّی نقل کرده و برخی از آنها در کتاب کافی آمده، استفاده می‌شود. مفضل بن عمر ابوعبدالله کوفی جعفی جزو کسانی است که در آغاز دارای چنین عقیده‌ای بوده است که نجاشی به این باور وی اشاره می‌کند و او را ضعیف و مضطرب‌المذهب می‌شمارد.[۴] در روایتی امام صادق ﷺ او را توبیخ نموده، می‌فرماید: «مَا لَکَ وَ لِابْنِی، یَعْنِی إِسْمَاعِیلَ بن جَعْفَرٍ: تو را با فرزندم یعنی اسماعیل بن جعفر چکار است؟» در ادامه همین خبر بیان شده است که وی همانند خطابیه معتقد به امامت اسماعیل بود و بعد از عقیده خود برگشت.[۵] در خبری که کشی از برخی

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۴۱۸: «کَانَ ابوالْخَطَّابِ مِمَّنْ أُعِیرَ الْإِیمَانَ».

۲. نجم‌الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن محقق حلی؛ المختصر النافع فی فقه الإمامیه؛ ج ۱، ص ۱۵۷: «و الإسماعیلیة من قال بإسماعیل بن جعفر ﷺ».

۳. محمدتقی مجلسی؛ لوامع صاحبقرانی؛ ج ۲، ص ۳۰۷.

۴. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص ۴۱۶، ش ۱۱۱۲: «مفضّل بن عمر ابوعبدالله و قیل ابومحمد الجعفی کوفی فاسد المذهب مضطرب الروایة لا یعبأ به و قیل: إنه کان خطابیا و قد ذکرت له مصنفات لا یعوّل علیها».

۵. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص ۳۲۱: «حماد بن عثمان قال: سَمِعْتُ أَباعبدالله ﷺ یَقُولُ لِلْمُفَضَّلِ بن عُمَرَ ←

کتب غالیان از قول مفضل نقل کرده، او تمام هفتاد نفر همراه با ابوالخطاب را که او را ابواسماعیل نامیده، پیامبر می‌داند و روایتی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که یاران خود را پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته است.[1] این خبر نشانه پیوند وثیق مفضل با ابوالخطاب و حمایت از آنان است.[2] شاید علت ابواسماعیل‌نامیدن ابوالخطاب، تلاش وی برای امامت اسماعیل بن جعفر بوده باشد.

رد امامت اسماعیل توسط امام صادق علیه السلام

چنین به نظر می‌رسد که امام صادق علیه السلام با توجه به دوران طولانی امامت خود، کمتر به معرفی امام بعد از خود می‌پرداخته است که شاید علت آن خردسالی موسی بن جعفر علیه السلام بوده باشد. همین نکته باعث شده عده‌ای از شیعیان نزد حضرت بیایند و اعتقادات خود را بیان کنند و امام بعد از حضرت را، اسماعیل معرفی کنند، به این دلیل که وی فرزند بزرگ ایشان بوده است. حضرت این باور را رد می‌کند. دراین‌باره روایاتی نقل شده است:

۱. در خبری ابوبصیر گوید: من نزد امام صادق علیه السلام بودم؛ اوصیا را برشمردند و من اسماعیل را نام بردم. حضرت فرمود: نه، به خدا سوگند ای ابومحمد؛ این در اختیار ما نیست و این جز از سوی خداوند نمی‌باشد که یکی را بعد از دیگری مشخص می‌کند.[3]

علامه مجلسی در شرح این حدیث می‌نویسد: یادکردن نام اسماعیل یا برای این بوده که ابوبصیر درخواست داشته حضرت او را وصی خود قرار دهد یا پرسش از این بوده که

→

الْجُعْفِیِّ: "یَا کَافِرُ یَا مُشْرِکُ مَا لَکَ وَ لِابنی؛ یَعْنِی إِسْمَاعِیلَ بن جَعْفَرٍ"، وَ کَانَ مُنْقَطِعاً إِلَیْهِ یَقُولُ فِیهِ مَعَ الْخَطَّابِیَّةِ، ثُمَّ رَجَعَ بَعْدُ».

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۲۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۵، ص۳۲۳.

۲. در سال‌های اخیر رساله‌هایی به عنوان «سلسلة التراث العلوی» در ۱۲ جلد در بیروت منتشر شده است که در آنها از ابوالخطاب تجلیل شده است. این آثار درباره عقاید نصیریه است. جلد ششم آن با عنوان «المجموعة المفضلیه» است که نه رساله برای مفضل بن عمرو جعفی آورده و آنها از تراث نصیریه و اسماعیلیه شمرده است.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۷۷. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ج۱، ص۴۷۱.

آیا او وصی هست یا نه که نظر اول در این عبارت اظهر است.[۱] ملاصالح در توضیح این خبر، بدا را به معنای تغییر در امامت رد می‌کند که اول قرار بوده اسماعیل امام باشد، بعد تبدیل به موسی بن جعفر ﷺ شده است.[۲]

۲. در روایتی حماد بن عثمان از اسماعیل بن عامر نقل می‌کند نزد امام صادق ﷺ رفتم و ائمه را تا نام حضرت شمردم و بعد گفتم: و اسماعیل پس از شما. حضرت فرمود: نه چنین نیست. حماد می‌افزاید: به ابن‌عامر گفتم چرا نام اسماعیل را بردی، گفت مفضل بن عمر به من دستور داد بپرسم.[۳]

۳. مشابه روایت قبل را نعمانی از صفوان بن یحیی از اسحاق بن عمار از برادرش اسماعیل بن عمار نقل کرده است.[۴] بنابراین نقل، اسماعیل بن عمار به جای اسماعیل بن عامر در خبر قبلی صحیح به نظر می‌رسد.

۴. در کتاب کافی در دو روایت امام صادق، موسی بن جعفر ﷺ را به عنوان جانشین خود به مفضل بن عمر معرفی می‌کند.[۵] در یکی از آن دو روایت حضرت می‌فرماید: به اسماعیل جفا نکنید؛[۶] یعنی اینکه اسماعیل را امام می‌دانید، ستم به اوست. فیض کاشانی در شرح این عبارت می‌نویسد: یعنی در حق او کوتاهی نکنید. او کسی است که خداوند از امامت وی برگشته و دراین‌باره بدا کرده، طبق آنچه از شیخ صدوق نقل شده است. گروه اسماعیلیه به او منتسب است.[۷] اشاره فیض به روایتی است که شیخ صدوق دراین‌باره در کتب مختلفش نقل کرده است که در آن از تغییر امامت از اسماعیل به

---

۱. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج ۳، ص ۱۸۳.

۲. ملامحمدصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج ۶، ص ۷۸.

۳. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص ۳۲۵.

۴. ابن‌ابی‌زینب نعمانی؛ الغیبه؛ ص ۳۲۴.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۰۸.

۶. همان، ص ۳۰۹: «ذَکَرَ ابوعَبْدِاللهِ ﷺ أَبَاالْحَسَنِ ﷺ وَ هُوَ یَوْمَئِذٍ غُلَامٌ فَقَالَ: "هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِی لَمْ یُولَدْ فِینَا مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَکَةً عَلَی شِیعَتِنَا مِنْهُ"؛ ثُمَّ قَالَ لِی: "لَا تَجْفُوا إِسْمَاعِیلَ"».

۷. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۲، ص ۳۵۵.

موسی بن جعفر ﷺ به بدا تعبیر شده است.[۱] در زیارت‌نامه امام کاظم ﷺ که در کتاب کافی آمده، تعبیری نقل شده که بدا را برابر نقلی می‌رساند[۲] و شارحان کافی دراین‌باره توضیح داده‌اند؛[۳] اما مرحوم شعرانی بدا به معنای تغییر را در حاشیه وافی رد می‌کند و این اخبار را از ساخته‌های اسماعیلیه می‌داند؛ زیرا در لوحی که نزد فاطمه بود، نام امامان از قبل مشخص بوده است.[۴]

۴. عبید بن زراره گوید: نام اسماعیل را نزد امام صادق ﷺ بردم، فرمود: او نه شبیه من است و نه شبیه هیچ یک از پدرانم.[۵] بدیهی است که بردن نام اسماعیل، برای بیان وصایت وی بعد از حضرت بوده است. به نظر می‌رسد این اخبار و اظهارنظرها در زمان حیات اسماعیل بوده است.

از آنچه ذکر شد استفاده می‌شود که جمعی از یاران امام صادق ﷺ بر این باور بودند که اسماعیل وصی و امام بعد از حضرت صادق ﷺ است و این نکته در اظهارات آنان آمده و حضرت آن را رد کرده است؛ اما خطابیه و طرفداران آنان بر امامت اسماعیل اصرار داشتند. متأسفانه زمان دقیق مرگ اسماعیل مشخص نیست تا بدانیم آیا خطابیه بعد از قیام خود در کوفه در سال ۱۳۸ به این باور رسیدند یا از قبل نیز چنین نظری داشته‌اند؛ به تعبیر دیگر ممکن است باقی‌مانده کسانی که در کوفه کشته شدند، قایل به امامت اسماعیل شده و هسته اصلی و اولیه اسماعیله را شکل داده باشند. گرچه مفضل بن عمر در زمان امام

---

۱. شیخ صدوق؛ اعتقادات الإمامیه؛ ص۴۱. همو، التوحید؛ ص۳۳۶. همو، کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۱، ص۶۹: «قَوْلُ الصَّادِقِ ﷺ: "مَا بَدَا لِلّٰهِ بَدَاءٌ كَمَا بَدَا لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابنی". يَقُولُ: "مَا ظَهَرَ لِلّٰهِ أَمْرٌ كَمَا ظَهَرَ لَهُ فِي إِسْمَاعِيلَ ابنی إِذِ اخْتَرَمَهُ قَبْلِي لِيُعْلَمَ بِذَلِكَ أَنَّهُ لَيْسَ بِإِمَامٍ بَعْدِي"».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴، ص۵۷۸. همان، ج۹، ص۳۱۷ (ج دارالحدیث).

۳. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۴، ص۱۵۳۹. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۱۸، ص۳۰۴.

۴. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ حاشیه، ج۱۴، ص۱۵۳۹.

۵. شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ ج۱، ص۷۰: «عُبَيْدِ بن زُرَارَةَ قَالَ: ذَكَرْتُ إِسْمَاعِيلَ عِنْدَ أَبِي‌عبدالله ﷺ فَقَالَ: وَ اللهِ لَا يُشْبِهُنِي وَ لَا يُشْبِهُ أَحَداً مِنْ آبَائِي».

صادق علیه‌السلام و زنده‌بودن اسماعیل، بر جانشین وی اصرار داشته است. در هر صورت می‌توان پذیرفت که اسماعیلیه گروهی متشکل و مخفی بودند که با کسب تجربه از شکست ابوالخطاب، حرکت خود را به صورت نهانی در پرتو حمایت از اسماعیل و فرزندان وی ادامه دادند. ابوخدیجه سالم بن مکرم، تنها فرد همراه ابوالخطاب بود که در قیام سال ۱۳۸ از مرگ نجات یافت. او زخمی شد، تصور کردند مرده است.[۱] وی از حضرت صادق علیه‌السلام نقل می‌کند که می‌فرمود: از خداوند خواستار باقی‌ماندن اسماعیل پس از خود بودم؛ ولی خداوند چیز دیگری خواسته بود.[۲] این نقل برای آگاهی ابوخدیجه و اصلاح تفکر وی بوده است. آنچه از فرق الشیعه نوبختی[۳] و آثار اسماعیلیه استفاده می‌شود، این است که پیروان ابوالخطاب جزو طرفدارن امامت اسماعیل بودند.[۴]

اولین بار وقتی موسی بن جعفر علیه‌السلام در پنج‌سالگی بوده، یعنی در حدود سال ۱۳۳،[۵] امام صادق علیه‌السلام وی را به‌عنوان جانشین خود به فیض بن مختار معرفی کرده است؛ زیرا فیض معتقد بود بعد از حضرت، همه به اسماعیل گرایش خواهند یافت.[۶] در کتاب کافی دو روایت از فیض بن مختار دراین‌باره آمده است[۷] که یکی همین خبر است.[۸] در خبری دیگر از صفوان جمال نقل کرده در پاسخ به منصور بن حازم که خواهان معرفی جانشین امام

---

۱. شیخ طوسی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۳۵۳.

۲. همان، ص۲۱۷. حسن بن سلیمان حلی؛ مختصر البصائر؛ ص۱۱۴: «این خبر را می‌توان دلیلی بر مرگ اسماعیل بعد از کشته‌شدن ابوالخطاب در سال ۱۳۸ دانست که ابوخدیجه مدتی پس از نجات و مرگ اسماعیل به دیدار حضرت رفته است».

۳. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص۶۹.

۴. در کتاب ام الکتاب که از آثار اسماعیلیه است (ص۱۰ ـ ۱۱) آمده: «و مذهب اسماعیلی آن است که فرزندان ابوالخطاب نهاده‌اند که تن خود را به فدای فرزندان جعفر صادق علیه‌السلام اسماعیل کردند که در دَورِ دوائر بماند».

۵. به نقل کافی (ج۱، ص۴۷۶) تولد موسی بن جعفر در سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ بوده است.

۶. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۵۴، ح۶۶۳.

۷. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۰۷.

۸. همان، ص۳۰۹.

صادق علیه السلام بود، امام کاظم علیه السلام پنج‌ساله بود، حضرت وی را به‌عنوان جانشین خود معرفی کرد. در این جلسه عبدالله بن جعفر هم حاضر بود؛[۱] درنتیجه امام صادق علیه السلام قبل از مرگ اسماعیل، به برخی یاران خاص خود، موسی بن جعفر علیه السلام را به‌عنوان امام بعد از خود معرفی کرده است؛ اما به صورت علنی این نکته بیان نشده است.

از آنچه نقل شده استفاده می‌شود که خطابیه طرفدار امامت اسماعیل بودند و در آغاز مفضل بن عمر هم همین نظر را داشته که از آن برگشته است؛ به همین جهت گروهی از خطابیه به مفضل منتسب هستند.[۲] برخی ابوالخطاب را جزو نقش‌آفرینان در ایجاد فرقه اسماعیلیه دانسته‌اند که به آن خواهیم پرداخت.

اسماعیلیه و اسماعیل در کتب اربعه

در کتب اربعه خبری نیست که در آن از نام اسماعیلیه استفاده شده باشد؛ اما با عنوان قرامطه که اسماعیلی بودند، هست. کلینی در کتاب کافی خبری دارد که نقل می‌کند شخصی از فقهای اصحاب ما نامه‌ای به حضرت حجت نوشت؛ حضرت پاسخ وی را نداد. بعد معلوم شد او از قرمطیان شده است.[۳] ملاصالح درباره قرامطه می‌نویسد: «آنان طائفه‌ای هستند که قایل به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق هستند به‌حسب ظاهر؛ ولی در باطن قایل به الحاد و بطلان شریعت می‌باشند؛ زیرا بیشتر محرمات را حلال و نماز را عبارت از طاعت امام و زکات را دادن خمس به امام می‌دانند».[۴] کلینی کتابی در رد قرامطه داشته است. شهید ثانی اسماعیلیه را جزو فرقه‌های شیعه می‌داند، در صورتی که جزو

---

۱. همان.

۲. ابومنصور عبدالقاهر بن طاهر بغدادی؛ الفرق بین الفرق؛ ص۲۲۵، ابوالمظفر طاهر بن محمد اسفراینی؛ التبصیر فی الدین؛ ص۱۲۶.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۲۰

۴. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۷، ص۳۴۴. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۶، ص۶۸.

ملاحده نباشند.[۱] در توضیح آن گفته‌اند، یعنی قایل به تناسخ نباشند.[۲] علامه مجلسی در شرح حدیث صحیحی که در آن محمد بن اسماعیل برای سعایت از موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌رود، وی را رئیس اسماعیلیه می‌شمارد؛[۳] بنابراین در نظر اسماعیلیه، بعد از اسماعیل فرزندش محمد امام بوده است. از برخی اخبار که نقل شد، مطرح‌بودن این تفکر در زمان امام صادق علیه‌السلام به‌خوبی استفاده می‌شود و شارحان کتب اربعه در شرح این‌گونه اخبار به گروه اسماعیلیه اشاره کرده‌اند.

راجع به شخص اسماعیل اخبار متعددی نقل شده است. وی در سفر عراق با امام صادق علیه‌السلام بوده و مریض می‌شود و پزشک از وی می‌خواهد که نبیذ بخورد که او نمی‌پذیرد.[۴] حضرت وقتی همراه اسماعیل در حیره بودند، به زیارت امیر مؤمنان علیه‌السلام رفت.[۵] خبری درباره تجارت اسماعیل هست که امام با نظر او در دادن پول به شخصی خاص که شراب می‌خورده، مخالف بوده است؛ اما اسماعیل نظر حضرت را نمی‌پذیرد و پول خود را برای تجارت به وی می‌دهد. آن مرد پول اسماعیل را از بین می‌برد و چیزی به وی باز نمی‌گرداند.[۶]

امام صادق علیه‌السلام در مرگ اسماعیل

روایات متعددی در کتب اربعه دربارهٔ برخورد امام صادق علیه‌السلام با اسماعیل بعد از مرگ او نقل شده که با باور افرادی به امامت وی مرتبط است و اینکه حضرت تلاش داشته با

---

۱. شهید ثانی؛ مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ ج۵، ص ۳۴۰. همو، حاشیة شرائع الإسلام؛ ص ۵۲۴.

۲. همان، حاشیه.

۳. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج ۶، ص ۶۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۴۱۴.

۵. همان، ج ۴، ص ۵۷۱.

۶. همان، ج ۵، ص ۲۹۹: «فَقَالَ ابوعَبْدِ اللهِ علیه‌السلام: "یَابنیَّ أَ مَا بَلَغَکَ أَنَّهُ یَشْرَبُ الْخَمْرَ؟ "فَقَالَ إِسْمَاعِیلُ: "هَکَذَا یَقُولُ النَّاسُ". فَقَالَ: "یَابنیَّ لَا تَفْعَلْ"؛ فَعَصَی إِسْمَاعِیلُ أَبَاهُ وَ دَفَعَ إِلَیْهِ دَنَانِیرَهُ فَاسْتَهْلَکَهَا وَ لَمْ یَأْتِهِ بِشَیْءٍ مِنْهَا.

بیان مرگ وی، آنان را از اعتقاد به امامت اسماعیل بازدارد. این دسته روایات را نقل می‌کنیم:

۱. اسماعیل بن جابر گوید: امام صادق علیه السلام اسماعیل را بعد از مرگ می‌بوسید. به حضرت گفتم: آیا دست‌زدن به میت ممنوع نیست؟ هر کس به او دست بزند، باید غسل کند؛ حضرت فرمود: در هنگامی که بدنش گرم است، اشکال ندارد. غسل وقتی لازم می‌شود که بدن میت سرد شود.[۱] این سیره و سخن، دلیلی است برای حکم غسل مس میت که بعد از سردشدن بدن واجب می‌شود.

۲. وقتی اسماعیل درگذشت، امام صادق علیه السلام از منزل خارج شد و بدون کفش و عبا به جلوی تابوت وی رفت.[۲] این خبر نشانهٔ تأسف شدید حضرت از درگذشت اسماعیل است.

۳. یعقوب احمر گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدیم تا او را به‌خاطر درگذشت اسماعیل تسلیت بگوییم. حضرت بر او ترحم نموده، فرمود: خداوند خبر مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را به پیامبرش داده است و فرموده: «إِنَّکَ میتٌ وَ إِنَّهُمْ میتُونَ:[۳] تو می‌میری و آنان می‌میرند» و فرمود: «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ:[۴] هر نفسی مرگ را می‌چشد»؛ سپس فرمود: همه مردم زمین می‌میرند تا اینکه کسی باقی نماند.[۵]

۴. جریان کفن‌کردن اسماعیل و عبارتی که حضرت بر کفن او نوشت، شبهه وجود باور به امامت وی در میان جمعی از یاران حضرت را تقویت می‌کند. این خبر را شیخ طوسی از ابوکهمس نقل کرده که حضرت بر کفن وی نوشت: «اسماعیل یشهد أن لا اله الاّ الله:[۶]

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱، ص۴۲۹.
۲. همان، ص۴۶۳.
۳. زمر: ۳۲.
۴. آل عمران: ۱۸۲.
۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۳، ص۲۵۶: «یَعْقُوبُ الْأَحْمَرُ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَی أَبِی‌عبدالله علیه السلام نُعَزِّیهِ بِإِسْمَاعِیلَ فَتَرَحَّمَ عَلَیْهِ».
۶. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱،ص۲۸۹.

اسماعیل گواهی می‌دهد که خدایی جز خدای یکتا نیست».

شیخ صدوق دو خبر از ابوکهمس نقل کرده است. در خبر اول می‌خوانیم ابوکهمس گوید: من وقت مرگ اسماعیل حاضر بودم و امام صادق ﷺ بر بالینش نشسته بود؛ چون مرگ او فرارسید، چانه‌هایش را بست و ملحفه‌ای بر وی کشید و دستور داد او را تجهیز کنند و چون از کار او فارغ شد، کفنی خواست و در حاشیه آن نوشت: «اسماعیل یشهد أن لا إله إلّا الله:[1] یعنی اسماعیل شهادت می‌دهد که هیچ معبودی جز الله نیست».

خبر دوم مفصل‌تر و همراه با ناراحتی حضرت است. ابوکهمس گوید: در مرگ اسماعیل فرزند امام صادق ﷺ حاضر بودم. آن حضرت را دیدم سجده‌ای طولانی کرد؛ آن‌گاه سر از سجده برداشت و کمی در صورت وی نگریست؛ سپس سجده دیگری کرد که طولانی‌تر از سجده اوّل بود؛ آن‌گاه سر برداشت درحالی‌که اسماعیل مرده بود؛ چشم او را بر هم نهاد و چانه‌اش را بست و ملحفه‌ای بر وی کشید و برخاست و من صورت او را دیدم که از این حادثه چندان متأثّر بود که خدا می‌داند؛ برخاست و داخل منزلش شد و پس از ساعتی درنگ، درحالی‌که آراسته، معطّر، سرمه‌کشیده و جامه عوض کرده بود، به نزد ما آمد و چهره‌اش آن چهره قبلی نبود و درباره او دستورهایی داد؛ بعد کفن او را خواست و بر حاشیه آن نوشت: «اسماعیل یشهد أن لا إله إلّا الله:[2] اسماعیل گواهی می‌دهد، هیچ معبودی جز خدای یگانه نیست».

حکم نگارش این جمله بر کفن میت بدون نام اسماعیل، در کتاب من لایحضره الفقیه ذکر شده است.[3] این خبر نشان می‌دهد حضرت اصرار داشته افراد بدانند اسماعیل از دنیا رفته است.

---

۱. شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمة؛ ج ۱، ص ۷۲. منصور پهلوان؛ ترجمهٔ کمال‌الدین؛ ج ۱، ص ۱۴۰.

۲. شیخ صدوق؛ کمال الدین و تمام النعمة؛ ج ۱، ص ۷۳.

۳. همو، من لایحضره الفقیه؛ ج ۱، ص ۱۴۳.

زمان مرگ اسماعیل

درباره زمان مرگ اسماعیل اختلاف است. برخی آن را سال ۱۳۳ دانسته‌اند[۱] که درست نیست؛ زیرا اسماعیل به نقل کشی، در زمان کشته‌شدن بسام (بن‌ابراهیم[۲]) همراه امام صادق علیه‌السلام در عراق بوده است.[۳] مرگ بسام را در سال ۱۳۴ در زمان سفاح ذکر کرده‌اند.[۴] اسماعیل همراه حضرت به حیره در عراق رفته است.[۵] به نقل مفید، در زمان منصور (خلافت ۱۳۶ـ۱۵۸) امام صادق علیه‌السلام قبر امیر مؤمنان را آشکار کرد.[۶] حضرت در همان زمان با اسماعیل و جمعی برای زیارت رفتند.[۷] در سفری منصور در صدد قتل حضرت و اسماعیل برآمد.[۸] بعید است این اتفاق در اولین سفر امام صادق علیه‌السلام در آغاز خلافت منصور اتفاق افتاده باشد. عده‌ای مرگ اسماعیل را سال ۱۳۸ دانسته‌اند.[۹] برخی سال ۱۴۳ نقل کرده‌اند[۱۰] که به واقع نزدیک‌تر است؛ سال ۱۴۵ را هم گفته‌اند.[۱۱]

---

۱. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۱، ص۳۱۱؛ به نقل از: مقدمه ناشر فرق الشیعه. ابن‌عنبه؛ عمدة الطالب؛ ص۲۱۵؛ وی از ابن‌خداع نقل کرده؛ درحالی‌که در کتاب المجدی از وی ده سال بعد ذکر شده است.

۲. در رجال کشی به کشته‌شدن بسام در این خبر اشاره شده است؛ ولی حضور حضرت و اسماعیل را در دربار ابوجعفر منصور می‌داند که با توجه به شورش بسام بن ابراهیم و قتل وی در زمان سفاح، ما این تاریخ را برای حضور آن دو در عراق درست می‌دانیم.

۳. علی بن حسین مسعودی؛ التنبیه و الإشراف؛ ص۲۹۵.

۴. ابن‌خلدون؛ تاریخ ابن‌خلدون؛ ج۳، ص۲۲۵. ابن‌اثیر جزری (عزالدین)؛ الکامل؛ ج۵، ص۴۵۰.

۵. شیخ طوسی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۲۴۵.

۶. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۱، ص۱۰. ابوعلی فضل بن حسن طبرسی؛ إعلام الوری بأعلام الهدی (یک‌جلدی)؛ ص۱۵۶: «فلم یزل قبره علیه‌السلام مخفیا حتی دل علیه الصادق جعفر بن محمد علیه‌السلام فی الدولة العباسیة و زاره عند وروده إلی أبی‌جعفر و هو بالحیرة فعرفته الشیعة».

۷. ابن‌قولویه قمی؛ کامل الزیارات؛ ص۳۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۴،ص۵۷۱. ابن‌طاووس؛ فرحة الفری؛ ص۶۴: «در خبری در زمان سفاح شبانه به زیارت رفته است» (ص۷۱).

۸. ابوجعفر محمد بن جریر طبری صغیر؛ دلائل الإمامه؛ ص۲۵۸. ابن‌طاووس؛ مهج الدعوات و منهج العبادات؛ ص۲۱۳.

۹. علی عمری؛ المجدی؛ ص۱۰۰. الموسوعة الکبری للمذاهب و الفرق و الأدیان: الإسماعیلیه؛ ج۵، ص۸.

۱۰. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۱، ص۳۱۱، به نقل از: دائرة المعارف اسلامی.

۱۱. مسعود مظاهری حبیبی؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ ج۸، ص۶۴۸، مدخل اسماعیل بن جعفر.

پیوند اسماعیلیه و خطابیه

پس از مرگ اسماعیل، همان‌گونه که بیان شد، پیروان ابوالخطاب بعد از امام صادق علیه‌السلام، معتقد به امامت پسر اسماعیل شدند. این نکته‌ای است که نوبختی به آن تصریح کرده است. او می‌گوید بعد از درگذشت امام صادق علیه‌السلام شیعیان دچار تفرقه شدند. یک گروه بر این تصور بودند که جانشین حضرت، اسماعیل فرزند آن حضرت بوده و مرگ وی را منکر و معتقد شدند که او قائم و زنده است؛ به اینها اسماعیلیه خالص گویند. گروهی از آنان معتقد بودند اسماعیل امام بوده و چون اسماعیل درگذشت، امامت به محمد بن اسماعیل منتقل شد، نه موسی بن جعفر علیه‌السلام؛ زیرا تنها دو برادری که امام هستند، حسن و حسین علیهماالسلام می‌باشند. اینها را «مبارکیه» گویند. نوبختی سپس در معرفی اسماعیلیه، آنان را طرفداران ابوالخطاب می‌داند که هفتاد نفر آنان در درگیری با عیسی بن موسی عباسی در کوفه کشته شدند. اینان بعد از مرگ ابوالخطاب قایل به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر بودند و بر این نظر استوار باقی ماندند.[۱] ظاهر این گزارش آن است که اسماعیل در سال ۱۳۷ درگذشته و باقیمانده پیروان ابوالخطاب که در سال ۱۳۸ کشته شد، محمد فرزند اسماعیل را امام خود می‌دانستند.

در کتاب ام الکتاب که از منابع اولیه و سرّی اسماعیلیه آسیای میانه بوده، از ابوالخطاب به عنوان بنیان‌گذار مذهب اسماعیلیه نام برده شده[۲] و در مواردی، پس از نام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نام او آمده است.[۳] از روایاتی استفاده می‌شود که مفضل بن عمر به خطابیه گرایش داشته[۴] و تصور می‌کرده اسماعیل جایگزین امام صادق علیه‌السلام است.[۵] این مسئله از وجود این تفکر در

---

۱. ابومحمد حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص ۷۰ـ۷۱.

۲. فرهاد دفتری؛ «اسماعیلیه» دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۸، ص ۶۸۲. ام الکتاب؛ ص ۱۱.

۳. ام الکتاب؛ صص ۱۱ و ۶۵: «محمود المصطفی و الیه السلسل و ابوالخطاب».

۴. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص ۳۲۱.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۰۹.

جمع یاران امام صادق علیه السلام حکایت دارد. در نسخه‌ای از هدایة الکبرای خصیبی که نجاشی وی را فاسدالمذهب معرفی کرده است،[۱] روایات متعددی در تجلیل از ابوالخطاب و مفضل نقل شده است.[۲] لازم است یادآوری کنیم که خصیبی از باورمندان به گروه نصیریه است که به ابوالخطاب احترام می‌گذارند. خصیبی محمد بن نصیر،[۳] مؤسسه نصیریه، را باب امام حسن عسکری علیه السلام دانسته[۴] و خبری دربارهٔ وی از امام حسن عسکری علیه السلام آورده است.[۵]

با توجه به نقش خطابیه در ایجاد تفکر اسماعیلیه، لازم است به نکته‌ای ظریف و مهم اشاره کنیم و آن اینکه می‌توان سعایت محمد بن اسماعیل از موسی بن جعفر علیه السلام نزد هارون در بغداد را کاری تشکیلاتی دانست؛ یعنی خطابیهٔ طرفداران اسماعیلیه از محمد بن اسماعیل خواسته‌اند که با سعایت نزد هارون به موسی بن جعفر علیه السلام ضربه بزنند و زمینه امامت خود را فراهم سازد؛ به همین علت با اینکه موسی بن جعفر علیه السلام مشکل مالی محمد را برطرف می‌کند و از طریق علی بن جعفر به او سیصد دینار و سه‌هزار درهم می‌دهد و او را از ریختن خون خود بر حذر می‌دارد، باز هم به بهانه نیاز مالی، در ماه رجب که حضرت در عمره بودند، به بغداد می‌رود. هارون به او صدهزار درهم می‌دهد؛ ولی محمد قبل از استفاده از آن به مرضی از دنیا می‌رود.[۶]

در برخی نقل‌ها به جای محمد، برادرش علی بن اسماعیل ذکر شده که با نقشهٔ یحیی برمکی در سال ۱۷۹ قمری به سعایت از موسی بن جعفر علیه السلام پرداخته است؛[۷] در این

---

۱. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۶۷.

۲. حسین حمدان خصیبی؛ الهدایة الکبری؛ ص۵۶۸ـ۵۷۹ (چ اعلمی).

۳. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص۹۳ (چ دارالأضواء).

۴. حسین بن حمدان خصیبی؛ الهدایة الکبری؛ ص۵۸۳ (چ اعلمی).

۵. همان، ص۵۸۴.

۶. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱؛ ص۴۸۵. از اسماعیلیه نقل شده او به دماوند می‌رود و در روستای محمدآباد که از نامش گرفته شده، از دنیا می‌رود و پسرش، عبدالله، جانشین او می‌شود. (الموسوعة الکبری للمذاهب و الفرق و الأدیان؛ الإسماعیلیه؛ ج۵، ص۹).

۷. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ج۱، ص۶۹. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۲۳۷. شیخ طوسی؛ کتاب الغیبه؛ ص۲۷.

صورت هم احتمالاً خطابیه در معرفی وی به یحیی برمکی نقش داشته‌اند و در تقویت تصمیم محمد در سعایت از امام کاظم ﷺ تلاش می‌کردند؛ البته علامه مجلسی قول اول را درست می‌داند.

به هر حال اسماعیلیه، محمد بن اسماعیل را اولین امام مکتوم و پنهان خود می‌دانستند و بقیه ائمه آنان نیز پنهان بوده‌اند. آنان به شهرها می‌روند و داعیان آنان خود را ظاهر می‌نمایند، به همین جهت این گروه باطنیه نامیده شده‌اند.[1] به نظر می‌رسد کشته‌شدن رهبر آنان ابوالخطاب و جمعی با وی، باعث پنهان‌کاری بیشتر آنان شده است. می‌توان گفت آنچه باعث شده آنان باطنیه نامیده شوند، تفسیرهای باطن‌گرایانه از آیات قرآن و دستورهای شرع است. یکی از روایاتی که در معرفی خطابیه ذکر شد، این بود که امام صادق ﷺ در نامه‌ای به ابوالخطاب می‌نویسد: تصور کرده‌ای که خمر و شراب، زنا، نماز و روزه هر یک مردی است؛ این درست نیست.[2] در نامه امام صادق ﷺ به مفضل بن عمر بخشی از این تفسیرهای باطن‌گرایانه آمده که حضرت آنها را رد می‌کند. چنین به نظر می‌رسد که وقتی طرفداران ابوالخطاب متوجه شدند مفضل بن عمر مانند آنان معتقد به امامت اسماعیل بوده است، او را به حلقه خود راه دادند و چون به او اطمینان پیدا کردند، عقاید خود را در مسائل مختلف برای وی مطرح کردند.[3] مفضل از تفکرات آنان تعجب کرد و عمده آن را در نامه‌ای برای امام صادق ﷺ نوشت. امام هم در نامه‌ای مفصل، آنها را رد که بخشی از این نامه مشابه نامه‌ای است که حضرت به ابوالخطاب نوشت.[4] صفار این

---

۱. الموسوعة الکبری للمذاهب و الفرق و الأدیان؛ الإسماعیلیه؛ ج۵، ص۱۶.

۲. شیخ طوسی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص۲۹۱. حسن بن سلیمان حلی؛ مختصر البصائر؛ ص۲۳۷. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۵۳۶. محمد بن حسن حر عاملی؛ إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات؛ ج۵، ص۳۸۹. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۴، ص۳۰۱. سیدهاشم بحرانی؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ ج۱، ص۵۴: «کَتَبَ ابوعَبْدِ اللهِ ﷺ إِلَی أَبِی الْخَطَّابِ: بَلَغَنِی أَنَّکَ تَزْعُمُ أَنَ الْخَمْرَ رَجُلٌ وَ أَنَّ الزِّنَا رَجُلٌ وَ أَنَّ الصَّلَاةَ رَجُلٌ وَ أَنَّ الصَّوْمَ رَجُلٌ وَ لَیْسَ کَمَا تَقُولُ».

۳. قبلاً اشاره شد که مجموعه‌ای از رسائل منسوب به مفضل و نصیریه در بیروت منتشر شده است.

۴. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص۵۲۷: «وَ أَنَّهُ بَلَغَکَ أَنَّهُمْ یَزْعُمُونَ أَنَّ الْفَوَاحِشَ الَّتِی نَهَی اللهُ عَنْهَا الْخَمْرَ وَ الْمَیْسِرُ وَ الزِّنَا وَ الدَّمَ وَ الْمَیْتَةَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِیرِ هُوَ رَجُلٌ».

نامه را که بسیار مفصل است، در بصائر الدرجات نقل کرده است.[۱] این نامه دلیلی دیگر بر پیوند خطابیه با اسماعیلیه است. از تعبیر حضرت که فرموده «آنان تصور می‌کنند»، می‌توان گفت آنان گروهی متشکل با عقایدی خاص بودند که تلاش می‌کردند پیوند خود با ابوالخطاب را خیلی روشن بیان نکنند. این نامه را قاضی نعمان در دعائم الاسلام نقل کرده است. او در آغاز نامه چنین می‌نویسد: از ابوعبدالله جعفر بن محمد ﷺ برای ما روایت شده است که ایشان نامه‌ای به بعضی از اولیای خود از داعیان نوشت و در آن، حال گروهی را که نزدش بودند توضیح داد؛ گروهی که مدعی دعوت بودند و از حدود الهی تجاوز کردند و محارم الهی را حلال دانستند و ظواهر را طرد کردند[۲] قاضی نعمان بعد از این مقدمه، بخش عمده نامه را آورده است.

قاضی نعمان در این مقدمه، مفضل بن عمر را، بدون ذکر نامش، از دعات می‌شمارد که در تفکر جانشینی اسماعیل نقش داشته است. او عقاید گروه ذکرشده را قبول ندارد و آنان را مدعی دعوت به حق می‌شمارد، نه اینکه واقعاً بر حق بوده باشند؛ چراکه حدود الهی را ترک می‌کند، محارم الهی را حلال می‌شمرند و ظواهر را رد می‌کنند. با توجه به این نامه، می‌توان گفت مفضل بن عمر دوست داشته اسماعیل جانشین امام صادق ﷺ شود،[۳] اما هم‌زمان تلاش داشته گرفتار تفکرات باطنیه نشود و با پرسش از امام صادق ﷺ، مسیر خود را از آنان جدا کند و از آنان فاصله بگیرد. اگر اخبار نقل‌شده از وی درباره امامت امام کاظم ﷺ را دلیلی[۴] بر رد نظر قبلی وی بدانیم، باید بگوییم او در

---

۱. همان، ص۵۲۶ـ۵۳۶، باب ۲۱، ح۱. حسن حلی؛ مختصر البصائر؛ ص۲۵۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۲۴، ص۲۸۶.

۲. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۱، ص۵۱. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ الخاتمه، ج۱، ص۱۳۸: «وَ رُوِّينَا عَنْ أَبِي‌عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بن مُحَمَّدٍ ﷺ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى بَعْضِ أَوْلِيَائِهِ مِنَ الدُّعَاةِ: وَ قَدْ كَتَبَ إِلَيْهِ بِحَالِ قَوْمٍ قِبَلَهُ مِمَّنِ انْتَحَلِ الدَّعْوَةَ وَ تَعَدَّوْا الْحُدُودَ وَ اسْتَحَلُّوا الْمَحَارِمَ وَ اطَّرَحُوا الظَّاهِرَ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۰۹.

۴. همان، ص۳۰۸: «الْمُفَضَّلِ بن عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي‌عبدالله ﷺ فَدَخَلَ ابوإِبْرَاهِيمَ ﷺ وَ هُوَ غُلَامٌ فَقَالَ: "اسْتَوْص بِهِ وَ ضَعْ أَمْرَهُ عِنْدَ مَنْ تَثِقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِكَ"».

این تلاش موفق بوده است؛ همچنان‌که در خبری، بر این بازگشت وی تصریح شده است.[۱]

گروه‌های اسماعیلیه

شیخ مفید به شرح فرقه اسماعیلیه و قرامطه پرداخته است. وی معتقد است اسماعیلیه گروهی هستند که معتقدند امام صادق علیه‌السلام بر امامت محمد بن اسماعیل تصریح کرده است؛ زیرا وی بعد از پدرش اسماعیل سزاوارتر به امامت بوده است؛ اما قرامطه بر این نظر هستند که اسماعیل در زمان پدرش فوت کرده، امّا بر امامت فرزندش محمد تصریح کرده است. به آنان مبارکیه هم می‌گویند.[۲]

درباره وجه تسمیه قرامطه و مؤسس آنها اختلاف نظر است. برخی رهبر اصلی آنها را عبدالله بن میمون قدّاح دانسته‌اند.[۳] در ترجمه کتاب من لایحضره الفقیه بر این نکته تصریح شده است و وی غیر از ابن‌قدّاحی است که از یاران امام صادق علیه‌السلام بوده و روایات متعددی دارد؛[۴] به‌ویژه در قرب الإسناد ۲۱ روایت از وی نقل شده است.[۵] اهل سنت وی را عبدالله بن عمرو بن میمون بن قداح اهوازی دانسته‌اند.[۶] درباره علت تسمیه آنان به قرامطه در شرح کافی چنین آمده است: قرامطه طایفه‌ای هستند که به حسب ظاهر، قایل به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه‌السلام هستند، ولی در باطن ملحد و قایل به بطلان شریعت‌اند؛ زیرا بیشتر محرمات را حلال می‌دانند و نماز را عبارت از اطاعت امام و زکات را ادای خمس می‌دانند و روزه را عبارت از مخفی‌کردن اسرار

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۲۱، ح۱.
۲. شیخ مفید؛ الفصول المختاره؛ ص۳۰۵.
۳. الموسوعة الکبری للمذاهب و الفرق و الأدیان؛ الإسماعیلیه؛ ج۵، ص۱۲.
۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه (ترجمه علی‌اکبر غفاری و دیگران)؛ ج۶، ص۵۱۱.
۵. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۱۹ـ۲۷ و ۵۱.
۶. شمس‌الدین محمد بن احمد ذهبی؛ تاریخ الإسلام؛ ج۲۴، ص۲۳.

می‌دانند و زنا را افشای اسرار می‌شمارند. قرامطه نامیده شده‌اند چون یکی از رهبران آنان در آغاز با خط خوب و مقرمط نوشته، پس به او قرمطی گفتند که جمع آن قرامطه است.[۱] این گروه در سال ۲۸۶ در کوفه قیام کردند و بر مکه و کعبه و بسیاری از بلاد اسلام مسلط شدند و عده زیادی از مسلمانان و علویان را کشتند.[۲]

در کتاب کافی خبری دربارهٔ برخورد امام زمان با عالمی قرمطی ذکر شده است. حضرت به نامه وی پاسخ نداد، چون تصور می‌شد شیعه امامی است، ولی بعد معلوم شد از قرامطه است.[۳] این اتفاق نشانهٔ مخالفت حضرت حجت با تفکر آنان است. خبری دیگر در اخبار ملاحم از حضرت علی ﷺ در رد این گروه نقل شده است که فرمود: «يَنْتَحِلُونَ لَنَا الْحُبَّ وَ الْهَوَى وَ يُضْمِرُونَ لَنَا الْبُغْضَ وَ الْقِلَى وَ آيَةُ ذَلِكَ قَتْلُهُمْ وُرَّاثَنَا وَ هَجْرُهُمْ أَحْدَاثَنَا:[۴] آنان مدعی دوستی و علاقه به ما هستند، درحالی‌که بغض و کینه ما را پنهان دارند. دلیل آن، کشتنِ وارثان ما و رهاکردن جوانان ماست».

برخی آنان را از داعیان هاشمی می‌دانند؛ ولی تصریح می‌کنند که اول هیزم آتش آنان، فاطمیان بودند.[۵] اسماعیلیه در سال ۴۸۰ در مصر به دو گروه نزاریه و مستعلیه تقسیم شدند.[۶] طرفداران حسن صباح نزاریه بودند.[۷] امروز گروه بهره در هند از مستعلیه

---

۱. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۷، ص۳۴۴. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ ج۶، ص۱۸۴.

۲. ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ المقدمة ج۱، ص۷۵ (چ دار الحدیث).

۳. همان، ج۱، ص۵۲۰. شیخ مفید؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد؛ ج۲، ص۳۵۹. ابوالصلاح حلبی؛ تقریب المعارف؛ ص۴۳۴.

۴. ابن‌ابی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغة؛ ج۱۰، ص۱۴. محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج۴۰، ص۱۹۱.

۵. قاضی نعمان؛ تأویل الدعائم؛ ج۲، ص۸: مقدمهٔ محقق.

۶. مصطفی اسماعیلی (۴۳۷ـ۴۹۰ق) که ملقب به نزار بود، قرار بود بعد از پدرش ابن‌معد مستنصرِ خلیفه به سال ۴۸۰ در مصر حاکم شود که وزیر پدرش وی را برکنار کرد و برادرش مستعلی احمد بن معد را بر حکومت نشاند. از این زمان اسماعیلیه به دو گروه نزاریه و مستعلیه تقسیم شدند. نزار از اسکندریه مصر فرار کرد و به قلعه حسن صباح در الموت قزوین رفت (خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۸، ص۱۶).

۷. فرهاد دفتری؛ «اسماعیلیه» دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ ج۸، ص۶۹۸.

هستند.[۱] رهبر گروه نزاریه آقاخان در هند بوده است[۲] و رهبر فعلی آنها کریم آقاخان یکی از سرمایه‌داران بزرگ جهان و در لندن زندگی می‌کند.[۳]

نتیجه‌گیری

از آنچه بیان شد، نکاتی استفاده می‌شود.

۱. گروهی در زمان امام صادق ﷺ برای اسماعیل احترامی خاص قایل بودند و او را امام بعد از حضرت می‌دانستند که از جملهٔ آنان مفضل بن عمر بود؛ البته شخص اسماعیل مورد احترام امام صادق ﷺ هم بوده است. امام با این افراد برخورد و بیان می‌کردند که اسماعیل امام نیست و این ادعا دربارهٔ وی، جفا به اسماعیل است.

۲. از نگاشتن جمله «اسماعیل یشهد أن لا اله الا الله» بر کفن اسماعیل توسط امام صادق ﷺ، استفاده می‌شود که گروهی ممکن است وی را بالاتر از سطح معمول بدانند و اعتقادی ویژه در حد امامت درباره‌اش داشته باشند و اینکه زنده است. توجه حضرت به ماجرای مرگ وی و تصریح به آن و طرح حوادث مربوط به مرگ او، از یک سو نشانه‌ای از وجود طرفدارانی برای وی است و از سوی دیگر تلاش امام صادق ﷺ برای نفی اندیشه امامت اسماعیل با مرگ او بوده است.

۳. از آنچه در برخی روایات ذکر شد، این اندیشه تقویت می‌شود که گروهی از طرفداران ابوالخطاب که خود را رسول و بعد بالاتر می‌دانست، به چنین ادعایی برای اسماعیل معتقد بودند که حضرت تلاش کرد با این کار بیان کند که اسماعیل بنده خدا و معتقد به وحدانیت خدا بوده است و برای وی شریکی قایل نبوده و کسی را خدا نمی‌دانسته است.

---

۱. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۸، ص۱۶.
۲. همان، ج۱، ص۳۱۲.
۳. ویکی پدیا (دانشنامهٔ آزاد ۹۷/۱۰/۱۰)

۴. اگر اساس مروجان اسماعیلیه را خطابیه بدانیم، آنان گرفتار اباحه‌گری شدند و حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می‌دانستند که این تفکر را می‌توان در برخی اعمال اسماعیلیه مشاهده کرد.

گفتار ششم: مرجئه

نام گروه مرجئه در منابع حدیثی و کتب اربعه، به‌ویژه در کافی، آمده است؛[۱] ازاین‌روی لازم است در آغاز با معنای آن آشنا شویم و بعد موضع معصومان را در برابر این گروه نقل کنیم. دانشمندان اسلامی چند معنا برای این کلمه ذکر کرده‌اند. می‌توان گفت برای مرجئه، با توجه به ریشه لغوی آن با تعبیرات مختلف، سه معنا بیان کرده‌اند:

۱. تأخیر: گروهی بودند که اندیشه اباحه‌گری را در جامعه رواج می‌دادند و ایمان صرف را بدون نیاز به عمل، کافی می‌دانستند؛ در وجه تسمیه این گروه به مرجئه برخی گفته‌اند: ازآن‌رو به آنان مرجئه می‌گفتند که سخن را مقدم می‌داشتند و عمل را ارجاء می‌کردند؛ یعنی به تأخیر می‌انداختند.[۲]

برخی گفته‌اند: مرجئه گروهی از مسلمانان هستند که معتقدند ایمان، سخنِ (شهادت) بدون عمل است؛ گویا سخن را مقدم دانسته‌اند و عمل را به تأخیر انداخته‌اند.[۳]

۲. امیدبخشی: «ارجاء» را از «رجاء» به معنای امید گرفته‌اند. مرجئه به کسی می‌گفتند که شهادت درست بر وحدانیت خدا بدهد، هر عملی که انجام بدهد اشکال ندارد؛ اما اگر مشرک باشد، عمل نیک وی هم فایده ندارد.[۴] برخی تعبیر به ارجاء در

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، صص ۵۳ و ۳۵۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱، ص ۴۴۹.

۲. ابومنصور محمد بن احمد أزهری؛ تهذیب اللغه؛ ج ۱۱، ص ۱۲۵ (ج دار احیاء). همان، ص ۱۸۲ (ج دیگر): «إنّما قیلَ لهذه العِصابة مُرْجئة، لأنّهم قَدَّموا القولَ. و أرجئوا العَمل أی أخَّروه».

۳. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج ۱، ص ۸۴: «و المرجئة صنف من المسلمین یقولون: الإیمان قول بلا عمل کأنّهم قدّموا القول و أرجؤوا العمل أی أخرّوه».

۴. ابوالحسن محمد ملطی؛ التنبیه و الرد؛ ص ۱۴۶. محمد بن عبدالکریم شهرستانی؛ الملل و النحل؛ ج ۱، ص ۱۳۹: «کانوا یقولون: لا تضّر مع الایمان معصیة کما لا تنفع مع الکفر طاعة».

ایمان کرده و سه فرقه برای باورمندان به این عقیده بیان کرده‌اند.[۱]

شماری گفته‌اند: آنان فرقه‌ای از مسلمانان هستند که معتقدند با داشتن ایمان، گناه ضرر نمی‌زند؛ همان‌گونه که با کفر، اطاعت و انجام کارهای خوب فایده‌ای ندارد. از آن جهت به آنان مرجئه گفته‌اند که معتقدند خداوند عذاب آنان را بر معصیت به تأخیر انداخته است.[۲] شیخ طوسی هم همین معنا را برای کلمه مرجئه ذکر کرده است. ایمان را فقط تصدیق به قلب و زبان می‌دانند و کفر را انکار با زبان می‌شمارند.[۳] آمدی معنای متفاوتی ذکر کرده و گفته است که گروهی از مرجئه معتقدند خداوند در آخرت کسی را عذاب نمی‌کند و هر چه هست، در دنیاست. آنان همان مشکلات و گرفتاری‌های افراد را عذاب می‌دانند.[۴]

۳. تأخیر مرتبه امیر مؤمنان علی ﷺ: این معنا از ملل و نحل شهرستانی و برخی کتب شیعه استفاده می‌شود که ازآن‌روی به جمعی مرجئه گویند که ولایت علی ﷺ را به تأخیر انداخته‌اند و او را چهارمین خلیفه می‌دانند.[۵] ملاصالح در شرح حدیثی، این معنا را برای مرجئه بعید ندانسته است.[۶] مرحوم فیض در شرح حدیثی، اول این معنا را ذکر کرده که متناسب با حدیث است، بعد دو معنی دیگر ارجاء را آورده که یکی در مقابل وعیدیه است و دیگری به معنای امیدبخشی است.[۷] شهرستانی مرجئه را به چهار دسته تقسیم

---

۱. ابوالمظفر طاهر بن محمد اسفراینی؛ التبصیر فی الدین؛ ص۸۳.

۲. ابن‌اثیر جزری(مبارک)؛ النهایه؛ ج۲، ص۲۰۶. ابن‌منظور؛ لسان العرب؛ ج۱۴، ص۳۱۱. فخرالدین طریحی؛ مجمع البحرین؛ ج۱، ص۱۷۷. محمدعلی تهانوی؛ کشاف اصطلاحات الفنون؛ ج۲، ص۱۵۱۰.

۳. شیخ طوسی؛ الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد؛ ص۱۴۰: «المرجئة من قال: الایمان هو التصدیق باللسان خاصّة و کذلک الکفر هو الجحود باللسان».

۴. سیف‌الدین آمدی؛ أبکار الأفکار فی أصول الدین؛ ج۴، ص۳۶۰.

۵. محمد بن عبدالکریم شهرستانی؛ الملل و النحل؛ ج۱، ص۱۳۹.

۶. ملا صالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۱۲، ص۳۷۳: «و لا یبعد أن یراد هنا کلّ من أخّر علیًا عن مرتبته».

۷. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱، ص۲۴۱: «المرجئة قد تطلق فی مقابلة الشیعة من الإرجاء بمعنی التأخیر لتأخیرهم علیًا ﷺ عن درجته و کأنه المراد هنا و قد تطلق فی مقابلة الوعیدیة إمّا من الإرجاء بمعنی التأخیر لأنّهم یؤخّرون العمل عن النیّة و القصد و إما بمعنی إعطاء الرجاء لأنّهم یعتقدون أن لا یضرّ مع الأیمان معصیة کما لا تنفع مع الکفر طاعة».

می‌کند؛ مرجئه خوارج، مرجئه قدریه، مرجئه جبریه و مرجئه خالصه.[۱] برخی آنان را به دوازده فرقه تقسیم کرده‌اند.[۲]

برخی معتقدان به ارجاء

فخر رازی در کتاب اربعین خود به نقل استدلال‌های آنان پرداخته است.[۳] از معتقدان به این عقیده را مقاتل بن سلیمان دانسته‌اند.[۴] وی را مرجئه خالصه نامیده‌اند.[۵] ابن‌شاذان نیشابوری در کتاب ایضاح خود جمعی را جزو مرجئه معرفی کرده است. او ابراهیم نخعی، ابراهیم یزید تمیمی، سفیان ثوری، ابن‌مبارک، وکیع، هشام و علی بن عاصم را از معتقدان به ارجاء دانسته است.[۶] این ارجاء به معنای به‌تأخیرانداختن خلافت امام علی علیه‌السلام است. برخی از شیعه و اهل سنت این عقیده را درباره علی علیه‌السلام داشته‌اند و او را سومین یا چهارمین خلیفهٔ به‌حق می‌دانستند.

ازآنجاکه معنای اول در زمان معصومان مطرح بوده، روایات در زمان صادقین علیهماالسلام را به معنای تأخیر در عمل باید دانست و بعید است که به معنای تأخیر در خلافت و رتبه امیر مؤمنان علیه‌السلام باشد. ممکن است این معنا به‌تدریج پیدا شده باشد و از روایات موسی بن جعفر علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام معنای تأخیر در خلافت علی علیه‌السلام استفاده می‌شود. ممکن است در تفسیری که از روایات مربوط به نزدیکان ائمه علیهم‌السلام می‌شود، این معنا منظور باشد؛ مانند آنچه شیخ مفید دربارهٔ عبد الله بن جعفر آورده که گفته شده او از مرجئه است.[۷]

---

۱. محمد بن عبدالکریم شهرستانی؛ الملل و النحل؛ ج ۱، ص ۱۳۹.

۲. علی بن اسماعیل اشعری؛ مقالات الاسلامیین؛ ص ۱۳۴. ابوالحسن محمد ملطی؛ التنبیه و الرد؛ ص ۱۴۶.

۳. ابوعبدالله محمد بن عمر فخر رازی؛ الأربعین فی أصول الدین؛ ج ۲، ص ۲۰۸.

۴. همان. علی بن اسماعیل اشعری؛ مقالات الاسلامیین؛ ص ۱۵۱ـ۱۵۲. محمد فاضل و شهاب‌الدین اشراقی؛ آیة التطهیر رؤیة مبتکره؛ ص ۵۱: «کان مقاتل مع ذلک کلّه من کبار المرجئة».

۵. ابن‌أبی‌الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۷، ص ۲۵۳.

۶. فضل بن شاذان نیشابوری؛ الإیضاح؛ ص ۴۴.

۷. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۲۱۰: «عبدالله بن جَعْفَرٍ... یُقَالُ إِنَّهُ کَانَ یُخَالِطُ الْحَشْوِیَّةَ وَ یَمِیلُ إِلَی مَذَاهِبِ الْمُرْجِئَةِ».

با اینکه برخی از زیدیه به دو خلیفه اول احترام می‌گذاشتند، در روایات، زیدیه در کنار مرجئه مطرح شده‌اند که همان معنای مشهور را از مرجئه می‌رساند. در روایتی که پس از درگذشت امام صادق ﷺ مطرح شده است، عبدالله افطح مدعی امامت می‌شود و هشام بن سالم با جمعی دنبال امامِ به‌حق هستند. در این خبر زیدیه در کنار مرجئه مطرح است و قدریه در برابر معتزله.[۱]

این نکته که قدریه در برابر معتزله هستند از روایت دیگری که در کتاب کافی آمده استفاده می‌شود. هشام بن سالم از عبدالحمید بن ابی‌العلاء نقل می‌کند که در مسجدالحرام دنبال امام صادق ﷺ بودم؛ به حضرت نزدیک شدم. وقتی صدایم را شنید فرمود: ای ابوالحسن، به من نزدیک شو. به کنار حضرت رفتم و سلام کردم. فرمود: این صداهای بلند چیست؟ گفتم: اینان قومی از مرجئه و قدریه و معتزله هستند. فرمود: اینان قصد مرا دارند؛ پس حرکت کن. با حضرت حرکت کردم. وقتی ایشان را دیدند، به طرف حضرت آمدند. به آنان فرمود: خود را از من دور نگه دارید و مرا آزار ندهید و در معرض آزار سلطان قرار ندهید؛ زیرا من مفتی شما نیستم؛ سپس دستم را گرفت و آنان را رها کرد و رفت.[۲]

نقد مرجئه

شیخ مفید در اوائل المقالات اندیشه و تفکرات مرجئه را نقل و نقد کرده است.[۳] ایشان درباره عقیده مرجئه در باب امامت می‌نویسد: حشویه، مرجئه و معتزله متفق هستند که امامت علی ﷺ بعد از عثمان بوده است؛[۴] زیدیه هم عقیده مشابهی داشتند. همه

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۵۱.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۷۰.

۳. شیخ مفید؛ اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات؛ ص ۴۳ـ۴۷.

۴. همو، الإفصاح فی الإمامه؛ ص ۳۰: «و الحشویة و المرجئة و المعتزلة متفقون علی إمامته ﷺ بعد عثمان و أنه لم یخرج عنها حتی توفّاه الله تعالی راضیا عنه سلیما من الضّلال».

آنان دو خلیفه اول را قبول داشتند؛ ولی برخی از آنان عثمان را مخلد در آتش می‌دانستند؛[۱] با توجه به این نکته است که شیخ مفید عبدالله بن جعفر را جزو مرجئه می‌داند.[۲] شیخ طوسی هم در کتاب اقتصاد به نقد مرجئه پرداخته است.[۳]

عقیده مرجئه درباره امامت

از روایات متعددی استفاده می‌شود که برخی مرجئه از کسانی بودند که در قول به امامت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام مانند شیعه معتقد نبودند. در روایتی امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌فرماید: مرجئه در قیامت کور محشور می‌شوند؛ زیرا امام آنان نابیناست.[۴] در روایتی که موسی بن جعفر علیه‌السلام بین تقلید مرجئه و تقلید شیعه تفاوت قایل شده، به همین نکته اشاره می‌کند. محمد بن عبیده گوید: حضرت ابوالحسن علیه‌السلام به من فرمود: ای محمد، تقلید شما محکم‌تر است یا تقلید مرجئه؟ (آنها که پس از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ابوبکر را مقدم و علی علیه‌السلام را مؤخر داشتند) عرض کردم ما تقلید کردیم، آنها هم تقلید کردند. فرمود: این را از تو نپرسیدم. محمد گوید: من جوابی بیشتر از این نداشتم. امام فرمود: مرجئه مردی را که اطاعت واجب نبود، به خلافت نصب کردند و تقلیدش کردند و شما مردی را نصب کردید و اطاعتش را لازم دانستید و تقلیدش نکردید؛ پس تقلید آنها از شما محکم‌تر است (چون علی علیه‌السلام از

---

۱. محمدباقر حکیم؛ الإمامة و أهل البیت علیهم‌السلام النظریة و الإستدلال؛ ص ۱۶۰: «و أجمعت المعتزلة و الخوارج و جماعة من الزیدیة و المرجئة و الحشویة علی خلاف ذلک و دانوا بولایة القوم و زعموا أنّهم لم یدفعوا حقّا لأمیرالمؤمنین علیه‌السلام و أنّهم من أهل النعیم إلّا الخوارج و الجمیعة من الزیدیة فإنهم تبرءوا من عثمان خاصة و زعموا أنه مخلد فی الجحیم بإحداثه فی الدّین لا بتقدمه علی أمیرالمؤمنین علیه‌السلام».

۲. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۲۱۰: «وَ كَانَ عبدالله بن جَعْفَرٍ أَكْبَرَ إِخْوَتِهِ بَعْدَ إِسْمَاعِيلَ وَ لَمْ تَكُنْ مَنْزِلَتُهُ عِنْدَ أَبِيهِ مَنْزِلَةَ غَيْرِهِ مِنْ وُلْدِهِ فِي الْإِكْرَامِ وَ كَانَ مُتَّهَماً بِالخلاف عَلَى أَبِيهِ فِي الاعْتِقَادِ وَ يُقَالُ: إِنَّهُ كَانَ يُخَالِطُ الْحَشْوِيَّةَ وَ يَمِيلُ إِلَى مَذَاهِبِ الْمُرْجِئَةِ وَ ادَّعَى بَعْدَ أَبِيهِ الْإِمَامَةَ وَ احْتَجَّ بِأَنَّهُ أَكْبَرُ إِخْوَتِهِ الْبَاقِينَ فَاتَّبَعَهُ عَلَى قَوْلِهِ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي‌عبدالله علیه‌السلام، ثُمَّ رَجَعَ أَكْثَرُهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى الْقَوْلِ بِإِمَامَةِ أَخِيهِ مُوسَى علیه‌السلام لَمَّا تَبَيَّنُوا ضَعْفَ دَعْوَاهُ...».

۳. شیخ طوسی؛ الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد؛ صص ۱۴۲ و ۱۴۵.

۴. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص ۶۰۲. همو، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ ص ۲۰۸: «يُحْشَرُ الْمُرْجِئَةُ عُمْيَاناً وَ إِمَامُهُمْ أَعْمَى...».

اصحابش گله‌مند بود که از حضرت اطاعات نمی‌کنند و یاران معاویه از وی اطاعت می‌کردند).[۱] درواقع این گروه از مرجئه خود را طرفدار اهل بیت ﷺ معرفی می‌کردند، ولی معتقدات اهل بیت ﷺ را نداشتند و از عقیده خالص شیعه دور بودند.

سیرهٔ معصومان دربارهٔ مرجئه

در روایات و سیره معصومان این گروه مورد لعن قرار گرفته‌اند و دستور برحذرداشتن جوانان از این عقیده داده شده است؛ زیرا قایل به اباح‌گری بودند که برای جوان جاذبه دارد. در روایتی امام صادق ﷺ بیان می‌کند: «اَلْحَمْدُ لِلّهِ صارَتْ فِرْقَةٌ مُرْجِئَةً وَ صارَتْ فِرْقَةٌ حَرُورِيَّةً وَ صارَتْ فِرْقَةٌ قَدَرِيَّةً وَ سُمِيتُمُ التُّرابِيَّةَ وَ شِيعَةَ عَلِيٍّ...:[۲] ستایش از آنِ خدایی است که گروهی مرجئه، گروهی حروریه و گروهی قدری شدند و شما ترابیّه و شیعه علی ﷺ نامیده شده‌اید».

در این روایت از مرجئه به عنوان یکی از گروه‌های مطرح در زمان حضرت صادق ﷺ، نام برده شده است.

پیامبر اکرم ﷺ درباره دوری مرجئه از اسلام فرمود: «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَيْسَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبٌ: اَلْمُرْجِئَةُ وَ الْقَدَرِيَّةُ:[۳] دو گروه از امتم در اسلام بهره‌ای ندارند: مرجئه و قدری‌ها».

۱. لزوم حفظ جوانان از تفکر انحرافی مرجئه

معمولاً گروه‌هایی که اباحه‌گری را مطرح می‌کنند، برای جوانان جاذبه دارد و این

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۵۳. همان، (ترجمهٔ سیدجواد مصطفوی)؛ ج ۱، ص ۶۸.

۲. همان، ج ۸، صص ۸۰ و ۳۳۳.

۳. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص ۷۲. همو، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ ص ۲۱۲. غازی؛ صحیفة الإمام الرضا ﷺ؛ ص ۹۱. جمعی از راویان؛ الأصول الستة عشر؛ ص ۳۳۴.

مسئله در گرایش آنان به این عقیده نادرست تأثیر دارد. مرجئه نیز از چنین ویژگی‌ای برخودار بودند؛ به همین جهت امامان یاران خود را از خطری که از این ناحیه متوجه نسل جوان و فرزندان آنان است، بر حذر می‌دارند. امیرمؤمنان ﷺ در حدیث اربع‌مائه می‌فرماید: «عَلِّمُوا صِبْيانَكُمْ ما يَنْفَعُهُمُ اللهُ بِهِ لا تَغْلِبُ عَلَيْهِمُ الْمُرْجِئَةُ بِرَأْيِها:[1] به کودکانتان نکاتی را بیاموزید که خداوند از طریق آنها به آنان سود می‌رساند تا گروه مرجئه آنان را گمراه نسازند».

در روایتی امام صادق ﷺ این سخن را به گونه‌ای عام‌تر بیان کرده است و به جای صبیان که بیان شد، در نقل کافی «أولادکم»[2] آمده؛ یعنی فرزندانتان، چه کوچک و چه بزرگ، را از آنان حفظ کنید. در نقل تهذیب الأحکام «أحداث» آمده است که به معنای نوجوانان است. امام صادق ﷺ فرمود: «بادِرُوا أَحْداثَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ تَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجِئَةُ:[3] قبل از اینکه مرجئه عقاید نوجوانان شما را در دست بگیرند، آنان را با عقاید شیعه آشنا کنید»؛ یعنی احادیث و عقاید امامیه را به آنان بیاموزید. این ارجاء به معنای مشهور است که ایمان را مقدم بر عمل می‌دانند که گرایش یک نوجوان به این سمت بیشتر خواهد بود و لازم است پایهٔ اعتقادی وی استوار گردد.

۲. لعن مرجئه

لعن هر فرد و شخصی به معنای دوری وی از رحمت الهی و انحراف در عقیده یا عمل اوست. مرجئه هم چون منحرف بودند، مورد لعن و نفرین قرار گرفتند. در روایات متعددی مرجئه لعن شده‌اند. امام صادق ﷺ فرمود: «لَعَنَ اللهُ الْقَدَرِيَّةَ، لَعَنَ اللهُ الْخَوَارِجَ، لَعَنَ

---

۱. شیخ صدوق؛ الخصال؛ ص۶۱۴. ابن‌شعبه حرانی؛ تحف العقول؛ ص۱۰۴. محمد بن حسن حر عاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج۲۱، ص۴۷۸ و ج۲۷، ص۴۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۴۷: «بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ ....».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۸، ص۱۱۱ .

اللهُ الْمُرْجِئَةَ، لَعَنَ اللهُ الْمُرْجِئَةَ:[۱] خداوند قدریه را از رحمت خود دور نماید، خدا خوارج را لعن کند، خداوند مرجئه را لعن فرماید، خداوند مرجئه را لعن فرماید». امام صادق ﷺ فرمود: به‌راستی آنها در دنیا و آخرت دشمنان ما هستند.[۲] امام رضا ﷺ نیز مرجئه را لعن فرموده است.[۳] ابومسروق گوید: حضرت امام صادق ﷺ از من درباره اهل بصره پرسید و فرمود: بر چه (مذهبی) هستند؟ عرض کردم: مرجئه، قدریه و حروریه. فرمود: خدا لعنت کند این ملت‌های کافر مشرک را که به‌هیچ‌وجه خداپرست نیستند.[۴]

۳. ممنوعیت مجالست و ازدواج با مرجئه

دوری از مجالست با مرجئه و گروه‌های منحرف یکی از دستورهای معصومان به پیروان خود است. امام صادق ﷺ می‌فرماید: «لا تُجالِسُوهُمْ یَعْنِی الْمُرْجِئَةَ؛ لَعَنَهُمُ اللهُ وَ لَعَنَ اللهُ مِلَلَهُمُ الْمُشْرِکَةَ الَّذِینَ لایَعْبُدُونَ اللهَ عَلَی شَیْءٍ مِنَ الْأَشْیاءِ:[۵] با آنان مجالست ننمایید یعنی با گروه مرجئه؛ خداوند آنان را لعن و از رحمت خود دور کند. خداوند ملت‌های مشرک را لعن نماید؛ کسانی که خداوند را بر چیزی از چیزها عبادت نمی‌کنند (یعنی او را باور ندارند)».

به نظر می‌رسد منظور از ملل مشرکه همین گروه‌های انحرافی هستند که در روایت ابومسروق هم ذکر شده‌اند. چون مجالست با گروه‌های انحرافی و غیرمعتقد، باعث ضعف ایمان و بی‌توجهی به مسائل دینی می‌شود و در درازمدت انحراف را در پی دارد، از مجالست با آنان نهی شده است. حسین بن اسباط از امام رضا ﷺ پرسشی دارد تا اینکه

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۴۰۹.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۷۶.

۳. ابونضر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج ۱، ص ۸: «لعن الله المرجئة».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۴۰۹.

۵. همان، ص ۴۱۰.

حضرت از قول امام صادق ﷺ راجع به شخص مرجئه‌ای فرمود: «وَ اللهِ لَأُضِلَّنَّهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الْقَدَرَ فَقالَ: إِنَّهُ يَدْعُو إِلَى الزَّنْدَقَةِ:[1] به خدا سوگند او را گمراه خواهد کرد؛ سپس مرد قدری را یاد کرد و فرمود: او را به زندقه می‌کشاند». نمونه روشن سخن حضرت، ابن‌ابی‌العوجاء است. او که از اصحاب حسن بصری بود، بر اثر تزلزل حسن بصری درباره قدر و جبر، جزو زنادقه و دهریان گردید.[2]

در روایات از ازدواج با مرجئه و حروریه نهی شده است.[3]

۴. حکم شرعی تکالیف گذشتهٔ برگشتگان از انحراف

گروه‌های انحرافی گاهی توفیق می‌یابند به حق برگردند. در این صورت این پرسش مطرح می‌شود که اعمال گذشته آنان چه حکمی دارد، آیا باید تمام آن را تدارک کنند یا لازم نیست؟ در روایتی با سند صحیح از حضرت باقر و صادق ﷺ سؤال شده است کسی که جزو گروه خوارج، مرجئه، عثمانیه و قدریه بوده، سپس توبه کرده و شیعه شده است، آیا تمام اعمالش را باید تکرار کند؟ حضرت می‌فرماید: نه، با آنان مانند ملل مسلمان رفتار می‌شود. فقط باید زکاتش را به شیعیان فقیر بدهد.[4] مانند همین روایت است خبر حلبی که درباره ذبیحه مرجئه و خارجی از ابوالحسن ﷺ می‌پرسد؛ حضرت می‌فرماید: ذبیحه آن را حلال بدان و آنان را مسلمان قرار ده تا آنچه باید، اتفاق بیفتد (تا ظهور مهدی ﷺ).[5]

---

۱. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص ۳۹۰.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۲۴۹: «كَانَ ابنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ مِنْ تَلَامِذَةِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ فَانْحَرَفَ عَنِ التَّوْحِيدِ فَقِيلَ لَهُ: تَرَكْتَ مَذْهَبَ صَاحِبِكَ وَ دَخَلْتَ فِيمَا لَا أَصْلَ لَهُ وَ لَا حَقِيقَةَ؟ فَقَالَ: إِنَّ صَاحِبِي كَانَ مِخْلَطاً كَانَ يَقُولُ طَوْراً بِالْقَدَرِ وَ طَوْراً بِالْجَبْرِ».

۳. احمد بن محمد بن عیسی اشعری؛ النوادر؛ ص ۱۲۷: «عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عبدالله ﷺ: أَتَزَوَّجُ مُرْجِئَةً أَوْ حَرُورِيَّةً؟ قَالَ: «لَا عَلَيْكَ بِالْبُلْهِ مِنَ النِّسَاءِ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۳، ص ۵۴۵. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۴، ص ۵۴.

۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۳۲۹: «سَأَلَهُ الْحَلَبِيُ عَنْ ذَبِيحَةِ الْمُرْجِئِ وَ الْحَرُورِيِّ؟ قَالَ فَقَالَ: كُلْ وَ قِرَّ وَ اسْتَقِرَّ حَتَّى يَكُونَ مَا يَكُون».

گفتار هفتم: واقفه

واقفه یا واقفیه گروهی از اصحاب امام کاظم ﷺ بودند که پس از درگذشت حضرت در زندان هارون، معتقد شدند ایشان از دنیا نرفته است. آنان در امامت امام هفتم توقف کردند و امامت امام رضا ﷺ را قبول نداشتند؛[1] همان‌گونه که ناووسیه بعد از امام صادق ﷺ، در امامت امام کاظم ﷺ توقف کردند و آن را قبول نداشتند و مدعی شدند حضرت نمرده است.[2]

علل و بهانه‌های گرایش به عقیده واقفه

مهم‌ترین موضوعی که باعث گرایش جمعی از اصحاب امام کاظم ﷺ به عقیده واقفه گردید، این بود که تمام سران واقفه از نمایندگان موسی بن جعفر ﷺ بودند. آنان پول زیادی در اختیار داشتند و چون نمی‌خواستند از پول‌هایی که در دست آنان بود بگذرند و آن را در اختیار امام بعدی قرار دهند، قایل به وقف شدند و گفتند موسی بن جعفر ﷺ از دنیا نرفته است. آنان این پول‌ها را تحویل امام بعدی ندادند و منکر امامت حضرت رضا ﷺ شدند. درمجموع می‌توان گفت، آنان موضوعات مختلفی را برای اثبات ادعای خود مطرح می‌کردند که مهم‌ترینش امور مالی بوده است. آنان در ادامه به دنبال بهانه‌های دیگری رفتند و آنها را مطرح می‌کردند. علل و انگیزه‌های آنان را می‌توان در مسائل ذیل دانست:

---

۱. شیخ طوسی؛ اختیار معرفة الرجال؛ ص ۴۸۰. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۵۴۳. شیخ طوسی؛ الغیبة للحجه؛ ص ۲۳. ابن‌ادریس؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛ ج ۳، ص ۱۶۲. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج ۲، ص ۴۹۶ و ج ۱۴، ص ۳۹۵.

۲. ابن‌ادریس؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛ ج ۳، ص ۱۶۲: «الناووسیه: القائلون بأن جعفر بن محمّد ﷺ لم یمت و هو المهدی».

۱. مسائل مالی

مهم‌ترین بهانه واقفه مسائل مالی بوده است؛ چون اموال موسی بن جعفر ﷺ در اختیار آنان بود و نمی‌خواستند آنها را به امام رضا ﷺ تحویل بدهند. شیخ طوسی در کتاب غیبهٔ خود نقل کرده که ثقات روایت کرده‌اند کسانی که قول به وقف را اظهار کرده‌اند، عبارت‌اند از: علی بن حمزه بطائنی، زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی رواسی که در دنیا طمع کردند و به حطام دنیا تمایل نمودند. آنان مقداری از مال‌هایی را که در آن خیانت کردند، به گروهی بخشیدند و آنان نیز به این عقیده گرویدند؛ مانند حمزة بن بزیع، ابن‌مکاری، کرام خثعمی و مانند آنان.[۱]

یونس بن عبدالرحمان گوید: علت وقف واقفه مال‌های زیاد موسی بن جعفر ﷺ نزد آنان بود؛ ازاین‌رو منکر مرگ حضرت شدند. نزد زیاد بن مروان قندی هفتادهزار دینار و نزد علی بن ابی‌حمزه بطائنی سی‌هزار دینار بود. وقتی من پی به حق بردم و مردم را به امامت امام رضا ﷺ دعوت می‌کردم، آن دو برای من پیام فرستادند که چرا مردم را به امامت ابوالحسن رضا ﷺ می‌خوانی؟ اگر دنبال مال هستی، ما تو را بی‌نیاز می‌کنیم. آنها ده‌هزار درهم برایم فرستادند و گفتند: دست بردار؛ اما من نپذیرفتم و به آنان پیام دادم که برای ما از صادقین ﷺ روایت شده که وقتی بدعت‌ها ظاهر می‌شود، وظیفه عالم است که علم خود را ظاهر کند؛ در غیر این صورت نور ایمان از او گرفته می‌شود.[۲]

در نقلی دیگر مقدار پول نزد زیاد قندی، مانند نقل قبلی، هفتادهزار دینار گزارش شده و افزوده شده که نزد عثمان بن عیسی رواسی سی‌هزار درهم و پنج کنیز در مصر بود. امام رضا ﷺ به آنان پیام داد: اموال پدرم را که نزد شماست، وسایل و کنیزها را

---

۱. شیخ طوسی؛ کتاب الغیبه؛ ص۶۳. محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی؛ شرح أصول الکافی؛ ج۴، ص۱۶۳.

۲. شیخ طوسی؛ کتاب الغیبه؛ ص۶۴. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۲۳۵.

بفرستید؛ زیرا من وارث او و قائم‌مقامش هستم و میراث وی را تقسیم کرده‌ایم و عذری در نگهداری آن ندارید (یعنی حضرت درگذشته است). ابن‌ابی‌حمزه منکر داشتن مال شد؛ همین‌طور زیاد قندی؛ ولی عثمان بن عیسی پاسخ داد: پدرت نمرده؛ او زنده و قائم است. هر کس ادعا کند مرده، بر باطل است. بر فرض هم که مرده باشد، آن‌گونه که تو می‌گویی، او به من دستور نداده که اموالش را به تو بدهم؛ اما کنیزها آزاد شده‌اند و آنها را به ازدواج درآورده‌ام.[۱]

در رجال کشی چنین نوشته است: آغاز واقفه این بود که اشاعثه[۲] سی‌هزار دینار زکات و آنچه از تعهد مالی داشتند، برای دو وکیل از وکلای موسی بن جعفر ﷺ در کوفه فرستادند؛ یکی از آنان حیّان بن سراج و مرد دیگری با وی بود. در آن زمان موسی بن جعفر ﷺ در زندان بود. آنان با این اموال خانه‌هایی خریدند و قراردادهایی بستند و غله‌هایی خریدند. وقتی خبر درگذشت موسی بن جعفر ﷺ به آنان رسید، مردن حضرت را منکر شدند و این خبر را در میان شیعیان پخش کردند که حضرت نمرده و او قائم است. گروهی از شیعیان به آنها اعتماد کردند و ادعای این دو، در میان شیعه منتشر شد. آنان در هنگام مرگ وصیت کردند، این اموال به ورثه موسی بن جعفر ﷺ داده شود. کم‌کم برای شیعیان روشن شد که آنان به جهت حرص در مال این ادعا را مطرح کرده‌اند.[۳]

بنا به روایتی که از امام رضا ﷺ نقل شده، ابن‌سراج در آخر عمر خود از عقیده وقف برگشت و قایل به درگذشت موسی بن جعفر ﷺ شد؛ اما برای وی فایده‌ای نداشت. آن

---

۱. شیخ طوسی؛ کتاب الغیبه؛ ص۶۵. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۲۳۶.

۲. منظور از اشاعثه جعفر بن محمد بن اشعث و فرزندان وی می‌باشند که از وزرای شیعه دربار هارون بوده مانند علی بن یقطین. یحیی برمکی بر ضد وی سعایت کرد که طرفدار موسی بن جعفر ﷺ است؛ زیرا وی معلم محمد بن زبیده بود و وقتی قرار شد هارون ولیعهد بشود. یحیی از نفوذ او و کاهش قدرت خود نگران شد (شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج۱، ص۷۰). شاید همین سعایت باعث شده که آنان نتوانند از چگونگی مصرف اموال خود و امکان رسیدن آن به امام بحق شیعه سخن بگویند و واقفه از آن اموال سوءاستفاده کرده‌اند.

۳. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۴۵۹.

حضرت نام ابن‌سراج را (که او هم از واقفه بود) ذکر کرده، فرمود: او بـه مـردن حضـرت کاظم علیه‌السلام اقرار کرد؛ زیرا هنگام مرگش وصیت کرد که هرچه من به جای گذاشته‌ام، حتی این پیراهنی را که پوشیده‌ام، همه برای ورثه حضرت کاظم علیه‌السلام است و نگفت بـرای خـود حضرت کاظم علیه‌السلام است، و این اقراری بود از او (کـه حضـرت درگذشـته)؛ ولـی او چـه سودی از این حرف برد یا از آنچه پیش از آن گفته بود؛ سپس حضرت سخنی نگفت.[1]

۲. قائم‌دانستن موسی بن جعفر علیه‌السلام

واقفیه برای وقف خود و انکار امامت حضرت رضـا علیه‌السلام، مـدعی بودنـد موسـی بـن جعفر علیه‌السلام قائم است و بنابراین او نمرده و هنوز زنده است تا جهـان را پـر از عـدل و داد نماید، همان‌گونه که پر از جور و ستم است. آنان برای این ادعای خـود دلایلـی را نقـل کرده‌اند:

الف) در یک مورد وقتی موسی بن جعفر علیه‌السلام به پرسش‌های جمعی پاسـخ داد و آنـان مسلمان شدند، امام صادق علیه‌السلام بین دو چشم او را بوسید و او را قائم بعد از خود دانسـت؛ یعنی کسی که به امور امامت می‌پردازد و چنین فرمود: «أَنْتَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِی، فَلِهَذَا قَالَـتِ الْوَاقِفَةُ: إِنَّهُ حَیٌّ وَ إِنَّهُ الْقَائِمُ: تو قائم بعد از من هستی، ازاین‌رو واقفه گفتند: او نمرده اسـت و او قائم است»؛ سپس امام صادق علیه‌السلام آنان را جامه پوشـاند و بـه آنـان مـال بخشـید و بازگشتند درحالی‌که مسلمان شدند.[2]

ب) در بعض کتب واقفه آمده که راوی گوید: در منزل علـی بـن ابـی‌حمـزه بـودم و ابوبصیر هم در آنجا بود. محمد بن عمران گفت: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمودنـد:

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۸، ص۳۴۶ـ۳۴۸. همان، (ترجمهٔ سیدهاشم رسولی محلاتی)؛ ج۲، ص۱۸۸: «ثُمَّ ذَکَرَ ابنَ‌السَّرَّاجِ فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ أَقَرَّ بِمَوْتِ أَبِی‌الْحَسَنِ علیه‌السلام وَ ذَلِکَ أَنَّهُ أَوْصَی عِنْدَ مَوْتِهِ. فَقَالَ: کُلُّ ما خَلَّفْتُ مِنْ شَیْءٍ حَتَّـی قَمِیصِی هَذَا الَّذِی فِی عُنُقِی لِوَرَثَةِ أَبِی‌الْحَسَنِ علیه‌السلام وَ لَمْ یَقُلْ هُوَ لِأَبِی‌الْحَسَنِ علیه‌السلام وَ هَذَا إِقْرَارٌ وَ لَکِنْ أَیُّ شَیْءٍ یَنْفَعُهُ مِـنْ ذَلِکَ وَ مِمَّا قَالَ ثُمَّ أَمْسَکَ».

۲. ابوالعباس عبدالله بن جعفر حمیری؛ قرب الإسناد؛ ص۳۳۰.

«مِنَّا ثَمَانِيَةٌ مُحَدَّثُونَ سَابِعُهُمُ الْقَائِمُ:[۱] از ما هشت نفر محدَّث هستند که هفتمین آنان قائم است»؛ یعنی موسی بن جعفر ﷺ قائم است.

منظور حضرت خود ایشان و امامان بعدی بوده نه قبلی که هفتم آنان مهدی(عج) است. برخی گفته‌اند: آنان به این حدیث امام صادق ﷺ استناد می‌کردند که فرمود: «یخرج منا مَن یُنوِّر اللهُ بِهِ العبادَ و البلادَ و یُظهِرَ الحقَّ:[۲] از فرزندان من کسی متولد خواهد شد که به واسطه او خداوند بندگان و شهرها را نورانی و حق را آشکار می‌کند». آنان این حدیث را درباره موسی بن جعفر ﷺ می‌دانستند. شیخ طوسی در کتاب غیبه خود این ادعای واقفه را نقد و رد می‌کند؛ زیرا موسی بن جعفر ﷺ مانند پدران خود درگذشته است؛[۳] بنابراین او قائم موعود نیست؛ البته تعبیر قائم درباره دیگر امامان نیز به کار رفته[۴] و ممکن است منظور حضرت از قائم کسی باشد که بعد از امام حاضر قائم به امور امامت است و او حجت الهی است.

۳. بهانهٔ غسل‌ندادن امام جز امام

از شبهات واقفه این بود که معتقد بودند موسی بن جعفر ﷺ نمرده که اگر مرده بود، باید امام بعدی او را غسل می‌داد. حسن بن علی وشاء این نکته را از احمد بن عمر بن حلال یا دیگری نقل کرده است که چگونه امام رضا ﷺ که در مدینه بوده، حضرت را که در بغداد بوده غسل داده است؟ حضرت رضا ﷺ می‌فرماید: به واقفه می‌گفتی من او را غسل دادم.[۵] دراین‌باره روایات متعددی است که واقفه منکر مرگ موسی بن جعفر ﷺ

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۴۷۴.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۵۵؛ (ترجمه علی‌اکبر غفاری)، حاشیه.

۳. شیخ طوسی؛ الغیبة للحجه؛ ص۲۳: «و قالوا: إنّه المهدی فقولهم باطل بما ظهر من موته ﷺ و اشتهر و استفاض کما اشتهر موت أبیه و جدّه و من تقدّم من آبائه ﷺ».

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۵۲۶. شیخ صدوق؛ علل الشرائع؛ ص۹۷: «وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بن عَلِيٌّ ﷺ وَصِيُّ أَخِيهِ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ وَ أَشْهَدُ عَلَى عَلِيِّ بن الْحُسَيْنِ ﷺ أَنَّهُ الْقَائِمُ بِأَمْرِ الْحُسَيْنِ بَعْدَهُ...».

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۳۸۴.

می‌شوند و امام رضا علیه السلام با آنان برخورد می‌کند و به اشکال‌هایشان پاسخ می‌دهد که به آنها نقل و اشاره خواهد شد.

امام رضا علیه السلام درباره یکی از واقفه به نام حمزة بن بزیع از ابراهیم بن ابی‌البلاد می‌پرسد: حمزة بن بزیع شقی چه کرد؟ گفتم: او بر همان عقیده است و اکنون آمده است.[۱] فرمود: او خیال می‌کند پدرم زنده است؛ آنان امروز در تردید به‌سر می‌برند و فردا نخواهند مرد جز بر انکار خدا. صفوان گوید: عده‌ای از آنان با تردید و انکار خدا از دنیا رفتند.[۲]

۴. فرزند نداشتن امام رضا علیه السلام

بهانه دیگری که باعث شد جمعی از واقفه، به‌ویژه سران آنان، بر وقف خود اصرار بورزند، این بود که امام رضا علیه السلام فرزندی ندارد، بنابراین او عنّین است و نمی‌تواند جانشین موسی بن جعفر علیه السلام باشد؛ به‌ویژه که از زمان شهادت موسی بن جعفر در سال ۱۸۳[۳] که حضرت ۳۵ سال سن داشت تا تولد امام جواد علیه السلام در سال ۱۹۵،[۴] دوازده سال فاصله شد و حضرت رضا علیه السلام در طول این مدت فرزندی نداشت. این اشکال در روایات متعددی نقل شده است. به نظر می‌رسد پس از تولد امام جواد علیه السلام باز آنان بر این نظر خود اصرار داشتند. بدیهی است که این شبهه بعد از تولد امام جواد علیه السلام از شیعیان فریب‌خورده برطرف شود. یکی از واقفه که بر این اشکال اصرار می‌ورزید، حسین بن قیاما بود. از او چندین روایت دراین‌باره آمده است.

وی در نامه‌ای به حضرت امام رضا علیه السلام نوشت: چگونه تو امام هستی، درحالی‌که فرزندی نداری. حضرت غضبناک شد و به او فرمود: چه کسی به تو آموخته که من

---

۱. ممکن است وی از کوفه به مدینه آمده باشد.

۲. شیخ طوسی؛ الغیبة، ص۶۹. محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی؛ شرح أصول الکافی؛ ج۴، ص۱۶۳: «مَا فَعَلَ الشَّقِیُّ حَمْزَةُ بن بَزِیع؟ قُلْتُ: هُوَ ذَا، هُوَ قَدْ قَدِمَ. فَقَالَ: یَزْعُمُ أَنَّ أَبِی حَیٌّ هُمُ الْیَوْمَ شُکَّاکٌ وَ لَا یَمُوتُونَ غَداً إِلَّا عَلَی الزَّنْدَقَةِ».

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۲۷۶.

۴. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ص۹۰. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۴۹۲.

فرزند ندارم؟ به خدا سوگند شب‌ها و روزها بگذرد تا اینکه خداوند به من فرزند پسری بدهد که بین حق و باطل جدایی بیندازد.[۱]

شیخ صدوق نقل می‌کند که عبدالرحمان بن ابی‌نجران و صفوان بن یحیی گویند: حسین بن قیاما که از رؤسای واقفه بود، از ما خواست که اجازه دیدار با علی بن موسی الرضا ﷺ برای وی بگیریم؛ ما پذیرفتیم. وقتی در برابر حضرت قرار گرفت گفت: آیا تو امام هستی؟ فرمود: آری. ابن‌قیاما گفت: من خدا را گواه می‌گیرم که تو امام نیستی. حضرت مدتی سرش را به زیر انداخت و بعد فرمود: از کجا می‌دانی که من امام نیستم؟ گفت: ما از امام صادق ﷺ روایت داریم که امام عقیم نیست و تو به این سن رسیده‌ای و فرزندی نداری. حضرت سرش را پایین انداخت و بیشتر از قبل طول داد و فرمود: «إِنِّی أُشْهِدُ اللهَ أَنَّهُ لا تَمْضِی الْأَیَّامُ وَ اللَّیَالِی حَتَّی یَرْزُقَنِی اللهُ وَلَداً مِنِّی: من خداوند را گواه می‌گیرم که روزگار نمی‌گذرد تا اینکه خدا به من فرزند خواهد داد». عبدالرحمان بن ابی‌نجران گوید: به خدا سوگند کمتر از یک سال نگذشت که خداوند به وی ابوجعفر ﷺ را داد.[۲]

مشابه این روایت را کلینی نقل نموده که حسین بن قیاما گوید: بر علی بن موسی الرضا ﷺ وارد شدم؛ به او گفتم: آیا دو امام با هم خواهند بود؟ فرمود: نه، جز اینکه یکی از آنان ساکت خواهد بود و در آن زمان ابوجعفر امام جواد ﷺ هنوز متولد نشده بود؛ پس حضرت به من فرمود: به خدا سوگند خدا چیزی از من قرار خواهد داد که حق و اهل آن را ثابت نماید و باطل و اهل آن را از بین ببرد. پس از یک سال ابوجعفر متولد شد. به ابن‌قیاما گفته شد: آیا این نشانه که حضرت خبر داده بود، تو را قانع نکرد که امامت حضرت را بپذیری؟ گفت: به خدا سوگند این نشانهٔ بزرگی است؛ ولی چه کنم با آنچه امام

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۲۰. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۲۷۷: «قَالَ: کَتَبَ ابن قِیَامَا إِلَی أَبِی‌الْحَسَنِ ﷺ کِتَاباً یَقُولُ فِیهِ: کَیْفَ تَکُونُ إِماماً وَ لَیْسَ لَکَ وَلَدٌ. فَأَجَابَهُ ابوالْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ شِبْهَ الْمُغْضَبِ: وَ مَا عَلَّمَکَ أَنَّهُ لَا یَکُونُ لِی وَلَدٌ وَ اللهِ لَا تَمْضِی الْأَیَّامُ وَ اللَّیَالِی حَتَّی یَرْزُقَنِیَ اللهُ وَلَداً ذَکَراً یَفْرُقُ بِهِ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ».

۲. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۲، ص ۲۰۹.

صادق ﷺ درباره فرزندش فرموده (و او را قائم دانسته است).[۱] در زمان این گفتگو سن حضرت رضا ﷺ حدود ۴۲ سال بوده است.[۲]

زمانی که خداوند به حضرت فرزند می‌دهد، ابن‌قیاما بر حضرت وارد می‌شود. امام می‌فرماید: «إِنَّ اللهَ قَدْ وَهَبَ لِی مَنْ یَرِثُنِی وَ یَرِثُ آلَ دَاوُدَ:[۳] خداوند به من فرزندی داده که وارث من و وارث آل داود خواهد بود».

حسین بن قیاما همان‌گونه که ذکر شد، بر عقیده باطل خود اصرار می‌ورزد و حاضر نمی‌شود امامت امام رضا ﷺ را بپذیرد. گویا موسی بن جعفر ﷺ در گذشته به تحیّر وی اشاره داشته‌اند.[۴] از گزارش‌های نقل‌شده استفاده می‌شود که برخی از واقفه از عقیده خود برگشتند، گروهی دچار تحیّر شدند و جمعی نیز بر عقیده باطل خود اصرار داشتند. بهانه این جمع این بود که امام جواد ﷺ کوچک است و نمی‌تواند امام باشد. این نکته را امام رضا ﷺ به صفوان بن یحیی یادآوری کرد که همان‌گونه که عیسی در سن کم پیامبر شد، امامت هم در سن کم امکان دارد.[۵]

برخورد امام رضا ﷺ با واقفه

امام هشتم سعی می‌کرد به شبهات واقفه پاسخ دهد تا در حد امکان از گمراهی نجات یابند؛ حتی برای اتمام حجت و جلوگیری از انحراف آنان، همان‌گونه که ذکر شد، به آنان پیام داد اموال را برگردانند؛ ولی آنان نپذیرفتند.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۵۴. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۲۷۷: «قَالَ لِی ﷺ: "وَ اللهِ لَیَجْعَلَنَّ اللهُ مِنِّی مَا یُثْبِتُ بِهِ الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ وَ یَمْحَقُ بِهِ الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ". فَوُلِدَ لَهُ بَعْدَ سَنَةٍ ابوجَعْفَرٍ ﷺ. فَقِیلَ لِابن‌قِیَامَا: "أَ لَا تُقْنِعُکَ هَذِهِ الْآیَةُ؟" فَقَالَ: أَمَا وَ اللهِ إِنَّهَا لَآیَةٌ عَظِیمَةٌ وَ لَکِنْ کَیْفَ أَصْنَعُ بِمَا قَالَ ابوعَبْدِاللهِ ﷺ فِی ابنِهِ.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۴۷۶.

۳. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص ۱۳۸.

۴. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا ﷺ؛ ج ۲، ص ۲۱۰.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، صص ۳۲۱ و ۳۸۳.

۱. تلاش برای هدایت واقفه

افرادی از واقفه توسط امام رضا ﷺ هدایت شدند؛ مانند حسن بن وشاء. او چگونگی بازگشت خود به حق و پذیرش امامت حضرت رضا ﷺ را چنین توضیح می‌دهد: من به خراسان رفتم، درحالی‌که از طایفه واقفیه بودم و متاعی را همراه خود برده بودم. در میان آنها جامه گل‌داری در یکی از بقچه‌ها بود که من نفهمیده بودم و جایش را هم نمی‌دانستم. چون وارد شدم و در منزلی فرود آمدم، بدون اطلاع قبلی، مردی مدنی که فقط در مدینه متولد شده بود آمد و به من گفت: همانا ابوالحسن الرضا ﷺ به تو می‌گوید: آن جامه گل‌داری که نزد توست، برای من بفرست. من گفتم: چه کسی ورود مرا به ابوالحسن خبر داده؟ من اکنون وارد می‌شوم و جامه گل‌داری نزد من نیست. او رفت و برگشت و گفت: می‌گوید چرا، آن جامه در فلان جا و در دستمالی چنین و چنان است. من آن دستمال را گشتم و آن جامه را در زیر بقچه پیدا کردم و نزد ایشان فرستادم.[1] وی پس از این ماجرا از قول به وقف بر می‌گردد.

عبدالله بن مغیره جزو واقفه بود. او با دیدن معجزهٔ حضرت رضا ﷺ، از عقیده باطل خود برگشت. عبدالله بن مغیره خزاز کوفی گوید: من از واقفه بودم؛ به حج رفتم. وقتی به مکه رفتم، به ذهنم چیزی خطور کرد. به ملتزم[2] چنگ زدم؛ سپس گفتم: بارالها، تو حاجت و خواسته مرا می‌دانی؛ پس مرا به بهترین دین‌ها راهنمایی فرما. به ذهنم افتاد که نزد امام رضا ﷺ بروم. به مدینه رفتم و جلوی در منزل حضرت توقف کردم. به غلام حضرت گفتم: بگو مردی از عراق بر درِ خانه است. صدای حضرت را شنیدم که می‌فرمود: وارد شو ای عبدالله بن مغیره. هنگامی که چشمش به من افتاد، فرمود: خداوند دعای تو را اجابت

---

۱. همان، ج ۱، ص ۳۵۴. همان، (ترجمهٔ سیدجواد مصطفوی)؛ ج ۲، ص ۱۶۷.

۲. محدودهٔ حجرالاسود تا درب کعبه را ملتزم نامند (سیدمحمد مرتضی حسینی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج ۱۷، ص ۶۴۹).

فرمود و به سوی دینش هدایت کرد. من گفتم: گواهی می‌دهم که تو حجت خدا و امین خدا بر خلقش هستی.[۱]

کشی در روایتی نقل می‌کند که عثمان بن عیسی از سران واقفه نیز که پول زیادی نزد وی بود، از نظرش برگشت و توبه کرد و اموال غارت‌شده را به امام رضا علیه السلام بازگرداند.[۲] شیخ طوسی بیان می‌کند جمعی از یاران امام کاظم علیه السلام از قول به وقف برگشتند؛ مانند عبدالرحمان بن حجّاج، رفاعة بن موسی، یونس بن یعقوب، جمیل بن درّاج، حمّاد بن عیسی و جمعی از یاران حضرت، مانند احمد بن محمدبن ابی‌نصر و حسن بن علی وشّاء و دیگران.[۳]

افرادی نیز به جهت بی‌توجهی و اصرار و لجاجت، گرفتار نفرین امام رضا علیه السلام شدند؛ مانند ابن‌ابی‌سعید مکاری که بر امام رضا علیه السلام وارد شد و با کمال وقاحت گفت: خداوند از قدر تو بکاهد که ادعایی کنی مانند ادعای پدرت. حضرت رضا علیه السلام فرمود: چه شده است تو را؟ خداوند نور ایمان تو را خاموش کند و فقر را وارد خانه‌ات کند؛ سپس او پرسشی کرد و حضرت به وی پاسخ داد. راوی گوید شش ماه نگذشت که او گرفتار فقر شد و نان شب خود را نداشت. خداوند او را لعنت کند.[۴] منظور از ابن‌مکاری، حسین بن ابی‌سعید هاشم بن حیان مکاری است که نجاشی او و پدرش را از وجوه سران واقفه و حسین را در حدیث ثقه می‌داند.[۵]

۲. ترک هم‌نشینی با واقفه

همراهی با گروه‌های انحرافی باعث تزلزل در اعتقادات انسان می‌شود و در درازمدت

---

۱. شیخ صدوق؛ عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ج۲، ص۲۱۹. شیخ مفید؛ الإختصاص؛ ص۸۴.
۲. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۵۹۷.
۳. همو، کتاب الغیبه؛ ص۷۱.
۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۵۵. همو، معانی الأخبار؛ ص۲۱۸.
۵. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۳۸، ش۷۸.

افرادی از این راه منحرف شده‌اند؛ ازاین‌روی محمد بن عاصم گوید: از امام رضا ﷺ شنیدم که می‌فرماید: «ای محمد بن عاصم، به من خبر رسیده که با واقفه مجالست می‌نمایی. گفتم: آری، جانم فدایت با آنها مجالست می‌کنم، ولی از آنان نیستم و مخالفشان هستم. فرمود: با آنان نشست و برخاست نکن».[۱]

۳. بی‌دینی، عاقبت واقفه

در روایات تعبیر «ممطوره» درباره واقفه به کار رفته است؛ ممطوره یعنی سگ باران‌دیده. واقفه به سگ باران‌دیده تشبیه شده‌اند، چون سگ نجس‌العین است و به جهت بارانی که بر او باریده، هر جا قدم نهد، آنجا را نجس می‌کند. واقفه هم این‌گونه هستند که شیعیان باید از آنان دوری نمایند تا دچار عقیده کثیف آنان نشوند و از مسیر حق منحرف نگردند؛ همان‌گونه که افراد مسلمان باید از سگ باران‌دیده دوری کنند تا نجس نشوند و از بوی متعف آنها که بدتر از مردار است، در امان باشند.[۲] ابراهیم بن ابی‌البلاد: از ابوالحسن رضا ﷺ نقل می‌کند که گوید: ممطوره را نزد حضرت و تردیدشان را یاد کردم، فرمود: «یَعِیشُونَ ما عاشُوا عَلَی شَکٍّ ثُمَّ یَمُوتُونَ زَنادِقَةً:[۳] تا زنده هستند، در تردیدند؛ سپس زندیق و بی‌دین از دنیا می‌روند». در روایتی دیگر حضرت فرمود: آنان حیران زندگی می‌کنند و بر زندقه و کفر می‌میرند.[۴] در روایتی ابراهیم بن عقبه گوید: در نامه‌ای که به امام عسکری ﷺ نوشتم گفتم: فدایت شوم، این ممطوره را شناخته‌ام و در قنوتم آنان را لعن

---

۱. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۴۵۷: «یا مُحَمَّدَ بن عَاصِمٍ، بَلَغَنِی أَنَّکَ تُجالِسُ الْواقِفَةَ؛ قُلْتُ: نَعَمْ، جُعِلْتُ فِداکَ أُجالِسُهُمْ وَ أَنَا مُخالِفٌ لَهُمْ. قَالَ: لا تُجالِسْهُمْ».

۲. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص۸۱. این لقب را علی بن اسماعیل میثمی و یونس بن عبدالرحمن در مناظره با واقفه به آنان دادند و منظور بوی تعفن آنان بوده است «أراد أنّکم أنتن من جیف لأنّ الکلاب إذا أصابها المطر فهی أنتن من الجیف فلزمهم هذا اللقب».

۳. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۴۶۱.

۴. همان، ص۴۶۱: «أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ قَالَ: یَعِیشُونَ حیاری وَ یَمُوتُونَ زَنَادِقَةً».

می‌نمایم؛ فرمود: آری، در قنوت نمازت آنان را لعن کن.[۱]

این روایات به‌خوبی نشان می‌دهد که لازم است از گروه‌های انحرافی دوری و از مراوده با آنان خودداری و با آنان مبارزه کرد.

نظر ائمه بعدی درباره واقفیه

این گروه آسیب زیادی به شیعه زدند. آنان در زمان امام جواد علیه‌السلام هم بودند. این نکته از روایتی که علی بن جعفر نقل کرده، به‌خوبی استفاده می‌شود.[۲] روایاتی از حضرت در رجال کشی نقل شده است که در آن، آنان هم‌ردیف ناصبیان معرفی شده‌اند.[۳] مشابه آن از امام هادی علیه‌السلام نقل شده است.[۴] امام جواد علیه‌السلام از آنان با تعبیر حمیر شیعه یاد کرده است؛[۵] یعنی انسان نفهم و نادان یا این تعبیر از آن جهت است که برخی از آنان حقایق را می‌دانستند، ولی انکار می‌نمودند؛ مانند بلعم باعورا.

دیدگاه علمای شیعه راجع به واقفیه

فقهای شیعه عقیده واقفه را محکوم کرده و قایلان به این باور را ضعیف دانسته‌اند؛ ولی نکته مهمی وجود دارد که شماری از آنان مانند علی بن ابی‌حمزه بطائنی و دیگران، روایات زیادی از امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام نقل کرده‌اند، بنابراین آگاهی از موضع فقها راجع به این دسته روایات مهم است. درباره تعدادی از اینان ذکر شده که روایات آنان قبل از وقف، قابل اعتماد است. این مطلب درباره ابن‌ابی‌حمزه نقل شده است؛[۶] البته برخی وی را

---

۱. همان، ص ۴۶۰: «قَالَ: نَعَمْ! اقْنُتْ عَلَيْهِمْ فِي صَلَاتِكَ».

۲. همان، ص ۴۲۹.

۳. همان، ص ۲۲۹.

۴. همان، ص ۲۲۹: «عن الصَّادِقِ عَلِيِّ بن مُحَمَّدِ بن الرِّضَا علیه‌السلام أَنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَ الْوَاقِفَةَ وَ النُّصَّابَ بِمَنْزِلَةٍ عِنْدَهُ سَوَاءٌ».

۵. همان، ص ۴۶۰: «الْوَاقِفَةُ هُمْ حَمِيرُ الشِّيعَةِ».

۶. احمد بن زین‌العابدین علوی عاملی؛ مناهج الأخیار فی شرح الإستبصار؛ ج ۱، ص ۵۸.

غیرموثق می‌دانند. شیخ صدوق در هنگام نقل روایتی که در آن بطائنی است می‌نویسد: او بطائنی معروف است و او از استوانه‌های اصلی واقفه بود؛ وی ضعیف است.[۱]

صاحب وسایل الشیعه می‌نویسد: اگر علما به روایتی از واقفه اعتماد کرده‌اند، ممکن است آن را قبل از وقف از وی نقل کرده باشند.[۲] درباره برخی از آنان نیز ذکر شده که در حدیث ثقه هستند؛ مانند ابن‌سعید مکاری که ذکر شد یا سماعة بن مهران که روایاتی از امام صادق ﷺ دارد. شیخ طوسی او را واقفی دانسته،[۳] ولی نجاشی اشاره به وقف وی نکرده و او را ثقهٔ ثقه دانسته است.[۴]

برخی نیز ملعون و غیرموثق معرفی شده‌اند؛ مانند محمد بن بشیر اسدی که افزون بر قول به امامت موسی بن جعفر ﷺ، خود را نماینده حضرت می‌دانست.[۵] امام رضا ﷺ می‌فرماید: محمد بن بشیر بر امام کاظم ﷺ دروغ بست، خداوند هم گرمی آهن را به او چشاند.[۶] او با تردستی آشنا بود[۷] و خود را پیرو موسی بن جعفر ﷺ می‌دانست که کشته شد.[۸] شیخ طوسی به‌تناسب نقل روایتی می‌گوید واقفه قایل به حرمت گوشت گاومیش بودند.[۹]

---

۱. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۴، ص۴۸۸: «هو البطائنی المعروف و کان من عمد الواقفة، ضعیف».

۲. محمد بن حسن حرعاملی؛ وسائل الشیعه؛ ج ۳۰، ص۲۰۴: «کأن یکون سماعه منه قبل عدوله عن الحق و قوله بالوقف».

۳. شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۳۳۷.

۴. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۱۹۳.

۵. حسن بن موسی نوبختی؛ فرق الشیعه؛ ص۸۳.

۶. شیخ طوسی؛ إختیار معرفة الرجال؛ ص۳۰۳.

۷. همان، ص۴۷۷.

۸. همان، ص۴۸۰ـ۴۸۲.

۹. همو، تهذیب الأحکام؛ ج۷، ص۱۲۸، ش۵۶۱: «اَلْحَسَنُ بن مُحَمَّدِ بن سَمَاعَةَ عَنْ صَالِحِ بن خَالِدٍ عَنْ عبدالْحَمِیدِ بن مُفَضَّلٍ السَّمَّانِ قَالَ: سَأَلْتُ عَبْداً صَالِحاً ﷺ عَنْ سَمْنِ الْجَوَامِیسِ فَقَالَ: (لَا تَشْتَرِهِ وَ لَا تَبِعْهُ). قَالَ مُحَمَّدُ بن الْحَسَنِ: هَذَا الْخَبَرُ مُوَافِقٌ لِمَذْهَبِ الْوَاقِفَةِ لِأَنَّهُمْ یَعْتَقِدُونَ أَنَّ لَحْمَ الْجَوَامِیسِ حَرَامٌ. فَأَجْرَوُا السَّمْنَ مَجْرَاهُ وَ ذَلِکَ بَاطِلٌ عِنْدَنَا، لَا یُلْتَفَتُ إِلَیْهِ».

گفتار هشتم : معتزله و قدریه

قدریه کسانی بودند که قایل به تفویض امور به انسان بودند و مقصود از آنان معتزله است؛ آن‌گونه که شیخ مفید در کتاب الإفصاح تصریح کرده است که می‌توان به معتزله گفت که راه فراری برای اطلاق قدریه برایتان نیست.[۱] البته به کسانی که قایل به جبر هستند هم قَدَری گفته می‌شود؛ ولی بیشتر به گروه اول که همان معتزله هستند، اطلاق می‌شود. کراجکی به اختلاف اطلاق واژه قدری بر هر یک از این دو گروه و نفی هر یک از خود، تصریح کرده است.[۲] ازآنجاکه روایات در مذمت قدریه از پیامبر ﷺ رسیده، معتزله دوست ندارند به آنان قدریه اطلاق شود.

۱. قدریه

روایات در مذمت قدریه بیشتر است. نام آنان از زمان امام باقر ؑ مطرح بوده و مورد لعن و طرد واقع شده‌اند. ابوحمزه از امام باقر ؑ نقل می‌کند که فرمود: «از پنج گروه دوری نمایید: مرجئه، خوارج، قدریه، شامی و ناصبی. گفتم: نصب چیست؟ فرمود: کسی که چیزی را دوست بدارد و به خاطر آن، با افراد دشمنی کند».[۳]

امام صادق ؑ فرمود: «إِنَّ الْقَدَرِيَّةَ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُمُ الَّذِينَ أَرَادُوا أَنْ يَصِفُوا اللهَ بِعَدْلِهِ فَأَخْرَجُوهُ مِنْ سُلْطَانِهِ؛[۴] قدری‌ها مجوس این امت هستند و آنان می‌خواستند خدا را به عدل توصیف نمایند، پس او را از قدرت خود خارج کردند (در افعال فقط بندگان را مؤثر می‌دانند)». در روایتی دیگر امام صادق ؑ آنان را مورد لعن قرار داده است: «لَعَنَ

---

۱. شیخ مفید؛ الإفصاح فی الإمامه، ص۲۲۷.

۲. محمد بن علی کراجکی؛ کنز الفوائد؛ ج۱، ص۱۲۳.

۳. جمعی از راویان؛ الأصول الستة عشر؛ ص۳۶۴: «ابْرَءُوا مِنْ خَمْسَةٍ: مِنَ الْمُرْجِئَةِ وَ الْخَوَارِجِ وَ الْقَدَرِيَّةِ وَ النَّاصِبِي وَ النَّاصِبِ، قُلْتُ: مَا النَّصْبُ؟ قَالَ: مَنْ أَحَبَّ شَيْئاً وَ أَبْغَضَ عَلَيْهِ».

۴. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص۳۸۲.

اللهُ الْقَدَرِيَّةَ، لَعَنَ اللهُ الْخَوَارِجَ، لَعَنَ اللهُ الْمُرْجِئَةَ، لَعَنَ اللهُ الْمُرْجِئَةَ:[۱] خداوند قدری‌ها را لعن کند، لعن کند خوارج را، خداوند لعن کند مرجئه را، خداوند لعن کند مرجئه را».

امام رضا ﷺ نیز بر دوری از قدریه تکیه می‌کند و به یونس بن عبدالرحمان می‌فرماید: «ای یونس، نظر قدری‌ها را قبول نکن؛ زیرا قدری‌ها نه سخن اهل بهشت را می‌گویند و نه سخن اهل جهنم را و نه سخن ابلیس را».[۲]

در روایتی از امام باقر و صادق ﷺ از توبه قدریه پرسیده می‌شود که با شرط اعاده زکات تأیید می‌گردد؛[۳] نهی از ازدواج با قدریه هم وارد شده است.[۴] در روایتی که مربوط به امامت موسی بن جعفر ﷺ است، از هر دو گروه یاد و از آنان ابراز تنفر شده است.[۵]

۲. معتزله

واژه معتزله در روایات به دو گروه اطلاق شده است:

۱. جمعی که از همراهی با امیر مؤمنان ﷺ در جنگ‌هایش کناره‌گیری کردند و با مخالفان حضرت همکاری نکرده بودند؛ مانند اسامة بن زید، سعد بن وقاص و عبدالله بن عمر. در روایتی از آنان به «معتزله» تعبیر شده است.[۶] در نهج‌البلاغه از این روش آنان انتقاد شده است: «خَذَلُوا الْحَقَّ وَ لَمْ يَنْصُرُوا الْباطِلَ:[۷] آنان حق را خوار کردند (چون یاری

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۴۰۹.

۲. همان، ج ۱، ص ۱۵۷: «يا يُونُسُ لا تَقُلْ بِقَوْلِ الْقَدَرِيَّةِ فَإِنَّ الْقَدَرِيَّةَ لَمْ يَقُولُوا بِقَوْلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ لا بِقَوْلِ أَهْلِ النَّارِ وَ لا بِقَوْلِ إِبْلِيسَ».

۳. همان، ج ۳، ص ۵۴۵.

۴. ابونصر محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی؛ تفسیر العیاشی؛ ج ۱، ص ۲۶۹.

۵. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۳۵۱.

۶. ابوجعفر محمد بن حسن صفار قمی؛ بصائر الدرجات؛ ص ۱۹۷: «قَالَ قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ: مَا دَخَلَ رَأْسِي يوما [نَوْمٌ] وَ لَا عَهِدَ رَسُولُاللهِ ﷺ حَتَّى عَلِمْتُ مِنْ رَسُولِاللهِ ﷺ مَا نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ حَلَالٍ أَوْ حَرَامٍ أَوْ سُنَّةٍ أَوْ أَمْرٍ أَوْ نَهْيٍ فِيمَا نَزَلَ فِيهِ وَ فِيمَنْ نَزَلَ فَحَرَجْنَا فَلَقِيتُنَا الْمُعْتَزِلَةُ فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لَهُم».

۷. نهج البلاغه (تحقیق صبحی صالح)؛ ص ۴۷۱. همان، ترجمه فیض الإسلام؛ ص ۱۰۹۳. در این اثر اسامی آنان ذکر شده است.

ننموده‌اند) و باطل را یاری نکرده‌اند». محدث نوری در شرح حدیثی که معتزله و قدریه در کنار نواصب ذکر شده‌اند، اشاره می‌کند که ممکن است مراد این دسته از معتزله باشند.[۱]

۲. گروهی بودند که از حسن بصری کناره‌گیری کردند؛ مانند واصل بن عطاء. وقتی سخن از مرتکب گناه کبیره شد و اینکه خوارج آنان را کافر و مرجئه را مؤمن می‌دانند، حسن بصری آنان (مرتکبان گناه کبیره) را منافق دانست؛ واصل و پیروانش، آنان (مترکبان گناه کبیره) را فاسق می‌دانستند و جلسه را ترک کردند؛ به همین جهت به آنان معتزله می‌گویند؛[۲] چون از درس حسن بصری کناره‌گیری کردند. برخی گفته‌اند: مرتکب کبیره را همه موحد می‌دانستند؛ خوارج آنان را کافر می‌دانستند و واصل گفته آنان فاسق هستند، نه مؤمن و نه کافر؛ بلکه منزلة بین المنزلتین.[۳] شیخ مفید می‌نویسد:

> سبب نامیده‌شدن آنها به اعتزال این است که این لقب زمانی به آنها اطلاق شد که قایل به اصل «منزلة بین المنزلتین» شدند و این اصل را اولین بار واصل بن عطاء (م ۱۳۱) احداث کرد و دلایلی بر آن اقامه نمود؛ سپس عمرو بن عبید (برادرزن واصل) از آن تبعیّت و دفاع کرد و جمعی با این عقیده موافقت نمودند و همین عقیده باعث شد که این دو نفر از مجلس درس حسن بصری (م ۱۱۰) کناره‌گیری کنند و اعتزال گزینند و مردم نیز به این علّت آنها را معتزله نامیدند که از مجلس درس حسن بصری کناره‌گیری نموده بودند و هر کس به این اصل قایل باشد، معتزله نامیده می‌شود؛ گرچه عقاید دیگری بر خلاف معتزله داشته باشد.[۴]

---

۱. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۲، ص۳۲۳: «وَ یُمْکِنُ أَنْ یَکُونَ مُرَادُهُ ﷺ مِنَ الْمُعْتَزِلَةِ الَّذِینَ اعْتَزَلُوا عَنْ بَیْعَتِهِ ﷺ وَ لَمْ یَلْحَقُوا بِمُعَاوِیَةَ کَسَعْدِ بن وَقَّاص وَ عبدالله بن عُمَرَ وَ زَیْدِ بن ثَابِتٍ وَ أَشْبَاهِهِمْ وَ کَانُوا مَعْرُوفِینَ بِلَقَبِ الِاعْتِزَالِ. وَ اللهُ الْعَالِم».

۲. مطهر بن طاهر مقدسی؛ البدء و التاریخ؛ ج۵، ص۱۴۲. ابوسعید عبدالکریم بن محمد تمیمی سمعانی؛ الأنساب؛ ج۱۲، ص۳۳۹. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۸، ص۱۰۸.

۳. ابوالمظفر طاهر بن محمد اسفراینی؛ التبصیر فی الدین؛ ص۵۷.

۴. شیخ مفید؛ اوائل المقالات (المصنفات)؛ ج۴، ص۳۷. آقاجمال خوانساری؛ دفاع از تشیع (ترجمه الفصول المختارة للمفید)؛ ص۷۸، حاشیه.

این اندیشه از اواخر نیمه دوم قرن اول بود و در نیمه اول قرن دوم بیشتر مطرح شد و در برابر آن، اشاعره قرار گرفتند که پیروان ابوالحسن اشعری هستند. واصل بن عطاء که خود در بصره ساکن بود، برای ترویج تفکرش عبدالله بن حارث را به مغرب، حفص بن سالم را به خراسان، قاسم را به یمن، ایوب را به جزیره، حسن بن ذکوان را به کوفه و عثمان طویل را به ارمنستان اعزام کرد[۱] و خود در سال ۱۳۱ درگذشت.[۲]

عقیده معتزله

پنج اصل معتزله که همه گروه‌های اعتزالی بر آن اتفاق نظر دارند، عبارت‌اند از: توحید، عدل، وعد و وعید (یعنی هر وعده خوبی و وعده عذابی که خدا داده، تخلف‌ناپذیر است و باید به آن عمل نماید)، منزلة بین المنزلتین و امر به‌معروف و نهی‌ازمنکر.

قاضی عبدالجبار اسدآبادی همدانی (م ۴۱۵ق) کتابی دراین‌باره دارد با عنوان شرح الأصول الخمسه. او در شرح منزلة بین المنزلتین می‌نویسد: «صاحب گناه کبیره نامی بین دو نام و حکمی بین دو حکم دارد؛ نه کافر نامیده می‌شود نه مؤمن؛ بلکه به حکم سوم اختصاص دارد که فاسق نامیده می‌شود و به همین جهت منزلت بین دو امر نامیده شده است؛ یعنی نه منزلت و جایگاه کافر را دارد و نه جایگاه مؤمن را؛ بلکه جایگاهی بین آن دو دارد». او در ادامه می‌افزاید: «اگر مستحق عقاب بزرگ باشد، کافر نامیده می‌شود و اگر مستحق عقاب کمتر باشد، فاسق به وی اطلاق می‌شود».[۳] زیدیه هم عقیده مشابهی دارند. البته شیخ مفید تفاوتی بین معتزله و زیدیه قایل است و در شرح حال زید بن حسن، این دو عقیده را از وی نفی می‌نماید؛ زیرا زیدیه در بحث امامت قایل به دعوت و جهاد هستند و

---

۱. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج۸، ص۱۰۹.

۲. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۴، ص۲۲.

۳. قاضی عبدالجبار؛ شرح الأصول الخمسه؛ ص۴۷۱ـ۴۷۲.

معتزله امامت را درباره کسی روا می‌دانند که قایل به اعتزال باشد و امامت را با شورا و اختیار می‌دانند؛[۱] اما به نظر می‌رسد معتزله امامت زید بن علی و بعد از وی، محمد بن عبدالله بن حسن را قبول داشتند.[۲] از روایت الکافی نیز این مطلب استفاده می‌شود؛ زیرا سران معتزله از امام صادق علیه السلام خواستند با محمد بن عبد الله بیعت کند.[۳]

معتزله بر این نظرند که خداوند نقشی در افعال بندگان ندارد، جز اینکه آنان را آفریده و قادر نموده بر افعال؛ پس امور افعال را به آنان وانهاده است و بندگان هرگونه که بخواهند، به‌طور مستقل و بدون اراده الهی عمل می‌کنند. در برابر آنان قائلان به جبر هستند که معتقدند بندگان در انجام اعمال مجبور هستند؛[۴] ولی شیعه قایل به «امر بین الامرین» می‌باشد؛ یعنی در عین اینکه بندگان مختارند، خداوند نیز در کارهای بندگان نقش دارد. بنده توان انجام اوامر و نواهی الهی را به‌اختیار خود دارد.[۵]

اندیشه این گروه درخور واکاوی و توجه است. با توجه به اینکه از نظر عقیده پیوند وثیقی بین معتزله و زیدیه وجود دارد و اصول اعتقادی آنان تقریباً یکی است، این پرسش پیش می‌آید که آیا زیدیه عقاید خود را از معتزله گرفتند یا معتزله در عقایدشان وام‌دار زیدیه هستند؟ ذکر شده که زید بن علی بن الحسین (م ۱۲۲ق) مدتی شاگرد واصل بن

---

۱. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۲۳: «وَ الْمُعْتَزِلَةُ لَا تَرَى الْإِمَامَةَ إِلَّا فِيمَنْ كَانَ عَلَى رَأْيِهَا فِي الِاعْتِزَالِ وَ مَنْ تَوَلَّوْا هُمُ الْعَقْدَ لَهُ بِالشُّورَى وَ الِاخْتِيَار».

۲. مجموع رسائل حول الزیدیه؛ ج ۲، ص ۲۸۷ (الجزء الأول)، الشامله.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۵، ص ۲۳.

۴. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۴، ص ۵۴۷: «السابع: ما علیه المعتزلة من أنّه جلّ شأنه لا صنع له و لا دخل له فی أفعال العباد سوی أن خلقهم و أقدرهم ثمّ فوّض إلیهم أمر الأفعال یفعلون ما یشاءون علی وجه الاستقلال علی عکس مقالة المجبّرة».

۵. همو، عیون أخبار الرضا علیه السلام؛ ج ۱، ص ۱۲۴، «قَالَ الرضا علیه السلام: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ يَفْعَلُ أَفْعَالَنَا ثُمَّ يُعَذِّبنا عَلَيْهَا فَقَدْ قَالَ بِالْجَبْرِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَوَّضَ أَمْرَ الْخَلْقِ وَ الرِّزْقِ إِلَى حُجَجِهِ علیهم السلام فَقَدْ قَالَ بِالتَّفْوِيضِ وَ الْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ وَ الْقَائِلُ بِالتَّفْوِيضِ مُشْرِكٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا ابن رَسُولِ‌اللهِ فَمَا أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ فَقَالَ وُجُودُ السَّبِيلِ إِلَى إِتْيَانِ مَا أُمِرُوا بِهِ وَ تَرْكِ مَا نُهُوا عَنْهُ».

عطاء بوده و تفکر اعتزال را از وی گرفته است.[۱] از سوی دیگر اندیشه مبارزه با ستم و امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر در عمل، با قیام زید آغاز شد. در عین حال هر دو قایل به امام منصوص و پایان امامت در چند نفر (دوازده امام) نیستند و در این نظر هم مشترک‌اند. ابن‌حزم می‌نویسد: گروهی از اهل سنت و تمام معتزله و تمام خوارج و تمام زیدیه بر این نظرند که قیام با شمشیر برای امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر واجب است، اگر دفع منکر جز به این کار میّسر نباشد.[۲]

دیدار گروهی از معتزلیان با امام باقر ﷺ

معتزلیان دیدارهایی با معصومان داشته‌اند که به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌شود. به نظر می‌رسد آنان خدمت حضرت امام باقر ﷺ رسیدند تا با پرسش، ایشان را دچار مشکل کنند؛ همان‌گونه که در روایتی نقل شده که عمرو بن عبید به همین منظور خدمت حضرت می‌رسد[۳] و در موردی دیگر، از امام باقر ﷺ درباره آیه‌ای از قرآن سؤال می‌نماید که حضرت تفسیر آن را برای وی بیان می‌کند.[۴] ماجرای یکی از این دیدارها را ابوسلمه و ابوخدیجه از امام صادق ﷺ نقل کرده‌اند که عبدالله بن علی نزد پدرم آمد. او برای عمرو بن عبید، واصل و بشیر رحّال اجازه دیدار خواست؛ حضرت به آنان اجازه داد. هنگامی که نشستند گفتند: آیا هر چیز حدی دارد که به آن منتهی شود؟ حضرت فرمود: هیچ چیزی نیست که برای آن حدی نباشد که به آن منتهی گردد.[۵] در این هنگام غذا آوردند. با خود گفتند به خدا سوگند بر او امکان تسلط یافتیم؛ پس گفتند: ای ابوجعفر، این خوان غذا چیزی است (که گفتید)؟ فرمود: آری؛ گفتند: حد آن چیست؟ فرمود: حد آن این است که

---

۱. خیرالدین زرکلی؛ الأعلام؛ ج ۳، ص ۵۹.
۲. ابومحمد علی بن حزم اندلسی؛ الفصل؛ ج ۴، ص ۱۳۲.
۳. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج ۲، ص ۱۶۵.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۱۱۰. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص ۱۶۸. همو، معانی الأخبار؛ ص ۱۸.
۵. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ صص ۴۳۱ و ۴۴۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۶، ص ۲۹۲.

وقتی نهاده شود، گفته شود بسم‌الله و زمانی که برداشته شود، گفته شود الحمدلله و هر انسانی از آنچه جلوی وی قرار دارد استفاده نماید و از جلوی دیگران چیزی نخورد.[۱] حضرت آب درخواست کرد که بیاشامند. آنان گفتند: ای ابوجعفر، آیا این کوزه هم از همان چیز است؟ فرمود: آری؛ گفتند: حد آن چیست؟ فرمود: حد آن این است که از لب وسط کوزه آب آشامیده شود و نام خدا بر آن برده شود و از جای دسته آن آب آشامیده نشود؛ زیرا آن جایگاه شیطان‌هاست[۲] و بگوید: خداوند را ستایش می‌کنم که به من آب گوارا و پاک نوشاند و آن را شور و مخلوط به جهت گناهانم قرار نداد.[۳]

ممکن است منظور از شیطان در این سخن و روایات مشابه همان میکروب باشد که پنهان است و دیده نمی‌شود؛ زیرا دستگیره کوزه به جهت ارتباط با دست، ممکن است آلوده به میکروب باشد. از این گفتگو آداب خوردن غذا و آشامیدن آب استفاده می‌شود و در کافی این روایت در دو باب مناسب آن آمده است.[۴]

دیدار معتزلیان با امام صادق علیه‌السلام برای بیعت با محمد بن عبدالله

سران معتزله برای دیدار خدمت امام صادق علیه‌السلام آمدند و با حضرت درباره بیعت با محمد بن عبدالله بن حسن سخن گفتند. این گفتگو بسیار مفصل است و در آن حضرت ثابت می‌کند کسی که مدعی امامت عظمی و رهبری جهان اسلام است، باید عالم و آگاه از مسائل دینی و اعلم مردم باشد.

عبدالکریم عتبه هاشمی گوید: من در مکه حضور ابوعبدالله صادق علیه‌السلام نشسته بودم که جماعتی از فرقه معتزله وارد شدند. پیشاپیش آنان، عمرو بن عبید (م۱۴۴ق)، واصل

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۲۹۲.

۲. همان، ص۳۸۵.

۳. احمد بن محمد برقی؛ المحاسن؛ صص۴۴۸ و ۵۷۸.

۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۶، ص۲۹۲: «باب التَّسْمِیَةِ وَ التَّحْمِیدِ وَ الدُّعَاءِ عَلَی الطَّعَامِ» و ص۳۸۵ «باب الاوانی».

بن عطاء (م۱۳۱ق)، حفص بن سالم وابستهٔ ابن‌هبیره و چند تن دیگر از رؤسای معتزله جلب توجه می‌کردند. این جلسه در حدود سال ۱۲۶ هجرت بود که ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان خلیفه اموی به وسیله یزید بن ولید بن عبدالملک که مذهب معتزلی داشت، کشته شد و نزاع امویان بر سر خلافت بالا گرفته بود و هرچند ماه یک نفر به خلافت می‌رسید.[۱]

بزرگان معتزله در محضر ابوعبدالله صادق ﷺ زیاده از حد سخن راندند و خطبه‌های طولانی ادا کردند. ابوعبدالله به آنان گفت: شما همه با هم با من سخن می‌گویید و از هر سری صدایی بر می‌خیزد و فرصت پاسخ باقی نمی‌ماند. زمام سخن را به دست یک نفر بسپارید تا به‌اختصار سخن شما را عرضه کند و دلایل شما را تشریح نماید. آنان زمام سخن را به دست عمرو بن عبید بصری دادند. عمرو بن عبید شروع به سخن کرد و در ضمن سخنان مفصلی تا آنجا که به خاطر دارم گفت: مردم شام خلیفه خود را کشته‌اند. خداوند در بین آنان اختلاف افکند و نظام آنان را گسست. ما بعد از اندیشه و فحص بسیار، محمد بن عبدالله، نوه حسن مجتبی ﷺ را که صاحب دیانت و درایت و مروت است و شایستگی خلافت دارد، برای خلافت بر مسلمین نامزد کرده‌ایم. می‌خواهیم گرد او را بگیریم و با او بیعت کنیم و موقعی که آماده شدیم، قیام کنیم. هرکس با ما بیعت کند، از جان او مانند جان خود دفاع می‌کنیم. هرکس کناره بگیرد، با او کاری نداریم. هرکس علیه ما توطئه کند و دام بگذارد و با ما بجنگد، با او مقابله می‌کنیم و به پاسخ تجاوز و ستمکاری‌اش با او می‌جنگیم و او را به حق و اهل حق باز می‌گردانیم. ما می‌خواستیم که برنامه خود را بر شما عرضه کنیم تا شما نیز با ما متحد شوید؛ چراکه احساس می‌کنیم به امثال شما محتاج و نیازمندیم که هم شخصیت خانوادگی دارید و هم پیروان شما بسیارند.[۲]

---

۱. محمدباقر بهبودی؛ گزیدهٔ کافی؛ ج۴، ص۲۱۰.

۲. قَدْ قَتَلَ أَهْلُ الشَّامِ خَلِيفَتَهُمْ وَ ضَرَبَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ وَ شَتَّتَ اللهُ أَمْرَهُمْ فَنَظَرْنَا فَوَجَدْنَا رَجُلًا لَهُ دِينٌ وَ عَقْلٌ وَ مُرُوَّةٌ وَ مَوْضِعٌ وَ مَعْدِنٌ لِلْخِلَافَةِ وَ هُوَ مُحَمَّدُ بن عبدالله بن الْحَسَنِ فَأَرَدْنَا أَنْ نَجْتَمِعَ عَلَيْهِ فَنُبَايِعَهُ ثُمَّ نَظْهَرَ مَعَهُ فَمَنْ ←

بعد از آنکه سخن عمرو بن عبید پایان گرفت، ابوعبدالله صادق علیه السلام به آنان گفت: «أَ كُلُّكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَالَ عَمْرٌو؟ قَالُوا: نَعَمْ: آیا همه شما با گفته عمرو بن عبید موافق هستید؟ آنان گفتند: آری».

در این موقع ابوعبدالله به ایراد سخن پرداخت؛ خدا را حمد و ثنا گفت و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد؛ سپس فرمود: اگر ما خشم بگیریم و انتقاد کنیم، از این جهت خواهد بود که خدا را نافرمانی می‌کنند. اگر خدا را اطاعت کنند، به حکومت آنان رضا می‌دهیم. اینک تو که سخنگوی این جماعتی و مدعی اصلاح امتی، اگر امت اسلامی زمام خود را در اختیارت بگذارد و بدون جنگ و خونریزی و بدون تلف‌شدن اموال، تو را ولی خود بشناسد و بگوید خلافت اسلامی را به هرکس شایسته و لایق می‌دانی تفویض کن، تو چه کسی را برای خلافت انتخاب می‌کنی؟ عمرو بن عبید گفت: من خلافت اسلامی را به شورای اسلامی محوّل می‌کنم. ابوعبدالله گفت: شورایی از همه مسلمین؟ عمرو بن عبید گفت: بلی؛ ابوعبدالله گفت: از فقها و نیکان؟ عمرو بن عبید گفت: بلی. ابوعبدالله گفت: از قریش و سایرین؟ عمرو بن عبید گفت: بلی. ابوعبدالله گفت: از عرب و عجم؟ عمرو بن عبید گفت: بلی.

ابوعبدالله گفت: پس عقیده‌ات درباره ابوبکر و عمر چیست؟ آیا از ابوبکر و عمر حمایت می‌کنی یا از آنان بری و بیزاری؟ عمرو بن عبید گفت: من از ابوبکر و عمر حمایت می‌کنم. ابوعبدالله گفت: اما تو با سیره آنان به مخالفت برخاسته‌ای. ابوعبدالله رو به سایرین کرد و گفت: شما چه می‌گویید؟ آیا از ابوبکر و عمر حمایت می‌کنید یا از آنان بری و بیزارید؟ آنان گفتند: ما از ابوبکر و عمر حمایت می‌کنیم.

ابوعبدالله صادق علیه السلام به عمرو بن عبید گفت: اگر تو از ابوبکر و عمر بیزار باشی،

→

كَانَ بَايَعَنَا فَهُوَ مِنَّا وَ كُنَّا مِنْهُ وَ مَنِ اعْتَزَلَنَا كَفَفْنَا عَنْهُ وَ مَنْ نَصَبَ لَنَا جَاهَدْنَاهُ وَ نَصَبْنَا لَهُ عَلَى بَغْيِهِ وَ رَدِّهِ إِلَى الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ وَ قَدْ أَحْبَبْنَا أَنْ نَعْرِضَ ذَلِكَ عَلَيْكَ فَتَدْخُلَ مَعَنَا فَإِنَّهُ لَا غِنَى بِنَا عَنْ مِثْلِكَ لِمَوْضِعِكَ وَ كَثْرَةِ شِيعَتِكَ.

می‌توانی با سیره آنان مخالفت کنی؛ ولی اگر از ابوبکر و عمر حمایت می‌کنی، چگونه با سیره آنان به مخالفت برخاسته‌ای؟ عمر در سقیفهٔ بنی‌ساعده زمام خلافت را در دست ابوبکر نهاد و بدون مشورت، با ابوبکر بیعت کرد. ابوبکر در موقع مرگ، زمام خلافت را بدون مشورت به عمر بازگردانید. عمر موقع مرگ، خلافت را میان شش نفر به شورا نهاد و همه مهاجران و انصار مدینه را، غیر از همان شش نفر قرشی، از شورای خلافت اخراج کرد. درباره شورا سفارشی کرد که تصور نمی‌کنم تو و یارانت به سفارش او رضایت بدهید و سیره او را در پیش بگیرید؛ چراکه می‌بینم شما همه مسلمین را در شورای خلافت شرکت می‌دهید. عمرو بن عبید گفت: کدام سفارش؟ ابوعبدالله گفت: عمر به صهیب رومی فرمان داد تا سه روز متوالی اقامه نماز جماعت را شخصاً بر عهده بگیرد و ظرف این سه روز در جلسات شورا شرکت کند و جز همان شش نفر اعضای شورا، کسی را به جلسه راه ندهد، مگر پسرش عبدالله بن عمر که شورا می‌تواند نظر او را جویا شود، ولی نه حق رأی دارد و نه حق انتخاب‌شدن. عمر به همه مهاجران و انصار سفارش کرد که اگر مهلت سه‌روزه سپری شود و شورای خلافت کسی را نامزد نکند یا با کسی بیعت نکند، گردن همه آنان را بزنند و اگر چهار نفر متحد شدند و کسی را انتخاب کردند و دو نفر به مخالفت برخاستند، گرچه سه روز مهلت سپری نشده باشد، گردن آن دو نفر را بزنند. آیا شما به این سیره و روش رضایت می‌دهید که می‌خواهید خلافت را بین همه مسلمین به شورا بگذارید؟

امام صادق ﷺ افزود: اینک این بحث را بدون پاسخ وا می‌گذاریم و مسئله اصلی را مطرح می‌کنیم. اگر تو با محمد نوه امام حسن مجتبی ﷺ بیعت کردی و امت اسلامی گرد شما را گرفتند و حتی دو نفر هم اختلاف نکردند، و شما بر سر مشرکان تاختید، آن دسته از مشرکان که نه از کیش خود دست بر می‌دارند و نه به پرداختن جزیه رضا می‌دهند، آیا شما یا خلیفه شما از سیره رسول خدا ﷺ در جنگ با مشرکان اطلاع دارید تا راه و روش او را دنبال کنید؟ عمرو بن عبید گفت: بلی؛ ابوعبدالله پرسید: در برابر مشرکان چه

روشی در پیش می‌گیرید؟ عمرو بن عبید گفت: ابتدا آنان را به اسلام دعوت می‌کنیم؛ اگر نپذیرفتند، به پرداختن جزیه و مالیات دعوت می‌کنیم. ابوعبدالله گفت: گرچه از مشرکان مجوس باشند که اهل کتاب نمی‌باشند؟ عمرو بن عبید گفت: همه با هم برابرند. ابوعبدالله گفت: گرچه از مشرکان عرب و بت‌پرستان باشند؟ عمرو بن عبید گفت: همه با هم برابرند.

ابوعبدالله گفت: از آیات قرآن باخبری؟ عمرو بن عبید گفت: آری؛ در ادامه امام صادق ﷺ از وی درباره اهل کتاب و حکم سران مشرکین و حکم ذوی‌القربی و سهم آنان از خمس پرسید که وی اقوال فقها را ذکر کرد و از حکم زکات و مصرف آن نیز سؤال کرد و او نظر خود را مطرح نمود و از حضرت خواست از فقهای مدینه بپرسد.

ابوعبدالله صادق ﷺ، خطاب به عمرو بن عبید و دیگران فرمود: از خدا بترس و شما جماعت از خدا بترسید. پدرم ابوجعفر باقر ﷺ که بهترین فرد روی زمین بود و در شناخت کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ از همه داناتر بود، به من خبر داد که رسول خدا ﷺ فرموده: «مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيْفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ فَهُوَ ضَالٌّ مُتَكَلِّفٌ:[1] هرکس با شمشیر بر سر مسلمانان بکوبد و آنان را به اطاعت خود بخواند، با آنکه در میان مسلمانان کسی داناتر از او باشد، گمراه است که خود را به زحمت انداخته است». در اینجا حضرت به نقد دیدگاه معتزله درباره انتخاب امام پرداخت و مشکلات نظر آنان را برشمرد.

نقد اندیشه معتزله

در اخبار مختلف معصومان عقاید معتزله را نقد کرده‌اند. ابراهیم بن عباس گوید: در مجلس امام رضا ﷺ بودیم که سخن از گناهان کبیره و نظر معتزله دراین‌باره به میان آمد

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۲۳. محمدباقر بهبودی؛ گزیدهٔ کافی؛ ج۴، ص۲۱۰. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۶، ۱۴۸.

که معتقدند قابل بخشش نیست. امام رضا ﷺ فرمود: ابوعبدالله صادق ﷺ فرمودند: قرآن بر خلاف این ادعا نازل شده است؛ زیرا خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «و به‌درستی که پروردگارت صاحب آمرزش بر مردم به جهت ستمشان است».[۱]

موسی بن جعفر ﷺ فرمود: عمرو بن عبید بر امام صادق ﷺ وارد شد. وقتی سلام کرد و نشست، این آیه را تلاوت کرد: «الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ:[۲] کسانی که دوری می‌کنند از گناهان بزرگ و فحشاها»،

سپس ساکت شد. حضرت فرمود: چه چیز تو را ساکت کرده است؟ گفت: دوست دارم گناهان کبیره را در کتاب خدا بشناسم. حضرت فرمود: باشد ای عمرو، بزرگ‌ترین کبیره‌ها شرک به خداست و خداوند می‌فرماید: «هر کس شرک بورزد، به‌تحقیق خداوند بهشت را بر او حرام کرده است»؛[۳] سپس به‌ترتیب گناهان کبیره را برشمرد و برای هر یک از آن‌ها، آیه‌ای از قرآن تلاوت فرمودند. بقیه گناهان کبیره که حضرت برشمرد عبارت‌اند از: ۲. ناامیدی از رحمت خدا؛ ۳. ایمنی از مکر خدا؛ ۴. عاق پدر و مادر؛ ۵. قتل نفس محترم؛ ۶. قذف زن پاکدامن؛ ۷. خوردن مال یتیم؛ ۸. فرار از جبهه نبرد؛ ۹. خوردن ربا؛ ۱۰. سحر؛ ۱۱. زنا؛ ۱۲. سوگند دروغ شدید؛ ۱۳. غلول؛ ۱۴. منع زکات واجب؛ ۱۵. گواهی دروغ و منع گواهی؛ ۱۶. شرب خمر؛ ۱۷. نقض عهد و قطع رحم.

عمرو بن عبید که از سران معتزله بود و اعتقاد داشت گناهان کبیره آمرزیده نمی‌شوند، وقتی اینها را شنید، از نزد حضرت رفت درحالی‌که صدایش به گریه بلند بود و می‌گفت: «هَلَکَ مَنْ قالَ بِرَأْیِهِ وَ نازَعَکُمْ فِی الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ: هلاک شده کسی که طبق نظر وی عقیده دارد (که مرتکب کبیره بخشیده نمی‌شود) و هلاک شده کسی که با

---

۱. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص۴۰۶، «قال ابوعبد الله ﷺ: قَدْ نَزَلَ الْقُرْآنُ بِخِلَافِ قَوْلِ الْمُعْتَزِلَةِ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ "وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلی ظُلْمِهِمْ" (رعد: ۶)».

۲. شوری: ۳۷.

۳. مائده: ۷۲: «مَنْ یُشْرِکْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَیْهِ الْجَنَّةَ».

شما در فضل و دانش منازعه کند».[۱]

شاگردان امامان نیز به نقد آرای معتزله می‌پرداختند. نمونه روشن آن احتجاج هشام بن حکم با عمرو بن عبید در بصره درباره امامت است که در کافی در باب نیاز به حجت آمده است.[۲]

جمع‌بندی

در جمع‌بندی این فصل بیان چند مطلب لازم است:

۱. سیره معصومان در برخورد با گروه‌های مختلف دارای سه مرحله مهم بوده است: اول روشنگری. این نکته در برخورد با بیشتر این فرقه‌ها و افراد وابسته به آنان دیده می‌شود؛ دوم مبارزه منفی با آنان و دوری از ارتباط و ازدواج با فرقه‌های اسلامی منحرف در مرحله سوم و نهایی، جنگ و درگیری با این گروه‌ها مطرح بوده است؛ البته جنگ در مقابله خوارج مطرح بوده است؛ زیرا در زمان دیگر گروه‌ها، معصومان مبسوط‌الید نبودند و درنتیجه دو مرحله اول دربارهٔ آنان انجام می‌گرفت.

۲. اولین فرقه‌ای که در اسلام ظهور کردند و مخالفت دیگر مسلمانان را برانگیختند، خوارج بودند. آنان در پایان نبرد صفین در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام ظهور کردند. حضرت در مرحله اول به روشنگری و پاسخگویی به شبهات آنان پرداخت و در مرحله بعد، ناچار به جنگ با آنان شد. حضرت تلاش کرد با روشنگری، از انحراف آنان جلوگیری کند و موفق شد از جمع دوازده‌هزار نفری که تجمع کرده بودند، افراد زیادی را قانع کند و تنها چهارهزار نفر با حضرت جنگیدند و جمعی از آنان کشته شدند. پیروان آنان در زمان دیگر معصومان نیز بودند. معصومان یاران خود را از ارتباط و ازدواج با آنها منع

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۲۸۵. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۵۶۳. همو، علل الشرائع؛ ۳۹۱. همو، عیون أخبار الرضا علیه‌السلام؛ ج ۱، ص ۲۸۵.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۱۶۹.

می‌کردند. خوارج اکنون در برخی کشورهای اسلامی طرفدارانی دارند.

۳. گروه‌های دیگر، ناصبیان و غالیان بودند. ویژگی ناصبی مخالفت با امیر مؤمنان ﷺ و دشمنی با اهل بیت ﷺ است و باید حکم آنان را از اهل سنت جدا دانست. غالیان در زمان خلافت امیرمؤمنان ﷺ ظهور کردند که حضرت با آنان به‌شدت برخورد کرد. تفکر آنان به گونه‌های متفاوت ادامه یافت. در زمان دیگر معصومان نیز گروهای غالی مانند مغیریه، بیانیه و خطابیه بودند. نقش آنان را در جعل احادیث و باورهای فقهی نادرست، بیان کردیم. آنان که بر امامت محمد بن عبدالله بن حسن اصرار داشتند، توسط حکومت‌های وقت دستگیر و مجازات شدند. رهبران آنان مغیرة بن سعید، بیان بن سمعان و ابوالخطاب محمد بن مقلاص مورد لعن و نفرین معصومان قرار گرفتند. اینان در آغاز جزو یاران امامان بودند و بعد منحرف شدند و جمعی را به انحراف کشاندند.

۴. اسماعیلیه نیز جزو گروه‌های شیعه محسوب می‌شوند. آنان معتقد به امامت اسماعیل بن جعفر و بعد پسرش محمد بن اسماعیل هستند. جمعی از یاران امام صادق ﷺ بر این باور بودند که اسماعیل جانشین آن حضرت است که امام صادق ﷺ این نظر را در موارد مختلف رد کرد. حضرت در هنگام مرگ اسماعیل بر درگذشت وی اصرار داشت تا باور به زنده‌بودن اسماعیل را رد کند. ایشان در پنج‌سالگی موسی بن جعفر ﷺ را به‌عنوان جانشین خود به جمعی از یاران خاص معرفی کرد. ابوالخطاب و طرفدارانش در ترویج این تفکر که اسماعیل جانشین امام صادق ﷺ است، نقش داشتند. از جمله افراد تأثیرگذار در این زمینه، مفضل بن عمر بود. به نظر می‌رسد که وقتی ابوالخطاب همراه با هفتاد نفر در کوفه کشته شدند، اینان به تشکیلات مخفی رو آوردند و تفکر گروه اسماعیلیه را که به آنان باطنیه گفته می‌شود، ترویج کردند. از اولین قیام‌های اسماعیلیه، حرکت قرامطه بود که کلینی کتابی در رد آنان دارد.

۵. مرجئه نیز یکی از گروه‌های مطرح در زمان معصومان بود. درمجموع ارجاء به سه معنای کلی آمده است: یکی تأخیر در عمل، دیگر تأخیر در اعتقاد به خلافت امیر

مؤمنان ﷺ و سوم امید به رحمت خدا و این اعتقاد که هیچ‌کس با داشتن عقیده خوب، مجازات نمی‌شود؛ به تعبیر دیگر آنان معتقد به اباحی‌گری بودند و عقیده را برای داشتن ایمان کافی می‌دانستند. معصومان ﷺ از شیعیان می‌خواستند جوانان خود را با آموزش‌های دینی صحیح آشنا سازند تا در دام مرجئه گرفتار نشوند. گروه‌های مرجئه مورد لعن و نفرین معصومان ﷺ قرار می‌گرفتند و شیعیان از مجالست و ازدواج با آنان منع می‌شدند.

۶. واقفه یکی از گروه‌های ایجادشده بعد از شهادت موسی بن جعفر ﷺ است. آنان منکر مرگ حضرت شدند و امام رضا ﷺ را به عنوان امام قبول نداشتند. علت اصلی ایجاد این تفکر را امور مالی دانسته‌اند؛ زیرا رهبران واقفه جزو نمایندگان موسی بن جعفر ﷺ بودند که اموال زیادی از اموال حضرت نزد آنان بود. آنان قائم‌خواندن امام کاظم ﷺ، بی‌فرزندی امام رضا ﷺ و عدم غسل موسی بن جعفر ﷺ توسط امام رضا ﷺ را از ادله ادعایی خود می‌دانستند. امام رضا ﷺ تلاش کرد آنان را هدایت کند و با تولد امام جواد ﷺ یکی از دستاویزهای مهم آنان گرفته شد؛ ولی آنان بر باور باطل خود اصرار داشتند. تعدادی از آنان از اعتقاد خود بر گشتند، جمعی مورد لعن امام رضا ﷺ قرار گرفتند و سران آنان بر نظر خود اصرار ورزیدند. آنان در زمان امامان بعدی نیز بودند.

۷. معتزله و قدریه گروه‌های دیگری بودند که در زمان امامان ﷺ ظهور کردند. معصومان به پرسش‌های معتزله محترمانه پاسخ می‌دادند و در صدد رفع اشکالات آنان بودند. امام صادق ﷺ معتزلیان را در صورت موفقیت در به‌دست‌گرفتن قدرت، از پاسخگویی به مسائل اجتماعی و سیاسی ناتوان می‌دانست؛ به همین جهت پیشنهاد معتزله را در تأیید رهبری محمد بن عبدالله رد کرد. در مواردی نیز معصومان ﷺ به‌روشنی به نقد اندیشه آنان می‌پرداختند؛ مانند آنچه امام رضا ﷺ و دیگر امامان بیان فرمودند. ایشان یاران خود را از گرایش به معتزله بر حذر می‌داشتند. در جمع معتزله نام عمرو بن عبید بیشتر از دیگران در کتب اربعه آمده است.

فصل سوم

موضع در برابر دهریان

مقدمه

شیوه برخورد با دهریان و زنادقه در سیره معصومان اهمیت زیادی دارد؛ البته باید توجه داشت که بیشتر موارد نقل شده در کتب اربعه مربوط به دوران خلفای فاسد بنی‌عباس و به‌ندرت بنی‌امیه است که نمی‌توان حکومت‌های آنان را نمونه‌ای از حکومت اسلامی دانست؛ دورانی که بی‌دینی و ترک دستورهای اسلام در کاخ‌های خلفا و جامعه اسلامی امری آشکار بوده است. در آن مقطع، متفکران اسلامی توان پاسخگویی به مشکلات علمی و شبهات ضداسلامی را نداشتند و همین سردرگمی باعث شد که افرادی منکر خدا شده، دهری نامیده شوند و به تعبیر قرآن: «قالُوا ما هِیَ إِلَّا حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا وَ ما یُهْلِکُنا إِلَّا الدَّهْرُ وَ ما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا یَظُنُّونَ:[1] گفتند جز حیات دنیا برای ما نیست؛ می‌میریم و زندگی می‌کنیم و جز روزگار ما را نابود نمی‌کند و آنان دراین‌باره دانشی ندارند؛ آنان جز گمان ندارند».

شاید بتوان گفت افرادی از جامعه اسلامی که دین را رها کردند یا بی‌دین بودند، در

---

۱. جاثیه: ۲۳.

صدر اسلام عنوان منافق داشتند که شناخته نمی‌شدند. در عصرهای بعدی که حساسیت به احکام اسلام کمتر بود، آنان نام دهری یافتند و امروزه نیز ماده‌گرا و طرفدار تز بی‌دینی در مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی هستند. در عربی به آن علمانیت گفته می‌شود و با عنوان سکولار و علمانیت جلوگر شده‌اند و به ترویج اندیشه‌های غیردینی و ضددینی خود می‌پردازند.

گفتار اول: معنا و نوع کفر دهریان

افراد غیرمعتقد به خدا در روایات چند نام و عنوان دارند:

۱. دهری

دهری به افرادی گفته می‌شد که معتقد به خدا نبودند و معاد و قیامت را منکر بودند و درنتیجه اعمال عبادی‌ای را که افراد انجام می‌دادند، تمسخر می‌کردند. این واژه همان‌گونه که اشاره شد، در قرآن آمده و با تعابیر مختلف، عقاید آنان مطرح شده است. درباره خصوصیات دهریان که معتقدند خدایی نیستند، در کتاب‌های حدیث، تفسیر و ملل و نحل مطالب مختلفی ذکر شده است. آنان جسم را قدیم می‌دانستند[۱] و دنیا را دائمی و بدون اول و آخر می‌پنداشتند.[۲] علی بن ابراهیم قمی دربارهٔ آنان می‌نویسد: «الدهریة زعموا أنّ الدهرَ لم یزَل و لا یزال أبداً و لیس له مُدبِّرٌ و لا صانعٌ و أنکروا البعثَ... و النشورَ:[۳] دهریه تصور کرده‌اند که روزگار بوده و خواهد بود و برای جهان مدبر و سازنده‌ای نیست و منکر برانگیختن انسان‌ها و قیامت‌اند».

---

۱. ابن‌شهرآشوب؛ متشابه القرآن و مختلفه؛ ج ۱، ص ۲۵۹: «قال الدهری: إنّ الجسم قدیم لم یزل».

۲. محمد بن علی کراجکی؛ کنز الفوائد؛ ج ۱، ص ۳۴: «الدهریة القائلون بأنّ الدهر سرمدیة لا أوّل له و لا آخر».

۳. علی بن ابراهیم قمی؛ تفسیر القمی؛ ج ۱، ص ۱۸.

۲. زندیق

گاهی از دهریان به «زندیق» تعبیر شده است که «زنادقه» جمع آن است. ملاصدرا درباره معنای زندیق از مفاتیح العلوم نقل می‌کند: زنادقه طرفداران مانی بودند که مزدکیه نامیده می‌شدند و مزدک کسی بود که در برابر قباد قیام کرد و گمان کرد که اموال و خانواده مشترک است و کتابی به نام زند داشت و آن کتابِ مجوس بود که زردشت آورد و تصور می‌کنند او پیامبر است؛ پس اصحاب مزدک به زند منسوب شدند و کلمه عربی شد و نام زندیق یافت.[۱] مسعودی هم همین معنا را ذکر می‌کند و می‌افزاید: آنان گروهی از ثنویه بودند.[۲] زندیق به‌مرور نامی شد برای افرادی که اعتقادی به دین و احکام شرع ندارند و بی‌دین هستند. ازهری بر این باور است که در لغت عربی کلمه زندیق وجود ندارد و «زندق» به معنای «بخلِ زیاد» است و زندیق به معنای عام آن در عربی به ملحد و دهری گفته می‌شود؛[۳] وجوه دیگری هم ذکر شده است.[۴] برخی گفته‌اند زندیق فارسی است و معرب آن، زندیک است[۵] و اصل آن «زنده‌کرد» بوده، یعنی حیات‌دهنده. آنان قایل به دوام و بقای روزگار هستند؛[۶] بنابراین دهری و زندیق یکی است و اگر ما این دو را یکی بدانیم، سیره معصومان را درباره آنان باید یکسان دانست.

---

۱. محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی؛ شرح أصول الکافی؛ ج۳، ص۸.

۲. علی بن حسین مسعودی؛ مروج الذهب؛ ج۱، ص۲۷۵.

۳. ابومنصور محمد بن احمد أزهری؛ تهذیب اللغه؛ ج۹، ص۲۹۸ (دار احیاء): «و لیس فی کلام العرب زِندیق و إنما تقول العرب: رجل زَندق و زَنْدَقی: إذا کانَ شدید البخل. فإذا أرادت العربُ معنی ما تقول العامّة قالوا: مُلحِد و دَهریٌّ».

۴. سیدمحمد مرتضی حسینی زبیدی؛ تاج العروس؛ ج۱۳، ص۲۰۱.

۵. زندیک که معرب آن زندیق است، زندی بوده نسبت به زند و کاف آن برای تصغیر است (علی‌اکبر دهخدا؛ لغت‌نامه؛ ذیل واژه «زندیق»).

۶. ابومنصور جوالیقی موهوب بن احمد؛ المعرب من الکلام الأعجمی؛ ص۱۶۷. محمد علی شوکانی؛ نیل الأوطار؛ ج۸، ص۳. ابن‌درید؛ جمهرة اللغه؛ ج۳، ص۱۳۲۹.

۳. دیصانی

در برخی روایات تعبیر دیگری نیز آمده و آن «دیصانی» است که آن را به معنای شخص ملحد و غیرمعتقد به خدا دانسته‌اند. در اکثر شرح‌های اصول کافی به مناسبت شرح حدیثی، همین معنا را ذکر کرده‌اند که دیصانی از «داص یدیص» است، به معنای زاغ و حاد[۱] یا مال و حاد؛[۲] یعنی کسی که از حق منحرف و ملحد گردیده یا حق بر او مشکل شده است. مرحوم شعرانی بر این باور است که دیصان نام مردی بوده است مانند مانی. شاهد بر آن، شعری است که در امالی سید مرتضی ذکر شده است.[۳] برخی نیز دیصانیه را جزو دوخدایی‌ها دانسته‌اند؛ خدای ظلمت و نور یا شیطان و اهریمن؛ به‌هرحال آنان معتقد به خدای واحد نبودند.[۴]

خوارزمی در فصل پنج مفاتیح العلوم خود درباره صاحبان ملل و نحل مختلف، به تعریف این سه واژه پرداخته است. او دهریون را کسانی می‌داند که قایل به قدمت جهان هستند و معتقد به خدایی نیستند.[۵] معنای زندیق از قول وی پیش‌تر ذکر شد.[۶] وی دیصانی را منسوب به ابن‌دیصان می‌داند که قایل به دو خدا بود.[۷] در کتب حدیث سخن از مناظره عبدالله دیصانی با هشام بن حکم است.[۸] کنیه عبدالله ابوشاکر است. وی از

---

۱. ملاصالح مازندارانی؛ شرح الکافی؛ ج۳، ص۴۶. محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی؛ شرح أصول الکافی؛ ج۳، ص۲۸. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج ۱، ص۲۵۶: «الدیصانی بالتحریک من داص یدیص دیصانا إذا زاغ و مال و معناه الملحد».

۲. شیرازی شریف؛ الکشف الوافی فی شرح أصول الکافی؛ ص ۴۸۰: «الدَیصانی أی الملحد. یقال: داص یدیص دَیَصاناً، أی مال وحاد».

۳. ملاصالح مازندرانی؛ شرح الکافی؛ ج۳، ص۴۶، حاشیه شعرانی.

۴. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج ۱، ص۳۱۹، حاشیه شعرانی.

۵. الدهریة الذین یقولون بقدم الدهر المعطلة الذین لا یثبتون الباری عزوجل.

۶. ابوعبدالله محمد بن احمد خوارزمی؛ مفاتیح العلوم؛ ص۲۷. همان، (ترجمه حسین خدیو جم)؛ ص۳۹.

۷. ابوعبدالله محمد بن احمد خوارزمی؛ مفاتیح العلوم؛ ص۲۵. همان، (ترجمه حسین خدیو جم)؛ ص۳۸.

۸. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص۷۹. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص۱۲۲.

هشام می‌خواهد زمینه دیدار وی را با امام صادق علیه السلام فراهم کند. او دیدارهای متعددی با حضرت دارد.[۱]

۴. مرتد

گاهی افراد غیرمسلمان مرتد می‌شدند؛ یعنی کسانی بودند که قبلاً مسلمان بودند و به جهاتی از اسلام دست کشیدند. برخورد با این جمعیت در کتاب‌های فقهی و روایات بیان شده و مرتد به دو قسم مرتد فطری و مرتد ملی تقسیم شده است؛ اگر پدر و مادر مرتد یا یکی از آن دو، مسلمان باشند، شخص مرتد فطری نامیده می‌شود (که ممکن است انکار وی با لجاجت همراه باشد)؛ در غیر این صورت مرتد ملی است.[۲] برابر آنچه در اخبار آمده، بسیاری از این افراد دهری که با امامان شیعه مباحثه می‌کردند، سابقه اسلام داشتند؛ در روایات تعبیر زندیق هم دربارهٔ آنان به کار رفته است. در نامه امیر مؤمنان علیه السلام به یکی از کارگزارانش از تعبیر زندیق و زنادقه استفاده شده است.[۳] حکم فقهی این افراد ذیل حکم ارتداد آمده است.

نوع کفر دهریان در روایات

معنا و نوع کفر دهریان در احادیث ذکر شده است. در روایتی امام صادق علیه السلام به بیان وجوه واژه کفر در قرآن پرداخته و برای آن پنج نوع و معنا بیان کرده است: کفر جحود که خود دو قسم است: کفر نعمت و کفر به معنای ترک اوامر الهی و کفر به معنای برائت و برای هر یک از این معانی آیاتی از قرآن شاهد آورده و درباره کفر جحود که دو قسم از پنج

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۱۲۸. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص ۳۵۱. همو، التوحید؛ صص ۲۹۰ و ۲۹۲.

۲. محمدحسن نجفی؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج ۴۱، ص ۶۰۲: «المرتد قسمان: الأول من ولد علی الإسلام لأبویه أو أحدهما و هو المسمی بالفطری».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص ۱۳۹: «أَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وُلِدَ عَلَى الْفِطْرَةِ ثُمَّ تَزَنْدَقَ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ».

معناست و حضرت نوع کفر دهریان را از نوع جحد و انکار ربوبیت خداوند می‌شمرد. ایشان در توضیح دو قسم کفر جحود گوید: کفر جحود انکار ربوبیت خداوند است؛ یعنی کفر کسانی که می‌گویند نه پروردگاری هست و نه بهشت و جهنمی‌که شامل دو گروه از زنادقه می‌شود؛ گروهی که به آنان دهری گفته می‌شود که قرآن سخن آنان را آورده است که می‌گویند «وَ ما يُهْلِكُنا إِلَّا الدَّهْرُ:[1] ما را جز دهر و روزگار نابود نمی‌کند» و این دینی است که با استحسان و بدون دلیل و تحقیق برای خود ساخته‌اند؛ به همین جهت خداوند می‌فرماید «آنان جز گمان ندارند». وجه دیگر کفر جحود این است که منکر خداوند هستند، اما در درون خود خدا را باور دارند که خداوند می‌فرماید: «وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا:[2] و خدا را به جهت ستم و علو منکرند، درحالی‌که به آن یقین دارند».[3]

به نظر می‌رسد دهریان زمان معصومان دارای نوع اول کفر جحود، بودند. امام صادق ﷺ با گفتگو با آنان تلاش می‌کرد آنها را در مسیر حق قرار دهد؛ البته از مناظره‌ای که امام صادق ﷺ با یکی از زنادقه دارد، استفاده می‌شود که وی قایل به دو خدا و دو مبدأ بوده است.

مشکلات علمی، علت گرایش به بی‌دینی

نگاهی به نام افرادی که دیدارهایی با معصومان داشته‌اند، نشان می‌دهد آنان جزو جامعه اسلامی بودند و شبهات، آنان را به انکار خدا و اعتقاد به غیر خدا که در آن زمان دهری خوانده می‌شدند، کشانده است؛ برای نمونه به سرگذشت عبدالکریم بن ابی‌العوجاء اشاره می‌کنیم.

---

۱. جاثیه: ۲۳.

۲. نمل: ۱۴.

۳. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۲، ص ۳۸۹.

در روایتی آمده ابن‌ابی‌العوجاء شاگرد حسن بصری بود و از توحید منحرف شد. به او گفته شد: مذهب استادت را رها کردی و وارد اندیشه‌ای شدی که اساس و حقیقتی ندارد؟ پاسخ داد: صاحب من (حسن بصری) در اندیشه‌اش التقاطی و غیرثابت بود؛ گاهی قایل به قدَر و زمانی معتقد به جبر بود و درحقیقت من بر این باور هستم که او به چیزی عقیده نداشت. ابن‌ابی‌العوجاء از باب تمرد به مکه آمد و عمل کسانی را که حج انجام می‌دادند، انکار می‌کرد؛ به همین جهت علما از مجالست و پرسش و پاسخ با وی دوری می‌کردند. او بدزبان و دارای عقیده فاسد بود. او به دیدن امام صادق علیه‌السلام آمد.[1]

از این گزارش نکته مهمی استفاده می‌شود و آن اینکه نابسامانی علمی و تغییر عقیده، در مواردی باعث انکار خدا می‌شود و افرادی که مسئول مسائل فرهنگی و باورهای دینی مردم هستند، باید به این نکته توجه کنند که بی‌توجهی به شبهات یا تغییر پی‌درپی یک عقیده، باعث انکار اصل آن عقیده و رونق تفکر جدیدی می‌شود که گاهی بسیار خطرناک است. این تغییر عقیده برای معتزلهٔ شاگردان ابوالحسن اشعری نیز رخ داد که به آن اشاره کردیم.

گفتار دوم: برخورد معصومان با دهریان و زندیق‌ها

برخورد با دهریان در سیره تعدادی از معصومان گزارش شده که به نظر می‌رسد در بیشتر موارد همراه با گفتگو بوده است. در موارد کمی برخورد به صورت خشن و اجرای حکم ارتداد بوده است؛ بنابراین می‌توان این برخوردها را در دو مرحله یا به دو گونه دانست؛ مرحله اول گفتگو با دهریان و مرحله دوم مجازات و کیفر دهریان یا افراد مرتد.

۱. گفتگو با دهریان

ازآنجاکه شبهات علمی یکی از علل گرایش به دهری‌گری و بی‌دینی بوده است،

---

۱. همان، ج۴، ص۱۹۷. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۴۹.

معصومان تلاش کرده‌اند در جهت روشنگری آنان بکوشند و شبهات آنان را حل کنند و مسیر درست را به آنان نشان دهند. به چند نمونه از این برخوردها اشاره می‌کنیم:

۱. در سیره نبوی سخن از حضور دهریان در زمان حضرت است؛ البته خبری که به ما رسیده، در کتب اربعه نیست. از امیرالمؤمنین ﷺ نقل است که روزی پیروان پنج دین نزد پیامبر ﷺ جمع شدند: یهود، نصارا، دهری‌ها، ثنوی‌ها و مشرکانِ عرب. پیامبر ﷺ با همه سخن گفت و ادعای آنها را باطل ساخت. هر یک از این گروه‌ها ادعای خود را مطرح کردند و پیامبر به دیدگاه آنان پاسخ داد و مغلوب شدند.[1]

۲. در اصول کافی و توحید صدوق از گفتگوی امام رضا ﷺ با مردی غیرمعتقد سخن به میان آمده است. خادم امام رضا ﷺ گوید: مردی از زندیق‌ها و مادی‌گراها حضور امام رضا ﷺ شرفیاب شد و جمعی هم نزد آن حضرت بودند. امام رضا ﷺ به او فرمود: ای مرد، بگو بدانم اگر عقیده شما درست باشد با اینکه درست نیست، آیا ما و شما هم‌سو و برابر هستیم؟! آنچه نماز خواندیم و روزه داشتیم و زکات پرداختیم و اقرار کردیم، زیانی به ما ندارد؟ آن مرد خاموش ماند و پاسخی نداد؛ باز امام فرمود: ولی اگر عقیده ما درست باشد و چنین است، آیا شما هلاک نشدید و ما نجات نیافتیم؟ آن مرد گفت: خدایت رحمت کناد، به من بفهمان خدا چگونه است و کجاست؟

امام فرمود: وای بر تو، این فکری که دنبالش رفتی غلط است. خدا با خلق ماده، مکان آن را آفریده و خود در مکان نیست. او کیف و چگونگی را پدید آورده، بدون اینکه از گذشته بوده باشد. او را نتوان به چگونگی و جایگاه شناخت. او به هیچ حسی درک نشود و با چیزی سنجیده نگردد. آن مرد گفت: در صورتی که به هیچ چیزی درک نشود، چیزی نیست و واقعیتی ندارد.

---

۱. التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری ﷺ؛ ص ۵۳۰. محمدباقر مجلسی؛ محمدباقر مجلسی؛ بحار الأنوار؛ ج ۹، ص ۲۵۷.

امام فرمود: وای بر تو، چون حواس تو از ادراک وی درمانده‌اند، منکر پروردگاری‌اش شدی؛ ولی به دلیل اینکه حواس ما از ادراک او درمانده، یقین کردیم که او پروردگار ماست. او بر خلاف همه چیزهاست که آنها را به حواس خود درک می‌کنیم.

آن مرد گفت: به من بگو از چه زمانی بوده است. امام فرمود: تو به من بگو از چه زمانی نبوده است تا من بتوانم بگویم از چه زمانی بوده است. آن مرد گفت: دلیل بر وجود او چیست؟

امام: چون من تن خود را بنگرم، می‌بینم که توانا نیستم که در طول و عرضش کم و زیادی کنم و همه بدی‌ها را از آن دور کنم و هر سودی را برای آن جلب کنم؛ پس دانستم که این ساختمان وجودم سازنده‌ای دارد و به او اعتراف کردم. با اینکه می‌بینم هم گردش چرخ به توانایی اوست و هم پیدایش ابر و گردش باد. چرخش خورشید و ماه و ستاره‌ها و آیات شگفت‌آور و روشن دیگر را دیدم و دانستم که این وضع منظم، حسابگر ایجادکننده‌ای دارد.[1]

همان‌گونه که بیان شد، برخورد با دهریان دو گونه بوده است: یکی برخورد علمی و پاسخ‌دادن به شبهات آنان که در خبر رسول خدا ﷺ و امام رضا ﷺ گذشت و دیگر برخورد فقهی و اجرای حکم الهی درباره گروهی که عنوان ارتداد یافته‌اند.

۳. در کتاب کافی به‌ویژه اصول کافی، چندین مورد از برخورد امام صادق ﷺ و شاگردانش با دهریان دیده می‌شود که به آنها می‌پردازیم:

شیوه گفتگوی امام صادق ﷺ با دهریان و زنادقه

ملاصدرا در شرح اصول کافی به‌تناسب شرح روایتی که در آن امام صادق ﷺ با یکی از زنادقه مصری دیدار دارد، می‌نویسد: حضرت در گفتگو با این زندیق سه برخورد داشته

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۷۸. همان، (ترجمه محمدباقر کمره‌ای)؛ ج ۱، ص ۲۲۹. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص ۲۵۰.

است: ۱. جدل؛ ۲. خطابه؛ ۳. برهان. این سه مرحله برخورد، برگرفته از آیه شریفه قرآن است که خداوند می‌فرماید: «اُدْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ:[1] به راه پرودگارت دعوت کن با حکمت و موعظه نیکو و با آنان به گونه‌ای نیکو جدل نما».

در این آیه هم دعوت و موعظه ذکر شده و هم جدال به نیکی؛[2] منتها ملاصدار با توجه به حدیث ذکرشده، مراحل سه‌گانه را به ترتیب دیگر یا به عکس ذکر کرده و اول جدل را آورده است؛ زیرا دهریان در آغاز سخن کسی را قبول نمی‌کنند؛ بلکه باید با جدل و درگیری برای آنان شبهه ایجاد کرد تا از موضع خود تا حدودی عقب‌نشینی کنند؛ به همین جهت حضرت از او می‌پرسد تو که عبدالملک نامیده شده‌ای، بنده پادشاه زمین هستی یا حاکم آسمان؟ سپس به نصحیت وی پرداخت و در پایان برای راهنمایی وی دلیل آورد و او با استدلال امام صادق ﷺ به حق گروید.

چنین به نظر می‌رسد که مهم طی این سه مرحله است و تقدیم و تأخیر آن بر عهده شخصی است که با مرد بی‌دین و دهری یا هر شخص دیگری برای گفتگو روبرو می‌شود. مناسب است اصل این داستان را نقل کنیم:

هشام بن حکم گوید: در مصر زندیقی بود که از امام صادق ﷺ چیزها (در مسائل علمی) به او رسیده بود. به مدینه آمد تا با آن حضرت مناظره کند. به او گفتند حضرت به مکه رفته است. او به مکه آمد. ما در حال طواف همراه با امام صادق ﷺ بودیم. مرد زندیق به ما برخورد؛ نامش عبدالملک و کنیه‌اش ابوعبدالله بود. در همان حال طواف، شانه به شانه حضرت زد. امام به او فرمود: نامت چیست؟ گفت: نامم عبدالملک است. فرمود: کنیه‌ات چیست؟ گفت: ابوعبدالله. امام به او گفت: این مَلِکی که تو بنده او هستی، از پادشاهان زمین است یا از آسمان و به من بگو پسرت بنده خدای آسمان است یا خدای

---

۱. نحل: ۱۲۵.

۲. محمد بن ابرهیم صدرالدین شیرازی؛ شرح أصول الکافی؛ ج۳، ص۷.

زمین؟ هر جوابی داری بده تا محکوم شوی.

هشام گوید: به آن زندیق گفتم: گفتار او را رد می‌کنی و پاسخ نمی‌دهی؟

هشام گوید: (زندیق) گفته مرا زشت شمرد. امام صادق علیه السلام به او فرمود: چون از طواف فارغ شدم، پیش من بیا. پس از طواف، حضرت به زندیق گفت: تو می‌دانی که زمین زیر و زبری دارد؟

زندیق: آری.

امام: به زیر زمین رفتی؟

زندیق: نه.

امام: پس از کجا می‌دانی زیر زمین چیست؟

زندیق: نمی‌دانم، ولی به گمانم زیر زمین چیزی نیست.

امام: گمان، اظهار درماندگی است نسبت به چیزی که نتوانی یقین کنی. به آسمان بالا رفتی؟

زندیق: نه.

امام: می‌دانی در آن چیست؟

زندیق: نمی‌دانم.

امام: از تو عجب است که نه به مشرق رسیدی و نه به مغرب؛ نه به زیر زمین فرو شدی و نه به آسمان بالا رفتی و نه به آنجا گذر کردی تا بفهمی چه آفریده‌ای دارند و منکر هر چه در آنها هست می‌باشی؛ آیا خردمند چیزی را که نمی‌داند، منکر می‌شود؟

زندیق: هیچ‌کس جز تو با من این سخن را نگفته است.

امام: پس تو در این شک داری؛ شاید که آن همان باشد و شاید هم نباشد.

زندیق: شاید همین‌طور است.

امام: ای مرد، کسی که نمی‌داند، دلیلی بر کسی که می‌داند ندارد. ای برادر مصری، نادان دلیلی ندارد. از طرف من این نکته را خوب بفهم که ما هرگز درباره خدا تردیدی

نداریم. مگر نمی‌بینی خورشید و ماه و شب و روز پایین می‌روند و بی‌اشتباه و کم و بیش بر می‌گردند؟ پس ناچار و مسخرند؛ جز مدار خود مکانی ندارند. اگر می‌توانستند، می‌رفتند و بر نمی‌گشتند. اگر ناچار نبودند، چرا شب روز نمی‌شود و چرا روز شب نمی‌شود؟ ای برادر اهل مصر، به خدا مسخرند و ناچارند که به وضع خود ادامه دهند و آن که آنها را مسخر و ناچار کرده است، از آنها محکم‌تر و حکیم‌تر و بزرگ‌تر است.

زندیق: درست می‌فرمایید.

امام: ای برادر مصری، به‌راستی آنچه شما بدو گرویده‌اید و گمان می‌کنید که دهر است، اگر دهر است که مردم را می‌برد، چرا آنها را بر نمی‌گرداند؟ اگر آنها را بر می‌گرداند، چرا نمی‌برد؟

ای برادر مصری، همه ناچارند. راستی چرا آسمان افراشته است و زمین هموار و زیرپانهاده است؟ چرا آسمان بر زمین نمی‌افتد و زمین بالای طبقات آسمان فرو نمی‌رود و به هم نمی‌چسبند و کسانی که در آنها هستند به هم نمی‌چسبند؟

زندیق گفت: خدا که پروردگار و صاحب آن دو است، نگهشان داشته است.

گویند آن زندیق به دست امام صادق علیه‌السلام مؤمن شد. حمران عرض کرد: قربانت، اگر زنادقه به دست شما ایمان می‌آورند (عجیب نیست)؛ کفار به دست پدرت مسلمان می‌شدند. آن تازه‌مؤمن به امام عرض کرد: مرا به شاگردی خود بپذیر. امام به هشام بن حکم فرمود: او را با خود ببر. هشام او را تعلیم داد. هشام معلم ایمان اهل شام و مصر بود. آن مرد به‌خوبی پاک‌عقیده شد تا جایی که امام صادق علیه‌السلام او را پسندید.[1]

برخورد امام صادق علیه‌السلام با این گروه چنان منطقی بوده است که خود به این موضوع اقرار دارند و این روش حضرت را ستایش می‌کنند و خود خواهان دیدار با ایشان می‌گردند.

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۷۲. همان، (ترجمهٔ محمدباقر کمره‌ای)؛ ج ۱، ص ۲۱۱.

این نکته در این خبر بسیار مهم و زیبا و قابل توجه است که امام صادق علیه السلام افزون بر تربیت شاگردان متخصص، آنان را معلم ایمان منطقه‌ای قرار داده است و در اینجا هشام معلم و مسئول ایمان منطقه شام و مصر معرفی می‌شود،[۱] در عین اینکه در بصره، کوفه و بغداد فعالیت دارد. حوزه‌های علمیه باید از این روش امام صادق علیه السلام و نظام‌بندی، درس بیاموزند و بدانند با تقسیم کار به‌طور صحیح و مناسب و تربیت شاگردان متخصص می‌توانند در گسترش تشیع و حفظ ایمان مردم، نقش درستی ایفا کنند و به شبهات مختلف پاسخ دهند.

پاسخ امام صادق علیه السلام به شبهات ابن‌ابی‌العوجاء

امام صادق علیه السلام در موارد مختلف به پرسش‌های ابن‌ابی‌العوجاء پاسخ داده است. در قسمت پرسش از سیرهٔ فرهنگی ـ اجتماعی در فصل آموزش، به آغاز آشنایی وی با حضرت در سفر حج همراه با ابن‌مقفع اشاره کردیم. در آن روایت که خبر دوم باب اول کتاب توحید کافی است،[۲] نام وی عبدالکریم ذکر شده است.[۳] او پرسش‌های متعددی از حضرت داشته که پاسخ‌های امام نقل شده است. به نظر می‌رسد وی شبهات متعددی در مسائل فقهی اسلامی هم داشته که فقط برخی از آنها به ما رسیده که به آنها اشاره می‌شود:

الف) مسائل اعتقادی و حج

در ماجرای نقل علت زندیق و دهری‌شدن وی، به پرسش‌های او نیز اشاره شده است. ابن‌ابی‌العوجاء خطاب به امام صادق علیه السلام گوید: مجالس امانات است؛ یعنی مطالب

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۷۴: «هِشَامٌ فَكَانَ مُعَلِّمَ أَهْلِ الشَّامِ وَ أَهْلِ مِصْرَ الْإِيمَان».
۲. همان، ص ۷۴ـ۷۸: «باب حدوث العالم و إثبات المحدث».
۳. همان، ص ۷۶.

لازم است در این مجلس بماند و هر کس سرفه‌ای داشته باشد، ناگزیر می‌باید سرفه کند.[۱] این عبارت کنایه از بیان هر نوع پرسش و شبهه است. آیا به من اجازه سخن‌گفتن می‌دهی؟

امام فرمود: سخن بگوی؛ گفت: تا کی شما این خرمن را می‌کوبید و به این سنگ پناه می‌برید و این بیت برآورده با آجر و کلوخ را پرستش می‌کنید و همچون اشتران رم‌کرده گرد آن هروله می‌نمایید؟ کسی که دراین‌باره تفکّر کند یا حقیقت آن را برآورد نماید، خواهد فهمید که این کاری است که غیر حکیمی و غیر صاحب‌نظری آن را تأسیس کرده است؛ پس اکنون تو دراین‌باره سخن آغاز کن؛ زیرا تو سررشته‌دار این کار و بزرگ آن هستی و پدرت پایه و نظام آن است.

امام صادق ﷺ سخن آغاز کرد و فرمود: بی‌گمان کسی که خدا او را گمراه کرده و قلبش را کور ساخته، حقّ را بر طبع خویش گران می‌یابد و ازاین‌رو آن را گوارا نمی‌دارد و شیطان دوست و سرپرست او می‌شود و او را به مهالک در می‌افکند و از مهلکه‌ها بیرون نمی‌آورد. این ـ یعنی کعبه ـ بیتی است که خدا به وسیله آن، خلق خود را به بندگی خویش درآورده تا با آمدن به سوی آن، طاعتشان را بیازماید؛ ازاین‌رو ایشان را به بزرگداشت و زیارت آن تهییج کرده و آن را محلّ پیمبران خود و قبله نمازگزاران برای خویش قرار داده است؛ پس آن، شعبه‌ای از رضوان او و راهی منتهی به غفران اوست؛ بر حدّ استوای کمال و مجتمع عظمت و جلال نصب شده است. خدا دوهزار سال قبل از دحوالأرض آن را مخلّد و جاوید ساخته است و سزاوارترین کسی که در برابر اوامرش مطیع شوند و از آنچه نهی و منع کرده باز ایستند، خدای موجد ارواح در صور است.[۲]

در این گفتگو ابن‌ابی‌العوجاء به تمسخر کعبه و حج می‌پردازد و حضرت به او پاسخ می‌دهد و فلسفه حج را امتحان و آزمایش بندگان و فایده آن را مغفرت و آمرزش

---

۱. یا أباعبدالله: «إنَّ المَجالِسَ أمانَاتٌ وَ لابُدَّ لِكُلِّ مَنْ بِهِ سُعَالٌ، أنْ يَسْعُل».

۲. همان، ج ۴، ص ۱۹۸. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۲، ص ۲۴۹.

گناهکاران معرفی می‌کند. در این گفتگو حضرت او را از خطایش بر حذر می‌دارد که وقتی انسان منحرف و در دام شیطان گرفتار شد، به‌آسانی نمی‌تواند از وادی ضلالت نجات یابد و به او دراین‌باره اخطار جدی می‌دهد.

شیخ صدوق ادامه نقل خبر را آورده است؛ ولی کلینی چون ادامه روایت آن مربوط به اعتقادات بوده، آن را در جلد اول کافی کتاب توحید نقل کرده است.

پس ابن‌ابی‌العوجاء گفت: سخن گفتی ای اباعبدالله، پس حواله بر غایب کردی. امام فرمود: وای بر تو؛ چگونه غایب باشد، کسی که با خلق خود شاهد و ناظر و از رگ گردن به ایشان نزدیک‌تر است، سخنشان را می‌شنود و اشخاصشان را می‌بیند و اسرارشان را می‌داند و همانا این مخلوق است که چون از مکانی منتقل شود، مکانی شاغل و مشتمل بر او شود و مکانی دیگر از آن خالی گردد؛ ازاین‌رو در آن مکان که به طرف آن رفته، نمی‌داند که در مکانی که در آن می‌زیسته، چه رخ داده است؛ ولی خدای عظیم‌الشأن، ملک دیّان، هیچ مکانی از او خالی نیست و هیچ مکانی او را مشغول نمی‌دارد. به هیچ مکانی نزدیک‌تر از مکان دیگر نیست.[1] کسی که خدا او را با آیات محکم و براهین روشن مبعوث کرده و به نصرت خود تأیید نموده و برای تبلیغ پیام‌های خود برگزیده است، سخنش را مبنی بر اینکه پروردگارش او را مبعوث کرده و با او سخن گفته است، تصدیق کرده‌ایم.

پس ابن‌ابی‌العوجاء از محضر امام ﷺ به‌پاخاست و یاران خود را گفت: چه کسی مرا به دریای معارف و علومِ این درافکند؟ از شما خواستم شرابی برای من طلب کنید تا بنوشم، ولی شما مرا به آتش شعله‌وری درافکندید تا از لهیب آن بسوزم.[2]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۱، ص۱۲۵. در کافی تا اینجا آمده و من لایحضره الفقیه مطالب بیشتری را نقل کرده است.

۲. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج۲، ص۲۵۰ـ۲۵۱. علی‌اکبر غفاری و دیگران؛ ترجمهٔ من لایحضره الفقیه؛ ج۳، ص۱۰۴.

ب) ادعای وجود تناقض در قرآن دربارهٔ حقوق زن

برخی پرسش‌های ابن‌ابی‌العوجاء درباره مسائل حقوقی و وظایفی است که مردان در قبال زنان دارند که در کافی آمده است؛ البته این پرسش‌ها را وی از دیگران پرسیده و آنان پاسخ امام را برای او نقل کرده‌اند.

الف) ابن‌ابی‌العوجاء در بغداد سؤالاتی از هشام بن حکم پرسید که وی توان پاسخگویی به آنها نداشت؛ از جمله پرسید: آیا خداوند حکیم نیست؟ هشام پاسخ داد: آری، او حکیم‌ترین حکیمان است. پرسید: به من خبر بده از سخن خداوند که می‌گوید: «پس ازدواج کنید دو و سه و چهار تا و اگر ترسیدید که نتوانید عدالت را بین آنان برقرار کنید، یک زن بگیرید».[1] آیا این حکم واجب نیست؟ هشام گفت: چرا، عدالت بین زنان واجب است. پرسید به من خبر بده از سخن خداوند که می‌گوید: «و شما نمی‌توانید بین زنان عدالت برقرار کنید، گرچه حریص بر آن باشید».[2] چطور یک فرد حکیم این‌گونه متضاد سخن می‌گوید؟

هشام پاسخ دقیقی برای این پرسش نداشت. به سوی مدینه حرکت کرد و نزد امام صادق ﷺ رفت. حضرت گفت: در غیر وقت حج و عمره آمده‌ای؟ گفت: آری فدایت شوم؛ برای امر مهمی آمده‌ام. ابن‌ابی‌العوجاء از مسئله‌ای پرسید که پاسخ آن را نمی‌دانستم. فرمود: آن چیست؟ هشام قصه را برای حضرت تعریف کرد. امام صادق ﷺ فرمود: آیه اول که می‌گوید «اگر نمی‌توانید پس یک زن بگیرید»، یعنی اگر نمی‌توانید در دادن نفقه به زنان عدالت را برقرار کنید، یک زن بگیرید. آیه دوم که می‌گوید «توان برقراری عدالت را ندارید»، یعنی در عشق و علاقه به زنان نمی‌توانید عادلانه عمل کنید. من این

---

۱. نساء: ۳: «فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا فَواحِدَةً».

۲. نساء: ۱۲۹: «وَ لَنْ تَسْتَطيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَميلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ».

پاسخ را به ابن‌ابی‌العوجاء دادم، او گفت: این پاسخ پیش تو نبوده؛ یعنی از دیگری شنیدی یا پرسیدی.[۱] این خبر نشان می‌دهد که اشکالات ابن‌ابی‌العوجاء شامل مسائل فقهی و اشکال به قرآن هم می‌شده و نکته مهم این است که هشام بدون ازدست‌دادن فرصت، برای دریافت پاسخ صحیح به مدینه می‌رود.

ب) فهفکی از ابومحمد امام جواد علیه‌السلام می‌پرسد: چطور زن بیچاره ضعیف از ارث یک سهم می‌برد و مرد دو سهم؟ حضرت فرمود: زیرا بر زن نه جهاد واجب است و نه نفقه و نه دیه عاقله و تمام اینها بر مرد واجب است. با خود گفتم به من گفته شده که ابن‌ابی‌العوجاء این مسئله را از امام صادق علیه‌السلام پرسیده و حضرت همین پاسخ را داده است. امام فرمود: آری، این پرسش از مسائل و پرسش‌های ابن‌ابی‌العوجاء است و پاسخ ما یکی است وقتی که مسئله یکی باشد.[۲]

شیخ طوسی این روایت را نقل کرده است.[۳] در روایتی دیگر بیان می‌کند که هشام از احول نقل کرده که ابن‌ابی‌العوجاء این پرسش را مطرح کرد و حضرت همین پاسخ را به وی داده است.[۴]

برخورد امام صادق علیه‌السلام با دیگر دهریان

همان‌گونه که بیان شد، امام صادق علیه‌السلام با دیگر دهریان و زنادقه هم دیدار داشته است که به مواردی از آنها اشاره می‌شود. شیوه برخورد حضرت پاسخگویی به شبهات و

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۵، ص۳۶۲: «فَقَالَ لَهُ ابوعَبْدِاللهِ علیه‌السلام: أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ "فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً" يَعْنِي فِي النَّفَقَةِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ "وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ" يَعْنِي فِي الْمَوَدَّةِ. قَالَ: فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ هِشَامٌ بِهَذَا الْجَوَابِ وَ أَخْبَرَهُ قَالَ: وَ اللهِ مَا هَذَا مِنْ عِنْدِكَ».

۲. همان، ج۷، ص۸۵.

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۹، ص۲۷۴.

۴. همان، ص۲۷۵.

اشکالات آنان بوده است. با توجه به اینکه این حوادث در دوران هشام بن حکم رخ داده است، می‌توان آنها را مربوط به دوران بنی‌عباس دانست.

الف) دیدار با عبدالله دیصانی

گزارش‌های متعددی از دیدار دیصانی با هشام و پرسش‌های وی از امام صادق ﷺ ثبت شده است. این پرسش‌ها و برخوردها متعدد بوده است و در نتیجهٔ پاسخ‌های امام صادق ﷺ به او، وی مسلمان شده و به دامن اسلام بازگشته است.

الف) هشام بن حکم گوید: ابوشاکر دیصانی گفت: آیه‌ای در قرآن است که گفتهٔ ما را می‌رساند؛ گفتم: کدام آیه؟ گفت: «وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الْأَرْضِ إِلهٌ:[1] اوست که در آسمان معبود و در زمین معبود است». هشام گوید: من نمی‌دانستم چگونه به او جواب دهم؛ مغلوب شدم [سپس به حج رفتم] و به امام صادق ﷺ گزارش دادم. حضرت فرمود: این سخن زندیقی خبیث است. چون به سویش بازگشتی به او بگو: اسم تو در کوفه چیست؟ او می‌گوید: فلان؛ سپس بگو: اسم تو در بصره چیست؟ او می‌گوید: همان فلان، پس بگو: همچنین است خدای پروردگار ما؛ در آسمان معبود است و در زمین معبود است و در دریاها معبود است و در بیابان‌ها معبود است و در همه‌جا معبود است. هشام گوید: من بازگشتم و نزد ابوشاکر رفتم و این مطالب را گفتم. او گفت: این جواب از حجاز آمده است.[2]

ب) هشام بن حکم گوید: ابوشاکر دیصانی به من گفت: من پرسشی دارم. از صاحبت اجازه بگیر (تا بیایم از او بپرسم)، زیرا من آن را از گروهی از علما پرسیده‌ام، ولی جواب قانع‌کننده‌ای نداده‌اند. گفتم: آیا ممکن است من را از آن آگاه کنی؟ شاید نزد من پاسخی باشد که آن را بپسندی؟ گفت: دوست دارم آن را برای ابوعبدالله صادق ﷺ بیان کنم. من

---

۱. زخرف: ۸۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۱۲۸. همان، (ترجمه سیدجواد مصطفوی)؛ ج ۱، ص ۱۷۴.

برای او اجازه گرفتم. بر حضرت وارد شد و گفت: آیا اجازه پرسش می‌دهی؟ حضرت فرمود: «سَلْ عَمَّا بَدا لَکَ: از آنچه برای تو پیش آمده است بپرس». ابوشاکر گفت: دلیل بر اینکه تو صانعی داری چیست؟ حضرت فرمود: خودم را خالی از دو جهت ندیدم، یا اینکه خودم را خود ایجاد کردم یا دیگری ساخته است. اگر خودم خود را ایجاد کرده باشم، از دو حال خالی نیست؛ یا او از قبل موجود بوده یا من آن را ساخته‌ام در صورتی که نبوده است. اگر از قبل بوده، نیازی به ایجاد و ساخت ندارد و اگر معدوم بوده، تو می‌دانی که معدوم چیزی را ایجاد نمی‌کند (پس من چگونه صانعی ساخته‌ام)؛ پس معنای سومی ثابت می‌شود که آن همان خداوند رب‌العالمین است. وی حرکت کرد و در جواب ماند.[1]

ج) عبدالله دیصانی از هشام پرسید: تو پروردگاری داری؟ گفت: آری. گفت: او قادر است؟ گفت: آری، قادر و هم قاهر است. گفت: می‌تواند تمام جهان را در تخم‌مرغی بگنجاند که نه تخم‌مرغ بزرگ شود و نه جهان کوچک؟ هشام گفت: مهلتم بده. دیصانی گفت: یک سال به تو مهلت دادم و بیرون رفت. هشام سوار شد و خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید و اجازه خواست و حضرت به او اجازه داد. هشام عرض کرد: یابن رسول‌الله، عبدالله دیصانی از من سؤالی کرده که در آن تکیه‌گاهی جز خدا و شما نیست. امام فرمود: چه سؤالی کرده؟

عرض کرد: چنین و چنان گفت. حضرت فرمود: ای هشام، چند حس داری؟ گفتم: پنج حس. فرمود: کدام یک کوچک‌تر است؟ گفتم: باصره (یعنی چشم). فرمود: اندازه مردمک چشم چقدر است؟ گفتم: اندازه یک عدس یا کوچک‌تر از آن؛ پس فرمود: ای هشام، به پیش برو و بالای سرت را بنگر و به من بگو چه می‌بینی. گفت: آسمان و زمین و خانه‌ها و کاخ‌ها و بیابان‌ها و کوه‌ها و نهرها را می‌بینم. امام فرمود: آنکه توانست آنچه را تو می‌بینی، در یک عدس یا کوچک‌تر از عدس درآورد، می‌تواند جهان را در تخم‌مرغ

---

۱. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص ۲۹۰.

درآورد، بی‌آنکه جهان کوچک و تخم‌مرغ بزرگ شود. هشام به منزلش بازگشت.

دیصانی صبح زود روز بعد نزد او آمد و گفت: ای هشام، من آمدم که به تو سلام دهم، نه آنکه از تو جواب بخواهم. هشام گفت: اگر برای طلب جواب هم آمده‌ای، جوابت این است (جواب حضرت را به او گفت). دیصانی از نزد او خارج شد و در خانه امام صادق ﷺ آمد و اجازه خواست. حضرت به او اجازه داد. چون نشست گفت: ای جعفر بن محمد ﷺ، مرا به معبودم راهنمایی فرما. امام صادق ﷺ به او فرمود: نامت چیست؟ دیصانی بیرون رفت و اسمش را نگفت. رفقایش به او گفتند: چرا نامت را به حضرت نگفتی؟ جواب داد: اگر می‌گفتم نامم عبد الله (بنده خدا) است، می‌گفت: آن که تو بنده‌اش هستی کیست؟ آنها گفتند: بازگرد و بگو تو را به معبودت دلالت کند و اسمت را نپرسد. او بازگشت و گفت: مرا به معبودم راهنمایی کن و نامم را مپرس. حضرت به او فرمود: بنشین. در آنجا یکی از کودکان امام ﷺ تخم‌مرغی در دست داشت و با آن بازی می‌کرد: حضرت به او فرمود: این تخم‌مرغ را به من بده، آن را به وی داد. امام فرمود: ای دیصانی، این تخم سنگری است پوشیده که پوست کلفتی دارد و زیر پوست کلفت، پوست نازکی است و زیر پوست نازک، طلایی است روان و نقره‌ای است آب‌شده که نه طلای روان به نقره آب‌شده آمیزد و نه نقره آب‌شده با طلای روان در هم شود و به همین حال باقی است. نه مصلحی از آن خارج شده تا بگوید من آن را اصلاح کردم و نه مفسدی درونش رفته تا بگوید من آن را فاسد کردم و معلوم نیست برای تولید نر آفریده شده یا ماده؛ ناگاه می‌شکافد و مانند طاووس رنگارنگ بیرون می‌دهد. آیا تو برای این مدبری می‌یابی؟ دیصانی مدتی سر به زیر افکند و سپس گفت: گواهی دهم که معبودی جز خدای یگانهٔ بی‌شریک نیست و اینکه محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست و تو امام و حجت خدایی بر مردم و من از حالت پیشین توبه‌گزارم.[1]

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۷۹. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص ۱۲۲. حسین بن حمدان خصیبی؛ الهدایة الکبری؛ ص ۲۵۸ (چ البلاغ) با تفاوت اندک.

د) این خبر به گونه‌ای متفاوت نیز نقل شده است: ابوشاکر دیصانی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت تو اختر درخشانی و پدرانت ماه‌هایی تابان و مادرانت بانوانی پارسا و شایان بودند و جوهرت گرامی‌ترین جوهر است و چون نام دانشمندان برند، انگشت‌ها به سوی تو خم شوند. ای دریای ژرف، دلیل بر حدوث جهان چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمود: به نزدیک‌ترین چیزی بدان دلیل جویم. گفت چیست؟ امام دستور داد تخم‌مرغی آوردند و آن را بر کف دست نهاد و فرمود: این قلعه‌ای است اندودشده و درونش مایعی است رقیق و نظیف از سیمِ روان و طلای آب‌شده و بشکافد و مانند طاووسی از آن بیرون آید. آیا چیزی درونش رفته است؟ گفت: نه. فرمود: همین دلیل بر حدوث عالم است.

ابوشاکر گفت: از خوب موضوعی خبر دادی و مختصر سخن گفتی و بیان کردی؛ پس خوب فرمودی؛ ولی تو می‌دانی که ما نپذیریم جز آنچه را به دیده بینیم یا به گوش خود بشنویم یا به دست خود بساییم یا با بینی خود ببوییم یا به دهن خود بچشیم یا در دل ما عیان باشد یا به‌طور یقین از روایات استنباط کنیم. امام صادق علیه السلام فرمود: حواس خمس را یاد کردی؟ آنها بدون دلیل دیگری سودی ندهند؛ چنانچه تاریکی را بی‌چراغ روشن نتوان قطع کرد؛[1] یعنی درک حواس لازم است با قوهٔ عاقله همراه شود.

ب) دیگر زیدیق‌ها

هشام بن حکم که از شاگردان امام صادق علیه السلام و علاقه‌مند به مباحث کلامی بود، گزارشی از گفتگوی امام با مردی زندیق دارد؛ البته مشخص نیست این فرد یکی از همان افرادی است که ذکر شد، مانند دیصانی، ابن‌ابی‌العوجاء و عبدالملک یا شخص دیگری است؛ ولی نشانه‌ای از اهتمام حضرت در پاسخگویی به شبهات افراد زندیق و

---

۱. شیخ صدوق؛ الأمالی؛ ص۳۵۱. همان، (ترجمه محمدباقر کمره‌ای)؛ ص۳۵۲. همو، التوحید؛ ص۲۹۲. شیخ مفید؛ الإرشاد؛ ج۲، ص۲۰۱.

شیوهٔ برخورد با آنان است.

هشام بن حکم گوید: قسمتی از سخن امام صادق ﷺ به زندیقی که خدمتش رسید، این بود: اینکه می‌گویی خدا دوتاست، بیرون از این نیست که یا هر دو قدیم و قوی‌اند یا هر دو ضعیف، یا یکی قوی و دیگری ضعیف است. اگر هر دو قوی‌اند، پس چرا یکی از آنها دیگری را دفع نمی‌کند تا در اداره جهان هستی تنها باشد؟ (زیرا قدرت خدا باید فوق همه قدرت‌ها باشد و اگر قدرتی در برابرش یافت شود، نشانهٔ عجز و ناتوانی است) و اگر یکی را قوی و دیگری را ضعیف می‌پنداری، گفتار ما ثابت شود که خدا یکی است به علت ناتوانی و ضعفی که در دیگری آشکار است (و اگر هر دو ضعیف باشند، پیداست که هیچ‌یک خدا نخواهد بود. به گفته ملاصدرا، این بیان امام ﷺ ساده و روشن و مطابق فهم عامه مردم است. اکنون همین مطلب را با استدلالی دقیق‌تر که مناسب فهم خواص و نکته سنجان است بیان می‌فرماید[1]). اگر بگویی خدا دو تاست، بیرون از این نیست که یا هر دو در تمام جهات برابرند یا از تمام جهات مختلف و متمایزند. چون ما امر خلقت را منظم و فلک را در گردش و تدبیر جهان را یکسان و شب و روز و خورشید و ماه را مرتب می‌بینیم، درستی کار و تدبیر و هماهنگی آن دلالت کند که ناظم یکی است؛ به علاوه اگر ادعای دو خدا کنی، بر تو لازم است میانه‌ای بین آنها قایل شوی تا دوگانگی آنها درست شود؛ بنابراین آن میانه، خدای سومی قدیمی است بین آن دو؛ پس دچار سه‌خدایی می‌شوی و اگر سه خدا ادعا کنی، بر تو لازم شود آنچه درباره دو خدا گفتم که بین آنها میانه و حد فاصله باشد، درنتیجه خدایان پنج می‌شوند و همین‌طور عدد آنان بالا می‌رود و خدا بی‌نهایت زیاد می‌شود.

هشام گوید: از جمله سؤال‌های زندیق این بود که گفت: دلیل بر وجود خدا چیست؟ امام فرمود: وجود ساخته‌ها دلالت دارد بر اینکه سازنده‌ای آنها را ساخته. مگر نمی‌دانی که

---

۱. محمد بن ابراهیم صدالدین شیرازی؛ شرح أصول الکافی؛ ج۳، ص۳۵.

چون ساختمانِ افراشته و استواری می‌بینی، یقین می‌کنی که بنّایی داشته، اگرچه تو آن بنّا را ندیده و مشاهده نکرده باشی. زندیق گفت: خدا چیست؟ فرمود: خدا چیزی است بر خلاف همه چیز؛ به عبارت دیگر ثابت‌کردن معنایی است و اینکه او چیزی است به حقیقت «چیزبودن»؛ جز اینکه جسم و شکل نیست، دیده نشود، لمس نگردد، به هیچ‌یک از حواس پنج‌گانه درک نشود، خیال‌ها او را در نیابند و گذشت زمان کاهشش ندهد و دگرگونش نسازد.[۱]

این خبر را صدوق نیز به‌طور مفصل‌تر در کتاب توحید نقل کرده و پرسش‌های دیگری را گزارش کرده است.[۲] علامه مجلسی ﷺ در شرح این حدیث گوید: این حدیث از غوامض و مشکلات احادیث است و بعد هفت وجه مفصل از قول علما در شرح آن بیان کرده است.[۳]

۲. مجازات دهریان

از روایاتی که از امیرالمؤمنین ﷺ نقل شده، چنین استفاده می‌شود که حضرت افراد زندیق را محاکمه می‌کرد و آنان پس از اثبات جرم، محکوم به مرگ می‌شدند. دراین‌باره سه روایت در کافی از امیر مؤمنان ﷺ با یک سند نقل شده است. سهل بن زیاد از محمد بن حسن بن شمون از عبدالله بن عبدالرحمان از مسمع بن عبدالملک از امام صادق ﷺ نقل کرده است که وقتی مرد زندیقی را نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند، حضرت وی را گردن زد.[۴] در روایت بعدی آمده که بعد از اعدام وی گفته می‌شود که او ثروت زیادی دارد برای کیست؟ حضرت می‌فرماید: برای فرزندان، وارث و همسر اوست.[۵] در روایت

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۱، ص ۸۱. همان، (ترجمهٔ سیدجواد مصطفوی)؛ ج ۱، ص ۱۰۵.
۲. شیخ صدوق؛ التوحید؛ ص ۲۴۳ـ۲۵۰.
۳. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج ۱، ص ۲۶۰ـ۲۷۳.
۴. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج ۷، ص ۲۵۷: «أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ﷺ أُتِيَ بِزِنْدِيقٍ فَضَرَبَ عِلَاوَتَهُ».
۵. همان، ص ۲۵۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص ۱۴۰.

سوم آمده وقتی که دو شاهد بر زندیق‌بودن شخصی گواهی می‌دادند، در صورتی که هر دو عادل و مورد قبول بودند، اگر هزار نفر بر برائت وی گواهی می‌دادند، گواهی این دو جایز و مقبول است و گواهی هزار نفر را باطل اعلام می‌کرد؛ زیرا این عقیده دینی، نهانی است.[۱]

تحلیل و بررسی

واقعیت این است که سند این روایات ضعیف است. از سهل بن زیاد آدمی که بگذریم، محمد بن حسن شمون بصری تضعیف شده است. شیخ طوسی او را غالی دانسته است.[۲] علامه حلی درباره‌اش می‌نویسد: وی از اصحاب امام حسن عسکری ﷺ و قایل به وقف بود، سپس غلو کرد؛ ضعیف است جدّا و دارای عقیده فاسد است. احادیثی درباره وقف از او نقل شده است. او ۱۱۴ سال عمر کرد و در سال ۲۸۵ مرد. اصلش از بصره و متهافت بود؛ نه به او اعتنا می‌شود و نه به مصنفات او و نه به آنچه به وی نسبت داده می‌شود.[۳] بخشی از آنچه علامه آورده از نجاشی است که او نیز وی را ضعیف دانسته است.[۴]

از نظر محتوا می‌توان گفت به اطلاق این روایات نمی‌توان اعتماد کرد؛ بلکه لازم است با استفاده از دیگر روایات حکم موضوع بررسی شود.

حکم مرتد

اگر مراد از زندیق افراد مرتد باشد، حکم مرتد در فقه روشن است؛ دو نوع مرتد

---

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۵۸. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص ۱۴۱: «أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ﷺ كَانَ يَحْكُمُ فِي زِنْدِيقٍ إِذَا شَهِدَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ عَدْلَانِ مَرْضِيَّانِ وَ شَهِدَ لَهُ أَلْفٌ بِالْبَرَاءَةِ جَازَتْ شَهَادَةُ الرَّجُلَيْنِ وَ أَبْطَلَ شَهَادَةَ الْأَلْفِ لِأَنَّهُ دِينٌ مَكْتُومٌ».

۲. شیخ طوسی؛ رجال الطوسی؛ ص۵۸۹.

۳. علامه حلی؛ رجال العلامة الحلی؛ ص۲۵۲.

۴. احمد بن علی نجاشی؛ رجال النجاشی؛ ص۳۳۵: «ابوجعفر، بغدادی، واقف، ثمّ غلا و کان ضعیفا جدّا، فاسد المذهب و أضیف إلیه أحادیث فی الوقف».

وجود دارد: مرتد فطری و مرتد ملی. اگر پدر و مادر فردِ مرتد یا یکی از آن دو، مسلمان باشد، مرتد فطری نامیده می‌شود.[۱] قول مشهور این است که امکان توبه برای مرتد فطری نیست؛[۲] البته نظر دیگری هم وجود دارد که امکان توبه برای وی وجود دارد و روایتی صحیح دراین‌باره نقل نشده است.[۳] اگر مرتد ملی باشد، یعنی کافر بوده و والدین او هم کافر بوده‌اند، بعد مسلمان شده است، امکان توبه دارد؛[۴] اما اگر منظور کسانی باشد که سابقه اسلام نداشته‌اند؛ حکم آنها به گونه‌ای دیگر خواهد بود. در اصطلاح به آنها زندیق یا کافر حربی گفته می‌شود که حضرت علی علیه‌السلام آنان را مجازات نمی‌کرد.

الف) کیفر افراد مرتد

درباره کیفر مرتد اختلافی بین شیعه و سنی نیست و روایات متعددی که نقل شده می‌گویند فرد مرتد باید کشته شود؛ علت آن هم این است که در صدر اسلام گروهی از یهود می‌گفتند اول روز مسلمان شوید و آخر روز از اسلام برگردید تا دیگران بگویند اگر اسلام خوب بود اینان از اسلام بر نمی‌گشتند. فیض کاشانی در تفسیر آیه ۷۲ سوره آل عمران می‌نویسد: یعنی ایمان به قرآن را در اول روز ابراز کنید و در آخر روز به آن کفر بورزید؛ شاید آنان برگردند و در دینشان شک کنند، به تصور اینکه بازگشت شما به جهت مشکلی است که در آن برای شما روشن شده است.[۵]

---

۱. محمدحسن نجفی؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج۴۱، ص۶۰۲: «المرتدّ قسمان: الأول من وُلد علی الإسلام لأبویه أو أحدهما و هو المسمّی بالفطری».

۲. یوسف بن احمد بحرانی؛ الحدائق الناضرة؛ ج۱۱، ص۱۵: «و إنّما الخلاف و الإشکال فی الرجل المرتد إذا کان فطریا هل تقبل توبته أم لا؟ ففیه أقوال ثلاثة: (الأول) و هو المشهور... عدم قبولها مطلقا».

۳. محمدباقر مجلسی؛ مرآة العقول؛ ج۱۱، ص۳۸۵: «و إطلاقه یدّل علی أن توبة المرتد مقبولة و إن کان فطریا». مرحوم کاظمی حکم امکان توبه را برای مطلق مرتد از آیه قرآن استفاده کرده است (جواد کاظمی؛ مسالک الأفهام إلی آیات الأحکام؛ ج۲، ص۳۱۶).

۴. محمدحسن نجفی؛ جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ ج۴۱، ص۶۱۲: «القسم الثانی: من أسلم عن کفر ثمّ ارتد فهذا یستتاب».

۵. محمدمحسن فیض کاشانی؛ تفسیر الصافی؛ ج۱، ص۳۴۷: «وَ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ آمِنُوا بِالَّذِی أُنْزِلَ عَلَی ←

خداوند شرایطی را برای پذیرش اسلام قرار داده که باید اعتقادات از روی یقین یا دلیل باشد و کسی را مجبور به آن نکرده است؛ اما چنانچه کسی با تحقیق مسلمان شد، نباید از دین خود برگردد؛ زیرا این برگشت یک توطئه تلقی می‌شود. به چند نمونه از مجازات مرتدان و زنادقه در سیره علوی اشاره می‌کنیم.

الف) مردی از مسلمانان را که نصرانی شده بود نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند. حضرت از وی خواست توبه کند: او نپذیرفت حضرت موهایش را به دست گرفت و از مردم خواست او را مجازات کنند.[1] در نقل عبدالرزاق ذکر شده، وقتی علی ﷺ از مستورد عجلی خواست توبه کند و او نپذیرفت، با پا به او زد، مردم او را کشتند[2] و مالش را بین ورثه او تقسیم کرد.[3]

ممکن است این حکم خشن تلقی شود؛ ولی باید توجه کنیم که حضرت قبل از هر چیز برای تبرئه وی تلاش کرد. از نقل دعائم الاسلام هم استفاده می‌شود که این مرد مستورد عجلی بوده که بر عقیده خود اصرار داشته است. مستورد عجلی را نزد امیرالمؤمنین ﷺ آوردند و گفته شد وی نصرانی شده و صلیب بر گردنش آویخته است. حضرت قبل از اینکه شهود گواهی دهند و قبل از اینکه از وی بپرسد، فرمود: وای بر تو ای مستورد، به من خبر رسیده که تو نصرانی شده‌ای؛ شاید تصمیم داشتی با زنی نصرانی ازدواج کنی؛ ما او را به ازدواج تو در می‌آوریم. گفت: قدوس قدوس. حضرت فرمود: شاید از نصرانی ارث می‌بردی و تصور کردی که به تو ارث نمی‌دهند؛ ما به تو ارث

→

الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ" أی أظهروا الایمان بالقرآن أول النهار "وَ اكْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ" (آل‌عمران: ۷۲) یشکّون فی دینهم ظنّاً بأنّکم قد رجعتم لخلل ظهرَ لکم».

۱. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۵۶: «أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ تَنَصَّرَ فَأُتِيَ بِهِ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَاسْتَتَابَهُ؛ فَأَبَى عَلَيْهِ فَقَبَضَ عَلَى شَعْرِهِ ثُمَّ قَالَ: طَئُوا يَا عِبَادَ اللهِ فَوُطِئَ حَتَّى مَاتَ».

۲. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۱۰، ص۱۷۰: «أنّ علیّا استتاب مستورد العجلی و کان ارتدّ عن الإسلام فأبی فضربه برجله فقتله الناس».

۳. همان، ص۳۴۰: «الثوری قال: بلغنا أنّ علیّا ورث ورثة مستورد العجلی ماله».

می‌دهیم؛ زیرا مسلمان از نصرانی ارث می‌برد، اما غیرمسلمان از ما ارث نمی‌برد. گفت: قدوس قدوس. حضرت پرسید: آیا نصرانی شدی آن‌گونه که گفته‌اند؟ گفت: آری، نصرانی شدم. برای بار دوم پرسید. گفت: آری، نصرانی شدم. حضرت فرمود: الله اکبر. مستورد گفت: مسیح اکبر است. حضرت مجموعه لباس‌هایش را گرفت و او را به زمین انداخت و فرمود: او را مجازات کنید و او به دست مردم کشته شد.[۱]

در نقلی ذکر شده مردی نصرانی مسلمان و بعد دوباره نصرانی شده بود، حضرت سه روز به او مهلت داد. در روز چهارم که توبه نکرد، کشته شد.[۲] در مصنف عبدالرزاق ذکر شده علی ﷺ برای توبه مستورد، عتبة بن فرقد را پیش او فرستاد؛ وقتی توبه نکرد و کشته شد، نصارا جسد وی را به سی‌هزار درهم می‌خریدند که علی ﷺ نپذیرفت و آن را آتش زد.[۳] به نقلی نصرانی‌ها جسد وی را از امیر مؤمنان ﷺ به صدهزار درهم می‌خریدند.[۴] شاید همین اتفاق باعث ایجاد داستان‌هایی درباره آتش‌زدن مرتدها و غالیان شده است که قبلاً اشاره شد؛ البته مستورد عجلی غلو هم کرد و مسیح را بالاتر از خدا دانست. در منابع عامه آمده امیرالمؤمنین ﷺ صلیب گردن وی را دید؛ چون در هنگام نماز بود فرمود: از خدا علیه تو یاری می‌جویم. مستورد گفت: از مسیح علیه تو

---

۱. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۴۸۰. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۸، ص۱۶۳. حضرت فرمود: يَا مُسْتَوْرِدُ إِنَّهُ قَدْ رُفِعَ إِلَيَّ أَنَّكَ قَدْ تَنَصَّرْتَ فَلَعَلَّكَ أَرَدْتَ أَنْ تَتَزَوَّجَ نَصْرَانِيَّةً فَنَحْنُ نُزَوِّجُكَ إِيَّاهَا. قَالَ: قُدُّوسٌ قُدُّوسٌ فَلَعَلَّكَ وَرِثْتَ مِيرَاثاً مِنْ نَصْرَانِيٍّ فَظَنَنْتَ أَنْ لَا نُورِثَكَ فَنَحْنُ نُورِثُكَ لِأَنَّا نَرِثُهُمْ وَ لَا يَرِثُونَنَا. قَالَ: قُدُّوسٌ قُدُّوسٌ. قَالَ: فَهَلْ تَنَصَّرْتَ كَمَا قِيلَ؛ فَقَالَ: نَعَمْ تَنَصَّرْتُ. ثُمَّ قَالَ الثَّانِيَةَ: تَنَصَّرْتَ؛ فَقَالَ: نَعَمْ تَنَصَّرْتُ، قَالَ عَلِيٌّ: اللهُ أَكْبَرُ؛ فَقَالَ مُسْتَوْرِدٌ: الْمَسِيحُ أَكْبَرُ .فَأَخَذَ بِمَجَامِعِ ثِيَابِهِ فَكَبَّهُ لِوَجْهِهِ وَ قَالَ: طَئُوا عِبَادَ اللهِ)فَوَطِئُوهُ بِأَقْدَامِهِمْ حَتَّى مَاتَ».

۲. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۱۲۷؛ میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۸، ص۱۶۵.

۳. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج۱۰، ص۱۷۰: «أنّ المستورد العجلی تنصّر بعد إسلامه فبعث به عتبة بن فرقد إلی علی فاستتابه فلم یتب فقتله فطلبت النصاری جیفة بثلاثین ألفا فأبی علی و أحرقه».

۴. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۱۲۷. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج۲، ص۴۸۲. میرزاحسین نوری؛ مستدرک الوسائل؛ ج۱۸، ص۱۶۵: «طَلَبَ النَّصَارَى جِيفَتَهُ بِمِائَةِ أَلْفٍ فِيهِ؛ فَأَبَى ﷺ. فَأَمَرَ بِهِ فَأُحْرِقَ بِالنَّارِ وَ قَالَ: لَا أَكُونُ عَوْناً لِلشَّيْطَانِ عَلَيْهِمْ».

یاری می‌طلبم و وقتی علی علیه‌السلام صلیب را دید گفت: ای بندگان خدا او را بکشید.[۱]

این ماجرا نشان می‌دهد علی علیه‌السلام برای هدایت مستورد راه‌های مختلف را پیشنهاد و مطرح کرده تا وی از ارتدادش برگردد. وقتی نپذیرفت و دو بار اقرار کرد و دو بار هم با بیان قدوس قدوس جواب حضرت را داد، حضرت دستور مرگ وی را صادر کرد. خود این روایت نشان می‌دهد که در صورت پشیمان‌شدن شخص مرتد و زندیق، امکان عفو وی وجود دارد که حضرت این پرسش‌ها را مطرح می‌کند. البته اجرای این حکم بر اساس اقرار وی بوده است.

ب) مردی نزد علی علیه‌السلام در کوفه گواهی داد که دو مرد مسلمان را دیده که بت می‌پرستند. حضرت فرمود: وای بر تو، ممکن است بر تو مشتبه شده باشد. امام مردی را فرستاد تا آن دو را تحت نظر داشته باشد. دید آنها بتی را می‌پرستند؛ آن دو را نزد امیر مؤمنان علیه‌السلام آورد. حضرت فرمود: از این عقیده باطل برگردید. آن دو نپذیرفتند. حضرت آن دو را در آتش افکند.[۲] این حکم درباره گروهی از زندیق‌های بصره نیز پس از اینکه حاضر به توبه نشدند، اجرا شد و در آتش افکنده شدند.[۳]

درباره مجازات آتش در بحث غالیان در فصل‌های قبل سخن گفتیم.

ج) در واقعه بنی‌ناجیه که شورش کرده بودند، حضرت علی علیه‌السلام، معقل بن قیس را برای سرکوب آنان فرستاد. جمعی از آنان نصرانی بودند. برابر روایات آنان به سه دسته تقسیم شدند:

۱. گروهی که نصرانی ماندند و مدعی بودند دینی بهتر از نصرانیت نمی‌شناسند.

۲. جمعی که از نصرانیت به اسلام گرویدند و به دین جدید خود پایبند بودند.

---

۱. عبدالرزاق ابوبکر صنعانی؛ المصنف؛ ج ۱۰، ص ۱۷۰. علی متقی هندی؛ کنز العمال؛ ج ۹، ص ۵۰۰. ابومحمد علی بن حزم اندلسی؛ المحلی؛ ج ۱، ص ۲۶۲.

۲. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص ۱۴۰.

۳. قاضی نعمان؛ دعائم الإسلام؛ ج ۲، ص ۴۸۱.

۳. گروهی که نصرانی بودند، بعد مسلمان شدند، سپس دوباره نصرانی شدند و گفتند دین اول ما بهتر بوده است.

این گروه سوم کشته شدند و گروه اول به عنوان اسیر به سمت کوفه حرکت داده شدند که مصقلة بن هبیره آنان را خرید و آزاد کرد؛ گرچه بخشی از پول آن را نداد.[۱]

د) در کتاب تهذیب الاحکام روایت مرفوعه‌ای از عثمان بن عیسی نقل شده که یکی از کارگزاران امیرالمؤمنین ﷺ به وی نامه نوشت که در جمع مردم زندیقانی هستند که برخی از اسلام برگشته‌اند و برخی از دین نصارا؛ حضرت پاسخ می‌دهد: هر کس که بر فطرت اسلام بوده، و بعد کافر شده، گردنش را بزن؛ اما اگر در اصل غیرمسلمان بوده و بعد مسلمان و اکنون زندیق شده، از او خواسته می‌شود توبه کند؛ در صورتی که توبه نکرد، گردنش را بزن: «وَ أَمَّا النَّصَارَى فَمَا هُمْ عَلَيْهِ، أَعْظَمُ مِنَ الزَّنْدَقَةِ:[۲] اما نسبت به حکم نصارا که زندیق شده‌اند، آنها برتر از زندقه هستند».

در من لایحضره الفقیه این خبر نقل شده و در آن آمده یکی از غلامان حضرت به ایشان نامه نوشت.[۳]

در این خبر توضیح داده نشده که منظور چیست. ظاهر آن این است که با آنان کاری نداشته باش؛ زیرا اعتقادات نصارا هم بر اساس توحید نیست و به نوعی مشرک هستند؛ به همین علت علامه مجلسی در ملاذ الأخیار می‌نویسد: «اقرار نصرانی بر زندقه خلاف مشهور است».[۴] در حاشیه من لایحضره الفقیه آمده: زیرا ممکن است مراد از زندقه در اینجا عدم ایمان به آخرت باشد و تثلیث گناهش بالاتر است.[۵] مرحوم شعرانی هم در حاشیه وافی نظری مشابه دارد؛ گرچه در اعظم‌بودن تثلیث از الحاد، تردید می‌کند؛ اما با

---

۱. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۱۰، ص ۱۳۹.

۲. همان.

۳. شیخ صدوق؛ من لایحضره الفقیه؛ ج ۳، ص ۱۵۲.

۴. محمدباقر مجلسی؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ ج ۱۶، ص ۲۷۶: «و إقرار النصرانی علی الزندقة مخالف للمشهور».

۵. «أی فلا تقتلهم بالزندقة، و لعلّ المراد بالزندقة هنا عدم الاعتقاد بالآخرة فالقول بالتثلیث أعظم منها».

توجه به وجود حکومت‌های نصرانی ضرر آنان را برای اسلام بیشتر می‌شمارد.[۱]

ب) عفو مرتد

از روایتی استفاده می‌شود که حضرت علی ﷺ مرتدی را پس از بازگشت به اسلام مورد عفو قرار داد. وی کسی بود که به‌سرعت از ارتداد خود برگشت. مردی از بنی‌ثعلبه را که بعد از اسلامش نصرانی شده بود، نزد علی ﷺ آوردند عده‌ای بر این مطلب گواهی دادند. امیرالمؤمنین ﷺ پرسید: این گواهان چه می‌گویند؟ پاسخ داد: آنان راست می‌گویند و من اکنون به اسلام برمی‌گردم. امام فرمود: اگر ادعای شاهدان را تکذیب می‌کردی، گردنت را می‌زدم؛ اما اکنون بازگشتت به اسلام را پذیرفتم. دوباره برنگرد که اگر به نصرانیت برگردی، بازگشت مجددت به اسلام را نمی‌پذیرم (و تو را مجازات می‌کنم).[۲] در تهذیب الأحکام وی مردی از بنی‌تغلب معرفی شده است.[۳] در نقل وافی[۴] و روضة المتقین[۵] تصریح شده که بازگشت تو را این مرتبه می‌پذیرم؛ اما بپرهیز که دوباره چنین عمل کنی که قابل پذیرش نیست.

گرچه سند این روایت با وجود عمرو بن شمر ضعیف است،[۶] شواهد دیگری از دیگر

---

۱. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۵، ص۴۸۵: «قوله "أعظم من الزّندقة" إن کانت الزندقة بمعنی المانویّة کما قلنا فی الکتاب الأوّل فکون النصرانیّة أعظم منها فیه خفاء لأنّ الزندقة شعبة من الشرک و إن کانت بمعنی الإلحاد و إنکار المبدأ فالأمر أظهر و لعلّ عظم النصرانیّة باعتبار ضرره علی الإسلام لأنّ لهم دولة و سلطانا و شدّة و شکیمة فإذا تنصّر أحد فی بلاد المسلمین کان یدا لهم بخلاف الزّنادقة».

۲. محمد بن یعقوب کلینی؛ الکافی؛ ج۷، ص۲۵۷: «أُتِیَ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ﷺ بِرَجُلٍ مِنْ بنی ثَعْلَبَةَ قَدْ تَنَصَّرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ فَشَهِدُوا عَلَیْهِ. فَقَالَ لَهُ أَمِیرُالْمُؤْمِنِینَ ﷺ: مَا یَقُولُ هَؤُلَاءِ الشُّهُودُ؟ قَالَ: صَدَقُوا وَ أَنَا أَرْجِعُ إِلَی الْإِسْلَامِ. فَقَالَ: أَمَا إِنَّکَ لَوْ کَذَّبْتَ الشُّهُودَ لَضَرَبْتُ عُنُقَکَ وَ قَدْ قَبِلْتُ مِنْکَ وَ لَا تَعُدْ فَإِنَّکَ إِنْ رَجَعْتَ لَمْ أَقْبَلْ مِنْکَ رُجُوعاً بَعْدَهُ».

۳. شیخ طوسی؛ تهذیب الأحکام؛ ج۱۰، ص۱۳۷.

۴. محمدمحسن فیض کاشانی؛ الوافی؛ ج۱۵، ص۴۸۵: «أما إنّک لو کذّبت الشهود لضربت عنقک و قد قبلت منک رجوعک هذه المرة فإیّاک أن تعود إلی ارتدادک فلا تعد فإنّک إن رجعت لم أقبل منک رجوعا بعده».

۵. محمدتقی مجلسی؛ روضة المتقین؛ ج۶، ص۳۸۵.

۶. مجلسی در ملاذ الأخیار (ج۱۶، ص۲۷۳) این خبر را ضعیف دانسته، ولی در مرآة العقول (ج۲۳، ص۳۹۹) صحیح دانسته که گویا با روایت قبلی اشتباه شده است.

روایات می‌توان یافت که نشان می‌دهد امکان عفو وجود دارد. نکته مهم این است که بازگشت به اسلام توسط فرد مرتد یک بار پذیرفته می‌شود، آن هم در صورتی که داوطلبانه باشد؛ اما این سؤال باقی است که آیا این یک حکم دائمی است که حضرت به جهت صداقت آن مرد او را نکشت یا این از اختیارات حاکم اسلامی است که برابر شرایطی خاص می‌تواند شخص مرتد را ببخشد؟ به هر حال این مورد می‌تواند نمونه‌ای از عفو باشد.

ج) آزادبودن زندیقیان غیرمرتد

در سیره امیرالمؤمنین علیه السلام خبر دیگری نیز نقل شده که در خور توجه است و می‌تواند مؤید بخشی از این روایت تهذیب الأحکام باشد. در آن خبر که در الغارات آمده، محمد بن ابی‌بکر، حاکم مصر، از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌پرسد: در اینجا مردمی زندیق هستند که غیرخدا را می‌پرستند؛ مانند پرستش خورشید. امام پاسخ می‌دهد اگر این افراد زندیق مسلمان بوده و بعد دست از اسلام کشیده‌اند، کشته می‌شوند؛ اما افرادی که از گذشته خورشید و ماه و چیزهای دیگری را می‌پرستیدند، آزاد گذاشته می‌شوند تا هر چه را بخواهند، عبادت کنند. پاسخ حضرت چنین است: «وَ أَمَرَهُ فِی الزَّنادِقَةِ أَنْ یَقْتُلَ مَنْ کانَ یَدَّعِی الْاِسْلام و یَتْرُکَ سائِرَهُمْ، یُعْبُدُونَ ما شاؤُوا:[1] و درباره زنادقه به او فرمان داد که مدعی اسلام و مرتد کشته شود و دیگران را وانهد تا آنچه را می‌خواهند بپرستند». این خبر را ابن‌ابی‌شیبه نیز از حضرت در دو مورد نقل کرده است.[2]

درنتیجه می‌توان تفاوت قایل شد بین افرادی که مرتد شده‌اند و اشخاصی که از قبل بر عقیده‌ای بوده‌اند. گروه دوم با اینکه زندیق نامیده می‌شوند، آزاد هستند و نمی‌توان آنان را به صرف داشتن عقیده‌ای خاص کشت. این نکته از نامهٔ حضرت به مالک اشتر

---

۱. ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی؛ الغارات؛ ص۱۴۶.

۲. ابن‌ابی‌شیبه؛ المصنف فی الأحادیث و الآثار؛ ج۶، ص۵۸۶ و ج۷، ص۵۹۷ (دار الفکر).

نیز استفاده می‌شود که فرمود:

«فإنَّهُمْ صِنْفان: إمَّا أخٌ لکَ فِی الدّیْنِ، أوْ نَظیرٌ لکَ فِی الْخَلْقِ:[1] آن مردم دو گروه‌اند: یا در دین بردار تو هستند یا در آفرینش مانند تواند».

به نظر می‌رسد این سخن حضرت به مالک اشتر، استاندار جدید مصر، ناظر به پرسش محمد بن ابی‌بکر، کارگزار قبلی مصر، بوده است که این‌گونه حکم آفتاب‌پرستان و دیگران را به صورت یک قاعده کلی بیان فرموده‌اند.

جمع‌بندی

در جمع‌بندی این فصل می‌توان چنین گفت:

۱. در زمان معصومان افراد غیرموحدی بودند که گاهی دهری و زمانی زندیق یا دیصانی خوانده می‌شدند. آنان برای طرح شبهات خود ضد اسلام، با امامان شیعه و یاران آنان دیدار و اشکالات خود را در مسائل اعتقادی و فقهی مطرح می‌کردند. یاران معصومان نیز در صورت ناتوانی در پاسخگویی آنها، جواب‌ها را از امامان خود دریافت و به آنان منتقل می‌کردند. از گزارش‌های نقل‌شده استفاده می‌شود که تزلزل اعتقادی در میان بزرگان قومی، باعث گرایش شاگردان آنان به بی‌دینی بوده است. جمعی که توان پاسخگویی به شبهات را نداشتند، در ایجاد باورهای الحادی نقش داشتند.

۲. امامان معصوم با دهریان دو نوع برخورد داشتند؛ در مرحله اول تلاش می‌کردند به شبهات آنان پاسخ دهند و اشکالات آنان را برطرف نمایند. این موضوع از دیدارهای امام صادق ﷺ با ابن‌ابی‌العوجاء و ابوشاکر دیصانی و دیگر افراد دهری به‌خوبی به دست می‌آید. مرحله بعدی مجازات آنان است که در زمان حکومت امیر مؤمنان ﷺ رخ داده است. آن حضرت تلاش می‌کرد در صورت امکان زمینه بازگشت این افراد را به اسلام

---

۱. نهج البلاغه؛ نامه ۵۳.

فراهم کند و زمانی که ناامید می‌شد و شخصی بر اعتقادات باطل خود اصرار می‌ورزید، به مجازات وی می‌پرداخت.

۳. از آنچه گذشت استفاده می‌شود که امکان توبه برای مرتد و زندیق در زمانی مشخص وجود دارد و در صورت بازگشت از عقیده فاسد خود، کشته نمی‌شود و مورد عفو قرار می‌گیرد. حضرت به فردی مسیحی که مسلمان شده بود و مجدداً از اسلام برگشته بود، سه روز مهلت داد که توبه کند و راه‌های نجات را به او نشان داد و پس از بی‌نتیجه‌بودن، حکم خدا را جاری کرد. مهلت سه روزه امیرالمؤمنین ﷺ برای توبه مرتد در روایت دیگری نیز نقل شده است.[1] حکم مرتد قتل است که در صورت توبه‌نکردن، اجرا می‌شود. زندیقانی که سابقه در اسلام نداشته باشند، کشته نمی‌شوند. امکان عفو مرتد توسط حاکم وجود دارد و حکم مرتد فطری با ملی تفاوت دارد.

۴. سوزاندن افراد مرتد که دربارهٔ سیره امیرالمؤمنین ﷺ شهرت یافته، ممکن است به جهت آتش‌زدن جسد مستورد عجلی باشد که بعد از قتل وی، نصارا می‌خواستند آن را با قیمت زیاد از حضرت بخرند و حضرت برای جلوگیری از تجلیل از مرده این مرتد، آن را آتش زده است تا در اختیار آنان قرار نگیرد و از آن سوء استفاده نکنند.

---

۱. ابن‌اشعث؛ الجعفریات؛ ص۱۲۷.

کتابنامه

۱. آبی، ابوسعد منصور بن حسین (م ۴۲۱ق.)؛ نثر الدر فی المحاضرات؛ تحقیق خالد عبدالغنی محفوظ؛ چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق./ ۲۰۰۴م.

۲. آقابزرگ تهرانی، شیخ محسن (م ۱۳۸۹ق.)؛ الذریعة إلی تصانیف الشیعه؛ قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۷ق.

۳. آلوسی بغدادی، سیدمحمود (م ۱۲۷۰ق.)؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم؛ تحقیق علی عبدالباری عطیه؛ چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۴. آمدی، سیف‌الدین ابوالحسن علی بن محمد (م ۶۳۱ق.)؛ أبکار الافکار فی أصول الدین؛ تحقیق احمد محمد مهدی و فرید المزیدی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق/ ۲۰۰۳م.

۵. آمدی، سیف‌الدین ابوالحسن علی بن محمد (م ۶۳۱ق.)؛ الإحکام فی أصول الأحکام؛ تحقیق سید الجمیلی؛ چ ۱، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۰۴ق.

۶. آمدی، عبدالواحد (م ۵۱۰ق.)؛ تصنیف غرر الحکم و درر الکلم؛ تحقیق مصطفی درایتی؛ چ ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶ش.

۷. ــــــــــــ ؛ غرر الحکم و درر الکلم؛ ترجمه و شرح آقاجمال محمد بن حسین خوانساری (م ۱۱۲۱ق.)؛ چ ۴، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶ش.

۸. ابن‌ابی‌شیبه، عبدالله بن محمد بن ابی‌شیبه کوفی عبسی (م ۲۳۵ق.)؛ المصنّف فی الاحادیث و الآثار؛ تحقیق سعید محمد لحّام؛ چ ۱، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.

۹. ـــــــــــــ ؛ المصنّف فی الاحادیث و الآثار؛ تحقیق کمال یوسف حوت، چ۱، بیروت: دارالتاج، ۱۴۰۹ق.
۱۰. ابن‌ابی‌الحدید (م ۶۵۶ق.)؛ شرح نهج البلاغه؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ چ۱، قم: مکتبة آیةالله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۱۱. ابن‌اثیر، عزالدین علی بن محمد جزری (م ۶۳۰ق.)؛ أسد الغابة فی معرفة الصحابه؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
۱۲. ـــــــــــــ ؛ الکامل فی التاریخ؛ ۱۳جلدی با فهرست ج۱۳، بیروت: دارصادر، ۱۳۸۵ق.
۱۳. ابن‌اثیر، مبارک بن محمد جزری (م ۶۰۶ق.)؛جامع الأصول فی أحادیث الرسول؛ تحقیق عبدالقادر الأرنؤوط؛ چ۱، بیروت: مکتبة دارالبیان [بی‌تا].
۱۴. ـــــــــــــ ؛ النهایة فی غریب الحدیث و الاثر؛ چ۴، قم: مؤسّسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۶۷ش.
۱۵. ابن‌ادریس، محمد بن منصور حلی (م ۵۹۸ق.)؛ السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی؛ چ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۰ق و چاپ سنگی.
۱۶. ـــــــــــــ ؛ السرائر، المستطرفات؛ چ۱، قم: مدرسه امام مهدی، [بی‌تا].
۱۷. ابن‌اشعث، محمد بن محمد (قرن۴)؛ الجعفریات (الأشعثیات)؛ چ۱، تهران: مکتبة النینوی الحدیثه، [بی‌تا].
۱۸. ابن‌اعثم، احمد ابومحمد کوفی (م ۳۱۴ق.)؛ الفتوح؛ تحقیق علی شیری؛ چ۱، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۱۱ق.
۱۹. ابن‌اعرابی، ابوسعید أحمد بن محمد بصری صوفی (۳۴۰ق)؛ معجم ابن‌الأعرابی؛ تحقیق عبدالمحسن بن إبراهیم حسینی؛ چ۱، السعودیه: دارابن‌الجوزی، ۱۴۱۸ق./ ۱۹۹۷م.
۲۰. ابن‌الغضائری (واسطی بغدادی)، احمد بن حسین (۴۵۰ ق)؛ الرجال؛ تحقیق محمدرضا حسینی؛ چ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۶۴ش.

۲۱. ابن‌بابویه، علی بن موسی بن حسین بابویه قمی (م ۳۲۹ق.)؛ الإمامة و التبصرة من الحیره؛ چ۱، قم: مدرسه امام مهدی علیه‌السلام، ۱۴۰۴ق.
۲۲. ابن‌براج، قاضی عبدالعزیز طرابلسی (م۴۸۱ق.)؛ المهذب؛ تحقیق جمعی از محققین؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۶ق.
۲۳. ابن‌بکار، زبیر بن بکّار (م ۲۵۶ق.)؛ الأخبار الموفقیّات؛ تحقیق دکتر سامی مکّی العانی؛ چ۱، قم: شریف الرضی، ۱۴۱۶ق.
۲۴. ابن‌ترکه، صائن‌الدین علی بن محمد ترکه(م ۸۳۵ق.)؛ شرح فصوص الحکم؛ چ۱، قم: بیدار، ۱۳۷۸ش.
۲۵. ابن‌جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد بغدادی (م۵۹۷)؛ صفة الصفوه؛ تحقیق محمود فاخوری و محمد رواس قلعجی؛ چ۲، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۲۹ق.
۲۶. ـــــــــــ؛ المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک؛ تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق./ ۱۹۹۲م.
۲۷. ابن‌حبان، محمد بن حبان بن احمد ابوحاتم تمیمی بستی (م ۳۵۴ق.)؛ صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان؛ تحقیق شعیب الأرنؤوط؛ چ۲، بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۱۴ق.
۲۸. ـــــــــــ؛ المجروحین من المحدثین و الضعفاء و المتروکین؛ تحقیق محمود إبراهیم زاید؛ چ۱، حلب: دارالوعی، ۱۳۹۶ق.
۲۹. ابن‌حجر، ابوالفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی(م ۸۵۲ق.)؛ الإصابه فی معرفة الصحابه؛ ۸ج، چ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۳۰. ـــــــــــ؛ تعجیل المنفعة بزوائد رجال الأئمة الأربعه؛ بیروت: دار الکتاب العربی، [بی‌تا].
۳۱. ـــــــــــ؛ تهذیب التهذیب؛ چ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۴ق.
۳۲. ـــــــــــ؛ تهذیب التهذیب؛ چ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۳ق. / ۱۹۹۳م.

۳۳. ــــــــــــ؛ فتح الباری شرح صحیح البخاری؛ چ۲، بیروت: دار المعرفه، [بی‌تا].
۳۴. ــــــــــــ؛ لسان المیزان؛ چ۲، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۳۹۰ق.
۳۵. ابن‌حزم، ابومحمد علی بن حزم اندلسی ظاهری (م ۴۵۶ق.)؛ الإحکام فی أصول الأحکام؛ چ دوم، بیروت: دارالجیل، ۱۴۰۷ق./ ۱۹۸۷م.
۳۶. ــــــــــــ؛ الفصل فی الملل و الأهواء و النحل؛ قاهره: مکتبة خانجی، [بی‌تا].
۳۷. ــــــــــــ؛ المحلی فی الآثار؛ تحقیق لجنة أحیاء التراث العربی؛ بیروت: دارالجیل و دارالآفاق الجدیده، [بی‌تا].
۳۸. ابن‌حمدون، ابوالمعالی محمد بن حسن بن محمد بن علی بن حمدون (م ۵۶۲ق.)؛ التذکرة الحمدونیه؛ تحقیق احسان عباس و بکر عباس؛ چ۳، بیروت: دار صادر، ۲۰۰۹م.
۳۹. ابن‌حمزه؛ ابوجعفر محمد بن علی طوسی (م ۵۶۰ق.)؛ الثاقب فی المناقب؛ تحقیق رضا علوان؛ چ۱، قم: مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۲ق.
۴۰. ابن‌خلدون، عبدالرحمان بن محمد بن خلدون (م ۸۰۸ ق.)؛ تاریخ ابن‌خلدون (دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأکبر)؛ تحقیق خلیل شحاده؛ چ۲، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ق./ ۱۹۸۸م.
۴۱. ابن‌خلکان، ابوالعباس شمس‌الدین أحمد بن محمد (م ۶۸۱ق.)؛ وفیات الأعیان و أنباء أبناء الزمان؛ تحقیق احسان عباس؛ چ۲، قم: منشورات شریف رضی، ۱۳۶۴ش.
۴۲. ابن‌داوود، حسن بن علی حلی (ز۷۰۷ق.)؛ رجال ابن‌داود؛چ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش.
۴۳. ابن‌درید، ابوبکر محمد بن حسن بن درید(م ۳۲۱ق.)؛ جمهرة اللغه؛ تحقیق رمزی منیر بعلبکی؛ چ۱، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۸۷م/ ۱۳۶۶ق.
۴۴. ابن‌رجب حنبلی، عبدالرحمان بن احمد (م۷۹۵ق.)؛ ذیل طبقات الحنابله؛ بیروت: دار المعرفه، [بی‌تا].
۴۵. ابن‌سعد، محمد بن سعد بن منیع زهری واقدی (م۲۳۰ق.)؛ الطبقات الکبیر؛ تحقیق

دکتور علی محمد عمر؛ چ ۱، قاهره: مکتبة خانجی، ۱۴۲۱ق/ ۲۰۰۱م.
۴۶. ـــــــــــ؛ طبقات الکبری؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق./ ۱۹۹۰م.
۴۷. ـــــــــــ؛ طبقات الکبری؛ بیروت: دار صادر، [بی‌تا].
۴۸. ابن‌سید الناس، ابوالفتح محمد بن سید الناس (م ۷۳۴ق.)؛ عیون الأثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر؛ تعلیق ابراهیم محمد رمضان؛ چ ۱، بیروت: دار القلم، ۱۴۱۴ق./ ۱۹۹۳م.
۴۹. ابن‌سیده، ابوالحسن علی بن إسماعیل نحوی لغوی أندلسی (م ۴۵۸ق.)؛ المخصّص؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، [بی‌تا].
۵۰. ابن‌شاذان، فضل بن شاذان نیشابوری(م ۲۰۶ق.)؛ الإیضاح؛ تحقیق سیدجلال‌الدین ارموی؛ چ ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۱ش.
۵۱. ابن‌شبّه، ابوزید عمر بن شبّه نمیری بصری (م ۲۶۲ق.)؛ تاریخ المدینة المنوره؛ تحقیق فهیم محمد شلتوت؛ قم: دارالفکر، ۱۴۱۰ق.
۵۲. ابن‌شهرآشوب، رشیدالدین محمد بن علی مازندرانی (م ۵۸۸ق.)؛ متشابه القرآن و مختلفه؛ چ ۱، قم: بیدار، ۱۳۶۹ش.
۵۳. ـــــــــــ؛ معالم العلماء؛ چ ۱، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۳۱ق.
۵۴. ـــــــــــ؛ معالم العلماء؛ نجف: مطبعة الحیدریه، ۱۳۸۰ق.
۵۵. ـــــــــــ؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ تحقیق رسولی محلاتی؛ چ ۱، قم: انتشارات علّامه، ۱۳۷۹ق.
۵۶. ا ـــــــــــ؛ مناقب آل ابی‌طالب؛ تحقیق یوسف بقاعی؛ چ ۱، بیروت: دار الاضواء، ۱۴۱۲ق.
۵۷. ابن‌طاووس، عبدالکریم بن احمد (م ۶۹۳ق.)؛ فرحة الغری فی تعیین قبر أمیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام فی النجف؛ چ ۱، قم: منشورات رضی، [بی‌تا].
۵۸. ابن‌طاووس، علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (م ۶۶۴ق.)؛ الإقبال بالأعمال السنه؛ تحقیق جواد قیّومماصفهانی؛ چ ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم،

۱۳۷۶ش (و چاپ قدیم).
۵۹. ـــــــــــ؛ التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن؛ تحقیق مؤسسة صاحب‌الأمر اصفهان؛ چ۱، قم: گلبهار، ۱۴۱۶ق.
۶۰. ـــــــــــ؛ الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف؛ تحقیق علی عاشور؛ چ۱، قم: مطبعة خیام، ۱۳۹۹ق.
۶۱. ـــــــــــ؛ اللهوف علی قتلی الطفوف؛ ترجمه احمد فهری زنجانی؛ چ۱، تهران: جهان، ۱۳۴۸ش.
۶۲. ـــــــــــ؛ فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم؛ چ۱، قم: دارالذخائر، ۱۳۶۸ش.
۶۳. ـــــــــــ؛ فلاح السائل و نجاح المسائل؛ چ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۶۴. ـــــــــــ؛ کشف المحجّة لثمرة المهجه؛ تحقیق شیخ محمد حسّون؛ چ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ش.
۶۵. ـــــــــــ؛ مهج الدعوات و منهج العبادات؛ تحقیق ابوطالب کرمانی و محمدحسن محرر؛ چ۱، قم: دارالذخائر، ۱۴۱۱ق.
۶۶. ابن‌عبد ربه، احمد بن محمد اندلسی (م ۳۲۸ق.)؛ عقد الفرید؛ تحقیق ابراهیم الابیاری، قدم له عمر عبدالسلام تدمری؛ بیروت: دار الکتاب العربی، [بی‌تا].
۶۷. ابن‌عبدالبر، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد (م ۴۶۲ق.)؛ الإستذکار الجامع لمذاهب فقهاء الأمصار؛ تحقیق سالم محمد عطا و محمد علی معوض؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۰م.
۶۸. ـــــــــــ؛ الإستیعاب فی معرفة الأصحاب؛ تحقیق علی محمد بجاوی؛ ۴ج، بیروت: دارالجیل، ۱۴۱۲ق.
۶۹. ـــــــــــ؛ التمهید لما فی الموطأ من المعانی و الأسانید؛ رباط، مملکة المغرب: وزارت عموم اوقاف و شئون اسلامی، ۱۳۸۷ق.

۷۰. ابن‌عبدالوهاب، حسین بن عبدالوهاب (قرن ۵)؛ عیون المعجزات؛ چ۱، قم: مکتبة الداوری، [بی‌تا].
۷۱. ابن‌عدی، ابواحمد عبدالله بن عدی جرجانی (م ۳۶۵ق.)؛ الکامل فی ضعفاء الرجال؛ تحقیق یحیی مختار غزاوی؛ چ۳، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
۷۲. ابن‌عساکر، ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله (م ۵۷۱ق.)؛ تاریخ مدینة دمشق و ذکر فضلها و تسمیة من حلها من الأماثل؛ تحقیق علی شیری؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۷۳. ابن‌عماد، ابوالفلاح عبدالحیّ بن عماد حنبلی (م ۱۰۸۹ق.)؛ شذرات الذهب فی أخبار من ذهب؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۷۴. ابن‌عنبه، جمال‌الدین احمد بن علی حسینی (م ۸۲۸ق)؛ عمدة الطالب فی أنساب آل أبی‌طالب؛ چ۱، قم: انصاریان، ۱۴۱۷ق.
۷۵. ابن‌فارس، ابوالحسین احمد بن فارس (م۳۹۵ق)؛ معجم مقائیس اللغه؛ تحقیق عبدالسلام محمد هارون؛ قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۷۶. ابن‌فقیه همدانی، ابوعبدالله احمد بن محمد بن اسحاق (م ۳۶۵ ق.)؛ البلدان؛ تحقیق یوسف الهادی؛ چ۱، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۱۶ق.
۷۷. ابن‌فندق، ابوالحسن علی بن زید بیهقی (م ۵۶۵ ق.)؛ لباب الأنساب و الألقاب و الأعقاب؛ تحقیق سیدمهدی رجائی؛ چ۱، قم: مکتبة آیة‌الله العظمی مرعشی، ۱۴۱۰ق.
۷۸. ابن‌قتیبه، ابومحمد عبدالله بن مسلم دینوری (م ۲۷۶ق.)؛ الامامة و السیاسه؛ تحقیق علی شیری؛ ۲ج، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۱۰ق.
۷۹. ـــــــــــ؛ غریب الحدیث؛ تحقیق عبدالله الجبوری؛ چ۱، بغداد: مطبعة العانی، ۱۳۹۷ق.
۸۰. ـــــــــــ؛ المعارف؛ تحقیق ثروت عکاشه؛ چ۲، قاهره: هیئة المصریة العامة للکتاب، ۱۹۹۲م.

۸۱. ابن‌قدامه، عبدالله بن احمد بن محمد بن قدامه (م ۶۲۰)؛ المغنی مع شرح الکبیر؛ بیروت: دار الکتاب العربی، [بی‌تا].

۸۲. ابن‌قولویه، ابوالقاسم جعفر بن محمد قمی (م ۳۶۷ق.)؛ کامل الزیارات؛ تحقیق عبدالحسین امینی؛ چ ۱، نجف: دار المرتضویه، ۱۳۵۶ق.

۸۳. ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ق.)؛ الباعث الحثیث؛ تحقیق احمد محمد شاکر؛ چ ۲، بیروت: مؤسسة الثقافیه، ۱۴۰۸ق.

۸۴. ابن‌کثیر، اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ق.)؛ البدایة و النهایه؛ تحقیق علی شیری؛ چ ۱، بیروت: مؤسّسة التاریخ العربی و دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.

۸۵. ابن‌ماجه، محمد بن یزید ابوعبدالله قزوینی (م ۲۷۳)؛ سنن ابن‌ماجه؛ تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی؛ بیروت: دارالفکر، [بی‌تا].

۸۶. ابن‌منظور، محمد بن مکرم (م ۷۱۱ق.)؛ لسان العرب؛ بیروت: دارصادر، [بی‌تا] و قم: نشر ادب حوزه، ۱۴۰۵ق.

۸۷. ابن‌میثم، کمال‌الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی (م ۶۷۹ق.)؛ شرح مئة کلمة لامیر المؤمنین علیه السلام؛ قم: موسسة النشر الاسلامی، [بی‌تا].

۸۸. ابن‌ندیم، ابوالفرج محمد بن اسحاق (م ۳۷۸ق.)؛ الفهرست؛ چ ۱، بیروت: دار المعرفه، [بی‌تا].

۸۹. ابن‌هشام، عبدالملک بن هشام حمیری معافری (م ۲۱۸ق.)؛ السیرة النبویه؛ تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم أبیاری و عبدالحفیظ شلبی؛ بیروت: دار المعرفه، [بی‌تا].

۹۰. ابوالفرج اصفهانی، علی بن الحسین(م۳۵۶ق.)؛ الأغانی؛ چ ۱، بیروت: دارأحیاء التراث العربی؛ ۱۴۱۵ق./ ۱۹۹۴م.

۹۱. ابوداود، سلیمان بن أشعث سجستانی أزدی (م ۲۷۵ق.)؛ سنن ابی‌داوود؛ تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، [بی‌تا].

۹۲. ابوعبید، قاسم بن سلام (م ۲۲۴ق.)؛ الأموال؛ تحقیق محمد خلیل هراس؛ بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۸ق.

۹۳. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله (م ۴۳۰ق.)؛ حلیة الاولیاء؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۹ق.
۹۴. ــــــــــــ؛ معرفة الصحابه؛ تحقیق محمدحسن محمدحسن اسماعیل و مسعد عبدالحمید السعدنی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
۹۵. ابویعلی، احمد بن علی بن مثنّی تمیمی (م ۳۰۷ق.)؛ مسند ابویعلی الموصلی؛ تحقیق حسین سلیم اسد؛ ۱۳ج، چ۱، دمشق: دارالمأمون للتراث، ۱۴۰۴ق.
۹۶. احسائی، ابن‌أبی‌جمهور محمد بن زین‌الدین (ز ۹۰۱ق.)؛ عوالی اللئالی العزیزیة فی الأحادیث الدینیه؛ تحقیق مجتبی عراقی؛ چ۱، قم: دار سیدالشهداء للنشر، ۱۴۰۵ق.
۹۷. احمد بن حنبل، ابوعبدالله شیبانی (م ۲۴۱ق.)؛ مسند احمد حنبل؛ ۶ج، بیروت: دار الفکر، [بی‌تا].
۹۸. احمد مرتضی (م ۸۴۰ق.) و عبدالله بن ابی‌القاسم بن مفتاح (م۸۷۷ق.)؛ شرح الأزهار، المسمی بالمنتزع المختار من الغیث المدرار؛ صنعاء: مکتبة غمضان (و نرم‌افزار مکتبة اهل البیت).
۹۹. احمدی میانجی، علی (م ۱۳۷۹ش.)؛ مکاتیب الأئمه؛ تحقیق مجتبی فرجی؛ چ۱، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۶ق.
۱۰۰. ــــــــــــ؛ مکاتیب الرسول؛ ۴ج، چ۱، قم: دار الحدیث، ۱۴۱۹ق.
۱۰۱. أخبار الدولة العباسیة و فی أخبار العباس و ولده (مؤلف مجهول)؛ تحقیق عبدالعزیز الدوری و عبدالجبار مطلبی؛ بیروت: دار الطلیعه، ۱۳۹۱ق.
۱۰۲. اربلی، علی بن فخرالدین عیسی بن ابی‌الفتح (م ۶۹۳ق.)؛ کشف الغمّه عن معرفة الائمه؛ تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی؛ ۲ج، چ۱، تبریز: بنی‌هاشم، ۱۳۸۱ق.
۱۰۳. اردبیلی، محمد بن علی (م ۱۱۰۱ق.)؛ جامع الرواة و ازاحة الاشتباهات عن الطرق و الأسناد؛ چ۱، بیروت: در الاصفاء، ۱۴۰۳ق.
۱۰۴. اردبیلی، مولا احمد (م ۹۹۳ق.)؛ مجمع الفائدة و البرهان؛ ۱۱ج، ج۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی، [بی‌تا].

۱۰۵.أزهری، ابومنصور محمد بن احمد (م ۳۷۰)؛ تهذیب اللغة؛ تحقیق محمد عوض مرعب؛ بیروت: دار إحیاء التراث، ۱۴۲۱ق./ ۲۰۰۱م.
۱۰۶.أزهری، ابومنصور محمد بن احمد (م ۳۷۰ق.)؛ تهذیب اللغه؛ تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مصحح محمدعلی نجار؛ [بی‌جا]: [بی‌نا]، [بی‌تا].
۱۰۷.استرآبادی، محمد امین(م ۱۱۱۹ق)؛ الفوائد المدنیة و بذیله الشواهد المکیه؛ تحقیق رحمت‌الله رحمتی اراکی؛ چ ۱، قم: مؤسسهٔ نشر اسلامی، ۱۴۲۴ق.
۱۰۸.اسفرائینی، ابوالمظفر طاهر بن محمد (م ۴۷۱ق.)؛ التبصیر فی‌الدین و تمییز الفرقة الناجیة عن الفرق الهالکین؛ تحقیق محمدزاهد بن حسن کوثری؛ چ ۱، قاهره: المکتبة الازهریة للتراث، ۱۴۱۹ق./ ۱۹۹۹م.
۱۰۹.اسکافی، ابوعلی محمد بن همام (م ۳۳۶ق.)؛ منتخب الأنوارفی تاریخ الأئمة الأطهار؛ تحقیق علی‌رضا هزار؛ چ ۱، قم: انتشارات دلیل ما، ۱۴۲۲ق.
۱۱۰.اشتهاردی، شیخ علی‌پناه (م ۱۴۲۹ق.)؛ مدارک العروه؛ چ ۱، تهران: دارالأسوه، ۱۴۱۷ق.
۱۱۱.اشعری قمی، احمد بن محمد بن عیسی (ق سوم)؛ النوادر؛ قم: تحقیق و نشر مدرسه امام مهدی ﷺ، ۱۴۰۸ق.
۱۱۲.أشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (م ۲۲۴ق.)؛ مقالات الإسلامیین و إختلاف المصلین؛ تحقیق هلموت ریتر، چ ۲،آلمان: فراتر شتایز، ۱۴۰۰ق./ ۱۹۸۰م.
۱۱۳.ام الکتاب؛ (مؤلف ناشناس)؛ تحقیق ولادیمیر ایوانف؛ [بی‌جا]: [بی‌نا]، [بی نا].
۱۱۴.امین رستمی، علی؛ آموزه‌های معنوی در سیره نظامی معصومان؛ چ ۱، قم: انتشارات مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی ﷺ، ۱۳۹۱ش.
۱۱۵.امین، احمد مصری(م ۱۳۸۸ق.)؛ ضحی الإسلام؛ مصر: مکتبة الاسوه، ۱۳۹۸م.
۱۱۶.امین، حسن (م ۱۴۲۳ق.)؛ مستدرکات أعیان الشیعه؛ بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۱۶ق.
۱۱۷.امین، سیدمحسن (م ۱۳۷۱ق.)؛ أعیان الشیعه؛ تحقیق حسن امین؛ ۱۱ج، بیروت:

دارالتعارف، ۱۴۰۳ق.
۱۱۸.امینی، عبدالحسین (م۱۳۹۲ق.)؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب؛ چ۴، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۳۹۷ق.
۱۱۹.ـــــــــــ؛ الغدیر فی الکتاب و السنه و الأدب؛ ج۱، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۴۱۴ق.
۱۲۰.انصاری، شیخ مرتضی (م ۱۲۸۱ق.)؛ فرائد الاصول؛ چ۵، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.
۱۲۱.ـــــــــــ؛ المکاسب؛ تحقیق و چاپ کنگره شیخ انصاری؛ قم: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۱۲۲.انصاری، عبدالعلی محمد بن نظام‌الدین (م ۱۲۲۵ق.)؛ فوات الرحموت بشرح مسلم الثبوت فی أصول الفقه (همراه با المستصفی)؛ مصر: بولاق، ۱۳۲۲ق.
۱۲۳.انوری، حسن(معاصر) ؛ فرهنگ بزرگ سخن؛ چ۴، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۵ش.
۱۲۴.اهوازی، حسین بن سعید کوفی (ق سوم)؛ الزهد؛ تحقیق غلامرضا عرفانیان یزدی؛ چ۲، قم: المطبعة العلمیه، ۱۴۰۲ق.
۱۲۵.باجی، ابوالولید سلیمان بن خلف قرطبی مالکی(م۴۷۴ق.)؛ إحکام الفصول فی أحکام الأصول؛ تحقیق عبدالله محمد جبوری؛ چ۱، بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۹م.
۱۲۶.بحرالعلوم، سیدمهدی (م۱۲۱۲ق.)؛ فوائد الرجالیه؛ تحقیق محمدصادق بحرالعلوم؛ ۴ج، چ۱، تهران: مکتبة الصادق، ۱۳۶۳ق.
۱۲۷.بحرانی، یوسف بن احمد (م ۱۱۸۶ق.)؛ الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهره؛ تحقیق محمدتقی ایروانی و سیدعبدالرزاق مقرم؛ چ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۵ق.
۱۲۸.بحرانی، سیدهاشم بن سلیمان (م ۱۱۰۷ق)؛ البرهان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق قسم

الدراسات الإسلامية مؤسسة البعثه؛ چ ۱، قم: مؤسسه بعثه، ۱۳۷۴ش.
۱۲۹. بخاری، ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل (م ۲۵۶ق.)؛ تاریخ الکبیر؛ ۹ج، دیار بکر: مکتبة الاسلامیه، [بی‌تا].
۱۳۰. ــــــــــــ ؛ صحیح البخاری؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۱ق./ ۱۹۹۱م.
۱۳۱. ــــــــــــ ؛ صحیح البخاری؛ تحقیق مصطفی دیب البغا؛ چ۳، بیروت: دار ابن‌کثیر / دار یمامه، ۱۴۰۷ق.
۱۳۲. بخاری، ابونصر (م ح ۳۴۱ق.)؛ سرّ سلسلة العلویه؛ تحقیق سیدمحمدصادق بحرالعلوم؛ چ ۱، قم: منشورات رضی، ۱۴۱۳ق./ ۱۳۷۱ش.
۱۳۳. برازش، علی‌رضا (معاصر)؛ معجم المفهرس لألفاظ أحادیث الکتب الأربعه؛ با همکاری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱، تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۳ش.
۱۳۴. برقی، احمد بن محمّد بن خالد (م ۲۷۴ق.)؛ رجال البرقی؛ چ ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ش.
۱۳۵. برقی، احمد بن محمّد بن خالد (م ۲۷۴ق.)؛ المحاسن؛ تحقیق محدث ارموی؛ چ ۲، قم: دارالکتب العلمیه، ۱۳۷۱ق.
۱۳۶. بروجردی طباطبائی، آقاحسین (م ۱۳۸۰ق.)؛ رسالة فی الخمس (ضمن تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة، الخمس و الانفال)؛ مقرر، محمد فاضل موحدی لنکرانی (م ۱۴۲۸ق.)؛ چ ۱، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام، ۱۴۲۳ق.
۱۳۷. ــــــــــــ ؛ البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر؛ مقرر حسین‌علی منتظری (م ۱۴۳۱ق.)؛ چ۳، قم: دفتر ایشان، ۱۴۱۶ق.
۱۳۸. ــــــــــــ ؛ تبیان الصلاه؛ مقرر علی صافی (م ۱۴۳۰ق)؛ ۸ج، چ ۱، قم: گنج عرفان للطباعة و النشر، ۱۴۲۶ق.
۱۳۹. ــــــــــــ ؛ نهایة التقریر؛ مقرر محمد فاضل موحدی لنکرانی (م۱۴۲۸ق)؛ قم: [بی‌نا]، [بی‌تا].
۱۴۰. بزار، ابوبکر أحمد بن عمرو بن عبدالخالق (م ۲۹۲ق.)؛ مسند بزار (البحر الزخار)؛

تحقیق محفوظ الرحمان زین‌الله؛ چ۱، بیروت، مدینه: مؤسسة علوم القرآن، ۱۴۰۹ق.
۱۴۱. بغدادی، اسماعیل باشا؛ هدیة العارفین، أسماء المؤلفین و آثار المصنفین؛ تحقیق محمد مهدی خرسان؛ چ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۵۱م.
۱۴۲. بغدادی، عبدالقاهر بن طاهر ابومنصور(م ۴۲۶ق.)؛ الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه؛ چ۲، بیروت: دارالآفاق الجدیده، بیروت ۱۹۷۷م.
۱۴۳. ــــــــــ ؛ الفرق بین الفرق و بیان الفرقة الناجیه؛ تحقیق شیخ ابراهیم رمضان؛ چ۱، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۵ق./ ۱۹۹۴م.
۱۴۴. بغدادی، ابوجعفر محمد بن حبیب (م ۲۴۵ق.)؛ المحبّر؛ بیروت: دارالآفاق الجدیده، [بی‌تا].
۱۴۵. بغوی، ابومحمد حسین بن مسعود شافعی (م۵۱۰ق.)؛ شرح السنه؛ تحقیق شعیب الأرناؤوط و محمد زهیر الشاویش؛ چ۲، دمشق / بیروت: المکتب الإسلامی، ۱۴۰۳ق./ ۱۹۸۳م.
۱۴۶. بکری، حسین بن محمد (م۹۶۶ق.)؛ تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس نفیس؛ بیروت: دارصادر، مؤسسه شعبان، [بی‌تا].
۱۴۷. بلاذُری، احمد بن یحیی (م ۲۷۹ق.)؛ أنساب الأشراف؛ تحقیق محمدباقر محمودی؛ چ۱، ج۳، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، مؤسسة الاعلمی، ۱۹۷۷م./۱۳۹۷ش.
۱۴۸. ــــــــــ ؛ جمل من أنساب الأشراف؛ تحقیق سهیل زکار؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۹ق.
۱۴۹. بهبودی، محمدباقر (م ۱۳۹۳ش.)؛ گزیده تهذیب الأحکام (ترجمه و تحقیق)؛ چ۱، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۰ش.
۱۵۰. ــــــــــ ؛ گزیده من لایحضرة الفقیه (ترجمه و تحقیق)؛ چ۱، تهران: انتشارات کویر، ۱۳۷۰ش.
۱۵۱. ــــــــــ ؛ گزیدهٔ کافی (ترجمه و تحقیق)؛ چ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ش.

۱۵۲. ـــــــــــ؛ معرفة الحدیث؛ تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ش.
۱۵۳. بهبهانی، محمدباقر بن محمد اکمل(م ۱۲۰۵ق.)؛ الحاشیة علی مدارک الأحکام؛ ۳ج، چ۱، قم: مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام، ۱۴۱۹ق.
۱۵۴. ـــــــــــ؛ الفوائد الرجال (ضمن رجال الخاقانی)؛ قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۲ش / ۱۴۰۴ق.
۱۵۵. بیاضی، ابومحمد علی بن یونس عاملی (م ۸۷۷ق.)؛ صراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم؛ تحقیق محمدباقر بهبودی؛ ج۱، تهران: مکتبة المرتضویه، ۱۳۸۷ق.
۱۵۶. بیضاوی، ابوسعید عبدالله بن عمر شیرازی (قرن۸)؛ تفسیر البیضاوی (أنوار التنزیل)؛ چ۱، بیروت: مؤسسه اعلمی، ۱۴۱۰ق.
۱۵۷. بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین خسروجردی (م ۴۵۸ق.)؛ دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعه؛ تحقیق عبدالمعطی قلعجی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق./ ۱۹۸۵م.
۱۵۸. ـــــــــــ؛ دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشریعه؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی؛ ۲ج، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ش.
۱۵۹. ـــــــــــ؛ سنن الکبری؛ ۱۴ ج، چ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۶ق.
۱۶۰. ـــــــــــ؛ سنن‌الکبری؛ ۱۰ج، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۱۳ق.
۱۶۱. ـــــــــــ؛ معرفة السنن و الآثار؛ تحقیق سیدحسن کسروی؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
۱۶۲. ترمذی، ابوعیسی محمد بن عیسی (م ۲۷۹ق.)؛ الجامع الصحیح؛ تحقیق احمد محمد شاکر؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی،[بی‌تا].
۱۶۳. تستری، کاظمی اسدالله بن اسماعیل (م۱۲۳۷ق.)؛ مقابس الأنوار؛ قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث، [بی‌تا].
۱۶۴. التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری علیه‌السلام؛ چ۱، قم: مدرسه امام مهدی، ۱۴۰۹ق.

۱۶۵. تمیمی، ابوالعرب محمد بن أحمد بن تمیم بن تمام (م ۳۳۳ق.)؛ المحن؛ تحقیق عمر سلیمان عقیلی؛ چ۱، الریاض ـ السعودیه: دارالعلوم، ۱۴۰۴ق./ ۱۹۸۴م.
۱۶۶. تهانوی، محمدعلی (م ۱۱۵۸ق.)؛ کشّاف اصطلاحات الفنون و العلوم؛ تحقیق رفیق عجم؛ چ۱، بیروت: مکتبة لبنان ناشرون، ۱۹۹۶م.
۱۶۷. تیجانی، محمد(معاصر)؛ گشته‌ام در جهان؛ ترجمه ابوالحسن فهری؛ چ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۰ش.
۱۶۸. ثعلبی، ابوإسحاق أحمد بن محمد بن إبراهیم نیشابوری (م ۴۲۷ق.)؛ الکشف و البیان (تفسیر الثعلبی)؛ تحقیق الإمام أبی‌محمد بن عاشور؛ چ۱، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.
۱۶۹. ثقفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (م ۲۸۳ق.)؛ الغارات؛ تحقیق عبدالزهراء حسینی؛ بیروت: دارالاضواء؛ ۱۴۰۷ق./۱۹۸۷م.
۱۷۰. ــــــــــــ ؛ الغارات؛ تحقیق جلال‌الدین حسینی ارموی؛ ۲ج، چ۱، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳ش.
۱۷۱. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر (م ۲۵۵ق)؛ الحیوان؛ تحقیق عبدالسلام محمد هارون؛ بیروت: دارالجیل، ۱۴۱۶ق./ ۱۹۹۶م.
۱۷۲. جر، خلیل (معاصر)؛ لاروس المعجم العربی الحدیث؛ پاریس: ۱۹۷۳م.
۱۷۳. جزائری، نعمت‌الله بن عبدالله (م ۱۱۱۲ ق.)؛ کشف الأسرار فی شرح الإستبصار؛ تحقیق طیب موسوی جزائری؛ ۳ج، چ۱، قم: مؤسسة دارالکتاب، ۱۴۰۸ق.
۱۷۴. ــــــــــــ ؛ منع الحیاة و حجیة قول المجتهد من الأموات؛ ۱ج، چ۲، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۱ق.
۱۷۵. جصاص، ابوبکر احمد بن علی رازی (م ۳۷۰ق.)؛ أحکام القرآن؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۱۷۶. جمعی از راویان شیعه (ق سوم)؛ الأصول الستة عشر؛ تحقیق ضیاءالدین محمودی و نعمت‌الله جلیلی و مهدی غلامعلی؛ چ۱، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۳ق. / ۱۳۸۱ ش.

۱۷۷. جوالیقی، ابومنصور موهوب بن احمد (م ۵۴۰ق)؛ المعرب من الکلام الأعجمی علی حروف المعجم؛ تحقیق احمد محمد شاکر؛ تهران: [بی‌نا]، ۱۹۶۶م.
۱۷۸. جوزجانی، ابواسحاق ابراهیم بن یعقوب (م ۲۵۹ ق.)؛ أحوال الرجال؛ تحقیق صبحی بدری سامرائی؛ بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۰۵ق.
۱۷۹. جوهری، اسماعیل بن حمّاد (م ۳۹۳ق.)؛ صحاح اللغه؛ تحقیق احمد بن عبدالغفور عطار؛ بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۷ق.
۱۸۰. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله (م ۱۰۰۴ق)؛ کشف الظنون؛ بیروت: دار أحیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۱۸۱. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله ابوعبدالله (م ۴۰۵ق.)؛ المدخل إلی الصحیح؛ تحقیق ربیع هادی عمیر المدخلی؛ چ ۱، بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۰۴ق.
۱۸۲. ـــــــــــ ؛ المستدرک علی الصحیحین؛ تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ۵ج با فهرست، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق./ ۱۹۹۰م.
۱۸۳. حائری اصفهانی، محمدحسین بن عبدالرحیم(م ۱۲۵۴ق.)؛ الفصول الغرویة فی الأصول الفقهیه؛ چ ۱، قم: ۱۴۰۴ق.
۱۸۴. حر عاملی، محمد بن حسن (م ۱۱۰۴ق)؛ إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات؛ چ ۱، بیروت: اعلمی، ۱۴۲۵ق.
۱۸۵. حر عاملی، محمد بن حسن (م ۱۱۰۴ق.)؛ الفوائد الطوسیه؛ تحقیق سیدمهدی لاجوردی؛ قم: مطبعة العلمیه، ۱۴۰۳ق.
۱۸۶. ـــــــــــ ؛ وسائل الشیعه إلی تحصیل مسائل الشریعه؛ تحقیق مؤسسه آل البیت؛ چ ۱، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۹ق.
۱۸۷. حر عاملی، محمد بن حسن (م ۱۱۰۴ق)؛ هدایة الأمة إلی أحکام الأئمه ﷺ؛ تحقیق و نشر مجمع البحوث الإسلامیه؛ چ ۱، مشهد: ۱۴۱۴ق.
۱۸۸. حرّانی، ابن شعبه (قرن ۴)؛ تحف العقولعن آل الرسول ﷺ؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ چ ۲، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴ق.

۱۸۹. ـــــــــــــ ؛ تحف العقولعن آل الرسولﷺ؛ ترجمه احمد جنتی؛ چ۱، تهران: مؤسسه امیر کبیر، ۱۳۸۲ش.

۱۹۰. ـــــــــــــ ؛ تحف العقولعن آل الرسولﷺ؛ ترجمه علی اکبر غفاری؛ تهران: اسلامیه، ۱۳۵۴ش.

۱۹۱. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله حاکم (م ۴۰۵ق.)؛ شواهد التنزیل لقواعد التفضیل؛ تحقیق محمدباقر محمودی؛ چ۱، تهران: مؤسسه طبع و نشر وابسته به وزارت ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱ق.

۱۹۲. حسنلو، امیرعلی(معاصر)؛ پوشش و تغذیه در سیره معصومان؛ چ۱، قم: پژوهشکده تاریخ و سیرهٔ پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۵ش.

۱۹۳. حسینی، سیداحمد (معاصر)؛ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی؛ چ۱، قم: کتابخانه عمومی آیةالله مرعشی، ۱۳۷۱ش.

۱۹۴. حسینی‌زاده، سیدعلی(معاصر)؛ سیره تربیتی پیامبر و اهل بیت؛ ج۱ و ۴، چ۱، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰ـ۱۳۸۲ش.

۱۹۵. حکیم، محمد تقی(م۱۴۲۳ق.)؛ الاصول الفقه المقارن؛ چ ۱، قم: مجمع جهانی اهل بیت، ۱۴۱۶ق.

۱۹۶. حکیم، محمدباقر(م ۱۳۲۴ق.)؛ الإمامة و أهل البیت:النظریة والإستدلال؛ چ۱، قم: المرکز السلامی المعاصر، ۱۳۲۴ق.

۱۹۷. حلبی، ابوالصلاح (م ۴۴۷ق.)؛ تقریب المعارف؛ تحقیق حسین تبریزیان، چ۱، قم: الهادی، ۱۴۰۴ق.

۱۹۸. ـــــــــــــ ؛ الکافی فی الفقه؛ تحقیق رضا استادی؛ اصفهان: مکتبة الامام امیرالمؤمنین، ۱۴۰۳ق.

۱۹۹. حلوانی، حسین بن محمد(قرن ۵)؛ نزهة الناظر وتنبیه الخاطر؛ چ۱، قم: مدرسة الامام المهدی، ۱۴۰۸ق.

۲۰۰. حلی، احمد بن فهد (م ۸۴۱ق.)؛ عدّة الداعی؛ چ۱، دار الکتاب الاسلامی، ۱۴۰۷ق.

۲۰۱. ــــــــــــــ ؛ المهذب البارع فی شرح مختصر النافع؛ تحقیق مجتبی عراقی؛ قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ق.
۲۰۲. حلی، حسن بن سلیمان(قرن هشتم)؛ مختصر البصائر؛ تحقیق مشتاق مظفر؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۲۱ق.
۲۰۳. حلی، رضی‌الدین علی بن یوسف بن مطهر (م۷۰۳ق)؛ العدد القویّة لدفع المخاوف الیومیه؛ تحقیق مهدی رجائی؛ چ۱، قم: کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی، ۱۴۰۸ق.
۲۰۴. حموی، یاقوت (م ۶۲۶ق.)؛ معجم البلدان؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق.
۲۰۵. حموئی جوینی، ابراهیم بن محمد (قرن ۷-۸)؛ فرائد السمطین فی فضائل المرتضی و البتول و السبطین و الائمه من ذریتهم؛ تحقیق محمدباقر محمودی؛ بیروت: مؤسسه المحمودی، ۱۳۵۷ش./ ۱۳۹۸ق.
۲۰۶. حمیدی، عبدالله بن الزبیر ابوبکر (م ۲۱۹ق)؛ المسند الحمیدی؛ تحقیق حبیب الرحمان أعظمی؛ بیروت و قاهره: دارالکتب العلمیه، مکتبة المتنبی، ۱۴۰۸ق.
۲۰۷. حمیری، نشوان بن سعید (م ۵۷۳)؛ الحور العین؛ کمال مصطفی؛ بغداد: مکتبه المثنی، قاهره: مکتبه خانجی، ۱۹۶۵م.
۲۰۸. حمیری، ابوالعباس عبدالله بن جعفر (م ۳۰۰ق.)؛ قرب الإسناد؛ تحقیق مؤسسه آل البیت؛ چ۱، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۳ق.
۲۰۹. خامنه‌ای، سیدعلی (معاصر)؛ انسان ۲۵۰ ساله؛ چ۱، تهران: مؤسسه ایمان جهادی، ۱۳۹۱ش.
۲۱۰. خراسانی، آخوند محمدکاظم (م ۱۳۲۹ق.)؛ کفایة الأصول؛ تحقیق مؤسسهٔ آل البیت؛ چ۱، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ق.
۲۱۱. خزاز رازی قمی، علی بن محمد (قرن ۴)؛ کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمة الإثنی عشر؛ تحقیق عبداللطیف‌حسینی کوه‌کمری؛ قم: بیدار، ۱۴۰۱ق.
۲۱۲. خصیبی، حسین بن حمدان (م۳۳۴ق.)؛ الهدایة الکبری؛ بیروت: البلاغ، ۱۴۱۹ق.

۲۱۳. ـــــــــــ ؛ الهدایة الکبری؛ تحقیق مصطفی صبحی خضر حمصی؛ چ۱، بیروت: شرکت اعلمی للمطبوعات، ۱۴۳۲ق./ ۲۰۱۱م.
۲۱۴. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت بغدادی (م ۴۶۳ق.)؛ تاریخ بغداد؛ چ۱، بیروت: دار الکتاب العلمیه،۱۴۱۷ق.
۲۱۵. ـــــــــــ ؛موضح أوهام الجمع و التفریق؛ تحقیق عبدالمعطی امین قلعه‌چی؛ چ۱، بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۷ق.
۲۱۶. خمیسی، عبدالرحمان بن ابراهیم (معاصر)؛ معجم علوم الحدیث النبوی؛ چ۱، بیروت: دار ابن‌حزم، ۱۴۲۱ق. / ۲۰۰۰م.
۲۱۷. خمینی، روح الله موسوی(م۱۴۰۹ق)؛ تحریر الوسیله؛ چ۱، قم: مؤسسهٔ مطبوعات دارالعلم، [بی تا].
۲۱۸. ـــــــــــ ؛ الرسائل العشره؛ چ۱، قم: تحقیق مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام، ۱۴۲۰ق.
۲۱۹. خمینی، روح‌الله موسوی (م ۱۴۰۹ق.)؛ کتاب الطهاره؛ تحقیق مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام، چ۱، تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام، ۱۴۲۱ق.
۲۲۰. خوارزمی، ابوعبدالله محمد بن احمد (م ۳۷۸ق.)؛ مفاتیح العلوم؛ چاپ لیدن: [بی‌تا].
۲۲۱. ـــــــــــ ؛ مفاتیح العلوم؛ ترجمه محمدحسین خدیوجم؛ تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲ش.
۲۲۲. خوانساری، سیداحمد بن یوسف(م ۱۴۰۵ق.)؛ جامع المدارک فی شرح مختصر النافع؛ چ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۵ق.
۲۲۳. خوئی، سیدابوالقاسم موسوی (م۱۴۲۳ق.)؛ البیان فی تفسیر القرآن؛ چ۴، بیروت: دار الزهراء، ۱۳۹۵ق. / ۱۹۷۵م.
۲۲۴. ـــــــــــ ؛ موسوعة الإمام الخوئی (المستند فی شرح العروة الوثقی "الصلاة")؛ تقریر مرتضی بروجردی؛ چ۱، قم: مؤسسة إحیاء آثار الإمام الخوئی، ۱۴۱۸ق.

۲۲۵. ــــــــــــــ؛ معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال؛ ۲۴ج جدید، [بی‌جا]، [بی‌نا] و [بی‌تا].
۲۲۶. خوئی، میرزاحبیب‌الله هاشمی (م ۱۳۲۴ق.) و حسن‌زاده آملی و محمدباقر کمره‌ای؛ منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه؛ تهران: انتشارات اسلامیه، ۱۴۰۰ق.
۲۲۷. دارقطنی، علی بن عمر (م ۳۸۵ق.)؛ سنن الدارقطنی؛ تحقیق مجدی بن منصور؛ ۴ج، چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۲۲۸. دارمی، ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمان (م۲۵۵ق.)؛ سنن الدارمی؛ دمشق: مطبعة الاعتدال، ۱۳۴۹ق.
۲۲۹. داودی، محمد (معاصر)؛ سیره تربیتی پیامبر و اهل بیت ﷺ؛ ج۲ و ۳، چ۴ و ۷، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۹ـ۱۳۹۰ش.
۲۳۰. دایرة المعارف تشیع؛ ج۷، چ۱، تهران: نشر شهید محبی، ۱۳۷۸ش.
۲۳۱. دفتری، فرهاد(معاصر)؛ «اسماعیلیه»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ ج۸، چ۱، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷ش.
۲۳۲. دمشقی، شمس‌الدین محمد بن عبدالله قیسی (م ۸۴۲ق.)؛ توضیح المشتبه فی ضبط أسماء الرواة وأنسابهم وألقابهم وکناهم؛ تحقیق محمد نعیم العرقسوسی؛ بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۹۹۳م.
۲۳۳. دهخدا، علی اکبر (م ۱۳۳۴ش.)؛ لغت‌نامه؛ چ۲، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ش.
۲۳۴. دیلمی، ابومحمدحسن بن محمد (م۸۴۱ق)؛ غرر الأخبار و درر الآثار فی مناقب ابی الإئمة الأطهار؛ تحقیق اسماعیل ضیغم؛ چ۱، قم: دلیل ما، ۱۴۲۷ق.
۲۳۵. دینوری، احمد بن داوود(م ۲۸۲ق.)؛ الأخبار الطوال؛ تحقیق عبدالمنعم عامر؛ قم: شریف رضی، ۱۳۶۸ ش.
۲۳۶. ذاکری، علی اکبر (معاصر)؛ حکومت و سیاست؛ چ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۰ش.

۲۳۷. ـــــــــــ ؛ سیمای کارگزاران علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین علیه السلام؛ ۳ج، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی (بوستان کتاب)، ۱۳۸۰ش.
۲۳۸. ذهبی، شمس‌الدین محمد بن أحمد بن عثمان (م ۷۴۸ق.)؛ تاریخ الاسلام؛ تحقیق عبدالسلام تَدْمُری؛ چ ۲، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۱۳ق.
۲۳۹. ـــــــــــ ؛ سیر اعلام النبلاء؛ به کوشش شعیب الأرنؤوط؛ چ ۱۰، بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۱۴ق. / ۱۹۹۴م.
۲۴۰. ـــــــــــ ؛ الکاشف فی معرفة من له الروایة فی الکتب التسعه؛ تحقیق عزت علی عید عطیه؛ قاهره: دارالکتب الحدیثه، [بی‌تا].
۲۴۱. ـــــــــــ ؛ میزان الإعتدال فی نقد الرجال؛ تحقیق شیخ علی‌محمد معوض و الشیخ عادل أحمد عبدالموجود؛ چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۵م.
۲۴۲. ـــــــــــ ؛ میزان الإعتدال فی نقد الرجال؛ تحقیق علی محمد بجاوی؛ ۴ج، بیروت: دارالفکر، [بی‌تا].
۲۴۳. رازی، ابوحاتم احمد بن حمدان(م ۳۲۲ق.)؛ الزینه فی کلمات الاسلامیة العربیه؛ چاپ مصر، [بی‌تا].
۲۴۴. راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد (م۵۰۲ق.)؛ مفردات الفاظ القرآن؛ تحقیق صفوان عدنان؛ چ ۱، دمشق / بیروت: دار العلم الدار الشامیه، ۱۴۱۲ق.
۲۴۵. راوندی، فضل‌الله بن علی کاشانی(م ۵۷۰ ق)؛ النوادر؛ تحقیق احمد صادقی اردستانی؛ چ ۱، قم: دارالکتاب، [بی‌تا].
۲۴۶. راوندی، قطب‌الدین سعید بن هبةالله (م ۵۷۶ق.)؛ الخرائج و الجرائح؛ چ ۱، قم: تحقیق و نشر مؤسسة الإمام المهدی(عج)، ۱۴۰۹ق.
۲۴۷. ـــــــــــ ؛ الدعوات (سلوة الحزین)؛ چ ۱، قم: تحقیق و نشر مؤسسة الإمام المهدی علیه السلام، ۱۴۰۷ق.
۲۴۸. ربانی، محمدحسن(معاصر)؛ اصول ثابت سیرهٔ معصومین؛ چ ۱، تهران؛ نشر بین‌الملل، ۱۳۹۰ش.

۲۴۹. زبیدی ، سیدمحمدمرتضی حسینی (م ۱۲۰۵ق.)؛ تاج العروس من جواهر القاموس؛ تحقیق علی شیری؛ ۲۰ج، چ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق./ ۱۹۹۴م.

۲۵۰. زبیری، ابوعبدالله مصعب بن عبدالله (م ۲۳۶ق.)؛ نسب قریش؛ تحقیق أ. لیفی بروفسال؛ چ۳، قاهره: دارالمعارف، [بی‌تا].

۲۵۱. زرکلی، خیرالدین (م ۱۳۹۶ق.)؛ الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال و النساء من العرب و المستعربین و المستشرقین؛ چ۸، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۳۹۶م.

۲۵۲. زرندی، جمال‌الدین محمد بن یوسف بن حسن حنفی مدنی (م ۷۵۰)؛ نظم درر السمطین فی فضائل المصطفی و المرتضی و البتول و السبطین؛ چ۱: مکتبة الإمام أمیرالمؤمنین علیه‌السلام العامة، ۱۳۷۷ق./ ۱۹۵۸م.

۲۵۳. زمخشری، أبوالقاسم محمود بن عمر (م۵۳۸ ق.)؛ ربیع الأبرار و نصوص الأخبار؛ تحقیق عبدالامیر مهنا؛ چ۱، بیروت: مؤسسهٔ اعلمی، ۱۴۱۲ق ۱۹۹۲ م.

۲۵۴. ــــــــــــ ؛ الفائق فی غریب الحدیث؛تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم و علی محمد البجاوی؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق. / ۱۹۹۲م.

۲۵۵. زید بن علی بن الحسین۸ (م ۱۲۱ق.)؛ مسند زید بن علی؛ بیروت: دارالحیاة، [بی‌تا].

۲۵۶. سباعی، شیخ مصطفی (معاصر)؛ السنة و مکانتها فی التشریع الاسلامی؛ دمشق: مکتب الاسلامی، ۱۴۱۵ق.

۲۵۷. سبحانی، جعفر (معاصر)؛ أصول الحدیث و أحکامه؛ قم: اداره حوزه، ۱۴۱۲ق. / ۱۳۷۱ش.

۲۵۸. ــــــــــــ ؛ الزکاة فی الشریعة الاسلامیة الغراء؛ چ۱، قم: مؤسسه امام صادق علیه‌السلام ، ۱۴۲۴ق.

۲۵۹. ــــــــــــ ؛ تأریخ الفقه الإسلامی و أدواره؛ مقدمه جعفر هادی دجیلی، ۱ج، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۱۹ق.

۲۶۰. ــــــــــــ ؛ تذکرة الأعیان؛ چ۱، قم: مؤسسة الإمام الصادق علیه‌السلام، مکتبة التوحید، ۱۴۱۹ق.

۲۶۱. سبزواری، محقق محمدباقر بن محمد مؤمن (م ۱۰۹۰ق.)؛ کفایة الأحکام؛ قم: مؤسسة النشر اسلامی، ۱۴۲۳ق.

۲۶۲. سبط ابن‌جوزی، یوسف بن فرغلی بغدادی (م ۶۵۴ق.)؛ تذکرة الخواص؛ تهران: انتشارات نینوا، [بی‌تا].

۲۶۳. سبکی، ابونصر عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی (م ۷۷۱ق.)؛ طبقات الشافعیة الکبری؛ تحقیق محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو؛ چ۲، [بی‌جا]: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۴۱۳ق.

۲۶۴. سخاوی، شمس‌الدین محمد بن عبدالرحمان (م ۹۰۲ق)؛ التحفة اللطیفه فی تاریخ المدینة الشریفه؛ ۲ج، چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.

۲۶۵. سرخسی، شمس الدین (۴۸۳ق)؛ المبسوط؛ بیروت: دار المعرفه، [بی‌تا].

۲۶۶. سزگین، فؤاد (م ۲۰۱۸م.)؛ تاریخ التراث العربی التدوین التاریخی؛ چ۲، قم: کتابخانه آیة‌الله مرعشی، ۱۴۱۲ق.

۲۶۷. سعدی، ابوحبیب(معاصر)؛ القاموس الفقهی لغة و اصطلاحا؛ چ۲، دمشق: دارالفکر، ۱۴۰۸ق./ ۱۹۸۸م.

۲۶۸. سفارینی، محمد بن احمد بن سالم (م ۱۱۸۸ ق.)؛ تحقیق محمد عبدالعزیز خالدی؛ غذاء الألباب شرح منظومة الأداب؛ چ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۳ق. / ۲۰۰۲م.

۲۶۹. سمرقندی، ابوبکر محمد بن احمد (م ۵۳۹ق.)؛ میزان الأصول فی نتائج العقول؛ تحقیق محمد زکی عبدالبر؛ چ۲، قاهره: مکتبة دار التراث، ۱۴۱۸ق. / ۱۹۹۸م.

۲۷۰. سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد تمیمی (م ۵۶۲ق.)؛ الأنساب؛ تعلیق عبدالله عمر بارودی؛ چ۱، بیروت: دارالجنان، ۱۴۰۸ق.

۲۷۱. سیدرضی، محمد بن حسین (م ۴۰۶ق)؛ خصائص الأئمة: (خصائص أمیرالمؤمنین علیه السلام)؛ تحقیق محمدهادی امینی؛ چ۱، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۰۶ق.

۲۷۲. ــــــــــــ؛ المجازات النبویه؛ تحقیق طه محمد الزینی؛ قم: بصیرتی، [بی‌تا].

۲۷۳. ـــــــــــ ؛ نهج البلاغه؛ تحقیق صبحی صالح؛ چ ۱، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.
۲۷۴. ـــــــــــ ؛ نهج البلاغه؛ ترجمه و شرح علینقی فیض الاسلام؛ [بی‌جا]: [بی‌نا]، ۱۳۵۱ش.
۲۷۵. سیدمرتضی، علی بن حسین موسوی (م ۴۳۶ق.)؛ الإنتصار فی إنفرادات الإمامیه؛ چ ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.
۲۷۶. ـــــــــــ ؛ الذریعة إلی أصول الشریعه؛ تحقیق ابوالقاسم گرجی؛ چ ۱، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ش.
۲۷۷. ـــــــــــ ؛ الرسائل الشریف المرتضی؛ تحقیق سیداحمد حسینی و سیدمهدی رجائی؛ چ ۱، قم: دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۵ق.
۲۷۸. سیستانی، سیدعلی حسینی (معاصر)؛ قاعدة لا ضرر و لا ضرار؛ چ ۱، قم: دفتر آیت‌الله سیستانی، ۱۴۱۴ق.
۲۷۹. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمان (م ۹۱۱ق.)؛ الإتقان فی علوم القرآن؛ چ ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۲۸۰. ـــــــــــ ؛ درّ المنثور فی التفسیر المأثور؛ بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۳ق.
۲۸۱. ـــــــــــ ؛ درّ المنثور فی التفسیر المأثور؛ قم: کتابخانه آیة‌الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۲۸۲. شاطبی، ابواسحق ابراهیم لخمی (م ۷۹۰ق.)؛ الموافقات فی أصول الأحکام؛ بیروت: دار الفکر، [بی‌تا].
۲۸۳. شافعی، ابوعبدالله محمد بن ادریس (م ۲۰۴ق.)؛ الأمّ؛ چ ۲، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۳ق.
۲۸۴. ـــــــــــ ؛ المسند؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، [بی‌تا].
۲۸۵. شامی، یوسف بن حاتم (قرن ۷)؛ الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللهامیم؛ چ ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۲۰ق.
۲۸۶. شرتونی، سعید خوری (م ۱۹۱۲ م.)؛ أقرب الموارد؛ بیروت: ۱۸۸۹م.

۲۸۷. شریف شیرازی، محمد هادی بن معین‌الدین محمد (آصف شیرازی) (م۱۰۸۱ ق.)؛ الکشف الوافی فی شرح أصول الکافی؛ تحقیق علی فاضلی؛ چ۱، قم: دار الحدیث، ۱۴۳۰ ق. / ۱۳۸۸ش.

۲۸۸. شعیری، محمد بن محمد (ق۶)؛ جامع الأخبار؛ چ۱، نجف: مطبعة حیدریه، [بی‌تا].

۲۸۹. شمس‌الدین، محمدجعفر (تحقیق و تعلیق) (معاصر)؛ موسوعة الکتب الأربعه فی أحادیث النبی و العتره؛ ۱۷ج، چ۱، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۲ق.

۲۹۰. شوشتری، نورالله (م ۱۰۱۹ق.)؛ مصائب النواصب؛ تحقیق قیس العطار؛ چ۲، قم: انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۷ش. / ۱۴۲۹ق.

۲۹۱. شوکانی، محمد بن علی بن محمد (م ۱۲۵۵ق.)؛ نیل الأوطار من أحادیث سید الأخیار شرح منتقی الأخبار؛ بیروت: دارالجیل، ۱۹۷۳ق.

۲۹۲. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم(م ۵۴۸ق.)؛ الملل والنحل؛ تحقیق محمد سیدکیلانی؛ بیروت: دارالمعرفه، ۱۴۰۲ق./ ۱۹۸۲م.

۲۹۳. شهید اول، مکی شمس‌الدین محمد بن مکی عاملی (م ۷۸۶ق.)؛ الدروس الشرعیه فی فقه الإمامیه؛ ۳ج، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴- ۱۴۱۲ق.

۲۹۴. ـــــــــــ ؛ ذکری الشیعة فی أحکام الشریعه؛ چ۱، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۹ق.

۲۹۵. ـــــــــــ ؛ غایة المراد فی شرح الإرشاد؛ تحقیق رضا مختاری؛ چ۱، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ق.

۲۹۶. ـــــــــــ ؛ القواعد و الفوائد؛ تحقیق عبدالهادی حکیم؛ قم: مکتبة المفید، [بی‌تا].

۲۹۷. شهید ثانی، زین‌الدین جبعی عاملی(م۹۶۶ق.)؛ حاشیة شرائع الإسلام؛ چ۱، قم: مکتب الأعلام، ۱۴۲۲ق.

۲۹۸. ـــــــــــ ؛ الرعایه لحال البدایة فی علم الدرایه؛ تحقیق مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه؛ چ۱، قم: کتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۲۳ق.

۲۹۹. ـــــــــــ ؛ روض الجنان فی شرح إرشادالأذهان؛ تحقیق مرکز الابحاث و الدراسات الاسلامیه قسم احیاء التراث الاسلامی؛ الحوزه العلمیه بقم، چ۱، قم: مکتب الاعلام الاسلامی (بوستان کتاب)، ۱۴۲۲ق./ ۱۳۸۰ش.

۳۰۰. ـــــــــــ ؛ الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه؛ تحقیق و تعلیق محمد کلانتر؛ دار إحیاء التراث العربی، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، [بی‌تا].

۳۰۱. ـــــــــــ ؛ مسالک الإفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام؛ چ۱، قم: مؤسسة المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳ق.

۳۰۲. شهیدی، جعفر(م۱۲۸۶ش.) ؛ زندگانی علی بن الحسین؛ تهران: دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ش.

۳۰۳. شیخ بهائی، بهاءالدین محمد بن حسین عاملی (م۱۰۳۱ق.)؛ الحبل المتین فی إحکام أحکام الدین؛ چ۱، بیروت: دار الهادی، ۱۴۲۰ق / ۲۰۰۰م.

۳۰۴. ـــــــــــ ؛ الحبل المتین فی إحکام أحکام الدین (ضمن رسائل)؛ تحقیق مرتضی احمدیان؛ چ۱، قم: کتابفروشی بصیرتی، ۱۳۹۰ق.

۳۰۵. ـــــــــــ ؛ زبدة الأصول؛ چ۱، قم: شریعت، ۱۳۸۳ش.

۳۰۶. ـــــــــــ ؛ مشرق الشمسین و إکسیر السعادتین؛ مع تعلیقات الخواجوئی؛ تحقیق سیدمهدی رجائی؛ چ۲، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه، ۱۴۱۴ق.

۳۰۷. شیرازی مدنی، سیدعلی‌خان حسینی (م ۱۱۱۹ق.)؛ریاض السالکین فی شرح صحیفة سید الساجدین؛ چ ۱، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق.

۳۰۸. ـــــــــــ ؛ الطراز الأول و الکناز لما علیه من لغة العرب المعول؛ تحقیق مؤسسه آل البیت؛ چ۱، مشهد: مؤسسه آل البیت، ۱۳۸۴ش.

۳۰۹. صاحب بن عباد، اسماعیل (م ۳۸۵ق.)؛ المحیط فی اللغه؛ تحقیق محمدحسن آل‌یاسین؛ چ۱، بیروت: عالم الکتاب، ۱۴۱۴ق.

۳۱۰. صالحی شامی، محمد بن یوسف (م ۹۴۲ق.)؛ سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیر العباد؛ تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض؛ چ۱، بیروت:

دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق./۱۹۹۳م.
۳۱۱. صبحی، صالح (م۱۴۰۷ق.)؛ علوم الحدیث و مصطلحه عرض و دراسه؛ بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۹۶م.
۳۱۲. ـــــــــــ؛ نظم الاسلامیه؛ چ۲، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۹۲م. / ۱۳۶۶ش.
۳۱۳. صدر، سیدحسن (م ۱۳۵۴ق.)؛ تأسیس الشیعه لعلوم الإسلام؛ تهران: منشورات اعلمی، [بی‌تا].
۳۱۴. صدر، محمدباقر(م ۱۴۰۰ق.)؛ قواعد کلی استنباط (ترجمه و شرح دروس فی علم الأصول)؛ ترجمه رضا اسلامی؛ چ۵، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۷ ش.
۳۱۵. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (م۱۰۵۰ق.)؛ شرح أصول کافی؛ تحقیق محمد خواجوی؛ چ۱، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۸۳ش.
۳۱۶. صدوق، شیخ ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه (م ۳۸۱ق.)؛ الأعتقادات؛ چ۲، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۴ق.
۳۱۷. ـــــــــــ؛ الأمالی؛ چ۶، تهران: کتابچی،۱۳۷۶ش.
۳۱۸. ـــــــــــ؛ الأمالی؛ ترجمه محمدباقر کمره‌ای؛ تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ش.
۳۱۹. ـــــــــــ؛ التوحید؛ تحقیق هاشم حسینی؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الأسلامی، ۱۳۹۸ق.
۳۲۰. ـــــــــــ؛ الخصال؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۳۶۲ش.
۳۲۱. ـــــــــــ؛ ثواب الأعمال و عقاب الأعمال؛ چ۲، قم: دارالشریف الرضی، ۱۴۰۶ق.
۳۲۲. ـــــــــــ؛ علل الشرائع؛ چ۱، قم: کتاب‌فروشی داوری، ۱۳۸۵ش./ ۱۹۶۶م.
۳۲۳. ـــــــــــ؛ عیون أخبار الرضا؛ تحقیق مهدی لاجوردی؛ چ۱، تهران: جهان، ۱۳۷۸ق.

۳۲۴. ـــــــــــ ؛ فضائل الأشهر الثلاثه؛ تحقیق غلامرضا عرفانیان؛ چ ۱، قم: داوری، ۱۳۹۶ق.

۳۲۵. ـــــــــــ ؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ چ ۲، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ق.

۳۲۶. ـــــــــــ ؛ کمال الدین و تمام النعمه؛ ترجمه پهلوان منصور؛ چ ۱، قم: دارالحدیث، ۱۳۸۰ش.

۳۲۷. ـــــــــــ ؛ معانی الأخبار؛ تحقیق علی‌اکبرغفاری؛ چ ۱، قم: مؤسّسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۳ق.

۳۲۸. ـــــــــــ ؛ المقنع؛ چ ۱، قم: مؤسسه امام هادی ﷺ، ۱۴۱۵ق.

۳۲۹. ـــــــــــ ؛ من لا یحضره الفقیه؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ چ ۲، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۴ق.

۳۳۰. ـــــــــــ ؛ من لا یحضره الفقیه؛ ترجمه علی‌اکبر غفاری و محمدجواد غفاری و صدرالدین بلاغی؛ چ ۱، تهران: نشر صدوق، ۱۳۶۷ش.

۳۳۱. ـــــــــــ ؛ من لایحضره الفقیه؛ تحقیق حسن موسوی خرسان؛ بیروت: دارصعب و دار التعارف، ۱۴۰۱ق.

۳۳۲. ـــــــــــ ؛ الهدایة فی الأصول و الفروع؛ چ ۱، قم: مؤسسه امام هادی ﷺ، ۱۴۱۸ق.

۳۳۳. صفاخواه، محمدحسین(معاصر)؛ گلچین صدوق (گزیدهٔ من لایحضره الفقیه)؛ ۲ج، چ ۱، تهران: انتشارات فیض کاشانی، ۱۳۷۶ش.

۳۳۴. صفار قمی، ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ (م ۲۹۰ق.)؛ بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد؛ تحقیق محسن کوچه باغی؛ چ ۲، قم: مکتبة آیة‌الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.

۳۳۵. صنعانی، عبدالرزاق ابوبکر (م ۲۱۱ق.)؛ المصنّف؛ تحقیق حبیب الرحمان اعظمی؛ مجلس العلمی، ۱۱ج، چ ۲، بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۰۳ق.

۳۳۶. طباطبائی، محمدحسین(م ۱۳۶۰ش.)؛ سنن النبی؛ ترجمه محمدهادی فقهی؛ تهران: اسلامیه، ۱۳۶۶ش.

۳۳۷. طبرانی، سلیمان بن احمد (م ۳۶۰ق.)؛ معجم الکبیر؛ تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۱۴ق.

۳۳۸. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن (م ۵۴۸ق.)؛ إعلام الوری بأعلام الهدی؛ ۲ج، چ۱، قم: تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۷ق.

۳۳۹. ـــــــــــ؛ إعلام الوری بأعلام الهدی؛ ۱ج،چ۳، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۰ق.

۳۴۰. ـــــــــــ؛ تاج الموالید؛ چ۱، بیروت: دار القاری، ۱۴۲۲ق.

۳۴۱. ـــــــــــ؛ تاج الموالید؛ ضمیمه مجموعة نفیسة فی تاریخ الأئمة علیهم‌السلام)، چ۱، بیروت: دارالقاری، ۱۴۲۲ق. / ۲۰۰۲م.

۳۴۲. ـــــــــــ؛ مجمع البیان؛ با مقدمه سیدمحسن أمین عاملی؛ چ۱، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ق.

۳۴۳. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی (۵۸۸ ق)؛ الإحتجاج علی أهل اللجاج؛ تحقیق محمدباقر خرسان؛ چ۱، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.

۳۴۴. طبرسی، حسن بن فضل (قرن ششم)؛ مکارم الأخلاق؛ چ۴، قم: شریف رضی، ۱۴۱۲ق./ ۱۳۷۰ش.

۳۴۵. طبرسی، علی بن حسن (م ۶۰۰ ق.)؛ مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار؛ نجف: المکتبة الحیدریه، ۱۳۸۵ق.

۳۴۶. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید طبری (م ۳۵۴ق.)؛ تاریخ الامم و الملوک (تاریخ الطبری)؛ ۸ج، ج۴، بیروت: مؤسّسه اعلمی، ۱۴۰۳ق./ ۱۹۸۳م.

۳۴۷. ـــــــــــ؛ تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ الطبری)؛ تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ چ۲، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ق.

۳۴۸. ـــــــــــ؛ تهذیب الآثار و تفصیل الثابت عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله من الأخبار، مسند عمر و مسند علی علیه‌السلام؛ تحقیق محمود محمد شاکر؛ قاهره: مطبعة المدنی، ۱۴۰۲ق.

۳۴۹. ــــــــــــ؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن؛ تخریج صدقی جمیل عطار؛ ج ۱، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ق.
۳۵۰. طبری شیعی، محمد بن جریر بن رستم آملی(قرن چهارم)؛ المسترشد فی الإمامه؛ تحقیق احمد محمودی؛ ج ۱، قم: مؤسّسة الثقافة الاسلامیه، ۱۴۱۵ق.
۳۵۱. طبری صغیر، محمد بن جریر بن رستم (قرن پنجم)؛ دلائل الإمامه؛ تحقیق قسم الدراسات الإسلامیة مؤسسة البعثه؛ ج ۱، قم: بعثت، ۱۴۱۳ق.
۳۵۲. طبری، عمادالدین أبی‌جعفر محمد بن أبی‌القاسم (م۵۵۳ ق.)؛ بشارة المصطفی لشیعة المرتضی؛ ج ۲، نجف: المکتبة الحیدریه، ۱۳۸۳ق.
۳۵۳. طریحی، فخرالدین (م ۱۰۸۷ق.)؛ مجمع البحرین؛ تحقیق سیداحمد حسینی؛ ج ۳، تهران: مکتبة المرتضویه، ۱۴۱۶ق.
۳۵۴. طوسی، اسدالله(معاصر)؛ سیره تربیتی و اخلاقی پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام در خانه و خانواده؛ ۲ج، ج ۱، قم: انتشارات مؤسسهٔ آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹ش.
۳۵۵. طوسی، شیخ ابوجعفرمحمد بن حسن(م۴۶۰ق.)؛ إختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)؛ تحقیق حسن مصطفوی؛ ج ۱، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۴۰۹ق.
۳۵۶. ــــــــــــ؛ إختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)؛ با تعلیقات میرداماد؛ تحقیق مهدی رجائی؛ ج ۱، قم: مؤسسهٔ آل‌البیت، ۱۳۶۳ش.
۳۵۷. ــــــــــــ؛ الإستبصار فیما اختلف فیه الاخبار؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ ج ۱، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۰ش.
۳۵۸. ــــــــــــ؛ الإستبصار فیما اختلف فیه الاخبار؛ تحقیق حسن موسوی خرسان؛ ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.
۳۵۹. ــــــــــــ؛ الإقتصاد الهادی إلی طریق الرشاد؛ ج ۱، تهران: انتشارات کتابخانه جامع چهل‌ستون، ۱۳۷۵ق.

۳۶۰. ـــــــــــــ ؛ الأمالی؛ تحقیق مؤسسة البعثه؛ چ۱، قم: دار الثقافه، ۱۴۱۴ق.
۳۶۱. ـــــــــــــ ؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۳۶۲. ـــــــــــــ ؛ الخلاف؛ تحقیق علی خراسانی، سیدجواد شهرستانی، مهدی طه نجف و مجتبی عراقی؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۷ق.
۳۶۳. ـــــــــــــ ؛ العدة فی اصول الفقه؛ تحقیق محمدرضا انصاری قمی؛ چ۱، قم: چاپخانه ستاره، ۱۴۱۷ق.
۳۶۴. ـــــــــــــ ؛ الفهرست؛ تحقیق سیدمحمدصادق آل بحرالعلوم؛ قم: منشورات رضی، [بی‌تا].
۳۶۵. ـــــــــــــ ؛ المبسوط فی فقه الإمامیه؛ تصحیح محمدباقر بهبودی؛ تهران: مکتبة المرتضویه لإحیاء الآثار الجعفریه، ۱۳۵۱ش.
۳۶۶. ـــــــــــــ ؛ النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی؛ چ۲، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۰۰ق.
۳۶۷. ـــــــــــــ ؛ تهذیب الأحکام؛ تحقیق سیدحسن موسوی خرسان؛ چ۴؛ تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۰۷ق.
۳۶۸. ـــــــــــــ ؛ تهذیب الأحکام؛ تحقیق علی‌اکبرغفاری؛ تهران: نشر صدوق، ۱۴۱۷ق. / ۱۳۷۶ش.
۳۶۹. ـــــــــــــ ؛ رجال الطوسی؛ تحقیق جواد قیومی؛ چ۳، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۳۷۳ش.
۳۷۰. ـــــــــــــ ؛ فهرست کتب الشیعه و أصولهم و أسماء المصنفین و أصحاب الأصول؛ تحقیق عبدالعزیز طباطبائی؛ به کوشش و نشر مکتبة المحقق الطباطبائی، چ۱، قم: ستاره، ۱۴۲۰ق.
۳۷۱. ـــــــــــــ ؛ کتاب الغیبه للحجه؛ چ۱، قم: دار المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۱ق.
۳۷۲. ـــــــــــــ ؛ مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد؛ چ۱، بیروت: مؤسسة فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق.

۳۷۳. طه حسین(م ۱۳۹۳ق.)؛ اسلامیات(علی و بنوه)؛ بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۹۹۱م
۳۷۴. عاملی، حسین بن عبدالصمد (م ۹۸۴ق.)؛ وصول الأخیار الی أصول الأخبار؛ تحقیق سیدعبداللطیف کوهکمری؛ قم: مجمع الذخائر الاسلامیه، ۱۰۴۱ق.
۳۷۵. عاملی، سیدجواد حسینی(م ۱۲۲۶ق.)؛ مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلاّمه؛ ۱۱ج، چ۱، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۳۷۶. عاملی، سیدمحمد بن علی موسوی (م ۱۰۰۹ق.)؛ مدارک الاحکام فی شرح شرائع الإسلام؛ چ۱، قم: تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۰ق.
۳۷۷. عاملی، محمد بن حسن بن شهید ثانی (م۱۰۳۰ق.)؛ إستقصاء الاعتبار فی شرح الإستبصار؛ ۷ج، چ۱، قم: مؤسسة آل‌البیت، ۱۴۱۹ق.
۳۷۸. عاملی، جمال‌الدین حسن بن زین‌الدین شهید ثانی (م ۱۰۱۱ق)؛ منتقی الجمان فی الأحادیث الصحاح والحسان؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ چ۱، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۲ش.
۳۷۹. عاملی، جمال‌الدین حسن بن زین‌الدین شهید ثانی (م ۱۰۱۱ق.)؛ معالم الدین و ملاذ المجتهدین (قسم الأصول)؛ چ۹، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، [بی‌تا].
۳۸۰. عبدالمحمدی، حسین(معاصر)؛ در آمدی بر سیره اهل بیت ﷺ؛ چ۱، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی، ۱۳۸۹ش.
۳۸۱. عجاج، خطیب محمد (معاصر)؛ أصول الحدیث علومه و مصطلحاته؛ چ۶، جده / مکه: دار المناره، ۱۴۱۴ق.
۳۸۲. عریضی، علی بن جعفر (م ۲۲۰ق.)؛ مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها؛ چ۱، قم: تحقیق و نشر مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۹ق.
۳۸۳. عسکری، ابوهلال حسن بن عبدالله (م۳۹۰ق.)؛ الفروق فی اللغه؛چ۱، بیروت: دار الآفاق الجدیده، ۱۴۰۰ق.
۳۸۴. عصفری، خلیفة بن خیاط (۲۴۰ق.)؛ تاریخ خلیفة بن خیاط؛ تحقیق مصطفی نجیب فوّاز؛ چ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.

۳۸۵. عقیلی، ابوجعفر محمد بن عمر(م ۳۲۲ق.)؛ الضعفاء الکبیر؛ تحقیق عبدالمعطی امین قلعجی؛ چ۱، بیروت: دارالمکتبة العلمیه، ۱۴۰۴ق./ ۱۹۸۴م.
۳۸۶. علامه حلی، ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر (م ۷۲۶ق.)؛ تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیه؛ تحقیق ابراهیم بهاری؛ چ۱، قم: مؤسسة الامام الصادق علیه السلام، ۱۴۲۰ق.
۳۸۷. ـــــــــــ ؛ تذکرة الفقهاء؛ تحقیق مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام؛ چ۱، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۴ق (و چاپ سنگی).
۳۸۸. ـــــــــــ ؛ تهذیب الوصول الی علم الأصول؛ تحقیق سیدمحمدحسین رضوی کشمیری؛ چ۱، لندن: ۱۳۸۰ش.
۳۸۹. ـــــــــــ ؛ خلاصة الأقوال فی علم الرجال (رجال العلامة الحلی)؛ تحقیق سیدمحمدصادق بحرالعلوم؛ قم: مکتبة الرضی، ۱۴۰۲ق.
۳۹۰. ـــــــــــ ؛ کشف المراد فی شرح تجرید الإعتقاد؛ قم: انتشارات مصطفوی، [بی‌تا].
۳۹۱. ـــــــــــ ؛ مبادی الوصول إلی علم الأصول؛ چ۱، قم: مطبعه علمیه، ۱۴۰۴ق.
۳۹۲. ـــــــــــ ؛ مختلف الشیعة فی أحکام الشریعه؛ چ۲، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۳۹۳. ـــــــــــ ؛ منتهی المطلب فی تحقیق المذهب؛ چ۱، مشهد: مجمع البحوث الإسلامیه، ۱۴۱۲ق.
۳۹۴. ـــــــــــ ؛ نهایة الوصول الی علم الأصول؛ تحقیق ابراهیم بهادری؛ چ۱، قم: مؤسسة الإمام الصادق علیه السلام، ۱۴۲۵ق.
۳۹۵. ـــــــــــ ؛ نهج الحقّ و کشف الصدق؛ چ۱، بیروت: دار الکتاب اللبنانی، ۱۹۸۲م.
۳۹۶. علوی عاملی، احمد بن زین العابدین (حدود ۱۰۵۷ق.)؛ مناهج الأخیار فی شرح الإستبصار؛ ۴ج، چ۱، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۹۹ق.

۳۹۷. عَمری، علی بن محمد (م ۴۶۶ق.)؛ المجدی فی أنساب الطالبین؛ ج ۱، قم: مکتبة آیةالله مرعشی، ۱۳۶۸ش.

۳۹۸. عمیدی، ثامر هاشم حبیب (معاصر)؛ دفاع عن الکافی؛ ترجمه سیدمحمدحسین روحانی؛ قم: مرکز پژوهش‌های اسلامی الغدیر (مؤسسه دایرةالمعارف فقه اسلامی)، ۱۴۳۰ق / ۱۳۸۸ش.

۳۹۹. ـــــــــــ ؛ دفاع عن الکافی؛ قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، ۱۹۹۵م ./ ۱۴۱۵ق.

۴۰۰. عیاشی سمرقندی، ابونضر محمّد بن مسعود (م ۳۲۰ق.)؛ تفسیر العیّاشی؛ تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی؛ تهران: مطبعة العلمیه، ۱۳۸۰ق.

۴۰۱. ـــــــــــ ؛ تفسیر العیّاشی؛ تحقیق قسم الدراسات مؤسسة البعثه، ج ۱، قم: مؤسسه بعثت، ۱۴۲۰ق.

۴۰۲. عینی، بدرالدین محمود بن أحمد(م ۸۵۵ق.)؛ عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، [بی‌تا].

۴۰۳. غازی، داود بن سلیمان بن یوسف (م ۲۰۳ق.)؛ صحیفة الإمام الرضا علیه‌السلام؛ تحقیق محمدمهدی نجف؛ ج ۱، مشهد: کنگره جهانی امام رضا علیه‌السلام، ۱۴۰۶ق.

۴۰۴. ـــــــــــ ؛ مسند الإمام الرضا علیه‌السلام؛ تحقیق محمدجواد حسینی جلالی؛ ج ۱، قم: مکتبة الأعلام الاسلامی، ۱۴۱۸ق./ ۱۳۷۶ش.

۴۰۵. غزالی، ابوحامد محمد(م ۵۰۵ق.)؛ إحیاء علوم الدین؛ بیروت: دار الکتاب العربی، [بی‌تا].

۴۰۶. غفار، عبدالرسول عبدالحسین (معاصر)؛ الکلینی و الکافی؛ ج ۱، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.

۴۰۷. غفاری، علی‌اکبر(م ۱۳۸۳ش.)؛ تلخیص مقباس الهدایه؛ عبدالله مامقانی (م ۱۳۵۱ق.)؛ ج ۱، تهران: نشر صدوق، ۱۳۶۹ش.

۴۰۸. فاضل لنکرانی، محمد (م ۱۳۸۶ش.) و شهاب‌الدین محمد تقی اشراقی(م ۱۳۶۰ش.)؛

آیة التطهیر رؤیة مبتکره؛ چ۳؛ قم: مرکز فقه الأئمة الأطهار، ۱۴۲۴ق.
۴۰۹. فاضل هندی، محمد بن حسن (م ۱۱۳۷ق.)؛ کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام؛ چ۱، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۶ق.
۴۱۰. فخر رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر بن حسین (م ۶۰۴ق.)؛ الأربعین فی أصول الدین؛ تقدیم و تحقیق و تعلیق احمد حجازی السقا؛ قاهره: مکتبه الکلیات الازهریه، ۱۹۸۶م.
۴۱۱. ــــــــــــ؛ التفسیر الکبیر؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق./ ۲۰۰۰م.
۴۱۲. ــــــــــــ؛ المحصول فی علم الأصول؛ تحقیق طه جابر فیاض العلوانی؛ بیروت: مؤسسة الرساله، [بی‌تا].
۴۱۳. ــــــــــــ؛ المحصول فی علم الأصول؛ تحقیق محمد عبدالقادر عطا؛ بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق.
۴۱۴. فخرالمحققین، محمد بن حسن بن یوسف (م۷۷۱ق.)؛ إیضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد؛ تحقیق سیدحسین موسوی کرمانی و علی‌پناه اشتهاردی و عبدالرحیم بروجردی؛ چ۱، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۸۷ق.
۴۱۵. فراهیدی، خلیل بن احمد (م ۱۷۵ق.)؛ کتاب العین؛ چ۲، قم: دار الهجره، ۱۴۰۹ق.
۴۱۶. فسوی، ابویوسف یعقوب بن سفیان (م ۲۷۷)؛ المعرفة و التاریخ؛ تحقیق اکرم ضیاء العمری؛ بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۰۱ ق. / ۱۹۸۱م.
۴۱۷. فقه الرضا (منسوب به إمام رضا علیه‌السلام)؛ چ۱، مشهد: مؤسسة آل‌البیت لإحیاء التراث، ۱۴۰۶ق.
۴۱۸. فیروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب (م ۸۱۷ق.)؛ قاموس اللمحیط؛ چ۱، بیروت: دار إحیاء العربی، ۱۴۱۷ق./ ۱۴۱۲ق.
۴۱۹. فیض کاشانی، محمدمحسن (م ۱۰۰۷ق.)؛ الوافی؛ چ۱، اصفهان: مکتبة الامام امیرالمؤمنین، ۱۴۰۶ق.

۴۲۰. فیومی، احمد بن محمد (م ۷۷۰ق.)؛ المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر للرافعی؛ چ ۲، قم: دار الهجره، ۱۴۱۴ق.
۴۲۱. قاضی عبدالجبار(م ۴۱۵ق.)؛ شرح الأصول الخمسه؛ چ ۱، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق./ ۲۰۰۱م.
۴۲۲. قاضی نعمان، ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی (م ۳۶۳ق.)؛ الإیضاح؛ تحقیق محمدکاظم رحمتی (چاپ شده در میراث حدیث شیعه، ج ۱۰)؛ قم: دارالحدیث، [بی‌تا].
۴۲۳. ــــــــــــ ؛ الإیضاح؛ تحقیق محمدکاظم رحمتی؛ چ ۱، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۸ق ـ ۲۰۰۷م.
۴۲۴. ــــــــــــ ؛ تأویل الدعائم؛ تحقیق محمد حسن اعظمی؛ چ ۱، قاهره: دارالمعارف، [بی‌تا].
۴۲۵. ــــــــــــ ؛ دعائم الاسلام؛ تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی؛ چ ۲، قاهره: دار المعارف و قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۳۸۵ق.
۴۲۶. ــــــــــــ ؛ شرح الأخبار فی فضائل الإئمة الأطهار ﷺ؛ تحقیق سیدمحمد حسینی جلالی؛ چ ۱، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۰۹ق.
۴۲۷. قرشی، علی اکبر(معاصر)؛ قاموس قرآن؛ چ ۶، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.
۴۲۸. قرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد انصاری (م ۶۷۱ق.)؛ تفسیر قرطبی (الجامع لأحکام القرآن)؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۹۶۶م.
۴۲۹. قضاعی، محمد بن سلامه (م ۴۵۴ ق.)؛ شرح فارسی شهاب الأخبار (کلمات قصار پیامبر خاتم ﷺ)؛ تحقیق جلال‌الدین حسینی محدث أرموی (م ۱۳۵۸ش.)؛ چ ۱، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ش.
۴۳۰. قمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم(قرن ۳)؛ تفسیر القمی؛ چ ۳، قم: دار الکتاب، ۱۴۰۴ق.

۴۳۱.قمی، حسن بن محمد بن حسن(قرن ۴)؛ تاریخ قم؛ تحقیق سیدجلال‌الدین تهرانی؛ تهران: توس، ۱۳۶۱ش.
۴۳۲.قمی، شیخ عباس (م ۱۳۵۹ق.)؛ سفینة البحار؛ ۸ج، چ۱، قم: دار الاسوه، ۱۴۱۴ق.
۴۳۳.قمی، میرزاابوالقاسم بن محمد (م۱۲۳۱ق.)؛ قوانین المحکمة فی الأصول؛ چ۱، قم: احیاء الکتب الاسلامیه، ۱۴۳۰ق.
۴۳۴.قنبری، محمد(معاصر)؛ کتاب‌شناسی کلینی و کتاب الکافی؛چ۱، قم: دار الحدیث و سازمان اوقاف و امور خیریه، ۱۳۸۷ش.
۴۳۵.قندوزی، سلیمان بن ابراهیم حسینی (م ۱۲۹۴ق.)؛ ینابیع المودّة؛ چ۱، تهران: دار الاسوه، ۱۴۲۲ق.
۴۳۶.کاسانی، علاءالدین(م۵۸۷ق.)؛ بدائع الصنائع فی ترتیب الشرائع؛ چ۲، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۹۸۲م.
۴۳۷.کاشف الغطاء، علی بن محمد رضا بن هادی (م۱۴۱۱ق.)؛ کتاب الصلاة؛ نجف: مؤسسهٔ کاشف الغطاء، [بی‌تا].(نرم افزار جامع فقه).
۴۳۸.کاظمی تستری، اسدالله بن اسماعیل (م۱۲۳۷ق.)؛ مقابس الأنوار؛ قم: مؤسسه آل‌البیت: لاحیاء التراث، [بی‌تا].
۴۳۹.کاظمی، جواد (م ۱۰۶۵ق) ؛ مسالک الأفهام إلی آیات الأحکام؛ تهران: المکتبة المرتضویه، ۱۳۸۷ق.
۴۴۰.الکتب الأربعه؛ ۷ج (کافی ۳ج، تهذیب ۲ج، استبصار، ۱ج و من لایحضره الفقیه ۱ج)، چ۱، قم: مؤسسه انصاریان، ۱۴۲۶ق. / ۱۳۸۴ش.
۴۴۱.کحلانی، محمد بن إسماعیل صنعانی أمیر(م ۱۰۸۹ق.)؛ سبل السلام شرح بلوغ المرام من أدلة الأحکام؛ تحقیق محمد عبدالعزیز خولی؛ چ۴، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ق.
۴۴۲.کراجکی، محمد بن علی (م ۴۴۹ق.)؛ کنز الفوائد؛ تحقیق عبدالله نعمه؛ چ۱، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۰ق.

۴۴۳.کرمانی، محمد بن یوسف(م ۷۸۶ق.)؛ صحیح البخاری بشرح الکرمانی؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، [بی‌تا].
۴۴۴.کلانتر، الیاس (معاصر)؛ معجم المفهرس لألفاظ أصول الکافی؛ تهران: کعبه، ۱۳۶۳ش.
۴۴۵.کلینی، محمد بن یعقوب (م ۳۲۹ق.)؛ أصول کافی (ترجمه اصول الکافی)؛ ترجمه هاشم رسولی محلاتی؛ [بی‌جا]: نشر اهل بیت، [بی‌تا].
۴۴۶.کلینی، محمد بن یعقوب (م ۳۲۹ق.)؛ أصول کافی؛ ترجمه سیدجواد مصطفوی؛ چ۱، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامیه، ۱۳۶۹ ش.
۴۴۷.ـــــــــــ ؛ اصول کافی؛ ترجمه محمدباقر کمره‌ای؛ چ۱، تهران: کتابفروشی علمیه اسلامیه، ۱۳۶۹ش.
۴۴۸.ـــــــــــ ؛ أصول کافی؛ ترجمه محمدباقر کمره‌ای؛ چ۳، قم: اسوه، ۱۳۷۵ش.
۴۴۹.ـــــــــــ ؛ الروضة من الکافی‌یا «گلستان آل محمد»؛ ترجمه محمدباقر کمره‌ای؛ ۲ج، چ۱، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۸۲ق.
۴۵۰.ـــــــــــ ؛ الروضة من الکافی؛ یا گلستان آل محمد؛ ترجمه سیدهاشم رسولی محلاتی؛ چ۱، تهران: انتشارات علمیه اسلامیه، ۱۳۶۴ش.
۴۵۱.ـــــــــــ ؛ الکافی (أصول، فروع، الروضه)؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ چ۴، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۴۵۲.ـــــــــــ ؛ الکافی (أصول، فروع، الروضه)؛ تحقیق قسم إحیاء التراث مرکز بحوث دارالحدیث؛ چ۱، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ق.
۴۵۳.ـــــــــــ ؛ متن و ترجمه فروع کافی؛ جمعی زیر نظر محمدحسین رحیمیان؛ ۱۰ج، چ۳، قم: انتشارت قدس، ۱۳۹۱ش.
۴۵۴.کوفی، فرات بن ابراهیم (م ۳۰۷ق.)؛ تفسیر فرات الکوفی؛ چ۱، تهران: مؤسسة الطبع و النشر فی وزارة الثقافة و الإرشاد السلامی، ۱۴۱۰ق.
۴۵۵.مازندرانی، محمد هادی بن محمد صالح (م ۱۱۲۰ق.)؛ شرح فروع الکافی؛ تحقیق

محمدجواد محمودی و محمدحسین درایتی؛ چ۱، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ق.
۴۵۶. مازندرانی، ملا محمد صالح بن احمد (م۱۰۸۱ق.)؛ شرح أصول الکافی و الروضه؛ تحقیق ابوالحسن شعرانی؛ چ۱، تهران: مکتبة الاسلامیه، ۱۳۸۲ق.
۴۵۷. مالک بن انس (م ۱۷۹)؛ الموطأ؛ تصحیح محمدفؤاد عبدالباقی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ق.
۴۵۸. مامطیری، مهدی(م حدود ۳۶۰ق.)؛ نزهة الأبصار و محاسن الآثار؛ تحقیق محمدباقر محمودی؛ چ۱، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۸ش.
۴۵۹. مامقانی، عبدالله بن محمدحسن (م ۱۳۵۱ق.)؛ تنقیح المقال؛ چاپ سنگی.
۴۶۰. ـــــــــــ؛ نهایة المقال فی تکمیل غایة الآمال؛ نجف: المطبعة المرتضویّة فی النّجف الأشرف، ۱۳۴۵ق.
۴۶۱. ماوردی، ابوالحسن علی بن محمد بن حبیب (م۴۵۰ق.)؛ الحاوی الکبیر؛ تحقیق شیخ علی‌محمد معوض؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ق.
۴۶۲. مبرد، ابوالعباس محمد بن زید نحوی (م ۲۸۶ق.)؛ الفاضل؛ چ۳، قاهره: دارالکتب المصریه، ۱۴۲۱ق.
۴۶۳. ـــــــــــ؛ الکامل فی اللغة و الأدب؛ بیروت: مؤسسة المعارف، [بی‌تا].
۴۶۴. متقی هندی، علی (م ۹۷۵ق.)؛ کنزالعمال فی سنن الأقوال و الأفعال؛ چ ۵، بیروت: مؤسسة الرساله، ۱۴۰۱ق./ ۱۹۸۱م.
۴۶۵. مجلسی، محمدباقر (م ۱۱۱۰ق.)؛ بحار الأنوار؛ بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۴۶۶. ـــــــــــ؛ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول؛ تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی؛ چ۲، تهران: دارالکتب الإسلامیه،۱۴۰۴ق.
۴۶۷. ـــــــــــ؛ ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار؛ تحقیق مهدی رجائی؛ چ۱، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.
۴۶۸. مجلسی، محمدتقی بن مقصود علی (م۱۰۷۰ ق.)؛ روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه؛ چ۲، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشان‌پور، ۱۴۰۶ق.

۴۶۹. ـــــــــــــ؛ لوامع صاحبقرانی مشهور به شرح فقیه؛ چ ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۴ق.
۴۷۰. مجله پگاه حوزه، ش ۳۰۰، تاریخ ۱۳۹۰/۱/۲۷ش. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴۷۱. مجله حوزه شماره ۸۸، انتشار: ماه ۸ـ۹: ۱۳۷۷ش. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴۷۲. ـــــــــــــ؛ شماره ۱۶۴، بهار و تابستان ۱۳۹۱ش.؛ «ولایت زنان»، ناشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۴۷۳. مجمل التواریخ و القصص (مؤلف ناشناس)؛ تحقیق ملک الشعراء بهار؛ [بی‌جا]، [بی‌تا].
۴۷۴. مجموع رسائل حول الزیدیه، الجزء الأول، (نرم‌افزار الشامله).
۴۷۵. محقق حلی، نجم‌الدین ابوالقاسم جعفر بن حسن هذلی (م۶۷۶ ق.)؛ شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام؛ تحقیق عبدالحسین محمدعلی بقال؛ چ ۲، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
۴۷۶. ـــــــــــــ؛ المختصر النافع فی فقه الإمامیه؛ چ۶، قم: مؤسسة المطبوعات الدینیه، ۱۴۱۸ق.
۴۷۷. ـــــــــــــ؛ المعتبر فی شرح المختصر؛ تحقیق محمدعلی حیدری، سیدمهدی شمس‌الدین، سیدابومحمد مرتضوی و سیدعلی موسوی؛ چ ۱، قم: مؤسسه سیدالشهداء علیه‌السلام، ۱۴۰۷ق.
۴۷۸. محمد سعید، منصور(معاصر)؛ منزلة السنة من الکتاب و أثرها فی الفروع الفقهیه؛ قاهره: مکتبة وهبه، ۱۴۱۳ق .
۴۷۹. مختاری، رضا و محسن نوروزی(معاصر)؛ رؤیت هلال؛ ج۵، مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی واحد احیای آثار اسلامی، چ ۱، قم: مؤسسهٔ بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش.

۴۸۰. مدرسی، حسین طباطبایی(معاصر)؛ میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری؛ ترجمه علی قرائی و رسول جعفریان؛ دفتر اول، قم: میراث مکتوب شیعه، ۱۳۸۳ش.
۴۸۱. مدیر شانه‌چی، کاظم(م ۱۳۸۱ش.)؛ درایة الحدیث؛ قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳ش.
۴۸۲. مرعشی، شهاب‌الدین حسینی(م ۱۳۶۹ش.)؛ ملحقات إحقاق الحق؛ به‌اهتمام محمود مرعشی؛ قم: مکتبه آیةالله مرعشی العامه، ۱۴۲۱ق.
۴۸۳. مزنی، ابوإبراهیم إسماعیل بن یحیی (م ۲۰۴ق.)؛ مختصر المزنی؛ چ۲، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۹۳ق.
۴۸۴. مستشرقین؛ دائرة المعارف الاسلامیه؛ تهران: انتشارات جهان، [بی‌تا].
۴۸۵. مسعودی، علی بن حسین (م ۳۴۶ق.)؛ إثبات الوصیه (منسوب)؛ چ۳، قم: انصاریان، ۱۴۲۶ق. / ۱۳۸۴ش.
۴۸۶. ــــــــــــ؛ التنبیه و الإشراف؛ تحقیق عبد الله اسماعیل صاوی؛ قم:مؤسسة نشر المنابع الثقافة الاسلامیه [بیتا].
۴۸۷. ــــــــــــ؛ مروج الذهب؛ تحقیق اسعد داغر؛ چ۲، قم: انتشارات هجرت،۱۴۰۹ق.
۴۸۸. مشکور، محمدجواد(م ۱۳۷۴ش.)؛ فرهنگ فرقاسلامی؛ چ۲، مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ش.
۴۸۹. مشکینی، میرزاعلی (م ۱۴۲۸ق.)؛ مصطلحات الفقه؛ قم: نشر الهادی، ۱۳۷۷ش.
۴۹۰. مصباح الشریعه (منسوب به جعفر بن محمد ﷺ ، امام ششم)؛ چ۱، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۰ق.
۴۹۱. مصطفوی، حسن(م۱۴۲۶ق.)؛ التحقیق فی کلمات القرآن؛ چ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ش.
۴۹۲. مطرزی، ناصر بن عبدالسید (م ۶۱۶ق.)؛ المُغرِب فی ترتیب المعرَّب؛ بیروت: دار الکتاب العربی، [بی‌تا].

۴۹۳. مطهری، مرتضی (م۱۳۵۸ش.)؛ «سیری در سیره نبوی»، مجموعه آثار؛ ج۱۶، تهران: صدرا، ۱۳۷۷ش.

۴۹۴. مظاهری حبیبی، مسعود(معاصر)؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی؛ ج ۸، چ۱، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷ش.

۴۹۵. مظفر، محمدحسین(م ۱۳۸۱ق.)؛ تاریخ شیعه؛ ترجمه و نگارش سیدمحمدباقر حجتی؛ تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ش.

۴۹۶. مظفر، محمدرضا (م ۱۳۸۳ق.)؛ أصول الفقه؛ با تعلیقات زارعی؛ چ۵، قم: بوستان کتاب (دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، ۱۳۸۷ش.

۴۹۷. معروف، هاشم(م ۱۹۱۹م.)؛ دراسات فی الکافی للکلینی و الصحیح للبخاری؛ بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۳۹۸ق.

۴۹۸. ـــــــــــ؛ پژوهشی تطبیقی در احادیث بخاری و کلینی؛ مترجم عزیز فیضی؛ مشهد: آستان قدس رضوی بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۳ش.

۴۹۹. معزی، اسماعیل ملایری (م۱۳۸۷ش.)؛ جامع أحادیث الشیعه؛ تحت اشراف آیت‌الله العظمی حاج آقاحسین بروجردی؛ ۳۱ج؛ قم: ناشر مؤلف، مطبعه مهر، ج۱، ۱۳۷۱ش. / ۱۴۱۳و ج۳۱، ۱۳۸۰ش. / ۱۴۲۲ق.

۵۰۰. معین، محمد(۱۳۵۰ش.) ؛ فرهنگ فارسی؛ چ۷، تهران : امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.

۵۰۱. مفید، شیخ محمد بن محمد بن نعمان بغدادی (م ۴۱۳ق.)؛ الإختصاص (منسوب به مفید)؛ تحقیق علی‌اکبر غفاری؛ قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۳ق.

۵۰۲. ـــــــــــ؛ الإرشاد فی معرفة حجج اللهِ علی العِباد؛ چ۱، قم: تحقیق و چاپ مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۱۳ق.

۵۰۳. ـــــــــــ؛ الإرشاد فی معرفة حجج اللهِ علی العِباد؛ ترجمه رسول محلاتی؛ چ۲، تهران: انتشارات علمیه، [بی‌تا].

۵۰۴. ـــــــــــ؛ الإفصاح فی الإمامه؛ چ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

۵۰۵. ـــــــــــ؛ الأمالی؛ تحقیق حسین استاد ولی و علی‌اکبر غفاری؛ چ۱، قم:

مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۳ق.
۵۰۶. ـــــــــــ ؛ تصحیح إعتقادات الإمامیه؛ تحقیق حسین درگاهی؛ چ۲، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۵۰۷. ـــــــــــ ؛ تصحیح الإعتقاد؛ همراه با أوائل المقالات و با تعلیقات واعظ چرندابی، [بی‌جا]: [بی‌نا]، [بی‌تا].
۵۰۸. ـــــــــــ ؛ الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصره؛ تحقیق سیدعلی میر شریفی؛ چ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق.
۵۰۹. ـــــــــــ ؛ الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصره؛ ترجمه «نبرد جمل»؛ مترجم محمود مهدوی دامغانی، چ۱، تهران: نشر نی، ۱۳۸۳ش.
۵۱۰. ـــــــــــ ؛ الرد علی أصحاب العدد (جوابات أهل الموصل)، (سلسلة مؤلفات المفید، ج۹)؛ چ۲، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۵۱۱. ـــــــــــ ؛ دفاع از تشیع؛ ترجمه الفصول المختارة للمفید؛ مترجم آقاجمال خوانساری؛ چ۱، قم: چاپ کنگره خوانساری‌ها، ۱۳۷۷ش.
۵۱۲. ـــــــــــ ؛ عدم سهو النبی؛ (سلسلة مؤلفات المفید، ج۱۰)؛ چ۲، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۵۱۳. ـــــــــــ ؛ الفصول المختاره؛ انتخاب سید مرتضی؛ تحقیق علی میرشریفی؛ ج۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۵۱۴. ـــــــــــ ؛ الکافیةُ فی إبْطَالِ تَوْبَةِ الْخَاطِئَةِ؛ تحقیق: علی‌اکبر زمانی‌نژاد؛ چ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۵۱۵. ـــــــــــ ؛ مسار الشیعه؛ چ۱،قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۵۱۶. ـــــــــــ ؛ مسائل السرویه؛ چ۱،قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۵۱۷. ـــــــــــ ؛ المقنعه؛ چ۲، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۰ق.
۵۱۸. مقدسی، مطهر بن طاهر (م ۳۵۵ق.) البدء والتاریخ؛ پورسعید، مصر: مکتبة الثقافة الدینیه، [بی‌تا].

۵۱۹. ـــــــــــــــ؛ ذخیرة الحفاظ؛ تحقیق عبدالرحمان فریوائی؛ ج ۱، ریاض: دارالسلف، ۱۴۱۶ق./ ۱۹۹۶م.
۵۲۰. مقدسی، ابوعبدالله محمد بن أحمد(قرن چهارم)؛ أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم؛ ترجمه علینقی منزوی؛ ج ۱، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱ش.
۵۲۱. مقریزی، تقی‌الدین احمد بن علی (م ۸۴۵ق.)؛ إمتاع الأسماع بما للنبی من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع؛ تحقیق محمد عبدالحمید نمیسی؛ ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ق. / ۱۹۹۹م.
۵۲۲. ملطی، ابوالحسین محمد بن احمد (م ۳۷۷ق.)؛ التنبیه و الرد علی أهل الأهواء و البدع؛ تحقیق محمد زاهد بن حسن کوثری؛ قاهره: المکتبة الأزهریة للتراث، ۱۴۱۸ق./ ۱۹۹۷م.
۵۲۳. ملک‌زاده، محمد(معاصر)؛ سیرهٔ سیاسی معصومان در عصر حاکمیت جور؛ ج ۱، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی، ۱۳۹۲ش.
۵۲۴. مناوی، محمد عبدالرؤوف(م ۱۰۳۱ق.)؛ فیض القدیر شرح الجامع الصغیر من أحادیث البشیر النذیر؛ تصحیح احمد عبدالسلام؛ ج ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق. / ۱۹۹۴م.
۵۲۵. منقری، نصر بن مزاحم (م ۲۱۲ق.)؛ وقعة صفّین؛ تحقیق عبدالسلام محمد هارون؛ ج ۲، قم: کتابخانه آیة‌الله‌العظمی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۵۲۶. الموسوعة الکبری للمذاهب و الفرق و الأدیان؛ مرکز الشرق الأوسط الثقافی، ج ۱، بیروت: ۱۴۲۹ق./ ۲۰۰۸م.
۵۲۷. موسوعة الکتب الأربعه؛ تحقیق مؤسسة إحیاء الکتب الاسلامیه؛ ۱۰ج، ج ۱، قم: انتشارات نور وحی، ۱۴۸۲ق.
۵۲۸. موسوی کرکی، محمد بن ابی‌طالب حسینی(قرن ده)؛ تسلیة المجالس و زینه المجالس؛ تحقیق فارس حسون کریم؛ ج ۱، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۸ق. / ۱۳۷۶ش.

۵۲۹. مهدوی‌راد، محمدعلی(معاصر)؛ تدوین الحدیث عند الشیعة الإمامیه؛ چ۱، تهران: هستی‌نما، ۱۴۳۱ق.
۵۳۰. میراث شهاب (مجله)؛ ش۶۵ـ۶۶، س۱۷، قم: پائیز و زمستان ۱۳۹۰ش.
۵۳۱. میرداماد، محمدباقر (م۱۰۴۱ق.)؛ الرواشح السماویه؛ تحقیق غلامحسین قیصریه‌ها و نعمت‌الله جلیلی؛ چ۱: دار الحدیث، قم ۱۴۲۲ق. / ۱۳۸۰ش.
۵۳۲. نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی اسدی کوفی (م ۴۵۰ق.)؛ رجال النجاشی؛ تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی؛چ۶، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۳۶۹ش.
۵۳۳. نجفی، محمدحسن (م۱۲۶۶ق.)؛جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام؛ تحقیق عباس قوچانی و علی آخوندی؛ چ۷، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
۵۳۴. نراقی، احمد بن محمد مهدی (م ۱۲۴۵ ق.)؛ عوائد الأیام فی بیان قواعد الأحکام و مهمات مسائل الحلال و الحرام؛ چ۱، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
۵۳۵. ـــــــــــ ؛ مستند الشیعة فی أحکام الشریعه؛ چ۱، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۵ق.
۵۳۶. نراقی، محمد مهدی بن ابی‌ذر (م ۱۲۰۹ق.)؛ أنیس المجتهدین فی علم الأصول؛ چ۱، قم: بوستان کتاب قم، ۱۳۸۸ش.
۵۳۷. نسائی، ابوعبدالرحمان أحمد بن شعیب بن علی (م ۳۰۳ق.)؛ السنن بشرح السیوطی (المجتبی)؛ چ۱، بیروت: دار الکتاب العربی، [بی‌تا].
۵۳۸. نسائی، ابوعبدالرحمن أحمد بن شعیب بن علی (م۳۰۳ق.)؛ السنن الکبری؛ تحقیق عبدالغفار سلیمان بن داری و سیدحسن کسروی؛ چ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق./ ۱۹۹۱م.
۵۳۹. نعمانی، ابن‌ابی‌زینب محمد بن ابراهیم (م ۳۶۰ ق.)؛ الغیبه؛ چ۱، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ق.

۵۴۰. نگری، احمد عبدالنبی بن عبدالرسول(م ۱۱۷۳ق.)؛ جامع العلوم فی اصطلاحات الفنون الملقب بدستور العلماء؛ چ۲، بیروت: مؤسسة الاعلمی، ۱۳۹۰ق.

۵۴۱. نوبختی، ابومحمد الحسن بن موسی(م ۳۱۱ق.)؛ فرق الشیعه فیه مذاهب فرق أهل الامامه و أسماؤها؛ تحقیق محمدصادق آل بحر العلوم؛ بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۴ق

۵۴۲. ــــــــــــ ؛ فرق الشیعه؛ نجف: المکتبه المرتضویه، ۱۳۵۵ق.

۵۴۳. نوری، میرزاحسین (م ۱۳۲۰ق.)؛ مستدرک الوسائل؛ تحقیق مؤسسه آل البیت، قم: مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۷ق.

۵۴۴. ــــــــــــ ؛ مستدرک الوسائل؛ خاتمة، چ۱، قم: مؤسسه آل‌البیت، ۱۴۰۸ق.

۵۴۵. نووی، ابوزکریا یحیی بن شرف (م۶۷۶ ق)؛ صحیح مسلم بشرح النووی؛ چ۲، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۳۹۲ق.

۵۴۶. نویری، شهاب‌الدین احمد (م ۷۳۳ق.)؛ نهایة الإرب فی فنون العرب؛ چ۱، قاهره: دار الکتب و الوثائق القومیه، ۱۴۲۳ق.

۵۴۷. نیشابوری، ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری(م۲۶۱ق.)؛ صحیح مسلم؛ تحقیق محمد عبدالفؤاد باقی؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، [بی‌تا].

۵۴۸. ــــــــــــ ؛ صحیح مسلم؛ بیروت: دار الفکر، [بی‌تا].

۵۴۹. ــــــــــــ ؛صحیح مسلم؛ تحقیق محمد عبدالفؤاد باقی؛ چ ۱، مصر: دار الحدیث، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق./ ۱۹۹۱م.

۵۵۰. نیشابوری، محمد بن فتّال (م ۵۰۸ق.)؛ روضة الواعظین؛ چ۱، بیروت: مؤسسه اعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ق.

۵۵۱. واقدی، محمدبن‌عمر (م ۲۰۷ق.)؛ المغازی؛ تحقیق مارسن جونس؛ قم: نشر دانش اسلامی، ۱۴۰۵ق.

۵۵۲. ورّام، ابن أبی‌فراس، مسعود بن عیسی (م ۶۰۵ ق.)؛ مجموعة ورّام (تنبیه الخواطر و نزهة النواظر)؛ چ۱، قم: مکتبة الفقیه، ۱۴۱۰ق.

۵۵۳. هلالی، سلیم بن قیس (م ۷۶ق.)؛ کتاب سلیم بن قیس؛ چ۱، قم: دار الهادی، ۱۴۰۵ق.

۵۵۴. همدانی، محمدحسین(م ۱۳۷۵ش.)؛ درخشان پرتوی از اصول کافی؛ چ۱، قم: چاپخانه علمیه، ۱۳۶۳ش.

۵۵۵. همدانی، رفیع‌الدین اسحاق بن محمد قاضی ابرقوه (م ۶۲۳ق.)؛ سیرت رسول الله ﷺ؛ ترجمه سیره ابن‌اسحاق، تحقیق اصغر مهدوی؛ چ۳، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۷ش.

۵۵۶. هیثمی، نورالدین علی بن ابی‌بکر (م ۸۰۷ق.)؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۸ق.

۵۵۷. ــــــــــــ؛ مجمع الزوائد و منبع الفوائد؛ محمد الصادق قمحاوی؛ بیروت: دار إحیاء التراث العربی، [بی‌تا].

۵۵۸. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب (م ۲۸۴ق.)؛ تاریخ الیعقوبی؛ بیروت: دار صادر، [بی‌تا].

۵۵۹. یوسفی غروی، محمدهادی (معاصر)؛ موسوعة التاریخ الاسلامی؛ چ۱، قم: دارالفکر، ۱۴۱۷ق.

نمایه‌ها

آیات

فاتحه (۱)

۱ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ۴۱۱
۴ مالک یوم الدین ۴۲۵

بقره (۲)

۳۷ فَتَلَقّي آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمات ۲۴۲
۱۴۳ وَ ما كانَ اللهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ ..... ۴۰۰، ۴۰۱
۱۴۴ قَدْ نَري تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّماءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضاها فَوَلِّ ... ۴۰۰، ۴۰۳
۱۵۶ إنا لله و إنا اليه راجعون ۲۱۵
۱۹۵ وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَي التَّهْلُكَةِ ۵۲۲

آل عمران (۳)

۳۱ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي ..... ۸۹، ۹۴
۳۳ إن الله اصطفي آدم ۳۶۵
۷۲ وَ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ آمِنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَي الَّذِينَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ ... ۷۸۱
۱۶۴ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ ۲۹۵

۱۸۵ كُلُّ نَفْس ذائِقَةُ الْمَوْتِ ۷۰۹

نساء (۴)

۳ فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْني وَ ثُلاثَ وَ ... . ۷۷۲، ۷۷۳
۳۵ وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها ۶۳۲
۵۹ أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ۹۰
۶۱ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللهِ عَلَي الْكاذِبِينَ ۳۵۰
۷۷ أَلَمْ تَرَ إِلَي الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ ۲۳۸
۹۲ فَتَحْرِيرُ رَقَبَة مُؤْمِنَة وَ دِيةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلي أَهْلِهِ ۵۸۰
۹۸ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ ۶۴۷
۱۲۹ وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَميلُوا ... . ۷۷۲، ۷۷۳
۱۷۱ يا أَهْلَ الْكِتابِ لا تَغْلُوا في دينِكُمْ وَ لا تَقُولُوا عَلَي اللهِ إِلاَّ الْحَقَّ ۶۵۶

مائده (۵)

۶ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ ۳۸۹
۳۳ إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ ۶۷۱
۷۲ مَنْ يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ ۷۵۲
۹۵ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْل مِنْكُمْ ۶۳۲

انعام (۶)

۵۲ وَ لا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَ الْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ ۲۹۰
۹۰ فَبِهُداهُمُ اقْتَدِه ۹۸
۱۵۳ فَاتَّبِعُوهُ ۹۴

اعراف (۷)

۳۱ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِد ۶۳۲
۳۲ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ ..... ۶۳۱، ۶۳۲

انفال (۸)

۵۸ وَ إِمّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْم خِيانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلي سَواء ۶۰۸

توبه (۹)

۲۵ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَة ۲۶۸

۳۶ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ۲۹۱

الرعد (۱۳)

۶ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَة لِلنَّاسِ عَلي ظُلْمِهِمْ ۷۵۲

ابراهيم (۱۴)

۴۴ نجب دعوتک و نتبع الرسل ۲۳۸

نحل (۱۶)

۴۳ فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُون ۳۱۷

۹۷ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَر أَوْ أُنْثي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً ۶۹۷

۱۰۶ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ ۲۰۵

۱۲۰ إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً ۴۵۶

۱۲۵ اُدْعُ إِلي سَبِيلِ رَبِّکَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۷۶۶

طه (۲۰)

۲۱ سَنُعِيدُها سِيرَتَهَا الْأُولي ۷۴

حج (۲۲)

۲۷ وَ أَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوکَ رِجالاً وَ عَلي كُلِّ ضامِر يَأْتِينَ ۵۶۹

۲۸ لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ ۵۴۰

۲۹ وَلْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ ۳۸۰

مؤمنون (۲۳)

۹۶ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۲۸۸

نور (۲۴)

۳۲ وَ أَنْكِحُوا الْأَيامي مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبادِكُمْ وَ إِمائِكُمْ إِنْ يكُونُوا ... ۳۰۱

فرقان (۲۵)

۵۴ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ كانَ رَبُّكَ قَدِيراً ۳۰۱

شعراء (۲۶)

۲۲۱ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلي مَنْ تَنَزَّلُ الشَّياطِينُ تَنَزَّلُ عَلي كُلِّ أَفَّاك أَثِيم ۶۸۱

۲۲۴ وَ الشُّعَراءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ ۲۸۷

۲۲۷ وَ سَيعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَي مُنْقَلَب ينْقَلِبُون ۲۶۸، ۴۸۸

نمل (۲۷)

۱۴ وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا ۷۶۲

روم (۳۰)

۶۰ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَ لا يسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لا يوقِنُونَ ۴۱۵، ۶۳۵

احزاب (۳۳)

۲۱ لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ۷۶، ۹۳

۲۹ يا أَيهَا النَّبِي قُلْ لِأَزْواجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زِينَتَها ... ۲۱۲

۳۳ وَ إِنَّما يرِيدُ اللهُ لِيذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيتِ وَ يطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ۸۷

۵۰ وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَها لِلنَّبِي إِنْ أَرادَ النَّبِي أَنْ يسْتَنْكِحَها ... ۲۱۴

۵۳ وَ لا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً ۶۳۳

صافات (۳۷)

۳۵ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ ۳۲۸

۸۳ وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيم ۹۸

زمر (۳۹)

۳۰ إِنَّكَ ميتٌ وَ إِنَّهُمْ ميتُونَ ۷۰۹

۶۵ وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيكَ وَ إِلَي الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيحْبَطَنَّ ... ۴۱۴، ۶۳۵

غافر (۴۰)

۴۰ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ... ۶۹۷

شوری (۴۲)

۳۷ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ ۷۵۲

زخرف (۴۳)

۸۴ وَ هُوَ الَّذِي فِي السَّماءِ إِلهٌ وَ فِي الْأَرْضِ إِلهٌ ۷۷۴

جاثیة (۴۵)

۲۴ قالُوا ما هِيَ إِلَّا حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا وَ ما يُهْلِكُنا إِلَّا الدَّهْرُ وَ ... ۷۵۷، ۷۶۲

حجرات (۴۹)

۱۰ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ ۶۱۲

ذاریات (۵۱)

۱ الذاريات ذروا ۶۳۷

۵۶ وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيعْبُدُونِ ۳۸۵

حشر (۵۹)

۷ ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا ۸۹

۲۳ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ ۴۱۵

ممتحنه (۶۰)

۴ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْراهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ ۹۳

۶ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ ۹۳

قلم (۶۸)

۴ وَ إِنَّكَ لَعَلي خُلُقٍ عَظِيمٍ ۸۵

جن (۷۲)

۱۸ أَنَ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَداً ..... ۴۱۸، ۴۳۲

ضحی (۹۳)

۸ وَ وَجَدَکَ عائِلًا ۱۹۵

علق (۹۶)

۱ـ۴ اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذي خَلَقَ خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَق اقْرَأْ وَ رَبُّکَ ... . ۲۸۷، ۲۹۵

قدر (۹۷)

۱ إنا انزلناه ۴۱۲

بینه (۹۸)

۷ اُولئکَ هُم خَيرُالبَريَّةِ ۹۸

اخلاص (۱۱۲)

۱ قل هو الله أحد ..... ۴۱۲، ۴۳۱

فلق (۱۱۳)

۱ قل أعوذ بربّ الفلق ۴۱۳

ناس (۱۱۴)

۱ قل أعوذ بربّ الناس ۴۱۳

روایات

أَ كُلُّكُمْ عَلَي مِثْلِ مَا قَالَ عَمْرٌو؟ قَالُوا: نَعَمْ ۷۴۹

أَ لَمْ تَعْلَمُوا أَنَّا وَجَدْنَا مُحَمَّداً نَبِيّاً كَمُوسَي خُطَّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ ۲۸۹

أَبَاالْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ يَقُولُ : وَ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ فَقَالَ: لَا يُرَي جِسْمُهُ وَ لَا ... ۲۷۳

ابْرَءُوا مِنْ خَمْسَة: مِنَ الْمُرْجِئَةِ وَ الْحَوَارِجِ وَ الْقَدَرِيَّةِ وَ الشَّامي وَ ... ۷۴۱

ابن‌عَبَّاس أَنَّهُ قَالَ : كَتَبَ إِلَى عَلِي بن أَبِي‌طَالِب ﷺ فِي سِتَّةِ إِخْوَة وَ جَدّ: ... ۳۵۳

ابن‌عُمَرَ قَالَ قَالَ رسول الله ﷺ: صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَيْسَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ ... ۶۵۲

ابن‌عمر قال: صلّيت مع النبي ﷺ بمني ركعتين و مع أبي بكر ركعتين و مع عمر ركعتين و مع عثمان صدرا من ... ۵۴۹

أَبِي‌الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ قَالَ: يَعِيشُونَ حياري وَ يَمُوتُونَ زَنَادِقَةً ۷۳۸

أَبِي‌جَعْفَر ﷺ قَالَ: لَا يَتَزَوَّجِ الْأَعْرَابِيُّ الْمُهَاجِرَةَ فَيُخْرِجَهَا مِنْ دَارِ ... ۲۰۸

أَتْبَاعُهُ مُؤَدِّياً إِلَي النَّجَاةِ ۲۸۴

اتَّقُوا اللهَ رَبَّكُمْ وَ أَدُّوا الْأَمَانَةَ إِلَي الْأَبْيَضِ وَ الْأَسْوَدِ وَ إِنْ كَانَ ... ۶۱۰

اتَّقُوا اللهَ وَ عَلَيْكُمْ بِأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَي مَنِ ائْتَمَنَكُمْ فَلَوْ أَنَّ قَاتِلَ ... ۶۱۰

أَتِمُّوا الصُّفُوفَ إِذَا وَجَدْتُمْ خَلَلًا ۴۴۶

أَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ وَ هِيَ الْعِبَادَةُ فَأَكْرَهُ أَنْ يَشْرَكَنِي فِيهَا أَحَدٌ ۳۹۳

أُتِيَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ بِرَجُل مِنْ بني ثَعْلَبَةَ قَدْ تَنَصَّرَ بَعْدَ إِسْلَامِهِ ... ۷۸۶

أَتَي قَوْمٌ امیرالمؤمنین ﷺ فَقَالُوا: السَّلامُ عَلَيْكَ يَا رَبنا؛ فَاسْتَتَابَهُمْ، فَلَمْ ... ۶۵۸

أَجَابَ بِذٰلِکَ ابوالْحَسَنِ عَلِیُّ بن مُحَمَّد الْعَسْکَرِیُ ﷺ الْمُتَوَکِّلَ، لَمَّا ... ۲۶۷
اجْتَمَعَ فِی زَمَانِ عَلِیِّ بن أَبِی‌طَالِب ﷺ عِیدَانِ، فَصَلَّی بِالنَّاسِ ثُمَّ قَالَ: ... ۴۷۱
اجْتَمَعا فِی زَمانِ عَلِی ﷺ. فَقالَ: مَنْ شَاءَ أَنْ یأْتِی الْجُمُعَةَ فَلْیأْتِ وَ مَنْ قَعَدَ ... ۴۷۲
اجْلِسْ فِی مَسْجِدِ الْمَدِینَةِ وَ أَفْتِ النَّاسَ فَإِنِّی أُحِبُّ أَنْ یُرَی فِی شِیعَتِی ... ۳۶۷
أَحْسَنْتَ! إِنَّمَا أَفْتَیتُکَ مَخَافَةَ الْعَصَبَةِ علیکَ ۳۵۲
أَخْبَرَنَا أَبُوجَعْفَر مُحَمَّدُ بن یَعْقُوبَ قَالَ: حَدَّثَنِی عِدَّةٌ مِنْ أصحابنا مِنْهُمْ ... ۱۰۷
أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ الْإِمَامُ بَعْدَهُ ۳۷۴
إِذَا بَلَغَتِ النَّفْسُ هَذِهِ وَ أَهْوَی بِیدِهِ إِلَی حَلْقِهِ لَمْ یکُنْ لِلْعَالِمِ ... ۳۱۴
إِذَا حَضَرَ سُلْطَانٌ جِنَازَةً فَهُوَ أَحَقُ بِالصَّلاةِ عَلَیْهَا ۴۷۶
إِذَا رَأَیتُمُونِی قَدْ فَعَلْتُ شَیئاً لَمْ أَفْعَلْهُ قَبْلَ ذٰلِکَ، فَسَلُونِی لِمَ فَعَلْتُهُ ۳۰۸
إِذَا رَفَعْتَ رَأْسَکَ مِنَ الرُّکُوعِ فَأَقِمْ صُلْبَکَ فَإِنَّهُ لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا یقِیمُ ... ۴۱۶
إِذَا سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ أَعْطَانِی وَ إِذَا سَکَتُّ ابْتَدَأَنِی ۳۶۳
إِذَا قَامَ الْقَائِمُ عَرَضَ الْإِیمَانَ عَلَی کُلِّ نَاصِب، فَإِنْ دَخَلَ فِیهِ بِحَقِیقَة وَ ... ۶۵۴
إِذَا کُنَّ جَمِیعاً أَمْتُهُنَّ فِی النَّافِلَةِ فَأَمَّا الْمَکْتُوبَةُ فَلَا وَ لَا ... ۴۶۴
إذا مِتَّ فَمَنْ لِعِیالِکَ؟ أَطْعِمْ عِیالَکَ الْخَلَّ وَ الزَّیتَ وَ حُجَّ بِهِم کُلَّ سَنَة ۵۴۱
أَسْلَمَ الْمَکِّیُّ عَنْ عَامِرِ بن وَائِلَةَ أَنَّهُ قِیلَ لَهُ: کَمْ حَجَ رسول الله ﷺ؟ ... ۵۵۵
اسماعیل یشهد أن لا إله إلّا الله ۷۱۰
أَسْهَاهُ فِی صَلاتِهِ فَسَلَّمَ فِی رَکْعَتَیْنِ. ثُمَّ وَصَفَ مَا قَالَهُ ذُو الشِّمَالَیْنِ وَ ... ۴۹۹
أَسْهاهُ فِی صَلاتِهِ ۴۹۹
اشْتَرَطَ رسول الله ﷺ عَلَی جِیرَانِ الْمَسْجِدِ شُهُودَ الصَّلَاةِ وَ قَالَ: لَینْتَهِینَّ ... ۴۴۳
اشْتَرُوا وَ إِنْ کَانَ غالِیاً؛ فَإِنَّ الرِّزْقَ یَنْزِلُ مَعَ الشِّراءِ ۶۸۶
أَصْبَحْتُ بِاللهِ مُؤْمِناً عَلَی دِینِ مُحَمَّد ﷺ وَ سُنَّتِهِ وَ عَلَی دِینِ عَلِی ﷺ وَ ... ۹۱
الْأَصْبَغِ عَنْ مَوْلَانَا عَلِی بن أَبِی‌طَالِب ﷺ قَالَ کَانَ یَقُولُ: مَنِ احْتَلَفَ إِلَی ... ۳۰۴

أَصْحَابُ الْقَائِمِ ثَلَاثُ مِائَة وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا أَوْلَادُ الْعَجَمِ ۲۷۵
أَصُومُ يوْماً من شَعْبَانَ أَحَبُّ إلىَّ مِن أَنْ أُفْطِرَ يوْمًا من رَمَضَانَ ۵۲۳
اعْتَمَرَ رسول الله ﷺ عُمْرَةَ الْحُدَيْبِيَةِ وَ قَضَي الْحُدَيْبِيَةَ مِنْ قَابِل وَ مِنَ ... ۵۶۸
أَفْطِرْ وَ صَلِّ وَ أَنْتَ قَاعِدٌ ۵۳۴
أقام رسول الله ﷺ بمني ثلاثا يُقَصِّر وقدّم فى حجته فأقام ثلاثا قبل مسيرة إلي عرفة يُقصر ۵۴۸
اقضوا كما كنتم تقضون ، فإني أكره الاختلاف، حتي يكون للناس جماعة، أو ... ۶۲۱
اقضوا كما كنتم تقضون حتّي يكون النّاس جماعة او اموت كما مات اصحابي فانّي... ۶۲۱
أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ فَإِنِّى أَرَاكُمْ مِنْ خَلْفِى كَما أَرَاكُمْ مِنْ قُدَّامِى وَ مِنْ بَينِ يدَى وَ لا ... ۴۴۶
أَلَا إِنَّ مَفَاتِيحَ الْعِلْمِ السُّؤَالُ ۳۱۸
أَلَا وَ إِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ أَوْجَبُ عَلَيْكُمْ مِنْ طَلَبِ الْمَالِ ۲۹۶
أَلَا وَ إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُوم إِمَاماً يَقْتَدِى بِهِ وَ يَسْتَضِى ءُ بِنُورِ عِلْمِه ... ۹۸
أَلَا وَ إِنَّهُ سيأْمُرُكُمْ بِسَبِّى وَ الْبَرَاءَةِ مِنِّى فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونى ... ۳۱۴
ألاو إِنَّ لِكُلِّ مَأْمُوم إِمَاماً يَقْتَدِى بِهِ وَ يَسْتَضِىءُ بن ورِ عِلْمِهِ ۹۰
أَلَمْ تَرَ إِلَي الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ ... ۲۳۸
أَمَّا إِذَا سَمَّيتَهَا فَاطِمَةَ فَلَا تَسُبَّهَا وَ لَا تَلْعَنْهَا وَ لَا تَضْرِبْهَا ۲۲۷
أَمَّا السُّنَّةُ فَسُنَّةُ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ أَمَّا الْبِدْعَةُ فَمَا خَالَفَهَا ۶۴
أَمَّا أَنْتُمْ فَتَرْجِعُونَ مَغْفُوراً لَكُمْ وَ أَمَّا غَيرُكُمْ فَيَحْفَظُونَ فِى أَهالِيهِمْ ... ۵۴۱
أَما إِنَّهُ لَيسَ مِنْ صَلاة أَشَدَّ عَلَي الْمُنَافِقِينَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ وَ الْعِشَاءِ... ۴۴۴
أَما إِنِّى أُصَلِّى وَ أَنَامُ وَ أَصُومُ وَ أُفْطِرُ وَ أَضْحَكُ وَ أَبْكِى فَمَنْ رَغِبَ عَنْ ... ۳۰۹
أَما سَمِعْتُمْ صُراخَ الصَّبِىّ ۴۵۰
أَما والله إنى لَأَخْشَاكُمْ لِلهِ وَأَتْقَاكُمْ له لَكِنِّى أَصُومُ وَأُفْطِرُ وَأُصَلِّى ... ۳۰۹
أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ عليهِ سِيمَاءُ الْأَنْبِياءِ وَ هَيبَةُ الْمُلُوكِ ۱۹۰
أَمَرَ النِّسَاءَ لا يَرْفَعْنَ رُءُوسَهُنَّ مِنَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ حَتَّي يَرْفَعَ ... ۴۵۳

أَنَّ أَبَا بَكْرٍ كَبَّرَ فِي الصَّلَاةِ وَ جَاءَ رَسُولُ اللهِ فَجَلَسَ إِلَي جَنْبِ أَبِي ... ۴۴۹
إِنَّ أَبَاالْخَطَّابِ كَذَبَ عَلَي أَبِي‌عبدالله ﷺ لَعَنَ اللهُ أَبَاالْخَطَّابِ وَ كَذَلِكَ ... ۶۹۲
إِنَّ أَبِي عَلِيَّ بن الْحُسَيْنِ ﷺ مَا ذَكَرَ نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْهِ إِلَّا سَجَدَ وَ لَا ... ۴۲۵
إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُصَلِّيَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ غَيرِهِ فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ أَلْفَ ... ۴۸۳
أَنَّ أَسْمَاءَ بنت عُمَيْس نُفِسَتْ بِمُحَمَّدِ بن أَبِي‌بَكْر... سَأَلَتِ النَّبِيَّ ﷺ عَنِ ... ۳۴۲
إِنَّ أَسْمَاءَ سَأَلَتْ رَسُولَ اللهِ ﷺ وَ قَدْ أُتِيَ بِهَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْماً ۳۴۲
أَنَّ الْحَسَنَ بن عَلِيِّ بن أَبِي‌طَالِب ﷺ كانَ أَعْبَدَ النَّاسِ فِي زَمانِهِ وَ ... ۵۹۱
إِنَّ الْحَسَنَ بن عَلِي ﷺ قَاسَمَ رَبَّهُ ثَلاثَ مَرَّات حَتَّى نَعْلاً وَ نَعْلاً وَ ثَوْباً وَ ... ۵۸۴
إِنَّ الْحَسَنَ بن عَلِي ﷺ كَانَ يَمْشِي وَ تُساقُ مَعَهُ مَحَامِلُهُ وَ رِحالُهُ ۵۸۵
إِنَّ السُّنةَ قد أميتَت، و إِنَّ البدعَةَ قد أُحيِيَت و نعشت ۶۴
إِنَّ الصَّلاةَ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ ۴۵۹
إِنَ الْعارِفَةَ لَا تُوضَعُ إِلَّا عِنْدَ عَارِف ۶۵۴
إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا سَجَدَ فَأَطالَ السُّجُودَ نَادي إِبْلِيسُ يا وَيلَاهُ أَطاعَ وَ عَصَيْتُ وَ ... ۴۲۴
إِنَّ الْفَقِيهَ حَقَّ الْفَقِيهِ الزَّاهِدُ فِي الدُّنْيَا الرَّاغِبُ فِي الْآخِرَةِ ... ۷۳
إِنَّ الْقَائِمَ (عج) إِذَا قَامَ رَدَّ الْبَيْتَ الْحَرَامَ إِلَي أَسَاسِهِ وَ مَسْجِدَ الرَّسُولِ ... ۲۷۵
إِنَّ الْقَدَرِيَّةَ مَجُوسُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُمُ الَّذِينَ أَرَادُوا أَنْ يَصِفُوا اللهَ ... ۷۴۱
إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَي خَصَّ رَسُولَهُ ﷺ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَامْتَحِنُوا ... ۲۸۵
إِنَّ اللهَ جَعَلَ علياً ﷺ وَ زَوْجَتَهُ وَ ابنائَهُ حُجَجَ اللهِ عَلَي خَلْقِهِ وَ هُمْ ... ۹۲
إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ تَصَدَّقَ عَلَى مَرْضَى أُمَّتِي وَ مُسافِرِيها بِالْإِفْطَارِ فِي ... ۵۳۴
إِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَقْبَلُ إِلَّا الْحَسَنَ فَكَيفَ يقْبَلُ مَا يُسْتَخَفُّ بِهِ ۴۴۰
إِنَّ اللهَ قَدْ وَهَبَ لِي مَنْ يَرِثُنِي وَ يَرِثُ آلَ دَاوُدَ ۷۳۵
إِنَّ اللهَ هُوَ الَّذِي أَنْسَاهُ رَحْمَةً لِلْأُمَّةِ أَ لَا تَرَي لَوْ أَنَّ رَجُلاً صَنَعَ ... ۴۹۹
أَنَّ الْمُرَادَ بِهَذَا الْخَبَرِ أَنَّ هَذِهِ الصَّلَاةَ مِمَّا عُلِمَ فَرْضُهَا بِالسُّنَّةِ ... ۴۶۷

أَنَ الْمَساجِدَ لِلّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَداً يعنى بالمساجد الوجه ... ۴۱۸
إِنَّ المؤمنَ لا يُلدَغُ مِن جُحر مَرّتينِ ۲۸۹
إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَذَّنَ فِى أُذُنِ الْحَسَنِ ﷺ بِالصَّلَاةِ يَوْمَ وُلِدَ ۲۳۵
إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ رَأَي قَاصّاً فِى الْمَسْجِدِ فَضَرَبَهُ بِالدِّرَّةِ وَ طَرَدَهُ ۲۹۴
أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ﷺ أُتِيَ بِزِنْدِيق فَضَرَبَ عِلَاوَتَهُ ۷۷۹
أَنَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ ﷺ كَانَ يَحْكُمُ فِى زِنْدِيق إِذَا شَهِدَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ ... ۷۸۰
أَنَّ أَنَسًا أخبره قال: اعْتَمَرَ رسول الله ﷺ أَرْبَعَ عُمَر كُلَّهُنَّ فى ذِى الْقَعْدَةِ إلا ... ۵۶۸
إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةُ فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا ۳۸۷
إِنَّ أَوَّلَ مَنْ سَبَقَ إِلَي الْجَنَّةِ بِلَالٌ. قَالَ: وَ لِمَ؟ قَالَ: لِأَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ ... ۴۰۹
إِنَّ آخِرَ صَلاة صَلَّاهَا رسول الله ﷺ بِالنَّاسِ فِى ثَوْب وَاحِد قَدْ خَالَفَ بَيْنَ ... ۴۴۸
إِنَّ بِلالًا كَانَ عَبْداً صَالِحاً فَقَالَ: لا أُؤَذِّنُ لِأَحَد بَعْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ ... ۴۰۸
إِنَّ جَبْرَئِيلَ ﷺ أَتَي النَّبِيَّ ﷺ لِكُلِّ صَلَاة... ۳۸۶
إِنَّ رَبَّكُمْ تَطَوَّلَ عَلَيكُمْ فِى هَذَا الْيَوْمِ فَغَفَرَ لِمُحْسِنِكُمْ وَ شَفَّعَ ... ۵۴۱
أَنَّ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ تَنَصَّرَ فَأُتِيَ بِهِ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ فَاسْتَتَابَهُ؛ ... ۷۸۲
إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ سَارَ فِى أُمَّتِهِ بِالْمَنِّ ۷۷
إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ صَلَّي عَلَي جِنَازَة؛ فَلَمَّا فَرَغَ جَاءَ قَوْمٌ فَقَالُوا: يَا ... ۴۷۵
إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ صَلَّي يَوْماً الظُّهْرَ فَسَلَّمَ فِى رَكْعَتَيْنِ فَقَالَ: ذُو ... ۴۹۹
إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ يأْمُرُ بِذَلِكَ فَاطِمَةَ ﷺ وَ كَانَتْ تَأْمُرُ بِذَلِكَ ... ۲۲۸
أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ حِينَ يُكَبِّرُ تَكْبِيرَةَ الْإِحْرَامِ حِذَاءَ ... ۴۱۰
إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ نَهَي عَنِ الْقِيلِ وَ الْقَالِ وَ فَسَادِ الْمَالِ وَ كَثْرَةِ السُّؤَالِ ۳۳۳
إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ، سارَ فِى أُمَّتِهِ بِاللِّينِ كَانَ يَتَأَلَّفُ النَّاسَ ۷۷
إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ حِينَ تَزَوَّجَ مَيمُونَةَ بنت الْحَارِثِ أَوْلَمَ عَلَيهَا وَ أَطْعَمَ ... ۲۱۳
إِنّ رسول‌الله ﷺ قال فى مرضه: "أدعوا إلىّ أخى" فدعوا له أبابكر، فأعرَضَ عَنهُ ثمَّ قال:... ۳۶۵

إنَّ شِفَاءَ الْعِيِّ السُّؤَالُ ۳۱۸
إنَّ شَفَاعَتَنا لا تَنالُ مُسْتَخِفّاً بِالصَّلاةِ ۴۴۱
إنْ شِئْتُما فَلْيَؤُمَّ أَحَدُكُما صاحِبَهُ وَ لا يؤَذِّنُ وَ لا يُقِيمُ ۴۵۰
إنَّ عَبْدَ اللهِ أَبَا رَسُولِ اللهِ ﷺ أَخُو أَبِي‌طَالِب لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ ۱۹۴
أَنَّ عَلِيَّ بن الْحُسَيْنِ ﷺ كَانَ يُطْعِمُ مِنْ ذَبِيحَتِهِ الْحَرُورِيَّةَ. قُلْتُ: وَ هُوَ ... . ۶۱۲، ۶۴۹
أنّ عليّا استتاب مستورد العجلى و كان ارتدّ عن الإسلام فأبي فضربه برجله فقتله الناس ۷۸۲
أَنَّ عَلِيّاً كَانَ يُخْرِجُ الْفُسَّاقَ إِلَي الْجُمُعَةِ وَ كَانَ يَأْمُرُ بِالتَّضْيِيقِ ۴۷۳
إنَّ عَلياً و شِيعتَهُ هُمُ الفائِزونَ يومَ القِيامةِ ۹۸
إنَّ عَلِيّاً وَصِيِّى وَ خَلِيفَتِى وَ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ۲۴۲
أَنَّ عَلِيّاً ﷺ أَمَرَ عَبْدَالرَّحْمَنِ بن أَبِى‌لَيْلَي يُصَلِّى بِالنَّاسِ الْعِيدَيْنِ ۴۴۸
إنَّ عَلِياً ﷺ صَامَ عِنْدَكُمْ تِسْعَةً وَ عِشْرِينَ يوْماً؛ فَأَتَوْهُ فَقَالُوا: يا ۵۲۶
أَنَّ عَلِيّاً ﷺ كَانَ إِذَا صَلَّي عَلَي جِنَازَة لَمْ يَبْرَحْ مِنْ مُصَلَّاهُ حَتَّي يَرَاهَا ۴۷۶
أَنَّ عَلِيّاً ﷺ كَانَ يُخْرِجُ أَهْلَ السُّجُونِ مِنَ الحَبْسِ فِى دَيْن أَوْ تُهَمَة إِلَي ۴۷۳
إِنَّ فَاطِمَةَ ﷺ كَانَتْ تَمْضَغُ لِلْحَسَنِ ثُمَّ لِلْحُسَينِ ﷺ وَ هِيَ صَائِمَةٌ فِى شَهْرِ ۵۳۳
أَنَّ قَبْرَ رَسُولِ اللهِ ﷺ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ قَدْرَ شِبْرٍ وَ أَرْبَعِ أَصَابِعَ وَ رُشَ ۲۱۵
إنّ قوما جاءوا فشهدوا أنّهم صاموا لرؤية الهلال و أنّهم قد أتمّوا ثلاثين، فقال على ﷺ:... ..... ۵۲۵
إن لله عز و جل من عباده خيرتين: فخيرته من العرب قريش و من العجم فارس ۲۴۸
إنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِكَماً وَ إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْراً وَ إِنَّ شِعْرَكَ لَحَسَنٌ وَ ۲۸۸
إنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِكْمَةً وَ إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْراً ۲۸۸
إِنَ هَاهُنَا لَعِلْماً جَمّاً وَ أَشَارَ بِيدِهِ إِلَي صَدْرِهِ لَوْ أَصَبْتُ لَهُ حَمَلَةً بَلَي ۳۲۳
أَنَا الَّذِى سَمَّتْنِى أُمِّى حَيْدَرَةَ ۲۸۹
أَنَا رَبُّ الْإِبِلِ وَ لِهَذَا الْبَيتِ رَبٌّ يمْنَعُهُ ۱۸۹
إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّلاةِ إِذَا كَانُوابنى خَمْسِ سِنِينَ فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ ۵۳۲

أنا و اهل بیتی مُطَهَّر وُنَ مِنْ ذُنُوب ۸۷
أنا وَ علی وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ ﷺ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَینِ مُطَهَّرُونَ ... ۸۸
أنا وَ علی وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ: وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ ۹۱
أَنْتَ الْقَائِمُ مِنْ بَعْدِی، فَلِهَذَا قَالَتِ الْوَاقِفَةُ: إِنَّهُ حَیٌّ وَ إِنَّهُ الْقَائِمُ ۷۳۱
أَنْتَ إِلَهُنا وَ خالِقُنا وَ رازِقُنا وَ مِنْکَ مَبْدَؤُنا وَ إِلَیْکَ مَعادُنا ۶۵۹
أَنَسِیتَ أَمْ قَصُرَتْ؟ فقال: لم أَنْسَ و لم تُقْصَرْ؛ قال: بَلَی قد نَسِیتَ؛ فَصَلَّی رَکْعَتَینِ ... ۵۰۶
إِنَّکَ سَتُدْرِکُ رَجُلًا مِنِّی اسْمُهُ اسْمِی وَ شَمَائِلُهُ شَمَائِلِی یبْقُرُ الْعِلْمَ بَقْراً ۲۵۵
إِنَّمَا أَرَادَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ یُفَقِّهَهُمْ ۵۰۰
إِنَّمَا الصَّدَقَةُ مُحْدَثَةٌ إِنَّمَا کَانَ النَّاسُ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللهِ ﷺ یَنْحَلُونَ ... ۳۷۲
إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آیةٌ مُحْکَمَةٌ أَوْ فَرِیضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا ... ۳۰۰
إِنَّمَا الْفُتُوَّةُ وَ الْمُرُوءَةُ طَعَامٌ مَوْضُوعٌ وَ نَائِلٌ مَبْذُولٌ بِشَیْ ء مَعْرُوف ... ۳۷۳
إنّما قیلَ لهذه العِصَابة مُرْجئة، لأنَّهم قَدَّموا القولَ. و أرجئوا العَمل أی أَخَّرُوه ۷۱۹
إِنَّمَا مَثَلُ الصَّلَاةِ فِیکُمْ کَمَثَلِ السَّرِیِّ وَ هُوَ النَّهَرُ عَلَی بَابِ أَحَدِکُمْ ... ۳۱۵
إِنَّمَا نَزَلَتْ فِینَا خَاصَّةً فِی أَهْلِ الْبَیْتِ فِی عَلِیّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ ... ۲۴۲
إِنَّنِی ذَکَرْتُ نِعْمَةً أَنْعَمَ اللهُ بِهَا عَلَیَّ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَشْکُرَ رَبِّی ۴۲۵
إِنَّهُ بَلَغَنَا عَنِ الْحَسَنِ بن عَلِی ﷺ أَنَّهُ کَانَ یَحُجُّ مَاشِیاً. فَقَالَ: کَانَ ... ۵۹۱
أنّه روی عن علی ﷺ انه کان إذا قرأ فی العیدین أسمع من یلیه و لم یجهر ذلک الجهر ۴۶۹
أَنَّهُ قَالَ: مَا مِنْ عَبْد یُصَلِّی فِی الْوَقْتِ وَ یَفْرُغُ ثُمَّ یَأْتِیهِمْ وَ یُصَلِّی ... ۴۶۰
أَنَّهُ کَانَ إِذَا تَوَضَّأَ لِلصَّلَاةِ وَ أَخَذَ فِی الدُّخُولِ فِیهَا اصْفَرَّ وَجْهُهُ وَ ... ۴۲۹
أَنَّهُ کَانَ إِذَا صَلَّی بِالنَّاسِ صَلَاةَ فِطْر أَوْ أَضْحًی خَفَضَ مِنْ صَوْتِهِ یَسْمِعُ مَنْ ... ۴۶۸
أنه کان إذا قطع ید السارق ترک له الإبهام و الراحة، فقیل له: یا أمیرالمؤمنین ﷺ ترکت... ۴۱۸
أَنَّهُ کُلُّ مَا عُمِلَ لِلتِّجَارَةِ مِنْ حَیوَان وَ غَیرِهِ فَعَلَیهِ فِیهِ الزَّکَاةُ ۱۲۵
أنهم معصومون من الخطأ و الزلل ۸۶

إِنَّهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ وَ عَلَامَتُهُمْ ... ۶۲۹
أَنَّهُمَا لَنْ يفْتَرِقَا حَتَّي يرِدَا عَلَى الْحَوْضَ كَإِصْبَعَى هَاتَينِ وَ جَمَعَ بَينَ ... ۳۱۳
إِنِّى أُشْهِدُ اللهَ أَنَّهُ لا تَمْضِى الْأَيَّامُ وَ اللَّيَالِى حَتَّي يَرْزُقَنِى اللهُ ... ۷۳۴
إِنِّى ذَكَرْتُ عَلِيّاً ﷺ فَتَنَقَّصَتْهُ؛ فَكَرِهْتُ أَنْ أُلصِقَ جَمْرَةً مِنْ جَمْرِ ... ۶۴۸
إِنِّى ذَكَرْتُ نِعْمَةَ اللهِ عَلَىَّ ۴۲۵
إِنِّى رَجُلٌ صاحِبُ كَلَام وَ فِقْه وَ فرايضَ وَ قَدْ جِئْتُ لِمُنَاظَرَةِ أَصْحَابِكَ ۳۶۹
أَنَّى لَكَ أَنْ تَبْلُغَ مَا يَبْلُغُ الْحَاجُّ ۵۴۰
أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِى جُشُوبَةِ الْعَيْش ۹۶
أَوْحَي اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَي مُوسَي ﷺ أَنْ يا مُوسَي أَ تَدْرِى لِمَ اصْطَفَيتُكَ ... ۴۲۶
أَوْصَي مُحَمَّدُ بن عَلِيّ إِلَي جَعْفَرِ بن مُحَمَّد ۳۲۶
أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ عَلَي الصَّلَاةِ فَإِذَا قُبِلَتْ قُبِلَ مِنْهُ سَائِرُ ... ۳۸۷
أَوَّلُ مَا يُظْهِرُ الْقَائِمُ مِنَ الْعَدْلِ أَنْ يُنَادِىَ مُنَادِيهِ أَنْ يُسَلِّمَ صَاحِبُ ... ۲۷۵
أَىْ مُفَضَّلُ، زَعَمَ هَذَا الْكَذَّابُ الْكافِرُ أَنِّى أَنَا اللهُ فَسُبْحَانَ اللهِ وَ لا ... ۶۹۶
إِيَّاكُمْ وَ الْغُلُوَّ فِينَا. قُولُوا إِنَّا عِبَادٌ مَرْبُوبُونَ وَ قُولُوا فِى فَضْلِنَا مَا ... ۶۵۷
إِيَّاكُمْ وَ الْمُحَقَّرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّ لِكُلِّ شَى ء طَالِباً أَلَا وَ إِنَّ ... ۳۱۱
أَيُّكُمْ رسولُ الله ۳۰۵
أَيُّكُمْ محمد ۳۰۵
أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ نَخْوَةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَ تَفَاخُرَهَا ... ۲۹۲
أيهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيسَ مَوْضِعُ أَخْفَافِ نَاقَتِى بِالْمَوْقِفِ وَ لَكِنْ هَذَا كُلُّهُ ... ۳۱۲
أيهَا النَّاسُ، إِنَّ الصَّلاةَ بِاللَّيلِ فِى شَهْرِ رَمَضَانَ النَّافِلَةَ فِى جَماعَة بِدْعَةٌ ... ۴۵۷
بادِرُوا أَحْداثَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ تَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجِئَةُ ۷۲۵
بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ ... ۷۲۵
الْبَاقِرُ ﷺ فِى قَوْلِهِ تَعَالَي «(إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ... ۴۸۸

بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ هُمْ يدٌ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ ۵۷۸
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ؛ أَمْسَيتُ وَ إِيَّانَا عَنْي خَاصَّةً أَمَرَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَي ... ۹۰
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ؛ إِنْ كَانَتِ الْكَعْبَةُ هِيَ النَّازِلَةَ بِالنَّاسِ ... ۳۷۷ ، ۵۹۸
بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ؛ هَذَا مَا أَوْصَتْ بِهِ فَاطِمَةُ بنت مُحَمَّد رَسُولِ ... ۳۷۲
بسم‌الله وَ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى جَعَلَ الْماءَ طَهُوراً وَ لَمْ يَجْعَلْهُ نَجِساً ۳۹۰
بَل هُوَ لِلأَبدِ إلى يَومِ القِيامَةِ ۵۷۴
بُنِيَ الْإِسْلامُ عَلَى خَمْسَةِ أَشْياءَ: عَلَى الصَّلاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ الْحَجِّ وَ الصَّوْمِ ... ۵۱۷
تَخْرُجُ النِّسَاءُ إِلَي الْجَنَازَةِ؟ ۴۷۸
تَرْكَبُونَ أَحَبُّ إِلَيَّ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْوَى لَكُمْ عَلَى الدُّعَاءِ وَ الْعِبَادَةِ ۵۹۱
تَعْرِفُهُ بِلَا مِثْل وَ لَا شِبْه وَ لَا نِدّ وَ أَنَّهُ وَاحِدٌ أَحَدٌ ظَاهِرٌ بَاطِنٌ أَوَّلٌ ... ۲۹۹
تَمامُ الْحَجِّ لِقَاءُ الْإِمام ۳۸۰
التَّوَاضُعُ نِعْمَةٌ لَا يُحْسَدُ عَلَيْهَا ۶۱۷
ثَلَاثٌ لَا يُغِلُّ عَلَيْهِنَّ قَلْبُ امْرِئ مُسْلِم: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلّهِ وَ النَّصِيحَةُ ... ۶۱۵
ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَحَد فِيهِنَّ رُخْصَةً: أَدَاءُ الْأَمَانَةِ إِلَي ... ۶۰۹
ثُمَ ارْتَقِبْ وَقْتَ الصَّلاةِ فَصَلِّهَا لِوَقْتِهَا وَ لا تَعْجَلْ بِهَا قَبْلَهُ لِفَرَاغ وَ ... ۴۰۴
ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ ﷺ مَسَحَ مِنَ الدُّهْنِ فَما قامَ مِنْ مَوْضِعِهِ حَتَّي ذَهَبَ الْوَرَمُ ... ۵۹۰
ثم بعثت (امرأة زيد) إلي زيد قال: فجاء زيد فقرب الطعام فقال سلمان: كُل يا زُيَيد ... ۳۱۰
ثُمَّ ذَكَرَ ابن‌السَّرَّاجِ فَقَالَ: إِنَّهُ قَدْ أَقَرَّ بِمَوْتِ أَبِي‌الْحَسَنِ ﷺ وَ ذَلِكَ ... ۷۳۱
ثُمَّ سَتُدْعَوْنَ إِلَي الْبَرَاءَةِ مِنِّى وَإِنِّى لَعَلَي دِينِ مُحَمَّد وَ لَمْ يَقُلْ ... ۳۱۴
ثُمَّ قَالَ بِيَمِين مِنْهُ: أَمَا وَ اللهِ مَا هُوَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ... ۶۴۳
ثُمَّ قَالَ: (زيد لمحمد أخيه) لَيْسَ الْإِمَامُ مِنَّا مَنْ جَلَسَ فِى بَيْتِهِ وَ أَرْخَي سِتْرَه ۲۵۳
ثُمَّ قَامَ سَهْلُ بن حُنَيْف فَقَالَ: أَشْهَدُ أَنِّى سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ قَالَ عَلَي ... ۴۷۵
ثُمَّ قام فَدَخَلَ الْحُجْرَةَ. فَقَامَ رَجُلٌ بَسِيطُ الْيَدَيْنِ فقال: أُقْصِرَتْ الصَّلَاةُ يا ... ۵۱۳

الثوری قال: بلغنا أنّ عليّا ورث ورثة مستورد العجلی ماله ۷۸۲
جَابِرِ بن سَمُرَةَ السَّوَائِيّ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي فِي الْمَسْجِدِ وَ رسول الله ﷺ ... كانَ مُتَنَحِّياً ۴۷۱
الْجَامِعَةِ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللهِ بِخَطِّ عَلِي ﷺ فِيهَا جَمِيعُ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ ... ۱۱۰
الْجَامِعَةِ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ خَطِّ عَلِيّ ﷺ بِيَدِهِ. إِنَّ الْجَامِعَةَ لَمْ ... ۱۱۰
الْجَامِعَةُ قَالَ تِلْكَ صَحِيفَةٌ طُولُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً... فِيهَا كُلُّ مَا يَحْتَاجُ ... ۱۱۰
جَاهَدَ فِي سَبِيلِهِ وَ نَصَحَ لِأُمَّتِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَي النَّجَاةِ وَ حَثَّهُمْ عَلَي ... ۲۸۳
جَرَتِ السُّنَّةُ ۸۶
جُعِلْتُ فِدَاكَ، ادْعُ اللهَ تَعَالَي أَنْ يَرْزُقَنِي دَاراً وَ زَوْجَةً وَ وَلَداً وَ خَادِماً ... ۴۳۸
جَمِيعاً يَعْنِي أَصْحَابَ الْقَائِمِ الثَّلَاثَمِائَةِ وَ الْبِضْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا ۲۷۵
حَجَّ الْحَسَنُ ﷺ خَمْسَ عَشْرَةَ حِجَّةً مَاشِياً وَ إِنَّ النَّجَائِبَ لَتُقَادُ مَعَهُ ۵۸۷
حَجَّ رسول الله ﷺ عَشْرَ حِجَّات مُسْتَسِرّاً فِي كُلِّهَا... ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴
حَجَ عَلِيُ بن الْحُسَيْنِ ﷺ عَلَي رَاحِلَة عَشْرَ حِجَج مَا قَرَعَهَا بِسَوْط ۵۹۵
حَجَّ عَلِيُ بن الْحُسَيْنِ ﷺ مَاشِياً فَسَارَ عِشْرِينَ يَوْماً مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَي ... ۵۹۵
الْحُجَّةُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ الْمُنْتَظَرُ ۲۷۴
حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بن زِيَادِ بن جَعْفَر الْهَمَدَانِيُّ; قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بن ... ۴۹۳
حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ آبَائِهِ: قالَ: قالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ: لَأَنْ أَصُومَ ... ۵۲۳
حَدَّثَنِي بِأَلْفِ بَاب مِنَ الْعِلْمِ يُفْتَحُ كُلُّ بَاب إِلَي أَلْفِ بَاب ۳۶۵
حروری يَتَبَرَّأُ مِنْ عَلِيِّ بن ابی‌طَالِب ﷺ وَ شَهِدَ عَلَيْهِ بِالْكُفْرِ ۶۲۸
حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْم ۳۳۳
الْحَسَنِ بن زَيْد قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي‌عَبْدِالله ﷺ فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ ... ۳۴۰
الْحَسَنُ بن مُحَمَّدِ بن سَمَاعَةَ عَنْ صَالِح بن خَالِد عَنْ عبدالْحَمِيدِ بن ... ۷۴۰
الْحُسَينِ ﷺ حُجَجُ اللهِ عَلَي خَلْقِهِ، أَعْدَاؤُنَا أَعْدَاءُ اللهِ وَ أَوْلِيَاؤُنَا ... ۹۲
الْحَكَمُ بن عُتَيْبَةَ سَأَلْتُ أَبَاجَعْفَر ﷺ: مَا تَقُولُ فِي رَجُل أُهْدِيَ لَهُ حَمَامٌ ... ۵۴۵

حماد بن عثمان قال: سَمِعْتُ أَبَاعبدالله ﷺ يَقُولُ لِلْمُفَضَّلِ بن عُمَرَ الْجُعْفِيِّ: ... ۷۰۲
حَمَّادِ بن عِيسَي قَالَ: قَالَ ابوعَبْدِالله ﷺ: (تُطَلَّقُ الْحُرَّةُ ثَلاثاً، وَ ... ۴۳۶
الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذِى ذَهَبَ النَّاسُ يَمِيناً وَ شِمَالاً فِرْقَةٌ مُرْجِئَةٌ وَ فِرْقَةٌ ... ۶۴۲
الْحَمْدُ لِلّهِ صارَتْ فِرْقَةٌ مُرْجِئَةً وَ صارَتْ فِرْقَةٌ حَرُورِيَّةً وَ صارَتْ فِرْقَةٌ ... ۷۲۴
خَذَلُوا الْحَقَّ وَ لَمْ يَنْصُرُوا الْباطِل ۷۴۲
خُذُوا عَنِّى مَناسِكَكُمْ ۳۰۸
خَرَجَ الْحَسَنُ بن عَلِى ﷺ إِلَى مَكَّةَ سَنَةً مَاشِياً فَوَرِمَتْ قَدَماهُ... ۵۸۸
خَرَجَ رسول الله ﷺ إِلَي الصَّلاةِ وَ قَدْ كَانَ الْحُسَينُ ﷺ أَبْطَأَ عَنِ الْكَلامِ حَتَّي ... ۴۱۰
خَطَبَ رسول الله ﷺ النِّسَاءَ فَقَالَ: «يَا مَعَاشِرَ النِّسَاءِ تَصَدَّقْنَ وَ لَوْ مِنْ ... ۳۴۴
خَلَفِ بن حَمَّاد الْكُوفِيِّ فِى حَدِيث قَالَ: دَخَلْتُ عَلَي أَبِى‌الْحَسَنِ مُوسَي بن ... ۵۵
دَعَا أَبِى بِالْخُمْرَةِ فَأُبْطِأَتْ عَلَيْهِ فَأَخَذَ كَفّاً مِنْ حَصَي فَجَعَلَهُ عَلَي ... ۴۱۹
دَعَا بِقَدَح مِنْ مَاء فِيمَا بَيْنَ الظُّهْرِ وَ الْعَصْرِ فَشَرِبَ وَ أَفْطَرَ ثُمَّ أَفْطَرَ ... ۵۳۵
دُفِنَت فِى بَيتِها ۲۲۵
الدِّينُ وَاسِعٌ وَ لَكِنَّ الْحَوَارِجَ ضَيَّقُوا عَلَي أَنْفُسِهِمْ مِنْ جَهْلِهِمْ ۶۴۵
ذَاكَ إِلَى الْإِمَامِ إِنْ صُمْتَ صُمْنَا وَ إِنْ أَفْطَرْتَ أَفْطَرْنَا. فَقَالَ: يا غُلامُ ... ۵۲۰
ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ ۳۰۰
ذَكَرَ ابوعَبْدِالله ﷺ أَبَاالْحَسَنِ ﷺ وَ هُوَ يَوْمَئِذ غُلَامٌ فَقَالَ: "هَذَا ... ۷۰۴
رَأَيتُ أَبَاعَبْدِالله ﷺ يَرْفَعُ يَدَيْهِ إِذَا رَكَعَ وَ إِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ مِنَ ... ۴۲۷
رَبّنا لَكَ الحَمدُ ۴۱۷
رَحِمَ الله جَابِرَ الْجُعْفِيِّ كَانَ يَصْدُقُ عَلَيْنَا، لَعَنَ الله الْمُغِيرَةَ بن ... ۶۸۱
روى فى كتب الشيعة الزيدية أنّ الناس صاموا شهر رمضان علي عهد أميرالمؤمنين ﷺ ... ۵۲۵
روي عمار بن ياسر قال: أخرجت جنازة امكلثوم بنت علي ﷺ و ابنها زيد بن عمر و... ۴۷۶
زُرَارَةُ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَر وَ أَبَاعبدالله۸ مِنْ بَعْدِهِ يَقُولانِ: حَجَّ رسول ... ۵۵۹

الزَّكَاةُ وَضَعَهَا وَ سَنَّهَا فِي أَوَّلِ نُبُوَّتِهِ عَلَي تِسْعَةِ أَشْياءَ ثُمَّ وَضَعَهَا ۱۲۵
زَيْدِ بن ثَابِت قال: سمعت رَسُولَ اللهِ ﷺ يقول: نَضَّرَ الله امْرَأً سمع مِنَّا حَدِيثًا ۵۸۱
زيد بن وهب قالَ: كَانَ الَّذِينَ أَنْكَرُوا عَلَي أَبِي بَكْر جُلُوسَهُ فِي الخلافةِ وَ تَقَدُّمَهُ ۴۷۴
سَارَ فِيهِمْ وَ اللهِ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ يوْمَ الْفَتْحِ ۸۰
سَأَلَ ابوبَصِير أَبَاعَبْدِاللهِ ﷺ وَ أَنَا أَسْمَعُ فَقَالَ: تَرَانِي أُدْرِكُ ۲۷۴
سَأَلْتُ أَبَاعبدالله جَعْفَرَ بن مُحَمَّد ﷺ وَ لَيسَ مَعَهُ إِلَّا غُلَامُهُ، قُلْتُ: جُعِلْتُ ۴۳۶
سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ ﷺ عَنِ التَّثْوِيبِ فِي الْأَذَانِ وَ الْإِقَامَةِ؟ فَقَالَ: مَا ۴۰۶
سألت الرضا ﷺ فقلت: إنّي لا ألقاك فى كلّ وقت فعن مَن آخذ معالم دينى فقال: ۳۴۱
سَأَلْتُ الْعَسْكَرِيَ ﷺ بِالْمَدِينَةِ عَنْ رَجُل أَوْصَي بِمَال فِي سَبِيلِ اللهِ؟ فَقَالَ: ۲۶۶
سَأَلْتُهُ عَنِ الْقَائِمِ (عج)؟ فَقَالَ: كَذَبَ الْوَقَّاتُونَ إِنَّا أَهْلُ بَيْت لَا نُوَقِّتُ ۲۷۴
سَأَلَنِي ابوعَبْدِاللهِ ﷺ: هَلْ يَخْتَلِفُ ابن‌أَبِي لَيْلَي وَابن‌شُبْرُمَةَ ۳۴۰
سَأَلُوا أَبَاعَبْدِاللهِ ﷺ عَنِ الْحَائِضِ وَ السُّنَّةِ فِي وَقْتِهِ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ ۶۸
سَأَلَهُ الْحَلَبِيُ عَنْ ذَبِيحَةِ الْمُرْجِيءِ وَ الْحَرُورِيِّ؟ قَالَ فَقَالَ: كُلْ وَ قِرَّ وَ ۷۲۷
سُبْحَانَ اللهِ، أَ فَمَا يَخَافُ مَنْ يُصَلِّي عَلَي غَيرِ وضو أَنْ تَأْخُذَهُ الْأَرْضُ خَسْفاً ۴۶۲
السُّجُودُ عَلَي الْأَرْضِ فَرِيضَةٌ وَ عَلَي الْخُمْرَةِ سُنَّةٌ ۴۲۱
السُّجُودُ عَلَي سَبْعَةِ أَعْظُم الْجَبْهَةِ وَ الْكَفَّيْنِ وَ الرُّكْبَتَيْنِ وَ ۴۱۹
سَعْدِ بن سَعْد الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَبِي‌الْحَسَنِ الرِّضَا ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ ۴۶۷
سَلْ تَفَقُّهاً وَ لَا تَسْأَلْ تَعَنُّتاً فَإِنَّ الْجَاهِلَ الْمُتَعَلِّمَ شَبِيهٌ بِالْعَالِمِ ۳۳۱
سَلْ تَفَقُّهاً وَ لَا تَسْأَلْ تَعَنُّتاً؛ طَعْمُ الْمَاءِ طَعْمُ الْحَياةِ ۳۳۱
سَلْ عَمَّا شِئْتَ ۳۳۵
سَلُونِي تَفَقُّهاً وَ دَعُوا الْعَنَتَ ۳۳۲
سلونى عما دون العرش ۳۲۰
سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ فَلَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَي ء إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ ۳۲۰

سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی ۳۱۹
سُلَیْمَانَ بن مِهْرَانَ قالَ قُلْتُ لِجَعْفَرِ بن مُحَمَّد ﷺ: کَمْ حَجَّ رسول الله ﷺ؟ ..... ۵۵۶ ، ۵۶۳، ۵۶۶
سَمِعَ اللهُ لِمَن حَمِدَه ۴۱۶
سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ ﷺ یَقُولُ: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ مَدَّ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ ۲۷۵
سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ ﷺ یَقُولُ: مَنْ حَجَّ بَیْتَ اللهِ مَاشِیاً کَتَبَ اللهُ لَهُ ۵۸۳
السُّنَّةُ عَلَی أَهْلِ الْأَمْصَارِ أَنْ یَبْرُزُوا مِنْ أَمْصَارِهِمْ فِی الْعِیدَیْنِ إِلَّا ۴۶۷
السُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُولُ اللهِ ﷺ ۶۳
سَوُّوا بَیْنَ صُفُوفِکُمْ وَ حَاذُوا بَیْنَ مَنَاکِبِکُمْ لِئَلَّا یَسْتَحْوِذَ عَلَیْکُمْ ۴۴۶
سیرة الامام فی نفسه و فی المطعم و الملبس إذا ولی الأمر ۷۷
سِیرَتُهُ الْقَصْدُ وَ سُنَّتُهُ الرُّشْد ۷۶
سُئِلَ الصَّادِقُ ﷺ عَنِ الدَّبِیحِ مَنْ کَانَ؟ فَقَالَ: إِسْمَاعِیلُ ﷺ لِأَنَّ اللهَ عَزَّ وَ ۳۷۳
سُئِلَ الصَّادِقُ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللهِ وَ الشُّعَرَاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغاوُونَ فَقَالَ ﷺ: هُمُ ۲۹۵
شُعَیب الْعَقَرْقُوفِی قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللهِ ﷺ: رُبَّمَا احْتَجْنَا أَنْ نَسْأَلَ ۳۵۵
الصَّادِقُ ﷺ : أَنَّهُ (علی ﷺ) أَعْتَقَ أَلْفَ نَسَمَة مِنْ کَدِّ یَدِهِ جَمَاعَةً لَا ۴۸۸
صامَ عَلِی ﷺ بِالْکُوفَةِ ثَمانِیةً وَ عِشْرِینَ یوْماً شَهْرَ رَمَضَانَ فَرَأَوُا الْهِلالَ ۵۲۴
صَلِّ عَلَی مَنْ مَاتَ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ وَ حِسَابُهُ عَلَی اللهِ ۴۷۴
صَلِّ مَا اسْتَطَعْتَ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعاً بِاللَّیلِ وَ النَّهَارِ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ ۴۸۲
صَلِّ مَعَهُمْ فَإِنَّ الْمُصَلِّی مَعَهُمْ فِی الصَّفِّ الْأَوَّلِ کَالشَّاهِرِ سَیفَهُ فِی ..... ۴۵۹ ، ۶۲۴
صَلاةُ الْعِیدَینِ مَعَ الْإِمَامِ سُنَّةٌ وَ لَیسَ قَبْلَهَا وَ لا بَعْدَهَا صَلاةٌ ذَلِکَ ۴۶۷
صَلاةٌ فِی بَیتِ الْمَقْدِسِ أَلْفُ صَلاة وَ صَلاةٌ فِی الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ مِائَةُ صَلاة وَ ۴۰۳
صَلاةٌ واحِدَةٌ بِحُدُودِها تامَّةٌ ۴۳۱
صِلُوا عَشَائِرَکُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ وَ أَدُّوا حُقُوقَهُمْ ۶۲۳
صَلُّوا عَلَی الْمَرْجُومِ مِنْ أُمَّتِی وَ عَلَی الْقَاتِلِ نَفْسَهُ مِنْ أُمَّتِی وَ لا تَدَعُوا ۴۷۴

صَلُّوا فِی عَشَائِرِهِمْ وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ وَ اشْهَدُوا جَنَائِزَهُمْ ۶۲۴
صَلَّیْتُ خَلْفَ أَبِی عَبْدِاللهِ ﷺ فَتَعَوَّذَ بِإِجْهَارٍ ثُمَّ جَهَرَ بِبِسْمِ اللهِ ... ۴۱۱
صَلَّیْتُ خَلْفَ أَبِی‌عَبْدِاللهِ ﷺ أَیَّاماً فَکَانَ یَقْنُتُ فِی کُلِّ صَلاة یُجْهَرُ ... ۴۲۷
صَلَّی بنا عُثْمَانُ بن عَفَّانَ بِمِنًی أَرْبَعَ رَکَعَات. فَقِیلَ: ذَلِکَ لِعَبْدِاللهِ بن ... ۵۴۹
صَلَّی رسول الله ﷺ بِالنَّاسِ الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ حِینَ زَالَتِ الشَّمْسُ فِی جَمَاعَة مِنْ ... ۴۰۵
صَلَّی رسول الله ﷺ ثُمَّ سَلَّمَ فِی رَکْعَتَیْنِ فَسَأَلَهُ مَنْ خَلْفَهُ یَا رَسُولَ اللهِ ... ۴۹۸
صُمْ حِینَ یَصُومُ النَّاسُ وَ أَفْطِرْ حِینَ یُفْطِرُ النَّاسُ فَإِنَّ الله عَزَّ وَ جَلَّ ... ۵۲۳
صُمنا مَعَ علیّ ثمان و عشرینَ یوماً، فأمَرَنا یومَ الفطرِ أن نَقضِی یوماً ۵۲۵
صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِی لَیْسَ لَهُمَا فِی الْإِسْلَامِ نَصِیبٌ: الْمُرْجِئَةُ وَ الْقَدَرِیَّةُ ۷۲۴
طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ عَلَی کُلِّ مُسْلِم ، فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ فِی مَظَانِّهِ وَ ... ۲۹۶
طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ عَلَی کُلِّ مُسْلِم أَلَا إِنَّ الله یحِبُّ بُغَاةَ الْعِلْم ۲۹۶
طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ عَلَی کُلِّ مُسْلِم وَ مُسْلِمَة أَلَا وَ إِنَّ الله یحِبُّ ... ۲۹۷
طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ عَلَی کُلِّ مُسْلِم وَ مُسْلِمَة أَی عِلْمِ التَّقْوَی وَ الْیقِین ۲۹۷
طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ عَلَی کُلِّ مُسْلِم وَ مُسْلِمَة ۲۸۷
طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِیضَةٌ علی کل مُسْلِم وَ وَاضِعُ الْعِلْمِ عِنْدَ غَیرِ أَهْلِهِ کَمُقَلِّدِ ... ۲۹۸
طَلَبَ النَّصَارَی جِیفَتَهُ بِمِائَةِ أَلْف فِیهِ؛ فَأَبَی ﷺ. فَأَمَرَ بِهِ فَأُحْرِقَ ... ۷۸۳
ظَنَنْتُ أَنَّکَ تَتَّبِعُ هَدْیَه ۸۴
عَبْدُالْعَزِیزِ بن أَبِی‌حَازِم قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاحَازِم یَقُولُ: مَا رَأَیْتُ هَاشِمِیّاً ... ۴۹۱
عَبْدِاللهِ بن أَبِی‌یعْفُور قَالَ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِاللهِ ﷺ: إِنَّهُ لَیسَ کُلَّ سَاعَة ... ۳۵۵
عُبَیْدِ بن زُرَارَةَ قَالَ: ذَکَرْتُ إِسْمَاعِیلَ عِنْدَ أَبِی‌عبدالله ﷺ فَقَالَ: وَ اللهِ ... ۷۰۵
عَشَاءُ اللَّیلِ لِعَینِکِ رَدِیّ ۵۳۴
الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آیةٌ مُحْکَمَةٌ وَ سُنَّةٌ مُتَّبَعَةٌ وَ فَرِیضَةٌ عَادِلَةٌ وَ مِلَاکُهُنَّ ... ۳۰۱
الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آیةٌ مُحْکَمَةٌ وَ فَرِیضَةٌ عَادِلَةٌ وَ سُنَّةٌ قَائِمَة ۳۰۱

الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ و ما سِوَي ذلک فَهُوَ فَضْلٌ: آيةٌ مُحْكَمَةٌ أو سُنَّةٌ قَائِمَةٌ أو فَرِيضَةٌ ... ۳۰۰
الْعِلْمُ خَزَائِنُ وَ مَفَاتِيحُهُ السُّؤَالُ فَاسْأَلُوا رَحِمَكُمُ اللهُ فَإِنَّهُ تُؤْجَرُ ... ۳۱۸
عَلِّمُوا صِبْيانَكُمْ ما يَنْفَعُهُمُ اللهُ بِهِ لا تَغْلِبُ عَلَيْهِمُ الْمُرْجِئَةُ بِرَأْيِها ... ۷۲۵
عَلِيِّ بن عُقْبَةَ، قَالَ: رَآنِي ابوالْحَسَنِ ﷺ بِالْمَدِينَةِ وَ أَنَا أُصَلِّي وَ أَنْكُسُ ... ۴۱۵
عَلِيِّ بن مَهْزِيَارَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ ﷺ يَقُولُ وَ قَدْ ذُكِرَ عِنْدَهُ ... ۷۰۱
عَلَيكُمْ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ بِكَثْرَةِ الِاسْتِغْفَارِ وَ الدُّعَاءِ فَأَمَّا الدُّعَاءُ ... ۵۲۹
عَلَي أَبِي‌الْخَطَّابِ لَعْنَةُ اللهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ ، فَأَشْهَدُ ... ۷۰۱
عَلَي الْإِمَامِ أَنْ يُخْرِجَ الْمَحْبُوسِينَ فِي الدَّينِ يوْمَ الْجُمُعَةِ إِلَي الْجُمُعَةِ وَ ... ۴۷۳
عُمَرَ بن يَزِيدَ عَنْ أَبِي‌عبدالله ﷺ قالَ: حَجَّ رسول الله ﷺ عِشْرِينَ حَجَّةً ... ۵۶۴
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: «كَانَ سَلْمَانُ رَحِمَهُ اللهُ يَقُولُ أَفْشُوا سَلَامَ اللهِ ... ۱۰۱
عَنْ أَبِي‌عبدالله ﷺ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الطِّيبِ عِنْدَ الْإِحْرَامِ وَ الدُّهْنِ ؟ فَقالَ: ... ۵۹۰
عَنْ أَبِي‌عَبْدِالله ﷺ فِي الرَّجُلِ يَؤُمُّ النِّسَاءَ لَيْسَ مَعَهُنَّ رَجُلٌ فِي ... ۴۶۵
عَنْ أَبِي‌عبدالله ﷺ قَالَ: لَوْ لَا مَا مَنَّ اللهُ بِهِ عَلَي النَّاسِ مِنْ طَوَافِ ... ۵۸۲
عن الصَّادِقِ عَلِيِّ بن مُحَمَّدِ بن الرِّضَا: أَنَّ الزَّيْدِيَّةَ وَ الْوَاقِفَةَ وَ ... ۷۳۹
عن الصادق ﷺ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ اسْتَقْبَلَ بَيْتَ الْمَقْدِسِ سَبْعَةَ عَشَرَ شَهْراً ... ۳۹۸
عَنْ حَمَّادِ بن عِيسَي قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِالله ﷺ: كَمْ يُطَلِّقُ الْعَبْدُ ... ۴۳۶
عَنْ حَنَانِ بن سَدِير قَالَ: صَلَّيْتُ خَلْفَ أَبِي‌عَبْدِالله ﷺ الْمَغْرِبَ. قَالَ ... ۴۱۱
عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عبدالله ﷺ: أَتَزَوَّجُ مُرْجِئَةً أَوْ حَرُورِيَّةً؟ ... ۷۲۷
عَنْ صَالِحِ بن سَهْلٍ، قَالَ : كُنْتُ أَقُولُ فِي أَبِي‌عبدالله ﷺ بِالرُّبُوبِيَّةِ ... ۶۶۱
عن عبدالله بن شَّداد بن الهاد عن أبيه قال: خرج علينا رسول الله ﷺ وهو حامل أحد... ۵۱۲
عن علي ﷺ لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَمْ يَشْهَدِ الصَّلَوَاتِ الْمَكْتُوبَاتِ مِنْ جِيرَانِ الْمَسْجِدِ ... ۴۴۴
عَنْ عُمَرَ بن يَزِيدَ قالَ: قُلْتُ لِأَبِي عبدالله ﷺ أَ حَجَّ رسول الله ﷺ غَيْرَ حَجَّةٍ ... ۵۵۶ ، ۵۶۴
عَنْ مُسْلِمِ بن أَبِي حَيةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي‌عَبْدِالله ﷺ فِي خِدْمَتِهِ، ... ۳۵۵

عَنْ مَشْيِ الْحَسَنِ ﷺ مِنْ مَكَّةَ أَوْ مِنَ الْمَدِينَةِ؟ قَالَ: «مِنْ مَكَّةَ ۵۹۱
غَيْرَ أَنَّ قَائِمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ: إِذَا قَامَ لَبِسَ ثِيَابَ عَلِيٍّ ﷺ وَ سَارَ بِسِيرَةِ ... ۷۸
فَأَحْيَاهُ النَّبِي ﷺ وَ فَعَلَهُ فَصَارَتْ سُنَّةً مُتَّبَعَةً ۳۰۴
فَإِذَا سَجَدْتَ فَلْيَكُنْ سُجُودُكَ عَلَي الْأَرْضِ أَوْ عَلَي شَيْ ء يَنْبُتُ مِنَ الْأَرْضِ ... ۴۲۱
فارَأيتَ و لاعَرفتَ بُسِّرَ مَن رَأى رَجُلًا مِنَ الْعَلَوِيَّةِ مِثْلَ الْحَسَنِ بن عَلِي ... ۲۷۲
فَأَعْطَاهُ الْأَمَانَ أَدْنَاهُمْ وَجَبَ عَلَي أَفْضَلِهِمُ الْوَفَاءُ بِهِ ۳۷۴
فَاقْتَدُوا بِهَدْى رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَإِنَّهُ أَفْضَلُ الْهَدْى وَ اسْتَنُّوا بِسُنَّتِهِ، ۸۴
فَالْبَسْ وَ تَجَمَّل فَإِنَّ اللهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ لْيَكُنْ مِنْ حَلال ۶۳۱
فإنّ القَضاءَ فَريضَةٌ مُحكَمَةٌ نَزَلَ بها القرآن مِن عندِ الرحمانِ و سُنَّةٌ سَنَّها رسولُ اللهِ ﷺ ۳۰۲
فَإِنَّ اللهَ لا يَسْتَحْي مِنَ الْحَق ۳۴۳
فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ أَيهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ ... ۵۸۰
فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ رَقَدَ عَنْ صَلاةِ الْفَجْرِ حَتَّي طَلَعَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ صَلَّاهَا ... ۴۹۶
فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ حَجَّ رَاكِباً ۵۸۳
فَإِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ صَلَّي بِالنَّاسِ الظُّهْرَ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ سَهَا فَسَلَّمَ. فَقَالَ ... ۵۰۰
فإن صلاة العيدين مع الإمام مفروضة ۴۶۸
فَإِنَّ لي بِمَن فيهِ أُسوَةً ۹۶
فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللهِ عَلَيْهِم ۹۳
فإنَّهُمْ صِنْفان: إمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدّينِ، أَوْ نَظيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ ۷۸۸
فَإِنِّي خَلَقْتُكُمَا مِنْ نُور وَاحِد وَ خَلَقْتُ الْأَئِمَّةَ الرَّاشِدِينَ مِنْ أَنْوَارِكُمَا ۱۷۵
فَأَوْصَي الْبَرَاءُ إِذَا دُفِنَ أَنْ يَجْعَلَ وَجْهَهُ إِلَي رَسُولِ اللهِ ﷺ إِلَي الْقِبْلَةِ ... ۳۹۸
فَتَلَقّي آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمات " قَالَ سَأَلُهُ بِحَقِّ مُحَمَّد ۲۴۲
فَجَاءَتْ حَتَّي وَضَعَتْ يَدَهَا عَلَي رَأْسِ الْحُسَيْنِ ﷺ ۲۴۹
فَحُمِلَ عَلَي نَعْش وَ نُودِيَ عَلَيْهِ هَذَا إِمَامُ الرَّافِضَةِ فَاعْرِفُوهُ ۲۵۹

فدخلوا النار و هم يضحكون و يقولون: الآن صحّ لنا أنّک إله إذ لا يعذّب بالنار إلّا ... ۶۷۰
فَرَحِمَ اللهُ امْرَأً نَظَرَ لِنَفْسِهِ ۳۱۱
فَسَمَّي الصَّلَاةَ إِيمَاناً ۳۹۲
فَقَالَ ابوعَبْدِ اللهِ ﷺ: "يَابنيَّ أَ مَا بَلَغَکَ أَنَّهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ؟ "فَقَالَ ... ۷۰۸
فَقَالَ النَّصْرَانِي: يا مَعْشَرَ النَّصَارَي، مَا رَأَيتُ بِعَينِي قَطُّ أَعْلَمَ مِنْ هَذَا ... ۳۲۹
فَقَالَ لَهُ ابوعَبْدِاللهِ ﷺ: أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ "(فَانْكِحُوا ما طابَ ... ۷۷۳
فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بن الْحُسَيْنِ ﷺ: يَا عَمِّ اتَّقِ اللهَ وَ لَا تَدَّعِ مَا لَيْسَ لَکَ ... ۳۲۶
فَقَالَ مُبْتَدِئاً : مَنْ أَتَمَّ رُكُوعَهُ لَمْ تَدْخُلْهُ وَحْشَةٌ فِي الْقَبْرِ ۴۱۸
فقال: أُذُنْ قال: فَدَنَوْتُ فَأَكَلْتُ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ۵۲۱
فَقَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْت حَجُّ صَرُورَتِنَا وَ مُهُورُ نِسَائِنَا وَ أَكْفَانُنَا مِنْ طَهُورِ ... ۲۵۹
فَقَالَ: مَا لَهُ لَا وَفَّقَهُ اللهُ ۶۷۷
فَقَالَ: نَعَمْ وَيْلَکَ قَطِيعَةُ الرَّحِمِ إِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ لَيَجْتَمِعُونَ وَ ... ۶۳۶
فَقَالَ: هَذَا الضِّيقُ أَ مَا لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ ﷺ أُسْوَةٌ ۹۷
فَقَالَ: يَا قَنْبَرُ نَادِ فِي النَّاسِ الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَنَادَي قَنْبَرٌ فِي النَّاسِ ... ۴۶۲
فَقَامَ بِوَلَايَةِ عَلِيّ ﷺ يَوْمَ غَدِيرِ خُمّ فَنَادَي الصَّلَاةَ جَامِعَةً وَ أَمَرَ النَّاسَ ... ۴۶۲
فَقَامَ ذُو الْيَدَينِ؛ فقال: أَقَصُرَتِ الصَّلَاةُ يا رَسُولَ الله أَمْ نَسِيتَ؟ فقال رسول الله: ... ۵۰۶
فَقُلْتُ تُنْتَفُ وَ تُعْلَفُ فَإِذَا اسْتَوَتْ خُلِّيَ سَبِيلُهَا ۵۵۰
فَكَتَبَ إِلَي مَنْ بَلَغَهُ كِتَابُهُ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ: "أَنَّ رَسُولَ‌اللهِ ﷺ ... ۵۷۰
فَلا تَدَعْها فَإِنَّ الدُّعاءَ فِيها مُسْتَجابٌ ۴۲۲
فَمَا نَزَلَتْ عَلَي رَسُولِ اللهِ ﷺ آيةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَقْرَأَنِيهَا وَ أَمْلَاهَا... ۱۰۹
فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا ابناءَ تِسْعِ سِنِينَ بِمَا أَطَاقُوا مِنْ صِيَام فَإِذَا ... ۵۳۱
فَوَ اللهِ مَا رَأَيتُ أَحداً أَفْهَمَ مِنْ أَبِي‌جَعْفَر ﷺ ۳۴۵
فی كُلِّ حَجَة يَمُرُّ مُستَسِرّاً بالمأزمين فَينزِلُ فَيبُولُ ۵۶۳

فَيُقَالُ لَهُمْ يُصَلُّونَ الصَّلاةَ لِغَيْرِ [فِي غَيْرِ] وَقْتِهَا فَيَقُولُ: هُوَ خَيْرٌ مِنْ ... ۵۳۳
فِيمَنْ صَامَ تِسْعَةً وَ عِشْرِينَ قَالَ: إِنْ كَانَتْ لَهُ بَيِّنَةٌ عَادِلَةٌ عَلَي أَهْلِ مِصْر ... ۵۲۷
فِيهَا دَلَالَةٌ إِلَي النَّجَاةِ وَ مَعَالِمُ تَدْعُو إِلَي هُدَاه ... ۲۸۴
قَالَ (زراره): «فَرَأَيْتُهُ ﷺ بَعْدَ ذَلِكَ، قَدِ اسْتَبَانَ عَلَيْهِ وَ تَضَعْضَعَ مِنْ جِسْمِهِ ... ۶۴۷
قال ﷺ: قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللهُ .إِنَّمَا كَانَ دَوَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالَ ... ۳۱۸
قَالَ أبوجَعْفَر ﷺ : مَثَلُ الْحَرِيص عَلَي الدُّنْيَا كَمَثَلِ دُودَةِ الْقَزِّ كُلَّمَا ... ۳۱۴
قَالَ ابوذَرّ: إِنَّ إِمَامَكَ شَفِيعُكَ إِلَي اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَا تَجْعَلْ شَفِيعَكَ ... ۱۵۷
قال ابوعبد الله ﷺ: قَدْ نَزَلَ الْقُرْآنُ بِخِلَافِ قَوْلِ الْمُعْتَزِلَةِ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ ... ۷۵۲
قَالَ ابوعَبْدِاللهِ ﷺ: "يَنْبَغِي لِلْإِمَامِ الَّذِي يَخْطُبُ النَّاس، يَوْمَ الْجُمُعَةِ ... ۴۴۸
قالَ ابوعَبْدِاللهِ ﷺ: عَشِيَّةً مِنَ الْعَشِيَّاتِ وَ نَحْنُ بِمِنًي وَ هُوَ يَحُثُّنِي عَلَي ... ۵۴۱
قال ابوعَبْدِاللهِ ﷺ: هُوَ فِي عُنُقِهِ قَالَ: أَوْ لَمْ يَقُلْ وَ كُلُّ مُفْت ضَامِنٌ ... ۳۰۶
قَالَ الرضا ﷺ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ يَفْعَلُ أَفْعَالَنَا ثُمَّ يُعَذِّبنا عَلَيْهَا فَقَدْ ... ۷۴۵
قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ : إِذَا حَضَرَ سُلْطَانٌ مِنْ سُلْطَانِ اللهِ جِنَازَةً فَهُوَ ... ۴۷۶
قَالَ رسول الله ﷺ: «إِنَّ جَبْرَئِيلَ نَزَلَ عَلَيَّ وَ قَالَ: إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكَ أَنْ ... ۴۶۲
قَالَ رسول الله ﷺ: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَي كُلِّ مُسْلِم وَ مُسْلِمَة ... ۲۹۷
قَالَ رسول الله ﷺ: «مِنْ وُلْدِيَ اثْنَا عَشَرَ نَقِيباً نُجَبَاءُ مُحَدَّثُونَ مُفَهَّمُونَ ... ۲۷۳
قَالَ رسول الله ﷺ: مَنْ أَدْمَنَ إِلَي الْمَسْجِدِ أَصَابَ الخصال الثَّمَانِيَةَ آيَةٌ ... ۳۰۳
قال سعد: وَ رَأَيْتُ عُرْوَةَ بن الزُّبَيْرِ صلّي من المغرب رَكْعَتَيْنِ فَسَلَّمَ وَتَكَلَّمَ ... ۵۰۸
قَالَ عَبْدُاللهِ بن عَجْلَانَ السَّكُونِيُ لِأَبِي جَعْفَر ﷺ : إِنِّي رُبَّمَا قَسَمْتُ ... ۲۰۸
قَالَ عَلِيّ ﷺ قَالَ رسول الله ﷺ : «يَؤُمُّكُمْ أَقْرَؤُكُمْ وَ يُؤَذِّنُ لَكُمْ خِيَارُكُمْ وَ ... ۴۴۷
قال علي ﷺ: "عَلَّمَنِي رسولُ الله ﷺ أَلفَ باب مِنَ العلمِ وَ استَنبَطتُ مِن كُلِّ باب أَلفَ ... ۳۶۶
قال علي ﷺ: "و الله لَتُذْبَحُنَّ عَلَي سَنِّي" وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَي حَلْقِهِ. ثمّ قال... ۳۱۳
قَالَ قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ : مَا دَخَلَ رَأْسِي يوما [نَوْمٌ] وَ لَا عَهِدَ ... ۷۴۲

قَالَ لَهُ ابوجَعْفَر ﷺ: اِجْلِسْ فِی مَسْجِدِ الْمَدِینَةِ وَ أَفْتِ النَّاسَ فَإِنِّی أُحِبُّ ... ۳۰۶
قَالَ لِی ﷺ: "وَ اللهِ لَیَجْعَلَنَّ اللهُ مِنِّی مَا یُثْبِتُ بِهِ الْحَقَّ وَ أَهْلَهُ وَ ... ۷۳۵
قَالَ: حَدَّثَهُ أَنَ نِسَاءَ آلِ مُحَمَّد إِذَا حِضْنَ قَضَیْنَ الصَّلَاةَ وَ أَنَّ وَ اللهِ ... ۶۷۷
قَالَ: صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِی لَا نَصِیبَ لَهُمَا فِی الْإِسْلَامِ الْغُلَاةُ وَ الْقَدَرِیَّةُ ۶۵۲
قَالَ: کَتَبَ ابن قِیَامَا إِلَي أَبِی‌الْحَسَنِ ﷺ کِتَاباً یَقُولُ فِیهِ: کَیْفَ تَکُونُ ... ۷۳۴
قالَ: لَمْ یَحُجَّ النبی ﷺ بَعْدَ قُدُومِهِ الْمَدِینَةَ إلاّ وَاحِدَةً وَ قَدْ حَجَّ بِمَکَّةَ ... ۵۵۴
قَالَ: نَعَمْ! اقْنُتْ عَلَیْهِمْ فِی صَلَاتِکَ ۷۳۹
قَالَتِ النِّسَاءُ لِلنَّبِی ﷺ: غَلَبنا عَلَیکَ الرِّجَالُ فَاجْعَلْ لَنَا یوْماً مِنْ نَفْسِکَ، ... ۳۴۴
قُبِضَ الْحُسَینُ بن عَلِی ﷺ یوْمَ عَاشُورَاءَ وَ هُوَ ابن‌سَبْع وَ خَمْسِینَ سَنَةً ۲۳۹
قَبْلَ أَنْ یَحُجَّ زِیَادَةً عَلَي الْخَمْسِینَ، عَاشَ إِلَي وَقْتِ الرِّضَا ﷺ وَ تُوُفِّیَ ... ۴۳۴
قَدْ حَجَجْتَ عِشْرِینَ حَجَّةً مَاشِیاً وَ قَدْ قَاسَمْتَ مَا لَکَ ثَلاثَ مَرَّات حَتَّی النَّعْلَ ... ۵۸۴
قَدْ عَلِمْتُمْ بُعْدَهُ فِی فَضْلِهِ وَ زُهْدِهِ سَلْمَانُ وَ ابوذَرّ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا ... ۱۰۱
قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ کَمْ مَعَ الْقَائِمِ مِنَ الْعَرَبِ قَالَ نَفَرٌ یَسِیرٌ ۲۷۵
قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اکْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ. قَالَ ... ۳۷۱
الْقُلُوبُ أَقْفَالٌ وَ مَفَاتِحُهَا السُّؤَالُ ۳۱۹
الْقُنُوتُ فِی کُلِّ صَلاة فِی الرَّکْعَةِ الثَّانِیَةِ قَبْلَ الرُّکُوعِ ۴۲۷
قَوْلُ الصَّادِقِ ﷺ: "مَا بَدَا لِلّهِ بَدَاءٌ کَمَا بَدَا لَهُ فِی إِسْمَاعِیلَ ابنی". یَقُولُ... ۷۰۵
قَیِّدُوا الْعِلْمَ بِالْکِتَابَةِ ۱۱۲
قِیلَ لِعَلِیِّ بن الْحُسَیْنِ ﷺ: مَا أَقَلَّ وُلْدَ أَبِیکَ؟ فَقَالَ: "الْعَجَبُ کَیْفَ ... ۴۹۰
قِیلَ لَهُ ﷺ: إِنَّ أَبَاالْخَطَّابِ یَذْکُرُ عَنْکَ أَنَّکَ قُلْتَ لَهُ إِذَا عَرَفْتَ الْحَقَّ ... ۶۹۷
کَانَ ابن‌أَبِی الْعَوْجَاءِ مِنْ تَلَامِذَةِ الْحَسَنِ الْبَصْرِیِّ فَانْحَرَفَ عَنِ التَّوْحِیدِ ... ۷۲۷
کان ابوالخطاب فی عصر جعفر بن محمد ﷺ من أجلّ دعاته فأصابه ما أصاب... ۶۸۸
کانَ ابوالخطاب قَبْلَ أَنْ یَفْسُدَ وَ هُوَ یَحْمِلُ الْمَسائِلَ لِأَصْحابِنا وَ یَجِی ءُ ... ۶۸۵

كَانَ ابوالْخَطَّابِ مِمَّنْ أُعِيرَ الْإِيمَانَ ۷۰۲
كَانَ أَبِي يُنَادِي فِي بَيْتِهِ بِالصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ وَ لَوْ رَدَّدْتَ ذَلِكَ لَمْ ۴۰۸
كَانَ ابی يَبْعَثُ أُمِّي وَ أُمَّ فَرْوَةَ تَقْضِيَانِ حُقُوقَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ۶۲۴
كَانَ الزُّهْرِيُّ إِذَا حَدَّثَ عَنْ عَلِيِّ بن الْحُسَيْنِ ﷺ قَالَ: حَدَّثَنِي زَيْنُ ۸۱
كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَقُولُ: مَنِ اخْتَلَفَ إِلَي الْمَسَاجِدِ أَصَابَ إِحْدَي ۳۰۲
كَانَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بن أَبِي‌طَالِب ﷺ يَرْفَعُ يَدَهُ فِي أَوَّلِ التَّكْبِيرِ ۴۷۵
كَانَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ لا يُصَلِّي مِنَ النَّهَارِ حَتَّي تَزُولَ الشَّمْسُ وَ لا مِنَ ۴۰۵
كَانَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَنْ لَا تُكْثِرَ عَلَيْهِ ۳۳۳
كَانَ امیرالمؤمنین ﷺ يَقُولُ: لا! إِلَّا أَنْ يجِيءَ شَاهِدَانِ عَدْلانِ فَيشْهَدَا أَنَّهُمَا ۵۲۶
كَانَ بَيْنَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ﷺ طُهْرٌ وَ كَانَ بَيْنَهُمَا فِي الْمِيلَادِ سِتَّةُ ۲۴۰
كَانَ رسول الله ﷺ إِذَا كَانَ الْعَشْرُ الْأَوَاخِرُ اعْتَكَفَ فِي الْمَسْجِدِ وَ ضُرِبَتْ ۵۳۰
كَانَ رسول الله ﷺ يَرْكَبُ راحِلَتَهُ فَلا يَسْتَظِلُّ عَلَيها وَ تُؤْذِيهِ الشَّمْسُ فَيَسْتُرُ ۵۴۳
كَانَ رسول الله ﷺ يُصَلِّي مِنَ التَّطَوُّعِ مِثْلَي الْفَرِيضَةِ وَ يَصُومُ مِنَ ... . ۴۳۰، ۴۹۴
كَانَ رسول الله ﷺ يَعْرِضُ نَفْسَهُ عَلَي قَبَائِلِ الْعَرَبِ فِي كُلِّ مَوْسِمٍ وَ يُكَلِّمُ ۵۶۶
كَانَ رسول الله ﷺ يُقْبِلُ بِوَجهِهِ إِلَى النَّاسِ فَيَقُولُ ۵۲۰
كَانَ رسول الله ﷺ يُكَبِّرُ عَلَي قَوْمٍ خَمْساً وَ عَلَي قَوْمٍ آخَرِينَ أَرْبَعاً وَ إِذَا ۴۷۷
كَانَ عَلِيٌّ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ كَثِيراً مَا يَقُولُ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي ۳۱۹
كَانَ عَلِي بن الْحُسَينِ ﷺ إِذَا كَانَ شَهْرُ رَمَضَانَ لَمْ يتَكَلَّمْ إِلَّا بِالدُّعَاءِ وَ ۵۲۹
كَانَ عَلِي بن الْحُسَينِ ﷺ يأْمُرُ الصِّبْيَانَ يَجْمَعُونَ بَينَ الْمَغْرِبِ وَ الْعِشَاءِ وَ ۵۳۲
كَانَ عَلِي بن الْحُسَينِ ﷺ يصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيلَةِ أَلْفَ رَكْعَة كَما كَانَ ... . ۴۸۴، ۴۹۰
كَانَ نَاسٌ يلَطِّخُونَ رَأْسَ الصَّبِي فِي دَمِ الْعَقِيقَةِ وَ كَانَ أَبِي يقُولُ ذَلِكَ شِرْكٌ ۲۳۶
كَانَ نَبِي اللهِ ﷺ أَبْيضَ مُشْرَبَ حُمْرَة أَدْعَجَ الْعَينَينِ مَقْرُونَ الْحَاجِبَينِ ۱۸۷
كَانَتِ الشِّيعَةُ قَبْلَ أَنْ يكُونَ ابوجَعْفَر ﷺ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ ... . ۳۷۰، ۵۳۸

كَانَتْ لِعَلِي بن الْحُسَينِ ﷺ نَاقَةٌ قَدْ حَجَ عَلَيهَا اثْنَتَينِ وَ عِشْرِينَ حِجَّةً مَا ... ۵۹۴
كَبَّرَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَلَي سَهْلِ بن حُنَيف وَ كَانَ بَدْرِياً خَمْسَ ... ۴۷۴
كَتَبَ ابوعَبْدِ اللهِ ﷺ إِلَي أَبِي الْخَطَّابِ: بَلَغَنِي أَنَّكَ تَزْعُمُ أَنَ الْخَمْرَ ... ۷۱۴
كَتَبَ ابوعَبْدِاللهِ ﷺ إِلَي أَبِي‌الْخَطَّابِ: بَلَغَنِي أَنَّكَ تَزْعُمُ أَنْ الزِّنَا ... ۶۹۶
كَذَبُوا لَعَنَهُمُ اللهُ إِنَّ الَّذِي لا يَسْهُو هُوَ اللهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ ... ۵۰۱
كُنَّ النِّسَاءُ يصَلِّينَ مَعَ النبي ﷺ وَ كُنَّ يُؤْمَرْنَ أَنْ لَا يَرْفَعْنَ رُءُوسَهُنَّ ... ۴۵۱
كُنَّ يُؤْمَرْنَ النِّسَاءُ فِي زَمَنِ الرَّسُولِ ﷺ أَنْ لا يَرْفَعْنَ رُءُوسَهُنَّ إِلَّا بَعْدَ ... ۴۵۲
كنتُ يتِيماً و لَم أَكُنْ عَجِياً ... ۱۸۱
كَيفَ لا يُوجِبُ الْغُسْلَ وَ الْحَدُّ يَجِبُ فِيهِ ... ۳۹۶
لا أُحِبُّ أَنْ أُشْرِكَ فِي صَلاتِي أَحداً ... ۳۹۳
لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ ، يا عبدالله، إِنَّهُ عَظِيمٌ عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقِفَ غَداً بَينَ ... ۳۲۸
لَا تَتَهَاوَنْ بِصَلَاتِكَ فَإِنَّ النبي ﷺ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ: لَيسَ مِنِّي مَنِ اسْتَخَفَّ ... ۴۴۱
لا تُجالِسُوهُمْ يَعْنِي الْمُرْجِئَةَ؛ لَعَنَهُمُ اللهُ وَ لَعَنَ اللهُ مِلَلَهُمُ ... ۷۲۶
لَا تُخَاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوه تَقُولُ وَ يَقُولُونَ... وَ ... ۶۳۰
لَا تَزَالُ يَا حَسَّانُ مُؤَيَّداً بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِك ... ۲۸۸
لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ ... ۳۳۳
لَا تُصَلِّ إِلَّا خَلْفَ مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ وَ أَمَانَتِهِ ... ۶۱۱
لا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ كَمَنْ طَلَبَ ... ۶۴۱
لا تَقُولُوا رَمَضَانَ وَ لَكِنْ قُولُوا شَهْرُ رَمَضانَ فَإِنَّكُمْ لا تَدْرُونَ مَا رَمَضَانُ ... ۵۱۸
لا صلاةَ لِجارِ المسجدِ إلاّ فِي المسجدِ ... ۱۶۴
لا وَ اللهِ لا أَفْعَلُ ... ۵۴۸
لَا يُلْسَعُ الْمُؤْمِنُ مِنْ جُحْر مَرَّتَيْنِ ... ۲۸۹
لَا يَنالُ شَفاعَتِي مَنْ أَخَّرَ الصَّلَاةَ بَعْدَ وَقْتِهَا ... ۴۴۲

لَا يَنالُ شَفاعَتِي مَنِ اسْتَخَفَّ بِصَلَاتِهِ ۴۴۱
لا، عَلَيْكَ بِالْبُلْهِ مِنَ النِّسَاءِ ۶۴۷
لأنّ النبی ﷺ أمر امورقة بنت عبدالله بن الحارث بن نوفل أن تؤمّ أهل دارها و كان ﷺ... ۴۶۶
لأنها زهرة المصطفي ﷺ كَانَ وَجْهُهَا يزْهَرُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ ... ۲۲۶
لَبَّيكَ اللَّهُمَّ لَبَّيكَ؛ لَبَّيكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيكَ؛ إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ ... ۵۷۱
لبيك بعمرة و حجة ۵۴۷
لتأخُذوا مناسككم فإنّي لا أدري لعلّي لا أحجّ بعدَ حَجّتي هذِه ۵۵۴
لَتَحْضُرُنَّ الْمَسْجِدَ أَوْ لَأُحْرِقَنَّ عَلَيكُمْ مَنازِلَكُمْ ۴۴۳
لَعَنَ اللهُ أَبَاالْخَطَّابِ وَ قَتَلَهُ بِالْحَدِيد ۷۰۰
لَعَنَ اللهُ أَبَاالْخَطَّابِ وَ لَعَنَ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ وَ لَعَنَ مَنْ بَقِيَ مِنْهُمْ وَ ... ۷۰۰
لَعَنَ اللهُ الْقَدَرِيَّةَ لَعَنَ اللهُ الْحَوَارِجَ لَعَنَ اللهُ الْمُرْجِئَةَ لَعَنَ ... ۶۴۴، ۷۲۶، ۷۴۲
لَعَنَ اللهُ تِلْكَ الْمِلَلَ الْكَافِرَةَ الْمُشْرِكَةَ الَّتِي لاتَعبُد الله عَلَي شَيْء ۶۴۴
لَعَنَهُمُ اللهُ يُشَنِّعُونَ عَلَيْنَا ۲۹۵
لَكَ انْظُرْ مَا بَلَغَ بِهِ عَلِيّ ﷺ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ فَالْزَمْهُ؛ فَإِنَّ عَلِيّاً ﷺ ... وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ ۶۱۰
لَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَي الْعِبَادِ النَّصِيحَةُ لَهُ بِمَبْلَغِ ... ۶۱۵
لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ يكُونُ أَعْلَمَ النَّاسِ وَ أَحْكَمَ النَّاسِ وَ أَتْقَي النَّاسِ وَ ... ۳۲۴
لَمْ يَدْخُلِ الْجَنَّةَ حَمِيةٌ غَيرُ حَمِيةِ حَمْزَةَ بن عبدالمطلب وَ ذَلِكَ حِينَ أَسْلَمَ ... ۲۰۴
لَمَّا تُوُفِّيَتْ أُمُّ كُلْثُوم بنت أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ ﷺ خَرَجَ مَرْوَانُ بن الْحَكَمِ وَ ... ۴۷۶
لَمَّا رَأَيْتُ الْأَمْرَ أَمْراً مُنْكَراً... ۶۵۸، ۶۷۴، ۶۷۵
لَوْ أَنَّ أَبا قُبَيس لَكَ زِنَتَهُ ذَهَبَةٌ حَمْرَاءُ أَنْفَقْتَهُ فِي سَبِيلِ اللهِ مَا ... ۵۳۹
لَوْ لَا علی لَهَلَكَ عُمَرُ ۳۳۶
لَوَدِدْتُ أَنَّ أَصْحَابِي ضُرِبَتْ رُءُوسُهُمْ بِالسِّياطِ حَتَّي يتَفَقَّهُوا ۲۹۹
لَوْلَا جَعْفَرُ بن مُحَمَّد ﷺ مَا عَلِمَ النَّاسُ مَنَاسِكَ حَجِّهِمْ ۵۳۹

اللَّهُمَّ أَعْطِنِی کِتابِی بِیمِینِی وَ الْخُلْدَ فِی الْجِنانِ بِیسارِی وَ حاسِبْنِی حِساباً ... ۳۹۰
اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ عَافِنا وَ اعْفُ عَنَّا فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ إِنَّکَ ... ۴۲۷
اللَّهُمَّ الْعَنْ فُلاناً عَبْدَکَ أَلْفَ لَعْنَة مُؤْتَلِفَة غَیرِ مُخْتَلِفَة اللَّهُمَّ أَخْزِ ... ۴۷۸
اللَّهُمَّ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَیْتِی فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْس ... ۸۷
اللهم إنا نتوسل إلیک بعمّ نبیک العباس. حین أخرجه للاستسقاء ... ۱۵۵
اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَیکَ بِعَمِّ نَبِیک ... ۱۵۵
اللهم انی ابراء الیک من المغیرة بن سعید و بیان ... ۶۸۱
اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ خَیرَ هَذَا الشَّهْرِ وَ فَتْحَهُ وَ نُورَهُ وَ نَصْرَهُ وَ بَرَکَتَهُ ... ۵۲۸
اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ عِلْماً نَافِعاً وَ رِزْقاً واسِعاً وَ شِفَاءً مِنْ کُلِّ دَاء وَ سُقْم ... ۵۷۳
اللَّهُمَّ إِنِّی بَرِی ءٌ مِنَ الْغُلَاةِ کَبَرَاءَةِ عِیسَی بن مَرْیَمَ مِنَ النَّصَارَي، ... ۶۵۷
اللَّهُمَّ أَهِلَّهُ عَلَینَا بِالْأَمْنِ وَ الْإِیمَانِ وَ السَّلَامَةِ وَ الْإِسْلَامِ وَ ... ۵۲۸
اللَّهُمَّ بَیِّضْ وَجْهِی یوْمَ تَسْوَدُّ فِیهِ الْوُجُوهُ وَ لا تُسَوِّدْ وَجْهِی یوْمَ تَبْیَضُّ ... ۳۹۰
اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِی عَلَي الصِّراطِ یوْمَ تَزِلُّ فِیهِ الْأَقْدامُ وَ اجْعَلْ سَعْیی فِیما ... ۳۹۱
اللَّهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِی وَ أَعِفَّهُ وَ اسْتُرْ عَوْرَتِی وَ حَرِّمْنِی عَلَي النَّارِ ... ۳۹۰
اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّد وَ آلِ مُحَمَّد وَ ارْزُقْ حَمَّادَ بن عِیسَي دَاراً وَ زَوْجَةً ... ۵۳۸
اللَّهُمَّ عَظْمُهَا بِعَظْمِهِ وَ لَحْمُهَا بِلَحْمِهِ وَ دَمُهَا بِدَمِهِ وَ شَعْرُهَا بِشَعْرِهِ ... ۲۳۶
اللَّهُمَّ غَشِّنِی بِرَحْمَتِکَ وَ بَرَکاتِکَ ... ۳۹۱
اللَّهُمَّ لا تُحَرِّمْ عَلَيَّ رِیحَ الْجَنَّةِ وَ اجْعَلْنِی مِمَّنْ یشَمُّ رِیحَها وَ رَوْحَها ... ۳۹۰
اللَّهُمَّ لا تُعْطِنِی کِتابِی بِشِمالِی وَ لا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَي عُنُقِی وَ أَعُوذُ ... ۳۹۰
اللَّهُمَّ لَقِّنِی حُجَّتِی یوْمَ أَلْقاکَ وَ أَطْلِقْ لِسانِی بِذِکْرِکَ ... ۳۹۰
لِیُطْفِئُوا السُّنَّةَ وَ یُحْیُوا الْبِدْعَة ... ۶۴
لَیوشِکُ قَوْمٌ یَدَعُونَ الصَّلَاةَ فِی الْمَسْجِدِ أَنْ نَأْمُرَ بِحَطَب فَیوضَعَ عَلَي ... ۴۴۳
لِئَلَّا یَجِبَ عَلَیْهِ حَقٌ لِمَخْلُوق ... ۱۸۷

لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَد عليهِ طَاعَةٌ ۱۸۶
مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ يَأْتِي عَلَيْهِ سِتُّونَ سَنَةً أَوْ سَبْعُونَ سَنَةً فَلَا ۴۴۰
مَا أَقَلَّ وُلْدَ أَبِيكَ؟ قَالَ: الْعَجَبُ لِي كَيفَ وُلِدْتُ كانَ ابی يُصَلِّی فِی الْيَوْمِ وَ ۴۹۰
مَا بَالُ أَقْوَام مِنْ أَصْحَابِی لَا يأْكُلُونَ اللَّحْمَ وَ لَا يشَمُّونَ الطِّيبَ وَ لَا ۳۴۳
مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ ؟ قَالَ: تُلِينُ جَانِبَكَ ۶۱۷
مَا حَدُّ رَفْعِ صَوْتِهَا بِالْقِرَاءَةِ وَ التَّكْبِيرِ؟ قَالَ: قَدْرُ مَا تُسْمَعُ ۴۶۴
مَا دَامُوا عَلَى وضو قَبْلَ أَنْ يَشْتَغِلُوا ۵۳۲
مَا فَعَلَ الشَّقِيُّ حَمْزَةُ بن بَزِيع ؟ قُلْتُ: هُوَ ذَا، هُوَ قَدْ قَدِمَ. فَقَالَ: يَزْعُمُ ۷۳۳
مَا كُنْتُ لِأَكُونَ عَوْناً لِلشَّيْطانِ عَلَيْهِمْ وَ لا مِمَّنْ يَبِيعُ جُثَّةَ كافِرٍ ۶۷۳
مَا لَكَ وَ لِابْنِی، يَعْنِی إِسْمَاعِيلَ بن جَعْفَر ۷۰۲
مَا مِنْكُمْ أَحَدٌ يُصَلِّی صَلاةً فَرِيضَةً فِی وَقْتِهَا ثُمَّ يُصَلِّی مَعَهُمْ صَلاةً ۴۶۰
ما مِنْكُنَّ امْرَأَةٌ تُقَدِّمُ ثَلَاثَةً من وَلَدِهَا إِلا كان لها حِجَاباً من النَّارِ. ۳۴۳
مَا يُحِبُّكَ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ مَا يُبْغِضُكَ إِلَّا كَافِرٌ ۳۰۶
مَتَى لَبِسْتَ قَمِيصَكَ أَ بَعْدَ مَا لَبَّيْتَ أَمْ قَبْلَ؟ قالَ: قَبْلَ أَنْ أُلَبِّيَ. قالَ: ۵۵۱
مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَاءِ الْبَحْرِ كُلَّمَا شَرِبَ مِنْهُ الْعَطْشَانُ ازْدَادَ عَطَشاً ۳۱۴
مُحَمَّدِ بن جُبَيْرِ بن مُطْعِم عن أبيه قال: قام رسول الله ﷺ بِالْخَيْفِ من مِنًى فقال: ۵۸۱
مُحَمَّدُ بن يَحْيى ، عَنْ مُحَمَّدِ بن أَحْمَدَ، عَنْ أَيُّوبَ بن نُوح، عَنِ ۵۲۱
مُحَمَّدُ بن يَحْيَى عَنْ احمد بن مُحَمَّدِ بن عِيسَى عَنِ ابن‌مَحْبُوب عَنْ صَالِح بن ۶۶۰
مُحَمَّد عن أبی‌هُرَيْرَةَ قال: صلّى النبی ﷺ إِحْدَى صَلَاتَیِ الْعَشِیِّ. قال مُحَمَّدٌ ۵۰۷
المدائنی عن يونس بن أرقم عن ابن‌سيرين قال: ارتد قوم بالكوفة فقتلهم على ﷺ ۶۷۵
مَرْوَانَ بن الْحَكَمِ قال: شَهِدْتُ عُثْمَانَ عَلِيّا ﷺ وَ عُثْمَانُ يَنْهَى عن الْمُتْعَةِ ۵۴۷
الْمَسَاجِدُ الْأَرْبَعَةُ: الْمسجد الحرام وَ مَسْجِدُ الرَّسُولِ ﷺ وَ مَسْجِدُ بَيتِ الْمَقْدِسِ ۴۰۳
مُسْتَسِرّاً فِی كُلِّ حَجَّة يمُرُّ بِالْمَأْزِمَينِ فَينْزِلُ فَيبُولُ ۵۶۳

الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَى دِمَاؤُهُمْ يسْعَى ۵۷۷
مشيهم التواضع ۶۱۷
مَعْرِفَةُ اللهِ حَقَ مَعْرِفَتِهِ ۲۹۹
الْمَعْصُومُ هُوَ الْمُمْتَنِعُ بِاللهِ مِنْ جَمِيعِ مَحَارِمِ اللهِ ۸۶
مُعْضِلَةٌ وَ لَيسَ لَهَا إِلَّا ابوالحسن ۳۳۶
الْمُفَضَّلِ بن عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي‌عبدالله ﷺ فَدَخَلَ ابوإِبْرَاهِيمَ ﷺ وَ هُوَ ... ۷۱۵
مَنْ أَتَانَا لَمْ يَعْدَمْ خَصْلَةً مِنْ أَرْبَع: آيةً مُحْكَمَةً وَ قَضِيةً عَادِلَةً وَ أَخاً ... ۳۰۳
مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِم ۶۱۴
مَنْ أَعَانَ عَلَي مُؤْمِن بِشَطْرِ كَلِمَة جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ... ۶۲۳
مِنَ التَّوَاضُعِ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَي مَنْ لَقِيتَ ۶۱۸
مَنْ أَمَّ قَوْماً وَ فِيهِمْ أَعْلَمُ مِنْهُ أَوْ أَفْقَهُ مِنْهُ لَمْ يَزَلْ أَمْرُهُمْ فِي ... ۴۴۷
مَنْ أَمَّ قَوْماً وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَي سَفَال إِلَي ... ۳۳۰، ۴۴۶
مَنْ أَمَّ قَوْماً وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ وَ أَفْقَهُ ۴۴۶
مِنْ حَقِّ الْعَالِمِ أَلاَّ لَا تُكْثِرَ عَلَيْهِ السُّؤَالَ وَ لا تُعَنِّتَهُ فِي الجَوابِ و لا ... ۳۳۳
مَنْ سَمِعَ النِّدَاءَ وَ هُوَ فِي الْمَسْجِدِ ثُمَّ خَرَجَ فَهُوَ مُنَافِقٌ إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ ... ۴۰۶
من سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً كان له اجرها وَ مِثْلُ أَجْرِ من عَمِلَ بها من غَيْرِ ان يُنْتَقَص من ... ۶۲
مَنْ صَلَّي بِقَوْم وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَي سَفَال إِلَي ... ۳۳۰، ۴۴۶
مَنْ صَلَّي فِي مَسْجِدِهِ ثُمَّ أَتَي مَسْجِداً مِنْ مَسَاجِدِهِمْ فَصَلَّي مَعَهُمْ خَرَجَ ... ۴۶۱
مَنْ صَلَّي مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَانَ كَمَنْ صَلَّي خَلْفَ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِي ... ۶۲۴
مَنْ صَلَّي مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كانَ كَمَنْ صَلَّي خَلْفَ رَسُولِ اللهِ ﷺ ۴۵۹، ۶۵۳
مَنْ ضَرَبَ النَّاسَ بِسَيفِهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَي نَفْسِهِ وَ فِي الْمُسْلِمِينَ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ ... ۳۲۶، ۷۵۱
مَنْ ظَلَمَ مُعَاهداً كُنْتُ خَصْمَهُ ۶۰۷
مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ ۳۷۴

مَنْ لَمْ يُقِمْ صُلْبَهُ فِي الصَّلَاةِ فَلَا صَلَاةَ لَهُ ۴۱۶
مِنَّا ثَمَانِيَةٌ مُحَدَّثُونَ سَابِعُهُمُ الْقَائِمُ ۷۳۲
مِنْهُمْ مَنْ رَوَي أَنَّهَا دُفِنَتْ فِي بَيتِهَا فَلَمَّا زَادَتْ بنو أُمَيةَ فِي الْمَسْجِدِ ... ۲۲۵
الْمَهْدِيُّ مِنْ وُلْدِي، اسْمُهُ اسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي ۶۸۳
المهديّ منا محمّد بن عبدالله و أمّه من غيرنا ۶۸۳
الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ عَيْنُهُ وَ دَلِيلُهُ لَا يَخُونُهُ وَ لَا يَظْلِمُهُ وَ لَا ... ۶۱۴
الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ؛ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنِ اشْتَكَي شَيْئاً مِنْهُ، وَجَدَ أَلَمَ ... ۶۱۳
الْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ حُجَّةٌ وَ الْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ ۴۵۵
الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ هُمْ يَدٌ عَلَي مَنْ سِوَاهُمْ؛ يَسْعَي ... ۶۱۳
النَّاسُ مَنْقُوصُونَ مَدْخُولُونَ إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللهُ سَائِلُهُمْ مُتَعَنِّتٌ وَ ... ۳۳۲
النَّافِلَةُ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ تَعْدِلُ عُمْرَةً مَعَ النَّبِيِّ ﷺ وَ الْفَرِيضَةُ تَعْدِلُ ... ۴۰۳
نَامَ رسول الله ﷺ عَنِ الصُّبْحِ وَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنَامَهُ حَتَّي طَلَعَتِ الشَّمْسُ ... ۴۹۶
النِّدَاءُ وَ التَّثْوِيبُ فِي الْإِقَامَةِ مِنَ السُّنَّةِ ۴۰۸
النصيحة لأئمة المسلمين ۵۷۸
نَضَّرَ اللهُ عَبْداً سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا وَ حفظها وَ بَلَّغَهَا مَنْ لَمْ يسْمَعْهَا؛ ... ۵۷۷
نَعَمْ، الْمُؤْمِنُ وَحْدَهُ جَمَاعَةٌ ۴۵۵
نَعَمْ؛ اثْنَا عَشَرَ عِدَّةُ نُقَبَاءِ بنِي‌إِسْرَائِيلَ ۳۰۵
نَعَمْ؛ إِنَّ أَبَاجَعْفَرٍ ﷺ كانَ يَقُولُ: إِنَّ الْخَوَارِجَ ضَيَّقُوا عَلَي أَنْفُسِهِمْ ... ۶۴۵
نَقَرَ كَنَقْرِ الْغُرَابِ لَئِنْ مَاتَ هَذَا وَ هَكَذَا صَلَاتُهُ لَيمُوتَنَّ عَلَي غَيرِ دِينِي ۴۴۱
نَهَي تَبَارَكَ وَ تَعَالَي أَنْ أَظْلِمَ مُعَاهَداً وَ لَا غَيْرَهُ ۶۰۸
وَ اجْتَمَعُوا لِحَجِّ رَسُولِ‌اللهِ ﷺ وَ إِنَّمَا كَانُوا تَابِعِينَ يَنْظُرُونَ مَا ... ۵۷۰
وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ أُسْوَةً لِقَرِيبِ الْمُسْلِمِينَ وَ بَعِيدِهِمْ ۹۶
وَ أَحْرَمَ النَّاسُ كُلُّهُمْ بِالْحَجِّ لَا يَنْوُونَ عُمْرَةً وَ لَا يَدْرُونَ مَا الْمُتْعَةُ ۵۷۱

وَ أُخرِجهُ وَقْتَ الصَّلاةِ ۴۷۳
وَ أَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَي الْأَسْوَدِ وَ الْأَبْيَضِ وَ إِنْ كَانَ حَرُورِياً وَ إِنْ كَانَ ... ۶۱۰
وَ أَدُّوا حُقُوقَهُمْ ۶۲۴
وَ إِذَا قَالَ "سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ". فَقُولُوا: "اللَّهُمَّ رَبنا لَکَ الْحَمْدُ". ... ۴۱۷
و أري ترک ما يقول أصحابنا: حدّثنا ابوالخطّاب فی حال استقامته ۶۸۶
وَ أَشْهَدُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بن عَلِيّ ﷺ وَصِيُّ أَخِيهِ وَ الْقَائِمُ بِحُجَّتِهِ بَعْدَهُ وَ ... ۷۳۲
وَ أَعَارَ قَوْماً الْإِيمَانَ زَماناً ثُمَّ سَلَبَهُمْ إِيَّاهُ وَ إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ ... ۶۸۸
وَ اعْتَمَرَ تِسْعَ عُمَر وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْوَدَاعِ إِلَّا وَ قبلَها حَجَّ ۵۵۸
وَ اعْتَمَرَ رسول الله ﷺ ثَلاثَ عُمَر مُتَفَرِّقَات كُلُّهَا فِی ذِی‌الْقَعْد... ۵۶۸
وَ الرَّكْعَتَيْنِ الثَّالِثَتَيْنِ مَوْضِعَ مِنْبَرِ الْقَائِمِ (عج) ۲۷۶
و الظاهر أنّ حج رسول الله ﷺ سرّا كان لأجل النسی ء فإنّ قريشا لما أخّروا وقت الحج ... ۵۶۰
وَ اللهِ إِنِّی لَأَعُدُّهُ مِنَ اللهِ فَضْلًا عَظِيماً عَلَيَّ ۵۷۵
وَ اللهِ لَأُضِلَّنَّهُ، ثُمَّ ذَكَرَ الْقَدَرَ فَقَالَ: إِنَّهُ يَدْعُو إِلَي الزَّنْدَقَةِ ۷۲۷
وَ اللهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِی شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِی فَرِيضَة ... ۴۵۸ ، ۶۲۰
وَ اللهِ لَقَدْ أَمَرْتَ بِخِلاف رَسُولِ اللهِ ﷺ، ثُمَّ أَدْبَرَ مُوَلِّياً رَافِعاً صَوْتَهُ ... ۵۴۶
وَ اللهِ لِلَّذِی صَنَعَهُ الْحَسَنُ بن عَلِيّ ﷺ كَانَ خَيْراً لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مِمَّا ... ۲۳۷
وَ اللهِ يا سَدِيرُ لَوْ كَانَ لِی شِيعَةٌ بِعَدَدِ هَذِهِ الْجِدَاءِ مَا وَسِعَنِی الْقُعُودُ وَ ... ۳۱۲
وَ الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ تَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَ يسْعَی بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ فَإِذَا آمَنَ ... ۵۸۰
وَ الْمُعْتَمِرَ إِذَا فَرَغَ مِنْهَا ذَهَبَ حَيْثُ شَاءَ وَ قَدِ اعْتَمَرَ الْحُسَيْنُ بن ... ۴۵ ، ۲۴۱
وَ الْوُضُوءُ كَمَا أَمَرَ اللهُ فِی كِتَابِهِ غَسْلُ الْوَجْهِ وَ الْيَدَيْنِ وَ مَسْحُ ... ۳۹۴
وَ أَمَّا ابوالْخَطَّابِ فَكَذَبَ عَلَيَّ وَ قَالَ: إِنِّی أَمَرْتُهُ أَنْ لَا يُصَلِّیَ هُوَ وَ ... ۶۸۷
وَ أَمَّا النَّصَارَي فَمَا هُمْ عَلَيْهِ، أَعْظَمُ مِنَ الزَّنْدَقَةِ ۷۸۵
وَ أَمَرَهُ فِی الزَّنَادِقَةِ أَنْ يَقْتُلَ مَنْ كَانَ يَدَّعِی الْاسْلام و يَتْرُكَ سائِرَهُمْ، ... ۷۸۷

وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِكُمْ » فَعَرَفْنَا حِينَ قَالَ «بِرُؤُسِكُمْ » أَنَّ ... ۳۸۹
وَ أُمِّي وَ اللهِ ... ۲۲۳
وَ إِنَّ أَبِي ﷺ كَانَ يَحُجُّ عَلَيْهَا وَ يَعْتَمِرُ وَ لَمْ يَقْرَعْهَا قَرْعَةً قَطُّ ... ۵۹۴، ۵۹۶
وَ إِنَّ الْجَارَ كَالنَّفْسِ غَيْرَ مُضَارٍّ وَ لَا آثِمٍ وَ حُرْمَةَ الْجَارِ عَلَى الْجَارِ ... ۶۰۷
وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ بن عَلِيّ ﷺ خَرَجَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ إِلَي الْعِرَاقِ وَ قَدْ كَانَ ... ۲۴۱
وَ إِنَّ خَدِيجَةَ رَحِمَهَا اللهُ وَلَدَتْ مِنِّي طَاهِراً وَ هُوَ عَبْدُ اللهِ وَ هُوَ ... ۱۹۶
وَ إِنَّ زَيْنَبَ بِنْتَ النبی ﷺ تُوُفِّيتْ وَ إِنَّ فَاطِمَةَ ﷺ خَرَجَتْ فِي نِسَائِهَا فَصَلَّتْ ... ۴۷۸
وَ إِنْ شَهِدَ الشَّهَادَتَيْنِ... إِنَّمَا حَجَرَ بِذَلِكَ سَفْكَ دَمِهِ ... ۶۴۶
وَ إِنْ شِئْتَ زِدْتَ عَلَي التَّثْوِيبِ ، حَيَّ عَلَي الْفَلَاحِ مَكَانَ الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ ... ۴۰۷
وَ إِنْ فَعَلْت فَإِنَّمَا تَقْضِي هذِهِ الْحَياةَ الدُّنْيا ... ۶۶۶
وَ إِنْ كَانَ شَامِيّاً وَ إِنْ كَانَ أُمَوِيّاً ... ۶۱۰
وَ إِنْ كَانَ لَيُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَ اللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَة وَ إِنْ كانَ أَقْرَبُ النَّاسِ ... ۴۸۴
وَ أَنَا شَرِيكُ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِي هَدْيِهِ ... ۸۳
وَ أَنْتَ سَيِّدَةُ النِّسَاءِ ... ۹۷
وَ إِنَّمَا أَمَرَ بِطَاعَةِ أُولِي الْأَمْرِ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ وَ لَا ... ۹۰
وَ أَنَّهُ بَلَغَكَ أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْفَوَاحِشَ الَّتِي نَهَي اللهُ عَنْهَا ... ۷۱۴
وَ أَنَّهُ لَا يَنْتَفِعُ بِعَقْلِهِ إِنْ لَمْ يُصِبْ ذَلِكَ بِعِلْمِهِ فَوَجَبَ عَلَي الْعَاقِلِ ... ۲۹۶
وَ أَوَّلُ مَا يُسْأَلُ الْعَبْدُ إِذَا وَقَفَ بَيْنَ يَدَي اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ ... ۳۸۷
وَ حَجَّ عَلِي بن الْحُسَينِ ﷺ عَلَى ناقَة لَهُ أَرْبَعِينَ حَجَّةً، فَما قَرَعها بِسَوْط ... ۵۹۲
وَ حَدَّثَ الْحَسَنُ بن عَلِي بن يقْطِين، بِذَلِكَ أَيضاً قَالَ، قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ ... ۳۵۵
وَ خَرَجَتْ فَاطِمَةُ ﷺ وَ نِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فَصَلَّينَ عَلَي الْجِنَازَةِ ... ۴۷۹
وَ خُرُوجُ الْقَائِمِ مِنَ الْمَحْتُومِ ... ۲۷۴
وَ خَلَّفَ عَلِيّاً ﷺ فِي أُمُورٍ لَمْ يَكُنْ يَقُومُ بِهَا أَحَدٌ غَيْرُهُ ... ۲۱۸

وَ رَدَدْتُ الْوُضُوءَ وَ الْغُسْلَ وَ الصَّلَاةَ إِلَي مَوَاقِيتِهَا وَ شَرَائِعِهَا وَ ... ۴۰۸
وَ رَوَتِ الْأُمَّةُ أَنَّ النبی ﷺ كَانَ يسْأَلُ عَنِ الشَّی ءِ تَعَلُّماً أَوْ تَعَنُّتاً ... ۳۲۳
وَ رُوِیَ أَنَّ الْحَجَّاجَ لَمَّا فَرَغَ مِنْ بناءِ الْكَعْبَةِ سَأَلَ عَلِیَّ بن ... ۵۹۸
وَ رُوِیَ أَنَّ أَمِیرَالْمُؤْمِنِینَ ﷺ كَانَ إِذَا قَطَعَ الْيَدَ قَطَعَ أَرْبَعَ أَصَابِعَ وَ ... ۴۱۸
وَ رُوِیَ أَنَّهُ ﷺ حَجَّ عِشْرِینَ حَجَّةً مُسْتَسِرّاً وَ فِی كُلِّهَا يَمُرُّ ... ۵۶۳، ۵۵۶
وَ رُوِیَ أَيْضاً عِنْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ بِأَرْبَعِينَ سَنَةً وَ حَمَلَتْ ... ۱۷۹
وَ رُوِیَ: جَوَازُ إِطْعَامِ الْحَرُورِيَّةِ مِنَ الذَّبِيحَةِ وَ حُمِلَ عَلَي الْمَنْدُوبَة ۶۴۹
وَ رُوِّينَا عَنْ أَبِی عَبْدِاللهِ جَعْفَرِ بن مُحَمَّد ﷺ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَي بَعْضِ ... ۷۱۵
وَ رَيْحَانَتَیَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ۲۳۵
وَ سَأَلَ عَلِیُّ بن يَقْطِينـأَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ ﷺ: عَنِ الرَّجُلِ يَسْجُدُ عَلَي ... ۳۵۱
وَ سَأَلْتُهُ لِمَ سُمِّیَ الْحَطِيمَ؟ فَقَالَ: لِأَنَّ النَّاسَ يَحْطِمُ بَعْضُهُمْ بَعْضاً هُنَاكَ ۳۷۱
و سلبونی سلطان ابن‌أمّی ۲۲۱
وَ سُمِّیَ عَلِیُّ بن الْحُسَيْنِ ﷺ السَّجَّادَ لما كانَ علي مساجِدِهِ من آثارِ السُجودِ ۴۲۵، ۴۹۰
وَ صَلُّوا كما رَأَيتُمُونی أُصَلِّی ۳۰۸
وَ عَاشَتْ بَعْدَ أَبِيهَا خَمْسَةً وَ تِسْعِينَ يوْماً حَتَّي أَلْحَقَهَا اللهُ بِهِ (كفايه) ... ۲۲۴
وَ عَلَّمْهُ السِيَر و السُنَن ۸۱
وَ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ: كَانَ عَلِیُّ بن الْحُسَيْنِ ﷺ يُصَلِّی فِی الْيَوْمِ وَ ... ۴۹۱
وَ عِنْدَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَفَاتِيحُ الْعِلْمِ وَ أَبْوَابُ الحِكْمَةِ وَ ضِيَاءُ الْأَمْرِ وَ ... ۳۲۱
وَ عَنْهُ (الصادق ﷺ) أَنَّهُ قَالَ: افْتِتَاحُ الصَّلاةِ تَكْبِيرَةُ الْإِحْرَامِ فَمَنْ ... ۴۰۹
وَ عَنْهُ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ مِنَ الرُّكُوعِ فَقُلْ "سَمِعَ اللهُ لِمَنْ ... ۴۱۷
وَ فِی إِبْنَةِ رَسُولِاللهِ ﷺ لِی أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ۹۸
وَ فِيهِمْ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْهُ لَمْ يزَلْ أَمْرُهُمْ إِلَي سَفال إِلَي يوْمِ الْقِيامَةِ ۴۴۶
وَ قَالَ ابوذَرّ إِنَّ إِمَامَكَ شَفِيعُكَ إِلَي اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَا تَجْعَلْ شَفِيعَكَ ... ۴۴۷

وَ قَالَ الصَّادِقُ ﷺ : لَا يَحِلُّ لِمَاءِ الرَّجُلِ أَنْ يَجْرِيَ فِي أَكْثَرَ مِنْ أَرْبَعَةِ ... ۲۱۰
وَ قَالَ النبی ﷺ : صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَا نَصِيبَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ: النَّاصِبُ ... ۶۵۰
و قال: "احمِلُوه إلي أسيرِكُم". ثمّ قال لِلحَسنِ ﷺ: "بِحَقّي عَلَيكَ يابُنَيَّ إلاّ ما طَيَّبتُم ... ۶۴۹
وَ قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بن الْحُسَيْنِ ﷺ حَسَنَ الصَّلَاةِ يُصَلِّي فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَة ... ۴۹۲
وَ قَتَلُوا شِيعَتِي وَ نَكَلُوا بِعَامِلِي وَ أَخْرَجُوهُ مِنَ الْبَصْرَةِ بَعْدَ أَنْ آلَمُوهُ ... ۶۶۵
وَ قَدْ كَانَ رسول الله ﷺ يَخْرُجُ إِلَي الْبَقِيعِ فَيُصَلِّي بِالنَّاسِ ۴۶۷
وَ كَانَ ابوالْخَطَّابِ مِمَّنْ أُعِيرَ الْإِيمَان ۶۸۸
وَ كَانَ إِذَا قَامَ إِلَي الصَّلَاةِ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ حَتَّي يُعْرَفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ وَ ... ۴۲۹
وَ كَانَ الْإِمَامُ بَعْدَ أَبِي‌مُحَمَّد ﷺ ابنهُ الْمُسَمَّي بِاسْمِ رَسُولِ‌اللهِ ﷺ ... ۲۷۳
وَ كَانَ يَدْعُو الْقَبَائِلَ فِي الْمَوَاسِمِ فَكَانَتْ بَيْعَةُ الْعَقَبَةِ الْأُولَي بِمِنًي ... ۵۶۱
وَ كَانَ يَصُومُ النَّهَارَ وَ يُصَلِّي بِاللَّيلِ أَلْفَ رَكْعَة... وَ أَمَاتَ الْبِدَعَ ۴۸۷، ۴۸۸
وَ كَانَتْ أَعْتَقَتْ جَارِيَةً لها وَغُلَاماً عن دُبُر منها فَطَالَ عَلَيْهِمَا فَغَمَّاهَا فی ... ۴۶۶
وَ كَانَتِ السِّيرَةُ فِيهِمْ مِنْ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ ﷺ مَا كَانَ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِي ... ۸۰
وَ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَجَابنی وَ إِذَا سَكَتُّ عَنْهُ وَ فَنِيتْ مَسَائِلِي ابْتَدَأَنِي؛ ... ۳۶۳
وَ لَا تَدَعْ صِيَامَ سَبْعَة وَ عِشْرِينَ مِنْ رَجَب فَإِنَّهُ الْيَوْمُ الَّذِي نَزَلَتْ فِيهِ ... ۲۰۱
وَ لَا تَعَرُّبَ بَعْدَ الْهِجْرَةِ ۲۰۸
وَ لَا تُكْتَبُ عَلَيهِ الذُّنُوبُ أَرْبَعَةَ أَشْهُر وَ تُكْتَبُ لَهُ الْحَسَنَاتُ إِلَّا أَنْ ... ۵۴۰
وَ لا تَلْتِفتْ وَ لا تَعْبَثْ بِيدَيكَ وَ أَصَابِعِكَ وَ لا تَبْزُقْ عَنْ يمِينِكَ وَ لا يسارِكَ وَ ... ۴۳۳
وَ لَا ظُلِمَ مِنْكُمْ مُسْلِمٌ وَ لَا مُعَاهَدٌ ۶۰۷
وَ لَقَدْ حَجَّ الْحَسَنُ بن عَلِي ﷺ خَمْساً وَ عِشْرِينَ حَجَّةً مَاشِياً وَ أَنَّ النَّجَائِبَ ... ۵۸۶، ۵۹۰
وَ لَقَدْ حَجَّ عَلَي نَاقَة لَهُ عِشْرِينَ حِجَّةً فَمَا قَرَعَهَا بِسَوْط فَلَمَّا تَوَفَّتْ ... ۵۹۴
وَ لَقَدْ كَانَ فِي رَسُولِ اللهِ ﷺ كَاف لَكَ فِي الْأُسْوَةِ وَ دَلِيلٌ لَكَ عَلَي ذَمِّ ... ۹۶
وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمِّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ ... ۲۱۷

وَ لَكِنْ أَحبَّ أَنْ يَنْصِفَ مِنْ نَفْسِه ۳۵۰
وَ لَكِنْ أَعِينُونِي بِوَرَع وَ اجْتِهَاد وَ عِفَّة وَ سَدَاد ۳۱۰
وَ لَكِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ عَبْداً إِذَا عَمِلَ عَمَلًا أَحْكَمَه ۷۵
وَ لَكِنْ قُولُوا شَهْرُ رَمَضانَ فَإِنَّ الشَّهْرَ مُضَافٌ إِلَي الِاسْمِ وَ الِاسْمُ اسْمُ ... ۵۱۸
وَ لَوْ لَمْ يكُنْ فِي الْمُنَاكَحَةِ وَ الْمُصَاهَرَةِ آيةٌ مُحْكَمَةٌ وَ لَا سُنَّةٌ مُتَّبَعَةٌ ... ۳۰۲
وَ لِيَ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ أُسْوَةٌ وَ بِاميرالمؤمنين وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَينِ ۹۷
وَ لَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ ﷺ كَانَ يَسْأَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَفْهَمُ وَ كَانَ ... ۳۴۱
وَ لْيكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ ۷۵
وَ ما جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيها إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يتَّبِعُ الرَّسُولَ ... ۳۹۹
وَ مَا زَالَ يُعَدِّدُ عَلَيَّ قُدْرَتَهُ الَّتِي هِيَ فِي نَفْسِي الَّتِي لا أَدْفَعُهَا حَتَّي ... ۵۵۳
وَ ما كانَ اللهُ لِيُضِيعَ إِيمانَكُمْ إِنَّ اللهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ ۳۹۲
وَ مَا كَانَتْ سِيرَةُ رَسُولِ‌اللهِ ﷺ؟ قَالَ: أَبْطَلَ مَا كَانَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ وَ ... ۲۹۱
وَ مَا يعْلَمُ جَعْفَرُ بن مُحَمَّد؛ أَنَا أَعْلَمُ مِنْهُ أَنَا لَقِيتُ الرِّجَالَ وَ سَمِعْتُ ... ۳۲۵
وَ مَنْ صَلَّي خَلْفَ مُخَالِف فَقَرَأَ السَّجْدَةَ وَ لَمْ يَسْجُدْ فَلْيُومِ بِرَأْسِهِ وَ إِذَا ... ۴۱۷
وَ مَنْ كَانَ فِي بَلَد فِيهِ سُلْطَانٌ فَالصَّوْمُ مَعَهُ وَ الْفِطْرُ مَعَهُ لِأَنَّ فِي ... ۵۲۲
وَ مَنَحَ النُّصْحَ وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ ... ۶۱۵
وَ مِنْكُمُ الْقَائِمُ يُصَلِّي عِيسَي بن مَرْيَمَ خَلْفَهُ إِذَا أَهْبَطَهُ اللهُ إِلَي ... ۲۷۴
وَ نَسْلِ الْمُطَهَّرَةِ الْبَتُول ۲۲۶
و نصب بعض أصحاب المغيرة المغيرة إماما و زعم أن الحسين بن علي ﷺ أوصي... ۶۸۴
وَ وَجَدَكَ عائِلًا) ": يَقُولُ فَقِيراً عِنْدَ قَوْمِكَ يَقُولُونَ لَا ... ۱۹۵
و ولد له وَلَدٌ سَمَّاهُ م ح م د سَنَةَ سِتّ وَ خَمْسِينَ وَ مِائَتَيْنِ ۲۷۳
وَ هَذَا أَوَّلُ ما أُخاصِمُكُمْ فِيه ۶۳۲
وَ هُمْ يدٌ عَلَي مَنْ سِوَاهُمْ ۵۷۷

وَ هُوَ أَوَّلُ هَاشِمِی وَلَدَهُ هَاشِمٌ مَرَّتَینِ ۲۱۹
وَ هُوَ عِلْمُ الْأَنْفُس ۲۹۷
و یستحب أن یقرأ فی صلاة العشاء الآخرة لیلة الجمعة سورة "الجمعة" و "سبح اسم" و فی صلاة الغداة و ۴۱۳
وَ یُمْکِنُ أَنْ یَکُونَ مُرَادُهُ ﷺ مِنَ الْمُعْتَزِلَةِ الَّذِینَ اعْتَزَلُوا عَنْ بَیْعَتِهِ ﷺ ۷۴۳
وَا عُمَرَاهُ ۳۳۶
الْوَاقِفَةُ هُمْ حَمِیرُ الشِّیعَةِ ۷۳۹
الْوَالِی أَحَقُّ بِالصَّلاةِ عَلَی الْجِنَازَةِ مِنْ وَلِیِّهَا ۴۷۶
وَجَّهَ ابوجَعْفَر الْمَنْصُورُ إِلَی الْحَسَنِ بن زَید وَ هُوَ وَالِیهِ عَلَی الْحَرَمَینِ ۲۵۶
وَدِدْتُ أَنَّ عَلَی کُلِّ ثَلاثِینَ ذِرَاعاً قَاصّاً مِثْلَکَ ۲۹۵
وَضْعُ الْأَنْفِ عَلَی الْأَرْضِ سُنَّة ۴۱۹
وقال قتادة و أنس و سعید بن جبیر و السدی أنّها [آیه ۳۳ مائده] نزلت فی... ..... ۶۷۰
وقدأجمعوا علی أن قول الصحابی سنة ۴۲
وَکَانَتِ السِّیرَةُ فِیهِمْ مِنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ ﷺ مَا کَانَ مِنْ رَسُولِ اللهِ ﷺ فِی ۴۶
الْوَلَدُ الصَّالِحُ رَیحَانَةٌ مِنَ اللهِ قَسَمَهَا بَینَ عِبَادِهِ وَ إِنَّ رَیحَانَتِی مِنَ ۲۳۵
وَیْحَکَ أَ تَدْرِی بَیْنَ یَدَیْ مَنْ کُنْتُ إِنَّ الْعَبْدَ لا تُقْبَلُ مِنْهُ صَلاةٌ إِلَّا مَا ۴۳۰
وَیحَکَ أَ تَدْرِی بَینَ یدَی مَنْ کُنْتُ شَغَلَنِی وَ اللهِ ذاکَ عَنْ هَذا أَ تَعْلَمُ أَنَّهُ ۴۳۰
وَیسِیرُ بِهِمْ کَمَا سَارَ عَلِیٌّ ﷺ یوْمَ الْبَصْرَة ۴۶
وَیلَکَ سَلْ تَفَقُّهاً وَ لَا تَسْأَلْ تَعَنُّتاً وَیلَکَ سَلْ عَمَّا یَعْنِیکَ وَ دَعْ مَا لَا ۳۲۳
الْهَدْیُ الصَّالِحُ وَ السَّمْتُ الصَّالِحُ وَ الِاقْتِصَادُ جُزْءٌ مِنْ خَمْسَة وَ أَرْبَعِینَ ۸۳
هَذَا الْمَوْلُودُ الَّذِی لَمْ یُولَدْ فِی الْإِسْلَامِ مِثْلُهُ مَوْلُودٌ أَعْظَمُ بَرَکَةً عَلَی ۵۴
هَذا یوْمٌ اِجْتَمَعَ فِیهِ عِیدانِ، فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ یَجْمَعَ مَعَنا فَلْیَفْعَلْ وَ مَنْ لَمْ ۴۷۰
هَذَا یوْمٌ کانَ رسول اللهﷺ یُحِبُّ أَنْ یَنْظُرَ إِلَی آفَاقِ السَّمَاءِ وَ یَضَعَ وَجْهَهُ ۴۲۰

هِشَامٌ فَكَانَ مُعَلِّمَ أَهْلِ الشَّامِ وَ أَهْلِ مِصْرَ الْإِيمَان ۷۶۹
هَلَكَ مَنْ قالَ بِرَأْيِهِ وَ نازَعَكُمْ فِي الْفَضْلِ وَ الْعِلْمِ ۷۵۲
هَمَّ رسول اللهﷺ بِإِحْرَاقِ قَوْمٍ فِي مَنازِلِهِمْ كَانُوا يصَلُّونَ فِي مَنَازِلِهِمْ وَ ... ۴۴۳
هُوَ أَوَّلُ هَاشِمِي وُلِدَ فِي الْإِسْلَامِ بَينَ هَاشِمِيين ۲۱۹
يا أَبَاعَبْدِاللهِ أُسْوَةٌ أَنْتَ قُدُماً ۹۷
يَا أَبَاعبداللهِ: «إِنَّ الْمَجَالِسَ أَمَانَاتٌ وَ لَابُدَّ لِكُلِّ مَنْ بِهِ سُعَالٌ أَنْ ... ۷۷۰
يا أَبَانُ الصَّلَواتُ الْخَمْسُ الْمَفْرُوضاتُ مَنْ أَقامَ حُدُودَهُنَّ وَ حافَظَ عَلَي ... ۴۶۳
يَا ابن النُّعْمَانِ، ابْقَ عَلَي نَفْسِكَ فَقَدْ عَصَيْتَنِي لاتُذِعْ سِرِّي فَإِنَّ ... ۶۸۹
يا ابن سَلَام، أَ جِئْتَنِي سَائِلًا أَوْ مُتَعَنِّتاً؟ قَالَ: بَلْ سَائِلاً يا مُحَمَّدُ. ... ۳۳۱
يا أهلَ الكوفةِ غَلَبَكُم نِصفُ رَجُل ۱۱۲
يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَقِيمُوا صُفُوفَكُمْ وَ امْسَحُوا بِمَنَاكِبِكُمْ لِئَلَّا يَكُونَ فِيكُمْ ... ۴۴۶
يَا بِنْتَ عَلِيِّ بْنِ ابى طَالِب، لَا تَدْهَبَنَّ بِنَفْسِكِ عَنِ الْحَقِّ. أَ كُلُّ نِسَاءِ ... ۶۱۶
يا بُنَيَّ إِنَّهُ لا يَنالُ شَفَاعَتَنا مَن اسْتَخَفَّ بِالصَّلاةِ ۴۴۰
يَا حَمَّادُ لَا تُحْسِنُ أَنْ تُصَلِّيَ مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ أَنْ تَأْتِيَ عَلَيْهِ سِتُّونَ ... ۴۳۹
يا حَمَّادُ لا تُحْسِنُ أَنْ تُصَلِّي؛ مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ يأْتِي عَلَيهِ سِتُّونَ ... ۴۳۰، ۴۳۳
يا رَسُولَ اللهِ أُدْعُ اللهَ لِي أَنْ يُدْخِلَنِي الْجَنَّةَ؛ فَقَالَ لَهُ: أَعِنِّي ... ۴۲۲
يا رَسُولَ اللهِ لِي بِكَ أُسْوَة ۹۵
يا رَسُولَ اللهِﷺ؛ أُدْعُ لِي أَنْ يَرْزُقَنِي اللهُ مُرافَقَتَكَ فى الْجَنَّةِ ۴۲۳
يَا زُرَارَةُ تَفْتَتِحُ الْأَذَانَ بِأَرْبَعِ تَكْبِيرَات وَ تَخْتِمُهُ بِتَكْبِيرَتَيْنِ وَ ... ۴۰۷
يا زَيدُ خَالِقُوا النَّاسَ بِأَخْلَاقِهِمْ صَلُّوا فِي مَسَاجِدِهِمْ وَ عُودُوا مَرْضَاهُمْ وَ ... ۴۶۱
يا عُثْمَانُ لَمْ يُرْسِلْنِي اللهُ تَعَالَي بِالرَّهْبَانِيةِ وَ لَكِنْ بَعَثَنِي ... ۳۱۰
يَا عَلِيُّ حَقُّ الْوَلَدِ عَلَي وَالِدِهِ أَنْ يُحْسِنَ اسْمَهُ وَ أَدَبَهُ وَ يَضَعَهُ مَوْضِعاً ... ۲۳۵
يَا عَلِيُّ رَكْعَتَيْنِ يُصَلِّيهِمَا الْعَالِمُ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رَكْعَة يُصَلِّيهَا ... ۴۹۵

یا عَلِی لَا یَظْلَمُ الْفَلَّاحُونَ بِحَضْرَتِکَ وَ لَا یَزْدَادُ عَلَی أَرْض وَضَعْتَ عَلَیْهَا وَ ... ۲۱۴
یا علی، ادْفِنِّی فِی هَذَا الْمَکَانِ وَ ارْفَعْ قَبْرِی مِنَ الْأَرْضِ أَرْبَعَ أَصَابِعَ وَ ... ۲۱۵
یَا عَلِیُّ، ثَلَاثٌ مِنْ مَکَارِمِ الْأَخْلَاقِ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ أَنْ تَعْفُوَ ... ۲۸۵
یا عَمِّ، اتَّقِ اللهَ وَ لَا تُفْتِ وَ فِی الْأُمَّةِ مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْکَ ۳۲۸
یَا غُلَامُ ما تَرَی ما یَصْنَعُ أَبُوکَ یَأْمُرُنَا بِالشَّیْ ءِ ثُمَّ یَنْهانا عَنْهُ. أَمَرَنا ... ۶۸۸
یَا کُمَیْلُ، حُسْنُ خُلُقِ الْمُؤْمِنِ مِنَ التَّوَاضُعِ ۶۱۷
یا مُحَمَّدَ بن عَاصِم، بَلَغَنِی أَنَّکَ تُجالِسُ الْواقِفَةَ؛ قُلْتُ: نَعَمْ، جُعِلْتُ فِداکَ ... ۷۳۸
یا مُحَمَّدُ مَنْ تَوَضَّأَ مِثْلَ وُضُوئِی وَ قَالَ مِثْلَ قَوْلِی خَلَقَ اللهُ لَهُ مِنْ کُلِّ ... ۳۹۱
یَا مُسْتَوْرِدُ إِنَّهُ قَدْ رُفِعَ إِلَیَّ أَنَّکَ قَدْ تَنَصَّرْتَ فَلَعَلَّکَ أَرَدْتَ أَنْ ... ۷۸۳
یا مُعاذُ إِیاکَ أَنْ تَکُونَ فَتَّاناً؛ عَلَیکَ بِالشَّمْسِ وَ ضُحَیهَا وَ ذَواتِهَا ۴۴۸
یا مَعْشَرَ النَّاسِ إِذَا طَلَعَ هِلالُ شَهْرِ رَمَضَانَ غُلَّتْ مَرَدَةُ الشَّیاطِینِ وَ فُتِحَتْ ... ۵۲۰
یا مَعشَرَ النِساءِ إذا سَجَدَ الرجالُ فاخفَضْنَّ أبصارَکُنَّ لا تَرینَ عَوراتِ الرِجالِ مِن ضِیقِ ... ۴۵۴
یا مَعشرَ النساءِ، إذا سَجَدتُنَّ فاحفَظُوا أبصارَکم، لا تَرِینَ عَوراتِ الرِّجالِ مِن ضَیقِ الأُزُر ۴۵۴
یَا مُفَضَّلُ لَا تُقاعِدُوهُمْ وَ لا تُؤَاکِلُوهُمْ وَ لا تُشارِبُوهُمْ وَ لا تُصافِحُوهُمْ وَ لا ... ۷۰۱
یَا هذا، إِنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ حَکَمَ فِی مِثْلِکَ بِثَلاثَةِ أَحْکَام فَاخْتَرْ أَیَّهُنَّ ... ۶۷۱
یا هِشامُ لا إِلَی الْمُرْجِئَةِ وَ لا إِلَی الْقَدَرِیَّةِ وَ لا إِلَی الزَّیْدِیَّةِ وَ ... ۶۴۴
یا یُونُسُ لا تَقُلْ بِقَوْلِ الْقَدَرِیَّةِ فَإِنَّ الْقَدَرِیَّةَ لَمْ یَقُولُوا بِقَوْلِ أَهْلِ ... ۷۴۲
یَجِبُ لِلْمُؤْمِنِ عَلَی الْمُؤْمِنِ النَّصِیحَةُ لَهُ فِی الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِیبِ ۶۱۴
یُحْشَرُ الْمُرْجِئَةُ عُمْیَاناً وَ إِمَامُهُمْ أَعْمَی... ۷۲۳
یُحْشَرُ عبدالمطلبُ یوْمَ الْقِیامَةِ ۱۸۹
یخرج منا مَن یُنوِّر اللهُ بِهِ العبادَ و البلادَ و یُظهِرَ الحقَّ ۷۳۲
یَسْعَی بِذِمَّتِهِمْ أَدْنَاهُمْ ۳۷۴
یَسِیرُ الْقَائِمُ بِخِلَافِ سِیرَةِ عَلِیّ ۲۷۵

یَعْقُوبُ الْأَحْمَرُ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَي أَبِی‌عبداللهِ ﷺ نُعَزِّيهِ بِإِسْمَاعِيلَ ... ۷۰۹
یَعْنِی بِالْمَسَاجِدِ الْوَجْهَ وَ الْيَدَيْنِ وَ الرُّكْبَتَيْنِ وَ الْإِبْهَامَيْنِ ۴۱۸
يَعِيشُونَ ما عاشُوا عَلَي شَكّ ثُمَّ يَمُوتُونَ زَنادِقَةً ۷۳۸
يقول: " الْحَمْدُللهِ رَبِّ الْعالَمِينَ " وَ يَخْفِضُ مِنْ صَوْتِهِ ۴۱۶
يَنْبَغِی لِلْإِمَامِ أَنْ يَكُونَ صَلاتُهُ عَلَي صَلاةِ أَضْعَفِ مَنْ خَلْفَهُ ۴۴۷
يَنْتَحِلُونَ لَنَا الْحُبَّ وَ الْهَوَي وَ يُضْمِرُونَ لَنَا الْبُغْضَ وَ الْقِلَي وَ آيَةُ ... ۷۱۷
يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِی وَ اسْمُ أَبِيهِ اسْمَ أَبِی ۶۸۳
يَوْمٌ كَانَ رسول الله ﷺ يُحِبُّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَي آفَاقِ السَّمَاءِ وَ يَضَعَ وَجْهَهُ عَلَي ... ۴۶۷

موضوعات

آثار پرسش علمی در روایات ۳۱۸

آثار علمی شیخ صدوق ۱۵۱

آثار مکتوب امام علی ﷺ ۱۰۹_۱۱۲

آثار وضعی اذان در روایات ۴۰۹

آخرین حج پیامبر ﷺ ۵۶۹_۵۸۳

آداب پاسخ به پرسش در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۴۹_۳۵۹

آداب پرسش و پاسخ در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۱۷_۳۵۹

آداب شرکت زنان در نماز جماعت ۴۵۱_۴۵۵

آداب نماز در سیره عبادی معصومان ﷺ ۴۰۹_۴۲۷

آگاهی اهل‌کتاب از تولد حضرت محمد ﷺ ۱۸۳

آموزش احکام حج توسط معصومان ﷺ ۳۷۰

آموزش در سفر حج توسط معصومان ﷺ ۳۸۰

آموزش عبادات در سیره عبادی معصومان ﷺ ۳۸۶

آموزش مسائل زنان به حضرت فاطمه ﷺ توسط پیامبر ﷺ ۲۲۷

آموزش نماز توسط امام جعفرصادق ﷺ ۴۳۰_۴۳۳

آموزش وضو در سیره عبادی معصومان ﷺ ۳۸۸
ابان بن تغلب، شاگرد نمونه مکتب معصومان ﷺ ۳۶۶
ابعاد فرهنگی ـ اجتماعی حج ۵۴۲
اثبات امامت امام جواد ﷺ با پرسش علمی ۳۲۷
اثبات امامت با پاسخ به پرسش‌های دشوار ۳۲۶ـ۳۲۹
احترام به پرسش‌گر در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۴۹
احترام به خویشان حضرت محمد ﷺ در روایات ۲۲۲
احترام به مسلمانان در سیره اجتماعی معصومان ﷺ ۶۱۸ـ۶۲۵
احترام پیامبر ﷺ به مادر امام علی ﷺ ۲۲۱
احترام نام ماه رمضان ۵۱۸
احکام روزه در سیره عبادی معصومان ﷺ ۵۳۱ـ۵۳۴
اخبار اهل سنت درباره سهوالنبی ﷺ در نماز ۵۰۶ـ۵۱۵
اخبار سهوالنبی ﷺ از نگاه اندیشمندان شیعه ۵۰۲ـ۵۰۶
اخبار سهوالنبی ﷺ از نگاه شیخ صدوق و نقد شهید اول ۵۰۲
اخبار سهوالنبی ﷺ از نگاه شیخ صدوق و نقد شیخ مفید ۵۰۳
اخبار سهوالنبی ﷺ از نگاه شیخ طوسی ۵۰۴
اذان گفتن در سیره عبادی معصومان ﷺ ۴۰۵
ارجاع امامان ﷺ به امام بعدی ۳۵۴
ارجاع پاسخ به دیگران در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۵۴
ارجاع پرسش‌گران به زنان عالمه در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۵۶
ارجاع معصومان ﷺ به فقیهان ۳۵۵
ارزیابی دیدگاه مجلسی اول درباره ناصبیان ۶۵۲
ازدواج امام علی ﷺ با حضرت فاطمه ﷺ ۲۲۷

ازدواج حضرت محمد ﷺ با خدیجه ﷺ ۱۹۴
استفاده از زبان اشاره در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۱۲ـ۳۱۵
استفاده از سایر منابع در تدوین کتاب ۴۷
استفاده از فرصت آموزش در سیره معصومان ﷺ ۳۰۶
استفاده از مَثَل در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۱۰
استقبال عمومی از آموزش‌های معصومان ﷺ ۳۷۸
استناد معصومان ﷺ به شعر ۲۸۸
اسماعیلیه و اسماعیل بن امام صادق ﷺ در کتب اربعه ۷۰۷
اسناد کتاب کافی ۱۴۲
اسناد کتاب من لایحضره الفقیه ۱۵۳
اسوه در کلام امامان ﷺ ۹۵ـ۹۹
اسوه بودن حضرت فاطمه ﷺ ۹۷
اسوه بودن معصومان ﷺ به‌مثابه دلیل اعتبار سیره ۹۳ـ۹۹
اشکال سندی اخبار سهوالنبی ﷺ در نماز ۵۰۸ـ۵۱۰
اشکال سندی خبر ماه رمضان ۲۸ روزه در زمان امام علی ﷺ ۵۲۴
اشکال سندی روایات مجازات غالیان ۶۶۰
اشکال متنی خبر ماه رمضان ۲۸ روزه در زمان امام علی ﷺ ۵۲۴ـ۵۲۷
اشکال متنی روایات مجازات غالیان ۶۶۱
اشکالات اخبار اهل سنت درباره سهوالنبی ﷺ در نماز ۵۰۸
اشکالات خبر نماز حضرت فاطمه ﷺ بر جنازه خواهر ۴۷۹ـ۴۸۱
اشکالات خوارج بر امام علی ﷺ ۶۳۲
اشکالات روایت آموزش حماد بن عیسی توسط امام جعفرصادق ﷺ ۴۳۴ـ۴۴۱
اصل وفای به عهد در روابط بین‌الملل ۶۰۸

اصل امانت‌داری و راست‌گویی در روابط بین‌الملل ۶۰۹-۶۱۱
اصل عدالت و حق‌گرایی در روابط بین‌الملل ۶۰۵-۶۰۷
اصل کمک به نیازمندان در روابط بین‌الملل ۶۱۱
اصل همزیستی مسالمت‌آمیز در روابط بین‌الملل ۶۰۷
اصلاحات اسلامی در فرهنگ جاهلی ۲۹۲
اصول مهم اسلامی در روابط بین‌الملل ۶۰۵-۶۱۲
اطعام در ماه رمضان توسط امام سجاد ﷺ ۵۲۹
اطلاع پیامبر ﷺ از شهادت امام حسین ﷺ ۲۴۰
اعتبار کتب اربعه شیعه ۳۷، ۴۳
اعتراض برخی همسران حضرت محمد ﷺ به ایشان ۲۱۲
اعتکاف پیامبر ﷺ در دهه آخر ماه رمضان ۵۳۰
اعلام رمضان و عید توسط حاکم اسلامی ۵۲۰-۵۲۷
اعلام عید فطر در روایات ۵۲۳-۵۲۷
اعلمیت به‌مثابه شرط امامت کبرا ۳۲۵
اعلمیت به‌مثابه نشانه امامت ۳۲۴
اعمال ماه رمضان در سیره عبادی معصومان ﷺ ۵۲۷-۵۳۱
افتخار امام علی ﷺ به تشیع و دوری از خوارج ۶۴۲-۶۴۴
اقدامات معصومان ﷺ در برابر مرجئه ۷۲۴-۷۲۷
اقسام حج در سیره پیامبر ﷺ ۵۸۱
امام علی ﷺ شاگرد برتر پیامبر ﷺ ۳۶۳
امامت از نگاه مرجئه ۷۲۳
امتحان امام جواد ﷺ توسط اندیشمندان سنی ۳۲۹
انتخاب نام حسنین ﷺ توسط پیامبر ﷺ ۲۳۵

انتقاد شدید پیامبر ﷺ از ترک نماز جماعت ۴۴۲
انتقال امام هادی ﷺ به سامرا ۲۶۸
انشعابات اسماعیلیه ۷۱۶_۷۱۸
انگیزه نگارش و تدوین کتاب ۴۰_۴۵
اهداف سیاسی اخبار سهوالنبی ﷺ ۵۱۲
اهداف و نتایج کتاب ۵۴
اهمیت احترام به نام حضرت فاطمه ﷺ ۲۲۶
اهمیت آموزش در قرآن و سنت ۲۹۵
اهمیت پرسش در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۱۷
اهمیت حج و ابعاد آن در سیره عبادی معصومان ﷺ ۵۳۸_۵۵۳
اهمیت سیره از نگاه قدما ۴۱
اهمیت فرهنگ و آموزش در سیره معصومان ﷺ ۲۸۱_۲۹۵
اهمیت قبله در سیره عبادی معصومان ﷺ ۳۹۷
اهمیت ماه رمضان در سیره عبادی معصومان ﷺ ۵۱۸_۵۲۷
اهمیت و جایگاه سیره ۷۰
اهمیت وضو در سیره عبادی معصومان ﷺ ۳۹۲
اوقات نماز در سیره عبادی معصومان ﷺ ۴۰۳
اولویت حاکم در نماز بر میت ۴۷۶
اولویت‌بندی دانش در اسلام ۲۹۹
اولین کاربرد سیره در مغازی ۸۱
بازسازی کعبه در دوره جاهلیت ۱۹۸_۲۰۰
بازگشت گروهی از خوارج با روشن‌گری امام علی ﷺ ۶۳۴
بدعت‌بودن جماعت نمازهای مستحبی ۴۵۶_۴۵۸

برخورد اصلاح‌گرانه معصومان علیهم‌السلام با مسلمانان ۶۱۹
برخورد امام رضا علیه‌السلام با واقفیه ۷۳۵_۷۳۸
بررسی اجمالی اخبار هزار رکعت نماز مستحبی ۴۸۴
بررسی اجمالی روایات درباره مادر امام سجاد علیه‌السلام ۲۴۸
بررسی اخبار تعداد حج امام سجاد علیه‌السلام ۵۹۵
بررسی اخبار حج‌های پیاده امام حسن علیه‌السلام ۵۸۷
بررسی اخبار سهوالنبی صلی‌الله‌علیه‌وآله در نماز ۴۹۵_۵۱۳
بررسی تعداد حج امامان شیعه ۵۸۳_۵۹۶
بررسی خبر چهل حج امام سجاد علیه‌السلام ۵۹۳
بررسی خبر هزار رکعت نماز در سیره امام رضا علیه‌السلام ۴۹۳_۴۹۵
بررسی روایات مجازات غالیان با آتش ۶۶۵_۶۶۸
بررسی روایات هاشمی‌بودن امام علی علیه‌السلام ۲۱۹
بررسی روایت آموزش حماد بن عیسی توسط امام جعفرصادق علیه‌السلام ۴۳۳
بررسی روایت ماه رمضان ۲۸ روزه در زمان امام علی علیه‌السلام ۵۲۴_۵۲۷
بررسی سیره امام محمدباقر علیه‌السلام در نماز عید ۴۶۸_۴۷۰
بررسی نظریه‌های تاریخ تولد حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۷۹_۱۸۲
بررسی نمازهای ویژه معصومان ۴۸۱_۴۹۵
بررسی و نقد روایات سهوالنبی صلی‌الله‌علیه‌وآله در نماز ۵۰۱_۵۱۳
بطلان روزه مریض در سیره معصومان علیهم‌السلام ۵۳۳
بطلان روزه مسافر در سیره معصومان علیهم‌السلام ۵۳۴
بعد سیاسی حج در سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۵۷۶
بلندکردن دست‌ها در تکبیرهای بین نماز ۴۲۶
بلندگفتن بسم‌الله در سیره عبادی معصومان علیهم‌السلام ۴۱۱

بی‌اعتباری اخبار سهوالنبی ﷺ از جهت تقیه ۵۰۵
بیان احکام پس از نماز جماعت ۴۶۲_۴۶۴
بیان مفاهیم اصیل اسلامی توسط معصومان ﷺ ۳۷۱
بی‌توجهی ابوالخطاب به دستورهای امام جعفرصادق ﷺ ۶۹۰
بی‌توجهی به سنت پیامبر ﷺ در دوره خلفای سه‌گانه ۷۱
بی‌توجهی فقهای شیعه به کتب اربعه ۳۸، ۴۴
بیست حج امام سجاد ﷺ ۵۹۴
بیست حج پیاده امام حسن ﷺ ۵۸۳
بیست حج پیامبر ﷺ ۵۵۵
بیست و پنج حج پیاده امام حسن ﷺ ۵۸۵
بی‌طرفی کتاب در نقل صحیح مطالب تاریخی ۵۵
پاسخ اشکالات روایت آموزش حماد بن عیسی توسط امام جعفرصادق ﷺ ۴۳۵_۴۴۱
پاسخ امام جعفرصادق ﷺ به شبهات ابن‌ابی‌العوجاء ۵۵۲، ۷۶۹_۷۷۳
پاسخ امام جعفرصادق ﷺ به شبهات ابن‌ابی‌العوجاء در مسائل اعتقادی و حج ۷۶۹_۷۷۲
پاسخ امام جعفرصادق ﷺ به شبهات ابن‌ابی‌العوجاء درباره حقوق زنان در قرآن ۷۷۲
پاسخ امام علی ﷺ به شبهات ابن‌کواء خارجی ۶۳۶
پاسخ امام علی ﷺ به پرسش‌های معاویه ۳۳۶
پاسخ امام علی ﷺ به مسائل و مشکلات خلفا ۳۳۶
پاسخ امامان ﷺ به پرسش‌های خلفای اموی و عباسی ۳۳۷
پاسخ امامان ﷺ به پرسش‌های والیان ۳۳۸
پاسخ معصومان ﷺ به پرسش‌های مسلمانان در حج ۵۵۰
پاسخ معصومان ﷺ به سلام دیگران در نماز ۴۱۵
پانزده حج پیاده امام حسن ﷺ ۵۸۶

پدر و مادر امام علی ﷺ ۲۱۸
پرسش اندیشمندان نصارا از معصومان ﷺ ۳۳۵
پرسش اندیشمندان یهود از معصومان ﷺ ۳۳۴
پرسش برای امتحان ۳۲۴_۳۳۰
پرسش برای کسب آگاهی ۳۳۰_۳۳۲
پرسش برای یادگیری ۳۲۲_۳۲۴
پرسش تَعنُت ۳۳۰_۳۳۲
پرسش خلفا و حاکمان از معصومان ﷺ ۳۳۶
پرسش دهریان و زندیقان از معصومان ﷺ ۳۴۷
پرسش زنان از امامان ﷺ ۳۴۴_۳۴۶
پرسش زنان از پیامبر ﷺ ۳۴۲_۳۴۴
پرسش زنان از معصومان ﷺ ۳۴۲_۳۴۶
پرسش فرقه‌ها و گروه‌ها از معصومان ﷺ ۳۴۶
پرسش فقها و قُضات از معصومان ﷺ ۳۳۹
پرسش مردم از معصومان ﷺ ۳۴۱
پرسش و پاسخ در کتب اربعه ۳۲۱
پرسش والیان از امامان ﷺ ۳۳۸
پرسش‌گران در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۳۳_۳۴۹
پرسش‌های معصومان ﷺ برای آگاهی از وضعیت زمانه ۳۴۰
پیامبر ﷺ در میقات ذوالحلیفه در آخرین حج ۵۷۰
پیش‌نمازی زنان در جماعت ۴۶۴
تأثر امام جعفرصادق ﷺ در مرگ اسماعیل ۷۰۸_۷۱۱
تأثیر سجده در رفع مشکل ۴۲۱

تاریخ تولد حضرت محمد ﷺ ۱۷۸
تاریخچه تدوین اصول اربعه مائه شیعه ۱۱۹_۱۲۱
تاریخچه سیره‌پژوهی در کتب اربعه ۴۹_۵۱
تاریخچه نگارش حدیث و اصول اولیه ۱۰۴_۱۲۳
تأکید معصومان ﷺ بر نماز با وضو در جماعت اهل سنت ۴۶۱
تأیید اولیه رئیس فرقه خطابیه از سوی امام جعفرصادق ﷺ ۶۸۷
تبیین ارزش‌های فرهنگ اسلامی ۲۸۴
تبیین کلام پیامبر ﷺ توسط معصومان ﷺ ۳۷۳
تبیین مسائل حج توسط معصومان ﷺ ۵۳۸
تبیین مفهوم وقف توسط معصومان ﷺ ۳۷۲
تبیین وضو در کلام امام رضا ﷺ ۳۹۴
تحلیل جامع مجازات غالیان ۶۷۲_۶۷۵
تحلیل روایات مجازات با غالیان ۶۶۰_۶۶۸
تحلیل و بررسی روایات مجازات دهریان ۷۸۰
تداوم تدوین جوامع اولیه شیعه ۱۲۵_۱۲۸
تداوم کتابت حدیث در میان شیعیان ۱۱۴
تدوین اولین کتاب جامع شیعه ۱۲۴
تدوین جوامع حدیثی شیعه ۱۲۳_۱۳۶
تربیت شاگرد در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۶۱_۳۸۲
تربیت متخصص در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۶۸
ترجمه‌های کتاب کافی ۱۴۶
ترک مجالست امام رضا ﷺ با واقفیه ۷۳۷
تساوی حقوق و حدود مسلمانان در سیره معصومان ﷺ ۶۱۵

تسبیح حضرت فاطمه ﷺ ۲۲۸
تشکیل حلقه تدریس و آموزش در اسلام ۳۰۵
تشویق امام علی ﷺ به کتابت حدیث ۱۱۲_۱۱۴
تعداد اصول شیعه در عصر ائمه ﷺ ۱۲۱
تعداد حج امام سجاد ﷺ ۵۹۲_۵۹۶
تعداد حج پیاده امام حسن ﷺ ۵۸۳_۵۹۲
تعداد حج‌های پیامبر ﷺ ۵۵۴_۵۶۷
تعداد شاگردان مکتب معصومان ﷺ ۳۶۲
تعداد کتب شیعه در عصر ائمه ﷺ ۱۲۱
تعویذ از شیطان در سیره عبادی معصومان ﷺ ۴۱۱
تغییر قبله از بیت‌المقدس به کعبه ۳۹۸_۴۰۳
تفاوت اصل با کتاب ۱۱۵
تفاوت روش‌شناختی کتب اربعه ۳۹_۴۱
تفاوت سیره از نگاه شیعه و سنی ۴۱_۴۲
تفاوت سیره با سنت ۸۴
تفاوت کتاب کافی با سایر کتب اربعه ۱۴۳_۱۴۶
تفاوت ناصبی با غیرشیعه ۶۵۰
تقسیم علم در کلام پیامبر ﷺ ۳۰۰
تقیه امامان ﷺ در پاسخ به پرسش ۳۵۳
تقیه معصومان ﷺ برای حفظ جان پرسش‌گران ۳۵۱
تکبیره‌الاحرام امام حسین ﷺ ۴۰۹
تکرار سجده به‌مثابه ضمانت بهشت ۴۲۲
تلاش امام رضا ﷺ برای هدایت واقفیه ۷۳۶

تلاش متوکل عباسی برای استفاده ابزاری از موسی مبرقع بر ضد امام هادی ﷺ ۲۷۰
تلاش مغیره برای جعل روایت در کتب شیعه ۶۸۲
توجه به ضعیفان در نماز جماعت ۴۴۷
توجه به گریه بچه‌ها در نماز جماعت ۴۴۹
توجه به نمونه‌های عینی در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۰۸
توسعه مسجدالحرام در دوره مهدی عباسی ۳۷۷
توصیه معصومان ﷺ به روزه‌گرفتن پسرهای نه‌سال ۵۳۱
تلاش متوکل عباسی برای استفاده ابزاری از موسی مبرقع بر ضد امام هادی ﷺ ۲۷۰
توقیعات امام مهدی ﷺ ۲۷۶
تولد امام مهدی ﷺ ۲۷۲
تیمم در سیره عبادی معصومان ﷺ ۳۹۶
ثواب حج در کلام معصومان ﷺ ۵۳۹
جایگاه آموزش در سیره معصومان ﷺ ۲۹۶
جایگاه شاگردان مستعد در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۶۴
جایگاه فرد اعلم در ادیان و مذاهب ۳۲۹
جایگاه کتاب و شعر در فرهنگ ۲۸۶ـ۲۸۹
جایگاه نماز امام حسن ﷺ در مسجد کوفه ۲۳۶
جایگاه و اهمیت فرهنگ ۲۸۲
جایگاه و مقام عبدالمطلب در قیامت ۱۸۹
جایگاه و موقعیت معنوی خدیجه ﷺ ۱۹۵
جعل روایت توسط ابوالخطاب ۶۹۲
جلسه ویژه پیامبر ﷺ برای پاسخ به پرسش زنان ۳۴۳
جلوگیری معصومان ﷺ از آزار پرسش‌گران ۳۵۲

جمع روایات ده و بیست بار حج پیامبرﷺ ۵۵۷
جمع نماز جمعه و عید ۴۷۰
جهاد در کتب اربعه شیعه ۳۹
جوامع اولیه شیعه ۱۲۳
جوامع حدیثی ثانوی ۱۲۹
جوامع موجود شیعه ۱۲۸
چهل حج امام سجادؑ ۵۹۲
حامیان اعتقاد به ارجاء ۷۲۱
حج پیامبرﷺ پس از هجرت ۵۵۴
حج پیامبرﷺ قبل از هجرت ۵۵۴
حج و عمره در سیره عبادی معصومانؑ ۵۳۷ـ۵۹۹
حج و عمره‌های پیامبرﷺ ۵۵۳ـ۵۶۸
حجت‌بودن معصومانؑ به‌مثابه دلیل اعتبار سیره ۹۱
حرکت پیامبرﷺ از مدینه برای آخرین حج ۵۷۰
حضرت فاطمهؑ به‌مثابه اسوه زنان ۲۲۵
حضور امام علیؑ در جمع خوارج ۶۳۳
حضور پیامبرﷺ به عرفات ۵۶۱ـ۵۶۴
حفر زمزم توسط عبدالمطلب ۱۹۱ـ۱۹۳
حفظ جوانان از تفکر انحرافی مرجئه ۷۲۴
حکم اقامه چند نماز جماعت در روایات ۴۵۰
حکم تکالیف گذشته مستبصران ۷۲۷
حکم زندیقیان غیرمرتد ۷۸۷
حکم مجازات آتش برای مرتد ۶۷۰

حکم مرتد از نگاه شیعه و سنی ۷۸۰
حکم نماز بر میت منافق ۴۷۷
حمایت امام موسی‌کاظم علیه‌السلام از توسعه مسجدالحرام ۵۹۸
خصائص النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ← ویژگی‌های شخصیتی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله
خطبه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پیش از ماه رمضان ۵۱۹
خطبه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در منا در آخرین حج ۵۷۶
خواستگاری زن انصاری از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ۲۱۳
دانش‌های لازم از نگاه اسلام ۲۹۹
نکات درس آموز از رفتار امام علی علیه‌السلام با ابن‌کواء خارجی ۶۳۸
درگذشت پدر و مادر حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۸۶
درگذشت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ۲۱۴
درگذشت خدیجه علیهاالسلام و ابوطالب علیه‌السلام ۱۹۶
درگذشت مادر امام علی علیه‌السلام ۲۲۳
دسته‌بندی اقدامات اسلام در برابر فرهنگ جاهلیت ۲۹۱ـ۲۹۳
دسته‌بندی روایات سهوالنبی صلی‌الله‌علیه‌وآله در نماز ۴۹۵ـ۵۱۳
دعای معصومان علیهم‌السلام در اول ماه رمضان ۵۲۸
دعای معصومان علیهم‌السلام در ماه رمضان ۵۲۹
دعوت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از مسلمانان در آخرین حج ۵۶۹
دعوت معتزلیان از امام جعفرصادق علیه‌السلام برای بیعت با محمد بن عبدالله ۷۴۷
دفاع ابوطالب علیه‌السلام و حمزه علیه‌السلام از حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ۲۰۳
دلایل اعتبار سیره معصومان علیهم‌السلام ۸۶ـ۱۰۱
ده حج امام سجاد علیه‌السلام ۵۹۵
دو اشکال در تعداد حج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۵۵۶ـ۵۵۹

دوره هجرت تا رحلت حضرت محمد ﷺ ۲۰۷_۲۱۶
دوره‌های زندگی امام علی ؑ ۲۱۷
دوری معصومان ؑ از ناصبیان ۶۵۰
دیدار امام جعفرصادق ؑ با عبدالله دیصانی ۷۷۴_۷۷۷
دیدار معتزلیان با امام محمدباقر ؑ ۷۴۶
دیدار معصومان ؑ با علمای اسلامی در حج ۵۴۳_۵۴۶
دیدار معصومان ؑ با مخالفان در حج ۵۵۱
دیدار و برخورد معصومان ؑ با حاکمان در حج ۵۴۶_۵۵۰
دیدارهای معصومان ؑ در سفرهای حج ۵۴۳_۵۵۳
دیدگاه‌های فقهی فرقه خطابیه ۶۹۳
دیدگاه‌های کلامی فرقه خطابیه ۶۹۴
رابطه ابوطالب ؑ با حضرت محمد ﷺ ۱۹۴
رابطه اسماعیلیه با خطابیه ۷۱۲_۷۱۶
رابطه اسوه با شیعه ۹۸
رابطه اسوه با مفهوم قُدوه ۹۸
رابطه سیره با سنت ۶۹
رابطه متوکل عباسی با امام هادی ؑ ۲۶۷_۲۷۰
راه‌های دریافت حدیث ۱۰۷
رد امامت اسماعیل از سوی امام جعفرصادق ؑ ۷۰۳_۷۰۷
رعایت نوبت پرسش‌گران در سیره آموزشی معصومان ؑ ۳۵۰
رعایت‌حال پرسش‌گر در سیره آموزشی معصومان ؑ ۳۵۱
رفتار امام جعفرصادق ؑ با رئیس فرقه خطابیه ۶۸۷
رفتار امام سجاد ؑ با زن خارجی نیازمند ۶۴۹

رفتار امام علی ﷺ با غالیان ۶۵۷_۶۶۸
رفتار امام علی ﷺ با غالیان بصره ۶۵۹
رفتار امام علی ﷺ با غالیان کوفه ۶۵۸
رفتار برادرانه معصومان ﷺ با مسلمانان ۶۱۲_۶۱۴
رفتار عبدالمطلب در برابر سپاه ابرهه ۱۸۸
رفتار متواضعانه معصومان ﷺ با مسلمانان ۶۱۷
رفتارشناسی معصومان ﷺ با اسماعیلیه ۷۰۲
رفتارشناسی معصومان ﷺ با خوارج ۶۲۸_۶۴۹
رفتارشناسی معصومان ﷺ با دهریان ۷۵۷_۷۸۸
رفتارشناسی معصومان ﷺ با غالیان ۶۵۵_۶۷۵
رفتارشناسی معصومان ﷺ با فرقه خطابیه ۶۸۵_۷۰۲
رفتارشناسی معصومان ﷺ با فرقه‌های اسلامی ۶۲۷_۷۵۵
رفتارشناسی معصومان ﷺ با مرجئه ۷۱۹_۷۲۶
رفتارشناسی معصومان ﷺ با معتزله و قدریه ۷۴۱_۷۵۵
رفتارشناسی معصومان ﷺ با ناصبیان ۶۴۹_۶۵۵
رفتارشناسی معصومان ﷺ با واقفیه ۷۲۸_۷۴۰
رفتارهای موذیانه ابن کواء خارجی با امام علی ﷺ ۶۳۴_۶۳۸
رکوع نماز معصومان ﷺ ۴۱۵_۴۱۸
روایات اهل سنت درباره مجازات غالیان ۶۶۹
روایات ترک نماز صبح توسط پیامبر ﷺ ۴۹۶
روایات سهوالنبی ﷺ در پنج رکعت خواندن ۴۹۷
روایات سهوالنبی ﷺ در تعداد رکعات ۴۹۷
روایات سهوالنبی ﷺ در قرائت ۴۹۷

روایات هزار رکعت نماز معصومان علیهم‌السلام در کتب اربعه ۴۸۲_۴۸۴
روایت آموزش حماد بن عیسی توسط امام جعفرصادق علیه‌السلام ۴۳۰_۴۴۱
روزه در سیره عبادی معصومان علیهم‌السلام ۵۱۷_۵۳۶
روش آموزش در سفر در سیره آموزشی معصومان علیهم‌السلام ۳۷۸
روش برخورد امام جعفرصادق علیه‌السلام با دهریان ۷۷۳
روش برخورد معصومان علیهم‌السلام با دهریان و زندیقان ۷۶۳
روش پاسخ به شبهات در سیره آموزشی معصومان علیهم‌السلام ۳۷۶
روش تدریس در سیره آموزشی معصومان علیهم‌السلام ۳۷۴
روش دعا در سیره آموزشی معصومان علیهم‌السلام ۳۷۶
روش سخنرانی در سیره آموزشی معصومان علیهم‌السلام ۳۷۶
روش کتابت در سیره آموزشی معصومان علیهم‌السلام ۳۷۵
روش گفتگوی امام جعفرصادق علیه‌السلام با دهریان و زندیقان ۷۶۵_۷۶۹
روش وضوی امام علی علیه‌السلام ۳۸۹_۳۹۲
روش وضوی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۳۸۸
روش‌شناسی اعتماد به احادیث تا سده هفتم ۱۳۰
روش‌شناسی آموزش در سیره معصومان علیهم‌السلام ۳۰۷_۳۱۵
روش‌شناسی سیره آموزشی معصومان علیهم‌السلام ۳۶۲_۳۶۹
روش‌شناسی کتاب من لایحضره الفقیه ۱۵۴
روش‌شناسی کتب اربعه در مباحث امامان علیهم‌السلام ۱۷۳
روش‌شناسی گزینش روایات سیره در کتب اربعه ۱۳۵
روش‌شناسی معصومان علیهم‌السلام در برابر پرسش‌های خوارج ۶۳۸_۶۴۱
روش‌شناسی نگارش کتاب ۴۶_۴۸
روش‌های آموزشی معصومان علیهم‌السلام ۳۷۴_۳۸۲

رؤیای عبدالمطلب در هنگام حفر زمزم ۱۹۳
زمان اسارت مادر امام سجاد ﷺ ۲۴۶_۲۴۸
زمان مرگ اسماعیل بن جعفر ﷺ ۷۱۱
زمان و مکان پرسش در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۵۷
زندانی‌کردن امام هادی ﷺ توسط متوکل عباسی ۲۶۸
زیست‌نامه امام علی ﷺ ۲۱۷_۲۲۳
زیست‌نامه حضرت فاطمه ﷺ ۲۲۴_۲۲۹
زیست‌نامه حضرت محمد ﷺ ۱۷۶_۲۱۶
زیست‌نامه معصومان ﷺ ۱۷۳_۲۷۰
ساختارشناسی کتاب تهذیب الأحکام ۱۶۲_۱۶۵
ساختارشناسی کتاب کافی ۱۴۰_۱۴۶
ساختارشناسی کتاب من لا یحضره الفقیه ۱۵۳_۱۵۸
ساختارشناسی کتاب ۵۱
سال‌های زندان امام موسی‌کاظم ﷺ ۲۶۰
سجدگاه مجاز از نگاه معصومان ﷺ ۴۱۹_۴۲۱
سجده امام جعفرصادق ﷺ ۴۲۵
سجده امام سجاد ﷺ ۴۲۴
سجده امام موسی‌کاظم ﷺ ۴۲۵
سجده معصومان ﷺ ۴۱۸
سجده‌های طولانی معصومان ﷺ ۴۲۴_۴۲۶
سخنرانی پیامبر ﷺ پس از سعی در آخرین حج ۵۷۳
سرگذشت بد برخی زنان پیامبر ﷺ ۲۱۱
سرگذشت خوارج پس از امام علی ﷺ ۶۲۹

سعی پیامبر ﷺ در آخرین حج ۵۷۳
سفارش معصومان ﷺ به پرسش علمی ۳۱۸
سفارش معصومان ﷺ به شرکت در حج ۵۴۱
سفارش معصومان ﷺ به عدم‌ازدواج با ناصبیان ۶۵۳
سفارش معصومان ﷺ به عدم‌مجالست با مرجئه ۷۲۶
سفرهای حج معصومان ﷺ ۵۴۰
سکوت معصومان ﷺ هنگام قرائت قرآن در نماز ۴۱۴
سنت به‌مفهوم استحباب ۶۴_۶۶
سنت به‌مفهوم دستورهای پیامبر ﷺ ۶۳
سنت به‌مفهوم قول، فعل و تقریر معصوم ۶۶
سنت‌های ماندگار عبدالمطلب ۱۹۰
سؤالات ابن ابی‌عوانه از امام جعفرصادق ﷺ ۵۴۵
سؤالات ابوحنیفه از امام جعفرصادق ﷺ ۵۴۵
سؤالات حکم بن عتیبه از امام محمدباقر ﷺ ۵۴۵
سؤالات شاگرد ابوحنیفه از امام موسی‌کاظم ﷺ ۵۴۳
سوره‌های قرائت‌شده معصومان ﷺ در نماز ۴۱۲
سیره اجتماعی رهبران ۷۸
سیره اجتماعی معصومان ﷺ در برابر مسلمانان ۶۱۲_۶۲۵
سیره اجتماعی معصومان ﷺ ۶۰۳_۷۸۷
سیره امام علی ﷺ با اصحاب جمل ۴۶
سیره امام محمدباقر ﷺ در نماز عید ۴۶۸
سیره به مفهوم روش عملی ۷۵_۷۸
سیره به مفهوم روش و احکام جهاد معصومان ﷺ ۷۸

سیره به مفهوم شرح‌حال‌نویسی ۸۲
سیره به مفهوم هَدْی ۸۳
سیره جهادی معصومان علیهم‌السلام ۷۹
سیره عبادی معصومان علیهم‌السلام ۳۸۵_۶۰۰
سیره فردی رهبران ۷۷
سیره فرهنگی ـ آموزشی معصومان علیهم‌السلام ۲۸۱_۳۸۲
سیره معصومان علیهم‌السلام در برخورد با فرهنگ جاهلی ۲۹۰_۲۹۴
سیمای حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۸۷
شاگردان نمونه مکتب معصومان علیهم‌السلام ۳۶۶_۳۶۷
شبهه سهوالنبی صلی‌الله‌علیه‌وآله در نماز ۴۹۵_۵۱۳
شبهه واقفیه در عدم‌غسل امام موسی‌کاظم علیه‌السلام توسط امام ۷۳۲
شبهه واقفیه درباره فرزند امام رضا علیه‌السلام ۷۳۳_۷۳۵
شخصیت عبدالمطلب ۱۸۸
شخصیت فاطمه بنت اسد ۲۲۰
شخصیت و فعالیت‌های ابوالخطاب ۶۸۵_۶۸۷
شرح ها و ترجمه‌های کتاب من لایحضره الفقیه ۱۵۸
شرح و ترجمه‌های کتاب تهذیب الأحکام ۱۶۵_۱۶۷
شرح‌های کتاب إستبصار ۱۶۸
شرح‌های کتاب کافی ۱۴۶
شرط اعلمیت در امام جماعت ۳۳۰
شرکت در نماز جماعت اهل سنت ۴۵۸_۴۶۱
شرکت در نماز جماعت اهل سنت از نگاه روایات ۴۶۰
شرکت زنان در نماز جماعت در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۴۵۱_۴۵۵

شرکت زندانیان در نماز عید ۴۷۲
شرکت معصومان علیهم‌السلام در مراسم و جماعت مسلمانان ۶۲۳_۶۲۵
شکنجه مسلمانان در مکه ۲۰۵
شهادت امام حسن علیه‌السلام ۲۳۸
شیخ طوسی از نگاه اندیشمندان ۱۶۰
شیوه رفتاری امام علی علیه‌السلام با خوارج ۶۳۰_۶۴۵
صلح امام حسن علیه‌السلام ۲۳۷
ضرورت پاسخ به نقدهای کتب اربعه ۴۲_۴۳
ضرورت تدوین و نگارش سیره ۷۱
ضرورت تعامل فقه با سیره معصومان علیهم‌السلام ۴۵
ضرورت سیره‌پژوهی در کتب اربعه ۴۰_۴۵
طرح کتاب جامع احادیث شیعه از آیت‌الله بروجردی ۳۸
طلب علم در سیره معصومان علیهم‌السلام ۲۹۶
عاقبت واقفیه ۷۳۸
عدم‌پنهان‌کاری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حج ۵۶۲_۵۶۴
عصمت معصومان علیهم‌السلام به‌مثابه دلیل اعتبار سیره ۸۹_۹۱
عفو مرتدان ۷۸۶
عقاید فرقه خطابیه ۶۹۳_۶۹۹
عقاید و افکار معتزله ۷۴۴_۷۴۶
عقیقه برای حسنین علیهما‌السلام ۲۳۶
عقیقه حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۸۴
علت پنهان‌کاری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حج ۵۵۹
علم امام جماعت از نگاه معصومان علیهم‌السلام ۴۴۶

علم به‌مثابه سنت قائمه ۳۰۳
علم به‌مثابه فریضه عادله ۳۰۲
عمره امام حسین علیه‌السلام پیش از سفر به کوفه ۲۴۰
عمره‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۵۶۷
عوامل پیدایش تقسیمات حدیث ۱۳۰
عوامل تفاوت اعتماد به حدیث در میان متقدمان و متاخران ۱۳۰ـ۱۳۴
عوامل گرایش به عقیده واقفیه ۷۲۸
عوامل یتیمی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۸۶
عید قربان آخرین حج پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۵۷۵
غالیان در دوره صادقین علیهماالسلام ۶۷۶ـ۶۸۴
غسل در سیره عبادی معصومان علیهم‌السلام ۳۹۵
فرزندان حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از خدیجه علیهاالسلام ۱۹۶
فرصت‌طلبی در آموزش ۳۰۶
فضایل آل‌عبا علیهم‌السلام ۲۴۱
فضیلت زیارت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ۲۱۶
فعالیت و باور فرقه غالیه بیانیه ۶۸۰
فعالیت و باور فرقه غالیه مغیریه ۶۷۶ـ۶۸۰
قائم بودن امام موسی‌کاظم علیه‌السلام از نگاه واقفیه ۷۳۱
قدریه در روایات ۷۴۱
قرائت سوره توحید و قدر در نماز معصومان علیهم‌السلام ۴۱۲
قرائت سوره جمعه و اعلی در نماز معصومان علیهم‌السلام ۴۱۳
قرائت قرآن بین نماز امام علی علیه‌السلام توسط ابن کواء خارجی ۶۳۵
قرائت معصومان علیهم‌السلام ۴۱۲

قرائت مُعَوِّذَتَین در نماز معصومان علیهم‌السلام ۴۱۳
قرائن وثوق صدوری حدیث از نگاه متقدمان ۱۳۱
قصه‌گویی در مسجد ۲۹۴
قنوت معصومان علیهم‌السلام در نماز ۴۲۷
قیام ابوالخطاب ۶۹۹
قیام امام مهدی علیه‌السلام ۲۷۳_۲۷۶
قیام بعد از رکوع معصومان علیهم‌السلام ۴۱۶
قیام مغیره بن سعید و بیان بن سمعان ۶۸۳
کتاب تهذیب الأحکام از نگاه اندیشمندان ۱۶۰
کتاب کافی از نگاه اندیشمندان ۱۳۹
کتاب‌شناسی کتاب کافی ۱۴۷
کمک امام سجاد علیه‌السلام به توسعه بنای کعبه ۵۹۷
کمک معصومان علیهم‌السلام به توسعه کعبه و مسجدالحرام ۵۹۶_۵۹۹
کیفر مرتدان در سیره معصومان علیهم‌السلام ۷۸۱_۷۸۶
گروه‌های پرسش‌گر از معصومان علیهم‌السلام ۳۳۴
گستره فعالیت آموزشی معصومان علیهم‌السلام ۳۶۲_۳۶۹
گفتگوی معصومان علیهم‌السلام با دهریان ۷۶۳_۷۷۹
گونه‌شناسی پرسش ۳۲۱_۳۲۴
گونه‌شناسی حدیث از نگاه متأخران ۱۳۴
گونه‌شناسی روایات شیعه تا علامه حلی ۴۳
گونه‌شناسی سنت ۶۸
گونه‌شناسی سنت‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۶۰
لباس امام جماعت از نگاه معصومان علیهم‌السلام ۴۴۸

لعن خوارج و گروه‌های انحرافی از سوی امام علی ﷺ ۶۴۴
لعن فرقه خطابیه از سوی معصومان ﷺ ۷۰۰_۷۰۲
لعن مرجئه از سوی معصومان ﷺ ۷۲۵
لعن و طرد مغیریه و بیانیه از سوی صادقین ﷺ ۶۸۱
مباحث کلی سیره اجتماعی معصومان ﷺ ۶۰۳
مباحث مهم در روایات مجازات غالیان ۶۶۲
مبارزه پیامبر ﷺ با افراط‌گرایی دینی ۳۰۹
مبطلات وضو در کلام امام رضا ﷺ ۳۹۴
متن‌شناسی کتاب کافی ۱۴۳_۱۴۶
مجازات دهریان در سیره معصومان ﷺ ۷۷۹_۷۸۸
مجاهدت فرهنگی پیامبر ﷺ ۲۸۳
محل تولد امام سجاد ﷺ ۲۴۳
محل تولد حضرت محمد ﷺ ۱۸۲
محل دفن حضرت فاطمه ﷺ ۲۲۴
مخالفت اخبار سهوالنبی ﷺ با احکام نماز ۵۱۳
مخالفت امام علی ﷺ با بدعت‌های عثمان در حج ۵۴۶
مرحله برخورد روشن‌گرانه امام علی ﷺ با خوارج ۶۳۰_۶۴۱
مرحله بعثت تا هجرت حضرت محمد ﷺ ۲۰۰_۲۰۷
مرحله تولد تا بعثت حضرت محمد ﷺ ۱۷۷_۲۰۰
مرحله دوری امام علی ﷺ از خوارج ۶۴۱_۶۴۹
مرزبندی مفاهیم توسط معصومان ﷺ ۳۷۳
مزمزه غذا در زمان روزه توسط حضرت فاطمه ﷺ ۵۳۳
مسجد در سیره عبادی معصومان ﷺ ۳۹۷

مشکل همسر ابوبکر در آخرین حج پیامبرﷺ ۵۷۱
مصداق‌شناسی حجت الهی ۹۱
مصداق‌شناسی معصومان ۸۶ـ۸۹
معتزله در روایات ۷۴۲
معراج حضرت محمدﷺ ۲۰۴
معرفی اجمالی نویسندگان جوامع اولیه شیعی ۱۲۶ـ۱۲۸
معرفی اصول شیعه توسط شیخ طوسی ۱۱۶ـ۱۱۹
معرفی تفصیلی کتب اربعه ۱۳۶ـ۱۷۰
معرفی کتاب الإستبصار فیما اختلف فیه الأخبار ۱۶۷ـ۱۶۹
معرفی کتاب تهذیب الأحکام ۱۵۹ـ۱۶۶
معرفی کتاب کافی ۱۳۶ـ۱۴۸
معرفی کتاب من لایحضره الفقیه ۱۴۸ـ۱۵۹
معرفی مادر امام سجادؑ ۲۴۴ـ۲۴۹
معرفی مادر امام موسی‌کاظمؑ ۲۵۹
معنای کفر دهریان در روایات ۷۶۱
مفهوم آیه محکمه فریضه عادله در روایت پیامبرﷺ ۳۰۰ـ۳۰۴
مفهوم سیره در صدر اسلام ۷۶
مفهوم‌شناسی اسوه ۹۳ـ۹۹
مفهوم‌شناسی اصطلاحی سیره ۷۵ـ۸۵
مفهوم‌شناسی اصل ۱۱۵
مفهوم‌شناسی اصل از نگاه وحیدبهبهانی ۱۱۵
مفهوم‌شناسی اصول اربعه‌مائه شیعه ۱۱۹ـ۱۲۱
مفهوم‌شناسی جوامع اولیه شیعه ۱۲۳

مفهوم‌شناسی حدیث ۱۰۵_۱۰۸
مفهوم‌شناسی حدیث از نگاه اهل سنت ۱۰۶
مفهوم‌شناسی دهری ۷۵۸
مفهوم‌شناسی دیصانی ۷۶۰
مفهوم‌شناسی زندیق ۷۵۹
مفهوم‌شناسی سنت ۶۲_۶۹
مفهوم‌شناسی سنت از نگاه اصولیان اهل سنت ۶۷
مفهوم‌شناسی سیره ۴۶_۴۸، ۷۳_۸۵
مفهوم‌شناسی سیره از نگاه اهل سنت ۸۵
مفهوم‌شناسی غلو ۶۵۶
مفهوم‌شناسی فرهنگ ۲۸۲
مفهوم‌شناسی مرتد ۷۶۱
مفهوم‌شناسی مسند و معنعن ۱۰۷
مفهوم‌شناسی معصوم ۸۶
مفهوم‌شناسی هَدْی ۸۳
مقدمات نماز در سیره عبادی معصومان ﷺ ۳۸۷_۴۰۹
مکارم اخلاق پیامبر ﷺ ۲۸۵
مکان آموزش در سیره معصومان ﷺ ۳۰۵
مکان دفن پیامبر ﷺ ۲۱۵
مکان نماز در سیره عبادی معصومان ﷺ ۳۹۷
ممنوعیت ازدواج با زنان خارجی و لزوم طلاق آنان ۶۴۶_۶۴۹
ممنوعیت تثویب اذان در سیره عبادی معصومان ﷺ ۴۰۶_۴۰۹
ممنوعیت نگارش سنت پیامبر ﷺ در دوره خلیفه دوم ۱۰۸

منابع اصلی و فرعی کتاب ۴۸
منابع خطبه پیامبر ﷺ در آخرین حج ۵۷۹_۵۸۱
منابع کتب اربعه ۱۰۸
منع عیب‌جویی در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۵۳
مواد آموزشی در سیره آموزشی معصومان ﷺ ۳۶۹_۳۷۴
مؤذن پیامبر ﷺ ۴۰۸
موقعیت گروه زُطها در بصره ۶۶۲_۶۶۵
ناصبیان از نگاه مجلسی اول ۶۵۱
ناصبیان در حکومت مهدوی ﷺ ۶۵۴
نام و نسب مادر امام سجاد ﷺ ۲۴۵_۲۴۹
نامگذاری حضرت محمد ﷺ ۱۸۴
نام‌ها و لقب‌های حضرت فاطمه ﷺ ۲۲۶
نجات‌بخشی در فرهنگ اسلامی ۲۸۳
نذر مادر متوکل عباسی ۲۶۷
نسب امام جعفرصادق ﷺ ۲۵۵
نسب امام جواد ﷺ ۲۶۲
نسب امام حسن ﷺ ۲۳۳
نسب امام حسین ﷺ ۲۳۹
نسب امام رضا ﷺ ۲۶۱
نسب امام سجاد ﷺ ۲۴۲
نَسَب امام علی ﷺ ۲۱۶
نسب امام محمدباقر ﷺ ۲۵۴
نسب امام موسی‌کاظم ﷺ ۲۵۸

نسب امام هادی علیه‌السلام ۲۶۶
نسبت حدیث با خبر از نگاه شهید ثانی ۱۰۵
نسبت دروغ به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در اخبار سهوالنبی صلی‌الله‌علیه‌وآله ۵۱۰
نسخه‌شناسی کتاب إستبصار ۱۶۸
نسخه‌شناسی کتاب تهذیب الأحکام ۱۶۵_۱۶۷
نسخه‌شناسی کتاب کافی ۱۴۶
نسخه‌شناسی کتاب من لایحضره الفقیه ۱۵۸
نصب حجرالاسود توسط امام سجاد علیه‌السلام ۵۹۸
نصب حجرالاسود توسط حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در جاهلیت ۱۹۸
نصح و خیرخواهی معصومان علیهم‌السلام برای مسلمانان ۶۱۴
نظارت معصومان علیهم‌السلام بر امور فرهنگی ۲۹۴
نظریه‌های تاریخ تولد حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۷۹_۱۸۲
نظریه‌های تدوین اصول اربعه مائه شیعه ۱۱۹_۱۲۱
نظریه‌های تدوین حدیث ۱۰۸
نظم صف‌های جماعت در سیره معصومان علیهم‌السلام ۴۴۵
نقد تنگ‌نظری خوارج از سوی معصومان علیهم‌السلام ۶۴۵
نقد خبر هزار رکعت مناقب شهرآشوب ۴۸۷
نقد مرجئه از نگاه شیخ مفید ۷۲۲
نقد و بررسی اندیشه معتزله ۷۵۱_۷۵۳
نقش جهل در گرایش به بی‌دینی ۷۶۲
نقش سجده در پیامبری حضرت موسی علیه‌السلام ۴۲۶
نقش مسائل مالی در گرایش به عقیده واقفیه ۷۲۹
نکات درس آموز از رفتار امام علی علیه‌السلام با ابن‌کواء خارجی ۶۳۸

نکاتی درباره تغییر قبله ۴۰۱_۴۰۳
نکاتی درباره فرقه‌های معاصر معصومان ﷺ ۵۶
نکاتی درباره همسران حضرت محمد ﷺ ۲۱۱
نمادهای فرهنگی ۲۸۶_۲۸۹
نماز امام سجاد ﷺ ۴۲۹
نماز امام علی ﷺ ۴۲۸
نماز جماعت خانوادگی در سیره معصومان ﷺ ۴۵۵
نماز جماعت در سیره معصومان ﷺ ۴۴۲_۴۸۱
نماز حضرت فاطمه ﷺ بر جنازه خواهر ۴۷۸_۴۸۱
نماز در سیره عبادی معصومان ﷺ ۳۸۵_۵۱۵
نماز عید در سیره عبادی معصومان ﷺ ۴۶۶_۴۷۳
نماز معصومان ﷺ ۴۲۸_۴۴۲
نماز مهم‌ترین عبادت در سیره عبادی معصومان ﷺ ۳۸۷
نماز میت در سیره امام علی ﷺ ۴۷۵
نماز میت در سیره عبادی معصومان ﷺ ۴۷۳
نمونه‌هایی از کتب شرح‌حال‌نویسی ۸۲
نهی امام علی ﷺ از پرسش تَعنُت ۳۳۲
نهی معصومان ﷺ از سبک‌شمردن نماز ۴۴۱
نویسندگان اولیه سنت ۱۱۳
نویسنده کتاب کافی ۱۳۷_۱۳۹
نویسنده کتاب من لایحضره الفقیه ۱۴۹_۱۵۱
هجرت اجباری گروهی از مسلمانان به حبشه ۲۰۶
هزار رکعت نماز در سیره امام رضا ﷺ ۴۹۲_۴۹۵

هزار رکعت نماز در سیره امام سجاد ﷺ ۴۸۹
هزار رکعت نماز در سیره امام علی ﷺ ۴۸۲_۴۸۴
هزار رکعت نماز در سیره عبادی معصومان ﷺ ۴۸۲_۴۹۵
همسران حضرت محمد ﷺ ۲۱۰_۲۱۴
واقفیه از نگاه علمای شیعه ۷۳۹
واقفیه از نگاه معصومان ﷺ ۷۳۹
واکنش مکیان به رسالت حضرت محمد ﷺ ۲۰۱_۲۰۳
وجوب نماز عید در عصر حضور ۴۶۷
وجوه افعال معصومان ﷺ از نگاه نراقی ۹۴
ورود پیامبر ﷺ به مکه در آخرین حج ۵۷۲
ورود پیامبر ﷺ به مسجدالحرام و طواف در آخرین حج ۵۷۲
وصیت حضرت محمد ﷺ به امام علی ﷺ ۲۱۴
وضوی تقیه‌ای معصومان ﷺ ۳۹۳
ولیمه ازدواج حضرت محمد ﷺ ۲۱۳
ویژگی پرسش خوب ۳۳۳
ویژگی و اسامی خوارج ۶۲۸
ویژگی‌های شخصیتی حضرت محمد ﷺ ۲۰۹

اعلام و مشاهیر

آقابزرگ تهرانی، محسن: ۱۱۱، ۱۱۶
آمدی، سیف‌الدین: ۹۵
ابان بن تغلب: ۳۰۵، ۳۶۶، ۴۶۳
ابان بن عثمان: ۷۱
ابراهیم بن محمدﷺ: ۱۹۶، ۲۱۰
ابرهه اشرم: ۱۸۸ـ۱۸۹، ۱۹۹
ابن ابی‌الدنیا معمر: ۱۱۳
ابن ابی‌عوانه: ۵۴۵
ابن ادریس، محمد: ۷۹، ۱۱۶
ابن‌ندیم، محمد بن اسحاق: ۱۲۸
ابوالخطاب، محمد بن مقلاص: ۱۱۴، ۶۸۵ـ۷۰۲، ۷۱۲ـ۷۱۵
ابوالصلاح حلبی: ۷۹
ابوبکر بن ابی‌قحافه: ۵۰۷، ۶۷۲، ۷۵۰
ابوحنیفه، نعمان بن ثابت: ۵۴۵ـ۵۴۶
ابوخالد واسطی: ۵۰۱
ابوخدیجه سالم بن مکرم: ۷۰۶
ابوذر غفاری، جندب بن جناده: ۶۷، ۱۱۳
ابوسفیان بن حرب: ۲۳۱
ابوشاکر، عبدالله دیصانی: ۷۶۰، ۷۷۴ـ۷۷۸
ابوطالب بن عبدالمطلبؑ: ۵۲، ۱۷۹، ۱۸۴ـ۱۸۵، ۱۹۴، ۱۹۶ـ۱۹۸، ۲۰۲ـ۲۰۴، ۲۲۰، ۲۸۹
ابوعبدالله محمد بن احمد بن عبدالله: ۱۲۷
ابومحمد حسن بن احمد عجلی: ۱۲۶
ابومسلم خراسانی: ۲۵۲ـ۲۵۳
ابویوسف یعقوب بن ابراهیم: ۵۴۳ـ۵۴۴
احمد بن محمد بن خالد: ۱۲۷
احمدنگری، عبدالنبی: ۶۵ـ۶۶
اسامه بن زید :۷۴۲
استرآبادی، محمدامین: ۱۳۱
اسحاق بن کعب: ۴۹۷

اسماء بنت عمیس: ۳۴۲، ۵۷۱ـ۵۷۲
اسماء بنت یزید: ۳۴۲
اسماعیل بن جعفر ﷺ: ۷۰۲ـ۷۱۹
اشعث بن قیس کندی: ۲۳۸
اشعری قمی، محمد بن علی بن محبوب: ۱۲۸
اصبغ بن نباته: ۱۱۳
ام سلمه، هند بنت حذیفه: ۵۳۳ـ۵۳۴
ام عبدالله بنت حسن ﷺ: ۲۵۴ـ۲۵۵
ام فروه، بنت قاسم: ۲۵۵
ام کلثوم بنت علی ﷺ: ۴۷۶ـ۴۷۷
ام ورقه بنت عبدالله: ۴۶۵ـ۴۶۶
امین، سید محسن: ۱۲۲
امین‌رستمی، علی: ۵۰
انس بن مالک: ۱۰۹
باجی‌مالکی، ابوالولید: ۶۷
براء بن معرور: ۳۹۸
بروجردی، سیدحسین: ۳۸، ۴۴، ۱۲۳
بزنطی، احمد بن محمد ابی‌نصر: ۱۲۶
بکار بن احمد: ۱۲۶
بلال حبشی: ۴۰۷
بیان بن سمعان: ۶۸۰ـ۶۸۴
ثقفی، ابراهیم بن محمد: ۱۲۶
ثویبه، کنیز ابولهب: ۱۸۱ـ۱۸۲
جابر بن حیان: ۲۸۷
جدیدی، محمد: ۵۱
جعده بنت اشعث: ۲۳۸
جعفر بن ابی‌طالب ﷺ: ۲۰۶
جعفر بن محمد بن اشعث: ۷۳۰
حاجی‌خلیفه، مصطفی: ۸۲
حارث اعور: ۱۱۲
حاکم نیشابوری، محمد: ۸۵
حجاج بن یوسف ثقفی: ۵۹۷ـ۵۹۸
حسان بن ثابت: ۲۸۸
حسن بصری: ۷۴۳، ۷۶۳
حسن بن وشاء: ۷۳۶
حسنلو، امیرعلی: ۵۰
حسین بن ابی العلاء: ۱۱۸
حسین بن سعید اهوازی: ۱۲۶
حسین بن قیاما: ۷۳۳ـ۷۳۵
حسینی‌زاده، سیدعلی: ۵۰
حضرت ابراهیم ﷺ: ۹۳، ۱۸۶ـ۱۸۷
حضرت خدیجه ﷺ: ۱۹۴ـ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۱۰
حفصه بنت عمر: ۲۱۲ـ۲۱۳، ۳۶۵
حکم بن عتیبه: ۵۴۵

حکیم بن جبله: ۶۶۳ـ۶۶۵
حلبی، عبیدالله بن علی : ۱۲۴، ۲۸۷
حلیمه سعدیه: ۱۸۲
حماد بن عیسی: ۴۳۰ـ۴۳۱
حمـزه بـن عبـدالمطلب ﷺ: ۲۰۳ـ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۳۱
حُمَید بن زیاد: ۱۲۶
حمیده بربریه: ۲۵۹، ۳۵۶
خالد بن ولید: ۶۷۲
داوودی، محمد: ۵۰
ذهبی، شمس‌الدین محمد: ۷۳، ۱۶۰ـ۱۶۱
ذوالیدین: ۵۰۶ـ۵۱۰
رازی، ابوحاتم: ۹۹
ربانی، محمد حسن: ۵۰
ربیعه الرای: ۳۰۵
ربیعه بن کعب: ۴۲۳
زبیر بن عوام: ۶۶۳ـ۶۶۴
زیاد بن مروان قندی: ۷۲۹
زید بن ثابت: ۱۰۹
زید بن صوحان: ۳۱۰
زید بن علی ﷺ: ۲۵۱ـ۲۵۳، ۷۴۵ـ۷۴۶
زید بن وهب: ۱۱۳
زینب بنت ابی‌جون: ۲۱۲
زینب بنت جحش: ۲۱۲
سبیکه نوبیه: ۲۶۲
سجستانی، جریر بن عبدالله: ۱۱۸، ۲۸۷
سعد بن ابی‌وقاص: ۷۴۲
سعد بن معاذ: ۷۵
سعید بن سمان: ۵۴۲
سلام بن مستنیر: ۶۵۴ـ۶۵۵
سلامه بنت یزدگرد: ۲۴۲ـ۲۴۹
سلمان فارسی: ۶۷، ۱۱۳، ۳۰۷، ۳۱۰
سلیمان بن عبدالملک: ۷۱
سمانه: ۲۶۶
سندی بن شاهک: ۲۵۸ـ۲۵۹
سهل بن حنیف: ۴۷۴ـ۴۷۵
سوسن: ۲۷۱
سیف بن عمر: ۶۶۴
شاطبی، ابواسحاق: ۶۴، ۸۵
شهید اول، محمد بن مکی: ۵۰۲ـ۵۰۳
شهید ثانی، زیـن الـدین بـن علـی: ۱۰۵، ۱۲۲، ۴۶۵
شیخ بهایی، محمد بـن حسـین: ۶۶، ۱۲۰، ۱۳۱، ۵۰۵
شیخ حرعاملی، محمد بن حسن: ۱۲۹
شیخ مفید، محمد بـن محمـد: ۵۲، ۱۲۰ـ

۱۲۱، ۱۷۴، ۵۰۳، ۶۲۱، ۶۶۶
صاحب معالم، حسن بن زین‌الدین: ۱۳۰
صالح بن سهل: ۶۶۰
صدر، سیدحسن: ۸۳
صدر، سیدمحمدباقر: ۹۵
صدوق، علی بن بابویه: ۱۵۴
صفوان بن یحیی: ۱۳۳
طاهر بن زکریا بن الحسین: ۱۲۸
طباطبایی، سید محمدحسین: ۶۵
طبرسی، امین الاسلام: ۷۴، ۱۱۹
ظریف بن ناصح: ۱۲۷
عاملی، حسین بن عبدالصمد: ۱۵۲
عایشه بنت ابی‌بکر: ۲۱۰، ۲۱۲، ۳۶۵
عبدالرحمن بن عوف: ۷۶
عبدالکریم بن ابی‌العوجاء: ۳۴۷_۳۴۹، ۵۵۱_۵۵۳، ۷۶۳، ۷۶۹_۷۷۳
عبدالمحمدی، حسین: ۵۰
عبدالمطلب بن هاشم: ۵۲، ۲۸۵، ۱۸۸_۱۹۳
عبدالملک بن مروان: ۲۳۳
عبدالله بن عباس،: ۶۳۰_۶۳۲
عبدالله بن کواء: ۳۲۳، ۳۴۶، ۶۳۳_۶۳۸
عبدالله بن حسن: ۳۲۴_۳۲۵، ۳۳۷
عبدالله بن حضرمی: ۲۸۸
عبدالله بن رواحه: ۶۰۶
عبدالله بن سنان: ۵۲۴
عبدالله بن عمر :۷۴۲
عبدالله بن مسعود: ۶۵، ۱۰۹، ۳۰۵، ۵۴۹
عبدالله بن مغیره: ۷۳۶
عبدالله بن نافع: ۳۴۶، ۶۳۹
عبدالله بن زمعه: ۱۱۲
عبیدالله بن ابی رافع: ۱۱۳
عبیده سلمانی: ۶۲۱
عثمان بن حنیف: ۶۶۲
عثمان بن عفان: ۴۷۹_۴۸۰، ۵۴۶_۵۴۸
عثمان بن عیسی رواسی: ۷۲۹
عثمان بن مظعون ۳۰۹
علامه حلی، حسن بن یوسف: ۹۳،۱۳۱، ۲۹۸، ۳۰۴، ۵۰۵
علی بن اسباط: ۱۲۸
علی بن حمزه بطائنی: ۴۸۳، ۷۲۹_۷۳۲، ۷۳۹_۷۴۰
علی بن محمد بن شیره: ۱۲۷
عمار بن یاسر: ۲۰۵
عماره بنت حمزه: ۱۸۲
عمر بن خطاب: ۷۱، ۷۶، ۱۰۹، ۱۵۵،

۳۳۶، ۳۹۴، ۳۹۶، ۴۵۷ـ۴۵۸، ۵۰۷، ۵۴۸، ۶۵۶، ۶۷۲، ۷۵۰
عمر بن عبدالعزیز: ۷۲، ۱۰۸، ۲۵۱
عمرو بن عبید بصری: ۳۴۷، ۷۴۸ـ۷۵۳
عیاض بن حمار: ۱۷۷ـ۱۷۸
غزالی، محمد بن محمد: ۳۰۴
غضائری، احمد بن حسین: ۱۱۷
غیاث بن ابراهیم: ۱۲۸
فاطمه بنت اسد: ۲۲۰ـ۲۲۴
فخرالدین رازی، ۶۷ـ۶۸، ۹۵، ۳۶۵
فضل بن شاذان: ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۲
فقیهی، حسین: ۵۱
فیض‌کاشانی، ملامحسن: ۱۲۹، ۱۶۲، ۴۶۹، ۵۵۸، ۵۶۵، ۷۰۴
قاسم بن محمدﷺ: ۱۹۶
قاضی عبدالجبارهمدانی: ۷۴۴
قدامه بن مظعون: ۸۴
قرشی، احمد بن حسین: ۱۱۸
کرمانی، محمد بن یوسف: ۷۹
کریم آقاخان: ۷۱۸
ماریه قبطیه: ۲۱۱ـ۲۱۲
مازندرانی، ملاصالح: ۱۲۲، ۱۴۶ـ۱۴۷، ۲۹۷ـ۲۹۸، ۴۱۶ـ۴۱۷، ۴۳۳، ۵۴۷، ۵۴۵ـ۶۴۴
متوکل خلیفه عباسی: ۲۶۵ـ۲۶۸
مجلسی، محمدباقر: ۱۲۹، ۱۵۲، ۴۴۴ـ۴۴۵، ۵۵۸، ۶۴۶
مجلسی، محمدتقی: ۴۶۴، ۵۰۵، ۵۶۵، ۶۵۱ـ۶۵۳
محمد بن ابی یونس حضرمی: ۱۲۷
محمد بن ابی‌بکر: ۲۴۷، ۳۳۸
محمد بن ابی‌عمیر: ۱۲۱، ۱۳۳
محمد بن اسحاق بن یسار: ۷۲، ۸۳
محمد بن بشیر اسدی: ۷۴۰
محمد بن حسن بن ولید: ۱۲۷
محمد بن عبدالله بن حسن: ۲۵۳، ۳۲۵
محمد بن عبدالله: ۴۸، ۶۷۶ـ۶۸۴، ۷۴۷ـ۷۵۱
محمد بن علی: ۲۵۲
محمد بن مسلم: ۸۱، ۳۶۷
محمد بن یوسف: ۱۸۰ـ۱۸۳
مختار بن ابی‌عبیده: ۲۳۲، ۶۶۴
مدنی‌شیرازی، سیدعلی‌خان: ۶۵، ۸۱
معاذ بن جبل: ۴۴۷ـ۴۴۸
معاویه بن ابی‌سفیان: ۶۴، ۲۳۱ـ۲۳۳، ۵۴۸

معاویه بن مغیره: ۴۷۹
معروف، هاشم: ۵۰
مغیره بن سعید: ۱۱۴، ۶۷۶ـ۶۷۹، ۶۸۱ـ ۶۸۴
مفضل بن عمر: ۷۱۴ـ۷۱۵
ملک‌زاده، محمد: ۵۰
منذر بن جارود: ۸۴
منصور خلیفه عباسی: ۳۳۷، ۳۷۹
مهدی خلیفه عباسی: ۳۳۷، ۳۷۷، ۵۹۸
موسوی‌نیا، سیدمحمدمهدی: ۵۱
موسی بن قاسم بن معاویه: ۱۲۷
موسی مبرقع: ۲۷۰ـ۲۷۱
میرداماد، محمدباقر: ۱۱۹ـ۱۲۰
میمونه بنت حارث: ۲۱۳
نافع بن ازرق: ۳۴۶، ۶۳۹ـ۶۴۱
نجاشی پادشاه حبشه: ۲۰۶، ۲۳۸ـ۲۳۹
نراقی، مهدی: ۹۴
نعمانی، محمد بن ابراهیم: ۱۲۲ـ۱۲۳
هشام بن حکم: ۷۵۳، ۷۶۶، ۷۷۲، ۷۷۴
هشام بن عبدالملک: ۲۵۱، ۳۳۷
هشام کلبی: ۱۲۱ـ۱۲۲
واصل بن عطا: ۷۴۳
وحیدبهبهانی، سیدمحمدباقر: ۱۱۵، ۱۱۸، ۵۲۱
یحیی بن هرثمه: ۲۶۹
یزدگرد پادشاه ایران :۵۵
یزید بن معاویه: ۷۱، ۲۳۲ـ۲۳۳
یوسف بن عبدالرحمن: ۱۱۱
یونس بن عبدالرحمن: ۱۲۴ـ۱۲۵، ۱۳۲

کتاب‌ها

إستقصاء الإعتبار فی شرح الإستبصار (محمد بن حسن): ۱۶۸

الاصول السته عشر: ۱۱۶

ترتیب أسانید الکافی (آیت‌الله بروجردی): ۱۴۸

ترجمه کامل من لایحضره الفقیه (جمعی از نویسندگان): ۱۵۸

توحید مفضل (امام جعفرصادق علیه السلام): ۱۱۴

توضیح الأسناد المشکلة فی الکتب الأربعه: أسناد الکافی (سیدمحمدجواد شبیری): ۱۴۸

جامع احادیث الشیعه (آیت‌الله بروجردی): ۳۸، ۴۴

جامع (عبیدالله بن علی حلبی): ۱۲۴

جامع (یونس بن عبدالرحمن): ۱۲۴ـ۱۲۵

دراسات فی الکافی للکلینی و الصحیح للبخاری (هاشم معروف الحسنی): ۱۴۸

درخشان پرتوی از اصول کافی (محمد حسینی همدانی): ۱۴۷

دفاع عن الکافی (ثامر هاشم حبیب عمیدی): ۱۴۸

رساله حقوق (امام سجاد علیه السلام): ۱۱۴

روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه (محمدتقی مجلسی): ۱۵۸

سیره ابن اسحاق (ابن اسحاق): ۷۲

سیره پیامبر صلی الله علیه و آله (ابان بن عثمان): ۷۱

شرح کافی (ملاصالح مازندرانی): ۱۴۶

شرح کافی (ملاصدرا): ۱۴۷

صحیح بخاری (بخاری): ۴۲ـ۴۳

صحیح مسلم (مسلم): ۴۳

فهرست (شیخ طوسی): ۱۱۶

کتاب سلیم‌بن‌قیس (سلیم بن قیس): ۱۱۷ـ

۱۱۸، ۱۲۲
کشف الأسرار فی شرح الإستبصار (نعمت‌الله بن عبدالله جزائری): ۱۶۹
الکلینی و الکافی (عبدالرسول عبدالحسین غفار): ۱۴۸
گزیدهٔ من لایحضره الفقیه (محمدباقر بهبودی): ۱۵۸
لوامع صاحبقرانی (محمدتقی مجلسی): ۱۵۸
مرآة العقول (علامه مجلسی): ۱۴۷
مسائل حلبی (عبیدالله بن علی حلبی): ۱۲۴
مسند (زید بن علی ﷺ): ۱۱۴
مصباح الشریعه (امام جعفرصادق ﷺ): ۱۱۴
معجم المفهرس لألفاظ أحادیث الکتب الأربعه (علیرضا برازش): ۱۴۸
معجم المفهرس لألفاظ اصول الکافی (الیاس کلانتر): ۱۴۸
مکاتیب الائمه (احمدی میانجی): ۱۱۴
ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار (محمدباقر مجلسی): ۱۶۶
مناهج الأخیار فی شرح الإستبصار (احمد علوی): ۱۶۸
وافی (فیض کاشانی): ۱۴۷
وسایل الشیعه (حرعاملی): ۳۸، ۴۴، ۵۵

مکان‌ها

بصـــره: ۴۶ـ۴۷، ۲۵۸ـ۲۶۲، ۴۸۷، ۶۴۴، ۶۵۷، ۶۵۹ـ۶۶۵، ۶۶۸، ۶۷۴، ۷۲۶

بغـــداد: ۱۳۷ـ۱۳۹، ۲۵۸ـ۲۵۹، ۲۶۱ـ۲۶۳، ۷۳۲

بیت‌المقدس: ۲۰۵ـ۲۰۷، ۳۹۲ـ۴۰۳

الجزایر: ۶۳۰

حبشه: ۲۰۰، ۲۰۶

زمزم: ۱۹۱ـ۱۹۳

شام: ۷۱ـ۷۲

شعب ابی‌طالب ﷺ: ۱۸۲

قم: ۴۵۰

کربلا: ۷۱ـ۷۲

کعبـــه: ۵۳، ۱۷۸، ۱۸۸ـ۱۹۲، ۱۹۸ـ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۳۲، ۳۷۷، ۳۹۸ـ۴۰۲، ۵۱۴، ۵۷۳، ۵۹۶ـ۶۰۰، ۶۹۱، ۷۷۰

کوفـــه: ۵۶، ۲۱۸، ۲۳۶ـ۲۳۷، ۲۴۰ـ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۶۹، ۲۷۵، ۳۲۰، ۳۳۷، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۷۸ـ۳۷۹، ۴۰۳، ۴۸۷، ۵۰۱، ۵۸۸، ۶۲۸ـ۶۳۰، ۶۴۷، ۶۵۷ـ۶۵۸، ۶۶۸ـ۶۶۹، ۶۷۷، ۶۸۳ـ۶۸۷، ۶۹۹، ۷۰۵، ۷۱۲، ۷۱۷، ۷۵۴

مدینـــــه: ۱۵۶، ۱۷۷، ۲۰۱، ۲۰۷ـ۲۷۸، ۳۰۵، ۳۳۴ـ۳۳۸، ۳۶۶، ۳۷۳ـ۳۷۴، ۳۹۸ـ۳۹۹، ۴۵۸، ۴۷۵ـ۴۸۰، ۴۸۷، ۵۴۴ـ۵۴۷، ۵۶۰ـ۵۶۲، ۵۶۶ـ۵۶۷، ۵۷۰، ۵۷۶، ۵۸۷ـ۵۹۵، ۶۴۳

مســـــجدالحرام: ۱۸۹، ۳۷۷ـ۳۷۸، ۴۰۰، ۵۹۶ـ۶۰۰

مسجد قبا: ۲۰۷

مسجد قبلتین: ۴۰۰

مســـجد کوفـــه: ۲۳۶ـ۲۳۷، ۲۷۵، ۴۰۳، ۶۸۳، ۶۹۹

مسجد مدینه: ۳۰۶، ۳۷۴

مکـــه: ۴۶ـ۴۷، ۱۷۶ـ۱۷۸، ۱۸۱ـ۱۸۳،

۱۸۸_۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۸_۲۲۴، ۲۳۲، ۶۱۱، ۷۱۷
۲۴۱، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۹۱_۲۹۲، ۳۸۰، مولد النبی ﷺ: ۱۸۳
۳۹۸_۳۹۹، ۴۶۶_۴۶۷، ۵۳۷، ۵۴۵_ هندوستان: ۷۱۷_۷۱۸

اشعار

لما بدت تلك الحمول و أشرفت / تلك الرؤوس على شفا جيرون ۷۱

نعب الغراب فقلت قل أولا تقل / فقد اقتضيت من الرسول ديونى ۷۱

لعبت هاشم بالملک فلا / خبر جاء و لا وحى نزل ۷۲

و فعلة لمرة كجلسة / و فعلة لهيئة كجلسة ۷۴

و إن غلاما بين كسرى و هاشم / لاكرم من نيطت عليه التمائم ۲۴۴

لما رأيت الأمر أمراً منكرا/ اضرمت نارى و دعوتُ قنبرا ..... ۶۵۹، ۶۷۴ و ۶۷۵

لَمَّا رَأَيْتُ الْأَمْرَ أَمْراً مُنْكَراً/ جرّدتُ سَيفى [أَوْقَدْتُ نَارِى] وَ دَعَوْتُ قَنْبَراً ..... ۶۵۷ و ۶۵۸

ثُمَّ احْتَفَرْتُ حُفَرا وَ حُفَراً/ وَ قَنْبَرٌ يَحْطِمُ حَطْماً مُنْكَرا ..... ۶۵۷ و ۶۵۸

أحرقتُ بِالنِّيرانِ مَن قَد كَفَرا ..... ۶۵۷ و ۶۵۸

أوقدْتُ نارى و دعوتُ قنبرا ۶۵۷

و قلت لما اصبك اطعمونى/ شرابا ثم بلت على السرير ۶۸۷

Sīrah of Masūmīn(a.s)

in the Four Shi'a Books

volume I

Biography, The Cultural, Worshipping and Social Sīrah

By

'Alī Akbar Dhākirī

Research Centre for History and Ahl-Albait's Tradition

Academy of Islamic Sciences and Culture

www.pub.isca.ac.ir E-mail:nashr@isca.ac.ir

Iran,Qum

P.O.Box 37185/3688 Tel +98 25 37832833 Fax +98 25 37832833